چلد سوم

تاریخ

حبیب السیر

فی اخبار افراد بشر

تألیف

غیاث الدین بن همام الدین الحسینی

المدعو به ، خواند امیر

مقدمه ، بقلم ، استاد جلال الدین همائی

فهرست مطالب، اعلام تاریخی و جغرافیائی، قبایل، کتب و (تصحیح متن)

زیر نظر :

دکتر محمد دبیر سیاقی

از انتشارات کتابفروشی خیام
تهران ـ خیابان شاه آباد

چاپ اول

درهزار نسخه بسال ۱۳۳۳ هجری خورشیدی

چاپ دوم

دریک هزار نسخه بطریق افست درچاپخانه گلشن در ۱۳۵۳ هجری خورشیدی.

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن ☆ در گلشن حمد نغمه پردازم کن ☆ با نعت حبیب خویش همرازم کن ☆ درملك سخنوری سرافرازم کن ☆ برضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه والتباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفوره اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت اثر حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از انقضاء زمان عباسیان وایضاً محتویست بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تائیدات نامتناهی الهی واین مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است برچهار جزو:

جزو اول در ذکر خانان ترکستان وبیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران

عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر ملوك جهانگشای وطغرای صحیفه کامکاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالك الملکی است که بمقتضاء حکمت شامله اش نظام مهام عالم وانتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آئین منوط ومربوط گردید کلام صدق انجام (لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا) مؤکد این معنی است وبر حسب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت مبارزان جهاد وفارسان معرکهٔ اجتهاد بدرجهٔ رفعت واستعلاء رسید وآیت وافی عنایت (فضل الله المجاهدین علی القاعدین) درجه مؤید این دعوی است مقیمان مقام (وجعلنا کم خلایف فی الارض) در بارگاه جلالش کلمهٔ همایون ونحن له عابدون وردزبان دارند لاجرم منشور اقتدارشان بتوقیع وقیع (تؤتی الملك من تشاء) صفت تکمیل میابد وهمکنان مکان و (لقد مکناهم فی الارض) بر درگاه لایزالش نقش (وما النصر الا من عندالله) بر لوح دل مینگارند بنابر آن انوار عنایت آثار (ان ینصر کم الله فلا غالب لکم) بروجنات اموالشان میتابد **رباعی** ای خاص بتو منصب شاهنشاهی ☆ موجود بحکم تو زمه تاماهی ☆ چون هست ترا از همه کس آگاهی ☆ شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی و فهرست اوراق سخن رانی مخبر از آثار مالکان ممالك جاه وجلال ودیباچه مجموعه نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان

مسالك دولت واقبال صلات صلوات عالی مقداریست که نظام تواریخ نبوتش ازفحوای (کنت بنیاد آدم بین الماء والطین) پیداست ونفاذ مناشیر رسالتش ازمقتضای (وما ارسلناك الارحمة للعالمین) هویدا ازخوان دعوت کریمش بروفق کلمهٔ (بعثت الی الاسود والاحمر) جمیع جن وانس ومعشر بشر محفوظ وازمتابعت ملت قویمش برطبق (کریمهٔ ان الله یغفر الذنوب جمیعاً) تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ **رباعی** ای برسر خلق سایه گستر کرمت ٭ کونین نواله خوار خوان نعمت ٭ انسان وملك داخل خیل وحشمت ٭ ملك دوجهان طفیل خاك قدمت (اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی وامام الثقلین علی المرتضی وعلی السبطین المکرمین الحسن المجتبی والحسین الشهید بکربلا وصل علی سایر الائمه البررة الاتقیا وسلم علیهم تسلیماً کثیراً طیباً مبارکاً) ناظم جواهر این اخبار وراقم نوادر این آثار بندهٔ خاکسار وذرهٔ بیمقدار غیاث الدین بن همام الدین المشتهر بخواندامیر (رب یسر علیه کل عسیر) بعرض فضلاء نحریر و بلغاء صافی ضمیر میرساند که فروغ اشعهٔ هدایت وپرتو آفتاب عنایت ازسراج زاهر قرآنی ونیر باهر فرقانی (حیث اوحی سبحانه ماعظم شانه وکتبنا له فی الالواح من کل شیئی موعظة وتفصیلا لکل شیئی فخذها بقوة وامر قومك یاخذوا باحسنها) بدانسان بر پیشگاه خواطر یقظه وانتباه میتابد که ازمطالعه احوال واوضاع تربیت یافتگان مهدامکان وگذشتگان بنی نوع انسان بلوازم خیروشر ولواحق نفع وضر وقوف واطلاع کامل حاصل میکرد وسزاوار اطوارمقبل بختیار چنانست که چون بحسن سیرت ویمن سریرت هوشمندی ملایک شعار اهتدا یابد اقتدا بدو نموده قصر آمال وآمانی را ازچراغ مبرات واحسان نورانی دارد وهرگاه بروخامت مآل وکیفیت خسارت بیدادگر ستمکار مطلع شود ازشیوهٔ ناستودهٔ ظلم واعتساف اجتناب فرموده بجاده پسندیده عدل وانصاف میل نماید **نظم** مشونا پسندیده را پیش باز ٭ که در پردهٔ کج نیابند ساز ٭ پسندیدگی کن که باشی عزیز ٭ پسندیدگانت پسندند نیز ولله الحمد والمنه که انوار فیض آثار این معانی مشکوة باطن خجسته میامن دولتمندی راکه باعث بر ترتیب این اجزاء توجه خاطر خورشید مآثر اوست باکمل وجهی روشن چنانکه انعطاف اعنه مرام بصوب سنن سنیهٔ ابرار انام مستلزم حصول سعادات دینی ودنیوی ومستوجب وصول بمرادات صوری ومعنوی شناخته ازشمایم مکارم اخلاق مشام جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده وازنسایم محاسن آداب ریاض آمال قاطنان اکناف امصاررا بکمال خضرت ونضارت رسانیده ازکحل الجواهر احسان بی پایانش چشم آرزو بربستر استراحت بفراغت خفته واز رشحات سحاب سخاوت بیغایتش درگلزار امید یاسمن مراد شگفته **نظم** مدار مملکت آصف مکانی ٭ که معمور است ازعدلش جهانی ٭ جهان ازنکهت خلقش معطر ٭ خجل ازطبع پاکش آب کوثر آرایش رخسار عروس ملك وملت باقتضای رأی صوابنمایش میسر و آسایش قلوب طوایف سپاهی ورعیت باصابت تدبیر عالم آرایش مقرر غبار اقدام خدامش منور حدقهٔ مرادات وقطرات أقلام فیض انجامش مثمر حدیقه سعادات **رباعی** ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید ٭ محتاج بتدبیر تو ملك جمشید ٭ روشن زغبار کوی تو دیدهٔ بخت ٭ پرنور زرای روشنت چشم امید

طبع کامل کیاستش بوفور فضیلت موصوف وضمیر وافر فراستش بصفت نصفت معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام درمرتبهٔ کمال **نظم** سپهر فضل و مهر اوج افضال ✿ نهال مثمر گلزار اقبال ✿ بعدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل شمشیر و قلم اوست ✿ بود ذاتش دراقلیم چهارم ✿ چه درچرخ چهارم شاه انجم غمام انعامش چون انعام غمام شامل احوال خاص وعام وسحاب مواهبش بسان مواهب سحاب نضارت بخش بساتین مراد و مرام **نظم** نسیم لطف اوهر گه وزیده ✿ بجسم مرده جان نو دمیده ✿ شرار قهر اوچون برفروزد ✿ لباس عمر اعدا را بسوزد یعنی حضرت عالی منزلت ممالک مدار متعالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم العدالة والرافة صاعد مصاعد المرحمة و النصفة مطلع انوار جاه وجلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب رحمت قمر سیر بر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد حشمت بهرام انتقام ملاذ هنر مندان آگاه پناه اصحاب یقظه وانتباه **بیت** کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه ✿ جهان لطف وسپهر کرم حبیب الله مدالله تعالی ظلال افضاله وثبت قوایم سریر اقباله وچون ضمیر آفتاب اشراق این ملاذ اکابر آفاق باتمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام ورغبت لا کلام اظهار فرمود خامهٔ بلاغت انجام بعداز اختتام مجلد ثانی بیشائبه توقف وتاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع نمود **نظم** از فضل فیض ایزد اقسام این مؤلف ✿ روزی که شد مثنی گفتم شود مثلث زانرو که هست مشهور این حرف نزد جمهور ✿ الشی لاتثنی الاوقد تثلث ✿ رجاء واثق ووثوق صادق که برطبق این حدیث مشهور بلکه بمحض توفیق و تائید مهیمن غفور این مجلد نیز عنقریب زیب اتمام گیرد وزلات خامهٔ بدایع نگار باقلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لازال مرجعا للاعالی صفت اصلاح پذیرد (والمسئول من الله الکریم المتعال حسن القبول من اصحاب الفضل والکمال).

گفتار دربیان شمهٔ ازحال آباء سلاطین ترک واجداد خواقین سترک

نخل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار گلدستهٔ اینحکایت را باین روایت زیب وزینت داده اند که نسب سامی تمامی خانان بلاد مشرق وترکستان بیافث بن نوح علیه السلام اتصال مییابد در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را ابولجه خان میگفته اند ویافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده در آن اوان که کشتی نوح علیه السلام برجودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی یا باقتضای رای خود دیار مشرق وشمال رانامزد یافث علیه السلام کرد و یافث ازسوق الثمانین عازم آن سرزمین شده واز پدر بزرگوار التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد ونوح علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخته ایضا آن اسم را برسنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث بااهل وعیال بجانب مشرق شتافته بطریقه صحرانشینان ساکن گشت ورسوم نیکو پدید آورد وهرگاه باران میخواست بوسیله آن

سنك سحاب عنایت الهی درفیضان میآمدواعراب آن سنك راحجر المطر وعجمیان سنك یده و ترکان جده تاش گویند وحالا نیز سنك یده درمیان مغولان و اوزبکان بسیار پیدامیشود وبسبب آن باران میبارد القصه چون اولاد واحفاد یافث غلبه شدند ازسرای ناپایدار بدارالقرار انتقال نمود وبروایتی که اشرف الفضلاء المتأخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی درمقدمهٔ ظفر نامه مرقوم خامه مشگین شمامه فرموده اند ازوی هشت پسر یادگار ماند بدین ترتیب ترك خزر صقلاب روس منسك چین کماری که اورا کیمال نیز گویند یارج وبقولی که مؤلف جامع اعظم بقلم مانی رقم نقل نموده یافث را یازده پسر بوده وسه پسر دیگر او خلخ وسدسان وغز نام داشته اند وچون یافث وفات یافت پسر بزرگترش ترك که اوراترکان یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شد وترك بغایت عاقل ومردانه ومؤدب وفرزانه بودودرمنزلی که آنرا سیلوك یاسنکلای میگفتند وچشمه های آب سرد وگرم داشت علم اقامت برافراشت ونخست ازچوب وگیاه خانها ساخت وآخرالامر باختراع خرگاه پرداخت وازپوست حیوانات قبا وطاقیه ترتیب کرد ودرمیان رعیت لوازم معدلت بجای آوردو یافث اغلان اول ملوك ترك است همچنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است واورا پنج پسر بود المجنه توتك چکل برسخار املاق وتوتك که بعضی از متأخرین ازوی بفودك تعبیر کرده اند روزی در شکارگاه طعام میخورد ناگاه لقمه ازدستش بیافتاد چون زمین شوره زار بود نمکین شد وتوتك آن لقمه را بدهان برده اورا بغایت خوش آمد بنابر آن رسم نمك درطعام پدید آورد اماخزر بن یافث بعدازفوت پدر درکنار آب اتل منزل گزید ورسم روباه گرفتن و ازپوست آن لباس دوختن او اختراع نمود و اولاد او تتبع زنبور نحل کرده درمغارهای کوه عسل یافتند و ازآن حلوا پختند اماصقلاب چون بعذاب کثرت اولاد واحفاد گرفتار شد بجانب دیارروس که درجوار خزر بودرفته التماس موضعی کرد که جهة خود تعمیر نماید وروس دست رد برسینهٔ ملتمس برادر نهاده صقلاب از کماری نیز یورت طلبید و موافق مدعای خود جواب نشنید بنابران میان ایشان محاربه واقعشده صقلابیه منهزم گشتند ودرآنطرف اقلیم هفتم افتاده بجهة شدت برودت هوا درزیرزمین خانها ساختند و ساکن شدند ودرروضة الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب راپسری در وجود آمد و مقارن وضع حمل مادرپسر بعالم دیگر رفته صقلاب آن فرزندرا بشیر بعضی ازسگان شکاری پرورش دادواوچون بزرك شدمانند کلاب درمردم میجست اماروس بغایت بی آزرم بود ورسم یرغو پرسیدن او اختراع نمود امامنسك که اورا منشج نیز گویند بصفت مکروتزویر اتصاف داشت ودر کناردیار بلغار علم اقامت می افراشت وبروایتی که درمقدمهٔ ظفر نامه مسطور است منسك را پسری بود غز نام وتمامی حشم قوم غز که بدترین اقوام مغولند از نسل آن پسر پیدا شدند وبقول مؤلف جامع اعظم چنانکه سابقاً مذکور گشت غز پسر بیواسطهٔ یافث بود وباتفاق مورخان میان غز و ترك بن یافث اغلان بسبب سنك یده محاربه روی نمود زیرا که آن سنك پس از فوت یافث بدست غز افتادوچون ترك آن را طلب کرد غز حجری مشابه جده تاش پیدا کرده وآنرامنقور ساخته بوی داد وبعدازچندگاه که ترك بباران محتاج شد هر آن سنك راوسیله گردانید یکقطره

باران نبارید لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشگر بسرش کشید و بین الجانبین حربی صعب اتفاق افتاده ولد بزرگتر غز بیغو نام در آن جنك بقتل رسید وهنوز نزاع وخصومت میان اولاد ایشان باقیست اما چین ابن یافث درموضعی که حالا بلده چین در آن سرزمین است ساکن گشت واو بدقت طبع وحدت ذهن موصوف بود وصورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون اختراع نمودو ابریشم از کرم پیله حاصل فرمودو اکثر صناعات که تاکنون درمیان مردم چین متعارفست ازمخترعات اوست وچین راایزد تعالی فرزندی کرامت کرد ماچین نام وماچین درزمان حیوة پدرخودشهری ساخته باسم خودموسوم گردانیدورسم پرزدن را بر سر دستاروخود ماچین پدید آورد ومشك از نافهٔ آهو حاصل کرد اما کماری بعیش وشکارمیل داشت ودرجائیکه حالاشهر بلغار است علم اقامت برافراشت واورادو پسر بود بلغارو برطاس پوستین سمور وسنجاب برطاس بدست آورد وچون ترك بن یافث دویست وچهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت و پسرش المجنه خان قایم مقام گشت اما المجنه خان پادشاهی معدلت آثار خجسته اطوار بودو برقواعدو رسوم پدر چیزی چندد رافزودو بعداز آنکه بکبر سن رسیدامر سلطنت را بپسر خود دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید دیب باقوی معنی دیب تخت وجاه ومنصب است و باقوی بزرك راگویندودیب باقوی ملکی بزرگوار فلك اقتدار بود ودروقت عزیمت عالم آخرت پسرخود کیوك را بسلطنت تعیین کرد کیوك خان بعدازفوت پدرمدتی برسریرخانی نشست ودرآخر عمر پسر خودالنجه را ولیعهد کرده رخت سفرعقبی بربست النجه خان پادشاهی عدالت شعاروافراحسان بودودر ایام دولت اواتراك بکثرت نعمت مغرور گشته ازطریق مستقیم انحراف جستند ودر کفر وضلالت افتادند والنجه خان را درزمان جهانبانی دوپسر بیك شکم متولد گشت یکی راتاتار نام کرد ودیگری را مغول وچون این پسران بسن رشد وتمیز رسیدند النجه مملکت را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار ومغول پس از فوت پدر هریك درولایت خود بدارائی رعیت وسپاه مشغول شدندو وازطبقهٔ تاتار هشت نفر برسریرسروری نشستند برینموجب تاتارخان ابن النجه خان بوقاخان بن تاتارملنجه خان بن بوقا السلی خان بن ملنجه اتسز خان بن السلی اردوخان بن اتسز بایدوخان بن اردوخان واردو بادشاهی عالیشان بود ودرایام دولت او بسر مغولان لشگر کشیده بدانسبب میان قوم تاتار ومغول منازعت روی نمودسونج خان بن اردوخان که آخرین ملوك تاتاراست ودر زمان سلطنت او نایرهٔ عداوت بین الجانبین بمرتبهٔ افروخته گشت که دیگر بآب اصلاح انطفا نپذیرفت اما طبقه مغول نه نفر بودند ومغولان تقوزرا ازاین عدد گرفته اند ولفظ مغول دراصل مونك اول بوده یعنی فرومانده وساده دل ونخستین این طبقه مغول خان بودواورا ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قراخان وآذرخان و کزخان واوزخان وچون مغول خان ازجهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قراخان روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد ذکر قراخان چون قراخان درمملکت ترکستان جهانبان شد درقراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهت یورت ییلاق وقشلاق تعیین نمود ودرایام دولت او مغولان در کفر وشرك بمرتبهٔ غلو میکردند که اگر پسری از آن طریقه مذمومه اجتناب فرمودی البته بتیغ نامهربانی پدر

کشته شدی وقراخان رادرزمان ایالت پسری دروجود آمد بغایت خوب صورت و آن طفل سه شبانه روز پستان مادر دردهان نگرفت وهر شب مادرش درخواب میدید که طفل باو میگفت ای مادر تا تو بوحدانیت ایزدی نگروی من شیر تورا نخواهم خورد و آن خاتون چون از خوف شوهر بظاهر ایمان نمیتوانست آورد درنهان مسلمان شد آنگاه کودک پستانش بمکید ودر آن زمان رسم مغولان چنان بود که تا یکسال از عمر فرزندان نمیگذشت اورا نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قراخان جشنی ترتیب کرده باحضار اشراف واعیان فرمان داد و بر سبیل مشورت برزبان آورد که این فرزند ما بیکسالگی رسید اورا چه نام نهیم ولد اعز بزبان صریح ولغت فصیح گفت که نامم اغوز است **بیت** یکی ساله طفل آمد اندر سخن ☆ که باید نهادن اغوز نام من ☆ وحاضران از این معنی متعجب شده نام اورا بهمان قرار دادند و بعد از آن که اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قراخان دختر برادر خود کزخان را باو درسلك ازدواج کشید ومیان اغوز خان و آن دختر بواسطهٔ مخالفت درمذهب موافقت دست نداد وقراخان دختر برادر دیگر آذر خان را باپسر عقد فرمود واغوز بدین منکوحه نیز بهمان واسطه التفات نکرد ودر آن ایام اغوز نوبتی از شکار باز گشته گذرش بردرخانهٔ اوز خان که عم سیمش بود افتاد ودخترش رادرمیان کنیزکان که جامه میشستند دیده اورا نزدیك خود طلبیده گفت اگر توبخدا ایمان آوری تورا بعقد خود درآورم وازجان دوستر دارم **نظم** چو بشنید زن گفتهٔ فرخش ☆ چنین داد در زیر لب پاسخش ☆ که فرمان برم چون شوم آن تو ☆ نه پیچم سر از حکم وفرمان تو واغوز از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره راخطبه نمود ومیان ایشان الفتی عظیم وقوع یافته خواتین دیگر رشك بردند ودر روزی که اغوزخان بشکار رفته بود کیفیت خدا پرستی او ودختر اوزخان را بعرض قراخان رسانیدند قراخان از استماع این حدیث بر آشفت و بافوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت وزن مؤمنه مسرعی نزد شوهر فرستاده اورا از توجه پدر آگاه ساخت اغوز مستعد کارزار شده چون قراخان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه دردام اجل افتاد ومردم اوچنك از جنك بازداشته اغوز تاج شاهی برسر نهاده **ذکر اغوزخان باتفاق مورخان** اغوز خان پادشاهی عالیشأن کامیاب وخاقانی نافذ فرمان بلندجناب بود جمال حالش بانوار ایمان واسلام منور وبسطت مملکتش ازهرچه تصور توان کرد بیشتر ذات شریفش درمیان قبایل ترك مانند جمشید درملك عجم ورای صواب نمایش پیوسته مقصور بر رعایت خیل وحشم **نظم** جهان کرم بود وبحر سخا ☆ نکو کار ودین دار وفرخ لقا ☆ زابر کفش تازه بستان جود ☆ ز رایش منور سپهر وجود و اغوز خان را درمدت سلطنت باعمام واقرباو دیگر مخالفان محاربات فراوان دست داد ودرجمیع معارك بظفر ونصرت اختصاص یافته ابواب لطف واحسان برروی طبقات انسان برگشاد تمامت ولایت مغولستان وترکستان را تاسمرقند وبخارا را مفتوح ساخت و بروایتی ازآب آمویه عبور کرده ودربلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که براقوام مغول تاغایت اطلاق می یابد اغوزخان اختراع کرد واومدت هفتادوسه سال بدولت واقبال گذرانیده لوازم جهانبانی بجای آورد اولاد ذکور اغوزخان شش نفر بودند واز آن جمله دو

نفر پادشاهی نمودند .

گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوزخان مغولان را بدان سرافراز گردانید ووصیتی که درشان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید

در آن اوان که اغوزخان با اعمام خود درمقام خلاف ونزاع بود بعضی از اقربایش از مخالفان دوری جسته بوی پیوستند واغوز آنجماعت را ایغوز لقب دادزیرا که معنی این لفظ چنانکه درمقدمهٔ ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است وبا یکدیگر عهد بستن ودریکی ازمعارك که اغوزخان براصحاب طغیان ظفریافته غنیمت بسیار گرفت طایفهٔ از لشگریان جهة نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند واغوز ایشان را ملقب به قانغلی گردانید زیرا که ترکان گردون را قانغلی گویند در روضة الصفا مسطوراست که در وقتیکه اغوزخان زاباآیت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و خان شکست یافته روی بصوب فرار نهاده درمیان دورودخانه فرود آمد وضعیفهٔ حاملهٔ که شوهرش در آن جنك کشته شده بود درمیان درختی مجوف وضع حمل نموده پسری آورد واغوزخان از اینحال خبر یافته بر آنعورت رحم کردو آن پسررا بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهادند ولفظ قبچاق ازقبوق سمت اشتقاق پذیرفته وقبوق درخت میان تهی را گویند **شعر** کنون قوم قبچاق راسر بسر ٭ شمارند از نسل آن يك پسر ٭ واغوزخان بعدازین واقعه بهفده سال برایت براق غالب گردیدو لوازم انتقام بتقدیم رسانید و درآنزمان که اغوزخان از ایران بتوران مراجعت فرمود وهوا در کمال برودت بود و پیوسته برف میبارید بنابرآن بعضی از سپاهیان در عقب اردو مانده باموکب خانی همعنانی نتوانستند کرد وچون اغوزخان برحال آنجماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند برف درمقدمهٔ ظفرنامه مذکوراست که نوبتی اغوزخان جهة تسخیر بعضی ازممالك آغاز طی مسالك فرموده حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف نورزد دراثنای راه ازمنکوحهٔ سپاهی فرزندی متولد گشت وآن ضعیفه را بسبب فقدان قوت قوت رفتار فوت شد لاجرم مردسپاهی توقف کرده ناگاه شغالی دید که تذروی بگرفت وآنشخص چوب بجانب شغال انداخته تذرورا ازوباز ستدو کباب ساخته بزن خود داد تاسیر خورده شیر پدید آورد **شعر** بدین کار یکچند مرد آرمید ٭ اغوز چون سخنهای ایشان شنید ٭ برنجیدو گفتا کسی را که زن ٭ بزاید چرا بازماند ز من ٭ مراورا خلج خواند شاه زمان ٭ که معنیش اینست کای زن بمان امادر تاریخی که یکی ازافاضل زمان پادشاه عالی مکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیك گورکان نوشته است بنظر این ذرهٔ احقر درآمده که خلج دراصل قلج بوده زیرا که چون اغوزخان بر کیفیت واقعهٔ مذکوره مطلع شد گفت قال آج یعنی بمان گرسنه ولفظ قال آج بنا بر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل

یافت و برهر تقدیر نسب تمام قوم قلج بآن شخص اتصال میباید در روضة الصفا مسطوراست که بعداز تولد و تناسل اولاد و احفاد اغوزخان به بیست وچهار شعبه منشعب گشتند بعضی از ایشان که درولایت ماوراءالنهر وخراسان متوطن شدند بنابراقتضاء آب وهوا بلکه بسبب مشیت ایزد سبحانه اشکال اطفال ایشان ازصرافت ترکیب ترکیت بیرون آمدومردم آنطائفه را ترکمان گفتند یعنی ترك مانند واز سیدجلال الدین عرب که درسلك علماء فن اخبار منتظم بود ودرآن علم کتابی بنام میرزا اسکندر بن میرزاعمر شیخ بن امیر تیمور کورکان تألیف نموده منقولست که ترکمان قومی علیحده اندوبترکان نسبت قرابتی ندارند وسیاق کلام مقدمه ظفر نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفهٔرا گویند که از نسل منسك بن یافث پدید آمده اند زیرا که درآخر قصهٔ محاربه ترك بن یافث وغز بن منسك مسطور است که ازآن روز باز که بیغو بن غز درآن جنك بقتل رسید کینه میان ترکمانان وترکان باقیست (والعلم عندالله تعالی) نقلست که چون اغوزخان از تسخیر مملکت ایران وتوران فراغت یافت و بیورت اصلی بـاز گشته برمسند دولت نشست بزمی خسروانه وجشنی پادشاهانه ترتیب نمود وخرگاهی زرین درغایت بزرگی نصب فرمود **شعر** ززرخرگهی زد که درطول وعرض ۞ فراوان فزون ازسما بود وارض ۞ وتمامی بزرگان و اشراف واعیان وامراوسرداران را درآن طوی طلبیده وبروایت مقـدمهٔ ظفر نامه نه تومان گوسفند ونهصدسرمادیان بکشت وفراخورآن شراب وقمیز وسایر اسباب جشن وسورولهوو سرور درمیان آورد و اختراع شیره کرد تا طعام وشراب برآن نهادند و درآنطوی تقوز اولاد امجاد خودرا نوازش نموده به تعیین مناصب ومراتب ایشان پرداخت وهریك را بعنایت خاص اختصاص داده مباهی وسرافراز ساخت گویندنوبتی اولاد اغوزخان درشکارگاه کمانی وسه تیر زرین یافتندوآنهارا پیش پدر بردنداغوز کمانرا بسه پسر بزرگتر که گن وآی ویلدز نام داشتند ارزانی داشت وایشان کمانرا بسه پاره منقسم ساختند بنابران ببوزوق ملقب گشتند و تیرهارا بسه پسر کوچکتر که بکوك وتاق وتنکر موسوم بودند بخشید بدان جهة ایشان را وجوق یعنی اوج اوق لقب دادند و نزدترکان مرتبهٔ بوزوقی از اوجوقی بلندتر باشد زیراکه کمانرا حکم پادشاه دهند و تیررا ایلچی گویند ودرآن جشن اغـوز همین قاعده مرعی داشته وصیت نمود که دست راست لشگر که اعراب آنرا میمنه نامند واتراك برانغار متعلق ببوزوق باشد ودست چپ که بعربی میسره وبترکی جوانغار عبـارت ازآنست مفوض باوجوق بودوایضاً ولایت عهدرا باولاد بوزوقی مخصوص گردانیده فرمود که فرزندان اوجوقی تابع ایشان باشندوچون اغوزخان ازامثال این وصایا فراغبال حاصل کرد سلطنت مجازی را بدرود نموده روی بملك باقی آورد

ذکر گن بن اغوزخان

کن بلغت ترکی مرادف آفتابست وآفتاب دولت گن خان بعدازفوت اغوزخان بـر

اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را درسایهٔ عدل واحسان وپناه لطف و امتنان جای داد و بموجب استصواب وزیر پدرخویش ازقیل خواجه متروکات اغوزخان را درمیان برادران و برادرزادگان تقسیم نمود وجهة هریك منصب مناسب تعیین نمود وتمغاء ایشان را مقرر ساخت وبیمن تدبیر آن وزیر صافی ضمیرمیان آن طایفه قواعد مودت ومحبت مؤکد وموطد گشته درمجالس طوی ومحل کشیدن شیلان هر یك منچه وساری خودرا میدانستند وبجای نشستن خویش عارف بودند وبدین واسطه سالهای بسیار طریقهٔ موافقت درمیان اولاد اغوز مرعی بود وایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت وچون کن خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید ازدارملال بملك دیگر منتقل گردید **ذکر آی خان بن اغوزخان** آی و ماه بلغت ترکی یك معنی دارد وماهچهٔ رایات کشورگشائی آی خان پس ازغروب آفتاب حیات برادرش کن خان پرتو معدلت برمفارق سپاهی ورعیت انداخت وچندگاه درعین سعادت وکامرانی جهانبانی کرده بهنگام حلول اجل طبیعی درعالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدز خان بن آی خان** ترکان ستاره را یلدز گویند واختر طالع یلدزخان بعداز فوت پدرش بدرجهٔ شرف رسیده چندگاه بجای آباء واجداد خود پادشاه بود آخرالامر اونیز بملك باقی انتقال نمود **ذکر منکلی خان بن یلدزخان** منکلی ولیعهد وقائم مقام پدر بود و درزمان دولت بدستور اسلاف خویش درمیان رعیت سلوك فرمود **ذکر تنکرخان** تنکر بلغت ترکی مرادف دریاست کشتی دولت تنکرخان پس ازفوت منکلی دربحر مرام ومرادجاری گشته چون بکبرسن رسید امر سلطنت را بپسرخود ایلخان مفوض گردانید وخود بگوشهٔ عزلت شتافته بتدارك مافات مشغول گردید **ایلخان** معاصر توربن فریدون بود وتوباسونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود .

گفتار دربیان شکست یافتن ایلخان از توربن فریدون وگریختن پسرش قیان درمصاحبت یلدز بارکنه قون

بخشیان بلاغت نشان وبتکچیان فصاحت بیان آورده اند که بعدازفوت اغوزخان مدت هزارسال اولاد امجاد او بدولت واقبال گذرانیدند آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسرحدزوال رسانید و توربن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوزخان رابه تیغ بیدریغ بگذرانید وکیفیت این واقعه چنان بود که چون توربر بلاد ماوراءالنهر وترکستان استیلا یافت باسونج خان تاتار متفق شده عنان بصوب محاربه ایلخان تافت وبعداز تلاقی فریقین وغبارجنك وهیجان شین تور وسونج بپای مکروفریب گریزان شده دردوفرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند وروز دیگر بیك ناگاه برسرمغولان تاخته رایت نصرت برافراختند وایلخان را مغلوب ساخته درکشش وکوشش وقتل و خونریزش بمرتبهٔ مبالغه نمودند که غیرازقیان بن ایلخان وپسرخال او نکوز ودوهمسرحلال ایشان متنفسی

ازآنقوم زنده نماندو این چهار کس خودرا درمیان کشتگان افکنده چون شب در آمد بر اسبان باد رفتار سوار شدند وراه گریز پیش گرفتند وبهنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه براطراف وجوانب آن محیط بود ویکراه صعب بیش نداشت وازجملهٔ آنجبال **نظم** یکی کوه بد کرد چون بارهٔ ☆تو گفتی که بود از فلك پارهٔ☆برونش خدا آفریده چنان ☆درونش زآب وعلف چون جنان☆وآن چهار سوار بزحمت و مشقت بسیار بر قله آن جبل بر آمده در آنطرف مرغزاری دیدند مشتمل برچشمهای خوشگوار واشجاری یافتند مشحون باثمار حلاوت آثار ونخجیر وسایر جانوران شکاری در اطراف وجوانب آن بیشمار بود لاجرم همانجا رحل اقامت انداختند وترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمربند القصه قیان وتکوز مدتی مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند وقبایلی که از ذریهٔ قیان بودند موسوم بقیات گشتند در جامع التواریخ رشیدی مسطوراست که بلغت مغولی قیان عبارتست ازسیل قوی که از فراز کوه روی بنشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت ودلاوری باین اسم موسوم شده بود وقیات جمع قیانست واقوامی راکه ازصلب تکوز ظاهر شدند درلکین خواندند .

ذکر خروج قوم قیات ودرلکین بمحض تأیید حضرت رب العالمین

اشراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات ودرلکین بمرتبهٔ رسیدند که ارکنه قون را گنجایش ایشان نماند همگی همت بر آن مصروف داشتند که ازآنجا بیرون آیند ودر منازل آباء واجدادخود توطن نمایند وحال آنکه راه ایشان را کوهیکه معدن آهن بود مسدود داشت وآنجماعت بعداز تأمل واندیشه هیمهٔ بسیار جمع آوردند وانگشت فراوان بآن منضم ساخته ازچرم گوزن نهصد دم ترتیب دادند وآتش در آن هیزم هفتاد زده ودمها را در دمیدند ☆چوآتش زبادا ندرآمد بتاب☆روان گشت برخاك آهن چوآب☆ وبدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته وراه پیداساخته ازارکنه قون بیرون خرامیدند و بجانب دیار مغول شتافته وطن اصلی خودرا بضرب شمشیر وخنجر از تصرف قوم تاتار وقبایل دیگر بیرون آوردند وساکن شدند آنگاه جماعتی که دربیرون ارکنه قون بودند خود را داخل مغولان گردانیده بدیشان پیوستند وچنانچه جناب اشرف المتأخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی درمقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین عمامه گردانیده اند یورت مغولان درطرف مشرقست از آبادانی دوردور آن هفت هشت ماهه راه شرقیش پیوسته بسرحد ختای وغربی آن متصل بزمین ایغور شمالیش ملتصق باراضی قرقزو سنکای وجنوبیش متیم بحدود تبت وقوت آنجماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بودو لباس ایشان پوست سباع وبهایم والعلم عندالله المکرم المنعم .

ذکر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمورتاش که از نسل قیان بودو بیان آنکه آلان قوارا صورت حمل بچه طریق روی نمود

مورخان بزرك ومستخبران احوال تازيك وترك چنین آورده اند که بعداز خروج اقوام

قیات ودر لکین ازار کنه قون سلطنت مغولان بر یلدزخان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت وعظمت اتصاف داشت وبحسن تدبیر الوس را معمور گردانید و نزدقوم مغول انتساب کسی بخانیت صحیح باشد که نسب خودرا بیلدزخان رساند وآلانقوا که مادر بوزنجر خانست ونسب چنگیزخان وامیر تیمور گورکان بدو می پیوندد نبیرهٔ یلدزخانست زیرا که آلانقوا بروایتی که درمقدمهٔ ظفرنامه مسطوراست دختر جونیه بود وجوینه بنت یلدزخان واین آلانقوا دختری بود درغایت حسن وجمال ونهایت عفت وکمال **بیت** ✲نه دختر اختری ازبرج خانی✲گرامی گوهری ازدرج خانی✲ وآن عفیفهٔ خورشیدلقا در اوایل حال درسلك ازدواج پسرعم خویش دوبون بیان که درآن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت ویورت دوبون بیان واجداداو بان وکلوران وطوغلا بود و این سه رودخانه از کوه برغاور برمیخیزد وآلانقوا را ازآن شوهر دوپسر دروجود آمد بلکدای وبکجدای وچون دوبون وفات یافت آلانقو بسرداری ایل والوس وپرورش اولاد امجاداشتغال نمود درآن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری ازروزنهٔ خرگاه درآمد وبکام ودهان اوفرورفت وبدان واسطه آنضعیفه حامله شده **بیت** حکایات مریم اگر بشنوی✲ باآلانقوا همچنان بگروی✲ قوم چون ازآن مبطن خبر یافتند زبان طعن تشنیع برآلانقوا دراز کردند وجناب عفت مآب اکابر واصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابراء ذمهٔ خویش ازآنچه درخاطر مردم گذشته بود سخنان فرمود وبروایت صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هرشب بخواب می بینم که شخصی اشقراشهل نورانی نرم نرم نزدیك من می آید وآهسته آهسته باز میگردد وگفت اگر شمارا قول من باور نمی آید چندشبانه روز درگرد خرگاه من بسر برید تا حقیقت این سر ظاهر شود وجمعی ازاشراف مغول چندشب مترصد کشف این امر مبهم بودند تا مشاهده نمودند که نوری ازبالای خرگاه درمیآید وبیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی اربعة النهار روشن وآشکار گشته بدگویان و عیب جویان زبان درکام خاموشی کشیدند وآلانقوارا ازآن نور موفور السرور سه پسر خورشیدمنظر دروجود آمد یکی را بوقون قبقی نام نهادوقوم قبقین ازنسل او پیداشدند وپسردوم را موسوم به بوسقین سالجی گردانید وقبایل سالجیوت بوی منسوبند وسیوم را بوزنجر مونقاق خواندند ومجموع خانان مغولستان ازذریت بوزنجراند واولاد واحفاد این سه پسر راکه بزعم ترکان ازنور پدید آمدند نیرون خوانند ومراد ازلفظ نیرون آنست که ازنسل طاهر ظاهرشده اندوایشانرا ابزرگترین اقوام مغول دانند **ذکر بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بن آلانقوا بحد بلغا رسید باتفاق اشراف واعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف گردانید واوبا ابومسلم مروزی معاصر بود ومدتی بلوازم عدل و انصاف قیام نمود وچون ازدنیا رحلت کرد دوپسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جدهشتم چنگیزخان وقراجار نویانست ودیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام **بوقاخان** قایم مقام پدر بودودروقت رحلت ولایت عهدرا بپسر خود دوتومنن تفویض نمودد وتومنن خان بعد ازانتقال بوقا خان ازجهان

گذران برسر بر سلطنت قرار گرفت وطریقهٔ مرضیهٔ عدل واحسان شایع گردانیدواوراخاتونی بود بغایت عاقله منولون نام وایزدبیچون منولون رااز دوتومنن خان نه پسر کرامت فرمودوپس ازفوت دوتومنن آن شیرزن بربالای کوهی که آنرا انوش ارکی میگفتند ساکن گشته همت برتربیت اولاد مصروف داشت واورا اغنام ومواشی بسیار جمع آمد درآن اثناء هفتاد کوزن که هر کوزنی هزارخانه وار بودنداز قوم جلایر که از جمله قبایل درلکین بودند ودررودخانهٔ کلوران اقامت داشتند ازمردم ختای گریزان گشته نزدیك یورت منولون ساکن گشتند و پیاز کوهی اززیرزمین کنده میخوردند منولون ایشان را از آن امر مانع آمده گفت **نظم**
که نه یادگار گرامی من ✡ که هستند فرزند نامی من ✡ براین دشت هر وقت بازی کنند ✡ بروز نشاط اسب تازی کنند ✡ چو پر رخنه گردید میدانشان ✡ چگونه بود حال یکرانشان
جلایریان بدین جهت فرصت جسته رشتهٔ حیات منولون را ازهم گسستند آنگاه سرراه براولادش گرفته ازآن نه پسر کشته گشتند هشت وپسر نهم منولون که قایدو نام داشت درآنوقت بخواستگاری دختر یکی ازخویشان پیش پسرعم خویش ماچین رفته بودچون ماچین ازحرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاد وبازخواست بلیغ نمود آنجماعت درمقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده وهفتاد کس از طایفهٔ را که خون منولون واولاد اوراریخته بودند بقتل رسانیدند وعیال واطفال ایشان را اسیر گرفته نزد قایدو فرستادند وقایدو داغ عبودیت بـر جبین ایشان نهـاده بـه تمهید بساط عیش وعشرت مشغول شد قایدوخان پس از وقایع مذکوره واحوال مسطوره بمساعی جمیلهٔ مـاچین سردار ایل والوس خود شد ودرایام دولت واقبال ازرودخانه جوئی بیرون آورد وآنرا جرالوم نام نهاد و بآب آن جوی قری وقصبات معمور ساخت وباری سبحانه وتعالی قایدوخان را سه پسر ارزانی داشت بایسنقر که جد چنگیزخان وقراچار نویانست وجرقه لنکوم که قوم تابجوت ازنسل او پیدا شدند وجارچین که قبیلهٔ سنجوت بوی منسوب اند وجرقه لنکوم راپسری بود سروقد نام و سروقد فرزندی داشت موسوم به همیقا وهمیقا درایام جوانی بدست اهل ختای افتاده اوراپیش التان خان بردند والتان فرمود تاشاهزاده را بمیخ آهنین برخر چوبین دوختند چنانش بچوبین خری بر بدوخت ✡ که مسمار وپولادرا دل بسوخت وچون ایام حیات قایدوخان بنهایت رسید پسر اسن وارد شدش بایسنقر برمسند سلطنت نشست بایسنقرخان بعداز آنکه مدتی بامر ایالت پرداخت پسرخود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت رامنزل ساخت تومنه خان پادشاهی عالیشأن دولتمند بود وچندولایت ازمملکت ترکستان ومغولستان گرفته بامالك موروث منظم فرمود واودومنکوحه داشت ازیکی هفت پسر دروجود آمد وازدیگری دوپسر بیك شکم متولد شد وازتوامان یکی راقبل نام بود ودیگری را قاجولی وقبل جدسیم چنگیزخانست وقاجولی پدر هشتم امیر تیمور گورکان.

گفتار دربیان خوابی که قاجولی دید و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید

در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی در زمان حیات تومنه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب قبل طلوع کرد و اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را منور گردانید و از آن اختر چند ستارهٔ دیگر منشعب گشت که هریك پرتوی بر مملکتی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از آنکه از خواب در آمد لحظهٔ در تعبیر تأمل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت اختر پی در پی طالع گشته غارب شد و در کرت هشتم کوکبی بزرك طلوع فرموده اطراف عالم را نورانی ساخت و از او چندستاره پدید آمد هریك بر خطهٔ پرتو انداخت و چون ستارهٔ بزرك غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته بتقریر آن دو خواب زبان بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل فرمان داد و زبان الهام بیان بتعبیر آن خواب ها گردان ساخته گفت خواب اول دلالت بر آن می کند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بیشتر معمورهٔ عالم را بتحت تصرف در آورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آن خان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر به بیعت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبهٔ هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالك ربع مسکون بتصرفش در آید و او را فرزندان باشند که هریك والی ولایتی گردند و چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان با یکدیگر عهد و پیمان درمیان آوردند که سریر خانی برقبل و اولاد او بطناً بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او بامر لشگر کشی و امارت قیام نمایند و درین باب وثیقه قلمی کرده بالتمغاء تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامه مذکوره قبل بر تخت خانی صعود فرمود قبل خان ملقب به النجیك بود یعنی رعیت پرور و النجیك خان بصفت نصفت و رأفت وسمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور عدالت و ابهت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود بنابر آن خان ختا چنان خواست کز راه مهر و وفا ✿ میانشان بود دوستی و صفا و به تمهید بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعاء حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام گردانیده بختای رفت و التان بتعظیم و بتجیل او قیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه زهر در شراب کنند می اندیشید هر زمان از صحبت برخواسته و بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در

آب فرومیبرد وقی کرده باز بمجلس می آمد و شراب می آشامید مردمی که حقیقت آن حال نمیدانستند متعجب شدند که کسی راچگونه این قوت مزاج تواند بود که اینهمه شراب بخورد ومست نشود و بعداز چندروز از این صورت قبل درونی که مست و بی شعور بود والتان هشیار پیش اورفت وریش خان ختارا گرفته دشنام داد والتان ازاین بی حرمتی درخشم شده کینهٔ اورادردل گرفت وچون قبل از خواب مستی بیدارشد درغایت ندامت زبان معذرت بگشاد و التان عذر اورا پذیرفته تاج و کمر مرصع بوی بخشیدورخصت مراجعت بوی ارزانی داشت آنگاه امراء ختا قصد قتل قبل خان نموده نزدالتان خان آغاز بدگوئی کردند که اوراچرازنده کردی رها چه نیکی طمع داری ازاژدها والتان آن سخنان را بسمع قبول جای داده ایلچی ازعقب خان ارسال داشت که باز گردد قبل خان گفت که من بااجازت خان بیرون آمده ام باز گشتن شگون نمیدانم ایلچی این پیغام را بالتان رسانید خان ختای فوجی ازلشگر بباز گردانیدن قبل مامور ساخت وآن جماعت چون نزدیك بقبل خان رسیدند ایشان را فریب داد ودرخانهٔ دوستی که در آن راه داشت فرود آمده وآن دوست که سالجوقی نام داشت قبل خان راگفت که صلاح تو در آن است که دیگر التان خان را نبینی واسبی راکه درطویله منست ودرسرعت رفتار ازبرق وبادسبق می برد سوارشوی وخود رابالوس خود رسانی قبل این سخن را بسمع قبول شنوده ع بر آن سبز خنك ابقر تیزرو نشست وروی بصوب فرار آورد ومردم التان خان ازعقب اودرحرکت آمده متعاقب بمنزلش رسیدند وقبل بنابراستصواب قاجولی بهادر آنجماعت را بقتل رسانید و خودرا ازدغدغه توجه بجانب ختای بازرهانید به ثبوت پیوسته که قبل خان رازنی بود ازقنقرات که اقواقولقوا نام داشت وآن زن ازخان شش پسر آورد نامهای ایشان اینست اوکین برقاق قوبله برتان قوتوقومو نکوقدان بهادر تودان اوبچکین واوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بودنوبتی در صحرا طواف مینمود ناگاه جمعی ازتاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده اورابگرفتندو پیش التان خان بردندتا برخرچو بین دوخته هلاك ساخت قوبله خان بکمال شجاعت وتهورموصوف بود وآوازاوازغایت بلندی ازهفت پشته تجاوز می نمود درجوامع التواریخ مسطوراست که قوت بازوی قوبله خان آندرجه داشت که هرچند شخص قوی تنه بدستش افتادی مانندچوبی ضعیف اورا دوتو کرده پشت بشکستی وقوبله خان بعدازفوت پدرافسرفرماندهی برسرنهاده **مصراع** میان بست برجنك وکین خواستن ☆ولشگر مغول را مجتمع ساخته وایشان رااستمالت داده گفت زشاه و سپاه ختا وتتار☆ برآورد خواهم بمردی دمار ☆ که ایشان بکشتند برقاق را☆ همان همیقا شاه آفاق را و مغولان اظهار اطاعت وانقیاد نموده قوبله بعزم مقابله ومقاتلهٔ التان روان شد وخان ختا باسپاه بلاانتها دربرابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق افتاد وختائیان شکست یافته همه مال واسباب التان بکل بغارت ببردند خیل مغل وقوبله خان مظفرومنصور بمقرعزخود باز گشت وچون اجل موعوددررسید متوجه ملك عقبی گردید **ذکر برتان بهادر** برتان ابن قبل خان درشجاعت ومردانگی درزمان خودعدیل نداشت بنابر آن لقب خانی او ببهادری تبدیل یافت ودرایام دولت برتان عمش قاجولی بهادر

فوت‌شده برتان‌منصب‌سرداری سپاه‌را بپسرش‌ایردمجی تفویض‌نمود بعداز آن‌ایردمجی‌رابرلاس گفتندو نسب‌تمامی برلاس‌بوی‌اتصال‌می یابدبرتان‌بهادر را فرزندان بسیار بودند از آنجمله یسوکابهادر بمزید مردانگی‌وتهورامتیازداشت‌لاجرم‌بعدازفوت پدرعلم‌کامرانی برافراشت یسوکابهادرچون تاج‌خانی برسر نهاده‌سریرجهانبانی‌رامشرف‌ساخت‌ایردمجی برلاس فوت‌شد ازاو بیست‌ونه‌پسر بیادگارماندند و یسوکابهادرمنصب‌ایردمجی رابسوغه‌چیچن که‌اسن‌واعقل‌و اولادش‌بود عنایت‌فرمود آنگاه‌سپاه ببلاد تاتار کشیده اموال‌وجهات آن‌طایفه راعرضه‌نهب وتاراج گردانید و بدیلون یولدوق‌شتافته در آن یورد فرخنده خاتون بزاد ☆ بچنگیزخان شاه‌والا نژاد و سوغوچیچن با یسوکابهادر گفت که این آن کوکبی است که قاجولی بهادردرخواب دیده‌بود که‌عالم را منور خواهد گردانید واورا تموچین نام نهادو یسوکابهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر بود جوجی قسار و قاجیون و اوتجی و از خاتون دیگر یك پسر داشت بلکوتی‌نام وازجملهٔ این‌چهار پسرجوجی قسار بغایت شجاعت وعظم خلقت موصوف بود میان تنك چون‌شیرو بازوسطبر☆بچنگال اوپشه بودی هزبر وجوجی قسارچون بریك پهلومی‌خفتید کمانی بی‌از آنکه مماس‌بدن‌او شوداز زیرپهلویش بیرون میرفت‌و یسوکا بهادردر تنگوزئیل سنه۵۶۲ درگذشت وهم‌در آن‌ایام سوغوچیچن که‌مدبر امور مملکتش بودعازم سفرآخرت گشت‌بنابر آن‌قوم نیروان ازاولاد یسوکا روی‌گردان شده‌بقوم تالجوت پیوستند **نظم** سپاه یسوکی‌همه خیل‌خیل☆ باقوام تالجوت کردند میل

بیان مجملی ازحال چنگیز خان

پدرچنگیز خان یسوکا بهادربن برتان بهادربودو مادرش اولون انکه‌و تولداو درمنزل دیلون یولدوق بتاریخ‌عشرین ذیقعده‌سنه ۵۴۹ موافق تنگوزئیل روی نمودو بروایتی که اشرف‌الفضلاء مولاناشرف‌الدین علی‌الیزدی مرقوم کلك‌لطایف نگاربدایع آثار گردانیده اند چنگیز خان بطالع میزان متولدگشت وسبعهٔ سیاره در آن‌برج‌بودندوراس‌درسیم‌وذنب درنهم‌اماسایرمور خان‌چنان آورده‌اند که اجتماع سبعهٔ‌سیاره درمیزان‌سنه ۵۸۱ اتفاق‌افتاده درآن سال چنگیزخان راسرداری ایل‌و الوس قوم‌نیرون دست‌داده وباتفاق ارباب اخبار چنگیزخان دروقت ولادت مقداری خون فسرده درمشت داشت واینمعنی نزدعقلادلیل‌بودبر دلیری آن‌مولود برسفك‌دماءو بنابران‌درآن سال که چنگیزخان دروجود آمدزمام‌حکومت حاکم‌قوم‌تاتار که‌تموچین نام‌داشت‌باتنهارسیده بود یسوکابهادر پسرخود راموسوم بتموچین گردانیدوچون‌تموچین سیزده‌ساله شددرتنگوزئیل پانصدوشصت ودو یسوکابهادر وفات یافت‌وچنانچه‌سابقاًمسطور گشت قوم‌وقبیله‌او بمردم‌تالجوت پیوستندو تموچین‌درآن‌اوقات‌شبی بخواب‌دید که‌دستهای اودرازشده‌و بهردستی‌شمشیری دارد که‌سریکی‌از آن‌دوشمشیر بمشرق

متصل است وسر دیگری بمغرب وصباح کیفیت واقعه را بمادر گفت آنعورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد که تو برشرق وغرب عالم مستولی خواهی شد واثر تیغ خونریزت ببلاد مشرق ومغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است تموچین بعداز فوت پدر بسبب قصد دشمنان بداختر چند کرت در مهلکها افتاد اماچون مقدر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا اورا نجات دست داد در وقتیکه سال عمرش ازسی تجاوز نمود سردار ایل والوس خود شد وبنا برمخالفت بعضی ازحکام ترکستان درسن چهل سالگی باتفاق قراجار نویان بن سوغوچیچن پناه باونك خان برد واونك خان حاکم قوم قرایت بود ودر آنزمان ازسایر خانان بمزید شوکت وعظمت امتیاز داشت وتموچین مدت هشت سال درمرافقت و موافقت اونك خان بسر برده بعد از آن بین الجانبین مهاجرت ومخالفت روی نمود وتموچین بروی ظفر یافته در تنکوزئیل پانصدو نودنه که سال عمرش بچهل ونه رسیده بود در منزل تمان کهره برتخت خانی ومسند جهانبانی بر آمد آنگاه متوجه انهدام بنای عمرودولت سایر حکام وخوانین مغولستان وترکستان گشته باندك زمانی برهمه غلبه کرد ودرسنه اثنی وستمائه یکی از متعبدان مغول که اورا بت سکری میگفتند اسم تموچین را بچنگیز خان مبدل گردانید وچنگیزخان بعداز تسخیر تمامی بلادشرق وشمال بنا براسبابی که درضمن قضایاء سلطان محمد خوارزم شاه گذشت درشهور سنه ٦١٥ متوجه ماوراء النهر گشت وبعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ٦١٧ ببخارا رسیدو هم در آنسال در تمامی آن بلادلوازم کشش وخونریزش بجای آورده جبه نویان وسویدای بهادررا باسی هزار سوار ازعقب سلطان محمدخوارزمشاه ارسال داشت وایشان بهردیار که رسیدند از آن دیار آثار نگذاشتند وچون چنگیزخان ازمهم ماوراءالنهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده عنان بتخریب بلخ تافت وتولی خان راباجمعی کثیر از سپاه شریر بتسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود وتولی اکثر آن ممالك راویران ساخته در هیچ مکان متنفسی باقی نگذاشت وچنگیزخان از بلخ بطالقان رفته وبسنت سنیه خود قیام نمود بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین مینکبرنی گشت وبعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین بروجهیکه در آخرمجلد ثانی سبق ذکر یافت ازهم گذشت آنخان بهرام قهر باردیگر بماوراءالنهر رفت واز آنجا بجانب یورت اصلی خود در آمده در ذوالحجه سنه ٦٢١ بمقصد رسیدودر اواخر ایام حیات میان او وسیدرقو که حاکم تنکت و قاشین بود محاربهٔ عظیم روی نمودو در آنجنك نیز چنگیزخان راظفر ونصرت دست داد امامقارن آنحال مریض گشته پهلو بربستر ناتوانی نهادودر چهارم رمضان سنه ٦٢٤ که موافق تنکوزئیل بود وفاتش اتفاق افتادو اوقات حیات چنگیزخان نزدیك بهفتادو پنج سال امتدادداشت واومدت بیست وپنجسال علم سلطنت برافراشت وچنگیزخان راخواتین وقمایان فراوان بود درآمد بفرخنده اردودرون ٭ خواتین دهرش زپانصدفزون وسر آمد آن زنان پنج نفر بودند برته قوچین دختر ذی نویان که حاکم قوم قنقرات بود کنجور بنت التان خان کوری سورن دختر تایانك خان بیسولون

بنت جا کمبو قولون دختر طایراسون شعروزین پنج خاتون باتاج و کاه ☼ فزون بودهم برته قوجین براه ☼ که از شاه فرزند بسیار داشت ☼ چه زو پنج دختر پسر چار داشت واولاد ذکور چنگیز خان بروایت ظفرنامه نه نفرند از آنجمله چهار نفر که از برته قوجین در وجود آمده بودند اعتبار بسیارداشتند واسامی ایشان اینست جوجی جغتای او کدای تولی وچنگیزخان هریك ازاین چهار پسررا بروجوع مهمی سر افرازساخته بودامر صیدوشکار وترتیب مجلس نزم تعلق بجوجی می داشت ویرغورسیدن وسیاست کردن و زدن و گرفتن مفوض برای جغتای بودودر تنظیم امور ملك وتدبیر مصالح جمهوراو کدای اهتمام می نمود وتولی که اورا الغ نویان می گفتند بمحافظت اردوو سرانجام مهم لشکر قیام می فرمود ودر وقتیکه چنگیزخان ازتسخیر بلادفراغت یافت جمع آن ممالك براولاد واخوان خود قسمت کرد ودرباب تشیید بناء اتحادو موافقت میان ایشان پیوسته سخنان سنجیده بر زبان می آورد وچنگیز خان تابع هیچ دینی وملتی نبودواز تعصب و رجحان مذهبی بر مذهبی احتراز می نمود بتعظیم وتکریم علما وزهادهر طایفه می پرداخت واین معنی رابردرگاه پادشاه بی نیاز عظم سلطانه وعم احسانه وسیلهٔ تقرب میساخت اکثر یاساو رسوم که تاغایت میان مغولان باقی مانده چنگیزخان وضع کرد ودرسر انجام امور وزارت او محمود یلواج بخاری شرایط اهتمام بجای می آورد وچون بسعی خامه سخن گذار مجملی از احوال وآثار چنگیزخان سمت تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صفت انعطاف خواهد پذیرفت (انه هو الموفق والمعین)

گفتار دربیان رفتن چنگیزخان نزداونك خان و ذکرشمهٔ از اسباب موافقت ومخالفت ایشان

درآن زمان که آبا و اجداد چنیگزخان فرمانفرمای اقوام نیرون بودند تمامی قبایل مغول وتاتار مطاوعت ومتابعت یك پادشاه نمی نمودند بلکه هریك قبیله ودوقبیله حاکمی علیحده داشتندو پیوسته سالك طریق نزاع وخصومت بوده همت برافناء واعدام یکدیگر می گماشتند وچون چنگیزخان خوردسال ازپدر باز ماندا کثر قبایل که متابع یسوکا بهادر بودنداز وی بر گشته بقوم تالجوت پیوستند وبدین واسطه او رامهمات بسیار دشوار دست داد و چندین نوبت در مهلکها افتاد وبالاخره کارش بنهایت اضطرار رسیده باستصواب قراجار نویان بن سوغوچیچن باونك خان که حکومت قبیلهٔ قرایت متعلق بوی بود واز سایر خانان ترکستان بمزید جاه وحشمت ووسعت ولایت وبسطت مملکت ممتاز و مستثنی میبود پناه برد درجامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که درقدیم الایام درمیان ترکان پادشاهی بودو هشت پسر سیاه فام داشته بجهة سواولون ایشان را قرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه وتمامی قوم قرایت که اونك خان حاکم ایشان بود ازذریت آنجماعت اندومعنی اونك خان

والی یك ولایتیست و نام او نك طغرل بود و اسم پدرش قورحارقور بن مرغور و سالهای فراوان میان او نك خان و یسوکا بهادر قاعدهٔ محبت و اتحاد سمت استحکام وارتباط داشت و چنگیز خان بعد از فوت پدر نسبت بدو درمقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل قوم قرایت رسید او نك خان بچشم شفقت و احسان و احترام دروی نگریست و نسبت بملازمانش در کمال مرحمت و عاطفت زیست و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار باندك زمانی امور ملك و مال او نك خان را بقبضهٔ اقتدار در آوردو او نك خان بنای سر انجام اکثر مهام بر اقتضاو رأی صواب نمایش نهاده از سخن او تجاوز نمی کرد و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت او نك خان اوقات میگذرانید برادر او نك خان جامکیو باوی در مقام مقابله و مقاتله آمده او نك خان بیمن جلادت و شجاعت چنگیز خان بروی ظفر یافت و در سنهٔ ثمان و تسعین و خمسمائه بر نورکین وحاکم قوم مکریت تو قناسکی نیز غلبه کردو هم در آن ایام اقوام تالجوت و سالجوت و قنقرات وجلایر در وادی عصیان سلوك نمودند او نك خان و چنگیز خان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنك یده کردند بدید آمد ازمکر شان باد و برف ✿ شداز برف صحرا چو دریای ژرف ✿ ولیکن همانکس که مکار بود ✿ بفعل بد خود گرفتار بود ✿ تبه گشت بسیار کس زانگروه ✿ بسی کمره افتاد از تیغ کوه ✿ نکرده کسی جنك بگریختند ✿ ازایشان دو باهم نیامیختند وچون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت او نك خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر از پیشتر گردید نایرهٔ رشك و حسد در باطن بعضی بد اندیشان در اشتعال آمده همت بر استیصال او گماشتند و در خلوت نزد او نك خان اورا بداعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جملهٔ آن طایفهٔ جاموقهٔ که مهتر قوم جاجرات بود بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما او نك خان آنسخنان را بسمع قبول نشنود و جاموقه سکون ولد او نك خان را که بعضی از مورخان ازوی بسنکوم تعبیر کرده اند در قصد چنگیز خان باخود موافق ساخت و سنکون باچنگیز خان دل دگر کرده و چند نوبت پدر را بر اخذ و قتل او تحریص و ترغیب نمود بالاخره تیر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده او نك خان خاطر بران قرارداد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و مهم او را بر طبق دلخواه حساد بسازد قضارا در آنروز یکی از امراء صورت آن اندیشه را در خلوتی پیش خاتون خود حکایت میکرد و دو کودك که ازرمه شیر آورده بودند و باتاو قیشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه آنسخن را شنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان از استماع آنمخبر متغیر شده و با قراچار نویان طریق مشورت مسلوك داشته در آنشب خیام معسکر خودرا برجای بگذاشت و در موضع قلاطین کـه از حدود ولایت ختا یست بدامن کوهی گریخته بنشست و هما نشب او نك خان باسپاهی فراوان باردوی چنگیز خان شتافته چون خیمهارا برجای دید بفرمود تا تیرباران کنند و بعد از آنکه دانستند که در آن

خیام هیچ کس نیست منفعل گشتندو ازعقب چنگیز خان درحرکت آمدند و بدامن آنکوه رسیده چنگیز خان باوجود قلت اتباع پای ثبات بیفشرد و آنروز ازصبح تـاشام باستعمال آلات پیکار اشتغال نمودودر وقت ظلام لیل که هریك ازآن دوخیل بمنـزل خویش فرود آمدند چنگیز خان پشت بمعر که کرده بسر چشمهٔ بالجویه شتافت ودر آنمقام نام کسانی را که در آن جنك درملازمتش بوٌند بردفتر نوشته هریك رامنصبی مناسب مقرر فرمودو آنکودك را که را که خبر قصد اونك خان بوی رسانیده بودند ترخان گردانید **نظم** چنین داد فرمان که تا نه نژاد ✿ هر آنکس که از نسل ایشان بزاد ✿ گنه شان نپرسند ابنای ما ✿ کزین پس نشینند برجای ماو جمیع ترخانیان که در زمـان سلاطین چنگیز خانی وخواقین تیمور گورکانی در بلاد ماوراء النهر وخراسان اقامت داشتند از نسل باتاوقشلیق اند و نسبت باتاوقشلیق بتکلبیکوت ابن اوزناوت می رسد القصه چنگیز خان از سرچشمهٔ بالونه بسرحد ختای رفته برلب رودی فرود آمده از آنجا باچهارهزار وششصد نفر از لشگر جلادت اثر بموضع ناور شتافت واز آن منزل ایلچیان نزد اونك خان فرستاده و بطلب صلح اوراغافل ساخته **بیت** چنان تاختن کرد بر لشگرش ✿ که ویران شد آبادبوم وبرش ودرآن جنك قراجار نویان تیری براسب اونك خان زد چنانچه بسر درآمد واونك براسب دیگر سوارشده باتفاق پسرخود سنکون فرار بر قرار اختیار کرد و بتایانك خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه بردوامراء تایانك خان اونك خانرا کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت ودر آن دیار بضرب تیغ قلج قرا که یکی ازامراء قوم خلج بود رشتهٔ حیات اونیز بگسیخت.

ذکر وصول چنگیز خان برسریر سلطنت وکامرانی وظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالك ایالت وجهانبانی

چون چنگیز خان بر اونك خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع ومنقاد ساخت در تنگوز ئیل ۵۹۹ در موضع نمان کهره بر تخت خـانی نشسته علم اقتدار برافراخت و بسیاری از اقوام مغول کمر اطاعتش برمیان بسته سر بچنبر متابعتش در آوردند واین خبر بسمع حاکم نایمان تایانك خان ابن اینانج خـان رسید خیال قتال بلکه استیصال چنگیز خان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف وجوانب مغولستان روان کرد وتایانك خان در آن زمان پادشاهی بزرك بود وتابوقا نام داشت وخان ختای اورا تایـانك لقب داده بود یعنی پسرخان چون چنگیز خان از داعیهٔ تایانك خان خبر یافت درباب دفع اعدا بااولاد و امرا اجانقی نمود برادرش نیلکوتی باقراجار نویان گفت **بیت** که درجنك اگر شه بود پیش دست ✿ یقین دان که بردشمن افتد شکست بنـابرآن چنگیز خان بتاریخ منتصف جمادی الاخر سنهٔ ستمائه موافق سجقان ئیل بالشگری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد وتایانك خان نیز سپاهی فراوان جمع آورده بمیدان مردان خرامید ودر روز جنك وهنگام

تلاش نام‌وننك تایانك‌خان چندزخم کاری یافته خودرا بکمر کوهی رسانید وبعضی از امرایش بپای آن کمر شتافته هرچنداورا برقتال تحریص نمودند جوابی نشنودند بنابر آن ازحیات‌پادشاه‌خود نومید گشته بمعرکه مراجعت کردند ودل‌برمرك نهاده فدائی‌وار بر سپاه چنگیزخان تاختند ومغولان درمقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه رابرخاك هلاك انداختند وچون شب درآمد تایانك خان بمشقت فراوان از آن کوه پایان رفته خودرا بمامنی رسانید اماهم‌درآن‌چندروز درچنك اجل‌اسیر گردیدوپسرش کوشلوك‌نزدعم خود بویروق رفت ومقارن این احوال نوکران‌جاموقه خدمتش‌را که‌ازبیم‌چنگیزخان‌درصحرا وبیابان سرگردان‌بودگرفته پیش‌آن‌پادشاه کامران‌آوردند وچنگیز خان آنجماعت را بواسطهٔ غدرو بی‌وفائی که‌باولی‌نعمت‌خودکرده‌بودند معاقب گردانیده بکشت‌وجاموقه رابسبب‌سعایتی که‌نزداونك‌خان‌وسنکون‌بتقدیم‌رسانیده‌بودپاره‌پاره کردوبعدازاین واقعه تمامی‌اقوام‌وقبایل‌مغول‌چنگیزخان‌راایل‌ومنقادشدند مگرقوم‌مکریت که‌حاکم‌ایشان توقیا بیکی بود وچنگیز خان بجانب ایشان تاخته در حمله اول توقیا بیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانك خان بود رفتند وچنگیز خان ازآنجا‌بممالك تنگت که آنراقاشین نیز گویند شتافته باندك‌زمانی آن‌خطه رانیزمسخر ساخته **بیت** ولایات‌قاشین همه کرد‌پست☼ زغارت بسی‌مالش‌آمدبدست و بتاریخ رجب سنه‌اثنی‌وستمائه مطابق‌پارس ئیل دروقتی که‌نیر اعظم‌بیت‌الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف‌گردانیده‌بود واطراف‌کوه وصحرابسبب‌هجوم‌سپاه ریاحین‌وازهار‌بهتراز گلزارارم می‌نمود چنگیزخان‌بتهیه اسباب قرلتای فرمان‌داد وترکان‌جمعیت بزرك راقرلتای نامند وچون‌شاهزادگان نامدار وامراء عالیمقدار و اکثر صغار وکبار دیار مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم‌فرمود که‌طوق سفیدنه‌پایه‌را منصوب‌ساختندودرسایهٔ آن‌علم‌قدم برمسندابهت وکامکاری نهاده جناح‌مرحمت وعاطفت برمفارق همکنان گسترد و اعیان واشراف کمرجانسپاری برمیان‌بسته وزبان‌دعا وثنا گشاده هرکس در آن انجمن بود لوازم‌نیازوثنا بجای‌آورد ودرآن اثنا یکی از متعبدان مغول که‌موسوم‌به کوکجو بود وبت تنکری‌لقب داشت‌ودعوی میکرد که‌مرا برمافی‌الضمیر صغیروکبیر وبرناوپیراطلاع است وگاهی برسماوات عروج‌مینمایم وباصانع نجوم وبروج تکلم می نمایم بـآن مجلس درآمده‌چنگیزخان که‌تاآن‌زمان‌موسوم‌بتموچین‌بود گفت‌خدای‌تعالی‌شب‌مراگفت‌روی‌زمین را بتموچین و فرزندان‌وخویشان اودادم اکنون‌من‌تراچنگیزخان نام‌نهادم **نظم** نهادیم نام توچنگیزخان☼تومن‌بعدخودرا تموچین‌مخوان☼همه کس‌ورا اینچنین‌خواندند☼بدان نام‌تو آفرین‌خواندند☼ از آن روکه معنی چنگیز خان☼بود شاه شاهان بتوری زبان وچنگیزخان اگرچه‌میدانست که بت‌تنکری مزور وکذابست امادرآن‌روز صلاح وقت‌در تعرض اوندانست وبعدازچندگاه‌بت‌تنکری هوس‌سروری کرده نوبتی جهت تمشیت‌امری ازامور بابرادر چنگیزخان جوجی‌قسار آغاز بحث فرمود و جوجی‌حلق اورا برگرفته

وازجا برداشته‌چنان برزمین‌زد که‌دیگر برنخواست درجامع‌التواریخ مسطوراست که‌بت تنکری‌ولدمنکلیك‌اینجیکه بوده‌ونسب‌منکلیك‌اینجیکه‌بقونکیان بن‌ازیادت‌می‌پیوسته‌وبعد ازفوت بیسوکابهادرمادرچنگیزخان‌الون‌آنکه که‌درحباله‌او بسرمیبرده‌ازغرایب آنکه بت تنکری ازگرما وسرما متضررنگشتی وبرهنه درمیان‌یخ وبرف‌نشستی‌وتنهادرکوهی که آنرا اوتان‌کاوران میگفتند منزل‌گزیدی وازهیچکس‌خوردنی نجستی **بیت** برهنه‌بکوهی بدی مسکنش☆ زسرما و گرما نخستی تنش القصه پادشاه کشورگشای بعد از این قرلتای بجانب بویروق‌خان ایلغار کرده‌بیك ناگاه درشکارگاه الغ‌تاق بسروقتش‌رسید واورا بدام‌اجل‌گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوك بن‌تایانك‌خان ازحال عم خبردار گشته باتفاق‌توقیابیکی‌روی بوادی‌فرارنهاد وچنگیزخان ازعقب رفته‌دراردیش ایشان راپیش آمد وتوقیابیکی به‌نیش‌قهرکشته‌گشته کوشلوك پناه بگورخان بردوبعد ازاین‌وقایع **نظم** سپاه‌شهانی که‌کردیم یاد ☆ یکایك‌بچنگیزخان‌رونهاد☆ دگرصنف های قبایل‌همه ☆ بدان‌شاه‌گشتند مایل‌همه وحاکم ایغورکه او را ایدی قوت میگفتند یعنی‌خداوندِدولت چون‌صیت‌صولت وآوازهٔ شوکت چنگیزخان بشنید ربقه ازرقبهٔ‌اطاعت گورخان برآورده باغرایب‌تحف وتنسوقات بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت **نظم** چنین‌گفت کای‌شاه‌گردن‌فراز☆ بریدم بمهرتوراه دراز ☆ چنانست امید این‌هواخواه‌را☆ که‌پنجم‌پسرباشدآن‌شاه‌را ☆ زروی کرم‌چون پسرخوانیم☆ بوجه دگر خویش گردانیم ☆بدانست‌شه کوچه گویدهمی ☆ بگفت اندرون جفت‌جوید همی مراورا پسرخواند وجفتش‌بداد☆ بدامادی خوددلش کرد شاد

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشورگشا

چون میان خواقین مغول قبایل‌مغول و سلاطین ختا پیوسته غبارنزاع و خلاف در هیجان‌بود دراین‌اوان که‌عددلشگر سپاه چنگیزخان ازقطرات‌باران زیاده گشت خیال تسخیر آن‌مملکت فرموده نخست‌جعفرخواجه‌را که‌ازملازمان قدیم‌او بصفت‌بلاغت وسخن دانی امتیازداشت نزد التان‌خان‌فرستاد واورابمتابعت خوانده مال‌وپیشکش‌طلبید وچون جعفرخواجه بملازمت التان‌رسیده‌ازاداء رسالت فارغ‌گردید نایرهٔ‌غضب خان‌التهاب‌یافته جواب‌داد که مملکت ختا مخدره‌ایست که‌هرگز رخسار بهیچ بیگانه ننموده وفضای‌این سرزمین محروسه ایست که‌درهیچوقت پای مهوسی بادپیماآنرانپیموده **بیت** ای مگس عرصهٔ‌سیمرغ نه‌جولانگه‌تست ☆ عرض‌خودمی بری‌و زحمت مامی‌داری باید که‌چنگیزخان مارابمغولان بی‌سروپاقیاس‌ننماید وابواب‌تعب وبلابرروی‌خود نگشاید واگرالبته‌متوجه این‌ولایت گردد ازدست‌بردسپاه‌ظفر پناه‌ما خواهددید آنچه‌خواهددید جعفرخواجه‌امثال این‌سخنان شنیده مراجعت کرد ونزد چنگیزخان سخنان‌التان را بر زبان آورد آنگاه

چنگیزخان تنها بپشتهٔ بلندرفته کمرازمیان بگشاد ودر گردن انداخته بتضرع وزاری از حضرت باری ظفرو برتری طلب داشت و بعدازچندشبانه‌روز از آن پشت پایان آمده فوجی ازسپاه‌را بمحافظت اردو تعیین نمود وبجانب ختا نهضت‌فرمود وپس‌ازوصول بحدود آن ولایت باندك زمانی معمورهٔ جوربخت‌را که‌هفتادهزار تومان‌است مفتوح گردانیده چندین شهردیگر نیز درحیز تسخیر کشید والتان‌این‌خبر شنیده بالشگری که‌سپهر اخضر باهزار دیده‌هرگز بآن عدت و کثرت سپاهی ندیده بود ازچیکدو بیرون‌آمد وبر سردرهٔ منزل گزیده فوجی‌ازسردارانرا باجنود فراوان پیشترفرستاد تاازحدود مملکت برخبر بوده اگر فرصت‌یابنددست بروی بمغولان‌نمایند وآنجماعت منتظر نشسته ناگاه شنیدند که چنگیزخان یکی‌از بلادرا فتح نموده بتقسیم‌غنایم‌اشتغال‌دارد لاجرم‌فرصت غنیمت‌شمردند وبدان‌جانب ایلغار کردند دروقتی که‌مغولان بپختن‌آش مشغول‌بودند سیاهی آن‌سپاه را دیده چنگیزخان فی‌الحال‌سوارشده وفرمود تادیگهارا سرنگون‌ساختند ومجموع‌پای‌در رکاب آورده برختائیان تاختند ودرحملهٔ‌اول لشگرالتان‌خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان خسته تیرتقدیروبستهٔ کمندگزند شدند وبعدازاین واقعه میان چنگیزخان و التا خان مقابله ومقاتله اتفاق‌افتاده باردیگرمغولان‌را صورت نصرت دست داد والتان خان گریخته‌روی بدارالملك خودنهاد وچنگیزخان‌نیز بدان‌جانب روانگشته التان در دفع آن حادثه باامراءخود کیوکینك‌وبونکشاه وجنکسانك‌طریق‌مشورت‌مسلوك‌داشت‌وجنکسانك گفت انسب‌آنست که‌دراین ولااز راه صلح‌وصفا درآئیم وبعدازمراجعت دشمنان آنچه مصلحت‌مملکت باشد بتقدیم‌رسانیم التاخان‌این رأی رااستحسان کرده‌ایلچی‌جهة‌تمهید بساط مصالحه‌نزدچنگیزخان‌فرستادودختر خود کنجورابوی‌دادوچنگیزخان‌مخدرهٔ‌التان‌خان رادر آغوش کشیده بازگردید آنگاه‌التان‌خان‌جیکدورا بپسر خودسپردوازامراء بزرك قوکینك جنکسانك‌وسونك‌جونك راپیش‌او گذاشت‌وبنفس‌خودبشهر یمك که‌ساخته‌وپرداختهٔ‌او بودو دروسعت‌ومتانت باقلعه‌سپهردعوی‌برابری‌مینمودانتقال‌کردوچنانچه‌درجامع‌رشیدی‌مسطور است‌دورآن بلده‌چهل فرسنك‌است‌وسه‌بارودارددودریك‌طرفش رودیست عریض بمرتبه‌که ازصبح تاشام بسعی‌تمام کشتی‌یك نوبت ازاین‌طرف بدانطرف میرودو می‌آید ودرآن شهرمیوه سردسیری و گرم سیری‌می باشدالقصه بعداز رفتن‌التانخان بدان مکان اختلال تمام‌باحوال ملك‌و مال‌راه‌یافت‌و جمعی کثیرازامراء ولشگریان اعلام‌عصیان‌وطغیان‌ارتفاع داده شرار شور وشربراطراف آنکشورتافت وکاربجائی‌رسید که‌پسرالتان‌خان حکومت جیکدورا بامراگذاشته نزدپدر رفت‌و حاکم‌جورنجه که‌اورا ابو که میگفتند ایلچی همعنان برق‌وباد نزدچنگیزخان‌فرستادو اظهاراطاعت‌نموده‌اوراازخلودارلملك خبرداد بنابرآن چنگیزخان دوامیر تومان ملکان و ساموقه‌را با لشکرفراوان به تسخیر ختا نامزدکرد و ایشان‌بجیکدو رفته‌چندگاه بمحاصره‌اشتغال ورزیدند وبعداز امتدادزمان قوت‌محصوران باتمام رسیده **بیت** بجیکد و خورش آنچنان تنك‌گشت ✿ که‌نانی بجانی نیامد بدست

والتان از اضطرار مردم خودخبر یافته ازامراء تومان بونکشاه راباسه امیردیگر مقرر کرد که تغار بجیکد وبرندو حکم فرمود که امرابا تمامی نوکران ولشگریان خود هر یك سه قفیز غله بردارند وایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سنك سی رسیدند بجمعی از امراءچنگیزی بازخوردندوچنگیزخانیان ایشانرا گریزانیده وغلات را متصرف گردیدنـد این خبر درجیکدوشیوع یافت وقوکنیك جنکسانك ازغایت غصه زهرخوردو بمردو سونك جونك گریخته روی به یمك آورد آنگاه تختگاه ختا بتصرف امراء پادشاه کشور گشادر آمدو چنگیزخان برفتح مطلع شده قتقو نویان را بادو امیر دیگر بدارالملك التان خان فرستادو بنقل خزائن ودفاینش فرمان دادو ایشان بدانجانب شتافته نقودنا معدود واجناس بیقیاس رابا خازن التانخان که فدانام داشت بنظرچنگیزخان رسانیدندوخان مبتهج ومسرورگشته بیت بلشگر ببخشید آنجمله مال ☆ که اورا نبودی زبخشش ملال ودرسچقانئیل موافق سنه ۶۰۱ هجری چنگیزخان ضبط ولایت ختای را بعهدهٔ مقلی کویانك جلابر کرده از سرحد جیکدو رایت مراجعت بجانب اردوی خود بر افراشت وچون بمقصد رسیده روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کوشکوك وتسخیرقوم قراختای گردید .

گفتـاردربیان شمه‌از حال قراختائیان که کورخان لقب‌حاکم ایشانست وذکر آنچـه میان کوشلوك وآخرین ملوك آن قوم بوقوع پیوست

مولدومنشا قبیله قراختای ولایت ختای است وایشان ازجمله معتبران آنولایت بوده اندو پادشاه خود راکورخان میگفته اند چنانکه ختائیان التانخان می نامیده اندولادت قبل ازوچنگیزخان هشتادنفرازاکابر آنقوم بااقرباوعشیرت خود وبروایتی باگروهی انبوه ازختای بیرون آمده بحدودقرقزرفتند ومیان ایشان و قرقزیان منازعت اتفاق افتاداز آنجا به ایملل شتافتند ودر آنسرزمین شهـری بنانموده قرب هزارخانه واراز اتراك بی باك درنواحی آن شهر مجتمع گشتند ودرآنوقت دربلدهٔ بلاساغون که مغولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهرخوب خانی بود ازنسل افراسیاب اماچندان مکنتی نداشت ومردم قرلق وقنقلی برحواشی ولایت اوزده غارت وتاراج میکردند بنابرآن ایلچی نزدکورخان فرستاد والتماس نمودکه بدانجانب شتابد وبلاساغونرا متصرف گشته شرقرنق وقنقلی راکفایت نماید وکورخان ببلاساغون رفته وبرتخت سلطنت نشسته نام خانی از نبیره افراسیاب انداخت واو را بایلك ترکمان موسوم ساخت واقوامی راکه مخالف اوبودند مطیع ومنقاد گردانیده فوجی ازمردان صف شکن بکاشغر وختن فرستاد وآن ولایات رانیز درسلك سایر ممالك خویش انتظام داد آنگاه حکام ممالك ماوراءالنهر وفرغانه را نیز ایل ومنقاد گردانیده چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکریافت درشهورسنه ۵۲۶ باسلطان سنجر حرب نمود واورا منهـزم ساخت

بعدازآن کورخان فوت شده خاتونش کویونك قایم مقام گشت وقرا ختائیان مادام که کویونك میل فسق وزنا نکرده بود متابعتش مینمودند وچون هوای نفس بروی غلبه کرد اورا بامعشوقش ازمیان برداشتند ولقب کورخانی را بربرادر کورخان سابق اطلاق نموده نقش اطاعتش را برلوح خاطر نگاشتند ومیان این کورخان وسلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد وگاهی صورت جنك دست میداد چنانچه شمهٔ ازاین حکایات دراواخر مجلد ثانی مرقوم کلك بیان گشت وکوشلوك بن تایانك خان بعداز کشته شدن عم خود بویروق و بقتل رسیدن توقیا بیکی پناه باین کورخان آورد وکورخان اورا منظور نظر شفقت گردانیده بمزدامادی خویش سرافراز کرد **نظم** وراکورخان خواندفرزند خویش ✿ بیفزودجاهش بفرزندخویش ✿ دلش کردخرم بدختی چوماه ✿ تنش راهمیداشت ازبدنگاه ودرآن اوان که چنگیزخان بجانب ختای رفته بود کوشلوك خیال استقلال نمود وروزی بعرض کورخان رسانید که درپیش بالیغ وقتالیغ مدتی شد که سپاه نایمان مانند رمهٔ بی شبان گردانند و حالا **بیت** که چنگیز خان دردیارختاست ✿ همه کارایشان توان کرد راست اگر رأی صوابنمای اقتضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم وقبیله خودرا جمع کردانم وایشانرا استمالت داده بخدمت رسانم **بیت** زساده دلی کورخان گفتنش ✿ شنیدو بهی دیددررفتنش وقامت قابلیت کوشلوك را بخلعت نفیسه آرایش داده ولقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود وچون کوشلوك بیورت قدیم آباء واجداد خودرسید وآوازه وصول اودرآن دیار شایع گردید **مصراع** بروجمع شد لشگر نایمان ✿ وحاکم قوم مکریت توقتان نیز بکوشلوك پیوسته اورا جمعیتی عظیم دست داد وکوشلوك باستظهار لشگر بسیار کورخان آغاز مخالفت کرده آتش نهب وتاراج دراطراف ولایاتش زد ورسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست که سلطان ازآن جانب متوجه استقبال کورخان شودومن ازینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر کورخانرا مغلوب گرداند کاشغر وختن اورا باشد واگرمن دراین امر پیشدستی نمایم سلطان تاآب فناکت بمن مسلم دارد آنگاه آن دوپادشاه ازطرفین متوجه کورخان گشته کوکشلوك پیشتر رسیدومحاربه نموده ومنهزم گردید بعدازآن بروجهی که دراواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد وکورخان قتال اتفاق افتاده بسبب عدر سپهبد کبودجامه میمنهٔ سلطان پشت بر مخالفان کردند وبرانغار کورخان نیز انهزام یافته قلب هردولشگر تیغ وخنجر دریکدیگر نهادند وکثرت هیجان گرد وغبار مانع رؤیت ابصار شده غالب از مغلوب متمیز نشد ومبارزان هردوطرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند وچون کورخان ببلادساغون رسیداهالی آن ولایت که ازتعدی قراختائیان بتنك آمده بودند ومی پنداشتند که خوارزم شاه از عقب خواهد رسید دروازه هابسته کورخانرا درشهر نگذاشتند وباانداختن تیروسنك وافروختن آتش حرب وجنك اشتغال نمودند وکورخان نیز آغاز محاصره ومحاربه کرد وبعداز شانزده روز قهراً وقسراً بلادساغونرا بگرفت وبقتل عام فرمان داده درسه شبانروز چهل

وهفت هزار مرد نامدار کشته شدند وچون خزاین گورخان دروقت تهیهٔ اسباب سپاه ازدرم ودینار خالی شده بود محمود بای که مال بسیار داشت ومی ترسید که گورخان ازوی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که درعوض اموال که ازخزانه تلف شده غنایمی را که امراء در بن وقلیع گرفته اند بخازن سپارند و گورخان این سخن را بسمع رضا جای داده چون امراء بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یك ببهانهٔ بطرفی رفته دم از عصیان زدند و کوشلوك از این حال خبر یافته و فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد بیت چنان با سپاه آمداز روی شرق ☆ که گوئی همی آمد از میغ برق وماننده بلای ناگهان بیخبر بیلاساغون در آمد گورخان بغیر از تواضع و فروتنی چارهٔ ندانست وقصد کرد که در پیش سریر کوشلوك بپای خدمت بایستد اما کوشلوك باین معنی راضی نشد واورا بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق وصامت مملکتش را بگرفت و گورخان بعد از این واقعه مدت دو سال زندگانی یافت وچون سنش بنود و پنج رسید بعالم باقی منزل گزید واو هشتاد و یك سال بسلطنت واقبال گذرانید.

ذکر شمهٔ از تسلط و تقلب کوشلوك خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان

بعداز فوت گورخان کوشلوك در سلطنت استقلال یافته باندك زمانی المالیغ و کاشغر وختن را تسخیر کرد و باشتعال آتش ظلم وضلال پرداخته دود از دودمانها بر آورد و آن بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری می نمود لاجرم هردو پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند وهر کس از رجحان شریعت غرّا دم میزد اورا بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بحیز تسخیر آن لعین بر مکر وفن در آمد خواست که از روی حجت و برهان علمارا ملزم گرداند وهذیاناتی را که باخود مخمر کرده بود بمسامع متقلدان دین قویم رساند بنابر آن فرمود که در شهر منادی نمودند که هر که در زی اهل علم وصلاح است بصحرا شتابد وسه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوك روی بدیشان کرد و گفت کیست از شما که از غیر خدا نترسد و از سخن حق باز نگردد ودر باب رجحان دین و ملت از صدق نیت مناظره نماید (قدوة العلماء المتورعین علاءا لملة والدین) محمد الختنی کمر تقویت شریعت محمدی برمیان بسته زبان الهام بیان بگشاد وبا کوشلوك لعین آغاز مباحثه ومناظره فرمود ودر باب ترجیح ملت بیضا حجج وبراهین اقامت نمود و کوشلوك را ملزم ساخت آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کلمات بی ادبانه برزبان آورد بیت چوعاجز شد آن بی ادب در جواب ☆ ببد کرد حاشا نبی را خطاب وآن عالم ربانی از غایت دینداری بی تحمل گشته گفت خاك بدهانت باد

ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر وظلم از شنیدن این دشنام بر آشفت وفرمود که آنجناب رابگیرند وایذانمایند تاازدین اسلام برگردد وفرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم پاك اعتقاد مایوس گشته‌درمدرسهٔ که خودساخته بود او را چهار میخ کردند تابجوار مغفرت الهی واصل شد و بعداز شهادت مولانا علاءالدین محمد رسم بانك نمازوقامت واقامت نماز جمعه وجماعت از آن دیار برافتاد ودست تقدیر ملك قدیر ابواب فتنه وفساد ظلم وبیداد برروی مسلمانان بگشاد ودرخلال این احوال حاکم قوم مکریت توقیقان از کوشلوك جداگشته بطرف قم کنجك رفت چنگیزخان این اخبار استماع نموده فرمان فرمود که‌جبه نویان باچندتومان ازسپاه ظفرنشان متوجه دفع کوشلوك گردد وجبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان‌شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوك روی بهزیمت نهادو جبه بکاشغر درآمده فرمود که‌در کوچه وبازار ندا کردند که‌همه کس باید که‌بر کیش آباو اجدادخویش باشند ومتعرض یکدیگر نشوند وازاتباع کوشلوك هر که‌راهرجا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام ازظلم وتعدی آن بدنام نجات یافته فوجی‌ازمغولان کوشلوك را تعاقب نمودند وبهر کس‌ازقوم نایمان‌رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلوك بکوهستان بدخشان گریخته‌ازغایت سراسیمگی بدرهٔ رفت که‌آنرا سارق قول می گفتند وراه بیرون شدن نداشت ودرآن‌حین‌جمعی ازصیادان درآنکوه بشکاراشتغال می نمودند مغولان ایشان راگفتند که اگراین‌جماعت‌راکه‌از ماگریخته‌اند گرفته بما بسپارید بجان امان یابیدصیادان ازاطراف‌و جانب کوشلوك واتباع اودرآمده همه‌را بدست آوردند وبمغولان سپردند و ایشان کوشلوك‌را گردن‌زده سرش‌پیش جبه‌نویان بردند وجبه آنسر رانزد چنگیزخان فرستاد آنگاه‌جوجی‌خان‌را بدفع توقیقان که بطرف کنجك‌رفته‌بود نامزدفرمودوجوجی بروجهی که‌درآخرذکرسلطان محمد خوارزمشاه نوشته‌شده‌مهم توقیقان وقوم‌اوراساخته مراجعت کرد آنگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی‌توجه بماوراءالنهرآورد.

گفتار دربیان‌توجه چنگیزخان بجانب ماوراءالنهر و کشته شدن اکثرمتوطنان آن بلاد به تیغ خشم وقهر

چون‌خاطرخطیر چنگیزخان‌ازضبط‌ممالك‌شرقی‌وشمالی فراغت یافت‌وآتش سیاستش بر کانون‌درون مخالفان آنحدودتافت تسخیر ممالك‌سلطان محمدخارزمشاه را پیش نهاد همت‌بلندنهمت ساخته باسپاهی‌افزون ازقطره درعدد وذره درشمار بجانب ماوراءالنهر روانشد وچون بنواحی انزار نزول اجلال‌فرمودا‌و کدای وجغتای را بمحاصره آنشهر باز-داشت وجوجی خانرا بجانب جندفرستاد و آلاق‌نویانرا بفناکت وخجندارسال نمودوبنفس خویش باتولی‌خان متوجه بخارا گشت‌وناگاه بقصبهٔ زرنوت‌رسیدند و اهالی آنجا نخست

دروازه‌ها بر کشیده وخواستند که درمقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیز خان مینمود ابواب صلح وصفا گشاده ترك جنك وعناد کردند و ترکان آن قلعه را بازمین هموار ساخته جوانان را همراه خود گردانیدند وروی بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز اظهار اطاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آنمکان الابد معاش و مصالح زراعت وتخم و گاو قناعت کنند و خانهای خودرا با سایر اشیا باز گذارند تامغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند اتراك بعداز نهب وتاراج بجانب بخارا روان شدند دراوایل ماه محرم سنه سبع عشر وستمائه موافق پیلان ئیل چنگیز خان درنواحی آن بلده که درآن زمان مجمع اهالی علم و کمال ومرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود واشتقاق لفظ بخارا از بخار است ومعنی بخارا بلفظ مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیز خان دراطراف وجوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین درانگشتری احاطه نمودند درشب اول امراء خوارزمشاهی کوك خان وسونج خان و کشلیخان با بیست هزار یاسی هزار از شجاعان خنجر گذار برسم شبیخون برسر مغولان تاختند اما چون طلایهٔ آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریان را برخاك هلاك افکندند روز دیگر که بواسطهٔ ظهور جمشید خورشید ثوابت وسیار حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا دروب خلاف بسته ابواب شهر باز گشادند وسادات وعلما واشراف واعیان بخدمت خان شتافتند وامان طلبیدند وچنگیز خان همان زمان سوار شده بآن بلدهٔ فاخره درآمد وچون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدان است و او همچنان سواره بمسجد درآمده تامقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده شده برمنبر رفت و بنشست ومردم خود را گفت درصحرا علف نیست شکم اسبان را سیر سازید مغولان بموجب فرموده کاربند گشته در انبارها بگشادند و از صنادیق مصاحیف واجزا را دور انداختند و آخور اسبان ساختند وافسار چهارپایان بدست علماء ومشایخ داده بایاغ داشتن مشغولی کردند و آهنك مغولی بر کشیدند بعد از آن چنگیز خان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده برمنبر برآمد ونخست زبان بحمد وثنای الهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان برزبان رانده درآخر گفت که ای قوم از شما گناهان بزرك در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جملهٔ بلا های آن حضرتم بسوی شما فرستاد اکنون هرچه دراین شهر ظاهر است حاجت بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم متمولان آغاز فرود آوردن مال کرده هرچه دادند مغولان از ایشان بستدند و بتعذیب وشکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم برده بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش درخانهٔ بخاریان زدند وحال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود بنا بر آن بیك روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه

غیرازمسجدجامع و بعضی سراها که ازخشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعداز آن چنگیز خان جوانان بخارا را به جنك قلعه مامور گردانیدوازجانبین منجنیق ها مرتب ساخته باندك زمانی مغولان قهراً قسراً آن حصن حصین را بگرفتند ومجموع مردان را که درقلعه بودند کشته عیال واطفال ایشانرا اسیر کردند وحصاررا مانندزمین هموار گردانیدند نقلست که بعدازاین واقعه یکی ازبخارائیان بخراسان رفت شخصی ازوی پرسید که حال شما بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتندو بردند وفی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصرترازاین دربیان آنچه ازلشگر مغول در بخارا بوقوع انجامیده بودنتوان یافت اماجغتای واو کدای که بفتح انزار مامور بودندچون بظاهر آن دیاررسیدند غایرخان باآنکه شصت هزار سوارجرارداشت درشهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازه ها بنشاند وشاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده رامحاصره نموده کارمحصوران به اضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومك غایر خان متعین بود بامغولان ایل شده شبی ازدروازهٔ صوفی خانه بیرون رفت وهمان شب جریك مغول درشهرریخته غایرخان بابیست هزارکس ازشجاعان پناه بحصاربرده وروزدیگر جغتای واو کدای قراچه حاجب را بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند وتمامی مردم انزاررا بصحرارانده بتیغ تیز بگذرانیدند وآغازمحاصرهٔ قلعه نمودند وغایر خان از آن حصار هرروزپنجاه مرد بمیدان نبردمیفرستاد تاکشش و کوشش نموده بعزشهادت میرسیدند وبراین منوال مدت یکماه زمان محاصره ومحاربه امتدادیافته درآن ایام بسیاری از کفار برخاك هلاك افتادند وچون ازسپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار درآمدند وغایر باآن دویار پناه ببام برده برقرارتجلد می نمودو بزخم سنك وخشت مخالفان را ازخود باز میداشت و چون فرمان چنگیزخان چنان بود که اورا زنده بدست آورند لشگرمغول تیر بطرف او نمی انداختندالقصه بعداز آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایرخان را گرفتند و بند کرده قلعه را بازمین یکسان ساختندوغیرازارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای واو کدای عازم اردوی اعظم گشتندودرحدود سمرقند غایرخان را گرفته بنظر چنگیزخان رسانیده در کوك سرا او را شربت شهادت چشانیدند اماجوجی خان که بموجب فرمان بجانب جندرفته بودچون بسغناق رسید حسن حاجی را که درسلك تجارانتظام داشت ودرآن اوان ملازمت چنگیزخان می نمود آنجا فرستاد تا مردم را نصیحت کرده وازوخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید وچون حسن بشهر درآمد پیش ازآنکه باداء رسالت پردازد رنود اوباش تکبیر گویان او را بکشتند و جوجی براین جسارت اطلاع یافت فی الحال بسان شیرخشمناك روانشد وبظاهر سغناق شتافته لشگریان را گفت دست ازجنك بازندارند تا آن بلده را مسخر نسازند ومغولان نهایت سعی واهتمام بجای آورده **بیت** بدوروز زیرو زبر گشت شهر ✿ همه خلق آن کشته گشته بقهر وامارت آن ویرانه به پسرحسن حاجی متعلق شده جوجی خان روی باوزگند نهاد واوزگند بصلح

مفتوح گشت واز آنجا باسباش رفت واوباش اسباش آغاز پرخاش کرده اکثر کشته شدند وچون این خبر بسمع قتلق خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بناء ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته راه خوارزم پیش گرفت وجوجی خان خبنتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قاصد جانش گشتند وخبنتمور بلطایف الحیل خودرا نگاه داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجیخان چهارم صفر سنهٔ ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته وجندیان دروازه‌هارا بستند و بسان نظارکیان برزبر فصیل نشستند ومغولان پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای باره برآمدند واز آنجانب بزیر رفته دروازه ها بگشادند وتمام خلق را بصحرا رانده جند را بجاروب غارت وتاراج پاك ساختند چومردم نکردند درجندجنك ✿ بکشتن مغول نیز نگشاد چنك نشد کشته غیراز دوسه شوربخت ✿ که باجنتمور گفته بودند سخت و جوجیخان امارت جندرا بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد اماالاق نویان که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسیده والی آنجا ایلنکو ملك باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند درحصار تحصن نموده **نظم** بپیکار سه‌روز برخاستند ✿ بروزچهارم امان خواستند زشهر فناکت برون آمدند ✿ همه غرقه درموج خون آمدند و الاق نویان **شهر** بشهرخجند آنگهی رونهاد ✿ مداراو آزرم یکسو نهاد و بعد از آن که بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملك که درملك سلطان محمد خوارزمشاه ازومردانه‌تری نبود باهزارمردنامدار که هر يك خودرا ثالث رستم واسفندیار میدانستند درقلعهٔ که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه بردند ومدتی بامغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص ومتعلقان رادر هفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون آنها را بکل وسر که اندوده بودند نشاندند وخود نیز بسفینه درآمده مانندباد برروی آب روان گشت ولشگر مغول برفرار تیمورملك مطلع شده جنك کنان کنار آب میرفتند وتیمورملك به تیر دلدوز که هرگزخطا نمی کرد کفاررا بازمیداشت تا آنکه بساحل رسیده از آب بیرون آمد ومغولان درپی او بودند تیمورملك هرساعت می ایستادوجنك میکرد تااحمال واثقالش پیشی میگرفتند آخرالامر اتباع او کشته گشته اموال را اعدا بازستاندند واو باسه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت اسب می راند وسه مغول ازعقب میشتافتند تیمورملك عطفه عنانی کرده تیر بی پیکان را بر چشم يك مغول زد که کورشد ودو نفر دیگر سرخویش گرفتند تیمورملك بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت واز عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فتنها آرام یافت اورا حب وطن برمراجعت باعث گشت وبفرغانه خرامیده گاهی بخجند می رفت واستکشاف احوال مینمود در آن اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجیخان ابن چنگیزخان بخجند آمده ومتصرف املاك واسبابش شده لاجرم باپسر ملاقات نموده و گفت اگر پدرخودرا ببینی می شناسی جواب داد که من طفل شیرخواره بودم که از پدردورافتادم اما غلامی هست که اورا بجامی آوردو آن گاه غلام را حاضر ساخته وغلام تیمورملك را شناخته خبروصولش درترکستان شیوع یافت

واو بامید لطف ومرحمت بجانب اردوی او کدای قاآن که بعد از چنگیز خان برتخت سلطنت نشسته بود روان شده دراثنای راه قدقان اوغلان بوی دچار خورد وفرمود تا دستهای اورا بستند واز محاربانی که کرده بود آغاز تفتیش وتفحص نمود وتیمور ملك سخنان اورا جواب میگفت درآنحین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملك کور شده بود بآن مجلس رسید وازوی سخنان پرسید و تیمور ملك دلیر درمقام گفت وشنود برآمده قدقان درغضب رفت وتیری جان گزای برتیمور ملك زد که دیگر نفس ازوی برنیامد القصه الاق نویان چون ازمهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اماقصهٔ سمرقند چنان بود که درآن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه ازتوهم سپاه تاتار ومغول بمتفرق ساختن حریفان مجلس رزم وپیکار می پرداخت صد و ده هزار سوار جرار درسمرقند گذاشت وغلبهٔ خواص وعوام درآن بلده بمثابهٔ بود که محاسب وهم وخیال ازتعداد آن بعجز وقصور اعتراف می نمود وسمرقندیان جهت احتیاط چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند وخندق را بآب رسانیده بنابرآن چنگیزخان نخست به تسخیر بخارا وسایر بلدان ماوراءالنهر وترکستان پرداخت وچون خاطر ازآن امور فارغ ساخت دراواخر ذیحجه سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلدهٔ فاخره برافراخت ودر ظاهر سمرقند جمعی ازشاهزادگان ولشگرها که بفتح امصار ترکستان مأمور گشته بودند بامردم حشری بومی پیوستند چنگیزخان درکوك سرا فرود آمده دوروز آسایش نمود روزسوم طایفهٔ از سرداران لشگر خوارزمشاهی بپای جلادت درمیدان مبارزت تاختند وازجنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر ودستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد ومغولان بمرتبهٔ هجوم نموده تندراندند که مردم شهررا مجال نماند که سر ازدروازه بیرون کنند وشب پنجم آرای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند وزمرهٔ ملاحظهٔ حقوق سلطانی نموده برمخالفت مصر بودند و چون دروازهٔ افق مشرق بسبب ظهور تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی ازاشراف انام ازشهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند وامان طلبیدند وچنگیز خان ایشانرا از قهر وسخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت وایشان به سمرقند بازگشته دروازهٔ نمازگاه باز کردند ولشگر مغول درشهر ریخته قاضی وشیخ الاسلام وپنجاه هزار کس ازاتباع آن دوبزرك راازمردم جدا گردانیدند وباقی خلایق را بصحرا رانده دست بغارت وتاراج برآوردند وروزدیگر همت برتسخیر قلعه گماشته از جملهٔ محصوران الب خان باهزار کس ازشجاعان دل ازجان برگرفته خودرا برمیان لشگر مغول زدند و بسلامت بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را بواسطهٔ اخبار وحالات ماوراءالنهر مکدر وسراسیمه کردند ودرهمان روز که الب خان ازقلعهٔ سمرقند بگریخت چنگیزخانیان برآن حصار استیلا یافته قرب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را باتمامی لشگریان بقتل رسانیدند وازسایر مردم سی هزار کس که پیشه‌ور

بودند جدا ساخته چنگیزخان ایشان را بر اولاد و اقرباء خویش تقسیم کرد واز بقیهٔ متمولان مبلغ دویست هزار دینار خونبها بستانید و زیاده از این تعرض نرسانند.

ذکر رفتن جبه نویان و سویدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرمودهٔ چنگیزخان و بیان شمهٔ از قتل و غارت ایشان در اطراف و ولایات و ممالك ایران

در آنزمان که چنگیزخان درظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه باعدداندك وخوف بسیاز ازراه خراسان بطرف عراق گریخته ونظام سلسلهٔ جمعیت او بدست بیداد دوران ازهم گسیخته بنا بر آن جبه نویان و سویدای بهادر و توقجر را باسی هزار سوار خنجر گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که درطی مسافت سرعت نمایند وتاخصم را بدست نیاورند از پای ننشینند واگر طاقت مقاومتش نداشته باشند درهر موضع کهمناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند وامراء بموجب فرموده بجانب خراسان روان شدند دراواخر ربیع الاخر سنهٔ ٦١٧ موافق بیلان ئیل متعاقب یکدیگر از آب امویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملك هراة بیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه وسویدای متعرض آن بلده نشدند اما توقجر از عقب بهراة رسیده متابعت ملك را مسوغ نداشت و آغاز محاصره کرده ازشست قضا تیری عمر فرسا برمقتل آن کافر خورد وشر او مندفع گردید واتباعش ازعقب جبه وسویدای شتافته درنواحی زاوه بدیشان پیوستند وامراء از اهالی آن قصبه نزل وعلوفه طلبیده مردم زاوه دروازه‌ها بستند وچیزی بدیشان ندادند و چون مغولان برجناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند وبگذاشتند از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند ودرعرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند واحمال و اثقال کشتگان را شکستند وبسوختند وبعد از آن بنیشابور رفته مهم مردم آنجائی بصلح ازهم برگذشت واز آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود وسویدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت وازطوس برادکان شتافته مرغزار وجریان انهار آن ولایت اوراخوش آمد بنا بر آن متعرض رادکانیان نشد اما درجنوشان واسفراین قصور راست کرد وازاسفراین بدامغان رفته رنود واوباش آن خطه را پایمال حوادث گردانید وجبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسانرا کشته فوجی ازسپاه بی باك بمحاصرهٔ قلاعی که مقر متعلقان خوارزم شاه بود بازداشت وبجانب ری روانشده سویدای بدو پیوست ودر آن اوقات پیوسته درمیان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنا بر آن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند وجبه وسویدای را بر قتل نصف شهر که حنفي مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان نخست حنفیهٔ را بتیغ بیدریغ

گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند وازری سویدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود وچون بقم رسید تمامت مردم آنجارا باغوای بعضی از سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجدالدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بگزررود وخرم آباد نهادند و دود از گزررود بر آورده خرم آباد را غمکده ساخت و مردم نهاوند را بستهٔ کمند گزند گردانیده درسایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آورد وسویدای در قزوین قرب پنجاه هزار مسکین را بتیغ کین کشته بعد از آن آن دو ضال مضل بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب وفور قتل سروقدان گل رخسار لاله غدار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاکستر برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهة بقیهٔ جوانان از بی رحمان امان خواست جبه و سویدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلو یز روی بسوی تبریز نهادند و اتابك از بك در آن زمان والی آن خطهٔ بود صلاح در صلح دید و مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشانرا از قتل و غارت تبریز در گذرانید وچون نوبت دیگر سپاه برد و سر ما هجوم نمود جبه و سویدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از گرجیان را بقتل آوردند و در سنهٔ ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شیروان آنچه مقدور ایشان بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شیروان بمغولستان روند اما راه نمی دانستند و تدبیری اندیشیده قاصدی سخن دان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه جمعی از مردم نیك بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص و مغربان نزد مغولان فرستاد امراء از آن ده نفر یکی را گردن زده بآن نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا مانند یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان عجز چی گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقه خون و گرفتن مال بندگان خدا شده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قبچاق را راه بسان ساکنان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه ناستودهٔ خویش پرداختند آنگاه بچنگیزخان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سر گذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح میپیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام قرب صد حاکم صاحب وجود با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام تائید نیافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت فوجی

از لشگر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشك نگار خانهٔ چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و مهم چندین هزار هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت (سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.)

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم وذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنك ورزم

چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلده فردوس مانند توقف نموده جوجی وجغتای واو کدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید ودر آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است وترکان اورا اور کنج گویند دار الملك سلاطین خوارزمشاهی بود از علماء وفضلا وارباب شمشیر و اصحاب قلم وارباب حرف و صناعات وسایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان باسپاهی چون حوادث آسمال بی پایان بدانجانب روان شدند ودر آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که باوالده سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیك رسیدند جمعی پیشتر بظاهر جرجانیه خرامیدند و براندن چهار پایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشان را اندك دیده خلقی بسیار از پیاده وسوار پای از دروازه بیرون نهادند وعنان عزیمت بمحاربهٔ آنجماعت انعطاف دادند ومغولان بطریق مکر وفریب گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیاناً اندك توقف نموده جنك می کردند تا بباغ خرم که دریك فرسخی شهر است رسیدند آنگاه سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند وآغاز کشش وخونریزش کرده ازوقت طلوع آفتاب تاهنگام زوال قرب صدهزار کس بقتل آوردند واز عقب گریختگان رانده خودرا درشهر انداختند وتامحلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند وبهنگام غروب خورشید باز گشتند وبعداز دوروز ازاین واقعه شاهزادگان جوجی وجغتای واو کدای باتمامی لشگر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند ومردم را بایلی وانقیاد دعوت نمودند وچون فایدهٔ بر ارسال رسل ورسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر وسنك بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور درمدافعه ومحاربه کوشیده ازبام تاشام درمحافظت برج وباره اهتمام می کردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم ازقارورهای نفط و زخم سنك رعد بسوخت ومنهدم گشت مغولان قصد نمودند که

آب‌جیحون را که‌بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند وسه‌هزار کس از ایشان متعهد این‌خدمت‌شده خوارزمیان بر کیفیت‌حال اطلاع یافتند وجمعی کثیر بدانجانب شتافته بر آب‌وآتش قتال اشتعال پذیرفت وباد ظفرازجانب اهل‌خوارزم شاهیان دراهتزار آمده تمامی آن سه‌هزار کس برخاك‌هلاك‌افتادندو بواسطهٔ ابن‌فتح‌جدخوارزمشاهیان درمحافظت شهر ازپیشتر بیشتر شد ودرآن اثنا میان جوجی وجغتای غبار نقار ارتفاع یافته تامدت پنج‌ماه مغولانرا تسخیر خوارزم میسر نگشت واین‌خبر بسمع چنگیزخان‌رسیده یرلیغ‌داد که‌سروران لشگر اوکدای باشد وجوجی وجغتای وامرا وسرداران ازحکم وفرمان او تجاوز جایز ندارند واوکدای برادران را باهم درمقام‌صلح‌وصفا آورده ومهام‌سپاه را منتظم‌گردانیده باتفاق جنك پیش بردندونکباء نکبت متوجه اهل خوارزم گشته‌مغولان خانه بخانه ومحله بمحله ازایشان‌میگرفتند تاتمامی‌جرجانیه مستخلص شدآنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب‌صد هزارنفر ازمردم پیشه‌ور جداساختند وزنان‌جوانان و کودکان رابیندگی گرفته وباقی‌مردم را تقسیم نموده بقتل‌رسانیدند گویند که‌هرقاتلی رابیست‌و چهارمقتول رسید وعدد قاتلان ازصد هزار متجاوز بود و یکی از شهداء خوارزم شیخ نجم‌الدین کبری‌است وچون‌آنحضرت ازاکابر مشایخ عالم ومقتدای کبرای طوایف‌بنی آدم بودقلم مشگین رقم بتفصیل بعضی‌ازحالاتش شروع‌نمود.

ذکرشیخ نجم‌الدین کبری‌وشهیدشدن‌آن‌حضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم‌الدین احمدابن عمرالخیوقی است ولقبش کبری‌و بدان جهت ملقب باین‌لقب‌گشت که‌دروقت تحصیل باهرطالب‌علمی که بحث میکرد بر وی غالب می‌آمد وبدین‌سبب‌اورا طامه کبری لقب‌داده‌اند بعدازآن از کثرت‌استعمال طامه‌را انداخته کبری گفتندوبعضی برانند که‌لقب آنحضرت جناب‌کبری بود(ای‌هوالنجم الکبری جمع‌تکثیر للکبروالصحیح هواول کذافی‌تاریخ‌الامام الیافعی) وشیخ ولی‌تراش نیز از القاب آن جناب‌است وبسبب‌آن این‌لقب رابروی اطلاق کردند که‌نظرش‌برهرکه افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی **مصراع** سك که‌شد منظورنجم‌الدین سکان‌را سروراست ✿ وکنیت‌شیخ نجم‌الدین ابوالجناب بود امیراقبال سیستانی دررسالهٔ که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی آورده‌است که‌شیخ نجم‌الدین درایام جوانی جهت سماع حدیث ازخوارزم بهمدان رفت‌چون از علماء آنجائی رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت وازمحدث اسکندریه نیزاجازت حاصل‌کرده دروقت مراجعت شبی حضرت‌رسالت صلی‌الله علیه‌واله‌وسلم را درخواب دیدوازآن‌حضرت استدعای کنیتی نمود ورسول‌صلی الله‌علیه‌وسلم فرمود که‌ابوالجناب آنجناب پرسید که‌ابوالجناب مخففه‌حضرت فرمود که لا مشددهٔ شیخ چون ازخواب درآمد ازمعنی‌آن کنیت چنان‌فهم کرد که ازدنیا اجتناب‌میباید

نمود لاجرم همانجا خودرا ازعلایق دنیوی مجرد ساخته درطلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد. آغازمسافرت فرمود چون بخوزستان رسید درخانقاه شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت ومریدوی گشته بسلوك مشغول شد وچندگاه آنجا بوده شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است واز علم باطن نیزخطی تمام یافته ام واین معنی بر شیخ اسمعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید و گفت برخیزوسفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می باید رفت شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسمعیل بر آنچه درخاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعدازمدتی که آنجا بسلوك مشغولی کرد چندگاه آنجا بود شبی همان حدیث برضمیرش گذشت وصباح شیخ عمار اورا گفت که نجم الدین برخیزو بمصر رو پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد ودر نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت که چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان رادر بیرون خانقاه او دیدم که بآب اندك وضو می ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمی داند که باینقدر آب وضو جایز نیست وچون شیخ ازوضو فارغ گشت دست برروی من افشاند و بسبب قطرات آب وضو شیخ که بروی من رسید بیخودشدم شیخ بخانقاه درآمد من نیز دررفتم و آن جناب بشکر وضوء مشغول گشت من برپای ایستادم وازخود غایب شده دیدم که قیامت قایم است ومردم را می گیرند و بآتش می اندازند و برممر آتش پیری برزبر پشتهٔ نشسته وهر کس که میگوید که من تعلق بوی می دارم اورا می گذارند ناگاه مرا بگرفتند و بجانب آتش کشیدند وچون گفتم که ازجملهٔ متعلقان ایشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم ودر پایش افتادم سیلی سخت برقفایم زدچنانکه بروی درافتادم و گفت بیش ازاین اهل حق راانکارمکن بعدازآن ازغیب بازآمدم دیدم که شیخ ازنماز فارغ شده پیش رفتم وروی بر پایش نهادم شیخ درشهادت نیز همچنان سیلی بر پس سرمن زد وهمان لفظ برزبان راندو بدان سبب عجب ازطبیعت من زایل گشته شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر بازگردانید و بوی نوشت که هرچندمس داری بفرست تامن زر خالص ساخته بازپیش توفرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر درخدمت شیخ عمار بسر برده چون بدرجهٔ کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد نقل است که در آن زمان که سپاه مغول بجانب خوارزم توجه نمودند چنگیزخان واولادش که برعلو مرتبهٔ شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چندنوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از جرجانیه بیرون رود تا آسیبی بذات بابرکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود وفرمود که مادروقت آسایش وفراغت بااین مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج وعناد حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم وچون آن لشکر قیامت اثر نزدیك خوارزم رسیدند شیخ نجم الدین وشیخ سعدالدین حموی وشیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر

شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اسلام مندفع گردد و شیخ فرمود که این قضائیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد آن جماعت گفتند پس مناسب آنست که شیخ باما درین سفر مرافقت نمایند جواب داد که مرا اذن خروج نیست وهم اینجا شهید خواهم شد واصحاب آنجناب را وداع کرده بهرطرف رفتند ودرروزی که کفار مغول بشهردر آمدند شیخ نجم الدین جمعی راکه در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت (قوموا علی اسم الله فقاتلوا فی سبیل الله) آنگاه برخاسته خرقهٔ خودرا دربر افکند ومیان محکم ببست و بغل پر سنك ساخته نیزهٔ بدست گرفت وروی بجنك مغولان آورد و بریشان سنك می زد تا سنك هائی که در بغل داشت تمام شد ولشکر چنگیزخان آنجناب راتیر باران کرده یك تیر بر سینهٔ مبارکش آمدوچون آن تیر رابیرون کشیدند مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود پس از آنکه از پای درافتاده کس نتوانستند که آن کافررا ازدستش خلاص سازند وعاقبت کاکل کافررا بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است **رباعی** ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نی از آن مفلسکان که بزلاغر گیرند ٭ بیکی دست می خالص ایمان نوشند ٭ بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند (وکانت شهادة قدس روحه فی شهور سنة ثمان عشر و ستمائة من الحجرة النبویه).

ذکر توجه چنگیزخان بجانب ترمد و بلخ ورسیدن شهور حیات مردم آنجائی بسلخ

خوانندگان این قصهٔ پرغصه چنان برزبان آورده اند که چون چنگیزخان اولاد و لشکریان را بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید آنگاه خیال تخریب ترمد نموده نخست نخشب مضرب خیال عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعداز آن روی بترمد آورد وساکنان آنمکان **بیت** بپشتی باروی شهروحصار ٭ که میکرد جیحون بگردش گذار پای دردامان استغنا کشیده بعدازوصول لشکر مغول دست بانداختن تیروسنك دراز کردند ومغولان بجدهرچه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده **بیت** بده روز کردند ترمد خراب ٭ فکندند باروی ترمد درآب وساکنان آن بلده را ازصغیرو کبیروغنی وفقیر بکشتند گویند در ترمد عورتی را جمعی ازلشکریان چنگیزخان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرامکشید تامروارید بزرك بشما دهم پرسیدند که آن مرواریدرا کجا نهاده جواب داد که فروبرده ام مغولان درحال شکم اورا شکافته مرواریدرا بیرون آوردند **بیت** از آن پس همه کشتگان را

شکم بامید گوهر در یدند هم و چنگیز خان از ترمد بحدود لنکرت و ساما نه رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمد گذشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابهٔ بود که در نفس شهر وقری هزار و دویست جانماز جمعه میگذاردند و هزار و دویست حمام راحت انجام در آن امکنه و مقام موجود بود زبدة الاولیا خواجه ناصر الدین ابونصر پارسا قدس سره میفرموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشته اند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند باساوری و پیشکش باستقبال شتافتند و بنا بر آن که در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری پرخشم و کین جمع آورده درمیدان خلاف و عناد جولان می نمود بلخیان را اظهار اطاعت و انقیاد فایدهٔ نداد و هر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای درافتاد **بیت** همه بلخ را چون کف دست کرد ✡ عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفته و اهالی طالقان درحصار بر کشیده بقدم جنگ و جدال پیش آمدند و بنا بر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پس از مراجعت تولی از خراسان و اجتماع لشگرها صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین مینکبرنی بطرف غزنین درحرکت آمده بهر شهر که رسید از آبادانی اثر نگذاشتی و درمیان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم تیغ اهالی آن مکان کشته گشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و مهم او را بموجبی که درضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت تحریر یافت بتفصیل رسانید بلا نویان را بادو تومان لشگر بصوب هندوستان فرستان و آن بلا ناگهان دراعمال و مصافات لاهور و ملتان بقتل و غارت اقدام نموده بازگشت و بچنگیز خان پیوست.

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایات ایران

در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ بازپرداخت پسر خورد خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی باهشتاد هزار سوار که عشر لشگر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملك شرف الدین مظفر که در سلك ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال درملازمتش بسر میبردند و آلات و ادوات حرب وقتال بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملك بغرور موفور درمقام مقاتلت و

ممانعت آمد وبروایتی درروزاول گروهی انبوه ازشهر بیرون تاخته در عرض یکساعت
هزار نفر ازلشگر مغول برخاك هلاك انداختند وتولی ازتهور آن سپاه متغیر شده بغضب
هرچه تمامتر مباشر حرب شدو بنفس خود باطایفهٔ ازشجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید
وبقیهٔ السیف را بشهر گریزانید وتامدت بیست ودو روزمیان محاصران ومحصوران نیران
قتال اشتعال داشت وقولی که مختار صاحب تاریخ جهان گشای ومولف مقدمهٔ ظفر نامه است
آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود تاشش روز درجنك تأخیر نمود ودرروز هفتم **بیت**
چوخورشید تابان برآمد بلند ✿ بیفکند برچرخ رخشان کمند ✿ سپاه مغول مجتمع گشته
بدروازه شهرستان راندند وجنك آغاز نمودند وازمرویان مقدار دویست کس ازدروازه
بیرون آمدند ودرمقام دفع ایشان شدند وتولی بنفس خویش **بیت** یکی برخروشید چون
پیل مست ✿ سپر برسر آوردو بنموددست وپیاده برشهریان حمله کرده مغولان متعاقب او
بطرف دروازه شتافتند ودر حمله اول جمله رامنهزم گردانیدند و چون زمانه در مصیبت
کشتگان کسوت سوگواری پوشیده مغولان تاروز درگرد شهر ایستاده پاس داشتند و
روز دیگر که سپاه حبش ازجیش روم انهزام یافت و زمانه تیغ زر اندود خورشید فرق
شب زنگی سلب بشکافت مجیرالملك بغیراز اطاعت وانقیاد چارهٔ نداشت وعالمی جمال
الدین نام راکه ازتمام دانشمندان ومتقیان مرو بمزید علم وعمل ممتاز ومستثنی بودنزد
تولی خان فرستاده امان خواست وچون تولی خان مجیرالملك را بمواعید دلپذیر مستظهر
ومطمئن خاطر ساخت پیشکش بیقیاس ازنقودنامعدود ونفایس اجناس ترتیب داده ببارگاه
سپهراساس شتافت وتولی مفصل متمولان شهر ازاو طلبید فی الحال دویست کس را نام
نویس کرده ومحصلان آن تحصیل را ستاینده بشهرخرامیدند وآن مردم را گرفته مطالبه
مال نمودند آنگاه لشگریان بموجب اشارت تولی خان چهارروزمتصل متوطنان مرو راز
شهر بصحرا راندند وچهارصدنفر ازمحترفه وبعضی ازپسران ودختران رابجان امان داده
بقیه را ازنساء ورجال وپیرواطفال بلشگریان قسمت نمودندوهرمغولی راسیصد باچهارصد
کس حصه رسید هریك رسدخودرا بقتل رسانید که گویندسیدعزاءالدین نسابه باچند نویسنده
سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مروکرد ازمردم نفس شهر هزارهزار و سیصد هزار و
کسری درشمار آمد وسید حیرت نموده زبان باداء این رباعی عمر خیام گردان ساخت
رباعی ترکیب پیالهٔ که درهم پیوست ✿ بشکستن آن روانمیدارد دست ✿ چندین سرو
پای نازنین ازسردست ✿ ازمهر که پیوست وبکین که شکست و چون مغولان خاطر از
کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی
خان فرمان داد که امیرضیاءالدین علی که ازاشراف مرو بود بواسطه عزلت وانزوا افتی
بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد وجمعی راکه ازهرطرف پیداشوند سرداری کندو با
رماس بداروغگی آن دیار بی دیار قیام نماید وچون تولی ازمرو بجانب نیشابور روان
گشت بقیةالسیف ازنقب ها وسوراخها بیرون خرامید فی الجمله جمعیتی دست دادتا گاه

بعضی مغولان سفاك از عقب بدانجا رسیدند وحصه مردم کشی خود طلبیده گفتند تاهر کس جهت ایشان یکدامن غله ازشهر بصحرا برد و بوسیله این حیله خرمن زندگانی ایشان را بباد فنادادند پس از آن تایسی نویان که ازجبه نویان جدا شده بود بمرو رسیده مرهمی بوجراحتها نهاد ومقارن آن حال امیر ضیاءالدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه بر انگیخت متوجه آنجانب شد و بارماس روی بصوب بخارا آورد وخون گرفته چند که درمرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که ازخوارزمشاه خبری بدیشان رسیده که شهر بازمیگذارند بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگرچه مراجعت ننبود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و ببخارا رفت دراین اثنا کوشتکین بازمره از ملازمان سلطان محمد خوارزم شاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاءالدین علی را که ازسرخس باز گشته بود بکشت و این خبر بچنگیزخانیان رسیده و سردار با پنجهزار سوار مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند ودرمرحله اول شهر را گرفته قرب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده آق ملك نامی را در مرو گذاشتند تااگر مستمندی از گوشه بیرون آید ابواب بلا برویش بگشاید وآق ملك بهر حیله که توانست طایفه دیگر را بکشت وآخر شخصی را گفت که بانك نماز گوید معدودی چند که درنقب ها خزیده بودند چون آواز اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدندو فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل درمرو بمرتبهٔ روی نمود که ازتمامی ساکنان آن بلـده و توابـع زیاده از چهـار کس زنده نماند لامـرد لقضاء الله ولا معقب لحکمه .

ذکر واقعه نیشابور

وآن چنان بود که در آن اوان که تولی خان داعیه نمود که ببلدهٔ مروعبور نماید داماد چنگیزخان تغا جار کورکان را که بروایت امیرزبرك خجندی برادر خود قراجارنویان بود باده هزارسوار بطرف نیشابور فرستاد مجیر الملك کافی وضیاء الملك زوزنی که درسلك وزراء سلطان واکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جراد ووفور آلات کارزار مغرور گشته عراده ومنجنیق دربرج منصوب گردانیدند وخاطر بر مقابله قرار دادند وتغاجار شهر را مرکزوار درمیان گرفته آغازمحاصره فرمود ودرروزسیم ازشصت قضا تیری برتغا جارخورد ودرحال بمرد وسپاه مغول دست از حرب نیشابوریان بازداشته طایفه بسبزوار شتافته عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند ودر مقدمه فوجی از سپاه را بامجانیق واسباب قلعه گیری ارسال داشته و باآنکه حوالی نیشابور سنکلاخ بود لشگریان ازچندمنزل سنك پاره جمع کرده باخود بنیشابور بردند چنانکه از آن سنك ها پشت ها پدیدآمد ومجیرالملك وسایراهالی شهر چون اهتمام لشگر مغول را بدین مشابه مشاهده کردندودانستند که این جماعت مانندجمعی که همراه تغاجار بودند زودباز نخواهند

گشت باوجود آنکه آلات وادوات قلعه‌داری بسیارداشتند بترسیدند وقاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی رابسمع قبول جای نداد بلکه اورا بشهرباز نفرستادوصباح روز چهارشنبه دوازدهم صفراز طرفین آغاز حرب وجنك نمودتیروسنك پران کردندو تاروز جمعه زمان‌مقابله ومحاصره امتداد یافته در آخر آنروز چندموضع ازخندق بینباشتند و بخاك ریز برآمده رخنه در دیوار شهر انداختند وشب شنبه مجموع باره ازمغولان پرشد وروزشنبه لشکر تاتاربیکباردرآن بلده ریخته بقتل وغارت‌مشغول گشتند ومردم پناه بگوشها وویرانها برده جنك‌میکردند ومجیرالملك که حاکم بود ببقی کریخته مغولان اورا ازآنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت‌شنیده بصعب تروجهی بقتلش آوردند بعداز آن زن ومرد نیشابور را بصحرا رانده چهل نفراز پیشه‌وران‌را جداساختند وبنیاد حیات سایرخلایق رابرانداختند ودختر چنگیزخان بشهردرآمده بانتقام‌شوهر خویش ازجنبندهٔ اثرنگذاشت وهفت‌شبانه روز آب درشهر بسته تمام‌عمارات راهموار ساخت وجوکاشت ودر تاریخ خراسان‌در حیزبیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزارهزار وهفصد وچهل‌وهفت هزار درقلم آمد آنگاه‌تولی‌عازم هراة گشته مغولی‌چند آنجا بگذاشت تااگرخون گرفته پیدا شود بقتل‌رسانند

ذکر واقعه هراة حرسهاالله عن‌الحادثات

جمهور مورخان آورده‌اند که چون خاطر تولی‌خان‌از تخریب‌نیشابور فراغت عدن عزیمت بصوب‌دالسلطنهٔ‌هراة تافت‌وبعد از طی‌منازل و قطع مراحل‌در مرغزار مشرتو فرودآمده‌ایلچی‌زنبور نام‌نزد کلانتران آن‌بلدهٔ فاخره‌ه‌فرستاد وپیغام‌داد که‌ملك‌وقاضی وخطیب ومعارف ومشاهیرشهر بایدکه باستقبال رایات‌ظفرمال اقبال نمایدتادر ظلال افضال‌پادشاهانه‌ازتاب آفتاب حوادث‌ایمن مانندملك‌شمس‌الدین محمد جورجانی که در آن‌زمان ازقبل‌سلطان‌جلال‌الدین‌درهراةحاکم‌بود وقرب صدهزارمرد سپاهی داشت‌چون سخن‌زنبور شنیدفی‌الحال‌اورا پایمال غضب گردانیده بکشت وگفت آن‌روز مبادکه‌من مطیع‌ومنقاد کفار شوم‌وچون خبرقتل‌زنبور در اردوی‌تولی‌شایع‌شدمغولان بسان‌زنبوران خاك‌آلود درخشم رفته بموجب فرمان‌تولی‌خان‌باطراف وجوانب‌شهر درآمدند وهرکس راکه یافتند بقتل رسانیده وملك‌شمس‌الدین محمد مستعد جنك و پیکار گشته مدت‌هفت روز ازهردوطرف نهایت مردانگی وجلادت‌بجای‌آوردند واز اهل‌اسلام واصحاب کفرو ظلام خلقی بدرجات نعیم‌ودرکات جحیم پیوستند ازآنجمله هزار وهفتصد نفرازمغولان معتبر سفرسقر پیش گرفتندودرروز هشتم‌ملك‌شمس‌الدین محمدباجمعی کثیرمتشمراستعمال

آلات کارزار گشته‌در اثناء گیرودار تیری بدو رسیدوشهید گردید آنگاه هرویان‌متفرق
بدوفرقه شدند اتباع‌سلطان جلال‌الدین مینکبرنی وملازمان ملك‌محمدجرجانی گفتند که
تامارارمقی ازحیات باقی‌باشد دست‌ازمقابله‌ومقاتله باز نداریم وقضات وعلماو اشراف
واعیان شهر بصلح مایل گشتند وچون تولی‌خانرا عذوبت ماء ولطافت هوا و نزاهت
بساتین‌و طراوت سبزه وریاحین آن‌سرزمین موافق‌مزاج افتاده بود نمیخواست که بلدهٔ
هرات مانند سایرولایات‌ویران شود بنابرآن‌درآن روز که هرویان بمصالحه میل‌نموده
بودند بادویست سوار نزدیك بخندق دروازه‌فیروزآباد شتافت‌وخوداز سربرگرفته گفت
ای‌مردم بدانید که من‌تولی‌خان‌بن‌چنگیزخان‌ام اگرمی‌خواهید که‌بجان امان یابید دست
ازمحاربت باز دارید وبپای متابعت پیش آئیدونصف‌آنچه هرسال ازخراج ومال‌بعمال
خوارزمشاه میداده‌اید بنواب مابرسانید تابلطف مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و
سوگندان‌عظیم یاد کرد که اگرابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازها بگشائیدنسبت
به‌ایشان‌درطریق‌عدل واحسان سلوك نماید واهالی شهر که‌اززبان تولی‌خان امثال این
سخنان شنودندترك عنادولجاج داده‌نخست امیرعزالدین مقدم هروی که‌پیشوای جامه
بافان‌بود باصد جامه‌باف که‌هریکی‌نه جامهٔ‌قیمتی دردست‌داشتندبخدمت تولی‌خان‌مبادرت
نمودند بعداز آن اکابرواعیان‌ازشهر بیرون آمده‌مشمول نظرعاطفت پادشاهانه گشتند
وتولی‌خان ازمردم هرات دوازده‌هزارکس‌راکه از اتباع سلطان‌جلال‌الدین بودند کشته
متعرض سایرخلایق‌نشد وملك‌ابوبکر را بحکومت و منکتای را بشحنکی‌بازداشته علم
عزیمت بصوب طالقان که‌معسکرپدرش بودبر افراشت وملك ابوبکر ومنکتای‌درهرات
برعیت پروری ومرحمت گستری مشغول گشته خلایق‌درغایت وفراغت‌بعمارات و زراعت
پرداختند اماچون‌خامهٔ تقدیر بتخریب آن‌بلده‌نیزجاری‌شده‌بود ودرآن‌اوان امری‌بوقوع
انجامید که‌هرات نیزحکم سایربلدان خراسان گرفت ودراین باب درکتب علماء بلاغت
مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمده‌فضلا کبارمولا ناشرف‌الدین‌علی
یزدی است‌آنکه‌چون روزی‌چندملك‌ابوبکر ومنکتای درآن‌دلگشای بحکومت‌ودارائی
قیام‌نمودند ناگاه‌خبر غلبه‌سلطان جلال‌الدین مینکبرنی برامراء چنگیزخانی در ولایت
خراسان شیوع‌یافت‌ومردم کوته‌نظر تصور کردند که‌دیگر مقابله‌ومقاتلهٔ چنگیزخان با
سلطان صورت نخواهدبست ومغولان فراربرقرار اختیارنموده بترکستان خواهند رفت
وباین خیال محال‌در تمامی بلدان خراسان مردم‌بی‌سروسامان حکام‌وعمال‌چنگیزخان‌را
بقتل‌رسانیدند هرویان نیز ملك‌ابوبکر ومنکتای را ازپای‌درآوردند وروایت‌دیگر که
حضرت‌مخدومی ابوی‌مرحومی درروضةالصفا بصحت آن حکم‌نموده‌اند آنست که‌درآن
زمان که تولی‌خان بقتل‌وغارت بلادوقلاع‌خراسان اشتغال داشت‌مغولان‌هرچند سعی‌نمودند
قلعهٔ کالیوین راکه‌حالابه‌نیره تواشتهاریافته نتوانستند که‌مسخرگردانندوبعدازرفتن‌تولی‌
خان بطالقان ساکنان‌آن‌حصار استوار استماع نمودند که‌هرویان‌بترتیب اسلحه وآلات

گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند که هر گاه مارا پادشاه گیتی ستان بتسخیر نیره تو اشارت فرمایند بیت بکوشیم بر هیأت زنده پیل ✿ بجوشیم مانند دریای نیل و تا بدست همت کمند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه نیفکنیم از پای ننشینم و متوطنان کالیوین از استماع امثال این سخنان درهم افتاده باهم گفتند مناسب آنست که ما تدبیری اندیشیم که مواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بروجهی درهیجان اید که اصلاح پذیر نباشد و بعداز تامل و تدبیر صاحب نامی را که در جلادت و تهور بی مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنهٔ هرات فرستادند تا بهر نوع که توانند ملک ابو بکر و منکتای را از پای در آورند و صاحب با مصاحبان خود درزی تجار بشهر آمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک ـ ابو بکر و منکتای را در پای حصار سوار دیده بیکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان بمقتضای این مصراع که عشاق ترا بهانهٔ بس باشد شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و در ساعت تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخر الدین عبدالرحمن غیرانی تفویض نمودند و چون آنخبر بچنگیز خان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات رامیکشتی این فتنه وقوع نمی یافت ایلجیکدای نویانرا با هشتاد هزار مرد خنجر گذار بجانب هرات فرستاده او را وصیت نمود که بعداز تسخیر آن بلده متنفسی را زنده نگذارد و ایلجیکدای بعداز طی مسافت در کنار هرات رود فرود آمده لشکریانرا مدت یکماه مهلت داده تا به ترتیب جنگ حصار پردازند و از بعضی بلدان خراسان که داروغه نشین بودند بفرمان چنگیز خان مدد طلبیده پنجاه هزار نفر دیگر درظل رایت آن بداختر جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و اراذل و اوباش عهدو پیمان درمیان آوردند که در مهم جنگ و پرخاش اصلا از خود بتقصیر راضی نشوند و مانند کرت اول دورنگی نکنند و بعداز مدت یکماه ایلجیکدای دروازه های هرات را تقسیم نموده بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هر کس در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید و هر که اظهار مبارزت نماید بغایت و عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه ازچهار طرف جنگ در انداخت و هرویان مضمون (من یتوکل علی الله فهو حسبه) را بر خاطر گذرانیده درمقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت و خونریزش بتقدیم رسانیدند و درشهور سنهٔ تسع عشر و ستمائه چندروزی پی در پی ایلجیکدای جنگهای سخت پیش برده درهر حربی قریب پنجهزار کس ازلشگر او کشته و خسته شدند اما از کثرت سنك ورعد و منجنیق جدار باره سوراخ گشت و از نقبها که درزیر خرکها میزدند قواعد بروج بانهدام نزدیك رسید و روزی بیك ناگاه پنجاه گز دیوار افتاد و برخرکها آمده چهارصد مرد نامدار از سپاه تاتار ناچیز گردیدند و بعداز ین واقعه بسه روز بنا بر قلت ذخیره کار هرویان باضطرار انجامید و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه ازجمعات ماه جمادی الاخر سنهٔ

مذکورا یلجیکدای نویان از برج خاك برسر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته قهراً قسراً هرات را بگرفت و خاك او بار بر مفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشتهٔ حیات مرد و زن و پیروجوان را بگسیخت و مدت هفت شبانه‌روز آن لشگر عالم سوز بغیر کشتن و بردن وسوختن و کندن بکاری نپرداختند ومقدار هزارهزار و ششصدهزار و کسری از هرویان را بدرجه شهادت رسانیدند آنگاه ایلجیکدای بجانب ولایت هرات رود رفته چون بقصبهٔ اوبه رسید دوهزار مغول را بهرات باز گردانید تا اگر کسی از گوشهٔ بیرون آمده باشد بیاران سابق لاحق گردانند و آن دوهزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قرب سه‌هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آن جمله مولانا شرف الدین خطیب قریه جقرتان بود که در نقبه گنبد مسجد جامع نهان شده بودند هیچکس درهراة زنده نماند در تاریخ هراة آورده‌اند که چون آن بلده از وجود شوم لشگر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده و در بازار بر پیش خوان دکان حلوا گری نشست ومدتی در اطراف و جوانب نگریسته هیچکس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت: الحمدالله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیك بآن شانزده کس پیوسته مدت پانزده سال بغیر از این چهل نفر احدی در آن بلده فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنبهٔ مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث الدین است بسر می بردند و مدت مدید بگوشت قاق کشتگان تغذی می کردند و در انبار خانها وطویله اسبان گشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان درمی آید یك یك برمیچیدند تا چندمنی غله جمع ساختند و اندك زمینی را بحیله که توانستند شیار کرده آن غله را کاشتند تا سال دیگر در وقت اوراك محصول هر یك را چند مشت گندم وجو رسید و آن چهل تن مولانا شرف الدین خطیب را بر خود حاکم ساخته و باین سختی گذرانیدند تا آنزمان که او کدای قا. آن بن چنگیزخان متوجه تعمیر بلدهٔ فاخرهٔ هرات گشته امیرالدین مقدم و بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بمعموری و آبادانی آن خطه مثال داد .

ذکر مراجعت چنگیزخان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با شیدرقو حاکم قاشین

چون پادشاه پرخشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران زمین را بموجبی که مرقوم خامهٔ فصاحت آئین شد زیروزبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش را شنید باقراجار نویان وسایر امراء عالیمکان طریق جانقی مسلوك داشته آرای جمله بران قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود موکران و هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاك سازد و اوکدای بنشیب آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این دوشاهزاده آن ولایات

را بروجهی ویران گردانند که اگر سلطان‌جلال الدین بآن‌نواحی شتابد اصلاماده‌ٔمعاش وانتعاش نیابد وفرمان‌واجب‌الاذعان بر ین‌جمله نفاذ یافته جغتای واو کدای‌هر یکی باجمعی کثیر ازسپاه‌جهانگشای‌روی بصوب‌آن ولایت آورده دراول فصل بهار که‌خسروثوابت وسیار اززمستان خانهٔحوت عنان‌عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنودنصرت ورود ریاحین وازهارروی توجه‌ببساتین ومرغزار نهادندچنگیزخان عزم‌نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که‌آمده‌بود بازگشت ودربقلان‌باغرق خودپیوسته تابستان در آن‌حدودتوقف‌نمود ودراول‌فصل‌خریف ازجیحون‌عبور کرده بسمرقند رفت‌وزمستان در نواحی آن‌بلده‌رحل اقامت‌انداخت اماجغتای‌واو کدای که‌بتاخت‌ولایات‌مکران وسرحد هندوستان وغزنین‌رفته بودند دراکثرآن موضع مراسم غارت‌وقتل بجای‌آورده شهر و ولایات خصوصاً غزنین را خراب کرده هریك براهی‌متوجه ماوراءالنهر گشتندو آن زمستان‌دربخارا قشلاق‌فرموده اکثرایام‌بجانور پرانیدن‌وشکار کردن اشتغال‌می‌نمودند وهرهفته پنجاه‌خروار قوشیلرغه نزدچنگیزخان میفرستادند والعهدة علی‌الراوی وچون فصل‌زمستان بپایان رسیده سپاه‌سبزه ولاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** برخاست بعزم گشت‌لاله ✿شدعازم کوه‌و دشت‌لاله‌وچنگیزخان‌ازسمرقندبصوب‌مغولستان روان‌شد وفرمود تاترکان خاتون والدهٔ سلطان‌محمد خوارزمشاه وحرمهای آن پادشاه عالیجاه پیش‌پیش لشگربروند وبآواز بلند **بیت** برایران‌وسلطان‌وتاج وسریر ✿ همه وقت نوحه کنند ونفیر وترکان باآن خیل‌ترکان در تمامی آن‌راه **بیت** همیریخت آب و همی کندموی ✿ جهانی‌از آن‌قصه‌درگفت‌و گوی ودر کنار آب‌سیحون جغتای‌واو کدای باردو پیوستند و چون‌ازآن‌آب عبور کرده بصحرای بقلان باردو رسیدند جوجی‌خان که‌بعداز فتح‌خوارزم وبنابر نقاری که‌از برادران درخاطرداشت‌بجانب دشت‌قبچاق رفته بموجب یرلیقی که‌باورسید ازیورت‌خود درحرکت آمده بعزم‌شکارجرگه کردازین جانب چنگیزخان واولادوامراء نیزجرگه انداختندودرموقع اقاریرکه‌بهم‌رسیدند چنگیزخان بنشاط‌صید وشکار سوارشدودرمیان‌جرگه تاخته آهوونخجیرفراوان بینداخت وپس‌ازوی شاهزادگان وامراء نیزبدان‌امر پرداختند وچون از کشتن شکارملول گشتند آنچه زنده مانده‌بود داغهای‌خود نهاده‌بگذاشتند آنگاه جوجی‌خان زانوزده بشرف‌دست بوس‌پدر مشرف‌شدو پیشکش بسیار کشید ازآنجمله‌صدهزار اسب بودکه بیست‌هزاراز آن‌اسبان خنگ یکرنك‌بودندوچنگیزخان آن تابستان درهمانجابسر برده قوریلتای بزرك کرد و جمعی‌از امراء ایغورراسیاست فرموده آنگاه جوجی‌خانرا بدشت قبچاق‌فرستاد و خود بجانب یورت‌اصلی شتافت‌ودر ماه ذالحجهٔ‌سنه ۶۲۱ موافق لوی‌ئیل در اردوفرود آمد **نظم** جهان دارا یران‌وتوران‌زمین ✿ که‌دادا ین‌جهانش‌جهان آفرین ✿ باردوی‌فرخنده‌آمد فرود ✿ بدلخواه‌او گشت چرخ کبود ✿خواتین‌توران وایران‌برش ✿ زده حلقه لشگر ـ بگرداندرش ✿بدین گونه یکچندباگلرخان✿ بشادی‌بسر برد چنگیزخان ودرمیان‌زمستان

که بسبب هجوم لشگر بر دوسرما دست و پای بازماند برایامی فرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنکت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان بر آورد وجنود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیزخان ترك مجلس بزم نموده باسپاه ترك عزم آن ناحیت فرمودو شیدرقو با پانصدهزار مرد جرار در برابر آمده **نظم** بمیدان مردان کشیدند صف ❁ بر آمد غریوی زهر دو طرف ❁ بر آن هر دو لشگر زمین تنك بود ❁ که پهنای شان بیست فرسنك بود ❁ بفرمان شه برسر آبگیر ❁ زپشت کمانها روان گشت تیر ❁ ز پرنده پیکان بر ان روی یخ ❁ تبه شد سپاهی چو مور و ملخ ولشگر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیزخان بود شکست یافتند واکثر ایشان کشته گشتند و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشگری که صدهزار کس بقتل آید یك قتیل بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو سه کشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو بارتاقیا گریخته **بیت** از آن نامجو لشگر کامیاب ❁ ولایات قاشین همه شد خراب وچنگیزخان چون از قتل و غارت و شکست فراغت یافت بطرف جورجه و تنکتاش شتافت وحاکم جورجه ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله **بیت** زاجناس تنسق یکی طبله پر ❁ فرستاده بود از شب افروز در وچنگیزخان فرمود که این مرواریدهارا بمردمی دهید که گوش ایشان سوراخ داشته باشد و خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد وجوالدوز گوشهای خودرا سوراخ کردند و مروارید ستاندند مع ذالك بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو از ارتاقیا مصحوب ایلچیان سخن دان پیشکش فراوان فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان دهد وعهد و پیمان در میان آرد **نظم** شتابم بآن بارگه شاد و خوش ❁ بیك ماه با تحفه و پیشکش ❁ بیایم به بندم بخدمت کمر ❁ نهم چون قلم برخط شاه سر ❁ جهان جوی سوگندها یاد کرد ❁ بداندیش را ایمن و شاد کرد ❁ چو ایلچی به تنگت زدر دور شد ❁ چو چشم بتان شاه رنجور شد

ذکر انتقال چنگیزخان از جهان گذران

چون قوت مزاج چنگیزخان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان و برادران وخویشان وقراجار نویان را طلب فرموده شرایط وصیت بتقدیم رسانید ودرباب تشیید بنای موافقت وعدم سلوك در طریق مخالفت سخنان سنجیده برزبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکدای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت اگر مصلحت می بینید که ولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند **بیت** پدر شهریار ست و ما بنده ایم ❁ بفرمان ورایش سر افکنده ایم وچنگیزخان منصب ولایت عهد و سریرخانی را

باو کدای مسلم داشت وفرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند وسایر اولادو واخوان واقربا خط بران نهادند که از متابعت او کدای گردن نه پیچند و سر بر خط فرمان او نهندو بلاد ماوراء النهرو ترکستان را بجغتای خان عنایت کرده اورا بقراجار نویان سپرد و گفت تاعهد نامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمغاء تومنه خان رسیده بود بمجلس آوردند آنرا بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید بمقتضای این وثیقه عمل نموده از استصواب قراجار نویان تجاوز جایز نداری واورا درملك ومال شریك خود شماری و جغتای متقبل آن وصیت گشته چون خاطر چنگیزخان ازاین وصایا فارغ گشت گفت **نظم** چومدت نماند حیات مرا ✿ نهان داشت باید ممات مرا ـ نباید که از کس بر آید خروش ✿ همان به که باشد همه کس خموش چواز شهر شیدرقو آید برون ✿ مراو راهما ندم بریزید خون ـ بر آرید از لشگر اودمار ✿ که تابر شما ملك گیرد قرار ـ بگفت این ودیده بهم بر نهاد ✿ تو گفتی که چنگیزخان خود نزاد واین واقعه درچهارم ماه رمضان سنهٔ اربع وعشرین وستمائه موافق تنگوزئیل که هم سال ولادت وهم سال فوت پدروهم سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتادوهم در آن ایام شیدرقو ازار تاقیا بسان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیزخان رسیده وشاهزادگان وامراء وصیت چنگیزخان رابجای آوردند حاکم تنکت راباهر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند وبعداز آن بطرف اردو باز گشتند وچنگیزخانرا درپای درختی که روزی در اثناء شکارجهت مقبرهٔ خودتعیین کرده بود مدفون ساختند وباندك فرصتی چندان درخت در آن موضع ونواحی آن پیداشد که بادراازآنجا مجال گذار محال نموده وقبر چنگیزخان ازنظرها نهان شد هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد وذلك تقدیر العزیز العلیم

ذکر طایفه از اولاد چنگیزخان که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده‌اند

خواقینی که درالغ یورت چنگیزخان که عبارت از کلوران وقراقرم است وباردو بالیغ مشهور برمسند خانی نشسته‌اند بروایتی که اشرف الفضلاء مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمة الله تعالی درمقدمه ظفرنامه نوشته‌اند پانزده نفر بوده‌اند وبقولی که پادشاه عالیشان میرزا الغ بیك گورکان انارالله برهانه درالوس اربعه قلمی نموده‌اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان او کدای قاآن است وآخرین ایشان بروایت اول تایزی اوغلان و بقول ثانی اوای بن او کتمورو چون راقم حروف رادرباب عدد واسامی سلاطین چنگیزخانی اعتماد برروایت الغ بیکی بیشتر بودنامهای ایشان را موافق آنچه درالوس اربعه مسطوراست تعداد خواهد نمود والعلم عندالله الموصل الی طریق المطلوب والمقصود

ذکر او کدای قآن بن چنگیز خان

او کدای قا آن که بصفات حمیده وسمات پسندیده ومحاسن کردار واحسن اطوار و وفور عدل واحسان وشمول بذل وامتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیز خان بودو بعد از فوت پدر بدو سال در شهور سنهٔ ست وعشرین وستمائه موافق اودئیل بر تخت جهانبانی نشسته در انتظام ومهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرموددین اسلام را بر سایر ادیان مرجح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می گماشت باران انعام و عطایش بمثابه بر مفارق فرق برایا بارید که آوازهٔ آن باقصای دیار مشرق وانتهای بلاد مغرب رسید و هرگز هیچ زایرازخوان احسانش بی حظی تمام باز نگشت ودرجواب سئوال هیچ سایل کلمه لاو لم برزبانش نگذشت رفتن جرماعون نوئین بجانب عراق و آذربایجان وشکست یافتن سلطان جلال الدین مینکبرنی و آبادانی بلدهٔ فاخرهٔ هرات وفوت تولیخان بن چنگیز خان در ایام دولت آن قا آن کامران بوقوع پیوست وچون اوچهارده سال بدولت واقبال گذرانید فی شهور سنهٔ تسع وثلثین وستمائه رخت سفر آخرت بربست واو کدای قا آن را چهار خاتون معتبر وشصت قما بود وبخشندهٔ بی منت هفت پسر بوی کرامت فرمود خاتون اولش بوراقچین نام داشت و زوجهٔ دوم تورا کینا وسوم موکا خاتون ونام منکوحه چهارم معلوم نیست امااسامی پسران او کدای قآن بر بن موجبست کیوك کوتان کوجو قراجار قاشی قدان ملك مادرقدان وملك در سلك سرای انتظام داشت و والدهٔ پنج پسر بزرگتر تورا کینا خاتون بود (الله تعالی اعلم بالصواب و الیه المرجع والماب).

گفتار دربیان کیفیت جلوس او کدای قآن برمسندخانی وذکر بعضی ازوقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

راویان اخبار قا آنی وحاویان اسباب سخن دانی آورده اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی متعلق بان شد که دراطراف عالم تفرقه وپریشانی بجمعیت وآبادانی تبدیل یابد ونوبت دیگر آفتاب عدالت واحسان ونیر عاطفت و امتنان بروجنات احوال سالکان مسالك مسلمانی تابد چنگیز خان دروقت سکرات موت او کدای قآن را ولی عهد ساخته وبعداز آنکه شاهزادگان وامراء ونوئینان ازلوازم تعزیتش بازپرداختند بی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یك علم عزیمت بطرف یورت خود پرداختند امابعدازانقضاء دوسال دراوایل فصل بهار که ازفیض پروردگار سلطان گل پردهٔ زمردین ازجمال برداشته براورنك فیروزه رنك قرار گرفت وفضای باغ وبوستان وصحن وچمن وگلستان ازرشحات

صحاب نیسان صفت خضرت ونضارت پذیرفت وکلانتران الوس چنگیز خان ازاطراف وجوانب مغولستان برسم قریلتای متوجه اردو گشتند ازطرف دشت قبچاق اولاد جوجی باتو وشیبان وحمیان وتنقوت وبرکه وبرکجارو ازجانب شرق برادران چنگیزخان اوتکین و بلکوتی وایلچای وازپیش بالیع جغتای خان وازاردوی خود قراجار نویان واوکدای قاآن وتولی خان وسایر اولاد صغایر چنگیزخان خوددراردو بودند وبعد ازاجتماع تمامی شاهزادگان وامراء ونوئینان وتقدیم مراسم جشن وسور ولهو و سرور در باب وصایاء چنگیزخان ونشستن اوکدای برمسندحکم وفرمان سخنان درمیان آوردند واورا برتکفل مهام سلطنت وتعهدامورمملکت ترغیب وتحریص کردند واوکدای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریرپادشاهی برادربزرگترمن جغتای خانست واعمال من نیز قابلیت این امر دارندومدت چهل روز این قیل وقال امتدادیافته درروزچهل ویکم که خسروخاوری برمسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان وخواتین ونوئینان نزداوکدای قاآن برزبان آوردند که خلاف صوابدید چنگیزخان مقدورمانیست ناچارترا جناح مرحمت و اشفاق برمفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت واوکدای سررضاجنبانیده چنانچه آئین مغولانست شاهزادگان کمرها ازمیان بگشادند وجغتای دست راست اوکدای واوتکین دست چپش را گرفته باختیار منجمان وقامان آن مظهر امن وامان رابرتخت خانی نشاندند ولوازم نیاز ونثار بجای آوردند زر وگوهرش برسرافشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار وامراء نامدار **مصراع** بیکبارنه بارزانوزدند آنگاه بنابرعادت آباء واسلاف خویش ازاردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانودرآمدند وببارگاه عالم پناه بازگشته ببسط بساط عیش ونشاط وتجرع موجبات فرح وانبساط قیام واقدام نمودند وخدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام نقود نامعدود واجناس بی قیاس مفتخر وسرافراز ساختند وچون پادشاه وامراء ازامثال این امور بازپرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشگر ها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت ازآنجمله جوماغون نوئین باسه تومان ازلشگر ظفر آئین جهة دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت وازآن جنودهر کس بهرطرف رفت مظفرومنصور باغنایم نامحصور مراجعت نموده درماه ربیع الاول سنهٔ ٦٢٧ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان وتولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تاآن زمان درشهر بمك برسریرسلطنت تمکین داشت وبقلم تدبیر تسخیر سایرممالك موروث برلوح خاطر می نگاشت واوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خان را بادوتومان لشگر برسم منقلای ازراه تبت ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد وتولی خان نخست ببلدهٔ که برکنار رود خانهٔ قراسوران بود رسیده بعد ازآنکه چهل روز آن شهررامحاصره کرد فتح میسر گشت وسپاه مغول بتیغ خشم و کین جمعی کثیر قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان روی ببمك آورد والتان خان صدهزار سوار جلادت

نشان بدفع او مأمور ساخت و آن لشگر قیامت اثر در عقبه تونکقان قهلقه تولی خان و متابعان را شکاری وار درمیان گرفتند و بجانب ختای راندند و تولی بنابر استعمال سنگ یده و پدید آمدن برف و باران و سرما برایشان غالب گشته اکثر ختائیان را بقتل آورد و بعضی را که اسیر ساخت با ایشان عمل قوم لوط کرد پس از آن سال آغاناً عنان عزیمت بطرف اردوی او کدای قاآن انعطاف داد و چون بپایهٔ سریر سلطنت مصر رسید قاآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده از اعاظم امراء قوتولقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح یمك و فیصل مهم التان خان مامور گردانید و خود بطرف یورت اصلی باز گردید و در اثناء راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و الغ نویان لقب داشت و پیوسته در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکوقاآن و قوبلای وارتق بوکار و هلاکو خان از سورقو قتی بیگی بنت جامکبر که برادر اونك خان بود و قوبوقتو و موکا و پوجك و شبو کتای از خواتین دیگر اما قوتولقو جربی چون بنواحی یمك رسید لشگری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانید و قوتولقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بعدد ریك بیابان بمدد فرستاد در این کرت قوتولقو بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز شد و ختائیان بیمك گریخته مغولان بر گرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هراس بی قیاس برضمیر التان خان استیلا یافته و در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشگر مغول او را تعاقب نموده التان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد و امراء چنگیزی اطراف آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات مسدود یافت و یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکند و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش ازهم بگسیخت لاجرم تمامی ممالك ختای بحیز تسخیر قوتولقو درآمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست مغولان افتاد و چون خبر فتح باو کدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلاء چنگیز خانیان بر ممالك التان خان در جمادی الاول سنهٔ ۶۳۱ وقوع یافت و هم در این سال او کدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که باردو آمده بودند در قراقرم قصری سپهر انتما بنا نمودند و نقاشان و مصوران مانی آسا سقف و جدار آن کوشك را بنقوش گوناگون تزئین فرمودند و هر یك از شاهزادگان و امراء نیز در حوالی آن قصر عالی ابنیهٔ رفیعه ساختند و بفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراختند و در سنهٔ ثلث و ثلثین وستمائه او کدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوك پسر خود و منکو ولد تولی و مورکان و بوری و پایدار اولاد جغتای را با سپاهی کشور گشای باستخلاص بلاد اروس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان بمدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالماً غانماً باز گردیدند و در سنهٔ مذکوره ارغون اقا از قبیلهٔ اویرات که بخشی گری آموخته در سلك بتکچیان انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدانجانب آورد و بعد از آن بنابر تقریبی شمهٔ

از کمال معموری و نهایت ویرانی دارالسلطنه هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بهمگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیرعزالدین مقدم جامه باف که تولی خان اورا با پانصد نفر ازجامه بافان ازهرات بترکستان کوچانیده بود باپنجاه کس ازاسیران آنجائی روی بوطن مألوف آورد ودرباب عمارت و زراعت آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد وقرلق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که درباب تعمیر آن بلده فاخره ازخود بتقصیر راضی نشوند ودرسنهٔ ۶۳۶ قرلق وامیرعزالدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساخت ودرامر زراعت وعمارت سعی و اهتمام نمودند و باندك روزگاری باردیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطوراست.

ذکر بعضی از نوادر حکایات وغرائب روایات که دلالت دارد بر حسن کردار وجود بسیار قاآن پسندیده اطوار

اکابر مورخین آورده‌اند که روزی شخصی ازمنکران دین سیدالمرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد او کدای قاآن رفته گفت دوش چنگیز خان را درخواب دیدم که گفت او کدای را بگوی که درقتل مسلمانان تقصیر جایز ندارد قاآن لحظهٔ تامل نمودفرمود که این سخن را خان بزبان خویش باتو گفت یا ترجمانی ازقبل خان ترا باین پیغام اختصاص داد آن شخص جواب گفت که خان بی‌واسطه این راز بامن درمیان نهاد قاآن فرمود که توزبان مغولی می‌دانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهراً توازجمله دروغگویانی زیراکه چنگیزخان غیرازلغت مغولی بهیچ زبانی دانا نبود آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را معذب گردانیدند ومضمون (من حفر بئراً لاخیه وقع فیه) بوضوح رسانیدند **حکایت** دیگر یاسای مغولان چنانست که درموسم بهار وفصل تابستان بروزدرآب ننشینند ودست درجوی نشویند وبظروف زرونقره برندارند وجامهٔ شسته درصحرا نیندازند وسایرخلایق را نیز ازین مانع آیند چه بنا برزعم آن طایفه این افعال موجب ازدیاد رعدو برق می‌شود ودر منازل ایشان ازاوایل بهار تااواخر تابستان تصادم رعدو بریق برق بسیاراست غرض ازعرض این مقدمه آنکه روزی او کدای قاآن و جغتای خان همعنان یکدیگر ازشکار گاه باز گشته در اثنای راه مسلمانی رادیدند که بآب درآمده غسل میکرد وجغتای متوجه سیاست آن بیچاره شده خواست که بضرب شمشیر آتش فعل خونش را برخاك ریزد اما نسیم مهربانی قاآن در اهتزاز آمده برادررا گفت که روز بیگاه است وحالا مجال پرسش جریمه این شخص نداریم مناسب آنکه امشب دانشمندحاجب اورا نگاهدارد و تافردا بمقتضای یاسا عمل نمائیم و جغتای دست از آن بیچاره بازداشته بدانشمندسپرد تااورا بخانه خود برد وقاآن در آن شب

یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی از نقره درموضع غسل آن مسلمان انداخت ودیگری را فرمود که باو آموخت که دروقت یرغو بگوید که من مردی کم بضاعتم وزیاده از یك بالش نقره سرمایه ندارم وچون گردسواران دیدم ترسیدم که جمعی باشند که آنرا از من بستانند لاجرم باب درآمده آنرانهان ساختم وصباح روزدیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را بیارگاه قاآن رسانید بعداز آن ازوی پرسیدند که بچه سبب خلاف توره و یاسا کرده باب درآمده بودی آنچه بدو تعلیم نموده بودند عرض کردوقاآن جمعی ازملازمان رافرمود که بروید ودر آن آب احتیاط نمائید تاصدق و کذب مقال این شخص ظاهر گردد و آنجماعت بدانجا شتافته و بالشی نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده رازهره نیست که ازمقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز داردواین مسکین ازغایت فقر واحتیاج نقدحیات را فدای این محقر کرده بود پس ده بالش دیگر اضافهٔ آن یك بالش کرده بآن مسلمان داد واورا مبالغه فرمود که دیگر برامثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه درابتداء ایام سلطنت فرمان قاآن برین جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد برحلق گوسفند ودیگر حیوانات نراند بلکه بعادت مغولان سینه ومایح را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده دررا محکم بسته کارد بر حلق کشید قضارا قبچاقی که در بام کمین کرده بود کیفیت آن حال بدید درساعت پایان دویده ودست اورا گرفته بدرگاه قاآن رسانید وبوسیله بعضی ازنواب جریمه اورا معروض داشت قاآن فرمود که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که نهان گوسفندرا کشته وتوترك یاساء ما جایز داشته که ببام خانهٔ او برآمدهٔ مسلمان را بگذارید وقبچاقی را بیاسا رسانید دیگر آنکه عادت قاآن چنان بود که درسالی سه ماه زمستان بشکار اشتغال نمودی ونه ماه دیگر هرروز بعد ازشیلان دربیرون خرگاه برصندلی نشستی واجناس بی‌قیاس وامتعهٔ نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و بهر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی دراگفتی آنچه توانی ازاین اشیاء بردار و بخانه خودبر روزی مثل این انعام نسبت بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت وتوان متاع فراوان برگرفت ودرراه یك وصله قماش ازدستش افتاد وچون سایر اقمشه را بنوکرخود رسانید بازآمد که آن وصله را که افاده بودبردارد وقاآن فرمود که مناسب نیست که برای یك جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه اورا گفت بازهرمقدار که توانی برگیروببر دیگر آنکه شخصی درشکارگاه سه خربزه نزد قاآن بردوبنابرآنکه ازجنس زرو جامه چیزی همراه نبود قاآن بموکاخاتون اشارت فرمود که در هائی که در گوش داری باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این در شاهوار نداند مناسب آنکه بدرگاه عالم‌پناه حاضر گردد تا آنچه مدعا داشته باشد اززروجامه بستاند قاآن فرمود که این درویش را آن حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد ونیز سیرت کریمان آن تقاضانمی کند که آنچه عنایت نماید مقارن زحمت ومشقت باشد واین مرواریدها باز بدست ما افتد آنگاه درهارا تسلیم درویش نمود ودرویش فرحناك بازگشته آنهـا را ببهای اندك بفروخت

مشتری باخود اندیشید که امثال این جواهر گرانمایه لایق پادشاهانست روز دیگر هر دورا پیش قاآن برد قاآن فرمود که من نگفتم که این درها عاقبت بماخواهد رسید و آنهارا بموکا خاتون بازداده آن شخص را باصناف عطا باخوش دل و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم برزبر پشته کوشکی بنا کرده آنرا ترغوبالیق نام نهاد و شخصی درحوالی آن پشته نهال چند بید و بادام بنشاند وطالع اومدد نموده آن نهال ها سبز گشت وحال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد فرمود تا بعدد هر درختی بالشی زر بآن شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارت ازهشت مثقال ودودانك است وبالش نقره کنایت ازهشت درم ودودانك دیگر آنکه در روزی که قاآن بمجلس بزم نشسته مست گشته بود شخصی جهت اوطاقیه آورد بهیات طاقیها اهل خراسان وقاآن حکم فرمود که دروجه انعام آن شخص براتی بمبلغ دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه دراین باب ازخاصیت شرابست التمغاء برات را موقوف داشتند و روز دیگر آنشخص برات را بر پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین التمغاء آن را در تاخیر می انداختند وقاآن بالش بر آن میفزود تا بششصد رسید بعد از آن قاآن نویسندگان راطلبیده پرسید که چه چیز در دنیا موبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیك و ذکر جمیل ابدی خواهد بود شما بحقیقت بامن عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی درعالم باقی ماند و بتصور آنکه از سر مستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق می افکنید وارباب حاجات را در انتظار میدهید تایکدو کس از ازشما رابردار اعتبار نکشم ترك این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آن که روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت نظرش برعناب افتاد بخوردن آن مایل شد وچون ببارگاه رسید یك بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخرو بیاور دانشمند بباز ارشتافته وبر لیغ بالش یك خوان عناب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بهاء این قدر عناب یك بالش کم است دانشمند تتمهٔ بالش رابقاآن نموده گفت این عناب هارا بربع بالش خریده ام وربع بالش اضعاف ثمن این عنابست قاآن اورا رنجانیده فرمود که مثل من خریداری مدة العمر ازدردکان آن بقال نگذشته وده بالش دیگر بعناب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی صد بالش به مستحقی انعام فرمود نویسندگان باهم گفتند که ظاهراً قاآن صد بالش را صد درم پندارد وبالش ها را برسر راه او بگستردند چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیز است جواب دادند که بالش هائیست که بفلان درویش عنایت فرموده اید گفت صد بالش اندك چیزی بود این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچکس کمانهای اورا ازغایت ردائت نمی خرید روزی بیست کمان بر سرچوبی بسته برهگذر قاآن بایستاد قاآن رانظر بروی افتاده پرسید که این کیست و عرضش چیست کمانگر عرض کرد که من غیراز ساختن کمان هنری ندارم وچنان مشهور شده

که کمانرا نیك نمی سازم بآن‌جهت هیچکس بامن‌سودا نمیکندلاجرم پریشان‌حال گشته ام‌وا ین بیست قبضه کمان‌را برسم پیشکش آورده‌ام قاآن‌فرمود که آن کمان‌را ازوی‌ستانند وبعددهر یك بالش‌زربوی‌انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی ازبرای قاآن اناری‌آورده وقاآن‌دانهای‌رمان راشمرده بعددهر یك‌بالشی بوی‌بخشید وبرین قیاس‌آن پادشاه حق شناس درزمان‌مکنت و کامرانی واوان سلطنت و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطر بیگانه‌وخویش وضمایرغنی ودرویش‌را خرم ومسرور میگردانید وپیوسته بساط عیش ونشاط مبسوط داشته بتجرع‌شراب ارغوانی و استماع الحان واغانی صبوح را به بغبوق وغبوق رابصبوح میرسانید که بیك‌ناگاه هادم‌اللذات دواسبه برسرش تاخت واز شصت‌تقدیر تیراجل گشادیافته اوراازپای‌درانداخت **بیت** اینست‌همیشه‌عادت چرخ کبود چون بیغمئی دیدزوال آردزود؛ درروضة‌الصفامسطوراست که گرگـی‌شبی خود را بررمهٔ گوسفندمغولی‌زده بیشتراغنام‌اورا تلف کرد روزدیگرصاحب‌رمه پیش‌قاآن‌رفته شکستی راکه باورسیده بودمعروض داشت قاآن گفت که گرك پیداخواهد شد اتفاقاجمعی از کشتی گیران که درآن‌اوان ازخراسان بپایهٔ‌سریراعلامی آمدند گرگی گرفته بدرگاه‌آوردند قاآن آن گرگ را ازایشان بهزاربالش‌بخرید وآن‌مغول‌راطلبیده گفت تراازکشتن این گرك‌نفعی نباشد وفرمود تاهزارگوسفند بوی دادند وگرگ را آزاد کردند فی‌الحال سگان‌شکاری که‌درکمین‌بودند درگرگ افتاده پاره‌پاره‌اش کردند قاآن‌ازمشاهده‌این حالت متغیر شدوفرمان دادتاکلاب‌را بقصاص گرك کشتند وغمین‌ومتغیر بیارگاه‌درآمد ارکان‌دولت‌راگفت که‌غرض‌من ازاستخلاص گرك آن‌بود که درمـزاج‌خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که‌چون ذی‌حیاتی‌راازهلاك خلاص سازم شاید خدای جاوید مرا صحت کرامت‌فرماید وچون گرگ‌ازاین‌ورطه جان‌نبرد ظاهراًکه مرانیز می‌باید مردوهمدران ایام‌پهلو بربستر ناتوانی نهادورخت‌هستی ببادفناداد **رباعی** بی‌خاراگر گلی‌میسر بودی☆ هردم‌بجهان لذت‌دیگر بودی☆ این کهنه‌سرای‌زندگانی‌مرا ☆ خوش بودی اگرنه مرك بردر بودی.

ذکر کیوك خان‌که‌پادشاه دوم‌است ازخواقین کلوران

کیوك‌خان‌بن‌او کدای‌قاآن درزمان‌حیات‌پدر مصحوب بعضی‌دیگر از شاهزادگان بحدود بلاد اروس وچرکس‌وبلغارتوجه‌نموده بودو بعدازوفات قاآن‌بسه‌چهارسال‌باردو رسیده درماه ربیع الاخرسنهٔ ثلث واربعین وستمائه باتفاق آقاواینی برمسند جهانبانی سعود نمود ودراشاعهٔ‌عدل‌ورعیت‌پروری وافاضهٔ‌فضل‌ومرحمت گستری‌تقلید او کدای‌قاآن فرمودواما باغواء قداق که‌اتابك‌او بود وجیبغای که‌درسلك‌امراء کشور گشای انتظام‌داشت ملت‌عیسوی‌بردین محمدی مرجح‌میداشت ودراواخر ایام حیات مایل بسیربلاد غربی گشته

بالشگر بسیار بذانجانب روان شدوچون بسمرقند رسید باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنتش یکسال بود ومهمات ملك ومالش راقداق باتفاق چیغای سرانجام می نمود ازاولاد کیوك خان اسامی سه نفر بنظر درآمده برین موجب خواجه اغول باتو بهور قو وازاین سه هیچ یك بسلطنت نرسیدند.

گفتار دربیان تسلطی که توراکیناخاتون رادست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوك خان اتفاق افتاد

مورخان سخن‌دان چنان آورده‌اند که او کدای قاآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوجورا که مادرش توراکیناخاتون بود بولایت‌عهد مقرر ساخت اما مدت عمر کوجو درزمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولیعهد شدو چون قاآن وفات یافت بنابرصغرسن شرامون وغیبت کیوك خان بن قاآن توراکیناخاتون که والده کیوك ودیگر اولاد قاآن بود برمسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت وبرراًی رزین وعقل دوربین وارسال تحف وهدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان واشراف را بمطاوعت خویش مایل وراغب ساخت وعورتی فاطمه‌خاتون نام که از از جملهٔ اسیران مشهد مقدسه بود نزدتوراکینا تقرب تمام پیدا کرده ومحرم اسرار اندرونی وکارپرداز مهمات نهانی گشت وبدین سبب در امور ملك ومال نیز دخل نموده افراد حشم بچشم دیگر آن عورت نگریستند واین معنی برخاطر بعضی ازامراء ونوئینان گران آمد و بعدازسه سال که توراکینا بامرونهی الوس چنگیزخانی پرداخت کیوك خان از آن سفر مراجعت نموده باردو رسید وباوجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضه اختیار مادر گذاشت وتوراکیناخاتون مسرعان باطراف واقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین وحکام ایران وتوران بقریلتای حاضر گردند وازحدود روم وشام وبغداد تااقصای ولایات دشت قبچاق وچین وختای ملوك واشراف واعیان باندك زمانی دراردو مجتمع گشتند وغیراز باتوبن جوجی به حکومت کیوك راضی نبود و به بهانه‌درد پاتخلف نمود تمامی متعینان ایل والوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبهٔ رسید که دوهزارخرگاه جهة مهمانان مرتب گردانیده بودند و مأکول و مشروب بغایت عزیزالوجود گشت وبعدازاینکه جمعیتی چنین دست داد خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعه‌مشورت درمیان انداختند و چون کوتای بن قاآن مریض بود وشرامون ازعهده آن امر بیرون نمی توانست آمد و توراکیناخاتون و خاتون تولی‌خان سورقو قبتی بیگی بجانب کیوك خان مایل بودند و امراء و نوئنان در این امر باایشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند ودرساعتی که قامان اختیار نمودند

تمامت شاهزادگان و معتبران در کرپاس گردون اساس جمع آمده افسر از سر برداشتند و کمر از میان بگشادند ودست راست کیوك خان را منکوقاآن بن تولی خان ودست چپش را دیگری از دودمان چنگیزخان گرفته بر تخت نشاندند وچنانچه در ذکر جلوس او کدای قاآن مذکور شد بسیار رسوم وآداب آن مهم پرداختند و کیوك خان بتفقد حال صغار و کبار از از شاهزادگان کامکار و امراء نامدار وحکام ولایات وممالك وولات امصار ومسالك پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام واحسان فراوان نوازش نمود و بساط نشاط گسترده چندروز بتجرع اقداح ارغوانی واستماع الحان واغانی اهتمام فرمود آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعداز فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و بنیاد حیات فاطمه خاتون را که ببعضی از جرایم متهم شده بود برانداخت بیتین این مقال آنکه چنانچه سابقاً تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد تورا کیناخاتون پیدا کرده بود چندگاه درسرانجام امور مملکت ومال دخل نمود واین معنی برخاطر امراء واعیان گران آمده آن ضعیفه را بامور نالایق متهم داشتند ومقارن جلوس کیوك خان برادرش کوتان بیمارشده یکی از آنجماعت خاطر نشان او نمود که این مرض نتیجه سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده دروقت توجه بیورت خود بکیوك خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام برمزاج من استیلادارد اگرمرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادرساحره را بقصاص رساند ومتعاقب این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت وجیغای که بردولت کیوك استیلای تام داشت درباب پرسیدن آن یرغو مبالغه تمام نمود و کیوك قاصدی پیش مادر فرستاد فاطمه خاتون را طلبید وتورا کیناخاتون نخست بعذری تمسك جسته چون الحال پسر ازحد اعتدال متجاوز شد طوعاً وکرهاً فاطمه خاتون را تسلیم کسان کیوك کرد ودرهمان چندروز تورا کیناخاتون وفات یافت یرغوچیان درمقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمدندو چندروز اورا گرسنه وبرهنه داشته لوازم تهدید وتعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود وبقصاص رسید آنگاه کیوك خان شنید که پیش ازوصول او باردو برادرچنگیزخان اوتچکین نویان که هشتاد پسر و نبیره داشت بخیال جلوس برمسند قاآنی متوجه اردوی چنگیزخانی گشته بود ومنکو قاآن و دیگری از شاهزادگان را بپرسش این یرغو مامور گردانید اوتچکین بجریمه خود معترف گشت لاجرم چند نفر ازامرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوك خان امراء وحکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت ونسبت ببعضی ازایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام واحسان بتقدیم رسانید وبرخی را مقارن اهانت واذلال بازگردانید ازآنجمله برادر پادشاه روم وحاکم حلب را یرلیغ وپایزه داد وبخلیفه بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیراکه شرامون والدجرماغون نوئین ازوی شکایت کرده بودونسبت بایلچی جلاء الدین محمد ملحد طریق کم التفاتی مسلوك داشته سخنان وحشت انگیز بوی قلمی نمود و چون ازامهات مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش ونشاط و تمهید

بساط عشرت وانبساط تافت وبنا بر آنکه اتابك کیوك خان قداق وامیر الامرایش جیبغای برملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه میدادند تا کیوك دین عیسوی رابرشریعت محمدی مرجح پنداشته همت بر تربیت نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و دین اسلام ضعفی تمام یافته در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره ویارا نبود که باترسائی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد قداق و جیبغای نشانی حاصل کردند که تمامی مسلمانان ممالك کیوك خان را خصی سازند و یکی از کلانتران ایشان نشان رابدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند وهمان زمان سگان درنده دروی افتادند وخصیتین اورا کنده یك لقمه خام ساختند بعداز آن نصاری ازاعجاز ملت مصطفوی ترسیده دیگر نام نشان نبردند و کیوك خان دراواخر ایام حیات باجنود ظفر سلب وقوافل عیش وطرب از اردو بالیغ در جرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و برسرهر شهروقصبه که عبور فرمود ساکنان آن را بانعام زر وجامه خوش دل ومسرور ساخت وچون ماهچهٔ رایت نصرت آیتش برحدود سمرقند پرتو انداخت ناگاه ابو یحیی بخدمتش رسید وروح اورا نیز مانند دیگران مقبوض گردانید. **نظم** درین ره خواه سلطان خواه درویش ✿ باخر عقبهٔ مرك آیدش پیش ✿ درین بستان که جای خرمی نیست ✿ گیاهی بی بقاتر زادمی نیست.

ذکر منکوقاآن که پادشاه سوم است از خواقین الغ یورت چنگیزخان

بعداز فوت کیوك خان منکوقاآن بن تولی خان بسعی باتو بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود درشهور سنهٔ ثمان واربعین وستمائه بر مسندجهانبانی وسریر قاآنی صعود نمود واو بصفت عدل وانصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضاو تمشیت امورشریعت غرائی گماشت و بجود سخاوت موصوف بود و بتهور وشجاعت معروف درایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام ومشایخ کرام را ازمؤنات و تکالیف دیوانی معاف ومرقوم القلم ساخت و بهمین منوال بحال دانشمندان نصاری و پیران هرطایفه وعجزه هرطبقه پرداخت امااز جماعت یهود کسی را سیورغال نداد و بیمن اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالك روی بآبادانی نهاد و رفتن هلاکوخان ازایران بتوران واستیصال ملاحدهٔ بی ایمان وواقعه بغداد درایام سلطنت منکوقاآن روی نمود ووفاتش دروقت توجه بطرف چین ماچین فی شهور سنهٔ خمس وخمسین وستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید ومهم وزارتش را امیرعماد الملك ختنی باتفاق امیر بولغای منتظم گردانید درجامع رشیدی مسطور است که منکوقاآن راچهار پسر بود برین موجب باکتو واورنك تاش ازبزرگترین خواتین اقوتوقبی بنت او کدای بن بوقا گورکان ازقوم ایکراس واساس حیات این دوپسر درجوانی اندراس یافت شیرکی ازباباوچین که درسلك قمکان قاآن انتظام داشت

استو یای از کوینی که او نیز داخل قیکان قاآن بود والعلم عندالله المعبود.

گفتار دربیان کیفیت انتقال سلطنت قراقرم و کلوران از اولاد او کدای قاآن بمنکوقاآن بن تولی تولوخان

چون مدت حیات کیوك خان درحدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد تورهٔ چنگیز خان راه یافته هر یك از شاهزادگان بخیالی متوجه یورت خود گردیده بنا بر آن که در آن زمان باتو بن جوجی خان که اورا صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان بمزید شوکت وابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف واکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امراء و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هر یك از شاهزادگان را که شایسته سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد وعصیان آمده گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقرم است و کلوران و ما را هیچ ضرورة نیست که بدشت قبچاق رویم و زمره بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند وسورتوقبی بیکی که خاتون تولی خان بود وجمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان درفضای دل اشراف واعیان می گماشت در آن اوان پسر ارشد خود منکوقاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتواقا تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجاروی و شرف ملازمتش دریابی و منکوقاآن بسخن مادر عمل نمود خودرا ببارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید و باتو آثار اقبال در ناصیهٔ احوال منکو مشاهده کرد و گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشته و کمر ازمیان گشاده منکورا زانو زد و کاسه داشت وچنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قریلتای سازند و منکورا باردیگر باتفاق سایر اقاوانی بر مسند قاآنی بنشانند آنگاه طایفه که از اطراف وجوانب دردشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقاتیمور را باسپاه گران در مصاحبت منکوقاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشید بناودولت او قیام نمایند وچون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امراء و نوئینان فرمان دادند و جمعی از آن طبقه مانند یسومنکا بیسومنکا ولد جغتای خان وشیرامون بن کوجوی و باتواغول ولد کیوك از امتثال آن مثال سر باز زده گفتند که شایسته سریرخانی کسی است که از نسل او کدای قاآن باشد وصولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم و بنا بر این مضایقه ومناقشه قریب چهارسال قریلتای درحیز تاخیر افتاده هر که از طول مکث ملول شد و کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکوقاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان

راضی شوند واگر نشوند منکوقاآن را برسریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف ورزد سرش از تن برمی باید داشت وچون این پیغام ببرکه اغول رسید جماعتی راکه دراین امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود است منکوقاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و بتمهید بساط عیش و نشاط و تجرع موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکوقاآن درروز جلوس برمسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش وطرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز ازفراغت بی نصیب نمانند حکم کرد که درآن روز مراکب را از کوب وحمل وقید معاف دارند وخون گوسفند وهیچ ذی حیاتی را نریزند وصید وشکار نکنند واز گوشت اغنام وافراسی که درروز پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب سازند وفرمانبران یکروز بر بن موجب عمل نموده منکوقاآن باامرا وشاهزادگان وسایر اشراف واعیان مدت یکهفته بسورو سرور گذرانیدند ودرآن ایام هرروز رابطهٔ صحبت وخرج شیلان دوهزار گردون شراب وقمیز ومال بود وسیصدسر اسب و گاو ودوهزار گوسفند وچون طایفهٔ ازاهل اسلام دربعضی ازآن مجلس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هرروز چندسر اسب و گوسفند راموافق شرع شریف ذبح کنند وبعد ازاتمام ایام جشن وسور تفرق زمرهٔ مردم نزدیك و دور اولاد او کدای قاآن و شاهزادگان که برسلطنت منکوقاآن اتفاق نداشتند باامراء خود جانقی کرده عذری اندیشیدند و گردونهای اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو درحرکت آمدند و ازملازمان منکوقان جانورداری که شتری گم کرده بود وجهة طلب باردوی شاهزادگان رفته بر کیفیت حال مطلع گشت و درساعت مراجعت نموده پادشاه را ازآن واقعه اعلام داد ومنکوقاآن منکسار نویسان را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دوهزارسوار سحری کرد اردوی مخالفانرا فرو گرفت وبدیشان پیغام کرد که ازشما مثل این سخنی نقل نموده اند انسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا ازنقمت این تهمت نجات یابید شیرامون وبرادران متحیر شده گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بودیم وفی الحال سوار گشته همعنان منکسار باردو شتافتند وچون بآستان منکوقاآن رسیدند قاآن سه روز ایشانرا طوی داده درروز چهارم بنفس خود آن یرغو پرسید و پس ازتقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه برشاهزادگان ثابت گشته قداق که یکی از امراء بزرك او کدای قاآن و کیوك خان بود باهفتاد نفراز بدآموزان بیاسا رسید وچون خاطر منکوقاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول وبوقاتیمور را باتحفهای شایسته و منسوقات بایسته بخدمت باتو باز گردانید وحکومت دیارمشرق بدستور سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعودبیك را بوزارت ماوراءالنهر فرستاد وریاست خراسان وعراق وآذربایجان را بنابر قاعده مستمر بارغون اقاداده شرف الدین خوارزمی راکه نویسندهٔ بود در کمال شرارت نفس جهة حصول اموال آن ولایات صاحب ارغون ساخت وشرف الدین درآن ممالك آغاز ظلم و بیداد کرده برهر کس که یکدینار ازوی حاصل بودده دینار تحمیل نمود زیراکه از

منکوقاآن متقبل‌شد بود که‌مبلغ‌چهارهزار بالش‌از بقایای سنوات گذشته بحصول‌موصول گرداند و بدین‌واسطه در تبریز وقزوین وری واصفهان وقم‌وکاشان وهمدان و دامغان و جرجان واسفراین‌و جاجرم وسبزوار ومشهد مقدسه وطوس تفرقه وتشویش بسیار بحال ارباب ناموس‌راه یافت ودروقتی که آن‌منحوس درطوس بودتیردعای مظلومان بهدف اجابت‌رسیده مرضی مهلك برذات نامبارکش عارض‌گشت وچندروز بربستر ناتوانی افتاده بموجب کلمه کماتعیشون تموتون درآن ایام‌نیز سخن تحمیل وزدن‌و گرفتن برزبان‌شومش میگذشت تاابویحیی بقبض‌روح ناپاکش پرداخت و در درك اسفل جهنة اومنزلی معدد مهیا ساخت القصه‌چون‌امر سلطنت برمنکوقاآن‌قرار گرفت ومهم ترکستان ومغولستان و ماوراءالنهر برحسب دلخواه دوستان سمت‌سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که ازقاضی القضاة شمس الملة والدین احمدالکافی القزوینی درباب تسلط‌واستیلاء ملاحدهٔ شنود و شکایتی که‌ازوفور تعظم وتجبر مستعصم‌خلیفه استماع نمود برادرخودهلاکوخان رانامزد ضبط‌بلاد ایران کرد وهلاکوخان باصدوبیست هزارکس روی‌بدان طرف آورده آنگاه منکوخان برادردیگر خودقبلاقاآن‌را بصوب ختای‌فرستادوفتح‌ولایات‌چین را پیش‌نهاد همت ساخته‌بنفس‌خویش‌روی بدانجانب‌نهاد ونخست‌ایلچی نزد فغفورکه موسوم بچوگان بود ارسال‌نمود وپیغام فرمود که صلاح‌دولت تودر آنست که مال وخراج‌قبول کرده سر از چوگان حکم و فرمان مانه‌پیچی تاگوی صفت بضربات سخط‌عساکر منصوره‌گرفتار نگردی وچون ایلچی‌بدرگاه پادشاه‌چین رسیده ازآوار رسالة فارغ‌گردید نایرهٔ غضب فغفور دراشتعال آمده برزبان راند که‌اگر در مذهب سلاطین وافرتمکین کشتن ایلچی جایزبودی بصولجان قهرسرت راماننده گوی‌درین‌میدان‌گردان میساختم وتنت‌رابخواری هرچه تمامتر درپیش کلاب می‌انداختم‌اکنون باقاآن خودبگوی که‌طول وعرض مملکت چین ازاحاطه افهام‌واوهام بیرون است‌وکثرت جنودظفردرود این‌ولایات ازعددقطرات باران افزون اگربقای‌عمرودولت خود می‌خواهی بایدکه پای‌دردامن قناعت‌گرد سازی وحشم‌تاتار ومغول‌را دورطهٔ رنج‌وعنا نیندازی وچون این‌پیغام بعرض منکوقاآن رسید درشهور سنهٔ ثلاث و خمسین و ستمائه موافق تشقان‌ئیل باشصت تومان ازسپاه ظفرنشان متوجه‌خطهٔ چین‌گردیدوبعدازوصول بکنار نهرقرامون فرمود تاشیرامون‌نبیرهٔاو کدای قاآن و خواجه اغول و باتوابناء کیوك‌خان رادرآب انداختند و چون ماهچهٔ اعلام منکوقاآن برحدود ولایت‌خصم‌پرتو انداخت‌بعضی ازقلاع وقصبات‌آن رامفتوح‌گردانید وآثارکمال تسلط واقتدار بخیرظهور رسانیددرآن اثناء **بیت** یکی‌سهمگین‌کوه آمد به‌پیش ✿ که‌روی مه‌از تیغ آن بود ریش وبرفرازآن‌کوه قلعهٔ منیع ساخته بودند که بابرج سپهردعوی برابری کردی ویامنزل‌ماه‌ومهردر مقام همسری بسر بردی زحل بلند محل‌از رفعت شرفات آن‌متعجب وقاعدهٔ گنبد گردون از رشك متانت اساس آن‌مضطرب بآلات حرب‌وذخایر وافرمشحون‌واز آفات‌زمان‌و حوادث‌دوران‌مامون‌وسپاه‌مغول‌در گرد

آن نشسته آغاز محاصر کردند ومدتی مدید کمر سعی و اهتمام برمیان بسته لوازم محاربه بجای آوردند امافتح میسر نگشت وفصل تیرماه وزمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد بسیاری ازمغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون بر آورده نقد بقارا بباد فنادادند منکوقاآن بتصوردفع وبا بکشیدن ساغر صهبا اشغال نموده بتقدیر ایزدتعالی او نیز مریض گشت وهشت روزصاحب فراش بوده نقدزندگانی بقابض ارواح سپرد در مقدمه ظفر نامه مسطور است که دربدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بودباجمعی کثیر از هم کیشان درپیش بالیغ مقرر ساخت که دروقتی که اهل اسلام باداء نماز جمعه مشغول باشند شمشیرعذر ازنیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند وپیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت آلهی بدین حضرت رسالت پناهی گردیدو بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکوقاآن علی الفور باحضار ایدی قوت وپرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمهٔ خویش اعتراف نمودقاآن اشارت کرد تا اورا روزجمعه بردرهمان مسجدجامع بحضورمسلمانان بردار اعتبار کشیدند واز جملهٔ مشایخ اسلام ومقویان ملت حضرت خیرالانام علیه الصلوة و السلام شیخ ابوالمعانی سیف الدین مظفر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم ودرسلك خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت بامنکوقاآن معاصر بودوسورتوقبتی بیکی والدهٔ منکوقاآن باآنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینموددر ایام دولت پسرهزار بالش نقره ببخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تامدرسه ساخته مستغلات خریدند و برآن بقعه وقف کردند وتولیت آن مدرسه وموقوفات آنرا بشیخ تفویض فرمود ودرنفحات مسطوراست که روزی شیخ سیف الدین بسرجنازه درویشی حاضر گشت گفتند شیخا تلقین فرمائید در پیش روی میت بایستادوزبان بادای این رباعی بگشاد **رباعی** گرمن گنه جمله جهان کرد ستم ☆ لطف توامید است که گیرددستم گفتی که بوقت عجز دستت گیرم ☆ عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعداز فوت منکوقاآن بسه سال فی شهورسنهٔ ثمان وخمسین وستمائه بوقوع پیوسته ومرقدمنورش دربخارا مشهوراست

ذکر قوبلاقاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است ازخانان قراقرم وکلوران

چون قبلاقاآن درمملکت ختای برفوت برادر اطلاع یافت فی سنهٔ ثمان وخمسین و ستمائه موافق پیچی ئیل برتخت پادشاهی نشست و در ایام دولت اواختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته میان اولادش مخالفت بوقوع پیوسته موید این مقال آنکه درآن اوان که منکوقاآن بجانب چین توجه می نمود برادرخود ارتق بوکارا در قراقرم بمحافظة

اردو تعین فرمودو ارتق بعداز فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت وسه نوبت بین الجانبین مقابله ومقاتله اتفاق افتاد دو کرت متعاقب قبلا قاآن ظفر یافت وسیم بار ارتق بوکا بدیدن پیکر نصرت سرافراز کشته قبلاعنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنابر عدم مساعدت ودولت اختلال باحوال ارتق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم وکلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلا قاآن مسلم گشت وارتق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که ازخار مغیلان ترتیب داده بودند محبوس گشت وبعداز انقضای یکسال درگذشت وچون گلزار مملکت قبلا قاآن از خار نقار معاندان پیراسته شد چند نوبت لشگر بچین فرستان آن بلاد درادر سلك سایر ممالك محروسه انتظام داد نزدیك بدار الملك خانان ختای که آنرا جیکدو میگفتند ببنای شهری وسیع ورفیع فرمان فرمود **نظم** اساسی بنزدیك جیکدو نهاد ✿ مر آن خطهٔ را نام دیدو نهاد در آن تختگه رایکی قصر ساخت ✿ زخاکش بسقف فلك برفراخت چو فردوس شد آن خجسته مقام ✿ ستونهاش سیم وزمینش رخام گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند وطول هر دیواری از آن چهار فرسنك بود ومغولان آن بلده را خان بالیق خان بالیغ گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان داد که از دریای زیتون که بندر هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند وتجار بحار در سفینها نشسته از هندوستان بختای آمد شدمی نمودندو نفایس اجناس می آوردند ومی بردند بناء علی هذا باندك زمانی خان بالیق بکمال معموری وآبادانی رسید وقبلا در ایام دولت خود چند نوبت باعلماء اسلام معارضات فرمود وگاهی ایشان درمقام عداوت واحیانا در طریق عنایت سلوك می نمود وفات قبلا قاآن درشهور سنهٔ ثلث وتسعین وستمائه موافق ئیلان ئیل دست داد مدت عمرش هفتادوسه سال بودوزمان سلطنتش سی وپنج سال وقبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت ویکی ازجمله وزرایش امیر احمد بناکتی است ودیگری سنکه ایغوری وقبلا قاآن را دوازده پسر بودند واسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده بر بن موجب تورجی جیم کیم مسکقن تومو غان از جابون خاتون بنت ایلچی نویان قیقرات قوریدای از تورقجین خاتون که ازقوم مرکیت بود هوکاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قروجی که مادرش را دور ماچین خاتون میگفتند اباجی کوکجو که نسب مادر ایشان هوشجین نسبت تورقولی نوبان بود ازقوم هوشین توقتیمور که درسن بیست سالکی وفات یافت توقان که مادرش باباخاتون نسبت توراقجین بود ومادر پسر دوازدهم قبلا ازتسبوخاتون بنت ماجین کورکان بود والله اعلم واحکم

گفتار درذکر اختلال احوال ارتق بوکا وبیان رفتن او بختای نزد قبلا

در آن اوان که قبلای قاآن از ارتق بوکا انهزام یافته بدار الملك خود شتافت حکم

فرمود که هیچکس دیگر از ممالك ختای طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبرد و بدین جهة قحط و غلائی عظیم درمیان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتادوارتق ایلچیان نزدالغوخان که درالوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که ازجنس غله وزر آنچه میسر شودبدین جانب ارسال دارند تاملازمان را بواسطه فقدان قوت قوت‌فوت نشودوالغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخرالامر یکدینار و یکمن بار بدآنجانب نفرستاد و ایلچیانرا کشته قاصدی بدرگاه قبلاقاآن روان کرد و باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغورا بواجبی نواخته یرلیغ وپایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغوخشمناك شده متوجه دفع او گشت و قرابوقارا که در سلك امراء معتبر انتظام داشت منقلای لشگر گردانید والغو تیرروی بمیدان قتال نهاده برمقدمه سپاه ارتق بوکا ظفر یافت وقرابوقا درمعرکه کشته گشته سایر مغولان بوادی فرار شتافتند والغوبمجرداین فتح مغرور شده باردوی خودمراجعت نمود و بفراغت درعیش و عشرت بنشست که ناگاه لشگریان ارتق بوکا برسرش ریختند وخون بسیاری از متابعانش را باخاك برآمیختند و الغو بکاشغر گریخته از آنجا بسمرقند رفت وارتق بوکا درالمالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی ازامرا که فی الجمله آشنائی قبلاقاآن داشتند برآورد و درفصل بهار بلاء قحط وغلادرالمالیق شیوع یافت واکثرچهارپایان لشگریان ارتق تلف شدو اودرشراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت درآن اثناء روزی بادی تند برخاسته طنابهای خیمهٔ هزار میخ ارتق بوکا راکه بیت‌العشرة او بود بگسلانیدو ستون خیمه شکسته امراء این معنی‌را بفال بدداشتند واکثر متفرق گشته ارتق‌را تنهاگذاشتند و الغو بر اختلال‌احوال او مطلع شده باسپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود وارتق‌چاره منحصر درآن‌دانست که نزد برادرخود قبلاقاآن رودو بقیهٔ ایام حیات را بفراغت بگذارند آنگاه‌روی بصوب ختای آورد وپیشتر ازخود ایلچی بپایهٔ سریرسلطنت مصیرفرستاده از جرایم‌سابقه عذرخواست وقبلاقاآن ایلچی را نوازش کرده برادررا بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون‌ارتق بوکا بختا رسید قوبلاقاآن درکمال عظیمت وحشمت برتخت سلطنت قراریافته بارگاه عالم‌پناه را بسرداران جوش پوش و بهادران کینه کوش بیاز است وبرادررا مدتی مانند حلقه بردربداشت آنگاه‌فرمود که ارتق رابراهی که گناه‌کاران رادر می آوردند بمجلس‌رسانیدو درجائی که ایلچیان‌می ایستادندا ورا برپای کردنددرآن اثناء قبلاازارتق پرسید که‌در این‌جست‌وجوی وتـك‌وپوی‌حق بجانب‌مابود یااز توارتق بی‌تامل‌جواب داد که آن روزسلطنت حق‌ما بودو امروز نصیب قبلاقاآن است بعد از آن تغاجارنویا زانوزده رخصت‌جلوس ارتق بوکا حاصل نمود وبتمهید بساط نشاط پرداخته آن‌روز برادران دربزم‌عشرت وانبساط بتجرع اقداح‌می‌ارغوانی واستماع الحان اغانی اشتغال نمودند وروز دیگر قبلاباحضار اشراف واعیان‌فرمان‌داده قریلتای کرد و درباب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امراء و ارکان دولت اولوازم اهتمام بجای‌آورد ویرغو ـ

چیان درمقام استفسار آمد ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا
دراین امر گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاد و بعداز تفتیش وتفحص اکثرامرا و مقربان
ارتق بوکا بیاسارسیدند آنگاه پادشاه ازحکماء ختا که در پایهٔ سریراعلی حاضر بودند
پرسید که هرگز دردیار شمامثل این امری که آینی تیغ در روی آقا کشد و جمعی از
بی گناهان راکشت واقع شده است یانی ایشان جواب دادند که درتواریخ قدیم مسطوراست که
دوبرادر درازمنهٔ سابقه برسرملك باهم منازعت کردند مهتر بر کهتر غالب آمده او را
بگرفت و پیرامون منزل برادر ازخارهای تیز چهار دیواری کشیدو اورادرآنجا مقید
گردانید تااوقات حیاتش بنهایت رسیدقبلا بروفق تقریر اهل ختافرمان دادتاچهاردیواری
ازخار مغیلان ترتیب دادندو ارتق رابازمرهٔ از خواص و مقربان که باقی مانده بودند و
خواتین وفرزندان بآن وحشت آباد فرستاد وطایفهٔ ازغلاظ اتراك برایشان موکل ساخت و
ارتق بوکاقرین محنت واندوه بی انتها آنجابسرمی برد و مطلقا بیرون نمی آمدمگر در
ایام جشن وسوروچون مدت یکسال روزگار تیره بدین وتیره بگذرانیدرخت بزندان آخرت
کشید وارتق بوکا چهارسال پادشاهی نمودو اورا چهار پسر بود برین موجب بوبوقور
ملك تیمور بایرابوقا تماجی وهیچ یك از این چهار پسر افسرسلطنت برسر ننهادند

ذکر بعضی از مناظرات قبلا بامتابعان ملت بیضا

درروضة الصفا مسطوراست که نوبتی طایفه ازتجارمسلمانان جهت قاآن شنقاری سفید
که پایها ومنقارش سرخ بود آوردند ودوعقاب سفیدنیز پیشکش کردند وپادشاه را آن تحفها
مقبول افتاده الوس خاصه خویش نزدآنجماعت فرستادبازرگانان دست ازآن طعام کشیده
قاآن سنکه ایغوری راکه وزیرش بود فرمودکه ازتجاربه پرس که چراچیزی نمیخورید و
سنکه این سخن را ازآنجماعت پرسیدجواب دادند که درملت ماتاگوسفند را ذبح نکنند
خوردن گوشتش جایزنیست سنکه بنابر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب رابابن
عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه باعتقاد ماحکم مردار دارد و
قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعدارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ
برحلق گوسفند نکشندو بطریق مغولان سینه بشکافند ودراین باب مبالغه بجائی رسید که
مدت چهارسال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود وپسرخودرا ختنه نتوانست
کردلاجرم بسیار از اهل اسلام جلاء وطن اختیارفرموده از خان بالیق بیرون رفتند و
قبلاقاآن بواسطهٔ سعایت بعضی از مفسدان مولانابرهان الدین بخاری راکه از جمله
مریدان شیخ سیف الدین باخرزی بود و درخان بالیق به نصیحت طوایف خلایق اشتغال
می نمود بجمعی سپرد که تا بماچین بردندو آن بزرگ دین درآن سرزمین ازتعفن هوامریض
گشته وفات یافت بعدازآن شهاب الدین قندزی وعمرقرقزی وناصرالدین ملك کاشغری و

غیرهم از سالکان مسالك شریعت پروری نزد آن وزیر پرتزویر رسیده مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطهٔ منع ذبح آمدشد تجار که متضمن آبادانی بلاد وامصار است ازین ممالك انقطاع یافته واقمشهٔ نفیسه مفقود واموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یمکن بار دیگر سوداگران باین ولایت آیند وابواب آوردن تحف ومنسوقات برروی متوطنان اینجائی بکشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلایق را برقول من اعتماد نماند اما توالتمغاها باطراف وجوانب ممالك روان گردان که اگر من بعد کسی بغمز وسعایت اهل اسلام واصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد وبواسطه صدور این حکم مسلمانان شادشده تصدقات بارباب حاجات دادند درخلال این احوال جهودی مطرود قاصدجان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکوخان رسانید که درقرآن وارداست که اقتلوا المشرکین کافه وبعقیده متابعان ملت محمدی هرکس که بردین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت برحقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است آنگاه آن آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلاقاآن فرستاد وقبلا باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاءالدین ماوراءالنهری را بپایهٔ سریراعلی بردند وقاآن ازوی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمینمائید مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است وما قادر براجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند فرمان داد وخواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند وبعضی دیگر از امت خیرالبشر صلی الله علیه وسلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند که پادشاه را درین باب تامل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیهٔ مذکوره استفسا نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هرکس درخان بالیق بود ببارگاه حاضر گردانیدند وقاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرك هست یانی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند که ازفحوای آیهٔ مذکوره چنان فهم می شود که تمامی مشرکان را می باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجبست چرا شما تخلف می ورزید وخون مشرکان را نمی ریزید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت می کشیم قاآن عدم مداهنهٔ اورا استحسان فرموده گفت اکنون بیائید تا ازجانبین تعصب و عناد بگذاریم و نه شما کشتن ما را واجب دانید و نه ما خون ومال شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهة استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرك گفت محمد راهدایت و درایت که داد گفتند خداوند تبارك و تعالی باز سئوال کرد که چنگیزخان را که آفرید جواب دادند که او نیز ازجمله مخلوقات الهی است گفت شمشیر قوت وقدرت درقبضه اختیار که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار می توانست که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه و سلم عنایت کرد بچنگیزخان دهد علماء گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره

چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه و سلم را بنظر لطف آفریده و چنگیزخان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر باو مساوی است پس چگونه شما طرف لطف اورا برقهر ترجیح می نهید علماء این سخن را جوابی ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوالامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چونست که شما از فرمان چنگیزخان که پادشاه جبار صاحب اقتدار بود وازحکم من تجاوز جایز میدارید علماء جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد قبول داریم و هرچه مخالف بود قبول نمی نمائیم قاآن از شنیدن این سخن درخشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر واعظان برمنبر نروند و مؤذنان بانك نماز نگویند و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قرب یکخروار یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان قمرمسیر آن مناشیر را باطراف ممالك برند و علماء ختا آن شب نزد وزیر مسلمان قاآن رفته اورا بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که میترسم فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدرالدین بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نیکوشمایل بود باوزیر گفت که مرا نزد قاآن برید تاجواب شبههٔ او را بروجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و قولی آنکه مولانا حمیدالدین سابق سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی از ین دو عزیز را روز دیگر بپایه سریر سلطنت مسیر برده قاآن همان سخن را درمیان آورد و گفت مشرکانرا نمی کشید آن فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب اواست که مشرکان عرب و اعجم را بکشد و چون قاآن داوروغ چنگیرخان بر سر یرلیغها نام خدای رامی نویسند چگونه مشرك باشند این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت باو مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان داد تا نشانهائی را که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلا قاآن هرروز ازوقت طلوع آفتاب تاهنگام چاشت بمهمات سلطنت می پرداخت آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا درمجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و او براستماع مسایل عقلی و نقلی رغبت تمام می نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت قدم رفته درهر قدم او گنجی ظاهر گشته والله علم بحقایق الامور و هو علیم خبیر بذات الصدور.

ذکر بعضی از امراء و وزراء قبلا

دردفاتر فضلا بقلم بلاغت انتما مرقوم گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملك و مال

را درقبضهٔ اقتدار چهار کس ازامراء نهاده ایشان را جنکسانك لقب داده بود و اسامی آنجماعت اینست میتون نویان اوجاجار اولجای ترخان داشمن ومرتبهٔ این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلندتر بود وبعدازایشان امیر لشکر اعتبارداشت واورا طایفهٔ گفتند وجمعی راکه بامارت دیوان ووزارت مقرر بودند قبجان می خواندند وعادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت رابچهار کس که درکیش موافق یکدیگر بودند تفویض می نمود تا بواسطهٔ اختلاف دراعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی ازخیانت مصون ومحروس ماند وازجمله وزرایش یك پسرزاده سید اجل بخاری است که درجامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آنوقت که قبلاقاآن بنابرفرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بودچون بمملکت قراجابك رسید پسرزادهٔ سیداجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت درطریق اخلاص سلوك نموده باحسن وجهی لوازم خدمتکاری بجاآورد بنابرآن قبلا درهمان سال که برمسند استقلال نشست او را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید وپسرش ناصرالدین ابوبکررا بایالت قراجابك فرستاد ونبیرهٔ سیداجل که اورانیز سیداجل می گفتند چون قرب بیست وپنج سال درکمال دولت واقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت رامنزل ساخت وعوض او امیراحمد بناکتی رایت وزارت برافراخت وامیراحمد بوفور کفایت وکیاست از سایر وزراء قبلا امتیاز واستثناء داشت بناءعلی هذا قاآن بنظر اعزازدر وی نگریسته صورت مزید تربیت ورعایتش برلوح خاطر نگاشت واین معنی موجب اشتعال نائرهٔ حسد وزیران دیگر شده کاوقنجان که ازاهل ختای بود واونیز بوزارت قاآن اشتغال داشت باخود قرارداد که بهر حیله که تواند امیراحمدرا بقتل رساند ونوبتی قبلاقاآن ازخان بالیغ بیرون رفته امیراحمد وزیرختائی راجهت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختائی با اتباع خویش قرارداد که شبی بخانه امیراحمد رفته اورا ازمیان بردارند ورکابدار امیراحمد ازاین سکالش آگاهی یافته ولی نعمت خودرا بکید بداندیشان مطلع گردانید وامیر احمد همان شب چهل سر اسب صبارفتار ازطویلهٔ قاآن گرفته باردو شتافت وطبقی سیاه که پرمروارید سفید بود وکاردی برزبر آن نهاده ترغوئی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض ازاین ترتیب چیست وزیر جواب داد که دربدایت حال که من بخدمت قاآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود ودرملازمت آستان سلطنت آشیان بسان مروارید سفید گشت واکنون کاوقبجان میخواهد که بکارد حلق مراهمچو ترغو سرخ گرداند قاآن ازاستماع این سخنان غضبناك شده باحضار کاوقبجان مثال داد وزیرختائی ازکیفیت واقعه وقوف یافته بقلعهٔ که درتصرف گماشتگان حاکم ملچین بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستشرد بقدوم او مستظهر گشتند وقاآن فرمان داد که جمعی ازامراء بمحاصرهٔ آن قلعه توجه نموده طالب منجنیقی راکه درآن اوان ازبعلبك آمده بود همراه برند وچون امراء بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره ومحاربه کردند کاوقبجان درخفیه بایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم غایتش آنکه

بنا بر عداوتی که درمیان ارباب مناصب می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم واو فرصت یافته ومزاج صاحب تخت وتاج را با من متغیر گردانیده اگر قاآن مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما در آید امراء در ساعت فرستاده او را نزد قاآن روان ساختند وقاآن امان نامه و شمشیری جهت وزیر ختائی ارسال داشت ووزیر پر تزویر مطمئن خاطر گشته هنگام فرصت رخنه در دیوار حصار انداخت وحاکم قلعه برین مکیدت اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت وآن قلعه بحوزه تصرف قاآن در آمد وچون وزیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید نوبت دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید وبعد از انقضاء اندك زمانی ازین حال کرت دیگر نائره حسد وزیر ختائی رو به التهاب آمده با یکی از متزهدان ختائی درقتل امیر احمد اتفاق نمود و بدان واسطه رشته حیات خود را نیز بمقطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان درولایت ختا زراقی متشید پیدا شده با نواع مکر وشعبده خوارق عادات بطبقات خلایق نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید ومعتقد خود گردانید وزیر ختائی در دفع امیر احمد درخلوتی ازوی استعانت جسته شیخ زراق باوی دم از وفاق زد ودر وقتی که قاآن بییلاق رفته بود چنان مواضعه کردند که دو هزار کس از مریدان زاهد مشعبد بدرهٔ که در چهار فرسخی خان بالیغ بود رفته در کمین نشینند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر در آمده آوازه در اندازند که شاهزاده جمکیم بن قاآن همین زمان میرسد وچون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیك آن دره رسد اورا ذره ذره گردانند بعد از آن وزیر ختائی پوشیده وپنهان با آن دو هزار جاهل نادان بدرهٔ مذکوره شتافت وجمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازهٔ وصول شاهزاده جمکیم در انداختند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و اینك شاهزاده جمکیم میرسد ومارا نزد شما روان کرده که بتهیهٔ اسباب تعزیت پردازید اما این راز سربسته را پیش هیچکس نگشائید وامیر احمد بترتیب مایحتاج عزا مشغول گشته هرچند کسان می فرستاد که ازساعت وصول جمکیم آگاهی یافته باستقبال شتابد ختائیان ایشان را میکشتند وچون زمانه لباس سوگواری در برافکنده پاسی از شب بگذشت شموع ومشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینك جمکیم در محفه نشسته رسید وحال آنکه وزیر ختای بعادت سالکان طریق کشور گشای در محفه نشسته می آمد وامیر احمد باستقبال استعجال نمود وچون نزدیك ختائیان رسید اورا درمیان گرفته بعز شهادت رسانیدند ونوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیر ختائی خورد واو نیز بمردوچون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی به خان بالیق فرستاد تاموافقان وزیر ختائی را بردار اعتبار کشیدند وچهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز وتکفین کرده درموضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز برین قضیه بگذشت جهة ترصیع تاج قاآن جوهری بزرك محتاج علیه گشت و بعضی از تجار بعرض نواب نامدار ذلك اقتدار رسانیدند که پیش از این بچند گاه لعلی که بیست مثقال وزن داشت

جهة خزانه عامره بامیراحمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من از این معامله خبر ندارم و بعداز تقدیم لوازم تفحص و تفتیش منکوحه امیراحمد اینجوخاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نائره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان ورثه امیراحمد دروقت قسمت تر که نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثناء آن لعل پدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیراحمدرا ازقبر بیرون کشیده رسنی برپایش بستند وتا سرچهار بازار کشیدند و گردونها بروی راندند تا گوشت واستخوانش باخاك یکسان گشت و ایجو خاتون را نیز کشته دو پسر قمرمنظرش را پوست کندند وچهارصد قمای آن وزیر مرحوم را بلشگریان تقسیم نموده رقم اختصاص براملاك واسبابش کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار **نظم**

زمانه چو باد استو باداز نخست ✿ نقاب ازرخ گل بعزت کشد ✿ پس از هفتهٔ درمیان چمن تنش را بخاك مذلت کشد ✿

درجامع رشیدی مسطوراست که بعد از واقعه مذکوره سنکه ایغوری که باسالکان مسالك شریعت عداوت میورزید بمرتبه وزارت رسید وچون مدت هفت سال بدولت واقبال اوقات گذرانید روزی قبلا قاآن ازوی چنددانه مروارید طلبید جواب داد که ندارم ومسلمانی دامغانی که مبارکشاه نام داشت ونزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید که سنکه نزدیك بیك خروارجواهر وطلا آلات درخانه دارد اگر پادشاه اورا بسخن مشغول گرداند بنده همین لحظه آن اشیاء نفیسه را بپایه سریر اعلی آورم وقاآن با سنکه آغاز تکلم کردومبارکشاه فی الحال بخانه اورفت ودوصندوق مملو ازجواهر زواهر مرصعات نادر ببارگاه شاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذ گشته بیاسارسید وبجای او اولجای جنگسانك وزیر گردید وقبلاقاآن هم درآن اوان ناصرالدین ابوبکررا از قراجابك طلب فرموده بااولجای جنگسانك شریك ساخت نقلست که چون ناصر الدین مدت دوسال بامر وزارت پرداخت بعضی ازمقرران بعرض قاآن رسانیدند که ناصرالدین ازاموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده است وقبلااورا مخاطب ساخته از حقیقت آن حال سئوال نمود اوجواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالك بواسطهٔ آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور رانزد رعایا گذاشته‌ام تامستأصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت ماغم خویش میخورند و ناصرالدین غمخواری ملك ورعیت می نماید آنگاه اوراخلعت زر دوزی پوشانیده مایان قبجان لقب داد وزمام اختیار جزئی و کلی مهام وزارت رادر کف درایت او نهاد ومایان قبجان تاآخرایام حیات قبلا قاآن وزیر بود ودر ایام دولت تیمور قاآن نیز بسر انجام امور صاحب دیوانی مشغولی می نمود

ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قاآن

قبلا قاآن در ایام سلطنت پسرخویش جمکیم راولیعهد کرده بود و بحسب تقدیر

عزیز علیم شاهزاده جمکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلاقاآن ولدش تیمور را که بصفت عدالت و تهور اتصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلاقاآن وفات یافت تیمورقاآن درحدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشگر قیام می نمود که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکچین خاتون متصدی سر انجام امور سلطنت شده مایان قبجان را بطلب پسر فرستاد و تیمورقاآن بعداز استماع این خبر بجانب دارالملک ختای مراجعت کرده درسنه اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید و ازشاهزادگان کوکجو و توقان پسران قبلاقاآن و کملاو یسون تیمور اولاد جمکیم و ابنداغول ولدتوموخان بن قبلاو از نوئینان بیان جنگسانك و اوجاجار و الجای جنگسانك و التون جنگسانك و غیرهم مجتمع گشته تیمورقاآن را بر سریر پادشاهی نشاندند و نامش را اولجای توقاآن گردانندند و چون اولجای توقاآن بر سریر خانی برامد بیسط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان برروی خواص وعوام برگشود مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلاقاآن مقرر ساخت و مایان قبجان را بیشتر از پیشتر تربیت کرده رایت اختیار و اعتبارش را برافراخت و فرمود که اورا بلقب پدروجد ملقب دانسته سیداجل خوانند و فرمان اورادر امورمالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم و منازل اصلی چنگیزخان را ببرادر بزرك تر خویش کلاملاعنایت فرمود و پسرعم خودبنده اغول ولدتوموغان بن قبلارا بایالت ولایت تنکقوت نصب فرمود کوکجو بن و کوکوز کورکانرا بدفع شاهزاده قید و نامزد کرد و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جورواعتساف شرایط مبالغه بجای آوردو بصحت پیوسته که تیمور-قاآن ازمبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع بادهٔ ارغوانی بغایت مشعوف بود و هرچند جدنامدارش قبلاقاآن اورا ازادمان مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخرالامر قبلاچندکس از اهل اعتماد را بران فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی بردولب برلب جام نهد و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب نیاشامید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطهٔ قرب مشرب نزدا ومقرب بود حمامی راگفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب ریزد و هرروز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خمار می نمود آخرالامر موکلان بر آن سروقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رساندند و قاآن درغضب رفته مولانارضی بخاری را ببهانهٔ از صحبت شاهزاده دور انداخت وچون پیمانه حیاتش راساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه اوراهلاك ساخت غرض ازعرض این حکایت آنکه بنابراسباب مذکوره تیمورقاآن درزمان زندگانی قبلاقاآن نمی توانست که بموجب دلخواه درمجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعدازجلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می کلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و جام بوده قبول نصیحت نیك اندیشان را پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بخار شراب درمزاج موفور الابتهاج او تاثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار

گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امورملك ومال‌را بفیصل میرسانید و بعقیدهٔ صاحب‌ظفر نامه نام پدر قیدو غازی‌اغول بود .

گفتار دربیان هدایت حال شاهزاده قیدو وذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت اصح ولدقاشین بن او کدای قاآن بودودر اوایل ایام‌رشد وتمیزملازمت ارتق بو کا می‌نمود وآن اوقات که آثار نکبت وادبار برصفحات احوال ارتق ظاهر گشت قیدو بمقتضای این‌مصراع که **مصراع** زبیدولت گریزان باش چون تیر عمل کرده روی ببعضی ازبلدان‌مغولستان آورد و نزدبرکه اغول که در دشت قبچاق بجای‌صاین‌خان‌پادشاه شده‌بود قاصدی‌سخن‌دان ارسال‌داشت والتماس فرمود که‌اورا بمال ولشگر مددده‌د تابعضی ازممالك موروث‌را تسخیر نماید برکه‌اغول که بصفت عقل و فراست وفهم وکیاست ومعروف‌بودمنجمان‌را طلبیده فرمان‌داد که برزایجهٔ‌طالع‌قیدو نظر اندازند وسعادت وشقاوتش‌را ازسیر نجوم‌معلوم نموده کیفیت عرض کنید واهل تنجیم بعد ازتامل وتفکرمعروض گردانیدند که ازامارات سماوی چنان بوضوح می‌پیوندد که طالع قیدو درغایت قوتست و برخصوم واعادی ظفر یافته سالها برتخت بخت تمکین خواهد داشت بنابرآن برکه‌خان قیدورا بزورلشگرمدد کرد و قیدوباستظهار آن‌سپاه جرار بمحاربهٔ الغوخان که درالوس‌جغتای پادشاه بودمبادرت‌نموده بروی ظفر یافت و بلاش وکنجك وبعضی ازولایت ترکستان‌ومغولستان رابحیز تسخیر درآورد ودرآن وقت که خاطرقبلاقاآن ازممرمخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت‌یافت‌فی‌سنهٔ‌اثنین وستین‌وستمائهٔ ایلچیان نزدتمامی خواتین وشاهزادگان الوس چنگیزخان فرستاده بقریلتای فرمان داد ومجموع ایشان روی بخان بالیق‌نهادند مگر اولاد باتووشاه‌زاده قیدو وقبلا از تخلف قیدودغدغه بخاطرراد داده‌خواست که اورا درقیدبلااندازدلاجرم چندکرت قاصدان‌چرب زبان‌پیش وی‌روان کرده پیغام‌فرمود که مناسب چنان می‌نماید که آن‌عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خردمند بدینجانب شتابد تادیده بدیدار یکدیگرروشن کنیم وباتفاق پرتواهتمام مهام‌برانتظار امورملك ودولت اندازیم‌قیدوخان بمساعدت بخت‌بیدارجواب داد که‌امسال‌الاغان‌حشم‌وخدم‌ما ازلاغری‌مجال رفتار ندارند اگرتوفیق گردد سال دیگر شرف ملازمت دریابیم وتامدت‌سه‌سال بامثال این‌بهانها تمسك جسته بدرگاه قاآن‌نرفت وهرسال طایفهٔ ازابطال‌رجال‌را باطراف ممالك مغولستان وترکستان میفرستاد و باخذ غنایم وگوشمال ارباب جرایم می‌پرداخت بنابرآن دغدغهٔ خاطر قبلاقاآن از جانب قیدوخان نومیدگشته فوجی‌ازشاهزادگان ونوئینان را باسپاهی گران بمحاربهٔ او نامزد فرمود وایشان‌درکنار آب اردیش ییلاق کرده خواستند که‌دراوایل‌فصل خریف‌بمبارزت

حریف مبادرت نمایند در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنا بر افساد زمرهٔ از مفسدان نسبت به قبلاقاآن در مقام عصیان آمده سرداران لشگر اورا مواخذ ومقید گردانیدند و جمعی را نزد اولاد باتو وفرقهٔ راپیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد علو مرتبهٔ قیدوخان گشته بعداز آن هرچندقاآن سپاه بمحاربه او ارسال داشت منهزم بازآمدندو چون قبلا وفات یافت و پرتو انوار معدلت تیمورقاآن براطراف وانحاء ولایات تافت در سنهٔ سبعمائه موافق اودئیل صد تومان لشگر مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچیان نزد دواخان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هرچه تمامتر بالشگر ظفر اثر بدینجانب ملحق شوی تا باتفاق شر سپاه تیمورقاآن را از سرباز کنیم ودوا بمداوای درد قیدوخان نپرداخته بمعاذیر نادلپزیر تمسك جست و قیدو بالضرورة باجنود خلاصه خود بصوب قراقرم حرکت کرده بآهستگی طی مسافت می نمود تادر برابر صدتومان لشگر تیمور-قاآن رسید وباآنکه جیش او صدیك آن سپاه زیاده نبود دل برمحاربهٔ نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخرالامر زخم دار شده نزدیك بود که گرفتار گردد لاجرم درشب چهارم فرمان فرمود که هریك از لشگریان در چندمواضع آتش افروزند و سپاه تیمورقاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را ازجائی مدد رسید واوخود همان شب کوچ کرده بازپس نشست وامرای ختائی بتوهم آنکه قیدوحیلهٔ اندیشیده میخواهد که ایشانرا نزدیك خود کشد وبدام بلا مقید گرداند اورا تعاقب ننمودند ومقارن آن حال دواخان باشجاعان ایل والوس جغتای خان بقیدو پیوست و هردوشاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگر روی بسپاه تیمورقاآن نهادند ودر کنار آب اروپش بدیشان رسیده هردو گروه چندان کوشش نمودند که از خونریزش بستوه آمدند وساق پای دوا دو زخم خورد وچندنفر ازخویشان او ازپای درافتادند عاقبت قیدوغالب گشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند ودراثناء راه مصراع آتش تدبیر برافروختند وعلف زارها را بسوختند تا کسی ایشانرا تعاقب نتواند نمودو بعدازین فتح نامدار قیدوخان بمرض قولنج گرفتار گشت وبعضی ازجاهلان ختای که خودرا طبیب می پنداشتند بیست وپنج حب بدو دادند ومرض منجر باسهال دموی شده قیدوخان فی سنهٔ اثنی وستمائه بماه رجب رخت بسرای عقبی کشید درروضة الصفا مسطور است که قیدوخان زیاده از نه موی متفرق برعذاروحوالی رخسار نداشته وهرگز شراب وقمیز و نمك نمی خورد وملت اسلام را برسایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته باعلماء وحکما مصاحبت می نمود و ایشانرا بمناظره و مباحثه امر می فرمود وهرشب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته سر بجیب تفکر فرو می برد و بلطف طبع وجودت ذهن موصوف بوده بارعیت وزیر دستان درکمال سلوك می کرد گویند نوبتی بعضی ازلشگریان او بی رخصت ولایتی واز ولایات یاغی را غارت نموده جمعی را کشتند و قیدو ایشانرا باز خواست بلیغ فرمودو کمر از میان بگشاد و در گردن

انداخته سه کرت آفتاب را زانوزده آنگاه مناجات کرده گفت ای‌خدای بزرك مرا بدین گناه که بخلاف‌رضای من‌واقع شده مواخذه‌منمای وازجملهٔ حکایات که برمکارم اخلاق قیدوخان دلالت دارد یکی آنکه دامادش دست شهوت بجانب کنیز کی دراز ساخت و دختر قیدو که حامله بود از ین معنی وقوف یافته موی‌شوهررا بگرفت و آغاز غوغانمود شوهر لگدی بر شکمش‌زد که فی‌الحال‌افتاد و بمرد پسران‌قیدو درمقام‌انتقام شوهرخواهر آمده اورا بر آن داشتند که دامادرا طلب‌دارد وبسیاست رساند وپدرداماد پسر خود را دست‌وپای بسته پیش‌قیدوفرستاد آنگاه‌قیدو ازپسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که‌میخواهیم‌بقصاص خواهرخویش خونش بریزیم قیدو گفت خواهر شمارا ازقتل اوچه‌فایدهٔ خواهد رسید گفتندهیچ‌فایده نه‌قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض‌او نکردیم چه‌پدر پیرش سالها مارا کوچ داده وحالاجهته‌طلب رضای ما‌پسرخود را مقید‌بدرگاه فرستاده پسران‌درمقام‌مناقشه‌آمده بالاخره مقررشد که دامادرا صدچوب زنند وبگذارند وقیدو پنهان‌از اولاد جلادرا گفت که ده‌شاخ‌چوب‌برهم بسته‌ده بارآهسته بروی‌فرود آورد وبعد ازآنکه روزی‌چندبرین قضیه بگذشت وخشم پسران‌کمتر گشت قیدوخان ایشانرا طلبیده گفت ای‌فرزندان‌شما چگونه رواداریدکه بیگانه‌برجای خواهر شما‌بنشیند گفتند این‌مصلحت راخان‌بهتر میداند آنگاه پادشاه دختر دیگر خودرا بآن شخص دادو اورا خوش‌دل ومسرور نزدپدر فرستاد وازجملهٔ افاضل مولا نازین‌الدین قدسی ملازم قیدوخان بوده نظم این رباعی را بوی اسناد می‌نموده‌اند **رباعی** اندره حق که بنده‌وشاه یکیست ☆ محبوب مقربان درگاه یکیست بتخانه‌شدم دوش بتی را دیدم ☆ انگشت برآورده که الله یکیست

ذکر اسامی سایرپادشاهانی که بعداز فوت تیمورقاآن درالغ یورت برمسند خانی نشستند

چنانچه در مقدم داستان خاقان قراقرم وکلوران مرقوم کلك بیان‌گشت بروایت میرزاالغ بیك گورکان عددآن سلاطین نافذفرمان‌نوزده نفراست و ازین جمله پنج نفر مذکور شدند و بنابر آنکه احوال چهارده نفر دیگر نا معلوم است کلك سخن گذار بمجردتعداداسامی ایشان‌اختصار نموده‌درسلك‌تحریرمیکشد که‌قاآن‌ششم‌قوشیلای‌بن‌خلبیك خلبیك بن‌تربه بلاء بن جمکیم است که قایم‌مقام تیمورقاآن بود هفتم توقتابن قوشیلای هشتم‌تایزی‌بن‌تولك که‌درزمان‌حکومت اورا بیلکتوخوانند نهم انوشیروان بن‌دارا که که‌باخلاق‌حمیده آراسته‌بودوفتوردرمنصب‌قاآنی‌درزمان‌دولت اوروی نمودوهم‌توقتیمور بن تیمورقاآن یازدهم‌میسورداردوازدهم اینکه‌بن‌میسوردارسیزدهم‌ایلنك‌قاآن چهاردهم

کتیمور پانزدهم ارکتمور، شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسیدو بعدازفوت آنحضرت بالغ یورت رفته برمسندقاآنی نشست هفدهم والتای که ازنسل ارتق بوکا بود هیجدهم اوردای بن‌ملك تیمور نوزدهم ادای بن‌ارکمورواین دو کس نیز درسلك احفادارتق بوکا انتظام‌داشتند وازمقدمهٔظفرنامه چنان‌معلوم‌میشود که قاآنی که بآستان‌امیر تیمور گورکان رسیدو بعد ازفوت آنحضرت بقراقرم رفته‌قاآن گردید تایزی نام‌داشته‌وچون قبل‌ازسلطنت تایزی تنقور نامی درختای‌خروج کرده آن‌مملکت را بدست آورده بود غیریورت‌اصلی که عبارت‌ازقلماق وقراقرم‌است موضعی بتصرف تایزی‌درنیامد وبعد از اندك زمانی تایزی کشته گشته امراء ادیرات برقراقرم وقلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال.

ذکرشمهٔ ازحال‌جوجی‌خان بن‌چنگیزخان واولاد او که‌در دشت قبچاق پادشاهی نمودند

مستحفظان اخبار آورده اند که‌نوبتی قوم مرکیت که ایشان را مکریت گویند فرصت یافته اردوی‌چنگیزخان راغارت‌نمودند وخاتونش راکه‌حامله‌بود اسیرگرفته‌پیش اونك‌خان فرستادند واونك‌خان بچشم‌شفقت‌در آن‌ضعیفه‌نگریسته نسبت‌بوی‌درمقام‌حرمت می‌زیست تاوقتی که‌چنگیزخان بیورت‌خود معاودت‌نمود آنگاه اورانزد شوهر فرستادو بعدازروزی‌چندپسری ازوی‌متولدگشت وموسوم‌بجوجی‌شد یعنی‌مهمان نو رسیده وچون جوجی که‌اسن‌اولادذکور چنگیزخان‌بود بمرتبهٔجوانی‌وعنفوان ایام‌زندگانی ترقی‌نمود چنگیزخان ایالت خوارزم ودشت‌قبچاق وآلان‌واس وروس‌وبلغار وتوابع را بوی تفویض فرمود وپیوسته میان‌جوجی‌وجغتای واوکدای غبار نقار ارتفاع داشت زیراکه برادران بنابرقضیه مذکوره درنسبش‌طعن‌می کردند وجوجی پیش‌ازچنگیزخان بشش‌ماه‌وفات‌یافته چهارده پسر یادگار گذاشت برین‌موجب اول‌آورده که‌مادرش‌سرقان‌بود ازقوم قنقرات دوم باتوکه مادرش ارکی قوچین بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیم‌برکه خان چهارم برکجارپنجم‌شیبان‌ششم تنکقوت هفتم‌بوال هشتم جبلاوقون‌نهم‌شنیقوردهم جیمپای‌یازدهم محمددوازدهم‌اودوز سیزدهم‌بوقاتیمور چهاردهم سینکوم‌وازجمله‌این‌چهارده‌پسر باتو که اوراصاین‌خان میگفتند بحکم‌وصیت‌قایم‌مقام‌پدرشد واوکدای قاآن‌در ایام دولت باتورا منظورنظر تربیت‌ساخته پسرخودکیوك‌خان‌را بامنکو ولدتولی وبعضی‌از اولاد جغتای مصحوب‌او گردانید تاتمامت‌ولایت اس‌وروس وچرکس وآن‌حدود را مستخلص سازد و باتوهمعنان شاهزادگان ولشگرفراوان بدانجانب شتافته باندك زمانی مواضع بسیار درحیز تسخیر کشید وشهرمگس‌را بعدازمحاصره قهراً قسراً گرفته بقتل‌عام‌فرمان‌دادو گفت

قاتلان گوشهای راست مقتولان رابریده بعرض رانند دویست وهفتاد هزار بشمار در آمد وچون باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلارو باشقر که متصل ببلاد فرنك بود ومتوطنان آن دین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از آنکه ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند مقابله ومقاتلهٔ ایشانرا پیش نهادهمت ساخته چهارصدهزارمرد بمیدان نبرد شتافتند وباتو از کثرت عدو وعدد خصم واقف شده از اهل اسلام هر که درمعسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بدعاوزاری ازحضرت باریٔ ظفر و نصرت مسألت نمایند و خود تنها بر پشته رفته یکشبانه روز بغیرمناجات وعرض حاجات هیچ سخن نگفت آنگاه از پشته پایان آمده بتعبیه سپاه پرداخت ودرشب جمعی ازشجاعان راازآبی که میان اوومخالفان واسطه بود گذرانید که دروقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان درآیند و روز دیگر بهادران هردو کشور آغازاستعمال تیروخنجر کرده باتوبنفس خویش روی باعدا آورد ودر آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند ازعقب نصاری در آمدند وازهر دو طرف ایشانرا درمیان گرفته منهزم گردانیدند و باتو آن ولایت رانیزمسخر کرده بدشت قبچاق باز گشت وبرمسندخانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت وشهر سرای را بنا کرده دارالملك ساخت وفاتش درسنه اربع وخمسین وستمائه موافق لوئیل روی نمود واو تابع هیچ دین وملت نبودغیرخداپرستی شیوهٔ نمیدانست وبمسلمانان می بخشید هرچیز که توانست باسم سلاطین روم وشام احکام و بروات می نوشت وهمواره تخم انعام واحسان درفضای خاطر طوایف انسان می کشت و بعدازفوت باتوبرادرش برکه خان قایم مقام شدو از آن زمان تاغایت که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق به اولاد جوجی خان است ودرمقدمه ظفر نامه اسامی سی ودو نفرازایشان مسطور گشته ودر الوس اربع که بعداز فوت مؤلف مقدمه ظفر نامه تالیف یافته نامهای سی و نه نفر نوشته شده بر ین موجب که سمت تحریر می یابد و پرتو تفضیل بر ین اجمال می تابد اول جوجی خان بن چنگیزخان، دوم باتوبن جوجی که مجملی ازحال او درحیز بیان آمد، سیم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد ومسلمان بود وپیوسته برافعالی که هلاکو خان در بغداد صدور یافت اعتراضات می نمود چهارم تیموربن طوغان بن باتو که درزمان پادشاهی ملقب بکلك شد پنجم تودا منکابن طوغان ششم توقتاخان بن منکو تیمور که مادرش اولجای خاتون نبیره کلمش آغا بود هفتم اوزبك خان بن طغرل بن منکوتیمور که جمیع الوس اورنك بوی منسوب اند هشتم جانی بیك خان بن اوزبك خان که پادشاهی عدالت شعار مرحمت آثاردین دار شریعت دثار بود ودرایام دولت او اشرف بن تیمورتاش بن چوپان برآران و آذربایجان استیلا یافته آغازظلم وتعدی نموده چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند ازآن جمله قاضی محی الدین بردعی بسرای که دارالملك جانی بنك خان بود رفت وبنصیحت وموعظه مشغولی فرمود ودرروزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف رابعبارتی تقریر کرد که همه درگریه افتادند و

گفت که چون بندگان این آستان‌را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر در این باب غفلت ورزند درقیامت مؤاخذ خواهند بود و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیك خان باسپاه فراوان فی سنهٔ ثمان و خمسین وسبعمائه متوجه آذربایجان گشت و ملك اشرف از قرب وصول پادشاه آگاه شده از تبریز بگریخت وسپاه آن پادشاه معدلت دستگاه ازعقب رفته او را درخانهٔ شیخ محمد بالغجی که نزدیك بخوی بود بگرفتند و بتبریز برده بقتل رسانیدند و وجانی بیك خان باوجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجهت علف وعلوفه متعرض ساکنان آذربایجان نشده وخزاین اشرف راتلف کرده پسرخود پردی بیك رادر تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعداز وصول بدشت قبچاق هم در آن سال در گذشت مختصر تلخیص از مؤلفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعدالملة والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیك خان مزین است و کمال نصفت ووفور لطف ومکرمت آن پادشاه عالی همت درمصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم پردی بیك خان بن جانی بیك خان که چون از وفات پدر خبر یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیك خان یازدهم نوروز که بتزویر خود را از اولاد جانی بیك خان می شمرد دوازدهم چرکس خان که امراء اورا بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیك خان منصوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرودبن خضر خان پانزدهم بازارچی شانزدهم توقای بن سباشی هفدهم توغلقتمور خان که برادر زاده توقای بود هیجدهم مرادخواجه برادر تغلقتمورخان نوزدهم قتلق خواجه برادر توقای بیستم اروس خان که دراوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی می کرد و نسبت بآن حضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست ویکم توقتا بن اروس خان بیست ودوتیمور ملك توقتمش خان که بواسطهٔ امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده مرتبهٔ اوازمراتب آباء واجداد درگذشته بالاخره بآنحضرت مخانقه نموده دو نوبت بمقابله ومقاتله اقدام فرموده چنانچه درجزو سیم ازاین مجلد مذکور خواهد گشت انشاءالله تعالی بیست وچهارم تیمورقتلق بن تیمور بیك که او نیز بملازمت امیرتیمور گوکان رسید بیست وپنجم شادی بیك بیست وششم پولاد بن شادی بیك بیست وهفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست وهشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست ونهم کریم پردی بن توقتمش خان سی ام کپك خان بن توقتمش خان سی ویکم جکره سی ودوم جبار پردی بن توقتمش خان سی وسوم سیدی احمد سی وچهارم درویش بن الهی سی وپنجم محمدخان سی وششم دولت پردی بن قاشی تیمور سی وهفتم براق قرجق که میان او ومیرزا الغ بیك گورکان محاربه وقوع یافت وچنانچه در حیز بیان خواهد آمد انشاءالله تعالی سی وهشتم غیاث الدین شادی بیك سی ونهم محمد بن تیمور خان وچون احوال این سلاطین نامعلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگر ازخانان دشت قبچاق ابوالخیرخان است که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد ابن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان بامداد او فتح سمرقند

نمود ابوالفتح محمدخان شیبانی که دراوایل‌سنهٔ سته‌وتسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعدازفوت‌پادشاه عالیجاه ابوالغازی سلطانحسین‌میرزابخراسان شتافت ولدبداق‌سلطان بن ابوالخیرخان بود وبیان‌شمهٔ‌ازحالات محمدخان شیبانی وسایراولادابوالخیرخان که تاغایت درد یارترکستان وماوراءالنهر برمسند جهانبانی تمکین‌دارند و در ضمن وقایع آتیه ازمساعدت وقت مامول است.

ذکرسلطنت جغتای خان بن چنگیزخان درولایت توران

جغتای‌خان که‌پسردوم چنگیزخان بود ‌بوفورهیبت وسیاست واطلاع بردقایق‌امور یاساوتوره ازسایر برادران امتیازتمام داشت وچنگیز خان بهنگام قسمت‌ممالك حکومت ماوراءالنهر وبعضی‌از حدودخوارزم وبلاد ایغور وکاشغر وبدخشان وبلخ وغزنین راتا کنار آب سند بوی‌تفویض‌فرمود ودروقت‌وفات‌مقررساخت که‌قراجار نویان‌بن‌سوغوجنجن بن‌ایردمجی برلاس که‌پنجم‌پدر حضرت‌صاحبقراق امیرتیمور گورکان است مدبر امور ملك‌اوباشد وجغتای بعدازفوت پدرپیش بالیغ را دارالملك ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضهٔ اقتدار امیر قـرا جـار گذاشت و خودبیشتر اوقات در خدمت درخدمت او کدای‌قاآن بسرمی‌برد باآنکه‌او کدای بسال ازوی خردتر بوددرباب‌تعظیم وتکریم واطاعت حکم‌وفرمان اوشرط مبالغه بجای می آورد وچون چنگیزخان رعایت رسوم یاساشوم وتورهٔ مذموم خودرا بعهدهٔ جغتای‌کرده بودخدمتش درتمشیت آن‌امور مبالغه والحاح بسیارمی‌نمود وتکالیفی که ازشرع وعقل بعدی‌تمام‌داشت نسبت بفرق انام ازوی صدورمی‌یافت چنانچه خلایق‌را باکل مردارالزام میکرد ونمیگذاشت که‌در روز بآب‌روان درآیندو گوسفند را ذبح شرعی نمایند و درقضیهٔ کشتن گوسفند بمرتبه مبالغه نموده بودکه درایام دولت اوهیچ‌آفریده درخراسان برعلانیه‌کارد برحلق اغنام‌نمی ـ توانست‌کشید تا بماوراءالنهر وترکستان چه‌رسد وهمچنین حکم کرده بود که‌هرکه‌تف درآب‌کند یاخلط بینی درآب‌افکند اورا بسیاست‌رسانند وخروج محمود تارابی وقتل او درایام سلطنت جغتای‌خان دست‌دادوفوتش در شهورسنهٔ ثمان‌وثلثین و ستمائه اتفاق افتاد ارجمله افاضل ابویعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگـاهی در مصاحبتش بسر می‌برد ومهمات وزارتش‌راحبش‌عمید سرانجام‌می‌کرد درجامع رشیدی مسطور است‌که جغتای‌خان هشت‌پسرداشت بدین تفصیل وترتیب اول موجی‌سه‌وما دراین پسر کنیزك بود خدمتکار بیسولون‌خاتون بنت قبانویان‌قنقرات وبیسولون خاتون برسایر خواتین جغتای خان رتبهٔ تقدم داشت دوم میتوکان که‌از بیسولون خاتون در وجود آمده بود ودرظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت‌نمود سیم بلکشی که ایضا درزمان حیات پدر در سیزده سالگی فوت شد چهارم ساربان پنجم بیسومنکا ششم پایدار هفتم قداقی هشتم

تابجو و چنانچه عنقریب درقلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان سی نفر از اولاد و اقرباء اورا درولایات توران‌سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لواء واقبال‌امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد.

گفتار دربیان خروج محمود تارابی دربخارا وکشته شدن او بزخم تیر عمر فرسا

درشهورسنهٔ ثلثین وستمائه درقریه تاراب که‌از آنجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی‌محمود نام آغازشیدوزرق کرده بتزویرسالك‌طریق‌زهدو عبادت‌شد ودعوی کرد که جنیان پیوسته بامن‌ملاقات‌می نمایند ومرااز‌مغیبات اخبار می‌فرمایند و بواسطهٔ استماع امثال این‌مزخرفات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی بنیاد آمدوشد نمودند و بعضی ازمرضی بنفس آن بدنفس تیمن و تبرك می‌جستند وبحسب اتفاق‌در آن ایام چند کس شفا یافتند واین‌معنی سبب‌ازدیاد اعتقاد مردم شده ازاطراف وجوانب خلقی کثیرجمع گشتند وشخصی ازدانشمندان بخارا که شمس‌الدین محبوبی لقب داشت بنابرتعصبی که بااشراف واعیان آن‌بلده می‌ورزید دست ارادت بآن جاهل‌داده گفت که‌پدرم دربعضی ازمؤلفات‌خودآورده است که‌ازتاراب بخارااصاحب‌دولتی‌موصوف بصفات کذا بیرون‌خواهد آمدومعمورهٔ‌عالم را مسخرخواهد ساخت وآن اوصاف‌برذات شریف تو صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن‌روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی در خاطرش افتاد وزمرهٔ ازامراء مغول که دربخارااقامت داشتند ازوی‌متوهم شده بهیات اجتماعی نزد تارابی رفتند وبعد از اظهارارادت واعتقادگفتند مناسب آنست که‌حضرت شیخ بشهر تشریف‌آورند تاآن بلده‌ازیمن‌قدم شریف‌خدام بی نصیب نماند و تارابی این‌ملتمس‌را اجانب‌فرموده متوجه شهر گشت وداروغه واعیان بخارا باهم قرار دادند که چون بسرپلی که درآن راه‌بود برسند تارابی‌را بکشند و شیخ رزاق بربن‌سر وقوف یافته‌پس‌از وصول بدان مـوضع داروغهٔ شهر راگفت از اندیشه فاسد بازگرد و والابی‌آنکه دست‌مردمی درمیان‌باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا ازکاسه سربیرون کشند داروغه وسایر امراء از اظهار این‌سر اندیشناك شده متعرض محمود نشدند واو دربخارا بخانهٔ مناسب فرود آمده ازدحام خاص‌وعام درآن منزل بمرتبهٔ‌رسید که‌بادرا مجال‌عبور نبود وداروغه و امراء فرصتی می‌جستند که شیخ‌رزاق را ازمیان بردارندااما بسبب کثرت آمدشدخلق بمقصودفایض نمی گشتنددر آن اثنا یکی ازمریدان اورا ازقصد امراء آگاه ساخت‌وتارابی‌ازدرغیر ظاهرازسرابیرون رفته‌پای دررکاب آورد وبسرعت هرچه تمامتر خودرا بتل باحفض رسانید وعوام بخارا چون‌شیخ را درآنجا دیدند آغاز

غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بطرفة العین بتل باحفص رسید آنگاه وضیع وشریف عنان شکیبائی ازدست داده روی بتارابی نهادند و چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کما ینبغی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال وعوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات نبرد برداشته در رکاب محمود بجانب شهر شتافتند وداروغه وامراء مغول گریز برستیز اختیار کرده تارابی درغایت عظمت در بخارا متمکن گشت وروز جمعه خطبه بنام خود خواند واز هر کس توهمی داشت باخراجش حکم فرمود ودست رنود واوباش راقوی گردانید تا بمنازل اغنیا درآمده هرچه میخواستند بر میداشتند ودر آن ایام برزبانش گذشت که عنقریب ازغیب اسلحه بما خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشاده چهار خروار شمشیر بنظر آوردند واین اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلایق شد وبعداز چندروز از سلطنت محمود داروغه و امراء که از بخارا بیرون رفته بودند بالشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشانرا استقبال فرموده چون بمغولان نزدیك رسید صف لشکر بیاراست وخوددر مصاحبت شمس الدین محبوبی درقلب بایستاد وبنابرآنکه درمیان خلق شهرت یافته بود که بغیر جنود ظاهری تارابی ازجنیان سپاهی دارد که درمیان زمین و آسمان طیران می نماید وهر کس تیغ وتیر در روی او میکشد دستش خشك میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و کمان وتیغ وسنان می بردند و عاقبت دو تیر عمرفرسا از دست قضا گشاد یافته بر مقتل محمود تارابی ومحبوبی خورد چنانچه هردو برخاك هلاك افتادند اما بسبب وزیدن باد ووفور هیجان گرد وغبار هیچکس برین حال اطلاع نیافت ولشکر جغتای خان آن طوفانرا بر کرامت شیخ حمل کردند و بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشانرا تعاقب نموده قرب ده هزار کس بقتل آوردند وچون بعسکر باز گشتند و تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه غیبتی فرموده اند وبرادرانش محمد وعلی را بر تخت حکومت نشانده کمر مطاوعت برمیان بستند واین اخبار بعرض امیر قراجار رسید دونوئین شجاعت آئین را باسپاهی سنگین نامزد دفع آن فتنه کرد وایشان بعداز قتل تارابی بیك هفته خود را ببخارا رسانیده برادران تارابی دربرابر مغولان صف آرای گشتند وجنگی سخت اتفاق اتفاق افتاده قرب بیست هزار کس ازجانبین کشته شدند وبرادران تارابی نیز ازپای در آمده مریدان بنقبها وبیغولها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند وطایفهٔ ازاهل اعتبار باتحف وپیشکش ایشانرا استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی بتخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه بعرض امیر قراجار رسدو خبر باز آید و امراء این ملتمس راقبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین برین حال اطلاع یافت حکم فرمود که امراء ولشکریان باز گردند ومتعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراجار نویان هم از شر فتنهٔ تارابیان وهم ازقتل وتاراج لشکریان نجات یافتند.

ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح درعلم معانی بیان از جمله مولفات بلاغت نشان اوست ازعلوم غریبه وفنون عجیبه وتسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات وفن سحرولیمیاو خاصیت اجسام ارض و اجرام سماء وقوف تمام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید وزیر ودیگری از نواب پایهٔ سریر سلطنت مصیر بر جغتای خان ظاهر گشته آن جناب راطلبید وانیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیاء بپادشاه می نمود و آن معنی موجب مزیداعزاز واحترامش میگردید ازجمله آنکه درروزی که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضاء هواطیران می نمایندودست به تیرو کمان بردسکاکی پرسید که پادشاه کدام یك از ین کلنگان را میخواهد که برزمین افتد جغتای بانگشت گفت اولین وآخرین و یکی از ینها که درمیان میپرد سکاکی خطی مدور برزمین کشید و افسونی خواند و بانگشت اشارت کرد فی الحال آن سه کلنك برزمین افتاد وجغتای انگشت تعجب بدندان گرفته بمرتبه مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدوزانوی ادب می نشست و درآن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که **مصراع** درآن فرصت که در بغداد بودم ازوزیر خلیفه رنجیده آتش رابستم چنانچه هر چندسعی می کردند افروخته نمی شد و بعد از سه شبانه روز فریاد از نهادخلایق برآمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبیده گفت که آتش رابگشای گفتم وقتی میگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل ازسکاکی صدور یافته ووزیر بوسهٔ بر کون سك دهد وهمچنین کردندتا آتش را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشك وحسددرضمیر وزیر مشتعل گردید وهمت براستیصال آن زبدهٔ اهل فضل و کمال بست و سکاکی بر ین قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست و باجغتای خان گفت از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت واقبال حبش عمید بدرجهٔ هبوط و حدود نحوس رسیده واز آن می ترسم که شقاوت وادباراو درسعادت واقبال تو سرایت کند وجغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش راازوزارت معزول ساخت وچون یکسال ازعزل وزیر بگذشت واختلال دراحوال ملك ومال ظاهر گشت جغتای باسکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع مردم دوام ندارد و شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی ازوخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت میتواند بودوجغتای بار دیگر منصب وزارت رابحبش تفویض فرمود و او کمر قصد ابو یعقوب برمیان بسته زبان بغیبتش بگشاد درآن اثناسکاکی تسخیر مریخ کرده لشگری آتش وش که سازوسلاح آن نیز آتشین بود در خرگاه جغتای ظاهر گردانید و جغتای از مشاهده آن حال اندیشناك شده حبش مجال

سعایت یافت و گفت چون سکاکی برایجاد امثال این امور قدرت دارد می‌تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشگری آتشین کشد و این سخن موثر افتاده جغتای خان سکاکی رامحبوس گردانیدواو سه سال درزندان بسر برده بعداز آن روی بعالم آخرت آورد.

ذکر سلطنت بیسو منکـاو قراهلاکو

درمقدمه ظفرنامه مسطوراست که چون جغتای خان وفات یافت قراجار نویان که مدبرامور مملکتش بود قراهلاکو ولد میتوکان بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود ودروقتی که کیوك خان برمسندقاآنی نشست رقم عزل بر ناصیهٔ حال قراهلاکو کشیده بیسومنکا بن جغتای خان رادر آن الوس والی گردانیدو گفت **بیت** پسر تابود چون نبیره کلاه ٭ بسر برنهد تانشیندبگاه وروزگار اقبال بیسومنکا باندك زمانی سپری شده ازجهان پرملال انتقال کرد وقراجار نویان باردیگر قراهلاکو را برتخت خانی نشاند **بیت** آب اقبالش بجوی بخت بـاز آمد دگر برسر پادشاهی سرفراز آمد دگر درایام دولت قراهـلاکو امیرقراجار بتاریخ سنه‌اثنی‌وخمسین وستمائه موافق‌توشقان‌ئیل بدارالقرارخرامید و از وی زوجه وچهل سر پرو ده پسر یادگارماندمدت‌عمرش هشتادو نه‌سال بودو بعدازفوت‌قراجار بچندگاهی قرا هلاکو نیزازعقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل والوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب‌مقدمهٔ ظفرنامه دختر ارتق‌بوکابن تولی‌خان و بقول مؤلف الوس اربعه بنت نورایلجی گورکان وباتفاق مورخان ارغنه‌خاتون که‌ازقراهلاکوپسری صغیرداشت مبارکشاه نام‌بعدازفوت شوهرتاج خانی برسر نهـاد وبرعایت حال مسلمانان پرداخته ایل‌والوس را استمالت‌داد و کماینبغی بلوازم‌امورپادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو برالوس جغتای خان‌استیلا یافت اوراباخودعقد فرمود.

ذکرالغوخان

الغوولد پایدار بن جغتای خان‌است و نامش‌دراصل بالیغوبود بنابر کثرت استعمال آن‌لفظ بالغو تبدیل‌یافت والغو بصفت شجاعت وجلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره درملازمت‌منکوقاآن بوده ورایت‌اخلاص‌وهواداری افراشت لاجرم‌بمزید عنایت والتفات قاآن ازسایرشاهزادگان الوس چنگیزخان امتیازیافت وچون‌منکوقاآن بعالم آخرت‌شتافت ارتق‌بوکا اورامصاحب‌خویش گردانید ودروقتی که‌میان قبلا قاآن و ارتق مخالفت ونزاع بوقوع انجامید ارتق‌اندیشناك شدکه‌مبادا هلاکـوخان بهواداری قبلاقاآن بماوراءالنهر وترکستان آید وابواب جنك‌وجدل برروی روزگارش بگشاید ودراینباب باامراء جانقی نموده آرای‌جمله برآن قرارگرفت که‌یکی‌از شاهزادگان‌را

بسلطنت آن‌ولایات فرستد تامیان ایشان ومخالفان سدی باشد بنابر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض نمود والغو بحشمتی هرچه تمامتر بصوب مقصد روان‌شده چون نزدیك ببیش بالیغ رسید ارغنه‌خاتون طوعاً او کرهاً امر سلطنت را بوی باز گذاشت والغو از المالیغ تاکنار جیحون بحیز تسخیر در آورده باندك زمانی صدو پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد ودر آن‌ولا که دراردوی ارتق‌بوکا بلاء قحط وغلا شیوع یافت ایلچیان نزد الغو فرستاده غله‌طلبید والغو اگرچه خیال مخالفت داشت امابواسطه آنکه‌مردم‌اورا بکفران نعمت منسوب نگردانند نخست محصلان تعیین فرمود که‌همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی‌قیاس‌جمع آورند وباردوی اورسانند وبعدازسرانجام‌اموال واطعمه فراوان الغوخان طالب بهانه‌شد که‌دست تصرف بدان درازکند در آن‌اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که‌ما این جهات‌را بفرمان ارتق بوکا ازرعایا ستانیده‌ایم الغو بآن چکاردارد والغوهمین‌سخن‌را بهانه‌ساخته بحبس وقیدایلچیان و قسمت اموال بلشگریان اقدام‌نمود وقاصدی‌نزدقبلا قاآن ارسال‌داشته به‌یرلیغ‌وپایزه مخصوص گشت وچون‌ارتق بر کیفیت حادثه وقوف‌یافته ازقراقرم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغونیز باتفاق انجل بن‌قراجارنویان که‌امیرالامرایش بود روی‌بمیدان‌نبرد آورد ومقدمه‌سپاه ارتق‌بوکا را منهزم کرد اما بعدازآن ارتق بسروقتش رسیده غالب آمد والغوبکاشغر گریخته در وقتی که‌ارتق‌بطرف ختای‌شتافت باردیگر بدارالملك خودبازگشت وارغنه‌خاتون رادر حبالهٔ‌نکاح کشید وبنابراستصواب اوامروزارت را بمسعود بیك بن محمود یلواج مفوض گردانید درخلال‌این‌احوال قیدوخان بامداد برکه‌خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع‌ساخت ودو نوبت بین‌الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد امادرنوبت‌دوم ظفر یافت وبعداز آن واقعه بیکسال ازدارجهان بمرض‌طبیعی انتقال‌نمود مدت سلطنتش‌چهارسال بود.

ذکر مبارکشاه‌بن قراهلاکو

چون الغو رخت بعالم‌آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادرخود ارغنه خاتون‌وبیمن اهتمام امیرانجل‌فی‌سنهٔ‌اثنی‌وستین وستمائه موافق اودئیل پادشاه‌الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی‌مؤمن حلیم کم‌آزاربود وهمواره‌مغولان‌را ازحیف‌و تعدی منع‌مینمود بنابرآن بعضی ازآن‌طایفه طالب‌بهانه گشتند که‌آن‌شاهزاده عادل راازمیان‌بردارندوهمت برمتابعت دیگری گمارند درآن‌اثنابراق اغلان بن بیسونتوابن میتوکان بن جغتای خان منظورنظر عنایت قبلا قاآن گشته منشورسلطنت الوس جغتای حاصل گردانید و بدارالملك جدخود شتافت امااز وهم‌مبارکشاه مجال اظهار آن‌حکم‌نیافت وروزی چند بتواضع‌وچاپلوسی گذرانیده درخفیه‌امراءمبارکشاه راباخودمتفق ساخت ودروقتی که‌آن

شاهزاده مبارك نام نیکوسرانجام درحمام بود بادوهزارسوار خروج کرده بیك ناگاه او را اسیرودستگیر گردانید وجمیع خزاین ودفاین واسب و شترو گله ورمه وجوشن وجبهٔ مبارکشاه رابحیطهٔ ضبط درآورد امابجانش آسیبی نرسانید.

ذکر براق خان

باتفاق مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم وجور موصوف وباخذ اموال رعایا وزیردستان مشعوف بشجاعت وتهورمشهور وبجلادت و تکبر مذکور ودر اوایل شهور سنهٔ ثلث وستین وستمائه موافق پارس ئیل جلایر بای را که بمزید جلادت ازسایر امرای الوس جغتای امتیازداشت بمنصب امیرالامرائی رسانیدوامروزارت رابمسعودبیك بلواج مفوض گردانید ودراوایل ایام پادشاهی میان اووشاهزاده قیدو دونوبت مخالفت ومحاربت اتفاق افتاده آخرالامر بسعی قبچان اقول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد بعدازآن براق خان لشگر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیرعراق و آذربایجان راپیش نهادهمت ساخت وازآب آمویه عبور نموده وباآباقاخان که درآنزمان قایم مقام هلاکوخان بود محاربه کرده منهزم بازگشت وچون ببخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت وبعدازچند روز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنهٔ ثمان وستین وستمائه موافق قوئیل نزد قیدوخان رفت وشربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود.

گفتار دربیان بعضی ازاحوال براق وبیان منهزم شدن اواز لشگر آذربایجان و عراق

در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان ومغان درالوس جغتای برمسندایالت تکیه زدازجاده مستقیم عدل وانصاف انحراف نموده لشگریان را ازظلم و اعتساف منع نکرد ومغولان کافرکیش دربلادماوراءالنهر وترکستان شیوهٔ ناستوده خویش پیش گرفته ورعایای بیچاره پایمال رنج وعناد دستخوش مشقت وبلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی درهم کشیده بجانب ختن تاختن کرد وگماشته قبلاقاآن را از آنجا گریزانیده دست باسرونهب برآورد ودرآن ولایت مغولی بسرائی دررفته آشیانه خطائی بنظرش درآمد وبی تقریب تیری برآن زده دری شاهوار ازآنجا نازل گشت ودرچاه مستراح که دربرابرآن آشیانه بود افتاد ومغولی بآن چاه فرورفته صد وپنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی ازلشگریان براق شبی درباغی بوده اسبان خودرا بر درختی میان تهی بستند وناگاه اسبان ازچیزی رمیده آن درخت پوسیده بشکست وازمیان آن شش

هزار بالش نقره ظاهر گشت وسپاه براق از آن غنایم تمام بدست آورده این معنی را از امارات قوت دولتش دانستند وچون براق ازختن بدار الملك خود باز گشت بیشتر از پیشتر بجورو طغیان اشتغال نمود واین اخبار بسمع قیدوخان رسیده دفع شراو را برذمت همت واجب دانست و بالشگر فراوان متوجه او گشت و براق نیز بیراق تمام مستعد جنك و پیکار شدودر کنار آب سیحون بیادحمله مبارزان هردو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری استعمال تیغ وسنان خون چون رودجیحون درفضا معرکه سیلان نمود واز جانبین بسیاری برخاك هلاك افتادند آخر الامر براق ظفر یافت و باغنایم نامحصور عنان بدار الملك خویش تافت و بعداز این واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دوشاهزاده دولتمند مقابله ومقاتله دست داده درین کرت قیدوخان بدیدن عروس فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران باز نکشید وقصد نمود که جاروب غارت و تاراج بلاد ماوراء النهر را پاك سازد و براق لشگر کرده باردیگر علم جنك جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه ازحیز قوة بفعل آید قبچاق اغول که در سلك نبایر او کدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدوخان برسالت آمده بزلال نصایح سودمندو مواعظ دلپسند آتش قهر اورا منطفی گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر وعداوت قید ودر گذشته بین الجانبین بساط صلح وصفا ممهد گردید و برین جمله مقرر گشت که قیدو براق را یراق ولشگر دهدو او از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق وخراسان نهد بعداز آن سلك احوال براق خان منتظم گشته درشهور سنه ست وستین وستمائه موافق ئیلان ئیل مسعودبیك بلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکوخان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار مخالصت واتحاد کرده ضمنا تخمین کمیت لشگر عراق وآذربایجان نماید و بر کیفیت مسالك آن ممالك اطلاع حاصل فرماید ومسعودبیك **مصراع** بعزمی بسان عقیدت درست و دلی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هرچه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم درهر منزلی دو سر اسب صبارفتار ومعتمدی خدمتکار گذاشت وچون بمقصد نزدیك رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق امراء و نوئینان اورا استقبال نمودو خواجه هرچند که مرکب سرکشی در زیر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیه بتقدیم رسانیده پیاده شد ومسعود بیك همچنان سوار جناب صاحبی راکه در کنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان توئی نامت ز نشان خوشتر خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمال خودرا قرینهٔ آصف برخیامی پنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت امابنابر آن که محل مقتضی بازخواست نبود دم در کشید وچون مسعودبیك ببارگاه اباقا خان درآمد منظور نظر عنایت شده برجمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب واشارت مرغوب اداء رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه وعواطف پادشاهانه اختصاص یافت وبنابر آنکه مهم او بحیله وفریب مبتنی بود بعداز چندروز اثر بدگمانی درحق خود مشاهده کرد درطلب رخصت سرعت فرمود و اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیك بی

توقف واهمال برتکاوری برق مثال سوار گشته چون فلك الافلاك لحظهٔ درهیچ مرحله از حرکت نایستاد وروزدیگر ازجانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنك وقتال اشتغال دارد ورسالت مسعود بیك جهت تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی قمرمسیر بباز گردانیدن وی ارسال داشت هیهات هیهات مسعود بیك را کسی چگونه در تواند یافت او مردی عاقل کارافتاده ومنزل بمنزل اسبان آسوده ایستاده کرده بهیچ وجه تانی وتوانی نکرده چنان بتعجیل راند که بریدفلك ازسرعت آن حرکت حیران اند وباعتقاد تاریخ وصاف درغرض چهارروز ازتبریز بکنارجیحون رسید وچون ابروباد برآب گذشت وبخدمت براق پیوسته هرچه مشاهده نموده بود معروض گشت وبراق عزیمت فتح خراسان وعراق تصمیم داده قصد کرد که جهت مایحتاج لشگروضروریات سفربخارا وسمرقند راغارت و تاراج کند مسعود بیك عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی که در حیطه تصرف پادشاه است بتصور تسخیر مملکت موهوم ازمقتضاء خردو کیاست دورمی نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر عیاذاباللّٰه چشم زخمی رسد رعایا بترتیب نزول وساوری قادر باشند براق از شنیدن این سخن خشمناك شده فرمودتامسعودبیك راهفت چوب زدند لیکن از عزیمت نهب وتاراج متقاعد گشت وقیدوخان .قبچاق بن قداق بن او کدای قاآن را بایکی ازاولاد کیوك خان وچند هزار نفر لشگریان بمعاونت براق نامزد کرده درخفیه باشاهزادگان گفت که باید که شما قبل ازملاقات اباقا وبراق مراجعت نمائیدوچون ایشان بماوراءالنهر رسیدند براق باصدهزارسوار آراسته درسنهٔ سبع وستین وستمائه موافق ایت ئیل از آب آمویه گذشته غبارفتنه وآشوب درتمامی بلادخراسان ارتفاع یافت وملك شمس الدین محمد ـ کرت که درآن وقت والی هرات بود با براق دم از ایلی وانقیاد زده شهزاده بتشین اغول و ارغون اقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت باسپاه ماوراءالنهر عاجز گشتند و انهزام یافته روی بصوب عراق آوردند وبراق براکثر بلادخراسان مستولی شده اباقاخان بعد ازاستماع این اخبار باسپاهی بعدد قطرات امطـار از عراق و آذربایجان بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بخطهٔ ری رسید بتشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوستند وحقیقت حال و کثرت ابطال رجال براق را عرض کـرده باتفاق متوجه جلگاء هرات شدند وخبر توجه اباقاخان دراردوی براق خان بتواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدوخان کمر معاونت براقیان برمیان بسته بودند بهنگام فرصت عـنان یکران بصوب ماوراءالنهر تافتند واین معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشت و براق سه کس را برسم جاسوسی بمعسکر اباقاخان فرستاد تا تحقـیق نمایند که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان را با امراء ولشگریان بمحاربه نامزد کرده قرا ـ ولان سپاه آذربایجان جاسوسان راگرفته پیش اباقاخان بردند و بعد از استفسار یکی ازیشان موجب آمدن خودرا برسبیل راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قبچاق بلاد آذربـایجان زیروزبر گـشت و برعلانیه فرمود که

مصلحت دولت‌مادر مراجعت است آنگاه کوچ کرده ودروقت سوارشدن بآواز بلند گفت که‌جاسوسانرا بقتل‌رسانید وآهسته اشارت‌نمود که آن‌شخص که موجب آمدن خودرا بر زبان آورد بگریزانید ودیگرانرا بکشیدو فرمان‌بران بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق‌وبادنزد براق خان‌رفت وآنچه دیده وشنیده بود بازگفت وگفت حالا صحراء هزار جریب بخیمه وخرگاه مفروش‌وملبوس آراسته است و ازسپاه عراق وآذربایجان درآن دیار دیار نماندهٔ براق از استماع ابن‌خبر مبتهج و مسرورگشته مرغاول و جلایرپای که کلانتران امراء ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه درآمدند ورسم تهنیت بجای‌آوردند **نظم** سرافرازمرغاول جنك‌جوی ✿ بیامد دهانی پراز گفت وگوی که اقبالت ای‌شاه پاینده‌باد ✿ سپهرت چو ما بندگان بنده باد نگفتم که‌نبود کسی مردتو ✿ نیارد کسی تاب ناوردتو شنیدی که بی کوشش جنك‌و کین گریزنده شدپادشاه زمین القصه‌براق وامراءبمجرد استماع آن‌خبرکاذب پیش ازطلوع صبح صادق بتکامش اباقاخان پای در رکاب آوردند تا صحرای هزار جریب عنان باز نکشیدند وآن سرزمین را از خیمه‌و خرگاه مالامال یافته‌شب در غایت عیش وطرب بروز رسانیدند علی‌الصباح که خسروشرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخته رایت نهضت ازعقب مواکب کواکب برافراخت براق خان بسان سیل غران بتکامش اباقاخان درحرکت آمدوچون نزدیك‌بقریه‌سکبدیان رسید قضاء صحراو بیابان را ازلمعان‌اسلحهٔ مبارزان عراق‌و آذربایجان ماننده‌رصهٔ‌آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل‌شد وبراق‌خان آه‌سرداز‌دل‌پردرد‌بر کشیده گفت ظن ماخطا‌بودامراء ومقربان اوخصوصا جلایرپای‌زبان بتسلی خاطر پادشاه گشاده درآن‌شب دل برتهیهٔ اسباب‌جنك بسته روزدیگر ازجانب‌مشرق‌ومغرب غریو کوس وافغان‌سورن برخاست‌وجمشید‌خورشید معرکه سپهررا‌باسنهٔ خطوط شعاعی بیاراست آنکه‌دوپادشاه رزمخواه بیاسامیشی سپاه پرداخته ازصدای‌گورکه و کوس‌گوش گردون کرگردید وازآوای نفیر وکرنای زمین وزمان برخو.. بلرزید و ازغمام کمان سهام اجل‌بسان‌باران نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان وتیغ‌خون درسیلان آمده‌روی‌زمین‌صفت رودجیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق‌خان ازسحاب تهور آغازدرخشیدن کرد واز طرف برانغارلشگر خویش‌همچو رعد غران‌بر جوانغارمخالف تاخت‌وهر کس‌راکه دربرابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت ونزدیك بآن‌رسید که‌عیش اباقاخان ازهم فرو ریزد و آن پادشاه کشور گشای ازدست بردلشگرجغتای بگریزد اما سوبتای بهادرهمت بردفع آن‌واقعهٔ هایله گماشته درآن‌حین ازاسب‌پیاده شدوبرصندلی نشسته‌عراقیانرا برمحاربه وستیزتحریض کرد واباقاخان بنفس‌خویش بافوجی ازدلیران پیش‌رانده حمله فرمود و ازسپاه براق مرغاول دربرابر آمده کشته‌شدودرآن ساعت کوشش مردان هردولشگر وخونریزش دلاوران هردو کشور بمرتبهٔ‌رسید که تا بهرام شدیدالانتقام بخنجر گذاری موسوم است

چنان پیکاری ندیده و تاسپهر بدمهر در گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده وچون پادشاه چرخ چهارم ازمهابت آن معرکه ترسیده روی بدیارمغرب نهاد و ازعکس خون سالکان مسالك پهلوانی دامان افق را رنك شقایق نعمانی داد براق خان امارات عجز وانکسار بروجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراء ـ النهر آورد وبعداز وصول ببخارا نورتوحید در دلش برافروخته مسلمان شد وسلطان غیاث الدین لقب یافت و هم در آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلك جمعیتش از هم بگسیخت ومسعود بیك یلواج ازوی جداشده باردوی قیدوخان گریخت و براق نیز بامید مرحمت واشفاق نزدشاهزاده قیدورفته دوسه روزی بفراغت گذرانید وآخرالامر ازدست ساقی مکر وغدرقیدو شربتی مسموم در کشید **رباعی** درگردش این سپهر نابیداغور☆ جامیست که جمله را چشانند بدور نوبت چورسد عربده نتوان کردن☆باساقی این بزم که دور است زجور نقلست که ازبراق خان چهارپسر ماند وبزرگترین ایشان بیکی تمورنام داشت وبیکی تمورباتفاق برادران خودو اولاد الغوخان باقیدو آغاز مخالفت کرده از سرحد خجند تابخارا آتش ظلم وبیداد برافروختند وخان ومان جماعتی راکه بسعی مسعود بیك یلواج در آن بلادجمع آمده بودند بنایرهٔ قتل وغارت بسوختند وچندنوبت میان اولادبراق وقیدو محاربه دست داده هربار گریز بجانب اولادبراق افتاد وبدین واسطه رعایاء بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار شدند در آن اثنا آق بیك ترکمان که کوتوال قلعهٔ آمویه بود نزد اباقاخان رفته بتحریك خواجه شمس الدین محمدصاحب دیوان شمهٔ از وقایع مذکوره معروض داشت و گفت که هرکس که والی سمرقند وبخارا می شود مانندبراق بخار پندار بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض بخراسان می گردد مناسب آنست که حالا که بسهولت تیسیرمی پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدانجانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیاردیار نماند اباقاخان رااین سخن معقول افتاد وبیکی بهادررا بایکتومان لشگردر مرافقت آق بیك باین مهم نامزدکرد وایشان بعداز طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده برآن بلده استیلا یافتند وقتل عام نموده آتش درمدسهٔ مسعودبیك یلواج که معمورترین مدارس آن بلده بودزدند واز آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بودجزخاکستر چیزی نماند وچون آق بیك سیاه روزگار وبیکی شوم قدم ازلوازم فتنه وفساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه پسرودختر ماه پیکرراکه باسیری گرفته بودند درپیش انداخته علم مراجعت برافراشتند و مدت هفت سال بخارا ازآدمیان خالی بود بعد از آن مسعودبیك بحکم قیدوخان بار دیگر بتعمیر آن خط پرداخت وبدستور بیشتر بخارا وتوابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت .

ذکر نیک بی‌خان

بعداز وقوع فراق براق خان و امرا و کلانتران الوس جغتای‌خان بنابر اشارت قیدوخان نیک بی‌خان را که پسرزادهٔ جغتای‌خان بود وبروایتی پدرش شیرامون و بقولی سارمان نام‌داشت بپادشاهی برگرفتند وچون نیک بی‌را روز بدمرك پیش‌آمد علم‌متابعت بوقاتیمور بن قداعی بن بوری‌بن میتوکان برافراشتند و پس ازآنکه بوقاتیمور نیزوفات یافت پسر براق‌خان که بقولی‌دواسجان وبروایتی دواجیجن نام‌داشت در ماوراءالنهر و ترکستان پادشاه گردید و امیرالامرا و لشگرکش او امیرایلنکیر بن نویان بود و او مدت سی‌سال سلطنت نمود .

گفتار در بیان مخالفت دواخان‌بن براق خان با پادشاه‌الغ یورت و ختای یعنی تیمور قاآن

دواخان باتفاق مورخان پادشاهی کامکار بلندمقدار بود و بمزیدشجاعت ومردانگی از تمامی‌امثال واقران‌ممتاز ومستثنی می‌نمود ودرایام‌دولت او بیمن تدبیر امیرایلنکیر خلقی کثیر در ظل‌رایتش‌جمع آمده دوابقصد بعضی‌از شاهزادگان که بمحافظت حدود مملکت تیمورقاآن مامور بودند کمربست وبجانب‌ایشان ایلغارکرده‌شبهنگامی که همه همه‌بتجرع اقداح دوستکامی اشغال داشتند شنیدندکه یاغی‌رسید و بغیر از کورکوز کورکان که دامادتیمورقاآن بودهیچکس ازسرداران نتوانست‌که دربرابر دواخان آید و کورکوز باشش‌هزار سوارباستقبال شتافته بعدازوقوع قتال گرفتار شد ودواخان او را مقید ومحبوس گردانید وغنایم بسیارگرفته مراجعت نمود ودرحدود قراقرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت وچون گریختگان به تیمورقاان‌پیوستند برآشفته بعضی از امراء سرحدرا بندکردوروی بتدارك اختلال احوال سپاه آورده ودربن اثناالوس بوقا ودوردقای بادوازده هزار مرد جرار ازدواخان گریخته نزدتیمورقاآن‌رفتند و گفتند که ما بربدونیك سپاه جغتای اطلاع داریم ونهایت شجاعت اورا میدانیم اگر اشارت قاآن نافذگردد برزم ایشان کمربندیم ودوا واتباع اورا بمرض‌مهلك‌و خرابی ملك‌گرفتار سازیم وتیمورقاآن دو امیر رابانعام‌کلاه و کمر سرافراز ومفتخر ساخته دواءعارضهٔ دست بردداورا منحصر در آن دانست‌که فوجی از امرا و لشگریان مصحوب بایشان بمحاربه آورددند وبرین موجب حکم فرموده الوس بوقا ودوردقای آن سپاه را سر کردند ودروقتی که دواخان بمقصد شبیخون الوس بعضی‌از شاهزادگان که متابع تیمورقاآن بود ایلغار نموده‌بیك ناگاه بوی‌رسیدند و تیغ انتقام از نیام‌کشیده جمعی کثیر ازلشگریان جغتای بکشتند ودواخان عنان بصوب فرار گردانیده دامادش اسیر

شد وچون دواخان بدارالملك خودرسید ایلچیان‌سخن دان نزد تیمورقاآن فرستادپیغام داد که اگرمابی ادبی کردیم بجزا و سزا رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما را بدینجانب‌ارسال فرمایند تا مانیز کور کوزرا اطلاق نمائیم و تیمورقاآن دامادِدواخان راسیورغامیشی کرده‌شرف رخصت ارزانی‌داشت اماقبل‌ازوصول‌اودواخان کـبور کوز را ساخته بودوباجمعی که‌از نزدقاآن‌بطلب‌او آمده بودند گفتند که‌ما کور کوز گورکان‌را بجانب اردوی شاهزاده قیدوفرستاده بودیم واودراثناء راه وفات‌یافته‌وبعدازاین واقعه چنانچه درضمن‌وقایع‌قیدوخان گذشت کرت‌دیگر میان‌دواخان ولشگر تیمورقاآن‌محاربه روی‌نمود ودرآن‌نوبت‌ظفرونصرت قیدوخان ودواخان رابود وچون‌دواخان بمرض موت گرفتار گشته طبیب طبیعتش از دواء آن عارضه عاجزشد پسرش کونجك خان برمسند شهریاری نشست واودرایام دولت‌خود ولایتی‌راکه اولادقیدوخان متصرف بودنددرحیز تسخیرآورده داخل‌الوس‌جغتای گردانید وبعدآنکه کونجك خان نیز رخت بکنج لحد کشید تالیغوخان‌بن قداعی‌بن بوری‌بن میتوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت‌وتاج را وداع کرده ایسبوقاخان‌بن‌دواخان رایت‌سلطنت برافراشت.

ذکرسلطنت ایسبوقاخان ولشگرفرستادن اوبجانب خراسان

چون ایسبوقا درالوس‌جغتای لوای‌خانی‌وعلم جهانبانی‌مرتفع گردانید خیال‌تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادرخودکپك خان وشاهزاده میسوربن ارکتیموربن بوقا تیموربن بوری‌رانامزد آن‌مهم‌فرمود وشاهزاده‌گان باسپاه فراوان ازآب‌آمویه عبور نموده بقتل‌وغارت وخرابی شهروولایات مشغول گشتند امیریساول وبوجای ولددانشمند بهادر که‌درآن‌زمان ازقبل‌سلطان محمدخدابنده درحدودخراسان اقامت‌داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگرپیوسته بکنارآب مرغاب شتافتند ودرآن‌مقام میان سپاه‌ایران و توران حربی‌صعب دست‌داده کپك‌خان‌و یسورظفریافتندولشگریان خراسان عنان‌عزیمت بصوب‌عراق و آذربایجان تافته امیریساول وبوجای باهزارسوارساعتی‌پای ثبات‌وقرار استوارداشتند وکمال‌جلادت ومردانگی بجای‌آورده آخرالامر امیر یساول باهفت نفر جان‌ازآن گرداب فنابساحل نجات‌کشید وبوجای‌باچهل سوار آهن‌خای مبارزت می‌نمود تاوقتی‌که آن‌سواران بتمام‌کشته شدند آنگاه‌ازغایت سراسیمگی‌خودرادرآب انداخت ویکی‌ازبهادران ماوراءالنهر بزخم تیری جان‌گزای آن رودرا از خون بوجای‌گلگون ساخت وشاهزاده کپك و یسور آن روز تاشب ازعقب‌خراسانیان می‌تاختند و پرتل‌گرفته مردمی‌انداختند وکپك‌خان می‌خواست که‌درظلام‌لیل نیزعنان‌باز نکشد اماشاهزاده یسور مانع‌آمده گفت **بیت** چوفیروز گشتی مشودرستیز ✿ مکن‌بسته‌برخصم راه گریز بنابر آن کپك‌خان‌ترك تکامیشی سایر گریختگان داد وشاهزاده بیسور جمعی‌ازاسیران را

زاد وراحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد وچون خبر استیلاء شاهزادگان وفرار امراء خراسان بعرض اولجای تو سلطان رسید بالشکرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کپك و یسوراز توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراءالنهر و ترکستان تافتند وبخدمت ایسبوقا رفته سیورغامیش والتفات یافتند وایسبوقا در آن ممالك بکام دل اوقات می گذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید.

ذکر کپك خان بن دواخان

باتفاق مورخان کپك خان مظهر آثار عدل واحسان و مطلع انوار لطف وامتنان بود واو بعداز فوت ایسبوقا بر تخت سلطانی ومسند جهانبانی صعود فرمود واز نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت باجمعی ازخواص خدم سوارشده در کوه و دشت می گشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش در آمد که مغاکی برزیر خاك ریخته بودند عنان کشیده لحظهٔ در آن عظام پوسیده نگریست پس روی بملازمان آورده گفت می دانید که این استخوانها بامن چه می گویند وایشان سر در پیش انداخته کپك خان فرمود که مظلومی چندند ودادمی خواهند آنگاه همت براستکشاف احوال آن اموات گماشته امیر شاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی می داشت طلب کرد واز وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص بسر دارصده رجوع نموده سردارصده دست دردهجه زدو بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی ازجانب خراسان بدانجا رسیده بود و آن جماعت ایشانرا کشته اند ومالها برده وبعضی از آن اموال موجود است قهرمان عدالت کپك خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال وقید خونیان فرمان داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که ازورثه آن کشتگان هر کس باقی مانده باشد ارسال دارد چون آنجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند کپك خان خونیانرا بااموال بدیشان سپرد **بیت** عدل بین کز غایت انصاف وداد ✡ استخوان مردگانرا داد داد ودرسنهٔ احدی وعشرین وسبعمائه بسبب حلول اجل طبیعی کپك خان گنگ ولال گشته برادرانش ایلجیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند وچون ایشان نیز بربستر هلاکت غنودند پادشاهی الوس جغتای خان برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید واو نیز پادشاهی عادل کامکارو جهانداری مقبل مرحمت شعار بودو چهرهٔ دولت خانی رابگلگونهٔ سعادت مسلمانی برافروخت وبتوفیق سبحانی درعالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین اسلام فایز گشتند ودر تمهید قواعد شریعت غرا وتشئید ارکان ملت بیضا سعی درپیوستند **نظم** چواز نوردل شمع دین برفروخت ✡ درآن بوم بیخ ضلالت بسوخت ✡ الوس میل کردند یکسر بدین ✡ بدین شاید ار گویمش آفرین وترمشیرین در زمان دولت لشگر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالماً غانما بترکستان

باز گردید و بتاریخ سنه ثمان وعشرین وسبعمائه موافق لوی ئیل برادرزاده ترمشیرین خان بن بوران بن دواتیمور بن دواخان که جمال حالش بحلیه اسلام تزئین نداشت از آنجهت لشگر بماوراءالنهر کشید ودرمنزل قوزی مناق باترمشیرین خان حرب کرده اورابعز شهادت رسانیدو بوران اگرچه درالوس جغتای متمکن نگشت اماجمعی کثیر از شاهزادگان وامراء واعیان رابتیغ ستم بگذرانید واز مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین خان درسنه سبع وعشرین وسبعمائه درنخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دواخان بعداز مراجعت بوران بجانب جته متصدی امرایالت شد وچون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش بیسوتیمور خروج کرده اورا بقتل رسانید و بیسوتیمور شهرباری دیوانه سار بودچنانچه هردوپستان مادرخودرا ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن مرابکنکشی توگفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثناعلی سلطان که نسبش باوکدای قاآن می پیوست خروج کرده برالوس جغتای استیلا یافت وعهدنامهٔ قبل خان وقاجولی بهادر راکه بالتمغاء تومنه خان موشح بود وچنکیزخان وقراجارنویان نیز خط بر آن نهاده بودند ضایع ساخت وچندگاهی پادشاهی اونیزمانند دیگران بعالم آخرت شتافت محمدخان بن پولادخان بن کونجك خان بعد از فوت علی سلطان برتخت پادشاهی نشسته برد مظالم پرداخت ونوبت دیگر بیمن معدلت الوس جغتای رامعمورساخت **نظم** جهاندارشاهی که ازعدل او ✿ در آمدگر آب دولت بجو خللهای پیشین تدارك نمود ✿ شب فتنه را عهداوصبح بود.

ذکر قزان سلطان خان

قزان سلطان ولد بیسور بن اورکتمور بن بوقاتیمور بن بوری بن میتوکان بن جغتای خان بود واودرشهورسنهٔ ثلث وثلثین وسبعمائه موافق قوی ئیل برتخت سلطنت صعودنمود ولواء ظلم وبیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری ازامراءونوئینان را برانداخت وازهرکس اندك جریمه دروجودآمد **مصراع** مطمورهٔ خاك سرزنش ساخت سیاستش بمرتبهٔ بود که اکابرواعیان هرصباح که متوجه ملازمتش بودند ازغایت وهم کفن درزیرجامه پوشیده اهل وعیال را وداع می نمودندومهابتش بمثابهٔ که مقربان وانجکیان هرشام که ازقید خدمتش نجات یافته بصحت نزدفرزندان می رسیدند سجدات شکرالهی بجامی آوردند ونذر و صدقات بمستحقان میرسانیدند آخرالامر بقیه اشراف الوس جغتای درمخالفت قزان سلطان باامیر قزغن که درسلك اعاظم امراء برلاس انتظام داشت موافقت نمودند و امیر قزغن سالی سرایرا معسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد وچون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت بالشگرفراوان بجانب مخالفان نهضت کرد ودر شهور سنهٔ ست و اربعین سبعمائه دردشت قریه درهٔ زنگی آن دو گروه جنگی راملاقات اتفاق افتاد ودرمیدان دارو

می‌پنداشته‌اند و اول این طبقه هلاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیزخان است و آخر ایشان نوشیروان که ملك اشرف بن تیمورتاش بن چوپان اورا بسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکوخان در اوایل ایام دولت برادر خویش منکوقاآن فی شهر ذیحجه سنه ثلث و خمسین وستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملك اشرف در سنهٔ ثمان وخمسین وسبعمائه رخت بقاباباد فنا داد پس زمان اقبال این طایفه نزدیك بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می‌یابد وهوالموفق والمعین

گفتار دربیان تسلط هلاکوخان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان وحوادث دوران

شهر یاران مالك سخن‌وری وشهسواران مسالك هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارات آراسته‌اند که چون منکوقاآن بن تولی‌خان درمنزل قراقرم وکلوران بر مسند سلطنت وکامرانی قرار گرفت نخست تابجونویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود وتابجو بعدازوصول بحدود عراق وآذربایجان ایلچی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده ازمستعصم خلیفه شکایت امیرعـرضه داشت کرد و همدران ایام قاضی القضاة شمس الدین احمدالکافی القزوینی که ازخوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن‌پوش بود و درباب دفع وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابرآن منکوقاآن خاطر برآن قرارداد که یکی ازشاهزادگاه راباسپاه فزاوان صاحب عهدهٔ جمیع مهمات ایران گرداند و بعداز تقدیم لوازم مشورت قرعه اختیار از برای این کار برهلاکوخان افتاد و منکوقاآن او را منظورنظر عنایت گردانید وگفت **بیت** زتوران گذرکن بایران خرام ✿ برآور بخورشید رخشنده نام وباید که بیمن جلادت وپهلوانی وضرب شمشیر جهانگیری وکشورستانی از کنارجیحون تااقصای ولایات مصر بتحت تصرف درآوری وملاحظهٔ رسوم ویاسای چنگیزخان نموده هرکه بقدم اطاعت وفرمان‌برداری پیش آید اورا رعایت نمائی و هرکس تمرد و سرکشی کند ابواب قتل وغارت برروی اووعیال واطـفال و اقربایش بگشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاده مدت یکماه منکوقاآن وخواتین وشاهزادگان وامراء واعیان اورا بنوبت طوی دادند وبعدازآن هلاکوخان باخمسی ازلشکر چنگیزخان که صدوبیست هزار سوار بود رخصت یافته درماه ربیع الاول سنهٔ احدی وخمسین وستمائه موافق اودئیل از اردوی قاآن بقتیول خودشتافت و ترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود وهزارخانه ازمنجنیق سازونفط اندازکه ازختای آمده بودند باخود همراه ساخت ودرماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده درسنهٔ ثلاث و خمسین و ستمائه موافق توشقان ئیل درظاهر سمرقند بمرغزارکان کل منزل گزید ومسعودبیك بلواج

که در آن زمان صاحب اختیار ماوراء النهر بود بترتیب اسباب طوی قیام می نمود وهلاکو-خان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش وعشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر کش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون و ملك شمس الدین محمد کرت با بعضی ازاکابر واعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیش کش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس موکب گردون اساس بآهستگی طی مسافت نموده و درهر منزلی جمعی ازمتعینان ایران بکریاس فلك التباس می شتافتند وبغایت وسیورغامیشی اختصاص می یافتند وهلاکو درذی حجة مذکوره ازجیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شرغان قشلاق فرمود ودراوایل فصل بهار وبهنگام ظهور سپاه ریاحین وازهار ازشرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد ارغون آقا بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکوقاآن آورد پسر خود کرای ملك واحمد تبکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطاملك جوینی را نزد هلاکوخان که اورا واولاد اورا مورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان بزاوه رسید کیپوقانویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت ودرطوس خواتین امیرارغون وخواجه عزالدین طاهر که نایبش بود هلاکو را طوی دادند ودرخلال این احوال ملك شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصرالدین محتشم که ازقبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سرتخت بود رفت وبعدازاداء پیغام ناصرالدین در مقام فرمان برداری آمده درمصاحبت ملك راه اردوی هلاکو پیش گرفت وچون بآستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید وهلاکوخان پس ازطی منازل قطع ومراحل بحدود ولایت رود بارنزول اجلال فرمود چنانچه درضمن قضایاء ملاحده سبق ذکر یافت درروز یکشنبه اول ذی قعده سنۀ اربع وخمسین وستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت وچون مهم قلاع وبقاع ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت وعظمت افرافته متوجه دارالسلام بغداد گردید وبروجهی که دراواخر جزوسیم ازمجلددوم مذکور شدفتح بغدادبعدازمحاصره ومحاربه سمت تیسیر پذیرفته هلاکوخان درروزجمعه نهم ماه صفرسنۀ ست وخمسین وستمائه بدارالخلافه درآمد وامراء و عیان اطراف راطوی دادومستعصم خلیفه را که هنوز مقید بوددرآن مجلس طلبیده گفت که تومیزبانی ومامیهمان آنچه دست مکنت تو بدان رسدودرخور ما باشد بیاور ومستعصم این سخن را برحقیقت حمل کرده دوهزارجامۀ نفیس وده هزاردینار زر سرخ و بعضی ازظروف واوان طلاو نقره که بجواهر زواهر مرصع بوداز خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد ایلخان بچشم التفات درآن اشیاء نظر نینداخت ومجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو وبغدادیان درتصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست وظیفه آنکه ازمخفیات ودفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دارالخلافه کردوچون آن زمین را حفر نمودند حوضی مملواز تنکجات طلا یافتند که هر یك صد مثقال طلا وزن داشت ودر بعضی ازروایات آمده است که درآن ایام که خلیفه انام دردست مغولان بی اسلام اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان اورا طعام ندادند ومستعصم ازگرسنگی بی تحمل شده از

موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه برند و او را بتناول آن اشیاء تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی و بسپاه ندادی تا ملك موروث ترا از تعرض لشگر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت بادلی چون کورهٔ زرگران گرم آه سرد بر کشید و از بوتهٔ دیدهٔ لالی اشك بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چندروز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و اقرباو امراء و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیرالدین اومانی است و دواتیان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته گشتند بلکه حکم قتل عام صدور یافته بناء حیات هشتصدهزار کس در دارالسلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهرهٔ حساب از حساب آن عاجز آمدند و چون لشگر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان بتخریب برج و بارهٔ آن بلده تافتند بعد از آن نایرهٔ غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایا برایا که در نقبها و سوراخ ها خزیده بودند ترحم نموده فرمود که کشتگان را از شوارع برداشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض ننمایند و چون مهم دارالسلام و متوطنان آنمقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امیدمیداشت که بنابر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکوخان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که باولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باسقاقی بغداد را بعلی بهادر که نخست او بیاروی بغداد رفته بود دار زانی فرمود و حکومت دارالخلافه را با بن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر آن مبادرت می نماید و در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلك احادالناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده بخدمت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان یکسال عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پا بهادر کنار ابن عمران نهاده و شرایط دلك بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت از وی واقع شد عامل از وی پرسید که چرا دست از پای من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس در نوردیدند و زمام ایالت دارالسلام را در قبضهٔ اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینهٔ ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و در وقتی که هلاکوخان بغداد را محاصره می کرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمائید شاید که لشگر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بعرض

ایلخان رسیده ایلچی نزدمستعصم فرستاده ابن‌عمران‌را طلبید وخلیفه مضمون این‌مصراع راکه **مصراع** کم گیر زبغداد کهن‌ز نبیلی ☆ بخاطر گذرانیده ابن‌عمران رااجازت‌داد و او نزدایلخان رفته‌عرض کرد که اگر یرلیغ‌شرف نفاذیابد من‌لشگر پادشاه رابقدراحتیاج تغار وعلوفه‌دهم هرچند این‌سخن‌بعدی تمام‌داشت اماهلاکوشحنهٔ جهة این‌کار تعیین‌نمود وچون‌ابن‌عمران صاحب وقوف‌بود که مردم‌یعقوبه‌وتوابع‌آن غلات‌خودرادر کدام موضع درزیرزمین مسترساخته‌اند باتفاق شحنه بیعقوبه رفته بترتیب سر چاهها می گشاد و غله بمغولان‌می‌داد وبدین‌واسطه مدت پانزده‌روز لشگری بآن کثرت‌رابغله احتیاج نشدواین خدمت موقع قبول یافته تیرتدبیر ابن‌عمران بهدف‌مقصود رسید وایلخان‌بعدازفتح بغداد اورا دردارالسلام‌حاکم گردانید حکم کرد که‌ابن‌علقمی مامورومحکوم ابن عمران باشد ووزیرازین‌غبن‌وغصه بیمارگشته درهمان چندروز درگذشت

ذکر مراجعت هلاکو خان از دارالسلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام

چون‌خاطرایلخان ازمهم‌بغداد فراغت‌یافت عنان مراجعت بجانب‌آذربایجان تافت وبعدازوصول بمراغه دراواخرسنهٔ ست وخمسین وستمائه سلطان‌بدرالدین لؤلؤ که سبب استیلاءاو برولایت موصل دراثناء ذکرآخرین‌سلاطین آن‌مملکت که‌ازاولاد عمادالدین زنگی ابن‌آقسنقربودمسطورشده‌بدرگاه گیتی‌پناه رسیدو بنا برآنکه مدت نود سال از عمرعزیزش گذشته‌بود مشمول الطاف‌واعطاف ایلخان گردید ودرششم‌شهرشعبان‌رخصت یافته‌عنان مراجعت بموصل‌تافت وبعدازآن‌هلاکوخان ایلچیان‌بولایت‌شام فرستاده حکام آن‌دیار را بمطاوعت وانقیاد دعوت نمود ودرآن‌زمان ایالت بعضی‌از بلاد آن مملکت تعلق بگماشتگان پادشاه‌مصرداشت ودرچندموضع‌ملك‌ناصر داودبن ملك معظم وملك مغیث عمربن عادل که‌ذکر ایشان درضمن‌قضایاء آل‌ایوب گذشت حکومت می کردند و ایشان‌ایلچیان ایلخانرا بروفق مدعا بازنگردانیدند بنابرآن هلاکو خان عزم تسخیر ولایات‌شام کرده نخست‌قاصدی نزد بدرالدین‌لؤلو فرستاد وپیغام داد که ماترا بواسطهٔ کبرسن ازین‌یورش معاف داشتیم امابايد كه‌پسرخود ملك‌صالح را همراه لوای کشور گشای گردانی وبدرالدین‌لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان‌جلال‌الدین مینکرنی‌را بوی‌ارزانی‌داشت ودربیست ودوم شهر رمضان سنهٔ سبع وخمسین وتسعمائه بصوب مقصد نهضت نموده وچون‌بدیار بکررسید پسرخود یشمت را باطایفه ازامرا وبسیاری‌از سپاه‌شجاعت انتما بتسخیر میافارقین وماردین نامزدفرمودو ملك‌صالح‌را باستخلاص آمد که‌آنرا حامدنیز گویند فرستاد وبنفس خویش بروحا رفته

و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران درحرکت آمد و آن دو شهررا بجنك فتح نموده درقتل وغارت ازخود بتقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرمود ودیگر دروازه‌های اطراف شهررا برامراو نوئینان قسمت کرده بمحاربه ومحاصره مشغول شدو باندك زمانی از باب العراق بشهر حلب درآمده بقتل وغارت پرداختند بعداز آن محاصره قلعه‌را پیش نهادهمت ساختند و آنرانیزدرعرض چندروز مسخر گردانیده ضیاع ومحترفه را اسیرگرفتند وسایرخلایق‌را بکشتند وایلخان‌چون ازمهم حلب‌فارغ گشت کمندهمت برکنگره تسخیرحصار حازم که‌از مضافات آن ولایت بود انداخت و آغاز محاصره ومحاربه کرده کارساکنان آن‌مکان باضطرار انجامید وپیغام‌فرستادند که اگرفخرالدین‌ساقی بدینجا آمده سوگندخورد که‌لشگریان متعرض مال‌وجان‌ما نخواهند شد بیرون‌آمده قلعه‌راتسلیم‌می نمائیم فخرالدین ساقی شخصی بودکه بان‌مردم سابقهٔ معرفتی داشت ودر آن ایام‌بملازمت هلاکوخان قیام‌می نمود وفخرالدین بعدازوصول‌پیغام بموجب‌فرموده ایلخان بقلعه‌رفته وعهدو پیمان‌درمیان آورده آن‌طایفه نادان پایان‌آمدندو وهلاکوخان فرمان داد که‌مجموع ایشان‌را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره را بقتل‌آوردند وهیچکس‌ازآنجماعت نجات‌نیافت مگرارمنی زرگر که‌در آن‌فن ماهر بودند آنگاه ایلخان‌فخرالدین ساقی‌راحاکم‌حلب ساخته توکل‌بخشی بشحنگی آن‌ولایت‌منصوب شد اما بعدازچندروزحلبیان از فخرالدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن‌ولایت‌را درقبضه‌اختیار زین‌الدین حافظی نهادوچون‌اهل دمشق از واقعه اهل قلاع وبقاع‌مذکوره وقوف‌یافتند اصناف تحف‌وهدایا در صحبت طایفهٔ از بلغاء بآستان سلطنت آشیان ایلخان‌فرستاده اظهاراطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کبوقانویان را نامزد ضبط‌دارالملك شام‌کرده اشراف و اعیان‌آن مملکت باستقبال‌کبوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند ومقارن این‌حال‌از جانب‌مشرق‌ایلچی رسیده خبرفوت منکوقاآن رسانید و هلاکوخان محزون‌گشته بجانب‌آذربایجان بازگردید وکبوقا بفراغ بال در دمشق برمسند اقبال تکیه زده‌ناگاه پادشاه مصرسیف‌الدین‌قودوز برسرش تاخت و اورا اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را برانداخت و ذکر سیف‌الدین قودوزوسایر سلاطین مصر عنقریب مسطورخواهدگشت انشاءالله تعالی و تقدس

ذکر تخریب میافارقین وماردین بسبب استیلاء مغولان برخشم و کین

چنانچه سابقاً مذکورشدایلخان‌دروقت‌وصول بدیار بکر پسرخود یشمت‌را باستخلاص میافارقین مامور گردانیدوچون‌شاهزاده روی‌بدانجانب آورد ایلچی نزد ملك‌کامل که حکومت آن ولایت تعلق‌بوی‌میداشت ارسال‌نمود واورا بایلی وانقیاد دعوت فرمودملك

جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی وجمعی دیگر از حکام بلاد را نخست بامان مطمئن گردانید و آخر الامر بی جهتی بقتل رسانید بدلا جرم من باخود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم ازاین چهاردیوار بیرون نیایم وچون این پیغام به یشموت رسید مستعد محاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس سیم و زر وغله و اجناس دیگر آنچه در خزانه وانبارخانه موجود است از سپاهی ورعیت دریغ نیست ولله الحمد والمنه که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نگردانم آنچه ضرورت دارید بستانید و در محافظهٔ این بلده از خود بتقصیر راضی نشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته متشمر پیکار لشکر تاتار شدند و از جانبین عراده و منجنیق بر کار داشته آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نائرهٔ قتال می افروختند و خرمن حیات جمعی از مغولان را میسوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت ظاهر می گردانیدند که داستان شجاعت رستم دستان واسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که بزخم سنگ او رخنه در بناء زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان در دفع او چاره جوی گشته منجنیق بدرالدین لولو را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند وچون آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرد و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشاد داده هر دو سنگ در فضاء هوا بهم باز خورده ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه قضیهٔ میافارقین مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر قحط وغلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسبان خوردند و بعضی از اقویا از گوشت ضعفا بنی نوع تغذی میکردند و آخر الامر هفتاد هشتاد مفلوك در خدمت ملک کامل مانده کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند وشاهزاده ارقیونویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را دست و گردن بسته باردو رساند وسایر مردم را به تیغ کین بگذارند و ارقیو بشهر درآمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال نوعی دیگر دیدند بر بام خانه بر آمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجهٔ شهادت فایز گشتند وهمان لحظه تمامی متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد وچون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل مسلمان بریده در دهانش می نهادند تا در گذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که باوجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغول نموده روزگار میگذرانید و هرگز خیال ظلم وعدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید وچون مغولان بمیافارقین واعمال ومضافات آن را بسان سایر بلدان ویران کردند روی بصوب ماروین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور

گردانید ودرباب تسخیر ماردین ونهایت کار ملك سعید دوروایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدورودراز کشید درشهر علت وباو بلاء غلا شیوع یافت وپسر ملك سعید ملك مظفر ازعناد ولجاج پدربتنك آمده اورا زهرداد وبایشموت صلح کرده ابواب شهر بازگشاد وقول ثانی آنکه چون امراء ایلخان ایلچی نزدملك سعید فرستاده او را بایلی دعوت نمودند بعهدوپیمان بیرون آمد وشاهزاده یشموت اورا باردوی پدر ارسال داشت وایلخان بقتلش رسانید وپسر ملك سعید ملك مظفر را که بحکم پدردر محبس اوقات میگذرانید منظور نظر ترتیب ساخته والی ماردین گردانید.

ذکرفوت والی موصل وکشته شدن اولاد او بردست مغولان ظالم جاهل

چون عمر بدرالدین لؤلؤبه نودوشش سال رسیدازاین جمله قرب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید وبقول امام یافعی درشهورسنهٔ سبع وخمسین و ستمائه وفات یافت و بروایهٔ روضةالصفا فی سنهٔ تسع وخمسین وستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش ملك صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت وصالح روزی چند طریق اطاعت مسلوك داشته بعداز آن علم مخالفت برافراخت وموصل را بیکی ازمعتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایت والتفات دید آنگاه باهزار سوار بمقرعز خودمراجعت نمود تاخزاین ودفاین موصل رابمصر بردو ایلخان ازوصول اوواقف شده بامراء آن دیار پیغام فرستاد که محافظت طرق وشوارع نماید تا اگرملك صالح بار دیگر پای درطریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سنداغونویانرا با لشگری بی کران بموصل ارسال داشت تابهر کیفیت که تواند ملك صالح رابچنك آورد ودرروزی که ملك صالح مانند مردم صالح دردارالملك خود بنای ونوش اشتغال می نمود بیك بار آواز کورکه وکوس بگوش او رسید لاجرم از آمدن سنداغو خبر یافته در دروازه ها بربست وابواب خزاین گشاده لشگرشول وکردوترکمانرا که درشهر بودندبمال بیقیاس خوشنودساخت وسنداغو آغاز محاصره ومحاربه نموده روزی هشتاد نفرازدلیران لشگرمغول ببالای سور برآمدند و موصلیان ایشانرا در میان گرفته همه را کشتند و سرهاء کشتگان را بزیرانداختند بدین جهت درمنازعت جسورترشدند وچون پادشاه مصر بندقدار ازهجوم سپاه تاتار واضطرار ملك صالح خبریافت یکی از امراء عظام راباجنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامهٔ درقلم آوردند مضمون آنکه ملك صالح واهل موصل باید که هیچ دغدغه بخاطرراه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند وآن نوشته را بربال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضارا کبوتر غلط کرده برمنجنیق مغولان نشست و استاد منجنیقی کبوتررا گرفته ونامه را ازبال او بازکرده نزدسند اغو بردوسند این معنی را ازعلامات فتح وظفردانسته

علی الفور یکتومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعداز قطع منازل بنواحی سنجار رسیده منقسم بسه قسم شدند ودر کمین گاه نشستندودروقت وصول لشگرشام بیکبار بیرون تاخته باستعمال تیروشمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی ازجانب مغولان دراهتزار آمد و بادی صعب جنبیده چشمهای اهل شام را از خاك پرساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند وسپاه سنداغوجامه های آن طایفه راپوشیده وبراسبان عربی نژاد سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم برایشان افتادتصور کردند که لشگر بندقدار بمدد می آیندلاجرم جمعی کثیر برسم استقبال ازدروازه بیرون خرامیدند ومغولان ایشانرا درمیان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعدازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملك صالح راه یافته کس نزدسند اغوفرستاد و امان طلبید وسنداغو متقبل شفاعت جرایم ملك موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سند اغواورا بجمعی سپردتا نزدایلخان بردند هلاکوخان چون ازوی بغایت خشمناك بودفرمود تا اعضایش رادردنبه گرفتند ونمدی بروی پیچیده برسن محکم بستند ودرآفتاب انداختند وگاهی اندك غذائی بوی میدادند وپس ازچند روز آن دنبها مستحیل بکرمان شده اعضاء ملك راآغاز خوردن کردند وصالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلابوده وفات یافت آنگاه پسر سه ساله اورا که علاءالملك نام داشت بر کنار رودخانهٔ موصل بضرب تیغ جان گسل دونیم زدند وهرنیمه اورا دریك جانب رودخانه بیاویختند لامردلقضاءالله و لامعقب لحکمه

گفتگو دربیان مخالفت هلاکوخان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول

چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب فرمودهٔ برادربزرگتر خود باتو درباب تمشیت مهم سلطنت منکوقاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکوخان برتر میدانست و پیوسته بهرگونه محکمات مشوش اوقاتش گشته بروی تفوق میجست هلاکوازین معنی به تنك آمده روزی برزبان آورد که هرچند برکه اقاست ومن اینی اما از بس که طریق عنف مسلوك داشت وهمواره مرا تکلیفات نامناسب می نمایدبعدازین باوی قاعده یگانگی تبدیل خواهم داد واین سخنان بسمع برکه خان رسیده برآشفت وگفت هلاکودرهلاك اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانانرا باخاك یکسان ساخت وخلیفه بغدادرا بی مشورت اقاواینی بگشت اگرخدای جاوید تایید دهدخون بی گناهان را ازوی خواهم خواست و درخلال این احوال بتاریخ هفدهم صفرسنه ثمان وخمسین وستمائه هلاکوتوتاراغول را که خویش برکه خان بود متهم گردانیده بیاسارسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکورا پیش نهاد همت ساخت وتوقای را که لشگرکش اوبود و باتوتارقرابتی داشت با

سی‌هزارسواردرمقدمه روان کرد وهلاکو از توجه‌سپاه دشت‌قبچاق واقف گشته درشوال ششصدوشصت ازالاتاق درحرکت آمد و شیرامون نویانرا برسم‌منقلای بفرستاد وچون شیرامون بحدودشماخی رسیدبیك ناگاه‌توقای بروتاخت واز اعیان‌امراء سلطان جوق را باسیاری ازدلیران ایران برخاك هلاك انداخت واین‌خبر بهلاکوخان‌رسیده اباتای نویان‌را نامزد دفع شرتوقای گردانید واباتای درذی حجهٔ سنهٔمذکوره دریك فرسخی شابران خودرا برسپاه برکه خان‌زدودرین نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنهٔ سته عشروستمائه ایلخان بنفس خویش از حدود شماخی گذشته عازم رزم برکه‌خان گشت و روزبیست وسیم همین‌ماه نزدیك بچاشتگاه بدربند شیروان رسیده گروهی از مردم یاغی‌برزیر دربندید ولشگریان ایران‌بزخم پیکان ایشانرا براندند و از دربند گذشته آغازحرب کردند و هزیمت برجنود دشت قبچاق افتاده ایرانیان دست بقتل عام برآوردند ودرغره‌صفر ازنوقای وسپاه‌برکه‌خان درآن‌حدود اثر نماند آنگاه اباقاخان وشیرامون‌واباتای نویان که منقلای ایلخان‌بودند برجناح استعجال‌عازم‌دشت‌قبچاق گشتند واز آب‌ترك عبورنموده منازل الوس‌برکه‌خان را ازخیمه وخرگاه و بغال وجمال و اغنام ومواشی مملو یافتند وازمردم سپاهی سیاهی ندیدند زیراکه همه گریخته‌بودندو عیال واطفال راگذاشته‌لاجرم بی‌تحاشی درخانهای قبچاقیان فرودآمدند و با دختران گلعذار وسیمبران ماه رخسار دست درآغوش کرده بنای ونوش مشغول‌شدند وبعد از سه‌شبانه روزبیك ناگاه برکه‌خان‌بالشگری‌چون موروملخ بی‌پایان درآن پهن دشت پیداگشت واز وقت طلوع‌آفتاب تاهنگام غروب اباقاخان وامراء بمقابله ومقاتله قیام نموده برکه‌خان غالب آمدوترکمان ایلخانیه ترك محاربه کرده بگریختند و در زمان عبور ازآب ترك‌یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای‌فناشدند وازین‌چشم زخم حزن‌تمام واندوه لاکلام برضمیرهلاکوخان استیلا یافته فرمان دادکه در تمامت ممالك محروسه بترتیب اسلحه وآلات نبردقیام نمایند بخیال آنکه بعد ازتهیه اسباب جدال واستمالت ابطال رجال عازم انتقام برکه‌خان گردد اما فرصت‌نیافت وازییلاق مراغه عنان‌عزیمت بقشلاق جغتو یافته درماه ربیع‌الاول سنهٔ‌ثلث‌وستین وستمائه موافق اودئیل روزی بحمام رفت وچون ازآن مقام‌راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطباء مسهلی خورد وآن‌دواموجب‌غش‌شده مرض‌بسکته‌انجامیدودرآن‌لیالی‌ذوذوابه‌مهیب‌هرشب‌پدیدمیآمد و بعدازچندشب که‌آن ذوذوابه‌غیبت‌نمود هلاکوخان نیز گلشن‌حیات رابدرود فرمود امراء وارکان‌دولت جهة مدفنش سردابهٔ ساختند و چند دختر ماه پیکر بانواع زیب وزیور آراسته بآن‌سردابه فرستادند تاایلخان ازوحشت‌تنهائی ومشقت جدائی‌متألم نگرددزهی عقل‌ودانائی اشراف‌واعیان مغول که‌همت برامثال این‌افعال بیحاصل می گماشتندوآن را سبب‌مسرت وحضور اموات خودمی‌پنداشتند خواجه نصیرالدین طوسی درتاریخ هلاکو گوید **قطعه** چون هلاکوزمراغه‌بزمستان گه‌شد✡ کرد تقدیرازل نوبت‌اوراآخر ✡سال

بر ششصد و شصت و سه شب و یکشنبه * که شب نوزدهم بدر ربیع الاخر ـ مدت عمر هلاکوخان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیك به نه سال و هلاکوخان چهارده پسر داشت اول اباقاخان از سونجین خاتون که از قوم سولدوز بود دوم جومغور از کویل خاتون بنت تورا ینکجی گورکان از قبیله اویرات سوم یشموت که مادرش قمائی بود بوقاجین ایکجی نام چهارم مکسین که از قوبوی خاتون قنقرات در وجود آمده بود و در خوردسالی بعلت استرخاء مثانه از عالم انتقال نموده پنجم طراقای و مادرش او نیز قما بود و بورقجین نام داشت ششم بتشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم نکودار که ایضا از قوبوی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش اربقاق ایکجی بود بنت تنکر گورکان نهم قنقربای که مادرش کنیزك ختائیه بود نام او اوجه ایکجی دهم بیسودار که مادر سجین بود از قوم کورلوت یازدهم منکوتیمور که مادرش اولجای خاتون بود بنت تورایلجی گورکان دوازدهم هولاجو که مادرش ایل ایکاچی بود از قوم قنقرات سیزدهم شیاوجی که برادر اعیانی هولاجو بود چهاردهم طغاتیمور که مادرش در سلك قمکان انتظام داشت و از این جمله آباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند .

گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمهٔ از حال وزراء و عمال آن سالك مسالك طریق جهانبانی

چون منکوقاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع ماثر بر حل بعضی از اشکال اقلیدس می گماشته هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر سلطنت مصر طلبیده فرمود که ببناء رصد پردازد و جمال الدین محمد از سرانجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار می گذرانید تا آنکه آوازهٔ فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را با یران میفرستاد باوی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دژ خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنا بر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و استنباط زیج فرمان فرمود و خواجه نصیر الدین مراغه تبریز را جهة بناء رصد اختیار کرده حکم شد که هر چه محتاج علیه آن مهم باشد دیوانیان وخزانچیان تسلیم نمایند و خواجه هر کس و هر چیز که در بایست بود طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشتهٔ رفیع ببناء رصدخانه اشتغال نمود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاك و تدویرات و حوامل و دوایر موهومه و صور و بروج دوازده گانه و آن رصد بر

وجهی ساخته وپرداخته شدکه هرصباح پرتو نیراعظم از نقبهٔ قبه بالا برسطح عتبه میافتاد ودرج ودقایق حرکت وسط آفتاب وکیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم می گشت وصورت کرهٔ زمین وتقسیم ربع مسکون براقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلدوهیأت جزایر و بحارچنان روشن ومبرهن گردید که هیچ چیزمشتبه نماندو بواسطهٔ اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی وزیجات پیشین درطالع سال تفاوت فاحش ظاهر گشت وهنوز عمارت رصدناتمام بود که کوکب طالع هلاکوخان بقاطعی رسیده اجل موعود ازمرصد تقدیر کمین بگشاد وچون هلاکوخان رابعمارت میل بسیار بوددرایام دولت خوددر آله تاق قصری رفیع ساخت ودرحوالی آران و آذربایجان بتخانهای بزرك طرح انداخت ودر اواخراوقات حیات بیشتراز پیشتر خودرا بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما ازتمشیت امورمملکت نیزغافل نبود وچون آثاررشدو نجابت در ناصیهٔ پسر بزرگترخویش اباقاخان مشاهده نمود نام حکومت ممالك عراق ومازندران وخراسان را تاکنار جیحون درکف کفایت او نهاد ومنصب ولایت عهدرانیز باوداد وضبطوربطدیار آران وآذربایجان را بولددیگرخود یشموت رجوع فرمود وایالت دیاربکرودیارربیعه را درعهدهٔ امیرتودان کرد ومملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد وزارت هلاکوخان دربیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین تپکچی میداشت ودراوایل محرم سنهٔ احدی وستین وستمائه که هلاکو خان متوجه رزم بر که خان بوددرمنزل شابران جمعی ازمقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بودوخواجه مجدالدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند وهلاکو بپرسش آن یرغو فرمان فرموده بعداز ثبوت گناه سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوهٔ اصحاب قلم وملاذ ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دارالسلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمدخواجه علاءالدین عطا ملك جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت وخواجه شمس الدین محمد ازاولاد امجاد زبده حاویان کمالات نفسانی عبدالملك جوینی بود وباعن جدمناصب بلند ومتقلدمراتب ارجمند وجدنامدارش که ایضاً شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین مینکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می نمود وپدر بزرگوارش خواجه بهاءالدین محمددرملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت ومشکورالسعی والاثر درگذشت وچون هلاکوخان منصب وزارت رابخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهوراست بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق ومحاسن شیم ابواب ظلم وستم مسدود گردانیده درباب عدل وکرم برروی روزگارخلایق ایران برگشودودرتمشیت مهم وزارت ورواج ورونق درگاه سلطنت بنوعی سعی واهتمام کرد که اگرآصف برخیا زنده می بود شرط متابعتش بجای می آورد وباوجود کفرحکام وسلاطین درمحافظه دین متین وتقویت شرع سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم کمرجدواجتهاد برمیان بست وازرعایت اصحاب علم و

کمال وارباب فضل افضال لحظهٔ فارغ نه نشست وچون هلاکوخان وفات یافت وپرتوانوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت درباره آن وزیر صافی ضمیر عنایت والتفات بیشتر فرمود واودر تمامت مملکت ایلخان نواب کافی وعمال امین تعیین نمود وآن طایفه را بانفتاح ابواب صلات وصدقات وارباب استحقاق واصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام غنچهٔ آمال اهالی زهد وتقوی ومتصدیان درس وفتوا درچمن اقبال شگفته گردید امتیاز افاضل از اراذل ودانا ازجاهل درزمان وزارتش پیدا وظاهر گشت وبیمن اعتنا وحسن اهتمامش سپهر بی مهر ازسرایضاء فضلاء وقصد جفای علماء به تمامی درگذشت **بیت** نهال باغ دولت در بر آمد ☆ جفاءخار محنت برسر آمد وبرادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطاملك چون بدارالسلام بغداد رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندك زمانی آن بلده راکه درغایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید درزمین نجف نهری حفر کرده زیاده ازصدهزار دینار سرخ درآن جوی صرف نمود وآب فرات رادرحوالی مشهد مقدسه اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب جاری فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاءالدین محمد وخواجه شرف الدین هارون درمبادی احوال و عنفوان اوان شباب درتحصیل کمالات نفسانی وتکمیل فضایل انسانی سعی وکوشش می کردند اماخواجه شرف الدین هارون بر برادرسبقت گرفته در صنوف علوم باهرودر فنون دانش متبحر شد وعلم موسیقی ازاستادصفی الدین عبد المومن تعلیم گرفته آنجناب رسالهٔ شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقاخان درخطهٔ اصفهان رایت حکومت برافراخت وازغایت سیاست ونهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ ومضبوط ساخت مآل حال خواجه شمس الدین مخمدو برادروپسرش عنقریب صفت تحریر خواهد یافت وپرتو اهتمام برذکر ارتفاع اساس دولت وانخفاض لواء حشمت ایشان خواهدتافت انشاءالله تعالی.

ذکر بعضی ازافاضل زمان هلاکوخان

ازجمله مواهب سنیه و عطایاء جلیله که هلاکوخان را میسرشد یکی آنکه افضل المتقدمین واعلم المتأخرین افتخار الحکماء العظام واستظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الدنیاوالدین الطوسی درآن عصر بود وباوی مصاحبت می نمود کنیت آنجناب ابوجعفر است ونامش محمدابن حسن وخواجه نصیر دراصل ازساوه است اماچون درطوس متولدشده نشوونما یافت بطوسی مشهور گشت وآنجناب درتمامی اقسام حکمت برحکماء واعصار و علماء ادوار رتبه تقدم داشت ودرسایرعلوم معقول و منقول بقلم جودت طبع وحدت ذهن نقش کمال مهارت برلوح خاطر نگاشت وکیفیت افتادن خواجه بقلعه میمون دزو رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که درزمان مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چنددر ولایت

قهستان ساکن شد وحاکم آن خطه ناصرالدین محتشم ابواب لطف و کرم برروی روزگار آن علامه عالیمدار گشاده آن جناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیده عربیه درمدح مستعصم خلیفه درسلك نظم کشیده ببغداد فرستاد وابن علقمی را این صورت موافق مزاج نازك نیافتاده بر پشت همان قصیده بناصرالـدین محتشم نوشت کـه مولانا نصیرالدین بخلیفه روی زمین آغاز مکاتبات ومراسلات فرمود ازاین اندیشه غافل نبایدبود واین امر بزرك را خرد نتوان شمرد وچون آن نوشته بنظر ناصرالدین نازنین رسید خواجه راحبس فرمود ودروقتی که نزدعلاءالدین محمد بقلعه الموت ناهیمون دژ می رفت آنجناب راهمراه برده باوسپرد بنابرآن علامه زمان چندگاه بحبس ضرورة در میان ملاحده اقامت نموده وچون اساس دولت آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخـدمت ایلخان پیوست وبـاصناف الطـاف اختصاص یـافته درسلك خواص ومقربان منتظم شده وبنابرآنکه وفور تعصب مستعصم درمذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بودهلاکوخان رابرآن داشت که بصـوب بغداد لشگر کشید تامهم بغدادیان بدانجا انجامید که سابقامذکور گردید از جمله مؤلفات خواجه شرح اشارت ومتن تجرید ونقد محصل وزبده وتذکره در حکمت و معینیه وهیأت واوصاف الاشراف درسلوك و اخلاق ناصری وتنسوق نامه ایلخان مشهوراست ونکات ودقایق آن کتب برالسنه وافواه جمهور علماء وفضلاء مذکور وتاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که **قطعه** نصیرملت ودین پادشاه کشور فضل☆ یگانهٔ که چواو مادرزمانه نزاد بسال ششصدوهفتادودو بذوالحجه☆ بروزهیجدهم درگذشت در بغداد در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیرالدین وصیت فرمود که اورا در جوارمزارفیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطرافشان جهة اوآغازحفر قبر کردند ناگاه سردابهٔ کاشی کاری ظاهرشد وبعدازتقدیم لوازم تفحص وتفتیش بوضوح پیوسته که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود پسرش ظاهر بخلاف وصیت پدررا دررصافه دفن فرموده ازغرایب حالات آنکه سردابه در روزشنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصدونود وهفت تمام شده بود ودرهمان روزخواجه نصیرالدین تولدنموده ومدت عمرخواجه هفتاد وپنج سال وهفت ماه وهفت روزبود والعلم عندالله المعبود ودیگر از افاضل آن زمان اثیرالدین اومانی است واومان قریه ایست درنواحی اعلم از ولایت همدان واثیرالدین از قبل او بسر میبرد ودرمدح اواشعار آبدارمیسرود ودرتاریخ گزیده مسطور است که اثیرالدین اومانی دراواخر استیلاء هلاکوخان بر بغداددرمصاحبت سلیمانشاه که درسلك نواب مستعصم منتظم بود ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجدالدین طویل بود برنجید واین قطعه درهجو اومنظوم گردانید **قطعه** نه ازآن داشت قضامرك وی اندرتاخیر☆ که بریداجلش می نتماید تعجیل-لیك درتیه ضلالت نه چنان گم گشتست☆ که بصدسال برد ره بسرش عزرائیل ومضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود

تاثیر نموده چهل نوبت سورهٔ انعام خواند و برانیرالدین نفرین کرد وهمدرآن نزدیکی به تیر بیداد چرخ اثردرگذشت واز آنجمله دیگری خواجه صفی الدین عبدالمؤمن است که در فن ادوار موسیقی درعرصهٔ گنبد دوار بی بدل بود ومانند فیثاغورس دروقوف برشعبات اصول مقامات ضرب المثل واستاد صفی الدین نیزدرزمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل وغارت آن بلده درگوشهٔ خزیده ونیم روزی خود را بنواحی خرگاه هلاکوخان رسانیده وبرپای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنابرآنکه آن نوای روح افزای اصلادر مغولان بی‌سروپاتاثیر نمیکرد تاوقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخرالامر یکی از اهل‌هوش‌شمهٔ از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان آنجناب را خوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هرساله بوی رسانند وآن عارفه مدتی مدید بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید ودرزمان اباقاخان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان شتافت وزیر صافی‌ضمیر ولدارشد خودخواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقـات بتصنیف رسالهٔ شرفیه پرداخت واز آنجمله دیگری حسام الدین منجم است ودرآن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگرخلیفه کشته گردد عالم سیاه وتاریك شود وعلامت قیامت مشاهده افتدو امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکو-خان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده درآن باب با خواجه نصیرالدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر ویحیی معصوم راسلام‌الله‌علیهما بقتل آوردند هیچ یك ازین حالات بوقوع نه پیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که ایـن احوال برخونریزی آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن ازایشان پیش ازین کشته‌اند نه آفتاب منکسف شد ونه قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکاء ستاند که بعد از قتل خلیفه تامدت معین اگر آنچه گفته بظهور نه پیوندد اورا بکشد و چون آن مدت انقضا یافت درشب پنجشنبه هشتم محرم سنهٔ احدی و ستین و ستمائه حسام الدین به تیغ مغولان پرخشم وکین کشته شد ودیگری ازآنجمله نجم الدین دبیران است و هوابوالحسن علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم وکمال ازفضلاء زمان گوی مسابقت می‌ربود ودر وقتی که خواجه نصیر طوسی برصدمشغولی می کرد اورا بمراغه طلبیدتادر آن باب شرایط امتدادبجای آورد ونجـم الدین متن شمسیه را درزمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تضیف نمود وآن رساله رابنام نامی آن‌وزیر صافی‌ضمیر موشح ساخته شمسیه نام‌فرمود و شرح کشف وحکمت عین وجامع‌الدقایق نیز از جملهٔ تصانیف نجم-الدین است ومؤیدالدین عرضی دمشقی وفخرالدین مراغی موصلی ومحی الدین اخلاطی نیز باهلاکوخان معاصر بودند ودروقت بناء رصدخواجه نصیرالدین را امدادمی‌نمودند ودیگری ارجمله فضلاء زمان هلاکوخان صدرالدین ساوجی است واو بحدت ذهن سلیم

وجودت طبع مستقیم و وفورقوت حافظه ووقوف برعلم عروض وقافیه اتصاف داشت و درتاریخ گزیده مسطور است که صدرالدین موازی یکجزو کتابت را بیك خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکوخان درشام مقیم بود بسحر متهم گشته شربت شهادت چشید قصیده حسنادرعلم‌عروض وقوافی ازجملهٔ‌منظومات اوست ودیگری از آنجمله‌محی‌الدین مغربی است واو در اوایل زمان هلاکوخان درشام مقیم بود و در میدان علم تنجیم از منجمان جدید وقدیم قصب‌السبق می‌ربود بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که‌مطابق واقع اتفاق افتاده برالسنه وافواه مذکور .

ذکر اباقاخان‌بن هلاکوخان

درجامع رشیدی مسطور است که‌درآن وقت که هلاکوخان بجهان جاودان‌شتافت اباقاخان درقشلاق مازندران بود امراء وارکان دولت ماننداِیلکانویان و سونجاق‌بهادر وغیر همامسرعان بطلب اوفرستادند واباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردوگشت و درنوزدهم جمادی الاولی سنهٔ‌ثلث وستین وستمائه بمقصد رسید ونخست‌باقامت رسم‌تعزیت قیام‌نموده درماه رمضان سنهٔ‌مذکوره موافق اودئیل باتفاق شاهزادگان وامراء واعیان در موضع جغان ناور از حدود براهان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشئید قواعد مرحمت پرداخته درایام‌دولت اوسپاهی ورعیت‌را رفاهیت بوقوع‌پیوست‌زمام منصب امیر الامرائی را درقبضهٔ اختیار سونجاق‌نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان را ببرادرخویش تبشئین اغول‌داد وتمشیت مهم وزارت رابدستور زمان پدربخواجه‌شمس الدین محمدباز گذاشت و خواجه علاءالدین عطاء ملك‌بهمان منوال همت برتعمیر بغداد گماشت وایالت اصفهان رابخواجه‌بهاء الدین محمد تفویض‌نمود ودرسایر بلاد وامصار حکام معدلت شعارتعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه‌خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخـان ازین معنی وقوف یافته برادر خودیشموت‌رابدفع مخالفان‌نامزدگردانیددربیستم صفر سنه‌اربع وستین وستمائه بین‌الجانبین محاربه دست‌داد ودراثناء داروگیر تیری بچشم نوقای‌رسید وهزیمت‌بجانب سپاهش‌افتاد چون‌بر‌که‌خان خبراین‌چشم زخم شنودباسیصدهزار سوارمتوجه آذربایجان گشته درکنارآب کرنزول نمود واباقاخان نیز باسپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این‌طرف آب‌نزول اختیار فرموده بعد ازروزی چند برکه‌خان بجانب‌تنلیش رفته‌بخیال آنکه ازآنجا ازآب بگذرد وروی بجنك ایرانیان آرد اما در اثناء راه بمرض قولنج گرفتارگشت و پادشاه طبیعتش دست از تدبیر شـهرستان بـدن‌کوتاه کرده درگذشت بالضرورة سپاهش بساط محاربه درنوشتند و سرخودگرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند درذی‌حجة سنهٔ ششصد وشصت وهشت درپنج‌شش فرسخی هراة بروجهی که‌سابقا

مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامیدو براق منهزم گشته اباقاخان بدستور پیشین بتشین را در خراسان حاکم گردانید وسنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ئیل ارغون اقا که قرب سی سال بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلادخراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده درطوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ودرسنهٔ ششصد وهفتاد و نه اباقاخان برادرخود منکوتیمور اغول را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت ومنکو تیمور باسپاهی پرتهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت ودرماه رجب سنهٔ مذکوره اورا باسلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهورست بالفی درحدودحمص محاربه دست داد وپادشاه مصرظفر یافت و بروایتی منکوتیمور بااکثر مغولان برخاك هلاك افتاد وقولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغدادرفته درهمان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دارالسلام از شکست سپاه خودخبر یافته قصد کرد که جهته انتقام بجانب ولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید واز بغداد بهمدان رفته بتاریخ عشرین ذی‌حجه سنهٔ ثمانین و ستمائه متوجه ملك عقبی گردید مدت سلطنتش هفده سال بودو بعد از فوتش نکودار بن هلاکو پادشاهی نمود

ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان .

خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی وصفت سبعی برمزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان دربلدهٔ اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبارفتنه وفساد وافروختن نیران آشوب وبیداد مجبول یافت بنابر آن ابواب عفوواغماض بیکبارگی بربست وپشت برمسندغلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمیل بارگران بشکست ودراظهارقدرت واجراءسیاست قاعدهٔ چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه وحجاج بن یوسف بود اگرسخنی نه بروفق مزاج شنیدی تابجریمه صغیره و کبیره چه رسد خاندانها بر بادداده مال وجان مسلمانان راهباء منثور گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف واعیان اصفهان اگرشب یك لحظه بر بستر استراحت می غنودندهنگام وزیدن نسیم سحر مانند برك بیداز بادصرصر برسرجان خودترسان ولرزان بودند که آیا امروزازحیز قهر او بچه تدبیر نجات توان یافت و بازشرارخشم وآتش بارش برروزگار کدام خاکسارازاهالی این دیارخواهدتافت رنود واوباش وسراق که شبها هیچ آفریدهٔ ازبیم ایشان دراسواق ترددنمی توانست نمود دراندك زمانی چنان مطیع ومنقادش گشتند که زیاده ازآن متصور نتوان بود ارباب دهقنت وفلاحت پیوسته اسباب حرث وزراعت بوکیل سیاستش میسپردند واگرچه جنسی درغایت نفاست درراهی افتاده بودی آینده وروند ازوهم مهابتش دست

بدان جانب دراز نمیکردند محافظت محلات واسواق اصفهان را برؤساء وسپهسالاران مفوض گردانیدی و دکانداران بموجب اشارت اوشب ها ابواب دکاکین را باز گذاشته بخانه رفتندی و آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان ازدکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت وضعف بهاء آن همانجا گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود وصورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد ومضطرب شده روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید همان ساعت عسس از در همان دکان مصلوب گردید نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت نیك پی نام که محرم اسرارش بودشبی اورا فرمود که گردشهر برآی وتفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری تحقیق نمای ونیك پی شرایط احتیاط بجای آوردچون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس ازاهل پاس مستعد کار و بیداردل وهشیار بود ودیده بان عزمش ازشرفات حصار اطراف وجوانب اسواق ومحلات راملاحظه می نمودوفلان شخص درمقام حراس تمکن داشت اماسلطان منام برشهرستان دماغش غلبه کرده عملهٔ حواس ظاهری اورا از اعمال معهود معزول میداشت وفلان عزیز از موضع احتراس غایب بود وسزاوار عتاب اقارب واجانب روزدیگر که ازبیم بسیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان ازعیون اعیان غیبت نمودند شحنهٔ قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تاهر یك از آن سه شخص را هفتـاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید که من دروقت صدور آن حکم نزدخواجه بهاء الدین حاضر بودم وازوی پرسیدم که اگراین دوشخص بسبب عدم احتیاط یاغیبت مستحق عقوبت شده اند اما این عزیز کماینبغی بلوازم مهم خود قیام می نموده چرا درزمره ارباب جـرایم انتظام مـی یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهة آنست که نیك پی را که درتاریکی شب دزدیده بسروقتش رسید چرانگرفت ونپرسید که دراین وقت بچه سبب ازخانه بیرون آمدهٔ القصه چون سیاست و کشش وعقوبت وخونریزش خواجه بهاء الدین ازحداعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمدازروی دلسوزی وشفقت ابوت چندنوبت مکتوبات نوشته وقاصدان ارسال داشته ولدامجد را از کثرت قتل واحراق واغراق منع نمودوو خامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلفه پیغام فرمود اما خواجه بهاء الدین اصلامتنبه نگشت واز سرارتکاب افعال ناهنجار خوددرنگذشت **مصراع** پند پدرمانع نشد رسوای مادرزادرا ☼ آخرالامر زبردستی روزگار دراسترداد مواهب خویش سعی درپیوسته وعروض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست وهنوز سنین اوقات حیاتش به ثلثین نرسیده بود که ازعالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود **قطعه** فغان زآفت این رنج سازراحت سوز ☼ فغان زگردش این جان فکارجورسرشت ☼ که صورتی که بعمری نگاشت خودبسترد ☼ که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست درروضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هـرچنددر شرهٔ سیاست عقوبت سعی تمام ومبالغه لاکلام داشت باضعاف آن درطریقهٔ جودوسخاوت اهتمام فرموده هرگزدرباب تعظیم فضلا وعقلا وعلما دقیقه مهمل ونامرعی نمی‌گذاشت اوقات

خودرامنقسم گردانیده ازصباح تاچاشتگاه درصفهٔ بارنشستی آنگاه باطایفهٔ از اصدقا و اخوان‌الصفا بساط صحبت وملاطفت مبسوط داشتی وبعدازپیشین با افاضل ندما ساعتی بتجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی‌ودرهیچ‌وقت‌ازسرانجام‌مهام‌ملك‌ومال واستکشاف احوال تغافل ننمودی وچون‌خبروفات خواجه‌بهاءالدین محمدبصاحب‌دیوان رسیددرفراق قرةالعین خویش‌محزون شده این‌رباعی‌در سلك نظم کشیده **رباعی** فرزند محمد ای فلك‌هندویت ✿ بازارزمانه‌رابهایکمویت ✿ توپشت‌پدربودی‌ازآن پشت‌پدر ✿ خم گشت چوابروی بتان‌بی‌رویت.

گفتاردربیان وصول اخترطالع مجد الملك یزدی باوج‌اقبال‌ورجعت کوکب دولت‌خواجه شمس‌الدین محمدبحدوددوبال

در گلشن‌سپهربدمهر کل‌دولت بدست که‌افتاد که‌ازعقب‌خار ناکامی درپایش نشکست ودرعشرتخانهٔ‌عالم پربهانه پیمانه‌اقبال بکام که‌رسید که‌ازدردسرخماردلش نخست **مثنوی** سرسبز نگشت‌بوستانی ✿ کازار نیافت‌از خزانی ✿ سروی‌بچمن‌نخاست ازجای✿ کآخر تبری‌نخوردبرپای ✿هر نازز‌مانه‌رانیازیست✿هرشمع‌مراد راگدازیست✿دردهر کجاست صبحگاهی ✿ کش‌نیست زپی‌شب‌سیاهی مؤیداین‌مقال صورت حال‌مهرسپهرفضل‌وافضال خواجه‌شمس‌الدین محمدصاحب دیوان‌است که‌چون‌درزمان‌سلطنت هلاکوخان وآباآقاخان چندسال‌در کمال استقلال بسرانجام‌امورملك ومال‌قیام نمود بعدازفوت‌خواجه بهاءالدین محمد بسبب تقریرمجدالملك یزدی نقصانی تمام بجاه وجلالش‌راه‌یافته دست‌تقدیرابواب لقب‌برروی روزگار برادرش‌خواجه‌عطاالملك برگشودتفصیل‌این اجمال آن که‌مجدالملك که‌ولدصفی‌الملك ابوالمکارم بود ودرسلك‌وزیرزادگان یزدانتظام‌داشت بواسطهٔ‌حدوث بعضی ازوقایع ازاتابك‌یوسف‌شاه یزدی رنجیده‌باصفهان شتافت وملازمت خواجه شمس الدین محمداختیار کرده چون‌اورابغایت‌درشت خوی‌یافت بخدمت سعیدخواجه‌شمس‌الدین محمد مبادرت نمودوجناب‌صاحب‌شغلی ازاشغال دیوانی درعهدهٔ‌او کرده مجدالملك کما ینبغی ازعهدهٔ‌سرانجام‌آن‌مهم بیرون‌آمد امادرآن‌اثنا‌امارات نفاق‌درناصیهٔ‌احوال‌اوظاهر گشت وسعایت اهل‌حسد مددعلت شده‌نقداعتماد وخلوص‌اعتقاد وزیرنیکو نهاد نسبت به مجدالملك مغشوش گشت وبفسادوحرمان روزگارمیگذرانیدو نزدامراء تردد نموده‌اساس معرفت‌مستحکم میگردانید دراثناء‌آن‌اوقات روزی‌مجدالدین اثیر که نایب خواجه عطاء الملك بود بتقریبی شمهٔ ازعظمت پادشاه مصرو کثرت لشکر آن‌دیار ببعضی ازهمنشینان خود میگفت‌ومجدالملك آن‌سنان‌را شنوده‌آغاز خباثت کرده‌بوسیلهٔ‌یکی ازمعتبران‌بعرض آباقاخان رسانید که‌مجدالدین اثیر که ازجمله‌مخصوصان برادر صاحب‌دیوان‌است بنابر

اشارت واست صواب‌احو بن بامصر یان‌زبان‌یکی داردو پیوسته‌درمجالس زبان‌بمدح‌سلطان مصر میگشاید ازاستماع‌این‌حدیث نایرهٔخشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجدالدین اثیر راگرفته درشکنجه کشیدند واورا ایذاء بسیار نمودندتا بمدعاء مجد الملك اقـرار نماید وچون این‌سخن کذب محض وافتراء صریح بودمجدالدین مقر نیامد وپادشاه اورا بصاحب‌سعید سپردجناب‌صاحبی چون‌عناد مجدالملك‌را با بن‌مثا به‌مشاهده‌فرمود اورا نامزد ضبط اموال‌سیواس کرده مبلغی کرامند نزد وی‌فرستاد مجدالملك بنابر آنکه همچنان بهتانی گفته‌بود بمجرداین‌انعام برجانب‌صاحب اعتمادنفرمود وانتظار فـرصت کشیده با دشمنان‌صاحب‌دیوان‌دوستی ورزید تادرزمانی که‌اباآقاخان متوجه خراسان گشته بقزوین رسید وپسرش ارغون‌خان بسعادت‌ملازمت پدرخود فایز گردید مجدالملك بتوسطاباجی که‌درسلك نواب‌شاهزاده انتظام‌داشت درمجلس‌ارغون‌خان راه یافته بعرض رسانیدکه هرسال اینمقدارمال که‌ازمجموع ممالك محروسه بخزانهٔ عامره‌میرسد حاصل‌املاك‌خاصهٔ صاحب‌دیوان است که برسبیل‌خیانت ازاموال پادشاه خریده‌مع‌ذالك در کفران نعمت می کوشد وباملوك مصروشام شراب اتحادمینوشد وبرادرش عطاملك ملك بغداد را ملك خود تصور کرده بدستورملوك ذوی الاقتدار تاج‌مرصع جهة خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان‌مرا برتبت تربیت سرافرازسازد برشمس‌الدین محمد ثابت‌می‌سازم که‌قرب چهارهزار تومان ازاموال‌پادشاهی املاك بنام‌خودخریده و ازنقود و جواهر وگله ورمه قرب‌دوهزارتومان‌دیگردرتحت تصرف‌دارد وبنا برآنکه دانسته که‌مرا برمعایبش اطلاع حاصل‌است اینك‌منشورضبط وحکومت اموال‌سیواس بنام‌من‌نوشته ومبلغی کرامندبطریقهٔ رشوه‌فرستاده‌وارغون این‌سخنان پریشان‌را بسمع‌رضا شنوده درخلوتی بعرض‌پدررسانید اباقاخان برزبان‌آورد که‌حالا بافشاءاین سرمبادرت‌منمای‌تا بهنگام فرصت‌شرط‌پرسش بجای‌آوریم وبعدازاندك‌زمانی ازبن‌قیل‌وقال دروقتی که‌صاحب‌دیوان دراردو نبود مجد الملك درمجلس‌پادشاه باستقلال راه‌یافته بیواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجدالملك درضمیرصاحب‌تاج وسریر تاثیرنموده نسبت‌بخواجه‌شمس‌الدین محمد بد مزاج شدومجدالملك‌را هـم‌درآن‌مجلس بدست‌خودکاسه‌داشت وازاحوال تمامی ممالك و خرابی وآبادانی بلاد هردیار استفسار فرمود وبعبارت روشن کیفیت آن‌حالات خاطر نشان‌خان کرده یرلیغ شرف نفاذیافت که‌مجدالملك مشرف جمع وخـرج قلم رو ایلخان باشد ومحاسبات چندساله مفروغ سازد وازشاهزادگان‌وامرا ومقربان هیچکس درمهم اودخل ننماید وعلاوه‌این احکام پایزهٔ سرشیز که‌پیش‌ازاین بهیچیك ازسلاطین نداده‌بود عنایت‌فرمود ومهم‌مجدالملك دریك‌لحظه که‌پرتو انوارعاطفت‌پادشاهی بروی‌افتاد شبنم صفت‌ازحضیض انحطاط روی‌باوج‌ارتفاع نهاد واوغلامان‌پری‌وش باجامهای زرکش بر اسبان تازی وبادپایان شامی‌وحجازی‌سوارساخت وخـرگاه چهل‌سری و بارگاه‌اطلس ششتری تاذروهٔ‌آسمان‌وایوان کیوان برافراخت وجهت‌استحضارو کلاونواب‌صاحب‌دیوان

که در تبریز بودند ایلچیان تعیین نمود و این رباعی در سلك نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود **رباعی** در بحر غم توغوطه خواهم خوردن ✡ یا غرقه شدن یا گهری آوردن ✡ خصمی توبس قویست خواهم کردن ✡ یا سرخ کنم روی بدان یا گردن وچون آن رقعه بنظر صاحب سعیدرسید این دو بیت درجواب نوشته روان گردانید **رباعی** برغو برشاه چون نشاید بردن ✡ پس غصهٔ روزگار باید خوردن ✡ این کار که پای درمیانش داری ✡ هم سرخ کنی روی بدان هم گردن القصه چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه آباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت برمیان بسته پدر مارا کوچ دادی ومنظور نظرعنایت گشتی وچون تخت سلطنت بوجود ماتزئین گرفت بیشتر از پیشتر درباره توعاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالك محروسه را برأی ورؤیت تومنوط گردانیدیم و حالا مجدالملك تقریر میکند که تصرف وتقصیر توبسیار است و از اموال سلطانی آنچه درمعرض تضییع افتاده بشمارضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب را محال دانسته بتلقین ملهم سعادت وتائید مرشدعقل وهدایت فسیح جنان وفصیح بیان زبان برگشاد که سرومال وتن وجان وخان ومان فدای جان خان باد ووفور نعم وایادی پادشاهی راچه سان پنهان توان داشت وانوارذره پرور خورشید ضیاگستر را نابود که تواند انگاشت هرآینه در دولت ابدپیوند من وبرادر وفرزند ستدیم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و بردیم وچیزی درخدمت درگاه سلطنت وچیزی جهة صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه امروز درتحت تصرفست ازضیاع وعقار واملاك واسباب ونقود و دواب و آماء و عبیدنواله ازخوان انعام پادشاه است وهرچه خاطرخواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده ازصمیم القلب بآن همراه است **بیت** خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان ✡ هرچه بود مراد توهست مرادمن همان هرگاه فرمان شودهروقت مصلحت باشد بهرکه اشارت نافذ گردد تسلیم رود وبهیچ وجه درهیچ حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطرهٔ در جام زندگانی باقی باشد بیك قبامیان خدمت بسته زبان دعا گشاید **بیت** تاجام اجل در ندهدساقی عمر ✡ دست من ودامان توتاباقی عمر آباقاخان سخن دان چون سخنان دل نشان استماع فرمود نسیم عنایت ازگلشن مرحمت وزیده غبارنقار ازخاطر دریاآثار محو نمود و اصناف الطاف خسروانه در بارهٔ خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجهٔ اعتبار رسید وصاحب سعیدسجدات شکر بجای آورده بایفاء نذور وصدقات قیام نمود ورسولان باطراف وجوانب فرستاد وازتجدید عنایت آباقاخان اعلام فرمود ورقعهٔ راکه درآن باب ببرادر خود عطاملك نوشته مصدربابن آیة ساخت که(یالیت قومی یعلمون بماغفرلی ربی وجعلنی من المکرمین)واین بیت راردیف آیهٔ شریفه کرد **بیت** امروز بحمدالله فارغ دلم از دشمن ✡ کاندردل تنك من جزدوست نمی گنجد درروضة الصفا مسطور است که صاحب سعید

هرچند از سخط پادشاه ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت امامجدالملك بنابر کمال اعتبار واختیار در قصد آنجناب همچنان بجدبود وصاحب بقوت نفس و علو همت ازملازمت اباقاخان لحظهٔ تقاعد نمی نمود روزی اباقاخان جناب صاحبی ومجدالملك یزدی را احضار فرمودوفرمود که بمشافهه بایکدیگر سخن کنند وچنانچه رسمست هردوپهلوی یکدیگر زانوزدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس‌الدین محمد فروتر زانوزند و صاحب سعید درحضور دشمن ازدست کم عنایتی پادشاه آن جام‌تلخ مذاق را درکشید و سخنان اورا برنهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی دراثناء مجلس بزم‌جناب صاحبی سه‌نوبت زانوزده اباقاخان راکاسه‌داشت وهربار پادشاه کامکارازقبول آن کاسه‌احتراز فرمود وصاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه‌ازگوشتی که بنابرنص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته بسرکارولقمه بصاحب داد وصاحب سعید آن‌لقمه‌را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام‌شراب ازجناب صاحبی ستانده درکشید و اباقاخان گفت ایـن تازیك عجب جرأتـی دارد چند نوبت ازقبول‌کاسه اواعراض کردم واوهمچنان درکاسه داشتن مبالغه‌نمود ودرخاطر چنان بودکه اگرآن‌لقمه‌رارد کند دیدهٔ اوراهم بسراین کارداز چشم‌خانه‌بیرون کشم القصه چون مجدالملك دیدکه مکاید او در شان صاحب آصف نشان چندان تاثیری نکرد و درغمزد سعایت برادرش علاءالدین عطاملك سعی نمودن گرفت ونایب اومجدالدین اثیر رابفریفت تادربرابرصاحب علاءالدین‌آمده تقریر کرد وفرمان اباقاخان باخذ وقیدعطاملك صادر گشت و چون خواجه شمس‌الدین محمدتازکی‌آن مهم مشاهده نمود ببرادر پیغام داد که هرچه مقرران گویندقبول کن وبهیچ‌وجه برسخنان ایشان انکارمنمای وبعدازگفت وگوی بسیار صاحب‌علاءالدین مبلغ‌سیصدتومان متقبل‌شد که فرودآورد مع‌ذالك معاندان‌خرسند نگشتند ومهم‌بجائی رسید که محصلان اورا بسلاسل واغلال درگرد بغداد میگردانیدند وبانواع شکنجه وعذاب معذب میداشتند تاهرچه داشت وقایهٔ‌جان خودساخته بفروخت و بهاء تسلیم نمود واعداء بمجرد مطالعه‌اکتفا نکرده صاحب‌را بمصادقت و موافقت حکام مصر وشام متهم گردانیدند وبیکبارگی آن‌عزیز در خواری افتاد و دراواخر ایام‌حیات که‌اباقاخان درهمدان بودمجدالملك ازغایت‌اختیار واعتبار کس ببغداد فرستاد تاصاحب علاءالدین رابااردو آرند ومحصلان اورابابندگران همراه داشته متوجه گشتند اما درآن اثنا اباخاقان فوت شده ایزدتعالی خواجه علاءالدین راازآن شدت فرج داد

ذکر وفات اباقاخان

درروضة‌الصفا مسطور است که درآن اوان که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان ازدست بردلشگر مصروشام انهزام یافت‌اباقاخان درسنجاربود و بعداز استماع آن خبر

عنان بطرف بغداد تافته‌درذی قعده‌سنهٔ ثمانین وستمائه بدارالسلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و درروز چهار شنبه ششم ذی‌الحجه درآن بلده نزول فرمود وبترتیب مجلس عیش وطرب اشارت‌نمود وبسبب دوام شراب مدا معارضهٔ قوی‌بر مزاجش طاری‌گشت وضعف قوت پذیرفته روز بیستم ماه مذکور فی‌الجمله خفتی احساس فرمود و برصندلی نشسته ناگاه غرابی دربرابراوآمده بانك کردن‌گرفت و ملازمان آنرا پرانیده درآن‌حین پادشاهرا غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفس قالب‌تهی ساخت شاهزادگان وخواتین ونوئینان برسم وآئین مغول‌چند روز عزا داشتند آنگاه قریلتای‌کرده نقش اطاعت تکودار‌بن‌هلاکو برلوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دوپسر ماند ارغون ازقتمش‌خاتون و کیخاتواز توقدان‌خاتون واین هردوپسر بمرتبهٔ سلطنت رسیدند.

ذکربعضی ازاکابر زمان اباقاخان

ازجملهٔاجلهٔمشایخ‌عظام واعاظم عرفأ لازم الاحترام‌مولانا جلال‌الدین محمدالبلخی الرومی باآباقاخان معاصر بود و درایام دولت او ازعالم انتقال‌نمود درنفحات مسطور است‌که پدر مولانا جلال‌الدین شیخ‌بهاءالدین محمدبن حسین‌بن احمدالخطیبی‌البکری است ومادر شیخ‌بهاءالدین‌محمد که ملقب بود بولد دخترزادهٔ سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابرخوابی که دیده بود دختر خودرا باحسین‌بن احمد نکاح بسته بود ومولانا بهاءالدین ولد درعلوم ظاهری وباطنی درجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند داشت و پیوسته همت عالی نهمت براداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت وتولد مولانا جلال‌الدین محمد درششم ماه‌ربیع‌الاول سنهٔاربع وستمائه اتفاق افتاد وآنجناب درصغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج‌اسلام‌کرد وچون از مکهٔ مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلدهٔ لارنده مولانا جلال‌الدین محمد راکه سن شریفش بهجده رسیده بود کدخدا ساخت و درسنهٔ ثلث و عشرین وستمائه آنجناب را پسری متولدشده آن مولود عاقبت محمودرا سلطان ولد نام نهادند مولانا بهاءالدین محمد بااولاد عظام ازلارنده بقونیه رفته‌درآن شهروفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ برسید برهان الدین محقق‌که مریدش بود ظاهرگشته بقونیه شتافت و مولانا جلال‌الدین محمدرا درظل‌تربیت خویش جای‌داد وجناب مولوی مدت نه‌سال در خدمت سید بسربرده وترقی تمام‌کرده ودرخامس جمادی الآخری سنهٔ اثنی و سبعین و ستمائه روی بریاض جنان آورد وشیخ‌صدرالدین محمدقونیوی بروی‌نماز کرد واز مولاناجلال الدین رومی غیر ازسلطان ولد ولدی نماند واونیز از سیدبرهان الدین محقق و شیخ شمس‌الدین تبریزی تربیت‌یافت و درعاشرماه رجب سنهٔاثنی عشرو سبعمایهٔ بجنات‌عدن

شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی دیوان وغزلیات بغایت مشهور است وسلطان ولد رانیز بروزن حدیقهٔ شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل براسرار مواجید معنوی و از جملهٔ مشایخ آنزمان دیگری جامع سعادات دنیوی واخروی **شیخ صدرالدین محمد بن اسحق القونیوی است** و شیخ صدرالدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی وفنون عقلی ونقلی قصب السبق از امثال واقران میربود ومولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود در نفحات مسطوراست که شیخ صدرالدین پسر سببی شیخ محی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و اورا نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة الکتاب ومفتاح الغیب ونصوص وفکوك وشرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جملهٔ مشایخ آنزمان **شیخ محمد کجوجانی است** و کجوجان قریهٔ ایست در یك فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیز کار بود وهم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آنجمله دیگری **شیخ اوحد الدین حامد کرمانی است** و اومرید شیخ رکن الدین سنجاسی بودو بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ درفتوحات و رسایل دیگر ازوی حکایات نقل نمود وشیخ اوحدالدین بدیدارجوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابرآن وقتی شیخ شمس الدین تبریزی ازوی پرسید که درچه کاری جواب داد که ماه رادرطشت آب میبینم شیخ شمس الدین گفت اگر برپس سردنبل نداری چرا بر آسمان نمی بینی نقلست که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمدرومی گفتند که شیخ اوحدشاهد بازاست اما پاك بازاست فرمود که کاش کردی وبگذشتی وازجمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشوددلالت برآن دارد که به مشاهده صورت بغایت مقید بوده **رباعی** زان مینگرم بچشم سر درصورت ✿ زیرا که زمعنی است اثر درصورت ✿ این عالم صورتست ومادرصوریم ✿ معنی نتوان دید مگر در صورت وکتاب مصباح الارواح ازجملهٔ منظومات بلاغت آئین شیخ اوحدالدین است واز آن جمله دیگری **شیخ عزالدین نظری است** که شارح یکی از قصاید ابن فارض است وازجمله علماء زمان اباقاخان یکی مولانا **قطب الدین علامه شیرازی است** وآن جناب دراکثر علوم شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بودودرفضل وکمال بدرجه بلند ومرتبهٔ ارجمند ترقی فرمود برمزاج اومزاح غلبه داشت وهمواره نکات رنگین وکلمات شیرین برلوح بیان می نگاشت نقلست که روزی مولانا قطب الدین درخدمت خواجه نصیرالدین بمجلس هلاکوخان درآمد وایلخان بنابر آنکه درآن ایام ازخواجه رنجیده بود آغاز اعراض وخشونت کرده درآن اثنا آنجناب راگفت که اگرصد ناتمام نمی ماند ترامیکشتم مولانا پیش رفته گفت من صدرا اتمام کنم چون خواجه ازبارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین رامخاطب ساخته گفت رواباشد که درپیش همچنین مغول نااعتمادی مثل این سخنی میگوئی شاید که اوندانستی که توهزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل نمیکردم واز روی جد آن سخن برزبان می آوردم ازجملهٔ مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است

و نکات ودقایق آن کتاب افادت انتساب بر السنهٔ اطباء عظام مذکور ودیگری از آنجمله **حافظ علی بن ابخب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود** واو در سنهٔ اربع و سبعین وستمایه از عالم انتقال نمود واز جمله شعراء زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است وخدمت قاضی در نظم اشعار عربی وفارسی بغایت ماهر بود واورا قصیده ایست ملمع درمدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان واین دو بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده **نظم** بدیدم خود سر وصلم نداری ✿ ندارد عهد توهیچ استواری ✿ ز توجز سرکشی کاری نیاید ✿ زماجز خوی نرم و سازگاری ودیگری از آنجمله **جمال الدین رشیق القطنی است** ورشیق القطن اسم محله ایست از محلات قزوین وجمال الدین درزمان اباقاخان دروقتی که مدت نود سال ازعمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور از منظومات اوست که **رباعی** ای زرتوئی آنکه جامع لذاتی ✿ محبوب خلایق همه اوقاتی بی شك نه خدائی توولیکن چوخدا ✿ ستارعیوب وقاضی الحاجاتی دیگری ازشعراء زمان اباقاخان **سید جمال الدین کاشی است** واورا اشعار لطافت آثار بسیار است از آنجمله ترجیعی است که درجواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده ومطلع آن ابیات اینست که **مطلع** من مستم ورندو لاابالی ✿ وین شیوه مراست لایزالی وبند ترجیع اینکه برخیزم ودست یار گیرم ✿ بی یار چرا قرار گیرم ودیگری ازشعراء آن زمان **ملك رضی الدین است** وملك رضی الدین درزمان اباقاخان چندگاه حاکم دیاربکر بود وچون از آن منصب معزول شد وجلال الدین نامی که بعلت ظهریت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که **رباعی** شاهاستدی کشورت از همچومنی ✿ دادی بمخنثی نه مردی نه زنی ✿ زین کارچو آفتاب روشن گردید ✿ پیش توچه دف زنی چه شمشیر زنی واز آنجمله دیگری **عمادالدین فضولی است** که مشهور بود بعمادلر وعمادلر درسلك مداحان ومصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت وگاهی که خواجه باوی شطرنج میباخت در آن اثنا بزبان مطایبه می گفت که ای کون زنت فراخ وعماد این رباعی در آن باب نظم کرد که **رباعی** هرچند سخنهای چو درمیگوئی ✿ هشدار که باعماد لرمیگوئی ✿ عیب توهمین است که اندر شطرنج ✿ ای کون زنت فراخ برمیگوئی ودیگری از آنجمله فاضلی است سخنور مشهور **بمجد همگر** واو سرآمد افاضل زمان خود بود ودر اوایل حال ازیزد باصفهان رفته چندگاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقلست که در آن ایام که مجد همگر ازیزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود راکه بغایت مسنه بود دریزد گذاشت و بعداز چندگاه خاتون ازعقب شوهر باصفهان رفته دروقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسیده یکی از تلامذه مجد را ازقدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی واین سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد ودر آن اثنا گفت **مصراع** پیش ازمن وتو لیل ونهاری بوده همگر گفت پیش ازمن بلی اما پیش از تو حاشا که لیل ونهاری بوده باشد در تاریخ گزیده

مسطور است که درزمان اباقاخان میان فضلاء کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری وظهیر منازعت بوقوع پیوست وهمگررا حکم ساخته این قطعه بدو فرستادند **قطعه** ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ☆ ماه خجسته منظرو خورشید انوری ☆ جمعی ز ناقدان سخن گفتهٔ ظهیر ☆ ترجیح مینهند بر اشعار انوری ☆ جمعی دگر بر این سخن انکار میکنند ☆ فی الجمله درمحل نزاعند و داوری ☆ رجحان یکطرف تو بد بشان نما که هست ☆ زیر نگین طبع تو ملك سخنوری ☆ همگر درجواب نوشت که **قطعه** جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده‌اند ☆ ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری ☆ کردند بحث درسخن منشیان نظم ☆ تا خود که سفت به درر دری دری ☆ در انوری مناظره شأن رفت و در ظهیر ☆ تا مر کراست پایه برتر زشاعری ☆ از آب فاریاب یکی عرضه داد در ☆ درخاك خاوران دگری زرجعفری ☆ ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر ☆ تفضیل مینمود یکی حور بر پری ☆ انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه ☆ من بنده را گزید نظرشان بداوری ☆ درکان طبع آن چو بگشتم کران کران ☆ درقعر بحر این چو نمودم شناوری ☆ شعر یکی تر آمد چون درشاهوار ☆ نظم دگر بر آمد چون مهر خاوری ☆ شعر ظهیر اگرچه سر آمد ز جنس نظم ☆ باطرز انوری نزند لاف همسری ☆ براوج مشتری برسد تیر نظم او ☆ خاصه گه ثناگری و مدح گستری ☆ طبع رطب اگرچه لذیذ است خوش مذاق ☆ کی به بود بخاصیت از قند عسکری ☆ بید ارچه سبز و نغز و لطیف است و آبدار ☆ چون درچمن بجلوه کند بید عرعری ☆ هرچند لاله صحن چمن را دهد فروغ ☆ پهلو کجا زند به بهی با گل طری ☆ اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن ☆ گر تو مقلد سخن مجد همگری ☆ زاد این نتیجه نیمشب از آخر رجب ☆ درخاو عین و دال ز هجر پیمبری و دیگری از آنجمله **امامی هروی است** وهو ابوعبدالله محمد ابن ابی بکر بن عثمان وامامی در کرمان ساکن بود و درمدح سلاطین آنجا اشعار نظم می نمود و این قطعه درجواب سئوال مذکور از جمله منظومات اوست **قطعه** ای سالك مسالك فکرت در بن سئوال ☆ معذور نیستی بحقیقت چو بنگری تمییز را زبهر تناسب دراین دو طور ☆ هیچ احتیاج نیست باین شرح گستری ☆ کین معجز است وان سحر این شمع و آن چراغ ☆ این ماه و آن ستاره این حور و آن پری

ذکر تکودار بن هلاکو خان

بعدازوفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاولی سنهٔ احدی وثمانین وستمائه باتفاق اعاظم امراء تکودار پای عزت برمسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد برروی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان برگشاد و چون او متقلد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود منشی تقدیر لقبش را سلطان احمد تحریر نموده زمام امر وزارت را بدستور معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملك یزدی را بقتل رسانیده خواجه عطاملك را باردیگر بحکومت بغداد فرستاد شیخ کمال الدین عبدالرحمن

الرافعی را بر تبت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالك محروسه را بگماشتگان آنجناب مفوض گردانید ووظایف اطباء ومنجمان نصاری و یهود را که پیش از آن اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ ازدیوان بدولتیان رسانید در تجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات سبیل بیت الله احکام بتاکید تمام اصدار یافت ودر باب جمع و وصول حاصلات موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اجتهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت انهدام گرفت وبجای آنها مساجد ومعاهد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت وچون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امراء کافر کیش نبود با برادر سلطان احمد قنقور بای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را ازمیان بردارند و بار دیگر در اطفاء انوار ایمان و عرفان کوشیده رسوم عبادت اوثان وسایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بد اندیشان وقوف یافته امراء مفسد را بیاسا رسانید و پشت قنقور بای را شکسته مسلمانان را ازظلم وعدوان او بازرهانید شهادت سلطان احمد بردست ورثهٔ قنقور بای بحکم ارغون خان بن اباقاخان فی شهور سنهٔ ثلث وثمانین وستمائه روی نمود مدت سلطنتش دوسال وسه ماه بود

گفتار دربیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجدالملك بحکم پادشاه عدالت آئین

چون سلطان احمد بتائید سرمد برتخت بخت قرار گرفت و از اشعهٔ ضمیر نیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تاخواجه علاالدین عطاملك را باردو آوردند و زمام امور ملك ومال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایرهٔ بغض و حسد درکانون درون مجدالملك اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاك خاست و چون میداند که من بر آن سر وقوف یافته ام قصد سر من دارد سعدالدین برادرزادهٔ مجدالملك برمضمون این عریضه واقف گشت و بنا بر آنکه مجدالملك اورا از منصب خزینه داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود واین حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملك را مقید و مغلول گردانیدند و ایضاً یرلیغ نافذ گشت که آنچه در زمان اباقاخان بزجر ازعلاء الدین عطاملك گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطاملك بسمع اشرف اعلا رسانید که هر نعمتی که ما برادران درمدت ملازمت یافته ایم ازفواضل صدمات حضرت سلطانی است و حالا من بنده همه را درین قریلتای ایثار میکنم واشارت نمود تا آن اموال بیقیاس را که باو رد کرده بودند حضار

درگاه پادشاه ازیکدیگر بربودند آنگاه ازموقف جلال حکم لازم‌الامتثال صدور یافت که امراء عظام بپرسش مهم‌مجدالملك اشتغال نمایند وایشان بموجب فرموده عمل‌نموده درآن اثنا ازمیان امتعه واقمشهٔ مجدالملك مقداری پوست شیربیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری‌چند نامقرر بران‌نوشته‌بودند وچون اتراك منکرسحر می باشند ازآن نوشته خائف گشته درآن‌باب قیل وقال بسیار واقع شد آخرالامر باستصواب قامان و بخشیان مقررگشت که‌آن پوست شیر را شسته غساله آنرا مجدالملك بیاشامد تانتیجه سحر بد وعاید گردد ومجدالملك ازقبول این معنی ابا و امتناع نمود چه‌گمان برد که آن نوشته راازشیخ‌عبدالرحمن که دوست‌صاحب دیوان بود درمیان‌متاع‌او پنهان کرده و در ضمن‌آن مکیدتیست وگناه مجدالملك به ثبوت پیوست اما سونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بربستر ناتوانی نهاد و شیخ عبدالرحمن بعیادت اورفت ومبالغها نمود تاسونجاق‌بکشتن مجدالملك‌راضی شدآنگاه‌اورابملازمان خواجه علاء الدین عطاملك سپردند و خواجه علاءالدین از غایت سلامت نفس وحسن خلق میخواست که‌بموجب کلمه‌العفو عندالاقتدار من‌علوالاقدار عمل نموده درزمان‌قدرت میخواست که قامت مجدالملك رابخلعت عفوبیاراید اما جمعی ازمخلصان حقیقی و انصار واعوان صاحبی گفتند برهمگنان روشن است که این مدبرمدبر درایام اختیار هیچ‌دقیقه از ایذاوآزارفرو نگذاشت ودرروزگاراعتبار مطلقا جانب حق‌وخلق رامرعی نداشت امروز اگر مخلص‌اوصورت بندد هراینه باز عالمی را در سرپنجهٔ ظلم و شکنجه جور گرفتار پسند وفرصت فوت نباید ساخت وبناء حیات دشمن را از بنیاد برانداخت **بیت** سنك دردست ومار برسرسنك ✿ نه‌زدانش بودفسوس و درنك آنگاه اعوان صاحبی مجدالملك یزدی رازمجلس بیرون آوردند وبیك طرفةالعین اورا پاره پاره کردند هر عضوی از اعضا اورا بمملکتی فرستادند و قلوب رعایا وعجزه راکه از دست ظلم او بجان‌آمده‌بودند تسلی‌دادند سرش‌ببغداد رسیده مدتی بردار اعتبار بود و پای‌آن شوم قدم‌را بشیراز ودستش بعراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمود **بیت** میخواست که او دست رساند بعراق ✿ دستش نرسید لیك دستش برسید.نقل است که شخصی زبان مجدالملك رابصددینار ازجلاد خریده بتبریز برد واین رباعی رایکی ازاهل طبع‌درباب قضیه مجدالملك انشاکرد **رباعی** روزی دو سه سردفترتزویر شدی ✿ جویندهٔ ملك و مال وتوفیرشدی اعضاء توهر یکی گرفت اقلیمی ✿ فی‌الجمله بیکهفته جهانگیر شدی القصه چون مجدالملك رخت‌هستی ببادفناداد سلطان احمد نوبت‌دیگر صاحب علاءالدین رابحکومت بغداد فرستاد خواجه‌عطاملك هرچند باخود مقرر ساخته بود که‌بقیه عمردر گوشه‌منزوی بوده‌پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام‌گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه وعوارف خسروانه اورا ازدوغرقاب یکی‌شماتت اعداء دیگری هلاکت نفس بی‌همتانجات داد وخلاص ساخت وخصم معاند و دشمن حاسدرا باهر چه از

اموال او گرفته بود و آنچه درمدت حکومت حاصل کرده باوعنایت نموده از بنیاد برانداخت هراینه درمذهب مروت وشریعت فتوت رد فرموده ومنع آن جایز نبود بنابر آن ازاعتناق آن امرخطیر وخطب کبیر احتراز واجتناب نتوانست نمود و چون بدارالسلام رسیده روزی چند بتمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن خواجه فاضل وعادل را از تخت بخت بر تخته هلاك انداخت واین واقعه درشب شنبه چهارم ذیحجه سنهٔ احدی وثمانین وستمائه روی نمود وصاحب دیوان بعداز استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است بلوازم امر تعزیت قیام نمود قطعه علاءدولت ودین آن وزیری ٭ که حاکم بود اندر ملك بغداد٭ چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاك ٭ خفا ازسال تاریخش خبرداد٭

گفتاردرمخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون

درآن ایام بحسن سعی واهتمام خواجه شمس الدین محمد ویمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقدوحسد در کانون درون بعضی از شاهزادگان وامراء بی ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر برمخالفت سلطان احمد قرارداده تغاچار نویان را منظورنظر تربیت گردانید ولشگر قراوناس را که بی باك ترین اقوام مغول بودند درتابین او کرد وسلطان احمد ازفساد نیت و تغییر عقیدت ارغون خبر یافته علی ایناق را که درمیان مورخان بالیناق شهرت دارد نزدشاهزاده فرستادوجهة امتحان باحضاراوفرمان داد الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان اورا ازجاده موافقت سلطان منحرف گردانیده باخود متفق ساخت والیناق مبانی عهدو میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داد وبپایه سریرپادشاه اسلام بازگشته درباب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد وصاحب دیوان برمواضعه شاهزاده والیناق مطلع شده کیفیت واقعه رابسمع اشرف اعلی رسانید وسلطان همت براستمالت الیناق گماشته اورا بازدواج دختر خودسلطان کوچك سرافراز گردانید تاشجره مخالفت را ازفضای سینه برکنده متفق گردید وچون ارغون خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی را بدرگاه سلطان فرستاد وقصهٔ تقریر مجدالملك واشتعال نایره غضب اباقاخان ورجعت کوکب دولت صاحب دیوان یادداد وپیغام فرمود که درآن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود از نقدوجنس وضیاع وعقار هرچه درقبضهٔ تملك واقتدار اوست همه تعلق بایلخان داردو هروقت فرمان شودهرگاه مصلحت باشدبهر که اشارت نافذ گردد بی مجال تأخیر و اهمال سپارد اکنون التماس ازمخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان رامصاحب جوشی بدینجانب ارسال فرمایند تاآن سخن برسیده وصلاح براق دیده تبکچیان ازحقیقت حال

بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد و جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر درحیطه کفایت و توفیر می آرد اگر او از درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملك و مال در محل اهمال و صدد اختلال می آید و بر رسول نامه مطلقا التفات نفرمود و جوشی قرین ناخوشی بآستانه ارغون مراجعت نمود و اینحکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پرده پوشی در گذشت شاهزاده نشانها باطراف ممالك فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را بتصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را از شروع درمهمات ومعاملات بازدارند و بنابر آنکه ارغون خان درحدود عراق اقامت داشته وعراقیان هراسان گشته هر کس از وکلا صاحب دیوان آنچه درقبضهٔ اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده بازگذاشت وارغون بجانب دارالسلام بغداد خرامید وعمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید ودر اوایل سنه اثنی وثمانین وستمائه بالشگر حاضر عازم بلاد شرقی گشت و بسرعت تند باد وداعیهٔ فتنه وفساد بر آن بلاد گذشته همه وقت دراین اندیشه که سریر سلطنت پایدار را از قبضه اقتدار عم نامدار بچه تدبیر بیرون آرد وشب وروز دربن فکرت جانسوز بیقرار که سلطان احمد را ازاین میان چسان بردارد ودر آن اثنا ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده التماس تومانات عراق وفارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و بیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار محل جلوس سلطانی را میشاید هر آینه مارا نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی کـه در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر این ملتمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقاواینی تابد والا بعد الیوم **بیت** مرا تخت زین باشد و تاج ترك ۞ قبا جوشن و دل نهاده بمرك سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود درجواب فرمود که یورت اصلی وملك مألوف ارغون خطهٔ خراسان است وما از روی شفقت آن ولایت را باو مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که موضعی دیگر اضافه نمائیم باید که بقریلتای حاضر شود تا التماس او درجه اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوك نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی ازسپاه جرار بخراسان روند وارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورند ایلچی باز گشته امراء قراوناس که دم از محبت ارغون میزدند مواخذ شدند و ابواب صلح وصلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال آن حال از حدود تدارك در گذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود نصرت نشان مشغولی فرمود و بسیاری از اسباب وادوات جنك و حرب و آلات طعن وضرب ترتیب نمود بعد از استعداد لشگر الیناق با پانزده هزار ازمبارزان صفدر درمقدمه توجه فرمود واز آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان درحرکت آمده در غره صفر سنهٔ ثلث وثمانین وستمائه درصحرای آقخواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز برستیز اختیار کرد وسلطان احمد از این معنی خبر یافته بسرعت برق وبادروی بخراسان نهاد و ارغون جهت دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان

بقلعهٔ کلات شتافت ومتعاقب الیناق باده‌هزارسوار بپای آن حصاررسیده شاهزاده بغیر از تسلیم‌راهی وبجز توکل پناهی نیافت‌وجهة ملاقات الیناق ازقلعه پایان آمده الیناق اسبی خنك پیشکش کردودرملازمت شاهزاده بقلعه‌رفته‌شرایط نصیحت بجای آوردوارغون بکلمات واهی الیناق فریفته‌شده همراه‌او بطرف اردوی سلطان‌خرامید وبعداز قطع منازل وطی مراحل درخوجان بآستان‌سلطنت‌آشیان رسید سلطان‌احمدمدت دیرباز شاهزاده‌سرافراز رادرآفتاب باز داشت آنگاه بارداد واورا درآغوش مهربانی کشیده روی برروی او نهاد وبتفویض‌مملکت خراسان‌امیدوار ساخته‌جهة‌سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین‌فرمود وبرادربوقا آروق رابا‌چهارهزارکس بمحافظت آن‌خرگاه‌امر نمودوروزدیگر که‌شهریار ثوابت‌وسیاراز جانب‌مشرق بطرف دیارمغرب‌رایت‌عزیمت برافراخت سلطان‌احمد بصحبت‌حرم خود تودی خاتون که دراردو گذاشته‌بود مایل‌شده الیناق رابمصلحت کوچ دادن‌اردوی حیات‌شاهزاده ارغون‌معین ساخت **بیت** بیخبر زانکه نقش‌بندقضا ✿ درپس پرده نقش‌هادارد وچون سلطان‌ازغایت خفت وطیش بخیال‌عشرت وعیش‌روان‌گشت بوقا وبعضی دیگراز نوئینان راهوس‌مخالفت برخاطر گذشت وبوقا بقوت‌برادرخود که رتبت تقرب داشت بر برصحیفه شاهزادگان وامرانگاشت که‌احمدالوس‌چنگیزخان راویران‌ساخته و از بنیاد برانداخت‌ورایت‌عزت‌مسلمانان رابتعلیم صاحب‌دیوان تاایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که هولاجورا بخانی‌واحمد را ازسریرسلطانی بردارند واین‌مهم‌وقتی تمشیت یابد که‌ارغون راازحبس‌چون در ازصدف بیرون‌آرند همه‌رااین‌رای صواب نموده مقرر شد که‌چون‌زمانه مه‌نندل‌اهل‌عصیان تاریك گردداین‌اندیشه ازحیزقوت بفعل‌رسدوبرین قرار درشب‌سه‌شنبه هیجدهم ربیع‌الاخری سنهٔ ثلث‌وثمانین‌وستمائه‌بوقانزدیك بخوابگاه ارغون‌خان‌رفته دامن‌خیمه‌راچون‌حجاب شرم‌ونقاب آزرم برداشت ارغون‌ازبستراستراحت باضطراب بی‌نهایت‌برجست چه‌تصورنمود که‌موسم وداع‌حیات‌زندگانی‌است وبوقا دست او راگرفته قضیه‌مواضعه رابرنهج مسطورعرض کرد وهمان لحظه موافقان ایشان جمع آمده برباد‌پایان برق‌رفتار سوارشدندوبجانب‌اردوی الیناق تاخته واورادر پشتهٔ خانه خفته‌یافتند ومیرعلی تمغاچی ازملازمان بوقابسر بالینش‌رفته سرش‌ازبدن‌جدا کرد افغان دشت‌محشر وفزع‌روزاکبر آن‌شب‌دست‌داد وخروش وزلزال درمنازل‌افتاد اکثرمقربان وخواص سلطان احمدکشته‌گشته یکی‌ازآن‌جماعت برمرکب فرار سوارشده و از عقب سلطان‌شتافته دروقتی که چهارفرسخ ازاسفراین‌گذشته بدو رسید واز خروج ارغون و وحادثه شبیخون وانقلاب‌روزگار وقتل‌اعوان‌وانصار شمهٔ بعرض‌رسانید سلطان ازاینخبر موحش مضطرب‌ومشوش خاطرشده روی‌بجانب اردوی‌مادرخود قوتی‌خاتون که درسراب بود نهاد امراوسرداران وانچکیان ومقربان که‌در ملازمتش بودنددرهرمنزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب‌جدائی اختیارنمودند**بیت** بهرگامی زکامی دورمیماند ✿ زمحنت آیتی مسطورمیخواند صاحب‌دیوان‌چون بجاجرم رسید الاغی‌چند بدست آورده عازم اصفهان

گردید و بعداز آنکه ارغون‌ازعون مشیت‌ایزدی کاردشمن‌بساخت درتمام آنشب‌مانندبخت خویش بیدار بود ودر آنزمان که‌صبح صادق آغازدمیدن کرده مواکب کواکب را بخدمت جمشید خورشیدرسانید شاهزادگان وامرا بملازمت ارغون‌خان رسیده زبان‌بتهنیت بقاء زندگانی‌ووصول بمرتبهٔ‌جهانبانی گردان‌ساختند و بوقا جمازه سواری فرستاد تالشگر قراوناس راه برسلطان‌احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که بازهمت‌درهوای‌صید نوکران آن پادشاه بی‌سامان پرانند وارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت‌فرمود وچون‌سلطان‌باردوی والده رسید واورااز آن حادثه آگاه گردانید قوتی خاتون گفت انسب آنست که درهمین‌منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمتند با خود متفق گردانی تاببینیم که‌از پرده‌غیب کدام‌صورت‌رومینماید ودوسه‌روزی حقیقت حال برمردم اردوی‌قوتی خان‌درلباس التباس محتجب‌بوده هر کس بحسب غلبه‌ظن سخن برزبان میراند وصباحی قرابوقای وشیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان‌شتافت ازسبب‌وصول پادشاه بی‌خیل‌و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان‌هوشیارسپردیم وماجهت‌سرانجام آذوق ومایحتاج‌لشگرعزیمت اینجانب کردیم شخصی‌از اعیان که‌در بیرون‌خرگاه نشسته بودآواز بر کشید که‌صورت‌واقعه برین‌وجه‌نیست بلکه‌جمعی کثیراز شاهزادگان وامراء ارغون را بپادشاهی برداشته اند ومهم عالیه‌بر اخذوقتل سلطان احمد گماشته‌اگرانتظام‌احوال‌ایل‌والوس میخواهیداورا حراست نموده مجال فرارندهید امراءبعدازاستماع‌این‌مقال ازخرگاه‌پادشاهی بیرون‌آمده راه آمد شد سلطان‌را مسدودساختند ومقارن‌آن‌حال‌سپاه‌قراوناس درارادورپخته صدای غارت‌وتاراج درعالم‌انداختندوهم‌درآن‌دوسه روز ارغون بدانجارسید قرابوقاوشیکتور سلطان احمد را دست‌بسته باستقبال‌ارغون‌بردند ارغون‌خان‌راچون‌چشم‌بروی‌افتاد چنانچه درآن زمان عادت‌مغولان‌بود که هرگاه‌دشمن مغلوب‌را ببینندودست وپای افشانده لفظ‌مربو بر زبان راندارغون‌درامرانگریسته‌ازسر شماتت مربو گفت‌و همانجاکاسه داشته لواء عشرت بر افراشت **بیت** چنین‌عجایب‌حالی بسالهای‌دراز ✿ نه‌گوش دهرشنیدو نه‌چشم دولت‌دید و چون‌ارغون خان‌بتجربه معلوم‌نموده بود که‌برابقاء دشمن‌فایدهٔ‌غیر ندامت مترتب نمیگردد بی‌توقف وتأخیرسلطان احمدراباولادقنقورتای سپردتادرشب‌پنجشنبه بیست‌وششم‌جمادی الاول سنهٔ‌ثلث‌وثمانین وستمائه پشت‌اورا بقصاص پدرخودمانندااهل‌اسلام‌بشکستند **قطعه** سپهرعدل‌تکودار مشتری‌دیدار ✿ که‌بود سرورجانان‌خطهٔ ایران ✿ زدست‌بردقضا پشت اوشکست ولیك✿ نمود سال‌شکستن ظهوراز لب خان وازاحمدخان‌سه‌پسر ماندقبلانچی و ارسلانچی‌ازارمنه‌خاتون‌و بوقاجی‌ازابن‌قورقوچین‌وازاین‌پسران هیچیك بسلطنت نرسیدند.

ذکر ارغون‌خان‌بن‌اباقاخان

هرچند که‌دروقت استخلاص ارغون‌خان و اتفاق امراء برخلاف سلطان احمد مقرر چنان‌بود که شاهزاده هولاجو ولدهلاکو خان راپپادشاهی بردارند اما در آن اوان که

ارغون‌خان سلطان‌احمدرا بعالم‌مخلد فرستاد و باردو رفت خواتین‌امرا وشاهزادگانیکه در آذربایجان بودند درمقام‌فرمانبرداری واطاعتش اجتماع نمودندواوراروز بیست‌وهفتم جمادی‌الاخر سنهٔ ثلث‌وثمانین وستمائه درمنزل آب‌شور ازحدود بوزیغاج برتخت خانی نشانده ابواب‌عیش وسرور برروی‌جمهور نزدیك‌ودور گشودند ومدت یکماه خورد و بزرك تازیك‌وترك بشرب‌شراب ارغوانی واستماع‌الحان و اغانی قیام نموده **بیت** گهی بربط زدند وگاه طنبور ✲ گهی مستان بدندوگاه مخمور وچون ارغون‌خان از لوازم جشن‌وسور بازپرداخت مطایاء اموال اشراف‌واعیان را ازعطایاء ویش گران‌بارساخت زمام‌رتق‌وفتق وقبض‌وبسط‌وحل وعقد امورملك ومال را درقبضهٔ اختیار بوقاکه مجد و ریاحن زندگانی‌ومرتبت اسباب کامرانی اوبود نهادوبرادرش اروق‌راکه بحکم سلطان احمدچندروزی‌درخوجان‌بمحافظتش قیام‌نموده بودبحکومت بغدادفرستاد مرغ دل‌هولاجو راکه حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانهٔ انعام واحسان رام‌گردانید ورقبه سایر شاهزادگان‌را بلطف وعنف درربقهٔ اطاعت کشید شهادت خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان وصعودسعدالدوله یهود برتبت تربیت درایام‌دولت‌ارغون خان‌بوقوع‌پیوست وبدان‌واسطه‌تزلزل بمبانی‌عظمت بوقاراه یافته بناء حیاتش در هم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال‌بود و قبل‌ازتقرب سعدالدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام‌می نمود.

گفتاردرذکر شهادت‌خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان وبیان مجملی ازسایروقایع سلطنت ارغون خان

چون‌صاحب‌سعیددرجاجرم‌ازسلطان‌احمدجداشده باصفهان‌رسید بعدازاندك‌زمانی‌خبر استیلای‌ارغون خان‌وکشتن سلطان‌استماع‌نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود وازشیراز متوجه‌هرمز شده ازراه‌دریاخود را بدیار هند رساند واگر چند روزی ازحیات‌باقی باشد درآن‌مملکت بفراغت‌بگذراند بازازشدت قهرمغول اندیشیده برضمیرمنیرگذرانید که‌اگرنفس‌خود را ازاین غرقاب فنا بساحل نجات توان‌انداخت فرزندان‌ومتعلقان ونواب وگماشتگان رادرآتش‌خطاب وعتاب وبوتهٔ ایذاء عذاب نتوان گداخت مدت‌سی سال‌در کمال‌عظمت واستقلال گذرانیده وصبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام شیب‌رسانیده اگرسپهر بدمهر بموجب‌عادت خویش آغاز بی‌وفائی ومیل جفا کاری نماید پیداست که از متانت‌تدبیر وفروغ رای منیرچه بندد وچه گشاید انسب آنست که دست‌امیددردامن‌توکل استواراداشته برکرم پادشاه اعتمادنمایم والتجا بدرگاه‌عالم‌پناه برده‌ازاندیشه انواع اندوه وملال ونزول‌وارتحال بازآیم اگرنسیم‌عنایت ازمحب‌الطاف

پادشاهانه وزیدن گیرد وارغون‌خان ازسرجریمه ناکردهٔ بنده درگذرد ع زمشك بوی و زخورشید نورنیست بدیع والا باری چندین کس‌را ازمحنت شکنجه وتعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمهٔ شریفه وافوض امری الی الله برزبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون‌خان روان گشت دراثناء راه امیرخمازی واتابك یوسف‌شاه وملك امام‌الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق آقاوا ینی ایشان راجهة استمالت صاحب‌دیوان ارسال داشته بود بدانجانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بردشمنان ظفرداد وتاج خانی وافسر جهانبانی برفرق مبارك من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم ورقم عفو و اغماض برجراید خطایا همکنان کشیدم اگرصاحب‌دیوان بخدمت آید هرآینه باصناف الطاف اختصاص یابدونشانی مشتمل برامثال این سخنان ظاهر گردانیدند وخاطر شریف صاحبی ازاستماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق وباد قطع مسافت مینمود تادر روزجمعه دهم ماه رجب سنهٔ ثلث وثمانین وستمائه باردو رسیده دروثاق بوقا نزول فرمود وروز دیگر بوقا اورا بپایه سریر اعلی بـرده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت وصاحب زمین خدمت بوسیده ودعاء دوام دولت بادا رسانیده بمنزل خود بازگشت وچون چندروزی برین قضیه گذشت ونزد اهل حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخرالدین مستوفی وحسام‌الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب‌دیوان ریاض حکومت توصفت نضارت نخواهد گرفت واگرچه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوك دارد هرگاه متمکن گردد تورا نیزمثل سایرامراء بی‌اختیارخواهد ساخت **رباعی** دشمن چوبدست آمدوفرصت‌داری ✿ زنهار که‌ازدست خودش نگذاری وربگذاری که‌دست یابد برتو ✿ سودی نکند ندامت و غمخواری بناءعلی‌هذا بوقا درخلوتی زبان ملامت بر ارغون خان درازکرده گفت کسی که درباره پدر نیك نهاد پادشاه بداندیشد وبرکفران نعمت اقدام نموده اورا زهردهد ازوخدمت پسندیده چگونه توقع توان‌داشت ثبات دولت صاحب‌تاج وسریروفناء وزیرپرمکرو پرتزویر قرین یکدگراست اورا زنده‌نباید گذاشت **بیت** چو قدرت یافتی برخصم غدار ✿ مکن تقصیر ومغزش‌را برون آر بنابرآن ارغون خان حکم فرمود که صاحب‌دیوان‌را بموقف یرغو آرندوامراء ونوئینان همت برتحقیق آن مهم گمارند آنگاه جناب صاحبی‌را بموجب فرمان دست‌ها بسته بسردیوان حاضر گردانیدند وجهانیان فریادوفغان باوج آسمان‌رسانیدند که درازراق خلایق راچرابسته‌اند وخواطر بینوایان و و مسکینان را چون دل هنـرمندان بچه جهة شکسته اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات وتصرفـات بنده که‌ارباب غرض‌عرض کرده اندیکی‌را صداعتراف می‌آورم امااز تهمت اندیشه غدروخیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم **بیت** نه برزبان گذرانیده‌ام نه برخاطر ✿ نه‌درعقیدهٔ این بنده‌هرگز آن بوده‌است طلاقت لسان وفصاحت بیان‌هیچ‌فایده‌ندارد ع باحکم قضادم‌مسیحا چکند حکم‌شد که‌مبانی فضایل

ومعالی‌راخراب کنند وسرچشمه‌جود واحسان را سیراب گردانند خواجه‌شمس‌الدین‌محمد چون‌دانست که نجات‌ممکن نیست غسلی بجاآورد ودوگانه برای یگانه حقیقی بگذارد و مصحفی‌راکه همراه داشت برسم تفأل بگشاد این آیه برآمد که (ان‌الذین‌قالوا ربنا الله‌ثم استقاموا تتنزل‌علیهم الملایکه‌ان‌لایخافوا‌ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة‌التی کنتم توعدون) لاجرم‌خاطرازعلایق فارغ‌ساخته ودرمقام تسلیم‌آمده‌گفت ع هرچه از توآید خوش بود خواهی‌شفاخواهی‌الم ونمازدیگر دوشنبه چهارم‌شعبان سنه‌مذکوره درموضع‌اهر ازسر پنجه جلاد قهرشربت شهادت چشید وساقی‌تقدیر اولادآن‌وزیرصافی‌ضمیر یحیی‌وفرج‌الله ومسعود واتابك رانیزهمان‌شربت چشانید **نظم** تیغی کشیدبرهمه این‌چرخ گوژپشت ☆ کو صدهزارشاه وگدارا بقهر کشت ☆ چون‌عاقبت فناست جهان دورنك‌را ☆ سهلست خوب‌و زشت‌اگرنرم‌یادرشت وبعدازشهادت جناب‌صاحبی ارکان‌دولت‌ارغون‌خان تمامت املاك و اسباب اوراکه‌درممالك‌عراق وآذربایجان بود بتحت تصرف درآوردند واساس‌خیرات وبناء مبرات اورامندرس‌ومنهدم کردند نقلست که‌هرروزحاصل‌املاك خواجه‌شمس‌الدین محمدبصدتومان میرسیدواکثرآنوجه‌درامورخیرمصروف میگردانیدیکی از فضلادرمرثیه آن صاحب‌سعادت انتما این‌رباعی‌منظوم گردانید **رباعی** ازرفتن شمس‌ازشفق‌خون‌بچکید مه‌روی‌بکندو زهره گیسو ببرید ☆ شب‌جامه‌سیه کرددرآن‌ماتم وصبح ☆ برزدنفس‌سرد و گریبان‌بدرید ودیگری‌درتاریخ وفات آن‌خواجهٔ پسندیده‌صفات این‌قطعه درسلك نظم کشیده **قطعه** نظام‌عرصهٔ‌آفاق صاحب‌دیوان ☆ محمدبن جوینی در یگانهٔ دهر ☆ بسال ششصدوهشتادوسه‌زشعبان‌چار ☆ بوقت عصردوشنبه برودخانه‌اهر ☆ زدست‌ظلم‌نه ازروی اختیاربجبر ☆ زجام تیغ لبالب چشیدشربت قهر و یکی‌ازدوستان‌مجدالملك یزدی درآن واقعه گفت که **قطعه** چومجدالملك ازتقدیر ایزد ☆ شهادت‌یافت درصحرای‌نوشهر ☆ بقصد صاحب دیوان محمد ☆ که‌دستورممالك بوددردهر ☆ پس‌ازدوسال‌ودوماه ودوهفته ☆ چشید اوهم زدوران شربت‌قهر ☆ تو دردنیامشو بدرامعامل ☆ که‌دارد در ترازو نوش با زهر وبعدازانتقال خواجه‌شمس‌الدین محمد بجنت مخلد بوقادرحکومت‌تمامت‌مملکت ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان‌اورا جنگسانك‌لقب‌داد وفرمان‌فرمودکه تانه‌گناه بزرك ارتکاب ننماید دریرغوغیر پادشاه کسی گناهش رانپرسد وبی التمغاء‌اواحکام یرلیغ را مسموع ندارندوفرامین‌اورادرفیصل‌مهمات‌بدون‌یرلیغ‌اطاعت‌نمایندو بوقاجنگسانك‌فی‌نفس الامر ترکی‌مهیب عاقل بود ودرفیصل مهمات‌ملك ودولت‌برنهج عدالت یدبیضا مینمود روایتست که‌درایام حکومت‌او یکی‌ازسایسان اصطبل خاص سیبی‌ازدکان‌بقال برداشت دکاندار بمقتضای‌عادت جبلی خود درمقام مناقشه‌آمده سایس‌مشتی برو زد و بازاری با ناله‌وزاری‌نزد بوقارفته صورت‌حال‌بعرض‌رسانید بوقافرمودتاخربنده را بدو نیم‌زدند و باحاضران گفت که‌اگرما امثال‌این‌مردم را بمختصرات افعال مؤاخذه‌ننمائیم دیگران‌در صدد ارتکاب عظایم‌امور آیند وسلك‌مهام‌جمهوراز‌هم گسیخته ضبط‌مملکت بسولت‌میسر

نگرددوچون استبداد واستقلال بوقا ازنهج اعتدال تجاوز نمود ارغون‌خان‌را از سلطنت جز نامی نماند آتش رشك وحسد در باطن سایر امراء وارکان دولت درالتهاب و اشتعال آمده آغاز رنك آمیزی وفتنه انگیزی کردند اما باوجود جنبهٔ لطف وعنایت ارغونی نیز تدبیرایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمداراو مواسا اوقات میگذرانیدند وسردر گریبان تفکر فروبرده خون جگرمیخوردند و منتهز فرصت میبودنددرخلال این احوال کوکب طالع سعدالدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نموده و سپهرغدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که ببوقا جنگسانك داده بود سعی فرمود تبیین این مقال وتفصیل این اجمال آنکه سعدالدوله که ولد صفی الدوله هبته‌الله بن مهذب الدوله ابهری بود ومتابعت ملت موسوی مینمود درزمان ارغون‌خان خودرا داخل اطباء ایلخانی ساخته دردارالسلام بغداد رحل اقامت انداخت و باترك وتاز یك هر بلاد ودیار آغاز اختلاط وانبساط کرده بهمهٔ لغات داناشد و برحقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود درآن اثنا جمعی ازهمکیشان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون‌خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعدالدوله درخطهٔ بغداداست دردامان فراغت استوار گردانیده وخدمت درگاه عالم پناه‌را پشت پازده چون او نیز باخذ علوفه وانعام حذام بارگاه سپهراحتشام مبادرت مینماید باید که مانند ما صبح وشام در خدمت بوده درسفروحضر ازاردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعدالدوله گشته بموجب فرمان ارغوخان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد **بیت** هر نیك وبدی که درشماراست ✿ نادر نگری صلاح کاراست و بحسب اتفاق هم دران اوقات پادشاه مریض شده سعدالدوله درمعالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون رامسهلی داده نافع افتاد وازدیاد مرض روی در انحطاط نهاد و درایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دافع ملالت تواندبود ازسعدالدوله استنطاق نمودوچون اومیل خاطر ایلخان رابجمع آوردن اموال فراون معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب وکتاب هر بلاد و دیار خصوصاً خطهٔ بغداد بقرار دلپذیر برلوح ضمیر ارغون‌خان نگاشت وگفت تمامت اموال مملکت رابوقا وخویشان او به قبضهٔ تصرف درمی آرند وجهة خزانهٔ عامره پادشاه چیزی معتدبه درهیچ جانمیگذارند وآروق که برادر اوست درخطهٔ بغداد ابواب ظلم و تعدی برروی رعیت گشاده ودرآنولایت صورت عدل ورفاهیت مانند رونق مهم اهل هنر درکم وکاست افتاده **نظم** گشاده برخلایق دست بیداد ✿ زدست ظلم اوعالم بفریاد بچرخ ازنالهٔ بیدادش آهنك ✿ نه بارش قامت مظلوم و چون چنك بنابرین مقدمه حکم شد که سعدالدوله در مصاحبت اردوقیاوبیان شکورچی بطرف بغداد توجه نماید ودر تحصیل اموال وتحقیق احوال عمال واستخراج وجوه دیوانی ودفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعدالدوله باتفاق مشارالیهما فی اواخر سنهٔ ست وثمانین وستمائه بدارالسلام رفته درمدت اندك اموال بسیار ازبقایای سال گذشته ومتوجهات سال نوفراهم آورد و بجانب اردو

بازگشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را بنظر ارغون خان رسانید درباره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمع وخرج بغداد تعلق بوی گرفت وسعدالدوله باردیگر ببغداد رفته ازهرجهة که توانست خزانهٔ باضعاف کرت اولی بهم رسانید و در قنقورالنك که حالا بلده سلطانیه درآن موضع است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموالرا گذرانید وارغون خان اورا منظور نظر تربیت وملحوظ عین عنایت کرده برخاطرش گذشت که هر سال اینمقدار مالرا آروق از حاصلات بغداد میبرده وباین واسطه اعتماد ارغون خان برصدق درایت وحسن کفایت سعدلدوله درجهٔ اعلی یافت واردوقیا نیز از کمال اخلاص وکاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعدالدوله ازیك ولایت در مدت اندك دونوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید ومحاسبات ومعاملات ازروی راستی مفروغ ومشخص ساخته آن مملکت رامعمور کرد اگرضبط اموال جمیع ممالك محروسه درعهدهٔ او باشدکار خزانه وملك رابجائی رساند که درنظام وانتظام مهام رعیت ورفاهیت اهالی هرشهر و ولایت عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان تصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار نویان واردوقیاوجوشی رابه منصب امارت معین دارند وسعدالدوله راوزیر وحاکم ملك ومال شناخته بی استصواب او امراء سخنی بموقف عرض نرسانند اما سعدالدوله هروقت و هرجا که خواهد اگر مهمی داشته باشد به مشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعدالدوله ازروی قدرت واختیار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا روی در نقصان نهاد وجمعی که منتهز فرصت بودند درخلوات نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند وطوغان نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا رامشفق دولت ومحرم سرسلطنت میشمرد ومع ذلك سالك طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش بردوحال آنکه درآن زمان چندانی قدرت ومکنت نداشت امروز که خواین مامحصور و عساکر موفور دارد وشاهزادگان بنظراحترام درروی نگریسته هرچه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل ازوی غافل نباشدوبدست تسلط اورا بوجهی از وجوه کوتاه سازد وخواجه صدرالدین احمدزنجانی که نائب طغاجارنوئین بود جهة آنکه بوقا از وی بقایاء اموال فارس میطلبید درمجالس آغاز خباثت کرده برزبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست درکمال استقلال زیراکه پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد واموال ممالك ایلخانی رابروفق ارادهٔ خود صرف مینماید وکاربجائی رسیده که هرایلچی که با یرلیغ وپایزه به تبریز میرود اگر التغماء وبوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین عنایت میرعلی تمغاچی نمیگردد وبنابراستماع امثال این حکایات مزاج ارغون بربوقا متغیر گشته درآن اثنا درمجلس شراب بوقا ویکی ازامرا یکدیگررا سخنان خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیررا بازخواست نکردوبدین جهة بوقا ازارغون برنجید ومتعاقب این قضیه برحسام الدین قزوینی که ازراه نیابت بوقا بشیراز رفته بود درسردیوان ایلخان مقرران صدوپنجاه

تومان ثابت ساختندو بوقا بالکل ازدرجهٔ اعتبار افتاده بیهانهٔ وجع المفاصل در کنج خانهٔ خود نشست وارغون خان تمارض اورادانسته یرلیغ داد که عمال ومتعلقان بوقادفترها بسپارند وازاعمال معزول باشد بناءعلی هذا خاطر بوقا برمخالفت ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاه زاده جوشکاب بن جوماغر بن هلاکوخان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنابرسخن اهل حسد ازمن رنجیده است اوجمعی راکه در سلك نوکران من انتظام داشتند برتبت تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی ازامرا واعیان را باخودمتفق ساخته‌ام ورایت هواداری توافراخته باید که خاطرانور براستخلاص مملکت موروث قراردهی تا من گلزار سلطنت را ازخار تعرض معاندان مصفی گردانم شاه‌زاده جوشکاب چون اینحدیث عجیب شنیدانگشت حیرت بدندان گزیده لحظهٔ متامل گردید آنگاه ایلچی راگفت که مرابرسخن توزیاده اعتمادی نیست اگرمیخواهی که وثوق کلی حاصل شود اسامی آنجماعت‌راکه بابوقا موافق‌اند مفصل کرده بامچلگا بیاور ایلچی باز گشته التماس جوشکاب رابعرض بوقارسانید وآن خائن آنچه شاه‌زاده طلبیده بودارسال نمود وجوشکاب ایلچی راگفت که من درفلان شب باردوخواهم رسید باید که بوقابا موافقان خود مکمل باشد تامهم ارغون رافیصل دهیم وایلچی مراجعت نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه راعلی اسرع الحال بارغون رساند تاوخامت خیانت بوقا بروزگار او سرایت نکند لاجرم برجناح استعجال بجانب اردو روانشد امادرشب موعود نرسید وصباح روز دیگر بملاقات ارغون خان فایزشده کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون نخست آنحدیث رابسمع قبول راه نداد وجوشکاب خطی راکه مشتمل براسامی موافقان بوقا ومچلگاء ایشان بودبوی نمود ارغون برآشفت وهمان لحظه گفت که سلطان انداجی وطولدای و طوغان بالشگر فراوان بیورت بوقا روند و دست وگردنش را بسته درپایه سریراعلی حاضر گردانند امرابموجب فرموده متوجه آنجانب گشته بوقا ازکیفیت حادثه خبریافت وفرار برقراراختیار کرده باردوی اولجای خاتون گریخت وامراپی بدانجا برده و او راگرفته بدرگاه رسانیدند وروایتی آنکه ارغون خان بنفس نفیس جهة اخذ وقتل بوقامتوجه اردوی او گشت وآن کافر نعمت را دریورت اولجای خاتون یافته یرغو پرسید و برهرتقدیر بعداز ثبوت گناه شاه‌زاده جوشکاب درآنمجلس شمشیری چون قطرهٔ آب بردست گرفته بوقا را گردن زد ولشگریان اردوی او رابجاروب غارت وتاراج پاك ساخته هرکس که بوی اندك تعلقی داشت بیاسارسید یفعل الله مایشآء و یحکم مایرید .

ذکرشمهٔ ازعظمت وحشمت سعدالدوله یهود وبیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون از صانع بیچون خاطر ازدغدغهٔ غدر ومکر بوقا فارغ ساخت کمایحب و ینبغی به تربیت ورعایت سعدالدوله پرداخت تمامی مصالح ممالك ومهمات عالمیان را بحسن

درایت وکاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سردفتر اهل ضلال باوج استعلاء واستقلال صعود نمووسرافرازی رایت ایالتش بر فراز فلك فرق فرقدین شکست و کمین گشای عزم نافذش برمسافر سریع السیر صبا ودبوء راه آمد شد بربست **بیت** جهان وزارت اورا بطلوع داده عنان ✿ فلك سعادت اورا بفتح گشته ضمان وسعدالدوله حکومت اکثر ممالك ارغون خان را بقرابتان خود داد از آنجمله فخرالدوله راکه برادرش بود و درجهل مرکب مانند افلاطون درحکمت بی بدل مینمود ببغداد فرستاد و برادر دیگررا حاکم دیاربکر دربیعه ساخته وولیدبن ابی ربیعه دربعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت ودیگری ازخویشان اوشمس الدوله نام روی بحکومت ولایت فارس آورد واگرشاهزاده خازان و کیخاتوخان درخطهٔ خراسان وروم والی نمی بودند سعدالدوله آنولایات رانیز بقرابتان خودتفویض میکرد وحقیقت حال آنکه درزمان وزارت سعدالدوله تمامت مملکت درغایت معموری وآبادانی بودوهیچکس ازامرا وملازمان ارغون خان بررعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم وتعدّی نمی توانست نمود **بیت** نکردی هیچ آب ازبادفریاد ✿ قبای گل نگشتی پاره ازباد مدت دوسال که سعدالدوله درکمال ستقلال بدان اشغال و اعمال اشتغال داشت مبلغ هزارتومان زر درخزانهٔ عامره مخزون ساخته همت بر تدارك خللهای چندساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت آئین زمان بروجنات احوالش میتافت وهرروزدر کمال دولت ونفاذ امرحکومت رفعت وترقی زیاده می یافت تاکار بجائی رسید که روزی درخلوت باایلخان نردمیباخت وازسر تقرب وعظمت پادراز کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت دراین حال قنجقبال درآمده بران ترك ادب بازخواست بلیغ نمود وفرمود که هرچند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد درچنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود **بیت** شاه اگرلطف بی عددراند ✿ بنده باید که حدخودداند سعدالدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترك ادب وجع المفاصل است وخلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال اعتبار واختیار سعدالدوله باین درجه انجامید نایرهٔ عداوت درکانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید وطوغان که ازوی رنجش بیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بردفع اومتفق ساخت وبانوئینان مواصفها کرده اساس اندراس اوراطرح انداخت امابنابر مصلحت وقت آن سر درگنجینهٔ سینه مخفی میداشت تاآنزمان که فرصت یافته سرچشمه حیات اورا بخاك وخاشاك ممات انباشت وسعدالدوله درایام اعتبار نخست بحسب ظاهر درباب ترویج شریعت سیدابرار صلی الله علیه وآله الاطهار سعی مینمود ودرماه رمضان سنهٔ ثمان وثمانین وستمائه جهةرعایت و معاونت حجاج کتابتی بدارالسلام بغداد ارسال فرمود اما آخرالامر بکمال دولت واقبال وغایت عظمت واستقلال مغرور گشت ونخوت وجبروت و ابهت وباد وبروت اوازخدعه درگذشت بیدولتان قوم یهود زادهم الله تنگیلاپای برمدارج استیلا واستعلا نهادند و زبان استهزا واستهانت نسبت بامت حضرت رسالت علیه السلام والتحیته گشادند وسعدالدوله ازغایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت

ازچنگیزخان بحسب ارث واستحقاق بخسرو آفاق رسیده و بعنایت آلهی جناب پادشاهی را تمهیدقواعد ملك وملت وتشئید مبانی دین ودولت باکمل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه واصحاب وانصار او دست و بازوی نصرت شعار کشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان را بقتل آورده قلاده انقیاد وقبول ارکان اسلام بر گردن خواص وعوام نهادند اگر ایلخان عالم ستان بمقتضای همت عالیشان کارفرماید و لطف موفور وعنف غیرمحصور نسبت بارباب موافقت واصحاب مخالفت باز نماید ملتی جدید در روزگار ناپدیدار پیدا میتوان ساخت ورسوم وعادات پیشینه وقواعد اطوار دیرینه را ازعرصهٔ جهان بر انداخت ارغون خان که بسبب حب مال دشمن جان مسلمانان بود بعداز استماع این سخنان پریشان بهر بهانه برقتل بیگناهان اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی رادرهٔ دیوان کار نفرمایند وآن طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعدالدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه رامعبد اصنام بدنام گرداند واهل اسلام وسایرفرق انام را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رساند و بدین اندیشه با اعراب یهود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت در ساختن اسباب توجه بجانب مکه اعلام ضلالت اعلام بر افراشت درین اثنا نجیب کحال را که هم کیش آن بد اندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد واسامی دویست نفراز اعیان و متمولان آندیار را مفصل کرده بدو داد که ایشان را از فضاء عالم بقا وحیات بسرحد منزل فنا وممات رساندواموال و جهات وسایر متملکات همه راواصل دیوان ایلخان گرداندوهمچنین شمس الدوله را بکشتن هفده تن ازعلماء بزرگوار شیراز تعیین نمود واینجماعت راغیرشهرت در جهان وقدمت خاندان وخرده ریزه درخان ومان گناهی نبودچون حرکات ناشایست سعدالدوله یهود ازحد اعتدال در گذشت ناگاه ازشست قضا ناوك بلا گشاد یافته متوجه جان او گشت ع یکی به در آتش که خ قی بداغ و ارغون خان راسبب مداومت برخوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زیبق و گوگرد بودمرضی درغایت صعوبت روی نمود وخواجه امین الدین طبیب درمعالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی درانحطاط نهاد در آن اثنا جوکی که مرتبه جون مذکور برد سه جام شراب باو داد علت نکس کرده مرض مزمن گشت وکاراز معالجه ومداواء اطباوحکماء در گذشت **مثنوی** از قضا اسکنجبین صفرا فزود ✿ روغن بادام خشکی مینمود امراومقربان ازصعوبت آنحالت حیران مانده صلات وصدقات بمستحقان وفقیران رسانیدند وبسیاری ازمحبوسان وزندانیان راازمحنت قید وحبس خلاص کرده مطلق العنان گردانیدند سعدالدوله ازدیگران زیاده بر آتش محنت میجوشید وازنیتهای خطا پشیمان گشته آه ازجگرجگرسوزمیکشید ازمشاهده صورت صحت ایلخان بغایت نومید وازوخامت عاقبت اندیشها ناروا ترسان ولرزان بسان برك بید **بیت** منم امروز دلی زانده گیتی بدو نیم ✿ بیم آنست هنوزم که بجان باشد بیم جهة رفاهیت رعیت واستمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالتمغا هر طرف ارسال نمود در یکروزهفتاد نشان فتنه نشان مشتمل بر

اظهار عدل وداد ورفع ظلم وفساد بهر مملکت روان فرمود وچون بمقتضای (اذاجاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون) محالست که حکم محکم وقضاء مبرم سمت تقدیم وتاخیر گیرد ودعاء اهل وبال (ومادعاالکافرین الافی ضلال) شرف قبول واجابت پذیرد بر ایثار مال فراوان واظهار عدل واحسان فایدهٔ مترتب نگشت ومرض ارغون خان اشتداد یافته کار از حیز تدبیر برنا وپیر وصغیر وکبیر در گذشت غیر از سعدالدوله وجوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند وایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که بر سبیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بتختگاه رسانیده ایشان را از ضرب تیغ امراخلاص سازد امراو نوئینان بر این مکیدت اطلاع یافته درخانه طغاجار نویان اجتماع نمودند ونخست جمعی از انجکیان واعوان سعدالدوله را گرفته بعالم دیگر روان فرمودند وچون اختر بخت سعدالدوله نیز رجعت نمود گرفتار شده دوسه روز درخانه طغاجار محبوس بود وبعد از آنکه فنای خودش بعین الیقین مشاهده افتاد ویك شب درغایت اندوه وتعب رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که بخدای لم یزل ولا یزال که این بیچاره تا بوده بادوستان ایشان دوست وبادشمن دشمن بوده (والله علی مانقول وکیل) یعنی اگر درعمر مهلتی افتد هم بربن نمط طریقه اخلاص سلوك خواهد بود (المعلق بالشی المحال محال) روز دیگر سعدالدوله منحوس طالع منکوس اختر را از آب تیغ آتشبار شربت فنا دادند ومغول ومسلمان گلدسته صلوات طیبات بروضهٔ ضیا بخش ساکن خاك یثرب فرستادند واولیاء دین احمدی از خزانه لطف احدی قبای بقا پوشیدند واعداء ملت محمدی ازجام قهر انجام قضاء صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بغایت ضعیف وناتوان بود چشم باز کرده از سبب غیبت سعدالدوله وایناقان استفسار نمود یکی از حاضران عذری نامسموع بعرض رسانید وایلخان حقیقت حال دانسته درروز سه شنبه هفتم ربیع الاول سنهٔ تسعین وستمائه درباغچه اران متوجه عالم آخرت گردید **بیت**
چنین است آئین چرخ بلند ☆ گهی بانشاط وگهی باگزند وارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان که مادرش قتلق ایکاجی بود میسو تیمور اولجایتو سلطان که اردوك خاتون که خواهرزاده امیر ایرنچن والده ایشان بود ختای اوغول که مادرش را قتلق خاتون بنت قوبلوق بوقا می گفتند وازجمله این چهار پسر غازان واولجایتو سلطان بسلطنت رسیدند

ذکر بعضی از افاضل ودانشمندان وفضلاء زمان ارغون خان

یکی از جملهٔ علماء دوران ارغون خان **رضی الدین محمد** بن علی بن یوسف الشاطبی است واودرعلم لغة عدیل ونظیر نداشت ودرسنه اربع وثمانین وستمائه علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت ودیگری از آن جمله محدث مجد **یوسف بن محمد الکاتب** المورخ املجود است واودرسنه خمس وثمانین وستمائه بجهان جاودان پیوست ودیگری از

جمله اعیان علماء اعلام واشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابوسعید ناصرالدین **عبدالله البیضاوی** باارغون‌خان معاصر بود وهمواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی میفرمود وپدرقاضی بیضاوی امام‌الدین عمر بن فخرالدین‌محمدبن صدرالدین علی‌الشافعی است و آنجناب نزدوالدخود امام‌الدین تحصیل علوم دین فرموده بودوسنداما‌م‌الدین بدوواسطه بحجة‌الاسلام ابی‌حامدالغزالی میرسدو قاضی ناصرالدین بیضاوی رامولفات مفیده ومصنفات پسندیده بسیاراست تفسیر قرآن و غایةالقصوی وشرح مصابیح‌ومنهاج‌وطوالع‌ومطالع ومصباح ومرصاد ونظام التواریخ ازآنجمله است انتقال قاضی ناصرالدین بیضاوی بمنتزهات عالم اخروی بروایت شیخ جزری درسنه‌خمس وثمانین وستمائه اتفاق افتاد وبقول امام‌یافعی آنصورت در سنه‌اثنی وتسعین وستمائه دست داد و دیگری ازآنجمله علامهٔ‌کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمدبن احمدالخلیلی** الجوینی‌است واودر تکمیل‌علوم بی‌مثل زمان خود بود ودر ایام‌حیات‌تصنیفات افادت آیات‌تحریر نمود نظم‌علوم‌الحدیث‌از نتایج اقلام پسندیده‌ارقام اوست وفاتش درسنهٔ‌ثلث وتسعین وستمائه واقع‌شدوازآنجمله‌دیگری فاضل مفسر**جمال الدین‌محمدبن سلیمان** بن‌النقیب‌المقدسی است واورا تفسیری‌است درصد مجلدفوتش درسنهٔ‌ثمان وتسعین وستمائه اتفاق‌افتاد ودیگری ازآنجمله عالم عابد زاهد **زین‌الدین علی بن‌الصاعد است** و آنجناب دمشقی‌الاصل بود و بوعظ ونصیحت خلایق مشغولی مینمود وچون خبر واقعه سعدالدوله یهود و ارغون‌خان را شنود قصیدهٔ‌نظم فرمودکه مطلعش اینست **شعر** نحمدمن دار با سمه‌الفلك ✿ هذالـیهودالقر وقدهلك و از جملهٔ شعرای آنزمان یکی **نجم‌الدین‌زرکوب است** واین قطعه ازابیات اوست که **قطعه** منم زرکوب و محصول‌م‌زصنعت ✿ بجز فریادی و بانکی نباشد همیشه درمیان زرنشینم ولیکن هرگزم‌دانگی نباشد .

ذکر کیخاتوخان بن اباقاخان

کیخاتو بخط اکثرمورخان بیأ آخرحروف وخاء معجمه مشاهده افتاده و بعضی ازکتاب آن‌نام‌را بنون‌وجیم نوشته‌اند ومیرزا الغ‌بیك‌گورکان‌درالوس اربعه باین‌عبارت قلمی‌فرموده که‌غالباًنام‌کیخاتو عیقاتو باشد چه‌بمغولی معنی‌دارد یعنی درعجب‌انداز و کیخاتو درزمان سلطنت ارغون‌خان درولایت روم‌حاکم بود وچون‌صورت فوت‌ارغون روی‌نمود جمهور امرا متفق‌اللفظ والمعنی لکزی گورکان‌را بدان مرزوبوم فرستاده از حدوث واقعه ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی جهانبانی اعلام‌کردند و استدعاء حضورفرمودند وبعداز توجه لکزی اختلاف در آراء امرا پیداشده طغا جارو طوغان وقنجقبال بپادشاهی باید واغول که حاکم بغدادبود مایل گشتند ومکتوبی مبنی

ازین معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما باید و ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آنجماعت را اجابت نکرد وچون لکزی بروم رسیدو کیخاتو رابرحقیقت حال مطلع گردانید فی الحال برجناح استعجال متوجه آذربایجان گردید وبعضی ازخواتین وشاه ـ زادگان تاآلاتاق اورا استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند ودرحدود خلاطقربلتای اتفاق افتاد بتاریخ یکشنبه بیست وچهارم رجب سنهٔ تسعین وستمائه کیخاتو برسریر خانی نشست ولوازم آن امرچنانچه معهوداست بوقوع پیوست بعضی ازامراء برسبیل طوع ورغبت وزمرهٔ ازسرضرورت و کراهت پای دردایرهٔ متابعتش نهادند و کیخاتو بعداز چندروز که ازمجلس عیش و نشاط بصفهٔ بارخرامید برغوی امراء بداندیش راپرسید هر یك ازطغاجار وقنجقبال راسه‌چوب یاساق زدو تومان قنجقبال رابشکیتور نوئین عنایت کرد وتومان طغاجار را بدیگری از امرابخشیده طوغانرا باولاد اردوقیاسپرد تابقصاص پدرخویش بقتل آوردند ومبشران باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل واحسان ورفع ظلم وطغیان بشارت داد ومقارن آنحال ازجانب روم اخبارپریشان شنود وراه‌رسم نیابت خود را بشیکتور نویان تفویض نمود ودرروز جمعه چهارم ماه مبارك رمضان بجانب روم نهضت فرمود و درغیبت رایت فتح آیت ازشاه‌زاده‌گان وامرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه وفساد آوردنداما کیخاتو درجمادی الاخری سنهٔ احدی وتسعین وستمائه ازآن سفرمنصور ومظفر باز آمده بتجدید پرتوالتفات بر سرانجام مهام سلطنت انداخت وبخلاف متصور جمعی راکه اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم والطاف بنواخت منصب امیرالامرائی به آقبوقابها در داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجه مذکوره درکف کفایت خواجه صدرالدین احمدخالدی زنجانی نهاد و اورا ملقب بصدر جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب‌الدین احمد خالدی متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالك محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان سخی‌ترین اولاد هلاکوخان بود چنانچه دراندك زمانی تمامی خزاین آباد اخوان خود را برشاه‌زاده‌گان وخواتین و امرا تقسیم فرمود وچون نظرش برجواهرزواهر که سلاطین سابق آنهارا مانندگوهردل در گنجینه سینه محفوظ میداشتندافتاد تمامت‌رابحرمها وبنات بخشید و گفت امثال این امتعهٔ نفسیه لایق بحال این جماعت است که خودرا بدان بیارایند والاچه درخزانه محبوس داشتن وچه درقعردریا وصمیم کان گذاشتن وآن پادشاه صاحب کرم هم دراوایل ایام دولت درباب افاضهٔ سحب ادرارات و اشاعه بروصدقات اهتمام تمام ظاهرساخته سادات وعلما ومشایخ وفضلارا احکام ترخانی ارزانی داشت وبتخلیص محبوسان وزندانیان جکم فرموده مهما امکن همت برترفیه احوال عامه بررعایا گماشت و کیخاتو بالتبع ازریختن خون افرادانسانی متنفربود لاجرم درمدت سلطنت اصلا برقتل کسی اقدام ننمود درایام دولتش غیرجام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد ودرروزگار سلطنتش بجزدف وچنك هیچ‌فردی طپانچه و گوشمال نمیخورد وایلخان باوجود این صفات پسندیده برلذت مباشرت شغف

تمام داشت و همواره رایت عیش وعشرت می‌افراشت متصل دست تصرف به‌بنین و بنات خردو بزرك وتازیك‌وترك دراز میساخت وبهتك پرده‌عصمت‌مستورات امراوارکان دولت قیام‌نموده اساس بی‌شرمی طرح‌میانداخت بناءعلی‌هذا نوئینان‌وامرا برسلطنت بایدواغول متفق گشتند ومسرعان ببغداد فرستاده واورابآذربایجان طلبیده بیکبارکی ازمقام‌هواداری کیخاتودرگذشتند قتل کیخاتودرموغان بفرمان بایدوخان در ماه صفرسنهٔ اربع و تسعین وستمائه روی‌نمود مدت سلطنتش سه‌سال وچندماه بود وضع چاو و ابطال آن درایام فرمان فرمائی کیخاتو اتفاق افتاد چنانچه خامهٔ عنبری شمامه ابواب تحریر آن حکایت باز خواهد گشاد.

گفتاردربیان‌شمهٔ ازاعتبارواختیار صدرجهان‌وذکر وضع چاو وسبب ابطال آن

درجامع التواریخ جلالی مسطوراست که‌خواجه صدرالدین احمد خالدی ازقاضی زادگان‌ولایت زنجان‌بود ودراوایل حال چندگاه ملازمت طغاجارنوبان مینمود و اوهم درعنفوان جوانی درکرم‌وسماحت و جود وسخاوت رقم‌نسخ بر مکارم صاحب‌ری وحاتم طی کشیدوهرچه‌ازهرممر بدستش آمد دروجه‌انعام‌سادات‌وعلما ومشایخ وفضلا مصروف گردانید وپیوسته همت براشاعه‌خیرات ومبرات میگماشت ویکی‌ازشعـرادرآن ولا این قطعه‌درمدح اوبرلوح بیان نگاشت **قطعه** بسینه‌صدر نتوان شددرآفاق☆که صدرنامور درهفت کشور ☆ کسی باشد که‌باشدپیش‌جودش☆چوخاك راه یکسان گوهروزر ☆ اگر صدری نمیدانید کردن ☆ بیاموزیدازصدرطغاجر ☆ سپهرمکرمت احمدکه بربوذ☆کلاه سروری ازچرخ اخضر القصه چون کیخاتوخان برسریر دولت‌نشست امرا ونوئینان در باب‌تعیین وزیر قرعه‌مشورت درمیان‌انداختند واسامی جمعی‌ازاکابر واعیان‌راکه‌ملازمان اردوی‌اعلا وحضرات‌خواتین وامرابودندقلمی‌ساختند هرچندکه‌درآن‌مفصل نام‌صدرالدین احمدمسطورنبوداماچون منشی تقدیرمنشوروزارت بنام‌نامی‌اوتحریر نمود هنگام عرض مفصل درآینهٔ خاطر نورانی ایلخانی بی‌سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهة سرانجام مهام‌سلطانی وتمشیت معاملات دیوانی صدرالدین‌احمدزنجانی راوزیر میباید ساخت شاهزادگان‌وخواتین‌وامراء شرط‌موافقت‌بجای‌آورده این‌خیال‌همگنان‌رامستحسن نمودو کیخاتوخان خواجه‌صدرالدین احمدزنجانی رابعالی منصب صاحب‌دیوانی و شرف لقب‌صدر جهانی مخصوص فرمود وانعام‌التمغا زرین وتوق وکور که ویك تومان لشگر برآن‌منصب افزوده صاحب‌راجمع‌میان‌وزارت وامارت دست‌داد وکوکب‌اقبال صدرجهان درنفاذ امروعلوشأن ومزیداقتدار وکمال‌اختیار روی‌باوج‌شرف ورفعت نهاد ابرازشرم

ایثار دست گهر بارش غرق عرق خجلت بودو کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بستهٔ کان لعل و یاقوت ظاهر مینمود **نظم** هیچ سایل بخوش دلی و بخشم ٭ لادرا بروی او ندیده بچشم ٭ تا نیا بدز سائلان تشو بر ٭ همه پیش از بیار گوید گیر و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را از تصرف در امور ملك ومال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهمام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بفیصل میرسانید بنابر آن حسن و تایجو در ماه ذیقعده سنهٔ اثنی و تسعین وستمائه جمعی از معارف تبریز را بر آن داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشگر و یراق اردو ها مهمل و مختل میماند پادشاه فلك همت آفتاب عطیت آن شنوده ناستوده را ناشنوده انگاشت و بتازگی حکم برلیغ نفاذ یافته از کنار آب آمو یه تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضهٔ اقتدار او داد، صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهادو بعد از چندروزی که اعدار اتنبیهی حاصل گشت عفوو مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان در گذشت وچون بواسطهٔ اشراف کیخاتو در انعام اشراف و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماندو بحسب اتفاق در آن سنوات و با درمیان گله ورمه مغولان افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان را بچراگاه عدم رساندو پادشاه بدستوز در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سر انجام اخراجات ضروریه ایلخان عاجز شده هر کس در آن باب نقشی بر لوح خاطر مینگاشت در آن اثنا عزالدین مظفر بن محمد بن عمید که علمداری شریر بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آن است کـه بدستور ولایت ختا ومملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالك ایلخان روان کرد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر بتمام واصل خزانهٔ عامره شود و پادشاه را دستگاهی پیدا شده که هیچ آفریدهٔ در زیان نیفتد وبنابر آنکه در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود ومطلقا آن وجه از دیوان میسر نمیشد و هر لحظه خرجی دیگر روی مینمود سخن عزالدین مظفر را بسمع قبول راه داد و باتفاق پولاد جنگسانك که ایلچی قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانید و کیخاتوخان حکم فرمود که من بعد در ممالك محروسه مطلقا بزرو نقره سوداو معامله نکنند ورقم نسخ بر نسج ثیاب زربفت کشند مگر جهةٔ خاصهٔ پادشاه وزرگران وزردوزان دیگر بحرفهٔ خود مشغول نمایند ودر هر شهری از بلاد آذربایجان وعراق عرب وعجم وفارس وخوزستان ودیار بکروخراسان چاوخانه بنیاد نهند وعمـال جهت تمشیت آنکار تعیین نمودند ومقرر شد که تجار بحار وسوداگران ولایات یاغی رادر وقت سفر عوض چاو زر دهند ودروجه علوفات جماعة زرگران وصرافان وزردوزان هرساله مبلغی معین از چاوخانه مجری دارند تا دیگر بآن صنعت نپردازند ودر هر بلده مبلغی کلی درمؤنت بناء و چاوخانه مصرف گشت وچاو کاغذ پارهٔ مربع مستطیل بودچند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر

دوطرف آن کلمهٔ طیبه لااله‌الاالله محمدرسول‌الله ولفظا یز نجی دورچی که قامان‌ختا بآن‌عبارت پادشاه‌را ملقب گردانیده بودند منتبت‌ساخته ودرمیان‌کاغذدایرهٔ کشیده بودند وازنیم درم تاده درم بنابراختلاف چاورقم‌زده وایضاً سطری چند برآن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنهٔ ثلث وتسعین‌وستمائه پادشاه جهان این‌چاو مبارك رادر ممالك روان گردانید تغییروتبدیل‌کننده بازن‌وفرزند وخویش وپیوند بیاسا خواهدرسید از اشتهار این‌حکایت مردم دربحر تفکر وحیرت افتادند وبعضی‌ازشعراجهة میلان خاطر پادشاه و صاحب‌دیوان در آن باب‌ابیات گفتند از آنجمله یك بیت بخاطر بود نوشته شده **بیت** چاو اگردرجهان‌روان باشد ☆رونق ملك‌جاودان باشد القصه درماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریزچاو روان‌گشت وبازاریان دوسه‌روزی بحسب‌ضرورة به‌بیع‌وشری اشتغال‌نمودند بعدازآن‌طایفه‌ازتبریزیان ازمشاهده این‌زیان‌بی‌تحمل شده‌روی بسفر آوردند ودرزمرهٔ اگرچه ازوهم‌ابواب‌دکاکین بازمیکردند امااقمشه‌وامتعه‌واغذیه‌واشربه راپنهان‌میساختند بنابرآن‌درروزجمعه عوام‌الناس زبان بفریاد وفغان گشاده برعزالدین مظفرلعنت‌نمودند ورنود واوباش قاصدجان آن‌شریرگشتند وآمدو شدکاروان وسوداگران ومعامله‌طبقات انسان منقطع‌شده امرا ونوئینان باتفاق‌صاحب‌دیوان بعرض‌پادشاه‌رسانیدندکه وضع‌چاو مستلزم خرابی رعایا ومستوجب فقدان‌حاصل تمغاست و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرارماند اختلال‌تمام‌باحوال‌ملك‌ومال راه‌یابد کیخاتوخان چون‌این‌سخن‌بشنودبابطال چاوحکم‌فرمود ومردمی که جلاگشته بودند به تبریز بازآمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود.

ذکرمخالفت بایدوو بقتل‌رسیدن کیخاتو

در آن ایام که امراونوئینان بواسطهٔ شرب‌مدام کیخاتوخان ودست‌رسانیدش به‌بنین بنات مسلمانان برخودمیپیچیدند وخواطر برخلاف اوقرار داده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند شبی‌درآلاتاق پادشاه با بایدو اغول بن‌تراغای‌بن‌هلاکوخان آغاز بدمستی کرده ایت قلی‌را فرمودتامشتی چندبروی‌زدوصباح که‌ازخواب‌خمار بیدارشد ازحرکات‌شبانه‌پشیمان گشته مجلس‌پادشاهانه‌بیاراست‌وبایدوراطلبیده افسرخاصه برسرش‌نهاد وعذرهاخواست بایدواغول هرچندعیار اخلاص رامغشوش گردانیده‌بود مصلحت وقت در اظهار غبارنقار ندیدوآنروز بعیش‌وطرب گذرانید امراواعیان که‌منتظر فرصت بودندرنجش‌خاطربایدو را دانسته‌نهانی بملازمتش رفتند و مواضعه کردندکه‌سال‌دیگر بایدازبغداد بجانب‌اردوی کیخاتونهضت نماید تاایشان‌کمر معاونتش برمیان‌بندند وابواب‌خلاف بر روی ایلخان بگشایندبعدازآن‌شاهزادگان که دراردو بودند بیورتهای‌خویش‌مراجعت‌نمودند ودرمیان زمستان منهی‌برآن اتفاق اطلاع یافته‌ازبغدادعرضه‌داشتی مشتمل براسامی بداندیشان و

مواضعه ایشان نزد کیخاتوخان فرستاد و ایلخان ایلدار و قنجقبال وطولادای را مؤاخذه کرده مقید ساخت وطغاجار که خمیرمایهٔ آن فتنه بود قاصدی همعنان برق و باد بیغداد ارسال داشته ببایدو پیغام داد که برجناح استعجال بدینجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو درجنبش آمده چون این خبر بسمع کیخاتوخان رسید از اوان بتبریز خرامید و تیتاق را با پنج هزار سوار منقلای ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر از عقب روان گردانید و بنفس خود در اوایل سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه از رودخانه اهر بعزم حرب و قهر متوجه گشت ومیان تیتاق وقراولان بایدو محاربه روی نمود فوجی از سپاه بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا وطغاجار چون دوروزه راه رفتند سحری که صبح صادق دردمیدن بود طغاجار بیشمورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شد و آقبوقا از تقدم وعدم التفات طغاجار متعجب گشته چون درمنزل نزول نمود کس فرستاد وسبب آن معنی را استفسار فرمود طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت قلت علت وضیق یورت بود آقبوقا این سخن باور کرده سحر دیگر بازطغاجار بر آقبوقا سبقت گرفت وماننـد روز گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه آقبوقا دردغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف یاسا در این دوروز پیش ازما کوچ مینماید طغاجار نقاب ارتیاب ازچهرهٔ اندیشه برگرفته درجواب گفت که تا امروز بحکم کیخاتوخان آقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبه تقدم داشت وحالا بفرمان بایدوخان آن امر بمن تعلق گرفته چون این جواب بگوش هوش آقبوقا رسید متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاجار آوردند و آقبوقا بامعدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتوخان انعطاف داد و بعد ازوصول کیفیت حال عرض کرده کیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی ازمردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف اهر بازگشته در آن اثنا توکل نویان که بالشکر گران بگرجستان رفته بود مراجعت نمود وجمعی ازامرا که در تبریز مقید بودند گریخته بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند هزاره نارین بازمانهٔ پرکین درساخته ناگاه پادشاه را گرفتند و بامرای عاصی سپردند و ایشان اورا درروز پنجشنبه ششم جمادی آخر سنهٔ اربع وتسعین وستمائه هلاك کردند و کیخاتوخان راسه پسر بود آلافرنك وایرانشاه ازدندی خاتون بنت آقبوقا جلایر جینك پولاد از بولغان خاتون وهیچیك ازین سه پسران بسلطنت نرسیدند و از جملهٔ مشایخ زمان کیخاتوخان یکی **شیخ احمد فزوینی** است و او در زهد وعبادت درجهٔ اعلی داشت ودرسنهٔ تسعین و ستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعراء آنزمان یکی **نظام الدین عثمان قزوینی** است و اواشعار نیك دارد این مطلع از آنجمله است که **مطلع** صبحدمی که از رخت برفکنی کلاله را ✿ چشم ورخت خجل کند نرگس مست ولاله را .

ذکر بایدوخان

چون مهم کیخاتوخان بضرب تیغ نوئینان فیصل یافت طغاجار و سایر امرا ازصغار و کبار به بایدو پیوسته درماه جمادی الاخری سنهٔ اربع وتسعین وستمائه در حدود همدان او

را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته مصراع زر و گوهرش بر سر افشاندند و بایدو بعدازچند روز که بشرب می ارغوانی واستماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسر انجام مهام سلطنت آورده منصب امیر الامرائی را بطغاجارداد وخواجه صدرالدین احمدرا ازوزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد وایضاً حکومت روم و دیار بکررا بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدرجهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و تومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده قنجقبال راحاکم شبانکاره ساخت واوقاف ممالك محروسه راازمؤنات دیوانی ترخان گردانیده درآن باب نشانها باطراف ولایات فرستاد واز نواب کیخاتو آقبوقا و تایجورا بیاسا رسانیده حسن را بجان امان داد وآیت قلی راکه در مجلس آلاتاق بفرمان کیخاتو اورا درمنتی مشتی زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت قلی جواب داد که چون درآنزمان کیخاتوخان برمسندسلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل برادریا پسر خود مامورساختی شرایط اطاعت بجای می آوردم تابضرب وشتم چه رسد امروز نیز بنده وخدمتکار پادشا هم اگر گناه بنده عفوفرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را برذمهٔ همت خودلازم دانم بایدواین جواب راپسندیده آیت قلی رادرسلك مقربان منتظم گردانید وهم دراوایل ایام پادشاهی بایدوغازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروزغازی رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان گردید وبایدومغلوب شده از شربتی که بکیخاتوچشانیده بودجامی لبالب درکشید مدت حکومتش هشت ماه بود وقتلش نیزدرحدود تبریزروی نمود

ذکر مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بوددرچمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمودمیان آنجناب وامیر نوروز غازی

خامهٔ پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشیدالدین فضل الله درجامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاه زاده غازان بن ارغون خان درشب جمعه بیست و نهم ربیع الاخری سنهٔ سبعین وستمائه درسلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتادوچون آثار دولت وشهریاری از بشرهٔ آن دری اوج کامکاری ظاهر و هویدابود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن وسور فرمان داد **بیت** یکی جشن فرمود بازیب وساز ☆ که دروصف آن قصه گردددراز وغازان تاسه سالگی درحجر عطوفت مادروپدر بسر برد آنگاه آباقاخان آن نبیرهٔ دولتمند راطلبیده به بولغان خاتون سپرد ودرسنهٔ ثمان وسبعین وستمائه که اباقاخان جهةدفع شر لشکر قراوناس متوجه خراسان بود درمیان سمنان ودامغان طرح شکار انداخته درآن صیدگاه غازان آهوئی رابه تیر زدوچون درآن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه وسپاه گشته اباقاخان چنانچه رسم مغولان است برای

ماغرلامشی دست آنفرزند ارجمندسه‌روزدردامغان توقف نمودوبطوی‌وجرغامشی اشتغال فرمود ودرسنهٔ ثمانین وستمائه که‌سن‌غازان‌بده سالگی‌رسید اباقاخان وفات یافت وشاه زاده بپدرخود ارغون‌خان پیوست وچون ارغون سلطان احمد راکشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایت‌خراسان رابغازان خان تفویض نمود وامیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرمود امیر نوروزپسرارشد ارغون‌آغاست که‌سی‌و نه‌سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی‌ازبلاد ایران تعلق بوی میداشت وجمال‌حال‌امیر نوروز بزیورایمان‌واسلام وحلیه متابعت سنت‌حضرت‌خیرالانام علیه‌الصلواة والسلام مزین ومحلی بود وهمواره در تقویت ارکان شریعت غراو تمشیت مهام ملت‌بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود در میدان شجاعت‌ومردانگی ازامثال‌واقران امتیاز تمام داشت‌وازغایت جلادت‌وفرزانگی همواره درمعرکه غزو کفارتتاراعلام‌جدو اجتهادمی‌افراشت ودرآن‌اوان که ارغون‌خان افناءبوقا را برابقا ترجیح کرد امیر نوروز بنابر اتحاد وصداقت بوقا مستشعر گشته ودر ذی‌حجه سنه‌سبع وثمانین وستمائه بدرهٔ خسرو که‌جای قشلاق اوبود رفت وشوهر خواهر خود شهزاده کنشوو بعضی ازامراء خراسان رادرخلاف غازان باخودمتفق‌ساخته رایت عصیان برافراخت ودر روزپنجشنبه‌هفتم ربیع‌الاول سنهٔ ثمان‌وثمانین وستمائه که‌شهزاده‌در کشف رود نزدیك پل‌معین منزل گزیده بود امیرنوروزباسپاهی عالم سوزناگهان بکردار دود در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانید وچون شاهزاده بدان ولایت رسید هولاجوراکه‌امیر نوروزدم ازهواخواهی‌اومیزد گرفته‌نزد ارغون خان فرستاد و لشگر پراکنده رامجتمع گردانیده‌روی‌بنوروز نهادودرپانزدهم‌ربیع‌الاخرسنهٔ‌مذکوره‌درنواحی رادکان بین‌الجانبین مقابله‌ومقاتله اتفاق‌افتاده این کرت نیزغازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت‌شجاعت وپهلوانی اوازایوان کیوان درگذشت وشهزاده غازان درآن‌انهزام بکالپوش استرآباد رفته‌چهل‌روز درآن‌مقام‌آرام گرفت وبعدازآنکه از نزد ارغون خان بایدواغول ونوربن‌نوبان باسپاه فراوان بمدد رسیدند بار دیگر بعزم رزم متوجه نوروز شد وامیرنوروزنیز ازرادکان درحرکت آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که باآن‌لشگر دست‌درکمر نمیتواند زدلاجرم عنان‌عزیمت بصوب‌ترکستان انعطاف‌داد وشاهزاده غازان تانواحی‌دارالسلطنه هراة اوراتعاقب فرموده‌چریك‌منصور غنیمت موفور بدست آوردند وازصحرای‌هزارجریب طبل‌مراجعت کوفته غازان‌خان‌آن زمستان درنیشابورقشلاق کرد ودر بهارسنهٔ تسع‌وثمانین‌وستمائه‌درفضای‌جان‌فزای‌رادکان ییلاق‌نموده در فصل شتابه‌تجن‌خرامیدوبایدواغول‌را باسپاه‌عراق رخصت معاودت‌فرمود ودراواخرزمستان بقراتپه سرخس که‌آنراشیر سبیل‌نیز گویند منزل گزید وهنوز درآن مقام‌بود که‌خبرتوجه سپاه قیدوخان بتواترپیوست کیفیت‌واقعه آنکه نوروزبیك بعد از انهزام نزد قیدوخان رفته صورت‌تسخیرخراسان رادرنظرش آسان‌نمود وقیدوخان داماد خودارتکتمورراباسی‌هزار سوار پرتهور نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز

روان گردانید و ایشان درشهورسنه تسعین‌وستمائه ازآب آمویه گذشته این‌خبر دراردوی غازان‌خان شایع گشت شاهزاده غازان‌وامراء مجال‌قتال با آن سپاه‌محال دانسته‌تاولایت سمنان‌عنان‌یکران‌باز نکشیدند وارنکتمور نوروزتاجوربدا ایشان راتعاقب‌نموده‌لشگریان قیدوخان درولایت خراسان لوازم‌قتل‌وغارت بتقدیم‌رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذشتند پهلوانان خراسان دزدیده بروز و پوشیده بشب مغولان بی‌ایمان را می کشتند بمثابهٔ که چون آن سپاه‌ببادغیس رسیدند قرب‌پنجهزار سوار ازایشان ناپیدا بود و بدین‌جهته ارنکتمور درخشم‌رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود درخلال این احوال خبرفوت ارغون‌خان و سلطنت کیخاتوخان شیوع‌یافت و غازان در ولایت سمنان‌ازکیفیت حادثه‌وقوف یافته بعدازاقامت مراسم تعزیت‌عنان عزیمت‌بطرف دماوند تافت وازآنجا بسلطان‌دوین رفته‌درآن منزل‌شاه‌زاده بنارجی وطولادای و قنجقبال با طایفهٔ از ابطال رجال برسم کومك از نزد کیخاتوخان آمدند وغازان بوصول‌آن سپاه مستظهر گشته‌چندگاه بفراغبال اوقات گذرانید ودربهارسنهٔاثنی و تسعین وستمائه بعزم ملاقات کیاتوخان و عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتوخان وصول شاه‌زاده رااباردو ازصلاح ملك‌دوردانسته جمعی ازنوئینان‌را ارسال‌داشت تااورا بطرف خراسان‌باز گردانیدند و غازان‌خان نوبت دیگر بمازندران شتافته در اواخرسنهٔ ثلث و تسعین وستمائه‌عنان عزیمت‌بصوب نیشابور تافت و درآن ولایت میان آنحضرت و امیر نوروزجنك ومخالفت‌بصلح وموافقت تبدیل یافت‌مفصل این‌مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت ارنکتمور ازیورش خراسان بجانب‌مغولستان مراجعت‌نمود ودرکنار آب آمویه ازوی‌متوهم گشته سلوك طریق‌مفارقت اختیار فرمود بارشاد روجهٔ خویش طغان خاتون که ضعیفه عاقله بودکرت دیگر میل ملازمت غازان‌کرده ازخواص ملازمان ساتلمش و ایسنبو قارا نزد شاه‌زاده فرستاده وسخن صلح درمیان انداخت ملخص پیغام آنکه تاکی ازجانبین طریق‌مخاصمت پیمائیم وقصدجان وعرض یکدیگر نمائیم اکنون وقت است که شاه‌زاده جرایدجرایم این کمینه‌را بآب‌عفو واغماض بشوید ومن بعدبقدم الطاف طریق عنایت واعطاف‌پوید وعذر تقصیراتی که تاغایت بحسب تقدیرواقع‌شده دربذیرد تابنده بدرگاه‌عالم پناه‌آمده طریقه عبودیت واخلاص‌پیش گیرد غازان‌چنان ازشنیدن این‌سخن بغایت‌مبتهج وشادمان شده اطاعت نوروز رااز‌جملهٔ مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد وریاض‌آمال ایلخان را برشحات سحاب عواطف و مراحم‌خضرت ونضارت داده بین‌الجانبین مبانی‌عهد وپیمان‌بغلاظ‌ایمان تاکید یافت و انوار مرحمت غازانی ازمطلع مهربانی طلوع‌نموده درقلب زمستان عنان‌باستقبال نوروزتافت وبرسرخس ومرومرور فرموده درحدودشبرغان بقتیول نوروزرسیدواودرساعت بخدمت‌مبادرت کرده‌نه‌سراسب صبارفتارپیش کش کشید وزبان اخلاص ونیاز بعذر جسارتی که‌تا غایت ازوی صدور یافته بود بگشاد ودست‌امیددرذیل عاطفت شاه‌زاده زده‌چون سایه‌در پایش افتاد غازان خان

بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز اورا بنواخت وهمت بر تربیت ورعایتش گماشته رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت .

ذکر سلوك شهزاده غازان نسبت بایدوخان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان بایکدیگر بعداز وقوع مصاف

دراوایل سنهٔ اربع وتسعین وستمائه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین ستر آباد بود در اثناء راه خبر قتل کیخاتو و جلوس باید ومتواتر گشت و اینمعنی بر خاطر شاهزاده گران آمده بعد از وصول بسلطان دوین درباب دفع باید و و تسخیر ممالك موروث با عاظم ارکان دولت طریقه مشورت مرعی داشت نوروز گفت امیدچنانست که عنقریب شاهزاده عالمیان را برسریر سلطنت وجهانبانی بنشانم و بایدورا مانند حجاب کفر ازمیان برگرفته تمامی امرا واعیان را مسخر فرمان گردانم بشرطیکه شاهزاده باطن خجسته میامن را با نور ایمان و عرفان منور سازد وسالك طریق مسلمانی گشته لواء متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد وغازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاده رایت نهضت بصوب آذربایجان برافراخت وچون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفراثر ساخت بنابراستصواب نوروز بیك مولای و نعیمش را برسم رسالت نزد بایدو فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امراء قراحق متعرض اروغ چنگیزخانی کردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتوخان بوده اند بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بغور آن قضیه رسیده زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان درهشترود مراغه بپایهٔ سریر بایدو رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و بر ین موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرموده ما کیخاتو را کشته اند وحالا تمامی آینی و آقا برسلطنت ما متفق گشته بنابرآن مناسب چنان مینماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید ومولای و نعیمش نه بروفق مدعا معاودت کرده درقنقورالنك بملازمت غازان خان رسیدند وسخنان بایدو را معروض گردانیدند غازان خان از آنجواب بر آشفت و بجانب هشترود روان گشت و بایدواز ین حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد ودرروز پنجشنبه پنجم رجب سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه در نواحی قربان شیره نزدیك به رودخانه قریه شیر گیران هردو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنك طبل جنك بگوش طالبان نام و ننك رسد امیر قتلقشاه از برنغار غازان خان بر توکل و ایلدار که در جوانغار بایدو بودند حمله نمودو توکل عنان او بار بوادی فرار گردانیده ایلدار باقرب دویست سوار نامدار بقتل رسید بنـاء علی هذا بایدو متوهم شده بوغدای اختاجی را نزدغازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخاة وموالات

همواره میان ماصفت استحکام داشته مرا درملك ومال بـانو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیرخلاف درغلاف کرده بروجهی که رضاء جانبین ومصلحت ایل والوس بآن مقرون باشد با یکدیگر صلح نمائیم و برغم روزگار ناساز گار ابواب موافقت ومرافقت برگشائیم وغازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هردو پادشاه باهم ملاقات نمایند وسخنی که داشته باشند بی توسط غیری گفت وشنید فرمایند پس روزدیگر بایدو خان وشهزاده غازان هریك بامعدودی چند زلشگر پیش رانده بوعده گاه شتافتندواز روی اعـزاز و احترام یکدیگر رادریافتند شهزاده غازان التماس اینجوفارس و کرمان وعراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدوخان این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرمود وقرار بر آن افتاد که روزدیگر طوی کرده هریك از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امراء او بخیال آنکه فردا درحین آش کشیدن مهم غازان رافیصل دهند روی بمنازل خویش آوردند واینمعنی برضمیرعالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروزوتوقتمورولد بوقاء یرغوچی را جهت اطلاع برسرایر ضمایر امرا وستاندن یرلیغ اینجو فارس و کرمان و وعراق همانجا بگذاشت وبنفس نفیس درشب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران روانشد وبتعجیل هرچه تمامتر طی مسافت کرده چون درمنـزل مسلم نزول اجلال فرمود ارنکتمور رابرسالت بازفرستاد وببایدو پیغام داد که من بآ قاسر یکدلی داشتم لیکن از حرکات وسکنات امراامارات عصیان مشاهده نموده بیرخصت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیراینجوارغون خان را مصحوب نوروز بیك بزودی ارسال نمایند تاانهدام بمبانی عهدو پیمان راه نیابد بایدو آغاز تواضع فرموده یرلیغ دادملك اسلام جمال الدین که حاکم فارس بودمحصولات اینجو آن ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نمایدامااجازت امیرنوروز رادر حیز تاخیر گذاشته اورا تکلیف ملازمت خودنمود نوروزدرخفیه باطفاجار عهدو پیمان درمیان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدورا درنوردندوشاهزاده غازان رامطیع ومنقاد کردند وبشیوه مکر وخدیعت نزد بایدوسوگندخورد که اگر جان مرا بازگردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایدو باین افسون فریب یافته درپانزدهم ماه مذکور نوروز وتوقتمورراز رخصت دادوایشان بسان تیراز خانه کمان بیرون جسته دربیست وهفتم همان ماه درفیروزکوه بخدمت شاهزاده کوه شکوه رسیدند وگفت وشنیدی که بابایدو کرده بودند مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی رابسته پیش بایدوخان فرستاد وپادشاه وامراء از مشاهده این حیله درحیرت افتاده وعدهٔ که از گذاشتن نوروز پشیمان گشتندو بتاریخ چهارم شعبان سنهٔ مذکوره غازان خان بموجب وعـدهٔ که سابقاً باامیر نوروز کرده بود درحضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حموی کلمه توحید برزبان رانده ازروی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترك شرك وملت مذموم اتراك گرفت ودرآنروز فیروزقرب صدهزار مشرك متمرد مؤمن وموحد گردیدند وازظلمت کفر وعبادت اوثان نجات یافته بانوار توحیدوعرفان

رسیدند دراین اثنا ایلچی که نشان اینجو فارس را بشیراز برده بود باز آمده بعرض رسانید که حاکم فارس منشوری نقیض مدعای ماظاهر ساخت و طریق عناد مسلوك داشته بانقیاد فرمان شاهزاده نپرداخت واین معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده باردیگر خیال یورش آذربایجان نمود وامراو نوئینان را بتهیه اسباب مقابله ومقاتله امر فرمود مقارن اینحال صدرجهان خواجه صدرالدین احمدزنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود ازراه عنان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان شد ودرهفتم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بی نهایت یافت وبهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آئین آئینهٔ دل را بصیقل توکل روشن ساخته نیت کند که چون بردشمن ظفر یابد درتقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایه سعی نماید وادرارات وصدقات که سلاطین ماضیه درممالك مقرر داشته اند ازشوائب تنقص مصون دارد واملاك طایفه راکه کشته گشته اند بورثه ایشان گذارد من متکفل می شوم که نوروز بیك را باشلامشی کرده از راه گیلان مغافصتا برسر بایدو رسانم وغازان خان متقبل این امور شده درروز جمعه پانزدهم شوال متوجه آذربایجان گشت وامیر نوروز را باصدرجهان درمقدمه بفرستاد وامیر نوروز ایلغار کرده درسرعت رفتار سعی بسیار نموده نیمشبی بموضعی رسید که از آنجا تااردوی بایدو دو روزه راه بود واین خبررا طغاجار وبعضی دیگر ازامراء کبار شنیده بیکبار اقبال وار از بایدو روی برتافتند ومانند بخت ودولت بخدمت نوروز بیك شتافتند وبایدو درروز جمعه یازدهم ذیقعده از کنار سفیدرود که معسکرش بودفرار برقرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد ونوروز بوغدای اختاجی را جهة رسانیدن اینخبر نزد غازان روان ساخته خود بسرعت بادصرصر ازعقب بایدو دراهتزاز آمد وقورمشی که مقدمه سپاه نوروز بود درحدود نخجوان بآن خان بی سروسامان رسید واورا گرفته در تبریز بنظر نوروز رسانید ونوروز بایدورا بخدمت غازان خان که درآنزمان باوجان آمده بود ارسال نمود وغازان خان سوتای اختاجی را باستقبال فرستاد وروزچهارشنبه بیست وسیم ذیقعده سنهٔ اربع وتسعین وستمائه خرمن بقای بایدو را بباد فنا داد **بیت** برهیچ آدمی اجل ابقا نمیکند سلطان مرك هیچ محابا نمیکند ازبایدو سه پسر ماند قبچاق علی محمد واز ایشان هیچیك بسلطنت نرسید.

ذکر جلوس سلطان محمود غازان وبیان مجملی ازوقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیك منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی بهارزندگانی انسالك طریق جهانبانی رابخزان مرك مبدل گردانید درذی الحجه سنهٔ اربع وتسعین وستمائه غازان خان بروزعید اضحی درتبریز طلعت روح افزا بمردم نمود وتخت خوانی وسریر کامرانی رابوجود همایون خود زیب وزینت درافزود وهمانروز یرلیغ

همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هر کس از انقیاد ارکان دین قویم گردن پیچد سرش بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم مقنن قوانین شریعت نیازارند و همدران ایام پادشاه اسلام بقرا باغ اران رفته قریلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئینان بر سلطنتش مچلکا دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود مغولان است طوی نمود و غازان خان هم در مبداء جلوس میمنت انجام بجهة تیمن و تفأل والتمغاء هارا که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و درمیان آن سکه لااله الاالله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند و فرامین اورا رایت و سیورغالات اهل اسلام را بامضا مقرون دانند منصب امیر الامرائی و یاسامشی سپاه را بجناب نوروز بیك تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی را بتعهد امر وزارت تعیین فرمود وهم در اوایل ایام سلطنت غازانی قنجقبال و ایلدر و طغاجار و بعضی دیگر از امراء منافق شیوه غدار بیاساء ایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالك طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز بیمن جلادت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنهٔ ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت چشید و در سنهٔ تسع و تسعین و ستمائه صدر جهان نیز از همان شربت جام لبالب درکشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داده غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلدهٔ از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود امااامرا بواسطهٔ خونریزی و فتنه انگیزی متوطنان قلاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان درحرکت آمده بساط مملکت داری درنوشتند و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب بگذرانید آنگاه استخلاص آن ولایات را بعهدهٔ جلادت و کاردانی امیر قتلقشاه و چوپان بیك گذاشته باز گردید مقارن آنحال پادشاه مصر ملك ناصر بر سر آن دو نوئین جلادت آئین تاخت و بسیاری از سپاهیان غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنهٔ ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و اومدت هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود.

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که اوجای ولد براق خان و دواوسار یان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشگریان آنحدود

تاب مقاومت آنجماعت ندارند و بامداد خدام موکب غازانی امیدوارند چون غازان‌خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز تیسیر نخواهد پذیرفت اورا با سپاه بلا انتها بجانب خراسان روان فرمود ودر آن زمان لشگر ماوراءالنهر تاحدود مازندران رانده بودند وقتل وغارت مینمودند اماچون ازوصول نوروزبیك خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند وامیرنوروز باجنود دشمن سوزشب وروز ازعقب آن جماعت طی مسافت کرده درحدودهراة بدیشان رسید وبضرب تیغ وسنان خلقی را برخاك هلاك افکنده بقیةالسیف رابگریزانید ومتعاقب درحرکت آمده بتکامشی قیام نموده تاوقتی که مخالفان از آب آمویه بگذشتند باز نگشت آنگاه مظفر ومنصور بآستان غازان‌خان شتافته بیشتراز پیشتر سیور غامشی یافت ومقارن آنحال صدرجهان بتصرف دراموال دیوان متهم گشته امیرنوروز رقم عزل برورق حالش کشید ومنصب وزارت را بخواجه جمال‌الدین دستجردانی مفوض گردانید درخلال این احوال طایفهٔ از شاهزادگان و نوئینان مانند سوکاو برلاس وایسنتمور بن قنقوربای وارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود بایکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند که غازان‌خان و امیرنوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند ومساجد ومعابد امت خیرانام علیه الصلواة والسلام را کنایس وبیت‌الاصنام گردانند وقبل از آنکه این اندیشه ازحیز قوة بفعل رسد امیرنوروز نوبت دیگر جهت بعضی ازمصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکاو برلا در آنسفر مرافقت نوروزبیك نمایند لاجرم بداندیشان باهم قرارادادند که سوکاو برلا درحدود خراسان بوقت معین خاطر ازنوروز فارغ گردانند وایسنتمور وارسلان غازان‌خان را درآذربایجان بقتل رسانند و بعد از وصول امیرنوروز بخراسان سوکاو برلا معتمدی پیش شاهزاده تایجو فرستاده اورا ازاندیشه خویش وقوف دانند تابا ایشان موافقت نماید وتایجو بحسب ظاهر سررضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروزبیك ارسال داشت واز باب مواضعهٔ مذکوره آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیرنوروز درشب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمین گاه بایستاد و سوکاو برلا باموافقان نیمشب مسلح و مکمل گشته بمخیم او شتافتند وچون تمامی خیام رابسان سراچه‌دل خود از نور ایمان خالی یافتند و هم نموده عزم گریز کردند درآنحین امیرجلادت آئین کمین گشاده راه نجات بر آنقوم بی‌دین بربست وجمعی را به تیغ بیدریغ گذرانیده زمرهٔ راا سیرساخت و سوکا مجال فراریافته برلا درسلك اسیران منتظم گشت و روز دیگر تند باد قهرآمیز نوروز بساط حیاتش درنوشت وایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعهٔ دشمنان را مشروح پیغام دادو درآن اوان ایسنتمور وارسلان باسپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز بالشگر پرستیز بجانب ایشان نهضت نموده درنواحی پل تغان بین‌الجانبین مهم باستعمال تیغ وسنان سرایت کرده ایسنتمور باچند کس ازشجعان پرتهور کشته گشته بقیهٔ معاندان راه گریز پیش گرفتند وآخرالامر اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد

فنادادند چنانچه درمدت یکماه پنج شاه‌زاده وسی وهفت کس ازامراء ازمنازل این جهانی رخت بسافل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقویان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند ازغرایب وقایع آنکه دراثنای ظهوراین امور بعضی ازمباشران اعمال دیوانی خواجه صدرالدین احمدزنجانی رابموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و اورا بمحصلان بهرام صولت سپرده بعداز تعذیب وشکنجه بی ثبوت جریمه حکم سیاستش حاصل نمودند اماهرقداق نوئین بر کیفیت بی گناهی صدرجهان اطلاع یافته وقصد و غرض بداندیشان رابغازان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت درروضة الصفا ازصدرجهان منقولست که گفت دراوقات گرفتاری شبی مراخواب دربود دیدهٔ بصیرت من درواقعه چنان مشاهده کرد که روزجمعه مرابسیاستگاه بردند و درمیان بیشهٔ بغایت مخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان بیشه باشمعی افروخته بیرون خرامید ومرا ازچنك محصلان خلاص گردانیدو گفت بهرجانب که خواهی توجه نمای وپیش هفت کس از محرمان خودزبان بافشای این راز بگشای روزدیگر این واقعه راباهفت نفراز مخلصان حقیقی درمیان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سررشته اختیار بدست عنایت پروردگار دادم **بیت** دردست ماچونیست عنان ارادتی ✿ بگذاشتیم تاکرم اوکجا برد وچون روزجمعه شدموکلان مرا براسب پالانی سوار کرده به بیشه بردند و بنابرآنکه درعهد کیخاتوخان دربارهٔ ایشان اصناف الطاف بظهوررسانیده بودم دراجراء حکم تاخیر میکردند درآن اثنا هیأت شخصی که درواقعه برصحیفهٔ خیال ارتسام یافته بود بنظر من درآمد وازغایت دهشت مراغشی روی نمود ودرآن حال هرقداق نوئین ازشکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسیدوحقیقت حکمی که درحق من صدور یافته بود معلوم کرده دوشخص را بمحافظت من مامور گردانید وچون ازآن غش افاقت یافتم آن دوعزیز بشارت راحت رسانیدند ومحصلان راازقتل من مانع آمده تاصباح شرط حراست بجای آوردند و روزدیگر هرقداق صورت بیگناهی مرابرای انور ایلخانی نگاشت وحکم نجات حاصل کرده مرامطلق العنان گذاشت ودربیست وهشتم ذی الحجه سنهٔ خمس وتسعین وستمائه که غازانخان متوجهٔ بغدادبود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاساء ایلخانی اختصاص یافته دراوایل محرم سنهٔ سته وتسعین وستمائه نوبت دیگرانوار عنایت غازانی بروجنات احوال صدرجهان تافت وبکام دوستان باردیگر برمسند وزارت نشست یکی ازفضلا این رباعی را درآن اوان درسلك نظم کشید **رباعی** باصدرجهان فلك چودمساز آمد ✿ شه ازسعادتش به پرواز آمد تاتهنیت روزومه وسال کند ✿ اقبال زدرصلح کنان بازآمد طوایف انام بازاحرام ملازمت آصف جم احتشام بستند ازیمن عدالتش رعیت بجمعیت خواطر ورفاهیت ضمایر درکنج فراغت نشستند وهمدرین سال امیر نوروز غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بیادفنا درداد تفصیل این اجمال آنکه خواجه صدرالدین احمدزنجانی کرت ثانی برمسند وزارت غازانی متمکن شدبنابرآنکه سابقا نوروزبیك درعزل او دخل داشت همت

بر انحطاط مرتبه‌اش گماشت و باجمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنهٔ مذکوره که غازان خان در ییلاق همدان بود بقلم تدبیر بر لوح خاطر خطیر همایون نگاشتند که نوروز بیك با پادشاه مصر زبان یکی دارد ومیخواهد که باتفاق مصریان خسرو جهانیان را ازمیان بردارد واز زبان سلطان مصر و نوروز بیك مکتوبات مزور قلمی کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در کیسهٔ قیصر نامی ازملازمان امیر نوروز بیك که بمصر آمدشد مینمود و درددل میان حاجی بیك که برادر نوروز بیك بود نهادند و چون پادشاه این سخن را شنید ومتوجه تحقیق آن گردید علی الفور قیصرو حاجی بیك را بیارگاه طلبیده نامهای مزبور را ازمواضعی که نهاده بودند بیرون آورد و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که اساس وجود قیصر را بضرب چماق نابود گردانند و برادران و نواب نوروز را که درعراق بودند بیاسا رسانند وامیر سونتای وهرقداق نوئین را تعیین کرد که بادو تومان لشگر بخراسان روند و تاجان نوروز را بآتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند ومتعاقب آن دو امیر امیر قتلقشاه را باطایفهٔ ازسپاه بکومك ایشان نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا وارکان دولت قرعهٔ مشورت درمیان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان مینماید که بهراة رفته پناه بملك فخر الدین کرت برم زیرا که داماد منست وحقوق تربیت درذمهٔ وی ثابت دارم طایفهٔ ازعقل و تدبیر برزبان آوردند که قلعهٔ مغول فضای صحراست انسب آنست که امیر خود را درچهار دیوار هراة مقید نگرداند و برجانب ملك فخر الدین اعتماد نفرماید ولیکن نوروز بیك برصوابدید خود اصرار نموده اکثر لشگر ازوی جدا شدند واو باچهارصد کس بهراة شتافته ملك فخر الدین که برادرزاده امیر نوروز رادر حبالهٔ نگاح داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرمود و آن جناب را درقلعه اختیار الدین فرود آورد وبعداز چندروز قتلقشاه نوئین باسپاه جلادت آئین در ظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول نموده بجدهرچه تمامتر آغاز محاصره ومحاربه کرد وامیر نوروز بمتانت وحصانت حصار و کثرت غوریان جرار مغرور شده روزی بارمضان و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که ما را هیچ پناهی و آرامگاهی بهتر ازین شهر نیست ومقرر است که قتلقشاه هرچند سعی نماید تسخیر این قلعه اورا میسر نخواهد گشت رمضان گفت از جانب قتلقشاه دغدغه بخاطر خطور نمی کند امابر غوریان اعتماد نمی توان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملك فخر الدین را مؤاخذ ومقید گردانیده بنفس نفیس متصدی محافظت شهر گردد وهرگاه ضمیر منیر ازجانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بتربیت ملك پردازد امیر نوروز گفت معاذالله که من عذر اندیشم ودرمقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش میکشید این سخنان را شنیده فی الحال بعرض ملك فخر الدین رسانید وملك باخواص خویش طریق مشورت مسلوك داشته خاطر بر آن قرارداد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه نزد او رفته گفت دراین شهر ازهر صنف مردم هستند مبادا که جمعی اتفاق نموده دروازها را برروی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهة محافظت

دروازها معتمدان خود بازدارند تا این دغدغه ازخاطر مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده درساعت ملازمـان خود را بدروازها فرستاد و چون اندك مردمی پیش او ماندند ملك فخرالدین تاج الدین یلدوز وجمال الدین محمدسام وسراج الدین عمرهرون ومحمدنعمان را باطایفه از مبارزان غور بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان درهاوچپرها بردست گرفته دروقتی که زیاده ازچهار کس در ملازمت نوروز بیك نبود واو بجانب سپاه قتلقشاه تیرمی انداخت بالارفتند ودرآن زمان بحسب تقدیر زه کمانش بگسیخت وبدست خشم کمان‌را برزمین زده درآن اثنا چشمش بر غوریان افتادپرسید که بچه مهم رنجه‌شده‌اید یلدز جوابداد که ملك مارا فرستاده که بااین درها در پیش امیر چپر بندیم تااززخم‌تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشدو کمان رابرداشته بزه بستن مشغول‌شد ویلدوزقدم پیش نهاده گرزی برشقیقه‌اوزد ودیگران امیر رستم نشان‌را فرو گرفته بادست بسته وسرورو‌ی درهم‌شکسته در خانه بازداشتند و همان‌لحظه ملك فخرالدین بادویست‌هزارسوارمکمل بدرقلعه آمده‌هریك‌ازنوکران‌نوروز بیك راکه بمحافظت دروازه‌ها مشغول بودند ببهانه‌طلب‌نمود وسیصد ونود نفر ازآن جماعت کشته‌واسیر ساخته نوروزرا باده‌نفر نزدقتلق شاه‌فرستاد وقتلق‌شاه دربیست‌ودوم شوال سال‌مذکور بدست‌خویش‌اوراگردن زده سرش‌را به‌اردو ارسال داشت و غازان فرمود تاآن‌سررا بردار اعتبار آویختند یکی‌ازفضلادرآن‌باب‌گفته **رباعی** باعیش‌شها طبع‌توآمیخته باد☆ وزخنجر توخون‌عدو ریخته باد☆ هرسر که‌نه همسر مرادت باشد☆ همچون‌سر نوروز درآویخته‌باد وچون‌خاطر قتلقشاه ازجانب‌نوروزبیك فراغت‌یافت‌عنان مراجعت منعطف گردانیده‌بآستان‌سلطنت آشیان شتافت

گفتار دربیان بعضی دیگر ازحوادث آن‌ایام‌وذکرتوجه‌غـازان‌خان مکررا بجانب‌شام

درزمان‌سلطان‌محمود غازان ییلاق وقشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود وچون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع‌طریق‌اقدام‌می نمودند پادشاه فرمودتا ازآن‌طایفه خطی‌ستانند که‌اگربآن فعل مذموم‌قیام‌نمایند مال‌وخون‌ایشان دیوانی‌باشد بعد ازآن‌هر کس درآن ولایت راه‌میزد یاچیزی می‌دزدید داروغکان‌تکودریان را میگرفتند که این کارراشما کرده‌اید وآن‌جماعت‌ازاین‌معنی بتنك آمده بی‌استجازه ازعراق‌بقهستان‌رفتند وازآنجا به‌هراة شتافته پناه‌بملك فخرالدین کرت‌بردند وملك‌آنقوم‌بی‌باك راباسب‌و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته بتاخت بعضی‌ازحدودخراسان مامورمیساخت وآتش‌نهب وتاراج دردودمان‌مسلمانان می‌انداخت وبااین‌واسطه‌دود ازخاندانها بر آمده فوجی از

خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عـالمیان رفتند وغـازان متوجه دفع فتنه تکودر یان‌شده فی سنهٔ تسع و تسعین وستمائه برادرخودخر بنده‌اغول را که‌اولجایتوسلطان وسلطان محمد خدابنده عبارت‌ازوست‌ودرآنزمان‌درمازندران حکومت‌مینمود نامزدیورش‌خراسان فرمود ومکتوبی نزداو ارسال داشت مضمون آنکه‌چون بدان ملك‌رسی تکودریانرا از ملك فخرالدین طلب‌نمای واگرملك‌درتسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هـراة پرداخته بعدازمشاهده صورت‌فتح وظفر ازوجودقوم‌تکودراثر باقی‌نگذارورعایا وسایر فرق بربارامیازار وچون‌اولجایتوسلطان بنیشابوررسیدایلچی پیش‌ملك‌فخرالدین‌فرستاده سبب آمدن‌خودرا پیغام‌فرمود وملك درارسال‌نمودن‌تکودریان اهمال نموده بین‌الجانبین مجادلات ومحاربات اتفاق‌افتاد وبالاخره بوساطت‌شیخ الاسلامی شیخ‌شهاب الدین‌جامی مصالحه بوقوع انجامید وهرویان‌مبلغ‌صدهزاردینار کپکی بدل‌صلح بیرون‌فرستاده‌سلطان محمد عنان معاودت انعطاف‌داد ودرسنه‌مذکوره یکی‌از جهله‌انام که دعوی تصفیهٔ باطن واطلاع برمغیبات میکرد بشاهزاده تایجو گفت چهل‌روزدیگر سریر پادشاهی بوجودتو تزئین‌خواهدگرفت وبمجرد شنیدن این‌سخن بخارپندار بکاخ‌دماغ تایجو تصاعد نموده درهمان‌ایام آن‌خبر بگوش‌غازان‌خان‌رسید وتایجورا بـاامرا ومقربان‌وکرامات گوی‌نادان بیاسارسیدودرجمادی‌الاخرهمین‌سال سیدقطب‌الدین ومعین‌الدین خراسانی بامداد بعضی ازامراء غازانی‌انتهاز فرصت‌نموده شمهٔ‌ازتصرف وتقصیر خواجه‌صدرالدین احمدزنجانی بعرض پادشاه‌رسانیدند وآن‌تقریردرضمیرصاحب‌تاج وسریرجای‌گیر شده مقارن‌آن‌حال قتلقشاه نویان که‌جهت استخلاص اموال بگرجستان‌رفته بود درموضع دالان ناوربادو رسید وصدرجهان جواب سخنان مقرران پرسید صاحب‌دیوان متوهم‌شده درخلوتی برای ایلخانی‌عرضه‌داشت که‌نوکران‌قتلقشاه در گرجستـان ویرانی بسیار نموده اند وپادشاه قتلقشاه را معاتب ساخته جناب‌امـارت‌پناه‌ازخدمت وزارت دستگاه سئوال کرد کـه آیا حکایت شکایت مرابسمع حضرت‌اعلیٰ که‌رسانیده صدرجهان جواب‌داد که‌رشیدطبیب‌زیرا که‌چنان گمان برده بود که‌سیدقطب‌الدین بانگیز خواجه رشیدبرو تقریر مینمابدالقصه امیرقتلقشاه چون‌این‌سخن‌را استماع‌نمود خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله را طلبیده از موجب غیبت پرسید وآنجناب انکاربلیغ نموده درشکارگاه کیفیت آن بهتان را بعرض پادشاه رسانید وغازان‌خان‌قتلق شاه‌نویان را حاضرساخته فرمود که‌راست بگوی که‌خواجه‌رشید را بغیبت توکه‌تهمت‌نموده گفت صدرالدین‌احمدزنجانی وپادشاه بغضب رفته روز چهار شنبه هفتدهم‌رجب باخذ وقید صاحب‌دیوان فرمان‌دادوروز نوزدهم جمعه اورا در موقف یرغواحضارنموده حکم‌شدکه بنیاد فضایل‌ومعالی راخراب گردانندوسرچشمه‌جودواحسان را نمودارسراب‌سازند ودرروزیکشنبه بیست‌ویکم درجوی جاندار یکدست صدرجهان را امیرسوتای ودست دیگررا پهلوان ملك غوری گرفته قتلقشاه اوراازمیان دونیم‌زدو برادرصدرجهان قطب‌جهان که‌بغیرازشرف‌اخوت صاحب‌سعیدشهید هیچ‌حیثیت نداشت در روزدوشنبه بیست‌ویکم شعبان درتبریز ازعقب آنجناب روان گردید ودرآخرهمین‌سال

دروقتی که آن پادشاه بااستقلال بعزم قشلاق بغداد از دارالملك تبریز بجـانب اوجان
نهضت فرمود رتبت نیابت امورجهانبانی ومنصب وزارت وصاحب دیوانی بحسن درایت و
و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیاوالدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی سیما فن حکمیت
وطبابت سر آمد حکماء عالم بود وخواجه سعدالملة والدین ساوجی که در علم استیفا و
سیاقت ید بیضامینمود مفوض گشت و آن دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر کما ینبغی بسر
انجام اموردین ودولت وانتظام مهام ملك وملت قیام واقدام فرمودند بواسطهٔ تدبیر پیرو
بخت جوان ایشان جهان کهن سال جوانی ازسر گرفت ومـآرب ومطالب اقارب واجـانب
بکفایت اقتران یافته سلك احوال اهل فضل وافضال سمت نظام پذیرفت اماهمدران اوقات
بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین دربرج سرطان که طالـع عالم است اتفاق افتاده
رشحات سحاب عنایت الهی چندگاه انقطاع یافت چنانچه درآب جیحون ودجله نیل تفاوت
فاحش ظاهر گشته شرارقحط وقلاکانون درون بینوایان رافروتافت وازعقب عسرت بلاء
وباشایع شده دربلدهٔ شیراز بمرض حصبه زیاده ازپنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار
گلفام کشیدند وعالمیان رادرفراق خویش قرین نـاله وزاری و گریه و بیقراری گردانیدند
درخلال این احوال ووقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملك ناصر
چهارهزارسوار بدیار بکر فرستاده تاانتهاز فرصت نموده وبیکناگاه خوددرادرماردین وراس
العین انداخته دست بغارت وتاراج برآورده اند وبسیاری ازعیال و اطفال مسلمانارا اسیر
برده اند این معنی موجب اشتعال آتش غضب غازان خان گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه
تسع وتسعین وستمائه روزجمعه بانودهزارسوار اسفندیارآثار که هریك آذوقهٔ ششماهه
همراه داشتند ازدارالملك تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام بر افراخت و چون حدود
نصیبین محل نزول جنود ظفر آئین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته
پادشاه را طوی داد که مثل آن ازسلاطین حشمت قرین معهود نبود وغازان خان ازدیار بکر
بجانب حلب شتافته محاصرهٔ آن شهررا تازمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت ودر
نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پـرداخت وتمامی امرا وسرداران ولشگـریان و
بهادران حبیبه پوشیده وباابهت تمام ومهابت لا کلام در فضاء صحرا صف کشیدند پادشاه
سپهر احتشام برابرش گردون خرام سوارشده ازمیمنه تامیسره بنظراحتیاط در آورد ودر
وقتی که بقوم سیدوز رسید امیرچوپان که راعی ایشان بود ازصف خویش پیش رانده ودعای
دولت ابدپیوند باورسانده زانوزد و گفت چون چشم همایون پادشاه دراین روز برمرکب
ما می افتد اگراجازت باشد اسبی باد رفتار پیشکش نمایم واین سخن گفته اسبی کوه پیکر
هامون گذار پیش کشید واین معنی موافق مزاج صاحب تخت وتاج افتاده سایر امرا در
این امر باامیرچوپان اتفاق نمودند واسبان گردون توان پیشکش کردند بعدازآن رایات
ظفر آیات ازآن منزل نهضت فرموده درنواحی بلده حمص روزچهار شنبه بیست وهفتم شهر
ربیع الاول میان غازان خان وملك ناصر اتفاق ملاقات افتاد وبیادحمله دلیران میدان نبرد

نیران ستیز تیز گشته خرمن حیات بسیاری‌ازمبارزان طرفین سوخته‌شد و آخرالامر نسیم فتح وفیروزی بر پرچم‌علم غازان خان وزیده برلای‌وقورمشی بحملات متواتر قرب پنج هزارسوار لشگرملك ناصر برخاك‌هلاك انداختند وسلطان مصر بی‌آبروگشته پشت بر معرکه گردانید ودروقت‌فرار دررفتار بمرتبهٔ‌سرعت نمود که‌چون بدارالملك رسیدزیاده ازهفت‌سوار بااونبود وغازان خان دوروز حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد وبعدازآن علم‌عزیمت بصوب‌دمشق برافراخت اعیان‌واشراف آن‌بلده بعد ازآنکه ازقرب‌وصول موکب غازانی خبر یافتند باتحف‌لایقه باستقبال شتافتند غازان‌خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانیدو متوطنان آن‌بلده راشربت امن و امان چشانیده وقتلق قیا بشحنگی‌شهرموسوم شده بلارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقاازملك ناصر گریخته التجابدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت واهالی دمشق بشکرانه‌امان مبلغ‌صدتومان قبول نموده جهت تحصیل آنوجه سید قطب‌الدین و خواجه‌صدرالدین‌ابهری‌بشهر رفتند آنگاه‌غازان‌خان‌عزم‌مراجعت جزم کرده‌قتلق‌شاه نوئین را بفتح‌قلعه دمشق نامزد فرمود وریاست‌حمص وطرابلس وعکه وسلامیه ومعرة النعمان که‌شام‌وسطی عبارت‌است‌ازآنها بایلکی مفوض‌شد وایالت حلب و حما و عنتاب و جبل السماق وپره‌تارجته الشام که‌آنراشام‌سفلی گویند برنکتمور مقرر گشت وبرلای روبه حکومت‌غزه‌آورد **بیت** خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی ✡ گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند وبعدازمراجعت غازان‌خان قتلق شاه‌نویان بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی‌ازاستادان منجنیقی دعوی کرد که‌من این‌حصاررا بضرب سنك منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسرانجام مایحتاج استاداشارت فرمودکوتوال‌قلعه‌دانست که‌اگرمنجنیق‌فرصت یابد بواسطهٔ کمال مهارت درفن‌خوداجزاء آن کوه‌را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که‌هر کس شراین شخص را ازما مندفع سازد هزار دینار بوی میدهم یکی از عیاران متهور آن خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد وازقلعه پایان شتافته نمـاز شامی که استاد منجنیقی از وثـاق خویش غـایب بود بخـانهٔ او در آمد و در گوشهٔ‌تاریك بنشست‌وچون استادمعاودت نمودپای‌درمنزل نهادن همان‌بود وزخم‌خوردن همان وآن‌متهورسر استادرا ازبدن‌جدا گردانید وکارد برهنه‌بدست گرفته ازخانه‌بیرون دوید وماننديرق لامع‌خودرا بقلعه رسانیده‌بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردیدبناء علی‌هذافتح قلعه‌دمشق درتوقف افتادوقبچاق بامصریان‌درساخته اهالی‌قلاع پنهانی‌بروز دزدیده درشب ازمواضع‌خویش بیرون‌می‌آمدند واسبان‌مغولان رادزدیده درشب هر که را میبافتندمی کشتند لاجرم قتلقشاه مصلحت‌در مراجعت‌دانسته سایرامرا وارکان وحکام شام همراه اوروانشدند ودروقت عبورازآب فرات‌جمعی کثیر بگرداب فنافرو رفته شعلهٔ حیات ایشان‌انطفا پذیرفت ویکشنبه‌پنجم رجب امرا مقرون باصناف‌تعب درولایت‌موصل بملازمت غازان رسیدند وازآن رهگذر غبار بسیار برحاشیهٔ خاطر دریا مقاطر نشسته

رایات منصور در جمعه غرهٔ شعبان از دجله عبور فرمود و بصوب آذربایجان نهضت نموده پانزدهم ماه مبارك رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا ذی حجه حجهٔ مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی بتبریز آورد و چون خیال وصال عروس مملکت شام همواره همخوابه ضمیر منیر غازانی میبود در غرهٔ محرم سنهٔ احدی وسبعمائه باردیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از وصول بظاهر حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال بقدم قبال از مقر عز خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین خراسانی و امین الدین انداجی و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تقریر وزراء عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در مجلس شراب سید قطب الدین شمهٔ ازین معنی ظاهر ساخته غازان خان بر آشفت و روز دیگر تمامی نام بردگان مؤاخذ گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین و سید قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیهٔ مقرران بشفاعت بعضی از خواتین بلقیس آئین خلاص گردیدند و بتجدید عنایت غازانی شامل حال وزراء شده خواجه سعد الدین با نعام التمغا امتیاز و استثنا یافت و در غرهٔ محرم سنهٔ اثنی وسبعمائه غازان خان از بلدهٔ اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالك شام مرتفع ساخته قاضی نصیر الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملك ناصر فرستاد زبدهٔ پیغام آنکه اگر در آن دیار خطبهٔ سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشگر قیامت اثر ایمن گردند والا بمصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم شاهیان از چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر و اداء سفارت ملك ملك ناصر فرمود که جواب اینسخنان را معتمدان ما نزد غازان خان خواهند برد و قاضیان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در وقتی که حدود حله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده و شنیده بودند معروض گردانیدند و در جمادی الاولی مذکوره رسولان مصر نیز بعز ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی را که ملك ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملك ناصر بآب طلا محرر گشته بود و نسبت بایلخان طریقهٔ ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالك در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد و از آن چیزی فاضل نمی آید که اداء آن را التزام توان نمود اما قصهٔ استدعاء سکه چنان بخاطر رسیده که بر نقودی که درین دیار جاریست بر یك جانب نام امیر المؤمنین و سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا آله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت ایلچیان صندوق مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسیده که درین صندوق چیست گفتند ما را بر بن امر مبطن اطلاع حاصل نشده و ملازمان سر آن صندوق را گشاده در آنجا

انواع اسلحه یافتند وغازان‌خان ازمشاهده آن غضبناك گشته پس ازآنکه ایلچیان راطوی دادکرت دیگرعلم ظفرپیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان‌داد که ایلچیان تازمان مراجعت موکب نصرت‌نشان درهمدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که ازمستحدثات ایام‌دولت روز افزون‌بود توجه فرمود و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت حایریه علی را قدها تحف السلام والتحیه مشرف گشته بفتادمجاوران آن مکان فردوس نشان با انعامات فراوان‌نوازش نمود وروز دوشنبه دوازدهم رجب‌پادشاه ظفرسلب بعانه‌رسیده آغروق را بموصل ارسال‌داشت وخود برحبته‌الشام شتافت‌وبیست‌هشتم ماه‌مذکور لوای‌منصور پرتو وصول برنواحی آنقلعه انداخت و بموجب فرمان واجب‌الاذعـان خواجه رشیدالدین و خواجه‌سعدالدین بنزدیك حصار رفتند وحاکم رحبه امیرعلم الدین را باطاعت و انقیاد ترغیب‌نمودند وامیرعلم‌الدین لشگرظفر قرین‌را بغله وتعل بهامدد کرده درتسلیم حصار باین‌عذرتمسك جست که چون‌این‌قلعه سرحد بلادشام است‌مناسب نمینماید که‌قبل ازآنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت‌را در حیز تسخیر کشیداین بنده سبقت نموده بواسطه سپردن رحبه‌رخنه درارکان‌بنیان این‌مملکت‌پدید آورد هرگاه که خاطرخطیرازمعظمات مهمات شام فراغت یابد بنده مقالیدشهر وقلعه‌را تسلیم‌خدام پایه سریراعلی‌خواهم نمود و جبین اخلاص‌فرمان برداری برخاك‌آستان سلطنت آشیان‌خواهم‌سود وغازان‌خان را این عذر مقبول‌افتاده بی‌ازآنکه متعرض‌رحبه گردد درروز سه‌شنبه ششم‌شعبان بطرف حلب کوچ فرمود وچندروز درآن حدود بعیش و طرب گذرانیده قتلقشاه نوئین وسونتای والغو و چوپان وتیتاق را بفتح‌بلاد شام‌مامورساخت وبنفس‌نفیس براه‌موصل وسنجارلواءمراجعت برافراخت وازآنجانب‌ملك‌ناصر باعساکر ستوده‌مآثر بحدود دمشق شتافته انتظاروصول مغولان میکشید وقتلقشاه نوئین‌چون ازآب‌فرات‌بگذشت واثری‌ازمصریان ظاهر نگشت بحمص‌رفت وآغازمحاصره ومحاربه نموددرآن‌اثناشنود که‌ملك ناصرهنوز بدمشق‌نیامده بلکه‌دمشقیان نقود واجناس واحمال‌واثقال‌خودرا فراهم‌آورده میخواهند که بمصر روند لاجرم‌بطمع اخذاموال فتح‌بلده حمص‌رادرحیزاهمال گذاشته بجانب دمشق درحرکت‌آمد وبرجناح استعجال‌طی مسافت‌نموده‌دردوم‌رمضان بموضع مرج‌الصفر برسرپشته بلندرسید وبهامون‌نگاه کرده فضای‌صحرارا ازافواج سپاه‌مصروشام مانند بحری مواج دید زیرا که‌همان لحظه ملك‌ناصردرآن منزل‌نزول فرموده بودولشگریان بافراختن خیام‌وتعین یورت ومقام‌قیام واقدام مینمودند صرصررعب وهراس ثبات و قرار قتلقشاه را متزلزل گردانیده عزم‌مراجعت کرد امـاامیرچوپان‌اورا ازین حرکت‌مانع آمده خواطر براشتعال نایرهٔحرب وقتال‌قرار گرفت وقتلقشاه و برلای با دو تومان لشگر آهن خای برسر پشته متوقف گشته امیرچوپان وتیتاق باسایرامرا ولشگریان روی بمیدان‌آوردند وملك‌ناصر نیزمستعدپیکارشده غبارمعرکهٔ هیجا بمرتبهٔ‌درهیجان آمد که‌چشم روشنان‌فلك تیره گردید وخونریزی تیغ‌وسنان‌بمثابه‌رسید که‌خون کشتگان فضای‌دشت را غیرت‌لاله‌زار گردانید

وامیرچوپان وتیتاق بادر باجمعی دیگر از دلیران پرتهور آن مقدار کار زار نمودند که سیرهٔ ملك ناصر منهزم شد و بناء حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملك ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار ارسال داشته در آن اثنا از لشکر غازان ارغداق و طغاتیمور بی جهتی روی گردانشدند وسپاه بهم برآمده هرچند چوپان خواست که بار دیگر سلك جمعیت ایشان رامنتظم گرداند تیسیر نپذیرفت وهر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصرمانند گرگ که ازعقب برمه پویه کند مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بیك جان بسلامت بیرون برده در تخلیص گریختگان سعی فراوان کرد امّا تیتاق باز مرهٔ از امراء اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند وقتلقشاه وچوپان وسایر نوئینان آنشب بانواع تعب در آن پشته گذرانیدند و چون خسرو زرین سلب ازافق مشرق سر برزده بانوار اقتدار آثار حوالی پشتهٔ فلك را احاطه نمود سلطان مصر بالشگر افزون ازحد حصر بگرد آن پشته درآمدو لشگریان غازان بر پشته درمقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملك ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید و سپاه مصر حسب فرموده بتقدیم رسانیده قتلقشاه نوئین باموافقان از آنجا پایان راند و دشمنان ازعقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج الصفر بآن راه یافته بود واکثر گریختگان بااسب وسلاح در زیر گل منزل گزیدند و بیرون از کشتگان معرکهٔ هیجا ده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضهٔ تصرف مصریان در آمد و ملك ناصر باین قانع نشده امیردمشق را بتعاقب سایر گریختگان مامور گردانید واو تارحبه تاخته رخنه در بناء حیات جمعی دیگر انداخت وملك ناصر باین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتح نامه‌ها باطراف بلاد وامصار ارسال داشت ع ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ورایت معاودت بصوب دارالملك خود برافراشت وامراء مغول مفلوك وبدحال در نوزدهم ماه رمضان بموکب ایلخان پیوسته غازان روزدیگر بصوب بلدهٔ اوجان روانشد و پنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعداز دوروز قریلتای ساخت و قتلقشاه نوئین و چوپان بیك وسایر سرداران رادرموقف یرغو بازداشت وهریك را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نموده چندروز هیچیك را دراردو راه نداد وامیرچوپان باوجود آنکه در آن معرکه عایت جلادت بتقدیم رسانیده بودبآقاواینی موافقت کرده بخوردن سه چوب مؤدب گردید اما بعداز آن باصناف عنایت خازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان درمحرم الحرام سنهٔ ثلث وسبعمائه از اوجان بدارالملك تبریز خرامیده یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید .

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنهٔ ثلاث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد ازدارالسلطنه تبریز لواء کشورگشا ارتفاع داد ودراواسط ربیع الآخر بحدود حومه

سرای رسیده بواسطهٔ ظهور شدت برد و وفور باریدن برف عزیمت بغداد فسخ فرمود و در کنار هولان موران توقف نمود و در آن منزل امری در غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملك قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب خدیعت را در نوشت خامهٔ بدیع مقال کیفیت آنحال بدینمنوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق هولان موران رحل اقامت انداخته بود پیر یعقوب باغتائی که بواسطهٔ شیدوزرق جمعی از تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده آلافرنك را بافسر واورنك بشارت داد و یکی از مریدان خودرا که محمود نام داشت باردو فرستاد تا بطریقهٔ خفیه بعضی از ملازمان آستان ایلخان را بسلطنت آلافرنك دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی با فوجی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که چهل گز بلندی قامت اوست و پنج زرع پهنای بدن او از جبال مرند نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فرامی نماید که اولیاءالله شهزاده آلافرنك را بپادشاهی برداشته اند و رایت دولت اورا تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه شمس الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت کیفیت حال بعرض رسانید و جانی اختاجی حسب الحکم جهت احضار مردم فتنه انگیز بتبریز شتافته درعرض ده روز آلافرنك و پیر یعقوب و ناصرالدین ایلچی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آورد و غازان بنفس خود پرسش آن قضیهٔ غریبه نموده جریمه آن جماعت بثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود پایان انداختند و کار مریدانش را بتیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنك اگرچه دو سه روزی امان یافت اما بالاخره او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت وچون رای صوابنمای غازانی از مهم دشمنان باز پرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان مقصور ساخت و خواجه سعدالدین محمد را که سبب مساعی جمیلهٔ او اسرار بداندیشان ظاهر شده بود باعلی مدارج اختیار و اعتبار رسانید و طبل علم ارزانی داشته یکهزار از لشکر مغول را بتابین او مقرر گردانید و آنجناب را جمع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق درساوه آنحضرت را طوی کرد و پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد .

ذکر انتقال غازان خان ازجهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان

غازان خان که بواسطهٔ غلبه مصریان الم فراوان درخاطر داشت درقشلاق حومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف موادفاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشگر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد در اول فصل بهار که سبزه چون دل غمزدگان از جای برخاست

ولاله‌خونین کفن اطراف دشت‌وصحرارارا بیاراست غازان‌خان‌عازم‌ییلاق‌شده‌دراثناءراه اشتداد مرض بجائی‌رسید که‌قوت ماسکه ازامساك عنان‌عاجز گشته پادشاه درمحفه منزل گزید وبعدازوصول بحدود قزوین خسرومعدلت آئین بتیغ‌توکل‌قطع‌رشتهٔ علایق کرده خواتین ونوئینان ووزراء ومقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادرخودسلطان‌محمدخدابنده زا بتفویض منصب ولایت‌عهد بر افراخت ودر روز یکشنبه یازدهم‌شوال سنهٔ ثلث‌وسبعمائه دروقتی که‌زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه‌توحید گردان‌داشت قوت‌محرکه انسانی ازتحریك بازایستاده لوای‌توجه بعالم‌عقبی برافراشت امراوارکان ووزراء واعیان‌حضرت‌بلباس تعزیت ملبس‌نموده جسدشریفش‌را بدارالملك تبریزبردند ودرگنبدی که درشنب تبریز بنا کرده معمارهمت عالی نهمتش بود برنهج شریعت بخاك‌سپردند وذکرغایت رفعت ونهایت زیب‌وزینت آن‌قبه‌عالی وسایر عمارات غازانی عنقریب سمت تحریر خواهدیافت‌انشاءالله‌تعالی

ذکرشمهٔ از محاسن‌اوصاف ومحامد آثار غازانی‌وبیان‌قوانین پسندیده آن‌بانی‌مبانی‌جهانبانی

واقفان اخبار سلاطین وعارفان‌آثاراشراف وخواقین‌غدار صحایف را بخط مشگین‌چنین‌تزئین‌داده‌اند که‌سلطان‌محمودغازان‌پادشاهی بود بصفت‌عقل‌وفراست‌موصوف وبسمت‌فهم‌وکیاست معروف‌ازمصطلحات‌علوم‌باخبرواز‌مخفیات فنون بهره‌ور طبع‌پاکش. دراك غوامض مسایل‌وذهن دراکش حاوی صنوف فضایل‌از انواع اصناف حرف صاحب وقوف وهمت‌عالی نهمتش بتشیید قواعد ملك‌وملت مصروف‌خصلت صبروثبات درجبلت بی حیلتش‌موجودهمواره نظرخجسته اثرش مضمون کلمه (یاایهاالذین آمنوا اوفوابالعقود)در میدان رزم‌مانند شیرپرستیز ودرایوان بزم‌بسان‌ابرنیسان گوهـر ریزتکلم بلغات مختلفه نیکودانستی ودررعایت سادات وعلما مبالغه‌نمودبدان‌مقدار که‌توانستی بکیفیت انساب‌و آداب سلاطین اقوام‌مغول‌بغایت دانابود چنانچه خواجه‌رشید دروقت تالیف جامع بیشتر وقایع‌را ازتقریرآن پادشاه روشن‌ضمیر تحریرنمودوآن‌خسرومؤیدعادل‌ازشیوهٔفصاحت وبلاغت نصیبی کامل‌حاصل‌داشت وهرگاه ازافاضل‌علما واعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر میشدند نقوش نصیحت و موعظت بر الواح ضمایر ایشان مینگاشت در تقویت ارکان دین نبوی وتمشیت امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد مینمود و در تأسیس مبانی سلطنت وسروری وتمهید مراسم عدالت ورعیت پروری هرگز از خود بتقصیرراضی نبوددلایل صدق‌این‌معانی وشواهد عدل‌این دعاوی بیست حکایتیست که‌خامهٔ بلاغت مآب ازکتاب جامع نقل مینماید وامید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت واقبال آید.

حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت بعترت طاهره حضرت رسالت پناه

نقلست که غازان خان بعد از تجلی بحلیهٔ اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در عالم رویا مشاهده نمود و در هر دو کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آن حضرت بودند و رسول صلوات اله و سلامه علیه تعریف عترت طاهره کرده فرمود میباید که نسبت بایشان در طریق اخلاص سلوك نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار بر گشائی لاجرم محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در ضمیر منیر غازانی جایگیر شده نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام می نمود و جهة آن زمره عظیم الشأن در اطراف بلدان چنددار السیادة بنا کرده وظایف کرامند تعیین فرمود و گاهی برزبان می آورد که من منکر هیچ یك از صحابه نیستم و ببزرگی ایشان معترفم اما چون درخواب حضرت رسالتمآب میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت واتحاد مو کد گردانیده هر آینه باسادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه مقدور است نسبت بآن طبقه کریمه لوازم نیازمندی بجای می آورم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد مقدسه حایریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند.

حکایت ثانی در باب نصایح غازانی

سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قریلتای بزرك فرمود واکابر دانشور و سران سپاه و لشگر را مجتمع ساخته طوی نمود روی باصحاب علم و فتوی وارباب زهد و تقوی آورده برزبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت راشعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت برافراخته باید که نیکو بیندیشید اگر از عهدهٔ لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون میتوانید آمد بغایت مستحسن است و تفوق درجه شما نزد خالق بر سایر خلایق مقرر و معین و الا نتیجه افعال و اعمال شما خجالت وانفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و بتحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانیده که امتثال فرمان (ان الله یامر بالعدل والاحسان) نمایم و ابواب عدل و انصاف برروی رعایا که ودایع خالق البرایااند برگشایم و بر من واجب است که حق گویم و طریق حق ویم مجریان را بجزاء اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را بیش بود حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبهٔ ظل الهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش می نمایم و گمان مبرید که بلباس و دستار شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار

شمارا منظوردارم که بواسطهٔ صلاح وفساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم پس انسب آنست که سنت سنیهٔ خیر البریه علیه السلام والتحیته اصلا تجاوزجایز ندارید ومردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب وتزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوك داشته گرد حیله وتاویل نگردید ونیت خودرا نکوگردانیده سجل بدعت و متابعت هوای نفس درنوردید وبایکدیگر درمقام تعضب مباشید ودرزمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت پاشید هرگاه ازمن امریکه مخالف شرع وعقل باشد صدوریابد شرف تنبیه ارزانی دارید ودرگفتن کلمة الحق ازملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایزمشمارید و بدانید که سخن شما وقتی مآثر افتد که دعوی شما بامعنی مطابق باشد واگر قضیه برعکس بود سخن شمادرمن اثر نکند وآتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شمارا محترق گرداند باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید وقواعدمحبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر پروای این اقوال ننمائید ومرادشمن دارید برطبق فرموده (ان القلوب علی القلوب شواهد) صورت عداوت شمادرآئینهٔ دل من عکس اندازد وشمارا مبغوض بلکه مغضوب من سازد وبدین واسطه اختلال درامور دین ودنیا پدید آید وپیکر فتنه وفساد درامور عباد وبلاد چهره گشاید آنطبقه عظیم الشأن که اززبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و درایتش متعجب گشته لوازم دعا وثنا بتقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر برالواح خاطر ارتسام داده ظاهروباطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند.

حکایت سوم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه درفیصل قضایاء دینیه وتقویت امورشرعیه

ازسیاق کلام قده وزراء آفاق خواجه رشیدالدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمند آگاه می رسد که دراوایل حال که سلاطین چنگیزخانی برممالك ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف تمیزعالم ازجاهل نمیتوانستند وهرکس رادرزی اهل علم وصلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند واین معنی برطایفه ازجهال وسفها ظاهر شده دراعه وقاحت بر دوش افکندند وامراء مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع وتملق بازگشادندورشوت هاداده منشور قضاودیگر مناسب شرعی درست کردند ودرانحطاط مرتبهٔ اعاظم علما کوشیده کاربجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اعمال واشغال شرعیه کوتاه گردانیدند وچون چندگاه مردم جاهل بمراددل بفیصل قضایاء فرق برایا پرداختند میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده بمعارضهٔ یکدیگر برخاستند وآن مقدار منازعت نمودند که که مغولان را خساست نفس وخباثت طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیدهٔ که نسبت بآن طایفه

داشتند فاسدشد واحوال‌اصحاب علوم را برآن‌قیاس کرده دیگر باحترام هیچیك ازعلما قیام ننمودند ونهایت‌این کار بدانجا انجامید که بعضی ازعالم صورتان بی‌دیانت منصب قضا رااجازت کردند لاجرم‌ابواب دعاوی باطله‌مفتوح گشت و گذرانیدن گواهان دروغ‌سمت شیوع‌پذیرفت ومفسدان محتال ومزوران‌بدافعال کهنه قبالها‌بدست‌آورده اسباب‌واملاك اصحاب ناموس‌را دعوی‌می کردند وبقاضی وداروغه رشوت داده درثبوت مدعای‌خویش شرط‌اهتمام‌بجای‌می آوردند وبعضی از کتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب‌تقلید خطوط وتمسکات‌متقدمین قبالجات‌می نوشتند وتاریخ‌را صدسال یا صدوپنجاه‌سال بازپس‌می بردند وآن مدعیان‌بدان وسیله مزاحم‌اشراف واعاظم می‌شدند و هریك ازمدعی و مدعی‌علیه بمغولی صاحب‌اختیار توسل جسته مخاصمت بین‌الجانبین بتطویل می انجامید وهزیك را مبلغها‌خرج‌شده آن‌قضیه بمقطع‌نمی‌انجامید وگاهی میان‌حامیان مهم‌ازتیغ‌زبان باستعمال سیف وسنان سرایت کرده روزبروز خصومت می افزود وقاضی‌را خوددر حین‌اشتغال بدان مهم‌غیر گرفتن رشوت‌کاری نبودبنابراین مقدمات چندسال اصحاب علم و کمال در کمال‌اختلال حال‌بودند ورواج ورونق امورشریعت‌را از قاضی‌الحاجات‌سؤال مینمودند تاآنکه تخت‌سلطنت وجهانبانی بذات‌میمنت صفات‌غازانی سمت‌زیب وزینت پذیرفت ونیز دعای‌مظلومان بهدف‌اجابت رسیده همت‌عالی نهمتش برتقویت دین‌مسلمانی قرارگرفت وبعداز تفحص‌و تفتیش کیفیت ظهورمزوران‌مفسد وحقیقت بطلان‌کاتبان مقلدبررای عالم آرایش ظاهر گشته‌جمعی‌از مردم‌بداعتقادراکه‌فتنه‌وفسادایشان‌نزدعالمیان‌مقرربودسیاست فرمود ومنهیان‌دیانت پیشه ومعتمدان‌نیکو اندیشه‌برگماشت تاهر کس از اهل تزویر در هرجایابند عرضه داشت ایستادگان پایه‌سریر اعلی نمایندو بدین‌جهت بسیاری ازتزاویر مفسدان‌شریر بتحقیق انجامید وقبالجات‌دروغ ایشان‌باطل شده‌دیگر کسی پیرامون‌دعوی بی‌معنی نگردید آنگاه‌پادشاه اسلام پناه‌بهمگی همت‌متوجه ترویج احکام شریعت‌شده در آن‌باب چهار مثال‌لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** درباب تفویض‌منصب جلیلة‌المراتب قضا **دوم** درباب آنکه‌چون مدت‌سی‌سال ازوقوع قضیهٔ‌بگذردقضاة بمرافعهٔ آن‌پردازند **سوم** درباب اثبات ملکیه بایع‌قبل‌البیع **چهارم** درباب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه وطغرای هریك ازاین فرامین مطاعه‌بریـن موجب بود که بسم‌الله‌الرحمن الرحیم بقوة‌الله‌تعالی ومیامن‌الملة‌المحمدیه فرمان‌سلطان محمودغازان ودر یرلیغ منصب قضابعداز قیود و شروطی که متعارف و معهود است مذکور بود که باید قاضی راهیچ آفریدهٔ ازحکام وامرا ووزراء بخانهٔ خود نطلبدوهمه‌کس جهة‌فیصل قضا یا بدارالقضا رود وقاضی بهیچ‌علت وبهانه ازمردم‌چیزی‌نگیرد وهرگاه‌حجتی نونویسد قبالهٔ‌کهنه رادر طـاس‌عدل بشوید و ایضاًهرقبالهٔ‌که تاریخ کتابت آن ازسی‌سال زیـاده باشد هم‌درآن طاس‌نابود گردانددوازهر کس تلجیه‌وتزویری ظاهرشود ریش‌اورا تراشیده برگاونشانده گرد شهر برارد و مردم‌را ازنوشتن‌محضر منع کند و محضرهیچکس رااختیار ننماید و

اگرمدعی علیه جماعتی ازاهل اختیاررا جهت حمایت بدارالقضا حاضر سازد تاوقتی که حامیان‌از محکمه بیرون‌نروند بمرافعه آن‌قضیه نپردازد دیگر باید که جهت‌قضیهٔ که‌میان دومغول یا یك‌ترك و یك‌تازیك باشد درماهی دو روزحکام وتبکچیان و قضاة وعلویان و دانشمندان بمسجدجامع مجتمع‌شده دردیوان مظالم نشینند وآن دعاوی‌را باتفاق‌پرسیده مقطع دهند و درجمیع دعاوی مشکله بر ین موجب عمل نمایند وکیفیت رامسجل ساخته خطوط خودرا بر آن نهنددیگر هرملکی که در ملکیت آن‌گفت وکوی باشد مادران و نبیرگان وخاتونان وفرزندان ودختران ودامادان و امیران‌تومان‌وهزاره وصده ودهه و سایرمغولان وتبکچیان‌دیوان بزرك‌وقاضیان وعلویان دانشمندان و مشایخ و پارسایان درمیان‌نباشدنخرند وقاضی باید که احتیاط‌بلیغ نموده قبالهٔ بتمام‌طوایف مذکوره‌بنویسد واگر بداند که دیگری‌می نویسد مانع‌شود دیگر باید که‌قاضی معتـمدی متدین نصب کند تاتاریخ قبالجات رانویسد وروزنامه نگاه‌دارد ونیکو ملاحظه‌نماید که‌اگر کسی ملکی را یکبارفروخته باشدیابرهن کرده بار دیگرنفروشد یا بگرونَنهد واگرظاهر شود که شخصی به ین فعل‌اقدام نموده‌باشدریش‌اورا تراشیده گرد شهر بر آورد واگر تاریخ نویس نیزازآن قضیه‌واقف بوده پنهان داشته‌باشدگناهکار وکشتنی‌باشد(والسلام‌علی من‌اتبع‌ـ الهدی) ومضمون یرلیغ دوم‌آن‌بود که چون‌همگی‌همت مامقصور بر آنست که‌امورجمهور برنهج‌عدالت فیصل‌پذیرد ومواد نزاع‌ازمیان‌خلایق ارتفاع یابد وحقوق‌درمراکزخویش قرارگرفته ابواب‌تلجیه وتزویرمسدودگرددچند کرت بحضورقضاة وعلمایرلیغ‌فرمودیم که‌درفصل وقطع‌قضایاء برایابروجهی که مقتضاء شریعت‌غرا باشدواز شوایب تزویر و مداهنه معرابودامعان نظرکنند وقبالجاتیراکه درمدت سی‌سال دعوی نکرده باشند و مزوری آنرادستور ساخته‌خواهد که بحمایت‌قوی دستی‌مدعاء باطل‌خودرا به‌ثبوت رساند اصلامسموع ندارند ومرافعه‌آن قضیه‌نکنند وهیچ‌آفریده رامجال‌تمرد ندهند واگر یکی ازاهل اقتدار برایشان الحاح‌فرماید و ازمقتضای یرلیغ تجاوزنماید کیفیت عرضه داشت کنندتابروجهی اوراسیاست فرمائیم که‌موجب‌عبرت‌عالمیان گردد واین نشانرا غازان‌خان درمنزل کشاف ازحدود موصل در سوم رجب‌سنهٔ تسع وتسعین وستمابه بـالتمغا موشح ساخته‌فرمود تاسوادهـا نزدجمیع قضاة ممالك فرستادند وازتمامی قاضیان وثیقهٔ‌بخط و مهرایشان گرفتند که‌درفیصل‌قضایا شرعیه‌ازمیل‌ومداهنه وتزویروتلجیه‌مجتنب‌ومحترز بوده ازمضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند واگر خلاف‌نموده دعاوی سی‌ساله‌رامرافعه کنندمستحق تعذیب وتادیب ومستوجب‌صرف وعزل‌شوند وحاصل‌الفحوی منشور سوم آن بود که ازجمله‌معظمات امورکه درمیان عالمیان وقوع میبایدیکی دعوی باطل است‌بعلة قبالجات کهنه وسجلات قدیمه‌وکیفیت این‌قضیه براین‌وجه می‌تواند بود که بعضی ازمردم مزور قبالهٔ‌اسباب‌ملکی خودرامکررمیسازند وگاهی بعضی‌ازآن قبالجات مکرره‌رابنام اولاد خوددرست میکنندوبعد ازافروختن آن‌ملك یك‌قبالهٔ رابمشتری داده‌دیگریرا نگاه

میدارند و پس از آنکه آن ملك بچند کس انتقال میبابد بایع اول با شخصی از ورثهٔ او آن قبالهٔ دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکند و بگواهان دروغ ملکیت خودرا به ثبوت میرساندو چون برطبق مثلی که مشهور است قاضی بدو گواه عاجز است بصحت آن قضیه حکم میکند ومادر این ولاهمت عالی نهمت بردفع امثال این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هر کس درصدد مبایعهٔ ملکی آید نخست بدارالقضا رفته ومرافعه نموده بشهود عدول ملکیت خودرا اثبات سازد آنگاه آن ملك را بمشتری بیع کرده اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعدازاین هر قبالهٔ که دراین باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه رامسجل ساخته مشروح بنویسد وتمسك بیع رادرتحت آن سجل قلمی نماید اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقراری کند هم براین موجب بتقدیم رسانند و دراین نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتاب دارالقضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید وقضاة نیز کاتبان خودرا منحصر سازند ودیگری را اجازت آن کار ندهند وهر کاتبی که حجتی نویسد که دادوستد آن صددینار باشد یکدرم حق الکتابه ستانند واگر معامله ازصددینار زیاده بود یکدینار اجرة گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی درمحکمه نشیند طاسی پر آب برکرسی پیش خود بنهد وهر دعوی که مقطع یابد مسکوك قدیمه آنرا در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیلی از متخاصمین چیزی گرفته اورا ریش تراشیده تعزیر وتشهیر کنند وهر قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب ایلخانی معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت برتاکید احکامی که در فرامین مذکوره اشارتی بدان رفت وچند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة ممالك از کنار آب آمویه تاحدود مصر درباب تعدیل وتزکیهٔ شهود زیاده برمعهود اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله بینند قناعت نفرمایند ودرهر قضیه گواهانرا تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق مینماید برثبوت مدعا حکم نکنند دیگر آنکه درباب مهر کردن سجلات وقبالجات نهایت رویت کار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شایبهٔ بطلان وتزویر مبرا نگردانند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه هردو وثیقه مخالف یکدیگر دردست دو کس که باهم مناقشهٔ شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء دارالعدل ساخته کماینبغی تحقیق آن قضیه نمایند وحقیقت هریك از آن دو تمسك که بظهور پیوندد بصاحبش داده قباله باطله رادر طاس عدل بشویند واگر دریك مجلس آن قضیه فیصل نیابد هردو وثیقه را بامینی سپارند و بخصمان باز ندهند تاوقتی که شبهه والتباس بالکل مرفوع شود وحق درمرکز خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی رافروخته و پنهانی درباب وقفیت وقضیه آن ملك نوشته یا بحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده و بعدازفوت وی ورثه آن بایع آن وقفیه یاحجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته وداعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاة اصلا آن قضیه را

مرافعه ننمایند و آن ملك را بملکیت همانکس که متصرف باشد باز گذارند وچون این نشان بالتمغاء همایون رسید غازان خان فرمان داد تا از آن سواد ها گرفته بتمامی بلاد وامصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج ورونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پیدا شده متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت ودیانت بر لوح دل نگاشتند .

حکایت چهارم در بیان زیانی که از ممر زر بسودان واقع بود و غازان خان آن رسم را منسوخ ساخته

بنا سودخامه عنبرین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه بچنك آورده که سبب شیوع قرض بسود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقاخان بعضی ازمردم تجارت پیشه چندست سلاح از جوشن و برکستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امراء قورچی نزد اباقاخان آوردند و بهای آنرا بروجهی ستاندند که مرابحهٔ تمام بحصول پیوست وآن حال را جمعی ازمفلسان مشاهده کرده و بسود قرض نمودند ومانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلخان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که اباقاخان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر سند قورچیان بدیوان برد ثمن اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان بر محل انقد براة نویسند و بسبب این حکم آنجماعت را توفیری تمام بحصول موصول شد لاجرم جمعی کثیر از ترك و تازیك بتمشیت آن بهم پرداخته پیوسته زر بسود می ستدند و اسلحه ساخته نزد قورچیان میبردند وایشان مبلغها از آن طایفه رشوت گرفته بموجب مدعا سند میدادند وچون آن سند بنظر دیوانیان میرسید بر کیفیت توفیر آن وقوف یافته در نوشتن براة طریق اهمال مسلوك میداشتند وسوداگران وسوداگران مبلغی دیگر حق السکوت بدیشان می دادند تا مهم کفایت میشد و آهسته آهسته این سودا ومعامله بدانجا انجامید که زمرهٔ از سوداگران بعضی از تبکچیان را که خط مغولی می توانستند نوشت خدمتی کرده التماس می نمودند تا از زبان امراء قورچی سندها بمبلغهای کلی درقلم می آوردند و بتدریج در دست هر یك از مزوران آن مقدار سند و برات جمع شده که اگر اموال تمامی ممالك را بدیشان می دادند وفا نمی کرد وعشر عشیر آنچه یافته داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود وآن جماعت هر روزه بسر دیوان رفته وجوه نابود خود را می طلبیدند واصحاب دیوان از اداء عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود وفرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان میطلبید درعالم موجود نیست و نزد ما بتحقیق پیوسته که شمارا در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که امراء قورخانه و تبکچیان کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من میتوانم که درعوض هر هزار دینار

که برات بدست دارید دویست دینار بشمارسانم مشروط بر آن که از آن دویست دینارصد دینار از شما باشد وصددینار ازمن ویکی ازقرض خواهان آغاز مضایقه کرد صاحب سعید ازوی پرسید که ترا ازدیوان چه مبلغ می باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب واملاك تو درتبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که تورادراین شهر سرائی هست گفت بلی محقرحجره دارم صاحب دیوان باز سئوال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت دارد که اگر پانصد تومان رادرآنجا ریزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانه من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظراز سایر جهات کسی راکه سرائی نباشد که پانصد تومان زردرآن گنجد چگونه باورتوان کرد که مالك پانصد تومان اسلحه بوده وآنرا اهتمام بسرکار پادشاهی فروخته وبعدازاین قیل وقال و جواب وسئوال سوداگران بشرط مذکوره صلح نموده وخواجه وجوهی راکه تمسك دردست داشتند ازهزار دینار دویست دینار برمواضع مرجوالوصول برات نوشت وآنچه نقدمیشد دروجه حق الاهتمام خود گرفته حسبه سوداگران را جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید.

حکایت دیگر

دراین باب آن که درزمان سلطنت کیخاتو خان ووزارت صدرجهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودندوهرگاه که بدرگاه پادشاه می آمدند وصاحب دیوان ازایشان مال می طلبید می گفتند که اینجا چیزی میسر نمی شود مگر آن که زر یاجنس بسود قرض کنیم وبراین تقدیرمارا زیان کلی می افتد خواجه صدرالدین احمد بواسطه اخراجات ضروریه فرمودی که بهر طریقهٔ قرض یابید مع مرابحه درحساب مجری داریم تاشما را نقصان نباید کشید ومقاطعان جنسی راکه بده دینار می ارزید بسی دینار قرض میکردند وبچهل دینار بصدرجهان می دادند و نواب دیوان آن جنس رابده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینارجهة خود برمیگرفتند وبصاحب میگفتند که ازاین جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر ازهرچهل دینار اصل المال شش دیناردروجه براة دار پادشاه می نشست لاجرم تمامی اموال ولایات بمالا یعنی مصروف گشت واختلال بامور ملك ومال راه یافته مهم گیخاتوخان چنانچه نوشته شد ازهم گذشت وهمچنین ازمعاملات صدرجهان حکایت کنند که نوبتی یکی ازملازمانش ازبازرگانی چندهزار گوسفندجهة خاصه صاحب دیوان بخرید گوسفندی بپنج دینار مقرر آن که بعدازانقضاء دوماه ازروز بیع زر جواب گویدچون میعاد دررسیدوزرموجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندان رافروخته بتاجر دهندوحال آنکه بعضی از آن تلف شده بودو باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده ازمرابحه دوماه چیزی حاصل نشدو بازرگان آنوجه راستانده بطریقهٔ که معهود بودقباله اصل راتازه کرد القصه چون غازان خان برسریر سلطنت قرار گرفت وامثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب

این همه فساد آنست که فرق عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنه ثمان و تسعین وستمائه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ آفریدهٔ زر بسود ندهد و نستانند و هر کس که بخلاف شرع شریف وحکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان اورا تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه بر افتاد وزر بسودان از سیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر محدث ننهاد.

حکایت پنجم درمنع تکلم بکلمات کفرآمیز وزجر مردم از ارتکاب امور فتنه انگیز

درجامع رشیدی مسطور است که در آن اوان که غازان خان با نهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امراء و لشگریان وغیر ایشان هرگاه برمخالفان ظفر می یابند یا کاری از پیش میبرند زبان لاف و گزاف گشاده میگویند که بواسطه شجاعت ودلاوری ما و تدبیرات صایبه که انگیخته این مهم میسر پذیرفت واگر قضیه برعکس میبود برزبان میگذرانیدند که ما بقدر مقدور لوازم سعی واهتمام بجای آوردیم اما فرمان الهی برین موجب صدور یافته بود که مغلوب ومنکوب گردید واین سخن عموم تمام پیدا کرده دراکثر امور کلیه وجزئیه دورو نزدیك وترك و تازیك بامثال این مقال تکلم می نمودند واین معنی برمزاج ایلخانی گران آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است ومنجر بکفر می شود و می باید که هر نیکوئی که بما رسد آنرا از عنایت ایزد تعالی دانند وهر بدی که وقوع یابد آنرا نتیجه افعال سیئهٔ خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که منشأ آن عجب و کبر باشد تکلم ننمایند وهمه کس امور خیر را بفضل حق سبحانه وتعالیٰ نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجه گناهان خویش داند ومنشیان آستان ایلخانی دراین باب یرلیغها نوشته باطراف ممالك محروسه فرستادند وهمدران اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریدهٔ را که در شوارع واسواق مست یافته گرفته برهنه سازند ودرمیان بازار بردرختی بندند تا هر کس بروی عبور نماید زبان ملامت وسرزنش برگشاید وبواسطهٔ صدور این فرمان طوایف خلایق که ازوهم عربده مغولان مست مجال تردد نداشتند ودرمهاد امنیت آرمیدند وبفراغ بال در کوچه وبازار آغاز آمدشد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند وهمدران ایام آن خسرو پرویز احتشام فرمان داد که هیچ منکوحه راز یاده از نوزده دینارو نیم کابین نکنند وچون ازسبب این حکم سئوال نمودند جواب داد که اگرمیان زن وشوهر طریقهٔ محبت وموافقت مرعی باشد هیچ کس ایشان را ازیکدیگر جدانتوان کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس درگرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد وناکح را از آن ممر ضرر متصور نیست واگر بین الجانبین اتفاق واتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر

ازخوف طلب زر زن راطلاق نتوان داد واین معنی بخشم وغضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت ونزاع قایم بودوهر دودرمحنت اوقات گذرانند اماچون کابین اندك باشد وبگفتن لفظ طلاق مرافقت بمفارقت انجامد هر يك از زن وشوهر ازجنك وعربده نجات یابند وجهت خویش جفتی مناسب پیدا کنندلهذا درزمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه من الصلواة اتمها وانماها مهر اندکی می بوده چنانچه در کتب مشهور ومسطور است ومذکور والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور وهمدران اوان فرمان آن پادشاه عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه درخرابات ننشانند وجمیع اصناف خلایق احتراز واجتناب ازارتکاب این فعل منکر واجب ولازم دانند.

حکایت ششم دردفع انواع جور واعتساف ووضع قوانین عدل و انصاف

اشراف مورخین باقلام بلاغت آئین براوراق روزگار ودفاتر لیل ونهار نگاشته اند که قبل ازارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال وجهات هر يك ازولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان دادوستد هر بلده را درقبضهٔ اختیار حاکمی می نهادند و سیور غالات وادرارات ارباب عمایم وسایر اخراجات ضروریه رابروج مجری داشته جهة تحصیل تتمه وجوه ایلچیان وبراة داران متعاقب ومتواتر بدان ولایت می فرستادند وحاکم دراول سال مال وجهات دستوری را ازرعیت مستخلص میگردانید وآن را نتیجه ساخته هرگاه ایلچی یا براة داری بدانجا میرسید گاهی ببهانه ضیافت ایلچی واحیانا بعلت قوللقه وعلوفه برات دارمبلغ های کلی توجیه میکرد وبعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود می برد وبدین سبب درسالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی وعجزه وضعفا دردست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان ازج اوآسمان درگذشتی ودر اکثر احوال براة داران بیحصول مقصود بازگشته براة بدیوان آوردند وعوض طلب نمودندی دیوانیان گفتندی که مال درولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براة شمارا نداده اند وکرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشتندی که وجوه ایشان رابزودی وصول دهند وعذر نگویند و باین بهانه حاکم کرة بعداخری مبلغی توجیه کردی و هر براة داری بیچارهٔ را در تعذیب کشیده نهایت تشدد بجای آوردی وبنابر آنکه حکام وزرا واصحاب دیوان اعلی راپیوسته بخدمات لایقه وتبریکات رایقه ممنون می ساختند اگر مظلومی بار دور رفته دادخواهی نمودی سخنش راهیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنابراین جهات ویرانی ولایات درجه کمال یافته بود وشرار اتش ظلم وبیداد برهرشهر وکشور تافته و رعایاء بیچاره ازکثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم واصحاب علم وکمال ازوصول ادرار وسیورغال محروم وچون در

اوایل سال مستقی نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتی که چندین برات دار دیوان در ولایت اند انشاءالله تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آن که چند گاه آن فقیر بحال تباه اوقات گذرانیدی و بار دیگر طلب حق خود نمودی وزیر حاکم براة بر بقاء رعایا نوشتی و بنا بر آنکه تا آن زمان اضعاف مضاعفه مال وجهات دستوری نقد وجنس از رعیت بیرون آمده بودی یك فلس حاصل نگشتی لاجرم اکثر ولایات از حلیه عمارت وزراعت عاری و عاطل شده مردم جلای وطن اختیار نمودند و بعضی که بسبب عجز وضعف در مولد و منشأ ماندند درها و سراها را بر آورده در بیغولها بسر میبردند و هر گاه محصلی بقریه یا محله رفتی لوندی را که صاحب وقوف بودی دلیل گرفتی و براهنمونی او درویشان را از سردابها و خرابها بیرون کشیده تعذیب نمودی و اگر از جنس مردان کسی نیافتی زنان را بدست آورده و از پای آویخته وجه براة طلبیدی و از جمله بلاد عراق ویرانی دار العبادهٔ یزد بدان مرتبه رسیده بود که در تمامت قراء و توابع آن ولایت یك کس بنظر هیچ دیده وری در نمی آمد زیرا که معدودی که در خرابه‌های آن بلده مانده بودند دیده بانی تعیین کرده بودند که هر گاه کسی پیدا می شد ایشان را خبر دار می ساخت تا پناه بچاههای کاریز میبردند نقلست که در سنه احدی و تسعین وسبعمائه که علی خواجه ولد عمرشاه سمرقندی حاکم و مستاجر یزد بود صاحب ملکی بفیروز آباد کـه از معظمات قصبـات آن ولایتیست رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجـائی چیزی از مالکان خود تواندستد و مدت سه شبانـه‌روز هر چند سعی نمود هیچ آفریدهٔ ندید مگر محصلی را که در میان ده نشسته دشت بانی و دو رعیت را چوب میزد و قوللقه میطلبید و یك حبه بحصول موصول نمیکرد القصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و جنات خافقین را طراوت و نضارت بخشید بآن پادشاه عالیجاه متوجه تدارك اختلال احوال رعایا ودفع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که وزراء هیچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و دست حکام را از دادوستد کوتاه ساخته عنان اختیار آنکار را درقبضهٔ اقتدار ایشان ننهند آنگاه وزراء عظام برحسب یرلیغ مطاع بهر مملکتی از ممالك محروسه نویسندهٔ راست قلم ارسال داشتند که بتمامی قری و مزروعات آن ملك رسیده املاك و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نماید و واجبی هر یك را علاحده بر سبیل عدالت قرار دهد و املاك اینجو و اوقاف را بنام متصرفان مثبت سازد تا معلوم شود که در هر ولایتی کدام اراضی ملك است و کدام خالصه و کدام اینجو و کدام وقف و بعد الیوم اگر کسی خواهـد کـه وقف را بملکیت تصرف نماید یا ملك کسی را دیگری دعوی کند هر گاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون بر ینموجب دفتری منقح عمل گشت و قانون مال و جهات هر ولایت مقرر شد مقتضای فرمان غازانی جهة داد وستد هر مملکتی نویسنده تعین نمودند که در اردو باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کسی بر دفتر مثبت باشد مفصلا در وجه ارباب حوالات براة نویسد و بر ظهر آن نشان نوشته بآلتون تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا رعایا واجبی و درامع ده نیم وحق خزانه بدو قسط

بصاحب جمع آنولایت جواب گویند واوحصهٔ براة داررااوصول داده تتمه رابخزانهٔعامره رساند وفرمان واجب‌الاذعان نفاذیافت که‌حکام وباسقاقان وتبکچیان ایشان‌اصلابررعایا براةننویسندواگر بخلاف‌حکم‌قلم‌بر کاغذنهندحاکمی راکه‌پروانه‌داده‌باشد سیاسیت کرده نویسنده رادست برند وبعدازاین‌حکم بچندگاه داروغه رودآور ازاعمال همدان پروانه داد تاتبکچی براتی برولایت‌نوشت وکیفیت این‌حال بعرض رسید ایلچی‌متوجه همدان گشت تابدستور مذکورعمل نمایدداروغه وتبکچی بروصول ایلچی‌اطلاع یافته گریختند پس‌از سال‌حاکم‌درزاویهٔ که مختفی‌بوداز‌عالم انتقال نموداما‌نویسنده درنهاوندگرفتار گشته مقطوع الیدشدبعد ازآن درتمامی‌ممالك محروسه هیچ‌آفریدهٔ رازهره ویارانبود که‌بخلاف‌حکم‌یکدینار ویکمن‌بار بررعیی حواله‌نمایدوجهته علفه‌وعلوفه وساوری دست بتوجیه‌برآورده ابواب‌تخصیص برگشایدوچون دو سه‌سال ازوضع‌این قاعده وقانون‌در گذشت‌ومعموری‌ولایات سمت‌ازدیادگرفته اموال خزانه‌بتمام‌واصل گشت رای‌صواب‌نمای غازان خان‌چنان‌اقتضا کرد که آنقاعده‌پسندیده‌را بروجهی‌موکدگردانند که بسبت تبدیل زمان وتغیردوران وحدوث وقایع‌ووقوع‌حوادث هیچ‌آفریدهٔ طریق خلاف‌نتواند پیمود و بدستور سوابق‌ایام ابواب توجیه وتخصیص برروی رعایا نتواندکشود بنابرآن فرمان لازم‌الانقیاد بنفاذ انجامید که‌ازتمامیت ولایات دفاترقانون مذکور را بکتابخانه که‌در تبریز بنا کرده بودجمع‌سازند وبمعتمدان سپرده‌ایشان راازاوقاف‌بقعه مذکوره وظیفه دهند تادرمحافظت آن ازخودبتقصیرراضی نگردند و قانون هرموضع‌از ممالك محروسه رابرتخته پاره‌یاقطعهٔ سنگی یاصفحه‌که ازمعدنیات‌باشد مرتسم ومنقش گردانند ودریکی ازبقاع آن‌موضع منصوب‌سازند وبلعنت‌موکدکنند که‌بمرورشهور وایام وتمادی دهورد اعوام هیچکس‌ازفرق انام‌تغییر وتبدیل‌باین‌قانون راه‌ندهد و هرگاه که آنصفحه منصوبه ضایع‌شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده ازمحافظان‌کتب نقل‌ستانند و دراین باب‌یرلیغ مطاع‌موشح بآلتون‌تمغا صدور یافته سوادآن‌را باطراف‌ولایات فرستادند و آن‌نشان‌مذکور بود که حکام وداروغکان بلدان بـاید که‌مقتضای قانون وآلتون تمغااز ازدفتر واجبی که مقررشده بی زیاده ونقصـان بحضور سـادات و قضاة وائمهٔ عدول و اکابرنسخها برعایاء هرقریه ومزرعه دهند وایشان راالزام نمایندکه درعرض‌بیست‌روز آن‌نسخه‌را برلوح نقش‌کرده درموضعی معین مستحکم‌گردانند تاسالهای بسیار باقی و پایدارباشد وازصفت تغییرو تبدیل محروس و مصون‌ماند وهرکـس را ازوجوه‌العین و اجناس‌برحسب مقررچیزی بدیوان اعلی بایددادچنانچه میعادمعین گردد ادانمایدوهمچنین ماخوذات تمغارانیز برتخته‌مرتسم‌گردانند وباید که‌هرگاه محصلی بشهری یاقصبه‌تحصیل آورد جهته‌اوخیمه درمیان آنموضع‌نصب‌کنند ورعایا از روز اول تاآخر میعاد هرروز آنچه‌نقد شود بافرع خزانه داری‌بوی رسانند واورا بعدازآن‌باسم علوفه درقوللقه‌چیزی ندهند ونگذارندکه نوکران‌خودرا به‌محصلی‌بهیچ طرف فرستد واگررئیس ده‌ورعایا

طریق اهمال و تغافل مسلوك داشته میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل ایشان را گرفته جرمانه ستانند و هر کس را بتقصیر متهم باشد هفتاد چوب زنند و میعاد اموال وجوه العین واجناس ولایات برین موجب که ازجامع رشیدی بعینه نقل کرده میشود مقرر بود میعاد و وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع از آن نوع بروجهی که معین گشته برلوح نویسند و بر آن موجب جواب گویند قجور متوجهات رعایا ده نشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرا نشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند ما خوذات تمغا بموجبی که مناسب هر ولایتی بر ظهر قلمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعش استوار گردانند تا بران موجب بقسط وصول دهند و بزیاده و نقصان خلاف ننمایند **حرف** از جملهٔ متوجهات یکساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند **حرف** ازوقت تحویل آفتاب بمیزان تامدت بیست روز نصفی دیگر را جواب گویند **خراج** ومالی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تامدت بیست روز بدهند **خراج** ووجوه العینی که مقرر بوده که بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان تامدت بیست روز بدهند **میعاد** و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری شتوی وصیفی و از بعض مواضع که صیفی ندارد و برینموجب **دفعه** ولایت گرمسیرات از شتوی وصیفی **شتویه** از گندم وغیره آنچه مقرری برموضعی باشد بیرون ازمواضعات مقرر شده بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین گشته و بقابض تسلیم نمایند و غایت مهلهٔ آن هشت روز است **صیفیه** از اجناسی که بموجب قانون بیرون ازمواضعات مقرر شده بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین گشته و بقابض رسانند وغایت مهلهٔ آن چهل روزاست **دفعه** سردسیرهای صیفی و آنچه صیفی نداشته باشد شتویه بموجب قانون مقرر بتمام و کمال بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین است درمدت بیست روز **صیفیه** بموجب قانون مقرر بعداز موضوعات بتمام و کمال نقل کنند بانباری که در آنحدود معین است وغایت مهلهٔ آن هشت روز است

حکایت هفتم در کیفیت آمدشد ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان .

درزمان چنگیزخانیان جهة سرانجام مهمات سرکار سلطنت ورسانیدن اخبار هر شهر وولایت آمدشد ایلچیان باطراف واکناف بلدان بسیار وقوع مییافت وتمامت خواتین و شاهزادگان وامراء تومان هزاره وصده وشحنگان ممالك وقوشچیان وپارسچیان وقورچیان جهة خبروی مصلحتی نوکران خودرا ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند وهر کس که در شهری باشخصی خصومتی داشت وحاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع بدرگاه پادشاه کرده

و ببعضی ازمقربان توسل‌جسته ایلچی بآنولایت میبرد تامهمش‌را کفایت میکرد و باآنکه درهریامخانه قرب پانصد سراسب می بستند گاهی کثرت اینطایفه بجائی میرسید که آن الاغان بسواری ایشان وفا نمی نمود لاجرم هرایلچی که دراثناء راه بگله اسبی رسیدی یا بکاروانی بازخوردی الاغ گرفته سوار شدی وبسیار بودی که ایلچیان در صحرا و بیابان اسبان سادات وقضاة وعلمارا که متوجه اردو بودندی بگرفتندی و آن زمرهٔ واجب التعظیم درمواضع مخوفه پیاده وتنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طبقهٔ ازراه زنان خود را بصورت ایلچیان بمسافران نموده الاغان ایشان‌را بارخوت می گرفتند و بهرطرف میخواستند میرفتند و گاهی ایلچیان حقیقی نیز بمجرد گرفتن الاغان قانع نمیشدند و بهرقریه وخیل خانه که میرسیدند باضعاف آنچه قوللقه دستوری ایشان میشد ازمردم علوفه میستاندند و قوللقچیان ایشان‌جامه وعمامه بیچارگان میربودند و چون‌هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت‌مهم اودرولایت زودتر کفایت میشدآن زمرهٔ بسعی بسیار جمعی کثیر ازرنود و اوباش باخود میبردند بحیثیتی که بعضی ازایلچیان که ایلخان و نوئینان اورا نمی شناختند و بمصلحت جزوی‌مهمی بجائی میرفت دویست‌سیصد سوارهمراه‌می‌داشت ومعارف آنطایفه راقرب‌هزار سوارملازم‌میبودند واحیاناً چنان واقع میشد که‌درشهری برسردیوان نزدیك بدویست صندلی‌جهته جلوس ایلچیان‌مینهادند وحاکم‌میگفت که هرمهمی‌راکه درسرانجام آن قدغن بیشتراست بیشتر بسازیم هریك یك از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورتست و بدین‌سبب میان ایشان نیران نزاع ملتهب گشته‌هر کس غالب می آمد داروغه را ازتشدد دیگران نجات‌میداد واکثر ایلچیان بی‌ازآنکه کار ایشان سامان یابدبازمیگشتندوبدین جهته اختلال‌درامور ملك‌و مال‌پدیدمی آمد وبزرگترین ضررها که ازممر ایلچیان‌بمردم میرسیدآن بود که رئیسان‌ولایات ایشان‌رادرخانهای مزارعان ومحترفات‌فرودمی آوردند وآن مغولان‌نامسلمان‌هرچه درآن‌خانها میدیدند ازفروش واوانی وخوردنی وپوشیدنی ملك‌خود تصور کرده تصرف مینمودند وگاهی دست بزن وفرزند مستمندان درازکرده ابواب‌فسق وفسادمیکشودند **نقلست** که نوبتی پیری‌صاحب ناموس بسردیوان حاکمی‌رفته بزبان‌عجز و نیاز گفت که ای‌امراووزرا من‌مردی پیرم وعورتی جوان‌دارم وپسران‌من که زنان‌جمیله‌دارند بسفررفته اندوعیال خودرا درمنزل‌من گذاشته اندومرا دختران‌نیزهستند وچندگاه‌شد که جماعتی ازایلچیان‌خوب صورت‌درخانه من‌فرودآمده‌اند وآن نسوان را می بینندومرامیسر نمیشود که پیوسته‌درخانه بوده محافظت‌احوال‌ایشان‌نمایم وبعضی‌دیگر ازمسلمانان‌را نیزهمین‌بلیه واقع‌است اگر چندسال دیگرحال برینمنوال باشد حلال‌زاده درین‌مملکت کم پیداشودو بدانید که‌درعهد یکی ازسلاطین سلجوقی در نیشاپور بهمین دستوراتراك بیباك درسرایهای رعایا فرودآمده بودندروزی ترکی‌طمع درنو عروس صاحب خانه کرده او راگفت برو و اسب مرا آب ده آن مرد چون برغرض آن مفسد مطلع بود بآن سخن التفات ننمود و ترك بایذاء او مشغول گشته آخرالامر نوعروس

جمیله که اثواب نفیسه در برداشت افسار اسب را گرفته بکنار آب برد و در آنحین سلطان بدان جارسید و آن عورت را بدآنصورت دیده پرسیده که سبب چیست که تو بدین جمال دلفریب ولباس پرزینت وزیب اسب باب آورده جواب داد که ازظلم بیدادتو و پادشاه از تحقیقت این سخن استفسار نمود وپس ازوقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود که من بعدهیچکس از لشگریان درخانه شهریان نزول ننماید اکنون شما نیز اقتدا بآن پادشاه عادل نمائیدو بغور بیچارگان رسید آن پیر فقیر هرچند ازاین نوع سخنان بر زبان آورد هیچکس جوابش نداد وتازمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر نیافتاد **القصه** چون آن پادشاه مؤید منصور بروقایع مذکوره اطلاع یافت عنان توسن همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهة ایلچیان خاصه ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمدوشد می نمایند درشوارع بزرگ درهر سه فرسخ یا مخانه بنانهند ودر هر یامی پانزده سراسب فربه نگاهدارند وهر ایلچی که نشانی موشح بآلتون تمغاداشته باشد از آن یام خان ها الاغ دهندوالافلا ویامخانهارا بعهده یکی ازاعاظم امرا کرده دروجه اخراجات آن مواضع معموره تعیین فرمود وچون ضرورت بود که امراء سرحد باعلام احوال ملك و مال ایلچی ازآن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هریك از آن نوئیان راچند کاغذ سفید موشح بآلتون تمغا عنایت کرد تابوقت احتیاج نشان الاغ نویسندومقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده ازچهار الاغ ندهند وفرمود که اگر خبری باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته مهر کنند وبیامچی رسانند تااو براسب یام نشسته بیام خانه دیگر برد وازآنجا یامچی دیگر تاخته بیامخانه دیگر آورد تاآن مکتوب بپای تخت رسد وچون این حکم بعمل درآمد بتجربه معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی شصت فرسخ مسافت می تازند واخباری که دروصول آن غدقن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان بتبریز میرسید واگرایلچی خودمتوجه میبود در کمتر ازشش روز آن مسافت راقطع نمی توانست نمود وهمچنین درهر یامخانه دوپیك مقرر فرمود که بعض اخباررا ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند وآن پیکان درشبانه روزی سی فرسخ راه می رفتند وچون یامخانهاخاصهٔ ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت غازان خان بابطال تمامی یامها فرمان فرمود واموالی که صرف آن میشد بخزانهٔ عامره فرود آمد وهمدران اوان یرلیغ واجب الاذعان نافذ گشت که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد واگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی راعلفه وعلوفه ندهند وچون بمقصدرسداورامقید ومحبوس گردانند بعداز آن فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن ازخزانه عامره علوفه دهند تادرراه مزاحم رعایا نشوندوچیزی نطلبند وهمدران ایام آن پادشاه جمشیداحتشام حکم فرمود که درهر شهر ایلچی خانه ساخته درآن منزل فرش واوانی وسایر مایحتاج ترتیب نمایند وتادیگرهیچ ایلچی درخانه رعیت فرودنیایدوابواب تفرقه وتشویش برروی فقرا نگشاید و بواسطه نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و

فراغت آرمیدند وبیشتر از پیشتر در زراعت وعمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند .

حکایت هشتم دردفع شر دزدان مفسد وتتقاولان متمرد

پیش از آن که همای دولت غازان خان جناح امن وامان برمفارق عالمیان مبسوط سازد بسیاری ازاشرار سر بدزدی وقطع طریق بر آورده بودند ودرشوارع خودرا بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را می ربودند وجمعی از آن طایفه درمیان روستائیان و صحرا نشینان دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را برچگونگی حال سوداگران اطلاع میدادند وزمرهٔ باتتقاولان وراه داران طرح محبت واتحاد افکنده بودند بنابر آن چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه مدعا داشتند ببهانه راه داری از آن بیچارگان میگرفتندو بعداز آن ببهانه آن که دزد وحرامی همراه شماست یا آنکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تاوقتی که قطاع الطریق متبنه گشته بکمین گاه می آمدند وهیچ کاروانی ازراهزنی آن قدر مضرت نمیدید که ازتتقاول زیرا که قطاع الطریق گاهی بکاروانی بازمیخورد وتتقاول درهر سفری درچندموضوع مردم را گرفته بهر بهانهٔ مال ایشان رامیبرد وچون غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت بهمگی همت متوجه امنیت طرق گشته نخست حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع الطریق باید هیچ آفریده ازمردم کاروان وهمراهان طریق انهزام پیش نگیرد وهمکنان در دفع دزدان متفق بوده هر کس خلاف نماید ازعهده خون ومال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هرقریه وقصبه و خیل خانه که بموضع راه زدن نزدیك تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی ازخیل ترك با دزدی طریق محبت مسلوك میدارد درحال اورا بسیاست رسانند آنگاه امیریت قلی را که ازشبوه ریا مبرا بود بدفع شر آن طایفه نامزد فرمود واودر آن باب غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندك زمانی جمعی کثیر ازقطاع الطریق رابتیغ سیاست بگذرانیدوزمره رادوشاخه بر گردن بدرگاه پادشاه آورده محبوس گردانید بعداز آن آن خان عالی مکان یرلیغ فرمود که درتمامی شوارع ممالك محروسه درهرموضع که مخوف باشد راه داران امین بنشینند و ازهرچهار سردراز گوش که رخت تجارت بار داشته باشد نیم آقچه گیرند و ازهردو نفر شتر نیم آقچه وازچهارپایان خالی وآنچه ماکول وغله بارداشته باشند اصلا چیزی نستانند واگر قطع طریق اتفاق افتدهر راهدار که بآن منزل نزدیك تر بوددزدرا پیدا کند واگر نه ازعهدهٔ مال بیرون آیدوجمیع راهداران رابامیر نورانعی ولدمنقوربیك که درزمان ارغون خان سردارتقاولان بودسپرد واورا درباب تمشیت آن مهم تاکیدی تمام کرده فرموده که شوارع را بمردم معتبرسپارد و برسر راهها میلها سنك وگچ بسازد و لوحی که عدد راهداران وآنکه ازهرچهارپائی چه چیز گیرند بر آن مثبت باشددر آن میل مستحکم کندتا

هر گاه کاروانی بدآنجا رسد و بر مضمون آن اطلاع یابدزیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براه داران ندهد و امیر نورانمی حسب‌الحکم بتقدیم رسانیده مسافران از قطع طریق وجور تقاول فراغت یافتند وآغاز آمد شدنموده جهته‌تجارت بهرشهر وولایت که مدعا بود شتافتند .

حکایت نهم در خالص‌ساختن‌عیار زر وسیم وگداختن قلابان‌در بوته خوف و بیم .

درروزگارقدیم هریك ازحکام روم وآذربایجان و فارس وکرمان و دیاربکرو گرجستان ومازندران وخراسان بعیارهای‌مختلف زرمیزدند و این‌معنی موجب نقصان‌و پریشانی حال‌سوداگران‌میشد بنابرآن ارغون‌خان‌درایام فرمانفرمائی خودیرلیغ‌فرمود که‌درتمامی‌ممالك بایدکه‌عیارنقره ده‌نه‌باشد وکیخاتوخان نیزموافق این‌حکم‌عمل‌نمود اماچندان فایده‌برآن مترتب‌نگشت ودرهیچ موضع‌عیارنقره زیاده‌ازده‌هشت نبوده واز زرروم از هرده دیناربیش ازدودینار نقره‌حاصل نمیشد و چون‌نقد وجود فایض‌الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش‌ازغل و غش‌عیاری‌بود ودرنظراهل دانش وبینش مانندطلاءمهری‌تمام‌عیارمینمود درآن‌اوان که‌سکه پادشاهی‌بنام همایون اریستامش‌مزین ومحلی‌شد صیرفی‌طبع نقادبرسرانجام‌آن‌مهم گماشته سکه‌وضع‌فرمودکه‌دیگری‌راساختن آن‌میسر نبود وفرمودکه درتمامت‌ممالك‌محروسه بآن‌سکه که کلمهٔ توحید درآن منقوش بود زرزنند وهرزری که آن‌سکه نداشته‌باشد رایج ندانند واصلا تنگجات‌طلا ونقره‌را مغشوش نگردانند و فرمودکه نیم‌مثقال‌نقرهٔ خالص‌مضروبهٔ مسکوکه را بیکدرم خرج کنند تنگجات جمیع‌ولایات راشکسته وبخلاص‌برده تمام عیارسازند وبهمان و زن‌سکه موزون و مسکوك‌گردانند چون بفرمان آن‌مظهر امن‌وامان درولایت روم واران و آذربایجان وعراقین وفارس وکرمان وگرجستان‌وکردستان ومازندران وخراسان‌وزن وعیارزرمساوی‌کشت واز بیم‌سیاست وفرط مهابتش ضرابان وقلابان‌رامجال آن‌نماندکه طلاونقرهٔ مغشوش‌را سکه‌زنندفرقه برایاخصوصاً تجاربغایت مرفه‌الحال‌شدند وبفراغبال آغازسوداگری ومعامله‌نمودند وهمدران ایام‌غازان‌خان‌فرمانداد تاازطلا مهری‌تنکجات صدمثقالی مضروب گردانیدند ودرسکهٔ‌آن تنگجات‌آیات کلام‌ملك‌علام واسامی‌سامی‌ائمه اثناعشرعلیهم‌السلام ونام‌آن پادشاه جم‌احتشام مثبت بود وهریك از آن که‌بدست مفلسی می‌افتاد چندگاه بفراغت‌مینمود .

حکایت دهم در تعدیل مکائیل و اوزان و تعیین سنجات ولایات بر یك میزان .

قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنك زر و بار و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف بسیار داشت چنانچه در یك ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در تسعیرات بوقوع می پیوست و هر کس را از مردم روستا غله بقیقری میبایست داد چون بکیل و پیمانه بر و پیمودی البته هرصد من هفتاد من یا شصت من بودی اما مردم قوی‌دست آنچه ایشان را بایستی گرفت بضرب چوب در هر صد من سی چهل من زیاده می ستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان براة داران و مزارعان خصومت و منازعت وقوع میبافت و چون کیفیت حال بر ان خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب برلیغ مطاع بنفاذ رسانید و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل الفحوای آن برلیغ این بود که درین اوقات که نواب پایهٔ سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و اردو بازارها هر کس جهت مصلحت و منفعت خود وزنی از سنك و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینماید و بدان سبب درویشان نقصان مینمایند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالك از کنار آب آمویه تا مصر سنك زر و نقره و بار کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بر آن نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده‌ایم جایز ندارند و بقوانینی که تفصیل میباید عمل نمایند اول بدانند که استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی را تعیین نمودیم که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و درهر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه امینی از هر بلدهٔ بحضور محتسب سنجات را با آن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بر آن زنند و هیچکس دیگر بآن مهم نپردازد و هر آفریدهٔ که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمدین مومی الیهما سنك سازد و سکه بر آن نهد مجرم و کشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که بهر کس سنك مسکوك دهند نام او را بر دفتر نویسند تا دیگری سنك نتواند ساخت و در هر ماه یکنوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد بسیاست رسد دیگر فرمان دادیم که وزن سنك بار در هر موضع کمتر از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد بهمان دستور مقرر دانند لیکن باید که تمامت آن سنجات را بشکل مثمن از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان مشار الیهما سکه بر آن نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من تا یکدرم یازده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یکمن نیم من چهار یکی نیم چهار یك ده درم پنج درم دو درم یکدرم

دیگر حکم شد که جهت بارهای گران یکباره که آن را بمیزان نتوان سنجید تمغاچیان بلاد قپان نصب نمایند و بار بدان کشند بروجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالك محروسه کیلها را مساوی سازند بروجهی که دومن تبریز که دویست و شصت درم است در کیله گنجد وده کیل از آن یك جزو از بار باشد و بغیر از ین کیل هیچ پیمانه و اصطلاح درمیان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم وجو و برنج و نخود و باقلا و کنجد و جاورس وغیرها تفاوت ظاهر است باید که جهة هر یك از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از حبی که آن کیله را برای آن ساخته باشند در آن گنجد و برچهار جانب هر کیله ثبت کنند که کیله فلان دانه و مقرر ساختیم که همان معتمدان بنظر نواب دار القضا و محتسب احتیاط کیلها نموده آنها را نشان کنند و در هر ماهی یکنوبت آن علامات را بنظر در آورند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان یابند اورا بشحنه سپارند تا دست بریده جرمانه ستانند دیگر باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بروجهی که درهر پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته باشد مانعی نیست و باید که خیك شیره که جهة آش آرد و ساوری آورند پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای طوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من دیگر باید که تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مگر گز روم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه برهردو سر جمیع چوب گزها نمودار استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید و السلام علی اتبع الهدی.

حکایت یازدهم در باب تخم وزراعت درمزارع برافشانیدن ومحصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن

چون بواسطه قتل وغارت عام وظلم و تعدی بردوام در ایام استیلاء مغولان بسیاری از قری وقصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون سرا بستان جنان ناضر و ریان مینمود روزی آن پادشاه عالیمکان ضمیر آفتاب تاثیر متوجه معموری بایرات گردانیده امرا و ارکان دولت واعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ همایون مزین بآلتون تمغا عنایت فرمود مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان با او چگونه معامله کنند و آن حکم مبنی بود از ین معنی که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهری جاری متصل باراضی بایر باشد و بی ارتکاب مشقتی آب بزراعت رسد مقرر آن که هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنهٔ ثانیه از آنچه واجبی او شود چهاردانك دهد و در سال سوم

مال‌خودرا بموجب‌راستی جواب گوید نوع دوم آن که مزارعی‌را که‌فی‌الجمله خرجی باید کرد تا آب‌جوی برزمین نشیند‌مقرر آن که کسی که‌مثل‌این‌زمینی رازراعت کند بدستور نوع اول‌درسال نخست‌ازمال‌وجهات‌معاف‌باشد ودرسنهٔ ثانیه‌از آنچه‌واجبی‌او باشد نصفی بدیوان دهد وبعداز آن بدستور سایر‌رعایا مال‌جواب گوید نوع سوم آنکه بواسطهٔ حفر نهر یا بیرون آوردن آب‌کاریز مزارع رازحمت بسیار باید کشید تازمین‌مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که‌مثل‌این‌مزرعه رامزروع‌سازد بدستوردونوع‌مذکور سال‌اول یکدینارویکمن بار بدیوان ندهدودرسنهٔ ثانیه‌دودانك بوصول رساندودرسایرسنوات از آنچه‌حقوق‌دیوانی باشد نصفی راجواب گوید ونصفی‌دیگر رادروجه حق‌الاهتمام خود بردارد وآن مزرعه هرچند دیوانی باشد وزراء بملکیت آن‌مزارع مقرردانند چنانچه‌اگرخواهد آن‌رابفروشد کسی‌منع ننماید وبعدازصدوراین‌حکم خاص‌وعام‌در اراضی بایر آغاز زراعت کرده در اندك‌زمانی بسیاری‌از آن مواضع‌معمور وآبادانی کشت وخلایق‌دررفاهیت افتاده خصب وسعت‌معیشت‌ازحدعدد درگذشت‌وهمدران اوان‌بمسامع نواب غازان‌خان‌رسید که‌مزروعات خاصه ایلخانی که‌درولایات بوده‌اکثرروی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست انداز عوامل‌بذر پادشاهی‌را تلف کرده‌اند بنابرآن فرمان‌واجب‌الاذعان نفاذ یافت که وزرا ازواجب‌هرولایتی بمبلغی‌معین دروجه بهاء عوامل‌وبذر زراعت خاصهٔ‌سلطانی‌مجری دارندوسال‌بسال بوقت‌ادراك‌محصول‌حاصل آنرا‌ازحاکم آن‌ولایت طلب‌دارند تااوضرورة درباب‌زراعت‌مواضع‌اینجواهتمام‌نماید وچون بر ین‌موجب‌عمل‌نمودند‌درسال‌اول بعضی‌ازحکام ببهانه‌آفت ارضی یاسماوی وعدم حصول محصول میخواستند که بذرغازانی‌رابوی‌جواب نگویند واین‌عذر بسمع‌قبول‌راه نیافته املاك آن‌جماعت‌درعوض‌تعلق بدیوان گرفت‌لاجرم بعدازآن‌تمامی ولات‌ولایات درباب‌آبادانی مزروعات اینجو طریق‌سعی واهتمام مسلوك داشتند و هر سال مبلغ ومقدار کلی از آن ممر بحصول موصول گردانیده تخم نیکنامی کاشتند

حکایت‌دوازدهم درباب رعایت خلایق و ممنوع شدن پیکان و خربندگان ازارتکاب امور نالایق

درجامع‌التواریخ رشیدی بنظردر آمده که‌غازان‌خان درملاحظه حال رعایا وزیر دستان بمرتبهٔ‌مبالغه داشت که‌هرگاه بروی‌ظاهر میشد که‌یکی‌از امرا ومقربان بخلاف فرمان ازرعیتی‌چیزی گرفته‌فی‌الحال میفرمودتابضرب چماق آن‌وجه رااسترداد نموده بآن بیچاره‌رسانند وهرگاه که‌دراثناء‌شکاریااسفاربقریه میرسید میفرمود تاگوسفندومرغ وسایرمایحتاج رابتسعیروقت ازمردم آنجائی‌میخریدند وبهاء آن‌اشیارا نقد اداکرده بزیاده‌وکم‌مزاحم ومتعرض هیچکس نمیگردیدند ودراثناء آن‌اوقات بعرض‌رسید که‌جمعی

کثیراز بیکان‌واستر بانان‌وساربانان خاصه‌وملازمان‌خواتین‌وشاه زادگان‌ونوئینان‌فوج‌فوج درمحلات واسواق‌سرراه برمتمولان میگیرندو بلطف یاعنف میگویند که‌امروزجهة خرج صحبت‌ما این‌مبلغ سرانجام‌میباید کردواگر آنشخص دراداء‌اند کی‌اهمال‌مینماید‌اورا بیناه‌وس میسازند وبسیارهمچنان واقع‌میشود که‌یك کس در یکروز بسه چهارطایفه از آن جماعت دوچارمیخورد وهر کرت‌مبلغی‌فرود میآورد بابی‌عرض‌میشود وهمچنین آن‌مردم بی‌باك‌در ایام‌عیدونوروز بدرخانه بزرگان‌رفته چیزی میطلبند واگر آن بزرك خود را بایشان مینماید انواع‌اهانت کشیده ضرورة آنچه‌میخواهند میدهد والاهرچه‌درخانه اومییابند بر گرفته درخرابات بگرو مینهند وچون‌آن‌عزیزرزر بر ده متاع خودرا طلب مینماید او را آن‌مقدار ایذا میرسانند که‌قابل‌شرح‌نیست واین‌معانی‌درنظر عدالت‌غازانی بغایت‌ناپسند نموده‌فرمان‌داد تادراسواق منادی کردند که‌هیچ‌آفریده یکدینار و یکمن بار بجماعت پیکان وسار بانان واستر بانان‌ندهد وهر کس‌ازاین‌طایفه ازمردم‌چیزی طلبد اورا درحال سیاست کنند لاجرم‌آن‌قوم ترسیده‌دست‌از اضرارخلایق باز کشیدندودیگراز آن‌ممر معشر بشر تفرقه وپریشانی ندیدند.

حکایت سیزدهم درباب اقطاع‌سپاه ورعایت‌ملازمان درگاه

پیش‌ازایام‌دولت آن‌پادشاه عالیجاه عموم‌لشگر مغول را مرسوم وجامگی وتغار مقرر نبود دیگر بعضی‌ازسران‌سپاه راکه‌فی‌الجمله غله‌ازدیوان می‌ستاندندوچون‌سریر جهانبانی بفر وجودغازانی زیب‌وزینت پذیرفت‌جهة‌لشگریانی که خدمت‌نزدیك میکردند تغارتعیین فرمود وبتدریج هرسال چیزی بر آن‌میفزود وبنابر آنکه براتِ‌غله‌رابرولایات می نوشتند بواسطهٔ‌سرانجام علفه‌وعلوفه رعایارا تشویش بسیار میرسید وگاهی برات راجع‌شده لشگری بی‌حصول مقصودباز میگردیدوچون این‌معنی برضمیرمنیرغازانی‌روشن گشت‌فرمان داد که‌درهرولایتی ازقشلاق‌وییلاق بهنگام‌ارتفاع محصول غلات دیوانی را منبر کرده بشحنه‌سپارند تاهرگاه که‌بر آنجارسد آنچه‌اورابایدگرفت بی‌مزاحمت‌رعیت بستاند بعدازآن دراوایل‌شهورسنهٔ ثلث وسبعمائه فرمود که‌این‌مقدار تغار که‌ماجهت‌سپاه ظفرشعارمقررفرموده‌ایم ازهیجده نفرزیاده نمیرسد ومناسب‌چنان‌است که‌انعام ما عموم یافته همکنان را شامل گردد وهیچکس‌دروقت‌توجه بیورش ازافلاس‌وعدم یراق‌شکایت نتواندکرد آنگاه درعرض دوسه‌ماه تمامت سپاه‌را مفصل نموده اقطاعات تعیین‌فرمود ودر آن‌باب یرلیغ داده قیودمفیده در آن‌نشان مندرج گردانید ملخص‌مضمون یرلیغ آن‌که برهمکنان پوشیده‌نیست که‌پیش‌از این پدران مابعضی از چریك مغول را اندك تغاری میداده‌اند واکثرایشان راازمواجب‌وانعام بی‌نصیب ومحروم میگذاشته‌اند ومادراین‌وقت تمامت چریك رامشمول‌عواطف‌وعطا یاگردانیده‌دریك‌سلك‌انتظام دادیم ومقرر فرمودیم

که‌از کنار آب‌آمویه تاحدود مصر ازقری ومزارع هریك یبورت هر کدام ازهزارها خیل‌مغول نزدیك شدباسم‌اقطاع برایشان مسلم دارند تامتصرف‌شوند واحکام و شروط آن‌اقطاعات برین موجب است که‌مشروح میگردد اول آنکه‌از آن‌موضع آنچه بالینجوو دیوان‌تعلق داشته‌باشد هرطایفه ازرعایا که‌ازقدیم الایام درآن‌اراضی زراعت میکرده اند هم‌بآن‌قاعده‌عمل نمایند وواجبی آن‌را ازروی‌راستی بچریك‌رسانند دیگر آنکه باید که‌لشگریان‌دراملاك وآب‌وزمین ملاك‌واوقاف اصلادخل‌نکنند واز آنجامال‌وجهات‌طلب ندارند دیگر آن که آنچه‌ازقراء و مزارع دیوانی بایر باشد داخل‌یورت هریك‌ازهزار هاشده‌باشد آن‌رابکوچ خودصالح زراعت گردانیده مزروع‌سازند ومجموع‌ارتفاعات آن را جهة خاصه خود تصرف نمایند دیگر آنکه اگر زمینی راکه چریك صالح زراعت ساخته باشد مالکی یامتولی پیداشده‌حقیقت خودرا بملکیت یاوقفیت ثابت‌سازد باید که آن مالك یامتولی ده یك‌ازمحصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه‌را بامزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که‌اصحاب اقطاع رعایاومزارعان‌مواضع بایررادرهرجا باشندباز گردانند تامزرعهٔ قدیمهٔ‌خودرا بدستورسوابق ایام مزروع‌سازندورعایا مواضع دیگر رانزدخود راه‌ندهند وحمایت‌نکنندو بدانند که‌ایشان‌را بررعیت زیاده از آن‌حکم‌نیست که‌مزارعان را برمزروع ساختن مواضع معهوده باعث‌گردند ومال و متوجهات دیوانی را براستی بستانند ورعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که اوراتکلیف نکنند و رعایت حال‌مزارعان واجب‌دانند دیگر باید که‌چریك‌منصوره‌درقری ومزارعی که‌درجوار اراضی ایشان‌باشد اصلامدخل‌ننمایند وزراعت‌نکنند وآنمقدار علفخوار که‌چراگاه‌اغنام‌وعوامل‌و مواشی‌مردم‌آن‌مواضع‌راوافی‌باشدبازگذارنددیگر باید که‌ازهر ناحیهٔ که باقطاع‌مقررشده جماعتی‌ازاهل‌خبرت باتفاق‌تبکچی که تعیین‌یافته‌آن اقطاع‌رابقرعه‌درمیان‌صدجات‌هزارها تقسیم‌نمایند وآن‌تبکچی حصهٔ‌هرصده وده را از اراضی معموره و بایره مفردساخته نام بنـام‌بردفتر نویسد ویك‌نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری بـامیرهزاره سپارد و دفاتر صدجات رابامراء صده‌دهد بعدازآن تبکچی عارض‌هرسال‌یکنوبت حال مردمی راکه‌نام ایشان‌بردفتر مثبت‌باشد تفحص‌نمایدتاآنکس که درزراعت‌اجتهادنموده‌باشد رعایت‌یافته هرکس که تقصیر ورزیده باشدمؤاخذگردد دیگرباید که‌چریك این‌اقطاع‌راکه‌بایشان عنایت فرموده‌ایم نفروشند ونبخشند وبانداقودانی واقااینی تکلف نکنند والا مجرم و کشتنی‌خواهند بود دیگرچون کسی که اقطاع‌بنام اومقررساخته‌ایم وفات یابداز پسران وبرادران اویکی‌را قایم‌مقام اوسازند ونـامش‌را بردفتر ثبت‌کنند واگر پسر وبرادر نداشته‌باشدآن اقطاع رابنام غلام قدیم او نویسند واگراورا غلام نیزنبود درمیان‌صده هرکس قابلیت‌داشته‌باشد آن‌اقطاع رابوی‌دهند وکسی که‌یاساق‌رادیگرگون کندامراء هزاره وصده اوراگناه‌کارگردانیده اقطاع‌اورا بکسی‌دهند که‌کوچ تواند دادونامش‌را بردفتر نویسند وهرسال‌دفتررا بعرض رسانند وحکم‌فرمودیم که اگرمردم‌چریك ازآنچه

دردفتر قانون‌قرار یافته چیزی‌زیاده ازرعیت‌طلبند عارض‌مانع آید و اگرممتنع نشوند نام‌آنکس رانوشته عرضه‌داشت بایهٔ‌سریراعلی نمایددیگر چون‌اقطاع‌امیرهزاره وعارض علاحده مقررشده بایدکه دراقطاع چریك تصرف‌نکنند وبراة ننویسند وچریك‌نیزباید که‌بشرح مسطور عملنموده ازمضمون‌یرلیغ تجاوز ننمایند و بررعایا ومزارعان زور و زیادتی جایزندارند (فمن بدله بعدماسمعه‌فانما اثمه‌علی‌الذین یبدلونه) پوشیده‌نماندکه‌بعد ازوقوع‌این‌اقطاع‌غازان‌خان‌فرمان‌داد که‌امراء‌تواچی‌سان‌سپاه رازیاده کرده‌درخانه‌داری یکدونفر بیفزایند و مجموع‌آنطایفه را اقطاع علاحده مقررساخته ایشان را بمحافظت سرحدولایات بازداشت ولشگریان تازیك رانیزجامگی و اقطاع شفقت‌نموده فرمان‌داد تااسامی‌ایشان رابردفاترمثبت گردانند ودرهرسه‌ماه‌یکنوبت عرض‌کرده یراق‌آنجماعت راملاحظه‌نمایند **نقلست** که‌دراواسط ایام‌سلطنت آن‌پادشاه عالی همت‌را معلوم شدکه بواسطهٔ‌منازعت ومخالفتی که‌درمیان الوس‌جوجی‌خان وجغتای واوکدای واقع‌است بهر وقت خیلخانهای یکدیگر راغارتیده‌عیال‌واطفال را اسیرمیگیرند وبتجار ومردم‌تازیك میفروشند عرق‌غیرت وعصبیتش درحرکت آمده فرمودکه چگونه جایزباشدکه اولاد جماعتی‌که ازنسل اقوام مغول بوده باشند وچندین‌گاه چنگیزخان راکوچ‌داده درپیش تازیکان خدمت کنندحکم فرمودکه‌هرمغول‌بچه که‌بمعرض‌بیع‌درآورندجهتهٔ‌خاصهٔ ایلخانی بخرند وایشان رابخدمت آستان‌سلطنت‌آشیان بازدارند ودرعرض دوسال نزدیك بیك تومان مغول‌بچه‌خریده شد و ولایت مراغه دروجه اقطاع آن‌لشگرزرخرید تعیین یافته امارت‌آن‌تومان‌بپولاد جنکسانك‌مفوض گشت .

حکایت چهاردهم درتدبیر تکثیر اسباب جنك و حرب و توفیرآلات طعن و ضرب .

قبل‌از جلوس‌غازان‌خان در هرولایتی جمعی کثیر ازکمانکروتیرتراش و ترکش دوزرشمشیرگروجیباچی را علوفه‌تعیین کرده بودندکه جهتهٔ خاصهٔ‌ایلخانی اسلحه ترتیب نمایند وآنجماعت‌احیاناً‌بواسطه عدم‌وصول مواجب‌وگاهی بسبب قلة اهتمام امراء‌قورخانه درسرانجام آن‌مهم طریق اهمال مسلوك میداشتند وآنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه نمیرسانیدند ونوبتی یکی‌از سلاطین‌چنگیزی بتحقیق احوال آنجماعت‌اشتغال فرموده بوضوح‌پیوست که هرسال‌مبلغی کلی‌دروجه‌علوفه ایشان برمتصرفان‌ممالك‌مجری شده وعشرآنچه متقبل گشته بودنداسلحه‌موجودنیست بنابرآن‌جمعی‌ازتبکچیان بیوتات‌را بقتل‌رسانید وامراء قورچی را نیزمخاطب و معاقب گردانید مع‌ذلك فایده برآن ترتب نپذیرفت واسلحه که‌مقرربود ازآن‌طایفه وجودنگرفت ودرآن زمان که غازان‌خان همت

برضبط وربطامورسرکار سلطنت مصروف میداشت درباب توفیر وتکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که من بعدهیچیك اززمرهٔ مذکوره را جامگی وعلوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانکروتیرتراش وشمشیر گروجیباچی و غیرهم هر سال صددست سلاح جهةخاصه وسایر بقورخانه آورد بنرخ روز بهاستانند وبرسرهر طایفه ازآنجماعت امینی نصب فرمودتاسال بسال اسلحهٔ مقررازایشان بوصول رسانند وبافتجه ازتحویلدار قورخانه گرفته بهادهد ودروجه ثمن اسلحه واخراجات قورخانه مال یك ولایت رامعین گردانید تاحاجت نباشد که جهة تحصیل آن براة دار بولایت رود وموجب تفرقه رعیت شودوباین تدبیردرسالی دههزار مرده سلاح مکمل و مرتب گشت وپیش ازآن دو هزارمرده وصول نمی یافت وحال آنکه درآن سال زیاده از نصب آن مبلغ که سابقا دروجه علوفات مردم اسلحه سازمجری میشد دربهاء آن دههزار مرده سلاح مصروف نگشت لاجرم آنقاعده سمت استمرار گرفت و ازکثرت اجتماع آلات حرب قورخانهٔ عالی صفت تضایق پذیرفت .

حکایت پانزدهم درتدارك مهم قوشچیان و صیدشدن مرغ دل خلایق بسبب دفع دام مضرّت ایشان .

درزمان اکثر سلاطین چنگیزخانی جانوردار بسیار مقرر بود که هریك درموضعی معین ساکن شده جانور گیرند وبامراء قوشچی سپارند وجهة هریك از آنطایفه در ولایات مبلغی باسم علفه وعلوفه وجامگی وطعمهٔ جانورتعیین کرده بودند وایشان هرساله آنوجه رامع ده یازده وقوللقه ازانقدوجوه تحصیل مینمودندواندك جانوری بدست آورده متوجه درگاه شده دراثناء راه بهرشهر وقریهٔ که میرسیدند الاغان مردم جهة سواری وپرتل میگرفتند ومبلغهای کلی بعلوفه وطعمهٔ جانورمی ستاندند وچون آنطایفه را استیلاء تمام بودهرمغولی گرسنه که ازسرانجام وجه معاش عاجز شدی بهرحیله که میسر کشتی جانوری بدست آوردی ونزد ایلخان برده یرلیغ ستاندی که درسلك جانور داران منتظم باشد و ازفلان ولایت علوفه گیرد بنابرآن عدد آنجماعت بغایت کثرت انجامیده بود وهرظلم و زیادتی که ازایشان نسبت بطوایف انسان وقوع میافت هیچکس بازخواست نمی نمود و بسیاری ازمردم اوباش وفتان بحمایت جانورداران به بندگان خدای ظلم وتعدی میکردند واگر کسی بسهواز نواحی قرق جانور میگذشت ازوی اسب وجامه زرگرفته انواع حیف و جوربجامی آوردند وباوجود این همه استیلا که آنجماعت راداده بودند هرسال چندجانور معدود بنظرامراء قوش میرسانیدند وپری چند از قنچوغه آویخته وچکسه برمیان زده بهرنوع میخواستند میراندند ومهم یوزبانان نیز همین صورت داشت وهیچ آفریدهٔ نقش

منع وزجر این طایفه رابقلم اندیشه برلوح دل نمیتوانست نگاشت تا آنکه غازان‌خان برای پیرو بخت جوان دران باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که درکار سلطنت سالی هزار دست جانور و سیصدقلاده یوز کافی است واشارت کرد تا امراء قوش و پارس اسامی کسانی راکه قابلیت آن مهم داشته باشد مفصل کنند وحکم شد که بعدجماعتی که نام ایشان رادر مفصل نویسند هیچکس بگرفتن جانور و یوزقیام ننماید ومقرر کرد که جهة علوفه و علفه وطعمهٔ جانوران وخرج الاغ جانورداران و یوزبانان هرساله چه مبلغ از کدام ولایت دهندودرآن بباب یرلیغ بآلتون تمغا موشح گشت وفرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان بهیچ علت وشلتاق چیزی از رعیت نگیرند ومزاحم ومتعرض الاغان مردم نشوند و باین تدبیر برناو پیروصغیر و کبیر ازمضرت آنجماعت خلاص یافته حسب المقرر هرسال هزار دست جانور وسیصدقلاده یوز وصول یافت وآنچه سابقا دروجه علوفات صیادان مجری میشد بنصف رسید و التائید من الله الحمید المجید

حکایت شانزدهم درضبط سرکارغانات وسپردن اغنام ومواشی باصحاب امانات .

قبل از نضارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان ایلخانی بتحویل غانچیان میبود وهیچ کس هرگز بافراغ محاسبه وطلب نتاج باایشان گفت وشنود نمی نمود وچون غازان‌خان برسر برسروری نشسته بتفحص حال آنجماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده بودند مشغول گشت معلوم شد کـه عین المال نیز موجود نیست تا نتاج چه رسد واز سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جواب دادند کـه امسال سرمـا موجب اتلاف اغنام ومواشی بودغازان‌خان فرمود که تفحص نمائید که غانچیان راشترو گوسفند خاصه هست یانی وبعداز تقدیم لوازم تفتیش بتحقیق انجامید که هریك از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم ایلخان برزبان راند که بچه جهت برودت بوت درجمال واغنام ایلخانی تاثیر نموده مواشی خاصهٔ شما را سالم گذاشته آنجماعت بگناه معترف شده غازان‌خان غانات رااز ایشان باز گرفت وبمردم معتمد امین سپرده فرمود که هرسـال از نتاج چندرأس براصل افزایند و خطوط قبول از آن طایفه ستانده ایشان را از تکالیف دیوانی ترخان گردانید و بدین واسطه دراندك زمانی آنمقدار شترو گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل از آن هیچ یك از چنگیزخانیان راعشر آن میسر نبود .

حکـایت هفدهم دربیان قوانین پایزه واحکام درابطال فرامین مکرر خاص و عام .

درایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنـایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نا مضبوط بود وهرکس مهمی داشت بیکی از امرا یاوزرا التجا کرده حسب المدعا نشان درست

مینمود بنابر آن دران اوان طوایف انسان خصوصاً امرا واعیان یرلیغها نقیش یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزها مکرر بدست آورده بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل مینگاشتند و چون نشان عالیشان انا جعلناك خلیفه بنام نامی غازان خان امضا یافت فرمان فرمود که هیچ آفریدهٔ از امرا ووزرا ومقربان پایهٔ سریر اعلی در مجلس شراب ازمهمات ملکی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرساند و هرگاه حکمی درباب مهمی صادر گردد یرلیغ مطابق آن حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد فلان نشان است که در فلان روز عرضه داشت شده بود تا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل گردد و غازان کلید صندوقچهٔ راکه تمغاء بزرك در آنجا بود بخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ مجتمع میگشت کلید را به تبکچیان معتمد میسپرد تا تمغارا بیرون آورده بر نشان زنند و باز بسپارند و آن پادشاه عالیجاه چهار ـ کس از نوئینان بزرك برگزیده هر یك را قوا تمغای عنایت کرده بود که بر پشت نشان زنند تا نتوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما نفاذ یافته و ایضاً غازان خان نویسندگان مقرر فرموده بود که هر نشانی که بالتمغا رسد سواد آن را لفظاً بلفظ بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یك از بخشیان قلمی شده ومضمون را که بعرض رسانیده بود ودرهر سال دراین باب دفتری مجدد طرح نمایند تا همواره سرکار یرلیغ منتظم بوده در آن باب خبط وخیانت وقوع نیابد وغازان خان جهت نشان حکومت سلاطین وملوك معظم و امرا مکرم تمغا بزرك ازسنك یشب مرتب ساخته بود وبرای فرامین قضاة ومشایخ وعلماء نیز تمغا یشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغاء اول در نظر کوچکتر مینمود وجهة متوسطات امورسلطنت تمغائی بزرك زرین داشت ونشان های مهمات جزینه را تمغای دیگر که یشب بود مینگاشت وبرای یرلیغ بر نشستن چریك وفرود آمدن لشگر ترك وتازیك تمغائی مخصوص اززر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صور کمان وچماق وشمشیر منقش مینمود ومقرر چنان بود که تا لشگریان آن تمغارا بر یرلیغ نبینند بسخن هیچیك ازامرا ونوئینان متوجه طرفی نشوند وهمچنین در وقت مشاهدهٔ مذکور ازسفر باز گشته بیورت خود روند وبرین قیاس آن پادشاه نکته‌دان جهة برات خزانهٔ عامره و متوجهات ولایات ویافتجه ومفاوضات ومکتوبات و مفصلات دیوانی آلتون تمغاء کوچك نگاه میداشت و میفرمود مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتری علیحده ثبت نمایند آنگاه بنظر انور در آورند تا بآلتون تمغاء رسید و بعد از چندگاه که این قواعد مضبوط گشت برضمیر نورانی غازانی گذشت که چون مهمات سرکار ایلخانی وحاجات طبقات انسانی بسیاراست وپیوسته محل مقتضی آن نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هرآینه مهام فرق انام درعقدهٔ تعویق واهمال خواهد ماند بدین واسطه فقیران ومحتاجان تنقیص وتشویش نتوانند یافت بنابر آن فرمان واجب الاذعان صادرشد که جهت هر یك از مناصب ومهمات ممکن الوقوع که بخاطر گذرد وبحیز ضبط درآید نشانی مشتمل بر شرایط و دقایق وقیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند واصلاح نموده معروض دارند ومجموع آن مسودات را بردفتری نوشته آن را

قانون‌الامور نام نهند تا هر گاه در باب هر یك از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند تبکچیان قانون‌الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی‌زیاده و نقصان از آنجا نقل نمایند و اگر احیاناً بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندك تغییری بزیاده و کم در آن نشان باید کرد آن الفاظ و عبارات مغیر را نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون بعمل در آمد اختلاف عبارات که جهة اغراض در نشان‌ها وقوع مییافت منسوخ گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه برین وجه صفت انتظام پذیرفت که جهت سلاطین و ملوك و شحنگان معظم پایزه بزرك ساختند بصورت سر شیر و نام انکس را بر آن ثبت کردند و بهر کس پایزه از ان میدادند نامش را بر دفتر می نوشتند و مدت العمر آنرا بوی میگذاشتند و بعد از عزل میستاندند و در ازمنه سابقه رسم بازستاندن پایزه نبود لاجرم حکام معزول درخفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات می ساختند و کسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولات متوسطه الحال پایزه کوچکتر از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه بیك زرگر معتمد که پیوسطه ملازم اردو بود مفوض گشت واو سکهٔ که نقشی غریب بر آن منقور بود ترتیب نمود و هر گاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی بتزویر پایزه نتواند ساخت و جهة ایلچیانی که بالاغ بهر طرف میرفتند پایزه علی‌حده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس بایلچی گری رود آنرا بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزهائی که پیش از آن در تصرف شاهزادگان و خواتین و امراء میبود بتمام ابطال یافت و برین قیاس غازان خان همدران اوان احکام واجب‌الاذعان باطراف ولایات و بلدان فرستاد حاصل‌الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که دردست مردم باشد مادام که بامضاء همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آنرا اطاعت نکنند و باین تدبیر مناشیر مزور و احکام مخالف مکرر که در تصرف فرق بشر بود بتمام باطل و نامسموع شده و پایزهائی که در مدت هفتاد سال هر کس بهر علت و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و زیادتی می نمود منسوخ گشت .

حکایت هیجدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

درازمنهٔ سابقه وزراء درگاه سلاطین جهة مایحتاج شیلان و خرج مجلس بزم و طوی مبلغ کلی جمع بسته بودند و رابطهٔ خواتین و شاهزادگان و صدقات و مرسومات مطبخیان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال و جهات ولایات حواله می نمودند و ایلچیانی که بتحصیل آن وجوه میرفتند حکام ایشان را بخدمتانه و مهلتانه فریفته مدتی مدید معطل میساختند و در بسیاری از اوقات بحصول مقصود باز گردانیده باداء آن وجه نمیپرداختند بنابر آن

مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی یافت و انداچیان دراکثر احیان اسباب آش مطرح و صحبت را بمرابحه قرض مینمودند وشراب را که صدمن ده دینار قیمت نهاده بودند و بپنج دینار میسر میشد گاه بود که خرواری بیست دینار وزیاده میخریدند لاجرم هروقت که ایلچی چیزی ازوجوه آش بوصول میرسانید صرف مرابحه قرض انداچیان میشد وبدین واسطه بهنگام افراغ محاسبات میان تبکچیان انداچی ودیوانیان منازعت افتادی وامر ابرسیدن برغوی ایشان مدتها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی واحیاناً چنان واقع شدی که انداچیان از قصاب گوسفند واز شراب فروش شراب قرض کردندی و بها بدیشان نرسانیدی و آن جماعت پیوسته بسر دیوان آمده دادخواهی نمودندی وهیچکس بغور نرسیدی وچون فساد این معانی برخاطر انورغازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را برآورد کنند که درمدت شش ماه آنچه مبلغ میتواند بود ودرهر شش ماه آن مبلغ را نقداً ازخزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر ثبت نمایند که درفلان تاریخ جهت مصالح آش وصحبت این مقدار اجناس و گوسفند باین تسعیر خریده شد تاهیچ آفریدهٔ نتواند که بعلت تفاوت تسعیر چیزی از میان برد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان ومصالح طوی‌ها وجشن‌ها ایلخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شدواز آنچه دراوقات گذشته جهة این اخراجات درولایات مجری میداشتند درمدت دوسال آنقدر فاضل آمد که پانصدسر شتر وپانصدسر استر از آن وجه خریدند وبساربانان و آخور سالاران سپردند تاجهة حمل حویخجانه وسبوچخانه محافظت نمایندوچون غازان خان ازضبط ونسق شیلان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش ومایحتاج خواتین پرداخت ومقرر فرمود که جهت شیلان هر یك ازحرمها ازاینجوولایات موضعی معین گردانیده آن‌راازسر کارد یوان مستثنی کنند وبتصرف دیوانیان ایشان گذارند و وزاء عظام ضروریات شیلان و مایحتاج ملبوس و ومرکوب وجامکی دختران وفراشان ومطبخیان وساربانان وسایر خدم‌وحشم هر یك از خواتین بلقیس آئین رامفصل نمایند که درسالی چه مبلغ ومقدارمی شود و آن‌را ازموضع مذکوره تنخواه نموده اگرچیزی فاضل آید جهت ایشان مخزون‌سازند تابهنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند وفرمود که هرموضع ازاینجو که دروجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملك آن خاتون بوده بعداز وفاتش براولادذکور وی وقف باشد ودیگری در آن تصرف ننماید بقاء علی هذا درسر کار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیداشده ضروریات ایشان صفت سرانجام پذیرفت وهر سال مبلغی کلی درخزانه هر یك مخزون گشته وامور جمهور خدام اردو هاسمت انتظام گرفت.

حکایت نوزدهم دربیان ضابطه سرکارخزانه غازانی و کیفیت بخشش وسخاوت آن مزین سریرسلطنت وجهانبانی

درجامع رشیدی مسطور است که در زمان استیلاء سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود وهر یك از امراومقربان بوقت حاجت نقدوجنس خزاین‌را تصرف می

نمود لاجرم هرگز تبکچیان بافراق محاسبه خازنان نمیپرداختند ودر وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه‌را بار کرده بان‌وسیله مهم خودمیساختند وهرگاه‌ازولایتی مال خزانه را نزدخازنان آوردندی سوچیان وباورچیان واختاچیان وفراشان‌ازایشان سوغات طلبیده هریك از نقد یاجنس چیزی اخذ کردندی وچون‌نوبت دولت بغازان‌خان رسید و احوال خزانه‌را باین‌مرتبه مختل دید فرمان‌داد تاخزاین نقدوجنس وطلاآلات ومرصعات را از یکدیگر جداگردانیدنـد ویکی از اشیاء مرصعه را مفصل کرده‌غازان‌خان‌آنهارابدست خوددرصندوق نهادو درصندوق را مهروقفل‌نموده بخواجه سرائی وخازنی معتمد سپرد وفرمود که‌دیگر خازن‌وفراشان مطلقاً پیرامن‌آن‌صندوق نگردندو بهمین منوال‌محافظت زرسرخ وجامهای خاصه رادرعهده همـان‌دوشخص مقررفرمود وخزانه‌زرسفید واثواب تشریفی را بتحویل‌خازن وخواجه سرای دیگر بازگذاشت و گفت که‌آنچه‌ازخزانه‌خرج باید کرد وزیرحکم‌حاصل‌نموده پروانه‌نویسد وبنظرانوررسانند که‌بقلم‌همایون‌جایزه‌یابد آنگاه نایب‌وزیرآن پروانه را بردفترثبت کند تابتمغاموشح گشته سند تحویلدارشود و حکم‌عالی‌صادرشد که وزرا درهرششماه‌یکبار عرض خزانه کنند تامعلوم گردد که آنچه بنام‌تحویلداران دردفتر مثبت‌است موجودهست یانی واگرخیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند وهمچنین یرلیغ نفاذیافت که‌مهری ترتیب‌نمایند تاهرجامه که‌بخزانه‌آرند فی‌الحال آن‌مهررا بران‌زنند بمصلحت‌آنکه خزانچی جامه‌را بجامه‌مبدل نتواندگرداند ومقررشد که‌بهرصددینار که‌از ولایات بخزانه آورندودودینار تسلیم خزانچی کنند تادر وجه‌مواجب خویش تصرف نمایدوبعدآن‌ازهیچ کس‌چیزی‌طمع نکند وهمدران اوان‌غازان خان خواجه‌سرائی‌تعیین کرده فرمان‌داد که ازهرده‌دینار وده‌دست‌جامه که‌بخزانه‌آورند یکدینارویك‌ثوب بآن‌خواجه سرا سپارند تادروجه تصدقات فرق‌همایون مصروف گردد وبنا برین‌قواعد حمیده وضوابط پسندیده چندان‌نقدو جنس‌درخزانه عامره‌غازانیه‌مجتمع گشت که‌هرچند بدست‌گوهربار زرسرخ‌وسفید ونفایس واجناس بامرا وخدام بارگاه سپهراساس می‌بخشید نقصان‌درآن خزاین محسوس نمی گردید و کیفیت‌بذل وجود آن پادشاه عـاقبت محمود برین موجب بود کـه نوبتی در قوریلتای اوجان فـرمان داد که بارگاهی بزرك‌نصب کردندو نقودونفایس‌خزاین موجودراجمع آوردندوانواع‌اثواب‌را اثواب راجنس‌جنس ودفعه‌دفعه ترتیب دادندوصرهـاء نقوداحمرو ابیض‌راجداجدا نهاده برهریك‌نوشتند که چه‌مبلغ ومقداراست آنگاه‌بنفس نفیس‌یاچند نفرازمقربان بارگاه‌در آمد وآغاز بخشش کرده مردم‌بزرگتر وجماعتی‌راکه‌خدمات‌پسندیده بجای‌آورده بودند مقدم‌داشت بعدازآن طـایفهٔ‌راکه درمرتبه پدری یافرزندی بودند چیزی دادآنگاه‌نسبت بامراء هزارهابرانغاروجوانغار لوازم‌انعام بتقدیم‌رسانید ومدت پانزده‌روزباین‌قاعده سخاوت ورزید ودرآن ایام مبلغ‌سیصدتومان زرنقد وبیست‌هزاره جامه وپنجاه‌عدد کمر مرصع وسیصدعددکمر طلاساده بامرا ولشگریان بخشید وبدین قیاس‌همواره انعام‌آن

پادشاه سپهر احتشام نقدمیبود و هر گز برسم بخشش چیزی برولایات حواله نمی نمود و روزی درحضور جمهورامرا وارکان‌دولت فرمود که بهترین صفات بشری‌خصوصاً سالکان مسالك سروری تخلق باخلاق الهی‌است وشیوه ستودهٔ بذل‌وجود ازجمله اخلاق حضرت معبودست پس مناسب آنست که پادشاهان درسخاوت‌و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال‌مسلوك‌دارند و ازاسراف اجتناب واجب شمارندتا پیوسته بربخشش قدرت داشته باشندنه آنکه روزی‌چندهرچه بدست‌افتدبه‌بخشند وچندگاهی دیگرنه‌وجه انعام‌یابندونه مایحتاج‌طعام(ولاتجعل یدك‌مغلولة‌الی عنقك ولاتبسطها کل‌البسط) وایضاًفرمود که پادشاه باید که‌بسان‌آفتاب‌تابان‌انوار جود واحسان بتمامی‌طبقات انسان‌رسانند و هیچکس را از موایدلطف وعطیه خویش‌محروم‌وبی نصیب‌نگردانند و بخشش سلاطین باید که همچون آب‌چاه وچشمه باشد که چندانکه ازآن‌برگیرند دیگر برجوشد ونقصان درآن‌پدیدنیاید واین‌معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملك وعدل وسیاست پس لایق آنکه ازطریقهٔ مرضیهٔ عدالت تجاوزجایز نداریم‌ودر جمیع امورشرایط اعتدال بجای‌آوریم واز هرچه بدست افتدچیزی‌باصحاب استحقاق دهیم‌نه آنکه‌زروجامه‌برزبر یکدیگر نهیم وبدانید که‌خاصیت مال‌آنست که‌چون‌اندك‌سرمایه باشدزود چیزی اضافه‌آن گردد مثال مرغی که صیاد آنرا دردامگاه گذارد تامرغان‌هم‌جنس‌اوصیدشوند واگر آن مرغ‌نبودصید کردن تیسیر نپذیرد حضار مجلس‌چون‌این‌سخنان حکمت آمیز وکلمات‌دانش‌انگیزشنودندمراسم‌دعاوثنا بجای آورده درلوازم‌اخلاص‌وعبودیت افزودند .

حکایت بیستم درتعداد عمارات وبقعات آن بانی مبانی خیرات

چنانچه ازضمن‌قضایاء سابقه مستفاد میگرددسلاطین مغول رامدفنی معین‌نبودوهر کس‌از ایشان‌فوت‌میشدجسدش‌رادرموضعی کهٔ ازعمارت‌و زراعت بعدی‌داشت‌دفن‌مینمودند ونواحی آن‌را‌قرق‌می کردند وچون‌جمال‌حال غازان‌خان بحلیهٔ‌اسلام‌و ایمان مزین گشت وبشرف طواف عتبات‌ائمهٔ کرام ومشایخ عظام مشرف گردید روزی برزبـان الهام‌بیان گذرانید که‌مشهدومرقد کسی که این‌قدر رواج ورونق داشته‌باشد اورا چگونه اززمرهٔ اموات توان‌شمردوهرچند مارادرجه صلحاحاصل نیست اماخاطر اشر فاعلی برآن‌قرار یافته که‌بمقتضای کلمه من‌تشبه‌بقوم فهومنهم‌عمل نمائیم وابواب‌البری‌ساخته درهای‌صدقات جاریه برگشائیم تاانوار منافع خیرات بروجنات‌حال سادات‌وعلما وفقرا تاابد وببرکت آن رحمت بینهایت حضرت ایزدتعالی‌مارا در یـابدآنگاه فرمانداد‌تامعماران‌مدقق واستادان مهندس‌درشنب‌تبریز که حالا بشنب‌غازان اشتهار یافته‌قبهٔ‌عالی جهت‌مدفن‌همایون‌بنا نهادند از ثقات استماع‌افتاده که‌پهنای دیوار آن‌گنبد سپهرآثار هژده گز است ودرتاریخ وصاف مسطور گشته که هشتادعددقندیل‌زرین وسیمین که‌وزن هریك‌ازآن‌ها پانزده‌من بوداز آن

مقبرهٔ منوره آو بخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان همدران او ان متصل بآن بقعه رفیعه دیگر بقاع نقاع تعمیر نمود بر ین موجب مسجد جامع مدرسهٔ شافعیه مدرسهٔ حنفیه خانقاه دار السیادة رصدخانه دار الشفا بیت الکتب بیت القانون و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملك و مال را که غازان خان جهة رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوض خانه سقایه حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاك خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت بر ین بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه تمامت قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن رامجال اعتراض نبود و در چند مقبره چندحافظ مقرر کرد که هر روزه بتلاوة کلام مجید اشتغال نمایند و از اوقاف آنجماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در هریك از مدرسهٔ شافعیه وحنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی خادم و در دار السیادة نقیب و خدام و بادرچی که جهةٔ سادات آینده و رونده طبخ نمایند و در رصدخانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دار الشفا طبیب و کحال وجراح و بادرچی و فراش و بیمار دارو در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاك و سر تراش و فوطه دار و کلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف گرامند نوازش نمود و جهته فرش و روشنائی بقاع مذکور مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهة ایشان اطعمه و حلوا پزند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر ما یحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء نسخهٔ بیت القانون وجهة بهاء ابریق و سبوٴ خم و کوزه و حوض خانه و سقایه و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عملهٔ اوقاف سال بسال و ماه بماه بیشایبهٔ تنقیص سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمهٔ شروط مذکوره فرمود اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف گردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند **دیگر آنکه** هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امراء مغول و اشراف تازیك اورا زیارت کند خدام مقبرهٔ منوره آنکس را بکوشك عادلیه که نزدیك بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر ساله در روزیکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرك ترتیب نموده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تاختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته بساکنان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلوا و اطعمهٔ لذیذه ترتیب نموده و بمجاوران و مسافران پخش کنند دیگر آنکه

پنج نفر معلم و پنج نفر معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته پیوسته صد نفر کودك یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ بمعلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهة مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهة غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دوهزار ثوب پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع و سرهای راه می اندازند بردارند و دایه باجرت گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر ما یحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و ازوی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور برچینند و هیچکس آن مرغان را نگیرد و هر که قصد نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجز را دو هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصهٔ هر یك چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهة آب کشیدن برداشته باشد بشکند و از مال خود بترسد آن را عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنك پاك کنند و بر انهار کوچك پل بندند تا فقیران بسهولت عبور توانند کرد و هفت وقفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده آنها را بخطوط قضاة و علما مسجل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده دیگری را بمکه معظمه زادها الله تعظیماً ارسال داشت و وقفیه سیم را در دار القضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نموده چهارم تعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاهدارند بمصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد و دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز در ضمن مرافعهٔ شریفهٔ شرعیه بر وقفیت آن املاك و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع به تسجیل آن وقفیه پردازد آنگاه فیصل سایر قضایا را پیش نهاد همت سازد پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالك محروسه مواضع دیگر نیز تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات و ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلدهٔ فاخره شیراز باروئی رفیع باوج فلك منیع برافراختند اکنون وقت آنست که قلم فرخنده شیم طناب اطناب درین باب کوتاه سازد و بناء بیان شمهٔ از حالات مشایخ و فضلاء زمان غازان خان طرح اندازد

ذکر شمهٔ از حال صلحآء افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام

یکی ازاهل علم وتقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت انتمامیرسید و ازموایدانعام و احسانش محظوظ و بهره ورمیگردید **مولاناهبةالله** است واو مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفورعلم وصلاح معروف بلغت سریانی وترکی عارف واز اصطلاحات متصوفه ومشایخ واقف امثال وحکایات بسیار برخاطر داشت وهمواره بصحبت امر اوحکام رسیده نقش نصیحت وموعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت ومولاناهبةالله ترکستانی الاصل بود ودرآن اوان که غازان درخراسان حکومت مینمود از بلادتوران بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسیدو بانواع انعام واحسان مفتخر و مباهی گردید ودر وقتی که غازان خان فتح عراق وآذربایجان فرموده ایلچی بخراسان فرستادجناب مولوی را باعزاز واحترام تمام باردو طلبیدو بانعام نقدوجنس اوراشاکر ومستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا هبةالله بدرگاه عالم پناه رسیدغازان خان اورا بمن سفارش فرموده حکم کرد که رعایت حالش واجب دانم و آنچه مدعا داشته باشد بدورسانم ومن حسب الحکم ما یحتاج اورامرتب ساختم و بقدرمقدور باستمالت خاطرش پرداختم بعد ازآن پیوسته مولانا هبةالله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و بین الجانبین درباب حکمت وعرفان سخنان سنجیده میگذشت ومن دراکثرمباحثات غازان خان را بروی فایق میافتم وتعجب می نمودم که حضرت ایلخانی باوجودتفوق درسخن دانی بچه سبب بصحبت او مشعوفست ومجال استفسار این معنی نداشتم تاروزی که درغیبت مولوی پاشاه سخنی درغایت وقت برزبان گذرانید وفرمو که این مسئله ایست که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق درخزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی بدان سرمنزل شریف نبرند وعوام ازدور در ودیوار آن نگرند مانند شیخ هبةالله که اورا آن مرتبه نیست که خودرا بدرون خانه رساند لاجرم هرچه دربیرون آن خانه باشد داند من که این سخن راز خان زمان شنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم که چون این معنی برضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ هبةالله را این مقدار تعظیم مینمایند و بصحبت اواظهار میل ورغبت میفرمایند غازان خان جواب داد که ماحکم فولاددار یم وامثال این مردم حکم سنگ فسان وفولاد اگرچه ازسنگ فسان صلب ترمینماید امافسان درحدت وجوهرش می افزاید بر بن قیاس هرچند که مرآت خاطرخطیر ماعکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز درفضای ضمیر شیخ هبةالله پرتونیفکند لکن بسبب مصاحبت اوطبع ماراحدت وصفااز پیشتر بیشتر شود گویند که مولانا هبةالله هم درزمان غازان خان در گذشت ودر نواحی دارالملك تبریز مدفون گشت

مولانا محی الدین مدتی مدید در زمان چنگیز خانیان قاضی القضاة ممالك آذربایجان بود و بصفت علم وعمل اتصاف داشته بر نهج امانت ودیانت بفصل قضایاء برایام اقدام می نمود.

شیخ عثمان ساوجی درزهد وتقوی درجه کمال حاصل کرده بوددر بیستم رجب سنهٔ خمس و تسعین وستمائه دربلده ساوه ازعالم انتقال فرمود.

شمس الدین عبیدی درسلك اعاظم علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف وبر صحایف روزگار مینگاشت از مؤلفاتش متن اقلیدس ورساله حساب مشهور است و نکات ودقایق آن کتب برالواح خواطر افاضل مسطور

رفیع الدین بکرانی دراصل ازابهر بود امادر کرمان اقامت می نمود واین رباعی ازاشعار اوست که **رباعی** باچرخ ستیزو بافلك جنك مکن ☆ وز زخم زمانه ناله چون چنك مکن ☆ درخاك زرودر آب دریا گوهر ☆ ضایع نگذار ندتو دلتنك مکن و رفیع الدین راپسری بود در کمال علم وتقوی

رکن الدین نام واو نیزاشعاردلفریب براوراق روزگار مینگاشت وتازمان سلطان ابوسعید بهادر خان در گلشن حیات نشیمن داشت.

شمس الدین کاشی ناظم تاریخ غازان خان بود واوراقصیده ایست مصنوع درمدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید بوقوع انجامید ابقاء الله الحمید المجید.

ذکرسلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بودباولجایتوسلطان

ولادت باسعادت سلطان محمدخدابنده دردوازدهم ذیحجه سنهٔ ثمانین وستمائه اتفاق افتاد وچون قامت قابلیتش برجویبار اقبال بالا کشید بفرمان برادرعالی گهر خودغازان خان روی توجه بحکومت خراسان نهاد وبعدازآنکه خبرفوت غـازان خان راشنید بعضی ازشاهزادگان وهرقدان نویان راکه سرخلاف داشتند بیاسارسانیده متوجه تبریز گردید ودرپنجم ذیحجه سنهٔ ثلث وسبعمائه بدان بلده رسیده درسن بیست وسه سالگی برتخت سلطنت نشست ودرتشئید قواعداسلام وتمهیدمبانی ملت خیرالانام علیه صلوة والسلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده درهای ظلم و بیداد بربست منصب وزارت را بدستورزمان برادر خود بر خواجه رشید الدین فضل الله وخواجه سعدالدین محمد مسلم داشت ولوح ضمیرمنیررا بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة مزین ساخته اسامی سامی ائمه معصومین رابروجوه سکه نگاشت واو اول پادشاهی است ازچنگیزخانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید ونام نامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام درخطبه وسکه مندرج گردانید ضبط اوقاف ممالك محروسه رادرعهده قتلق قیاو بهاء الدین یعقوب کرد وایشان را برسبیل تاکید گفت که درصرف حاصل موقوفات شرایط رعایت شروط واقفان بجای باید آورد ودر بهار سنهٔ اربع وسبعمائه اولجایتوسلطان درقنقورالنك شهرسلطانیه راطرح انداخت و درباب متانت وزیب وزینت آن بلده اهتمام کرده چون تمام شد دارالملك ساخت ودر ذی حجه سنهٔ سته وسبع اولجایتوسلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود ومیان او وحکام آن دیارمحاربات دست داده دربعضی ازآن معارك قتلقشاه نویان ازعالم انتقال نمود اما آخرالامر جیلانیان

درمقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند وخطبه بنام پادشاه اسلام خوانده جهة خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند ودرایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده میسور و کپك خان باتفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند وابواب ظلم وتعدی برروی روزگار متوطنان آن دیار گشودند وچنانچه در ذکر ایسنبوقاخان سبق ذکر یافت امیر یساول با بعضی از امراء خراسان بجنك ایشان مبادرت نموده بوجای کشته شد وامیر یساول عنان بصوب فرار تافت واولجایتو سلطان ازاین معنی واقف گشته حکم فرمود که امیرعلی قوشچی بدانجانب شتافته شاهباز همت درهوای صید مرغ روح مخالفان پراند وهر کس از آنجماعت درخراسان یابد بمنقار عذاب وچنگال عقاب معذب ومعاف گرداند وامیرعلی باجمعی کثیر ازشیران بیشه یکدلی بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز ازعقب نهضت کرد وچون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس جغتای خان رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یك روی بیورت خویش آورد **بیت**
هنوز خسرو خورشید روی ننموده ✲ ستارگان بگذارند وجای بگریزند رفتن امیر دانشمند بدارالسلطنه هرات و کشته شدن درقلعه اختیاردین درزمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه تفصیل این حکایت در اثناء قضایاء ملوك کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان دربلده سلطانیه درشب اول ازماه شوال بسال هفتصد و شانزده اتفاق افتاد وحمداله مستوفی درتاریخ آن واقعه این رباعی درسلك نظم انتظام داد
رباعی ازهفتصد وشانزده چونه ماه گذشت ✲ ازگاه وکلاه سروری شاه گذشت ✲ بگذشت وجهان بیوفا را بگذاشت ✲ آگاه زحال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود واوقات حیاتش سی وشش سال.

گفتار دربیان مجملی از احوال وزراء سلطان محمد خدابنده وذکر بعضی دیگر ازسوانح وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده

خواجه سعدالدین محمد ساوجی تاآن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق واتحاد بود آفتاب اقبالش ازمنقصت وبال وزوال محروس ومصون می نمود **بیت**
تا گل نشکست وعهد گلزار ✲ نشکست زمانه درداش خار ودرسنهٔ احدی عشر وسبعمائه خواجه سعدالدین محمد بواسطهٔ تسویلات شیطانی وتخیلات نفسانی سیدتاج الدین ساوجی وجمعی از نواب خودرا برآن داشت که نسبت بخواجه رشیدالدین درمقام تقریر آمدند ومبلغ پانصد تومان ازتوفیر اموال ممالك قبول کردند وامراء عظام بموجب اشارهٔ پادشاه گردون غلام مقرران راباوزراء کرام درموقف یرغو حاضر ساخته گناه برخواجه سعدالدین ثابت شد و حکم سلطانی ازممکن غضب صدور یافته خواجه سعدالدین باامیر ناصرالدین یحیی وخواجه

زین الدین کیمیاگر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره درمنزل محول از توابع بغداد بیاسا رسید وحمدالله مستوفی در تاریخ آن قضیه این دوبیت درسلك نظم کشید رباعی عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف ☆ رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا الف ☆ درمحول شد بفرمان خداوندجهان ☆ بدرعمر خواجه سعدالدین محمد منخسف ومبلغ پانصد تومان که مقرران ملزم کفایت آن شده بودند از جهات ومتملکات ایشان بحصول موصول گشت وسید تاج الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد همدران ایام درقید مصادره ومواخذه افتاده درحضور قاضی القضاة ممالك وسادات وعلما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده برسیصدهـزار دینار ازاموال نقبا مشاهدائمه معصومین وسایر اشراف مسلمین بغصب و شلتاق گرفته بود بنابر آن اورا بسادات سپردند تاحقوق خودرا ازوی ستانده بجزاء کردارش رسانند وآن زمرهٔ واجب التعظیم تاج الدین رابکنارشط برده بضربات متعاقب بقتل رسانیدند وچون سیدعمادالدین سمنانی درآن امر بانواب خواجه سعدالدین شرکت داشت جهان بین اورا میل کشیدند اما نورباصره اش بتمام زایل نگشت وچون دهره قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت راباغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت بپیراست جهة تعیین وزیری صائب تدبیر که باتفاق خواجه رشیدالدین فضل الله بسرانجام مهام پادشاهی قیام نماید باامراء عظام مشورت فرمود وخاطر انور بران قرار یافت که خواجه تاج الـدین علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند وبموجب حکم قضا امضاء خواجه تاج الدین علیشاه باخواجه رشید الدین فضل الله درامر وزارت شریك شد ودروقتی که نورسیدگان انجمن چمن درنظر سلطان گل جلوه گر گشته ازاوراق شکوفه درم ودینار بسیار بصورت نیاز نثار کردند خواجه علیشاه پادشاه ونوئینان وایناقان را دردارالسلام بغداد طوی داد ودرآن جشن کله مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت وافسری مکلل که قطعه لعل بیست وچهار مثقالی درآن تعبیه کرده بودند ونه غلام سیم اندام گلعذار با کمر های زرنگار ونه اسب عربی نژاد که زین ولجام آنها زرین بود پیشکش گردانید وبعین عنایت ملحوظ گشته هردووزیر صائب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت ولشگر مشغول شدند بعـد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که بدستور غازان خان همت برفتح بلادمصر وشام گمارد امادر آن اثنا بخاطرش رسید که چون اهل گیلان باوجود قرب جوار اطاعت فرمان مانمی نمایند لشگر بدیار دور دست بردن مناسب نخواهد بودودر باب توجه بصوب گیلان باامراواعیان مراسم جانقی مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست ایلچی بآن ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فـرمایند اگـر بقدم قبول پیش آیند فهوالمطلوب والا جهت تـادیب ایشان توجه نمایند و در آن ایام در گیلان حکام متعدد بامر ایالت قیام می نمودند و تا آن غایت هیچیك از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیر دباج از سایر

ازسایر ولاة آنولایات معظم تر میزیست بنابر آن اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاد وامیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت و باصناف الطاف ایلخانی اختصاص یافت امـا باندك زمانی از بسیاری تکالیف وتوقعات امرا بتنك آمده نیم شبی بیرخصت عنان عزیمت بطرف وطن خود تافت وسلطان محمداز ین حرکت رنجیده بعداز اجتماع سپاه فرمان داد که امیرچوپان ازراه اردبیل بجانب کسکر رود وامیر قتلقشاه ازطریق حلوان متوجه فومن ورشت و تولم گردد و امیرطغان وامیر مؤمن ازراه رستمدار و کلاره-دشت بدانولایت درآیند واولجایتو سلطـانیه بعدازرفتن امرا بیك هفته از بلدهٔ سلطانیه متوجه لاهجان گشت وامیرچوپان حدود کسکررا غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهجان سالماً غانماً باردوی نصرت نشان ملحق شدااما آمیرقتلقشاه چون بخلخال رسیدحاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده بزبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که درهای تنك وراههای صعب درپیش است وهنوز مهابت سپاه پادشاه دردل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه درکمال حزم و تانی طی مسافت کرده شود امیرقتلقشاه چون دندان طمع باموال ملوك جیلانات تیز ساخته بود بحشمت وشوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود وامیرفولاد قیارامنقلا کردانیده برسبیل سرعت رایت نهضت برافراخت واتباع امیره باج درعقبهٔ تنك سرراه برفولادقیا گرفته آغازجنك کردندوسه نوبت بین الجانبین زدوخوردواقع شده هربار فولادقیاغالب آمدوامیره باج قاصدی نزداوفرستاد طلب مصالحه نمود و فولادقیا این التماس را عرضه داشت امیرقتلقشاه کرده امیر باغواء پسرخود ازقبول صلح سرباززدو پسررا نیز پیشترفرستاد وامیرزاده بخارپندار بدماغ راه داده متوجه گیلانیان گشت وبعداز وقوع مقاتله انهزام یافته اکثر لشکر یانش درگل فرو رفتند وچون بقیهٔ گریختگان بقتلقشاه نویان رسیدند ملازمان مو کب او نیز روی بفرار آوردند وامیرقتلقشاه ساعتی پای ثبات بیفشرد و بزخم پیکان یکی ازشجعان گیلان نقدجان بقابض ارواح سپرد وگیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اماامیرطغان وامیر-مؤمن چون بحدود آنولایت رسیدند امیرهند وشاه که حاکم سرحدبود بقدم اطاعت امراء پادشاه رااستقبال نمود وایشان اورا مصحوب خود گردانیده باردوی اعلی پیوستند وبعداز آنکه رایات عالیات اولجایتو سلطان پرتووصول برولایت لاهجان انداخت والی آنجا غاشیهٔ فرمان برداری بردوش گرفته بخدمت شتافت سلطان نمازعیداضحی درآن بلده گذارده ناگاه خبرقتل امیرقتلقشاه شنید وبغایت غمناك شده امیرشیخ بهلول وامیرابابکررا باسه هزار سوار بیباك جهة کشیدن انتقام ارسال نمود ومتعاقب ایشان امیرحسین وامیرسونج رابمدد فرستاد وامرا بعدازکشش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند ورشت وفومن وتولم راغارت کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمدعلم مراجعت برافراخت وپسر امیرقتلقشاه رابسبب فرار از معرکه گیلانیان چوب یاساق زده چوپان نویان راقایم مقام قتلقشاه ساخت ودرسنهٔ اثنی عشروسبعمائه حاکم

دمشق قرانقر وصاحب حلب جمال الدین افرم که از اعاظم امراء مصر وشام بودند از سیاست ملك ناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت اولجایتوسلطان شتافتند و در حدود سلطانیه به تقبیل بساط جلالت مناط سر افراز گشته باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند وایلخان بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت بدانجانب برافراشت و بمیامن اهتمام وزراء عظام اسباب آن یورش وآلات گرفتن قلعه وحصار باکمل وجهی مرتب گشت از آنجمله هزار و پانصد زره وازمستعملات استادان فرنك بهم رسید ودویست وشصت سر اسب کوه پیکر هامون نورد باجلهاء گوناگون از اطلس واکسون وزینهای مرصع آراسته گردید و دوهزارو پانصد شتر ابرسیر پرتحمل جهته حمل ساوری درقطار کشیدند ونودچرخ دور انداز و یازده هزارو کسری تیر پولاد وصدقارورهٔ نفط دشمن سوز وصدخروار کوس رعدآواز وصدعلم زربفت مرتب گردانیدند وسیصدوشصت نقاب تیزچنك بابیل وکلنك همراه بودند وآن پادشاه عالیجاه وامراء وسپاه باین ترتیب وآئین درسلخ رجب سنهٔ مذکوره ازموصل براه سنجار عزیمت فرمودند و درروز جمعه ششم ماه مبارك رمضان برجبة الشام رسیده متوجه فتح آن گردیدند وآن قلعه متین دوازده برج داشت وخندقی درعمق سی گزودرعرض پانزده گزدرگرد آن فرودبرده بودند و اساس جدارش را بسنك استوار کرده وبسیاری ازابطال رجال درخدمت کوتوال آنحضار که بدرالدین موسی کرد نام داشت بسرمیبردند وذخایر وافرواسلحه و اسباب جنك حصار بسیارداشتند القصه چون سپاه عراق وآذربایجان بظاهر آنقلعه آسمان سان رسیدند بدرالدین موسی پای دردامان استغنا کشیده ابواب قلعه را مضبوط ساخت وآغازانداختن تیروسنك نموده ازاینجانب نیز دلیران آهنین چنك آغازحرب وجنك کردند ونقابان دست نقب زدن برآورده لشگریان پرساختن خندق را مطمح نظرهمت گردانیدندوچون نقبچیان کاربجائی رسانیدند که آوازساکنان قلعه را شنیدند وسپاهیان هیزم فراوان درخندق انداختند مردم قلعه از جسارت خویش نادم گردیدند و بواسطهٔ آمد شدقاضی نجم الدین و مساعی جمیله خواجه رشیدالدین سلطان ظفر قرین بصلح وصفا مایل شده آن مهم بروجهی تمشیت پذیرفت که مقرون برضای جانبین بود آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست وچهارم ماه مبارك مذکورعزم انصراف جزم گردانیده ازآب فرات عبورنمود وبعدازطی منازل ومراحل قرین صحت وعافیت دردارالملك سلطانیه نزول اجلال فرمود ودرسنهٔ ثلث عشروسبعمائه اولجایتو۔ سلطان پسرعالی گهر خودسلطان ابوسعید راحاکم ولایات خراسان ساخته بدانجانب روان فرمودوامیرسونج راباتابکی شاهزاده تعیین نمود وجمعی کثیر ازابناء امراءعظام را ملازم آن دری اوج سلطنت گردانید وچون چترزرنگار شاهزاده کامکار سایهٔ وصول بران مملکت انداخت امیر یساول وملوك فراه وسیستان وسایر اعیان واشراف خراسان بملازمت مبادرت نموده رعایا وزیردستان درپناه امن وامان غنودند و ریاض ملك ودولت ازرشحات سحاب عدل ومکرمت حضرت ونضارت یافت درخلال این احوال میان کپك خان وشاهزاده

سیسور که شمه از حال ایشان در اثناء قضایاء اولاد جغتای خان مذکور شده غبار نقار مرتفع گشت و میسور صلاح در آن دید که از آب آمو به گذشته درمتنزهات دیار خراسان ساکن گردد بنابر آن یکی از مخصوصان خودرا باتحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاد وداعیه که نموده بود پیغام داد سلطان محمد ایلچی اورا بعواطف بیحد بنواخت وجهة میسور تبرکات لایقه ارسال فرموده شاهزاده رامخیر ساخت که در هرموضع از آنولایات خواهد توطن نماید و میسور بباد غیس شتافته درصحراء قاوس علم اقامت مرتفع گردانید .

گفتار در بیان وفات اولجایتوسطان و ذکر بعضی از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان

سلطان محمد خدابنده دراواخر ایام حیات روزی بعزم شکار سوارشد وبعدازاقامت مراسم صید بسلطانیه باز گشته چون دوهفته بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند و آن عارضه روی بانحطاط آورده ودر آن اثنا پادشاه بحمام رفت وخود را صحیح تصورفرموده باکل اغذیه غلیظه مبادرت نمود ومرض نکس کرده درین کرت مهم ازمداوا اطبادر گذشت وارکان دولت از صحت مأیوس گشته رسولان جهة طلب شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تاقبل ازحلول واقعه ناگزیر بدارالملك پدرخویش رسیده مالك تاج وسریر گردد اما این مدعا بحصول نه پیوست وفی سنهٔ ست عشر وسبعمائه درشب عیدفطر سلطان محمدخدابنده رخت سفر آخرت بربست امراوارکان دولت بعداز تقدیم تجهیز تکفین بر نهج شرع سیدالمرسلین آن پادشاه باوداودین را در بلده سلطانیه بگنبدی که ازمستحدثاتش بوددفن کردندو باطعام فقراومساکین پرداخته جهة ترویح روح شریفش ختمات کلام ملك علام بجای آوردند ازجمله آثار آنخسر وجمشید اقتدار یکی بلدهٔ سلطانیه است وآن شهر رامربع وضع نموده بودند وطول هردیواری ازارکانش پانصد گزبود و یك دروازه و شانزده برج داشت ودیوارقلعه ازسنك تراشیده مرتب شده بمرتبهٔ پهناور آمده که برزبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و گنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه عالیجاه استودردرون آنشهر ساخته شده قطر آن شصت گز وارتفاعش صدو بیست گزاست وایضاً باهتمام اولجایتو سلطان درسلطانیه مساجد و خوانق و دارالقرأة و دارالحدیث و دارالسیادة و مدرسه بتکلف ساخته وپرداخته آمد ودرآن بقعهٔ شریفه شانزده مدرس ومعید و دویست طالب علم موظف بودندوایضاً شهر سلطان آباد درپای کوه بیستون وشهر اولجایتو آباد در موغان درکنار دریا ازمستحدثات آن پادشاه سعادت انتما است و چون سلطان محمد بصحبت علما و

مباحثهٔ مسائل شرعیه بغایت مایل درایام دولت خودفرمان فرمود تابطرح مدرسه از کرباس چهارایوان وخانها ترتیب دادند ودر اسفار آنرا همراه خویش میگردانید ومولانا بدرالدین شتری و مولانا عضدالدین ایجی از جمله دانشمندانی که در آن مدرسهٔ کرباس مدرس بوده اند و پیوسته قریب صدطالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند ومأکول وملبوس والاغ وسایرمایحتاج ایشان وابواب دیوان اعلی سرانجام مینمودند و ازجملهٔ اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد وارشاد مظهر فیض جلی

شیخ جمال الدین مطهر حلی باسلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آنجناب متابعت مذهب علیهٔ امامیه نمود فضایل و کمالات ومحاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش درعلوم دینیه وفنون نقلیه بیشمار و کتاب نهج الحق که مشتمل است برادله صحت ملت ائمه اثنی اعشر علیهم السلام والتحیة از آنجمله است وقواعد وشرح تجرید نیز درسلك مؤلفات آن فاضل ماجد انتظام دارد رحمة الله علیه رحمة واسعة واز زمره مشایخ آنزمان دیگری **شیخ ـ عبدالرحمن خراسانی** است واو برقت قلب و کثرت عبادت از ابناء زمان ممتاز بود ودر سنهٔ ست عشر وسبعمائه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جمله افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتبحرین **مولانا قطب الدین محمود** است که ولد مولانا مسعود بن مصلح بود و او در هفدهم ماه رمضان سنهٔ عشر و سبعمائه در تبریز ازعالم انتقال نمود و در چرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب وشرح حکمت اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست وازجمله مورخان بلاغت انتما **مولانا شهاب الدین عبدالله الشیرازی** صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بود ودر ایام دولتش آن کتاب افادت انتصاب را تالیف نمود واز آن جملهٔ دیگری **ابوسلیمان فخرالدین داود بناکتی است** وفخرالدین داود در آن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار وجامعیت تالیف کرده آنرا روضه اولوالالباب نام نهاده و همان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار یافته ودیگری از آن جمله **محمدبن اسعدبن عبدالله النجفی التستری** است که منتخب جامع الحکایات ازمولفات اوست ازجملهٔ شعرا آن زمان خجسته نشان یکی **سعدبها است** واین مطلع ازمنظومات اوست **مطلع** حاش لله که مرا مهر تو ازدل برود ✡ یاخود از خاطرم آن شکل شمایل برود وازجمله خوش نویسان آن عصر یکی **سیدشرف الدین خطاط** شیرازی است. واولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادرخان را بحکومت خراسان میفرستاد آنجناب را بمعلمی ولد خود تعیین فرمود وشاهزاده بقدر امکان در تعظیم واحترام آنجناب مبالغه می نمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت واستادرا ازقیام مانع آمده درپیش اوبدوزانوی ادب می نشست.

ذکر سلطان علاالدین ابوسعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت درشب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده سنهٔ اربع و سبعمائه بمقام نورقوی از بلاد آذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش در گذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرةالعین سلطنت مقرر گشت و در سنهٔ ثلاث عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سه سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آنمقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیك رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت درقرق سلطانیه قریلتای فرمودند و درغره ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیك و دور امیر چوپان یك بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته اورا برمسند پادشاهی نشاندند و زر وجوهر بسیار نثار کرده برفرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه را بدستور پدر زمان منصب وزارت و امارت دیار بکر بامیر ایرنچین سمت تعلق پذیرفت و امیر تیمورتاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان بواسطهٔ صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنه ها انگیختند در آن ولایت محاربات و مکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابناء روزگار را برخاك هلاك ریختند و درجمیع آن معارك بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال آشیان اورا روی نمود لاجرم باندك زمانی تمامی فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت برروی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاهزاده میسور و انهدام بناء حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابوسعید خان بوقوع پیوست و ایضاً هم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلان وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد ابن رشید برمسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الاخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قرا باغ اران وفات سلطان ابوسعید بهادرخان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بودند مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دوسال بود و مدت سلطنتش نوزده سال

گفتاردر بیان شمهٔ‌ازحال‌خواجه‌رشید وذکر شهادت آنجناب بسعی‌خواجه علیشاه وحکم‌سلطان بوسعید

جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل‌الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف‌داشت و بتکمیل‌فنون عقلی‌ونقلی متصف بوده پیوسته‌نقش تالیف‌و وتصنیف‌برلوح خاطر مینگاشت ازرشحات خامهٔ گوهر بارش ریاض فضل وفصاحت ناضروریان بود واز قطرات خامه دررنثارش‌حدایق انشاء وبلاغت از زواهر ازهار پرمی‌نمود **بیت** خامهٔ او چون‌گهر افشان‌شدی☆ نظم‌سخن لؤلؤ مرجان‌شدی ازجملهٔ‌مصنفات آن‌وزیر آصف‌صفات جامع التواریخ‌رشیدی وتوضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرابت‌آیات ومسائل‌فرخنده سمات آن‌اوراق برالواح خواطرمنقوش ومسطور وچنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشیددرزمان غازان خان برمسند وزارت نشسته‌رای‌صوابنمایش ناظم‌مصالح امم‌گشت وفکرمشکل گشایش مرتب‌امور جمهور بنی‌آدم‌شد **بیت** زبیم‌قهر او دل‌در بردشمن‌هراسان‌شد ☆ ولی‌زمید لطفش دوستان راکارآسان‌شد وآنجناب‌تاآخر ایام حیات جناب غازانی درغایت‌اقبال وکامرانی بسر برد وچون اولجایتو سلطان‌زمام مهام کشورستانی بقبضه‌اقتدار درآورد پیشتراز برادر درباره‌آن‌دستور ستوده سیرلطف ومرحمت مبذول داشته درجهٔ‌اورا ازابناء جنس بلندتر کرد وآن‌وزیر نصفت نهادباناملِ مکرمت ابواب عدل وانصاف برروی خواص‌وعوام بگشاد واهل‌علم وفضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهة ایشان مدارس وبقاع‌خیر بنا نهاد ومزارع مرغوب ومستغلات بقاع وقف نمود پیوسته غمـام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد ورشاد می‌بارید وهرگزهیچ آفریده ازخوان‌نعمت وانعام‌بیکرانش مایوس ومحروم نمی‌گردید آثارخیرات آن‌مظهر الطاف واهب العطیات هنوزدر ولایت‌عراق و آذربایجان باقی‌و پایدار است وزبان ارباب نظم‌ونثر ازشمول مراحم وعواطفش مدح‌گوی وشکر گذار **شعر** ان آثارنا تدل علینا ☆فانظروا بعدنا الی الاثار ودراواخر ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب‌شده بعضی‌مهمات رابی‌وقوف خواجه‌رشید فیصل‌میداد ازین‌جهة حزن وملال بخاطروزیرحمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان شکایت‌بگشادو بعرض رسانید که‌اگردرمنصب وزارت بنده برعلیشاه‌تقدیم‌دارداورا متابعت من‌بایدکرد واگراو درتمشیت این‌امر استقلال یافته بنده را بروی بسرانجام مهام دیگر بایدآورد وحالا خواجه‌علیشاه هریك ازاین‌سه‌صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آن‌که متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تامن‌بجواب محاسبات سنوات سابقه‌قیام نمایم دوم‌آن‌که مهامی که متعلق بوزرا می‌باشدبه‌بنده بازگذارد تامن بعنایت سلطانی مستظهر بوده ازعهدهٔ‌آن‌امر بیرون‌آیم سوم آنکه بلاد و ممالك محروسه را بدو قسم

ساخته هر یك درسر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان درجواب فرمود که خواجه رشیدوخواجه‌علیشاه دوخدمتکار شایسته اند رشید مردی پیرودانشمند است وعلیشاه‌جوانی کاردان بی‌مانند صلاح‌مملکت در آن است که‌هردو باتفاق یکدیگر مهمات‌رافیصل دهندو آن‌یك‌درمقام‌شفقت وا ین‌یك درصدد‌تعظیم وحرمت بوده قدم‌ازدایرهٔ موافقت بیرون ننهند و برحسب فرمان‌آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته گرگ‌آشتی کردند و باردیگر بر سبیل مشارکت ومساهمت روی بسرانجام‌مهام آوردند اماچون‌سلطان محمدخدابنده رخت‌بعالم باقی کشید وسلطان‌ابو سعیدمسند سلطنت‌را بوجودخود مشرف گردانید نوبت‌دیگر میان‌آن دو وزیر مخالفت اتفاق‌افتاد وهرچندخواجه‌علیشاه خواست که‌تصرفی برخواجه‌رشید ثابت کند ابواب‌حصول این‌معنی برروی‌او نگشاد دراین‌اثناجمعی ازعمله دیوان‌چنانچه عادت‌ایشان‌است نزدخواجه رشید رفته بعرض‌رسانیدند که اگراجازت‌فرمائید ماباخواجه‌علیشاه درمقام گفت وشنید آئیم تامبلغی ازتصرفات بروی ثابت‌گردد خواجه رشید ازغایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشدو گفت من‌خواجه علیشاه‌را بگویم که‌شما رااسترضا نماید‌و آن جماعت از خواجه‌رشیدمایوس گشته نزدخواجه علیشاه آغازتردد کردند وباتفاق روی بتقریر وزیر صافی‌ضمیر آوردند خواجه‌علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوتها داد تا مزاج سلطان‌را برخواجه متغیر گردانیدند ودرخدمت پادشاه آن‌خواجهٔ افاضل پناه را بعیوب منسوب‌ساخته دراواخرماه‌رجب سنه سبع‌عشر وسبعمائه رقم‌عزل برناصیهٔ حالش کشیدند وامیرسونج اگرچه برعزل صاحب سعید راضی نبود امادرآن‌اوان مرضی صعب داشت‌و وسلطان ابوسعید خان‌درآن‌زمستان علم‌عزیمت بصوب‌دارالسلام بغداد برافراشت‌و امیر سونج درعشرین‌ذیقعده سنهٔ‌مذکوره درمنزل محول بعالم‌آخرت انتقال‌نمود ودروقت‌نقل خسرو ثوابت وسیار ببرج‌حمل سلطان‌عالی‌محل‌بصوب‌سلطانیه نهضت‌فرمود وامیرچوپان درحدودآذربایجان بمراسم‌شکار پرداخته درآن‌اثناخواجه‌رشیدراکه بعدازعزل درتبریز اقامت‌داشت‌پیش‌خود طلبید و گفت‌وجودتو بردرگاه پادشاه مانندنمك درطعام مطلوبست ومهام سپاهی ورعیت بی دخل رای صوابنمایت بغایت معیوب البته کرت دیگر ملازمت اختیار میباید کرد وروی بفیصل‌مهمات مملکت می‌باید‌آورد خواجه‌درجواب گفت که عمری درملازمت گذرانیدم وشام‌اوقات‌شباب‌را بصبح ایام شیب‌رسانیده روزگارشباب که موسم جمع‌کردن اسباب کامرانی‌است نهایت‌پذیرفت ونهال‌آمال وآمانی بهار جوانی ازهبوب صرصر خریف‌ضعف وناتوانی سمت انحنا گرفت **قطعه** بسان‌پشت‌کمان گشت پشت‌من زانروی ☆ که‌تیرعمر گرانمایه درگذشت از شست ☆ بپای خاستنم مشکلست و میگوید☆زمانه‌خیز که‌این خانه‌نیست جای‌نشست وآنچه مرادر وزارت دست داده هرگز هیچ‌وزیررا اتفاق نیفتاده اکنون سیزده‌نفر ازاولادرشید برشدرسیده‌اند اولی آنست که حالاایشان عوض‌من‌درخدمت باشند وبنده بتدارك مافات‌قیام نموده مخادیم رقم‌نسیان

بروزق حال من کشند **بیت** رسم است که مالکان تحریر ✿ آزاد کنند بندهٔ پیر خواجه رشید هرچند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیرچوپان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود آخرالامر خواجه سر رضا جنبانید و چون اینخبر بخواجه علیشاه وجمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده ابو بکر آقارا که نفس ناطقهٔ امیر چوپان بود بایثار درم و دینار بفریفتند تامزاج امیررا بروزیر صافی ضمیر متغیر گردانید وچوپان نویان اگرچه باخواجه نیك بود امالوح دل ساده داشت که هرکس می خواست مطلوب خود را برطبق مدعا بر آن مینگاشت وکار بجائی رسید که اعداء خواجه رشید بعرض امیرچوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولدخواجه رشید که شربت دار اولجایتوسلطان بود باغواء پدر خود پادشاه رازهر داد و بدان واسطه سلطان محمدروی بعالم مخلد نهاد وامیرچوپان اینحدیث را بعرض سلطان ابوسعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند اداء شهادت نمودند وحکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل فرمودند و درهفدهم جمادی اولی سنه ثمان عشر وسبعمائه درحوالی اومه بقریه خشگدر جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه اورا گفت باعلیشاه بگوی که بی جریمه قصد جان من کردی زود باشد که روزگار این کینه ازتو بازخواهد خواست وتفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه وقبر تو نوخواهد نمود بعدازآن جلاد خواجهٔ عالی نژاد را ازمیان بدونیم زد ولشگریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امرا املاك خواجه واولاد عظامش رادیوانی ساختند مولانا جلال الدین قلیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت درسلك نظم کشید **بیت** رشید ملت ودین چون رحیل کرد بعقبی نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه

ذکر مخالفت شاهزاده میسور و بیان قتل آن خسرو پرتهور

شهزاده میسور که دراواخر ایام زندگانی اولجایتوسلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراشته بود بعداز استماع خبرفوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد واین رازرا با امیر بکتوب ولد اولدور نویان در میان نهاد بکتوب گفت تدبیری می باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعداز دفع شوکت او دراین ولایات کسی نمی ماند که باما مقاتله نماید وروزی چند دراین فکر بسر برده در آن اثناء یساول ببهانه آنکه شاهزاده میسور راطوی میدهم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد از آنجمله پنجاه هزار دینار کپکی بردارالسلطنه هراة رقم فرمود ودراواخر سنهٔ ست عشر وسبعمائه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل رابهراة آورده بضرب لت وشکنجه درعرض دوروز وجه مذکوررا نقدفرمودند وبرین قیاس درتمام بلدان محصلان بیداد فراوان بتقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده میسور

و بکتوب باهم گفتند می‌تواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بی‌اختیار شویم اورا فیصل دهیم و امیر یساول از وجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین و سیمین و اسبان تازی نژاد و غلامان پری‌زاد و سیصد خروار از جنس ماکولات و چند خیك شراب و دوهزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی میسیور گشت و نخست بخیل خانه بکتوب رسیده بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شد بیك ناگاه شخصی باوی گفت که کسان بکتوب جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد و هنوز نیم فرسنك نرفته بود که شاهزاده میسیور تمامی جهات اورا غارت فرمود **بیت** هروجه که از حاصل میخانه درآید ☼ هم در سر بازار خرابات شود صرف وچون یساول بحدود جام رسید مبارکشاه بن بوجای که ازوی کینه دیرینه درسینه داشت با پنجاه سوار سر راه بروی گرفت و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید **قطعه** از هفتصد و هفده دهم ماه محرم سال و مه و تاریخ نه نقصان نه ز بادت ☼ شد میر یساول سحری پیش اجل باز ☼ بنهاد سر آنجا که قضا بود و ارادت ☼ چرخ فلك آن را که برافراخت براندا خت ☼ اینست مر او را صفت و سیرت و عادت سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهة انتظام مهام خراسان بدانصوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوب از جانب شاهزاده میسیور پیش اورفت و گفت یساول بی جهتی قصد شاهزاده میسیور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلق بخلاف تصور مردم بکتوب را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امراء خراسان مطیع و منقاد او باشند و میسیور عهدنامهٔ در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و واز آنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در اثناء راه بعلت فجاة در گذشت اما شاهزاده میسیور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوب را بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر فرمود که در بادغیس متوطن گردد و خود روی بطرف گرمسیر آورد زیراکه پیش ازاین بنابر رعایت غایت خرم آغروق خود را بدانطرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید وروزی چند بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملك نصیرالدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعده و وعید پیش او روان گردانید و ملك در مبادی حال از سطوة او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که تیمور تکودری با میسیور داعیه سرکشی دارد و ملك غیاث الدین کرت نیز سر بحلقه متابعتش در نمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانید و بـاعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و میسیور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج بر آورده از توابع ملك جمعی را بتیغ بیدریغ

گذرانید وعنان مراجعت انعطاف داده بر سر تکودریان تاخت وتیمور را که کلانتر ایشان بود بر خاك هلاك انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد وملك غیاث الدین کرت ازین مرجال آگاهی یافته قاصدی نزد بعضی ازامرا ابوسعیدی که در رادکان اقامت داشتند فرستاد وعزیمت میسیور اعلام داد امرا باهم گفتند که این تازیك میخواهد که ما را بترساند شاهزاده میسیور هرگز درمقام مخالفت پادشاه نیاید وبر تقدیری که این اندیشه درخاطر او قرار گیرد آن مقدار لشگر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد ومیسیور بعداز جمع ساختن لشگر پرتهور اردوی خودرا بجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الاخر سنه ثمان عشر وسبعمائه متوجه خراسان گشت وچون بقصبه چشت رسید بکتوب وسایر امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند وخاطر بر یورش مازندران قرارداده نخست مکتوبی نزد ملك غیاث الدین کرت فرستادند واورا بایلی وانقیاد دعوت کردند وملك سخنان خشونت آمیز درجواب نوشته میسیور از اطاعت هرویان نومید شد و درماه رجب ازجلکاو هراة گذشته بسرعت برق وباد بصوب رادکان- که محل اقامت امرا ابوسعیدی بود نهضت نمود وبیك ناگاه بر یشان تاخته تمامی یراق وگله ورمه آن غافلان را متصرف گشت وبکتوب تادامغان رانده میسیور تا وسط مازندران عنان باز نکشید و خرابی بسیار کرده قرب ده هزار از سادات واشراف آن ولایات را اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیرحسین گورکان ولد امیر آقبوقا جلایر را باسپاه وافر بصوب خراسان فرستاد وشاهزاده میسیور از توجه امیرحسین گورکان خبر یافته درقلب زمستان عنان مراجعت انعطاف داد وامیر حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون میسیور بنیشابور رسید دوهزار کس تعیین نمود که مال فراوان ازمتوطنان آن مکان ستانده بدو رسانند وآن مردم بنیشابور درآمده آغاز مطالبه ومؤاخذه مسلمانان کردند اما پیش از آنکه چیزی معتدبحاصل گردانند خبر وصول امیرحسین شنوده پرتل های خود گذاشتند وچون میسیور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها آلاف السلام و التحیة نزول نمود استماع فرمود که ملك غیاث الدین کرت فوجی ازمتهوران غیور را بجانب بادغیس فرستاده وجهات بکتوب واتباع اورا بباد غارت وتاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت درآن حین سید بدرالدین نقیب باسایر سادات مشهد اندك ساوری ترتیب نمود بملازمت شاهزاده شتافتند وبطریقه سنت زبان بسلام گشادند وچون آتش غضب میسیور مشتعل بود لب بجواب نگشود وسادات را رخصت جلوس نیز نفرمود ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر برپای ایستاده بعداز آن شاهزاده نازنین سر بر آورد وگفت سپاه را تغارمی باید ومطبخ را گوسفند فربه امیر بدرالدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمائید تا بزودی این مهم ساخته شود میسیور سیصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند و سیصد خروار آرد وپانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده باردو رسانند وخود متوجه جام شد ونقیب آن سیصد کس را همراه بشهر برده هرجماعتی را درمحله فرود آورد وهمان شب همه را باجمعی

دیگر از میسوریان که جهة سوداو معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانیدواز اسبان واسلحه ایشان پیشکش سنگین مرتب ساخته چون امیر حسین بدان حدود رسید باستقبال برد و امیرحسین زبان بتحسین کشاده سادات را بعواطف بیکرانه بنواخت وشاهزاده میسور بعداز وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته ازوی اخذی نماید اما هرچند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید وشیخ در کوشکی متحصن گشته فرستادگان را بغیر تیر دلدوز چیزی نداد وبنا بر آنکه الاغان امیرحسین بغایت لاغر بود روزی چندجهت آسایش در النك رادكان توقف نمود ودر آن ایام بکرات میسورو بکتوب بنواحی دار السلطنه هراة تاخته درباب محاصره آن بلده و تضییق ملك غیاث الدین کوشیدند و چندنوبت خواجه ابواحمد چشتی را بشهر فرستاده طلب مردم وجهاتی که ملك درغیبت ایشان از بادغیس بهراة برده بود نمودند تا بآن وسیله مصالحه نمایند اما ملك اصلا بدان سخنان ملتفت نشد وهیچ چیز وهیچ کس باز پس نداد و میسورو بکتوب عاجز گشته در آن اثنا خبر وصول امیرحسین بتواتر انجامید وشاهزاده تاب مقاومت نیاورده باردیگر بطرف گرمسیر خرامید وامیرحسین دراواخر سنهٔ تسع عشر و سبعمائه در آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرمود وملك غیاث الدین را باصناف انعام واحسان بنواخت و باتفاق او از عقب میسوریان درحرکت آمد وجمعی از ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت ودر سنه عشرین وسبعمائه کپك خان بن دوا خان درماوراء النهر از پریشانی حال میسور خبر یافت و بنا بر کینه ایکه ازوی درخاطر داشت شاهزادگان عظام ایلچکدای ورستم ومنگلی خواجه وفولادرا باچهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده وبا ایشان مقرر کرد که تامهم میسورو بکتوب را بمقطع نرسانند باز نگردند وایلچی نزد امیرحسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشگر ماوراء النهر تعیین نمائید تاعلی اسرع الحال مهم میسور فیصل یابد وامیرحسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کپك خان ارسال داشت وچون این لشگر بخرسنك رسیدند شنیدند که سپاه جغتای میسورو بکتوب را بدست آورده کشته اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امراء کپك خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی میسور رسیده منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند وایشان را باصناف انعام اکرام وعده دادند وآن بی وفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشگر ماوراء النهر پیوندند وبعد از آن که شهزاده میسور ازوصول اعدا خبر یافت مردم خودرا او کلکا داده روی بمیدان قتال نهادودر وقت تسویه صفوف امرا وارکان دولتش حسب المقرر بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتای برمیسور تاختند واول ببکتوب رسیده سرش از تن دور انداختند ومیسور چارهٔ منحصر درفرار دانسته ایلجیکدای هزار سوار عقب او ارسال داشت وآن سواران سه روز طی مسافت نمودند تابدو رسیدند ودست باستعمال تیغ وتیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماورالنهر اولاد شاهزاده میسورجوکی وقزان سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر گرفته و

غنیمت بینهایت بتحت تصرف درآورده روی بدیار خودنهادند وفتنها راآرام وخواطر خراسانیان رااطمینان دادند .

گفتار دربیان وقوع انواع فتن درممالك عراق وآذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر ازدشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان

دراوانی که خبرویرانی ولایات خراسان و وصول شاهزاده میسور بعرض سلطان ابوسعیدخان وامیرحسین حسب الحکم جهة دفع شراوروان گردید بعدازچندروز امیرچوپان نیز بعزم امداد امیرحسین ازقراباغ اران نهضت فرموده به بیلقان شتافت درآن اثنا پادشاه اوزبك ازجانب دشت بدربند آمده جمعی ازامراء بزرك را که آنجا بودند بزخم تیغ وسنان بگر بزایند وچون گریختگان بسلطـان عالیشان پیوستند بایکدوهزار سوار که درآن زمان درملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت وفرمود که مجموع لشگریان ُشا گردپیشکان مانندخط مستقیم برلب آب فرود آیند تادر نظر یاغی بسیار نمایند ودرآنطرف آب سپاه اوزبك یك یك ازولایات رامیتاختند وهرچه مییافتند میبردند وامیرچوپان اینخبررا در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را ازتوجه بخراسان اهـم واولی دانست وبادوتومان سوارجرار ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشگر اوزبك چون حال برآن منوال دیدند بمضمون کلمهٔ العود احمدعمل نموده بازگردیدند وامیرچوپان از آب بگذشت وازعقب ایشان شتافته جمعی رابقتل رسانید وفوجی را اسیر گرفته بنظر صاحب تاج وسریر آورد وسلطان بیشتراز پیشتر درتربیت چوپان نوبان کوشیده پایهٔ قدرومنزلتش بلندگردانید آنگاه امیرچوپان بعضی ازامرا و نوئینان را که در وقت و صول سپاه اوزبك بدربند گریخته بودند بموقف یرغوباز داشته قورمیشی پسرالنیاق را با زمرهٔ دیگر چوب یاساق زدوطایفهٔ را ازمناصب معزول ساخت وایشان کینهٔ چوپان دردل گرفته خواطر برآن قراردادند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند بعدازآن سلطان بمقرعز خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و پسرخود حسن را برسر آغروق گذاشته بجانب کوکچه تینگیز توجه فرمود وبدعهدان فرصت غنیمت شمرده مانندگرك ازعقب رمه چوپان پویان شدند ومنهی اینخبر بچوپان نویان رسانیده اورا باور نیامد وبنابررفع مظنه ابوبکر و وایسنبوقارا جهـة تحقیق آن قضیه بازگردانید وآن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند وچوپان بعداز رفتن ابوبکر و ایسنبوقاقیتول خودباز گذاشته به پسر خویش حسن پیوست ودشمنان بنیمشب بانجا رسیده اوراهرچند جستند نیافتند ویورت راغارتیده روی باردوی حسن نهادند وچوپان ازوصول ایشان آگاهی یافته مستعدپیکار گشت وجنگی صعب دست داده هزیمت برجانب چوپان افتادواوباپسر خودحسن جان ازآن ورطه بکنار کشیده

به تبریز رفت و خواجه‌علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بیك‌را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند وچون امراء مخالف نشانی بتزویر مبنی از صدور حکم سلطان برقتل چوپان در قلم آورده بودند و بمردم مینمودند آنحدیث‌را چوپان شنیده خاطرش دغدغهٔ تمام پیدا کرد بنا بر آن بتأنی طی مسافت میفرمود وخواجه‌علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وفور عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیرچوپان فرستاد تا زدوخورد را بسلطانیه رساند وامیرچوپان بسان برق خاطف بدارالملك رفته‌شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه ازامرا دیده بود و شنیده برزبان آورد و از آنجانب امیرابرنجین کـه پدریکی ازحرمهای سلطان بود و قورمیشی وتغماق وایسنبوقا وبوقا ایلدورجی وغیرهم از امراء مخالف سپاه بلا انتها ازحدود آذربایجان فراهم کشیده وازسفیدرود گذشته مستعد پیکار گشتند وسلطان ابوسعید وامیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند در آن اثنا حرم سلطان چندنوبت ایلچیان نزد پدرارسال داشته اورا بعنـایت پادشاه امیدوار گردانید و بسلوك طریق مصالحه ترغیب نموده ازوخامت عاقبت مخالفت بترسانید ایرسنجین بدختر خبر فرستاد که اگر سلطان بامادر مقام عنایت است باید که فرداعلمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفیدرا دیدند درجنك دلیر گشته باهم گفتند که ابوسعیدیان ازما ترسیده‌اند وبغرور موفوردست به تیرو کمان وسیف وسنان برده ازین جانب نیز سپاه پادشاه برایشان حمله نمودند در آن اثنا سلطان فرمود تا پسر ابرنجین امیرشیخ علی را گردن زده سرش رابرسرنیزه کردند وفریـاد آوردند **بیت** که هر کس بود دشمن شهریار ☆ بدین گونه بیند سرانجام کار ونایرهٔ خشم وکین امیرابرنجین ازمشاهدهٔ سیاست آنجوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوحهٔ خویش شاهزاده کیچیك مانندسیل خروشان و دریای جوشان عنان یگران بمیدان تافت وخون بسیاری ازملازمان موکب همایون‌را برخاك ریخته نزدیك بآن رسید که چشم زخمی روی نماید درین حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بردشمنان تاخته سمند براق مانندرا نهنك آسادر بحرمحار به‌انداخت وامرا وسران سپاه از ملاحظهٔ جرات پادشاه عنان تماسك ازدست داده بیکبار برمخالفان حمله کردند نیز تقدیر باجراء شمشیر بران آن پهلوانان مقارن بودوتیغ وسنـان ایشان باروح و روان دشمنان مصاحبت مینمود **نظم** تیغهادر مغزها کرده مقرهمچون خرد ☆ تیرهادرشخصها گشته روان همچون روان حلقهٔ بنداجل درپای غداران رکاب ☆ رشته‌دام فنا دردست مکاران عنان در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزیدو بموافقت دولت ابوسعیدی بادی برخاست که چشمهای مخالفان‌را ازرؤیت معزول گردانید **بیت** یکی بادبرخاست زان کوهسار ☆ بزدبررخ دشمن شهریار وامراء عاصی رادیدهٔ دولت خیره وچشم بخت تیره گشته بعضی درمعرکه بقتل رسیدند وابرنجین وتغماق وایسنبوقا در پنجه تقدیر اسیر گردیدند وسلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده‌ازداری بیاویختند ودرزیردار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات

آن بدبختان را بسوختند وقورمیشی و پسرش عبدالرحمن و بوقا ایلدورجی وچوپان قراوناس که از آن دریای خونخوارجان بکنار کشیده بودند بدست امیرسوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سومای عبدالرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را به تیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاده و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا دادوچون سلطان درمحاربه بنفس نفیس مباشر امرحرب گشته بود مقرر شد که نیشان بلاغت نشان لفظ بهادر اضافهٔ القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادر خان وفتح نامها نوشته باطراف ولایات ارسال فرمایند الحمدلله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه .

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان ازجهان گذران

در سنهٔ احدی وعشرین و سبعمائه امیرچوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان شاهزاده ساتیبک بنت اولجایتوسلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود ودرسنهٔ اثنی وعشرین و سبعمائه امیرحسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بوداز عالم فانی انتقال نمودوهمدرین سال امیرتیمورتاش بن امیرچوپان باغوای جمعی ازمردم نادان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده درملك روم خطبه وسکه بنام خود گردانید وبدعوی آنکه مهدی آخرالزمان است لب گشوده ازحکام مصر وشام مدد طلبید تامما لك عراقین و آذربایجان را بتحت تصرف درآورد وبا ایشان طریق اتفاق واتحاد مسلوك دارد وامیرچوپان ازحرکت پسر واقف شده شمهٔ ازین معنی باسلطان درمیان نهادو باسپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد تیمورتاش چون ازتوجه پدرخبریافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت وچوپان نویان امیرتیمور کاخی وقاضی نجم الدین طبسی را که خمیرمایهٔ آن فتنه بودند کشته تیمورتاش رابند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید وسلطان ابوسعید بملاحظهٔ خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده اورا باردیگر بحکومت روم روان گردانید ودرسنهٔ ثلث و عشرین وسبعمائه شلتاق اسباب نازخاتونی درولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه دراواخرایام دولت اولجایتوسلطان قاضی محمدنامی که خطیب همدان بودبنابر عرضی که داشت قباله کهنه بنام نازخاتون بنت امیر کردستان بدست آورد وآنرا به نزدامیرچوپان برده عرض کرد که پدرشما ملك بهادربن تودان نویان درزمان هلاکوخان نازخاتون رااسیر گرفته بودو بحکم یرلیغ اسباب واملاك نازخاتون ملك ملك بهادربوده وحالا بحسب ارث بشما میرسد ودرمملکت عراق ضیاع وعقار نازخاتون بسیاراست وامیرچوپان این سخن را کالنقش فی الحجر

بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خودرا مصحوب آنقاضی متدین بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین وخرقان وهمدان بتحت تصرف در آوردند واین حدیث غریب درمیان خلق شهرت یافته هر برزگری که ازمالك مزرعه تنفری داشت میگفت این موضع داخل املاك نازخاتون است لاجرم فریاداز نهاد خلایق بر آمد وامیر ایسن قتلغ وخواجه رشید زبان بنصیحت امیرچوپان گشاده طوعاً وکرهاً او را ازمقام خرخشه در گذرانیدند تا بهمان چندموضع که گرفته بود قناعت نمود ودرزمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار واعتبار امیرچوپان بمرتبهٔ کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطهٔ کهنه که دویست تمسك مشتمل بر اسباب واملاك دوسه ولایت در آن نهاده بودند .نزد امیرچوپان برده گفتند که مادر فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قباله جات را که باسم نازخاتونست یافتیم وامیرچوپان حاصل آنموضع رااز شیر مادر حلال تر تصور کرده وکلاء اودست تصرف بمزارع واملاك رعایادراز کردند وکار بجائی رسید که اسبابی را که بدوسه هزار دینار می ارزید مردم ازوهم آنکه نگویندملك نازخاتون بوده بدوسه دینار میفروختند لاجرم آتش درخرمن فراغت اصحاب زراعت افتادوخواجه علیشاه جیلان درآن مهم باچوبان نویان گفت وشنید کرده ولایتی در مملکت روم درعوض اسباب نازخاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلاء امیرچوپان گذاشت وازخاصه خود بیست هزاردینار نقد تسلیم نمود تاامیرچوپان ازمقام دعوی آن اسباب در گذشت و نشانی مؤکد بلعنت نامه درقلم آورده آنقضیهٔ هایله از مسلمانان مندفع گشت ودرسنهٔ اربع وعشرین وسبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطباء حاذق بدامن علاج آنعارضه نرسیدوسلطان صاحب سعادت ازغایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آنصورت نیز نافع نیفتاد وخواجه در اوجان جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد نعش اورا بآئین شریعت سیدالمرسلین صلوات الله علیه وآله الطیبین برداشته بخطهٔ تبریز بردند ودر جوار مسجدی که بنا کرده معمار همتش بود دفن کردند از وزراء هلاکوخان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیك باجل طبیعی فوت نشدند و خواجه علیشاه باصابت رای وتدبیر وغایت وقوف وکاردانی در سرانجام امورسلطنت وجهانبانی اتصاف داشت ودرایام دولت درمملکت عراق وآذربایجان ابنیهٔ رفیعه مانندمدارس وخوانق واربطه ومساجد تعمیر فرمود ومستغلات خوب ومزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود وسلطان ابوسعید اولاد وقرابتان خواجه علیشاه راباصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت رابیکی ازدوپسر اودهددر آن اثنامیان برادران نزاع دست داده بریکدیگر تقریر نمودند ومهم بدانجا انجامید که هرچه پدرشان درمدة العمر اندوخته بود بدیوان دادند ومنکوب ومخذول در کنج خانه نشسته درفکر سرانجام قوت لایموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعداز فوت خواجه تاج الدین علیشاه جیلان تعلق برکن الدین صاین گرفت ورکن الدین صاین ازاولاد ضیاء الملك محمد بن مودود است وضیاء الملك درزمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و

رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد وتمیز رسید خود را درسلك ملازمان امیرچوپان منتظم گردانید و امیر چوپان یوماً فیوما در تربیتش می افزود تا اورا بوزارت سلطان نصب فرمود .

گفتاردر بیان اسباب تغییرمزاج سلطان ابوسعید نسبت بامیرچوپان سلدوز وذکرسوختن خرمن عمراو واولادش بآتش خشم جهان سوز

خوانندگان عجایب حکایات ودانندگان غرایب روایات آورده اند که امیرچوپان رادختری بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرك طری زدی و صباحت رخسارش ازماه و مشتری گرو بردی بغدادخاتون نام وامیرچوپان آن حورپری زاد را درشهور سنهٔ ثلث و عشرین وسبعمائه درسلك ازدواج امیرشیخ حسن بن امیرحسین گورکان بن امیر اقبوقاء جلایر که امیرشیخ حسن ایلکانی وامیرشیخ حسن بزرك عبارت ازوست انتظام داد ودرسنهٔ خمس وعشرین وسبعمائه سلطان ابوسعیدرا که درسن بیست سالگی بود نسبت ببغدادخاتون تعلقی پیداشده عنان صبر و قراربیکبار ازدست اقتدار شهریارکامکار بیرون رفت **بیت** چودل درسر نرگس مست رفت ✿ اگرشاه اگر بنده ازدست رفت واین بیت که ثبت می افتاد از خاتمه غزلیستکه جناب سلطانی درآن اوقات درسلك نظم کشیده **بیت** بیا بمصر دلم تادمشق جان بینی ✿ که آرزوی دلم درهوای بغداد است وچون یاساء چنگیزخان چنانست که هر عورتی که مطلوب خان باشد بـاید که شوهر اوراطلاق داده حرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعدازکمال اضطرار محرمی نزدچوپان روان ساخته شمهٔ ازمافی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن دربحرحیرت افتاده آتش غیرت درکانون درونش زبانه زدن گرفت وجوابی نه بروفق مرادپادشاه گفت وسلطان لب ازآن گفت و شنید بربست اما ازجانب چوپان غباری برحاشیه ضمیرمنیرش نشست واین قیل وقـال درآخر تابستان در ییلاق اوجان واقع شدوچون زمستان نزدیك رسید امیرچوپان بملاحظهٔ آنکه هرگاه بعدی میان محب ومحبوب حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار یابد امیرشیخ حسن را بابغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد وسلطان راطوعاً وکرهـا بقشلاق بغدادبرد و بعدازآنکه خسروعالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغدادخاتون بیشتر ازپیشتر برشهرستان ضمیرش مستولی گردید **بیت** دوای عشق گویند ازسفرخیزدچه دانستم ✿ که دردل مهرآن مه خواهد افزون شدبهرمنزل وچون صاین وزیر که ملك نصرة الدین عادل لقب یافته بود تغییر مزاج پادشاه رانسبت بچوپان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمهٔ ازافعال واعمال چوپان واتباع اومعروض گردانید وفرمود که اختیارداد وستد تمامی حاصلات ولایات درقبضهٔ اقتدار چوپانیان است وباوجود اوهیچکس از امراءوزرا وارکان دولت را اعتباری نیست **بیت**

زر و زور دارند و فرمان و بس ✿ ندارند اندیشه از هیچکس سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمهٔ الم عشق بغداد خاتون گشت بنابران از خرگاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد **بیت** جهاندار در کنج ایوان خویش ✿ نمیکرد جز یاد جانان خویش وچون امیرچوپان حال پادشاه را بدین منوال دید درخلوتی بعرض رسانید که اکثر معمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست **بیت** چرا خوش نخندی نگوئی سخن ✿ بکن هرچه خواهی که گوید مکن سلطان جوابداد که من زمان اختیار تمام ممالك را بکف کفایت تو گذاشته‌ام باید که بروجهی سلوك نمائی که من بفراغت توانم بود و تااکنون بساری روزی بدلخواه نگذرانیده‌ام واز دمشق خواجه که درآن اوان نیابت و سرانجام مهام خاصه سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت کوته کرد وچون متفکر وحیران از خرگاه سلطان بیرون آمد و دمشق خواجه‌را طلبیده وآنچه ازپادشاه شنیده بود باوی در میان نهاده گفت باید که تودر نیکوخدمتی بمثابهٔ مساعی جمیله مبذول داری که اگر ازمن جریمه در وجود آید سلطان بجهة خاطر تو آن‌را برروی من نیاورد نه آنکه جان‌ما بسبب افعال ناهنجار تودرمعرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داد که من روزوشب بپای خدمت درآستان سلطنت آشیان ایستاده‌ام و چشم و گوش باشارت وفرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته‌ام اماچندگاه شد که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر مییابم وسبب اینمعنی راغیرخباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نویان بعدازشنیدن این سخنان مصلحت درآن دانست که روزیچند خودرا ازدرگاه پادشاه دور اندازد وصاین وزیر راهمراه خود برده بوقت فرصت گردنش را از بار سر سبك سازد بنابران دروقت دمیدن گل وریحان در فضای باغ و بستان ببهانهٔ ضبط وربط مهمات ولایات خراسان ازسلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد وامیراکرنج وامیرمحمود وایسن قتلغ وامیرمحمد بیك وصاین وزیر رامصحوب خویش برد ودمشق خواجه‌را بدستور درخانه بگذاشت وسلطان همدران اوان ازبغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت وامیرچوپان چون بخراسان رسیدشنید که ترمشیرین خان درحدود کابل منزل گزیده وخیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابرآن پسر خود امیرحسن‌را باسپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبریافته جمعی ازلشگریان خودرا باستقبال او روان فرمود تلاقی فریقین درحدود غزنین دست داد واز کروفر بهادران پرخشم و کین زلزله درزمان وزمین افتاد آخرالامر امیرحسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند وجنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی‌را اسیرساختند واوراق مصاحف وصحف مزاررا زیردست وپای انداختند وحسن دراواخرشهور سنهٔ ست وعشرین و سبعمائه از آنولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعدازتوجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات وجزئیات امورسلطانی را

از پیش خود گرفت ودرغایت استقلال بسرانجام مهام ملك ومال پرداخته سلطان ابوسعید را ازسلطنت جز نامی نماندواین معنی بخاطرهمایون گران آمده درخلوتی شمهٔ ازمافی‌الضمیر خویش بابعضی از نزدیکان درمیان نهاد یکی ازایشان مجال خباثت یافته گفت دمشق‌خواجه بایکی ازقمکان اولجایتوسلطان که درقلعهٔ سلطانیه می باشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که هر گاه دمشق خواجه بزدمحبوبه بقلعه رود مرا آگاه‌سازید وهمدران ایام که داخل شهور سنه سبع وعشرین وسبعمائه بودغلبهٔ عشق دمشق‌را برآن‌داشت که بحصاررفت وسلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس‌را زهرهٔ نبود که براین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق درآن روزسری چنداز قطاع الطریق کردستان آوردندسلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سرچوپان واتباع اوست که درخراسان بردست امرا کشته شده‌اند ودمشق‌خواجه ازشنیدن اینخبرعنان شکیبائی ازدست داده باده کس ازقلعه بیرون تاخت وروی بوادی‌فرار نهادسلطان مصر خواجه وآقالؤلؤرا بتکامیشی اوفرستاد وباآنکه دمشق‌خواجه درآن روزاسبی‌راکه بهترین اسبان الوس هلاکوخان بوددر زیر ران‌داشت مصرخواجه وآقالؤلؤ بوی‌رسیدند وآن‌اسب‌تیزتك مانند اسب چوبین دربساط شطرنج ازرفتار بازایستاده هرچنددمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آن‌را بر انگیزد میسر نشد لاجرم خیال جنك نموده وقبضهٔ شمشیررا گرفت تابر کشدتیغ از نیام بیرون نیامد ومصر خواجه بوی رسید که مهمش‌را بآخر رساند آقالؤلؤ گفت دمشق اندك کسی نیست که اورا بی‌حکم سلطان توان کشت ومصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهة نشانی انگشتری بوی‌داد ومصر خاتم‌را باآقالؤلؤ نموده بضرب شمشیر مصری روزعمر دمشق‌را بشام اجل رسانیدودرآن روز که ششم‌ماه شوال‌سال هفتصدبیست وهفت بود تمامت‌خزاین واسبات تجمل‌وحشمت دمشق‌خواجه ببادغارت‌وتاراج رفت‌ومفلسی که بامداد آن‌روز نان‌چاشت نداشت بوقت‌شام ازمال‌دمشق غنی گشت وچون آن‌مهم ازهم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی ازمعتمدان نزدامراء خراسان‌فرستاد که‌درگرفتن وکشتن چوپان‌واتباع‌او مراسم‌اهتمامی بجاآورند وهمچنین باطراف دیگر ولایات فرامین‌مطاعه ارسال فرمود که ازذریات چوپان وچوپانیان اثرنگذارند وبنفس نفیس‌از سلطانیه نهضت‌فرموده بقزوین شتافت ودرباب اجتماع جنودوظفر وورود احکام تباکیدتمام نفاذیافت وقاصدسلطان دربادغیس هراة باردوی چوپان رسید ونشان واجب الاذعان‌را پنهان بامراء رسانیدایشان‌را علی‌الفورمخالفت چوپان‌محال نمودلاجرم باتفاق پیش‌او رفته کیفیت حال‌باز گفتند وازرضا بقتل دمشق خواجه ابراء ذمه کردند ودراظهار موافقت واتحادمراسم مبالغه‌بجای آوردندوچوپان برفوت پسر جزع وفزع نموده چون مجلس برشکست ولدبزرگترش امیرحسن بعرض‌پدررسانید که من‌بعد صحبت ماوسلطان ابوسعید درنمی گیرد وعهدوپیمان امراا صلا اعتماد نمی توان کرد مصلحت‌دولت درآنست که هرکس که‌سلطان‌ابوسعیدرامی شناسد بکشیم‌واز سلاطین‌الوس‌جغتای‌مددطلبیده‌تمامی ممالك

خراسان را بحطیه ضبط درآوریم اگر سلطان ابوسعید بدینجانب آید باوی مقاتله نمائیم والاهر گاه مارامکنت وشوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده دادودل خوداز او بستانیم چوپان سخن را ازابن حسن مستحسن نداشت وبکثرت لشگر وزور بازوی خویش غره شد گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را که خمیر مایهٔ آن فتنه می دانست بحضور طلبید وجلادرا گفت که باتمام مهم این ناتمام پردازد وزیر متحیر شده مجال قیل وقال نیافت واز جلاد التماس نمود که مرا ازمیان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست ملك نصرة الدین بجانب چوپان نگر یسته **نظم** بدو گفت زیرا که پشتی که آن ۞ کند از جهان بر شما اعتماد نباشد بجز تیغ فرجام آن ۞ همین است آخر سرانجام آن ۞ بعداز آن امیر چوپان باهفتاد هزار سوار که درآن زمان همراه داشت رایت عزیمت بجانب عراق وآذربایجان برافراشت وامراء و نوئینان را سوگند داد که باوی مخالفت نکنند وچون منازل ومراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علاالدوله سمنانی رفته نوبت دیگر درمجلس شریف شیخ باامرا واعیان عهدو پیمان درمیان آورد که ازوی رویگردان نشوند واز آن حضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت ونصیحت نایرهٔ غضب سلطانی را فرونشاند تابار دیگر نسبت باو درمقام عنایت ورعایت آید وجمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده‌اند بوی سپارد وشیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت وبعداز وصول سلطان عالی مقام بتعظیم واحترام شیخ قیام نموده واورادر پهلوی خویش نشانده بدوزانوی ادب بنشست وشیخ درباب اصلاح جانبین وانطفاء نایره نزاع وشین سخنان برزبان آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تابار دیگر میان سلطان وچوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه وامرا آن نصایح را بسمع رضا نشنودند ودرمقام مخالفت ومحاربت راسخ دم وثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم باز گشته آنچه گفته بود وشنیده بسمع چوپان رسانید واورا از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود وچوپان بغرور موفور از سمنان روان شد وچون بمنزل قوبا رسید و میان او واردوی سلطان یکروزه راه پیش نماند امیر محمد بیك خچك که دائی سلطان بود وامیر نیکروز وغیرهما ازامرا باسی هزار سوار دفتر عهدو پیمان چوپان را برطاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند وچوپان برباقی امراو لشگریان بی اعتماد شده ازراه بیابان روی بولایات خراسان آورد وسایر امیران ومتابعان او پریشان گشته وچوپان در اثناء راه شاهزاده ساتیك را که زوجهٔ او وخواهر سلطان بود اجازت داد که پیش برادر رود وخود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان باز نکشید ودرآن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت ودرجوار ملك غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد بیکی دولندی فریاد برآورد که این چه رای ناصوابست ملوك هراة باکه وفا کردند که با ما کنند **بیت** صحبت گیتی که تمنا کند ۞ باکه وفا کرد که با ما کند دانشمند بهادر را بشمشیر غدر قتل

نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلغشاه فرمودند چون نامه عمر چوپان بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت و ملك غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را درمنزل جای داد اظهار اخلاص و نیازمندی کرد وهم در آن ایام نشان سلطان بملك رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رساند بمواصلت حرمش گرود و بهٔ اخذ اموال اتابك فارس مفتخر و سرافراز کردد و ملك حقوق تربیت ورعایت چوپان را نابوده انگاشته جلادرا بخدمتش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملك باوی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل برواقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود : اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و اگر خواهند نشانی باردو فرستند یك انگشت اورا که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاءخان را که جوانی بود در کمال قابلیت وجمال واز خواهر سلطان ابوسعید دولندی بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی درحرکت آمده خونش ببخشد سوم آنکه کالبد اورا بمدینهٔ رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم برده درعمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بودند مدفون سازند ملك غیاث الدین زبان بقبول این ملتمسات گشوده اشارت نمود تا جلاد چوپــان را هــلاك ساخت وانگشت اورا بعراق روانه داشت و آن نشانه درماه محرم سنهٔ ثمان وعشرین وسبعمائه باردو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند ودرزمستان همین سال ملك غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده دراثناء راه شنود که بغدادخاتون درحرم پادشاه در آمده واختیار واعتبار بسیاو دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان باز گردانید تا جلاء خان را بقتل رسانید و خود بآستان سلطنت آشیان شتافته درقراباغ اران بعز ملازمت فایز شد اما بواسطهٔ اعتبار بغدادخاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملك را دراردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیرچوپان وجلاوخان را باوجان آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار درخرج محمل افزود وحاجیان را فرمود که آن دو تــابوت راهمراه بمکه برند واز آنجا بمدینه رسانیده بخاك سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده درسایر مناسك حج تابوت‌ها بامحمل بود ودرروز عید اضحی حاجیان بر آن جنایز نماز گذاردند وهمراه خود بمدینه طیبه برده درجوار مزار فیض آثار امام عالیمقدار حسن بن امیرالمومنین علی علیهما السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیرچوپان درقبله مسجد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود درمطلع سعدین مذکور است که امیرچوپان بصفاء نیت و نقاطویت اتصاف داشت و پیوسته همت برادای وظایف طاعات وعبادات می نگاشت درراه مصر وشام عمارات عالیه که ماحی آثار قیاصره واکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بآن واسطه آن بلده رامزروع ومعمور ساخت.

ذکر اولاد امیر چوپان

چوپان نویان‌را نه پسر بود بزرگتر ازهمه امیرحسن واوسه‌پسرداشت که‌ازآن‌جمله یکی موسوم‌است بتالش وتالش درایام‌دولت‌سلطان ابوسعید‌بهادرخان‌دراصفهان‌وفارس وکرمان حکومت می‌نمود ودرآن اوان که‌امیرچوپان از سلطان گریزان گشت حسن وتالش بمازندران‌افتادند وازآن‌جا بخوارزم رفتند قتلق تیمور که‌قبل‌پادشاه اوزبك در آن‌ولایت حکومت‌می‌کرد‌پدر وپسررا رعایت‌فرموده نزدخان‌خود فرستادوخان ایشان‌را. برتبت تربیت سرافراز ساخته باسپاهی بحرب چرکس‌روان‌ساخت وامیرحسن ازآن‌جنك زخمی بازآمده درگذشت وهمدران اوان‌تالش بمرض‌طبیعی عازم‌عالم‌آخرت‌گشت ودو پسر دیگرامیرحسن که‌حاجی بیك وغوچ حسین نام‌داشتندحاجی بیك‌را پسرعمش‌شیخ‌حسن کوچك‌زهرداد وغوچ‌حسین راسلیمان خان بجهان‌جاودان فرستان وپسردوم امیرچوپان امیر تیمورتاش بود واوخبراندراس‌اساس حیات پدروبرادر در سیواس شنود و روزی چند دریکی‌ازقلاع بلادروم‌تحصن‌نمودو آخرالامر بااموال‌فراوان‌بمصرشتافته التجا بملك ناصر کرد ومزغ‌دل‌اشراف‌واعیان آن‌مملکت‌را بدانه انعام واحسان صید فرمود و ملك ناصرچند روزی نسبت بتیمورتاش درمقام عنایت والتفات سلوك‌نمود وچون‌دید که‌بیشتر اعاظم آن‌ولایت معتقد اوشده‌اند بترسید که‌مبادا خروج‌نمایند بهنگام فرصت سرتیمور تاش راازبدن جداساخته نزدسلطان‌ابوسعیدفرستاد وآنسر درشوال‌سال‌هفتصد وبیست‌و هشت دریبلاق‌اوجان باو رسید وتیمورتاش را چهارپسر بود امیرشیخ‌حسن کوچك‌وملك اشرف‌وملك‌اشرو مصرو ذکرایشان درداستان‌های آینده ازمساعدت وقت معمول‌است‌و پسر سوم‌امیرچوپان دمشق‌خواجه‌بود که کیفیت کشته‌شدن اودرحیز بیان‌آمدودمشق‌چهار دختر داشت یکی ازآن جمله دلشاد خاتونست که‌خواجه سلمان ساوجی ازجمله‌مداحان اوست وپسر چهارم امیرچوپان محمود بود که‌در گرجستان حکومت می نمود ومحمود هم درسال قتل‌پدر بدست لشگریان‌سلطان‌افتاده رخت‌بقا بیادفنا دادوازوی چهار پسرماند وهرچهار بدست‌امیرشیخ‌حسن‌بزرك وامیرشیخ حسن کوچك مسموم ومقتول گشتند آن چهار پسرامیرچوپان بابغدادخاتون‌ازیك مادر بودندوپسر پنجم چوپان‌جلادخان است که که‌ذکرشهادت اوسابقا مسطورشد وپسرششم امیرچوپان سیورغان بود ومادر این پسر ساتی‌بیك‌است دختراولجایتوسلطان وسه‌پسر امیرچوپان که‌سیو گشاده‌وباغی باستی‌ونوروز نام‌داشتند ازیك مادربودند وذکرایشان یمکن که‌من‌بعدبتقریب درحیز بیان‌آیدانشاءالله تعالی و تقدس

ذکرمشرف شدن‌بغداد خاتون بمناکحت سلطان‌ربع‌مسکون

نظم عشقست که‌شیر نر زبون‌آید ازو☆وزهرچه گمان بری فزون آید ازو ☆ گه دوستیی کند که‌جان‌آساید☆ گه‌دشمنی که بوی‌خون‌آیدازو مشاطکان عرایس اخبارچهره بکر سخن‌را بدین‌گونه آراسته‌اند که‌باوجود وقوع‌حالات مذکوره وحکایات‌مسطوره و

کشته‌شدن چوپان واولاد واشتعال وانطفاء نیران شروفساد مهر بغدادخاتون بنت‌چوپان بهمان‌دستور درضمیرمنیر صاحب‌تاج‌سریر متمکن‌بود وبهیچوجه پادشاه روی زمین‌بدون مواصلت آن‌زهره‌جبین شکیبائی نمی‌توانست‌نمود **بیت** هر کسی در پی کاری وغم یارهمان دل‌همان‌دردهمان عهدهمان یارهمان✿ آخرالامر قاضی مبارکشاه راطلبیده گفت که پیش امیر شیخ‌حسن‌رو وبهرحیله که‌توانی اورااز سر بغدادخاتون‌بگذران قاضی برحسب‌فرمان نزدامیرشیخ‌حسن‌رفته بعباراتی که‌دانست شمهٔ‌ازمیلان خاطر پادشاه بدان‌مفارقت ومرافقت عرض‌کرد شیخ‌حسن‌ازترس خان وخوف‌جان‌خان ومان بازپرداخته‌مباعدت جانان‌اختیار نمود وچون زمان‌عدت منقضی‌شد وغلبه‌شهوة مقتضی گشت سلطان اورا بحباله‌نکاح‌در-آورد وبغدادخاتون پای‌برمسندعزت‌وفراش قربت‌نهاده درامورملکی‌ومالی دخل کردن گرفت وباردیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت **بیت** بلی عشقست پر افسون و نیرنك ✿ گهی‌صلحست‌کاراو گهی‌جنك ودرشهور سنهٔ اثنی وثلثین وسبعمائه جمعی از حاسدان بسمع‌اشرف سلطان رسانیدند که‌میان امیرشیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع‌است وسلطان‌را این‌سخن‌باور آمده ازموقف‌سیاست‌حکم بقتل‌شیخ‌حسن‌صدور یافت ومادرشیخ‌حسن که‌عمهٔ‌سلطان‌بود خون‌اورا درخواست کرده‌پادشاه ببخشید امااورا بقلعه کماخ‌فرستاده بغدادخاتون‌را ازنظراعتبار بیانداخت وبعدازچندگاه کذب مفتریان‌نزد پادشاه جهانیان‌بتحقیق‌پیوسته باردیگر بغداد خاتون درمقام‌عنایت‌والتفات آمدوحکومت روم‌را باامیر شیخ‌حسن‌تفویض‌فرمود.

گفتاردربیان شمهٔ ازحال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمدابن رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بحیز ظهور رسید

خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشیدالدین فضل‌الله بود مبادی عنفوان اوان جوانی‌را که‌خلاصه‌اوقات زندگانی است باکتساب‌فضایل نفسانی وتحصیل کمالات انسانی صرف‌نمودو باندك زمانی‌حقایق اکثرعلوم‌معقول و دقایق بیشتر فنون منقول رابرلوح‌خاطر نگاشت وجمال‌حالش بحلیه‌اصناف فضل وهنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت‌لسان وفصاحت‌بیان وحسن‌خلق‌ولطف‌طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهورگشت وهم‌درایام‌شباب بگذاردن‌حج‌اسلام وطواف روضهٔ مقدسه‌خیر الانام‌علیه‌الصلواة‌والسلام مشرف شده‌ازارتکاب‌منهیات درگذشت‌درآن‌اوقات که‌سلطان ابوسعید بهادرخان امیردمشق خواجه‌بن‌چوپان رابعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب قزوین انعطاف‌داد باستصواب امرا وارکان‌دولت مقالیدرتق وفتق ومفاتیح قبض و بسط

مهام ملك و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاد و از اعیان خراسان خواجه علاءالدین محمد را در امر وزارت بآن جناب شریك گردانید اما بعد از انقضاء هشت ماه خواجه علاءالدین محمد بسر شغل استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشئید قواعد شرع سید المرسلین صلوة الله علیهم اجمعین جد و اجتهاد تمام فرمود نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض آمانی علماء ربانی از قطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت گرفت **نظم** تاهاتف دولت تو درداد آواز ✿ بر عالمیان گشت در رحمت باز ✿ پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان تو جوان گردد باز و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلك دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی بی ادبی ها کرده بودند متوهم شدند و آنخواجه نیکوسیرت بخلاف عقیده آنجماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید **بیت** دوستان را کجا کنی محروم ✿ تو که بادشمنان نظر داری از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلا آفاق مولانا کمال الدین عبدالرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که ناری طغای ولد کوچ بقا بن کیبوقا در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید می بود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیه احوال او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و ادبار از آمدو شد اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و ناری طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان از غایت نیك نفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر کمر ملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت می بود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج را نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم برحسب مدعای او از پیش رفت و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او بگرفت رایت نخوت برافراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیشنهاد همت ساخت و پس از آن که بآن ولایت رسید نسبت بملك غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده می خواست که تومان هراة را نیز بتحت تصرف در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملك بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و در وقتی که ملك غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراة می رفت طغای ناری یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر بسر راه فرستاد تا یراق و جهات ملك را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایت خراسان دست بظلم و بیداد بر آورده اموال مسلمانان را بناحق می ستاند و در هر چندروز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر می راند چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در غضب رفته تاشتیمور را جهة کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و ماری طغای قبل از وصول تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده

بودوجهة تدارك متوجه گردید دراثناء راه آن‌دوامیر پرمکر وتزویر بیکدیگر رسیدندوباهم خلوت کرده و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خواطر نامبارك بران قراردادند که بغدادخاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند وبعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و چون می‌دانستند که‌امیرعلی پادشاه نیز باایشان‌دراین‌امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت‌اندیشهٔ خودرااعلام‌فرمودند وچنان‌مواضعه کردند که ناری‌طغای بسلطانیه رود اگر تواند که‌پادشاه رادرقصدآن دوعزیز باخویش‌موافق سازد فهوالمطلوب‌والا کمر بانهدام بناءحیات سلطان بربندد وهرگاه اورامدد باید دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتیمور درقزوین‌متوقف شده ناری طغای بسلطانیه‌رفت وسلطان‌بواسطهٔ‌ظلم وبیدادی که‌از وی معلوم‌نموده بود اورابیارگاه راه‌نداد‌بغدادخاتون که قتل‌پدروبرادران بشامت وخباثتش می‌دانست باوی‌کم‌التفاتی آغاز نهاد لاجرم ناری‌طغای سراسیمه‌شده باامیر تورین‌ملاقات‌کرده حقیقت اتفاق‌خود وتاشتیمور وعلی پادشاه را برزبان آورد وازوی‌موافقت طمع‌داشت تورین‌اورا بوعده فریفته صورت حال با خواجه غیاث‌الدین محمد بازگفت وسلطان ابوسعید نیز‌ُبعضی ایناقان شمهٔ ازین حدیث استماع فرمود ودر اندیشه‌بود که آن‌عقدهٔ مشکل‌را باناملِ‌تامل چگونه بگشاید درآن‌اثنا ناری‌طغای جمعی‌از ملازمان خودرامکمل ومسلح ساخته درمدرسهٔ که‌متصل سرای خواجه غیاث‌الدین محمد بود بازداشت وایشان‌راگفت هرگاه جناب وزارت مآب پای‌ازخانه بیرون نهد دست بردی‌نمایند وخودسلاح بسته بدارالوزارت شتافت‌وگفت می‌خواهم که‌خواجه‌را درخلوت ببینم برادروزیر باا‌وگفت که‌حکم یرلیغ نفاذیافته که‌هیچ آفریده باسلاح‌نزد وزیر نرود واسلحه‌اورا بازستانند ونوکرانش‌را نیزازدخول مانع آمد ناری‌طغای تنها بخانه‌دررفته نسبت بخواجه آغاز تواضع وچاپلوسی کردو گفت نوعی‌می‌بایدساخت که‌نوبت دیگر پادشاه بامن ابواب الطاف مفتوح گرداند وخواجه‌این‌معنی‌را قبول‌فرمود و فرمود که شما سوارشویدومن‌نیز بیرون آمده بخدمت‌پادشاه‌روم‌وسخن‌شمارا عرض‌نمایم ناری‌طغای بیرون‌رفته وبنوکران خود پیوسته بهمان‌خیال‌بردر مدرسه منتظر بایستاد وچون‌سرای خواجه غیاث‌الدین محمد دردیگر نیزداشت خواجه‌ازان‌درسوارشده بخدمت‌سلطان‌شتافت ومعروض گردانید که‌چندروزشد که‌ناری‌طغای باامیدعنایت‌سلطانی آمده انتظار ادراك سعادت بساط‌بوس‌می کشد پادشاه‌ازغایت سلامت نفس وزیر متعجب شده فرمود که هیچ می‌دانی که‌ناری‌طغای درحق‌توچه‌اندیشه‌دارد خواجه‌عرضه‌داشت که‌من‌بنده این درگاهم ومنظور نظر التفات پادشاه‌هر کس بجهتی‌درباره‌من‌بداندیشد بمقتضای(ولا یحیق‌المکر السیء الاباهله)باوعاید گردد وسلطان‌همان‌لحظه باخذ وقتل‌ناری طغای فرمان‌داد آن‌حرام نمك‌از آن‌حکم‌خبریافت وبصوب‌فرارشتافت بخیال آنکه خودرابخراسان رساندودوستان ولشگریان آنجائی راجمع گرداند وسلطان خواجه لؤلؤ را از عقبش فرستاد ولیکن

خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم ایلچیان باامثله واجب‌الاذعان بهرطرف روان ساخت که هرجا ناری طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوه رود فرود آمده یکی از نوکران راجهة آوردن طعام بیورت حاجی آتیماس ایغور که در آن حدود بود فرستاد وحاجی آتیماس کیفیت واقعه را دانسته باجمعی سوار شد واورا گرفته و دست و گردن بسته بسلطانیه برد و بعداز آن سلطان حشمت آئین کسان بقزوین فرستاد تا تاشتیمور را نیز بدارالملك رسانیدند ودرروز غرهٔ شوال سنهٔ سبع وعشرین و سبعمائه که عیدفطر مسلمانان بود آن دو مسلمان قربان شدند ودر سنهٔ ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بعمارت خراسان وخواجه علاء‌الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند وبعداز وصول جراحات جارحات ظلم وبیداد ناری طغای را بمراهم مراحم مندمل گردانیدند وباندك زمانی بار دیگر آن بلده را بسرحد معموری و آبادانی رسانیدند ودرسنهٔ اربع وثلثین وسبعمائه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بود ودر فارس حکومت می نمود از آن منصب معـزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر ایناق درقلم آمد وچون امیر محمودشاه درشیراز وتوابع آنمقدار اسباب و املاك داشت که هرسال صدتومان حاصل آن بود ازعزل خویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن قتلق وامیر سلطانشاه بن نیکروز وامیر محمد بیك وامیر محمد پیل تن را که ازجانب مسافر ایناق نقار تمام درخاطر داشتند باخودمتفق ساخت و بـاجمعی کثیر سوارشده بیك ناگاه بدرخانه مسافر شتافت ومسافر گرداب بلا رابخود محیط دیده بهر حیله که توانست گریخته خودرا بخانه سلطان رسانید وامرا تادرگاه پادشاه رفته تیری چند بدرو دیوار زدند ومسافر را طلبیدند وحال برسلطان تنك شده نزدیك بدان رسید که مسافر را بدشمنان سپارد درآن اثنا امیر سیورغان بن امیرچوپان وخواجه لولؤ باغلبه تمام بمدد سلطان عالی مقام آمدند وامرا واعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیك ایشان را بگرفت وحکم قتل فرمود اماخواجه غیاث‌الدین محمد خون آنجماعت را درخواست کرد وامیر محمود وایسن قتلغ را بخراسان پیش امیرعلی قوشچی فرستاد تـامقید نگاهدارد وسلطانشاه بن نیکروز درقلعه سیرجان محبوس شد ومحمد پیل تن دربم ومحمدقوشچی در نطنز ومحمودشاه اینجو درتبرك اصفهان ومسعودشاه بن محمودشاه رابروم پیش امیر شیخ حسن فرستادند وتمامی این طایفه درمواضع مذکوره بودند تاوقتی که سلطـان ابوسعید درگـذشت مگر محمودشاه که همدران اوان جریمه او بعفو اغماض مقابل گشت.

ذکر وفات پادشاه صاحب تائید سلطان ابوسعید

درتابستان سنه ست وثلثین وسبعمائه که ازغایت حرارت هواجوشن درتن مبارزان صف شکن سیماب سان دراضطراب وذوبان بود سلطان ابوسعید بهادر خان خبر توجه سپاه دشت قبچاق استماع نموده بحدود اران نهضت فرمود ودرآن سفر مزاج پادشاه بحرو برازنهج

استقامت انحراف یافته بسر حدسقم وعلت شتافت و بعداز دوهفته اندك صحتی دست داده سلطان عالیمقام بحمام رفت ومرض نکس کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و درمعالجه سعی موفور بظهور رسانیدند امافایده بر استعمال دواوغذا مترتب نگشت وسلطان درسکرات افتاده کاراز تدبیر بر ناو پیر درگذشت **مصراع** برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن ✿ درمقدمهٔ ظفر نامه مسطوراست که سلطان ابوسعید دراواخر اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان رادرسلك خواتین خویش انتظام داد و بأبغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنابر آن بغدادخاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش بمتنزهات آنجهانی پرواز فرمود عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان ودلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را معاً ازجمله ازواج سلطان ابوسعید بهادر خان شمرده اند وحال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در نکاح جایز نیست وسلطان ابوسعید در سلك اهل اسلام انتظام داشت پس باین معنی قایل میباید شد که سلطان ابوسعید نخست بغدادخاتون رامطلقه گردانید بعد از آن دلشاد خاتون را درسلك ازدواج کشید القصه در سیزدهم ربیع الاخر سنه مذکوره مدبر طبیعت سلطان ابوسعید دست از تمشیت امور بدن کوتاه کوتاه کرد وروح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد افسر پرزیور سلطانی که سربسر قیصرفرود نمی آورد روی برزبر خاك نهادوتخت فیروزبخت خاقانی که ازوجود سکندرعار میداشت خواروزار درگوشه افتاد **بیت** گربگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید ✿ بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید امراوارکان دولت درلباس سوگواری مقارن فریادو افغان وزاری جسدمطهر شهریاری راتجهیزوتکفین کرده بسلطانیه بردندو درمنزلی که در نواحی آن بلده جهةهمین مصلحت بنافرموده بودندبخاك سپردند **بیت** روانش بمینو پر از نور باد ✿ بباغ جنان شادومغفور باد .

ذکر بعضی ازمشایخ عظام وفضلاء کرام که معاصر بودند باآن پادشاه عالی مقام .

ازجملهٔ عطیات عظمی وسعادات کبری که شامل روزگارفرخنده آثار شهریارعالیشان سلطان ابوسعید بهادرخان بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود وضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی مینمود دیده بصیرتش مشاهد اسرارعالم بالاوذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی **مثنوی** امامت نژاد کرامت سیر ملاذ تمام کرام بشر ✿ زبطن بطول وزپشت امام ✿ زنسل محمد علیه السلام یعنی سلطان نقباء معارف شعار مقتدی اولیا مواهب وثار قبلهٔ اصحاب علم وعرفان قدوهٔ ارباب تحقیق وایقان مخصوص سعادات ازلی و تائیدات لم یزلی.

شیخ صفی الحق والحقیقة والدین الاردبیلی روح‌الله تعالی روحه وزادیـن‌ـ
الصدیقین فتوحه و دران اوقات ترک و تازیك ودور و نزدیك آستان ملایك آشیان آنحضرت
را کعبهٔ حاجات میدانستند و پیوسته نقش ارادت واخلاص خدام عتبهٔ لازم الاحترامش را
بر الواح خواطر مینگاشتند طبقهٔ اتراك باوجود کمال بیباکی هرگز از فرموده آن مهر
سپهر ولایت تجاوز نمی کردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام
بجای آوردند وچون در وقت ذکر نسب همایون فرمـانفرمای ربع مسکون اعنی حضرت
شاه دین پناه خلدالله سبحانه و تعالی ملکه وسلطانه شمهٔ ازاحوال آنقدوهٔ اولیاء ستوده خصال
که پدر ششم آنحضرتست مرقوم کلك بیان خواهد گشت درین مقام خامهٔ مشکین شمامه از
سر اطناب در آن باب در گذشت ودیگری از مشایخ آنزمان **شیخ شرف الدین طـویل
قزوینی است** واو بشرف علم وعمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف
دیوانی از رعایاء قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید و پادشاه آن سخنان
رابسمع رضا میشنید وفاتش درسنهٔ اثنی وعشرین وسبعمائه در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و
همانجا مدفون شد و دیگری از آنجمله **شیخ سعدالدین قتلق خواجه خالدی قزوینی
است** که در سلك احفاد شیخ نورالدین کیل انتظـام داشت وشیخ سعدالدین عالمی متبحر
بود و برغم حمدالله مستوفی غازان خان وامراو لشگریان او بردست او مسلمان شدند وفاتش
درماه محرم الحرام سنهٔ ثمان وعشرین وسبعمـائه درقزوین روی نمود مدت عمر عزیزش
هشتاد وچندسال بود واز آنجمله دیگری عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله
سمنانی است** حمدالله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تـاریخ گزیده قلمی نموده که
شیخ علاءالدوله پسر ملك شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل پیشه بود و
پدرش درمرتبه وزارت بعداز آن تایب شد ودر عبادت درجهٔ عالی یافت در نفحات مسطور
است که ابوالمکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی دراصل ازملوك سمنان
بود ودر سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبهٔ بوی
رسید وشهور سنهٔ سبع وثمانین وستمائه بوقت مراجعت ازحجاز در بغداد بصحبت شیخ ـ
نورالدین عبدالرحمن کسرقی رسید و درسنه تسع ثمانین وستمائه اجازت ارشاد یافت و
بعداز سنهٔ عشرین وسبعمائه درخانقاه سکاکیه درمدت شانزده سال صدوچهل اربعین بر آورد
و گویند درسایر اوقات صدوسی اربعین دیگر بر آورده بود وفات شیخ رکن الدین علاءالدوله
درشب جمعه بیست ودوم رجب سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه دربرج احرار صوفی آباد اتفاق
افتاد و در حظیرهٔ قطب زمان عمادالدین عبدالوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و
هفت سال بود از نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاءالدوله کتاب مکاشفات مشهور است و
دیگری از آنجمله **شیخ اوحدی اصفهانی است** در نفحات سمت تحریر یافته که چنان
استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحدالدین کرمانیست و این نسبت مبنی از
آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست درغایت لطافت وعذوبت و ترجیعاتی مشتمل برحقایق

ومعارف ومثنوی بروزن واسلوب حدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام ودر آنجا بسی لطایف درج کرده است ودر سنهٔ ثلث وثلثین وسبعمائه آن کتاب راباتمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در سنهٔ ثمان وثلثین وسبعمائه اتفاق افتاد ودرمراغه تبریز مدفون شدرحمه‌الله و غفرانه علیه وازجملهٔ اعاظم علماء آنزمان یکی **قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن رکن‌الدین بن احمد بن عبدالغفار الانجی است** وآنجناب سرآمدفضلاءمحققین وافضل علماءمدققین بود ودرمبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول ومنقول وتحصیل فروع واصول موفق گشته بافاده مشغولی میفرمودهمواره باصاحب سعیدخواجه غیاث‌الدین محمد رشیدطریق **مصاحبت** مسلوك میداشت وپیوسته مدح وثناء جناب صباحی رابردیباچهٔ مصنفات خودمینگاشت شرح مختصر ابن حاجب دراصول فقه ومتن مواقف درعلم کلام وفوایدغیاثیه درفن معانی بیان از جملهٔ مؤلفات آن فاضل خجسته صفاتست که بنام نامی غیاث‌الدین محمد درسلك تحریر کشیده والحق کمال علم و دانش خودرا درآن رسائل برفواید بابلغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضدالدین درشهور سنهٔ سته وخمسین وسبعمائه روی نمودعلیه الرحمة والرضوان من الملك الرحیم المعبود و دیگری ازآنجمله واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین است** وآنجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث‌الدین محمداخلاص تمام بود وشرح مطالع و شرح شمسیه راباسم شریفش تالیف نمودوازآنجمله دیگری **حافظ عبدالرزاق الفوطی** است که درعلم حدیث وفن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت وفـاتش دربغداد فی سنهٔ ثلث و عشرین وسبعمائه اتفاق افتاد وازجمله شعرای آنزمان یکی مولانا **جلال‌الدین عتیقی است** واین مطلع درسلك منظومات او انتظام دارد که **مطلع** ازخاك كف پایت هر گرد که بر خیزد ✿ جانهاش فروبارددلهاش فروریزد و ازآنجمله دیگری **فخرالدین فتح‌الله** بن ابی بکر بن حمدالله المستوفی القزوینی است واین مطلع ازجملهٔ منظومات اوست که **مطلع** صد گره باز برآن زلف معنبر زدهٔ ✿ عالمی را چوسرزلف بهم برزده و از جمله مورخان آنزمان یکی برادر **فخرالدین فتح‌الله حمدالله المستوفی** است که درسلك نویسندگان خواجه رشیدالدین فضل‌الله وپسرش خواجه غیاث‌الدین محمدانتظام داشت وتاریخ گزیده رابنام نامی آنصاحبزاده سعید تصنیف کردوازجملهٔ مؤلفات حمدالله دیگری نزهة القلوب است و ازآن کتاب کمال فضیلت وجامعیت حمدالله بوضوح می پیوندد وبسیاری ازغرایب و عجایب عالم وخواص اشیاظاهر میگردد .

ذکر ارپاخان

نسبت ارپاخان که اورا قبل ازوصول مرتبه سلطنت ارپاکاون می گفتند بارتق بوکاء بن تولی خان می پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن موسه بن سنکقان بن ملك تیمور بن ارتق بوکا وسلطان ابوسعید بهادرخان روزی برزبان آورده بود که چون ازفرزندان هلاکوخان

کسی که شایسته امر پادشاهی باشد نمانده این کار بارپاکاون میرسد ودر آن وقت سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بخیل خانه ارپاخان فرستاده اورا باردو طلب نمود و چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آئین ایشان است ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند و امرا جوزا وار کمر خدمت بسته هریك بجای خود ایستادند و آنروز تاشب بحضور وسرور گذرانیدند و نوای عیش وعشرت ببزمگاه ناهید رسانیدند وروز دیگر ارپاخان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتحمل و تنعم مقید نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمد روسی و بجای کمر فیروزه کار میان بند تسمینه مرا کفایت است از لشگر متابعت و موافقت وازمن مرحمت وشفقت ومناسب امرا وارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت وروز جمعه بمسجد رفته درخطبه لقب اورا معزالدین والدنیا خواندند و بی شائبه تکلیف غایلهٔ تصلف شیوهٔ سلطانی قبائی بود بر بالای اوزیبنده وشمیمهٔ جهانبانی خلعتی بود قامت قابلیتش را برازنده **بیت** ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو ✫ تاج شاهی رافروغ از لولالای تو اما چون بر ساقه دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان ندادو هم دراوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملك و مال شراه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده درسابع عشر رمضان سنه سته وثلاثین وسبعمائه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست وارپاخان منهزم شده وزیر نیز بطرفی گریخت و نخست خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپا خان نیز بچنك دشمنان افتاده درسیم شوال همان سال درمقام اوجان از عقب وزیر روان گردید.

گفتار در بیان مجملی ازوقایع ایام دولت ارپاخان وذکر بعضی ازاسباب طغیان مخالفان

چون ارپاخان بر سر بر سلطنت متمکن گردید باخود اندیشید که تاجماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر بوده اند معدوم نشوند زمام امور مملکت درقبضهٔ اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن افناء بعضی ازامرا واعیان دولت را پیشنهاد همت ساخت و نخست بغدادخاتون راکه بنظر استخفاف دروی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبك وزهر دادن سلطان ابوسعید بهادرخان متهم داشته دراواخر ربیع الاول سنه ست وثلثین وسبعمائه بقتلش فرمان داد وخواجه لؤلؤ درحمام آن سیم اندام راشربت شهادت چشانید آنگاه ارپا خان درمیان زمستان لشگر بجانب دربند شروان کشید زیراکه پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپا خان طایفه ازسپاهیان را از آب گذرانید تا از عقب اوزبکان درآمدند وخود از پیش رودر برابر ایشان بایستاد واین معنی

موجب انهزام مخالفان شده ارپا خان مظفر و منصور بدارالملك تبريز مراجعت فرمود و شاهزاده ساتی بیك بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیرچوپان بود بعقد خویش در آورد و درروز استفتاح همان سال امیرمحمودشاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از اولاد هلاکوخان را درخانهٔ خود پنهان کرده داعیه خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه و امیر مسعود شاه امیر شیخ ابواسحق از تبریز پای درواد گریز نهادند مسعودشاه بروم پیش امیرشیخ حسن رفت وامیرشیخ ابواسحق بدیار بکر شتافته بامیرعلی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بهادرخان بود و از مخالفت ارپا خان دم می زد ملحق گشت وهمدران اوان ارپاخان توکل قتلغ را که نسبش باو کدای قاآن می پیوست باد و پسر خورشید منظر بی جهتی سیاست کرد مقارن آن حال زمرهٔ از امرا مانند امیرمحمود ایسن قتلغ وسلطانشاه بن نیك روز ومحمد پیلتن که بحکم سلطان ابوسعید بهادرخان مقید بودند از قید نجات یافته بملازمت ارپاخان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی ضمناً در اشتعال نیران فتنه سعی می نمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابوسعید بهادر خان حامله بود از اردو گریخته نزد امیرعلی پادشاه رفت ومادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت ارپاخان رضا نداشت خواجه لؤلؤ را نزد امیرعلی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپاخان تحریص نمود وحال آنکه امیرعلی پادشاه ازقوم اویرات بود از نسل تنگز وتنکز در زمان قبلاقاآن پیوسته باارتق بوقا که جداعلی ارپاخانست مقابله ومقاتله می نمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث امیرعلی عداوت ارپاخان را پیشنهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدوخان را بپادشاهی بر گرفت.

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان وامیرعلی پادشاه وبیان انجام روزگار ارپاخان وجناب وزارت پناه

چون امیرعلی پادشاه باجتماع خیل وسپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت وهمت بر دفع ارپاخان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت واین خبر بار پاخان رسید بنا بر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد وپیش از تلاقی فریقین بعضی از امراء مخالف ایلچیان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت وسرداری سپاه بامیرعلی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه تسکین گیرد وزیر باین سخن التفات نکرد وبر زبان آورد که **قطعه** نشوم خاضع عدو هر گز ✿ گر چه در آسمان کند مسکن ✿ باز گنجشك را بر دفرمان ✿ شیر روباه را نهد گردن در خلال این احوال ارپاخان قصد کرد که زمرهٔ از امراء فتان را که بهواداری امیرعلی پادشاه متهم بودند ازمیان بردارد خواجه غیاث الدین محمد ازغایت غرور وجود وعدم ایشان را یکسان انگاشت وگفت ع چه جای قصد که اندیشه هم کری نکند ودر روز چهار شنبه سابع عشر شهر

رمضان سنه سته و ثلثین و سبعمائه درحدود جغتو و تغتو آن دو لشگر با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی درغایت صعوبت دست داد در اثناء استعمال تیر دلدوز و سنان شعله افروز محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیك روز از ارپاخان روی گردان شده با میر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان به یدن پیکر ظفر فایز گشته پادشاه و وزیر هریك بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را درسه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیر علی پادشاه بردند امیر علی پادشاه اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار درخاطر داشت مراسم اعزاز واحترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرسانند اما سایر امراء درشهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند در بیست و یکم ماه مذکور آنخواجه عادل عالم فاضل نوازرا شهید گردانیدند وارپاخان را نیز در همان چند روز درولایت سنجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند وایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند ومعنی آیهٔ کریمهٔ (من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً) ظاهر گردید و بعد از این وقایع هایله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع ملازمان او غارت و تاراج یافته چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید وازصعوبت مصیبت آن وزیر وافر منقبت علماء اعلام راتاج مکرمت ازسر نیفتاد و فضلاء گرام را مهجوری ازخلعت شکیبائی داد و یکی از ایشان بیتی چند درمرثیه آن وزیر پادشاه نشان درسلك بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود درسلك تحریر منتظم گردید **قطعه** جای آنست کاختران امروز ✡ برسر ازدست چرخ خاك کنند ✡ درد مندان مهر از سر درد ✡ جامعه دربر چوصبح چاك کنند ✡ الغیاث الغیاث درگیرند ✡ ناله و آه دردناك کنند ✡ که وزیری بآن عزیزی را ✡ بچنین خارئی هلاك کنند درباب وفور جود وسخاو تربیت ورعایت علماء ثقات روات حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابواسحق در شیراز برمسند فرماندهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضدالدین بمجلس شریفش رسید و در اثناء محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل وهنر درایام سلطنت سلطان ابوسعید بهادرخان رعایت وعنایت بیشتر یافتند یادراوان دولت من قاضی عضدالدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود دریك مجلس سه نوبت بدست عطا بخش بجانب من اشارة کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب واملاك بحصول پیوست که حالا هرسال نواب دیوان شما عشر حاصلات آنراسی هزار دینار عراقی حساب نموده ازمن میستانند وامیر شیخ ابواسحق از تفصیل این اجمال سئوال نمود قاضی گفت که یکی ازعادات آن وزیر خجسته صفات آن بود که درهر شب جمعه باعلماء موالی طرح صحبت انداخته درچهار صفحهٔ که ازصفای باطن فرخنده میامنش حکایت کردی می نشست و آنجماعت را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعدازوقوع مباحثه

علمی ازهر کس سخنی سنجیده میشنید اورا بخود نزدیکتر می گردانید واول نوبت که من بدان انجمن رسیدم درصفهٔ کـه آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا نیافتم ودروسط صفه دیگر نشسته دراثناء قیل وقال بر بعضی ازافاضل که برمن تقدم نموده بودند غالب آمدم و این معنی بر آن مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر تمامی مردمی که در آن صفه جای داشتند مقدم نشستم وباز مبحثی درمیان افتاده باردیگر مرا غلبه دست داد وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر بصفه بنشین ومن بصفه که آنجناب نشسته بود رفتم وچون سیم نوبت دربحث برعلماء آن مجلس فایق آمدم اشارت نموده بیواسطه مرا پهلوی خود نشاند وفرش واوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود خواص ومقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آن جناب رادرباره من این مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابواسحق بعدازاستماع این حکایت مبلغ سی هزاردینار عراقی را که دیوانیان اوهر سال برسم مال وجهات ازقاضی میگرفتند بوی بخشید وبرطبق کلمه (هذامن برکت البرامکه) بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افادت دثار باین عطیه بهره ور گردید **رباعی** ای گشته ترا مسنداقبال مقام ✿ رای توامور ملک راداده نظام ✿ خواهی که شوی دردوجهان نیکونام ✿ درتربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی بااو

درشوال سال مذکور که امیرعلی پادشاه از مهم ارپاخان باز پرداخت درمـوضع اوجان موسی خان را برسریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام کامرانی رامن حیث الاستقلال پیشنادهمت ساخت زمام منصب وزارت را درکف کفایت امیرجمال الدین حاجی ولدتاج الدین علی شروانی نهادولواء استغنا برافراشته بی استصواب امرا امور ملکی ومالی رافیصل میداد بنابر آن نوئینان ازمتابعتش تنفر نموده پای درداما‌ن انزوا پیچیدند ومخالفتش را باخود مخمر ساخته انتظاروقت میکشیدند وچون استیلاء علی پادشاه وقوم اویرات در اطراف ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای ازدیاربکر متوجه روم شده بخدمت امیرشیخ حسن که پسرعمهٔ سلطان ابوسعید بود شتافت واورا برمخالفت موسی خان وامیرعلی پادشاه تحریص نمود وامیر شیخ حسن محمد بن تولی قتلغ بن ایسنتموربن انبارجی بن منکوتیمور بن هلاکوخان را بپادشاهی برداشت وتسخیر ملک ایران را باخود قرارداده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت وموسی خان وعلی پادشاه باستقبال روان شده درچهاردهم ذی حجهٔ مذکـوره درمـوضع نوشهـر یاقرادره ازتوابع آلاتاق آن دوسپاه بهم رسیدندوامیرعلی پادشاه حیلهٔ اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستادو پیغام داد که دو پادشاه برسر ملک باهم نزاع دارند چه ضرورتست که ماوتو درین خونریزی باایشان شریك باشیم مصلحت چنان مینماید که هریك بااتباع برسر پشته برآمده ایشان را بهم گذاریم و هر کدام از ین دوخان

که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرموده با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته بر آمد و آتش قتال بباد حملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته محمدخان عنان بهزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست بر د فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور نموده بفر اقبال در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیر زن از پشته فرو تاخت و بزخم تیغ تیز جسد امیر علی پادشاه را ریز ریز ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمدخان عنان مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورد.

ذکر جلوس محمدخان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمدخان را بر مسند جهانبانی نشاند و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادرخان بعنف از وی ستانده بود بحبالهٔ نکاح در آورد و نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید اما همدران ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوهٔ ناستوده خویش چنگ مخالفت ساز دادند و هریك خیالی کرده روی بطرفی نهادند از آن جمله امیر محمود ایسن قتلغ بخوزستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخعلی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطر نشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغا تیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابو کای بن امکان بن تور بن جوجی قسار بن بیسوکا بهادر را بخانی برداشتند و با لشگری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنهٔ سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیده آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از این حال خبر یافت از تبریز جلوریز باران شتافت و شاهزاده ساتی بیك و پسرش سیورغان را بعهود و مواثق با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال شد و خراسانیان در ولایت عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند و امیر شیخ حسن باتفاق محمدخان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنهٔ مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغا تیمور خان پیش از استعمال سیف و سنان عنان یکران بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بردست امیر شیخ حسن کشته گشته موسی خان بمیان ملك هزاره گریخت و جمعی از امراء و لشگریانش بیکی از قلاع

تحصن جستند و بعدازروزی چند موسی خان بدست افتاده درروز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند مستغرق شده اماطغاتیمورخان چون بحدود بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز غازی که درسلك امراء عظام خراسان انتظام داشت ودر آن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست وامیر شیخعلی رادرروز عید اضحی بی جهتی بشمشیر غدر بگذرانید ودریکروز دودشمن امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند ومملکت عراق و آذربایجان اورامسلم شده رایت استقلال برافراخت ومنصب وزارترا بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده وداماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود ودرشهورسنه ثمان وثلثین وسبعمائه امیرمحمود ایسن قتلغ وامیر اکرنج را که سرمایهٔ انواع فتنه وفساد بودند ودر آن ایام ازتوهم وی درزی اهل تصوف سلوك مینمودند درقشلاق موغان بیاسا رسانیدند.

ذکرخروج امیرشیخ حسن بن تیمور تاش وکشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش

امیرشیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که شیخ حسن کوچك عبارت ازوست بعداز توجه پدر بطرف مصردربعضی ازبلاد روم بسرمیبرد درشهورسنهٔ ثمان وثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری برخاطرش استیلا یافته درباب تمشیت مهم خودحیلهٔ اندیشید وغلامی ترك نژاد قراجری نامرا که بپدرش مشابهتی داشت ومملوك حاجی حمزه بودنزدخودبرده وجامه های نفیس دروی پوشانیده آوازه درانداخت که پدرم تیمورتاش بیك ازجانب مصرتشریف آورده وتامردم رااین سخن باورآید مادررا بخانه قراجری فرستادودر رکاب اوپیاده می رفت وچون اینخبر درولایت عراق وآذربایجان شیوع یافت امرا اویرات وبعضی دیگر ازلشگریان که باامیرباشیخ حسن بزرك صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچك پیوستند واز او اسباب قتال وجدال بهم رسانیده بالشگر بسیار عازم آذربایجان گردید وامیرشیخ حسن ایلکانی مصحوب محمدخان دشمنانرا استقبال کرده در بیستم ذیحجه حجهٔ مذکوره در حدود آلاتاق لشگر روم وعراق بیکدیگررسیدند وچون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله وتزویر مفطور بود درحین تسویه صفوف آتشی بلندبرافروخت مردم تصور نمودند که جمعی باوی مواضعه کرده اند که درحین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند وفی الحال امیرپیرحسین بن امیر شیخ محمودبن چوپان ازامیر شیخ حسن بزرك روی گردان شده بعمزاده پیوست وبدین جهت امیر شیخ حسن بزرك عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیرشیخ حسن چوپانی افتاد ودر سن صبی رخت هستی ببادفناداد و وامیرشیخ حسن کوچك واتباع اودربلادعراق وآذربایجان دست بظلم وبیداد بر آورده و درآن اثنا قراجری تیمورتاش رابخاطرخطور نمود که تا بناء زندگانی امیرشیخ حسن چوپانی منهدم نشوداورا آرزوی استقلال جلوس برمسندتیمورتاشی میسر نگرددومنتظر

فرصت بوده بیك ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیك و امیر سیورغان پیوست و حال پدر بدر گ را اظهار نمود و تیمور تاش مغرور بعـزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانـی متوجـه تبریز گشته بعد از تلاقـی فریقین سلك جمعیت او از هـم بگسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجـانب بغداد گریخت .

گفتار در بیان جلوس شاهـزاده ساتی بیك بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذر بایجان بسبب استدعای امیر شیخ حسن ایلکانی

چون مهم امیر شیخ حسن کوچك از ممر پدر مزور تمشیت نپذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنهٔ تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیك بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام اورا درخطبه و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرك را جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود این خبر شنوده عـازم قزوین گشت و ساتی بیك و شیخ حسن کوچك بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الـدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی را بوزارت مقرر ساختند و علم توجه بطرف قزوین برافراختند و امیر شیخ حسن بزرك نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح گونه واقع شد و شاهزاده ساتی بیك و شیخ حسن کوچك به اران و آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرك بسلطانیه رفت و بنا بر آنکه بمصالحهٔ ایشان اعتماد نداشت اتابك خود تاش تیمور و دیگری از خواص را نزد طغاتیمور خان که درمازندران و بعضی از ولایات خراسان فرمانفرما بود فرستاد و التماس نمود که بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد و طغاتیمورخان باتفاق امیر ارغونشاه و خواجه علاءالدین محمد وزیر متوجه آنصوب شده درماه رجب سنهٔ مذکوره بساوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمـات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت زیرا که طغاتیمورخان و امراء خراسان تابع رأی خواجه علاءالدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز برایشان قرار نیافته بود آغاز کفایت کرده بنقیر و قطمیر مضایقه مینمود چنانچه بر بعضی از املاك امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آن زمان از مال و جهات معاف بود خراج حواله داشت لاجـرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت ولیکن غیر اطاعت چارهٔ نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیك و سیورغان از اران بآذربایجان آمد و مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراجری تیمورتاش شده را بند کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیك مقتول گردانیدند بعد از آن امیر شیخ حسن چوپان در باب ویرانی سپاه طغاتیمورخان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیر صایب اندیشیده بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود و ضمناً بطغاتیمورخان پیغام فرمود که اگر پادشاه درقصد

شيخ‌حسن ايلكانى باما اتفاق نمايد من‌شاهزاده ساتى بيك رابعقد آنحضرت در آورم وبنده وارطريق‌خدمت مسلوك‌دارم آن‌مغول‌ساده‌لوح فى‌الحال بقبول‌اين‌سخن اقبال‌نموده بعد از آمدشد سفرا وثيقهٔ‌مبنى‌از آنكه‌چوپانيان درقصدايلكانيان اهتمام‌نمايندتاامارت‌الوس بر ايشان‌مسلم گرددوجهانيان‌ازتفرقه‌نجات يابند بخطخويش‌درقلم‌آورده نزدامير شيخ‌حسن كوچك‌فرستاد واوفرحناك‌شده نيم‌شبى باتفاق‌جمعى‌ازخواص بكنار اردوى اميرشيخ‌حسن بزرك رفت‌ويكى‌از نوابش‌راطلب داشته گفت هرچندشيخ‌حسن آقابادشمنانى كه‌دربارهٔ‌او اين‌نوع خيالات فاسده دارندد م ازدوستى ميزند مانميخواهيم كـه مضرتى بوى‌رسدو آن خطراتسليم‌نموده بازگشت وچون اميرشيخ‌حسن آن‌سخنان راشنيد وآن‌نوشته‌راديد دود حيرت بكاخ دماغ‌او تصاعد كرده فى‌الحال يكى ازمخصوصـان طغاتيمورخان راطلبيدو آن عهدنامه‌را بمطالعهٔ‌وى‌رسانيد آنشخص سرخجالت‌درپيش انداخته نزدپادشاه‌رفت‌وكيفيت واقعه‌را بازگفت طغاتيمور ازحيله شيخ‌حسن چوپانى‌انگشت‌تعجب بدندان‌گرفته ازغايت انفعال همانشب عنان‌بطرف خراسان گردانيد وشيخ حسن ايلكانى بآلاتاق رفته درحدود تلميار منزل گزيد.

ذكر برداشتن اميرشيخ‌حسن ايلكانى جهان تيموربن آلافرنك رابخانى ونشستن سليمان‌خان بموجب اشارت‌اميرشيخ حسن‌چوپانى بر سرير جهانبانى

چون‌مهم‌اميرشيخ‌حسن بزرك و طغاتيمور خان‌چنانچه درحيز بيان‌آمد فيصل‌يافت اميرشيخ‌حسن تدبيرى‌ديگر كرده جهان‌تيموربن آلافرنك را بپادشاهى برداشت‌وبجانب عراق عرب‌رفته بغداد وديار بكر رامع‌توابع و لواحق بتحت تصرف درآورد ودراواخر شهورسنهٔ تسع‌وثلثين وسبعمائه بخاطراميرشيخ‌حسن كوچك‌خطورنمود كه‌سلطنت ايران ازپيش ضعيفهٔ تمشيت‌نخواهدپذيرفت بنابرآن‌سليمان‌خان‌را كه‌ازاحفاد بشمت بن‌هلاكوخان بود بپادشاهى برگزيدوساتى‌بيك‌راطوعا وكرهاً درسلك‌ازدواجش كشيد ودرماه شوال سال‌هفتصدوچهل دراوجان منزل‌گزيد سپاهى يكدل درظل‌رايتش جمع آمدند و مقارن آنحال اميرشيخ حسن‌بزرك باتفاق‌جهان‌تيموربن آلافرنك آهنك‌جنك كرده ازبغدادروى بآذربايجان‌آورد وسليمانخان واميرشيخ‌حسن كوچك خصم‌را استقبال نموده‌درروزچهار شنبه آخرذيحجه‌حجهٔ مذكوره درنواحى نغتو مقابله‌بوقوع‌انجاميد ودرآن‌معركه‌ازجانب سليمان‌خان اميرپيرحسن‌چوپانى‌واميرابراهيم‌شاه سوتانى واردو بوقاء نورمينى وحاجى يعقوب شاه‌سولامشى ومحمودشاه ذكرياكمال‌جلادت وپهلوانى بتقديم‌رسانيده اميرمحمد

ادیسن قتلغ و امیرمسافر ایناق را که در میمنه سپاه جهان‌تیمور بودند بتیغ بیدریغ گذرانیدند وجهان‌تیمور و امیرشیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان‌هزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی مظفرومنصور بتبریز شتافته امیرسوغان‌بن‌چوپان را با برادر خود ملك اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق‌عجم تعیین‌فرمود و پسرعم‌خویش امیر پیرحسن بن امیر شیخ محمود بن چوپان‌را نامزد حکومت‌فارس نمود، چون امیرشیخ حسن بزرك از آن‌معرکه گریخته بدارالسلام‌بغداد رسید بواسطهٔ عدم‌قابلیت‌جهان تیمور رقم‌عزل برصحیفهٔ حالش کشید وخواجه سلمان‌ساوجی که در آن‌اوان ملازم‌شیخ‌حسن ایلکانی بوددرباب‌اعتذار از آن‌انهزام‌قصیدهٔ نظم‌فرمود که‌چند بیت‌از آن‌اینست قصیده‌خسرو الشگر منصوراگر رجعت کرد ✿ نیست بردامن‌جاه تواز آن‌هیچ‌غبار ✿عقل‌داند که ادوار فلك بیرجعت✿ استقامت نپذیرند نجوم‌سیار ✿ این یقین‌است که‌درعرصهٔ ملك شطرنج ✿ برتر از شاه یکی نیست بتمکین ووقار ✿ دیده باشی که چورخ برطرف‌شاه‌نهد ✿ بیذق بی‌خرد کم‌هنر بیمقدار ✿وقت باشد که‌نظر برسبب مصلحتی ✿ نزندشاهش‌ویکسوشوداز راهگذار ✿ نه‌از آن عزم‌بود پایهٔ بیذق‌راقدر ✿ نه‌از بن‌حزم‌بود منصب‌شاهی‌راعار ✿ آخرا دست برآرداثر دولت‌شاه✿ زنهادش بسم‌اسب‌وپی‌پیل‌ودمار ودر بهار سنه احدی‌واربعین وسبعمائه بار دیگر امیرشیخ حسن بزرك‌لشگری ازخیل‌عرب وقوم‌ترك‌فراهم آورده بآذربایجان‌درآمد ودر ذیحجهٔ حجهٔ‌مذکوره سلیمان‌خان باتفاق‌امرا ونوئینان جهت‌دفع دشمنان باوجان رفته درآن‌ایام امیریاغی‌بایستی ولدچوپان بنابرتوهمی که ازامیر شیخ حسن کوچك داشت ازاردوی سلیمان‌خان رو بگردان‌شده ششهزاراسب‌را که‌درسهند بعلف گذاشته‌بودند درپیش‌افکنده میراند بحسب‌اتفاق گذراو برجائی افتاد که نزدیك بمعسکر امیر شیخ حسن بزرك بود بغدادیان گردوغبار فراوان‌مشاهده نموده‌تصور کردند که‌لشگر بسیاربرسر ایشان‌رسید متوهم‌شده‌بمنازل‌خویش بازگردیدندومقارن آن‌حال برادرطغاتیمورخان‌امیرشیخعلی کاون باستصواب‌طغاتیمورخان‌عازم‌تسخیرعراق وآذربایجان گشت وازاینجانب ملك اشرف بن تیمورتاش‌باشارت برادر خویش‌امیرشیخ‌حسن کوچك‌مخالفان‌را استقبال کرده در حدود ابهر بین‌الجانبین‌مقاتله دست‌داد وشیخعلی‌کاون انهزام یافته بخدمت‌طغاتیمورخان‌پیوست‌و بموجب‌فرمان اوعنان‌بحرب‌سربداران تافته درجنك آن‌طایفه کشته شد ودرشهورسنهٔ ثلث و خمسین‌و سبعمائه طغاتیمورخان‌نیز بردست‌خواجه یحیی کراوی سربدار بقتل‌آمد چنانچه کیفیت آن‌حادثه دراثناء ذکر سربداریه مشروح‌خواهد گردید.

ذکر لشگرکشیدن امیرشیخ‌حسن‌چوپانی بجانب‌دیاربکر وحدود روم وبقتل‌رسیدن‌او بعد ازمراجعت بنابراقتضاء قضاء حی‌قیوم

امیرشیخ‌حسن کوچك بعدازوقایع‌مذکوره وحالات‌مزبوره درخدمت سلیمان خان

لشگر بجانب دیار بکر کشیدودرولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت وخانهای مسلمانان وخرمنهای مزارعان رابسوخت وچون بحدود ماردین رسیدحاکم آنجا بملازمت مبادرت نموده بسیورغامشی اختصاص یافت وازآنجا امیرحاجی بیك بن امیرحسن بن چوپان راباسپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد وامیرشیخ حسن ایلکانی امیرشیخعلی جعفر وقراحسن راباطایفهٔ ازمردان شمشیرزن دربرابر ارسال داشته شکست برچوپانیان افتاد وچون گریختگان بماردین رسیدند امیرشیخحسن کوچك بجانب روم رفته در آن مرزوبوم هرموضعی که تعلق بامیرشیخ حسن بزرك میداشت ویران ساخت وازمتمولان ارزالروم بیشمار گرفته علم معاودت برافراخت ودر تبریز مدرسه وخانقاهی درغایت وسعت ورفعت طرح انداخته دراندك زمانی آن عمارات راباتمام رسانید ودرسنهٔ اربع واربعین وسبعمائه نوبت دیگر سلیمان خان وامیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلادروم فرستاد وایشان از آن سفر منهزم بازآمد امیرشیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشت ومقید ومحبوس گردانید خاتون امیرشیخ حسن عزت ملك که با یعقوب شاه تعشق میورزید بتصور آنکه شوهرش بر آن امر ناپسند وقوف یافته وبدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت برقتل امیرشیخ حسن گماشته دوسه زن را باخودمتفق ساخت ودرشب سه شنبه بیست وهفتم رجب سنهٔ مذکوره شوهررا بفشردن خصیه بعالم آخرت فرستاد وخواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه درسلك انشاءانتظام داد **قطعه** زهجرت نبوی رفته هفتصدوچهل وچهار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن ✿ زنی چگونه زنی خیرخیرات حسان ✿ بزور بازوی خودخصیتین شیخ حسن گرفت محکم و میداشت تابمرد وبرفت ✿ زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن وچون از آن قحبه نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح ازدارالعماره گریخته باهم پیشگان خود بحمام رفت وبنابر آنکه ازبیم سیاست امیرشیخ حسن هیچکس رایارا نبود که پیرامن حرمسرای او گردد دو روزاین قضیه غریبه درپرده اختفا مستورماند و روز سوم امراکنیزکی پیدا کرده بدارالعماره فرستادند تامعلوم نماید که بچه سبب امیرازخانه دراین دوسه روز بیرون نیامده وآن کنیزك بخوابگاه امیرشیخ حسن شتافته واورامرده یافت واز محرمان حرم سرا هیچکس راندید لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه را بعرض امرارسانید وایشان بصورت حال پی برده بعدازجستجوی عزت ملك ودستیاران اورا بدست آوردند و بخواری هرچه تمامتر همه را اهلاك ساخته گوشت ایشان راطعمهٔ کلاب کردند.

ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیرشیخ حسن چوپانی

مورخان سخنور آورده اند که ازطبقه افاضل ودانش اثرخاتمة الحفاظ جمال الدین

یوسف بن الزکی درزمان امیرشیخ حسن جهانیان را از نتایج طبع خویش بهره ورداشت ومهارت جمال الدین یوسف درعلوم دینی سیما فن حدیث بمرتبه بود که شیخ جزری دروصف او نوشته که بعدازاو مثل او دانشمندی دیده نشده (وله تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر) علی تالیف مثله وانتقال جمال الدین ازدار ملال درسنه اثنی واربعین و سبعمائه دست داد واز جمله اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة **عبدالله بن العبیدی الفرغانی** است واو صاحب منصب قضاء ولایت تبریز بود وتا آخر عمر بدان امر قیام می نمود ودرفقه امام شافعی وحنفی مهارت تمام داشت وپیوسته نقش تالیف وتصنیف بر لوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه درمذهب امام شافعی وشرح طوالع وشرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصرالدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست وفاتش درسنهٔ ثلث واربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ازجملهٔ دانشمندان آن زمان دیگری **ابوالمکارم فخرالدین احمدبن الحسن الجاربردی** است واو درزمان خود اعلم علماء تبریز بودو پیوسته اوقات شریف را بدرس وتالیف علوم عقلی ونقلی صرف مینمود ازغرایب حکایات آنکه درروزی که منتهی بشب رحلت امیرشیخ حسن چوپانی می شد مولانا فخرالدین بحسب اتفاق باامیرشیخ حسن ملاقات کرده امیر دراثنا محاوره ازآن عالم نحریر پرسید که اگر جمعی ازدشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند واورا مجال نشود که کلمهٔ توحید بزبان راند ومعنی آنرانیز بردل نگذراند آیا حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون درایام زندگانی سالك طریق مسلمانی بوده باشد بمقتضای حدیث (انما الاعمال بالنیات) حکم او وسایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد وچنانچه مذکور شد همانشب امیرشیخ حسن بردست آن زن بهمان طریقه کشته گشت درتاریخ امام یافعی مسطوراست که احمدبن حسن راتصانیف بدیعه است منهاج الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات وشرح المنهاج البیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه وشرح الهدایه حنفیه وشرح التصریف لابن الحاجب وفات مولانا فخرالدین بعداز واقعه امیرشیخ حسن چوپانی بدوسال درسنهٔ ست واربعین وسبعمائه بوقوع انجامید ودیگری ازآنجمله افاضل کامل آن عصر مولانا **شمس الدین محمود** بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است واو نیز درسلك اکابر علما انتظام داشت ومدتی درتبریز واصفهان وبلادشام ومصر بدرس وافاده قیام مینمود (وقال الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب وشرح المطالع و ناظرالعین فی المنطق صنفه فی یوم واحد وشرح التجرید فی اصول الدین وعروض التساوی و شرح منهاج البیضاوی وشرح الطوالع وفصول النسفی والف کتاباً فی المنطق وکتاباً مختصراً فی اصول الدین مع شرحه) وشمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت ودرشهور سنهٔ ست و اربعین وسبعمائه درگذشت وازجمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفرالدین شاه قزوینی است واین رباعی درتاریخ فوت امیرشیخ حسن چوپانی ازنتایج طبع اوست **رباعی** نوبان زمان شیخ حسن چوپانی ✡ ازحکم قضاو قدر یزدانی ✡ درسال ذمد درشب روز معراج ✡ بر دست زنش تباه شد پنهانی.

ذکر ملك اشرف بن تیمور تاش

ملك اشرف حاکمی بود بافروختن آتش ظلم و بیداد معروف و بانگیختن غبار فتنه و فساد موصوف دوست و دشمن از وهراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندك دغدغه بخاطرش راه یافتی در ساعت بقتلش حکم فرمودی **نظم** چو اشرف در ظلم و طغیان گشود ✿ بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر وفساد ✿ برافراخت اعلام جور و عناد و ملك اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی باوی طریق موافقت مسلوك میداشت و گاهی سالك سبیل مخالفت شده رایت منازعت میافراشت ودر اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشگر بطرف شیراز کشید و بی از آنکه مهمی سازد بسلطانیه باز گردید و در آن بلده باعم خویش امیر یاغی باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند وامیر شیخ حسن کوچك نهانی قاصدی بدار السلام فرستاد و یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرك رسانید که شیخ حسن چوپانی بملك اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شمارا بقصد اعدا بدانجانب ارسال داشته انتظار می کشم که مهمی را که متقبل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت آنکار نمی یابید اعلام نمائید تا تدبیر دیگر کنم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملك اشرف و یاغی باستی کرده منهی ایشان را از اینحال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده جان تبک پا بیرون بردند و بهزار مشقت خود را باهر رسانیده در آن قصبه شنیدند که رأی ملك بن ایسن قتلق بااحشام بسیار در آن نواحی منزل دارد و بامفلوکی چند که همراه داشتند بسر رای ملك شبیخون برده اورا بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بینهایت گرفتند و باصفهان شتافته بر متمولان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشگری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابواسحق بود برافراختند و چون بیك منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی را شنیده بسرعت هرچه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان باز گردیدند و بعد از وصول بآن مملکت سلیمان خان بطرفی بیرون رفته همدران ایام میان ملك اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملك اشرف راروی نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از دودمانها برآورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیك خان که در آن زمان پادشاه اوزبکان رسید لشگر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانید و بتیغ بیدریغ بگذرانید و این واقعه در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود وزیر ملك اشرف دراکثر احوال خواجه عبدالحی بود.

گفتار دربیان وصول کوکب طالع ملك اشرف بدرجه شرف واقبال وذکرشمه ازصادرات افعال آنسالك طریق ظلم وظلال

ارباب اخبار آورده‌اند که ملك اشرف بعدازواقعه امیرشیخ حسن‌چوپانی سلیمان خان‌وقوچ‌حسین‌بن امیرحسن‌بن امیرچوپان راکشته عازم‌قراباغ گشت‌وحاجی‌حمزه‌مولای وچوپان‌اختاجی رابمنصب‌امارت رسانیده یعقوب‌شاه‌را ازقیدخلاص گردانید ویعقوب شاه چون بکثرت عددو عدد ازسایرامرا ممتاز بود بردولت‌سلیمانخان‌استیلایافته برامثال و اقران‌تفوق جست وسلیمان‌خان‌از تمشیت‌امورملك ومال عاجز آمده کس باستدعاء ملك اشرف ویاغی باستی فرستاد وچون قاصدبدیشان رسید تسخیرشیراز را موقوف داشته عنان‌عزیمت بطرف عراق‌وآذربایجان انعطاف دادند ودرروز نوروز بسلطانیه‌درآمده ازآنجابتبریز رفتند مقارن‌آنحال امیر سیورغان که‌بفرمان امیرشیخ حسن کوچك‌درقرا حصار روم محبوس بود کوتوال‌آنقلعه‌راکه‌ثروت نام‌داشت‌کشته‌از ذخایر حصار یراق بهم‌رسانید وبجانب‌تبریز درحرکت‌آمد ویاغی‌باستی وملك اشرف از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند ودر معموریه میان ایشان ملاقات واقع‌شده ازآنجا بقصرتاق وکوکچه تینگیز که‌ییلاق امیرچوپان بود رفتند وقرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان‌را جمعیتی‌دست‌داد وسلیمان‌خان که‌تا آن‌زمان‌درقراباغ‌بود ومیپنداشت که‌امراغاشیه‌اطاعت او بردوش خواهندگرفت چون‌هیچکس پروای او نکرد بطرف‌دیار بکر رفت وحاجی‌حمزه مولای وغیاث الدین محمد علیشاهی وزیر وعمادالدین سراوی مستوفی‌ازوی‌جداگشته باردوی ملك اشرف پیوستنددرآن اثناشبی عمادالدین‌سراوی‌را خیال‌نیك برآن‌داشت که‌خیمه‌ویراق‌خود را برجای‌گذاشته پیش‌سیورغان ویاغی باستی که‌یك‌دوفرسنك ازملك اشرف‌دورنشسته‌بودندرفت‌وگفت که‌ملك‌اشرف‌نوکران خود را جیبه پوشانیده قصدشما دارد وبنابرآن یاغی‌باستی وسیورغان بااتباع مکمل‌ومسلح‌شده منتظر بایستادند ونیم‌شب‌خبر بملك‌اشرف رسید که عمال‌توسلاح‌پوشیده خیال‌عذری‌نموده اند لاجرم اونیز سوارگشته مردم‌خودرا مستعد قتال‌ساخت وچون‌روزشد کس نزدیاغی باستی وسیورغان فرستاده پیغام‌داد که‌ماهنوز مملکتی نگرفته‌ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست‌دهد موجب‌این‌شوروشعب چیست؟ ایشان جواب‌دادند که عمادالدین سراوی مثل‌این‌سخنی کفته ملك‌اشرف سوگندان یادکرد که من‌ازین معنی خبری ندارم واصلا خیال‌اضرارشما بخاطر نگذرانیده‌ام اکنون‌باید که‌عمادالدین سراوی‌را بحضور فرستند تاطریق موافقت بدستور مرعی‌باشد وایشان عمادالدین‌را تسلیم نموده چون او بقینول ملك اشرف رسید مقتول‌شدآنگاه‌امرا بموافقت یکدیگر‌بتبریزشتافتندو بنابرآنکه‌یاغی

باستی وسیورغان پسران بیواسطهٔ چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملك اشرف تعظیم میکردند وازین جهة نایرهٔ ملك اشرف درحرکت آمده از تبریز بسهند رفت ودر آن منزل شنید که یاغی باستی وسیورغان داعیه‌دارند که شبیخون بروی زنند لاجرم باتفاق برادرخود مصر مکمل شده متوجه شهر گشت در اثناء راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته‌اند وملك اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتاباد تلاقی فریقین دست داد و بعداز کشش و کوشش ملك اشرف ظفر یافته یاغی باستی وسیورغان گریز برستیز اختیار کردند واشرف در تاتیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قبچاقی او بود بخانی برداشت واورا انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی وسیورغان چون بموضوع بانی رسیدند قاضی محی الدین بردعی وفخرالدین حبش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند وملك اشرف سخن ایشان راقبول نموده گفت که مناسب آنست که امرا تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم وچون فرستادگان باز گشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرد بدیار بکر شتافت ودر آن دیار بردست امیر ایلکان امیر شیخ حسن بزرك بقتل رسید و یاغی باستی بملك اشرف پیوسته باتفاق روی بتبریز آوردند وملك اشرف همدران اوقات یاغی باستی را بروجهی هلاك ساخت که هیچکس بر آن کیفیت اطلاع نیافت آنگاه بفراغبال دست بظلم وضلال برآورده درسنهٔ ست واربعین وسبعمائه برادرخود مصر ملك را بگرفت و در قفص آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار وخواجه علی والنکیز بهادر را بقتل رسانید ودر سنه سبع واربعین وسبعمائه درتبریز وبائی عظیم علاوه بیداد ملك اشرف گشت وبدان جهة هر کس که توانست از آذربایجان جلاشده بمامنی رفت ودر بهار سنهٔ ثمان واربعین وسبعمائه ملك اشرف باسپاهی جلادت آئین عزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی کرده روی ببغداد آورد وبنا بر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت درشهر متحصن شد وملك اشرف مدت دوماه بمحاصره پرداخته چون حرارت برجوهر هوا استیلا یافت ودانست که کاری از پیش نمیتواند برد مراجعت کرد وبدستور پیشتر در آذربایجان واران وعراق عجم بمؤاخذه رعایا وفقرا قیام نموده ازهر کس هرچه توانست بستاند ودر بهار سنه احدی وخمسین وسبعمائه باپنجاه هزار مرد جرار متوجه تسخیر اصفهان گشت وامیر نجیب الدین برادر امیر زکریاء وزیر و خواجه عمادالدین محمود کرمانی که در آن زمان از قبل امیر شیخ حسن ابواسحق اینجو حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند وملك اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره ومحاربه پرداخته بعداز آن مصالحه اتفاق افتاد واصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دوهزار دینار زر سرخ باموازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و ملك اشرف از ایشان بهمان مقدار راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترك جهانگیری کرده درربع رشیدی ساکن شد وخندقی در گرد آن منزل حفر کرده فضیلی ساخت وحکم نمود که متوطنان تبریز ازاکابر واشراف تامزارعان ومحترفات در آن مکان

رحل اقامت انداخته هر کس تواندجهت خود عمارتی بسازد و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود واز دحام خاص وعام در ربع رشیدی بمرتبهٔ انجامید که زیاده بر آن نتوان بود و چون ملك اشرف از خویشان و قرابتان امراء و ملازمان کسان گشته اموال ایشان را گرفته بود در آن اوقات هراس بی قیاس بر ضمیرش مستولی شده در خانهٔ تاریك بنشست و در ماکول و مشروب غایت احتیاط بجای می آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او می کشتند و سقادر نظر او آب آورده در خم چینی می ریخت و پنج هزار مرد را مرسوم بیشتر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف آن بسته بودند از در کریاس مکنت اساس خویش بیاویخت و آنرا زنجیر عدل نام نهاد و هر کس بدادخواهی می آمد آن زنجیر را می جنبانید تا ملك اشرف وقوف یافته احوالش می پرسید و هر سال امراو وزراء خود را مؤاخذه کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز می ساخت و در سنهٔ اثنی و خمسین و سبعمائه دختر حاکم ماردین را خواسته بتبریز آورد و ربع رشیدی را آئین بسته طوی سنگین کرد اما بعد از ملاقات آن دختر را نپسندید و زیاده از یکشب اورا ندید.

گفتار در بیان کیفیت قتل ملك اشرف بن تیمور تاش بن چوپان وذکر بعضی از وزراء آن سردفتر اصحاب ظلم و عصیان

چنانچه درضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیك خان شرح و فور جور و تعدی ملك اشرف را از قاضی محی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر نزد اشرف بتحقیق انجامید بعد از چندسال از ربع رشیدی بیرون آمده در شنب غازان نزول نمود و بر چهارصد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جوهر و اجناس نفیسه بار کرده باسپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون جانی بیك خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لؤلؤ و خواجه شکر خازن را گفت که شما خزاین و خواتین را سر کرده در کریوه مرند روند و بر سرچشمهٔ خواجه رشید توقف نمائید تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید بتبریز باز گردید و الاروی بخوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بجانب مرند برده ملك اشرف در کنار مهران رود فرود آمد و اخی جوق و امراء و لشگریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان بر بالای پشته بر آمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا اشرفی در اوجان جانی بیك خان از راه سر او رسید و فرمود تا عساکر منصوره جرگه کرده ایشان را در میان گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هر طایفه بطرفی گریختند و ملك اشرف بر بالای آن پشته از آن حال واقف گشته بشنب غازان مراجعت کرده یکشب آنجا بود آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شده خدمتش با دو غلام گرجی در مرند بآغرق پیوست و

مردم آنجائی بر کیفیت شکست آن خائن وقوف یافته دست بغاوت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلات تفرقه درداده ملك اشرف بجانب خوی روانشد ودرخانه شیخ محمد بالقچی که درراه بود فرود آمد وشیخ محمد درمقام خدمت بایستاد اماجهة اعلام آنحال قاصدی همعنان برق وباد باردوی جانی بیك خان فرستاد وامیر بیاض بحکم پادشاه بآن منزل شتافته واشرف را گرفته بتبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن بداختر می پاشیدند واورادشنام داده لوازم شکر بتقدیم می رسانیدند وامیر بیاض آنشب اشرف را در خانهٔ والده خواجه شیخ کججانی نگاهداشته روزدیگر باوجان برد وچون چشم جانی بیك خان بر وی افتاد پرسید که چرا این مملکت راویران کردی جوابداد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند وجانی بیك خان ازاوجان ببهشت رودرفته درآن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد وسراورا بتبریز برده بردرمسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیك خان باده هزار کس از سپاه بتبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود وصباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد بگزارد وحکومت آن مملکت راببپسرخود بیردی بیك خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت وپسر ملك اشرف تیمورتاش ودخترش سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت دیدی که چه کرد اشرف خر ☼ اومظلمه برد وجانی بیك زر وچون آن پادشاه عادل مسلمان سالماً غانماً بدشت قبچاق رسید بعدازاندك زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید وبیردی بیك خان اینخبر شنیده ازآذربایجان بمملکت آباواجداد خودنهضت کرد واخی جوق باستظهار توابع لواحق ملك اشرف بتبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد وخواجه عمادالدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید ودرافروختن آتش ظلم وبیداد شیوه ناستوده ملك اشرف را بظهور رسانید ثقات روات آورده اند که درآن اوان که ملك اشرف دربلاداران وآذربایجان فرمانفرماشد خواجه عبدالحی را بمنصب وزارت تعیین نمود وبعد ازچند سال که خواجه شرایط نیکوخدمتی بجای آورد ملك اشرف اوراگرفته وجهاتش را ستانده بقلعهٔ الموت فرستاد تاکوتوال آنحصار کیا اسمعیل رودباری جناب وزارت شعاری را مقیدنگاهدارد

اما کیا اسمعیل رود باری

بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد وخواجه عبدالحی بملوك گیلانات آغازمراسلات کرده بملك اشرف پیغام فرستاده که عنقریب حکام گیلان رامطیع توخواهم ساخت وچون ملك اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار می گذراند ازارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد شاید کیا اسمعیل دست رد بسینه ملتمس او نهد لاجرم آغازحیلهٔ تزویر کرده فرزندان ومتعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول نظر انعام واحسان ساخت تابخواجه پیغام فرستادند که پادشاه بامـا در مقام عنایت والتفات است مراجعت می باید نمود بعدازآن ملك اشرف مصحوب بحری فراتل نوازش نامه نزد وزیر

فرستاد ندا التماس حضورش کرد و خواجه عبدالحی چون آن نوشته راد ید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیك بود که مرغ روح او طیران نماید لاجرم همراه بحری عازم تبریز گشت و هرچند کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملك اشرف اعتماد نیست همدرین ولایت بفراغت اقامت نمای بجائی نرسید و چون خواجه نزدیك به تبریز منزل گزید بحری پیشتر بخدمت ملك اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبدالحی و آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را در نشیمن خود فرود آرد بگوی که فردا امیر ترا طلبیده خلعت وزارت خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملك اشرف او را گفت عبدالحی را بقلعه النجق برده مقید سازد و بحری خواجهٔ منتظر الوزارة را بر اسبی لاغر سوار ساخته بآن قلعه برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چندگاه ملك اشرف عادل اختاجی را بالنجق ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورد و بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش بگشاد و در آن اثنا وزیر بی تدبیر عرضه داشتی پیش ملك اشرف فرستاد مضمون آنکه موسی درمحافظت این قلعه تغافل میورزد پیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری میباید نمود **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار ☆ همه آن کند کش نیاید بکار وملك اشرف بعد از وقوف بر فحوای آن عریضه موسی را طلبیده در شکنجهٔ عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جریمهٔ خود پرسید عرضه داشت عبدالحی را ظاهر گردانید و موسی بدلایل معقوله خاطر نشان ملك اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی بامضاء رسانیده بدآنجا باز - گشت و خواجه کامل العقل را در خانهٔ تنك و تاریك مقید ساخته در آنرا بسنك و گچ بر آورد و سقف خانه را سوراخ کرده هر روز دو نان جهة خواجه نادان از آن سوراخ پایان می انداخت و حال عبدالحی بر این منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود **خواجه مسعود دامغانی** داماد خواجه عبدالحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملك اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت برافراشت ملك اشرف در اوایل سنهٔ احدی و خمسین و سبعمائه او را گرفته در قلعه روئین دژ مقید گردانید مآل حال خواجه مسعود از کتب تاریخ نزد راقم حروف بوضوح نه انجامید والعلم عندالله الحمید المجید .

ذکر وفات امیرشیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس برمسند جهانبانی

چون امیر شیخ حسن بزرك در دارالسلام بغداد چندسال بتمشیت مهام تازیك و ترك قیام نمود در شهور سنهٔ سبع و خمسین و سبعمائه مریض شده بریاض بهشت انتقال فرمود امرا وارکان دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که

ازدلشادخاتون بنت تیمورتاش بن امیرچوپان در وجود آمده بود نهادند و کمرخدمتکاری برمیان بسته زبان دعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان جلال الدین ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیدهٔ درغایت جودت بنظم آورد ومطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهاربیت اول آن قصیده اینست قصیده مبشران سعادت برین بلندرواق ✿ همین کنندندا درممالك آفاق که سال هفصدوپنجاه هفت ماه رجب ✿ باتفاق خلایق بیاری خلاق نشست خسروروی زمین باستحقاق ✿ فرازتخت سلاطین بدارملك عراق خدایگان سلاطین عهدشیخ اویس ✿ پناه وپشت ملوك جهان علی الاطلاق وبیشایبه تکلف وسخنوری آن مهرسپهرسروری پادشاهی بود درکمال نصفت ورعیت پروری ونهایت معدلت ومرحمت گستری نسبت باهل فضل وهنرالتفات بسیارداشت وهمواره همت عالی نهمت برانتظام حال علماوشعرا میگماشت بیت رایت امن وامان اندرممالك برفراشت ✿ بردرودیوارگیتی نقش نیکوئی نگاشت وبواسطهٔ اطوارحمیده وآثار پسندیده باندك زمانی تمامی مملکت عراقین واران وآذربایجان مسخرفرمان اوگشت وپایهٔ قدر و منزلتش ازمراتب آبا و اجداد درگذشت مدت سلطنتش بیست سال امتدادیافت ودرشب دوم جمادی اول سنهٔ سته و سبعین وسبعمائه بفردوس برین شتافت .

گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن وذکر شمهٔ از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذوالمنن

دربهارسنهٔ تسع وخمسین و سبعمائه که خبرمراجعت بیردی بیك خان بجانب دشت وتسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس ازبغداد باسپاه بسیارروی به تبریز نهاد واخی جوق تا کوه سنتای لوای جهانگشای را استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاددرروزاول غالب از مغلوب تمیز نیافت اما روزدوم اخی جوق ازمعرکه ستیزعنان هزیمت بطرف تبریز تافت وسلطان اویس نیزعنان ریز بدآنصوب توجه نمود واخی جوق چون بروصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی نزول اجلال فرموده امراء اشرافی بشرف بساطبوسی رسیدند وبتشریفات مشرف شده بعدازچندروز عذری اندیشیدندلاجرم سلطان درماه مبارك رمضان چهل وهفت تن از ایشان را بیاسارسانید وبقیة السیف باخی جوق پیوسته اواز نخجوان بقراباغ اران رفت وسلطان اویس امیرعلی پیل تن را بحرب مخالفان نامزدکرده خدمتش بنا برنقاری که از سلطان درخاطر داشت درحرب تکاهل ورزید ومنهزم باز گردید وسلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را باخی جوق باز گذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بر آن ولایات استیلا یافته بقدر مقدور نیران ظلم وعدوان مشتعل گردانید و

در بهارسنهٔ ستین و سبعمائه امیر مبارزالدین محمدمظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید مقارن آنحال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید و سلطـان به تبریز درآمده خانه خواجه شیخ کججرا بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق باجوقی از اهل فساد پناه بصدرالدین قبـانی که پدرخواندهٔ او بود برد و سلطـان اویس ایلچیان بقبان فرستاده اورا بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود وچون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسود باتفاق علی پیل تن و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنه قهر آن هرسه مفتن را بر خاک هلاک انداخت ودرسنهٔ احدی وستین وسبعمائه بیرام شاه ولد سلطان شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود درمجلس شراب با بعضی از همنشینان جنك کرده خشم نمود و ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن اوقات نظم فرمود وچون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا اورا به تبریز آوردند ودرسنه اثنی وستین وسبعمائه سلیمان بیك دایهٔ سلطان را که امراء عظیم الشان درفیصل مهمات باو احتیاج داشتند درحبالهٔ نکاح کشید و بنابر آن وصلت بمنصب امارت رسید وهمدران ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید ومولانا الیاس قلندر که با آن امیر ووزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت **قطعه** امارت بر سلیمان شد مقرر ـ وزارت بر نجیب دنك حیران ✿ فلك زانرو همی گوید جهان را ـ که آنك آصف واینك سلیمان ـ ودرسنهٔ خمس وستین وسبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت مینمود لواء خلاف و عصیان ارتفاع داد وسلطان بدانجانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیمت غنیمت شمرده بجانب شهر گریخت وجسر دجله راویران کرد وروز دیگر غایت لطف ومرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دارالسلام باز گشاد وسادات وعلماومشایخ ومعارف را باستقبال موکب همایون فرستاد وسلطان ببغداد درآمده ازجریمه خواجه مرجان در گذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاك خواجه سلمان منظوم گشت **نظم** باز بگشادند بر گیتی دردارالسلام ✿ در طواف آرید غلمان را بکأس من مدام زادهٔ خاراست گل زان نیستش بوی وفا ✿ خود کسی بوی وفا نشنید زابنای لئام لالهٔ لالا سیه روی وزبان در کام دل ✿ زان سیه روئی سر اندر پیش چون اهل عزام بردرخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت ✿ اینچنین باشد چو بر مولی برون آید غلام و سلطان ـ اویس یازده ماه دردارالسلام بعیش وکامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آنولایت نصب کرد وروی توجه بصوب موصل آورد وآن ملـك را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان سمت اشتهار پذیرفت **قصیده** موصل رسید وآورد اخبار فتح موصل ✿ بادا این خبر مبارك بر پادشاه عادل زیبد که ازقدومت امروز نیل ومصر ش ✿ چون آب دجله افتد در پای شهر موصل وسلطان اویس ازموصل بصحرای موش رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود وجهات ایل والوس

اورا بباد غارت وتاراج داده از آنجا براه قرا کلیسیا به تبریز رفت وچون درغیبت موکب همایون ملك کاوس بن ملك کیقباد که اباعنجد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهراً تاغایت اولاد اودر آنولایت بایالت اشتغال دارند دونوبت بقراباغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بوددرین فرصت که سلطان اویس بآذربایجان رسید واینخبر شنید بیرام بیك را بافوجی ازامرا بتسخیر شروان وتادیب ملك کاوس نامزد فرمود وامرا با سپاه لاتعد ولاتحصی بجانب شروان روان شده ملك کاوس در بعضی از قلاع تحصن جست و امرادر آن بلادمدت سه ماه رحل اقامت انداخته چون ملك کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوك نمیدارد ملك موروث بکلی ویران میشود مشایخ وعلمارا وسیله ساخته نزد بیرام بیك رفت و بیرام بیك اورا بند کرده پیش سلطان برد سلطان اویس سه ماه پادشاه شروان را نگاهداشته باردیگر سلطنت آن مملکت رابوی عنایت فرمود ودرسنهٔ تسع و ستین وسبعمائه امیرقاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت وخواجه سلمان مرثیهٔ گفت که بیت اولش اینست دریغا که خورشید روزجوانی ✿ چوصبح دوم بود کم زندگانی وهمدرین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد وباردیگر خواجه مرجان حاکم دارالسلام گشت ودرهمین سال بیرامشاه که سلطان اویس لحظهٔ ازصحبت اوشکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت وسلطان در آن مصیبت نمدسیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در کردن انداختند وتعزیتی داشتند که مثل آن درهیچ زمان وقوع نیافته وخواجه سلمان درمرثیهٔ بیرامشاه قصیدهٔ نظم نمود بیت اولش درخاطر بود ثبت افتاد **مطلع** آسمان باسینهٔ پرآتش وپشت دوتاه ✿ شدبها پاهای گریان برسر بیرامشاه ودرسنه احدی وسبعین وسبعمائه در تبریز وبائی صعب دست داد وقرب سیصدهزار کس برخاك هلاك افتادودرسنهٔ اثنی وسبعین وسبعمائه امیرولی که بعدازقتل طغاتیمورخان برولایت جرجان استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمودوسلطان متوجه حرب او گشته درحدود ری بوی رسید وجنگی صعب اتفاق افتاده امیرولی منهزم گردید وسلطان تاسمنان اورا تعاقب نموده جمعی کثیر ازلشگریان جرجان را بقتل رسانیدوحکومت ری را بقتلقشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت وبعداز انقضاء دوسال قتلقشاه ازری باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت واین عادل آقا که بعضی ازمورخان اورا سارق عادل گویند در مبادی احوال شحنه دارالسلام بغداد بود بعدازآن نوکر سلیمان بیك شده روز بروزمهم او ترقی می نمود تادرحکومت ری شروع فرمود ودرسنهٔ ثلث وسبعین وسبعمائه امیر زاهد که برادر سلطان اویس بود ازبام کوشك اوجان مست افتاده جان بیادفنا داد وازمرثیهٔ که خواجه سلمان جهة او گفته سه بیت بخاطر بود خامه بتقریر آن زبان گشاد **مرثیه** دریغا که باربهار جوانی ✿ فروریخت ازتندبادخزانی ✿ دریغ آن مه سروبالا که اورا ✿ زبالا افتاد این بلا ناگهانی ✿ تودانی چه افتاده است ای زمانه ✿ فتاده است قصر کرم رامبانی ودرشهورسنهٔ اربع وسبعین وسبعمائه امیرولی لشگر بساوه کشیده آن بلده را بقهروغلبه بگرفت ومبارکشاه که حاکم

آنجا بود روزی چندروی پنهان کرده آخر الامر نزد امیرولی رفت ودختر خودرا که درغایت حسن وجمال بود بوی داد وامیرولی اورا منظور نظر شفقت گردانیده باز گشت وهمدرین سال مبانی زندگانی ملك کاوس شروانی انهدام یافت وسلطان اویس پسرش ملك هوشنك را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد ودراواخر سنه خمس وسبعین وسبعمائه والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسرانجام مهام آن مملکت آورد ودر سنهٔ ست وسبعین وسبعمائه آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد وقرب چهل هزار کس درزیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید **بیت** دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود ✿ پای درزنجیرو کف برلب مگر دیوانه بود وخواجه سرور ازالم ویرانی دارالسلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریاء وزیر گرفت.

ذکر انهدام بناء زندگی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

دراواخر ربیع الاخر سنهٔ سته وسبعین وسبعمائه مرضی صعب برذات سلطان اویس عارض شده بروایت حافظ ابرو قبل ازآن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن وتابوت وسایر ضروریات سفر آخرت راترتیب کرده بود وچون آثار نزع برناصیهٔ احوال سلطان ستوده خصال ظهور نمود ارکان دولت بمرافقت قاضی شیخعلی و خواجه شیخ کحجانی برسر بالین آن مبانی جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد وایالت بغداد بشیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتراست تحمل نخواهد فرمود، فرمود که شما میدانید امراء این سخن رابراجازت حمل نموده شیخ حسن رامقید ساختند ودرشب دوم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره مرغ روح سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید ودرهمانشب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را دربیراهن شروان وشیخ حسن را درعمارت دمشقیه بخاك سپردند وچنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان درمرثیه آن پادشاه عالی شان گوید **قطعه** ایفلك آهسته رو کاری نه آسان کردهٔ ✿ ملك ایران را بمرك شاه ویران کردهٔ ✿ آسمانی رافرود آوردهٔ ازاوج خویش ✿ برزمین افکندهٔ با خاك یکسان کردهٔ ✿ آفتابی راکه خلق عالمش در سایه بود ✿ زیرمشت گل بصدخواریش پنهان کردهٔ ✿ نیست کاری مختصر گر باحقیقت میروی ✿ قصدخون ومال وعرض هرمسلمان کردهٔ ✿ زین مصیبت درزمین واقع نگشت از دورتر ✿ آسمانا زان زمان کاغازدوران کردهٔ ✿ روزگارا روزگار دولت سلطان اویس یادکن وان برخلایق رحمت سلطان اویس.

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذارش غیرت گلبرك طرح ولوامع رخسارش رشك ماه ومشتری ازرفتار قامت رعنایش سروسهی پای درگل وازگفتار لعل روح افزایش

غنچه‌سوری منفعل ماهچه‌لوای کشورگشایش ثالث ماه‌ومهر وغبار موکب گردون سایش مامن‌هفتم سپهر **بیت** خدیوجهانبخت فرخ‌لقا ✿ معلی سریر مظفر لوا بفرق‌وقدم زیب‌تاج‌و سریر ✿ زدست ودلش بحروکان درنصیر وسلطان‌حسین همدران ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا وارکان دولت درد ارالملك تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیدهٔ درغایت بلاغت درباب‌تهنیت‌جلوسش نظم کرده سه بیت از آن ثبت افتاد **قصیده‌ای** درپناه‌حیرت‌خورشید پادشاهی ✿ محکوم‌امرونهیت ازماه تابماهی ✿ هم‌ملك توست ایمن ازصدمه تزلزل ✿ هم‌دورتست فارق ازوصمه‌تباهی ✿ ازرای‌تست عالی رایات کامکاری در شأن‌تست‌منزل آیات‌پادشاهی وسلطان‌حسین پرتواهتمام برانتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا وارکان‌دولت رابدستور زمان‌پدر مقررساخت ودر اوایل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه‌رایت‌ظفرپیکر بقصدبیرام خواجه وقرامحمدترکمان برافراخت و بعضی ازقلاع که درتصرف ایشان‌بود فتح‌فرموده آخرالامر بصلح‌انجامید وامراء ترکمان‌برسم پیشکش هرساله بیست‌هزار گوسفند قبول‌نموده سلطان‌بازگردیدودرهمین‌سال شاه‌شجاع بن‌امیرمحمد مظفر بالشگرظفراثر بصوب‌آذربایجان‌شتافت و سلطانحسین اورا استقبال نموده بعدازوقوع قتال‌عنان بوادی‌انهزام‌تافت‌وشاه شجاع‌درتبریز چون‌چهار ماه بعیش ونشاط بگذرانید خبرمخالفت‌شاه‌یحیی شنیده‌عازم شیراز گردید لاجرم باردیگر سلطان حسین از بغداد روی‌بتبریز نهادوبرمسند سلطنت متمکن گشته ابواب‌عشرت وانبساط بر گشاد شهادت امیراسمعیل بن‌زکریا دربغداد درایام سلطنت‌سلطان‌حسین بوقوع‌پیوست وبدان‌سبب شاهزاده‌شیخعلی بن سلطان‌اویس درعراق‌عرب برمسندحکومت نشست‌ومیان برادران یکدونوبت محاربه‌ومصالحه اتفاق‌افتاد وهنوزغبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان‌حسین بردست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد واین واقعه در شهرصفر سنهٔ اربع وثمانین وسبعمائه درتبریز بوقوع انجامید وسلطان حسین‌در عمارت دمشقیه مدفون گردید .

گفتاردربیان مخالفت زمرهٔ ازامرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا

دربهارسنهٔ ثمان‌وسبعین وسبعمائه که‌خسرو ثوابت‌وسیار اززمستان خانه‌حوت‌جهة اظهارعمل ببرج حمل انتقال کرد وجان‌نودرقالب عالم‌کهن دمیده فضای باغ و بوستان روی‌بخضرت ونضارت آورد سلطان‌حسین ازتبریز باوجان‌شتافت وعادل آقاازسلطانیه باردوی‌همایون‌رفته کلیات‌وجزئیات مهمات راازپیش‌خود گرفت طایفه‌ازامرامانندا سرائیل وعبدالقادر ورحمن‌شاه درویش قاصدجان عادل گشته قاضی‌شیخعلی‌راکه‌بحکم پادشاه‌از آذربایجان بشام شتافته‌بود که‌مدت‌العمر آنجاباشدباز آوردند وروزی باعادل آقا درسر دیوان‌آغاز گفت وشنیدنموده برزبان گذرانیدند که تاغایت منصب پیشوائی ما تعلق بتو

میداشت دیگر ترا قبول نداریم آقاجواب داد که اختیار پیش شماست وفی الحال برخواسته بقیتول خود رفت وروی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهت عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند والتماس مراجعت کردند عادل بآن سخنان واهی ملتفت نشد وتاقرق سلطانیه عنان باز نکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد وآقا اورا در همدان حاکم کرده باندك زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آورد و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین ازامرا متوهم شده برسم سیروشکار سوار گشت وازاوجان بیرون تاخته عنان ریز بتبریز شتافت وشهررا کوچه بند کرد امرا چون اینحال مشاهده نمودند خزانه وجیبه خانه را برملازمان خود تقسیم نموده روی ببغداد نهادند وسلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاد ازعزیمت مخالفان خبرداد وآقا باتفاق شاه منصور باپنج هزار سوار جرار ازعقب ایشان ایلغار نموده شاه منصور بمنقلای روان شد ودر نواحی آلتون کوپروك بدشمنان رشیده بعضی ازایشان گریز برستیز اختیار کردند وطایفهٔ پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان پادشاهیم وشاه منصور قاضی شیخعلی وامراء عاصی را بجان امان داده بقیتول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند وچون بمراغه رسیدند بموجب نوشتهٔ که سلطان حسین بخط بد خویش باب زرقلمی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود وهرچند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخعلی را زنده گذاشته ازوی صد تومان خون بها بستاند وشاه منصور کوفته خاطر بهمدان رفته عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه سر افراز گردید.

ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر وبیان مخالفت شاهزاده شیخعلی باصاحب تاج وسریر

چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دارالسلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت وشاهزاده شیخعلی بن سلطان اویس که در آن ولایت بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد آنجماعت را اضلال نمود تا در روز جمعه از جمعات سنهٔ ثمانین وسبعمائه که امیر اسمعیل باکس اندك بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی که ترکش اورا برداشته بود پیش دویده شمشیری بررویش زد چنانچه از پای در افتاد وامیر مسعود برادر امیر زکریا ازخانه بیرون آمده امیر اسمعیل آواز برآورد که ای عم مرا دریاب وامیر مسعود بجانب برادر زاده روان شده مبارکشاه نحس ونجس دیگر که قرا محمد نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند ونزد شاهزاده شیخعلی رفته کیفیت واقعه باز گفتند شاهزاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را بیاورید وا بشان

درساعت سراورا بریده پیش مادروپسر آوردند وازعمارتی که بناکردهٔ امیراسمعیل بود آویختند ازغرایب آنکه دروقتی که امیراسمعیل برسر آن عمارت نشسته بود و استادان کار می کردند نجاری خواست که سرچوبی راکه از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل اورامنع نموده گفت بگذارشاید سر کسی راازاینجا بیاویزند وعاقبت سرش را از اینچوب آویختند القصه چون اینخبر بتبریز رسید امیرزکریا که درکبرسن بود برفوت پسر وبرادر ناله‌وزاری آغاز نهادوسلطان حسین منشور سلطنت بغداد رابنام شاهزاده شیخعلی درقلم آورد و نزدبرادر فرستاد و پیغام‌داد که‌مادرا یالت ولایت بغداد باتومضایقه نداریم امامناسب‌چنان می نماید که یکی ازامرابزرك نزدخودنگاهداری تاباسامشی رعیت وسپاهی قیام‌فرماید اکنون‌هر یك از نوئینان‌راطلب کنی بدانجانب‌فرستیم وشاهزاده شیخعلی فرستادهٔ برادر راخوشدل ومسرور بازگردانیده برسریرپادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت رابعبدالملك تمغاچی تفویض‌فرموده قاتلان‌امیراسمعیل‌راباوج عظمت واقتداررسانید وچون‌دید که‌تمشیت‌امور مملکت ازایشان نمی آید قاصدی نزد پیرعلی بادك که‌ازملازمان قدیم آباء او بود ودر آن‌زمان ازقبل شاه‌شجاع درشوشتر حکومت‌می نمود فرستاده‌اورا ببغدادطلبید وپیرعلی بدارالسلام شتافته سرانجام تمام‌مهام را ازپیش خود گرفت وسایر بلادعراق‌عرب رابتحت‌تصرف‌در آورد وچون اینخبر بمسامع علیه سلطان‌حسین‌وعادل آقا رسیدبعد از اجتماع سپاه درپائیز سنهٔ اثنین وثمانین وسبعمائه‌ازتبریز متوجه بغداد گشتند وشاهزاده شیخعلی وپیرعلی‌تاب مقاومت نیاورده بغدادرا بازگذاشتند وعلم‌توجه بجانب شوشتر افراشتند وپادشاه بهوای‌عیش وطرب عازم‌بغداد گشته‌هرچندعادل آقا گفت‌مناسب آنست که بهیات اجتماعی بشوشتر رویم ومهم‌شیخعلی‌و پیرعلی رافیصل‌دهیم بسمع‌قبول نشنود وعادل آقا کوفته‌خاطر بافوجی‌ازسپاه بشوشترشتافت وبامخالفان‌صلح کرد بر آن جمله که شیخعلی بشوشتر قناعت نماید ودیگردرحکومت بغداددخل نفرمایدواز آنجا ببغداد رفته روزعیداضحی بخدمت سلطان‌حسین‌رسید وبنابر رنجش مذکور پادشاه‌راهم آنجا گذاشته بااکثرلشگر بسلطانیه خرامید ودرغایت استقلال بسر انجام امور ملك و مال مشغول گردید ودرهمان زمستان عبدالملك تمغاچی وبعضی از اعیان بغداد مبلغ پانصد تومان نزد شاهزاده شیخعلی و پیرعلی فرستاده استدعاء حضور نمودند وایشان متوجه دارالسلام گشته سلطان‌حسین محمود والی وعمر قبچاقی را بمقاتله‌مخالفان نامزدفرمود وآن دوامیر بردست‌پیرعلی بادك اسیرشده‌جمعی کثیراز لشگریان‌بقتل آمدندوسلطان حسین بعداز استماع این‌خبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب تبریز انعطاف داد ودر راه‌مشقت بسیار کشیده بصدهزار حیله بمقصدرسید یفعل‌الله‌مایشاء ویحکم‌مایرید

ذکر ارتفاع غبار تفرقه وشین وکشته شدن سلطان حسین

در آن‌اوان که‌سلطانحسین درکمال پریشانی بدارالملك آذربایجان نزول‌اجلال‌فرمودعادل آقاازسلطانیه بجانب‌ری رفته فتح‌بعضی‌ازقلاع آن‌ولایت راکه‌امیر ولی‌درتصرف داشت

پیشنهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهت استمالت خاطر آقا بکومك نامزد کرد چنانچه اندك مردمی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنه اربع و ثمانین و سبعمائه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او بی باکی در خطه خاك پیدا نمی شد خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود پیش گرفت سلطان حسین هرچند کسان از عقب او فرستاد و التماس مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل به اران و موغان شتافته لشکری فراهم کشید و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکوره بیك ناگاه بآن بلده در آمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشهٔ خزید اما همدر آنشب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید **بیت** تیغ نیلوفری آخر چکند بر تن او ✿ که ملالش بدی از رایحهٔ نیلوفر و بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و گاهی بر افعالی که مناسب مرتبه سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام میفرمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین بلغز بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و معموری شهر و ولایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل مینگاشتند **نقلست** که خواجه جمال الدین بلغز مقید بود بآنکه بعبارت منغز تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبدالله و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترك را جهة طلب گاه بخدمت خواجه جمـال الدین فرستاد چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جوابداد که بسر عبدالله و جـان فیض الله که در متبن ما چندان بتن موجود نیست که عصافیر بمناقیر بر سطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته .بار دیگر گفت بیك سمان تیلای دور خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولو الالباب بعیداست و آن ترك چون دید که هرچند می ایستد سخنی مفهوم نمیشود باز گشت و امیر شمس-الدین زکریا را گفت هرچند من از خواجه گاه میطلبم او قرآن میخواند .

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد

سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاك و خونریز و بسیار بیباك و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف از بعضی اقسام فضایل بهره ور و در علم موسیقی پیش رو ارباب هنر **نظم** ز خونریز هر گز نمیداشت بیم ✿ ز بیمش دل چرخ بودی دو نیم بدی زهر و تریاق در کین و مهر ✿ بدیدار و مقدار مهر و سپهر و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دولتخانه تبریز تیغ تیز مهم سلطان حسین را بفیصل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسب گله بانی بدستش افتاد و پای در رکاب آورده تا زمان وصول بسلطانیه هیچ خانه باز نایستـاد و عادل آقا اورا بپادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعهٔ کراو تو مقید گردانید و با سپاهی جنگجوی تندخوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه یاغی باستی ولد شیخ علی ایناق و ابوسعید ولد پیرملك

ازعادل گریخته بسلطان احمدپیوستندو او را از کیفیت وصول سلطان بایزید وعادل آقا اعلام‌دادند چون‌سلطان‌احمد هنوز تمسکی پیدانکرده بود شهر باز گذاشته هزیمت‌غنیمت شمرد وعادل آقا به‌تبریزرسیده عباس آقا و مسافرایودا جی‌راحاکم‌ساخته بمرندرفت و محمددواتی وقرابسطام‌را بکنارآب ارس‌فرستاد و ایشان‌پل ضیاءالملك را محکم‌کرده رحل‌اقامت‌انداختند وسلطان‌احمددرخفیه‌قاصدی نزددواتی وعباس ومسافرروان‌گردانیده پیغام‌داد که شمانوکران‌منید بچه‌جهةخدمت عادل میکنید وایشان‌بجانب سلطان مایل‌شده چون‌اینمعنی برعادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت وسلطان احمداز مراجعت آقاخبر یافته‌حمزه وباغی باستی وابوسعیدرا به‌تبریز ارسال‌داشت وچون ایشان نزدیك‌بآن‌بلده رسیدند ازدورسیاهی عباس و مسافررا دیدندکه‌متوجه اردوی سلطان‌اند باهم‌گفتندکه هرگاه‌عباس‌ومسافر بخدمت سلطان احمد جلایررسند یمکن که از مابیشتر اعتباریابند اولی آنکه‌هم‌اینجاخاطر ازدغدغهٔ ایشان‌فارغ‌گردانیم و درمبداء ملاقات پیش‌ازتکلم بی توقف وتلثم شمشیر درهم بستند وعباس و مسافر کشته‌گشته حمزه وباغی باستی‌سربار ایشان رانزدسلطان احمدروان کردند اینمعنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون‌کاراز دست‌رفته بودچاره نداشت‌وبه‌تبریزخرامیده متوجه‌ضبط‌مملکت واستمالت سپاهی‌ورعیت گشت‌ناگاه خبرمتواترشد که شاه‌زاده شیخعلی و پیرعلی بادك باغواء عادل آقاعزم‌رزم جزم‌کرده نزدیك‌رسیده‌اند بنابرآن سلطان‌باستقبال ایشان‌روانشد ودرحوالی‌هفت‌رود محاربه‌دست داده‌عمرقپچاقی ازجوانغارسلطان احمد صف‌ویران‌کرده بشاه‌زاده‌شیخعلی پیوست‌لاجرم شکست برجانب سلطان‌احمد افتاده ازراه خوی‌به‌نخجوان‌رفت‌ودرمزارپیر عمرنخجوانی بقرامحمدترکمان ملحق‌گشته ازواستمداد نمود قرا محمدگفت این‌ملتمس وقتی‌مبذول افتدکه‌چون مادربرابرمخالفان صف‌کشیم تو بانوکران‌خویش درموضعی که تعیین‌نمائیم توقف‌نموده قدم‌پیش وپس ننهی وبعداز مشاهده صورت‌فتح و ظفردرغنیمت طمع‌نکنی‌سلطان‌احمدمتقبل این‌دوشرط‌شده‌قرا محمدپنج‌هزار مردترتیب‌داده وهرسیصد کس‌رایك قشون‌ساخت‌وهرقشونی‌راسی‌دستچه کردمقررآنکه ازهرقشونی‌ده‌مردپیش‌رفته تیر اندازی کنند وچون‌خصم قصد ایشان‌نماید‌گریزان‌گشته ده نفر دیگر قدم‌پیش نهند تاپسال‌اعدا ازهم فروریزد وباین‌منوال قرامحمد باشاه‌زاده‌شیخعلی وپیرعلی بادك‌حرب کرده‌شاه‌زاده وپیرعلی درآن‌معرکه بقتل‌رسیدند وترکمانان غنیمت فراوان گرفته‌روی بمنازل‌خویش آوردندبعدازآن سلطان احمدبه‌تبریزشتافت وسرپیرعلی رابرسبیل‌استهزا نزدعادل آقا فرستادوآقا متوجه‌تبریز گشته دربن اثنابین‌الجانبین سخن‌صلح درمیان‌افتاد وسلطان احمدخواجه‌شیخ کحج ومولاناشمس‌الدین‌ابهری‌رانزد آقافرستاد تامبانی‌پیمان رابایمان‌مؤکد سازدومنتظرمراجعت ایشان‌میبودکه‌ناگاه‌استماع‌نمود که‌عادل آقانزدیك رسیدبنابرآن متوهم‌شده آورق‌را براه قلعه‌قهقهه ارسال‌فرمود و خود از راه نخجوان بطرف اران‌وموغان رفت وقاضی شیخعلی‌را بطلب‌هوشنك که حاکم لمبخازبود فرستاد و

عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا بخدمتش شتافتند و بنوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنك واسطه شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر ینموجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا در عراق عرب شریك سلطان احمد بود و آقا بر ین قرار بسلطانیه باز گشته امراء بغداد بوی گفتند که معتمدی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که سرداری صاحب وجود و پسر خاله او بود بحکومت و قوام الدین النجقی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا روان فرمود و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبدالملك تمغاچی که صاحب اختیار آن دیار بود باطایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دوهزار تومان از منزل او واصل مفلسان شد و بغداد پر فتنه و آشوب گشته خزینه که جهة عادل آقا فراهم آورده بودند ببادغارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان احمد رسیده برجناح استعجال روی ببغداد نهاد و در اثناء راه شاه منصور از حبس قلعه کراو تو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان خبر یافت از راه یعقوبه بوادی فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته و اورا گرفته بخدمت سلطان آوردند بزبان پس از روزی چند تورسون را باقوام الدین النجقی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد همدران ایام امیر علی و هندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند به تیغ بیدریغ گذرانید و شاه منصور را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر اورا ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و ثمان و سبعمائه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرد و خود روی به تبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران درهم آویختند و جمعی کثیر کشته گشته هر طایفهٔ بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده از مراغه باوجان رفت و از آنجا بزنجان شتافت و چون عادل از قرب وصول سلطان پردل اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرد و روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد فرمود شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و همعنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و مرا ملك و مال از او دریغ نیست و هرچه شاه در آن باب میفرماید اطاعت مینمایم اما عادل بنده عاصی ماست که روی بآن درگاه آورده مطبوع آنکه اورا تقویت نکنند و مجال تسلط ندهند شاه شجاع باخود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و بنواب خویش دهد و عادل آقا را مفلوك سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان درمیان نهاده مهم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امراء تبریز ملازم سلطان بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امراء خود و ابراهیم شاه و عبدالکریم از ملازمان شاه شجاع روی بسلطانیه

آورد وشاه‌شجاع باوی شرط کرد که‌زمام اختیار ملك ومال درقبضه‌اختیار امراء فارس گذارد وخود بجانب شوشتر شتافت وچون ایشان بسلطانیه رسیدند از امراء سلطان‌بایزید عمر قبچاقی ومحمد جمشید باهم گفتند که چگونه‌اختیارشهر وقلعه‌را بدست امراءشاه‌شجاع توان‌داد وابراهیم‌شاه وعبدالکریم رادرشهرفرودآورده اندك نزلی بایشان دادندوخود بحصاردرآمده دیگر التفات بدیشان‌نکردند وعبدالکریم وابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج‌شده درمیان‌زمستان بشیراز بازگشتند وسلطان‌بایزیدقرب پنجاه روز در سلطانیه حکومت‌نموده ناگاه‌بی‌جهتی عمر قبچاق را بقتل آورد وامرا دیگر ازوی متوهم شده بگریختند وسلطان‌احمد خبرضعف برادرشنیده بسلطانیه رفت‌وقلعه‌را بصلح گرفته‌مضبوط ساخت وپسرخودآق‌بوقا را که ده‌ساله‌بود بحکومت نصب‌فرمود وزمام‌اختیارآن‌ولایت را درکف کفایت‌شیخ محمود جاندارنهاد وچوپان قورچی‌را کوتوال قلعه ساخت وسلطان بایزید رامصحوب‌خویش بتبریز برد ودراین‌اثناخبرتوجه حضرت‌صاحب‌قران امیر تیمور گورکان بطرق عراق‌وآذربایجان شایع‌شدوجمعی‌ازایلچیان آنحضرت بتبریز رسیدند وسلطان احمد مقررفرمودکه‌ایلچیان رادربغداد ببیند وایشان رابدانجانب فرستاده‌خود نیز ازعقب‌درحرکت آمدوعادل‌آقاسلطان‌را ازحدود سلطانیه دوردیده نوبت دیگرآن بلده‌را بتحت‌تصرف درآورد ودوهزارکس بخدمتش پیوسته اطراف‌آن‌قلعه را مضبوط ساخت وباردیگر میان‌او وسلطان غبارنزاع‌درهیجان‌آمدوهنوز ازجانبین‌طریق‌مخالفت می‌پیمودند که‌ماهچه رایات آفتاب‌اشراق صاحب‌قران آفاق‌پرتووصول برحدودولایات فارس وعراق انداخت‌وکارایشان بجائی‌رسید که‌بعدازآن‌هیچیك‌ازآن دوسردار‌بدیگری نپرداخت‌وسلطان احمد مدتی ممتد نسبت بصاحبقران وافرمنقبت نیزدرمقام خلاف‌ونزاع بوده آخرالامر بروم گریخت وروزی‌چند درپناه‌دولت پادشاه آن‌مرزوبوم‌ایلدرم‌بایزید روزگار بسر بردودرآن‌اوقات که‌امیرتیمور گورکان‌عازم‌روم‌شدسلطان‌احمدبمرافقت‌قرایوسف ترکمان که او نیزدرظل عنایت ایلدرم‌بایزید روزگار میگذرانید بجانب‌مصروشام‌شتافت وسلطان‌مصر چندروزی درمقام‌تربیت ایشان‌درآمده بالاخره هردورامحبوس گردانید و می‌خواست که بندکرده بنزد حضرت‌صاحبقران فرستد در آن اثنا خبر فوت آن حضرت بتحقیق پیوست وسلطان مصرایشان‌را مطلق‌العنان ساخته سلطان وقرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق وآذربایجان آوردند وسلطان‌احمد برعراق عرب‌استیلا یافته امیرقرا یوسف آذربایجان‌رادرحیز‌تسخیر کشیدو دروقتی که‌بجانب رومرفته‌بودسلطان‌بناءعهدی راکه‌میان او وقرایوسف بودمنهدم‌تصور کرده بتبریزخرامید وبران‌خطه‌مستولی گردید وچون‌امیر قرایوسف ازآن‌یورش‌بازگشت روزجمعه بیست‌وهشتم ربیع الآخر سنهٔ ثلث عشروثمانمائه دردو فرسخی تبریز بین‌الجانبین محاربه‌دست‌داد وفرار برجانب سلطان افتاد ودرتبریز مختفی شدوهمدران روز امیرقرایوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه‌تفصیل‌این وقایع بعد قضاءالهی درضمن‌قضایاءحضرت‌صاحبقران امیرتیمور

گورکان بعرض خواهدرسید وچون جوادخوشخرام خامهازجولان درمیدان احوال چنگیز خانیان باز پرداخت بموجب وعدهٔ که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان بوده اند معطوف خواهدساخت.

مثنوی

شکر ایزدرا که بروفق مرام / جزو اول زین مجلد شد تمام
کرد کلکم ازسر دانش سواد / قصهٔ شاهـان چنگیزی نـژاد
بلکه از بحر ضمیر خرده بین / گشت این اوراق پر درثمین
تانمـاید از سر رافت نظـر / جانبش آصف پناه دادگـر
سرور دریا دل عـالـی تبار / مشتری کردار خورشیداقتدار
روشن ازدیدار او چشم امل / دیده بان قصر اقبالش زحل
ترك خونریـز فلك روزستیز / می زند برفرق خصمش تیغ تیز
کلك زرین عطارد بر سپهر / می نویسدمدحتش ازروی مهر
زهره دربزمش بودخنیاگری / ماه بر فـرق لوایش پیکری
درکرم بی مثل آمد زان سبب / ذات اورا شد کریم الدین لقب
هرکه را دادند ازنامش نشان / جز حبیب الله نارد بـر زبان
هست بیحد چون ثنای ذات او / ختم بهتر بـر دعای ذات او
تاکند کلك سخن در گفتگوی / تابودطبع سخندان نکته جوی
باد یارب آصف عالی مقام / مـرجع اهل فضیلت بـر دوام
خامهدایم درثنایش نکته زای / نام او هر نامه را زینت فزای

تمام شد جزو اول ازمجلد سوم کتاب حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحيم

جزودوم از مجلد سوم درذکر بعضی ازطبقات ولات که معاصر چنگیزخانیان بوده اند ولباس پادشاهی پوشیده وکاس عنایت بی نهایت الهی نوشیده یارب زسخن قدر مرا عالی ساز ✿ وزغیر حدیث خوددلم خالی ساز ✿ پیوسته چوازثبات ملکت گویم ✿ درملك سخن وری مرا والی ساز بعدازتقدیم سپاس وستایش پادشاهی که بخامهٔ منشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع وقیع (وَاللهُ یُؤتی مُلکه من یَشاء) موقع می کرد وجل جناب جلاله وپس از تبلیغ صلات وصلوات دین پناهی که بهدایت بدات ملت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت راه وصول بدرجهٔ بلند (من یهدالله فلامضل له) بحصول می پیوندد صلی الله علیه وآله نموده میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه بنظر این ذرهٔ احقر درآمده بدین تفصیل ملوك مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوك رستمدار ملوك طبرستان ملوك سربدار ملوك کرت وکلك سخن گذار شمهٔ ازاحوال این ملوك نامدار را درین جزو درسلك بیان خواهد کشید وبدستور معهود اندکی ازحالات اکابر وافاضل زمان هریك ازاین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید ومن الله العصمته والتائید.

گفتاردربیان کیفیت وقایع زمان ملوك مصر ازوقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

برالواح ضمایر مستخبران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه مجلد ثانی درآخر ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملك معظم غیاث الدین بن ملك صالح بن ملك کامل بن ملك عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب درشهور سنهٔ ثمان واربعین وستمائه بردست غلامان خود کشته گشت آنگاه ممالیك ملك صالح که زمام اختیار درقبضه اقتدار ایشان بودسرداری سپاه رابعزالدین که او نیز درسلك غلامان ملك صالح انتظام داشت تفویض نمودند وخطبه بنام والده ملك معظم که ملقبه بشجرة الدربود و ام خلیل کنیت داشت خواندند وشجرة الدر ضعیفهٔ عاقله جمیله بودوقرب دوسان آن مملکت

را بحسن تدبیر ضبط فرمود ودر سنهٔ اثنین وخمسین وستمائه امرا بر سلطنت عزالدین متفق شده اورا ملك معز لقب نهادند واز آن روز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت وآن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت.

ملك معز الترکی الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود وکما ینبغی رعایت احکام شریعت می نمود وچون بر سریر سلطنت متمکن گردیده ام خلیل را در سلك ازدواج کشید وبعد از آنکه سه سال در دولت واقبال بسر برد در سنهٔ خمس وخمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش درآورد وام خلیل ازغایت رشك جمعی را فرمود که ملك معز را درحمام جام شهادت چشانیدند.

ملك منصور علی بن ملك معز بعد از قتل پدر باستصواب امرا وارکان دولت بر تخت سلطنت نشست وام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بحلق بر کشید وچون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین را که اتابکش بود بر تخت نشاندند واو را ملك مظفر خواندند.

ذکر سلطنت ملك سیف الدین مظفر وکشتن کبوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر

نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملك مظفر لقب یافت بروایت امام یافعی قطر بود: (بالقاف والطأ المهمله والراء) ودر بعضی از کتب تاریخ نام اورا قودوز نوشته اند وبرهر تقدیر چون ملك مظفر بر سلطنت مصر تمکن یافت استماع نمود که هلاکو خان بر بلاد شام استیلاء تمام یافته وکیبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته وعنان بصوب آذربایجان تافته بنا بر آن دفع مغولان را مطمح نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر ماه مبارك رمضان سنه ۶۵۸ در حین جالوت تقارب فریقین دست داده ملك مظفر طایفهٔ از ابطال رجال را در کمین گاه بازداشته با سایر سپاه بر زبر پشتهٔ بایستاد و کیبوقا بغرور وموفور بر آن پشته تاخته ملك مظفر بموجب کلمهٔ الحرب خدعه پشت بجانب او گردانید وروی بوادی فرار آورد و کیبوقا بی اندیشه مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیك ناگاه سپاه مصر اطراف و جوانب اورا فرو گرفته وآتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان محترق گشت واز وقت طلوع آفتاب تاهنگام استوا غبار معرکهٔ هیجا در هیجان بوده آخر الامر ملك مظفر برطبق نام خویش مظفر گشت و کیبوقا در چنك اسار گرفتار شد وهمانجا بقتل رسید وملك مظفر بمصر باز گردید اما همدر آن ایام بعضی از امراء بر قتلش اتفاق نموده بهادر مغربی درموضع مطیه بزخم تیری جان گزای اورا از پای درآورد وبعد از آن غلامان زمام پادشاهی را بدست ابوالفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند واورا ملك ظاهر لقب نهادند.

ذکر ملك ظاهر

نامش بقول امام یافعی بیبرس بود وبروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار واو در اوائل حال درسلك ممالیك امیرعلاءالدین که ازجملهٔ ارکان دولت ملك صالح بود انتظام داشت وملك صالح آثار اقبال در ناصیهٔ حالش مشاهده کرده اورا از امیر علاءالدین بخرید ومنظور نظر شفقت گردانید وروز بروز کار ملك ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعده سنه ٦٥٨ برسر بر سلطنت مصر صعود نمود وبصفت شجاعت وجلادت ودیانت وامانت اتصاف داشت ودرحمایت حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت بر غزا وجهاد میگماشت ودرایام دولت خود باحمدبن الظاهر بالله بن الناصر الدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم بامر الله ابوالعباس احمد بن بی علی را که ازاحفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاند وچون ظاهر هفده سال و کسری بدولت واقبال گذرانید در ۲۸ محرم الحرام سنه ٦٧٦ بعالم آخرت منزل گزید .

گفتار دربیان بعضی ازوقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمهٔ ازاحوال علماء و افاضل آن روزگار

در تاریخ امام یافعی مسطوراست که در سنهٔ ستین وستمایه که ملك ظاهر درمصر لواء سلطنت برافراخته بود احمدبن الظاهر بالله العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسیدو صحت نسب خودرا بثبوت رسانید وطالب جلوس برسر برخلافت گردید وملك ظاهر ملتمس اورا بعزقبول اقتران داده اشراف واعیان مصررا مجتمع ساخت و شرط مبایعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردندو احمدرا بلقب برادرش المستنصر بالله ملقب گردانیدند وهمدران مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت درقامت ملك ظاهر پوشانیدودر آن باب منشوری درسلك تحریر کشید وملك ظاهر قاهرهٔ معزیهٔ را آذین بسته باخلعت خلیفه سوار شد و گردشهر برآمد آنگاه جهت مستنصر اتابك وحاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود وصدسر اسب وسی استر وشصت شتر وچندغلام بملازمتش بازداشت ومستنصر بمجرد این قدر جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور نموده بجانب بغداد روان شد تاآن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آباء واجدادخویش برمسند استقلال بنشیند وچون بهیت رسید فوجی ازسپاه هلاکوخان از اطراف وجوانبش درآمده آغاز قتال نمودند و طایفهٔ ازاعراب وتراکمه که درموکب مستنصر جمع گشته بودند فرار برقرار اختیار کرده مستنصر بافوجی ازخواص کشته شد وازجمله مردمی که ازآن غرقاب بلاخودرا بساحل نجات رسانید یکی ابوالعباس الحاکم بامرالله بود که درسلك احفاد المسترشد بالله انتظام داشت وچون او

بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قایم مقام المستنصر بالله گشت و بعداز آنکه چهل سال و چندماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند در گذشت ودرسنهٔ ثلث وستین وستمائه ملك ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه وسلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود ودرعرض چهار سال آن بقعه منیر بکمال معموری رسید ودرسنه ٦٦٦ ملك ظاهر قلعه اکراد و واعمال طرابلس وانطاکیه را مفتوح ومسخر گردانید ودرسنهٔ ٦٦٨ حصن عکه نیز بتحت تصرفش قرار گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملك روم کرده یکی ازارکان دولت را در مصر بنیابت خویش بازداشت وبادوسه کس ازخواص درلباس اختفا بروم شتافته مداخل و مخارج آنمملکت را بنظر احتیاط درآورد وبدارالملك خود بازگشته ایلچی نزد اباقا خان فرستادو پیغام داد که ما بجهة نظاره وتماشا بولایت روم رفتیم ودر دکان فلان طباخ خاتم خودرا رهن مقدار طعام کردیم مطموع آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقاخان ازکمال تهور وجرأت ملك ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام اینحال نزد معین الدین پروانه که درآن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد ومعین الدین انگشتری بند قداررا ازآن طباخ ستانده روان فرمود وبعدازآن بندقدار بالشگر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود روایت تاریخ وصاف آنکه اینحرکت ازوی بنا بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت برآن مملکت مستولی گشت وقول امام یافعی آنکه میان بندقدار ولشگر تاتار وروم محاربات اتفاق افتاده صورت ظفرونصرت او را دست داد وروزی چند بدولت واقبال گذرانیده باغنایم بسیار بمصر بازگشت وچون اباقاخان ازکیفیت این حادثه خبریافت عنان عزیمت بصوب روم تافت وبقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام بیرون کشیده معین الدین پروانه را با دویست هزار مسلمان نمازگذار شهید گردانید وچون ازآنولایت بدارالملك خود بازگردید طایفهٔ ازابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت وآن جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیك بآن رسید کـه آن حصن حصین را بغلبه وقهر مسخر گردانند وساکنان بیره حال تیره خود را قلمی نموده آن نامه را بربال کبوتری بستند وبوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید ازافق شرقی آن کبوتررا بجانب مصر پرانیدند ودرنصف النهار همان روز آن برید پـرنده مکتوب را بقاهره رسانید وچون بندقدار برمضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا برفور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن خاطر ومستظهر باشند که صبح رایت دولت مادرروز هفتم ازاین تاریخ برافق حوالی بیره طالع خواهد گشت واگردراین وعده خلاف واقع شود ایشان درتسلیم حصار مرخص اندرسیاح فضاء هوابطریقیکه آمده بود بازگشته بندقدار با دوهزار سوار بجانب بیره درحرکت آمد و بنفس نفیس باهفت غلام برمراکب یام نشسته برلشگر سبقت گرفت وچون درآنوقت ازقاهره تابیره بیست وهفت موضع یام بسته بودند درچهارشبانه روز آن مسافت دور ودراز را قطع کرده بعداز قـرب وصول بمقصد دویست سوار از لشگریان حما بموکب ظفرانتما پیوستند ودروقتی که خسروانجم

برقلعه چرخ چهارم بر آمد بر کنار آب فرات که میان او و پره حایل بود برز بر پشتهٔ رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح وانبساط بایوان کیوان رسانیده مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما بر ایشان خاطر شدند و بعداز پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هرچه تمامتر رسیدند و مانند بلا از آب فرات گذشته مغولان چون آنحال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذالحجهٔ سنهٔ ٦٧٦ دردمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در ۲۸ همان ماه در گذشت وازوی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام داشتند وازمشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد وشیخ عراقی از نواحی همدان بوده در صغر سن ازحفظ قران فراغت یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و باندك زمانی آن جناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی ازمدارس همدان بافاده مشغول گشت روزی جمعی ازقلندران بهمدان رسیدند و باایشان پسری خورشید منظر بودوچون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطهٔ غلبه مشرب عشق گرفتار شد آنگاه ع بباد داده ورق‌های درس وفتوارا ✿ سر درپی قلندران نهاده بهمراه ایشان بمولتان رفت ودر آن بلده بصحبت شیخ بهاءالدین زکر یا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد وچندگاه درخلوت نشست و ریاضت‌ها کشیده بدرجه کمال صعود نمود وشیخ بهاء الدین یکی از بنات خودرا بعقد شیخ عراقی در آورد وشیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمـد او را کبیر الدین لقب دادو شیخ عراقی بعدازفوت شیخ بهاء الدین بزیارت حرمین شریفین (زادهما الله تشریفاً وتعظیما) رفته ازحجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدرالدین قونوی مشرف شده استماع فصول نمود و کتاب لمعات رادرآن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت ومعین الدین پروانه که در آنزمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ عراقی گشته جهة آنجناب درتوقاة خانقاهی ساخت وهرروز بملاقات شریفش می‌پرداخت روزی مبلغی زربرسبیل نذر نزد شیخ بردشیخ فرمود که مارا بزر نتوان فریفت بفرست حسن قوال را بمارسان وحسن قوال را بمارسان وحسن قوال در آنوقت درغـایت حسن جمال بودوچون امیرمعین الدین میل خاطرشیخ رابوی معلوم نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید وشیخ باامیرمعین الدین وسایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیك رسید پیش رفته وسلام گفته اورا درآغوش کشیدو شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند وصحبت‌ها داشته سماعها کردند وشیخ درآن ایام غزل‌ها گفت ویکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست **نظم** ساز طرب عشق که داند که چه ساز است ✿ کز زخمهٔ او نه فلك اندر تك و تاز است وشیخ بعدازقتل معین الدین ازروم بمصر شتافته سلطان نسبت باوارادت تمام پیدا کرد وشیخ بی تکلف درمصر گرد کوچه و بازار سیر می‌فرمودروزی

شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیفست که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که مامردم فقیریم و غیر این حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی واشك افشاندی حسودان اینخبر بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را باخود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان باوی درخلوت می نشیند گفتند نی آنگاه دوات وقلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیرالدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آنحال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد **نظم** در سابقه چون قرار عالم دادند ☆ مانا که نه برمراد آدم دادند زان قاعده و قرار کان روز فتاد ☆ نی پیش بکس وعده و نی کم دادند وفات شیخ عراقی در ششم ذالقعده سنه ثمان و ثمانین وستمائه اتفاق افتاد و در صالحیهٔ دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیر-الدین هم آنجاست و از علماء زمان ملك ظاهر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبدالکافی است** در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر اورا اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین وستمائه دست داد و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف **محمد بن عبدالله بن مالك الجیانی** بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه «**حافظ** منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیة الاسکندریه» در زمان سلطنت بندقدار در سنه ۶۷۴ از لباس حیات عاری گشت و از جملهٔ دانشمندان عالیمکان آنزمان دیگری امام **شیخ محی الدین** النوویست و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن حسن ولادتش در عشر اواسط از ماه محرم الحرم سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع واربعین جهة تحصیل بدمشق شتافت و درمدرسهٔ رواحیه قرب دوسال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو برزمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ مصحوب والد خود بمکه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۵ آغاز تصنیف نموده تاسنهٔ سته و سبعین وستمائه که وفات یافت بان کار مشغول بود در وضه منهاج المناسکین و تهذیب الاسماء واللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر والتقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جملهٔ مؤلفات امام نووی است .

ذکر ملك سعید محمد بن ملك ظاهر

محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملك سعید لقب یافت وچون قرب دو سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی ازمواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنا بر آن اشراف واعیان قصد خلع او نمودند و ملك سعید اینمعنی رادانسته برادرخود سلامش راکه درسن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند و اوراملك عادل لقب داده سیف الدین قلاوون راکه در سلك غلامان صالحی انتظام داشت اتابك وی ساخت وبنفس نفیس بابرادر خودخضر و بعضی ازخواص بقلعهٔ کرك شتافت ودرسنه ۶۷۸ درآنحصار وفات یافت وخضر زمام حکومت کرك رابدست آورده بملك مسعود ملقب شدو تاشهور سنه ۶۸۵ درآن دیار شهر یار بودبعداز آن سیف الدین قلاوون اورا طوعاً و کرهاً از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند .

ذکر سیف الدین قلاوون

چون ملك سعید ازمصر بکرك رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت بعداز انقضاء سه ماه سلامش را ازحکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون راکه مشهور بودبالفی درماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه گردانیدند واوراملك منصور لقب دادند اماسنقر اشقر صالحی که ملك الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملك کامل شمس الدین گشت ودرسنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقـاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بر بعضی از آن بلدان مستولی شدودرهمین سال میان سیف الدین قلاوون وشاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان که بفرمان برادرخویش اباقا بحدود حمص آمده بودقتال روی نمود و کفـار تتار منهزم گشته ملك منصور برطبق لقب خویش نصرت یافت ودرسنه ثمانین وستمائه میان سنقر اشقر وسیف الدین قلاوون صلح بوقوع انجامید وسیف الدین حکومت انطاکیه وچند موضع دیگر بوی باز گذاشت ودر چهارم ماه ربیع الاخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلدهٔ طرابلس رابجنك از کفار فرنك گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بتحت تصرف درآوردند ودرسادس ذی القعده سنه ۶۸۹ درظاهر قاهره معزیه آن پادشاه غازی ازعالم مجازی رحلت نمودند مدت سلطنتش پانزده سال وچندماه بود .

ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند باملك منصور

ازجملهٔ فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هوشمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد الاربلی درتاریخ امام یافعی مسطور است که ابن

خلکان در سنه ثمان وستمائه تولد نمود و در موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت وچندگاه در آن مملکت ساکن شده بعداز آن بقضاء بلادشام منصوب گشت ومدت ده سال بآن امر اشتغال فرموده درفیصل قضایا شرایط دیانت وامانت بتقدیم رسانید وچون سلطان رقم عزل بر صحیفهٔ حالش کشیده در مدرسهٔ امینیه ونجیبیه بدرس و افاده میپرداخت تادرسنهٔ احدی وثمانین ستمائه عالم آخرت را منزل ساخت واز جمله مصنفات ابن خلکان کتاب وفیات الاعیان است وآن بهتر کتبی است که متقدمین درفن تاریخ تصنیف نموده‌اند وازجملهٔ مشایخ آنزمان یکی **شیخ ابواسحق** ابراهیم بن‌معصیار الجعبری است و **شیخ** ابواسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بودودر سنه ۶۸۷ در مصر ازعالم انتقال نمود و درماه ربیع‌الاول همین‌سال **شیخ یاسین** المغربی وفات یافت وشیخ یاسین در سلك اکابر مشایخ انتظـام داشت و بواسطهٔ آنکه احوال خودرا در پردهٔ خفامستور میگردانید بامرحجامت اشتغال مینمود وشیخ محی‌الدین امام نووی رانسبت بشیخ یاسین ارادت تمام بودوپیوسته بزیارت اورفته طریق تلمذ مسلوك میداشت عمرشیخ یاسین قریب بهشتادسال بودوهمدرین سال ابن النفیس العلامه علاءالدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که دردیار مصربلکه درسایرامصار مثل اوطبیبی نبود ازعالم رحلت نمود و از تصانیف آنجناب موجز مشهور است وبسیاری ازاکابر علماء آن کتاب را شرح نوشته‌اند ودیگری ازافاضل زمان سیف‌الدین قلادون **ابن البخاری** المحدث است وابن البخاری درسنه ۵۹۵ تولد نموده بودودر بغداد تحصیل فرموده وازمشایخ آن بلده اجازت روایت حدیث یافته واو بصفت صلاح ودیانت وتقوی امانت موصوف بود ودرصالحیهٔ دمشق فی سنه تسعین و ستمائه بجهان جاودان نقل نموده سبب شهرتش با بن بخاری آنکه پدرش چندگاهی دربخـارا بسر برده بودوهمدرین سال **شیخ عفیف الدین** سلیمان بن علی قلمسانی ازعـالم فانی بمنزل باقی انتقال فرمود وآنجناب منازل السایرین راکه مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری است شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش نیز درغایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی از فقهاء شیخ عفیف‌الدین را بزندقه و الحـاد نسبت مینمودند ظاهرا بنابر کمال حسد بوده والله اعلم .

ذکر ملك اشرف صلاح‌الدین خلیل بن ملك منصور سیف‌الدین قلاوون

بعدازفوت ملك منصور جمهور اشراف مصر ولدارشدش ملك اشرف را در ذیقعدهٔ سنه ۶۸۹ برتخت سلطنت نشاندند واوپادشاهی صائب‌رای گیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی برسر نهاد امر وزارت رابشمس‌الدین سلقوس تفویض نمود ومنصب سرداری سپاه را ببدرالدین زیبا متعلق گردانیده روی باستخلاص طرابلس که باردیگر بتصرف کفارفرنك درآمده بودآورد و پس ازوصول بظاهر آنحصار درامرمحاصره وپیکارغایت

سعی واهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از یکماه آن بلده‌را مسخر گردانید و بسیاری از کفره‌فجره را به‌تیغ بیدریغ بگذرانید واساس قلعه‌را انهدام‌داده متصل بآن شهری نوبنا کرد وآن‌را نیز طرابلس نام‌نهاد وبعداز آن‌همت بر تسخیر عکه گماشته باعساکر موفور وجنود غیرمحصور که‌از آنجمله هژده‌هزار غلام زرخرید او بودند متوجه آن‌حصار شدودرچهارم ربیع‌الآخر سنه‌تسعین‌و ستمائه بمقصدرسیده آغازمحاصره ومحاربه نمود ومخالفان دین‌مبین که در آن قلعه‌متین مسکن داشتنددر مقام‌دفع ومنع آمده ازجانبین نیزچرخ وسنك‌منجیق پران گشت‌ودرآن اوان روزی کفاریکی ازمسلمانان‌راکه باسیری گرفته بودندعوض سنك درمنجیق‌نهاده بطرف سپاه‌اسلام‌انداختند وجسدآن بیچاره‌در فضاء هوامتلاشی گشته ازمشاهدهٔ آنحالت آتش غضب‌وعصبیت‌ملك‌اشرف دراشتعال آمده سوگند خورد که تاشهرعکه رابخاك‌راه یکسان‌نسازد وخرمن حیات متوطنان آنجا را بباد قهرنابود نگرداند دست‌ازجنك باز ندارد ونقابان‌تیزچنك‌را فرمودتادر مسام‌زمین آغازراه بریدن کردند وازخندق گذشته ستونهادرزیر برج و باره نصب‌نمودند وتمامی شب‌قلعه‌را مجوف‌ساخته بیکبار آتش درآن‌ستونها زدندلاجرم باد ادبار برمفارق‌کفار وزیده‌بعضی ازجدارحصار بیفتاد ودرصباح روزجمعه هفدهم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره اهل‌اسلام‌تیغ انتقام‌ازنیام کشیده‌درعکه ریختند و خون اکثر آن بی‌دینانرا برخاك‌هلاك ریختند وبعدازدوروزاز وقوع‌این‌صورمدینهٔ صور نیز درحیز تسخیر ملك اشرف درآمد زیراکه‌حکام ولشگریان‌آن بلده‌چون ازصعوبت قضیهٔ مردم‌عکه خبریافتند فرار برقرار اختیار نمودند ورعیت کس‌نزد ملك‌اشرف فرستاده واظهاراطاعت وانقیادکرده داروغه طلبیدند وهمدرآن سال‌ملك اشرف بتایید ایزدمتعال حصار صیداوعثلیث وطرسوس و وطباخی رانیز مفتوح ساخته‌نصاری‌فرنك رابتمام از آن دیاراخراج فرمود ابواب‌فرح‌و سرور برروی روزگارکار اهل اسلام گشود ودر همین‌سال ملك‌عادل سلامش بن‌ملك ـ ظاهر بترس‌وفات یافت وچون مدت هزار روز انوار معدلت ملك اشرف برمفارق اهل اسلام‌تافت بیبری بروی‌خروج‌نموده در سابع محرم‌الحرام سنهٔثلاث وسبعین وستمائه‌نقش وجود آن‌سلطان عادل مجاهدرا بنوك شمشیر تیز از لوح زندگانی بسترد و برادرش ملك‌محمدبن ملك‌منصور سیف‌الدین قلاون‌را پادشاه کرد وشمس‌سلقوس وزیررا مواخذه کرده آنمقدار شکنجه‌نمود که‌ازعالم انتقال فرمود

ذکر اقبال وادبار بیدره و کیبوقا ولاچین ورسیدن ملك‌ناصر بسلطنت آن‌سرزمین

چون‌بیدره بقتل‌ملك‌اشرف مبادرت‌نمود اسم‌پادشاهی برمحمدبن‌سیف‌الدین‌قلاون که‌درسن نه‌سالگی بود اطلاق کرده‌سرانجام‌تمامی مهمات را ازپیش‌خودبر گرفت‌وملقب بملك‌قاهر شد چون‌یکسال برینمنوال بگذشت درمحرم‌الحرام سنهٔاربع‌وتسعین‌و ستمائه

کیبوقا که‌در زمان‌غلبه‌ملك مظفر بر کیبوقا نویان باسیری دردست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای‌درمسند امارت نهاده‌باتفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده‌بیدره رابکشت وملك‌عادل‌لقب‌یافته متصدی سلطنت‌مصر گشت واورا آنوقت که‌برسریر سلطنت‌مصرصعود نمود پنجاه‌ساله‌بود وبعدازدوسال ازپادشاهی کیبوقا در درسنهٔ‌ست‌وتسعین وستمائه اعاظم امراء اساس‌دولتش‌را بسرپنجه‌بیوفائی درهم‌شکستندو عروس‌آن مملکت‌را بحسام‌الدین عقدبستند وکیبوقاباچهارکس ازغلامان‌خاصه‌خویش بصوب‌دمشق گریخته لاچین که ملك منصورلقب یافته‌بودفوجی‌ازسپاه رابدانجانب‌فرستاد تااورا گرفته‌در قلعه سرخد ساکن گردانیدند واسباب فراغتش رابهم‌رسانیدند و در سنهٔ ثمان وتسعین وستمائه اعیان‌مصر نسبت‌بلاچین نیزطریق‌بیوفائی پیش گرفتند وبعدازاداء نمازخفتن دروقتی که‌لاچین بلعب شطرنج اشتغال‌داشت وغیراز قاضی‌حسام‌الدین‌اطنفی و وامیرعبدالله ویزیدالبدوی وامامة‌بن‌الغسال کسی‌نزد اونبود هفت‌کس ازاعاظم امرا با شمشیرهای کشیده برسرلاچین رفتند وقفس‌قالبش‌راشکسته‌مرغ‌روح‌اورا بطرف‌آشیانه عقبی پرواز دادند وروزدیگر کس‌بطلب محمدبن‌سیف الدین قلاون که‌در قلعه کرك‌بود فرستاده او را بمصر آوردند وپادشاه ساخته‌ملك ناصرلقب نهادند ومنصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند ودر سنهٔ اثنی وسبعمائه‌حافظ تقی‌الدین ابوالفتح‌محمدبن علی‌بن‌رقیق القشیری درمصرفوت‌شد درتصحیح المصابیح مسطوراست که تقی‌الدین را مصنفاتی‌است که‌مانندآنها تالیف کرده نشده‌ودرهمین‌سال کیبوقا که‌بعدازخلع‌ازسلطنت مصر درسرحدمیبود ازعالم‌انتقال‌نمود.

گفتار در ذکر سلطنت ملك‌ناصر وآنچه در زمان اوشد ظاهر

چون ملك‌ناصر برسریر سلطنت مصر متمکن‌گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت‌غازان خان گذشت چهارهزارسوار بماردین وراس‌العین که‌حکام‌آنجاخراج گذار غازان‌بودندفرستادواموال‌وجهات ساکنان‌آنموضع رابباد غارت و تاراج داد بنابر آن میان‌اووسلطان محمود غازان موادنزاع‌در هیجان‌آمده غازان‌دراوایل سنهٔ ۶۹۹ لشگر بصوب شام‌کشیده ودرنواحی‌حمص باملك ناصرمقاتله نموده اورامنهزم‌گردانید وایالت آن‌بلادرا ببعضی ازامرا تفویض‌کرده رایت‌مراجعت برافراخت وامراء عظام ازمحافظت ثغورشام عاجزشده هریك‌ازایشان عنان‌عزیمت بجانب اردوی غازان‌خان معطوف‌ساختند بنابرآن‌غازان خان ثانیاً سپاه فراوان بدان بلدان برد وبعداز وصول بجلب فتح‌شام را بعهده قتلقشاه نوئین وچوپان‌بیك‌کرده روی بصوب‌دارالملك خودآورد وملك ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر برسر غازانیان تاخته مهم ایشان را برحسب دلخواه فیصل دادوغنیمت بینهایت گرفته‌قدم برمسندحشمت‌وعظمت‌نهاد وامر خطیرنیابت ولشگرکشی‌را به‌بیکتیمورتفویض نمود ومنصب‌وزارت‌فخر الدین عمرالحنبلی مشغول

فرمودوقراسنقررا دردمشق حاکم کرد وجمال الدین اقرم درحلب روی بتمشیت امور سپاهی ورعیت آورد صیت کمال قدرت واستقامت امور مملکتش دراطراف آفاق سمت اشتهار گرفت ولشگری ورعیت مطیع ومنقادش گشته تمامی بلادمصروشام صفت معموری پذیرفت درسنهٔ احدی وسبعمائه الحاکم بامرالله العباسی که درممالك مصروشام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملك ناصر وامراواکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش برتخت خلافت نشاندند وبرمنابر اسلام دردیارمصر وشام خطبه بنامش خواندند وچون مدت هشت سال ازرشحات سحاب عنایت الهی ریاض مملکت ملك ناصر ناضروریان بود ناگاه چشم بدروزگار درکارآمده صرصر خلاف امراء روزی چند بهادر دولتش رابخریف حرمان تبدیل نمودتبیین این مقال آن کـه سیف الـدین سالار و حسام الدین بدر چاشنی گیر که ازاکثرامراء بمزیدجاه وجلال ممتازومستثنی بودند هوس استقلال بخاطر گذرانیده درسنهٔ سبع وسبعمائه قصد ملك ناصر نمودند وسلطان ازاندیشه عذردشمنان وقوف یافته باهفتادخروار زرو جواهر وحرم ودختروپسر وصدوهفتادنفراز غلامان جلادت اثرشبی ازقلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرك که درحصانت باسد سکندر برابربود نهضت نمود وبعداز وصول برج وباره را استحکام داده مطمئن خاطر سکون برحرکت اختیار نمود سالاروچاشنی گیر چون عرصهٔ مملکت مصررا خالی دیدند المستکفی بالله واشراف واعیان رامجتمع ساخته درتعیین پادشاهی که ازعهده ضبط حوزهٔ اسلام بیرون تواند آمد ازایشان مشورت طلبیدندوخواطرهمکنان برسلطنت چاشنی گیر زمام حل وعقد مهام رابکف کفایت سالار داده منصب نیابت را بپیرعلی قبچاق تفویض نمودوقتال السبع ازممالیك سیف الدین قلاون وجمال الدین موصلی غلام بدرالدین لؤلؤ و علاءالدین بغدادی را باسی کس ازسر داران وسپاه فراوان جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد ودمشق را بجمال الدین اقرم وحمارا بقبچاق وحلب رابقراسنقوروطرابلس را باستیمور داد وچون ازجانب ملك ناصرخوف وخشیت بی نهایت داشت بنابراستصواب امراء قاصدی سخن دان نزداو ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجبی طریق اعتزال وانزوا اختیار کرده مملکت را بازگذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان این کمینه رابر تخت سلطنت نشانده ملك مظفر لقب دادند ~~مبلغی~~ کلی ازخزانه مصحوب سلطان است ومارا جهت تجهیز لشگر اسلام واخراجات راه بیت الحرام بدان وجه احتیاج تمام وهمچنین قرب دویست غلام شجاع درملازمت استان سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که ازعهدهٔ خدمات ضروریهٔ آن حضرت بیرون آیند نگاهدارندوسایر آن جماعت رابمصر فرستند تاباتفاق دیگر بهادران اینجائی بامرغزووجهاد پردازند ملك ناصر جواب داد که محقروجهی که از خزانهٔ همراه آورده شده عشرخزاین موروث ومکتسب نیست که درمصر گذاشته ایم واگر آن را بازفرستم هرآینه جهة مایحتاج وجه معاش دریوزه باید کرد و طلب فوجی ازغلامان که رعایت حق نمك نموده مصحوب اینجانب اند غایت نا انصافی

است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوك نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملك مظفر نهاده اند و ما بر سبیل اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آن جماعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابود انگاشته مناسب آن که ملك مظفر و اتباع او جهة این جزئیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بچاشنی گیر و ملازمان او رسید دم در کشیدند و دیگر از ملك ناصر چیزی نطلبیدند بعد از آن ملك مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرموده سر أو علانیه با نهدام بناء زندگانی ایشان جسارت نمود و منکو تیمور از ممالیك ملك اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملك مظفر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعه کرك رفته و بدست اخلاص در دامن دولت ملك ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یکیك و دودو تقلید منکو تیمور نموده بملازمت ملك ناصر شتافتند لاجرم باندك زمانی جمعی کثیر در کرك مجتمع گشتند وچون اینخبر بشام رسیده حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزدیك ملك ناصر فرستاده اظهار هواخواهی فرمود وقتال السبع وجمال الدین موصلی وعلاء الدین بغدادی که در آن حدود بودند از تغییر عقیدهٔ قراسنقور نسبت بملك مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و اینخبر را ملك ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و وجهات ایشان را گرفته بکرك بردند وچون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملك ناصر وقوف یافت هراس بیقیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت و ملك ناصر بلطف پادشاه قادر واثق گشته باسپاهی متکاثر از کرك بدمشق رفت ودر آن بلده اکثر امرا وحکام بظل رایت آفتاب احتشام التجا کرده ملك ناصر همهٔ ایشان را باصناف اعطاف والطاف خسروانه بنواخت وقواعد عهدو پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانیده لواء توجه بصوب مصر برافراخت وبتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنهٔ ۷۵۸ باعظمتی وشوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است ازدمشق درحرکت آمد وچون چاشنی گیر نیل بلا را بمصر جاه وجلال خود محیط دید بصد دردو داغ وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه خروار ازخزانه بار کرد وباچهار صد غلام خاص براه صعید طریقه فرار گزید وسلطان برگریز خصم اطلاع یافته وقراسنقور ومنکو تیمور را باطایفهٔ از دلیران روان فرمود تا بمابین غزه وخلیل شتافته راه بیرون شد اورا مسدود گردانید وبنفس نفیس درطی مسافت مسارعت نموده درشب عید فطر بقاهره معزیهٔ رسیدو همان شب بقلعه خرامید وروز دیگر مصریان را دوعیدروی نموده بنشاط وانبساط سمات عیش وعشرت گستردند و یك دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید خبر آمد که قراسنقور ومنکو تیمور درمنزل چاه اتابك بسروقت چاشنی گیر رسیده واورا دستگیر کرده می آورند ملك ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقور فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملك شام رود وچاشنی گیر را بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال نماید وقراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون چاشنی گیر

درغایت خجالت بمجلس همایون درآمد سلطان اورا مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت با وجود آنکه من بارهٔ تو درغایت رعایت وعنایت بتقدیم رسانیدم ازمروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی گیر از آن خطاب زهر آمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا برین حرکت باعث شد ملك ناصر با امراء گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام اینحرام نمك را نمی کشم امادیده شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم بینا نباشد کور بهتر و امراء قصدمیل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع وزاری التماس قتل نمود امراء و ارکان دولت این ملتمس رامبذول داشته اورا بزه کمان ازمیان برداشتند وچون نوبت سیاست بسالار رسید حکم شد که بقلعهٔ شریك رفته بقیهٔ عمر آنجا بگذراند وهمچنین مقرر گشت که جمال الدین اقرم ترك سپاهی گری کرده دیگر براسب سوار نشود واگر بمرکب احتیاج داشته باشد برخر نشیند ودرسنه ۷۱۱ ملك ناصر قراسنقوررا ازحکومت دمشق عزل کرده این معنی موجب آن شد که مشارالیه باتفاق جمال الدین اقرم پانصد کس ازاهل جلادت بآستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند وانعام واکرام بسیار یافتند وسلطان بنابر اغواء ایشان بجانب شام لشگر کشید وچنانچه درضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت که بااهل رحبه صلح کرده بازگردید ودرسنه ۷۱۲ ملك ناصر بمکه مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت ودرغرهٔ محرم سنه ثلث عشر وسبعمائه از آن سفر بقاهرهٔ معزیهٔ بازآمد ودر سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت وکرت بعداخری بآن سعادت عظمی استسعاد یافت و بدارالملك خویش بازگشته پرتو انوار معدلتش بروجنات احوال متوطنان مصر و شام تافت .

اختتام کلام در ذکر ملوك مصر وشام

برخواطر واقفان احوال ملوك عظام وعارفان اخبار شهور وایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که درتاریخ وصاف ومرآت الجنان حالات ملك ناصر تا باین مقام که مرقوم کلك اهتمام گشت درسلك بیان سمت انتظام دارد و نزدراقم حروف کیفیت انجام روزگاران پادشاه ذولاقتدار وآنکه بعدازوی سلطنت اندیار بکدام یك ازغلامان آن روزکار رسید بوضوح نه پیوست بنابرآن پیرامن ذکران نگردید وآنچه ازالسنه و افواه مسافران آگاه استماع افتاد آنست که از آن زمان بازهموار ممالیك زرخرید سلطان مصر میبوده اند ودرباب تمشیت امورمملکت ومهم غزوهٔ جهاد سعی و اهتمام مینموده اند چنانچه ازظفر نامه و مطلع السعدین بتحقیق می انجامد ودرزمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق بیرقوق نامی گرفته بودوچون اوفوت شد پسرش ملك فرخ برسر بر پادشاهی صعود نمودو ملك فرخ رادردمشق باحضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد وشکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد امابعد ازفتح روم ایلچیان بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمودوچند تنگچه بنام نامی آنحضرت سکهٔ زده ارسال

فرمود ودراوائل‌زمان فرخنده‌نشان خاقان سعیدمیرزا شاه‌رخ ملک‌اشرف نامی بحکومت بلادمصر وشام اشتغال داشت و چون اوفوت‌شد سلطان شیخی‌علم سلطنت برافراشت و مظفر وتاتار که درسلك‌اعیان امراء کبار منتظم‌بودند صاحب‌اختیار شده برتق وفتق و حل‌وعقد امور آن‌ملك قیام‌نمودند و بعدازفوت سلطان‌شیخی چقماق بیك که میرآخورش بودسلطان مصرشده میان‌اوومیرزاشاهرخ رسل ورسائل آمد شدنمود وطریقه اتحاد و موافقت رعایت‌یافت چنانچه درجزوسیم ازین‌مجلدپرتواهتمام برتفصیل اینحکایت‌خواهد تافت انشاءالله‌تعالی وازجملهٔملوك‌مصر دیگری سلطان قایلتای است که معاصر سلاطین آق‌قویلوق بودو ازآنجمله‌دیگری ملوك‌قیصوراست که درایام‌طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه عالمپناه‌شاهی سلطنت‌مینمود وچون چندسال از حکومت قیصور درگذشت ملك الامراء حلب‌خیربا نام باوی‌یاغی گشت وپادشاه روم سلطان‌سلیم بنابر تحریض‌وترغیب خیربا لشگر بمصر کشید وقیصوررا شربت‌شهادت چشانید خیربارا قایم مقام‌گردانیدو ظاهر اتاغایت که تاریخ‌سنین‌هجرت بجمادی‌الاولی سنهٔ‌تسع عشرین و تسعمائه رسیده خیربادرآن ملك‌پادشاه است‌چنانچه تفصیل اینحکایت انشاء الله‌تعالی درجزوچهارم‌ازین مجلدبه وضوح خواهدپیوست .

ذکر بعضی ازعلماء واکابرکه درایام دولت ملك ناصر وبعداز وی‌در ولایات مصر و شام بوده‌اند و بامر شریف درس و قضاء و تصنیف مشغولی میفرموده‌اند .

درتصحیح‌المصابیح سمت توضیح پذیرفته که درزمان سلطنت ملك ناصر درشهور سنه ۷۱۱ حافظ‌علامه **مسعودبن** احمدالحارثی که حنبلی مذهب بودبقضاء ولایت مصر اشتغال‌مینمود ازعالم‌رحلت‌فرمود ودرهمان‌سال‌**جمال‌الدین‌محمدبن‌مکرم‌الانصاری** که‌تصانیف مفیده درسلك‌انشاء‌کشیده متوجه عالم‌آخرت گردید و درسنه ۷۱۱ محدث علامه **سلیمان‌بن** حمزةالمقدسی که قاضی‌بلادشام بودصبح زندگانی را وداع فرمود و همدرین سال سیدفاضل وعامل‌کامل رکن‌الدین‌حسن‌بن محمدالحسینی درموصول بجهان جاودان‌شتافت وآنجناب حافظ‌قرآن‌مجید بود ودر علوم مختلفه تصانیف نمود و درسنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان‌الدین ابراهیم‌بن عمرالجعبری ازلباس‌حیات عاری‌گشت و درسنهٔ‌ثلث وثلثین و سبعمائه قاضی‌القضاة مصر **بدرالدین** محمدبن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد درگذشت و درسنهٔ اربع‌وثلثین وسبعمائه صاحب تصانیف ابوالفتح محمدبن‌محمدبن محمدبن محمدسیدالناس الیعمری درمصروفات‌یافت و درسنه‌خمس وثلاثین وسبعمائه مؤلف تاریخ مصر وشرح صحیح بخاری **قطب‌الدین** عبدالکریم‌بن عبدالنورالحلبی المصری‌بعالم جاودان شتافت‌ودرسنهٔ‌ثمان‌وثلثین و سبعمائه

قاضی حماة شرف الدین هبة‌الله بن القاضی نجم الدین عبدالرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت وقاضی هبة‌الله درسلك اعاظم ابانی حدیث منتظم بود واز جدخود کمال ضریر وجمعی دیگر ازمحدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاویست دردو مجلد مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبة‌الله درمنازل دنیوی هفتاد وسه سال بود ودر سنه ۷۳۹ قاضی القضاة دمشق **جلال الدین** محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود واو پسر مولانا عبدالرحمن بود وهو ابن قاضی القضاة سعدالدین بن قاضی القضاة امام الدین و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت بعداز آن ملك ناصر اورا طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود وقاضی جلال الدین محمود باستقلال هرچه تمامتر بفیصل قضایاء فرق برایا پرداخته دراختیار واعتبار بدرجهٔ رسید که امثال واقرانش را آن مرتبه میسر نشده بوددر تاریخ امام یافعی مسطور است که (وکان فصیحاً حلوالعبارة یعرف العربی والعجمی و الترکی ملیح الصورة وله من التصانیف المفیده الکتابان المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص والایضاح) مدت عمر اوهفتاد وسه سال بود وهم درین سال صاحب تاریخ **کبیر محمد بن** ابراهیم الجزری الشافعی الدمشقی درهشتادویك سالگی از عالم انتقال نموده ودر همین سال حافظ کبیر علم الدین ابوالقاسم بن محمد بن یوسف البرزانی بجهان جاودانی پیوست واورا کتابیست درغایت تفصیل درعلم حدیث مشتمل بر بیست مجلد ودر سنهٔ ۷٤۰ درمصر ابوبکر بن اسمعیل بن عبدالعزیز بن مجدالدین السنکلونی فوت شد و ابوبکر دروقتی که بسرحد بلوغ نزدیك رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبدالرحیم النسائی اخذ علم حدیث وفقه نمود و آغاز تالیف فرمود (منها انتخابه لکافیة التلسیه فی اربع مجلدات ومنها الملح العارضه فیما بین الرافعی والنووی من المعارضه فی مجلد واحد ومنهاج النووی ومنها شرح مختصر التبریزی وقال الامام الیافعی قلت وبلغنی ان له بعض کرامات وذکر ان عمره نیف علی ستین) ودرسنه ۷٤۸ محدث شام ومورخ اسلام **شمس الدین محمد بن احمد بن** عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد واورا تصانیف مفیده است ودرسنهٔ تسع واربعین **شمس الدین** عبدالله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید ولادتش درسنه ۶۷۹ دردمشق اتفاق افتاده بود وبعداز وصول بسن رشد وتمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی درآن بلده اقامت نمود واوهفتاد سال عمر داشت ودرمدة حیات مصنفات جلیله براوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الایات والاحادیث والمشبهات ومنها ترتیب الام فی مسائل الروضه فی اربع مجلدات ومنها مختصر الروضه و منها رساله فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها ومفصلها وله دیوان خطب یوم الجمعه وله فی علم الحدیث مصنف مفید ودر سنه خمسین و سبعمائه **نجم الدین** عبدالرحمن بن یوسف الدین الاصفوی درمکهٔ مبارکه درآخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست واودرسنه ۶۷۷ متولد شده بوداز

مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ۷۶۴ خطیب مسجد جامع دمشق **صلاح الدین** خلیل بن ایبك الصفدی که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد و در سنه ۷۶۸ **عفیف الدین** عبدالله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود کنیت آنجناب که در تصحیح المصابیح تصریح یافته ابومحمد بوده اما در نفحات ابوالسعادات مکتوبست و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهرهٔ تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب در النظیم فی - فضایل القران العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقضان فی معرفه حوادث الزمان و بنای این کتاب افادهٔ انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کلیات وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلك تحریر کشیده و آنجناب در مکهٔ مبارکه ساکن میبوده و در آن بلدهٔ طیبه از عالم انتقال نموده و در سنه سنه ۷۷۱ قاضی شام **تاج الدین ابوالنصر عبدالوهاب بن تقی الدین علی** از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ۷۷۲ جمال الدین عبدالرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و هم در ین سال **بهاءالدین** تمام که ملقب باحمد بود و مکنی با بوحامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبدالکافی و من مؤلفاته شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ۷۷۸ **ابوحفص عمر بن الحسن بن** مزید بن آمیلة المراغی الحلبی المزنی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست و کان صالحا خیراً ثقة حافظا للقران ذاکرا للحدیث و در سنه ۷۹۹ **برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی** که در علم قراءت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنهٔ خمس و ثمانمائه **سراج الدین عمر بن علی الانصاری** که مشهور با بن ملقن و تصانیف کثیرهٔ کبیره دارد وفات یافت و در سنهٔ ۸۵۶ در مصر **زین الدین عبدالرحیم بن الحسین العراقی** بعالم آخرت شتافت قال الجزری (وهو آخر حفاظ الحدیث و مملیه و جامع انواعه و المولف فیه و به ختم هذا العلم فی تلك الدیار علیه الرحمة من الله الغفار.)

گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان

نزد جمهور مورخان سخندان بتحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزم - شاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطهٔ کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان هشتاد سال امتداد یافت و نخستین کسی که از ین طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدور است و آخر ین ایشان قطب الدین شاه جهان **براق بن کلدور** در مبادی حال بملازمت پادشاه قراختای گورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم

آمده سلطان تکش اورا اجازت مراجعت نداد وچون اورنك خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب وزینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت ثانیا امر پرسیدن برغو و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت واتابکی پسر خود غیاث الدین پیرامشاه راعلاوه این منصب گردانید ودر آن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین رابحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان رابیراق حاجب داد ومقارن آنحال اخترجاه وجلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچهٔ رایت چنگیزخانیان درمغرب زوال مختفی گشته براق اجتناب ازملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابوالقاسم زوزنی که درآنزمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و یراق براق سرراه بروی گرفت وبین الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق سمت ارتفاع یافت وابوالقاسم گریخته درسنهٔ تسع وعشر وستمائه براق بکرمان درآمد و تاج ایالت برسر نهاد ودرزمانیکه او کدای قاآن درقراقرم و کلوران قایم مقام پدر شد براق ایلچی سخندان با پیشکش فراوان بآستان معدلت آشیان فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمود وقتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت واو پادشاهی قاهر سایس بود وقرب پانزده سال باقبال گذرانیده درسنه ۶۳۲ وفات یافت ودرمدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان درمحلهٔ ترک آباد مدفون گشت وازو یك پسر وچهار دختر ماند پسر **رکن الدین خواجه حق** نام داشت واسامی دختران اینست **سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان** وبعد ازفوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن جمتز تاینگوروزی چند در کرمان برتخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه جق درآنزمان دراردوی او کدای قاآن بود ووزارت براق تعلق بخواجه مکین الدین ضیاء الملك الطالبی میداشت وخواجه مکین الدین دراوائل حال درسلك نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود ودرایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت .

سلطان رکن الدین خواجه حق بن براق حاجب بعداز استماع خبرفوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدانجانب آورد وقطب الدین محمد سلطان ازمقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه قاآن شد وسلطان رکن الدین درروز دوشنبه ۲۸ شعبان سنه ۶۳۳ بلدهٔ کرمان رابیمن مقدم شریف مشرف گردانیده قرب شانزده سال بدولت واقبال گذرانید درآن اوقات قطب الدین درولایت مغولستان درظل تربیت صاحب محمود یلواج بسر میبرد وچون منکوقاآن برتخت سلطنت نشست محمود قطب الدین رابنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهة او حاصل کرد ورکن الدین ازین معنی خبر یافته جهته استمداد روی ببغداد آورد اما اورا ازآنجاکاری نکشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکوقاآن رفت و قطب الدین ازعقبش شتافته قاآن رکن الدین رابوی سپرد تا بقتل آورد ازرکن الدین یك پسر وسه دختر ماند واسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین دراوائل حال وزیر پدرش خواجه مکین الدین بود وآخر الامر خواجه مکین الدین بواسطهٔ قصد وعرض بعضی از

اهل حسدمواخذه شده گشته گشت آنگاه ظافرالدین ظهیرالملك متصدی منصب وزارت گشت و بعدازانقضاء دوسال قلم‌قضار قم‌عزل برصفحهٔ حالش کشیده شرف‌الملك معین‌ـ الدین‌زوزنی متعهد آن‌مهم گردید امابسبب ضعف رای‌وسوء تدبیر ازعهدهٔ سرانجام‌مهام وزارت‌بیرون نتوانست آمدوبه‌اندك زمانی معزول‌شده خواجه نظـام‌الملك احمدبن‌تاج الدوله قایم‌مقام گشت‌واو نیزدرسال اول ببلای‌مصادره گرفتار آمده‌رضی‌الملك‌تاج‌الدین عثمان برمسندوزارت کرمان نشست‌واو نیزمانند یاران‌باندك زمانی ازآن‌کار معاف‌شده بار دیگر ظافرالدین ظهیرالملك درآن امرشروع نمود وتاآخر ایام‌حیات رکن‌الدین وزیر بود .

قطب‌الدین محمدسلطان بن جمتز تاینگو درمنتصف شوال سال‌ششصدوپنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت برسر نهاد وقتلق ترکان که از قمکان سلطان غیـاث‌الدین خوارزمشاه بودودرآن اوقات درحرم قطب‌الدین جای‌داشت باصابت‌رای وتدبیرمملکت رامعمور وآبادان ساخت‌وقطب‌الدین قرب پنجسال بفراغبال سلطنت کرده درماه رجب سنه٦٥٦ مریض گشت ودرشهررمضان همان‌سـال درگذشت بامروز ارتش خواجه‌ظافر الدین‌ظهیرالملك وفخرالدین شمس‌الملك محمدشاه‌بن حاجی‌زوزنی بمشـارکت یکدیگر قیام‌مینمودندوآن هردوخواجه‌درغایت‌عدل‌وانصاف بودند ازقطب‌الدین‌دوپسروچهاردختر ماند پسران **حجاج سلطان**و**سیورغتمش سلطان** نام‌داشته‌اندواسامی دختران‌راامورخان چنین نگاشته‌اند **پادشاه خاتون بی‌بی ترکان اردوقتلق وتول‌قتلق پادشاه‌خاتون وبی‌بی ترکان** ازقتلق ترکان دروجود آمده‌بودند و باقی فرزندان ازخواتین دیگر و پادشاه‌خاتون را باقاخان درحرم خویش‌جای دادبدین سبب‌مادرش بعداز فوت‌شوهرپای برمسند رفعت‌نهاد و**قتلق ترکان** بعدازوفات قطب‌الدین‌محمد ایلچی بدرگاه هلاکوخان ارسال‌داشته کیفیت واقعه‌را عرضه‌داشت کرد هلاکوخان فرمود که چون‌قطب‌الدین‌نسبت بملازمان آستان شرایط‌نیکوبندگی بجای‌آورده بودممـلکت کرمان را بفرزندان او ارزانی‌داشتیم وچون‌ایشان‌خـرد سالندباید که‌قتلق‌ترکان‌بضبط امورملك ومال‌قیام‌نماید بنابرآن قتلق‌ترکان‌اسم‌سلطنت **برحجاج سلطان** اطلاق‌نموده‌سرانجام کلیات وجزئیات مهمات راازپیش‌خود گرفت ودرتعمیرولایت وترفیه رعیت‌وتمهید بسـاط‌عدل واحسان و تشیید قواعد واتنان سعی‌تمام‌نمودودر افاضهٔ خیرات واشاعهٔ‌حسنات وانعام‌علماء واکرام فضلاء بمرتبهٔ اهتمام‌فرمود که تاغایت‌عشرآن ازهیچ‌پادشاه ذوشوکت بوقوع‌نه‌پیوسته‌بود و درایام اختیارخود خوانق و مدارس ومساجد بنـا کرد و گردستم و پریشانی ازچهرهٔ احوال هادیان فضائل‌نفسانی بسترد ودرآن‌اوقات که‌اباقاخان جهةدفع براق اغلان‌متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان راباسپاه فراوان همراه‌اردوی عالی‌روان ساخت و حجاج‌سلطان درآن سفرمنظور نظرعاطفت اباقاخان شده‌بعداز مراجعت‌بکرمان نسبت بترکان بیحرمتی‌آغاز نهاد ونوبتی‌درمجلس بزم‌اراده نمود که ملکه رقص‌نماید وخواص

و ندمای آن محفل باین بیت ترنم نمودند بیت چرخست پیرواختر بخت تو نوجوان ☆ آن به که پیر نوبت خود باجوان دهد و ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده متوجه اردوی گشت وحجاج سلطان هراس بیقیاس بخودراه داده روی بهندوستان نهادومدت ده سال در غربت مصابرت نمودو بعداز آن سلاطین هندلشگری همراه او ساختند تاملك موروث را بتحت تصرف درآورد و حجاج سلطان با جمعی کثیر ازهندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکره رسیدمریض گردید ودرشب پنجشنبه سابع ذی‌حجه سنهٔ سبعین وستمائه وفات یافت واورا چهارپسر بود و هفت‌دختر اسامی پسران اینست **سلطان‌مظفرالدین محمدشاه قطب‌الدین طغی‌شاه رکن‌الدین محمودشاه علاء الدین حسن‌شاه** واسامی دختران معلوم نیست وبعد ازفوت اباقاخان درسنه احدی و ثمانین وستمائه پسر دیگر قطب‌الدین محمدسلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمدخان رفته نشان‌سلطنت کرمان وعزل ترکان‌حاصل نمود وبرمرکب مرادسوار گشته روی بملك موروث آورد و چون بسیاه کوه رسیدند که ترکان بجانب اردومیرود باوی ملاقات کرده آن نشان‌را برو خواندوملکه‌ازوقوف برمضمون آنچنان‌متاثر گشت که‌غش کرد و بعدازافاقت‌درغایت‌سرعت باردو شتافت امامهمی نتوانست ساخت‌وآن زمستان در بروع گذرانیده تابستان به‌تبریز رفت‌وازغایت حزن واندوه مریض‌شده وفات یافت ونخست همانجا مدفون گشت وآخر الامردخترش بی‌بی ترکان‌نعش اورا بکرمان برده در مدرسه که‌ساخته و پرداخته‌اش بود دفن نمودزمان اختیارو اعتبار ترکان‌خاتون درکرمان نزدیك به بیست شش سال امتداد داشت .

خواجه قوام‌الملك فخرالدین یحیی و عمدة الملك منتجب‌الدین و مجدالملك تاج‌الدین ابوبکرشاه وقوام‌الدین بهاءالملك بنوبت وزارت قتلق‌ترکان و حجاج سلطان مینمودند وخواجه منتجب‌الدین راپسری بودناصرالدین نام تاریخ کرمان که‌بنام‌ایسن قتلغ نوشته شده‌تصنیف ناصرالدین است .

سلطان جلال‌الدین سیورغتمش بن‌قطب‌الدین محمدسلطان درشهورسنهٔ احدی وثمانین وستمائه بکرمان رسیده بی مانعی ومنازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن اوقات که ارغون خان احمد خان راکه مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالك ایران لواءکامکاری برافراخت و باستحضاوسیورغتمش فرمانداد و سیورغتمش باخوف و هراس تمام بدرگاهٔ شتافه لمراء او را در موقف یرغو باز داشتند آخرالامر بوقا جنگسانك خاطر بر سرانجام مهمش گماشت و خواهرش پادشاه خاتون‌راکه‌منازعش بود درسلك ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد وخانزاده کردو نچین رابرسیورغتمش داد ونشان‌حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت‌مراجعت ارزانی‌داشت‌وجلال‌الدین‌سیورغتمش درمرافقت حرم‌محترم بملك‌موروث خرامیده برمسند دولت واقبال‌صعودنمود وخانزاده کردو نچین‌دختر شاهزاده منکوتیمور

بن‌هلاکوخان بودومادرش آیش‌خاتون بنت اتابك سعدبن ابوبکر است و کردونچین باوجودعلونسب بحسن‌صورت وصفای‌اعتقاد ووفور انصاف اتصاف‌داشت ودرباب اشاعه خیرات ومبرات وارتکاب طاعات وعبادات وتعمیروترویج بقاع نفاع‌پیوسته سعی واهتمام تمام می‌نمود القصه چون‌مدت ده‌سال اززمان اقبال‌سلطان سیورغتمش درگذشت ارغون فوت‌شد و کیخاتو ازروم بآذربایجان‌آمده پادشاه‌گشت‌وپادشاه خاتون‌عزم‌انتقام برادر جزم‌کرده نشان سلطنت کرمان بنام‌خود بستاند وبعظمتی هرچه تمامتر بجانب کرمان درحرکت آمده ودرشهورسنهٔ ٦٩١ برسیورغتمش‌راند واو راگرفته درقلعه‌شهرمحبوس گردانیدوشاه‌زاده گردونچین وبعضی‌دیگرازهواخان درمقام‌استخلاص‌سلطان‌شده‌طنابی درمیان‌مشك سقائی که آب بقلعه‌میبرد پنهان‌ساختند تابسیورغتمش رسانند وسیورغتمش بآن وسیله‌ازدیوار قلعه پایان آمده‌بگریخت اماچون رشتهٔ عمرش باتمام پیوسته‌بودبار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد ودرشب‌بیست‌وهفتم ماه‌رمضان ٦٩٣ در وقت افطار شربت‌شهادت‌چشید وازوی‌یك‌پسرویك‌دختر ماند پسرسلطان قطب‌الدین شاه جهان نام داشت ودختر عصمةالدین‌شاه عالم‌وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین دبیرویمین‌الملك قوام‌الدین مسعودبن ضیاءالدین متعلق‌بود اماخواجه‌نظام‌الدین هم دراوایل حال معزول شده یمین الملك از روی استقلال به‌تمشیت امور ملك ومـال قیام نمود .

صفوةالدین پادشاه خاتون‌بنت قطب‌الدین‌محمد سلطان

ملکهٔ فاضلهٔ زیبا صورت نیکوسیرت بوددرایام‌دولت‌بتمهید بساط عدالت ونصفت اقدام‌فرمود بحسن خطولطف طبع اتصاف داشت وهمواره اشعارآبدار بروررق‌روزگار مینگاشت وچون‌برمسندسلطنت کرمان تمکن‌یافت پرتوآفتاب‌انعام‌واحسانش بروجنات احوال اهل وفضل‌و کمال تافت ودرنوروزسنهٔ اربع‌وتسعین وستمائه که کیخاتوخان کشته گشته بایدو اغول برسریر فرماندهی نشست حزن وملال بسیار قرین روزگار پادشاه خان‌شد زیراکه شاه‌عالم بنت‌جلال‌الدین سیورغتمش درحباله‌بایدوبود وازاستماع‌آنخبر شاه‌زاده گردونچین درغایت فرح‌وسرور بااتباع وملازمان ازکرمان‌بیرون رفت وبعداز آنکه بمشیررسید لشگراطراف و جوانب آنولایات بوی پیوستند و گردونچین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نمود بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت واکثرامرا و متابعان طریق بیوفائی مسلوك داشته ازپادشاه خاتون روی گردان شدند و او از ضبط آن بلده عاجزآمده بقضارضادادودروازها بازگشاد وگردونچین بشهرخرامیده اورا باخواص‌مقید گردانید ودرشعبان‌سال‌مذکوربنابر فرمان‌بایدو خان‌و اشارت شاه‌عالم بنت‌سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون ازهمان شربت که‌برادررا چشانیده بود جرعه‌درکشید ع چوبد

کردی‌مباش‌ایمن ز آفات این‌رباعی نتیجه‌فکر آن‌خاتون‌فاضله‌است **رباعی** بر لعل که‌دید هر گز ازمشك‌رقم☼یاغالیه بر نوش کجا کرد ستم ☼ جاناا‌ثرخال‌سیه‌برلب تو☼تاریکی وآب‌زندگانیست‌بهم و این‌قطعه نیزاز اشعار آبدار اوست **قطعه** درون پردهٔ عصمة که تکیه گاه‌منست ☼ مسافران‌هوارا گذر بدشوار یست ☼ همیشه بادسرزن بزیر مقنعهٔ ☼که تار وپود وی از عصمة ونکو کاریست ☼ فخـرالملك خواجه نظام‌الدین محمود وزیر پادشاه خاتون‌بود.

سلطان‌مظفرالدین محمدشاه‌بن حجاج سلطان‌بن‌قطب‌الدین محمدسلطان

در اواخر ذی‌الحجه سنهٔ اربع وتسعین‌وستمائه بفرمان‌غازان حاکم ولایت کرمان گشت واوخسرو خورشیدطلعت گردون‌همت وافر سخاوت بود وزارت‌قاضی فخرالدین‌و وشهادت‌اودر کرمان درزمان سلطنتش روی نمود ومحمدشاه بشرب مدام وتجرع اقداح فرح‌انجام شعف‌تمام داشت ودرایام‌جوانی‌حرارت می‌ارغوانی درمزاج آن سالك طریق جهانبانی اثر کرده درسنه احدی وسبعمائه بعالم جاودانی انتقال‌نمود ومدت‌حیاتش‌بیست ونه سال بود در اوائل حال بوزارتش محمد شاه‌یمین‌الملك خواجه‌ظهیرالدین‌قیام‌مینمود ودراواخر خواجه‌نصیرالدین‌حسن.

گفتاردر بیان وزارت قاضی‌فخرالدین هروی وذکرانتقال اواز منازل دنیوی بمنزهات اخروی

قاضی‌فخرالدین ناظم‌عقود علوم‌دعاوی فنون محسوس ومفهوم بودودرجمع‌فضایل نفسانی وکسب کمالات انسانی ازسایرافاضل‌زمان ممتاز ومستثنی می‌نمود آنجناب در سنهٔ‌خمس وتسعین وستمائه منظورنظر تربیت سلطان محمودغازان گشته منشور وزارت مملکت‌کرمان حاصل‌کردوبایرلیغ وپایره بآن‌خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان محمد شاه بر کرسی‌نشست ورو‌ی‌بتنظیم امور وزارت‌آورد وبعدازاندك زمانی میان سلطان محمد شاه‌وجناب فضیلت مآب وزارت دستگاه غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالم پناه شتافتند وقبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزراء عظام خواجه رشیدالدین نضل‌الله وخواجه سعدالدین محمد ساوجی که درآن‌زمان‌متکفل سرانجام عظایم امورغازانی بودند خودرا درسلك تلامذهٔ قاضی فخرالدین می شمردند رعایت جانب مولوی نموده احکام‌حکومت کرمان بنام‌آنجناب حاصل کردند ومحمدشاه مصحوب اردوی همایون بطرف‌شام درحرکت آمده قاضی‌فخرالدین در غایت حشمت و

تمکن در سنه‌ست وتسعین‌وستمائه بکرمان رفت‌ودر اشاعت‌عدل‌واحسان ودفع موادجور وطغیان سعی موفور وجهدنامحصور مبذولداشت اماپس‌ازانقضاء اندك زمانی روزگار جفا کاردراسترداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه باتفاق جمعی ازمردم‌تراکمه واوباش نیم‌شبی‌خروج‌نمود وقصدقتل‌قاضی فخرالدین کرده‌آنجناب روی بوادی فرار آورد و در خانه یکی از کرمانیان نهان شد و محمودشاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات واموال قاضی فخرالدین را بباد غارت وتاراج وفنا برداد وچون‌صبح صادق‌دمیده غمازی آغاز نهاد پی‌بسرمنزل جناب مولوی بردواوراشهید کردومن‌حیث‌الاستقلال‌روی‌بتمشیت‌مهمات کرمان‌آورد وچون‌حاکم شیراز ساداق‌بیك از کیفیت حادثه‌خبر یافت سپاه فارس وعراق‌فراهم کشیده‌بظاهر کرمان‌شتافت ومحمودشاه درشهر متحصن گشت ساداق‌بیك آغازمحاصره فرمود وبعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشیدقحط‌وغلائی‌عظیم بوقوع پیوسته کاربجائی رسید که مردم‌گوشت‌سك‌و‌گربه‌می‌میخوردند وبالاخره‌ازآن‌نیز نشان نماند لاجرم ساداق‌بیك را فتح‌میسر شدمحمودشاه بااهل‌فتنه بیاساق رسید وچون غازان خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمد در شهور سنهٔ احدی‌و سبعمائه متوجه ملك آخرت گردید.

قطب‌الدین‌شاه‌جهان‌بن جلال‌الدین سیورغتمش

بعدازوفات محمدشاه‌بحکم غازان‌خان‌پای‌برسریر ایالت کرمان نهاد واوحاکمی دلیر چابك سواربود امااز‌تجربه‌روزگار عاری می‌نمود ودرادای‌مال‌مقرر اهمال کرده ایلخان‌را کماینبغی‌رعایت‌می‌فرمود بنابرآن چون الجایتوسلطان پادشاه ممالك ایران شدشاه جهان‌را ازحکومت کرمان معزول گردانید وشاه جهان بشیراز رفته در زاویه ساکن گشت وبفراغت روزگارمی گذرانید تادست قضا بساط حیاتش درنوشت و ازوی یك‌دخترماند مسمی بخان‌قتلق که‌اورامخدوم شاه‌نیز می گفتند ومخدوم‌شاه‌را امیرمحمد بن مظفر درحباله‌نکاح آورده شاه‌شجاع وشاه‌محمود وسلطان‌احمدازوی متولد گشتند اماحکومت کرمان بعداز عزل شاه جهان بحکم‌اولجایتوسلطان تعلق‌بملك ناصرالدین محمد برهان‌گرفت واودرسنه سبع‌وستمائه بدان ولایت رفته مدت سی‌وپنج سال زمان ایالت‌او وپسرش قطب‌الدین نیك‌روزسمت‌امتدادپذیرفت ودرسنهٔ احدی‌واربعین‌وسبعمائه آن‌مملکت درحوزه تصرف امیرمحمد مظفر درآمد چنانچه ازضمن‌حکایات‌آینده‌بوضوح خواهدپیوست انشاءالله‌تعالی‌وتقدس

آغاز گفتار خامه سخنور در ذکر احوال مظفر

مبارزان معرکه اخبار درمیدان اخبار از مبادی احوال آن مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده‌اند که جداعلی امیر مبارزالدین محمد که نخستین سلاطین مظفر یست موسوم بود بغیاث‌الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت بروایت مطلع سعدین در تشتفان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای چنگیز خانان بر ولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطهٔ یزد رفت واو بمرتبه عظیم خلقت بود که در یزد موزهٔ که گنجایش پایش داشته باشد پیدا نشد وشمشیری که برمیان می بست بسنك یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابو بکر و محمد و منصور ابو بکر ومحمد ملازمت علاءالدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکوخان عازم بغداد بود علاءالدوله ابو بکر را باسیصد سوار باردوی ایلخانی روان ساخت و هلاکوخان بعداز فتح دارالسلام اورا بافوجی از سپاه بسرحد مصر فرستاد وابو بکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده درجنك اعراب خفاجه بقتل آمد ومحمد تاوقت حلول اجل طبیعی در سلك نوکران علاءالدوله انتظام داشت واز این دو برادر اصلا نسل نماند امامنصور بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد اورا سه پسر بوده امیر محمد وامیر علی وامیر مظفر امیر علی فرزند نداشت وامیر محمد را یکپسر بود که پدرشاه سلطان است و امیر مظفر اگر چه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران می ربود و اودر مبادی سن رشد و تمیز خوابی دید و بجهة تعبیر آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانه اتابك علاءالدوله برآمده بگریبان او فرورفتی واو برپای خاسته و آفتاب قریب پنجاه پاره شده ازدامانش بیفتادی وامیر مظفر اینخواب رابعرض شیخ داد رسانید شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت بادترا که آفتاب باقبال ازدودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید وبعد درهر قطعهٔ که دیده سای بماند وبعدازاین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابك یوسف شاه ولد اتابك علاءالدوله که قایم مقام پدر گشته بودشده روز بروز مهم او ترقی نمود ودر آن اوقات جماعتی ازقطاع الطریق در کوه بونان که در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابك یوسفشاه مظفررا بدفع آنجماعت نامزد کرد و چون او نزدیك بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید واعدا بقله جبل گریخته امیر - مظفر ازبارهٔ جهان نورد پیاده شد وبپای جلادت بمصاعد آن ذروهٔ رفیع تصاعد نموده جمعی ازایشان رابه تیغ بیدریغ بگذرانید وفوجی را برسن اسیری مقید گردانید واول شجاعتی که

ازوی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابك یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت واز کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیله امیر محمد جوشنی منظور نظر تربیت ارغونی شده بمنصب یساولی منصوب گشت چون مسند خانی بوجود کیخاتون زیب و زینت گرفت مرتبه امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و درزمان غازان خان بامارت هزاره وانعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و دراواسط جمادی الآخر سنهٔ سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از برادر بتربیت امیر مظفر پرداخت واورا بمحافظت شوارع ابرقوه و مرو و ایالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر گاهی درخدمت پادشاه اوقات میگذرانید و احیاناً در میبد مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرساند درشهور سنهٔ ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قرب سه ماه صاحب فراش بود وچون اندك صحتی روی نمود بعضی اضداد سقمونیا در نخوداب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت و درمدرسه میبد که ازجمله مستحدثاتش بود مدفون شد واز امیر مظفر پسری ماند و دختری دختر را به برادر زادهٔ خود امیر بدرالدین ابوبکر داده بود شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین ازو در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر اوست واز آل مظفر هفت نفر بمرتبه حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند اما چون بقطع صلهٔ رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنجسال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید والتائید من الله الحمید المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقاً کلك سخن آرا ادا نمود امیر محمد بن مظفر دراواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه از کتم عدم قدم درعالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فر وسرور موفور دست داد و درسنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته ملحوظ عین عنایت گردید و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و درسنه ۷۱۹ حکومت ولایت یزد ضمیمه مناصبش گشت و درسنهٔ ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادرخان بریاض رضوان انتقال کرده درممالك ایران از نسل چنگیزخانیان پادشاهی نافذفرمان نماند و درهرسری سودائی و در هردلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیله کمال جلادت و پهلوانی برزین ملك ستانی نشست و بعداز تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در

محرم الحرام سنه ۷۵۱ زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت ودرسیم شوال سنۀ اربع وخمسین وسبعمائه دست عنایت پادشاه ملك بخش ابواب تسخیر اصفهان برروی روزگـارش برگشود وکوکب اقبال آن پـادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بزروۀ کمال استقلال نهادو بقدرمقدور درتقویت ارکان شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان دادو بی شایبه تکلف وسخنوری امیرمحمد مظفر پادشاهی بوددر کمان عدالت ودین پروری از شرب شراب وسایر ارتکاب مناهی ازهرباب مجتنب واز کثرت مبالغه درامر معروف ونهی منکر بزبان ظرفاءشیراز ملقب بمحاسب ودررعایت جانب سادات عظام وعلماء اعلام حسب الامکان میکوشید ودرتمهید بساط عدل وانصاف ودفع موادظلم واعتساف از خود مقصیر راضی نمیگردید و درمیدان مبـارزت بچوکان چستی وچالاکی کوی مسابقت از رستم دستان میربود ودر نظم امورمملکت وسرانجام مهام سپاهی ورعیت ازعقلاءزمان ومدبران دوران درپیش بود امابغایت سفاهت ودرشت گوئی وقساوةقلب وقلت رحم اتصاف داشت وبرسفك ودماوریختن خون برایاحریص ومشعوف بوده هیچ مجـری رالحظه زنده نمیگذاشت ازمولانا لطف الله ولد مولانا صدرالدین عراقی که ازجمله مخصوصان امیر ـ مبارزالدین محمد بودمنقولست که گفت من مشاهده نموده ام دروقتی که جناب مبارزی قران میخواند جمعی ازغاصیان را بدرخرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند واوترك تلاوت کلام حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آنجماعت رابکـشت و بازبجای خودنشسته قرائت کلام مجیدمشغول گشت ازعمـاد الدین سلطان احمد ولد امیـرمبارزالدین محمد روایتاست که گفت آقایم شاه شجاع روزی ازپدرم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آنست که عددمردمی که به تیغ من مقتول شده بهشتصدمیرسد وامیرمحمدمظفر ازکمال خشونت خلق اولادعظام خودشاه شجاع وشاه محمود راکه هر یك سپهرمملکت راخورشید انورورياض سلطنت را سروری سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بزمان میرنجانید وازشاه شجاع بکریه منظری تعبیر کرده درمجالس آن شاه زادۀ عالم عادل رابدشنامهای صریح متاذی میگردانید بالاخره برادران از ایذاء اضرار پدر نامهربان بجان رسیده باتفاق جمعی ازامراء واعیان جناب مبارزی رامواخذ ومقید گردانیدند ومحبوس کرده درشب جمعه نوزدهم رمضان سنه ۷٦۰ جهان بینش رامیل کشیدند **رباعی**

یکچندشکوه همتش پیل کشید ☆ یکچندسپه زهند تانیل کشید
پیمانۀ دولتش چوشدمالا مال ☆ هم روشنی چشم خودش میـل کشید

و امیرمحمدمظفر بعدازآنکه مکفوف البصر گشت چهارسال وهفت ماه زنده مانده در اواخر ربیع الآخر سنه ۷٦۵ درگذشت خواجه تاج الدین عراقی وامیرظهیرالدین ابراهیم وخواجه برهان الدین درسلك وزراء امیر ـ مبارزالدین محمد منتظم بودندوهمواره کماینبغی بلوازم کفایت وکاردانی قیام می نمودند .

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از حالات آن مهر سپهر سروری

در سنهٔ تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که درحدود سیسمان بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد وقطع طریق و بیداد بر آوردند وامیر مبارز الدین محمدا ینخبر شنوده باشصت نفر از دلیران شجاعت سیر عنان یکران بجانب منازل نکودریان منعطف ساخته و درسر حوض عبدالملك بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود دهم از کرد راه بر ایشان حمله فرمود نکودریان درمقام مقاومت ثبات قدم نموده تیر باران کردند وهفتاد تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون درپناه جنیهٔ عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید **بیت** گر از گردون ببارد خنجر و تیر ✡ نیاید کارگر بی حکم تقدیر ودر اثناء اشتعال نیران قتال بار گیر امیر محمد بزخم تیری از پای در آمدو میر اخوران اسبی دیگر کشیدند آن نیز به تیر دیگر سقط شد ودر آن اثنا جمعی دیگر از عساگر مظفر لوا ازعقب جناب مبارزی بمعرکه رسیدند واقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند وامیر محمد ازعقب ایشان اسب برانگیخته نوروز را که اوازاکثر آنقوم بدروز بمزید پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانیدو کربه را که یکی ازروساء ایشان بود اسیر گردانید ومظفر ومنصور ازمیدان نبرد باز گشته کربه رادر قفص آهنین کرد وسر نوروز را از گردنش آویخته باردوی سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاد وسلطان مجدداً پرتو التفات برحال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف واصناف اعطاف ارزانی داشت امانکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان در قیتول خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته وعزم انتقام جزم کرده باچهارصد سوار شمشیر زن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند وخبر وصول آنقوم بد کردار بسمع جناب مبارزی رسید باهفتاد ...رداز دلیران صف نبرد روی بجنك ایشان آوردودرین نوبت نیز بعداز وقوع محاربت نکبار نکبت گرد ادبار برچهره روزگار اشرار پاشید ونسیم نصرت ازمهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزید وتومن که سرخیل نکودریان بود بافوجی ازلشگر دشمن کشته گشته بقیه ایشان گریز برستیز اختیار کردندوامیر محمد مظفر قرین فتح وظفر عنان بمستقر دولت معطوف ساخته رؤس نامبارك قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر ازپیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم برمسند جلالت نهاد وبعداز این واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر را بانکودریان محاربات بوقوع انجامید ومادهٔ فساد آنجماعت درمدت سیزده چهارده سال به بیست و یك مصاف منقطع گردید ودرسنهٔ خمس و عشرین وسبعمائه جناب مبارزی راپسری خورشید منظر تولد نمود وبشاه شرف الدین مظفر

موسوم گشت ودرسنهٔ تسع وعشرین و سبعمائه امیرمحمد مخدوم شاه بنت شاه‌جهان رادر حبالهٔ نکاح کشید ودر سنه۷۳۳ شاه‌شجاع‌الدین از آن منکوحه تولد گردید ودرسنه‌اربع وثلثین جناب مبارزی‌شاه مظفررا مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطـان ابوسعید بهادرخان رفت و شهریـار ایران پدر و پسررا منظورنظر تربیت وعنایت ساخت که کـه‌موجب‌رشك‌و حسدامـرا واوارکان دولت شد ودر آن سال سلطـان ابوسعید بقشلاق بغدادشتافته امیرمحمدنیز اقبال‌آسا بملازمت‌موکب اعلاء اختیار نمودوبعد از بغداد‌بنجف رفت وبشرف زیارت مرقد معطرومشهد منور امیرالمؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت وازآن‌مقام لازم‌الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و درسنهٔ ۷۳۶ آفتاب حیات‌سلطان ابوسعید بهادرخان روی بمغرب‌فنا آورد ودرجمادی‌الاولی سنهٔ سبع وثلثین کوکب‌وجود قطب‌الدین شاه محمود بن امیرمحمد مظفر از کتم عدم طالع شده بر افق وظهور جلوه کرد.

ذکرشمه ازاحوال‌ممالك فارس‌وعراق وملاقات کردن‌امیر محمد مظفر باامیر شیخ ابواسحاق

بعدازوفات سلطان ابوسعید بهادرخان وفقدان‌پادشاهی نافذفرمان درولایت‌ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم وفارس متقلبی رایت علم اناولاغیر برافراشت ودر هر گوشهٔ بی توشه سرحکومت برآورده خیال‌سروری باخود مخمر داشت هر گزیری خواست که امیری گردد وهرفقیری درفکر آن شد که آیا نعمت ثروت اوچگونه‌بحصول پیوندد واولاد امیرمحمود شاه اینجو بواسطهٔ وفورتعلق ملکی وتسلط ملکی که درشیراز داشتند‌تمامت آن‌مملکت را ملك خود پنداشتند امیرمسعودشاه که ارشد برادران بود اطراف‌آن‌بلاد را بواجبی ضبط کرد وامیرشیخ‌ابواسحق ازسایر سرداران آفاق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بجانب دارالعباده‌یزد آورد وامیرمحمد باکثرملازمان اورا استقبال کرده درحین ملاقات ازخوف انفعال بر ناصیهٔ احوال امیر شیخ ابواسحق ظهور نمود وبزبان‌آورد که‌ما بواسطه مبالغه امیرمسعودشاه بدینجانب آمدیم والاهمگی همت‌بر کسب فضایل‌نفسانی مقصور است وجملگی بهمت برحصول کمالات آسانی محصور بیت حدیث من زمفاعیل‌وفاعلات بود ☆ من‌ازکجا سخن سر مملکت زکجا و جناب مبارزی بصیقل کلام محبت‌آمیز زنك اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن‌مهمان‌عزیز راگسیل کرد وامیرشیخ‌بطرف کرمان رفته‌چون‌آنجا نیزکاری پیش‌نتوانست برد بازروی بملك‌یزدآورد بخیال‌آنکه بگردحیله‌و تدبیر برآمده‌منصوبهٔ انگیزد وبدست مکروفریب دردامان عروس‌آنولایت آویزد وجناب مبارزی‌این‌معنی‌را

دانسته دروازهای یزد مضبوط ساخت واعلام ظفر اعلام بقصد جنك وجدال بر افروخت و بعداز تساوی صفین وتقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی باعمران که امیر مظفر هرگز ازصوابدید اوتجاوز جایز نمیداشت قدم درمیدان مصالحه نهاد وصورت آن طائفتان من المؤمنین اقتلوا فاصلحوا بینهما را برلوح خاطر نگاشته بزلال موعظت ونصیحت آتش غضب جانبین را تسکین دادو امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز نهاد ٠

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیرحسین چوپانی وامیر مبارزالدین محمد مظفر وذکر تسخیر مملکت شیراز وکرمان بعنایت مالك الملك اکبر

درسنهٔ اربعین وسبعمائه امیر پیرحسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمدمظفر استمداد نمود وجناب مبارزی ملتمس اورامبذول داشته بعداز تاکیدمراسم عهد وپیمان باسپاه فراوان ازیزد روان شد ودراصطخر فارس اجتماع سعدین دست داده چون امیر مسعودشاه بروفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب گازرون شتافت وجناب مبارزی بنابر استصواب امیر پیرحسین اورا تعاقب نموده امیرمسعودشاه بجهة تفرق خیل سپاه بدارالسلام بغداد خرامید وروزی چنددرپناه امیرشیخ حسن بزرك آرمید وامیرمحمد مظفر قرین فتح وظفر باردوی امیر پیرحسین مراجعت کرده آن دونیك اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیدند ودرامر محاصره ومحاربه طریق سعی واهتمام مسلوك داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که باقدام تهور سرازدروازه بیرون کنند ونقبچیان تیزچنك آغاز کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد وقاضی مجدالدین اسمعیل بن یحیی فالی که ازجمله اکابر زهادوفضلا بود پای درمیدان مصالحه نهاد واین بیت رائبت نموده بنظر امیرمحمدفرستاد بیت مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ✿ تراچه شد که همه قلب دوستان شکنی وبواسطه مسائل جمیله آن بزرك دین قواعد عهدوپیمان اسحکام یافته شهریان ابواب دروازها بازگشادند وامیر پیرحسین چوپانی درغایت اقبال وکامرانی بشهردرآمده ایالت کرمان رابامیرمحمد دادو اورا باعساکر ظفرمآثر بدانجانب فرستاد وجناب مبارزی درمحرم الحرام سنه احدی و اربعین وتسعمائه بکرمان رفته ملك قطب الدین نیکروز که درآنوقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار نمود وبجانب هراة توجه فرمود وجناب مبارزی بلدهٔ کرمان را بیمن مقدم شریف مظهر امن وامان ساخته جهة آسایش رعیت اکثرسپاه را متفرق گردانید

چون ملك قطب الدین نیکروز در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملك کرمان را در نظر ملك معزالدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملك داود و امیر با فوجی از سپاه غور بمدد او تعیین کرد و نیکروز با آن لشگر متوجه کرمان گشته روز مختفی میشد و شب مسافت می پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سرحد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز همعنان ملك داود بشهر درآمده ضبط مملکت را پیشنهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سرحد سپاه بیحد جمع ساخته نوبت دیگر لواء توجه بصوب کرمان برافراخت و تا دروازه چهارطاق رانده در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان کمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده عوزیان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارزالدین پیشگاه محکمه مردگانرا محل نزول زنده دلان ساخته در محاصرهٔ شهریان بقدر امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالك پهلوانی بمدد رسیدند و ملك قطب الدین نیکروز خودرا بدروز دیده و دیدهٔ بختش تیره گشت و بار دیگر ببهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملك داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خودرا بنظر کیمیااثر امیر محمد مظفر رسانیده منصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعداز خروج او هر روز طایفهٔ ازمشاهیر رجال وجماهیر ابطال ازملك داود روی گردانشده به امیر محمد می پیوستند لاجرم آثار عجز وانکسار برصفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاد و التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر باز گذارد و روی بصوب وطن مالوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملك داود ازهمان راه که آمده بود باز گشت و امیر محمد درجمادی الاخر سنهٔ احدی واربعین وسبعمائه باردیگر بکرمان درآمده بدست مرحمت بساط ظلم وعدوان درنوشت آنگاه امیر مبارزالدین محمد مظفر کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت وانحصار ازدور سلطان ابوسعید بهادرخان تا آنزمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعه آسمان کردار لشگر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعداز کشش و کوشش بسیار اخی الدین شجاع باتیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت برزمین سود و امیر محمد نخست طریق عفوو اغماض مسلوك داشت اما همدران اوان ازوی خیال مخالفتی فهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاك ممات بینباشت.

ذکر مال حال امیر پیر حسین چوپانی ورسیدن امیرشیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

درسنهٔ اثنی وار بعین وسبعمائه میان امیر پیر حسین چوپانی وامیر محمدمظفر بواسطهٔ افساد اهل فتنه وشرغبار نقار ارتفاع یافت وجناب مبارزی ازامیر پیرحسین متوهم شده هر چند امیر بجهة دفع مواد نزاع وشین اورا بشیراز طلبید اجابت نفرمود وهمدرین سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیرشیخ ابواسحق ابن امیرمحمودشاه اینجو کرده زمام ایالت اصفهان را درکف کفایتش نهادوچون امیرشیخ دراصفهان برمسندحکومت نشست ملك اشرف روی بتسخیر مملکت عراق وفارس آورد وامیرشیخ حقوق رعایت امیر پیرحسین رانابوده انگاشته بملك اشرف پیوست وامیرحسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد وازاحشام وصحرا نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس الدین صاین قاضی سمنانی وامیرطبیب شاه وامیرزاده علی پیلتن ازوی گریخته بملك اشرف ملحق شدند وازین جهت اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا ازپسر عم خویش امیرشیخ حسن کوچك استمداد نماید وشیخ حسن بخلاف متوقع او رادرسلطانیه زهرداد وملك اشرف بی کلفت حرب ومشقت طعن وضرب مالك ممالك عراق گشته بجانب شیراز آمدوقبل ازوصول بمقصد امیرشیخ تدبیری انگیخته بشعبده و نیرنك صاحب افسر واورنك شد بیان این سخن آنکه چون امیرشیخ ابواسحق را بملك شیراز اختصاص تمام بود ودرآن هنگام که ملك اشرف بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهردرآمده بترتیب نزل وساوری پردازد وملك اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابواسحق بشیراز خرامید وبمعاونت کلویان واشراف واعیان شهررا مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید وچون اینخبر دراردوی ملك اشرف شیوع یافت جمعی که ثریاصفت فراهم آمده بودند بسان بنات النعش متفرق شدند وملك اشرف متحیر شده بعضی ازمواضع فارس وعراق باآتش قهروغضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد وامیرشیخ ابواسحق برسریر حکومت فارس صعودنمود وچون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرك رسید امیرمسعود شاه و یاغی باستی را بدانجانب گسیل فرمود وامیرشیخ ابواسحق حل وعقدمهام سلطنت به برادر بزرك باز گذاشته شیرازیان آستان جلالت آستانش راملاذ و مرجع خود دانستند یاغی باستی از مشاهده این معنی درتاب شده فرصتی جست وناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده اورابکشت ومردم شهردوفرقه گشته جمعی باامیرشیخ ابواسحق پیوستند وطایفه جانب یاغی باستی گرفتندو چندروز بین الجانبین غبار نزاع وشین مرتفع بوده بالاخره یاغی باستی بجانب آذربایجان

گر بخت وامیرشیخ درسلطنت استقلال یافت پرتو اهتمامش برضبط امورملك ومال تافت وخطبه‌وسکه راباسم ولقب‌خویش‌زیب وزینت داده‌ابواب‌لطف‌واحسان برروی روزگار طوایف انسان بگشاد **بیت** راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی ٭ خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود :

ذکر وصول‌طایفه از اشرفیه بحدود نائین ورسیدن مولاناشمس‌الدین صائن بخدمت امیرمبارزالدین

ودرمحرالحرام‌سنه‌اربع واربعین وسبعمائه‌ملك‌اشرف‌چوپانی بافوجی‌ازلشگریان راجهة‌تاراج وغارت‌بجانب قصبهٔ نائین فرستادوچون آن‌قصبه‌از توابع ولایت یزداست امیرمبارز الدین‌محمد مظفر شاه سلطان رابدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان ازراه‌غیر معهودقطع مسالك‌نموده خودرا درحصار نائین انداختند و روز دیگر اشرافیان دست‌بافکندن تیروسنك برآورده بیك حمله چندرخنه درفصیل ظاهر ساختند وطوفان بلابالاگرفته شاه‌سلطان‌باجمعی ازپهلوانان ازدروازه بیرون‌تاخته بزخم‌شمشیر آبدار آتش‌طغیان مخالفان رابروجهی منطفی گردانیدکه ایشان رایقین‌شدکه آنقلعه‌را نمیتوانندگرفت بنابرآن دروقت وصول‌خورشید بسرحد غرب‌ترك‌حرب کرده بازگشتند درخلال آن‌احوال ملك‌اشرف بار دیگر عازم شیرازشد و قاصدی نزدامیر محمدمظفر فرستاده مددطلبیدجناب مبارزی جوابدادکه خاطرشریف حضرت اشرفی مائل‌بآن‌است که‌بین‌الجانبین طریق‌موافقت ومرافقت مسلوك باشد بایدکه مولاناشمس‌الدین صاین قاضی‌راکه‌پیوسته درمجلس عالی‌زبان بغیبت‌مخلصان‌حقیقی همیگشاید ماخوذ ومقیدبدین جانب فرستد وملك‌اشرف‌بنابراستمالت خاطر امیرمحمد مولاناشمس‌الدین راگرفته‌بیزد که‌درآن زمان‌مسکن جناب‌مبارزی بودارسال داشت‌وچون خدمت مولوی بدانجا رسید شفعا انگیخته منظورنظر عاطفت‌و احسان‌گشت ومقارن این‌حال خبرمتواترشدکه شیخ حسن‌چوپانی وفات‌یافت وملك‌اشرف‌عنان بصوب آذربایجان تافته لاجرم جناب‌مبارزی چمن‌مملکت را ازخارتسلط اغیارپیراسته دیده‌فارغ البال‌از یزد بکرمان رفت ومیان آنجناب و مولاناشمس‌الدین‌قاضی‌عهود ومواثیق‌بقسم‌مؤکدشده براینجمله‌قرارگرفت که مولاناصائن قلعه‌سیرجان‌راکه تصرف گماشتگانش‌بودتسلیم‌ملازمان‌امیرمحمدمظفر نماید وصاحب اختیار امورملك‌ومال بوده هرسال مبلغ صد هزار دینارکپکی علوفه‌گیرد و بعدازآن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمودکه اورا برسم رسالت نزدشیخ ابواسحق فرستد تابزلال نصیحت‌غبارکدورت از حاشیهٔ ضمیرش فروشوید وابرقوه و

شبانکاره راداخل دیوان امیر محمدمظفر سازد وجناب مبارزی این التماس را بعزقبول اقتران داده مولاناچون بمقصد رسید امیرشیخ ابواسحق وزارت مملکت خودرا بشرکت سیدغیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید و خدمت مولوی دفتر عهد و پیمان امیر مبارزالدین محمدرا بر طاق نسیان نهاده از آنچه بقتل فرموده بود تغافل نمود مصراع ای امید من وعهد توسراسرهمه باد وچون کیفیت بیوفائی مولاناشمس الدین رابعرض امیرمحمد رسید خواجه تاج الدین عراقی راکه خدمت مولوی باغواء اومتقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه ازموقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت وخواجه تاج الدین درآن حین این بیت برزبان آورد بیت برتاج عراقی ز سرلطف ببخش ✿ تاخسرو تاج بخش خوانندترا وجناب مبارزی اورا ترحم فرموده ببخشید وبدستور معهود وزیر گردانید اما بعداز چندگاه دیگرخواجه بجریمه متهم شده شهید گردید والحکم الله العلی الملک المجید

گفتاردربیان لشگر کشیدن امیرشیخ ابواسحق بدارالامان کرمان وذکر کشته شدن امیرظهیرالدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صائن بتقدیر مهیمن رحمن.

چون امیرشیخ ابواسحق ازضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان را پیش نهادهمت ساخت درسنه ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت ودرراه خرابی بسیار کرده بیکناگاه درظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی دارکی که ازقبل امیرمحمدمظفر کوتوال سیرجان بوداز بیم جان درقلعه بر کوه تحصن فرمود امیرشیخ دانست که دست امید بدامن خاکریز آنحصار نمیرسد بنابرآن آتش قتل وغارت در محلات بیرون شهرزده روی بجانب کرمان آورد وچون درقریه بهرام جرد نزول کرد شنید که امیرمحمدمظفر تمامی لشگر اوغانی وجرمانی واعراب واحشام عراق راباخود متفق گردانیده مستعدقتال و جدال است وازاین جهة اندیشناك شده قاصدی بطلب امیرابراهیم صواب فرستاد تابتوسط اوباجناب مبارزی مصالحه نماید وامیر ابراهیم که نسبت باامیرشیخ سبق معرفتی داشت از امیرمبارزالدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابواسحق شتافت واورا برسلوك طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز بازگردانید ومواضعه فرمود که من نیزعنقریب بدانصوب خواهم آمد آنگاه امیرابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل ازجناب مبارزی اجازت رفتن شیراز طلبیدو مرخص شده متوجه مقصد گردید وبعداز وصول امیرشیخ سیدغیاث الدین علی ومولاناشمس الدین صائن را ازوزارت معزول ساخته آن منصب رامن حیث الاستقلال باامیر ابراهیم صواب تفویض فرمود وامیرابراهیم چون ازرای صواب بی بهره بود آغازسفاهت کرده ابواب منافع امراوارکان دولت را بربست وآنجماعت

یکی از نودرا درطمع انداختند تافرصت نگاه داشته بزخم تیری جناب وزارت مآب را بقتل رسانید نوبت دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید وچون هر گاه درمیان آن دو وزیر منازعت روی مینمود سیدغالب می آمد مولانا ببهانه استخراج اموال بولایت هرموز رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل زده فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد وهزاره اوغانی وجرمانی رابوعده ووعید مطیع گردانیده بخار پندار بکاخ دماغ راه دادوخودرا سردار شجاعت آثار تصور نمود در آن اثنا پسرش عمیدالملك از شیراز مکتوبی بنظر پدرفرستاد مضمون آنکه سیدغیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت درمراجعت مسارعت ننمایند بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی باهزارسوار ازملازمان شیخ ابواسحق ودوهزار ازمغولان اوغانی وجرمانی وجمعی کثیر ازمردم هرجائی روی توجه بجانب کرمان نهاد وجناب مبارزی از استماع اینخبر برآشفته باوجودعارضه دردپای باهزار مردرزم آزمای متوجه اعدا گشت و بعداز تلاقی فریقین درحمله نخستین مولانا شمس الدین پشت برمعرکه ستیز کرده روی بوادی گریز نهادوجناب مبارزی ازعقب شتافته اکثرامرا وعظماء آن سپاه را اسیرودستگیر ساخت و بنفس نفیس بازگشته جمعی ازعساکر نصرت مآثر را بتکامیشی مولانا شمس الدین فرستاد وجناب مولوی بدست آنجماعت گرفتارشده رخت بقا ببادفناداد وچون خبر این شکست نزدامیر شیخ ابواسحق بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار همه چون کوه آهن سنگدل و پولادپوش وچون سیل تند روبافغان وخروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت وامیرمبارزالدین محمددرشهر متحصن گشته شیخ بعدازوصول آغازمحاربه ومحاصره فرمودوجناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناك وهژبری بیباك ازدارالامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابوبکر اختاجی را که پشت وپناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین برروی زمین انداخت واین معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چندروزی ازجانبین بانگیختن غبار جنك وشین پرداختند و چون امیرشیخ دید که کاری ازپیش نمیتواند برد ازظاهر کرمان کوچ کرده براه یزدروی بصوب شیراز نهاد.

ذکر شمه ازحال هزاره اوغانی وجرمانی وبیان غلبه ایشان برجناب مبارزی کشورگشائی

درزمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی واوغانی که درسلك اقوام مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش قراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند ودرمواضع ومراتع آنولایت ساکن گشته اموال وتوابع بسیار پیدا کردند وچون شعاع تیغ ظفر پیکر امیرمحمدمظفر پرتوتسخیر بر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت

ومواصلت مشرف ساخت اما انقوم که صورت بت پیکری داشتند و آن را تعظیم مینمودند بواسطهٔ عداوت ملی و شرارت جبلی درهر چند گاه قدم در وادی عصیان وطغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان میشدند و جناب مبارزی درصدد محاربت آن بد کیشان در آمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و درسنهٔ سبع واربعین و سبعمائه که امیرشیخ ابواسحق درمملکت عراق ویرانی بسیار کرده بهشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی واوغانی آغاز طغیان نموده دست تعرض بجانب آینده و رونده درازساختند و باعلان شعار عصیان مبادرت جسته لواء مخالفت افراختند وچون و جه فتنه وفساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع بیداد ایشان باسهل وجهی میسر خواهد گردید از پیکار اهل ادبار چندان حسابی بر نداشت و بی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت ودرصحراء خاوران برسر دشمن تاخت و درجمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعداز هزیمت مراجعت کردند و بهیئات اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند وچون در آنزمان عساکر نصرت نشان بغارت و تارج مشغول بودند شکست یافته هرقومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورده فرداً وحیداً بااعدا کارزار می کرد تاهفت زخم ببدنش رسیده از اسب خطا شددرین حال پهلوان علیشاه بمی ازسرجان که متاعیست بس گران برخواسته اسب خویش را پیش کشید وامیرمبارزالدین بر آن بارگیر بادرفتار سوارشده جان ازغرقاب بلا بیرون برد ومخالفان پهلوان علیشاه را باقرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند **بیت** زمانه بنیك وبدآبستن است ✲ ستاره گهی دوست که دشمنست واینخبر بعبارتی که از آن بدتر نتواندبود بعدازسه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق اخبار مسرعان بهرطرف دوانیدو دروازهای شهررا مضبوط گردانید و روز دیگر مژدهٔ سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین چندقطار شتر استر واوانی فراوان وظروف نقره وزر ازخاصهٔ خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکوخدمتی موقع قبول یافت.

گفتار دربیان اقدام امیرشیخ ابواسحق کرة بعد اخری برنقص قواعد میثاق

پیش ازتسلط هزاره اوغانی وجرمانی بوساطت مرتضی سعیدسید صدرالدین مجتبی وحاکم ابرقوه ملك نصیرالدین میان امیرشیخ ابواسحق وامیر محمد مظفر مبانی عهدو پیمان بغلاظ ایمان تاکیدیافته بود وابواب محبت واتحاد مفتوح شده بنابـر آن چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید ازکمال مکارم شیخ ابواسحق توقع میداشت که اورا بلشگر

ویراق مستظهر گرداند تاازدشمنان انتقام کشد وامیر شیخ بخلاف‌متصور سرداران‌هزارهٔ اوغان وجرمان‌را مشمول انعام‌و احسان گردانید وهمت‌براستیصال نهال‌اقبال امیرمحمد مصروف‌داشته درشهورسنه ثمان واربعین وسبعمائهٔ امیرسلطان شاه جاندارراباد‌وهزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت وبنفس‌خویش با لشگری از قطرات امطارپیش بطرف یزددرحرکت آمدوسلطان‌شاه‌بآن طایفهٔ‌گمراه پیوسته باتفاق‌ظاهر کرمانرامحل اقامت ساختند وبمحاصره‌ومحاربه پرداختند وامیرشیخ‌نیز بیزدرسیده‌بنابر آنکه‌حاکم‌آنجا شاه‌مظفردرملازمت پدر بود آن‌خطه‌رابتحت‌تصرف درآورد شاه‌مظفر بعدازاستماع اینخبر جهة محافظت اهل‌وعیال خود که‌درمیبدبودند برجناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت ومقارن آنحال امیرشیخ‌ابواسحق محمدی وزوارهٔ اصفهان‌را روانه میبدگردانید وچون‌آندوسردار بظاهر آنحصار رسیدند آغاز محاصره ومحاربه نمودند شاه‌مظفر بامعدودی ازدلیران‌غضنفر اثر ازدروازه‌بیرون تاخت و درحملهٔ اول هفتادنفرازنامداران اسیرگردانید وجمعی کثیررا شربت مرك چشانید و اینخبر را شیخ ابواسحق شنوده بابیست‌هزارسوار بظاهر آنقلعهٔ استوارشتافت و نیران‌جنك‌وحرب‌التهاب یافته چند روز ازجانبین‌غایت کشش وکوشش بتقدیم‌رسانیدند وامیرشیخ ابواسحق از ازامتداد ایام‌محاصره ملول‌شده چون‌دانست که‌مشاهدهٔ پیکرفتح وظفر میسرپذیرنیست لابد قاصدی بمیبد فرستاد وسخنان‌صلح‌آمیز پیغام‌دادو بنابرآنکه‌شاه مظفرازجانب‌پدر اجازت مصالحه‌نیافته بود آن‌ملتمس‌را بسمع‌اجابت‌نشنود آخرالامر امیرشیخ روزی‌یك سواره بدر قلعه‌رفته وازاسب‌پیاده گشته گفت **بیت** بیا که‌نوبت صلح‌است‌ودوستی‌وعنایت ☆ بشرط‌آنکه‌نگوئی ازآنچه‌رفت‌حکایت آنگاه‌شاه مظفرازحصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگررا درکنار گرفتند وهریك بمنزل‌خود باز گشتند بعدازآن‌امیـرشیخ‌عنان عزیمت بطرف یزد تافت وچون‌بدانجا رسید شنید که‌سلطان‌شاه جانداروهزارهٔ‌اوغان‌و جرمان مهم کرمان‌را فیصل‌نمی‌توانندداد باردیگر بتوسط‌سید صدرالدین‌مجتبی‌وخواجه عمادالدین محمود که‌بوفور استعداد وقابلیت محسودبرنا وپیر بودند ودرشیوه تقریرو تحریر مقتداءپیردبیر باجناب مبارزی صلح‌نمود وسلطان‌شاهرابازطلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود وچون هزاره جرمان واوغان‌تنها ماندند رسولان‌چرب زبان بآستان‌اقبال آشیان‌جناب‌مبارزی‌فرستادزبان باعتذارواستغفار بگشادند وامیرمبارزالدین رقم عفو بر جرايد جرايم‌آن‌طايقه کشید وباایشان طریق اختلاط وانبساط مسلوك داشته دریکروز هزارجامه باعیان‌آن‌قوم بخشید امابعدازچندروز باردیگرمخالفتی از آن خون گرفتگان سر برزدو امیرمحمد درمقام‌انتقام آمده درانداك زمانی بسیاری از روسا ایشان را بقتل رسانید ودرسنهٔ تسع‌واربعین وسبعمائه بسمع‌شریف جناب مبارزی رسید کـه‌طـایفهٔ از بقیةالسیف جرمان واوغان درگرمسیر کرمان‌خرابی فراوان‌می کنند بنابرآن‌شاه شجاع را که‌درآنزمان شانزده‌ساله‌بود بالشگری نصرت نشان بجانب حرفه ورود بار روان

فرمود واوغانیان بقلعهٔ سلیمانی تحسن جسته شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصره آن قلعه کرد ومقارن آنحال باردیگر امیر شیخ ابو اسحق با نهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطانشاه را بافوجی از لشگر جرار بمکرانات وحدود هرمز فرستاد و بااو مقرر ساخت که بعداز فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید وامیر سلطان شاه که از کثرت تهتك ونقص میثاق امیر شیخ ابواسحق نیك بتنك آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلك خواص امرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالما غانماً از ظاهر قلعه سلیمانی باز گشته بپدر پیوست ودر سنه ۷۵۱ امیر شیخ ابواسحق نوبت دیگر باجمعی کثیر ازاهل نبرد به یزد رفت وشاه شرف الدین مظفر اطراف شهر وقلعه رامضبوط ومحفوظ ساخته رایت مدافعت وممانعت برافراخت ولشگر شیراز درامر محاصره ومحاربه هرچند سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگره آنحصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد ازهجوم سپاه برداز یزد برخواسته بشیراز شتافتند ودرسنهٔ ۷۵۲ امیر شیخ ابو اسحق امیر نیکچار را که از امراء معتبر مملکت روم بود ودر آن اوقات ازملك اشرف چوبانی گریخته و بوی پیوسته باجنود نامعدود بجنك امیر محمد مظفر روان و جناب مبارزی فرمود بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت نهاد ازدار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود ودرموضع پنج انگشت هردو فریق بهم رسیده ازجانبین جمعی غریق دریای هیجا گشتند وآخرالامر بیمن مقدم شجاعت ومردانگی شاه مظفر شاه شجاع فریق نصرت وظفر رفیق امیر محمد مظفر شد و نیکچار ناچار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت وانکسار بامیر شیخ ابواسحق پیوست.

گفتار در بیان نهضت امیر مبارزالدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز

در اوایل سنه اربع وخمسین وسبعمائه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارزالدین محمد را برانداشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت وسپاهی که ازغبار سم سمندشان آئینه سپهر تیره می شد وازرؤیت اشعه اسلحه ایشان دیدهٔ ماه ومهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت وامیر شیخ ابواسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشورهٔ عمدة المتاخرین قاضی عضدالدین الایجی را که شمهٔ ازحال خجسته مآلش در جزو اول ازاین مجلد صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارزالدین محمد فرستاد والتماس مصالحه نمود وخدمت قاضی در صحرای دشت برموکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدرامکان مبالغه فرمود ومبلغ پنجاه هزار دینار

جهت خاصه آنجناب وده‌هزار دینار برای‌خدام وملازمان عنایت کرد وشاه‌شجاع مفصل ابن‌حاجب پیش‌قاضی بنیاد نمود وبانواع فواید مستفید گردید وقاضی بعدازچندروز که‌از رنج‌راه برآسود ودرتمهید قواعدصلح وصفا آغاز گفت‌و شنود نمود اما فایدهٔ بر آن مترتب نگشت وجناب‌مبارزی جوابداد که برعهد و پیمان‌شیخ ابواسحق مطلقا اعتماد‌نیست زیرا که‌هشت‌نوبت بامن‌مصالحه نمود وبازراه منازعت پیموده وقاضی رخصت یافته بشیراز شتافت وآنچه گفته بود وشنوده بعرض‌امیرشیخ‌ابواسحق رسانید وامیرشیخ‌ازصلح نومید شده بالشگری چون سیل پر خروش همه خنجر گذار وجوشن پوش‌پنج‌فرسخی شیرازرا محل نزول ساخت لیکن بعدازقرب وصول جناب مبارزی وهم برو غالب گشته بشیراز درآمد وروزدیگر امیرمحمد مظفر ظاهرآن‌بلده فرخنده رامعسکر ظفر اثر گردانیده بقدر امکان‌درتضییق محصوران کوشید وازهر دوطرف نیران‌جنك اشتعال یافته تیروسنك صاعد وهابط گردیدچندماه هرروز ازوقتی که برافق‌مشرق‌علم‌نورانی صبح‌صادق‌نمایان می‌شد تازمانی که تیغ‌آفتاب ازحجاب غروب نیام‌می‌ساخت شمشیر کینه‌وجدال آخته‌بود ورایات جنك وقتال افراخته درخلال آن‌احوال مرضی‌عارض ذات امیرمبارزالدین محمد شدوآنجناب‌ازغایت شعف بجنك‌وحرب باوجودشدت‌آلام‌صبح‌وشام‌درمحفه نشسته بدستور ایام‌صحت درامرمحاصره‌ومحاربه اهتمام‌می‌نمودتاآنکه‌ازشربتخانه‌واذامرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما همدران‌اوقات شاه‌شرف‌الدین مظفر مریض گشته درجمادی‌الاخر سنهٔ‌مذکور بجهان‌جاودان‌منتقل گردید وجناب‌مبارزی باوجود ابتلا بمصیبتی‌چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده‌دلیرشوندا‌صلا اظهار جزع‌وفزغ نکرد وازغایت‌تهور هرروز سوارشده روی بمیدان مردان می‌آورد ونعش‌شاهزاده رابمحروسه میبد ارسال فرموده اولاد امجاداورا تسلی‌خاطر جوئی‌فرمودوشاه‌مظفرچهار پسرداشت باین‌ترتیب شاه‌یحیی شاه‌منصور شاه‌حسین‌شاه علی.

ذکرفتح دارالملك سلیمانی وافتادن‌امیرشیخ بوادی‌سرگردانی

چون مدت ششماه زمان محاصره شیراز امتداد یافت‌درسیم‌شوال هفتصدوپنجاه و چهار امیر محمدرافتح میسرشده امیرشیخ ابواسحق بوادی فرارشتافت مفصل‌این مجمل‌آنکه درآن‌اوان که‌جناب مبارزی‌درتضییق محصوران‌سعی‌می‌نمود وچندواقعه دست داد که‌دلیل اقبال اوبود اول‌آنکه امیرشیخ بی‌سببی‌ظاهر امیرحاجی ضراب وحاجی‌شمس راکه با رئیس ناصرالدین عمرخویشی داشتند وپیوسته تخم انعام‌واحسان دراراضی‌دل‌شیرازیان می‌کاشتند بقتل‌رسانید وبدین‌جهة‌رئیس ناصرالدین که ازاعیان کلویان بود ازوی‌برنجید وخاطر سایرمردم آن‌دیار را ازموافقتش متنفر گردید دیگرآن که مجدالدین سربندی که‌ازاعیان سرداران شیرازبود ازشهر بگریخت ودست نیاز در دامن دولت امیر محمد

مظفر آویخت وجناب مبارزی اورا با یالت قلعه سربند امیر وسرافراز ساخت ومجدالدین
یاغی شده وجناب مبارزالدین برسرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و
جناب مبارزی حصار حیاتش راانهدام داد دیگر آن که قاضی عضدالدین ازطول ایام محاصره
ملول گشته بحیله که توانست خودرا ازشهر بیرون انداخت وجناب مبارزی کما یجب و ینبغی
باعزاز واحترام آن قدوهٔ علماء اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که
جهة مبالغه دراشاعه خیر واحسان انگشت نمای مردوزن بودروزجمعه ششم ماه ربیع الاول
سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود واودرشیراز آنمقداراعتبار داشت که درایام محاصره
روزی امیر شیخ ابواسحق ازوی پرسید که آیا مهم ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید
خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال توراه نخواهد یافت
واین بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ درمدح حاجی قوام کافی است بیت
دریای اخضر فلك و کشتی هلال☆ هستند غرق نعمت حاجی قوام ما دیگر آن که در آن ایام
که امیر محمد مظفر هرروز صبح تاشام روی بجنك آورده باستعمال تیر وحسام قیام واقدام می
می نمود وامیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام ومشاهده رخسار
خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود ودرارتکاب شرب مدام بمرتبه مبالغه میکرد که در آن
روز که امیر محمد مظفر بشهر درآمد امیر شیخ درغلو مستی آواز طبل شنید پرسید که این چه
غوغا و آشوبست جوابدادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مـردك
گران جان ستیزه روی هنوز اینجاست دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصرالدین عمر فرمود
و کلو عمر این معنی رامعلوم نموده درمحله موردستان که مسکنش بود خودرا محکم ساخت
وقاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنك سلطانی دراندازند دروازه
موردستان رابگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ ابواسحق وجهة دولت
امیر محمد بود دست درهم داد درسوم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از
اطراف وجوانب شیراز جنك درانداخت کلو عمر بموجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته
دروازه بازگشاد وجناب مبارزی باسالکان طریق جانبازی بشهر درآمده امیر شیخ بطرف
شولستان گریخت وازآنجا بقلعه سپید که درزیر چرخ کبود نظیر ندارد رفته محکم شدو
قاصدی ببغداد فرستاد ازامیر حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دوهزارمرد شمشیر زن
بامداداو نامزد فرمود وچون آن لشگر باامیر شیخ پیوست عازم بشیراز گشت وجناب مبارزی
شاه شجاع رابدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین اهاس حکومت امیر شیخ ویران
گردید وهریك از متابعان اوسلوك طریق دیگر گزیدند امیر شیخ ابواسحق بنفس نفیس
باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت ومقارن آنحال امیرعلی سهل ولد امیر شیخ که
درسن ده سالگی بود و بحسن خط وجودت طبع اشتهار داشت بدست مـلازمان جناب
مبارزی افتاد وباجمعی ازارکان دولت پدرخود مثل نیکچار ورئیس تاج الدین و کلوفخر
الدین مقید شد وهم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیرعلی سهل

را همراه برد ودرمنزل رودان ورفنجان آن گل نوشگفته را بصرصر بیداد برخاك هلاك انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند وچون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر در دار الملك فارس متمکن شد سادات وعلما وفضلا رااعزاز واحترام تمام فرموده درتقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت ودرامر بمعروف و نهی ازمنکر بمثابه مبالغه کرد که ظرفا شیراز اورامحتسب لقب نهادند وخواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی درآن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت اگر چه باده فرح بخش و بادگل بیزاست ☆ به بانك چنك مخور می که محتسب تیزاست.

ذکر بعضی دیگر ازاحوال ممالك فارس و عراق وبیان فتح اصفهان ونهایت کار امیر شیخ ابواسحق

درسنهٔ ۷۵۵ امیر محمد مظفر خواهرزاده خودشاه سلطان را درشیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت وشاه شجاع از کرمان بدر آمده در قصر زرد بپدر پیوست درخلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که اتیمور که ازجملهٔ امراء امیر شیخ ابواسحق بمزید تهور ممتاز بود بشولستان شتافته و باداماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که درآن ولایت حکومت می نمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنابر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود اماقبل ازوصول شاه زاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی ازهواداران امیر شیخ ابواسحق بر آن بلده استیلا یافتندو آتش درمحلهٔ موردستان زدندو شاه سلطان فرار برقرار اختیار نموده دراثناء راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه راعرض کرد وشاه شجاع برسبیل استعجال ایلغار فرموده بیك ناگاه باسپاه ظفر پناه بشهردر آمدو مخالفان قدم درمیدان قتال وجدال نهاده درحین اشتعال نایره پیکار اتیمور خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان باد پیما سر خویش گرفتند و راه گریزدر پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشگر بدر اصفهان برده بمحاصرهٔ امیر شیخ ابواسحق و جلال الدین میر میران که از کلانتران اصفهان بوداشتغال فرمود ودرآن مقام وکیل المعتضد بالله ابوبکر المستعصمی العباسی که درمصر دعوی خلافت می کرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب باوی تبعیت نمود وبنام معتضد خطبه خوانده سکه زدوچون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت ولشگر سرملدست به بیداد برآورد امیر محمد بشیراز باز گشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند وامیر شیخ ابواسحق ازاصفهان بلرستان رفته بهنگام هجوم لشگر بهاروایام ظهورسپاه ازهار شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار باجنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت وآغاز محاصره

کرده در آن ایام شنود که امیر شیخ ابواسحق در لرستان باتابك نورالورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته است ولشکری بر ایشان جمع گشته وشاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب کندمان درحرکت آمد وجناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود درمنزل فیروزان بپسر نیك اختر ملحق شدو امیر شیخ توجه سپاه شیراز راشنوده از آنجا بششتر خرامید ونورالورد نیز ازرهگذر سیل برخواست وشاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارزالدین محمددر نواحی ماروانان لوای اقامت برافراشت وچون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میر میران مبلغی فراوان برسم نعل بها بیرون فرستاد تا از درشهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت ودرسنهٔ ست وخمسین وسبعمائه ملك اردشیر که اباعن جد حکومت ایك وشبانکاره تعلق بوی میداشت نسبت بدودمان مظفری درمقام مخالفت آمد وقطب الدین شاه محمود باشارت جناب مبارزی باجنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهراً وقسراً آنولایت را بتحت تصرف درآورد وملك اردشیر فرار برقرار اختیار کرد ودرسنهٔ سبع وخمسین وسبعمائه امیر محمد شنود که امیر شیخ ابواسحق کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنا بر آن با سپاه فراوان ظاهر آن بلده را مضرب سرادقات جاه وجلال گردانید وبعد ازچندماه که درتضییق اهل شهر کوشید وبرودت برجوهرهوا مستولی گردید آن مهم را بشاه سلطان باز گذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان بر افراشت تا موادانتعاش نورالورد را از آن دیار منقطع گرداند وشاه سلطان بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ ومیر میران در مضیق حصار بمحنت روزگار میگذرانیدندوچون خسرو انجم بمنزل کوتوال حصار پنجم خرامید وقلعه طبری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردیده کار محصوران اصفهان بجان رسیده بود که فوج فوج ازشهر می گریختند ودست اخلاص دردامن شاه سلطان می آویختند در آن اثنا پیشوای قلعه طبرك قاصدی نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد کردو از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نمود وهر کس روی بمامنی آورد از جملهٔ میر میران فرزندان ومتعلقان را گذاشته ازدروازه بیرون تاخت وتاکاشان عنان یکران باز نکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل راه فرار مسدود یافته درخانهٔ مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شدوشاه سلطان باصفهان درآمده چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان برگماشت تاپی بمقر اوبرند ومولانا اصیل الدین خائف وهراسان گشته درخلوتی کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید واو طایفهٔ ازاهل اعتماد را بگرفتن امیر شیخ فرستاده ناگاه آن مردم بوثاق شیخ الاسلامی درآمدند وامیر شیخ ابواسحق از انطفاء نایره حیات ترسیده درتنوری مخفی گردید ودشمنان آن پادشاه بی استحقاق را از آنجا بیرون کشیده از وهم هجوم اصفهانیان درغراره پنهان کردند وبقلعه طبرك بردند ودر آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بودوچون خبر گرفتاری امیر شیخ را شنود کس باصفهان

فرستاده اوراطلب نمود وشاه‌سلطان باصدنفر ازمعتمدان آن‌خسرو بی‌سامان رابدانجانب روان ساخته ایشان اورا درروز پنجشنبه‌ای‌از ایام اواخر جمادی‌الاخر سنه ۷۵۸ ازراه مجهول بتختگاهی که درظاهر دروازه سعادت بود رسانیدندوحال آنکه‌امیرمحمدمظفر باسادات وقضاة وعلماء واعیان فارس درآن‌مقام‌تشریف‌داشت‌وچون امیرشیخ‌رادرمنزلی که‌جهة شوکت واستکبار ساخته‌بود درتذلل وانکساردیده روی‌بدوآورده پرسید که امیرحاج‌ضراب راتو کشتی جوابداد که‌بلی بموجب‌فرموده‌ما اورا بقتل رسانیدند وجناب مبارزی حکم‌بقصاص کرده آن‌پادشاه‌عالیجاه‌را باولادامیر حاج‌سپرد وپسرخودامیرحاج درهمان ساعت‌نایرهٔ زندگانی اورابضرب شمشیرآبدار منطفی گردانید وآب حیاتش‌را بصرصر تیغ‌شعله کردار منتفی‌آری سرپنجه تقدیررا بدست تدبیر نتوان تافت وازقضای نازل‌هیچ وجه‌نجات نتوان یافت این‌دو رباعی‌زادهٔ طبع امیرشیخ ابواسحق است‌که در وقت قتل‌درسلك‌نظم کشیده **رباعی** افسوس که‌مرغ‌عمررا دانه‌نماند ✿ امیدبهیچ‌خویش‌و بیگانه‌نماند ✿ درداودریغا که دراین‌مدت‌عمر ✿ ازهرچه بگفتیم جز افسانه نماند باچرخ ستیزه‌کار مستیزوبرو ✿ باگردش‌دهر درمیامیزوبرو ✿ یك‌کاسه زهر است‌که مرگش‌خوانند ✿ خوش‌درکش‌وجرعه‌برجهان‌ریزوبرو ✿ خواجه‌شمس‌الدین محمدحافظ شیرازی درمدح‌شیخ ابواسحق واکابرآن‌زمان خجسته‌نشان گوید بعهدسلطنت شاه‌شیخ ابواسحق ✿ به‌پنج‌شخص عجب‌ملك فارس بود آباد ✿ نخست پادشهی همچو او ولایت بخش ✿ که‌جان‌خویش بپروردو دادعیش‌بداد ✿ دگرمربی اسلام شیخ مجدالدین ✿ که قاضی به‌ازآن آسمان‌ندارد یاد ✿دگربقیه ابدال‌شیخ‌امین‌الدین ✿ که‌یمن‌همت‌او کارهای بسته‌گشاد ✿ دگرشهنشه‌دانش عضد که درتصنیف ✿ بنای‌کارموافق بنام‌شاه نهاد ✿دگر قویم‌چوحاجی قوام‌دریادل ✿ که‌نام‌نیك‌ببرد ازجهان زبخشش و داد ✿ نظیر خویش نه بگذاشتندو بگذشتند ✿ خدای‌عزوجل جمله‌را بیامرزاد وازجمله‌افاضل آنزمان دیگری مولانا عبیدالزاکانی‌است که‌بعضی‌از رسایل هزل‌آمیز وسخنان فرح انگیز او در میان مردم‌اشتهار دارد واین‌قطعه درمرثیه شیخ ابواسحق از منظومات اوست **قطعه** سلطان تاج‌بخش جهاندارامیرشیخ ✿کاوازهٔ‌سخاوت وجودش جهان‌گرفت ✿شاهی‌چو کیقبادوچو افراسیاب کرد ✿ کشورچوشاه‌سنجرو شاه اردوان‌گرفت ✿ درعیش‌وسازعادت خسرو بنانهاد✿ درعدل‌ورسم شیوه نوشیروان‌گرفت ✿ بنگر که‌روزگارچه‌منصوبه‌نمود✿ نکبت چگونه‌دولت‌اوراعنان گرفت ✿درکارروزگاروثبات‌جهان‌عبید✿ عبرت‌هزاربارازین‌می‌توان گرفت ✿ بیچاره آدمی که‌ندارد بهیچ حال ✿ نی بر ستاره‌دست و نه‌برآسمان گرفت وازمشاهیر شعراء آن‌اوقات خواجه کرمانی است‌واوملقب‌وموسوم به کمال‌الدین محمود بودوخواجورا فضلاءسخن‌آرا نخل‌بندشعرالقب داده‌اندزیرا که درتزئین الفاظ وتحسین عبارات‌جهدبلیغ مینموده دیوان‌خواجومشهوراست وخمسهٔ که دربرابرپنج گنج شیخ نظامی درسلك‌نظم انتظام‌داده بغایت‌نیکو واقع‌شده‌و آن کتاب رادرسنهٔ‌اربع وار بعین‌وسبعمائه

باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بتاریخ هفت صدو چهل و چار ☆ کاید این نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار.

گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد آنجناب را در بلده اصفهان

در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست بجانب اصفهان نهضت نمود تادر آن شهر مایحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر پناه بصوب مقصد برافرازد و بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند شیخ ابواسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع اصطناع اختصاص یابد و پرتو عنایت خال بر رخسار حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق تصرف نموده بنظر شفقت در وی ننگریست شاه سلطان پس از روزی چند طوئی کرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه بردو چون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایرهٔ حسد او در اشتعال آمده باخواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود تا هرچه بهم رسانیده بود تاراج نمودند و بسبب اینحرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینهٔ خال در فضای سینه نشاند و مقارن آن حال سیصد سوار از نزد جانی بیک خان که به تبریز آمده و ملك اشرف را کشته بودند باصفهان رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده یساول سازند و جناب مبارزی سخنان درشت درجواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را از ین جهة تنقیض بسیار رسید و چون اوزبکان بآذربایجان معاودت نمودند خبر فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیك بطرف دشت قبچاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجر گذار بدآنجانب درحرکت آمد و اخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده درموضع میانه گردان هردو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی درغایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان یکران باز کشیده سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب بپرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد باز گشتند و آنجناب پسرانرا بسخنان درشت و دشنامهاء ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت واز ین جهة شاه زادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند و چون جناب مبارزی مدة دوماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنا بر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که تورا از جوانی ترك چهره بلند بالا ملالتی روی خواهد نمود و

آنجناب ما صدق این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان نمیبرد که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع بروی خواهد رسید تبریزرا باز گذاشته روی باصفهان آورد و در اثناء راه بیشتر از پیشتر اولادرا رنجانیده بکشتن ومیل کشیدن تهدید کرد بلکه گاهی سخنان نسبت بآن جوان عالیشان برزبان می آورد که استر بانان از تلفظ بامثال آن شرم دارند بناء علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرارداده شمهٔ ازین معنی باشاه سلطان درمیان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شمارا بگیرد و سلطان بایزید را بر تخت نشانده خود لشگر کش باشد آنگاه آن سه سرکش باهم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته مقید سازند و بعد از وصول بآن بلده نیمشبی سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبیده شاهزاده از سبب استجازه پرسیده جواب داد که چنین شنیده‌ام که امیر محمد از عهد و میثاق ماخبر یافته اگر این سخن را ستنست فردا همه را میکشد پس اورا میباید گشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح خاطر از مهم پدر فارغ گرداند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان را باخود متفق گردانیده بدروثاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی در آنوقت در بالا خانه بود و بتلاوت کلام‌الله اشتغال مینمود شاه محمود با نوکران خاصه بر در بیرون نشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران در پای نردبان بایستاد و مسافر ایوداجی باشش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید جواب دادند که شاه شجاع خرجی ندارد جناب مبارزی غضبناك دست به شمشیر برد و مسافر ایوداجی خودرا بر بالایش افکند آنجناب از زیر آن برجست و بجنك مشت مشغول گشت و شادی سپر باز پایهایش را گرفته بکشید تا بیفتاد و فی الحال آنجماعت شیر بیشهٔ شجاعت را درهم بسته در خانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده تاهنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جیبه پوش گشته جناب مبارزی را بقلعهٔ طبرك بردند و در شب جمعهٔ نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمائه شاه سلطان بموجب اشاره شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنخسرو حشمت آئین را میل کشیدند و شاه شجاع برسر بر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه اوراق هستی را ببادفنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در آنحصار بسر برد با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنا بر آنکه اولاد امجاد از کردار خویش پشیمان بودند در استرضا خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیده مهم بر آن جمله قرار دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع استصواب پدر درهیچ کار دخل ننماید و جناب مبارزی بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا نمود و بعد از چندگاه امیر محمد مظفر باغواء طایفهٔ از مردم بدگوهر همت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشگر کش گرداند شاه شجاع ازین معنی وقوف یافت

مفسدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ گرمسیر فرستاد و آنجناب در آنحضار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطهٔ نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ بم بردند اما هیچ فایدهٔ بر آن مترتب نشد و در اواخر ربیع الآخر سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه مدت حیاة جناب مبارزی بپایان رسید نعش او را به میبد نقل کرده در مدرسه مظفریه بخاک سپردند وجهة ترویج روح ختمات کلام و اطعام فقراء و ایتام بجا آوردند واز امیر محمد مظفر چهار پسر ماند **شاه شجاع شاه محمود سلطان احمد سلطان بایزید** واز جمله اعاظم فضلاء و محدثان **شیخ سعید الدین محمد بن مسعود** الگازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بر زبان اهل خبر بسیر گازرونی مذکور وفات شیخ سعید در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمائه بوقوع انجامید و از شعراء آنزمان یکی مولانا رکن الدین الهروی است در میان شاعران بر کن صاین شهرت گرفته در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از آن بالاخانه پایان انداخته زبان بدشنام و سفاهت بگشاد و روی بگریز آورد و در آن اثنا بر شاه شجاع بگذشت و از غایت خوف و حیرت شاه را نشناخته همچنان ناسزا میگفت شاه شجاع شمشیری بر شکمش زد و خدمت مولوی از پای در آمده احشا و امعاء وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع در خنده شده گفت معذور دار که این امر ندانسته واقع شد و جراحان را طلبید تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و رکن صاین در اندك زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه شجاع به یزد میرفت در یکی از منازل بار کن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آنواقعه را بیادش داد و پرسید که چندسال دیگر میخواهی که زنده باشی مولانا گفت ده سال دیگر و همان ساعت مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد.

ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع

طبع آفتاب شعاع شاه شجاع مرآت صورت حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الاتباع بر فراز آشیانه سدره پرواز مینمود طینت طیبه‌اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته‌اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده و حاتم و در احیاء مراسم عدل و انصاف باکسری معادل و در تحصیل مسائل محسوس و منقول سرخیل ارباب فضائل قوت حافظه‌اش بمرتبهٔ بود که هفت هشت بیت عربی را بیک خواندن از بر میکرد وجودت افکار

صايه‌اش بمثابهٔ كه‌مراد بخار بر علمار اازمعضلات عبارات بمجرد ادنى توجهى برزبان‌ميآورد وشاه‌شجاع‌درسن نه‌سالگى ازحفظ كلام‌الله فراغت يافته بكسب كمالات انسانى پرداخت و باندك‌زمانى بذروهٔ‌مهارت علوم‌دينيه ومعارف يقينيه مرتقى‌شده دراكثرفنون عقلى و نقلى بهره كامل‌حاصل ساخت رباعى ذات‌اوكامل درادراك‌علوم ✿ وزكمال‌عقل دراك علوم ✿ پيش‌طبعش ابحيوان مرده‌دل ✿ فهم‌تيزش كرده آتش‌راخجل ✿ اشعار آبدارش‌غيرت‌صنوف جواهر شاهوار ومنشات بلاغت‌شعارش رشك‌افزاى‌عقود لآلى آبدار بيت بنظم و نثردرعالم علم‌بود ✿ پناه اهل‌شمشير و قلم‌بود وچنانچه سابقاً پرتو اشارت بر آن تافت ولادت با سعادتش درسنه ۷٦۳ وقوع يافت ودرسنه‌ستين وسبعمائه پدرخودرا گرفته‌ميل كشيد و من حيث‌الاستقلال پاى‌برمسند اقبال‌نهاده ضبط مملكت را پيش‌نهادهمت گردانيد و درسنه ۷٦۵ ميان‌اوو برادرش شاه‌محمود مخالفت‌دست‌داد ودرسنهٔ‌خمس وستين‌شاه‌شجاع‌شكست يافته‌شيراز بدست شاه‌محمود افتاد ودرسنهٔ‌سبع وستين باردیگر صورت‌نصرت‌شاه‌شجاع راروى‌نمودو شاه محمودباصفهان رفته‌بحكومت آن‌مملكت قناعت‌فرمود ودرسنهٔ ثمان و سبعين‌وسبمائه شاه‌محمودرا سفر آخرت پيش گرفت وبلدهٔ اصفهان درسلك‌ساير قلمرو شاه‌شجاع سمت‌انتظام‌پذيرفت ودرسنهٔ ۷۸٦ شاه‌شجاع نيز بعارضهٔ قوى‌ضعيف گشته‌پهلو بربستر ناتوانى‌نهاد ودرشب‌يكشنبه ۲۱ شعبان سال‌مذكور رخت‌هستى بباد فناداد اوقات حياتش‌پنجاه وسه‌سال و دوماه بودواو مدت‌بيست‌و پنجسال ودوماه سلطنت‌نمود پرتو اهتمام‌خواجه قطب‌الدين صاحب‌عيار وامير كمال‌الدين حسين‌رشيدى وخواجه‌جلال‌الدين تورانشاه وخواجه قطب‌الدين سليمانشاه‌بن خواجه‌محمود كمال و شاه‌ركن الدين‌حسن‌بن سيد معين‌الدين‌اشرف بنوبت برمنصب‌وزارتش‌مى‌تافت چنانچه‌شمهٔ ازاحوال ايشان‌درضمن وقايع آينده سمت تفصيل خواهديافت والتوفيق من‌الله‌تعالى انه‌هوالقادر على مايشاء.

گفتاردر بيان وقايع‌ايام سلطنت‌شاه‌شجاع و ذكر سلوك شاه محمود وشاه‌يحيى درطريق خلاف‌ونزاع

چون‌شاه‌شجاع پدررا گرفته‌افسردولت واقبال برسر نهاد دراستمالت خاطر كوشيده عنان‌عزيمت بصوب شيراز انعطاف‌داد وزمام ايالت‌اصفهان وابرقو درقبضه اقتدارشاه محمود قرار گرفت و حكومت كرمان بجناب سلطان عمادالدين احمداختصاص پذيرفت وحبس شاه‌يحى درقلعه قهندز بوقوع پيوست و خواجه قوام‌الدين صاحب‌عيار برزيلوچهٔ وزارت‌نشست بعداز روزى‌چند كه‌حال بفراغت بگذشت‌باردیگر خبرعصيان وطغيان‌هزاره جرمان‌واوغان‌وتحصن‌درقلعهٔ منوجان‌شايع گشت‌شاه‌شجاع دفع‌شر آنجماعت رااهم‌مهمات دانسته لواء‌نهضت برافراخت وباسپاهى يكدل‌منازل ومراحل قطع كرده ظاهر آنقلعه

رامضرت خیام ظفر انجام ساخت ومدتی بین‌الجانبین غبار جنگ وشین درهیجان بوده بالاخره اعیان جرمان واوغان از مقابله عاجز گشتند وطالب مصالحه ومهادنه شده بساط جدال در نوشتند وجناب شیخ‌الاسلامی مولانا عبدالعزیز راکه ازاولاد شیخ شهاب‌الدین تون‌پشتی بود شفیع جرائم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند وشرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لواء ظفر پناه بصوب شیراز توجه نمود ومدتی میان شاه‌شجاع وشاه محمود طریق موافقت مسلوک بود ودرسنه ۷۶۵ بنا بر بعضی از ضروریات ملکی گماشتگان شاه‌شجاع مال ابرقوه رابحیطهٔ ضبط در آوردند واین معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه‌محمود تیغ جلادت آخته خطهٔ یزدرا مسخر ساخت ونام برادر بزرگتر راازخطبهٔ افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه‌شجاع بعداز استماع اینخبر بالشکر قیامت‌اثر بصوب اصفهان شتافت وشاه‌محمود بقدم مقابله پیش آمده آخرالامر عنان بچهار دیوار اصفهان تافت وشاه‌شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد وشاه‌محمود گاهی ازشهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می‌آورد در آن اثناروزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید ازجانب شاه‌شجاع شاه‌سلطان سلاح برخود راست کرده مستعد قتال گردید درحملهٔ نخست شاه‌محمود پشت برمعرکه کرده روی بشهر نهاد وشاه‌سلطان ازفریب اوغافل بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه عبور نمود شاه‌محمود باز گشته آغاز حرب فرمود آنجماعت که درکمین نشسته بودند مانند شیر خشمناك برسر شاه‌سلطان تاختند و اورا باین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانید وازهمان شربت که بامیر محمد مظفر داده بود جرعهٔ بوی چشانید مولانا صدرالدین عراقی که ازجمله هواخواهان امیرمحمد بود در واقعهٔ شاه‌سلطان این رباعی نظم فرمود

رباعی گردست قضا چشم تورا میل کشید ☆ درذات شریف تونشد نقص پدید آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند ☆ اونیز بعنیه مکافاتش دید بعداز آن میان برادران صلح گونه اتفاق افتاد وشاه‌محمود خطبه بنام برادر بزرك تر خواند شاه‌شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد درخلال این احوال شاه یحیی درقلعهٔ قهندز جمعی راباخود متفق ساخت وهمانجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت وشاه‌شجاع فوجی ازسپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیلتها انگیخت وبدست تضرع ونیاز دردامن عم بزرگوار آویخت شاه‌شجاع بنابر کرم جبلی ازسرجریمهٔ برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود وحسب‌الحکم بجانب یزدروان گشت بعدازوصول بظاهر آن بلده ووقوع محاربه ومحاصره بریزد استیلا یافت وخواجه بهاءالدین راکه گماشته شاه‌محمود گریزانیده بار دیگر عنان بوادی مخالفت تافت چون اینخبر بشاه‌شجاع رسید بالشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعداز نزول در آن منزل خواجه قوام‌الدین وزیر رابمحاصرهٔ یزدروان فرمود وخواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصرهٔ ومحاربه اقدام نمود باندك زمانی کار برشاه یحیی تنك گشت وبار دیگر شفعا

انگیخت تاشاه‌شجاع ازسرجریمهٔ اودر گذشت حقیقت‌حال آنکه درآن ایام که‌شاه‌یحیی درقلعه قهندر محبوس‌بود شاه‌شجاع برادر خودشاه مظفررا درعالم‌رؤیا مشاهده‌نمود که باوی‌میگوید که ملتمس‌چنانست که اولادمرا مستاصل‌نگردانی بلکه‌نسبت بدیشان طریقهٔ لطف ومرحمت بظهور رسانی بنابرآن شاه‌شجاع دراستیصال شاه‌یحیی سعی‌نکرد و بمجرد ملایمتی که ازآنجناب واقع‌شده خواجه‌قوام‌الدین‌را طلبیده روی‌بشیراز آورد و درذیقعده همین‌سال یعنی‌هفتصدوشصت وچهار خواجه‌قوام‌الدین صاحب عیار که اعتبار بسیارپیدا کرده بود ونسبت بامرا واعیان تعظیم وتکبر مینمود، بلکه کاهی بی‌مشورت پادشاه نیز به‌فیصل‌مهمات اقدام میفرمود مواخذومقید گشت وبعداز تعذیب فراوان دست سیاست شاه‌شجاع بساط حیاتش درنوشت آنگاه امیر کمال‌الدین حسین رشیدی‌بمنصب وزارت رسید وازسروقوف واهتمام بتمشیت امورمملکت ومال مشغول گردید .

ذکرمخالفت شاه‌محمود کرت‌ثانی وتسخیرکردن تختگاه سلیمانی

درسنه‌خمس‌وستین وسبعمائه شاه‌محمودایلچیان سخن‌دان‌نزد سلطان‌اویس‌ایلکانی فرستاده استمداد فرمودوسلطان‌اویس‌طمع درتسخیرمملکت فارس‌وعراق کرده اشارت نمود تاازامراء خاصه‌وی‌آقچه‌باشی وساقی ومبارکشاه‌دولی وازارکان دولت امیرشیخ ابواسحق وامیرغیاث‌الدین منصورشول وسلغرشاه ترکمان‌درصحبت امیرشیخ علی‌ایناق روی‌باصفهان آوردند وشاه محمود بوجودایشان استظهارتمام پیداکرده بجانب شیراز دراهتزاز آمدوشاه‌یحیی رابطمع ابرقوه ازراه یزدباشعار خلاف شاه‌شجاع‌اظهارنمود ودرقصر زردبوی پیوست وسرداران لرکوچك وقم‌وری وکاشان وآوه وساوه نیزبشاه محمود پیوستند وچون‌آوازه کثرت عددوعدد آن سپاه‌بسمع شاه‌شجاع رسید باخواص‌و مقربان طریق‌مشورت مسلوك‌داشته منشی‌آستان سلطنت آشیان‌راپیش‌خودطلبید وگفت مثنوی به‌محمودبنویس‌کای ارجمند ✿ رسانیده بردولت خودگزند نه‌محمود بینم‌بجنك آمدن ✿ مرا وترا تیغ بر هم زدن تصورکن ای نامور شهریار ✿ که‌گرزانکه هردو بباشیم یار که‌یارد کشیدن سپه‌پیش‌ما ✿ چوآگه‌شود ازکمابیش‌ما اویس‌اربماترك‌تازی کند ✿ مگرباسرخویش بازی کند زفردوسی‌پاك‌دین یادکن ✿ نگرتاچه‌گوید دراینجا سخن که‌گر دوبرادر بهم‌دادپشت ✿ تن‌کوه‌را بادماندبمشت وچون این‌مکتوب بشاه محمود رسیدبعد ازتقدیم استشاره درجواب نوشت که بندگان پادشاه لشگر باصفهان آورده‌مملکت‌را خراب‌کرد وهنوزاز مزاج ایشان ایمن‌نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم‌که شاید ایمن‌توان‌بود شاه‌شجاع ازمطالعه این‌مکتوب دانست‌که آتش فتنه شاه‌محمود جزباستعمال‌شمشیرآبدار سمت انطفا نپذیرد وسیلاب‌طغیان لشگرآذربایجان ازغیرصرصر حمله مردان دلاورصفت انقطاع نگیرد بنابرآن سپاه فراوان مجتمع‌ساخته

از شیراز بجانب بیضا در اهتزاز آمدو ابن قطعه را گفته نزد برادر فرستاد **قطعه** ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان ☆ که نعل مرکب من تاج قیصر است وقباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من ☆ چوصیت همت من در بسیط خاك افتاد چومهر تیغ گذار وچوصبح عالم گیر ☆ چوعقل راهنمای وچوشرع نیك نهاد کمال صولتم ازحیلهٔ کسان ایمن ☆ بنای همتم ازمنت خسان آزاد نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی ☆ که بر بناء توکل نهاده ام بنیاد بهیچ کارجهان روی دل نیاوردم ☆ که آسمان دردولت بروی من نگشاد تورسم وخوی پدرگیرای برادر من ☆ که شوهریت نیاید زدختر دلشاد مکن مکن که پشیمان شوی بآخر کار ☆ زمکرروبه پیروز لشگر بغداد **القصه** هردوفریق بعدازقطع طریق درمنزل دشت رس یاصحرای خانسار وسرچاه بهم رسیده دست بآراستن سپاه صف شکن برآوردند وشاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بهمینه فرستاد ومیسره راه بوجود سلطان عمادالدین احمد استحکام داد و بنفس نفیس درقلب جای گرفت وشاه محمود شیخ علی ایناق وامیرغیاث الدین منصورشول و بو کم ترکمان رادرمیمنه بازداشت وضبط میسره را بامیرساقی وسلغرشاه ترکمان باز گذاشت وخوددرقلب مقام گرفت آنگاه ازهردوجانب طالبان نام و ننك چنـك در جنك زده آتش کشش وکوشش بنوعی برافروخت که تاثیردخان آن کرهٔ زمهریررا بجوش آورد و شرار شعله آن خرمن مارا سوخته درجرم فلك اثر کرد هرخدنکی که ازشست زرین چنگی گشاد یافت آهنك جان پهلوانی نمود وهرتیری که ازترکش روشن ضمیری درپرواز آمد درفضای سینه امیری گشود **بیت** چکاچاك خنجرزمیدان کین ☆ بهفتم فلـك شدزروی زمین عاقبت شاه محمودغالب آمدوچون خسرو ثوابت وسیـار بجانب دیارمغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت وسلطان عمادالدین احمدرقم بیوفائی برچهره حال خویش کشیده ازبرادر بزرگترجداشد وبشاه محمود پیوست وروایتی آنکه قبل ازتـلاقی فریقین نزدشاه محمود رفته بودوشاه شجاع پس ازوصول شیراز دربفسارامعسگر ساخته پسرخود سلطان شبلی رابکرمان ارسال داشت شاه محمود بامراء عراق وآذربایجان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرمودوشاه شجاع درشهرمتحصن شدوزمان محاصره بتطویل انجامیده آثارعجزوانکسار برصحایف روزگار شیرازیان ظاهرگشت وشاه شجاع جهته طلب محاصره جمعی ازاشراف واعیان رامتعاقب یکدیگر نزدشاه محمودفرستادوشاه محمود بروفق مطلوب ایشان راجواب نداد آخرالامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوهٔ اهل فضل وهنر مولانامعین الدین یزدی جهت سرانجام آن مهم ازشهر بیرون رفت وشاه محمودجناب مولوی راتعظیم نموده گفت بنابراستیلاء امراو سلطان اویس مراچندان اختیاری نمانده اکنون مناسب چنان است که آقام شاه شجاع بابرقوه روند وآنمقدار تحمل نمایند که من امراء بیگانه را بوطن ایشان باز گردانم آنگاه ممالیك موروث را برسبیل راستی قسمت نمائیم وچون مولانامعین الدین باز گشت واین پیغام بشاه شجاع رسانیدشاه عالی گهر رقعهٔ ببرادر نوشته التماس نمودکه بپای قلعه قهندز آید تا بمشافهه گفت وشنود کرده شودواین بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که **بیت**

اگرچه‌دل بکسی‌داد یارماست‌هنوز ☆ بجان‌او که دلم‌برسر وفاست هنوز وشاه محمود ملتمس برادررا بعز اجابت‌اقتران‌داده‌این بیت‌را ازهمان‌غزل درجواب‌قلمی نمود بیت‌جنایت ازطرف‌آن‌شکسته‌پیمان است ☆ وگرنه ازطرف‌ما همان‌صفاست‌هنوز وروزدیگردرپای قلعه‌قهندر قران سعدین‌دست‌داده مقررشدکه‌شاه‌شجاع از راه حصار سربند امیر بجانب ابرقورود وآنجناب دروقتی مناسب باجمعی‌ازخواص طریقه‌حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه‌قصر زرد تافت وقرین‌صحت‌وسلامت بابرقوه‌شتافت وحال‌آنکه‌سلطان احمد وشاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بتکامشی شاه شجاع روی براه سربند امیر آورده‌بودند چون‌در آن‌طریق‌ازوی اثری‌ندیدند رفیق‌یأس وحرمان باز گردیدند وشاه‌محمود بعدازرفتن برادر درعین تنعم‌وناز بدارالملك‌شیراز درآمدواخبار این‌فتح‌نامداررا باتحف‌وهدایا بسیار نزدسلطان اویس‌فرستاد وشاه شجاع چون بمرحله خانگشت رسید پهلوان‌خرم که‌حاکم ابرقوه‌بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت وشاه‌بنظرعاطفت دروی‌نگریسته آن‌زمستان‌در ابرقو بفراقت‌و عشرت بگذرانید وبعدازانقضاء دوسه ماه‌اسفندارمذعازم کرمان گردید.

ذکرعصیان دولتشاه درکرمان وکشته شدن او بحکم‌پادشاه عالیمکان

درآن‌اوان که‌شاه‌شجاع درشیراز متحصن‌بود وشاه‌محمودبلوازم محاصره قیام می نمود بخاطر ستوده ماثر شاه‌شجاع گذشت که امکان‌دارد که بعضی‌ازتوابع‌خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه که‌ازقلبش‌درسینه‌دارند‌دراین‌محل جمعیر الاضلال کرده فتنه‌انگیزند بنابرآن هریك ازآنجماعت را بیهانهٔ ازشهر بیرون فرستاد ازآنجمله ملك‌محمد ودولت شاه‌را بمحصلی‌مال کرمان روان‌ساخت وبعدازتوجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون‌عرصهٔ کرمان ازوالی صاحب‌وجود خالی‌است امکان‌دارد که‌محصلان پس از تحصیل اموال خیال‌استقلال نماید بنابرآن‌مقرر ساخت که خواجه‌مجدالدین قاقم‌باتفاق امیر ماکو افغانی بادوهزار ازسالکان‌مسالك پهلوانی بدارالامان کرمان‌رفته ازمحافظت آن‌مملکت غافل‌نباشند امادولتشاه وملك‌محمد چون‌بدان‌ولایت رسیدند و احوال فارس وعراق را مشوش‌دیدندطمع‌درحکومت کرمان کرده‌امیرغیاث‌الدین حاجی‌میرآخوررا که درکرمان حاکم‌دیوان بزرگ بود وخواجه‌بدرالدین‌هلال‌را که باتابکی سلطان‌شبلی قیام‌می نمود ببهانه بدیوان خانه‌طلبیده فی‌الحال اختر زندگانی هردورا باحتراق هلاك‌مبتلاساختندوسرهاء ایشان‌را بیرون انداختند ونوکران‌امیرغیاث‌الدین وخواجه بلال فرار نموده امیربهلول که‌اونیزمنصب‌حکومت داشت باسیصدسوار بگریخت ودولت‌شاه‌سلطان شبلی‌رادرقصر جنگر محبوس گردانید ورسولی ازعقب امیربهلول فرستاده پیغام‌نمود که آنچه واقع شد بنابرحکم پادشاه بود انسب‌بحال شماآنست که‌بازگشته درکرمان بمهم خودمشغول

باشید وامیر بهلول قبول کرده مراجعت فرمودودولت شاه ابواب خزاین وانبار گشاده نقد وجنس بسیار بمردم دادوازروی استقلال در کرمان پای برمسند حکومت نهاد وچون خواجه مجدالدین وامیر ماکو بظاهر آن بلده رسیدند وحال بر آن منوال دیدند امیرماکو باز گردید وخواجه مجدالدین وسیله انگیخته بشهر خرامیدو این اخبار رامتعاقب ومتواتر شاه شجاع در شیراز می شنود وبنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارك آن اختلال نداشت تحمل میفرمود وچون ازشیراز بابرقوه رفت وهجوم لشکر سرما کمتر گشته سلطان کل روی بدارالامان باغ وبستان آورد ودرشهورسنهٔ ۷۷۶ شاه شجاع باسیصد سوار جرار که هریك درمیدان جلادت ثالث رستم واسفندیار بودند ازابرقوه بجانب کرمان روان شدودراثناء راه شاه سلمان برادر شاه سلطان بادویست سوار وبعضی از امراء عرب باپانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمندر سپاه نصرت نشان عنبر افشان گشت دولت شاه باچهارهزار مرد خنجر گذار دربرابر آمده اماتاب یك حمله نیاورده بچهار دیوار کرمان گریخت وبسیاری ازلشگریان اوالتجا بآستان خسرو گیتی ستان کردند وبعدازآنکه ماهچه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بظاهر کرمان انداخت امیرمبارزالدین رمضان اختاجی وخواجه جلال الدین توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولت شاه رانصیحت نمودند تاازمقام قلعه داری درگذشت وغاشیهٔ اطاعت بردوش گرفته بااشراف واعیان دارالامان متوجه اردوی همایون گشت وپادشاه در باره او اصناف الطاف مبذول داشته آن بلدهٔ فاخره رابیمن مقدم شریف مشرف گردانیدو خواجه علاءالدین اتابك این قطعه بربدیهه گفته بعرض رسانید **قطعه** توآن سلطان دینی کز سرصدق ✿ دعاگوبند بعدازهر نمازت ✿ اجل را دست کوته بادیارب ✿ ز عطف دامن عمر درازت ✿ بزودی باد درملك سلیمان ✿ سلیمان آصف ومحمود ایازت وهمدران ایام که شاه گردون احتشام بکرمان درآمد دولتشاه گمراه قصد غدری کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه درآید وتیغ تیزرا بخون ولی نعمت بیالاید امیردرسون از این مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید وشاه شجاع آن حرام نمك را باجمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید ودرآن باب این سه بیت نظم فرمود **نظم** امان چون خواست فرمودم امانش ✿ چوعجز آورد بخشیدم بجانش ✿ دگرچون غدردر دل داشت غدار ✿ سرانداز انشد این شمشیر خونخوار ✿ سك مکارودون بیوفا بود ✿ مکافات جفاکاران جفا بود .

گفتار دربیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگروگریختن شاه محمود ازشیراز بعدازاستعمال شمشیروخنجر

چون خسرو عالی مکان از تنسیق مهمات دارالامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال هزاره جرماواوغان راوجههٔ همت ساخت دراثناء طی مسافت درهرمنزلی

مقبلی بشرف ملازمت می رسید و بهر کامی کامی مشاهده می گردید وچون امیر سیورغتمش واعیان هزاره جرما و اوغان از توجه پادشاهی گیتی ستان آگاه شدند درقلاء سپهر ارتفاع وقلل جبال آسمان مثال تحصن جستند وعساکر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران جرما واوغان بهنگام مجال پای درمیدان جدال می نهادند و متانت وحصانت آن مواضع اذلال آن زمرهٔ ضلال آشیان آسان تیسیر نمی پذیرفت وزمان محاصره سمت امتداد گرفته اوغانیان از شاه محمود استمداد نمودند واوشاه یحیی را بمعاونت نامزد کرده چون خدمتش بحدود گرمسیر رسید مکتوبی نزد عم بزرگتر فرستاد واظهار اطاعت فرمود برطبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد اوغانیان کرده بدارالعباد یزد شتافت مقارن آن حال عارضهٔ درد پای برشاه شجاع مستولی شده یکدو کوچ پس نشست ودشمنان دلیر گشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی ازمسافران علمی بر سبیل تحفه از مدینه طیبه ببارگاه پادشاه آوردند و آن جناب دست اعتصام بذیل آن رایت متبر که دراز کرده عنان مراجعت انعطاف داد وایلغار فرموده برسر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار بذروه جبال نیافتند وناچار حلقه اطاعت در گوش کشیده امیر سیورغتمش باسایر روساء آنطایفه بملازمت مبادرت نمود وشاه شجاع مظفر ومنصور مراجعت فرمود ومقارن آنحال شاه یحیی رسل ورسائل بکرمان فرستاده دختر بزرك پادشاه پادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادرزاده را مبذول داشته حجله نشین تتق عصمت وجلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود وبعدازوقوع این امور استقامت تمام در مهام خسرو سپهر احتشام پیداشده فوج فوج ازلشگریان شیرازروی امید بدرگاه عالمپناه آوردند ودرمدت اندك لشگر بسیاردرظل رایت نصرت شعار جمع آمدو در آن اثناء اصول واعیان فارس از تحکمات تبریزیان بجان آمدند و کلوحسین راجهت استدعا لواء کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعدازملاقات باکلوحسین بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد وچون موضع چهارگنبد ازفرنزول همایون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزدرسیده بموکب عالی پیوست وخبرتوجه لشگر نصرت اثر درشیراز شایع گشته شاه محمود باجنود نامعدو باستقبال برادر توجه فرمود وشاه شجاع ازقرب وصول شیرازیان وقوف یافته ازراه دیگر عنان بطرف مقصد تافت وشاه محمود این معنی رادانسته او نیز روی سوی شیراز آورد شاه محمود درظاهر شهر وشاه شجاع درسر پل فسا منزل گزید **بیت** برابر نشسته دو گیتی فروز ☆چنین تابرآمد برین چندروز آنگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دوشیر کینه خواه بعزم رزم برخاسته صف قتال بیاراستند و بیادحمله ابطال رجال درحال آتش حرب و نائرهٔ طعن وضرب زبانه زدن گرفت وازهیجان غبار معرکه پیکار آئینهٔ نورانی خورشید فایض الانوار صفت تیرگی پذیرفت وشاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت وشاه شجاع بنصرت وظفر مخصوص شده درنزدیکی شیراز فرود آمد وهمدران سه چهار روز بعضی ازاعیان فارس نهانی قاصدی به آستان اقبال آشیان

فرستاده پیغام‌دادند که هرگاه اعلان‌ظفر پناه پرتووصول برظاهر شهر اندازد مادروازها رابسان ابواب‌دولت وسعادت برروی‌روزگارهمایون آثار خواهیم گشود وشاه‌محمودابن مواضعه‌را شنوده دراواخرذیحجه‌سنه۷۶۷ که‌شبی پردهٔظلام نورباصره‌را ازرویت اشباح مانع بود باطایفهٔ از خواص بصوب اصفهان نهضت فرمود در اثناء راه سلطان احمد ازوی‌تخلف‌جسته ببرادر بزرگتر پیوست‌وروزدیگر که‌خسروثوابت وسیار براورنك‌فیروزه رنك‌سپهر قرارگرفت شاه‌شجاع بحشمت‌وعظمت بسیار بدارالملك فارس درآمده تخت سلطنت رابوجود همایون زیب‌وزینت داد و بشارت امن وأمان بمسامع طوایف انسان رسانیده ابواب‌نصفت واحسان برگشاد ودرامرمعروف‌ونهی منکر وتقویت‌ارکان شریعت خیرالبشر صلی‌الله‌علیه‌وآله الی یوم‌المحشر مبالغه‌بسیار نمودودرتعمیرمساجد و مدارس و خوانق مساعی‌جمیله‌مبذول داشته‌ملازمت‌مجلس‌علماء کرام اختیار فرمود ومنصب قضاء شیراز وتوابع را بمولانا بهاءالدین‌عثمان کوه کیلوئی‌مفوض داشت وخواجه قطب‌الدین سلیمان‌شاه‌بن‌خواجه‌محمود کمال رایت‌وزارت برافراشت‌وشاه‌شجاع درسنهٔ‌سبعین‌وسبعمائه باالقاهر بالله محمدبن ابی‌بکر عباسی‌که در مصر دعوی خلافت می‌کرد شرط مبایعت بجای آورد و در همین‌سال به نیت تسخیراصفهان بجانب قصرزردتوجه‌فرمودو وشاه‌محمود ایلچیان‌فرستاده که من‌شیراز رابتحت تصرف پادشاه گذاشتم اگرآنحضرت نیز دراصفهان بابنده مضایقه نفرمایند ازکرم بیدریغ بعید نخواهد بودشاه شجاع این ملتمس‌را اجابت فرموده بصوب‌شیراز مراجعت‌فرمودوبعدازانقضاء فصلی عازم یزدشده شاه‌یحیی مراسم‌استقبال بجای‌آورده وشاه‌شجاع بشهردرآمده وچندروز بعیش‌وعشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود .

ذکر فتنه خان‌سلطان بنت‌امیر مسعودشاه اینجو و بیان اسباب اخذو قتل‌او

خان‌سلطان بنت‌امیرمسعود شاه که‌ضعیفهٔ‌سلیطهٔ جمیله بودودرحبالهٔ نکاح‌شاه‌محمود بسرمیبرد جهت‌انتقام‌عم خویش‌امیرشیخ ابواسحق‌درطریق مکر وفریب سلوك نموده پیوسته‌حیلهٔ می‌انگیخت که بدان واسطه‌میان آل‌مظفرمواد جنك‌ونزاع‌درهیجان می‌آمد درشهورسنهٔ۷۶۸مکتوبات مهرانگیزومراسلات محبت‌آمیز نهانی نزدشاه‌شجاع‌فرستاده پیغام‌داد که‌اگرموکب همایون‌بظاهر اصفهان آید من‌شاه‌محموددرادست‌وگردن بسته‌تسلیم خدام‌نمایم شاه‌شجاع این‌معنی‌را فوزی عظیم دانسته‌بجانب اصفهان روانشد وشاه‌محمود رسولان‌چرب‌زبان روان‌گردانیده بوسیلهٔایشان سخنان‌نیازمندانه بعرض رسانیده وشاه شجاع بربیچارگی برادر ترحم فرموده‌اوراطلب‌نمودوشاه محمودباردوی آنجناب‌شتافته اخوین‌یکدیگر را در کنار گرفتند وشاه‌محمود لوازم اطاعت وفرمان برداری بتقدیم

رسانیده قبول فرمود که دیگر ازحکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد آنگـاه روی بولایت خود آوردند وچون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود درامیل کشید و شاه رکن الدین حسین را که بشرف حسب وعلو نسب مشرف ومعزز بود بمرتبه وزارت رسانیدهم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه ازحبس گریخته باصفهان رفت وشاه محمود علی رغم برادر اورا بر مسند وزارت نشاند در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتبت عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد واورا بر تسخیر اصفهان باعث ومحرض گشت وشاه شجاع طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که مارا انواع اخراجات ضروریه پیش آمده ودخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه آن برادر امسال ازمال اصفهان مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس ومعظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرتست و بواسطه عبور لشکرها ویرانی اصفهان بمرتبه رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حملی که لایق خزانه آنحضرت باشد ترتیب تواند داد شاه شجاع چون این جواب شنید گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز ننماید اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان باید کشید وسپاهی مرتب ساخت وبآنجانب روانشد در آن اثنا شـاه محمود ازمنهی اسماع نمود که مهیج آن فتنه کیست ومنشا خیال برادرش چیست بنا بر آن خان سلطان را بقتل رسانید ورسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون ماده وحشت ونزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه بر سر عنایت می آید شاید وبار دیگر میان برادران کرک آشتی وجـود گرفته شاه شجاع بشیراز باز گشت وشاه محمود ازقتل خان سلطان پشیمان شده شب وروز ازحرمـان طلعتش درکانون درون آتش خون والم می افروخت وازاشتعال نایرهٔ مهاجرتش براعضاء خویش داغهامی سوخت .

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود باسلطان اویس بن شیخ حسن وذکر مقاتله او باشاه شجاع بمعاونت مردان شمشیرزن

درسنهٔ سبعین وسبعمائه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر ازسلطان اویس استمداد نماید وازین جهة اندیشناک شده بعداز تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تامخدرهٔ ازمخدرات سلطان اویس خطبه کند وشاه محمود نیز جهة همین مهم خواجه تاج الدین مشیری را که مشـیر ووزیرش بود وباصابت رای وتدبیر محتاج الیه برنا و پیر نزد آنجناب ارسال داشت وچون این دو قاصد بپایهٔ سریر سلطان اویس رسیدند بنا بر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را مطرز باین دو مصراع کرده

بود که **شعر** العبدومافی یده کان لمولاه ٭ مازان توئیم وهرچه داریم وشاه‌شجاع درنامهٔ خودسلطان‌اویس را برادر خوانده بودملتمس شاه‌محمود مبذول افتاد وامیراختیارالدین حسن‌هم‌عنان یاس وحزن بشیراز باز گشته خواجه تاج الدین بحسن تدبیرحجله نشین تتق ایلکانی رادرحبالهٔ نکاح شاه‌محمود کشید وقرین انواع تجمل وحشمت باصفهان رسانید خواجه‌سلمان درتهنیت این قضیه قصیدهٔ گفت که چندبیت از آن اینست **نظم** آسمان ساخت درآفاق یکی سوروچه سور٭ که‌از آن‌سورشد اطراف ممالک‌مسرور چنداسوارو سروری که اگر در نگری ٭ خانهٔ‌زهره بودبرخی‌از آن‌عالی‌سور اجتماعیست منورقمری‌راباشمس٭ اتصالی است‌مقرر ملکی را بساحور مهدبلقیس زمان داشته است‌ارزانی ٭ بسراپردهٔ‌جم‌دولت تشریف‌حضور قطب‌دین‌شاه‌فلک‌مرتبه‌محمود که‌اوست ٭ بهمه‌سیرت‌محمود محامدمذکور ای‌به‌پیش‌نظرت گشته‌ملازم‌هربکر ٭ کوست درپرده غیب ازهمه‌عالم‌مستور خواجه‌تاج الحق‌والدین‌محمدالحق ٭سیعها کرددرین باب‌بغایت‌مشکور دری‌ازبهربزرگی بکنارت آورد٭ که‌چنان‌درنتوان یافت‌دراطراف دهور وچون‌این‌مواصلت دست درهم‌دادسلطان اویس لشگری‌بامدادداماد فرستاد وشاه‌شجاع این خبر استماع نموده باسپاه جرار از شیرازبیرون خرامید وشاه‌محمود نیزعازم میدان قتال گشته درصحرای چاشت خوارغبار معرکه پیکار ارتفاع یافت‌وشاه منصور ازمیسره لشگرشیرازحمله کرده‌میمنه شاه‌محمودرا درهم‌شکست ومیسره‌شاه‌محمود نیزبرمیمنه شاه‌شجاع غالب گشته و هردوسپاه از ستیزو آویزعاجزآمده بساطمقابله‌رابقائمی ریختند وهریک بطرف مملکت خودگریختند .

ذکر حیله‌شاه رکن‌الدین حسن وزیر وکشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن‌الدین‌حسن باوجودآنکه بدودمان واجب‌التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه‌وانک‌لعلی‌خلق عظیم وعلیه‌التحیة والتسلیم انتساب داشت ازحسن‌خلق بی بهره بود ودرایام‌وزارت‌درشیوه‌تکبر ونخوت‌سلوک کرده هیچکس ازاشراف واعیان‌بلکه‌سلاطین نافذفرمان‌را اعتباری نمینمود وچون‌آنجناب بعدازحبس خواجه‌قطب الدین سلیمان‌شاه روزی‌چند بتمشیت‌امورملک ومال‌پرداخت بواسطه توهمی که ازخواجه‌جلال‌الدین‌توران شاه وخواجه‌همام‌الدین‌محمودداشت مکتوبی‌بشاه‌شجاع نموده بعرض‌رسانید که‌مشارالیهما این‌عریضه رابشاه محمودنوشته‌اند مضمون کتابت‌آنکه هرگاه رایت‌نصرت پناه پادشاه بنواحی‌شیرازرسدما بندگان دروازه گشاده‌ملازمان رابشهردرمی آوریم والتماس نموده بودند که‌جواب برظهرقلمی‌شودوشاه‌محمود برظهرنوشته بود که درفلان‌روزموکب‌عالی بظاهرشیرازخواهدرسید باید که‌ایشان‌بعاطفت‌ما امیدوار بوده درسرانجام‌مهامی که‌وعده

کرده‌اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه‌شجاع فی‌الحال خواجه‌تورانشاه وخواجه همام الدین راطلب نموده درموقف‌خطاب‌وعتاب بازداشت آن دو بیگناه‌روی برخاك راه نهاده سوگندخوردند که ماازین مکتوب‌خبر نداریم شاه‌شجاع پرسید که‌این‌رقعه خط شماهست یانی‌جوابدادند که بمرتبهٔ‌مشابه‌خط‌ماست که انکارنمی‌توانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه درغضب‌شده گفت چون‌اقرار مینمائید که خط‌شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض‌رسانیدند که ماخاطر برقتل‌خود قرار داده‌ایم‌لیکن امیدواریم که پادشاه کماینبغی تحقیق اینصورت نمایدودرآن‌روزشاه‌حسن جهة دردپامسهل خورده‌بود و درخانه نشسته شاه‌شجاع کسی نزداوفرستاده پرسید که‌این کتاب‌ازکجا بدست‌توافتاده شاه‌حسن‌جواب داد که‌دو هزار دینار به دواتدار خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را ازوی گرفتم فی‌الحال دواتداررا درلت‌وشکنجه کشیدند اماهرچند درآن امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه‌شجاع دیگرباره کس نزد شاه‌حسن ارسال‌داشته فرمودهرایذائی که‌متصور بودنسبت‌بدوات دارازحیزقوت‌بفعل آمداقرارنکرد شاه‌حسن درجواب گفت که‌خواجگان راشکنجه می‌بایدنمود تابجریمه خوداعتراف نمایند غلام را چه گناه باشدشاه‌شجاع فرمود که‌درضمن‌این‌قضیه حیلهٔ مندرج است این‌سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی‌دهد تادرمدرج دفتر نهدآنگاه حکم‌شد که‌امیر اختیارالدین حسن‌قورچی بخانه شاه‌رکن‌الدین حسن‌رفته ازوی بزجروتکلیف اقرارکشد که‌حقیقت آن‌مهم چگونه است وامیر حسن‌نسبت بشاه‌حسن درمقام تشدددرآمده چون‌جناب‌وزارت مآب مضطرب گشت گفت که‌من‌محمودحاجی عمر منشی‌را بدان‌داشتم که‌برسبیل تقلید این رقعه رادر قلم‌آورده زیرا که‌ازاین‌دوشخص پیوسته اندیشناك بودم ومیخواستم که‌ایشان‌رامستاصل ساخته فراغبال حاصل نمایم باقی‌رای‌عالی حاکم‌است وچون‌صورت مکرو تزویر وزیر بی‌تدبیر بعرض‌پادشاه صافی‌ضمیررسانید نایره‌غضبش اشتعال‌یافته‌فرمودتااورا بزه‌کمان برداشتند ومتملکاتش‌را دیوانی‌ساختندودرروضة‌الصفامسطوراست که‌چون‌این‌خبرمسموع پدرشاه‌حسن معین‌الدین اشرف شدبه‌نمازجنازه پسر حاضرنگشت و گفت که‌هرکس سخن پدرخودنشود ومتابعت جدبزرگوار ننماید هرآینه بامثال این‌بلاء مبتلاگردد و سادات راباظلم وغدر وفسق‌چه‌کار جدمارا‌جهت رحمت‌عالمیان مبعوث گردانیده‌اند فرزندی که سبب‌محنت جهانیان باشد مقرراست که‌بعذاب‌عقاب دنیوی واخروی معذب‌ومعاقب‌شود **بیت** فرزند خوش‌است اگرخلف‌زاد ✡ ورناخلفی بودتلف‌باد و بعدازقتل‌شاه‌رکن‌الدین حسن‌نوبت دیگرخواجه‌جلال الدین‌تورانشاه پای‌برمسندوزارت نهاد.

ذکرعصیان پهلوان‌اسدخراسانی وکشته‌شدن‌او بیمن اهتمام علیشاه مزینانی

شاه‌شجاع‌ازجمله سپاهیان‌خراسان بپهلوان اسد که‌صورت خوب‌وسیرت مرغوب داشت بیشتر التفات‌می‌نمودو بحسب‌اتفاق‌صبحی که‌هوا درغایت برودت بودپادشاه پهلوان

راد ید که بر کنار جوی نشسته یخ می شکند تا وضو سازد و بواسطهٔ مشاهدهٔ این معنی اعتقاد شاه شجاع نسبت با سد مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید **رباعی** از کریمی کـه هست شاه شجاع ☆ مهر اینمرد در دلش رسته است زانکه در فصل دی بوقت سحر ☆ یخ شکسته ودست رو شسته و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد و زمام ایالت آن ولایت را در کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در کرمان در اندك زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش اوغانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بنا بر اغراض فاسده خود پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و باو می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق خرم سلوك میباید نمود و از خویشتن غافل نمیباید بود بنا بر آن پهلوان اسد بخار غرور واستکبار بدماغ راه داد اماچون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت داشت اظهار عصیان نمی توانست کرد در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی ودیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدومشاه و نوکران اسد نزاع واقع شد مخدومشاه بمرتبه آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت واز امارات طغیان اسد شمه بسمع پسر رسانید شاه شجاع آن سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر ازمتمولان بستاند وخبر فساد اعتقاد او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت وقبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه شجاع از پدر متوهم شده بمیان هزاره گریخت ومکتوبی مزوراز زبان شاه شجاع بنام اسد نوشت مضمون آنکه بلده کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد وخود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه نشانی هست هرگاه آن نشان ظاهر شود بیبهانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد والافلا وسلطان اویس باطایفهٔ از سپاه جرمان واوغان بنواحی کرمان رفته چون دید که کاری از پیش نمی تواند برد باصفهان رفت وبشاه محمود پیوست و باین سبب نخوت واستکبار اسد یکی هزار شده خیال او بتحقیق انجامید بنا بر آن شاه شجاع در شهور سنه اربع وخمسین وسبعمائه بآن جانب خرامید و پهلوان اسد روبـه وار در حصـار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه ومحاصره کردند وچون کار بر اهل شهر تنك شد اسد از شاه یحیی که محرك آن فتنه بود مدد طلب نمود وشاه یحیی بحسب ظاهر قوت امداد اسد نداشت اما پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام شاه شجاع بود چندان اغوا کرد که بیبهانه توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد واینخبر بعرض شاه شجاع رسیده بر سبیل جزم دانست که خرم چه خیال دارد لاجرم طریقه حزم مرعـی داشته سلطان عمادالدین احمد وشهزاده زین العابدین را بمحاصره کرمان تعیین نمود وخود بجانب شیراز باز گشته این رباعی انشاء نمود **رباعی** من جرعهٔ صبر میکشم فرزانه ☆ وز غصهٔ دهر میخورم مردانه ☆ نومید نیم زعاقبت حق زفلك ☆ روزی بمراد پُر کند پیمانـه وسلطان احمد در محاصره اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع واطراف کـرمان را چنان

مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یکمن بار بشهر برد بنا بر آن قحط وقلائی عظیم نصیب محصوران شد وکار اسد باضطرار انجامیده فرمودتا هر کس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قرب صد و بیست هزار کس بچند دفعه از کرمان بیرون آمده طایفهٔ باصفهان وزمرهٔ بآذربایجان رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند وچون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیك بآن رسانید که فیصل دهد ومیخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد درضمن عریضه شمه ازمکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت وشاه شجاع درجواب عرضه داشت برادر مکتوبی باین عبارت درقلم آورد که قصه جلادت ومردانگی وشجاعت وفرزانگی برادرعزیز معلوم گشت ع همین میکن که جاویدان مدد باداز توفیق وصورتی که بواسطه بزمادهٔ اسد فی جیدها حبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب اخوی است آثار سعی که از آن برادر یوماً فیوماً ظاهر می شود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد هرآینه چون ازسر اهتمام امری خطیر باتمام رساند آنرا بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارد و اگر تقدیر امنصب حکومت کرمان نباشد اضافتی گرامند برمواجب وملوك واقطاع او برود آری ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان احمد ازاین جواب درتاب بلکه بیتاب شده درتسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید وبشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت شده سلطنت برمقاصد ومآرب دارین مرجح است وپیش ازاین تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تاقدم ازسر ساخته بخدمت شتابد شاه شجاع ملتمس برادررا مبذول داشته پهلوان علی شاه مزینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته بظاهر کرمان روند وسلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید ودر آن وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بودو اکثر مردم شهر بمغز پنبه دانه وتخم سیپوش وسپستان وامثال آن اوقات می گذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمدوشد پهلوان علیشاه وپهلوان خرم خراسانی مهم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه وسکه بنام پادشاه کند وقلعه میان شهر را بخدام درگاه سلطان سپارد برادر وپسر خودرا بفارس روان سازد وپهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده و پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم بمحمد بود وپسرش بشیراز رفت وسپاه علیشاه با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده یك من جو می دادند ودو من رونیه میستاندند واسد درقلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید وهر لحظه اندیشه عذری به خاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز توجه اتمام مهام اسد گشته خاتون اورا بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در دفع شوهر باا وطریق موافقت مسلوك داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درا ین امر باخود متفق گردانید وخاتون اسد باجناب حکمت مآبی مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند ومقداری سم قاتل پیدا کرده باهم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهررا امتحان کنیم اگر بیشایبه تاخیر تاثیر نماید بخورد او دهیم آنگاه اندکی از آن درجو شیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که درسلك مقربان اسد منتظم

بودفرستادند وعلی سرخ آن‌طعام‌را بکار برده بعداز یکشبانه‌روز بمرد و بنابر آن که پهلوان اسدزردفام بود مولاناصدرالدین‌شاعر این‌بیت‌نظم‌فرمود **بیت** زنیسان که گلی سرخ‌فرو ریخت زباد ☆ یارب که گل‌زرد فروریخته‌باد پس‌از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد ومولاناجلال‌الاسلام اندیشیدند که‌اگراورازهر دهند ویک‌شبانه روز زنده ماند مجموع تبع وملازمان‌را بتیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که‌اسد در آن‌اوقات بغایت تندخوی و سراسیمه شده بود و بمجرد وقوع اندك‌امری که‌مخالف‌مزاجش روی می‌نمود نزدیکان خودرا تعذیب می‌فرمود چنانچه حکایت کنند که‌روزی حلواگری را طلبیده گفت که در نظر اوحلوا پزد وپیش‌ازاحضارحلواگر شخصی گفت که‌فلان‌نوکـر شما شراب‌خورده پهلوان‌گفت اوراحاضرسازید درآن‌اثنا ملازمی که‌بطلب‌حلواگررفته‌بود بمجلس‌درآمده گفت‌آوردم پهلوان‌بی‌تأمل گفت برهنه‌اش سازید وحلواگربیگناه را برهنه‌ساخته‌چندان چوب زدند که‌بیهوش گشت ودر اینحال نوکرمست را آوردند پهلوان صورت پرسید که‌این‌چه کس‌است گفتند فلان‌ملازم شماست که‌شراب‌خورده گفت‌پس این‌چه کس بودکه چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان‌کامل‌آهی کشیده فرمودکه‌حلواگررا من‌مست‌پنداشتم آنگاه‌دویست‌دینار بحلواگر نیمه‌جان‌داد واشارت کرد تااو را برداشته بمنزلش بـردند **القصه**چون‌دشمنان‌پهلوان‌مصلحت‌درآن‌ندیدندکه‌اورازهردهند رأی ها بر آن‌قرار گرفت که‌درروزجمعه که‌پهلوان اسد تنها بحمام‌می‌رفت‌ازنقبی که قدیم‌الایام ازشهر بجانب‌حمام قلعه زده بودند جمعی برسرش‌روند وکاراورا بسازند کیفیت این‌اندیشه را پهلوان‌علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان‌را فرمود که‌تاآن‌نقب راکه‌مسدودگشته بود باز کردند ودر روز معهود پنجاه‌شصت‌مردمسلح ومکمل‌را ازآن‌راه بطرف‌قلعه‌فرستاد ودر محلی کـه پهلوان‌اسد ازقصر عمارت بیرون‌می‌آمد که‌بحمام رود یکبار آنجماعت بسروقتش رسیدند وهمان‌لحظه‌اورا قطعه قطعه ساختند ازقصر بپایان انداختند و گرسنگان‌کرمان ازتعدی اسد بجان‌آمده بودنداز گوشت‌او تغذی‌می‌نمودند چنانچه درمطلع سعدبن مذکوراست که‌قصابی ششتری درصددفروختن‌گوشت اسد درآمده‌مبلغ دویست‌دینار از بهاء آن‌حاصل کرد واین‌واقعه‌درچهاردهم رمضان سنهٔ ۷۷۵ بوقوع انجامید ورروزدیگر حسام‌الدین که خواهرزاده پهلوان اسدوکوتوال قلعه بودباپهلوان علیشاه قواعد عهدو پیمان استحکام داده مقالید حصار تسلیم نمود وپهلوان‌علیشاه سراسدرابشیرازفرستاده کیفیت‌حال‌عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب الحکم روی بآن ولایت آورد.

ذکر انتقال شاه‌محمود ازجهان‌گذران ورفتن‌شاه‌شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون بمقتضاء کلام معجز نظام (کل‌من‌علیهافان) وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه‌وجلال بسرحدزوال امریست‌لازم وغروب کوکب‌حیات تمامی ناصبان رایات

سلطنت واستقلال بمغرب وبال قضیه ایست متحتم درشهور سنه سبعین وسبعمائه دو پادشاه عالی جاه ازفضای عالم فنا بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر حسن ایلکانی که درشب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج وتخت سلطنت را وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود ابن محمد ابن مظفر که درنهم شوال سال مذکوره روی بجوار مهیمن غفور آورد واین اخبار متعاقب یکدگر بشیراز رسیده شاه شجاع برفوت برادر بزرک اختر اظهار حزن وملال نمود وبمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود **رباعی** محمود برادرم شه شیر کمین ✿ می کرد خصومت از پی تاج ونگین ✿ کردیم دو بخش تا بر آساید خلق ✿ او زیر زمین گرفت و من روی زمین وچون طایفهٔ از اشراف و اعیان واعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را به پادشاهی برداشته بودند وزمرهٔ مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته باایشان مخالفت مینمودند پادشاه بعدازفراغ از لوازم غزالواء کشور گشائی بصوب اصفهان برافراشت ودرهر منزلی جمعی ازمردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند ودرهر مقام جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند وچون قرب وصول موکب کواکب مراتب نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضهٔ مبنی ازاعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد وشاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین ما ازجاده مستقیم اطاعت انحراف ورزیده اما محبت پدری وعطوفت غریزی ذیل عفو برجریمه او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد وشاه زاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته بااصول واعیان اصفهان رکاب نصرت انتساب راچندمیل استقبال نمود شاه شجاع فرزند خودرا ملحوظ عین عنایت گردانیده بکلمه مضی مامضی تکلم فرمود وسلطان اویس درسلك سایر شاه زادگان شرف انتظام یافت وبروایتی همدران ایام شربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت وشاه شجاع بدولت واستقلال دراصفهان تاج اقبال برسر نهاده امرا واحشام وصحرانشینان وحکام جربادقان وقم وکاشان باتحف وبیلاکات فراوان روی بآستان سلطنت آشیان نهادند وکمر خدمتکاری برمیان بسته زبان بدعا وثنا گشادند **مثنوی** به بستند نام آوران سربسر ✿ باخلاص درپای تختش کمر ✿ گشادند بهر دعایش زبان ✿ شدند ازعنایات او کامران .

ذکر مراسله شاه شجاع وسلطان حسین وارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

درآن اوان که دربلدهٔ اصفهان سپاه فراوان درظل اعلام نصرت نشان جمع آمد اینخبر بتواتر پیوست که اشراف واعیان آذربایجان ازحرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول ومتنفرند و وصول موکب کواکب را بدانجانب انتظار میبرند بنابرآن شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده به یراق لشکر پرداخت وسلطان ازین واقعه وقوف

یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روانساخت بیت جناب قصر جلالت بلند باد چنان ☆ که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد رفعت و دولت تادامن قیامت مستمر و مکنت و ملکت برسنن استقامت بروزگار آن یگانهٔ روزگار برگزیده وربك یخلق ما یشاء و یختاره خلدالله ظل معدلة متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملك و مغبوط اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و دست تمنی بگردن مرادات و مرامات حایل ع چنین خود هست و تا باد اچنین باد ☆ درود و ثناو امداد محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض و نفحات الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی و معرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر افتراق که شیوهٔ ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع نمیرود ع کان توچو الطاف تو بی پایان است چه محقق است که محققان اخوان صفا خورده بینان خلان وفا بنظر بصیرت وعین بصارت هر رقمیکه منشی تقدیر بر ناصیهٔ احوال کائنات کشیده بدانند تا نوشته بخوانند بیت برون از عالم حسن است جان خورده بینان را ☆ بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی مقصود آنکه تا کی دیوار در لباس ملك آئین دادن و ماه چاه مقنع درمعرض بدر فلك آراستن وچشمه خورشید را بکل تو به تلبیس انباشتن و در محاضر و نوادی لاف اناخیر منه زدن چرا نباید که در خزانه حکمت و انصاف بگشاید و نقد خزانهٔ را بر محك صراف عقل زند آن چه از غل و غش و از رذایل مشوش آمیخته بود در بوته مصابرت گداخته شود تا عیار اهلیت آن پیدا گردد و اگر بر خلاف این رود و فرمان هوس را نافذالحکم دارد بر زبان قلم دوزبان نتوان راند آنچه نتیجه آن باشد والعاقل یکفیه الاشارة مختصر آنکه امروز ازحکم و فرمان ما مخاطب و معاتب و فردا بعذاب و عقاب ابدی مؤاخذ گردد وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام وچون سلطان حسین در کمال حسن وجمال بود و بامردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوك مینمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت بخون عاشقان داری دلیری ☆ مکن جانا که عاشق هم شجاع است بنده مخلص ترین بندگان و معتقد صادق ترین چاکران بیت آنکه تا بود بود بنده تو ☆ وآنکه تا باشد اینچنین باشد عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی برصفای عقیدت باشد بمعرض عرض و موقف آنها میرساند اشتیاق بمطالعهٔ طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته ورای آنست که برید تیزگام وهم و فهم بسرحد عدبادیه آن رسد یا شاه باز بلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلهٔ قاف آن تواند نشست سعادات ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبدهٔ آمال و آمانی است میسر ومقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه ازین عتابات فتنه انگیز هیچ بار غباری برخاطر فاتر باری ننشست چراکه بنا بر مدعای آنحضرت ورجوعاً عن العزدیورا در لباس ملك آئین دادن و ماه چاه مقنع را در معرض بدر فلك آراستن بهتر که مقنعه دخترانه بر فرق شاهانه انداختن و پیراهن و ازاروالا پوشیدن بیت نه اینست آئین شاهنشهی ☆ شهنشه نه این است و آئین نه این حمدالله تعالی که بقوت قاف توفیق ابدی وحین عنایت سرمدی کلاه

سلطنت بر تارك مبارك ودراعه فضيلت بردوش هوش وتيغ بيدريغ شجاعت و حسام انتقام سياست برميان جان است وهمواره بيت بجای می سرخ كين آوريم ✿ كمان و كمند و كمين آوريم وعرصه مملكت را بمعاونت رجال كه بيت قلمزن نكه دار و شمشير زن ✿ نه مطرب كه مردی نيايد زن و پاشيدن مال كه لاملك الا بالرجال ولارجال الا بالمال درقبضهٔ اقتدار درآورده ميكويد كه بيت مرازحملهٔ دشمن نرفت پای ازجای ✿ كه شرط كوه نباشد زجای جنبيدن آنچه درباب تخويف وتحويل آنجهانی فرموده اند از آن روز باز كه انقاشان تقدير وقلمزنان تصوير نقش نيكی وبدی بامر ايزدی ثبت فرموده اند ع كس چه داند كه پس پرده كه خوبست و كه زشت لا يعلم الغيب الا الله جف القلم بماهو كاين بيت مائيم كز ازل زسموات ومنزل است ✿ آيات عز وعلم وشجاعت نشان ما بر ذروهٔ معارج دولت كند قيام ✿ هر طايری كه بر پرداز آشيان ما وآنچه درباب ياساق شاق ويرليغ همايون وتوجه لشكر ميمون برزبان خامهٔ دوزبان سلطان بالاستحقاق ومخدوم على الاطلاق رفته بود هرچه آنخسرو كند شيرين بود بيت چه حاجتست به لشكر زبهر كشتن عاشق ✿ بيا كه از صف خوبان پسنده است سواری والسلام چون مضمون اين مكتوب بعرض سلطان حسين رسيد دانست كه شاه شجاع لشكر بدان صوب خواهد كشيد لاجرم او نيز بترتيب سپاه واستعداد مردان رزم خواه مشغول گرديد شاه شجاع بفال فرخ وروز همايون فی سنهٔ سبع وسبعين وسبعمائه بادوازده هزار مرد جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربايجان روانشد وسلطان حسين باسی هزار نفر از لشگر جلادت اثر اورا استقبال نموده در صحراء جرماء بهم رسيدند بيت خروش كوس وبانك نای برخواست ✿ زمين چون آسمان ازجای برخواست غبار معركه پيكار را گرفت وآتش قتال اشتعال پذيرفت عاقبت لطف ابدی وعنايت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته ازمهب كرم داور نسيم فتح وظفر برعلم همايونش وزيد وديو ادبار ونكبت نكباء خاك خست رخسار درديدهٔ بخت تبريزيان پاشيد احمال واثقال باسيونان كوه مثال درعرصه قتال گذاشتند ومضمون (من نجا برأسه فقد ربح) را غنيمت پنداشتند قومی سرخود گرفته بهرديار رفتند وگروهی درقيد اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده واميرعبدالقادر دستگير شدند شاه شجاع بر تيسير اين فتح سجدهٔ شكر بجای آورده امراء واركان دولت را كه آثار شجاعت بظهور رسانيده بودند باصناف الطاف نوازش فرمود واسيران آذربايجان را بجان امان داده بصوب تبريز نهضت فرموده درنواحی آن بلده خواجه شيخ كججانی باسادات وقضات وموالی واشراف واعيان بشرف بساط بوسی استسعاد يافتند وپادشاه بر تخت آذربايجان مقام وآرام گرفته بعيش وعشرت مشغول گشت وحافظ يوسف شاه كه صيت حسن صوتش زهرهٔ خنياگر را برقص می آورد ومجلس همايون را بنغمات دلكشای والحان فرح افزای زيب وزينت بخشيد وبلبل طبع خواجه سلمان همدران اوان درمدح پادشاه كامران قصيدهٔ سرائيد كه مطلعش اينست شعر زهی دولت كز اقبان همای چتر سلطانی ✿ همايون فال شد بومی كه بودش روبويرانی ✿ شاه شجاع را اين مطلع بلكه ساير ابيات اين قصيده مستحسن

نیفتادو سلمان قصیدهٔ دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلك انشا انتظام داد شعر سخن بوصف رخش چون زخاطرم سر زد ✿ زمطلع سخنم آفتاب سر برزد و بسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیداشده برزبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازهٔ سه کس از مشاهیر این ولایت را شنیده بودیم و ایشان‌را مختلف‌الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان از آنچه‌در وصف او میگفتند زیاده بودو یوسف شاه خواننده مساوی و خواجه شیخ کججانی متناقص وچون مدة سه‌چهارماه شاه عالیجاه بدولت و کامرانی بگذرانید بسمعش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد این معنی برخاطر عاطر شهریاری گران آمده مقارن آنحال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند و یکی از ایشان شبلی داد نام داشت و دیگری بروایتی عمرچوب کشتی و بقولی طرب چوب‌دشتی صبحگاه برسر امیر اصفهان شاه که در اوجان بود تاختند واو را اسیر کرده آوازهٔ وصول سلطان حسین در انداختند وچون درآنزمان لشگر فارس بعراق پریشان بودند وشاه شجاع درد پا داشت باوجود غایت برودت هوالواء مراجعت برافراشت وبعد ازرفتن شاه بدوماه سلطان حسین به تبریز رسیده ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دوامیر ازامراء ما درآن‌جانب گرفتارند اگر ایشان را بفرستند ما نیز اصفهان شاه را مطلق‌العنان گردانیم وشاه شجاع امیر عبدالقادر وپهلوان حاجی خربنده را خلعت داده بتبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان‌شاه را تشریف پوشانیده اجازت فرمود.

ذکر سلوك شاه یحیی درطریق خلاف وتزویر وبیان بعضی دیگر از حوادث چرخ اثیر

چون شاه شجاع از یورش آذربایجان بفارس رسید وبتحقیق انجامید که درغیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بودطایفهٔ ازابطال رجال‌را بمحاصره یزد نامزد فرمود شاه یحیی باستقبال آن‌سپاه شتافت وبعدازوقوع محاربه بشهر باز گشت ومتحصن شد ولشگر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداخت سنك وتیر کردندوشاه یحیی قاصدی بیرون فرستاد وپیغام‌داد که شمادرجنك مسارعت ننمائید که‌من ایلچی بشیراز می‌فرستم تا بهرچه حکم‌شود ازجانبین بدان‌عمل نمائیم امرا ولشگریان اعتماد براین سخن نموده تیغ انتقام درنیام کردند ودرخیام‌خویش آرام گرفتند ناگاه‌شاه یحیی بالشگری آراسته ازدروازه بیرون خرامید وشیرازیان سراسیمه شده‌هزیمت غنیمت‌شمردند وبعضی ازجهات ایشان بدست یزدیان‌افتاد وچون‌شاه شجاع برغدر برادر زاده اطلاع یافت‌قصد فرمود که بنفس‌نفیس لشگر بدر یزدبرد اماشاه منصورمتعهد تسخیر آن‌بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید وشاه‌منصور بعدازوصول بمقصد آغاز محاربه‌و محاصره کرده شاه یحیی مادر

خودرا که والدهٔ شاه منصور نیز بود جهة تمهید بساط مصالحه نزد برادر فرستاد و آن ضعیفه پسر را چندان وسوسه کرده ازمخالفت تخذیر نمود که شاه منصور تن بصلح درداد لاجرم جنود ظفر درود جوق جوق روی بشیراز نهادند وشاه منصور قصد فرمود که بیزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی باین امر همداستان نشد وشاه منصور درغرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه درآخر جزو اول ازاین مجلد مذکور شد باعادل آقا آغاز مصاحبت ومصادقت کرد وچون شاه برین قضیه اطلاع یافت ماهچه علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت وشاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش ودیگر قرابتان جهت اظهار اعتذار واستغفار بیرون فرستاد و آنجماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع وزاری جناب شهریاری را بار دیگر ازمقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند اما سوگند برزبان راند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدرامکان درقلع نهال اقبال او کوشش نماید واین واقعه درشهور سنه سبع و وسبعین وسبعمائه روی نمود ودرسنه ۷۸۱ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که ازقبل سلطان حسین درسلطانیه حکومت می نماید لشکر بسیار جمع آورده وداعیه دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالك فارس بگشاید بنابرآن باسپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته درنواحی آن بلده میان عادل آقا وشاه کشورگشا حربی صعب دست داد ونخست هزیمت بر شیرازیان افتاد ناگاه نسیم عنایت الهی ازمهب (وما النصر الامن عندالله) بر پرچم علم شاه شجاع وزید و سارق عادل روی ازمعرکه برتافته درقلعه سلطانیه تحصن جست وآخرالامر مهم بمصالحه انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان متاع عنان عزیمت بمستقر کرامت تافت ودرسنه ۷۸٤ سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین رابکشت وچنانچه درآخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان اویس را بپادشاهی برداشته میان او وسلطان احمد منازعت قایم گشت ودراوایل سنهٔ خمس وثمانین وسبعمائه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد دراثناء راه بواسطهٔ سعایت مفسدان وخیانت مفتنان ازولدرشیدخویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان نازنین را بقلعه اقلید وسرمق فرستاد وبعدازسه روز دروقت بی شعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی بآن حصار شتافته چشم شاهزاده را میل کشد وچون ازخواب مستی درآمد بنابرالتماس خواجه توانشاه وزیر مسرعی را ازعقب رمضان ارسال داشت که بچشم غرة العین سلطنت آسیب نرساند اماقبل ازوصول آنشخص قضا کار خود کرده بود **بیت** قضا چون زگردون فروهشت پر ✲ همه عاقلان کور گشتند وکر القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع درآن سفر بنواحی سلطانیه رسید وآن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف ششتر آورد وشاه منصور که درآن اوان حاکم ششتر بود نسبت بعم بزرگوار درمقام نیازمندی آمده ایلچیان باتبرکات فراوان بملازمت فرستاده وشاه شجاع ازبرادرزاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد.

ذکر وفات خسرو فلك ارتفاع لازم‌الاتباع جلال‌الدین شاه‌شجاع

چون شاه‌شجاع ازسفر ششتر قرین‌فتح‌وظفر بمستقر دولت خرامید بساط‌نشاط گسترده صبح‌وشام ازدست ساقیان گل‌اندام شراب لعل‌فام میکشید وپیوسته دربزم عشرت ساغر کامرانی برکف گرفته لحظه لب‌از لب‌جام‌دور نمی کردانید ودرآن‌ایام غذا بسیار اندك می‌خورد وبنا برآن حرارت باده درمزاج‌با ابتهاجش تاثیر کردوعلل‌متضاده در عنصر لطیفش مجتمع گشته قوت‌ضعیف شد وضعف قوت گرفته ودست تصرف اطباع از دامن معالجه ومداوا قاصر آمد وفایده براستعمال‌شربت‌ودوامترتب نشدوشاه‌شجاع چون‌دانست که‌وقت ارتحال بجوارمغفرت ایزدمتعال نزدیك‌است زلالی راکه بقلم تقدیر درجریدهٔ اعمالش ثبت گشته بود بمقتضای‌فحوای (وهوالذی یقبل‌التوبة عن‌عباده‌ویعفوعن‌السیات) تدارك نمود وارتکاب سیأت ایام‌شباب وآوان گیتی ستانی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقر تلافی نمود اسباب سفر آخرت‌درنظر انور ترتیب‌داد وده‌حافظرا بانعام کرامند مسرور ساخت وابواب‌لطف وکرم برروی‌ایشان‌بگشاد وگفت که‌پیوسته بملازمت دولت خانه‌اقدام نمایند وهرروز یکنوبت بختم کلام ملك‌عزت‌قیام فرماینددراین‌اثنا امراواعیان متفرق بدوفرقه شده بعضی باسلطان عمادالدین احمد بیعت کردند وبرخی‌روی بمتابعت سلطان مجاهدالدین زین‌العابدین آوردند وشاه‌شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمندفرمود ومنصب‌ولایت عهدرا بوی‌تفویض نمود واصفهان‌را ببرادرخورد تر خویش سلطان بایزید عنایت‌کرد آنگاه سلطان‌احمدرا‌طلب‌داشت وچون‌چشم اخوین بر یکدیگر افتاد بمرتبه گریه برایشان‌غالب‌شد که‌هیچکدام‌را مجال تکلم نماند وسلطان احمد از مجلس بیرن رفت تا رقت شاه‌شجاع تسکین یافت وپیرشاه‌را که‌نوکر نیك سلطان احمد بودطلبید وگفت اززبان‌من بسلطان احمد بگوی‌که دنیا مشابه است‌بظل غمام وعلم نیام نه‌آن‌سایه بریکجا قرارگیرد ونه‌ازآن خواب مهمی تمشیت پذیرد ومن دراین‌شهر فتنه بسیار می بینم ومقام اصلی‌ما دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن‌ولایت روی ودراین بلده پرآشوب توقف ننمائی ودرتهییج فتنه سعی‌نفرمائی وسلطان احمد این‌نصیحت را قبول‌کرده همان‌روز روی بکرمان آورد وچون‌خاطر شاه شجاع ازامروصیت وتقسیم‌ولایت فراقت یافت دومکتوب فصاحت اسلوب یکی‌بحضرت صاحب‌قران امیر تیمور گورکان ودیگری بسلطان‌احمد جلایر در باب سفارش فرزندان وتوجه بجوار مغفرت ملك منان درقلم‌آورده هریك‌رامصحوب معتمدی روانه کردیکی ازعلماء متقی‌را جهة غسل تعیین‌نمود وفرمود که امیراختیارالدین حسین قورچی را از کرمان طلب‌دارند تانعش‌اورا بمدینه طیبه نقل کند واز برای مجاوران حرمین شریفین تحف‌گرامند تعیین نمود ودرشب یکشنبه بیست‌ودوم شعبان‌سالی که ازعدد حروف‌حیف

ازشاه شجاع بوضوح می پیوندد(۷۸٦)از این خارستان پراذیت بگلستان استراحت رحلت فرمودو همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا وارکان دولت بعداز اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امورمملکت آوردند ازجمله علما اعلام وفضلا لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبدالله فقیه با شاه شجاع معاصر بودو آن پادشاه ستوده مآثر شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتاخرین قاضی عضد الدین است نزدآنجناب مطالعه می نمود وازشعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانی است وآن جناب شیخ وخانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند خواجه عمادهر گاه نماز گذاردی گربه اوشرط متابعت بجای آوردیو شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل می فرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آن جناب می نمودخواجه حافظ که براین معنی رشك می برد این غزل بنظم آوردغزل صوفی نهاد دام وسرحقه باز کرد ✡ آغاز مکر بافلك حقه باز کرد ✡ بازیچرخ بشکندش بیضه در کلاه ✡زیرا که عرض شعبده بااهل راز کرد ✡ ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان ✡ آمد دگر بخلوتو آهنك ناز کرد ✡این مطرب از کجاست که سازعراق ساخت ✡واهنك باز گشت براه حجاز کرد ✡ ایدل بیا که ماپناه خداورویم ✡ زآنچه آستین کوته و دست دراز کرد صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت ✡ عشقش بروی دل درمعنی فراز کرد ✡ ای کبك خوش خرام کجامی روی بایست ✡ غره مشو که گربه عابد نماز کرد ✡ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید ✡ شرمنده رهروی که عمل برمجاز کرد ✡ حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ✡ ماراخدازهد وریا بی نیاز کرد کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهوراست وابیات بلاغت آیات آن کتب برالنسبه وافواه مذکوردیگری از آن جمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطهٔ بلاغت وفصاحت وغایت شهرت بجودت لفظ وعبارت احتیاج بتعریف ناظمین مناظم سخنوری ندارد ع بماهتاب چه حاجب شب تجلی را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب وترجمان الاسرار است که اسرار غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت ولباس مجاز درآن اشعار معارف شعار مندرج است روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچیك ازغزلیات شمااز مطلع تامقطع بریك منوال واقع نشده بلکه ازهر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است ودوسه بیت در تصوف و یك دو بیت در صفت محبوب وتلون در یك غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه گفت آنچه برزبان مبارك شاه می گذرد عین صدق ومحض صوابست امامع ذالك شعرحافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته ونظم حریفان دیگر پای ازدروازهٔ شیراز بیرون نمی نهد بنابر کنایت شاه شجاع درمقام ایذاء حافظ شده بحسب اتفاق درآن ایام آن جناب غزلی درسلك نظم کشید که مقطعش این است **شعر** گر مسلمانی از این است کـه حافظ دارد ✡ وای اگر ازپی امروز بودفردائی وشاه شجاع این بیت را شنیده گفت ازمضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی ازفقهاء حسود قصد نمودند

که فتوی نوبسند که شك در وقوع روز جزا کفراست وازاین بیت آن معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت قصد بداندیشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم بر ین مقطع درج کنی مشعر باین معنی که فلان چنین میگفت تا بمقتضاء آن مثل که نقل کفر کفر نیست از ین تهمت نجات یابی بنا بر این خواجه حافظ این بیت را گفته پیش مقطع در آن غزل مندرج ساخت بیت این حدیثم چو خوش آمد که سحر گه میگفت ☆ بر در میکدهٔ بادف و نی ترسائی و باین واسطه از آن دغدغه نجات یافت و خواجه حافظ در سنهٔ اثنی و تسعین وسبعمائه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین ومخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امراء وارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند وامیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان بایزید را از رفتن اصفهان مانع آمد واشراف و اعیان اصفهان کس به یزد فرستاده شاه یحی را بآن بلده طلبیدند وحاکم خود گردانیدند و امیر اصفهان شاه سر انجام کلیات وجزئیات امور مملکت فارس را از پیش خود گرفته امیر علاء الدین ایناق وخواجه تورانشاه رامعذب ومعاقب ساخته و به ترتیب آلات وادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع رادر حبالهٔ نکاح کشد وسلطان مهدی را بپادشاهی بردارد وسلطان زین العابدین بر ین معنی اطلاع یافته منکوحه یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را بفریفت تادرماه رمضان سنه ۷۸٦ اورا زهردادند وامیر اصفهان شاه امیر حسیب ونسیب بود ونسبت برعایا وفضلا باحسن وجهی سلوك مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان درآمده روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز کرده باسپاه عراق روی بآنجانب آورد سلطان زین العابدین بالشکر شجاعت آئین اورا استقبال نموده دراثناء راه عمش سلطان بایزید باتفاق بعضی امرا گریخته بشاه یحی پیوست و از آنجانب نیز طایفهٔ از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل نو تلاقی فریقین دست داده بی ازآنکه غبار جنك وشین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحی صورت مصالحه جلوه گر گشت ودرمیان میدان بارگاهی زده د آفتاب دریك برج ودو گوهر دریکدرج مجتمع شدند وشاه یحی سلطان زین العابدین راعذر خواهی نموده التماس فرمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند وسلطان بایزید برادر آن ملك حاکم گردانند وسلطان زین العابدین باوجود آنکه عمو بایزید در وقتی عجب ازوی بر گشته بود

این ملتمس را مبذول فرمود ومنشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان بایزید بابرقوه رود آنگاه میان سلطان زین العابدین وشاه یحیی عهود ومواثیق درمیان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه منصور از ششتر لشگر بدانحدود کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی فرار آورد وسلطان زین العابدین درخان فتح واقبال متوجه مستقر عزت وجلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست بیت خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ✿ تا شکر چون کنی وچه شکرانه آوری اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان مهذب اورا بشهر راه نداد وبنشان وپروانهٔ سلطان زین العابدین ورسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید وحیران باصفهان بازگشت ودر سنه ۸۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید مجدالدین مظفر را امیر الامرا ساخت وامیر غیاث الدین منصور شول را این معنی موافق مزاج نیفتاد و ببهانهٔ استخلاص اموال بسر بستان رفته از آنجا باصفهان شتافت وچندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد ومیثاق جایز شمرده روی بشیراز آورده سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روانشده هرمنزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز پس نشست تا باصفهان آمد وچون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعداز سه چهارروز شاه یحیی لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت وسپاه شیراز نیز دراهتزاز آمده از نصف النهار تاوقت اصفرار بلوازم پیکار اقدام نمودند وچند روزی حال برینمنوال گذران بوده فتح تیسیر نپذیرفت وبرودت برهوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملك خود شتافت وهمدرین سال اشراف واعیان اصفهان بواسطه بخل وامساك شاه یحیی از اطاعت وفرمان برداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که درغایت کرم وسخاوت بود آمدند وبیکناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح کرد قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب آنجرات پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بودند امید چنانست که حالا نیز سخن ماقبول کرده ازین شهر بیرون روند که بعد ازین اصفهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد وشاه یحیی ازروی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده همانشب رخت سفر برنبرد بست ومردم اصفهان جهة ایصال این مژده امیر علی میرمیران را بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین اورا بانعام خلعت فاخره و کمر مرصع سرافراز گردانید وبسرعت هرچه تمامتر متوجه اصفهان گردید وچون بمقصد نزدیك رسید امراو رؤسا و اکابرواعیان اصفهان مراسم استقبال بجای آوردند وپیش کشها کشیدند وسلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه وعوارف خسروانه نوازش فرمود وبعداز چند روز خال خود سید مجدالدین مظفر راقایم مقام گذاشته عازم نطنز شد زیراکه عمو بایزید ازقبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت وخیال تعرض مملکت

فارس بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیك ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف ارستان گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابك که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر ومنصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید.

ذکر شمه از احوال سلطان احمد وسلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود بوفور لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد ورقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلاء ومقوی ارکان شریعت مطهره غرا وچنانچه سابقا مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع درمرض موت حکومت کرمانرا نامزد سلطان احمد کرده اورا بدانجانب گسیل فرمودوچون سلطان احمد نزدیك بدارالامان رسید امیراختیارالدین حسن قورچی باآنکه قوت مقاومت وقدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت اورا استقبال نموده مقالیدخزاین ومفاتیح قلاع ودفاین تسلیم نمودوعزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد مانع آمده گفت چندان توقف نمای که خبرصحت پادشاه برسد آنگاه باتفاق عازم آنصوب شویم واگرمهم نوعی دیگر باشدتومارا بجای پدری ازملك ومال هیچ چیزدریغ نیست و بعدازده روز ازوصول سلطان احمد بکرمان خبرفوت شاه شجاع شایع شدوامیر اختیارالدین حسین معزز ومکرم همانجا توقف کرددراوائل سلطنت سلطان عمادالدین احمدسیورغتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردارقوم جرماواوغان بود باسلطان احمددرمقام مخالفت آمدویك دو نوبت بین الجانبین ستیزروی داد نموده درمعرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد وغنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمدافتاده منصب پیشوائی جرما واوغان تعلق بپهلوان علی قورچی گرفته ودرسنه ثمان وثمانین وسبعمائه سلطان بایزیددرارستاد مفلوکی چنددرهم کشیده بحدود کرمان درآمده وخواجه تاج الدین سلمانی راپیش سلطان احمد فرستاد ازمقدم خویش اعلام داد سلطان فرمان فرمود که مهتر حسن فراش که درسلك ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزیدرا استقبال نمود ومایحتاج نوکرانش رامرتب داد وچون سلطان بایزید درشهر بابك فرود آمدلشگریان او که چندمردك گرسنه برهنه بودنددست تعدی بمال رعیت دراز کرده وآنولایت را برهم برزدند واینخبر بسلطان احمد رسیده آزرده خاطر گشت وپیغام فرمود که برادر بایزید باید که ازسرحد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه رودان شد وسلطان احمد نیز بدان جانب توجه نموده چون سلطان بایزید مردنبرد نبود بیزد رفت وملازمت شاه یحیی پیش گرفت.

گفتار در بیان وصول رایت آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق وذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطه عناد وشقاق

درسنه ثمان وسبعین وسبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاد و بسلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو باما درمقام دولتخواهی واتحاد بود بنابر آن در وقت وفات یافتن مکتوبی درباب سفارش توارسال نمود میباید که بدرگاه عالم پناه آئی تا تورا بنوعی منظور نظر تربیت گردانیم که علم مفاخرت ومباهات مرتفع سازی و در کمال دولت واقبال بحکومت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت وطالع در توجه آستانه جاه وجلال طریق اهمال وامهال مسلوك داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بغی وضلال بخاطر گذرانید و چون اینخبر بخاقان عالی گهر رسید در شهور سنه تسع وثمانین وسبعمائه اغرق را درری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعدازوصول بحدود آنولایت سادات وقضات وعلما واکابر بمراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند ومال امان قبول کرده بعضی ازایشان عنان بطرف شهر تافتند وامیر ایکوتیمور برلاس جهة تحصیل وتوجیه آنوجه بقلعهٔ طبرك درآمده امیرملك تیمورولد آقبوقابهادر وامیرمحمدسلطان شاه بشهر دررفتند ومحصلان ونوکران امرا بارعایا آغاز تشدد کرده ومغولان بیباك متعرض اهل وعیال اصفهانیان شدند وچون طبعیت آنمردم براشتعال نایرهٔ فتنه مجبول بود بیطاقت کشته دراواخر شوال سال مذکور خروج نمودند وآواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امراء ومحصلات بخواری هرچه تمامتر بقتل رسانیدند **بیت** زشمشیر خون ریز آشفتگان ✿ شبیخون درآمد بشب خفتگان ودراول شب هجوم عام اوخروج لیام باردوی سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام برابرش تیزخرام سوار گشت و بدروازه توقچی شتافت وطالبان نام وننك ازاطراف و وجوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام واقدام نمودند وچون ازاصفهان زن ومرد بیرون ریخته بمیدان نبرد آمده بودند **نظم** هراسنده ترکان بی سازو برك ✿ سراسیمه گشتند از ترس مرك ✿ بسی نامور بازو شاهین شاه ✿ زمنقار زاغ وزغن شدتباه ✿ زترکان جنك آور نامدار ✿ بکشتند آنشب سه باره هزار اماعلی الصباح که حشر کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده خفاش وار فرار برقرار اختیار کردند اصفهانیان ترك ستیز کرده روی بگریز آوردند وشهر مسخر شده

صاحبقران فریدون فراز غایت غضب سپاه را بقتل عام فرمان داد و فرمود که هر کس در اردوی همایون نست از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده در آن روز هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران مظفر لوا بودند و نمی خواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سراز یساقیان میخریدند و نزد خدام و بارگاه سلطنت می بردند و در اول روز سری بپنجاه دینار بود و در آخر سری یکدینار میفروختند و هیچکس نمیخرید القصه در اصفهان غیر از زنده رود و سادات و قضات و علما جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحب قران مظفر لوا حاجی بیك جونی قربانی و یوسف شاه را بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعهٔ اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب ششتر گریخت شاه منصور که حاکم آن دیار بود ظاهر اورا بامداد امیدوار ساخت وضمنا نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر آنجماعت خاك بیشرمی در دیدهٔ مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعهٔ سلاسل محبوس گردانید و حضرت صاحبقرانی بی مانعی و منازعی بشیراز در آمده سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابواسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع بآستان سپهر ارتفاع شتافتند در آن اثنا از جانب ماوراءالنهر خیر ایلچی رسیده خبر رسانید که توغتمش خان لشگر بحدود سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج مشتعل گردیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز را بشاه نصیرالدین عنایت نمود و کرمان را بدستور سابق بسلطان عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان را بسلطان ابواسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذب درابرقوه رایت حکومت برافراخت اما سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دارالامان شتافت و در آن موضع هزاره اوغان بوی پیوسته چون سلطان احمد اینخبر شنود باوجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر محاربت قرارداد و بعداز نماز عصر برسم تفأل مصحف مجید گشاده آیهٔ بشارت بر آمد و سلطان همچنان روی بقبله مناجات کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که بپیغمبر واجب التعظیم علیه التحیة والتسلیم نازل گردانیده بایزید برادرمرا بدست من گرفتار ساز تا در برابر هر بدی که در حق من اندیشیده نسبت بوی نیکوئی کنم و همان لحظه با آن مقدار لشگر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد و بین الجانبین محاربه روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشگر یزد گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر در گذشت و اورا مشمول مرحمت و مکرمت گردانیده بعداز مراجعت بکرمان منوجان فرستاد و سلطان بایزید بدانجانب رفت و قلعهٔ منوجان را بصلح گرفته از ساکنان آنجائی مبلغی کرامند بستاند و بخدمت برادر فرستاد و سلطان احمد ببسط بساط عیش و

نشاط اشارت نمود واین ابیات نظم فرمود **نظم** باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش ☆ کردیم ز آفتاب قدح اقتباس عیش ☆ ساقی می که در قدح عشرت است ریز ☆ بر عاشقان غمزده پیما زکاس عیش ☆ بنشین بخرمی که برار بم بیخ غم از سبزه زار گلشن گردون بداس عیش پندار چشم بخت کسی کو زمان گل ☆ دارد بجام بادهٔ گلرنك پاس عیش ☆ هر کس قیاس کاری وباری همی کند ☆ باری نمیکند دل ماجز قیاس عیش ☆ احمد بملك دینی وعقبی ز لطف دوست ☆ دارد بقدر همت خود التماس عیش ☆ یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر ☆ خالی مدار ازقد بختم لباس عیش.

ذکر درآمدن شیراز بتصرف شاه منصور وبیان بعضی دیگر از وقایع وامور

شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت و کینه وری ممتاز ومستثنی بود از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات ومحاربات مینمود در آن ایام که سلطان زین العابدین را مقید و محبوس ساخت وخبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت وشاه یحیی تاب مقاومت برادر خوردتر نیاورده دارالملك فارس راباز گذاشت وشاه منصور بآسان ترین وجهی بآن بلدهٔ فاخره درآمده رایت عدالت برافراشت وخواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی درسلك انشاء انتظام داد دو بیت از آن بخاطر بود ثبت افتاد **بیت** بیا که رایت منصور پادشاه رسید ☆ نوید فتح وبشارت بمهر وماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ☆ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز باستمالت خواطر اصاغر واکابر میپرداخت یکی ازوزراء سست همت ادرارات یومیه ارباب عمایم را که مبلغ هفتاد تومان بود جهة اظهار کفایت مناصفه ساخت و پرتو شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیدهٔ وزیر افتاده بروی غضب فرمود وفرمود که چگونه سیورغالی که آباو اجداد ما مقرر ساخته اند ناقص گردانیم وفرمودتا ادرارات یومیه راصد تومان ساخته بسویة درمیان سادات وعلما تقسیم نمودند واز وقوع این عنایت ابواب سرور وبهجت برروی روزگار شیرازیان مفتوح شده باردیگر بلبل طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا آغاز نهاد که **بیت** جوزا سحر نهاد حمایل برابرم ☆ یعنی غلام شاهم وسوگند میخورم ساقی بیا که ازمدد بخت کارساز ☆ کامی که خواستم زخدا شد میسرم وچون روزی چند شاه منصور در دارالملك شیراز خرم وسرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید واقعه چنان بود که پس از آنکه شاه منصور ازشهشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعهٔ سلاسل باهم گفتند که خداروا ندارد که پادشاهی بااین همه تجمل وحشمت پناه بپسر عم خویش آورد واوسالك طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و اورامقیدو محبوس گرداند آنگاه آنجماعت متفق اللفظ والمعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و اومتوجه عراق گشته درا ثنای راه امیر مجدالدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق

موکلان گریخته ببغداد میرفت باوی دوچار خورد وخال وخواهر زاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیك و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه‌منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون ازشیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارتیده بیزد رفت وسلطان ابو اسحق حاکم سیرجان‌را باخودمتفق ساخته بعزم تسخیر کرمان‌روان شد ومیان او وسلطان احمد محاربتی درغایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید ازطرف برادرمردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق گرفتار گشت وسلطان احمد رقم عفو برجریدهٔ جریمهٔ او کشیدوسیرجان‌را بار دیگر بوی‌داد ومظفرو منصور روی بکرمان نهاد و درسنه ۷۹۱ سلطان زین‌العابدین با عم‌خویش سلطان احمداتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شدوشاه‌منصورایشان‌رااستقبال نموده درموضع خفرك میان خویشان نیران قتال اشتعال یافت وبعد از کشش و کوشش موفورشاه منصور برطبق نام خویش بدیدن پیکر نصرت فائز گشته سلطان احمدروی بکرمان آورد وسلطان زین‌العابدین بطرف اصفهان‌رفت وشاه منصور متعاقب بحدود اصفهان رسیده سلطان زین‌العابدین بطرف ری گریخت وموسی جوکار که متهوری بود غدار اورا گرفته نزد شاه منصور فرستاد ومنصور ازعذاب قیامت نیندیشیده درشهور سنه ۷۹۲ جهان‌بین آنخسروحشمت آئین‌رامیل کشیدوهمدرین‌سال‌لشگر بدریزدبرده‌دست بغارت وتاراج برآورد و بتوسط بعضی‌ازخویشان شاه‌یحیی‌صلح کونه کرده ماننده‌بلای ناگهان‌بطرف کرمان‌رفت و ایلچی نزدسلطان احمد فرستاده پیغام داد که‌من ازشماایمن نیستم والا بخرابه‌کرمان باعم‌خویش چگونه‌مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر درطریق مصادقت سلوك‌نموده دفترعهدو پیمان امیر تیمور گورکان رابرطاق نسیان نهد ومرابمال‌ولشگر مدددهند تابکنارجیحون‌رفته نگذارم که سپاه جغتای ازآب عبورنمایند وسلطان‌احمدجواب‌داد که‌این‌سخن‌نتیجه خبط دماغ وعلامت اختلال قوت متخیله است زیرا که‌امیرتیمور گورکان راده‌هزارچاکر است وبعدد وعدد ازمن‌ومنصور زیاده‌وسپاه کشورگشای آنحضرت ازری تاسرحدختا درغایت‌عظمت‌وکامرانی نشسته اند امثال‌ما مفالیك بکدام استطاعت باهمچنین پادشاهی صاحب‌شوکت‌درمقام‌مقاومت‌توانند آمد چون شاه‌منصوراین‌جواب استماع نمود حدود کرمان رابجاروب نهب وتاراج پاك ساخته علم‌معاودت بصوب شیراز برافراخت‌ودرشوال آنسال سلطان‌بایزید بن محمدبن مظفردرکرمان ازجهان گذران انتقال نمودواوپادشاهی زیباطلعت پسندیده‌سیرت بود و مدت سی‌وشش سال‌وهفت ماه درعالم‌اقامت‌داشت وازاشعارآبدارش این‌رباعی یادگار گذاشت **رباعی** ازواقعهٔ تراخبرخواهم کرد☆وآنرا بدوحرف‌مختصرخواهم کرد☆باعشق تودرخاك فروخواهم رفت☆ وزمهر توسرزخاك برخواهم کرد.

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت واقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم دیگر

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر برصحایف روزگار واوراق لیل و نهار نگاشته‌اند که در کرت ثانی که ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول برحدود عراق و آذربایجان انداخت واستماع فرمود که درغیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت وعدوان درزمین دل خویشان میکاشته دفع شر اورا بر ذمت همت عالی نهمت واجب داشت ودر خمس و تسعین وسبعمائه باعساکر ظفر مآثر از راه ششتر متوجه شیراز گشت وعلی کوتوال که ازقبل شاه منصور بضبط آنولایت اشتغال مینمود گریخته بششتر رفت وسادات ومشایخ وعلما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالك طریق نامداری خواجه مسعود سبزواری را باهزار مرد کاری بمحافظت ششتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعهٔ سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قلهٔ کوهی رفیع واقع وصیت غایت متانتش دراطراف عالم شایع طول وعرض آن موازی چهار فرسنك وبروج متین آن مستحکم به کچ وسنك درجوانب آن آب روان بیپایان و دردرون آن قصور خوب وعمارات مرغوب فراوان بیت از جبالش بشدت آمده ننك ☆ وزسپهرش برفعت آمده عار و پیش ازین به پنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت فرجام را کوتوال آنحصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده وچون نواحی آنقلعه مضرب سرادقات سلطنت وجلال شد بموجب فرموده صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر آن حصار آوردند وقرب صدهزار آدمی در جوش وخروش آمده زلزله درزمین وزمان افتاد وصدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده ازهول جان تیر وسنك انداختند و بهادران موکب ظفر نشان سپر جلادت درسر کشیده دلهای دشمن را به پیکان دیده دوز مینواختند وسه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهراً قسراً قلعه مسخر گشت وسعادت بااتباع به تیغ انتقام درگذشت وسلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران کهتر نواز اورا منظور نظر عاطفت گردانید وفرمود که بعنایت خدای تعالیٰ دادتورا ازمنصور مقهور خواهم ستاند آنگاه ملك محمد اوبهی بمحافظت آنقلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید ودر آن ایام هرچند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور میپرسید همچنین جواب می شنید که موقوف یکخبر محقق است که مملکت باز گذارد وروی براه فرار آورد وفی الواقع معقول آن بود ودر روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول سرافراز استماع نمود ازشیراز باجمعی ازاهل ستیز بطریق گریز بیرون رفت و درپل بسا منزل گزید ودر آن مقام جمعی ازمردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور ازایشان پرسید که شیرازیان درشأن ماچه میگویند بعرض رسانیدند که در وقتی که ازشهر بیرون می آمدیم جمعی باهم میگفتند که آنان که ترکش هفده من و چماق ده من داشتند اکنون مانند بزکه از پیش گرك بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور ازشنیدن این سخن درحرکت آمد وحلول اجل موعود اورا بران داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتغال نمود وباسه هزار مرد شمشیرزن باچهارهزار بهادر

صف‌شکن قدم‌درمیدان نبرد نهـاد وروزجمعه درسه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گذار رسیده از جانبین بتعبیه‌لشگر پرداختند امیرتیمور گورکان دوقول‌ترتیب‌داد و یک قول‌رابفروجود همایون‌آرایش‌بخشیده دیگر یرا بامیرزاده محمدسلطان که نبیره‌پسری آنحضرت بودتفویض نمود ومیرزاشاهرخ را هراول وعثمان عباس را قراول گردانید و شاه‌منصور سپاه‌شیراز راسه‌بخش کرده بمیمنه‌ومیسره مرتب ساخت وخودباهزارسواردر قلب‌جای گرفته چون چشمش برلوای کشور گشای افتاد مانندشیری‌خشمناك که‌ازهیچ چیز ترس وباك‌نداشته باشد برسی‌هزار سوارنامدار که درملازمت موکب نصرت‌شعاربودند حمله کرد وصفوف‌سپاهی بدان کثرت وابهت‌را برهم‌زده‌کارزاری نمود که دوست ودشمن بر آن‌میدان داری‌وخنجر گذاری آفرین کردند وجمعی کثیر که در پیش صاحب قران‌نیك اندیش‌باستعمال‌تیغ وسنان‌اشتغال‌داشتند گریزان‌شده‌شاه‌منصوردر آن‌حین‌سپاهیان‌خودرا دلداری‌میدادوزبان‌بخواندن‌این‌ابیات‌میگشاد **نظم** برانم که گردن‌فرازی کنم بشمشیر باشیر بازی کنم من‌امروز کاری کنم بیگمان که‌بر نامداران سر آیدجهان ✿ودلیران‌ستیز در آن ستیزو آویز باشاه‌منصوراتفاق کرده آثار رستخیزظاهرساختندچنانچه نزدحضرت‌صاحبقران بروایتی زیاده ازپنج کس نماند وشاه‌منصور دونوبت شمشیر بخود آنحضرت رسانید و چون‌حمایت‌الهی نگهبان بودمضرتی‌روی‌ننمود **بیت** اگر تیغ‌عالم‌بجنبدزجای ✿ نبردرکی تانخواهد خدای ✿ وعادل‌اختاجی‌سپربرسر آنسرور گرفته‌خماری یساول ومحمودشاه محمدآزادی وتوکل‌باورچی جنگهای مردانه پیش‌بردند و حملهای بهادرانه کردند تا شاه‌منصور عاجزشد وعنان بطرف تومانات میرزاشاه رخ‌تافت و اولاد امیرغیاث‌الدین ترخان که اخوان آن‌شاه‌زاده‌ستوده خصال‌بودندباتفاق‌خواجه‌راستی وجلال حمیدوغیرهم ازاهل‌تائید اعداراشبه‌کرده اززخم پیکان‌فضای‌معرکه رابخون پردلان رنگین‌ساختند و امیرزاده شاه‌رخ باآنکه‌هفده ساله‌بود دربرابر منصورچندان ثبات قدم‌نمود که‌لشگریان ظفرنشان علم‌تسلط افراختند ومنصور مقهورشده دراثناء گریزو ستیزاز اسب درافتاد و ازدست بردبهادران شهرخی مات گشته‌بر بساط تیرهٔ‌خاك سرنهاد ویکی ازلشگریان از اسب‌پیاده‌شده سرش ازتن جدا سـاخت ومیرزاشاه‌رخ آنسررا پیش‌پدر برده درپایش انداخت **بیت** هرکه‌سردرقدم‌اوبارادت ننهاد ✿ تیغ بیدادفلك دادسرش را برباد امیرعلاء‌الدین درواقعه شاه منصور گوید **نظم** شهریارعصر منصورآنکه‌او ✿ درزمین‌ملك تخم دادکشت ملك‌هشت ازداردنیاچون‌برفت ✿ لاجرم تاریخ او شدملـك هشت **القصه** چون قضیهٔ‌شاه منصور برنهج مسطور فیصل‌یافت بقیه‌آل مظفرمانند سلطان احمد و سلطان مهدی‌بن شاه‌شجاع از کرمان و شاه نصیرالدین یحیی با فرزندان معزالدین جهانگیر و سلطان محمدازیزد وسلطان ابواسحق ازسیرجان باردوی اعلی‌شتافتند ودرسلك‌سایر ملازمان انخراط وانتظام یافتند وصاحب قران بهرام انتقـام بموجب استصواب امرا و ارکان‌دولت واتفاق اشراف‌واعیان آنولایت‌همدران‌روزتمامی آنجماعت رامقیدومحبوس گردانیده جهات‌ویراق ایشان را بیادغارت و تاراج برداد اماسلطان شبلی و سلطان

زین العابدین را که آن یك بحکم پدر واین از جورشاه منصور مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانیدو جهة ایشان وجه‌معاش تعیین نموده آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمرشیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان درحرکت آمدو بعد از دوازده‌منزل دوموضع قومشه یاماهیار بتاریخ دهم ماه‌رجب سنه خمس و تسعین وسبعمائه خردو بزرك وصغیر و کبیر آل مظفر را بیاسا رسانید ونهال اقبال آن ملوك ستوده خصال بیك ناگاه مستاصل ونابود گردانید **نظم** بعبرت نظر کن بآل‌مظفر ✿ شهانی که گوی از سلاطین ربودند که‌درهفصد وخمس‌وتسعین زهجرت ✿دهم‌شب‌زماه‌رجب چون غنودند‌چوخرمابنان درزمانها برستند ✿ چوتره‌باندك زمانی‌درودند .

داستان اتابکان لرستان

در کتب راستان مرقوم‌خامه منشیان گشته که‌لرستان منقسم بدوقسم است لر بزرك و لر کوچك ومنشاء این‌قسم ووجه‌تسمیه آنکه‌درقدیم الایام دو برادر که‌بزرك بدرنام‌داشته و کوچك ابومنصور معاصر یکدیگر دردوموضع از آنولایت ایالت مینمود **نقلست** که چون‌برادران ازجهان گذران انتقال کردند محمدبن‌هلال‌بن‌بدردر آن مملکت‌تاج ایالت‌بر سرنهاد ومنصب‌وزارت‌را به‌محمدبن خورشیدداد ودرشهورسنه خمسمائه صدخانه‌وار کرد ازجبل‌السماق شام‌بسببی‌ازاسباب‌جلاء‌وطن اختیار کرد بلرستان‌درآمدند ویکی ازاحفاد محمدبن خورشید که‌وزیر مملکت بوجود جمعی از کردان راضیافت‌نموده دروقت‌کشیدن آش کله‌گاوی پیش‌ابوالحسن‌فضلوی که‌رئیس ایشان بودنهاد وابوالحسن باین‌معنی‌تفأل نموده کفت ماسرداراین‌قوم خواهیم‌شد وابوالحسن‌پسری‌داشت علی‌نام روزی‌علی‌بشکار رفته سگی‌همراه بردوجمعی درراه‌بدوباز خورده میان‌ایشان مناقشه‌دست دادوآنجماعت علی‌راچندان لت‌زدندکه بیهوش کشت ودشمنان بتصورآنکه مرده است پایش راکشیده درغاری انداختند وسك ازعقب‌آن‌زمره شتافته چون‌شب درآمد وهمه بخواب‌رفتند خانهٔ مهترقوم رابخائید تابمرد وسك بخانه‌خویش‌باز گشته‌چون‌نوکران علی‌دهان سك‌راخون آلوده دیدند دانستند که اوراواقعهٔ‌پیش‌آمده‌وسك روی براه‌آورده ایشان ازپی‌اوروان شدند تابآن‌غار رسیدندکه علی افتاده‌بود اورا بخانه‌برده علاج کردند تاصحت یافت و چون‌علی‌در گذشت پسرش‌محمود بخدمت‌سنقر یان‌شتافت وبواسطه‌شجاعت‌معتبر گشت‌وبعداز وی‌ولدش ابوطاهر که جوانی بودشجاعت مآثر ملازمت اتابك‌سنقر اختیار کرد و درآن وقت که‌اتابك‌سنقر باحکام‌شبانکاره‌مخالفت‌مینمودابوطاهررا باسپاهی گران بجنك ایشان فرستاد وابوطاهر برمخالفان ظفر یافته دوست‌کام بفارس بازگشت و اتابك سنقر اورا تحسین نموده گفت از من‌چیزی طلب‌نمای ابوطاهر یك‌سراسب خاصه‌التماس نمود اتابك اسبی نیك‌بوی داده گفت دیگرچیزی بخواه ابوطاهر داغ اتابکی خواست واین

ملتمس نیز مبذول افتاده اتابك فرمود که التماس دیگری نمای ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آنولایت راجهة اتابك مستخلص گردانم و سنقر لشگری مصحوب ابوطاهر گردانیده اورا بدانجانب گسیل فرمود .

ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابوالحسن فضلوی

چون بامداد اتابك سنقر مستظهر گشته بحدود لرستان رسید بصلح وجنك ولطف و عنف بران دیار مستولی گردید وهوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم اورا اتابك گویند وفرزندانش همین سنت مرعی داشتند و برین تقدیر ابوطاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امراء سرحد بوده‌اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده‌اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابك یعنی اتابیك میگفته‌اند چنانچه درمجلد ثانی مذکور شد **القصه** چون لرستان بحیز تسخیر ابوطاهر درآمده بااتابك سنقر مخالفت کرد ومدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد وازاو پنج پسر ماند و بزرك ترین همه نصرةالدین هزاراسب بود.

اتابك نصرةالدین هزار اسب

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و بارعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز بتحت تصرفش در آمده خلیفه بغداد جهته او منشور و خلعت فرستاد و چون پیك اجل در رسید روی بجهان جاودان نهاد .

اتابك تکله ابن هزار اسب

که نسب مادرش بسنقریان می پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابك سعد بن زنگی بنابر کدورتی که ازوی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشگر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارك تکله ظفر یافت و درسنهٔ خمس وخمسین وستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکوخان رفته داخل تومان کیبوقانویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو ازاین معنی رنجیده قصد تکله کرد واورا از اندیشه پادشاه خبر یافته بیرخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیبوقانویان را بادیگری ازامرا بدانجانب ارسال داشت وایشان برادر تکله الب ارغون را که متوجه اردو بود دراثناء راه دیده بند کردند ودرآن ولایت درآمدند وتکله درقلعه تحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند واورا پایان طلبیدند مفید نیافتاد وآخرالامر هلاکوخان انگشتری خودرا بنشانی امان نزداو فرستاد و تکله بر آن اعتماد کرده ازحصار بیرون آمد و امرا اورا بتبریز برده بعداز پرسیدن برغو وثبوت گناه بقتل رسید .

اتابك شمس الدین الب ارغون بن هزار اسب

چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکوخان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل وداد برداخته آنولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت بر افراخت وازوی دو پسر ماند عماد الدین و پهلوان یوسف شاه.

اتابك یوسف شاه بن الب ارغون بعداز فوت پدر بفرمان اباقاخان بن هلاکوخان حاکم لرستان شد واو پیوسته بادویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام می نمودند واتابك یوسف شاه در بعضی از معارك واسفار نسبت به اباقاخان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت والتفات گشت وایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان وجربادقان نیز تعلق بوی گرفت وچون اباقاخان وفات یافت اتابك در ملازمت احمدخان می بود و بعداز شهادت احمدخان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوك داشت واورا باصفهان فرستاد تاخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو آورد واتابك دراواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت وازآنجا آهنك کوه کیلویه کردودر اثناء راه خواب هولناك دید بازگشت وهم در آن ایام درگذشت وازوی دو پسر ماند افراسیاب واحمد.

اتابك افراسیاب بن یوسف شاه بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمدرا دراردو گذاشته بلرستان رفت وطریقه ناپسندیده ظلم پیش گرفته هریك از نواب اسلاف خویش را ببهانه ای مواخذه ومصادره نمود وعاقبت آنجماعت را بتیغ ستم بگذرانید وطایفهٔ از اقربا ومنتسبان ایشان پناه باصفهان بردند اتابك عمزاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تاهر کس گریخته بود بدست آورد ودر آن اثنا خبروفات ارغون خان شیوع یافت وقزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را بکشت وخطبه بنام افراسیاب خواند واتابك خودرا پادشاهی باستقلال پنداشته طایفهٔ ازخواص را بحکومت بلادعراق نامزد فرمود وپسر تکله را بدربند کرهرود ارسال داشت لران در آن سرحد باصد ها مغول دوچار خورده دست بجنك یازیدند ومغولان انهزام یافته لران درخانه های ایشان فرود آمدند وبعشرت مشغول گشتند ناگاه لشگر مغول ازغایت غیرت مراجعت کرده دمار ازروزگار سپاه لر برآورد گویند که در آن جنك یك زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتوخان برطغیان افراسیاب وقوف یافت طولاوای نویان را باده هزار سوار بدفع اتابك فرستاد وطولاوای بعدازمحاربه افراسیاب راگرفته پیش ایلخان برد وگیخاتو بشفاعت بعضی ازخواتین محتشم رقم عفو برجرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد وافراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسرعم خویش قزل و طایفهٔ از امرا واعیان را بقتل رسانید وچون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف

بساط بوس استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنهٔ ۶۹۵ که غازان خان بیغداد میرفت اتابك درحدود همدان کرت دیگر بعز ملازمت رسید والتفات یافته عنان بطرف لرستان تافت امادر اثناء راه بهرقداق نوئین که ازفارس متوجه اردو بود دوچار خورده هرقداق اورا طوعاً و کرهاً باز گردانید و بعداز وصول ببارگاه غازان اطوار ناپسندیده اورا بتفصیل عرضه داشت کرد ودر آن باب آنمقدار مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید.

اتابك نصرت الدین احمد بن الب ارغون بعداز قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته برمسند ایالت نشست و بآب معدلت وانصاف گرد ظلم واعتساف ازچهرهٔ اهالی آن حوالی فروشست ودر ترویج امور شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانیدو مدت سی وهشت سال درمملکت موروثی بدولت واقبال گذرانید ودر سنهٔ ۷۳۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش یوسف شاه درلرستان پادشاه گشت.

اتابك رکن الدین یوسف شاه مدت شش سال درلرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزیده بارعایا بروجه احسن معاش فرمود وفاتش درششتر فی جمادی الاول سنه اربعین وسبعمائه اتفاق افتاد وملازمان تابوتش را بایذه برده درمدرسه که برکن آباد مشهور بود مدفون گردانید.

اتابك مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه بعداز فوت پدر درلرستان افسر حکومت برسر نهادودر ایام دولت اوماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر برمعمورهٔ جهان انداخت ولرستان رانیز مانندسایر بلادمسخر ومفتوح ساخت و(تلك الایام نداولها بین الناس) بقا بقای خدایست وملك ملك خدا.

ذکر ملوك رستمدار

برضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلادو امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که درمجلد ثانی سبق ذکر یافت سالهای بسیار تعلق باولاد عظام گاوباره میداشت و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می پیوست امادر اثناء سلطنت آنطایفه گاهی نواب خلفا بغداد وخدام سادات عالی نژاد بر آن مملکت استیلا می یافتند و آخر کسی ازدودمان رسالت کـه در آن ولایت برمسند جلالت نشست الثائر بالله ابوالفضل جعفر بن محمد بن الحسین بن علی بن المحدث ابن حسین بن علی بن عمر بن الامام علی زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود وسلطنت الثابر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابوالفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نام آور بن بادوسبان بن کاوباره اتفاق افتاد و گاوباره عبارت است ازجیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز

الملك وچنانچه کلك دوز بان در مجلد دوم بیان کرد بعد از آنکه الثایر بالله روزی چند در رستمدار وماز ندران حکومت فرمود میان او وابو الفضل بن محمد بن شهر یار صورت مخالفت روی نمود الثایر بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگر باره در ایالت رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمد ابن شهر یار اصپهبد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهر یار بن جمشید سی و پنج سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله باحرب بیست و هفت سال پادشاه بود ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و پنجسال سلطنت نمود پس برادر زاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عز الدین هزار اسب چهل سال روی بتمشیت مملکت آورد و بعد از فوت هزار اسب پسرش شهر نوش بر مرکب سروری و شوکت سوار گشت و این شهر نوش پادشاهی عالی همت صاحب حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت ماز ندران اباعنجد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوك نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین جهت هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید ومظفری شاعر در آن ولا قصیدهٔ بنظم آورد که مطلعش اینست **بیت** جنت عدن است گوئی کشور ماز ندران ✿ در حریم حرمت اصپهبد اصپهبدان مدت سلطنت شهر نوش سیزده سال بود و بعد از وی برادرش استندار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود وچون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسب جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیشنهاد همت ساخت وچند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد و بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هریك از آن دو سردار روی بمملکت خود نهاد و در سنه ثمان وخمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نموده پسرش علاء الدین حسن قائم مقام شد و زمان اقبال علاء الدین حسن بزودی سپری گشته ملك اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنهٔ ستین وخمسمائه بملك عقبی توجه نمود مدت دولتش سی و هفت سال بود استندار هزار اسب بن شهر نوش بن هزار اسب بعد از فوت عم در رستمدار شهر یار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضامی نمود امابخلاف روش پدر و عم غم تقویت شریعت نداشت و باملاحدهٔ رود بار صلح کرده همت بر شرب مدام ومصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابر آن اعیان از وی رو گردان شده بملك اردشیر پیوستند و کیفیت حال اورا باز گفتند ملك ماز ندران قاصدی سخن دان نزد استندار فرستاد و اورا بر دوستی ملاحده و دوام ارتکاب شراب ملامت کرده بطریق سلوك رشد و رشاد ترغیب نمود و هزار اسب همچنان بر اسب غرور سوار شده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنابر آن ملك اردشیر لشگر بر ستمدار کشید ومیان او و هزار اسب جنك وجدال بدور و دراز رسید آخر الامر هزار اسب از ستیز و آویز عاجز گشته بپای اضطرار نزد اردشیر رفت و اردشیر او را اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد ودر آن اثنا برادر هزار اسب امیر خلیل در گذشت بعلت خناق و ملك اردشیر

امـرا و ارکان دولت را بپرسش هـزار اسب فـرستاده و خـود نیز بـدر تعـزیت سرا تشریف برد اما فرود نیامدو همچنان سواره باز گردیداین تعظیم بر خاطرهزاراسب گران آمد وخیال کرده مافی الضمیراو بعرض ملك اردشیر رسید فی الحال اورامقید گردانید و خواست کـه در قلعه ولخ محبوس سازد امـا هزبرالدین خورشید کـه یکی ازاعمام او بحکم هزار اسب ازمرکب زندگانی پیاده شده بودودر صددانتقام آمـده بیکضربت هزار اسبرا بقتل رسانید مدت ملك هزار اسب بیست وشش سال بود .

ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار به زرّین

کمربن جستان

در تاریخ سیدظهیر مسطور است که ملك اردشیر بعد ازقتل هزار اسب در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی رابرمسند جهانبانی نشاند وبعدازروزی چندشنود که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده وانواراقبال ازناصیهٔ احوال اولایح گردیده وخاطر بر آن قرارداد که یکی ازمخدرات شبستان خودرا بازرین کمر درسلك ازدواج کشد وزمام سلطنت مملکت موروث را درقبضه اختیار اونهد واعیان رویـان برمافی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازك ایشان نیفتاد وبخلاف پادشاه دست تبعیت بیکدیگر داده بیستون نامی رابحکومت برگزیدند وپادشاه علی را بزخم زوبین ازمیان برداشته اوپ زرین کمر راسر بریدند وزرین کمر بگوشهٔ گریخته چون اینخبر بعرض ملك اردشیر رسیدباسپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری ازمخالفـان رابتیغ بیدریغ گذرانید وبیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملك اردشیر افسرسروری برسرزرین کمر نهاده او را بمقداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست وچهار سال باقبال گذرانیده درسنه عشرو ستمائه وفات یافت .

بیستون بن زرین کمر بعداز فوت پدر کمر سروری برمیان بست ودرزمان دولت او ملك اردشیر بآخرت پیوست ومملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت وبیستون بصفت شجاعت موصوف بودوبضرب شمشیر ولایت خودرا ازمخالفان محافظت مینمود واودرسنهٔ عشرین وستمائه فوت شدمدت سلطنتش ده سال بود .

فخرالدوله نام آوربن بیستون بعدازپدر بتخت حکومت نشست ودرایام ایالت اوآفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسرحدزوال رسیدو ماه جاه وحشمت چنگیزخانیان ازافق ولایت ایران طالع گردیدوچون نام آورهشت سال مالك تخت وافسر بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش **حسام الدوله اردشیر** درحدودگیلان لواء حکومت افراشته ولد خـردترش اسکندر که نسبش ازجانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست درآمل پادشاه شد

وچون استندار اردشیر وفات یافت **استندار شهرآگیم** که برادرش بود قایم مقام گشت ومدت سی ویکسال بعدل وانصاف اوقات گذرانید درسال پانزدهم ازسلطنتش درالوس چنگیزخان منکوقاآن برتخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکوهمت برفتح قلاع ملاحده گماشته استندار شهرآگیم باتفاق شمس الملوك اردشیر که درآنزمان حاکم مازندران بود بمحاصره قلعهٔ کردکوه رفتند اما قبل ازآنکه تسخیر حصار تیسیر پذیرد هریك متوجه ولایت خود گشتند وچون اینخبر بهلاکوخان رسید یکی ازامراء بزرك را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب شمس الملوك واستندار شهرآگیم نامزد فرمود وچون غازان بهادر بمازندران درآمد شمس الملوك مرکز دولت خالی گذاشت وشهرآگیم نیز نخست خیال گریز کرده بالاخره نزدغازان رفت و ازتقصیر خدمت لوازم اعتذار واستغفار بتقدیم رسانید وغازان اورا مشمول نظر اشفاق گردانیده چون اینمعنی برضمیر شمس الملوك واضح گشت او نیز بخدمت غازان شتافت غازان ازدیوانخان منشور حکومت ایشان راامضافرموده خوددرآمل ساکن گشت وبعداز چندگاه میان شمس الملوك وشهرآگیم مخالفت وقوع یافته شمس الملوك منهزم باردوی قاآن گریخت وازآنجارخت هستی بیادفناداده حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاءالدوله علی گرفت وفات استندار شهرآگیم درسنهٔ ۷۷۱ اتفاق افتاد پس ازوی پسرش **فخرالدوله نام آوربن شهرآگیم** که شاه غازی لقب داشت دررستمدار تاج ایالت برسر نهاد واو پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بوده پیوسته مردم را باداء طاعات وعبادات ترغیب وتحریص مینمود بمرتبه که اشارت فرمود تا در دارالملکش منادی کردند که فرق انام به مقتضای آیهٔ کریمه (یاایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع) عمل نموده دروقت نماز جمعه هیچ آفریده به بیع وشراو سایر مهمات دنیوی نه پردازد وهمه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز وعرض نیاز قیام نماید وجمعی ازضعفاصناع و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجههٔ کثرت عیال واطفال مارا درتمام روز بمهم خود مشغول میباید نمود تاوجه معیشت بهم رسد واگر حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر نمیشویم ازخدام آستان سلطنت آشیان ایذا می یابیم، حکم چیست شاه غازی فرمود جهة مردم ضعیف شهر وبازار وظیفه معین سازند تاهر ساله ازدیوان اعلی بگیرند وجهة کسب نفقه وعیال ازادای نماز تقاعد نورزند دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد ازآن محتسبی رامعلوم شد که شخصی بی وضو نمازمی گذارد بتادیب آن مشغول گردید آنشخص گفت آنچه ملك بمن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است واگر می خواهند که وضو سازم چیزی دیگر برای مزد آن مقرر نمائید واین گفت وشنود بسمع شاه غازی رسیده ودرخنده شد وفرمود تاثلث آنچه جهت گذاردن نماز برای آنشخص معین ساخته بودند دروظیفه او افزودند وچون شاه غازی مدت سی سال دراقبال گذرانیده درسنهٔ احدی وسبعمائه متوجه عالم باقی گردید واز اوپسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوك زمان است .

ملك‌شاه کیخسرو بن‌شهرآگیم بعداز برادرخود شاه غازی یازده سال برمسند سرافرازی نشست وبرادر دیگرش ارغش کمرخدمتش بربست وشاه کیخسرو را ایزدتعالی قرب‌صدفرزند کرامت‌فرمود وفوتش درسنه‌احدی عشر وسبعمائه روی نمود آنگاه آفتاب دولت **شمس‌الملوك محمدبن کیخسرو** ازافق طالع گشت واوپادشاه دین‌دارعدالت شعاربود وپیوسته باعلماوفضلا وصلحامصاحبت می‌فرمود ودرایام‌کامرانی مساجد وخانقاه وبقاع‌خیرطرح انداخت وقری‌معمور ومستغلات مرغوب بران مواضع وقف‌ساخت اوقات ایالتش پنجسال امتداد یافت ودرسنهٔ‌سبع‌عشر وسبعمائه عنان بعالم جاودان‌تافت.

نصیرالدوله شهریاربن کیخسرو بعدازفوت برادر افسر سروری برسرنهاد و مدت‌هشت‌سال باقبال‌بگذرانید وچون‌حیاتش نزدیك باتمام‌رسید برادرش تاج‌الدولة بن جلال‌الدوله اسکندر بیکضرب تیغ‌آبدار اورامتوجه‌عالم‌عقبی گردانید.

تاج الدوله زیار در زمـان شهریـاری برادر درکلارستـاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت سه‌سال باستقلال حکومت نمود وفـاتش در موضع کویر در سنه ۸۳۲ اتفاق افتاد.

جلال‌الدوله اسکندربن تاج الدوله‌زیار پس‌ازفوت پدر تاج اقبـال‌برسر نهاد ولایت‌تامان ورستاق‌را به‌برادر خود فخرالدوله شاه‌غازی عنـایت فرمودودر ایام دولت‌جلال‌الدوله سلطان ابوسعید بهادرخان وفات‌یافت وامیر مسعود سربداردرسبزوار قوی‌حال‌شده دراواخر سنه۷۴۳ لشگری بمازندران کشید و چنانچه درذکر حکومت او مذکور خواهدگشت بقتل‌رسید وغنیمت‌بسیار وبینهایت ازجهات وبراق سربداران‌بدست اهالی‌مازندران و رستمدار افتاده تجمل وحشمت ومکنت وعظمت جلال‌الدوله اسکندر بدرجهٔ‌کمال رسیدولشگر بحدود ری کشیده چند قلعهٔ معتبر مفتوح گردانید درتاریخ سید ظهیرسمت تحریر یافته که‌عادت اکثرمردم رستمدارو گیلان ومازندران‌چنان بود که‌موی سرمیگذاشتند ودستار نمی بستنداما بعداز قتل امیرمسعود سربدار جلال‌الدوله وبرادران اوسرتراشیدند ودستار بپیچیدند جلال‌الدوله درصباح روزشنبه ۲۱ ذوالحجه سنـه۷۴۶ قلعه‌وشهر کجوررا طرح انداخت وباندك‌زمانی آنعمارت‌عالی‌را تمام ساخت وچون‌مدت ملکش‌به‌بیست وهفت سال‌رسید ناگاه بحسب اقتضاقضادرسنهٔ احدی‌وستین وسبعمائه‌بزخم خنجر یساولی متوجه عالم‌عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال‌الدوله مسخرهٔ راکه قزوینی‌الاصل‌بودپیوسته‌درمجلس عیش وطرب طلب مینمود وبصیقل سخنان‌هزل‌آمیزش زنك‌ملال ازآینهٔ خاطرمیزدود و درآن اثنا یکی‌ازاهل‌صحبت آن‌مسخره‌راسخنی‌درشت گفت وقزوینی راکمال‌نادانی بران داشت که‌کاردی ازمیان کشیده برخواست که برآن شخص‌زند وبدین جهت‌مردم بهم برآمده‌چراغ فرونشست وخوف‌برملك جلال‌الدوله‌غلبه کرده برجست که‌ازخانه‌بیرون رودقضاراکاردمسخره بی‌اختیار بردستش خورد ورستمدار فریادبرآورد که ملك رامزنه یعنی ملك‌را بزنند ودرآنحال ملك‌پای ازخـانه بیرون

نهادو یساولی که حاضر بودتصور نمود که اوشخصی است که جلال الدوله راکارد زده است و می‌خواهد که بگریزد بنابر آن خنجری بر پهلـویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد .

فخرالدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیك به بیست سال دررستمدار بر مسندسرافرازی نشست ودرسنه ثمانین وسبعمائه بملك عقبی پیوست .

عضدالدوله قباد بن فخرالدوله قایم مقام بود و بیست و یکسال در آنولایت حکومت نمود وچون اجل موعود دررسید در وقت محاربه لکیور بردست سیدفخرالدین بن سید ــ قوام الدین کشته گردید .

سعدالدوله طوس بن تاج الدوله زیار پس از قتل قباد دررستمدار تاج حکومت برسر نهاد واو بعدل وانصاف وجودوسخا وسایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعدازوصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران بملازمتش مبادرت نمود .

گفتار دربیان شمه ازحال ملك کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بناء دولت او بمحض قدرت صانع کن فیکون

ملك بیستون که ولد گستهم بن تاج الدوله زیار بود ودرسنه سبع وثمانین وسبعمائه در طالقان بدست جمعی ازملاحده افتاده عالم رابدرود نمود وازوی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور گورکان برمازندران خودرا ذره وارمنظور نظر آفتاب آثار آن بادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعهٔ نورمنصوب گشت و چندسال در آن حصار باقبال گذرانیده در آن اوانکه اسکندرشیخی ولد افراسیاب جلابی باحضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد وامیرزاده رستم بن عمرشیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او مامور گشتند ملك کیومرث بنابر نزاعی که بااسکندرشیخی داشت ازقلعه بیرون آمده بدیشان پیوست وامیرزاده رستم وامیرسلیمانشـاه اینمعنی رافوزی عظیم دانسته یکـی از معتمدان را بکوتوالی قلعه نور مقررساختند وخواهر کیومرث رابوی داده اورابگرفتند ونزد اسکندر شیخی که درآمل بودفرستادند وپیغام نمودند که اینك دشمن تورا گرفته ارسال داشتیم تاغایت عنایت مارادربارهٔ خودمعلوم نمائی ومن بعد بادیهٔ مخالفت نه پیمائی اسکندرشیخی بااین سخن واهی التفات نکرد وملك کیومرث رااسب وخلعت داده گفت بهرطرف می‌خواهی توجه نمای که مرا باتوکاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی که از امیرزاده رستم نسبت باوواقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیـر محمد که درفارس حکومت مینمود رسانید وامیرزاده پیرمحمد اورا استمالت داده زبان بملامت میرزا رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث رابایالت ولایت موروث وعده داد اما بعداز فوت امیرتیمور گورکان

بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد رسانیدند که کیومرث داعیهٔ خروج دارد بنابر آن ملك محبوس گردید وچندماه درزندان بسر برده بگریخت ودرزی قلندران باجمعی از آن طایفه خودرا بنواحی قلعهٔ نوررسانید ودرهرچندروز یکبار بیهانه دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزددربان نشسته بااوحکایت می کرد تابین الجانبین الفت وموانست پیداشد وروز تاشب درصحبت دربان بسر برده دروقتی که دربان به بستن دروازه مشغول گشت کیومرث درگوشهٔ خزید وچون جای خواب کوتوال را معلوم داشت درنیمشب بدانجارفت ودید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحهٔ اوبود کرده و بخواب رفته وحربهٔ نزدیك خودنهاده کیومرث بقدم جرات بسربالین آن دوغافل رفته حربه رابرداشت و کوتوال وهمشیره راکشته وسرهای ایشان را برداشته ببرجی از بروج حصار بالارفت و فریادبرآورد که ای متوطنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که بقلعه نوردر آمده سر کوتوال وزن اورا ازتن جدا کردم وحالا هردوسررا بدست دارم باید که هر کس دراین حصار نوکرزاده من وپدران منست تیغ انتقام ازنیام کشیده درقتل وغارت مغولان از خود بتقریر راضی نشود واین کلمات راتکرار کرده همان ساعت فوجی ازملازمان قدیمی ملوك رستمدار خودرا بوی رسانیدند ودیدند که درقول خویش صادق است وفی الحال بسر دربان دویده اورا بقتل آوردند وبعدازآن شورش وغوغای عظیم درقلعه افتاده رستمداران بسیاری از نوکران کوتوال راکشتند وفوجی ازحصار بیرون کردند وآن ولایت نوبت دیگر بتحت تصرف کیومرث درآمده باندك زمانی بلدهٔ رویان بلکه تمامی رستمداررا تسخیر کرد وچند کرت تاخت بحدود ری ودماوندوقومس بُرد گویند که رستمداریان تا آنغایت سنی مذهب بودند و کیومرث درمجلس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر درولایت موروث حاکم گردد بمذهب علیه امامیه درآید بنابرآن دراین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعارشیعهٔ علویه ظاهر گردانید وسایر رستمداریان بموجب کلمهٔ الناس علی دین ملوکهم آن مذهب راقبول نمودند وملك کیومرث رادرایام دولت یکدو نوبت باامیر الیاس خواجه که ازقبل شاهرخ میرزا چندگاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمودو ظفرونصرت کیومرث را بود آخرالامر کیومرث ایلچیان بآستان شاهرخی فرستاده از اندازهٔ خویش عذرخواهی فرمود ومقبول افتادفوت ملك کیومرث درسرراه بالو درماه رجب سنهٔ سبع وخمسین وثمانمائه دست دادواورا هشت پسر بود باین ترتیب **ملك اویس ملك کاوس ملك اشرف ملك کیخسرو و ملك اسکندر ملك بهمن ملك ایرج ملك مظفر** وازین جمله ملك اویس وملك کیخسرو وملك اشرف درحین حیات پدروفات کرده بودند وازایشان فرزندان مانده بودند .

اختتام حکایات ملوك رستمدار

چنانچه درتاریخ طبرستان مرقوم کلك بیان گشته بعدازفوت ملك کیومرث قلعه نور

وتوابع آن‌را پسر بزرگترش ملك کاوس متصرف شد وسایر مواضع راملك اسکندر و چون کاوس بظلم نفس وسفك دماء موصوف بود بیشتر مردم مایل سلطنت اسکندر شدند و مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت ومحاربت مسلوك بود ودراکثر معارك ملك اسکندر راصورت نصرت روی مینمود بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد وفات کاوس در سنه ۸۷۱ اتفاق افتاد وپسرش ملك جهان گیر قایم مقام پدر گشته روزی چند نسبت باعم خویش طریقه اطاعت مسلوك داشت وعاقبت بواسطه افساد اهل فتنه وفساد میان عم وبرادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت ودر آن سال که امیرحسن بیك ازدفع میرزا جهانشاه فراغت یافته درقم نزول اجلال فرمود وعم وبرادرزاده بأردوی اعلی رفتند وکیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیرحسن بیك حکم فرمود که جهان گیر بهمان مواضع که درتصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملك اسکندر درمقام متابعت باشد ودرین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت وچون چندسال برینموال بگذشت بار دیگر نایرهٔ خلاف مشتعل گشت مولف تاریخ طبرستان سیدظهیر گوید که دراین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتادملك اسکندر ازحضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که درگیلان برمسند سلطنت متمکن بوداستمداد فرمودوآنجناب مرا باهزار کس بدانجانب فرستاد ومن بکجور شتافته ومدت دوماه درآن مقام اقامت نموده ملك اسکندر و جهانگیر رانصیحت کردم تابایکدیگر طریق صلح وصفا مسلوك داشتند وتاغایت که تاریخ هجری بماه شعبان سنه ۸۸۱ رسیده بناء مصالحه بین الجانبین انهدام نیافته وبدین واسطه پرتوامنیت بروجوه احوال متوطنان آن ولایت تافته جامع این اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه ازحالات ملوك رستمدار تاسال مذکور بتحقیق پیوسته این بود که خامه بلاغت شعار درسلك تحریر کشید ومن بعد آنچه از آن باب معلوم شود درضمن اخبار آینده معلوم خواهد گردید انشاءالله وحده

ذکر ارتفاع طبقهٔ سوم از ملوك باوند بعنایت بی غایت

حضرت خداوند

مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس وثلثین وستمائه که معموره جهان سیما بلادماوراءالنهر وایران بسبب تسلط وبیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کخوار بن رستم ابن داراء بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن داراء بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارون بن شیرویه بن سرخاب ابن مهردار بن سرخاب بن ناو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملك عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجدادخود مملکت مازندران راضبط نمودو بعدازوی هفت

نفر از اولاد واحفادش در آن دیار برمسند اقبال نشستند ومدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در شهر محرم سنهٔ خمسین وستمائه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید.

حسام الدولهٔ اردشیر ـ ابوالملوک لقب داشت واودر سنهٔ خمس وثلثین وستمائه خروج کرده درمازندران علم تسلط برافراشت وهر چند بواسطه قتل وغارت خیل مغول رواج ورونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید وچون آمدشد امراء چنگیزی درساری که دارالملك سلاطین دماوند بود بسیار روی مینمود بآمل رفته آن خطه را تختگاه ساخت ودر سنه سبع واربعین وستمائه هادم اللذات دواسبه برسرش تاخت مدت دولتش دوازده سال بود وبعدازوی پسر کلانترش **شمس الملوك محمد** بامر ایالت مشغولی نمود ودرایام سلطنت اوهلاکوخان همت برتخریب قلاع ملاحده گماشته شمس الملوك را باتفاق حاکم رستمدار شهر آگسیم بمحاصره گردکوه بازداشت وایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشته بنابرین جریمه درسنه ٦٦٥ شمس الملوك بضرب تیغ مغولان شهید گردید واومدت هیجده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید.

علاءالدین علی بن حسام الدوله اردشیر بعداز برادر باتفاق امراء مغول حاکم مازندران گشت وچون ده سال از سلطنتش بگذشت ودر سنهٔ خمس وسبعین وستمائه دست قضا روزنامهٔ دولتش درنوشت .

تاج الدوله یزد جرد بن شهریار بن اردشیر قایم مقام عم خویش علاءالدوله بود واورا درمازندران اقتدار تمام پیداشده نوبت دیگر آن مملکت رامعمور ساخت چنانچه بروایت سیدظهیر درایام دولتش درآمل هفتاد مدرسه معمور گشت ودرهر مدرسه عالمی بدرس وافاده اشتغال میفرمود وچون تاج الدوله بیست وسه سال افسر اقبال برسر نهاد وفاتش در سنه ٦٩٨ دست داد وپسرش **نصیرالدوله شهریار** قایم مقام شد و شانزده سال برمسند ایالت متمکن بودفوتش درسنه اربع وعشر وسبعمائه روی نمود وبعدازوپسر تاج الدوله **رکن الدوله شاه کیخسرو** برمسندحکومت نشست وبجهة تردد وآمدشد امراء ترك اهل وعیال واطفال واموال خودرا برستمدار فرستاد و درآن ولایت قریهٔ خریده مسکن آن جماعت گردانید وفات رکن الدوله درسنه ۷۲۸ دست داد ومدت دولتش چهارده سال بودو پس ازوی ولدش **شرف الملوك بن شاه کیخسرو** شش سال صاحب افسر بوده درسنه اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فناداد آنگاه برادرش **فخرالدوله حسن** که خاتم ملوك باوند ست برتخت حکومت نشست وقضیه امیر مسعودسربدار درایام دولت او بوقوع پیوست ومقارن آنحال بلاء وبادر مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر ازفخرالدوله حسن وبعضی ازاولاد صغار اواز آنقوم شخصی متعین زنده نماند درآن اثنا بسبب سعایت زمرهٔ از مردم مفسد حسن کیاء جلابی را که ازعظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید وبدین واسطه تفرقهٔ بسیار باهالی مازندران رسیده کیابیان

جلابی بر ملك فخرالدوله استیلا یافته کیاافراسیاب که خواهرش درحبالهٔ ملك بودسرانجام امورایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه رااز شوهردیگر دختری بودوافراسیاب باتفاق خواهر فخرالدوله حسن را بمباشرت ربیبه نسبت کرده ازعلما وفقها درباب قتل اوفتوی حاصل نمود ودرروزشنبه بیست وهفتم ماه محرم سنه خمس واربعین وسبعمائه فخرالدوله بحمام رفته چون ازآنجا بیرون آمد پسران افراسیاب جلابی کیاعلی وکیامحمد راکه دو جوان خوش آواز بودند وملك فخرالدوله ازغایت اهتمام بحال آنجوانان بنفس خودشاهنامه برایشان میخواندرسرحمام هردورا طلبید وشاهنامه را گشاده خنجرخویش را بربالای کتاب نهاد و بیت بیت ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی ازآن دوغدار خنجر برداشته بر سینهٔ ملك زدچنانچه فی الحال بملك باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان برمازندران تسلط تمام یافتندوچندین هزاز خون ناحق ریخته اکثر خاندان قدیم رابر نداختند و فرزندان ملك الدوله باسایرمتعلقانش رجوع بملك جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند ودرظل شفقت وعاطفت اسکندری روزی چند برآسودند واولاد ذکورفخرالدوله چهار نفر بودند شرف الملوك شاه غازی شمس الملوك کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخرالدوله هیچ کس از آن قوم رایت ایالت نیفراشت .

گفتار درمجملی ازحال قدوه اولادرسول قرشی سیدقوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلابی بسبب مخالفت جناب سیادت مآلی سعادت نصابی

چنانچه سیدظهیر درتاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولدسیدصادق بن عبدالله بن حسین المرعشی است ونسب سیدحسین مرعشی باامام زین العابدین بن الحسین- بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام منتهی میشود وسیدقوام الدین ازاوائل ایام صبی وابتداء اوان نشوونماء تتبع سنن سنیهٔ آباء بزرگوار واجدادنامدار خودنموده بسلوك طریق زهد وسدادولزوم طریقهٔ صلاح ورشاد مشغول فرمودو بعداز تحصیل علوم دینیه وتکمیل معارف یقینیه از وطن مألوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سیدعزالدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید ودست ارادت بآن جناب داده یك اربعین درخدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت وعبادت بسر برد ونوبت دیگر قوت جاذبهٔ سیدعزالدین آن قدوهٔ اولاد سیدالمرسلین رابخود کشید وسیدقوام الدین بازبخراسان رفته بشرف طواف روضهٔ منورهٔ

رضویهٔ علیه الصلوة والتحیة مشرف گشته اربعینی دیگر درخانقاه پیرخود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشادفرقه عباد مشغولی فرمود ودرآنزمان افراسیاب جلابی حاکم مازندران فخرالدوله حسن را بخنجر غدر کشته بودوهرج ومرج باحوال طبرستان راه یافته درهر بلده متغلبی بظلم وتعدی مشغولی میکردوهیچیك باطاعت دیگری سرفرود نمی آوردوافراسیاب باوجود آنکه اکثر مازندران را بحیطهٔ تصرف داشت دفع طایفه که درحدود این ولایت آتش فتنه وفساد برافروخته بودند نمیتوانست نموددر آن اثنا کیاحسن ضماندار که همشیرهٔ افراسیاب رادرحبالهٔ نکاح داشت وازقبل ملك فخرالدوله حسن در لارجان حکومت می کرد بافراسیاب پیغام داد که توپای ازحدخود بیرون نهادهٔ بخلاف شرع شریف مانند ملك فخرالدوله ملکی را کشتی ومع ذلك پیوسته مرتکب انواع ملاهی ومناهی میشوی بنابر آن سراوسایر امراء ولایات راشرعاً وعرفاً متابعت توجایز نیست باید که دست دردامن توبه وانابت زنی ومن بعد بر جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تامهم تواستقامت پذیردافراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول فرمود وبپای نیازمندی خودرا بزاویهٔ سیدقوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمهٔ استغفرالله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد **رباعی** ازشرب مدام ولاف مشرب توبه ☆وزعشق بتان سیم غبغب توبه دردل هوس گناه وبرلب توبه ☆ زین توبهٔ نادرست یارب توبه وجناب سیادت مآبی آثار مسکنت وانابت در بشرهٔ افراسیاب جلابی مشاهده نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر چون قاعده چنان بود که سپاهیان مازندران موی برسر گذاشته آنرا کلالك خواندی وخودرا کلالك دار گفتندی وبآن مفاخرت نمودندی پیر ابواب شفقت بررویش مفتوح گردانید وسراورابدست مبارك خود تراشیدوطاقیهٔ درویشانه برفرقش نهاده مردم چنان پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مریدجناب سیادت مآب گردیده سلوك طریق زهد وتقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد اوراشیخی ملقب ساختند ویکی از آنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برد آخرالامر مخالفت کرد **القصه** چون افراسیاب نسبت بسیدقوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آندیار هرروز فوج فوج بعتبه علیه سیادت می شتافتند وبدست نیازمندی دردامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند ودرویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود میپنداشتند گاهی بخانه اش رفته بزبان یاری ازوی مایحتاج خودمیطلبیدند و بدست گستاخی جامه اورا برمی داشتند و میپوشیدند ومیگفتند توپادشاه دیگری را برای خودترتیب نمای وافراسیاب ازین معنی بتنك آمده ترسید که سیدقوام لدین نیز بدستورساداتی که قبل از آن درطبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرمایدو ابواب تفرقه برروی روزگار اوبگشاید جمعی ازفقهاء وعلماء آمل راکه بر آن سیدستوده خصال رشك میبردند طلبیده مافی الضمیر خود را اظهار کرد آنجماعت گفتند که اگرحال سیدقوام الدین براین منوال جاری باشدباندك زمانی اختلال بامورملك زمال نوراه یابد وپرتودولت واقبال برناصیه احوال او تابد مناسب آنست که

از تتبع روش سیداحتراز واجتناب نمائی واورا بمجلس ما حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بروی ثابت سازیم که مبتدع است واطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خدمتش را از گوشه نشینی وارشاد منع نمائی واگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع رضا اصغا فرموده درساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمانداد و چون آنجناب تشریف حضور ارزانی داشت هرچند فقهاء حسود سعی نمودند که چیزی که مخالف شریعت مطهره باشد بروی ثابت بنمایند نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند توذکر جهر میگوئی واینحرکت نامشروع است وافراسیاب بهمین سخن تمسك جسته سیدقوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند وآنجماعت درمیان بازار دستار از سر آن زبدهٔ ابرار داشته بند بر پایش نهادند وبزندان فرستادند وافراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست وآغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش ونشاط نشست بیت اساس توبه که درمحکمی چوسنك نمود ☆ ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست اما بحسب اقتضاء قضا همان شب که سیدسعادت انتما بزندان رفت کیاسیف الدین بن افراسیاب را که ولیعهد پدر بوداز درد قولنج بمرد ومردم اینمعنی را بر کرامت سیدهدایت منزلت حمل کرده خاص وعام بزندان شتافتند وآنجناب رابیرون آورده بمنزل شریفش که قریهٔ دابو بود رسانیدند بعداز این واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید قوام الدین برمیان بستند و ابواب محبت آنجناب برروی خود گشادند درمقام فرمان بری نشستند وافراسیاب ازمشاهدهٔ اینحال بی تحمل شده درشهور سنهٔ ستین وسبعمائه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود وآفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال نموده بااکثر فرزندان وجمعی کثیر از لشگریان بقصد گرفتن سیدقوام الدین متوجه قریهٔ دابو شد و سید از اینحال خبر یافته فرزندان ومریدان ومعتقدان خودرا جمع ساخت ودرصدد مدافعه آمده باسیصد کس درغوزه زاری که عورتی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد وآب درحوالی آن موضع سرداد وچون زمین آنمنزل درغایت لینت بود دلای وگل بمرتبهٔ رسید که سواران را بر آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت وبعداز آنکه افراسیاب بدانموضع رسید فرمود تا اصحاب قبضه برسید وباران تیرباران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست به تیر کمان برده بحسب تقدیر ملك قدیر تیر اول برهدف مرادیعنی سینهٔ افراسیاب خوردچنانچه ازاسب درگذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سیدقوام الدین دلیر شده برجلا بیار یکبار حمله کردند وسه پسر افراسیاب کیاحسین وکیاسهراب وکیاعلی راهمدوان معرکه ازعقب پدر فرستادند ودشمنان رامنهزم گردانیده تادروازهٔ آمل درعقب گریختگان تافته بسیاری ازایشان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندرشیخی وسایر اولاد وبنایر واقارب و عشایر افراسیاب چون آنحال مشاهده نمودند براسبان تیزرفتار سوارشده روی بوادی فرار آوردند وازآمل جان بلارجان کشیده ازآنجا برستمدار شتافتند وآن زمستان رادر پناه دولت ملوك گاوباره گذرانیده ازرستمدار بشیراز رفتند وازشیراز بخراسان خرامیده

تازمان استیلاء امیر تیمور گورکان دردارالسلطنه هرات متوطن بودند .

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب‌الاسباب

چون افراسیاب بجزاء سیئهٔ اعمال‌خود گرفتار گشت وسپهر ستیزهٔ کارازمقام رعایت جلابیان درگذشت قدوهٔ اولاد ائمه‌هادین سیدقوام‌الدین بااولاد عظام واحباب کرام بآمل تشریف‌برده پرتو التفات برانتظام احوال رعایا انداخت ورسم فسق‌وعناد وشیوهٔظلم وفساد منسوخ گردانیده مبانی دین‌مبین وقواعد شرع‌متین مشید و مستحکم ساخت و آستان بدایت آشیانش پناه اشراف‌واعیان مازندران‌شد ودرگاه خلایق‌پناهش آرامگاه اکابر واعاظم طبرستان گشت وبعد ازفتح آمل باندك زمانی ساری‌وکوهستان‌مازندران رابضرب تیغ وسنان درحیطـهٔ تسخیر آوردوقلعه فیروزکوه رابعداز محاصره بمصالحه گرفته آبادان‌کرد آن گـاه پسرش سید فخرالدین بـالشکر جرار برستمدار شتافته بعـد از جنك و پیـکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قـلعه نور وکجور و سـایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سیدقوام‌ـ الدین بدرجه کمـال رسید مـایل بـزوال شده آن سید ستوده خصـال در ولایت بـار فروش ده پهلو بر بستر نـاتوانی نهـاد و در مـاه محرم الحرام سـنهٔ احدی و وثمانین وسبعمائه رخت‌هستی ببادفناداد وبعدازوی‌سلطنت آن‌دیار باولاد امجاد واحفاد عالی نژادش‌تعلق گرفت وبعنایت واهب‌العطیات علم‌دولت آن‌سادات صاحب‌سعادات سالها فراوان صفت‌ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سیدقوام‌الدبن درسنهٔ ستین وسبعمائه بود و چون بیست‌سال باقبال گذرانید وفاتش‌روی‌نمود وتاسنه احدی‌وثمانین وثمانمائه که سید ظهیرالدین بن سید کمال‌الدین بن سیدقوام‌الدین ؛ تألیف‌تاریخ‌طبرستان‌رابا تمام‌رسانید سلطنت مازندران درآن‌خاندان بودبلکه تاغایت که‌تاریخ حجرت بجمـادی‌الاخر سنه تسع‌وعشرین وتسعمائه رسیده انتزاع‌ملك ازآن‌دودمان بالکلیه روی‌ننموده وذالك فضل الله یوتیة من‌یشاء والله‌ذوالفضل‌العظیم.

گفتار دربیان‌بعضی ازوقایع که‌درزمان‌سلطنت سیدقوام‌الدین‌اتفاق افتاد وذکرصورفتوحاتی که‌آن‌جناب رادرایام کامرانی دست‌داد

چون‌خازنان قدروقضاازجامه‌خانه‌تو تی‌من‌تشاء خلعت‌سلطنت ولایت آمل‌رادرقامت قابلیت سیدقوام‌الدین پوشانیدند وافسر پرزیوراناجعلناك خلیفةفی‌الارض برفرق‌مبارکش نهاده‌فرمان واجب‌الاذعانش درآن‌ملك نافذگردانیدند اولاد عظام خودرا جمع آورده

نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود و فرمود که مناسب چنان است که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملك و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما همه بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صوابنمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده آنجناب جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری از برادران متعهد این امر گردد و آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوای برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه ریاست آمل را ببرادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از مملکت مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم زد و چون کیا فخر الدین جلابی که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیاوشتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در ولایت آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول رود را معسکر ساختند و از آنجانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آئین بسر جلابیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاك عرصه رزمگاه را گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلابی بجانب ساری گریخت و کیاوشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان از هم بگسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروشده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیاوشتاسف جلابی آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلابی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سید زاده عبدالله شدند و بآمل رفته بدر خانه آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتیم از اهل صلاح و بپای ارادت بآستان سیادت آشیان آمده می خواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبدالله ردا بردوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت چماق بر سر آن زبده اولاد خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از اینحال خبر یافتند سلاح برداشته و از عقب آن بدبختان شتافته همه را بر خاك هلاك انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ روان ساختند و اینخبر بعرض سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام بر کشید متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلابی و کیاوشتاسف آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلابی در میدان قتال باچهار پسر و بعضی از ابطال رجال بقتل رسید و کیاوشتاسف منهزم گردیده و در دره محکم که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته باز متوجه جمع آوردن لشگر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلابی پردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشگریان بر سر کیاوشتاسف ارسال داشت

وسید عزالدین شبی بیك ناگاه خودرا بر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده سالمأغانما مراجعت نمود و بموکب عالی قوامی پیوست آنگاه جناب سیادت شعار باسپاه جلادت آثار بپای حصار توچی رفته آنقلعه‌را مرکز وار درمیان گرفت و کیاوشتاسف باهفت نفر از اولاد وقرب سیصد کس از اهل اعتماد اطراف حصاررا استوار کرده بمدافعه مشغول شد واز جانبین تیر وسنك مانند دعای مستجاب و رشحات سحاب صاعد و هابط گشته بحسب تقدیر هفت پسر کیاوشتاسف بضرب تیر قتیل گردیدند و آخر الامر بحلقوم او نیز تیری رسیده از پای در افتاد و شخصی علی کرماوه‌رودی نام خودرا از بارو انداخته کیفیت حال معروض سید ستوده خصال گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا بیکبار عساکر نصرت شعار از اطراف آنحصار در آمده جنك درانداختند و بدر قلعه‌را انده دررا بزخم دهره پاره پاره کردند وفتح میسر شده سید کمال الدین بخانه کیاوشتاسف دررفت ومنکوحه کیاوشتاسف که همشیره ملك فخر الدین حسن بود چادری بسر کشیده بیدهشت بر سید زاده سلام کرد و گفت چون کیائیان جلابی قدم ازحد خود فراتر نهاده بدست غدر برادر تورا از پای در آوردند جبار شدید الانتقام ایشان‌را مستاصل گردانید اکنون اجساد کیاو شتاسف وهفت پسر من دراین خانه افتاده است ومن ازوجه حلال چند گز کرباس خریده درفلان موضع نهاده‌ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان‌را بطریقه سنت تجهیز وتکفین کرده مدفون گردانند وسید زاده کمال الدین از کمال تهور انعورت تعجب نموده جمیع متملکات اوودخترانش رابوی مسلم داشت وفرمود تا کیاوشتاسف واولاد اوراغسل داده از آن کرباس کفن کردند وبخاك سپردند بعد از فتح توچی از فرزندان وقرابتان کیاجلابی هر کس مانده بود گریخته در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در گوشه خمول ساکن شدند وچون خاطر سادات ستوده مآثر ازجانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقر سید کمال الدین بساری شتافت ودرسنه ۷۶۹ از ولایات آمل وساری مرد ومدد طلبیده فرمود تا خندقی عمیق در کرد بلده ساری کندند ودر درون شهر قصری عالی وحمامی ودیگر عمارات طرح انداختند واستادان بنا بنیاد کار کرده درسنهٔ ۷۷۷ آن ابنیه باختتام انجامید وچون دشت مازندران بتمام درحیطه تصرف سادات عظام قرار گرفت سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع وجبال آن ولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت واذعان پیش آمدند و کلید حصار باذخایر واموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعه فیروز کوه که کوتوال آن کیاجلابی متمرد دم از استقلال زد وچون در آن اوان بواسطهٔ دم سردی دی محاصرهٔ آن‌حصار متعذر بودسید کمال الدین بساری مراجعت نمود ودر اوایل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروز کوه شتافت ودر این نوبت نیز این مهم فیصل نیافت و کرت سوم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعه فیروز کوه تشریف برد و آغاز محاصره کرد و کیاجلابی متمرد ومضطر گشته سید علی گیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود وآن اردورا بیمن مقدم شریف مشرف داشت شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان

نمود تاابواب صلح وصفا بر گشاید واز مضیق حصار بپای خدمتکاری بیرون آید وسید علی گیلانی مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی قواعد میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانید وسید علی گیلانی اینخبر بحصار فرستاده کیاجلال بیرون آمد وشرف ملازمت سادات دریافته باعیال واطفال واموال وجهات خاصه خودمتوجه سزی گشت وایالت فیروزکوه تعلق بدیگری گرفته سیدقوام الدین واولاد بمنازل خویش مراجعت کردند.

ذکر فتح ممالک رستمدار وانتقال سیدقوام الدین بجوار رحمت ومغفرت پروردگار

چون خاطر سادات نصرت شعار ازضبط حدود مازندران فراغت یافت سیدفخرالدین بن سیدقوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین وسیدرضی الدین ازپدر بزرگوار اجازت طلبیده باسپاه بسیار عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت وملك قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله ومقاتله اقدام نموده درمنزل میرانادشت تلاقی فریقین واقع گشت ونسیم نصرت بر پرچم علم سیدفخرالدین وزیده ملك قباد بقریه کنس گریخت واز آنجا بکجور نقل کرد ودرفصل بهاروقت ظهورلشگر سبزه وازهار سیدفخرالدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملك قباد باجنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده درمنزل لکبیران دولشگر بهم رسید وحربی صعب روی نمود نزدیك بود که جنود مازندران منهزم گردند امادر آن حین ازشست قضا تیری جان گزا بر گردن قباد خورده ازاسب درافتاد ورخت بقا بباد فنا داد آنگاه جناب سیادت پناه باسپاه نصرت دستگاه بپای قلعه کجور تشریف برد وچون کوتوال آنحصاردانست که ملك قباد راچه پیش آمد امان طلبید وبپایان شتافته مقالید ذخایر وخزاین تسلیم کرد وبدین قیاس تمامی قلاع وبلاد دشت رستمدار باندك زمانی بتحت تصرف سیدفخرالدین بن سیدقوام الدین قرار گرفت ودر آن ولایات قاعده عدل وداد ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت وسید فخرالدین موضع داناشان را دارالملك خویش ساخت وبر گرد آن منزل خندقی عمیق فروبرده قصر وحمام وبقاع خیر طرح انداخت وچون دوام وثبات جمیع ممکنات ازمقوله محالاتست و فناوزوال تمامی مخلوقات ازقبل واجبات مقارن آنحال که کوکب سعادت واقبال سادات ستوده خصال بذروهٔ کمال رسید آفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض گردید اولاد کرام واحفاد عظام آن سید عالی مقام که این خبر استماع فرمودند ازمقر عزت خود نهضت کرده ببارفروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند وسید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده وبسلوك طریق زهد وتقویت شریعت غرا وملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت ووصیت بتقدیم رسانید وسید کمال الدین راوصی ساخته درمحرم الحرام سنه ۷۸۱ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعدازآن که بلوازم گریه وزاری ومراسم تعزیت وسوگواری اقدام فرمودند

نعش آن جناب را بار فروشده بدوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنین سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام و التحیه بخاک سپردند و بر سر مرقد منورش قبهٔ عالی بنا کردند

ذکر تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد

باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبدالله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود سید فخر الدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات ولایات آمل بوی تعلق میداشت سید ظهیر الدین که ولایت میان رودو توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افرشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساری است ریاست مینمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند واسامی ایشان معلوم نیست .

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت صاحبقران ظفرقرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر عزت خود شتافته تازمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایات برایشان مسلم بود و در سنهٔ اربع و تسعین و سبعمائه آنحضرت باغواء اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربا او در دست اتباع سادات کشته گشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین از ینمعنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را باتحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشور ستان فرستاده درباب اطاعت وانقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد و چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین باسایر اخوان بملازمت شتابد بنظر شفقت در سید غیاث الدین ننگریست بلکه اورا مقید ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود ودر آنزمان سعدالدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک گاو باره بود در حدود رستمدار می گشت بنابر آن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخندان پیش سعدالدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو باز گذاشتند واورا سوگند دادند که پیرامن خلاف نگردد اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعدالدوله دفتر عهد و

پیمان را برطاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید وسادات دربحر اندیشه فرورفته چاره جز آن نداشتند که قلعهٔ ماهانه سر را که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر را ازساری و آمل بدانجا نقل کردند ولشگریان ولایت را جمع گردانیده دل برمحاربه نهادند ودر روز دوشنبه سنه ۷۹٤ بصحرای قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران وسادات عالیمکان بهم رسیده لشگرمازندران منهزم و پریشان گردیدند و بسادات پیوستند وایشان باتمامی جنود بقراطوغان رفته دوروز متعاقب مقابله ومقاتله بادشاه شرق وغرب قیام نمودند و بسیاری ازسپاهیان مازندران کشته گشته شب سیم بقلعه ماهانه سر گریختند وروزدیگر اسکندرشیخی که قراول صاحبقران ظفرقرین بود سادات را تعاقب نموده دربرابر حصار ماهانه سرفرود آمدواولاد سیدقوام الدین نوبت دیگرقدم جلادت ازقلعه بیرون نهاده جمعی کثیر ازاتباع اسکندرشیخی را بهتیغ بیدریغ بگذرانیدند وحتی خواجه ولدشیخ علی بهادر را که ازعظماء امراء صاحبقران مظفرلوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران هفت کشور همان روز بظاهر ماهانه سررسیده مازندرانیان رامنهزم گردانید وقلعه را مرکزواردرمیان گرفته مدةمحاصره بدوماه وشش روز کشید آنگاه سید کمال الدین وبرادران مضطرشده وطالب مصالحه گشته سید کمال طویل وسیدعماد راکه درسلك علماانتظام داشتند باتحف وهدایا بیرون فرستادند وامان طلبیدند وحضرت صاحبقران آن دوسیدعالم رامشمول عواطف ومکارم ساخته سیدغیاث الدین ولدسید کمال الدین راازبندنجات دادوفرمودکه همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خودرا بعنایات پادشاهانه امیدوارگرداند وبه مجلس همایون رساند وسیدغیاث الدین بموجب فرموده عمل نموده درهشتم ذی حجه حجه مذکوره سادات صاحب سعادات بپای اضطرارازماهانه سربیرون آمدند ومیان خوف و رجا ببارگاه صاحبقران مظفرلواشتافتند وآنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرموده همه رارخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین رابسوءمذهب وفساد اعتقاد سرزنش کرده سیددربرابرسخنان درشت برزبان آورد وامیرتیمور گورکان درغضب شده فرمودتاسادات را بااتباع ازمجلس بدربردند ودربرابر بارگاه بنشاندند دراینحال اسکندرشیخی زانوزده عرض کرد کهاینجماعت پدرمرا کشتهاند بمن سپارند تاقصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جوابداد که ملك طوس را نیزحاضرمیباید کرد تاازین طایفه هرکس خونی وی باشد باو سپاریم وهرکس خونی تو باشد بتوتسلیم نمائیم وچون سعدالدوله بملازمت رسید وحضرت صاحبقران ازوی کیفیت حال پرسید جوابداد که ماباهیچیك ازین مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نمیتوانم ساخت که خون آباء مارا ریختهاند تادعوی قصاص نمائیم دیگر آنکهاین فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرفاند وهرکس درقتل ایشان سعی نماید بایزیدلعین محشور خواهدشد امیر-تیمور گورکان چون این سخن شنیدملك سعدالدوله راگفت رحمت برتو باد که مرا وخودرا از آتش دوزخ نجات دادی لعنت براسکندرشیخی که میخواست مراهمعنان خویش بنارجحیم

رساند آنگاه سادات را بجان امان دادند وازاتباع ایشان قرب هزار کس کشت وبنقل خزاین واموال فرمان فرمود ولشگر فیروزی اثر بماهانه‌سر شتافته بیك لحظه تمامی جهات و سادات وسپاهیان ورعایا وبازاریان بباد غارت وتاراج رفت سیدظهیرالدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خودسیدنصیرالدین که در آنوقت دوازده ساله بودشنیدم که فرمود که از اموال خاصهٔ پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانهٔ عامرهٔ امیرتیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزارتنگه سفیدودوبست هزارتنگه سرخ بود واز طلاآلات صدوبیست هزار مثقال وازنقره آلات وسیم‌خام سیصدشتر وسایر اشیاء رابرین قیاس باید کرد وچون حضرت صاحبقران خاطر خطیر ازین‌امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمودوسادات را همراه برده از آنجا ایشان‌را باجمعی ازمعتمدان ازراه دریا بماوراءالنهر وترکستان‌فرستاد وازجملهٔ اولادسیدقوام‌الدین وسیدرضی الدین وسیدنصیرالدین وسیدظهیرالدین‌در بعضی ازبلاد ماوراءالنهر وفات یافتند وسیدفخرالدین درکاشغر بجوارمغفرت ملك اکبر پیوست وسیدزین‌الدین درسیرام ازجهان محنت‌فرجام انتقال نمود وهوالغفورالودود .

گفتاردر بیان بعضی ازحوادث‌فلك زنگاری و ذکر ایالت

سیدعلی آملی و سیدعلی‌ساری

چون امیر تیمورگورکان ازروی غلبه وقهر سادات مازندران را بماوراءالنهر کوچانید مملکت‌ساری را بجمشید قارن بخشید و ملك‌سعدالدوله طوس بایالت رستمدار سرافرازشده اسکندرشیخی در ولایت آمل‌حاکم گردید ودرسنهٔ خمس‌وثمانمائهٔ جمشید- قارن‌رایت عزیمت بعالم‌آخرت برافراشت و حکومت ساری را به شمس‌الدین‌غوری باز گذاشت ودرسنه‌سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت‌ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندرشیخی یاغی گشته دروادی عصیان سلوك نمود و بعداز آنکه‌مهم اسکندرشیخی بروجهی که درضمن‌قضایاء صاحبقران مظفرلوا مذکورخواهدگشت بفیصل انجامید ایالت‌ولایت آمل بسیدعلی بن سید کمال‌الدین‌بن سیدقوام‌الدین‌مفوض گردید و سیدعلی باتفاق برادرخودسیدغیاث‌الدین بآمل‌شتافته پرتوعنایتش بروجنات احوال‌ساکنان آن‌مملکت تافت ودرهمان‌سال آفتاب اقبال‌صاحبقران بی‌همال بسرحدزوال رسیده از احفاد سیدقوام‌الدین‌هر کس درماوراءالنهر بودعنان عزیمت بدارالسلطنهٔ هرات‌تافت و بعدازوصول بملازمت حضرت‌خاقان سعیدشاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی‌براه آوردند وچون‌باستراباد رسیدند بیرك‌پادشاه که‌حاکم آنخطه بود سادات رابندفرمودواین خبر بساری‌رسیده اشراف واعیان آنولایت بحمایت سادات هجوم‌نمودند وبیکناگاه بسردیوان شتافته‌شمس‌الدین‌غوری‌رابقتل رسانیدند وجههٔ‌مخلص

مخادیم خودخاطر برسفراستر آباد قرار دادند و کیفیت حال سیدعلی بن سید کمال الدین که در آمل بودعرضه‌داشت کرده روانشدند واز مردم آمل نیز بسیاری باهل ساری پیوسته چون اینخبر بسمع بیرك پادشاه رسید بتر سید وسادات رااز حبس وقید بیرون آورده وجامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید ومردم ساری بیاری حضرت باری در اثناء راه باولاد سیدقوام الدین رسیده ودست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت المنة الله که نمردیم و بدیدیم ☆ دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم وآن فرقهٔ واجب التعظیم در شهورسنهٔ تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سیدرضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و بسیدعلی بن سید کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صوابدید پدر نامدار شما آمل تعلق بپدر ما گرفته بود و سید کمال الدین در ساری حکومت مینمود اکنون انسب آنست که همان دستور مرعی باشد سیدعلی جوابداد که مرادرین باب مضایقه نیست اماچندان صبر میباید کرد که خبر قتل شمس الدین غوری بشاه رخ میرزا برسد ومعلوم شود که آنحضرت ازسراین جریمه که بی اختیارما واقع‌شده درمیگذرد یانی ومن کس بهراة فرستاده‌ام یمکن که عنقریب باز آید وهمدران ایام قاصد سیدعلی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه ماعنان اختیار ساری و آمل را بقبضه اختیار سادات بزرگوار باز گذاشتیم وجریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سیدعلی بساری رفته بارفروشه ده را ببرادرخودسید غیاث الدین مسلم داشت وریاست آمل را بسیدقوام الدین بن سیدرضی الدین علی باز گذاشت وچون مدت یکسال ازین تقسیم در گذشت آملیان ازسیدقوام الدین که بصفت خست وامساك موصوف بود وازغایت کم آزاری از هر کس گناهی درو جود می آمد سیاست نمی فرمود متنفر گشته برحکومت سیدعلی بن سید قوام الدین که بجود وعطاوزهدو تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند وشمهٔ ازاین معنی بسید علی ساری عرضه‌داشت فرمودسیدقوام الدین رااز آمل عذرخواستندوسیدعلی راکه درجنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر مطاوعتش برمیان بستندوسیدعلی در آمل ابواب عدل وانصاف برگشاده باسیدرضی کیا که‌حاکم بعضی ازبلاد گیلان بوداظهاراتحادفرمود ودرسنه ۸۱۲ دختر برادر اورا بعقد خوددر آورد و بعداز آن سیدعلی آملی بنابراغواء سیدغیاث الدین بن سید کمال الدین نسبت بسیدعلی ساری درمقام مخالفت و یاغی گری آمدواز سید عزالدین هزارجریبی وملك گیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید ودرموضع سر و کل منزل گزیده اکثر ذریت سیدقوام الدین وقرب ده‌هزار مرد جلادت قرین درظل رایتش جمع گشتندسیدعلی ساری چون ازینمعنی خبر یافت مانندشیری خشمناك باهزارسوار بیباك ازجنگل ساری بیرون آمده برسپاه سیدعلی آملی تاخت وجمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده بر خاك هلاك انداخت اماچون اعدا بسیار بودند کاری ازپیش نتوانست بردمنهزم گشته روی باستر آباد آورد وسیدغیاث الدین سیدمرتضی ولدسید کمال الدین را درساری بریاست

بنشانند وهر یك بمقر عزخود باز گشتند اما سیدعلی ساری چون باستر آباد رسید برادر دیگر خود سید نصیر الدین را که پدر او مؤلف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشگر طلبید وسید نصیر الدین بملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته و کیفیت حال واقعه معروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشگر خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران کردند ودردفع مخالفان مراسم سعی واهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشگر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین بن سید قوام الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته باستر آباد آمد بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی وسید غیاث الدین بمواضع خویش رفته‌اند وسیدمرتضی با اندك مردی درساری نشسته وشب و روز درشرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری می گریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول میپیوندد بنا بر آن سیدعلی با دویست کس از سالکان مسالك یکدلی روی بساری نهاد وچون نزدیك بشهر رسید سیدمرتضی در حمام خبر وصول برادر شنیده ازغایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و با یك برادر خود سیدعبدالله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت وهمدران ولایت وفات یافت وسیدعلی مظفر ومنصور بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین وسایر قرابتان ارسال داشت ورقم عفو برجریده جریمه مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق باردیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسیدعلی آملی درمقام مخالفت بود و درسنه اربع عشر وثمانمائه دررود بار یاقلایزان باردیگر میان آن دوسیدعلی نام مقابله واقع شده سیدعلی ساری ظفر یافت وسیدعلی آملی فرار نموده برستمدار شتافت وسیدعلی ساری بآمل درآمده بازحکومت آنولایت را بسیدقوام الدین بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد ودرسنه ست عشر وثمانمائه سیدعلی آملی بمددملك کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت وچون اینخبر بسید قوام الدین رسید بی شایبه توقف فرار نموده شهر وولایات باز گذاشت وسیدعلی بآمل درآمده بنابر آنکه درآن زمان سیدعلی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعداز آنکه صحت یافت باردیگر بمقام امداد سیدقوام الدین درآمد وایلچی نزدسید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود وسیدعلی رفتن ساری راقبول نفرموده ازوی بترسید وبار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید وسید قوام الدین باشارت سیدعلی ساری باز بآمل شتافته برمسندحکومت نشست و بعد از انقضاء شش ماه سیدعلی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون اینخبر بعرض سیدعلی آملی رسید با پنجاه سوار ازمنزل زاغ سرا بجانب آمل ایلغار فرمود وماهچه علم او برموضع میان رود پرتو انداخت وسیدقوام الدین ازغایت بردلی و پهلوانی پای در رکاب فرار آورد و تا بلده ساری درهیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقرعز خود آمده بواسطه یمن قدوم او امور ملك وملت سمت رواج و رونق

پذیرفت ودراواخر سنه ۸۲۰ بتقدیر حضرت باری مرض سیدعلی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر دغدغه که از جانب سیدغیاث الدین داشت خاطر برقیدوحبس او قرارداد و برادردیگر خود سید نصیر الدین را بافوجی ازسپاه بیکناگاه بیارفروشده فرستاد تاسیدغیاث الدین را باعیال واطفال گرفته بساری آوردند ومحبوس کردندوهمدران دوسه روزسیدعلی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود مدت سلطنتش یازده سال بود.

ذکر حکومت سیدمرتضی ومخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست ازگردش چرخ اثیر

سید نصیرالدین بن سید کمال الدین بعدازفوت برادرزاده خودسید مرتضی را برمسند ایالت ساری نشاند و بآمل رفته ازسیدعلی آملی وسایر سادات آنجائی جهت او بیعت بستاند ومقضی المرام مراجعت کرده ازروی اخلاص درمقام موافقتش بود واصلاشائبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود امادر آن ولا سیدمرتضی اسکندر روزافزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بودتربیت فرموده زمام امورملك ومال را درقبضه اختیار او نهاد واسکندر بنابر توهمی که ازسیدغیاث الدین داشت درخلوتی خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت درقتل سید غیاث الدین است وسید نصیرالدین را بارتکاب این مهم مامور می باید گردانید واگرقبول ننماید اورانیز بقتل میباید رسانید وسیدمرتضی سخن اسکندر را بامادر در میان نهاده آن ضعیفه برین حرکت انکاری بلیغ نمود وکیفیت حال را به والده سید نصیر پیغام فرمود وآن مستوره آن قیل وقال را باپسر درمیان نهاده سید نصیر علی الفور بیازار کاکه اولکاء او بود رفت بناءعلی هذا میان سیدنصیر وسید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت بایکدیگر حرب کردند ودرجمیع معارك سید نصیر شکست یافت ودر کرت سیم ازموضع بسور که محل اشتعال نیران قتال بودمنهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاه کله رود رسید سید محمودکار کیا که حاکم آندیار بود سیدنصیرالدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت وغریب نوازی تواند بود بتقدیم رسانیدوسید نصیر روزی چند آنجابسر برده داعیه داشت که نزدسیدرضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود امادر آن اثنا شنود که میان سیدمرتضی وسیدعلی آملی غبار نقار ارتفاع یافته وسیدمرتضی وسیدعلی رااز آمل بیرون تاخته وباردیگر سیدقوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته وحالا سیدعلی درقریهٔ زاغسرا نشیمن دارد و در انتظار لطیفه غیبی روز می شمارد وبنابر آن سیدنصیر خیال فرمود که بسیدعلی پیوندد وباتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گرددعیال واطفال واثقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت

ودرقریهٔ مذکوره بسیدعلی آملی پیوسته بین الجانبین عهدو پیمان درمیان آمده متوجه عامل گشتند وچون سیدقوام الدین ازاین اتفاق آگاه شد مسرعی همعنان برق و باد بساری فرستاد وقضیه توجه سید نصیر وسیدعلی را پیغام داد وسید مرتضی ازساری شب درمیان به آمل آمده سیدعلی وسید نصیر بعداز استماع اینخبر متوجه قری کنار شدندودرآن موضع لشگر ساری و آمل بدیشان رسیده باردیگر هزیمت بطرف سیدعلی وسید نصیر افتاد وهریك از آن دوسید درحدود گیلان باورق خود پیوستند وپس ازاینواقعه درسنه ۸۲۵ نوبت دیگر سیدعلی باندك مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت وچون باغرق خود پیوست همدران ایام بوقتی که وضو ساخته می خواست که بنماز مشغول شود ازپای درافتاد وروی بریاض رضوان نهاد ودرماه صفر سنه سبع وثلثین وثمانمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد ودر شوال سنه ثمان وثلثین سید نصیر نیز ببهشت برین خرامید مدت سلطنت سیدمرتضی بهفده سال کشید.

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی وذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنابر اقتضاء قضا

چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق ومحاسن آداب آراسته بود ودر ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق بگشود ازسفك دماء واخذاموال رعایا بقدرامکان احتراز واجتناب میکردو با آشنا وبیگانه مراسم عواطف ومراحم بجامی آورد امابر شرب خمر حرص تمام داشت وپیوسته همت بر بسط بساط عیش ونشاط میگماشت ودر اوایل ایام اقبال سید محمد غیاث الدین بن سید کمال الدین درمحبس وفات یافته آنجناب اولادش را مطلق العنان گردانید وهمدران اوقات والی آمل سیدقوام الدین ببهشت برین خرامیده پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید وسید محمدرا ازغایت الهی پنج پسر که هریك شایسته مسند پادشاهی بودند در وجود آمدند ودخل وولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنست که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را ازایالت آمل عزل نمائی ویکی ازمخدوم زادگان را بجایش نصب فرمای تا توسعه در سرکار تو پیدا شود وسید محمد باین امرهمداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاده وچون اومیدانست که سبب طلب چیست باین بهانه تمسك جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی داردواگر من بملازمت می شتابم خروج نموده بر آمل استیلامییابد بدلاجرم صلاح دولت در آنست که مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعداز شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس

گردانیدو بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود سید کمال الدین این نوبت مافی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا یکتن از اولاد سیدرضی الدین درحیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه ازسر این خیال فاسد درگذرند و یقین دانند که حیلهٔ بهرام از پیش نخواهد رفت چون اینخبر بسیدمحمد رسید بالشکر ساری متوجه آمل گردید وسید کمال الدین بعداز محاربه انهزام یافته بتنکابن شتافته و درپناه سیدناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعرصهٔ تنگرود مقیم شد وسیدمحمد آمل را به پسر بزرگتر خود سیدعبدالکریم ارزانی داشته بساری بازگشت بعداز آن بعضی ازمریدان سیدقوام الدین واشراف واعیان آن سرزمین ملاحظهٔ رعایت عهدووفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند وجهة اعلام این معنی کس بتنك رود فرستادند و سید کمال الدین با سیدظهیرالدین بن سید نصیرالدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت ودرسنه اربعین وثمانمائه سید کمال الدین نزدیك بآمل رسیده سیدعبدالکریم روی بساری نهاد وآنجناب بمقرعز خویش در آمده همدران ایام سیدظهیر راباسپاهی جرار بجانب ساری فرستادوچون سیدمحمد از توجه سیدظهیر واقف گردید سیدمرتضی رااز بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او کرد و اورا لشکر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانید وسید کمال الدین درآنزمان درموضعی که بقارن آباددشت مشهور است نشسته بود که بیك ناگاه سیدمرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته درآن حین سیدظهیر که از کیفیت حادثه خبرداشت ازعقب سپاه سید مرتضی درآمد بنابرآن سید مرتضی منهزم گشته تاساری درهیچ مقام آرام نگرفت بعدازآن سید محمدیکی از اولاد خودرا با تحف لایقه نزدامیر هندو که حاکم جرجان بود فرستاد ومدد طلبید وامیر هندو که بالشکر جرجان وقومس بساری شتافته ازآنجا در موافقت سیدمحمد روی بآمل نهاد ودرموضع مزرناك میان ایشان وسید کمال الدین جنگی سهمناك واقع شد بسیاری از آملیان برخاك هلاك افتادند ونخست سید کمال الدین منهزم گشته سیدظهیرالدین لحظهٔ ثبات قدم نمود وبعداز آنکه چندزخم باورسید بسنت سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت وچون امیرهندو که وسیدمحمد نزدیك بآن بلده رسیدند آن دوسید مصلحت توقف ندیده برستمدار شتافتند ودرمقام میرانالواء اقامت افراشتند وسید محمد و امیرهندو که سیدمرتضی را در آمل برمسند حکومت نشانده هریك بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سیدمرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم ومخدوم منیدو آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطهٔ آن بود که سیدمحمد میخواست ملك آمل را از اولاد سیدرضی الدین انتزاع نماید اکنون امید آنکه رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم ودر سلك خدام آنجناب انتظام یابم وسیدمرتضی این معنی راقبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت وسید مرتضی بااو در کمال مرحمت وشفقت سلوك فرمودا ماچون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین بودند همدران ایام بروی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند

سیدمرتضی برمافی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت ودرقریهٔ لنگرود ساکن شدوسید کمال الدین باسید محمدساری صلح فرموده باستمالت سپاهی ورعیت مشغول گشت وبعداز چندگاه سید مرتضی باملك کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکربآمل کشیداگر چه نخست اورا غلبه دردست داد امابالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان راتعاقب فرموده قرب هفتصد کس ازمردم رستمدار به تیغ بیدریغ بگذرانیدو درسنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سیدمرتضی بنابر استدعاء آملیان ازرستمدار بدآنجانب شتافت وبعدازوصول برمسند ایالت متمکن گشته بردفع بدعتهای نامشروع قیام نمود ومردم را ازارتکاب ملاهی ومناهی زجرفرمود ودرسنهٔ ست و خمسین وثمانمائه سیدمحمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد واوهژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد .

ذکر سیدعبدالکریم بن سیدمحمد

سیدعبدالکریم درزمان وفات پدرخویش در اردوی میرزاجهانشاه بن قرایوسف ترکمان بودوچون آن خبرشنود ازبرق وبادسرعت سیراستعاره کرده بعداز یکماه ازفوت سیدمحمد بساری رسید وافسرایالت برسرنهاده به بسط بساط عیش ونشاط مشغول گردید ودراوائل حکومت اوسید مرتضی درآمل فوت شده پسرش سیدشمس الدین قایم مقام گشت واو نیز درشرب مدام تقلید سیدعبدالکریم کرده روزنامه زهد وتقوی درنوشت لاجرم هرج ومرج باحوال مازندران راه یافت وقافلهٔ امن وامان وسلامت از آن دیار سفر کرده شرر شر برناصیهٔ احوال همکنان تافت ومقارن آن احوال سید شمس الدین فوت شده سیداسدالله ولدسید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالك تاج و نگین گشت وچون سیدعبدالکریم نه سال باقبال بگذرانیداو نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید وپسرش سیدعبدالله قایم مقام گردید ودرزمان ایالت سیدعبدالله علی بن بهرام بن اسکندر روزافزون صاحب اختیار امورملك ومال مازندران بود وبرخلایق ظلم وتعدی بسیارمینمود بنابرآن سادات بابلکانی که بکثرت تبع از امثال واقران امتیازداشتندهجوم کرده روزی درنیم فرسخی ساری علی بن بهرام رابگرفتند وگردن زده ریسمانی درپایش بستند وتابلده ساری جسدش رابرزمین کشیده آنجا ازداری آویختند وسیدعبدالله ازغایت شغفت بشرب شراب وارتکاب ملاهی و مناهی ازهرباب پروای امثال این امور نداشت و علی بن بهرام رااتابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی ازپیشتر بیشتر گردیددر آن اثنا سیدعبدالله ازپسرعم خودسیدمرتضی متوهم شده بدست خود میل آتشین درچشم آن قرة العین سیادت کشید وعم خودسید کمال الدین بن سیدمحمد راگرفته حبس کرد واودر زندان بیمارشده بمرد بنابرآن سیدزین العابدین بن سید کمال الدین درروز پنجم ربیع الاول

سنه‌اثنی وسبعین وثمانمائه بادوسه کس اتفاق نموده دروقتی که‌سیدعبدالله درحمام بودقدم جلادت پیش‌نهاد وخون‌اورادرمیان آب و آتش ریخته رخت بقایش بباد فنا برداد مدت‌دولت سیدعبدالله‌مقتول هفت‌سال بود ودرسال شهادتش‌میرزاسلطان ابوسعید بجانب آذربایجان شتافته‌پسرش‌سید عبدالکریم درسن چهارسالگی ملازمت موکب همایون می نمود .

ذکر ایالت سیدزین العابدین و بیان بعضی از حوادث

زمانه ستم آئین

چون‌سیدزین‌العابدین کار سیدعبدالله‌را بر نهج‌دلخواه بساخت و برمسند ایالت‌ساری متمکن گردید علم‌اقتدار برافراخت اکثرمردم مازندران باوی‌بیعت کردند اماسادات باز واری‌طریق مخالفت‌سپردند واین اخبار بسمع شریف‌کار کیا سیدسلطان محمد که درآن زمان‌بزرگترین سلطان گیلان‌بود رسیده بغایت‌متغیر گردید و کیاجلال شفاول راباتحف وهدایا بدرگاه سلطان سعیدروانه‌ساخته سیدزاده عبدالکریم راطلبیده ومیرزاابوسعید ملتمس‌سیدسلطان محمدرا اجابت‌نموده سیدزاده عبدالکریم‌را بدانجانب ارسال نمودوپس ازآنکه سیدعبدالکریم بگیلان آمدجمعی کثیر ازقبیله روز افزونی وسادات بازواری برجمع گشتند وبتوقع امداد سیداسدالله آملی تاسرحدولایت اورفتند وچون دیدند که‌او نیز بازمانه درساخته و دفترحقوق سیدعبدالله مقتول را بیکطرف انداخته در رستمدار توقف نمودند درخلال این احوال آفتاب حیات‌میرزا سلطان‌ابوسعید بمغرب‌فناغروب کرد وابوالنصرحسن بیك‌ممالك‌عراق و آذربایجان رابتحت‌تصرف درآورد والده سیدعبدالله مقتول باردوی امیرحسن بیك‌رفته کیفیت شهیدشدن سیدعبدالله و اضطرار پسرش‌سید ـ عبدالکریم‌را بموقف‌عرض رسانید وامیرحسن‌بیك بحال‌آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی‌نام رامصحوب اوبطبرستان فرستاد ونشان واجب‌الاذعان عنایت‌کرد که‌سپاه‌گیلان ورستمدار بمعاونت سیدزاده عبدالکریم‌قیام نمایند و اورابملك موروث رسانند بعداز وصول‌نشان بگیلان‌سیدکارکیا سلطان محمدپارسا کیانامی راکه‌بشرف سیادت مشرف‌بود بافوجی ازسپاه گیل‌نامزد عبدالکریم‌گردانید وملك‌اسکندربن‌ملك کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خودرا باجمعی ازرستمداریان همراه ایشان ساخت وسیدزاده‌عبدالکریم متوجه ساری‌گشته سیدزین‌العابدین در برابر آمده واندك محاربه کرده بطرف هزار جریب گریخت وسیدعبدالکریم بدارالملك آباءخودرفته رستمداریان را رخصت‌مراجعت ارزانی‌داشت وچون روزی چند ازسلطنت سیدعبدالکریم بگذشت هیبت‌الله بابلکانی از ساری فرارنموده بسیدزین‌العابدین پیوست ومیرزا زین‌العابدین استظهار تمام یافته‌در موضع پنجاه‌هزار بمیان‌جنگل قلعه‌ساخت واطراف آن‌رابشاخهای‌درخت استوار گردانید

ومستعدطعن وضرب گردید اشراف واعیان ساری اینخبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارسا کیا گیلانی وشبلی ترکمان بدان طرف تاختند و بین الجانبین مقاتله روی نموده سیدزین العابدین وسیدهیبت الله بزخم تیروسنان مخالفان رامنهزم ساختند و سادات بازواری بساری رفته سیدعبدالکریم رااز آنجا ببارفروش ده بردند وپارسا کیا درقلعه ساری تحصن جست وسیدزین العابدین بدرقلعه رفته بپارسا کیا پیغام فرستاد که درحصار بگشائید تاشمارا بسلامت رخصت گیلان دهم وپارسا کیا بیرون آمده باسید ملاقات کرده وباز بقلعه رفته روز دیگر سیدهیبت الله بایلکانی بحصار درآمد و لشگر گیلان رابغارتید ودر خدمت پارسا کیا بگیلان روان گردانیدوچون پارسا کیا برستمدار رسید بنابرقضیه مذکور بدوستی سیدزین العابدین متهم شد وبحکم کارکیا سلطان محمد درقلعه لامیسر مقید گشت درخلال این احوال برادرزاده سیداسدالله آملی سیدابراهیم بن سیدرضی الدین بن سیدحسن بن سید رضی الدین باعم خود یاغی شدو باسیدزین العابدین موافقت کرده سیداسدالله را از آمل بیرون تاخت وسیداسدالله برستمدار گریخته سادات بازواری سیدزاده عبدالکریم رانیز بآن ولایت بردندواز ملک زادگان رستمدار ملک جهانگیر بالشگری درمقام امداد سیداسدالله آمده ایلچی بساری فرستاد ومیان او ومیر زین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته ازطرف ساری سیدزین العابدین نیز درحرکت آمد آملیان چون ازدوجانب لشگر بسیار متوجه خوددیدنددست ازدامن متابعت ابراهیم کوتاه کرده نزدسیداسدالله رفتندلاجرم سیدابراهیم از آمل برویان رفته بملک اسکندربن کیومرث پناه برد ومیراسدالله بآمل درآمده نسبت به میرزین العابدین مراسم اخلاص ودولتخواهی بجای آورد وسیدابراهیم بسیدعبدالکریم ملحق گشته بموافقت یکدیگر راه گیلان را پیش گرفتند وبعدازوصول سیدکارکیا سلطان محمدایشان رانوازش نموده ویراق داده بملازمت امیرحسن بیک که دربلده قم تشریف داشت فرستادوحسام الدین نامی را ازامراءخود همراه کردوایشان نزدآن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمسات خود نموده امیرحسن بیک جواب داد که میرزین العابدین هرساله صدوبیست خروارابریشم ازمال مازندران بخزانۀ عامره میرساند اکنون اگرسیدکارکیا سلطان محمد متعهداین مال میشودمنشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبدالکریم می نویسیم والا فلاوچون قبول آن مقدارابریشم مقدور نبودمشارالیهم بگیلان باز گشتندوسیدزاده عبدالکریم همانجا توقف نموده سیدابراهیم رستمدار شتافت .

ذکر گرفتاری وشهادت سید اسدالله وبیان تتمۀ احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه

سیدظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سیداسدالله آملی رادوپسر بود حسن وحسین نام وچون سیداسدالله حسین رادوست ترمیداشت اوراپیوسته بربرادر

بزرگتر تقدیم مینمود بنابر آن حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من یسمع تخیل مزاج نازنین میرزین العابدین بر سید اسدالله متغیر شده ضمنا نامهٔ بسید هیبت الله ایلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسدالله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده روزی بمزار سید قوام الدین رفته سید اسدالله را ببهانه طلبید و اسدالله که ازرو به بازی زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله گرک صفت او در آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسدالله را تصرف نموده ایالت آنولایت را بسید حسن باز گذاشت و خود ببارفروشده رفته سید اسدالله را همراه بردو بعد از سه و چهار ماه از این واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود بیجهتی آغاز مخالفت نموده وکسان بگیلان فرستاده استدعاء حضور سید عبدالکریم فرمود لاجرم میرزین العابدین سید اسدالله را در بارفروشده بمعتمدی سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بارفروشده هجوم نموده سید اسدالله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم دانستند سید حسن اینحال مشاهده کرده بطرف جلاد گریخت و سید اسدالله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید ابراهیم و میر عبدالکریم را بمبالغه تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسدالله قبل از آن که سید عبدالکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت سید اسدالله بغرور موفور در یك فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبدالکریم میکشید که او را برمسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که به یك ناگاه سید زین العابدین بدان جانب تاخت و نایرهٔ قتال اشتمال یافته سید اسدالله در اثناء کروفر اسیر سرپنجه تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید زین العابدین شربت شهادت چشید و اینواقعه در ذی القعده سنه ۸۸۰ دست داد و سید ابراهیم چون حال بآن منوال دید بجانب آمل باز گردید و مقارن وصول او سید عبدالکریم نیز به آنجا رسید و سید ابراهیم لوازم خدمکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبدالکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بارفروشده بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزار جریب شتافت و سید عبدالکریم بساری در آمده پرتو دولتش بروجنات احوال ساکنان آن دیار تافت مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری به جمادی الاخری سنه احدی و ثمانین و ثمانمانه رسیده سید عبدالکریم در ساری برمسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد واز اولاد سید اسدالله سید حسین در ساری مقام دارد و سید حسن در هزار جریب نسبت به میرزین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق به تحقیق پیوسته آن که تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلواة الله علیه و آله اجمعین سنه ۹۲۹ سید عبدالکریم در قید حیات است و در بارفروشده بامر حکومت مشغولی

داردو نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت ودولتخواهی بجای می آورد وسایر مواضع مازندران ازحیطهٔ تصرف آن جناب بیرون رفته وآقا محمد ولد آقارستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیست وازاینرو خودرا درسلك بندگان آستان ملایك آشیان میشمارد وکیفیت بآل حال سید زین العابدین وسبب استیلاء آقا رستم وپسرش آقامحمد اگر محقق شود ودرضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق الله من الحمید المجید

ذکر تسلط ملوك سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده اند که باشتین قریهٔ ایست ازقری بیهق خواجهٔ بود درغایت مکنت ملقب وموسوم بشهاب الدین فضل الله ونسبش از جانب پدر بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلواة الله علیه منتهی میباشد ازطرف مادر بیحیی بن خالد برمکی وخواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبدالرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله وامیر امین الدین درملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان اوقات میگذرانید ومنظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تأئید بود ودرآن زمان علی سرخ خوافی که ابومسلم کنیت داشت ودرفن کشتی گیری وتیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی برزبان سلطان گذشت که آیا درقلمرو ما کسی باشد که باابومسلم کشتی تواند گرفت وتیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبدالرزاق نام که باابومسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهة آوردن عبدالرزاق بصوب خراسان فرستاد وآن قاصد بعداز انقضاء دو ماه اورا بپایهٔ سریر اعلی رسانیده شکل وشمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد وهم دران دو سه روز امیر عبدالرزاق ببازار سلطانیه درآمده دید که کمانی وبدرهٔ زراز طاقی آویخته اند وازحقیقت آن امر استفسار نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است ووصیت کرده که هر کس آن را بکشد صرهٔ زراز وی باشد امیر عبدالرزاق کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشد وزرها را بستد واینحدیث بعرض سلطان ابوسعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبدالرزاق ازپیش تر بیشتر گشت وفرمود تا باابومسلم تیر اندازد وایشان بصحرا رفته درنظر پادشاه تیراندازی کردند وچون تیر عبدالرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل شد وسلطان فرمود که عبدالرزاق را وزراء مهمی نافع فرمایند ودیوانیان تحصیل مال وجهات کرمان را که مبلغ صدو بیست هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آن که بیست هزار دینار راجهة خاصهٔ خود تصرف نماید وصد هزار دینار را بخزانهٔ عامره فرود آورد وامیر عبدالرزاق تمامی آن وجوه را درکرمان بعیش وعشرت صرف کرده چون ازخواب مستی وغفلت بیدار شد یکدینار ازآن اموال موجود ندید لاجرم دربحر اندیشه فرورفت بحسب اتفاق درهمان ایام خبر

فوت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد و امیر عبدالرزاق روی بوطن معهود آورد چون بباشتین رسید مشاهده فرمود که فتنهٔ حادث شده است کیفیت واقعه آن که در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که معترض عورات ایشان گردد برادران شمشیرها کشیده گفتند ما سر بدار یم تحمل این رسوائی ندار یم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاءالدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود در قریهٔ فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبدالرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را باخود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بر وفق مرام باز گردانید و خواجه علاءالدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم بباشتین روانه کرده امیر عبدالرزاق درمقام خلاف آمد و بین الجانبین مصاف واقع شد دو و سه کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبدالرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنهٔ عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما ساهله کنیم کشته شویم و بمردی سر خود بردار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهة این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسر بدار شدند القصه رایت اقبال امیر عبدالرزاق بالا گرفته باندك زمانی جمع کثیری در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاءالدین محمد جهة حفظ ناموس از فریومد متوجه استرآباد شد و امیر عبدالرزاق ازعزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت و در دره شهرك نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاءالدین محمد درمعرکه کشته گشته پسر و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبدالرزاق سالماً و غانماً بباشتین مراجعت کرده هفتصد مرد جراح بخدمتش کمر بستند و سربداران در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائه بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسیکه با ایشان مقاومت تواند نمود نبود سبزوار را بتحت تصرف در آوردند و امیر عبدالرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کردند که دختر خواجه علاءالدین هندو را بحبالهٔ نکاح در آورد دختر چون میدانست که غرض عبدالرزاق ازین وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید در اضی نشد و شبی از سبزوار گریخته بجانب نیشابور توجه نمود امیر عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه‌الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در سنکلید بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خرد را از باز گردانیدن من میدانی بدوستی حیدر ـ کرار که طریقهٔ مروت پیش گیر و از سر من در گذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه‌الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هر چند اسب تاختم دختر علاءالدین هندو را نیافتم و امیر عبدالرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده است عبدالرزاق خشمناك برجست که در برادر آویزد امیر مسعود شمشیر حواله او کرده عبدالرزاق خود را

ازدریچهٔ بالاخانه پایان انداخت وامیرمسعود خویش‌را برزبر برادرافکنده شراورا از سرخلق باز کرد واین‌واقعه در ذی حجهٔحجهٔ مذکور دست داده امیرمسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد .

ذکر امیر وجیه‌الدین‌مسعود

امیرمسعود سربدار سرداری‌بود شجاع‌ومردانه و باجرأت وفرزانه از غایت تهور جوشن بیباك‌پوشیده‌وماننده‌سیل تندرواز فرازو نشیب نیندیشیده چون‌زمام‌حکومت‌سربداریه بدست آورد‌شیخ‌حسن‌جوری‌را باخودمتفق‌ساخته بدان‌وسیله قاعده دولت مستحکم کردودر اوایل ایام‌ایالت‌میان‌او‌وارغونشاه جونی‌قربانی که حاکم نیشابوربودمقاتله روی‌نمود و امیرمسعودظفر یافته آنولایت‌را نیزضبط‌فرمود ودرسیزدهم‌صفرسنهٔ‌ثلث واربعین وسبعمائه میان امیرمسعود وملك‌معزالدین‌حسین کرت‌دردوفرسخی‌زاوه حربی‌صعب‌دست داده‌نخست امیرمسعودظفر یافت درآن اثناشیخ‌حسن‌جوری کشته گشته‌امیرمسعود گریخته عنان‌بطرف سبزوار تافت ودراواخر همین‌سال میان‌شیخ‌علی‌کاون برادرطغا تیمورخان و سربداران اتفاق قتال‌افتاده نسیم‌فتح وظفر بر‌پرچم علم‌امیرمسعود وزید وشیخ‌علی درمعرکه کشته گشته‌غنیمت موفورنصیب‌سبزواریان گردید وامیرمسعود بغرور موفور باسترآباددرآمده طغاتیمورخان بلارقصران شتافت وامیرمسعود خطهٔ جرجان راضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت ودرآنولایت‌شکست یافته اسیرسرپنجه‌تقدیرگشت ودر اوایل‌ذی‌حجه‌ـ حجهٔ مذکوره جلال‌الدوله اسکندر اورا بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است‌پنجسال‌بود وبعدازوی محمد آتیمور چندروزحکومت سبزوارنمود.

گفتار درمبادی احوال‌شیخ حسن جوری‌وذکر نجات یافتن او اززاویه مهجوری .

واقفان اخبارنووکهن وعارفان غث‌وثمین‌سخن‌آورده‌اند که شیخ‌حسن‌جوانی بود ازقریهٔ‌جورودر عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل‌وکمالات‌پرداخته آغازدرس وافاده فرمود درآن اثناشنودکه درویشی پاکیزه‌روزگار خلیفه نام درسبزوار ظاهر شده و کرامات وخوارق عادات اظهار میفرماید هوس ملاقات شیخ‌خلیفه برضمیرش استیلا یافته ازجوربسبزوار شتافت‌وچون صحبت‌شیخ خلیفه رادریافت مریدگشته ع بباد داد ورقهای درس‌وفتوی‌را وشیخ‌خلیفه دراوایل حال‌بمازندران‌دست ارادت شیخ‌بالوی‌آملی داده‌بود وبعدازچندگاه‌درعقیدهٔ که‌بشیخ‌بالوداشت نقصانی‌پیداشده بسمنان رفت‌وبخدمت مقرب‌بارگاه سبحانی شیخ‌رکن‌الدین‌علاءالدوله سمنانی قدس‌الله سره‌شتافته روزی چند

درخانقاه معارف پناهش بسر برد واز سمنان بقصبه بحرآباد رفته بـاخواجه غیاث‌الدین هیبت‌الله حموی ملاقات فرمود واز آنجا بسبزوار خرامیده درمسجدی ساکن شد و بآواز بلند قرآن می‌خواند ولوازم طاعت وعبادت بجای می‌آورد بنا برآن جمعی کثیر مرید ومعتقد او شدند وفقها درمقام انکـار آمده اورا از نشستن در بیت‌الله منع می‌کردند وشیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمینمود آخرالامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی درمسجد ساکن گشته سخن دنیامی گوید وبمنع اصحاب علم منزجر نمیگردد و اصرار میورزد این چنین کس مستحق کشتن باشد یانی اکثر فقها نوشتند که باشد وآن فتوی را باعرضه‌داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادرخان فرستادند سلطـان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار بسعی بسیار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود وهنوز منازعت قایم بود که شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد وبدین جهة مهم او ترقی کرد اما مقارن آنحال درصباح روز بیست ودوم ربیع الاول سنهٔ ۷۳۶ مریدان شیخ خلیفه را درهمان مسجد از ستونی بحلق آویخته دیدند وبعداز تجهیز وتکفین شیـخ حسن رامقتدای خودسـاخته ازسبزوار سفر کردند وشیخ حسن ببلدهٔ نیشابور وابیورد وخبوشان ومشهد مقدسهٔ رضویهٔ رفته اهالی آن بلاد رابطریق شیخ خلیفه دعوت می‌نمود وهرکس مرید میشد نـامش را نوشته میگفت حالا وقت اخفاست ومیفرمود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشد وچون شیخ حسن مردی شیرین سخن بودو کلمات عام فریب بـامردم میگفت درمدة اندك خلق بسیار بمرتبهٔ مرید ومعتقد او گشتند که مزیدی برآن تصور نتوان نمود بنا برآن امراء خراسان از وی توهم کرده امیرارغونشاه جونی قربانی که پدرمحمد بیك وعلی بیك بودو نیشابور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را بگرفت بولایت یارز درقلعه تاك که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانید چون امیروجیه‌الدین مسعود برمسند ایالت صعود نمود جویای سندی شد که بآن وسیله قصر دولت خودرا مشید گرداند وبعداز تأمل واندیشه خاطر بآن قرار داد که شیخ حسن جوری را که اکثر مردم آنولایت مخلص او بند ازمجلس بیرون آورده مقتدای خودسازد بنابرآن چندسوار ازسبزوار ایلغار کرده بیارز شتافت وشیخ حسن را ازحبس نجات داده بمقرعز خودرسانید ودر روایتی آنکه خواجه اسد نامی ازمریدان شیخ حسن باهفتاد نفر دیگر ازاهل ارادت متفق گشته بحیله که توانستند شیخ حسن را ازقلعهٔ طاق بیرون آورده بسبزوار بردند وبهرتقدیر چون بناء موافقت میان شیخ حسن جوری وامیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند وساعت بساعت وسعت مملکت ایشان صفت وسعت می‌گرفت وروز بروز آثارجاه وجلال وعلامات دولت واقبال ایشان سمت تضاعف می‌پذیرفت وکار بجائی رسید که امیرارغونشاه نیشابور را باز گذاشته نزد طغاتیمورخان بجرجان رفت وپسرش محمد بیك دربعضی از ولایات خراسان خودرا محکم ساخته بخوف وبیم روزگار می گذرانید .

ذکر توجه امیروجیه‌الدین مسعود بعزم تسخیر هراة و گرفتارشدن شیخ حسن به معظم‌ترین آفات و بلیات

چون‌مجاری امور امیرمسعود وشیخ‌حسن جوری درسبزوار ونیشابور انتظام‌یافت تسخیر تمامت‌مملکت خراسان درنظرهمتشان سهل‌و آسان‌نموده وده‌هزار مردشمشیرزن هریکی کوه‌شکوه وتهمتن فراهم‌آورده بجانب دارالسلطنهٔ هراة که در آن زمان مستقر ایالت‌ملک‌معزالدین حسین کرت بودنهضت کردند وملک‌حسین‌سپاهی خونخوار ازغور وساخر وخنسار مجتمع‌ساخته باستقبال مخالفان‌درحرکت آمد ودردوفرسخی زاوه‌تلاقی فریقین اتفاق افتاد وصدای نفیروکرنای و خروش کوس رعدآوای‌گوش گردون‌راکر ساخت وآوازغریووشیون وافغان دلیران صف‌شکن‌زلزله‌درزمین وزمان انداخت **نظم** چنان‌شدبانك کوس ونعرهٔ‌جوش ✿ که گردون پنبه‌محکم کرد در گوش غبارخاك‌زیرپای باره ✿ شده‌چوسرمه درچشم‌ستاره بهادران تیزچنك بی‌لبث‌ودرنك درهم آویختند و بزخم سهام وضرب‌حسام خاك راه باخون برآمیختند **نظم** زمین ازخون مردم‌موج زن گشت ✿ سپرهاخشت‌وجوشنهاکفن گشت-تن‌از اسب‌وسراز تن‌سرنگون‌شد ✿ زمین‌دریا فلك‌صحرای خون‌شد، درابتداء حال‌سربداران غالب‌آمده بسیاری ازمرویان کشته‌وخسته گشتند وملك‌حسین باآندك مردمی برسرپشته رانده وتدبیری اندیشیده اشارت فرمودتا علمها برپای کردند ونقاره‌ها فروکوفتند بعضی ازگریختگان چون‌آن صداشنیدند ورایات رابرپای دیدندروی بملك آوردند وسیصدکس‌جمع آمده‌امیرمسعود وشیخ‌حسن برآن جماعت‌حمله کردند درآن اثناشخصی ازسربداران بفرمودهٔ امیرمسعود بابمشق‌خودزخمی برشیخ‌حسن زده اوراهلاك ساخت وشیخ‌حسن امیرمسعود راگفته بود که‌اگر من کشته شوم زنهاردرمعرکه توقف‌ننمائی وبجانب‌سبزوار توجه‌فرمائی بنابرآن امیرمسعودفرمود که‌جسدشیخ‌حسن‌را برگرفتند وعنان‌بجانب دارالملك‌خویش‌معطوف ساخت وملك‌معز-الدین‌حسین بعدازآنکه مغلوب‌شده بودلواء فتح‌وظفر برافراشت ودشمنان راتعاقب‌نموده طایفهٔ از ایشان‌را بتیغ بیدریغ بگذرانید وزمرهٔ را اسیرگردانید یکی‌از شعرا درآن باب‌گوید **رباعی** گرخسرو کرت بردلیران نزدی ✿ وزتیغ‌بلی گردن‌شیران نزدی*از بیم‌سنان سربداران تاحشر*یك‌ترك‌دگرخیمه بایران‌نزدی.

ذکر محاربه امیرشیخ علی کاون باامیرمسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی درمعرکه پیکار و انجام روزگار امیرمسعود در ولایت رستمدار

چون خبراستیلاء سربداران کرت اخری‌درولایت مازندران بگوش طغاتیمورخان رسید لشگری‌ترتیب‌داده برادر خودشیخ‌علی کاون را بدفع امیرمسعود نامزدگردانید و

امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته باطایفهٔ از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال اعداروان شدچون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسرهٔ هردولشگر مرتب گردید سنان دلیران بجان ستانی زبان دراز کرده وناوك بهادران روی بسدلربائی آورده خنجر، حنجر بسیاری ازجوانان ماه پیکر ببرید و گرز، گردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد گردانید امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت نبود کوشش مردانه چه سود در اثنای کروفر تیری جان بُر بَر مقتل او خورد واز اسب در افتاده از ضربت آن زخم عزم ملك جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بینهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لارقصران برافراشت و امیر مسعود بغرور موفور باستر آباد رفته منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران درقلم آورد و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کار دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر نمی پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید ترسید که بیك ناگاه در ولایت مازندران تازد، دست بیداد بر آورده بنیاد حیات صغیر و کبیر آنخطه را بر اندازد و بنابر آن با دو برادرزاده کیا تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته، مطمئن و خاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم آن دیار جلال الدولهٔ اسکندر که سابقاً شمهٔ از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران باز گذارند و چون ایشان دلیر وار برستمدار در آیند ع رو بمیدان کارزار آرند و بر بموجب بتقدیم رسانیده امیر مسعود در سیزدهم ذیقعده سنهٔ ثلث و اربعین و سبعمائه بآمل نزول نمود و صحرای توران را معسکر ساخته در گرد لشگر گاه از چوبها و درهاد یوار گونهٔ بنا فرمود و سپاهیان سکندر و شاه غازی شبها بر اسبان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مراسم قتل و غارت بجامیآوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای اثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابتان خود و سایر مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آن که من در ملازمت امیر مسعودم اندیشهٔ بخاطر راه نباید داد جمال حال خود را بحیلهٔ مردانگی بیارایند و در دفع سربداران بقدر امکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این سخنان اکثر مردم مازندران کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت میکردند و فریاد زده بر زبان می آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشهٔ شیر ژیان است و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده، همه عنان بمرغزار عدم خواهید تافت و هیچکدام از این مهلکه نجات نخواهید یافت امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه، مضطرب گشته، نی حرکت میتوانست کرد و نی روی بطرفی میتوانست آورد ع نی رای سفر کردن و نی

روی اقامت و بعد از آن که نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریهٔ باسمین کلاته رسید از پیش دلیران رستمدار و از پس شیران بیشهٔ مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود را بر اطراف و جوانب سربداران زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاویج روی بوادی گریز نهاد و خورد و بزرگ، و خاص و عام آن دیار را آغاز قتل و غارت کرده درهر گوشهٔ کشتهٔ افتاد و سربدار بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردید و امیر مسعود باچند نوکر معدود براه رودبار بالـو روان شده چون نبردیان بالو رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله گستهم بن تاج الدوله زیاد در آن موضع بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش مکمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشگریان گستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در قریهٔ باذور بدست ایشان افتاد و آن جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند بروز سیم حسب الحکم بقتل آوردند در تاریخ سیدظهیر مسطور است که خواجه نیك روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه باسمین کلاته زخم خورد و بیفتاد و شخصی او را برداشته نزد ملك فخرالدوله بردو فخرالدوله خواجه بهاءالدین را منظور نظر مرحمت ساخته از مکنت لشگر امیر مسعود سئوال کرد جواب داد که او در مازندران دو اب خاصه امیر مسعود چهارده هزار اسب بود و شش صد سر استر و چهار صد شتر که هر شب بقلم من علیق آنها مقرر می شد عدد سپاه را بر این قیاس باید نمود .

ذکر محمد آتیمور در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنك امیر شیخ علی کاون بر افراشت محمد آتیمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد آتیمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خواطر کوشیده از روی استقلال بسرانجام امور ملك و مال قیام نمود بعد از آن که مدت دو سال بر آن منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را باخود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آتیمور در آمد و او را مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمت نمانده باوجود آنکه مهم تو و خواجه تو بیمن تقویت این فرقه واجب التعظیم تمشیت پذیرفته پیوسته اراذل و اوباش را بر ایشان تقدیم می نمائی و موافق خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد آتیمور متحیر مانده و چون سلاحی باخود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آنچه حالا صلاح باشد آنچنان میکنم ایشان گفتند برخیز و باین خانه در ای که ما حکومت تورا نمیخواهیم محمد آتیمور بالضرورة بخانه در آمده مخالفان در بروی وی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان تا همگنان در خدمت تو کمر بر میان جان بندیم خواجه

شمس الدین علی هر چند که ضمناً طالب ریاست بود اما بواسطهٔ آنکه مردم قتل محمد آتیمور را حمل برغرض دنیوی ننمایند گفت من درویشی و گوشه نشینی را بر سلطنت ربع مسکون برابر نمیکنم مناسب آن که کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمایند و محمد آتیمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و آن جماعت در ساعت برینموجب عمل نمودند .

کلو اسفندیار بعد از قتل آتیمور در شهر سبزوار شهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه فضل و نه ادب بنا بر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقهٔ ناستودهٔ تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست می کرد وشیوهٔ ظلم و تعدی بجای می آورد لاجرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آتیمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس ـ الدین فضل الله که برادر امیر وجیه الدین مسعود بود گماشتند .

امیر شمس الدین فضل الله بعیش عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود بنا بر آن خبر فتور ملك سربداران بطغا تیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربهٔ ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده باخود گفت **بیت** دلا گدائی و رندی ز پادشاهی به دمی فراغت خاطر ز هرچه خواهی به و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین علی* نهاده به بسط بساط فراغت و انبساط مشغول می نمود و زمان حکومتش هفت ماه بود .

خواجه شمس الدین علی بعضی از مورخان از وی بخواجه علی شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده و خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف داشت و در زمان دولت همت بر اجراء سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را بمرتبهٔ رعایت می نمود که خوردن بنك و شراب از قلمرو خویش بالکلیه بر انداخت و قرب پانصد زن فاحشه کشته دفین مطمورهٔ خاك ساخت شبها تنها گرد محلات طواف نمودی و اخبار کلی و جزئی را معلوم فرمودی و چون طغا تیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترك لشگر کشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت **نقلست** که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که تمغا تعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبهٔ حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی شده و خواجه محصلان تعیین کرده تا هرچه حیدر اندوخته بود از او بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت یافته شمهٔ از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی مردی فحاش و دشنام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در خرابات نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشك از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را باخود مخمر گردانید و از این باب شمهٔ باخواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دادخواهی برگشاد و گفت ایخواجه بحال من ترحم نمای و پیش دویده خنجری بر سینهٔ خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را زخمی

زندخواجه یحیی آواز بر آورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ایخواجه ندانستم که این امر بنا بر استصوات شماست و یکی از فضلا که باخواجه شمس الدین علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که بیت ای در نبرد حیدر کرار روزگار ٭ وی کرده راست خنجر تو کار روزگار قتل خواجه شمس الدین علی در شهور سنه ۷۵۳ بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید

خواجه یحیی کراوی بصفت شجاعت و اصالت و پرهیزکاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغباب و رفاع حال علماء و فضلا سعی موفور فرمود و از اخوان انعام و احسانش غنی و فقیر محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او و نوکران و سرهنگان بساط احتیاج در نوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت سربدار بر خواجه یحی کراوی قرار گرفت طغاتیمورخان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده اورا بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحی نخست از قبول این التماس ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت فرمان خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث وخمسین وسبعمائه باسیصد مرد بهادر متوجه اردوی عالی گشت و بعد از وصول صلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی و یکدو طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غیر تمچی و آفتابه چی و فراش و خواجه سرا کسی نبود ببارگاه در آمدند و خواجه یحی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تبری برفرق پادشاه زد چنانچه بروی درافتاد. وخواجه یحی سرش از تن جدا کرده فزع روز محشر در میان مغولان برخواست و مضمون آیت (یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه) ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده برهیچکس ابقا نکردند و با اموال بسیار و براق بیشمار روی بسبزوار آوردند و روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران باردوی طغاتیمورخان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجا آورده در روز چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمورخان را بباد فنا دادند وعلی کلا التقدیرین سربداران جلادت آثار کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید وچون مدت چهارسال وهشت ماه از حکومت خواجه یحی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنهٔ ست وخمسین وسبعمائه برادر زنش علاءالدین فرصت نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود در آمد برجست و بر پس اسب او نشست وخنجر بر پهلویش فرو برده خواجه هم در آن گرمی دست پس برده اورا بگرفت و هردو را کب از مرکب افتاده خواجه یحی قاتل خودرا زخمی زد و فی الحال قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند.

خواجه ظهیر الدین کراوی بروایت مطلع سعدین خواهرزادهٔ خواجه یحی‌ـ کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بر هر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربدار شد واو مردی حلیم کم آزار بود و

همواره بنرد وشطرنج اشتغال مینمود وحیدر بسرانجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعداز انقضاء چهل روز حیدرخواجه را معزول گردانیده وخود متعهد آن مهم گردید .

پهلوان حیدر قصاب چون چهارماه برتق وفتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوغانام بنابر اشارت خواجه خویش درربیع الآخرسنه ۷۶۱ اورا بقتل رسانید .

امیر لطف‌الله ولد امیروجیه الدین مسعود بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابك او بود بعداز قتل حیدرقصاب یکسال وسه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از آن میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف‌الله رابگرفت و بقلعهٔ دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود وسربداران امیر لطف‌الله را میرزا میگفتند ومعلوم نیست که پیش ازواین لفظرا بر کسی اطلاق کرده باشند .

پهلوان حسن دامغانی درشهور سنه ۷۶۲ درسبزوار برمسند ایالت نشست ودر ایام دولت او درویش عزیز ازمریدان شیخ حسن جوری درمشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بروجمع آمدند ودرویش بمعاونت آنجماعت خروج کرده قلعه طوس رامسخر ساخت وپهلوان حسن بعداز شنیدن اینخبر لشگر بدانجانب کشید وطوس را گرفته چند خروار ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای ودرویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین قضیه خواجه علی موید سبزواری دردامغان خروج کرده امیر نصرالله راکه گماشته پهلوان حسن بود ازشهر اخراج فرمود و محمود رضارا گفت که تراباصفهان میبایدرفت ودرویش عزیزرا آورده محمود گفت این خدمت را بتقدیم می‌رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه اینمعنی راقبول فرموده محمود باصفهان رفت ودرویش بوالفضول رابدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهة بسیاری از مردم آنحدود کمر خدمتش بستند ودرخلال این احوال جمعی درقلعه شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند وپهلوان دفع ایشان را اولی دانسته وسبزوار راخالی گذاشته بدانجانب شتافت وبمحاصره مخالفان مشغول شدوچون خبرخلو عرصهٔ سبزوار بعرض خواجه علی ودرویش عزیز رسید بدان جهة توجه نمودند وبی مشقتی بشهردرآمده بدارائی رعیت وسپاهی اشتغال فرمودند وخواجه یوسف سمنانی راکه وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف‌الله بقتل رسانیدند وپهلوان حسن چون اینخبر شنید غیر اطاعت چارهٔ ندید بخیال مریدی درویش ونوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسرداران سپاه مکتوبات نوشت که نخست حسن رابکشید آنگاه رخت بوطن کشید وچون اهل وعیال آنمردم درسبزوار بودند بازمانه یار گشتند وبیگناگاه در اثناء راه دست درعنان پهلوان زده اورا ازاسب پیاده ساختند وسرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهارسال وچهارماه بود .

خواجه‌علی مؤید چون بتائید الهی درسبزواز برمسند شهریاری نشست دراظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده باقصی الغایة درتعظیم سادات عظام کوشید و بامید ظهور صاحب الزمان سلام‌الله علیه هرصباح و مساء انتظار میکشید لطف و کرم آنخواجه محتشم رانهایت نبود وجهة رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب بنك وشراب اقدام نمیفرمود بعداز نه‌ماه که بامر حکومت پرداخت لشگری بدرویش عزیز داده اورا بحرب ملك معزالدین حسین کوت فرستاد وچون درویش به‌نیشابور رسید خواجه تغییر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روانساخت که درویش عزیز راتنها گذاشته مراجعت نمایند آنجماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند ودرویش بازمرهٔ ازمریدان عزیمت عراق فرموده خواجه طایفهٔ ازعقب ارسال داشت تاهمه رابقتل رسانیدند ودرسنهٔ سبع وسبعین وسبعمائه ملك غیاث‌الدین پیرعلی نیشابور راکه داخل قلمرو خواجه علی مؤید بودتسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندرشیخی ولد افراسیاب جلابی داد ودرسنه ثمان وسبعین درویش رکن‌الدین که از جمله مریدان شیخ حسن جوری و درویش عزیز بود بفارس رفته ازشاه شجاع استمداد نمود وبالشگر و استعداد فراوان بخراسان درآمده اسکندرشیخی دست ارادت بوی داد باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه‌علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت ودرویش رکن‌الدین درسبزوار تمکن یافته در سنه تسع وسبعین سبعمائه خطبه بنام خود خواند ودرسنه ثمانین وسبعمائه امیرولی که بعد ازقتل طغاتیمورخان برمازندران مستولی شده بوددرمقام امداد خواجه‌علی آمده بمرافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند ودرویش رکن‌الدین فرار برکارزار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر درسبزوار زمام امرایالت بقبضهٔ اقتدار درآورد ودرسنه ثلث وسبعین وسبعمائه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحب‌قران کردون غلام امیرتیمور گورکان برممالك خراسان افتاده خواجه علی مؤید برسم استقبال استعجال نموده درنواحی نیشابور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمهٔ ایام حیات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید .

ذکر تسلط امیرولی بر ولایت جرجان

پدرامیرولی که شیخ علی هندو نام‌داشت ازامراء معتبر طغاتیمور خان بود وامیرولی درحجر تربیت خان نشو ونما یافته آثار اقبال در بشرهٔ اومشاهده می‌افتاد ودرآن روز که طغاتیمورخان بغدرسربداران جهان گذران رابدرود نمود امیرولی باچند نوکر معدود به نیشابور شتافت وامیرشبلی جاونی‌قربانی که حاکم آندیار بود خواهراورا درحبالهٔ نکاح کشیده امیرولی بعداز چند روزی باامید بسیار و عددانداك روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید ازهزاره امیرعلی شیخ‌هندو قریب دویست سوار وپیاده کمر بخدمتش

بستند وسربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استرآباد بود باغرور بسیار و پانصدسوار تیغ گذار برسر امیرولی راند وامیرولی پای ثبات فشرده برسربداران ظفر یافت واکثر ایشان رابشمشیر تیز بگذرانید و لشگریان امیرولی ازاسب وسلاح وآنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند وانهزام وانعدام سربداریهٔ در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمورخان که درزوایا مخفی بودند درظل رایت امیرولی جمع آمدند وابوبکر شاسمانی که ازقبل حسن دامغانی درشاسمان حکومت مینمود بادوهزار سوارو پیاده سربدار بجنك امیرولی رفته و ازمعرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن پنجهزار مرد شمشیرزن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استرآباد گشت وچون در سلطان دوین فرودآمد امیرولی باطایفهٔ ازشیران بیشهٔ یکدلی ازجنگل جرجان بیرون شتافته دربرابر ابوبکر صف قتال بیاراست وبحسب تقدیرخوفی در دل سربداران افتاده مردم امیرولی بیکبار فریادبرآوردند که تات قاشتی یعنی تازیك بگریخت وسربداریه روی بگریز آورده ابوبکرشاسمانی خودرابرآب گرگان زداما بیرون نتوانست رفت ومردم امیرولی ازعقب رسیده سرش از تن جدا کردند وخلقی کثیر ازسبزوار کشته گشته بقیه السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیرولی در استرآباد قوی حال شده بتدریج بسطـام ودامغان وسمنان و فیروزکوه رانیز بتحت تصرف درآوردو تازمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان درآن بلده حکومت میکرد .

گفتـار در ذکر ملوك کرت و بیان شمه ازحال اجداد آن حکام عالی نژاد .

بروایت بعضی ازمورخان نسب آن ملوك نافذ فرمان بسلطان سنجربن ملکشاه ـ سلجوقی می پیونددومؤیداین مقال درآنکه مثنوی ربیعی پسرقاضی فوشنجی درمدح ملك فخرالدین گفته که بیت قاعدهٔدودهٔ سنـجـر توئی ✿ واسطه ملك سکندر توئی ✿دوده سنجرزتو خواهدنوید ✿ ملك سکندر بتوداردامید ومولا ناصدرالشریعة دروصف ملك معزالدین حسین کرت گوید که شعر ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم ✿ به نال فخراً آل کرت بن سنجر و ملك شمس الدین محمد که نخستین ملوك کرت است دخترزاده ملك رکن الدین بودنسب و ملك رکن الدین بعزالدین عمرمرغنی می پیوست و عزالدین عمر ازبنی اعمام سلطان ـ غیاث الدین محمدسام است که ذکر سلطنت او درمجلد ثـانی گذشت و اوبمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت ودرایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات دردارالسلطنة هراةعلم ایالت می افراشت دراوان دولت مساجد ومدارس وخوانق وریاطات بنانهاد و بدست درباعطا ابواب لطف ومرحمت برروی روزگار علما وفضلا گشاد وازجملهٔ اهل

فضل وارباب انشامولانا شهاب الدین عبدالله فامی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است باعزالدین عمر معاصر بودو نوبتی درمدح او قصیده نظم نموده که پنج بیت اول آن این است بیت درعهدعزالدین عمر آن شاه مرغنی ✿ ایام شد مساعد و امید نشد غنی فرخنده خسروی که ز کحل سخای او ✿ دارد همیشه دیدهٔ حاجات روشنی خورشید با ترفع و گردون باعلو ✿ با جاه او محقر و باقدر اودنی از هفت چرخ همتش ارچه بلند تراست هستش صفت تواضع وعلم و فروتنی بی‌هیچ شبهه روز سخا و که مصاف✿اوراست بزم حاتمی ورزم بیژنی ودرآن وقت که عزالدین عمر برحکومت دارالسلطنهٔ هراةرقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه‌خیساررا ببرادرخویش **تاج الدین** عثمان مرغنی ارزانی داشت وچون تاج الدین عثمان فوت شدحکومت خیسارو بعضی از بلادغور به پسر اوملك ركن الدین مرغنی تعلق گرفت وملك ركن الدین که جدمادری ملك شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیهٔ حال آن نبیرهٔ دولت‌مندمشاهده‌فرمود همگی همت بر تربیت اومقصور گردانید وملك شمس الدین دراندك زمانی بوفور فضل ودانش وشجاعت وسخاوت وسایر محاسن اخلاق از احکام آفاق منفر دوممتاز گشت وچون ملك ركن الدین دروقت تسلط چنگیزخان برولایات ایران اظهار اطاعت وانقیاد نموده بسنت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیزخان برلیغ فرستاده حکومت خیسار وغوروتوابع را بروی مسلم داشت وملك هرگاه باردوی سلطان سلاطین چنگیزخان میرفت شمس الدین محمدرا همراه میبرد وملك شمس الدین محمد بواسطهٔ حدت فهم ووقوف بر یاساو تورهٔ مغولان نزد امراوارکان دولت چنگیزخانیان اعتبارتمام یافت وملك ركن الدین درشهورسنه ثلث واربعین وستمائه بجهان جاودان شتافت وملك شمس الدین محمدرا بعداز فوت جد بزرگوار درد یارخراسان وسایر بلادجهان وقایع وحالات روی نموده درزمان سلطنت منکوقاآن بتر کستان رفت ودریکی ازمعارك که قاآن را بامخالفان دست داد آثار شجاعت ومردانگی بظهوررسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید وامارت مملکت هراة وغور وغرجستان واسفزار وفراه وسیستان بوی مفوض گشته ملك بمسکن معهودمراجعت نمودودرباب عمارت وزراعت ومعموری شهرو ولایات اهتمام فرمودواز اولادابی بکر کرت هشت نفر دردارالسلطنهٔ هراةحکومت کردند وایام اقبال ایشان از زمان منکوقاآن تامحرم الحرام سنهٔ ثلث وثمانین وسبعمائه که امیر تیمور گورکان آن بلده‌را مفتوح ساخت امتدادداشت واول ایشان ملك شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است وآخرایشان ملك غیاث الدین پیرعلی ولدملك معزالدین حسین

ذکر سلطنت ملك شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملك شمس الدین محمد دوستکام ومقضی المرام ازاردوی منکوقاآن بخراسان باز گشت بلدهٔ هراةرا مرکز دولت ساخت وملك غرجستان سیف الدین وحاکم سیستان نصیرالدین را که باوی در مقام وفاق زندگانی نمودند بدست آورده بکشت وقلعهٔ بکر را که

درغایت حصانت ومتانت بود فتح فرمود وبعدازفوت هلاکوخان باردوی آباقاخان شتافته در معرکهٔ برکه‌خان بنوعی لوازم جلادت ومردانگی بتقدیم رسانید که اباقان‌خان اورامنظور نظرعاطفت گردانید وتشریفات فاخره وطبل وعلم عنایت کرده اجازت مراجعت داد وملك بمقرعز خود خرامیده بحکومت مشغول گردید و در شهورسنه ٦٦٧ که براق‌خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملك شمس الدین محمد طوعاً او کرهاً بملازمت شاهزاده رفت وسیورغامیشی ونوازش یافت اما اطوار براقیان درنظرش ناپسند نموده بعدازروزی چند عنان بجانب قلعهٔ خیسار تافت وچون براق ازدست بردلشگر عراق وآذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه وحسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگرهراة آبادان نبودی وملك شمس- الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشگر جغتای در آن ولایات این قدر اقامت نفرمودی بنا بر آن اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده تبشین اغول وخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان اورا از این مقام گذرانیدند و بعرض رسانیدند که مناسب آنست که نخست شمس الدین محمد را بچنك آوریم بعد از آن فکر هراة کنیم و پادشاه نصیحت نیك اندیشان شنیده جمعی از امرا ولشگریان را بمحافظت هراة بازداشت ورایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملك شمس الدین محمد درقلم آورد و آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید **قطعه** فروغ ملك ملك شمس الدین محمد کرت توئی که همچو ملك سربسر همه جانی ✿ مشقتی که زهجرت رسید بردل وجان ✿ بکنه آن نرسد فهم انسی وجانی ✿ بچشم من که دروهر دو کون در ناید غبار موکب توهست کحل انسانی ✿ زرای روشن باریك بین تو الحق چنان سزد که چو این شوق نامه برخوانی ✿ زبادپای برانگیزی آتش غرمت ✿ بآب حزم غباری که هست بنشانی ✿ چه رنجها که رسد بردل غمین ضعیف ✿ اگر تو هیچ بدین سو قدم نرنجانی ✿ چه فتنه‌ها که زروی زمانه برخیزد ✿ نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی وچون این نامه ملك بشمس الدین محمد رسید درجواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن اینست که سالها بنماز وروزه واستمداد همم ودریوزهٔ محبت مخلص خواسته تا بازلقای صاحب اعظم ودستور اعدل اکرم شمس الحق والدین زیدقدره به بیند وغمان نو و کهن باز گوید فاما **رباعی** بادشمن من دوست چوبسیار نشست ✿ بادوست نشایدم دیگر باز نشست ✿ برهیز از آن عسل که بازهر آمیخت ✿ بگریز از آن مگس که بامار نشست ✿ واین رباعی را نیز قلمی کرد که **رباعی** آن به که خردمند کناری گیرد ✿ با گوشهٔ قلعه حصاری گیرد ✿ می میخورد ولعل بتان میبوسد تا عالم شوریده قراری گیرد و در شهور سنهٔ اربع وسبعین وستمائه باباقاخان نوبت دیگر منشور ایالت هراة وولایات نزد ملك شمس الدین فرستاد واستمالت نامهٔ نیز ارسال داشت ودر آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنا بر آن ملك از قلعه خیسار بیرون آمده بهراة شتافت وبعداز چندگاه بسبب استدعاء امرا وارکان دولت آباقاخان خاطر برملازمت پادشاه قرار داده ازهراة باصفهان رفت واز آنجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان خرامید امامنظور نظر التفات اباقاخان نشد وپادشاه اورا در تبریز نگاهداشته پسر و برادرش را

بجانب دربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ٦٧٦ بسبب شرب شربت مسموم رخت بملک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته‌اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جملهٔ فضلا **مولانا وجیه الدین** نفسی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود و در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود **قطعه** بسال ششصدو هفتادو شش مه شعبان٭ قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال٭ بنام صفدر ایرانیان محمد کرت بر آمد آیت والشمس کورت در حال .

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بدار عقبی در اردوی اباقاخان بسر میبرد و در آن اثنا تبشین اغول برویرانی بلدهٔ فاخره هراة اطلاع یافته شمهٔ از آن معنی بعرض برادر رسانید و سعی نمود که اباقاخان در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور نظر شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و فرمان داد که اورا بلقب پدر ملقب گردانند بنا بر آن بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلدهٔ فاخره را معمور و مزروع ساخته و در شهور سنهٔ تسع و سبعین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعهٔ خیسار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۷۰۱ لشگر بقندهار کشیده آن مملکت را مسخر گردانید و سالماً و غانماً به دار الملک خویش باز گردید و چون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین بنا بر اقتضاء روزگار پسر خود علاء الدین را در هراة بحکومت بازداشته بقلعهٔ خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را کشته پناه بملک شمس الدین برد و ملک اورا گرفته نزد ارغون خان روان ساخت و اگرچه پادشاه را این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز و سعایت گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرارداد که مدت العمر از قلعهٔ خیسار پایان نیاید و همان جا روزگار میگذرانید تا در شهور سنهٔ خمس و سبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جملهٔ فضلا **مولانا حکیم الدین غوری** با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود و در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود **قطعه** روز پنجشنبه از صفر ده و دو ٭ سال هجرت رسیده هفتصد و پنج شمس دین کرت خسرو آفاق٭ شد بفردوس از این سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریعان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر کاردانی موصوف بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشاء و ابداع نظم و نثر از ابناء ملوک سمت امتیاز داشت

و پدرهمواره اورا مشمول عطوفت گردانیده وهمت بر تربیتش میگماشت اما در آن اوقات که ملك شمس الدین درقلعهٔ خیسار پای دردامن انزوا کشیده بود ملك فخرالدین بر ترك ادبی جسارت نمود و پدراز پسر آزرده خاطر گشته اوراحبس فرمود وملك با طایفهٔ ازخواص مدت هفت سال درمحبس مانده درشهورسنهٔ ثلث وتسعین وستمائه فرصت یافت و بندخودرا درهم شکسته بقلعهٔ بالا رفت ومتحصن شدوهر چندملك شمس الدین قاصدان واستمالت نامها فرستاده اورا بپایان طلبیده برقول پدر اعتماد نکرد وامیر نوروز که در آن زمان بیمن دولت غازان راتق وفاتق ممالك ایران بود ایلچیان پیش ملك شمس الدین ارسال داشته زبان بشفاعت ملك زاده بگشادو نوشت که اورا بدینجانب میباید فرستاد وملك شمس الدین درجواب امیر نوروز بقلم درآورد که از ناصیهٔ حال فرزند فخرالدین چنان تفرس مینماید که اورا نه قابلیت ملازمت آن جنابست و نه صلاحیت مصاحبت اینجانب امید آنکه ازسر زلاتش در گذرند واو راهم براین حال بگذارند وامیر نوروز کرت دیگری قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملك شمس الدین ملك فخرالدین را بعهدوایمان ازجانب خود ایمن گردانید تا ازقلعه بپایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید وچون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز و برادرزاده خودرا باوی در سلك ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده اورا باطبل وعلم ومنشور حکومت بصوب دارالسلطنهٔ هراة روان گردانید وملك فخرالدین بعظمی هرچه تمامتر بآن بلده فاخره در آمد ـ باستمالت سپاهی ورعیت پرداخت و درعدل وانصاف کوشید آنمملکت رامعمور و آبادان ساخت اماچنانچه درجزء اول ازین مجلد مذکورشد درسنهٔ ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد وحقوق تربیت امیر نوروزرا نابوده انگاشته اورا بقتلغشاه نویان سپرد تابقتل آورد ولشگر کشیدن دانشمند بهادر درزمان اولجایتوسلطان بدارالسلطنة هراة وکشته شدن او درقلعه اختیارالدین بشمشیر غدر جمال الدین محمدسام درزمان ملك ـ فخرالدین روی نمود وهمدران ایام درشهور سنهٔ ۷۰۶ ملك فخرالدین درحصار اشکلجه بعالم آخرت توجه نمود قلعه اختیارالدین وخانقاهی که دردوران دارالسلطنه هراة ببازار ملك واقعست ازجمله بناهاء ملك فخرالدین است وربیعی شاعر باوی معاصر بودو کرت نامه رابنام نامی او نظم نمود و ملك فخرالدین بهنر وکاردانی موصوف و بشجاعت وبهادری معروف بودودرطریق بزم ورزم ازرستم وحاتم راحج نمود بیت دست رستم ببست کوشش او ✿ نام حاتم ببرد بخشش او ودرایام ایالت خودحکم فرمود که هرزنیکه روزاز خانه بیرون آید چادراورا سیاه کنند وسر برهنه گرد بازارها بر آورند وسروریش مقامران رافرمود که بتراشند وشرابخواران را بعداز جزاء شرع در زنجیر کشیده بخشت و ناوه کشیدن تکلیف نمایندودرانشاء واختراع نظم ونثر ازابناء ملوك سمت امتیازداشت و بخوردن ورق الخیال گاهی اشتغال مینموده ودروصف آن ابیات برصفحهٔ روزگار گذاشته این رباعی از آن جمله است **رباعی** هرگه که من از سبزه طرب ناك شوم ✿ شایستهٔ سبز خنك افلاك

شوم باسبزخطان سبزه‌خورم بر سبزه ✿ زان پیش که همچو سبزه درخاك شوم .

گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدارالسلطنه هرات وذکر بعضی ازحوادث آن بلدهٔ جنت صفات

چنانچه درضمن وقایع ایام‌دولت غازان‌خان سبق ذکر یافت در زمان‌آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان ازممالك عراق وآذربایجان بخراسان گریخته پناه بملك فخرالدین محمد کرت بردند واولجایتوسلطان بنابرفرمان برادرجهةطلب آن‌طایفه لشگر بهراة کشیده میان‌اوو‌ملك محاربات دست‌داد وبالاخره برمبلغ صدهزار کپکی صلح‌اتفاق افتادوچون غازان‌خان ازجهان گذران بعالم‌جاودان انتقال‌فرمود وسلطان‌محمد خدابنده بجای‌برادر برمسند خانیت صعود نمود ملك‌فخرالدین پای دردامان استغنا کشیده باردو نرفت وبلوازم تهنیت‌نیز نپرداخت بنابرآن اولجایتوسلطان دانشمندبهادر راباده هزار سوارجوشن پوش‌نیزه گذار بجانب هراة روانساخت که ملك‌فخرالدین و نکودریان را بلطف‌یاعنف بدرگاه عالمپناه رساند و چون دانشمندبهادر بجلگاه هراة درآمدومهم اوو‌ملك فخرالدین بصلح‌فیصل نیافت‌حکام‌فراه‌واورق وقلعه‌گاه واسفرار وسایر ولایات نزدیك‌را طلبیده بظاهرشهر شتافت ومولانا وجیه‌الدین‌نسفی که‌منصب قضاء بلده هراة تعلق‌بوی داشت وقبل‌ازرسیدن‌امیر دانشمند بخراسان جهةمهمی به‌نیشابوررفته‌بود ودر آن‌بلده برسبیل‌اختیار یااضطرار بدانشمند بهادر پیوسته‌دراین ایام‌ازغایت دیانت‌بعرض رسانید که هراةرا آسان میتوان گرفت مشروط بآنکه‌شوارع‌را چنان‌مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواندبرد و بتعلیم‌قاضی دانشمند بهادرسواران‌هشیار برهرطرف گماشت وچون‌درشهرمحصول کهنه تمام‌شده‌بودونونرسیده قحطی‌عظیم روی‌نمود بعدازآنکه‌ده دوازده روز ازجانبین بحرب و ستیزپرداختند بوساطت شیخ‌قطب‌الدین‌چشتی میان امیر دانشمندو‌ملك‌فخرالدین بساط مصالحه‌تمهید یافت بربنموجب که‌ملك‌فخرالدین‌بقلعه‌اشکلجه که‌آنرا امان‌کوه‌نیز میگفتند رودتامغولان دراثنای راه متعرض بملك نتوانند وازابناء دانشمندبهادرلاغری باوی همراهی نماید وطغابیلدهٔفاخرهٔهراة درآمد وچون‌ملك‌بحصار رسد لاغری‌را باز فرستد و بربنموجب عهدوپیمان درمیان آورده عهدنامها نوشتند و بغلاظ‌ایمان تاکید یافت آنگاه طغای بامعدودی چند بشهردرآمد و ملك‌فخرالدین قلعهٔ اختیارالدین رابجمال‌الدین محمدسام که ازنوکران‌قدیم او بود وبصفت‌سجاعت وتهور اتصاف‌داشت سپرد ودرمحافظت آنحصار ونگاداشتن‌عنان اختیاروصیتها فرمودوشمشیر خاصهٔ خویش‌بوی‌داده گفت هرکس ازساکنان قلعه شهرازفرمان‌توگردن پیچدسرش‌باین تیغ بینداز وجمال‌الدین‌محمدزمین خدمت‌بوسیده گفت بقدرمقدور لوازم جان‌سپاری‌بتقدیم خواهم‌رسانید وملك‌هزار جوشن وتیغ وکمان برسپاهیان قلعه بخش‌کرده بادوبست و

پنجاه سوار نامدار وامیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد وچون ثلثی از شب بگذشت بقلعه درآمده روی دیگر لاغری را قرین انعام و اکرام باز گردانیدو به دانشمند بهادر پیغام فرمود که مابعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز از مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارند وچون لاغری بپدر پیوست دانشمند عازم شهر گشته فرمرد تانای زرین دردمیدند و کوس حربی فرو کوفتند و رایت اژدهاپیکر برافراختند وبغرور موفور از کهدستان سوارشده روی بشهر آوردند وبعداز وصول ازشکوه خاکریز ورفعت فصیل در تعجب افتاده بتخریب سورفرمان داد و دروازهارا بمعتمدان خویش سپرد وروزدیگر کس نزدمحمدسام فرستاده پیغام داد که بملازمت مبادرت نمای و از فرموده تجاوز جایز مدار محمدسام در برابر کلمات خشونت آمیز برزبان رانده وامیردانشمند قصد کرد که بمحاصرهٔ قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را با طوطك بلا نزد فخرالدین بامان کوه روان ساخته تااززبان اوبگوش ملك رسانند که چنان داعیه دارم که فرزندلاغری رابار دوی همایون فرستم تاعرضه دارد که ملك اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلده هراة رابدیوان اعلی باز گذاشت واز آن می اندیشم که پادشاه بپرسد که ملك قلعه اختیارالدین راتسلیم کردیانی واین سخن را لاغری جواب نتواندگفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملك رقعه بمحمدسام بنویسد که مرالحظهٔ بقلعه راه دهدمقرر آنکه آن مقام رانظاره کرده بیرون آیم وبپادشاه عرضه داشت کنم که ملك شهروقلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد وچون اینمعنی بررای انور سلطانی واضح کرد والبته یرلیغ جهان گشای نفاذیافته باردیگر حکومت این مملکت تعلق بملك خواهد گرفت وجناب شیخ الاسلامی وطوطك بلااین ملتمس رابعرض ملك فخرالدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مغول بدکیش بعهدخویش وفا نخواهد کرد وخواجه قطب الدین چشتی زبان به نصحیت گشاده وطوطك بلا مبالغه نموده وبالاخره ملك فخرالدین رقعه به محمدسام نوشت مضمون آنکه پدرم امیردانشمند بتماشاء حصار خواهد آمد باید که در استرضاء خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمدسام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملك فخرالدین نهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده اورا برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود القصه چون خبر اطاعت محمدسام باامیردانشمند رسیدعزیمت قلعه نموده درخفیه باولاد خویش طغای ولاغری گفت که درحصار مترصد من باشید وهرگاه که کمان خود ازقورچی طلب دارم محمدسام واتباع اورا بگیرید آنگاه هندوی منجم راطلبیده گفت رملی بکش و ببین که صلاح مادر رفتن قلعه هست یانی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیراکه ازاشکالی که متعلق بدولت ابدپیوند است بوی خون می آید دانشمند بهادر ازشنیدن این سخن اندیشه مند گشت وبالاخره بنابر اغواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیارالدین شده نخست پسرخودلاغری را بابیست

کس بدانجا فرستاد وجمال الدین محمدسام امیرزاده رااستقبال نموده درخرگاه ملک فخرالدین فرودآورد ومجلسی درغایت آراستگی ترتیب داده کاسه‌داشت وهمچنین یکیک ودود و از معتمدان دانشمند بهادر بقلعهٔ درمی آمدند تاعدد ایشان بهشتاد رسیدآنگاه جناب امارت پناه باصد وهشتاد کس که جیبه درزیرجامه پوشیده بودند پای درحصار نهاد ومحمدسام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورده امیردانشمند گفت که ای تازیك بوالفضول تو بکدام استطاعت ازاطاعت من تقاعد نمودی وبااین چند روستای مجهول درین قلعه‌خزیدی وخودرا درسلك منازعان اولجایتوسلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تاهمین لحظه سرت ازتن بینداز ند واین قلعه‌را باخاك راه یکسان سازند محمدسام گفت برضمیر انور حضرت امیرمخفی نخواهدبود که خدمتکارشایسته آنست که باوامرو ونواهی مخدوم خودقیام نماید وپیمان نشکند ودرایمان حانث نشود وسبب تاخیر دراحتراز شرف پابیوس آنست که‌ملك بنده‌را سوگندداده بودکه بی‌اجازت او ازحصار بیرون نیایم وبملازمت هیچ آفریدهٔ نروم عذرمحمدسام مقبول افتاده ودانشمند اوراپیش‌طلبیده‌و درآغوش کشیده گفت تورا بفرزندی‌قبول کردم وجرات وجسارت ترابعفو واغماض مقابل گردانیدم وهمچنان سوارتاصحن حصاربراند چون‌فرودآمد وپای برزیرنردبان‌نهادتاج الدین که‌یکی ازسرهنگان‌غوربود پیش آمده دست اورابیوسید دانشمند گفت پیش‌روو مارا دلیل‌باش تاببارگاه ملك‌فخرالدین رسیم یلدوز گفت راه نزدیك است وتاریك نیست امیردانشمند بخندید و روانشد وهمانجایلدز بیکدست گریبانش راگرفته بدست دیگر گرزی برسرش‌زد وابوبکرسدید که درسلك‌خواص‌فخرالدین انتظام‌داشت‌ازجانب‌بالادر رسید وشمشیری برگردن‌دانشمندبهادر زد چنانچه درصحن‌قلعه افتاد اتباع‌امیر دانشمند چون‌حال بران منوال دیدندبازپس‌جسته خواستند که ازحصاربیرون روند امااابواب قلعه وطرق نجات‌مسدود یافتندوتیغ یمانی‌غوریان آغاز سرافشانی کرده آنمقدار ازمغولان گشتند که‌صحن حصاراز خون‌درتموج آمد وجمال‌الدین محمد سام ونوکران اوچندان غنیمت گرفتند که عشرعشیرآن بخزانه‌خیال ایشان‌نگذشته بودوآشوب تمام‌درشهرافتاده جمال‌الدین محمدسام بامشهوران‌غور ازقلعه بیرون تاختند وشمشیرانتقام آخته ازچاشت تانمازپیشین بقتل‌وغارت‌خیل‌مغول پرداختند وبعد ازآن حسام‌خون ریزدرنیام کرده‌روی باستحکام برج‌وباره وفیصل‌دروازه آوردند وازحکام‌ولایات خراسان‌ولشگریان اولجا یتوسلطان هرکس ازتیغ‌هرویان نجات یافت‌قدم دروادی گریز نهاده عنان‌بجانب یورت خویش انعطاف‌دادویکی ازافاضل‌در تاریخ آنواقعه گوید **قطعه** بسال‌هفتصد وشش در صفر بشهر هراة ☆ بحکم لم یزلی کردگار بی مانند زدست برد قضااز کف محمدسام ☆ کشید جام شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملك فخرالدین رسید بحسب ظاهر برکار محمد سام انکار نموده زبان ملازمت و سرزنش بگشاد بگشادوضمناً مبتهج‌ومسرور شده‌مکتوبی بمحمدسام نوشت مضمون آنکه بایستی که این

جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید باید که در محافظت شهر و قلعه از خود بتقصیر راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراة فرستاده و ایشان را بمتابعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این خبر بعرض اولجاتیو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای ولد دانشمند بالشکری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضهٔ اختیار امیر یساول دادو بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوقان با بقیهٔ سپاه دانشمند بهادر بآن پیوست و بوجای ایلچی بامان کوه ارسال داشته بملك فخر الدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشگر ما را بفرمودهٔ تو کشته اند اعلام نمای و الا نامهٔ بمردم هراة نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملك فخر الدین سوگند بر زبان آورد که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام و بمردم هراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با میرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سرهنگان درین قضیه با او شریکند و سهیم چون این جواب ببوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غرهٔ شعبان سنهٔ ست و سبعمائه باسی هزار کس از لشگر عراق و آذربایجان و خراسان بظاهر هراة شتافته در برابر برج خاك بر سر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هزار و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق درهم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال می یافت و بسیاری از مردم بوجای کشته می شدند بنا بر آن از در شهر برخاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلدهٔ فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ کس بکمن بار بشهر نمیتوانست برد در خلال این احوال ملك فخر الدین مریض شده در گذشت و این خبر به بوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بظاهر شهر هراة خرامیده آغاز محاصره و محاربه نمود در آن ایام پهلوان یار احمد که بیمن تربیت ملك فخر الدین از مرتبهٔ کشتی گیری بدرجهٔ جانداری ترقی نموده بود و قرب دویست نوکر داشت. با محمود فهاد و نیك پی تیرگر متفق گشته اندیشه که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل رساند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسید نیك پی تیرگر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام درمیان نهاد و محمد سام یار احمد و محمود فهاد را گرفته بچارسو فرستاد تا گردن زنند و قرب دویست کس از نوکران مقتولان خود را از بارو افکنده ببوجای پیوستند **القصه** چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده قرب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتاده و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طایفهٔ از گرسنگان در مسجد جامع بتخت مقربان بر آمده گفتند ای محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بند از پای ملك قطب الدین تولکی که در وقت قتل دانشمند

بهادراورا دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بحدود خراسان و هراة میرسد و میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهدنامهٔ نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمدسام با دویست کس از خواص بقلعه رفته شهر باز گذاشت و در روز یکشنبه ۲۱ ذی الحجه سنهٔ ست وسبعمائه لشکر بوجای بهراة در آمده دست بتخریب برج و باره بر آوردند و خلایق را از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمدسام روز دیگر باده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده گفت از سر انتقام تو درگذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگذشائی تاجمعی از نوکران من با نجا روند و محمد سام سر قبول جنبانیده بوجای اورا خلعتی پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل باده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمدسام باز گشت و روز سیم تاج الدین یلدز ببارگاهش خرامید و او نیز قرین اعزاز و احترام باز گردید و برین قیاس سیزده روز سرهنگان یگان یگان پیش بوجای میرفتند و اسب و حاجت گرفته باز میگذشتند مقارن اینحال امیر یساول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمدسام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب توجه نمای تا ترتیب یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر او اعتماد نموده با جمیع سگان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آن جماعت را گرفته ببوجای سپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمدسام را با بندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول اینخبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و اورا مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب باز گشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة در آمده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنجا می بود تا زمانی که اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود .

ذکر صدرالدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدرالدین که ربیعی تخلص می نمود و در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت مشغول می فرمود بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندماء و خواص ملک فخرالدین محمد کرت انتظام یافته بود بنابر اشاره ملک کرت نامه بر وزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم در آورد و در آن مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام

واحسان مفتوح می‌داشت وهرماه هزاردرم زرنقد ازخزانه باومی‌داد امار بیعی بغایت عیاش وبوالفضول ومعربد بود وهرچه بدستش می‌افتاد بشراب‌وشاهد صرف می نمودو مزاحم اوقات ملك‌شده دیگرچیزی‌میطلبید وحال آنکه‌ملك‌فخرالدین‌ورق‌الخیال‌میخورد وهمواره ربیعی بادهٔ‌صاف میل‌میکرد وبنا برمباینت شراب آخرالامر ملك از صحبت ربیعی متنفرگشته خدمتش بیرخصت بقهستان رفت وملازمت شاه‌علی بن ملك نصیرالدین سیستانی پیش گرفت درآن اثناروزی درپیش شاه‌علی زبان‌بغیبت ملك‌فخرالدین بگشاد وباین‌جهة‌شاه‌علی ازوی رنجیده‌دویست‌دینار بوی‌داد گفت ازاین‌ولایت بیرون‌رو که‌حریف صحبت ما نمی‌توانی بود بعضی نواب شاه‌علی باوی گفتند که ازکمال خردمندی ملك‌عجب می نماید که هم‌چنین شاعری‌را که درعراق وخراسان نظیرندارد بی‌سببی‌ازدرگاه‌میراند شاه‌علی جواب‌داد که هرچند ربیعی فوشنجی بلطف‌طبع موصوفست امابیوفاست وحق ناشناس چه بعداز ده‌سال که مشمول انعام‌واکرام ملك‌فخرالدین بوده بدینجا آمده‌عیبش می نماید وهیچ‌شك نیست که هرگاه ازمانیز برنجد جای‌دیگر رفته‌زبان خبائت خواهد گشاد **بیت** هرکه‌عیب دگری‌پیش‌توآوردوشمرد ✿ بیگمان‌عیب‌تو پیش‌دگری‌خواهدبرد ✿ **القصه** ربیعی ازقهستان به‌نیشابور رفت‌وازآنجا عزیمت عراق کرد ملك‌فخرالدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون‌ربیعی بعراق‌رسد درمجلس ارکان دولت‌اولجایتو سلطان اورا غیبت‌نماید بنابرآن مکتو . به‌ربیعی نوشته اظهاراشتیاق نموده‌وعده‌های جمیل‌فرمود ربیعی ازمطالعهٔ آن مسرورگشت اماجهة رعایت حزم عزم‌جزم نکرد که به هراةرودوعریضهٔ مصدر بقطعهٔ که‌بیت‌اول‌وآخرش اینست‌نزد ملك‌فرستاد **قطعه** سلامی که برقصرادراك‌او ✿ نیفکند فکرت کمندکمان ✿ بآن‌شه . یارجهان کزعلو ✿ چوصدسنجراست وچه‌صد اردوان.وپیغام‌داد که اگرجواب عرضه‌داشت بخط‌ید ملك‌وصول یابد بهراة می‌شتابم والافلا وچون‌نوشته‌ربیعی به‌ملك‌فخرالدین رسیدفی‌الحال سطری‌چند درقلم آورده مبنی‌ازآنکه قصدجان او نکند ودیگری‌رانیز نفرماید ربیعی بعداز مطالعهٔ‌نوازش نامه مستظهرومطمئن خاطر بهراة رفت‌وملك‌اورا پرسش گرم کرده‌درسلك ندماانتظام داد اماطالب بهانهٔ می‌بودکه بهارحیاتش‌را ازصرصر بیدادخزان ممات‌رساند درآن‌اثنا شبی‌ربیعی باجمعی‌از اصحاب ارتکاب شراب نموده‌چون مست‌گشت زبان بدعوی بی‌معنی گشاده وهریك ازحریفان اونیز آغاز خودستائی کردند **بیت** یکی گفت من‌پیل شیر افکنم ✿ بیك‌حمله کوه ازز‌مین‌برکنم ✿دگرگفت چون‌من خروش آورم✿زمین‌وزمان‌را بجوش‌آورم ✿ یکی گفت خورشید رای‌منست✿سرآسمان‌زیرپای منست✿دگرگفت کو رستم‌زابلی✿ که بیندزکند آوران بردلی‌وخطیب‌لاف بسیارزده‌درآخر گفت که اگرشما بامن‌موافق‌باشید باندك‌روزگاری ولایتی‌ضبط کنم‌وخلقی‌را مطیع فرمان گردانم‌حاضران باربیعی بیعت کرده اوهریك ازایشان‌را نامی‌نهاد شهسواراعظم وسام‌دیوبند وپهلوان مشت‌زن ومعین‌تیغ کش ازجملهٔ نامهائیست که‌در آن‌شب‌برآن مردم‌اطلاق نمود وروز

دیگر یکی از شاگردان ربیعی که ازوی رنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه را به تفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز ولقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید وربیعی باهفتاد نفر ازیاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین بپرسیدن برغوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندوفوجی را گوش وبینی بریدند وربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند ودرآن حبس قصیدهٔ درمدح ملک گفت که بدیل باین دوبیت بود **نظم** توهمان گیر که این یوم یقوم الروح است ✿ آفریننده میان من وتوخصم و حکم ✿ درپناه توگریزیم بتوبه به از آنك ✿ گوشهٔ دامنت آنروز بگیرم محکم وملك آن ابیات رامطالعه نموده هیچ جواب نداد وایضاً چندبیت مثنوی دروصف ملك ونهایت عجز خویش بنظم آورده ارسال داشت وبران نیز فایدهٔ مترتب نگشت ومدت حیات ربیعی درآن محبس بپایان رسید وهیچ آفریدهٔ بر کیفیت آن مطلع نگردید

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین

درآن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان درآمده متوجه دارالسلطنه هراة بود وملک غیاث الدین محمد بنابر آزاری که از برادر درخاطر داشت باردوی اولجایتو سلطان شتافت ومنظور نظر عنایت شد ودروقتیکه قتل محمد سام وسایر قتله دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة واسفزار وفراه وغور وغرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت وملك باطبل وعلم وخیل وحشم درشهور سنه سبع وسبعمائه بدارالسلطنه هراة شتافته پرتو انوار معدلتش بروجنات احوال رعایا تافت وایالت ملك برخواطر امراء خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند واورا بمخالفت وعصیان متهم داشتند بنابر این اولجایتو سلطان ملك غیاث الدین راطلب فرمود واوباردو رفته چندسال رخصت مراجعت نیافت ودرسنه خمس عشروسبعمائه مرخص گشته بهراة معاودت نمودودررواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود ودرشهورسنه عشرین وسبعمائه قلعه زره را فتح کردوهمدران اوقات حصار تولك رانیز بتحت تصرف درآورده درسنهٔ احدی وعشرین بادوبیست مرد جلادت آئین بمکه شریفه ومدینه طیبه زاد هماالله تعظیماً وتکریماً رفته بگذاردن حج اسلام وطواف روضهٔ مکرمه خیرالانام صلی الله علیه وآله العظام فایز وسرافراز گشت و درضمان عافیت بمستقر دولت مراجعت فرمود ودرسنه سبع وعشرین وسبعمائه چنانچه درذکر سلطان ابوسعید بهادرخان سبق ذکر یافت امیرچوپان پناه بملك غیاث الدین برده ازدست بیوفائی ملك کشته گردید و درسنه ثمان وعشرین ملك غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان شتافته بنابر کمال اختیار بغداد خاتون بنت امیرچوپان نویان چندان التفاتی نیافت و بدارالسلطنه هراة بازگشت ودرسنه تسع وعشرین وسبعمائه مریض شده درگذشت وملك غیاث الدین محمد

درایام دولت خود مسجدجامع هرات راکه فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود بنابرآن درآن بقعهٔ متبرکه پهلوی سلطان غیاث الدین محمدسام مدفون شدوایضا مدرسه غیاثیه که درشمال مسجد مذکور است بنا کرده معمارهمت آن پادشاه وافرمکرمت است ازجمله مشایخ عظام و فضلاء کرام قدوه ـ السادات والنقبا امیرحسینی قدس سره معاصرملک غیاث الدین بودنام آن جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است وامیرحسینی دراصل از کریو بود ودرعلوم ظاهری وباطنی تبحر داشت درنفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیرحسینی آنشد که روزی بشکار بیرون رفت وبآهوئی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن درآمده گفت حسینی تیر برما میزنی خدایتعالی تورا برای معرفت وبندگی آفریده است نه جهة شکار بنابرآن آتش طلب درنهاد امیرحسینی شعلهٔ زد ومجردشده باجماعتی ازجوالقیان بمولتان رفت شیخ رکن الدین ابوالفتح بن شیخ صدرالدین زکریاء آنطایفه را ضیافت کرد وهمان شب رسول عرب را صلی الله علیه وسلم بخواب دید که گفت فرزند مرا ازمیان اینجماعت بیرون آر و بکارمشغول کن وروزدیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیرحسینی کردند وشیخ رکن الدین آنجناب را ازایشان جداساخته تربیت فرمود تابدرجات عالیه رسید پس بجانب هرات روان گردانید چون امیرحسینی درآن بلدهٔ فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری ازهرویان مریدو معتقدش شدندو آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفوراست کنزالرموز وزادالمسافرین ازجمله منظومات اوست ونزهته الارواح وروح الارواح وصراط المستقیم از جمله منثورات اوست و امیرحسینی درشانزدهم شوال سال هفتصد وهفده درگذشت ودرمصرح هرات دربیرون گنبدعبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفرطیار رضی الله عنهم مدفون گشت .

ذکرملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد

ملک شمس الدین بعدازفوت پدر باتفاق اشراف واعیان هرات برمسند ایالت نشست وازغرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس اولفظ خلدملکه بود ومولانا جمال الدین بن حسام بهددانی درآن باب این قطعه نظم نمود شعر اضاءت بشمس الدین کرت زماننا ✿ واجری فی بحر المرادات فلکه ومن عجب تاریخ مبداء ملکه ✿ یوافق قول الناس خلدملکه وملک شمس الدین برشرب شراب شعف تمام داشت چنانچه درمدت ده ماه که زمان حکومتش بود ده روزهشیار نبود وفاتش درشهورسنه ثلثین وسبعمائه روی نمود

ذکرملک حافظ بن ملک غیاث الدین

ملک حافظ که جوانی خوش صورت بودوخط خوب مینوشت بعداز فوت برادرخویش ملک شمس الدین والی هرات گردید ودرزمان ایالت اوغوریسان برملک استیلا یافته

بی استصواب ملك مهمات را فیصل میدادند و در شهورسنهٔ ۲۸۳ در ممر حصار اورا بقتل رسانیدند.

ذکر ملك معزالدین حسین بن ملك غیاث‌الدین

ملک حسین خلاصهٔ دودمان ملوک هرات بود و نقاوهٔ سلاطین فرخنده صفات بصفت نصفت ورعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرافرازی معروف بتقویت ارکان شریعت غرا بغایت راغب ومایل وهمگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ وافاضل و کنیت و لقب ملک حسین معزالدین محمداست اما شهرت بملک معزالدین حسین یافته بیت چو اعلام دین بروری برفراخت ✡ باحسان دل خلق راشاد ساخت بعدلش نبودی زشاهان کسی ✡ رعیت نوازی نمودی بسی وملک حسین بعداز شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف واعیان غور وهرات حافظ ملک موروث گشت وباوجود صغرسن برای پیروبخت جوان مزاج غوریه راکه از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف یافته بود بحال اعتدال باز آورد ودرشهورسنه ۷۳٦ که سلطان ابوسعید بهادرخان بعالم جاودان انتقال نمود واختلال باحوال بلاد خراسان وعراق راه یافت اکابرواعیان جهان بآوازهٔ عدل واحسان ملک معزالدین حسین روی ببلدهٔ فاخرهٔ هرات آوردند وملک همه را درظل عنایت خویش جای داد وابواب انعام واحسان و اکرام بر روی همکنان بگشاد وبعد ازآنکه امراء خراسان طغاتیمورخان رابر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را درسرانجام امورومهام هرات و مضافات دخل نداد وخطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند اما نسبت بخان درمقام اتحاد آمده دخترش سلطان خاتون را بحبالهٔ نکاح در آورد وملك حسین راچنانچه درذکرسربداران مرقوم کلك بیان گشت درصفر سنه ۷٤۲ با امیر مسعود مقابله روی نمود ودرآن حرب ظفر ونصرت ملك را بود ودرایام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس باسپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشیده چهل روز هرات را محاصره کرده بمصالحه بازگردید ودرسنه تسع وخمسین وسبعمائه میان ملك معزالدین حسین وتسلمش بیك ومحمد خواجه اپردی محاربه دست داده ودران جنگ ستلمش کشته گشته ولوای دولت ملك معزالدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین درسنهٔ احدی وسبعین وسبعمائه بعالم عقبی انتقال نمودمدت سلطنتش سی ونه سال بود خانقاه جدیدی که متصل بمسجد جامع دارالسلطنهٔ هراة واقع است ومدرسهٔ سبز فیروز آباد وخانقاه سلطان وخانقاه سبزخیابان ازجمله ابنیهٔ ملک معزالدین حسین است وآن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبه کاریز که داخل ولایت باخرزاست ودیگرولایات خراسان بقاع خیر بنانمود ومسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود

ذکر لشگر کشیدن امیر قزغن بجانب دارالسلطنهٔ هرات و بیان کیفیت مصالحه او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات

مستحفظان وقایع و اخبار ومستخبران حوادث وآثار آورده‌اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار عجب وپندار بکاخ دماغ راه داد وترفع چتر سلطنت وتجملش نوبت جسارت نموده چند کرت لشگر بتاخت حدود اندخود وشبرغان فرستاد وامراء ارلات واپری که در آنولایات اقامت داشتند ازجرات غوریان بجان رسیده علم نهضت بجانب بادغیس بر افراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهة دفع آنجماعت درحرکت آمده بعد ازوصول بقبول مخالفان چندان از ایشان بقتل آورد که رؤس قتیلان دومنار در برابر یکدیگر در کوچهٔ خیابان بلند گردانید وچون دران اوان سرداری الوس جغتای وایالت بلاد ماوراءالنهر بامیر قزغن قرار گرفته بود وبیمن دولت وحسن معدلتش مهام خاص وعام آندیار سمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که از جمله آنها خواجه رضی‌الدین احمد بن شیخ شهاب‌الدین اسمعیل بوده و با ملک حسین عرق خویشی وسببی داشتند ورفعت لواء عظمتش موافق امزجه ایشان نبود نزد امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند وامراء ارلات واپردی نیز درین باب مبالغه نموده برزبان آوردند **بیت** مگر نسل چنگیزخان برفتاد ✿ که کس گوهر شاه نارد بیاد چنان غره شد غوری بدگهر ✿ که جز خود نیارد کسی درنظر امیر قزغن فرمود که تازیک را چه حد آن باشد که خیال استقلال نماید انشاءالله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش بارطغیان اورا فرونشانم وازصرصر حمله مبارزان جرار قصر اقبال او را باخاک یکسان گردانم آنگاه سی‌هزار مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو اپردی وامیر یساول یلدوز وامیر ستلمش وشاهان بدخشان درسنهٔ اثنی وخمسین وسبعمائه موافق توشقان‌ئیل بصوب خراسان روانشد وملک حسین بعداز تحقیق اینخبر با امراء وارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمانداد که ازقریهٔ بوی‌مرغ تاالنک کهدستان دیواری پهناور کشیدو مخارج ومداخل شرقی هراة مسدود کردو آلات حرب وادوات طعن وضرب ازشهر بدانجا نقل کردند وباچهارهزار سوارو پانزده‌هزار پیاده جرار متشمر جنك وكارزار گشته ایستادند وازجانب امیر قزغن بامردان صف‌شکن ازراه درهٔ باشتان درآمده بالنك کهندستان نزول فرمود روز دیگر هم‌عنان بیان‌قلی وطایفهٔ از سرداران سوارشده در دامن کازرگاه بربالای پشتهٔ بلند برآمدومعسکر ملک حسین را بنظر احتیاط درآورده گفت که این تازیك شیوهٔ مقابله ومقاتله نمیداند زیراکه این موضوع که جهة کارزار اختیار کرده ازدوحیثیت موجب فرار خواهد گشت اول آنکه بهنگام ستیز سپاه اوراسر بالا باید آمد بعکس لشگر ما دیگر آنکه که صباح وقت استعمال آلات حرب است آفتاب از پس پشت

ماطالع شده بر پیشانی شهریار خواهدتافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود رادر برابر نتوانند دیدواز آنجامراجعت نموده در معسکر خویش نزول نمود ودرآن شب هردو سردار متابعان خودرا استمالت داده بصبروثبات وصیت نمودند وروز دیگر که خسرو کواکب مواکب ازافق شرق طلوع نموده روی بمحاربهٔ قاطمان شهرستان آسمان آورد امیرقزغن بامردان شمشیرزن سوار گشته عنان بادپایان آتش نعل را بجانب قتال هرویان انعطاف دادند وملك حسین وسپاه او نیز مستعد پیکارشده دل برجنك وجدال نهادند بیت

دولشگر بیکدیگر آمیختند ٭ ز کین رشتهٔ مهر بگسیختند

ازغمام شمشیر آبگون سیلاب خون درفضای معرکه جریان پذیرفت وازبرق شعلهٔ سنان جانستان خرمن زندگانی سالکان میدانی پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملك تانم قوت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند وبواسطهٔ آبی که جهة اضطرار مغولان درظاهر شهر انداخته بودند بسیاری درعرصهٔ تلف آمدند وملك در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکریانش درسر کوچه باغها جنگهای مردانه کردندو سپاه جغتای را نگذاشته که بدیوار بست درآیند وملك دروازه‌هارا مضبوط ساخته هرروز ازطرفین بانداختن تیر وسنك میپرداختند بدین گونه چهل روز پیکار بود وچون امیرقزغن دانست که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست مایل بصلح شد وامرا عرضه داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراء النهر مراجعت نمائیم وسال دیگر بگاه ترجهة گرفتن هراة بیائیم امیرقزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم دل بود گفت ما برقول سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم وبدین واسطه مردم نیك ازجانبین تلف شدند ورعایاء بیچاره درمشقت افتادند واگر نه مرا باملك حسین عداوتی قدیم وخصومتی جدید نبود آنگاه سفرا در تردد آمده ملك معزالدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاده وقبول نمود که سال دیگر به ماوراءالنهر رفته وامیر قزغن را ملازمت نماید وامیرقزغن برقول اواعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت وراه دیار خویش گرفت وبعدازمعاودت امیر قزغن کار ملك حسین روی بتراجع نهاد و شکوه اودر دلها کم شدوامراء غوربراو استیلا یافته درتمشیت امورمملکت بمقتضای رای خود عمل می نمودند وکاربجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملك حسین را گرفته برادرش ملك باقررا برسریر سلطنت نشانند وملك این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت وغوریان روزی باهم قرار دادند که چون ملك سوار شود اورا بگیرند وملك هنگام سواری ازسکالش آنقوم بداندیش واقف گشته درآن اثنا نظرش برجمعی ازبادغیسیان افتاد که چندسر اسب ببازار آورده میفروختند غوریان را گفت که این مردرا غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت ازگرفتن ملك فراموش کرده متعرض اهل بادغیس گشتند وملك فرصت غنیمت شمرده بقلعهٔ اشکلچه رفت ودرشهور سنه ۷۵۳ برحسب وعدهٔ که باامیرقزغن کرده بود باپنجاه نفرازمعتمدان خویش بماوراءالنهر شتافته در وقتی که امیرقزغن بامعدودی ازنوکران بشکاراشتغال داشت بوی رسیده واسلحه ازخود

جدا ساخته بادو نفر پیش رفت وسلام کرد امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم وروز بروز آثار التفات امیر قزغن درباره ملک حسین از پیشتر بیشتر می‌شد اما امراء الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند وامیر قزغن بر کید بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین درمیان نهاد وفرمود که میترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح در آنست که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی وملک امیر قزغن را وداع نموده وبهنگام شام که نور باصره از مشاهدهٔ اجسام عاطل ماند براسبی سیاه بادپیما که همراه داشت سوار شده روی بدار السلطنهٔ هراة آورد بعد از طی منازل وقطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت وبر مسند سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند ودر یکی از قلاع محبوس کردند وملک باقر پس از چندگاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت وهمانجا بسر میبرد تا وفات یافت.

ذکر محاربهٔ ملک حسین با محمد خواجه ایردی وستلمش بیک بن عبدالله مولای وبیان کشته شدن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای

چون بعنایت پادشاه ملک بخش تعالی شانه وعظم سلطانه ملک معز الدین حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنه برسریر دولت متمکن گشت وبتمهید قواعد عدل وانصاف پرداخته بساط ظلم واعتساف درنوشت نایرهٔ رشک وحسد در کانون درون امیر ستلمش که حاکم قهستان بود ومحمد خواجه ایردی که درانددخود وشیرغان حکومت می نمود اشتعال یافته رسل ورسایل بیکدگر فرستادند وبرحرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنهٔ هراة نهادند در آن اوان شیخ محمود نامی که درخباد اقامت داشت بشید و زرق ستلمش بیک را مرید ومعتقد خود ساخته بود وستلمش در وقت توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته درباب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود دو نامحمود گفت هرگاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی من دوازده هزار مرد سبز پوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد وآن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته درولایت خواف بامیر محمد خواجه پیوست وبموافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف وباخرز را تسخیر کردند وچون ملک معز الدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت بافوجی از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت وچنانچه در روضة الصفا مسطور شده درصحرای زره بامیر ستلمش ومحمد خواجه رسید وبعد از تسویهٔ صفوف پیش از همه کس ستلمش ومحمد خواجه شمشیرها کشیدند ودر میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا نسازند باز نگردند وچون نزدیک بقلب

سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و هیچکس دیگر را آسیبی نرسید **بیت** نه خاکی بخون کس آغشته شد ☆ نه یک مور در زیر پی کشته شد ☆ ملک معز الدین حسین بی ارتکاب مشقتی بدیدن چهرهٔ فتح و ظفر فایز گشته سالماً غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه تظم نمود **قطعه** زهجرت هفتصد و پنجاه و نه بود ☆ ربیع الاول آنماه خجسته ☆ که شد روز دوشنبه نیمهٔ ماه ☆ ستلمش با محمد خواجه کشته .

ذکر فوت ملک معز الدین حسین کرت

چون ثبات و دوام و رعالت محنت فرجام هیچ فردیرا از طوایف انام میسر نیست در شهور سنهٔ احدی وسبعین ملک معز الدین حسین کرت را مرضی روی نمود که دست تدبیر اطباء حاذق بدامان آن نرسید و ملک دل بر امری که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولد ارشد خود ملک غیاث الدین پیرعلی را منصب ولایت عهد داد و پسر خوردتر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود در آن زمان بفرمان پدر در سرخس حکومت مینمود بهمان دستور مقرر داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیرعلی را بدرر نصایح سودمند و مواعظ دل پسند گران بار گردانیده **بیت** بدو گفت ملکی چنین نامدار ☆ که هست از ملوك جهان یادگار ☆ بفرزانگی کردم و داوری ☆ در انگشت تو همچو انگشتری ☆ تو نیز آنچه آئین حزم است و رای ☆ بجای آر تا در مانی بجای و در سیم ذیقعده سنهٔ مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبرهٔ سلطان غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد **بیت** تو گفتی که آن شاه والا نژاد ☆ خود از مادر دهر هرگز نزاد

ذکر بعضی از مشایخ وافاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل

از جملهٔ علماء تقوی شعار زبدة المتورعین **مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی** درعصر ملک معز الدین حسین در دار السلطنهٔ هراة اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی از منکر میپرداخت وسالار را که در سلک امراء کبار منتظم بود و در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز آن جناب را حرمت بسیار میداشت بلکه فرمودهٔ اورا نص قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین ایمان را که علماء متقدمین و متأخرین بتصدیق تفسیر کرده اند بتسلیم تعبیر نمود و بدین سبب اورا درهراة پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولا و خاوند صدالشریعت بخاری معارضات بوقوع پیوست و مولا نظام الدین پیر تسلیم در سنه ۷۳۳ درهراة نتیجه جهاد بست و آن امر محدث تاسنه ۸۷۸

باقی بود از ثقات استماع افتاده که دراوایل ایام دولت ملک معزالدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراك غز و دیگر احشام ترك در بادغیس اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب ظلم وضلال را بر لوح خاطر مینگاشتند بنابر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت وسرداران آنجماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین وسبعمائه بهیاءت اجتماعی لشگر بدارالسلطنهٔ هراة کشیدند وچون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت درشهر تحصن نمود ومخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که مارا کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال وجان ایشان درعرصهٔ هلاك نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند وچون کار هرویان باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و درمحلی که خدمت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند ومولانا بصورت حال پی برده علی الفور ازمنبر فرود آمد وغسل کرده وجامهٔ پاك پوشیده ازشهر بیرون رفت و دشمنان در بیرون درب ملك اورا گرفته کشتند ودرخیابان دفن کردند وترك محاصرهٔ هراة کرده روی بمساکن خود نهادند ودیگری از آنجمله **خواجه قطب الدین یحیی** بوده و آنجناب جامی الاصل ونیشابوری المقام است وابوالفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری وباطنی ازسالکان مسالك طریق تقوی وناظمان مناظم درس وفتوی ممتاز و مستثنی مینمود وخالی مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی درطراوت جمال حالش می افزود وبشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی قدس سره عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته وهفت نوبت طواف حرمین نموده وفاتش درشب یکشنبه بیست ویکم جمادی الآخر سنهٔ اربعین وسبعمائه روی نموده دربلدهٔ فاخره هراة در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت ودیگری از آنجمله قاضی القضات **قاضی جلال الدین محمود امامی** بود و آنجناب را بواسطهٔ عظم شان وقدم دودمان وکمال زهدوتقوی ملوك کرت تعظیم بسیاری نمودند چنانچه ملك معزالدین حسین کرت هرگاه بجناب قضوی رقعه نوشتی بخط خود برحاشیه ثبت نمودی که بنده مخلص دولتخواه حسین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود درسنهٔ اثنی وثمانین سبعمائه روی نمود ودرگازرگاه مدفون گشت ودیگری از آنجمله مقبول درگاه حضرت سبحانی **امیر نصر الله سنجانی** بود و آنجناب ازاحفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است ودر آن ایام طوایف انام باوارادت تمام داشتند وپیوسته تخم ارادت واخلاص آنجناب درزمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که ستلمش بیك مولوی متوجه حرب ملك معزالدین حسین بود چون بخواف رسید جهة دریوزه همت بملازمت امیر نصرالله رفت ودرمجلس آنجناب زبان بلاف وگزاف گشاده این بیت را خواند که **بیت** هری را بتازیم وتالان کنیم ✿ ملك را بگیریم وپالان کنیم امیر ناصرالدین نصرالله را این داعیه ناخوش آمده فرمود که انغوری کافر کیش را میگوئی واین بیت برزبان راندبیت شهری که در آن شحنه

ستلمش باشد☆دانی که در آن شهرچه شورش باشد وستلمش ازسخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد نوابش مانع آمدند و اوچون ازمجلس بیرون رفت گفت این مرد رزاقی است که خلق را گمراه میسازدو این معنی بروی مبارك نیامده چنانچه نوشته شد درآن جنگ بقتل رسید .

خواجه معین‌الدین محمد جامی نسب سامی آن قدوه اولادامجاد حضرت شیخ‌الاسلامی بچهار واسطه بدانحضرت میرسد برین موجب که معین‌الدین محمدبن‌شمس الدین مطهر بن‌شهاب‌الدین اسمعیل بن‌قطب‌الدین محمد شمس‌الدین‌مطهر بن شیخ‌الاسلام ابونصر معین‌الحق والدین احمدالجامی النامقی قدس سره ووالدهٔ آنجناب صبیهٔ ملك شمس‌الدین محمد کهین‌بن ملك شمس‌الدین محمد بن ابی بکر کرت بود و خواجه معین الدین ازجملهٔ اعاظم مشایخ‌واکابر علماء خراسان بوفورفضل و کمال‌وازدیاد جاه وجلال وعلو همت وشمول لطف ومکرمت امتیاز فراوان داشت وملاذ اکابر واشراف بوده و همواره بقلم سخاوت نقش برو احسان برالواح خواطرطوایف انسان مینگاشت و در مصاحبت خال خود ملك غیاث‌الدین محمد بگذاردن حج‌اسلام وطواف روضهٔ نبویهٔ علیه‌السلواة والسلام‌فایز گشت‌ومنشئات نظم‌و نثرش بفصاحت و بلاغت‌ازسخنان ومنظومات افاضل سخندان درگذشت فوت آنحضرت درولایت جام درشهور سنهٔ‌هفتصدوهشتادوسه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی‌مشهور است **رباعی** از باد صبا دلم چوبوی تو گرفت ☆ بگذاشت مرا وجستجوی توگرفت اکنون زمن خسته نمی‌آرد یاد ☆ بوی تو گرفته بود خوی توگرفت ازخواجه معین‌الدین سه‌پسر فضیلت قرین یادگار ماند وبزرگترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات **خواجه ضیاءالدین یوسفست** ومادرآن جناب دخترملک غیاث‌الدین محمداست که‌خال پدرصاحب کمالش بودوخواجه یوسف دردرس علامه تفتازانی باکتساب کمالات انسانی فایز گشت وبواسطه تبحردرعلوم‌معقول ومنقول علوشانش ازامثال واقران درگذشت انتقال آنجناب درشهورسنهٔ سبع‌وتسعین و سبعمائه بواسطه ناسازگاری فلک پرستیز در دارالملک تبریز روی نمود ونعش مطهرش را ازآن دیار بتربت مقدسه جام‌آورده دربرابر سر پدر عالی گهرش بخاك سپردند وروح شریفش‌را بختمات کلام واطعام فقراو انعام‌شاد کردند و ازجمله شعراء آن زمان **امیرفخرالدین محمود مستوفی است** که‌بابن یمین مشهوراست ومقطعات بلاغت آیاتش برالواح ضمایراکابر واصاغر مسطور وابن‌یمین دروقت‌توجه‌امیرمسعود سربدار وشیخ‌حسن جوری‌بجنگ ملک معزالدین حسین باایشان مرافقت نمود وبدست لشکرهرات گرفتار گشته چون‌اورا پیش ملک بردند منظورنظر تربیت گردانید وبنابر آنکه دیوان‌ابن یمین درآن مصاف‌تلف گشته‌بود قطعهٔ‌درآن‌باب گفته مذیل بمدح‌ملک معزالدین‌حسین ساخت این پنج بیت‌از آن‌قطعه است **قطعه** گربدستان بستداز دستم‌فلک

دیوان من ✿ شکرایزدآنکه اومیساخت دیوان بامن است درربود ازمن‌زمانه سلک درشاهوار ✿زان چه‌غم‌دارم که‌طبع گوهر افشان بامن است ✿ور زشاخ‌گلبن فضلم گلی بر باد داد ✿ گلشن‌پرلاله ونسرین وریحان بامن است ور تهی‌شد یکصدف از لؤلؤ لالای من ✿ پرزگوهر خاطری‌چون بحرعمان بامن‌است بی‌عنایت گر بود گردون‌دون بامن‌چه‌باك ✿ چون‌عنایتهای شاهنشهاه ایران‌بامن است.

امامی‌هروی ازمادحان ملوك کرت است درعلم فصاحت و بلاغت از بی‌نظیران زمان خود بوده بزرگواری او بمرتبه‌ایست که اورا در برابر شیخ‌سعدی درآورده بلکه ترجیح نموده‌اند **خواجه‌شمس‌الدین** محمدصاحب دیوان وملک معین‌الدین‌محمدپروانه رومی‌و مولانانورالدین رصدی وملک افتخارالدین زوزنی این استفسار از مجدالدین همگر نموده‌ملک پروانه گفته زشمع فارس مجدملت ودین✿سؤالی میکند پروانهٔ روم **مولانا نورالدین رصدی**: زشاگردان توهستند حاضر✿ رهی وافتخار وصاحب روم **صاحب دیوان**: چودولت‌حضرت‌راهست لازم✿ دعاگوصاحب دیوان ملزوم ✿ **ملك افتخار**: زاشعار توو سعدی امامی✿ کدامین‌راپسندند اندرین بوم ✿تو کن‌تفضیل این‌چون ملک‌انصاف✿ بوددردست توچون مهرهٔموم ✿ جواب خواجه مجد همگر: ماگرچه بنطق طوطی خوش‌نفسیم ✿ برشکرگفته های سعدی‌مگسیم✿درشیوه شاعری باجماع امم ✿ هرگزمن‌وسعدی بامامی نرسیم.

ذکر سلطنت ملك غیاث‌الدین پیرعلی و منازعت او با برادرش ملك‌پیرمحمد وخواجه علی‌موید وبیان نهایت کارملوك کرت و اختتام جزوثانی ازین‌مجلد

ملک غیاث‌الدین پیرعلی بعداز فوت‌ملک معزالدین حسین دربلدهٔ فاخرهٔهرات برسریرسلطنت‌نشسته خطهٔ‌سرخس رابموجب وصیت پدربرادر خردتر ملک پیرمحمد مسلم‌داشت وچندگاه مشرب عذب‌موافقت میان اخوین ازخاشاك منازعت مصفی بوده آخرالامر ملک پیرمحمد بنابر افساد اهل فساد نسبت بملک‌غیاث‌الدین پیرعلی درمقام عنادآمده نام اورا ازخطبه نیفکند چون‌اینخبر بهرات رسیدملک‌غیاث‌الدین باسپاهی جلادت آئین بصوب سرخس نهضت فرمود ملک پیرمحمد اسباب‌حصارداری مرتب‌داشته درقلعهٔ متحصن‌شد وملک غیاث‌الدین بمحاصرهٔ برادر مشغولی کرده بیکبار لشکر بردست به‌بیداد برآورده‌شدت سرمابمرتبهٔ رسیدکه آفتابه آهنین بترکید لاجرم ملک غیاث‌الدین پیرعلی میل‌مراجعت کرده‌مصلحان‌درمیان آمدند وبین‌الجانبین گرگ آشتی‌واقع شدو ملک‌پیر محمداز سرخس‌بیرون رفته پیش برادر بزرگترسر خدمت فرود آورد و هریک بمقام خودبازگشتند وچون درزمان سلطنت ملک غیاث‌الدین پیرعلی خواجه

علی مؤید درسبزوار قوی گشته شعار مذهب علیه امامیه ظاهر گردانید سرمنبر وردی زر را باسامی ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیاراست بعضی از فقهاء حنفی فتوی نوشته بعرض ملك غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه برملك اسلام واجب است وبآن واسطه ملك چندسال متعاقب لشگر به نیشابور که درتصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده ازمراسم قتل وغارت وتخریب شهر وولایت دقیقهٔ نامرعی نگذشت ودر کرت سیم درویرانی بیشتر مبالغه نمود و غلات مسلمانان راچرانیده باغات را بازمین هموار کرده درختان صدساله راازبیخ برکند وکاریز ها بینباشت عجب آنکه این حرکات نزدفقهاء آنزمان که ملك غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت خواجه علی مؤید بود بدونامشروع نمی نمود در مطلع سعد بن مذکور است که در آن ایام که ملك غیاث الدین درظاهر نیشابور نشسته بامثال این امور ناهنجار حکم میفرمود روزی ازاهل رساتیق نیشابور شخصی بنظرش درآمده اورا پیش طلبیده گفت ای مردك بناء مسلمانی برچندچیز است آن شخص بی تامل جواب داد که بمذهب خواندن ملك برسه چیزغلات مسلمانان چرانیدن وکاریزانباشتن ودرخت انداختن ملك غیاث الدین ازشنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود امادرشهورسنه سبع وسبعین وسبعمائه نوبت دیگر لشگر بدانجانب کشیده درین کرت اورا فتح نیشابور دست داد و زمام حکومت آنخطه را درقبضهٔ اختیار اسکندرشیخی ولدافراسیاب جلالی نهاد و درسنه ۷۷۸ ایلچی از نزد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آنحضرت ملك غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدرتو طریقهٔ دوستی مرعی بود حالامناسب چنانست که مودت زیادت گردد و بیگانگی بیگانگی پیونددملك جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخی تمام دارم امیدآن که فرزند پیرمحمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب سرافرازی شود و چون این پیغام بصاحب قران گردون غلام رسید خواهر زاده خود سونج قتلق آغا را دختر شیرین بیك آغا نامزد ملك زاده کرد ودر شهور سنه ۷۷۹ ملك پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمورگورکان او را منظور نظر عواطف ومراحم ساخت وچندگاه دراردو نگاهداشته بانعام اسبان رهوار وافسر زرنگار و کمر مرصع وخلعت طلا دوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود سونج قتلق آغارا باتجمل وزینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بودمتعاقب بخراسان فرستاد وملك غیاث الدین پیرعلی ازکنار جوی نوتاچهارسوق درون شهرهراة چهارطاقها برافراخته چندروز بتمهید بساط جشن وسوروعیش وسرور پرداخت وامیر داود وامیر موید ارلات راکه مصحوب مهدعلیا آمده بودندخدمات شایسته کرده خوشدل ومسرور اجازت مراجعت داد ودرسنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت برفتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب وهراس اساس اخلاص ملك غیاث الدین پیرعلی را

اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت ننمود وحضرت صاحبقرانی باسپاه بیقیاس ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات رامضرب سرادقات سلطنت واستقلال ساخته ملک سه چهارروز بمدافعه پرداخت وچون دانست که لشگر ظفر اثر آن بلده راقهراً وقسراً مسخر خواهند گردانید درماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع ونیاز ازشهر بیرون خرامید ودرباغ زاغان بعزدستبوس فایزشده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت وچندروز ملازم درگاه عالمپناه بود ودروقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگرایالت هراة بوی مفوض گشت ودرسنهٔ اربع وثمانین وسبعمائه که بازصاحب قران سرافراز ایران بتوران شتافت بشرف عرض رسید که درغیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملك غیاث الدین پیرعلی صدوریافته بنابران دروقت معاودت امیرکه پسرتوکه توچین را بداروغگی هراة تعین کرد وملك غیاث الدین پیرعلی را بااولاد اقربامقید ساخت وهمراه خودبماوراء النهر برد ودرسنهٔ خمس وثمانین وسبعمائه بنابرسببی که درضمن وقایع حضرت صاحب قران مبین خواهد گشت دست قضا روزنامهٔ حیات ملك غیاث الدین پیرعلی و سایراولاد ابی بکر کرت راکه در سمرقند دربند بودند درنوشت آری سلطنت ابد وملك مخلدخاصهٔ مالك الملك علی الاطلاق است تعالی وتقدس وثبات حیات وزندگانی وبقاء واعزازجاودانی مخصوص بخطاب کبریاء سبحانی است وبس کارپردازان قضاهرروز لوای اقبال بردرگاه پادشاهی منصوب میگردانند و خطباء تقدیر ایزدتعالی هرهفته برمنبر نه پایه گردون خطبه استقلال بنام کشورگیری میخوانند **بیت** صدای خطبه درین گنبد است هرهفته ☆ بنام شاه دگر گوش کن چوداری هوش لله الحمدوالمنة که بتائید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی ازمجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیرتیمور گورکان معطوف گردانید .

مثنوی

چون قلم خوش رقم مشك سای — گشت درین جزو بلاغت فزای
کرد باقدام بصیرت سلوك — در ره اخبار و حدیث ملوك
قصهٔ ایشان چو بپایان رساند — رخش سوی ذکر تمرخان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام — در نظر آصف جم احتشام
سرور دین پرور عالی گهر — از شرف فضل و هنر بهرور
در شب افروز دل عادلش — ابر در ر بار کف بازلش

طبع منیرش بود آئینه سان — عکس پذیر صور بیکران
لیك در آئینه بچشم خرد — هست نمایان صور نیك و بد
نیست در آئینهٔ طبعش پدید — جز صور نیك ببخت سعید
چون ز کرم مرجع اهل وفاست — اسم شریفش لقب مصطفی است
ای ز شرف سرور اهل سخن — واقف اسرار جهان کهن
خامهٔ نیکو روش نکته‌دان — کرد درین نظم چونامت بیان
به که درین جزو همایون اثر — غیر دعایت ننویسد دگر
تا ز قلم نامه مزین شود — تا سخن از خامه مبین شود
نامه ارباب فضیلت تمام — نامور از نام تو بادا مدام
کوکب آمال تو تابنده باد — دولت واقبال تو پاینده باد

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحيم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمه از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر ✡ وی ذکر تو عنوان سخن را زیور هرگز نشود کسی بافسر سرور ✡ تا دست عنایتت نیاید برسر حمداً کثیراً مبارکاً للملك القدوس السلام وصلوة وافرة کاتله علی المبعوث خیر الانام ای فرق تورا تاج لعمرك زیور ✡ وی خیل ترا افسر دولت برسر بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر ✡ بربسته کمر بخدمتت هفت اختر وتحیة طیبهٔ شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء اله العظام شاه عربی سید اشراف سلف ✡ داماد نبی جامع اسباب شرف دری که چو او نبود درهیچ صدف ✡ یعنی که امیر نجل و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد برضمایر مالکان ممالك عقل ودانائی و خواطر سالکان مسالك فضل و بینائی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طابفهٔ ازشه سواران مضمار انشا و بلاغت وسران مملکت انشا و براعت که در ملك سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و نیزهٔ خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده اند جواد خوشخرام خامه درمیدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و باتامل فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع را باحسن عبارات و ایمن استعارات برمنصهٔ ظهور عرض نهاده والحق آن صحائف نگار و منشآت غرابت آثار در وقت معانی وسلاست الفاظ بمرتبه ایست که نواسازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تاخامهٔ تیرو پر برصحیفهٔ زرافشان مهرمنیر حالات کائنات تحریر مینماید ودست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید درهیچ تاریخ عذار اجزاء تالیف را بمثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده اند ودرهیچ زمان رخسار عرایس تصنیف را بچنین زلفی غنبر آکین مزین نگردانیده سیما کتاب بدیع هنگامه ظفر نامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده واستعارات مستعذبش مانند عناب نوش لبان حور لقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشك سلسلهٔ زلف خسرو پرویز وعذوبت معانیش چون

کرشمهٔ شیرین شورانگیز سوادش را که بحقیقت کحل الجواهر معانیست بر بیاض دیده‌جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان‌بین توان نهاد **مثنوی** سوادش نور بخش دیدهٔ حور ✿ بیاضش چون رخ خورشید پر نور جهان‌افروز چون روز جوانی ✿ نشاط افزا چو زلف زندگانی چو زلف مهوشان نثرش دلاویز ✿ چو لعل دلبران نظمش شکرریز حروفش منتظم چون عقد گوهر ✿ عروسان سخن را گشته زیور بنا بر بن مقدمه انسب آن بود و اولی چنان مینمود که ابن فقیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاسطاعة درمقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعه بدایع وقایع آنحضرت را بآن کتاب افادت ایاب حواله نماید زیرا که سهادر پرتو آفتاب فروغ ندهد وهیچ عاقل حرف را در برابر درمکنون ننهد نقد مغشوش درجنب طلاء تمام‌عیار رواج نپذیرد و باوجود ظهور گنج زرصراف عقل دراهم ناسره برنگیرد **بیت** چه‌دستان سرایم من بوالهوس ✿ که باعندلیبان شوم همنفس اما تاسلك سخن ازیکدیگر انفصال نیابد وانوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق تابد بلطف الهی واثق بوده وبفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایرهمت برهواء اداء این‌حکایات پروازداد واین روایات را **بیت** بالفاظ‌بلیغ روح‌پرور ✿ که‌هر سطرش بود چون عقد گوهر برطبق عرض نهاد **بیت** فیض روح القدس ارباز مدد فرماید ✿ دیگران هم‌بکنند آنچه مسیحا میکرد وچون‌تفصیل‌تمامی احوال که‌درظفر نامه مسطور است مفضی باطناب و املال بود اختصار برتبین مجملی از کلیات وقایع ومحاربات سزاوار نمود والتوفیق من‌الله الودود و بیده‌ازمة المرادو والمقصود

گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشیدوش و بیان ولادت با سعادتش در شهر دلکش کش

هرچند که‌بسبب شرف‌نفس و کرم ذات و وفورحشمت وعلوهمت صاحبقران وافر مکرمت ازشرح فضایل آباء کرام و نشرمناقب اجداد عظام استعلای تمام دارد اماچون بمقتضای آیت کریمهٔ و جعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا امراء مغول پیوسته سلسله نسب آباواجداد رامحفوظ داشته باولاد امجاد تعلیم میکرده و دربطون اوراق ومتون دفاتر درقلم آورده معروض میشود که نسب‌صاحبقران عالـی حسب امیر تیمور گـورکان را مورخان عالیشان براین منوال مسطور گردانیده‌اند که قطب‌السلطنة‌والخلافـه امیر تیمور کورکان بن‌امیر ترقای بن‌امیر برکل بن‌ایلنگیز نویان‌بن امیرانجل‌بن قـراچار نویان بن‌امیر سوغوجیجن‌بن ایرومجی بن قاجولی بهادر بن تومنه خان‌بن بایسنقرخان‌بن دوتومین‌خان‌بن بوقاخان‌بن بوزنجرقا آن‌بن آلانقوا و چنانچه درجزو اول ازبن مجلد

مرقوم قلم صحت رقم گشت آلانقوا از نسل قیان بود و نسب قیان بیافث بن نوح علیه السلام می پیوست وچون شمهٔ ازحالات امیر ایلنگیز و آباواجداد او از ضمن وقایع خانان ترکستان وچنگیزخانیان مستفاد میگردد و بتکرار آن مبادرت نمینماید ومرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیارخویش ازسرداری سپاه تقاعدنمود بیت بغیر از حدود ونواحی کش ٭ نکرد ازممالك دگرجای خوش وبه نسیم عنایت خداوند جزو و کل امیر برکل رادرچمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر بیته وامیر ترغای که پدرصاحبقران کشور کشاست بیت جهان کرم بود وبحر سخا نکوکارودین داروفرخ لقا وهمواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلار تشریف میبرد و نسبت بسایر صلحا وفقرا طریقهٔ اخلاص و ارادت بجای مـی آورد مثنوی نشستی باهل عبادت همه ٭ سرانجام کارش سعادت همه فرونامدش سر بچرخ کبود ٭ همین سر بمحرابش آمدفرود ودرسنه ست وثلثین وسبعمائه که سلطان ابوسعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی درمملکت ایران بنهایت رسید بـرطبق کلام معجز نظام (ماننسخ من آیة اوننسها نات بخیر منها اومثلها) امیر تیمور کورکان درولایت توران از مکینه خاتون که بآئین شریعت غرا درحبالهٔ امیر ترغای بسر میبرد و متولد گردید چه درربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بودودربیست و پنجم شعبان سنه ۷۳۶ صـورت ولادت حضرت صاحبقران و رقبةالخضراء کش در شب سه شنبه روی نمود بیت یکی گررود دیگر آید بجای ٭ جهان رانمانند بی کدخدای و ازطلوع آن نیر سعادت پرتوصدق خواب قاجولی بهادر وتعبیر یکه تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت درجزو اول ازین مجلد مسطور گـردید و چون منشیان دیوان و جعلناکم خلائف فی الارض پروانچه نصیب برحمتنا من نشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود بطغرای غراء اناجعلناك خلیفة فی الارض موشح گردانیده بودند هم ازاوایل ایـام صبا ومبادی اوان نشو ونما از ریـاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت وجهانداری چون نکهت ریاحین ازنسیم بهـاری میدمید و ازجاری لطایف گفتارش فروغ ابهت وکامکاری همچو شعشعه برق ازسحاب آزاری میدرخشید مثنوی بلی در سحر برجبین سپهر ٭ نمایان بودنور اقبال مهر دمدچون نهالی بطرف چمن ٭ شودظاهر ازصورتش بی سخن که روزی ببار آورد کام دل ٭ شودحاصل ازبارش آرام دل وحضرت صاحبقرانی درعنفوان جوانی همواره باسب تاختن و صید آختن مایـل و مشغوف بودوبآموختن رسوم رزم و پیکارتوجه مینمود تاآنزمان که برسریر سلطنت عروج فرمود چنانچه برسبیل اجمال وتفصیل درسلك تحریر انتظام خواهد یافت انشاءالله تعالی

ذکر شمهٔ از سیر ستوده صاحبقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار

صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور کورکان در ایام شباب خرم ودلخوش در بلدهٔ کش که آن راشهر سبز نیز گویند روزگار همایون آثار میگذرانید و درمصاحبت بعضی از امراء برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب وشبی بروزمیرسانید درآن اثنا نوبتی باسه‌چهار کس ازخویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ‌شمس‌الدین کلالرتشریف بردودرآن روز شیخ سراز جیب مراقبه برآورده گفت که‌امروز درصحبت ما کسی‌است که بمرتبه بلندپادشاهی خواهد رسید هر یك راازامراء حاضر که‌بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر گذشت که‌صعود بدرجه‌سلطنت مرادست خواهد داد امابر ضمیرمنیرصواب نمای صاحبقران سعادت انتما خطور نمود که‌باوجوداین نوئیان‌عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب پیکراین‌دولت درنظر من‌چگونه جلوه‌گر آید و جناب شیخ‌نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آنزمان که طنطنهٔ ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم در گنبدفیروزه مقرنس گردون افتاد و ازاهتزاز نسیم عنایت قادرکن فیکون مضمون همایون انی‌جاعل فی‌الارض خلیفه بگوش هوش منشیان عالم علوی و سفلی رسید زمرهٔ که بقلت خرد اتصاف داشتند با خود مخمر کردند که خمیر مایهٔ طینت‌جناب خلافت‌مآب ایشان خواهند بود و بخارپندار بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعودنموده آتش‌تمنا درکانون درونشان اشتعال یافت وهریك درباب ترجیح وتفضیل خویش باقامت دلایل پرداخته سخنان بادانگیز برزبان آوردند وابواب معارضه‌ونزاع برروی یکدیگر بازکردند اماخاك پاك آدم دم‌از حلم‌وفروتنی زده باخود گفت ع من‌خود چه کسم زمن که‌گوید باوجود پستی این‌سرافرازی مراکی‌دست‌دهد و بااین‌همه نیستی وافتقار هستی خلیفه‌پروردگار ازمن چگونه صورت بندد وتواضع خاك مقبول‌درگاه‌صانع افلاك‌افتاده برطبق حدیث من‌تواضع لله‌رفعه‌الله آدم‌علیه‌السلام از وی مخلوق شد **بیت** خاك‌شو خاك‌تابروید گل ✿ که‌بجز خاك نیست مظهر کل اکنون درمجلس مانیز هرکس امروز دم‌از فقرومسکنت زدفرمانفرمائی اورا میسر خواهد گشت **قطعه** چون‌خاك‌باش‌درهمه‌احوال بردبار ✿ تاچون هوات‌برهمه‌کس قادری‌رسد چون آب‌نفع خویش بهرکس همی‌رسان ✿تاهمچوآتشت زجهان برتری‌رسدامیرصاحبقران ازاستماع امثال این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه‌وجلالش ازبرج شرف واقبال طلوع خواهدنمود و بجدتمام وجهدلاکام بترتیب مقدمات جهان گیرتی مشغولی فرمود وبعنایت الهی‌وعاطفت شهنشاهی درطلب هرمراد که‌رخش همت‌جولان دادپیکر مطلوب دواسبه اورا استقبال کرد ودرتحصیل هرغرض که‌سالك طریق گردید چهره مقصود چون

دولت واقبال علی‌اسرع الحال روی بجانبش آورد گوئیا هر عضوی ازذات شریفش عقلی بود مصور وهرموی برعنصر لطیفش لشگری بود جوشن دروددرشب دیجور حوادث هرگاه رای‌عالم‌آرایش درلمعان آمدی همچون ماه‌چهارده‌عرصه‌گیتی رامنور گردانیدی ودرروز ظهور وقایع هروقت فروغ‌شمشیر بهرام تاثیرش هرکجا برتو انداختی انوار آفتاب‌ظفر ازافق مرادومرام‌طالع گردیدی بیت زرای‌روشن وشمشیر خونبار ✿ بیکدم عالمی راساختی کار لاجرم دراندك زمانی سپاهی بیشمار باعدت و ابهت بسیار درظل رایت نصرت شمارش مجتمع گشتند وبمظاهرت بازوی خنجر گذار و معاضدت افکار اصابت آثارش بساط‌ابهت حکام زمان وسلاطین‌نافذ فرمان‌رابر طبق دلخواه‌درنوشتند مثنوی بگردش زگردان هر کشوری ✿ باندك‌زمان جمع شدلشگری ـ بگستردسرخیل کارآگهان ✿ بساط بزرگی برسم مهان وآن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم‌سادات واکابر واتفاق اعیان نوینیان ستوده مآثر درقبةالاسلام بلخ درسنه احدی و سبعین و سبعمائه قدم‌برسریر پادشاهی نهاد و سرپنجه قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت‌ربع مسکون بمقتضای ان‌الارض لله یورثها من‌یشاء من‌عباده بقبضه‌ورایت اوداد ماهچه رایت ظفرآیتش ازمشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تااقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای‌کشور گشایش ازافق حشمت نورافشان شده ولات شرق وغرب راکواکب آسامعدوم و ناپیدا ساخت بیت چوخورشید برداردازرخ‌نقاب ✿ ستاره نهان گرددا ندر حجاب ازابتداء زمان اقبال تاانتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست برلشگر آنخسرو فریدون فرنیفتاد و همواره بیمن دولت شوکتش ملازمان موکب همایون را فیروزی وظفردست داد.قلاع‌وحصونی که‌ازغایت رفعت سرشرافاتش برآسمان سودی وکرهٔ‌زمین‌ازفراز فصیل آن کمتر ازذره نمودی به‌تیر قهریلان صف‌آرای و گرز گران گردان قلعه‌گشای مفتوح و مسخر گردانید وازهرمملکت که بتحت تصرفش درآمدعلما وفضلا ومهندسان و هنرمندان راکوچانیده قرین اعزاز واکرام بماوراء النهر رسانید وحضرت صاحبقرانی بعداز جلوس برمسند کامرانی نخست‌بفتح بلادوامصار ترکستان و مغولستان‌وخوارزم وتوابع آن‌پرداخت و چون‌گلزار آنممالك رااز خارعصیان‌وطغیان مخالفان ومفسدان پاك‌ساخت دراواخر سنه‌اثنی و ثمانین وسبعمائه از توران بایران شتافته‌درسنه ثلث‌وثمانین‌سبعمائه‌تمامی بلدان خراسان‌رامسخر گردانیدودرسنه‌خمس‌وثمانین وسبعمائه لشگر بسیستان وقندهار کشیده آن‌ولایات رانیز درسلك‌سایر ممالك‌محروسه منضم‌گردانید ودرسنه ست‌وثمانین وسبعمائه امیرولی‌را مقهور ساخته دراستراباد لواء اقبال بر افراشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت برفتح آنمواضع مصروفداشت وچون‌ازآن سفر که‌بیورش سه‌ساله مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دو شنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ درموضع قندرجه باتوقتمش‌خان حرب کرده اورا منهزم گردانید ودرالوس جوجی

خان مراسم قتل وغارت واسر وتاراج بجای آورد ودرمنتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت و درین سفرمهم حکام مازندران وآل‌مظفر وسایرولات عراقین ودیاربکررابر نهج دلخواه ساخت درجمادی الاولی سنه ۷۹۷ ازراه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر باتوقتمش خان مقاتله نموده اورا مستاصل گردانید دراوائل بهارسنه ۷۹۸ ازهمان راه‌بآذربایجان باز گشته ایالت آنمملکت‌را بمیرزا میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع وتسعین وسبعمائه ولایات خراسان راباميرزاده شاهرخ سپردودرسنهٔ ثمانمائه میل غزا وجهاد فرموده لشگر بهندوستان کشیده درروز سه‌شنبه هفتم ربیع‌الاخر سنه‌احدی وثمانمائه بظاهر دهلی رسید ومیان آنحضرت وحکام آنولایات سلطان محمودوملوخان محاربهٔ عظیم بوقوع انجامید ونسیم فتح وفیروزی برشقه رایتش وزید بعد ازآن‌عنان بمستقرسریر کرامت معطوف داشته‌درروزسه‌شنبه ۲۱ شعبان‌درضمان حمایت رحیم‌رحمان دردارالسلطنه سمرقند‌نزول اجلال‌نمود ودرهشتم محرم‌الحرام سنه‌اثنی و ثمانمائه‌بعزم یورش هفت‌ساله‌پای مبارك دررکاب نصرت انتساب آورده ازتوران بایران توجه‌فرمود ودراواسط جمادی‌الاولی سنه ثلث وثمانمائه‌درظاهر دمشق باپادشاه مصرملك فرخ مقاتله کرده اورا منهزم گردانید وتمامی بلاد شام را درحیّز تسخیر کشیده ازدمشق بصوب بغداد خرامید وآنخطه راازفرج نامی که گماشته سلطان احمدجلایر بود قهراًقسراً انتزاع نموده درهفتم‌ذیقعده سنه مذکور بقتل عام‌فرمان فرمود وآن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آنشهر بایران وآذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنهٔ اربع و ثمانمائه بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید متوجه آن‌مملکت گردید و درروز جمعه نوزدهم ذی‌حجه‌حجه مذکوره درنواحی انکوریه میان‌آنحضرت وقیصرمقابله ومقاتله‌دست داده لشگرسمرقند سپاه‌روم رامنهزم گردانید وقیصر اسیرسرپنجه تقدیر شده منظور نظرعاطفت‌صاحبقران عالی گهر گشت امادست قضا بساط امنیت وفراغت راازآن مرزوبوم‌درنوشت امیرتیمور گورکان رااداعیه‌بود که بازحکومت روم‌راباىلدرم بایزید مفوض‌سازد وکرت دیگرلواء حشمت‌وعظمتش‌را درآن دیار برافرازد ولیکن درماه‌شعبان سنه‌خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت وحضرت صاحبقران آنمملکت را به پسرش باز گذاشته عنان بصوب آذربایجان تافت و درسنه‌ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع وبلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آنولایت حکومت میکرد جزیه قبول‌نموده متابعتش راپذیرفت ودراوائل فصل بهار که خسرو ثوابت وسیار بیت‌الشرف خویش‌خرامید امیدصاحبقران عنان‌عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته درمحرم‌سنه‌سبع و ثمانمائه آن‌بلدهٔ رابیمن مقدم شریف‌مشرف گردانید ملخص‌سخن‌آنکه صاحبقران بااستقلال درمدت سی‌وشش سال‌از سرحد ختاتا اقصاء شام وازاقصاء هندتا ناحیه فرنك باوجودچندین‌سلاطین بافرهنك بتحت‌تصرف وحیزتسخیر درآورد وجبابرهٔ

دهروقیاصرهٔ عصر وسروران آفاق و گردن کشان بااستحقاق را بلطف یا عنف مطیع و منقاد خویش کرد **مثنوی** امیرجهانگیر عالی نژاد ✿ چو پا بر سریر ایالت نهاد ز سرحد چین تا باقصای شام ✿ غلط میکنم ربع مسکون تمام گه ازراه صلح و گه ازروی جنگ ✿ در آورد از لطف ایزد بچنگ سلاطین ایران و توران زمین ✿ سران دمشق و بزرگان چین بدرگاه او با نیاز آمدند ✿ بالطاف او سرفراز آمدند وحضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعدها وضع کرد که دستور وزراء کامل عقل ومنشور حکماء صاحب تجربه را منسوخ گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار باامرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای نص وشاور هم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بناء سرانجام مهمات را برمقتضیات رای صوابنمای خود مینهاد و نقش فاذاعزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد پیوسته در تعظیم سادات وعلما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود **مثنوی** چو بنشست برمسند سروری ✿ برافراخت اعلام دین پروری بهتعظیم سادات کوشش نمود ✿ در انعام واکرام ایشان فزود کرم کرد بااهل فضل وهنر ✿ بدانشوران بلاغت اثر درسفر وحضر همواره زمرهٔ از آن طبقه عالی گهر درخدمتش بسرمیبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسائل یقینی شرائط اهتمام بجای می آوردند **بیت** بدانشوران بود مایل بسی ✿ بیآموخت زایشان مسائل بسی وآن پادشاه دریا دل در ایام اقتدار سیورغالات وانعامات جهة ارباب عمایم وافاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا وصدور وزرا وخیل وحشم وعبید وخدم رایت اهتمام برافراخت در تعمیر مدارس خوانق واربطه ومساجد غایت سعی وجد بتقدیم رسانید وقری معموره ومستغلات موفوره از خالص اموال خویش بربقاع خیر وابواب البر وقف گردانید غایت نهایت سیاستش بمرتبهٔ بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام ضعیفه طشتی پرزر برسر نهاده ازمشرق بمغرب رفتی هیچکس رازهره ویارا نبودی که سرراه بروی گرفتی بنابر آن تجار بحار و سوداگران هربلاد و دیار نفایس اقمشه وامتعهٔ جزایر ودریابار باقطار امصار بردندی ومرابحهٔ بسیار برسودا ومعاملهٔ ایشان ترتب پذیرفتی **بیت** میشدی یك تنه از معدلتش مهرفلك ✿ قاف تاقاف جهان طشت زرافشان برسر وامیرصاحبقران را بلعب شطرنج شعفی تمام بودودر آن فن غایت مهارت ظاهر مینمود هرمملکتی را که فتح میفرمود نخست شطرنجی میطلبید ومهرهٔ آن صنعت رامشمول انعام واحسان میگردانید و درمجلسی که بنفس نفیس بآن لعب مشغولی میفرمود شطرنجیان دیگر نیز بآن امر پرداخته ازبازی ایشان هم واقف بود **قطعه** زمانی بحث علم ودرس تنزیل ✿ که باشد نفس انسان را کمالی٭ زمانی نرد وشطرنج و حکایات ✿ که باشد شخص را دفع ملالی٭ خدا یست آنکه ذات بیمثالش ✿ نگردد هرگز از

حالی بحالی وچون هر کمالی‌را زوالی مقدراست و هر بهاری راخریفی مقرر درشب هفدهم ماه‌شعبان سنهٔ سبع وثمانمائه صاحبقران کامکار در انزار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات‌زندگانی آن‌مهرسپهر کامرانی هفتاد ویکسال وزمان سلطنتش باستقلال سی‌وشش سال‌بود **رباعی** سلطان‌تمور آنکه مثل‌اوشاه نبود ✿ درهفصد وسی وشش آمدبوجود درهفصد وهفتادویکی کرد خروج ✿ درهشصدوهفت کرد عالم بدرود مولانا قطب‌الدین‌قرومی ومولانا عبیدالله درایام دولت آن پادشاه جمجاه لواء صدارت وتولیت اوقاف می‌افراشتند وخواجه‌محمودشهاب وخواجه‌یحیی‌سمنانی وخواجه‌عمادالدین مسعودسمنانی وجلال‌الاسلام وخواجه‌علی سمنانی وخواجه سیف‌الدین تونی در سلك وزراء صاحبقرانی انتظام داشتند و چون‌خامه مشکین عمامه برسبیل اجمال‌شمهٔ ازحال صاحبقران‌ستوده خصال‌درسلك تحریر کشید بموجب التزامی که دراین‌تصنیف کرده شد عنان‌بیان‌بصوب تفصیل کلیات‌حالات‌معطوف گردانید ومن‌الله‌الاعانه والتوفیق‌انه‌هوالقادر علی‌ما یشاء بالتحقیق .

گفتار دربیان بعضی از حالات صاحبقران مظفرلواء از وقت ظهور تازمان اتفاق باامیرحسین بن امیرمسلا

ناصبان اعلام‌سخن وناظمان اخبارنووکهن آورده‌اند که بعداز شهادت امیرزاده عبدالله بن امیرغزغن هرج‌ومرج باحوال بلادترکستان وماوراءالنهر وتوابع آن‌راه یافت ودرهرشهری متقلبی شاهبازهمت درهواء استقلال پروازداد ودرهرقصبهٔ‌متهوری بهوس دولت واقبال پای دروادی طغیان‌نهاد امیر بیان سلدوز درسمرقند بامهوشان نوشخند ببسط بساط عیش ونشاط پرداخت وامیرحاجی برلاس که ازاولادبیسومنکابن قراجانویان بود درشهر کش‌لواء ایالت برافراخت وامیربایزیدجلایر درخجند برمسند فرمانفرمائی نشست واولجایبوغاء سلدوز درقبهٔ‌اسلام بلخ دل‌بروصال عروس مملکت بست‌محمدخواجه اپردی‌درشبرغان خودراحاکم مطلق‌العنان خیال‌کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال‌برمیان بسته سربدبگری فرود نیاورد امیرحسین‌بن امیرمسلابن امیرقزغن وامیرخضرمیسوری درحدودحصار شادمان‌لشگرهاجمع آوردند وهرلحظه تاخت‌بولایتی برده خرابی‌میکردند چون این اخبار بسمع توغلقتمورخان بن ایملخواجه‌بن دواخان که درالوس جغتای جته پادشاه بوددرسیده‌درشهورسنه احدی وسبعین وسبعمائه عنان‌عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید بعداز وصول بمنزل چاناق‌بلاق که نزدیك آب خنجد است الغ توقتمور وحاجی بیك‌ارکنوتی وبیکجیك‌را بافوجی ازسپاه منغلای ساخت‌چون این طایفهٔ‌از آب خنجدبگذشتندامیربایزید جلایر ، تیغ خلاف‌درغلاف کرده بایشان‌ملحق

گشتند و باتماق روی بشهرسبز نهادند امیرحاجی برلاس هراس بیقیاس بخودراه داده بصوب خراسان توجه نمود وامیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیـرحاجی همعنان بوده جهة مصلحت انتظام مهام ایل والوس از آنجا اجازت مراجعت طلبید ورخصت یافته باردوی امراء منغلا شتافت وآنجماعت را که خاطر برغارت وتاراج خطهٔ کش قرارداده بود بتقدیر دلپذیر ازمقام خشم وکین بگذرانید وامرا آثاررشد ونجابت وانوار عزوجلالت درناصیهٔ احوال وصادرات اعمال وافعالش مشـاهده فرموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد توغلقتمورخان بردند و آنچه از کمال کیـاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند توغلقتمورخان منصب حکومت تومانات شهرسبز را که اباعنجد بامراء برلاس متعلق بود بامیرتیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آنولایت تافته باندك زمانی لشگر بسیار درظل رایت نصرت شعار جمع آمدند در آن اثنا توغلقتمور خان عازم تختگاه خود شده امرانیز از عقب خان روان گشتنـد بعد از آن امیرحسین بن امیرمسلا درسنه ۷۶۲ از امیر بایزید جلایر وامیر تیمور گورکان مددطلبید که جهة انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله امیرقزغن لشگر بسر امیر بیان سلدوز کشد وامراء ثلث ملتمس امیرحسین را مبذول داشته صاحبقران مظفر لوا منغلای آن لشگر گشت و چون امیر بیان ازهجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت واکثر بلاد ماوراءالنهر بتحت تصرف امیرحسین درآمده کیقباد برادر کـیخسرو ختلانی راکه خمیر مایه شروفساد میدانست بقتل رسانید وامیرحاجی برلاس از خراسان بازآمده بخجند نزد امیر بایزیدجلایر رفت وبار دیگر میان امراء وحکام ماوراءالنهر نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور گورکان روی چند نسبت بامیر خضر یسوری شرایط یاری و هواداری بجـای آورد و آخرالامر ازاوجداشده بامیرحاجی برلاس پیوست وچون فانیا توغلقتمورخان برپریشانی ماوراءالنهر اطلاع یافت درسنه ۷۶۳ بدانجانب شتافت وپس از طی منازل درکنار آب خجند نزول اجلال فرمود وامیر بایزید وامیر بیان وامیرحاجی برلاس وامیر تیمور گورکان بقدم انقیاد پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگـاه خان بیجهتی امیر بـایزید را بقتل رسانید وامیر حاجی خایف گشته برسبیل هزیمت عنـان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید وچون نحوراشا که قریه ایست ازولایت جوبن فرود آمد بردست جمعی ازاشرار بقتل رسید اما امیر تیمور گورکان بواسطه امیرحمید که دوست پدرش بود درمجلس خان راه سخن داشت منظور نظرعنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهرسبز بوی متعلق شدوخان درقلب زمستان عزم رزم واستیصال امیرحسین که در آنزمان حاکم حصار شادمان بود کرده درکنار آب وخش باورسید وهردوسردار بتعبیه سپاه تهیه کارزار پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی ازامیرحسین روی گردان شده بمخالفان پیوست واین معنی سبب انهزام امیرحسین شده لشگریان خان حدود قندز وبقلان راتاراج وتالان کردند آنگاه پادشاه پسرخود الیاس خواجه خان رابحکومت ماوراءالنهر بازداشت وطایفه از امراء

وسپاه جته‌را نزد او گذاشت و بیك‌جیك‌را برجمله تقدیم‌داده چنان مقررساخت که امیر تیمورگورکان پیوسته دراردوی الیاس خواجه‌خان باشد وپس‌از رفتن توغلقتمور بیك جیك‌دست تظلم‌وبیداد برگشاده‌ابواب منافع‌امراء وانجکیات‌را بربست وحضرت‌صاحب قران توقف نکرده عنان عزیمت بطلب امیرحسین منعطف گرادنید و در بیابان خیوق بسر چاه ساغج بوی رسیده امیرحسین از ملاقات آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوارگردانید .

ذکرمحاربه امراء باتکل وکشته‌شدن‌جمعی کثیر به‌تیراجل

امیرحسین وامیرتیمور بعدازآنکه بیکدیگرپیوستند پیش حاکم خیوق که‌تکل‌نام داشت‌رفتند واوقصدگرفتن ایشان کرده امرا باشصت سوارعنان بصوب فرار انعطاف دادند وتکل باهزار مردمکمل گریختگان را تعاقب‌نموده دروقت طلوع‌خورشید بدیشان رسید وازطرفین دست‌باستعمال‌آلات نبردبرده کشش وکوشش بآن مرتبه انجامید که‌از هزارنوکر تکل‌پنجاه‌نفر وازشصت سوار امراهفت‌تن‌باقی ماندند ودیگران کشته‌گشتند یازخمی شده گریز برستیز اختیار کردندآنگاه‌امراء به‌بیابان‌درآمده‌تکل‌بخیوق‌مراجعت نمود وچون‌شب شدازآن‌هفت کس که درخدمت‌امیرحسین وامیرتیمور مانده بودند چهار نفر اسبان‌ایشان‌را دزدیده بماوراءالنهر گریختند وحضرت‌صاحبقران روزدیگر ازبیابان بیرون آمده‌بجماعتی ازتراکمه بازخورد و آنطایفه قصدقتلش کرده حاجی محمدنامی آنحضرت‌رابشناخت واسب کشیده سوارساخت وصاحبقران نامدارآنشب درمیان‌ترکمانان بسر برده روزدیگر دوتومغا ویك‌قطعه لعل بدیشان‌بخشید و حاجی‌محمد دربرابر سه‌سر اسب ومایحتاج ترتیب‌نموده قولایجی نامی‌راگفت تاآنحضرترا بامیرحسین رسانید و امیر تیمورگورکان امیرحسین را سوارساخته باتفاق متوجه محمودی‌شدند وبآن‌موضع رسیده‌وچاهی فروبرده دوازده‌روزتوقف نمودند .

ذکرگرفتارشدن‌امراء بردست علی بیك‌جونی‌قربانی وبیان بعضی دیگر ازحالات‌که ایشان راپیش آمد بتقدیرسبحانی

چون‌علی بیك جونی قربانی که برحدود مرووماخان مستولی بود کیفیت حال‌امیر حسین وامیرتیمورگورکان راشنوده شصت مردمسلح فرستاد تا ایشان راگرفته بماخان بردند ودرموضعی موحش حبس کردند برادر بزرگترش محمدبیك بربن جسارت‌اطلاع اطلاع‌یافته ازحدود خویش‌جهة امراتحف وپیلاکات ارسال‌داشته زبان‌بسرزنش علی‌بیك

گشاده اورا باطلاق ایشان مأمور گردانید وعلی بیك از غایت خست هدایاء محمدبیك را تصرف نموده اسبی لاغو وشتری عنکبوت پیکر بـامیرحسین وامیر تیمور داد وایشان را مطلق العنان ساخت ودر آن ایام مبارکشاه سنجری بامیران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسبان نیکو پیشکش کرد وصاحبقران در بادل آن مرا کبرا بامیرحسین بخشیده امیرحسین بطرف گرمسیر هیرمن روانشد وامیر تیمور روی بجانب ایل والوس خود آورد وبعداز اندك زمانی که در آن دیار درلباس اختفاء روزگار گذرانید بخراسان رفته باملك معزالدین حسین کرت ملاقات فرمود وملك مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسب خاص و مبلغ ده هزاردینار کپکی ومقداردویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد ورخصت معاودت ارزانی داشت وامیرحسین از ین معنی وقوف یافته اورانیز هوس اختلاط ملك درخاطر افتـاد وبهراة رفته روزی چندآنجـا بسر برده در آن اثنا توغلقتمورخان ایلچی نزد ملك معزالدین حسین فرستاده امیرحسین را از وی طلب نمودو ملك امیرحسین رابصوب قلعهٔ گزیوروانه کرده یکـی ازنوکران خود را برهانشاه نام مصحوب ایلچی توغلقتمورخان بپایه سریراعلی ارسال داشت وچون برهانشاه به مقصدرسید وخان حال مآل امیرحسین ازوی پرسید بعرض رسانید که امیرحسین درقلعه گزیو که محبسش بود ازعالم انتقال نمود وتوغلقتموراین عذررا بسمع قبول جای داده برهانشاه رااجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعدازمفارقت ازملك حسین بماوراءالنهر شتافته ازبیم اعداچندگاه پوشیده وپنهان بسر میبرد ودر آن اوقات چهل وهشت روز در سمرقند درخانه خواهر بزرگتر خویش قتلق ترکان آغا وچهل وهشت روز دیگر درقریهٔ آچغی میبود واز آن قریه شب درمیان بکنار آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان وبهرام جلایر بوی پیوستند وباتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیرحسین ازقلعه گزیو گریخته بدانجانب رفته بود وامیر تیمور گورکان ورفیقان بعد ازطی منازل وقطع مراحل درهیرمن بمنزل تومن نکودری بامیرحسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند وباآنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بردشمنی قوی که درآن اوان اورا پیداشده بود ظفر یافت سرشت بد او رابرسلوك طریق غدر باعث آمده جمعی کثیر ازسکزیان رامقرر ساخت که چون امیر حسین وامیر تیموراز سیستان بیرون روند سر راه برایشـان گیرند آنگاه آن دوامیر شجاعت پناه را اجازت معاودت دادوسیستانیان دراثناء راه بدیشان باز خورده وآغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بردست و زخمی برپای مبارك رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را بازپس نشاندامیرحسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند وامیر تیمور جهة معالجه جراحات درخانه تومن نکودری توقف کرد و امیرحسین بانودکس روی بصوب بقلان آورد و در راه از آجونی برادر بیکجیك شکست یافته دوازده کس بموضع شیرتو رفت وچون جراحات امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت باتیمور خواجه اغلان وبیست وچهار نفر از ملازمان عنـان عزیمت بجانب

ارصف منعطف گردانید و پس ازوصول یکهمزد نوکری سونج نام را نزد امیرحسین فرستاده تااورا ازصحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارصف کند واز کهمرد نیز کوچ فرموده دراثناء راه قزانجی ولدحسین باصدسوار وتغلق خواجه برلاس وامیرسیف‌الدین وشیر بهرام بموکب همایون پیوستند وچون ارصف نزول موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیرحسین باصدوسی سوار وصدوپنجاه پیاده بدانجارسید وبدیدار صاحب قران کامکار اظهار مسرت فرموده درباب تسخیر مملکت باوی آغـاز مشورت کرد و خاطر برآن قرار یافت که نخست بجانب قلعه اولاجوروند ومنکلی بوغاء وسلدوز راکه داعیه سرکشی داشت ازپای درآرند ومنکلی بوغاء ازکیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت ودرین اثنا از ایل دولان جاون سیصدمرد بملازمت امیرحسین وامیرتیمورشتافته غاشیه خدمت بردوش گرفتند واملس ولدتومن بادویست نفر اسب بسیار رانده ضمیمه عساکر نصرت مآثر گشت وامرا بدره گز رفته درمیدان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیرجاکو بن مبارك بن سـ غان بن قادان بن شرغه بن قراجار نویان و امیر سلیمان برلاس وامیرموسی وامیرجلال هندوکاه برلاس بترمد آمده‌اند وعازم ملازمت اندومقارن اینحال خبررسید که منکلی بوقا وابوسعید وحیدر باششهزار مردصفدر بخیال آتش قتال برکنار آب سیاه نزول نمودند وامیرحسین وحضرت صاحبقران مانندبرق وبادروی باعدانهاده در آن اثنا امیرجاکو ورفیقان ازجانب ترمد دررسیدند وامیرحسین و امیرتیمور مستظهر ومطمئن خاطر گشته بمقابله ومقاتله دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح وظفر فایزشدند ومنکلی بوقاو معاونان اوهزیمت غنیمت دانستند .

ذکر عبور امیر حسین وامیرتیمور از آب و ظفر یافتن برمخالفان خذلان مآب

چون امیرحسین وامیرتیمورگورکان خاطر از ممر منکلی بوقا و ابوسعید وحیدر فارغ ساختند وروزی چند درحدود بلخ وقندز وبقلان وطالقان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند وباپادشاهان بدخشان صلح کرده آهنك ارهنك نمودند وپس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم ختلان شدند وازچول عبورفرموده موضع دشت کولك رامعسکر ساختند ودرآن منزل بتحقیق پیوسـت که توغلق سلدوز و کیخسرو و ختلانی سپاه جته راسر کرده با بیست هزار مرد درحدود پل سنگـین نشسته‌اند وحال آنکه در آنزمان لشگر ظفرقرین زیاده از شش هزار نفرنبود و حضرت صاحبقرانی بتائیدسبحانی واثق بوده ازآن شش هزارتن دوهزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت ورایت نهضت بحرب اعداء برافراخت و درسرپل سنگین بسان شیرعرین برایشـان تاخت واز

چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته دروقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجر گزار پای ازمعرکه کارزار بیرون نهادند وچون عدد اعدا افزون ازحد تعداد بوددر آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه برحل آن واقعه معضله گماشته امیرموسی وامیرمویدارلات واوچ‌قرا بهادررا با پانصدمرد که هریك درآئین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش میشمردند در برابر دشمنان بازداشت وبه نفس نفیس باهزار وپانصد نفر دیگر بجانب بالاء آب توجه کرد ودرجوف لیل مجموع آن خیل بشناء ازآب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند وروز دیگر قراولان پی اسبان دیده دانستند که طایفه ازآب عبور نموده‌اند اما حقیقت حال برایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب برذروهٔ سپهر کنار علی‌علم نمایان شد صاحبقران گیتی افروز فرمودکه برز بر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان ازشنیدن خبرروز ودیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هرطایفهٔ بطرفی گریختند وامیرتیمور گورکان ازآن کوه مانندسیل باشکوه فرورانده ایشان را تامیدان کجراتی تکامیشی نمود ودرآن منزل امیرحسین بآنحضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین بنضارت ریاض دولت واقبال امیدوارشده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر بادوهزار مرددلاور برامیرحسین پیشی گرفته چون بدربند آهنین رسیدند اهالی شهر سبز فوج فوج روی امیدبدرگاه خلایق پناه نهادند و امیرصاحبقران سیصد نفراز لشگر همراه خویش گردانیده دیگرانرا بتوقف مأمور ساخت وبعدازطی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیرجاکو برلاس و امیرسیف‌الدین را با دویست سوار فرمودکه بطرف کش ایلغار نمایند وهریك دو بندشاخ پر برك ازدوجانب اسب درآویزند تاداروغه کش کرد وغبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت وصول سپاه نماید وبگریزد وامرا برین موجب بتقدیم رسانیده وتدبیر موافق تقدیر افتاد وداروغه فرار برقرار اختیار کرد آری چون ارادهٔ ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد گاه از انوار تدبیرضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشگری بسوزد وگاه از اهتزاز نسیم رای صوابنمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهده آن سپاهی بگریزد **رباعی** هرکس که ز فضل ایزدی بهره‌وراست ✿ برچهرهٔ اوزنور دانش اثر است اندرنظرش عروس اقبال و ظفر ✿ هردم بیبهانهٔ دگر جلوه گراست .

ذکر محاربه قبی میتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیرتیمور بردشمن

امیرحسین نویان وامیر تیمورگورکان بعداز انهزام داروغه کش بخاطر خرم و دل‌خوش درآن بلده نزول اجلال فرمودند درآنوقت الیاس‌خواجه باجنود فراوان درمنزل تاش آریغی که درچهار فرسخی شهرسبز واقع است اقامت داشت ودرخلال آن احوال

توغلقتمورخان درتختگاه خویش وفات یافته بود والغ توقتمور و امیرحمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بدانجـانب برند القصه امراء بعداز اجتماع لشگر ها از کش بخزار خرامیدند ودرآن مقام بمزار خواجه شمس رفته بایکدگر لوازم عهد وپیمان در میان آوردند که طریقه موافقت مرعی داشته پیرامن خلاف نکردند ودرآن اوقات روزی امیرتیمورگورکان خوابی دید که دلالت برآن میکرد که علی اسرع الحـال برمخالفان ظفرخواهد یافت بنابرآن قوی دل ومطمئن خاطر گشته کیـفیت واقعه را باامیرحسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیهٔ سپاه پرداختند ازآنجانب الیاس خواجه خان نیزعزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید ودرموضع قبی میتن امواج دریای فتن درتلاطم آمده دلیران تهمتن ومبارزان دشمن شکن درهم افتادند و جمعی کثیر از جنـود جته جنه پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند وملازمان موکب عالی آغازشبه گرده زمرهٔ ازمعارف خاص الیاس خواجه را جریح وقتیل گردانیدند آنگاه بیکبار مردان میدان پیکار تیغ وخنجر دریکدگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند و کنار آب بادام را ازخون نوش لبان گل اندام عنابی ساخته ازهردوجانب داد شجاعت و پهلوانی دادند **مثنوی** زیکسو لشگر صاحبقرانی ✿ عیان کردی طریـق جانستانی زپیکار خدنك تیر آهنك ✿ زمین را دادی ازخون بلارنك وزانسو لشگر جرار خانی ✿ نکردی کارغیر از تیغ رانی زدی برفرق هر کس تیغ خونبار ✿ دوتا کشتی زسرتاپا بیکبار عاقبت نسیم فتح و نصرت برپرچم علم امیرحسین وامیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود وبسیاری ازلشگر یانش کشته گشته ازاعیان امرا اسکندر اوغلان وامیرحمید و یوسـف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند وروزی چندمقید بوده بهقتل رسیدند وامیرحسین وامیرصاحبقران بعداز مشاهده صورت فتح وظفر وتکامیشی دشمنان بداختر واشتغال بنشاط شکار درموضع اقادرضمان عنایت حضرت خداوند بدالملك سمرقند شتافتند وکابلشاه اوغلان راکه ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دواخان بود به پادشاهی برداشتند وآن زمستان ازعمردولت حظی تمام یافتند .

گفتار در بیان جنك لای وانهزام یافتن لشگر جغتای

در بهار سنه خمس وستین وسبعمائه که خاقان گل باصنـاف حشمت و تجمل روی بانجمن الوس ریاحین آورد وبزخم پیـکان خارجنور شتوی را ازفضای گـلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهة انتقام کارزار قبی میتن باجمعی کثیر ازلشگر پرمکروفن بجانب ایل والوس جغتای نهضت نمود واینخبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیرحسین را تنبیه فرمود وآن دوامیر بلندسریر سپاهی غرق درجوشن وتیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند وازآب سیحون گذشته طبقات حشم بمورچل خودخیمه

وخرگاه منصوب ساختند واز آنطرف الیاس‌خواجه‌خان نیز رسیده کنار آب بادام رانیز معسکر گردانید وامیرحسین باتفاق امیرتیمور پیشتر رفته بعداز تقارب اعدا به‌تعبیهٔ دلیران صف‌آرا مشغول گردید امیرجاکو وامیرسیف‌الدین وامیرمراد برلاس وعباس بهادررا درقول جای‌داده بنفس‌خویش بالشگری بهنگام کارزار از اسفندیار پیش دربرانغار بایستاد وامیرتیمور گورکان باجمعی کثیراز سپاه رزمجوی‌درجوانغارعلم اقتدار برافراخت وامیرحسین درهرطرف از میمنه‌ومیسره طایفه از اعیان امرا وبهادران رابهراولی مقرر ساخت ازآنجانب الیاس خواجه‌خان نیزجنودجته راتعبیه کرده بمعرکه‌شتافت ودلیران جانبین درکنارآب بادام باستعمال آلت‌کارزار پرداخته بباد حمله آتش‌قتال التهاب‌یافت چون‌سپاه امیرحسین وامیرتیمور بکثرت‌عدد وفور تهورموصوف بودند سرداران جته جنه‌مکر برسر کشیده بعمل‌سنك یده‌اشتغال‌نمودند وبحسب خاصیت آن سنك که ازبدایع صنایع آلهی است بی‌لبث‌ودرنك درفضای‌معرکه جنك‌چندان اشك‌ازدیدهٔ سحاب ریزان‌و روان گردیدکه گوئیا از تاثیر کره اثیر جوهر هوا مستحیل بآب شده‌بیکبار فروبارید **بیت** زآشوب باران‌وجوش حباب ✿همه‌جوشن‌وخود گردیده‌آب تیر تیز پرواز درفضای هوا پرباز نتوانست کرد و کمان کیانی به‌علت استرخا مبتلا گشته روی‌بگوشهٔ آورد‌نیام حسام ازرشحات غمام‌گوهر باربسان ابارنم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته بودخم گرفته سربزانونهاد قوایم‌اسبان صبارفتار بواسطه وفورلای و گل‌ازحرکت بازماند واثواب از کثرت‌ترشح سحاب گران شده مبارزان رابگوشهٔ‌نشاند **قطعه** یده کردند سروران جته ✿ تا زمین همچوبحرا خضرشد پای‌مرغابیان بحرمصاف ✿ راست‌چون پای‌بط شناورشد وچون ازسیلان باران‌آنچه مقصود مخالفان‌بود بحصول پیوست نمدها ازسر انداخته وتیغها ازنیام‌آخته برلشگر جغتای تاختند وآثار تسلط و اقتدار ظاهر وآشکار ساختند مع‌ذلك امیرصاحبقران بقدرامکان ثبات قدم نموده لوازم کشش‌و کوشش بتقدیم رسانید وامیرشمس‌الدین راکه ازجمله اعیان‌شجعان سپاه‌الیاس خواجه‌خان بود بگریزانید وتابان‌بهادر وملك‌وهمدری را متعاقب‌نزدیکدیگر فرستاده پیغام‌داد که مصلحت درآنست که قدم‌جلادت پیشتر نهند تابموافقت همروی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل‌سازیم وبعنایت آلهی رایت‌فتح ونصرت برافرازیم وامیرحسین که درآن اوان اعمال حسنه‌را بافعال‌سیئهٔ تبدیل داده بودهربار فرستاده صاحبقران کامکار را بناخوشی تمام‌باز گردانید بنابرآن امیرتیمور گورکان آزرده خاطر گشته درامرقتال طریق اهمال مسلوك‌داشت وشب‌هردولشگر از یکدیگر جداشده علی الصّباح که ترك خونریز فلك بقلم‌ستیز علم‌نورانی مرتفع گردانید بازهردو فریق صفها آراسته‌دست به تیرو کمان وسیف وسنان بردند ودرین روز نخست سپاه‌بحمله انهزام یافته بالاخره‌امیر شمس‌الدین باطایفه ازمردم جلادت‌آئین بمعرکه رسید و گریختگان راچشم برتوقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند وبهیات اجتماعی برلشگرماوراءالنهر حمله کرده

غالب آمدند وامیر حسین وامیر تیمور باخیل وحشم پشت برمعر که گردانیده اسبان ایشان بربالای لای و گل افتاد وده هزار نفر از لشگر جغتای عرصه تلف گشتند وامرا بحوالی سمرقند وشهرسبز شتافتند وامیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت وایل والوس خودرا ازجیحون گذرانید ودرشیر تو منزل گزید اما امیر صاحبقران بامید آنکه شاید مهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان وچاورجی وعباس رابا هفت قشون منغلای گردانید وفرمود که بطرف سمرقند روند وآنطایفه از آنحضرت جداگشته اکثر باعدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتمار سید که روزی چندبا روزگار میباید ساخت واز آب گذشته درحدود بلخ لوای اقامت برافراشت وتیمورخواجه را بسبب تقصیری که دروقت امارت لشگر منغلای ازوی صدور یافته بود بیاسا رسانیده وجودش رانابوده انگاشت .

ذکر سلوك مولانا زاده سمرقندی ومولانا خردك بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشگر جته در عین خجالت و شرمساری

چون امیر حسین وامیر تیمور شکست یافته ازجیحون عبور نمودند ومغولان بی ایمان بعزم نهب وتاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اصطرار بناء ثبات وقرار متوطنان آن دیاررا منهدم گردانیده مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بردفع مغولان تحریص نموده دربارهٔ وجوب صیانت نفس ومال واهل و عیال سخنان برزبان گذرانید وسمرقندیان آن کلمات رابسمع رضاجای داده زمام اختیار خودرادرقبضه اقتدارمولانازادهٔ سمرقندی ومولاناخردك بخاری که تیراندازی جلد بود وابوبکر کلوی خلاف که اوصاف سربداری بروی صادق می آمد نهادند وایشان شهررا کوچه بند کرده برجادهٔ ممانعت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند ومغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند وچون نزدیك بآن رسید که سمرقند ایشان را مسخر کرد واموال ودیارمسلمانان درمعرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضاء ایزدتعالی و بادرمیان چهارپایان سپاه الیاس خواجه خان افتادچنانچه ازچهار اسب یاده از یکی زنده نماند ومغولان خائف وحیران شده اکثر ترکش و پرتل زین برپشت بستند وپیاده روی بدیارخویش نهادندوچون سربداران سمرقند آن مهم کلی ازپیش بردند پای دروادی شرارت وفتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند واین اخبار بسمع شریف صاحبقران کامکاررسیده مسرعی همعنان برق وبادنزد امیرحسین فرستاد واز کماهی حالات اعلام داد وامیرحسین خوشدل ومسرور بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیرتیمور

گورکان باستقبال روانشد و درحدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده درتنظیم امورملك وملت بایکدیگر سخنان گفتند وازوفور تهور سربداران سمرقند اندیشه‌مند گشته جهة مصلحت وقت خلع وهدایا بدیشان فرستادند چنان مقرر کردند که درآن زمستان امیرحسین درسالی سرای بسر برد وامیرصاحبقران درکش و نخشب قشلاق فرماید ودر وقت نزول جمشیدخورشید در بیت الشرف از دوطرف بسمرقند روندآنگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن زمستان پرتواهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانا زاده نبرکات و تنسوقات جهة صاحب قران حمیده صفات بطرف قرشی روان ساخت

گفتار دربیان رفتن امرا بسمرقند وکشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیرحسین وحضرت صاحبقران

دراوائل فصل فروردین که فراش نامیه جهة نزول سلطان گل درفضای باغ وبستان بساط زمردین مبسوط گردانید واز اقتضای هوای راحت افزای اردی‌بهشتی اختلاف در الوان وروایح ازهارورباحین ظاهر وهویدا گردید امیرحسین و امیرتیمور برمرکب شجاعت وتهور سوار گشته هریك ازمنزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند وبعد از نزول درکان گل واجتماع سربداران رخت هستی ایشان‌را بباد فنادادند مگرمولانازاده سمرقندی که بنابرالتفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر ازآن مهلکه نجات یافت و دیگر پیرامن فضولی نگشته بکاشانه انزواو انقطاع شتافت و چون مشیت ایزدمتعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من‌حیث‌الاستقلال تعلق بامیرتیمور گورکان گیرد و آفتاب اقبال امیرحسین بسرحد زوال رسیده محبت ومودتش درقلوب خاص و عام سمت نقصان‌پذیرد درخلال این احوال بخل‌وخست که بدترین صفات خیمه اصحاب ریاست است برمزاج اوغلبه کرد همگی همت وجملگی نهمت روی‌توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد برامراء عظام ومخصوصان‌صاحبقران کردون غلام‌مبلغ کلی تحمیل نمود ومحصلان بهرام صولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود وچون بسبب اتلاف براق‌و اموال درجنك لای‌دست امرابچیزی‌نمیرسید از اداء آنچه امیرحسین طمع‌داشت عاجز آمدند وامیرتیمور دست دریانوال کشاده امیرجاکو برلاس وامیرسیف‌الدین و آقبوقا بهادر وایلچی بهادر ودیگر مقربان خودرا امداد واعانت کرد ودربرابرزری که محصلان میطلبیدند اجناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید برطبق عرض‌نهاد از آنجمله یاره و گوشوارهٔ حرم‌خاص خود اولجای ترکان‌آغارا که خواهر امیرحسین بود پیش برد وامیرحسین باوجودآنکه دانست که آن اشیا ازخواهراوست بستاند ومعذلك سه‌هزار دینار ازوجه رقم‌باقی ماندامیرتیمور اسبان خویش درعوض آن مبلغ پیش کشید

وامیرحسین منفعل شده اسبانرا قبول نکرد اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی رانقد نموده ازعقب من ارسال نمائی وامیرحسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال ناهنجار خاطر صغار و کبار ازملازمتش متنفر گشت امامیدانستند که تاوقتی که امیرتیمور گورکان باوی موافق باشد پیرامن خلاف نمیتوانند گردید بنا بر آن علی درویش ولدامیر بایزید جلایر وفرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فسادمکتوبی مضمون آنکه امیرتیمور بخیال استقلال قدم دروادی مخالفت نهاده وبجمع آوردن لشگر وترتیب شمشیر وخنجر مشغولست نزد امیرحسین فرستادند وامیرحسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر برلوح خاطر مرتسم گردانیده نشانی ارسال داشت مبنی ازآنکه امیر تیمور باجمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند نزد ارده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نمایند و ارده خاتون دختر ترمشیرین خان و مادرزن امیرحسین بود القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیرحسین وامیرتیمور ارتفاع یافت ودرآن اثنا اولجای ترکان آغاراه سفر آخرت پیش گرفت وعلاقه خویشی سببی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت ودرپائیز سنهٔ سبع وستین وسبعمائه صاحبقران ظفرقرین بالشگر جلادت آئین بعزم رزم امیرحسین در حرکت آمده امیر سیف الدین رادرمقدمه ارسال داشت وامیرحسین بخیال آنکه مرغدل آنصاحب حشمت صایب تدبیررا بهمکروتزویر دردام انتقام کشد ملك بهادر وعبدالله بیر اورا باعهدنامه سست تراز اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد وطالب مصالحه و ملاقات گشت امیرتیمور گورکان بوثیقهٔ امیرحسین وسخنان بیهوده ایلچیان او التفات نفرمود وامیرحسین باسپاهی فراوان بجانب آنخسرو عالیشان نهضت نموده باردیگر آغازحیله وفریب کرد وخضرخزانه دار را بامصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع مامستلزم تخریب ولایت وتفرقه سپاهی ورعیت است اکنون آنسب چنان می نماید که جریك اینجانب درچغانیان ولشگرتو درخزار توقف کنند وهریك از ما باصد سوار درتنك چکچك باهم ملاقات فرمائیم وبی شایبه تفاق قواعدعهد ومیثاق موکد گردانیم هرچند برضمیر امیر کشورگیر منکشف وهویدابود که امیرحسین دربن ملایمت غیر مکروخدیعت غرضی ندارد اما بنابر مبالغه امرا سررضا جنبانیده باسیصد سوار درحرکت آمدبعزیمت آنکه دویست سواررا جهةرعایت حزم درقریه نوتوقف نماید وباصدکس بتنك چکچك رود امیرحسین چون برتوجه آنحضرت اطلاع یافت طریقه عذر وخلف وعده مسلوك داشته فرمانداد تا سه هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغار کنند وتا اورا بدست نیارند ازپای ننشینند وآنجماعت در نواحی تنك جرم بآنحضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردید ودشمنان تاقتلش جنك کنان درعقب امیرتیمور گورکان بودند آنگاه بازایستادندواینخبر بخزاررسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند وحضرت صاحبقران ازقتلش بقرشی شتافت وازآنجا درجوف لیل بامعدودی ازخیل بصوب ماخان درحرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بچول درآمده سرچاه شوراب را

منزل‌ساخت ولشکر امیرحسین در صباح همانروز که امیرتیمور گورکان ازقرشی نهضت نموده بود بدانجا رسید امیرموسی تابجوت برتق و فتق مهمات آندیار مشغول گردید اماصاحبقران سعادت انتما از سرچاه شوراب قاصدان سخندان نزدملك‌معزالدین کرت ومحمدبیك جونی قربانی روانه گردانید تامعلوم نمایند که‌آن دوسردار باآنحضرت‌در مقام وفا ووفاق‌اندیا سرخلاف و نفاق دارند وزمان‌غیبت‌ایلچیان دوماه ونیم امتدادیافته درآن‌مدت هرکاروانی که ازخراسان بسرآنچاه میرسید پادشاه‌عالیجاه ایشان‌را بتوقف مأمور میگردانید وچون‌ایلچیان معاودت‌نمودند آوازه درانداخت که ملك‌هرات‌استدعاء حضورماکرده و کاروانیان رااجازت داده بامتعلقان سوارگشت‌وروی‌بصوب هرات آورد وچون تجار بقرشی رسیدند امیرموسی وسایر اعیان لشگریان امیرحسین خبر امیرتیمور گورکان ازایشان‌برسیدند سوداگران جواب‌دادند که امیرتیمور بامردم‌خویش پیش‌ملك‌هرات‌رفت وامیرموسی آن‌سخنان را تصدیق‌نموده ازقلعه نصفه بیرون‌آمد و باهفت هزارسوار موضع بیمراغ را منزل‌ساخت وملك بهادر باپنجهزار سوار ازایل قراوناس‌درقرغاشون توبه‌وگنبدلولی‌علم اقامت برافراخت .

ذکر توجه نمودن امیرصف شکن بجانب قرشی وانهزام یافتن مخالفان‌درغایت‌مذلت و ناخوشی

چون‌صاحبقران‌کامکارکامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت‌داده برسمت هرات‌روانشدبعداز رحلت‌قافله بازگشته در منزل مبارك نزول کرد وموازی مدتی که کاروان ازآنجا بقرشی تواندرسید توقف‌فرمود آنگاه همت‌عالی نهمت با دفع اعداء دولت مصروفداشته عنان‌عزیمت بصوب‌نخشب معطوف‌گردانید ودرآن زمان‌دویست و چهل‌وسه کس درملازمت موکب همایون بودند امابیشتر درسلك اعاظم امراء شجعان انتظام‌داشتند مانند سیورغتمش اوغلان وامیرداود وغلات وامیرجاکو برلاس وامیرسار بوغاء جلایر وحسین بهادر وامیرسیف‌الدین تکودرعباس بهادر ازقبیله‌قبچاق وآقبوغا بهادر ازقوم‌نایمان ومحمودشاه بخاری وغیرهم‌ازمردم‌کارزاری وآن‌مهرسپهر کامکاری باوجودقلت عددوکثرت عدواعتماد برعنایت حضرت عزت وقوت دولت کرده روی براه آورد وبعدازوصول بکنار آب‌آمویه باچهل وسه‌کس بشناازآب گذشته وازقریهٔ‌خسار کشتیها گرفته بکنار آب برد تاسایرسپاه عبورنمودند وازآنجاشب درمیان بشیرکنت رفته امیرجاکو صلاح درآن دید که‌شبیخون برسراعداء دون برند وصاحب قران مؤید بواسطهٔ قلت‌عدداین رای را نپسندید وسپاه رابتوقف امرکرد بهمراهی مبشر وعبدالله روی براه نهادوچون بکنارخندق حصار قرشي رسید پیاده شده مبشررا بحراست اسب

مأمور گردانید و باعبدالله ازممر ترناوی که آب از آنجا بشهر میرفت ازخندق گذشته بخاک ریز بر آمد و بدروازه که بجانب خزار است رسیده بنفس نفیس دست بردروازه نهاددانست که پس آن رابخاک انباشته‌اند مراجعت فرموده نظر احتیاط بر باره‌و فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعبدالله نموده گفت محل نردبان نهادن ودر آمدن بقلعه این است وازهمان ترناب ازخندق گذشته برسبیل سرعت بملازمان پیوست و بمرافقت ایشان‌بازروی بقرشی آورد وچون بلب خندق رسیدهمه را پیاده ساخت‌وچهل وسه کس راپیش اسبان بازداشته صدنفرمرد دلاور بانردبانها که ازیوزدالغ بر گرفته بودند بخاک‌ریز فرستادتا آنهارا برممری که بعبدالله نموده بودنهاده بقلعه‌روند و به نفس نفیس باصد کس دیگرمنتظر فتح‌الباب بردردروازه بایستاد وآن صد نفر بعنایت فرازنده حصار اخضر برهمایون ممر نردبان وضع کرده وبقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند وبدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافتند وهمه را کشته درویش بکه به تبر قفل دروازه بشکست وملازمان موکب‌همایون یرغو کشید بقلعه درآمدند وزلزله‌درقرشی افتاده مغولان‌شوله مست سراسیمه ازخواب برجستند ورعایاء بیچاره حیران مانده باهم‌سخن در پیوستند که آیاحال چیست‌وباعث بربن آشوب وغوغا کیست وحضرت‌صاحبقرانی دروازهاء قرشی‌را مضبوط ساخته عیال واطفال‌امیرموسی بدست سپاه مظفرلواء افتاد وبموجب فرمودهٔ محمدبیك بن امیرموسی‌را که درصغر سن بود راه گریز باز دادند تابپدر پیوندند غرض آنکه‌چون بیگناگاه این‌خبر بقلتیول امیرموسی‌رسید تفرقه باحوال سپاه اوراه یافت‌و درهمانشب محمدبیك نزدامیر موسی رفت و کیفیت واقعه بازگفت اماچون امیرموسی لشگر بسیارهمراه داشت دل‌ازجای نبردوروزدیگر امیرموسی وملك‌بهادر با دوازده هزار کس بظاهرقرشی شتافته آن بلده‌رامرکزوار درمیان گرفتند وامیرتیمور گورکان دروازه وبرج وبارهٔ شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه دفع اعداء دولت گشت ودرآن‌روزامیرمؤیدآلات باسی سوار که هریك درمیدان‌پیکار هژبری‌بود خنجر گذار ازشهر بیرون تاخته‌کارزاری نمود که داستان هفتخوان‌اسفندیار رامنسوخ ساخت وشصت‌سراسب اولجه کرده‌بقلعه‌درآورد ودورکه بهادرمانند دولت‌اقبال ازامیر موسی‌وملك بهادرگریخته‌درسلك‌سایرعساکر نصرت‌مآثرانتظام یافت‌وروزدیگرایلچی بوغا بهادر وآقتیمور بهادر پل‌روان انداخته باپنجاه مرد بعزم‌نبرد بیرون تاختند و علیشاه ودرویشك یرغوچی بابیست نفرازعقب‌آن دوامیر دلاور شتافتند وازصف‌اعدا طغی‌بوغا بهادرمتوجه‌شیران‌بیشه‌هیجا گشته‌بیکضرب شمشیرآقتیموربهادر راکشته‌گشت واوزبکی که یکی‌ازنوکران امیرموسی بودبغرور موفورپای درمیدان نهاده قران بوغا هردو دستش رامحکم‌بگرفت وبنگی‌بهادر مهمش را باتمام رسانید وامیرسار بوغا و ایلچی‌بهادر ازبالای دروازه آغازشبه کرده طایفه ازمخالفان‌راکه درهاوتو برهابپای حصارآورده بودند بگریزانیدند وازسپاه اعداتوکل باصدمرد آغاز نبردنمود ودرآن

محل صاحبقران سپهر اقتدار باپانزده سوار تیغ جلادت آخته ازحصار بیرون تاخت و برهر طرف که حمله آورد جمعی را برخاك هلاك انداخت وامیرموسی باوجود لشگر بسیار و غرور بیشمار غبار بی ناموسی وادبار برفرق خویش بخته از پیش اندك نفری فرار برقرار اختیار نمود ولیکن ملك بهادر بالشگر قراوناس که پنجهزار بودند در طرف دروازه خزار پای ثبات وقرار تا آن غایت استوار داشت که صاحبقران کامکار باشصت نفر ازشیران بیشهٔ کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملك چون دید که آن مؤید بتائید ملك مجید بنفس همایون متوجه اوست تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت برمعرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس دشمنانرا تکامیشی فرموده جمعی راکه برساقهٔ لشگر مخالف بودند بگریزانید واسبان کوتل ایشانرا بگرفته همچنان میراند تا بملك بهادر رسید واوهمعنان آرزوملك آغا که دختر امیر بایزید جلایر وخاتون امیرموسی بودطی مسافت مینمود امیر تیمورچون ایشان رادید آواز برکشیده ملك را گفت که ازسرخون تواگرچه ریختنی است درگذشتم مشروط آنکه ازنسوان جداشوی وملك اینمعنی رافوزی عظیم دانسته بمضمون کلمهٔ من نجابرأسه فقدربح عملنمود وضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران سرافراز ازعقب میشتافت وبآن زنان نوکری بودعاشق تاز نام تیروکمانی بردست وهرگاه آنحضرت نزدیك بایشان میرسید عاشق تازتیررا برمی کشید وتاعدم وقوفش درآن کار ظاهر نشود نمی انداخت وامیر تیمور گورکان بگمان آنکه آنمردك در آن کار مهارتی دارد دلیر پیش نمیرفت تابجههٔ طمع درعورات تیری بذات خجسته صفات نرسد وهدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و دربن حین بارگیر صاحبقران کردون سریررا بخوگرفت و ازحرکت بازماند ودولت شاه نخشبی ازپی زنان تاخته عاشق تاز بناکام تیری بینداخت و نادانی خودرا درآن امر ظاهر ساخت مع ذلك دولت شاه بدیشان نرسید وعنان مراجعت انعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید وامیر تیمور گورکان ازنواحی قزلقاق بازگشته امیرجاکو وامیرسیف الدین رافرمود که مخالفان را تا تنك چکچك تعاقب نمودند وایل جلایر وطایفهٔ دیگر راکه گریخته میرفتند بازگردانیده بقرشی رسانیدند وصاحبقران کامران بکام دوستان بقرشی درآمده آن زمستان بدولت واقبال بگذرانید ومحمودشاه راحکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت واینحکایت که خامه سخن گذار برسبیل اجمال شرح نمود بیشائبه تکلف ازبدایع وقایع وآثار است ومتفق جمیع ارباب تواریخ واصحاب اخبار است و ازتامل درمضمون آن کمال شجاعت وتهور قطب السلطنة والدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد وازتفکر درتفصیل آن غایت تائید الهی که شامل حال آنطریق سالك پادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست براذکیا وهوالقادر علی مایشا .

ذکرمصالحه امیرتیمور و امیرحسین بعداز تکرار مقاتله بین الجانبین

چون امیرموسی ازظاهر قرشی گریخته بامیرحسین پیوست وکیفیت حال بازگفت

امیرحسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو اپردی وجهانشاه ولد تایقو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت اینخبر استماع نموده بادویست نفر ازملازمان دلاور بعزم شبیخون متوجه دشمنان دون گشت و درمنزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد وچون سپاه امیرحسین نزدیك بده هزار سوار بودند صاحبقران کامکار صلاح درجنك ندیده بصوب بخارا رفت ودراثناء راه امیر جاکو وامیر سیف الدین وعباس بهادر بیرخصت ازموکب همایون جداشده بخراسان شتافتند وامیر صاحبقران پس ازوصول ببلدهٔ بخارا و نزدیك رسیدن قراول دشمن محمودشاه راگفت که صلاح درآنست که برسم شبیخون برسر اعدا تازیم وکارایشان را برطبق دلخواه بسازیم ومحمودشاه این معنی را قبول ننمود بنابرآن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امرا ازآب آمویه گذشته در ماخان بایشان ملحق شد وهمدران چند روز لشکریان امیرحسین بربخارا استیلا یافتند ومحمود شاه باتفاق پدرزن خودعلی یسوری گریخته واز آب عبورنموده بموکب عالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چندماه در ماخان بفراغت گذرانیده اسبان را فربه ساخت با ششصد کس ازملازمان رستم اثر که درآن سفردرخدمت بسر میبردند نوبت دیگر بسر پنجه علوهمت عنان بارهٔ جهان نوردبدان طرف آب منعطف گردانید واز راه خزار بحدود قرشی رفت وجمعی از نوکران امیر موسی راکه آنجا بودند کشته درآن اثنا خبر یافت که که پنجهزار نفر ازلشگر قراوناس درقوزی منداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون نزدیك بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه راهفت قشون ساخت وازاطراف وجوانب قراوناس درآمده سورن انداخت رعب وهراس برضمایر آنجماعت استیلا یافته باوجود کثرت عدداز پیش اندك نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوچ قرابها درکه از قبل امیرحسین درشهر بود درکنار آب رحمت سرراه بگرفت وازدست بردملازمان موکب همایون برخاك زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر درآمدرامیر تیمور گورکان پنج شش روز درساغرچ ساغر فراغت آشامیده درآن اثنا شنید که امیرحسین جهة انگیختن غبارجنك وشین با جنود نامعدود درقرشی منزل گزیده ومنقلای لشکر او بشهر سبزرسیده برضمیر منیرش گذشت که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را درتوقف اندازدوعنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصدسوار که اقبال واردست دردامن دولت ابدپیوندش زده بودند اتفاق کرده از سغدسمرقند بتاشکند شتافت ودر نواحی آنولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود وبهرام جلایر چنانچه باید وشاید به خدمتکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت ومروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دونوبت لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هربار آنحضرت را پیکرفتح و نصرت روی نمودو سپاه امیرحسین فرار برقرار اختیار کرده بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده

خصال امير سار بوغا داقبوغا بها در را جهة استمداد نزد امير شمس الدين مغول فرستادو بهار در سنه تسع وستمين وسبعمأئه ايشان باز آمده آوازه وصول سپاه جته شايع گردانيدو امير همين اين خبر شنوده مضطرب گشت و بعلما ومشايخ تاشكندوخجند توسل جست تا امير تيمور را نصيحت نموده از سلوك طريق مخالفت بگذرانند و بجاده مستقيم موافقت رسانند و آنجماعت بمجلس همايون شتافته بزلال موعظت نايره خشم آنحضرت راتسكين دادندو در باب تمهيد بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند كه امير تيمور گوركان غبار نقار امير حسين را بآب مكارم اخلاق از لوح خاطر فرونشست و بنفس نفيس عازم ملاقات او گشته نوكرى پنجشنبه نام را جهة اعلام آنعزيمت از پيش فرستاد ومتعاقب اودرحركت آمده در اثناء راه بعضى از لشكريان امير حسين را كه ازمصالحه تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب ومنهزم گردانيدوچون درقينار منزل گزيد پنجشنبه باز آمد و خبر آورد كه امير حسين سوگندان برزبان راند كه بعدمن نسبت بصاحبقران وافر منقبت درمقام دوستى و محبت باشدو توران شاه نامى از خواص امير حسين مصحوب پنجشنبه بخدمت رسيدوقواعد عهد و پيمان را با يمان مؤكد گردانيد و امير تيمور گوركان عباس بهادررا همراه توران شاه جهت همين كار نزد امير حسين روان گردانيدو امير حسين امير موسى واولجايتو اپردى راباده هزار سوار ارسال داشت تا باصاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پيش او برند ودرروزى كه امير تيمور گوركان بعليا بادرسيد امير موسى بكومش گفت كه مزار على ابا آنجاست فرود آمدو سفرا آغاز تردد كرده مهم بران قرار يافت كه از طرفين هر سردارى با صد نفر پيش آيندو باهم ملاقات نمايند و بر بنموجب بتقديم رسانيده امير تيمور گوركان در وثاق امير موسى نزول اجلال نمودووحشت وبيگانگى بالفت ويگانگى مبدل شد و امرا لشكرهارا اجازت داده هريك بيورت خويش شتافتند وامير تيمور گوركان نيز بقبة الخضراء كش خراميده متوطنان آن بلده از استنشاق نسيم عدالتش از نوجانى يافتند

ذكر ملاقات امير حسين وامير تيمور گوركان وبيان بعضى از وقايع كه روى نمود در آن اوان

بنا برمخالفتى كه ازشاهان بدخشان درخلال احوال گذشته بظهور پيوسته بودامير حسين بعداز آنكه خاطر ازممر صاحبقران عالى گهر جمع ساخت رايت عزيمت بصوب آن مملكت بر افراخت وملك حسين كرت از ينصورت وقوف يافته فوجى ازسپاه غورو هراة را بحدود بلخ وشبرغان فرستاد تا دست بقتل وتاراج بر آوردند وخبر تعدى غوريان بسمع شريف امير تيمور گوركان رسيده جهة تأديب ايشان از آب آمويه عبور نمود و آنجماعت خبر وصول آنحضرت راشنيده روى بصوب هرات آوردند وامير صاحبقران عازم ملاقات

امیرحسین گشته واو برعزیمت آنحضرت اطلاع یافته باپادشاهان بدخشان مصالحه نمودو عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف دادو امیر تیمور گورکان درقندز بوی رسیده هردو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح وسرور کرده چندروز بعشرت وکامرانی بگذرانیدند وباتفاق یکدیگر بکابل رفته آنخطه را ازحیطه تصرف پولاد وآقبوغا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند وچون از آنسفر مقضی الوطر مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان بلخ را تعمیر نماید واز سالی سرای باز پرداخته آن بلده رادار الملك سازد و امیر تیمور کورکان باوی گفت که عم شما امیرزاده عبدالله ترك مسکن پدر خود گفته سمرقندرا پایتخت ساخت واین معنی بروی مبارك نیامدمناسب آنکه شما نیزاز سراین داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور کورکان را همراه خویش ببلخ برده آغاز عمارت کرد درآن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بخیال تاخت وتاراج ماوراءالنهر بآب شیره آمده اند وامیرحسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور کورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد وخود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده درآخر همان زمستان مغولان بایکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعدازآن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندزرا غارتیده اند وامیرحسین با امرا ولشکریان عازم دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نمودوجهان ملك راکه پسرش بودمصحوب امیر صاحبقران برسر بدخشیانان فرستاد وآنحضرت درآن ولایة آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت وچون دروقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی وشیخ محمد بیان سلدوز که درآن طرف آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیرحسین داشتند مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته ازوی استمداد نموده بودندو آن نوشته بدست امیرحسین افتاده بوددرایامیکه صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشوده ازین جهة غباری برحاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آنحال چند سخن دیگر که دلالت برنفاق امیرحسین میکرد بگوش امیر تیمور کورکان رسید بنابرآن روزی بربارهٔ گردون خرام سوارشد تا با امیر حسین ملاقات نموده بیوسیله از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید ودروقتیکه امیرحسین درکنار آب سواره ایستاده بود پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار مافی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده وآهسته به امیر حسین گفت که یاغی نزدیکست و امیرحسین روی بصاحبقران جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی وبضرب شمشیر آتش آهنك و باد حمله گرز گران سنك دشمنان خاکسار راذره وار متفرق وپریشان گردانی زیراکه زبدهٔ حشم و بعضی دیگراز خدم که پیش رفته اند ازعهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمدوامیر تیمور گورکان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده چون بامر او منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو وشیخ

محمد بیان سلدوز رسیدعنان ازمیدان مقابله برتافتندو کیخسروازراه قیرتنگنیر بطرف آلای رفت وزنده حشم اورا تعاقب نمودوشیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیرتیمور گورکان اورا تکامیشی کرده مظفر ومنصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار دربیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیرحسین بن امیرمسلا کرت ثانی

چون بنا برمشیت قادری که کلام معجز نظام والله یوتی ملکه من یشاء برثبات و بقاء ملك لایزالش دلالت میکند نزدیك بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی برغروب ماه جاه وجلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیك ودور میشد در شهور سنه ۷۷۱ بیشتر از پیشتر ازامیرحسین سر برزد ازجمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت درمقام غدر و خدیعت آمده خواست که بهنگام فرصت دست بردی نماید و تواچیان فرستاد تا ازمتعلقان ومنتسبان آنحضرت هرکرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده ازخطه کش ببلخ برند وشرین بیك آغارا که خواهرصاحب قران والاگهر بود ببهانه آنکه شوهرش امیرمؤیدارلات پسرجاورچی‌را درسرشراب کشته و گریخته پیش خود طلبیدو ایضا امیرموسی راکه در سلك مصاحبان آنحضرت انتظامداشت باکوچ طلب نمودو بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات نالایق امیرتیمور گورکان را خبث باطن امیرحسین بتحقیق انجامیده همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت باعظماو ارکان دولت بدل قوی واملی فسیح شعار خلاف امیرحسین ظاهرساخت امراو نوئینان ازالوس جغتای که از کمال بخل وخست امیرحسین ملول ومتنفر بودند و از بأس سطوتش لحظهٔ بفراغت نمی غنودند درین معنی باصاحبقران گیتی ستان همداستان شدندو قواعد عهدو پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشور گشای باجتماع لشکرها فرمانداده هندوقرقررا بطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب اتراك فرستاد و بطالع سعدو بخت فیروز ازخطه کش نهضت فرمود و امیرموسی رادرقول تعیین نمود و بنفس نفیس درمقدمه سپاه روان شد وچون حوالی خزر ازغبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیرموسی بیجهتی ه. اس بخودراه داده بگریخت وصاحبقران کامکار گردون اقتدار وجود وعدمش را یکسان تصور کرده سیورغتمش اغلان وامیرمؤید وحسین برلاس وجمعی دیگر ازاعیان لشکر فلك اساس را منغلای ساخت وقول را بفرطلعت همایون بیاراست وچون سیورغتمش بترمد کهنه رسید هندوشاه وخلیل کهمقدمهٔ سپاه امیرحسین بودندسیاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا عالی جناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیل ائمه معصومین استظهار آل طه و یس امیر سیدبرکه که درسلك اعاظم

شرفاء مکه انتظام داشت ودر آن ایام جهة اوقاف حرمین شریفین نزد امیرحسین رفته برطبق دلخواه جواب نیافته بود از آب آمویه عبور فرمود ودر موضع بیا که بسه فرسخی ترمذ واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شد وطبل وعلم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کردو بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجهة (حیث شئت فانك منصور) حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل وما یعد من هذاالقبیل دقیقهٔ نامرعی نگذاشت واوقات حرمین را بخدام سده سدره مقامش مسلم داشته مدت العمر نسبت با یشان درطریق ارادت و اخلاص سلوك نمود وچون شایسته اورنك و تاج بمنزل اوماج رسید شیخ محمد بیان سلدوز وهندوی قرقره بموکب همایون پیوستند و درمنزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو اپردی که ازقبل امیرحسین به حکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده درسلك سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند وبرین قیاس امیر کیخسرو ختلانی وهر کس از سالکان مسالك پهلوانی که از امیرحسین آزرده بود بکهر پاس گردون اساس آمده بعز بساط بوس مستسعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والانژاد☼ زهر کشوری سروری رو نهاد☼ پی خدمتش بسته هریك میان☼ برای دعایش گشاده زبان وبعداز اجتماع امرا واشراف صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش اغلان ولد دانشمندخان را که از نسل او کدای قاآن بود بپادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چند روز بجشن وسور ولهو و سرور بگذرانید وبعد ازفراغ از آن امور متوجه بلخ گشته دراثناء راه امیرزنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل وحشم درسلك سایر خدام شرف انتظام یافت وحضرت صاحب قرانی بتائید آسمانی درظاهر بلخ قبه بارگاه باوج مهر و ماهٔ افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را درمیان گرفتند وازطرفین مستعد جنك وپیکار شده چنك درآلات کارزار زدند ودر روز اول مردم بسیارفوجی پیاده وزمرهٔ سواره ازشهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند وشاهزادهٔ شجاعت آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کـه درسن شانزده سالگی بود ازغایت جرات و تهور بریشان تاخته باوجود صغر سن بنوعی آثاراقتدار ظاهر ساخت که موجب تعجب دوست و دشمن شد وجهة اصابت عین الکمال تیری بپشت پـایش رسید که ازجانب دیگر سر بیرون آورد جراحان سیخی درآتش تافته جای زخم را داغ کردند وشاهزاده دست درداماان شکیبائی زده مطلقا اضطراب نفرمود روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنکار افراخته بعزم تسخیر قلعهٔ فیروزه کار گردون ازجانب دروازه شرق نهضت نمود و راه فرار برحشری که بربروج انحصار قرار گرفته خودنمائی میکردند بکشورصاحبقران کامکار اعلام جنك و پیکار ارتفاع داده روی بقلعهٔ هندوان نهاد و ازجانب امیرحسین طایفهٔ از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون تاختند و بقدر مقدور لوازم ستیز و آویز بجای آورده آخر الامر سلوك طریق گریز را اختیار کردند وامیرحسین آثار عجز وانکسار برناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده درحصار فروبست وزبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل ازملك ومال برداشته از کمال مکارم

اخلاق توطمع میدارم که بجان امان یابم تا بجانب مکه مبارکه شتابم و شرف زیارت بیت الله دریافته در آن منام واجب الاحترام باستغفار جرایم و اثام قیام نمایم و امیر کشور گیر بمراحم خسروانه این ملتمس را بسمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیرحسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیرحسین بر بن سخن اعتماد ننمود ومیان خوف ورجا شبی با دو ملازم از قلعهٔ بلخ بیرون آمد و نوکران را بمهمی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت وچون بر بن سخن اعتماد رسم غمازی بجای آورد وجمشید خورشید قلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسب گم کرده بود در طلب گم شدهٔ خویش هرطرف می گشته بخاطر گذرانید که مناسب آنست که بر بالای این مناره برایم وجوانب اردورا احتیاط نمایم شاید که اسب بنظر من در آید و باین خیال روی ببالای مناره آورد وامیرحسین را آنجا دید و بشناخت امیرحسین که در ایام رفاهیت هرگز مشتی گندم بر بان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف شرف کفی مروارید غلطان دردست آن شخص نهاده و بمواعید نیکو اورا امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات شتری تنومند بر زبر کوه الوند چه سان پنهان ماند وآتش سرکش را بر بالای منارهٔ بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم در بن محل این بیت را نوشته اند والحق بغایت نیکو رفته اند **بیت** بسر مناره اشتررود وفغان برآرد ✡ که نهان شدم من اینجا مکنیدم اشکارا **القصه** چون آنشخص ازمناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید وفوجی از ابطال رجال بگرفتن امیرحسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیرحسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت انداز بالای مناره بزیر آمده درسوراخ دیوار مسجد خزید و بنابرآنکه گرگ اجل دست در گریبان جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش بیرون ماند و طلبکاران ببالای مناره شتافته و اورا نیافته مراجعت کردند و پی بشکاف دیوار مسجد بردند و وامیرحسین راکه سر بخدمت داراو اسکندر فرو نمی آورد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جمجاه درآوردند ع کدام سر که بر آن آستانه خاک نشد امیرتیمور گورکان را چون چشم بر امیرحسین افتاد روی بامرا آورده گفت که من از مقام ریختن خون او در گذشته ام وجفاهای اوراکان لم یکن انگاشته و موکلان امیرحسین را ازمجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیرحسین را بمن میباید سپردتا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیرتیمور گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده دراثناء گفت وشنید صاحبقران ظفرقرین رابادایام اتحاد ومصاحبت امیرحسین آمد ورقت فرموده قطرات عبرات بررخسارهٔ مبارکش روانشد وامیر اولجایتو ابردی که بواسطهٔ تجارب ایام برنیك وبدطبقات انام واقف بودگریه آنحضرت را امارت نجات امیرحسین ازگرداب بلاتصور کرد وبگوشه چشم بجانب امیرمؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود

وایشان غرض پرگار دیده رادریافته واز عقب امیرحسین شتافته باستیصال نهال اقبال او پرداختند ورشته حیاتش رابمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن ممر فارغ ساختند **قطعه** کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید ☆ که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند - کرا نهاد فلك تاج سروری برسر ☆ که بند حادثه بردست و پای او نفکند - دو پسر امیرحسین خان سعید و نوروز سلطان که باخانی که دست نشان او بود همانروز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهانملك وخلیل سلطان بهندوستان گریخته درغربت متوجه عالم آخرت گردیدند وجریك منصور برقلعه هندوان استیلا یافته خزاین ودفاین امیرحسین را باخواتین ومتعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای ملك خانم دختر قزان سلطان خان والوس آغا بنت امیر بیان سلدوز وسلام آغا بنت امیرخضر یسوری وطغای ترکان خاتون رادرحرم خاص جای داد وسونج قتلق آغا دختر ترمشیرین خان را ببهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغارا بزنده حشم وعادل ملك دختر کیقباد ختلانی را بامیرجاکوو دیگر قمایان و دختران امیرحسین را بازدواج امرا ومقربان نالمزد فرمود دنیاعروسی است بدمهر که هرروزدست درآغوش شوهری کند وحریفی است پرخشم که هرساعت چشم بردیگری افکند **بیت** دل برین پیرزن عشوه گر دهر بند ☆ نوعروسی است که درعقد بسی داماداست واین واقعه عظمی دررمضان سنه ۷۷۱ بوقوع انجامید وحصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید .

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و آمانی

قال الله تعالی قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشآء و تنزع الملك ممن تشاء **مثنوی** مالك الملك واجب التعظیم ☆ صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بدین داری ☆ نیك بختی حمیده آثاری که زفیض عدالتش عالم ☆ چون بهشت ارم شودخرم علم معدلت برافرازد ☆ رسم ظلم ازجهان براندازد ز آب شمشیر عدل وتیغ جهاد ☆ گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد ☆ خرمن عمر دشمنان سوزد زاهتزاز ریاح لطف کریم ☆ وزهبوب نسیم وحسن شمیم دوستان رادهد زنوجانی ☆ رسد از وی بهریك احسانی نظرش خاك راچوزر سازد ☆ کارخلقی بیك نظر سازد ازکرم اهل علم وتقوی را ☆ مقتدایان دین ودنیارا برخلایق دهد سرافرازی ☆ خود بایشان کند مهم سازی نبودغیر مکرمت کامش ☆ پربود از می وفا جامش دوره دین که هست هیچاهیچ ☆ نکند غیرخیر واحسان هیچ وچون صاحب دولتی چنین درآن زمان میمنت آئین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنه والخلافه و امیر تیمور گورکان کسی نبوددرآن ایام که فراشان قدر

وقضا بساط جهانبانی امیرحسین رادر نوشتند بنشان‌دیوان والله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معمورهٔ توران و ایران‌را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهار شنبه دوازدهم ماه‌مبارك رمضان سنه‌احدی وسبعین و سبعمائه موافق ایت‌ئیل که سن شریفش بسی وچهارسال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب‌الاحترام مانند افتخار اولادخیر الانام سیدبرکه وقدوهٔ احفاد ائمه اثنی‌عشرخان زاده ابوالمعالی‌وخان‌زاده علی‌اکبر و اعیان امراءالوس جغتای مثل امیرشیخ محمدولدبیان سلدوز وامیرزنده حشم اپردی و امیراولجایتو اپردی وامیر کیخسرو ختلانی و امیرداود دوغلات وامیرسار بوغاجلایر وامیرجاکو جلایر وشاه شیخ‌محمد بدخشانی وغیرهم ازاشراف واعیان طوایف‌انسانی که‌درقبةالاسلام بلخ مجتمع بودند برسلطنت آن امیر کشورگیراتفاق نمودند ودرساعتی مانند کوکب طالعش‌مسعود وزمانی مثال اختردولتش طالع‌ازواج مقصود تخت‌پادشاهی را بوجودهمایونش زیب‌وزینت دادند وسرداران قبایل چنانچه‌رسم وعادت مغولان‌است زانوزده زبان‌بدعا وثنا گشادند. **مثنوی** سراسر دلیران توران زمین ✿ کشیدند صف بریسارویمین پی‌تهنیت یك‌بیك‌همگنان ✿ زبان برگشادند زانوزنان که شاها بزیب و فروتخت وتاج ✿ همان تابماندزآدم‌نتاج ترابندگانیم ازجان و دل ✿ ولی‌بندگانی ز خدمت‌خجل به‌ماچاکرانیم وتوشهریار ✿ که‌مابندگان تو خداوندکار و چون حضرت صاحبقرانی برمسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین ودفاین امیرحسین راکه‌سالهاء بسیار بدست حرص وظلم اندوخته بود بگشاد مجموع ارکان دولت واعیان حضرت وطبقات حشم وطوایف‌خدم را مواهب فراوان وعطایاء بیکران داد **بیت** رعیت زانصافش آبادشد ✿ زبخشش سپاهش همه‌شادشد وهریك ازامیران و شجعان‌راکه‌لوازم خدمتگای ومراسم جان سپاری بتقدیم‌رسانیده بودندمناصب بلند ومراتب ارجمندمفتخر وسرافراز گردانید وچون ازمثال این‌مهام بازپرداخت‌حکومت بلخ‌را بمزاد پسرجوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس مانندرا مشمول انعام واحسان ساخت وبعمارت شهر و حصار مشغول فرموده ابنیه‌سپهر مقدار طرح انداخت.

ذکر مخالفت زنده حشم اپردی و کشته‌شدن او بتقدیر ایزدی

امیرموسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران ازسمرقند بجانب بلخ ازموکب همایون تخلف‌نموده بود بعداز استماع‌خبرقتل امیرحسین روزی‌چند درترکستان‌سرگردان بوده بالاخره ازآب آمویه عبور کرده درشبرغان بزنده حشم پیوسته اورا برمخالفت صاحبقران‌مظفرلوا باعث‌ومحرض گشت ودرسنه ۷۷۲ که‌صاحبقران کشورگشای قریلتای فرمود زنده‌حشم اطاعت فرمان نکرده‌بسمرقندنرفت وامیرتیمور گورکان خواجه یوسف

ولد اولجایتو اپردی وتایان بهادررا جهة نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن بیخرد ایشان رامقید گردانید واینخبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده، آتش خشم خسروانه التهاب یافت وبالشکرظفر اثر ازآب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت و بعداز محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اپردی و بعضی دیگراز اعاظم نوئینان راشفیع جرایم خودساخت وآنجماعت زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید وسپاه دست ازمحاصره و محار به بازداشته زنده حشم نی مرده و نی زنده ازقلعه شبرغان بیرون آمد و امیرموسی را همراه آورده باستادکان پایهٔ سریرسلطنت مصیر سپرد وپادشاه پوزش پذیر زنده حشم رامشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شبرغان رادرقبضهٔ اختیار او نهاد وعنان عزیمت به صوب ماوراءالنهر انعطاف داد چون بشهر سبز رسید نظر عنایت برحال امیرموسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست وحکومت ایل والوس اورا بوی مفوض گردانید و درسنه ۷۷۴ کرت دیگر زنده حشم باغواء خانزاده ابوالمعالی ترمدی یاغی شده بترمدرفت ودرآنحدود دست بغارت وتاراج برآورد واینخبر بعرض صاحب‌ قران عالی گهررسیده ختای بهادر وارغونشاه بوردالیغی را بالشکری بیت همه بادل شادوبا سازجنك ✲ همه گیتی افروز بانام وننك بدفع شر مخالفان بداختر نامزد فرمود وجنودشبرغان ازوصول بهادران رستم توان خبریافته برآب آمویه ازکشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب بپای فرار از آب گذشته آن سرپل را ویران ساختند و چون زنده حشم باسایر خیل وحشم سیاهی سپاه نصرت قرین دیدند بترسیدند و روی بصوب گریز آورده برسرجسر تاختند و بعداز آنکه بمیان پل رسیدند آنطرف را مانند حال خودخراب یافتند ومتحیر گشته درآن حین دلیران لشگر سمرقند ازعقب دست قدرت به تیرباران بر آوردند وآن بدبختان خذلان مآب ع روان درنهیب واجل در شتاب خود را درآب افکندند وجمعی کثیر اززخم پیکان شعله سان درمیان آب جان دادند و زنده‌ حشم بادلی پژمرده وزمرهٔ از مردم افسرده بساحل نجات رسیده خودرا در شبرغان انداخت و باستحکام برج وباره و فیصل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیرجاکو برلاس را با سپاهی کردون اساس بمحاصرهٔ شبرغان فرستاد و امیرجاکو فصل زمستان درآن کار بپایان رسانیده چون طلیعهٔ لشگر بهار روی نموده زنده حشم بپای عجز واضطرار از چهاردیوار حصار بیرون آمد وامیرجاکو اورا همراه خویش بپایهٔ سریراعلی برده زبان بشفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران کرت دیگر از سرخون زنده حشم درگذشته گوشش رابدرر نصیحت وپندبیار است وسرش را از افسر امنیت بلند ساخته کمرزرنیش برمیان بست وخلعت فاخر درقامت قابلیتش پوشانیده اسب تازی نژاد انعام فرمود وهمدرین سال صاحبقران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده دروقتی که ازآن دیارمظفر ومنصور عنان بمستقرسریر سلطنت مسیر معطوف

گردانيد در منزل آدون كورى شنيد كه زنده‌حشم وابواسحق ولدخضر يسورى و امير موسى وخانزاده ابوالمعالى ترمدى و شيخ ابوالليث سمرقندى باهم عهد كرده مصحف سوگندخورده‌اند كه چون بموضع قراسمان رسند بجان آفتاب آسمان جهانبانى گزندى رسانند وامراء يرغو حسب‌الحكم آنجماعت را حاضر ساخته بعداز تقديم لوازم پرسش و ثبوت گناه اميرموسى بشفاعت سرايملك خانم كه خواهرزاده او بود و پسرخضريسورى بالتماس اميرسيف‌الدين كه خواهرش را درحباله نكاح داشت ازسياست نجات يافتند و خانزاده ابوالمعالى را انتساب بخاندان نبوت دستگيرى كرد اما بموجب حكم جلاء وطن اختيار نموده روى بغربت آورد وچون برودت بسيار بر مزاج خواجه ابوالليث مستولى بود مقررشد كه بمكه‌رفته ساكن گردد تابواسطهٔ شدت‌حرارت هوا آن‌سرزمين اعتدالى درافعال اوپيدا شود وزنده حشم رامقيدبسمرقند برده در محبسى انداختند كه راه بيرون آمدن نداشت **بيت** بنزد خرد اين سخن دور نيست ☆ كـه‌زندان دشمن به از گور نيست .

گفتار در بيان توجه اميرتيمورگوركان مكرر بجانب خوارزم و ذكر مصالحه آنحضرت با يوسف صوفى بعد از وقوع جنك و رزم .

حسين صوفى قنقرات قبل ازجلوس صاحبقران پسنديده صفات بمدت پنج‌شش سال‌ولايت خوارزم رادر تحت تصرف آورده بود وچون آنحضرت راازضبط و نسق الوس جغتاى فراغت روى‌نمود كمندهمت بر تسخيرآن مملكت انداخته‌علكهٔ تواجى را نزدحسين صوفى فرستاده پيغام داد كه‌كات وخيوق تعلق بالوس جغتاى داردبايدكه آن رابديوان سيورغتمش‌خان بازگذارى تاطريق موافقت‌بين‌الجانبين مسلوك باشد حسين صوفى بآن سخن‌التفات نكرد وگفت كه من‌اين مملكت‌را بضرب شمشير مسخرساخته‌ام بمجردسلام وپيغام‌بكسى نخواهم دادوعلكه اين جواب‌رابعرض صاحبقران‌كامياب‌رسانيده آنحضرت خواست كه على‌الفورعازم‌خوارزم گردد اما مولانا جلال‌الدين كشى كه‌باوجود وفورعلم و عمل شرف ملازمت صاحبقرانى را طراز خلعت كمالات ساخته بودبعرض رسانيدكه مناسب دولت ابدپيوندنيست كه بسبب‌غرور يك‌شخص جمعيت اهالى آنولايت بتفرقه و پريشانى تبديل يابد و اجازت طلبيد تا بخوارزم رفته بهرگونه موعظه و نصيحت حسين‌صوفيرا ازخواب غفلت‌بيدار سازد ورخصت‌يافته بدانجانب‌شتافت وچنانچه سزاوارحال علماء دين دارتراند بود وظايف نيكخواهى و خير انديشى بتقديم رسانيد

اما حسین‌صوفی آن پندرا بسمع‌رضا نشنود بلکه جناب مولوی‌را بندفرمود وچون‌اینخبر بگوش هوش‌صاحبقران‌عالی گهر رسید درسیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه سنه ثلث وسبعین وسبعمائه هجری بود و بزعم مصنف‌مطلع سعدین سنه اربع وسبعین وسبعمائه با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول برحدودکات انداخت داروغه آنقلعه بیرامخواجه یساول باتفاق قاضی خیوق در حضار خزینده اسباب دفع ومنع مهیا ساخت وعساکر اقبال مآثر روی توجه بقلعه‌نهاده ودست بانداختن تیروراندن تیغ برآورده درروز اول‌کات را بقهر وغلبه‌گرفتند وآنچه یافتند بجاروب‌غارت وتاراج رفتند وروزدیگر متوجه خوارزم گشته بعد ازوصول بنواحی‌آن بلده حسین‌صوفی دانست که مقاومت باسپاه‌ظفرعطیت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف وتبرکات پادشاهانه‌بدرگاه عالمپاه فرستاده‌طالب‌مصالحه شد درآن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خودرا بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که‌لشگر سمرقند پریشان‌گشته‌اند وبتاراج اشتغال دارند باید که بعزم‌رزم بیرون آئی تامن بتو ملحق‌گردم وامیرتیمور رامغلوب گردانیم حسین‌صوفی‌چون این‌سخن بشنید لشگر خود را یاسامیشی نموده ازشهربیرون خرامید وحال آنکه درآن‌زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثرسپاه نصرت انجام بتاخت رفته‌بودند وصاحب قران‌کردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود بابقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین‌الجانبین واسطه بود شتافت وگذرآب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست وسفیر تیرآغاز آمد شدکرده چون نایرهٔ قتال اشتعال یافت باجمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند پاجی کلته وجرغتو وشیخ‌علی بهادر وامیرمؤید وآقتیمور بهادر وختای وایلچی‌بهادر اسپان آتش‌آهنك بعزم‌جنك درآب راندند وایلچی بهادر غرق‌دریاء فنا شد ودیگران درضمان صحت وسلامت بساحل نجات رسیدند وآغازحرب کردند و متعاقب آنجماعت صاحبقران عالی منزلت نیزخواست که مانند برق وباداز آب بگذرد اماشیخ محمدبیان سلدوز مانع‌آمده خودازآن رودعبور نموده روی‌بدشمنان خاکسار آورد وآنمقدارکارزار کرد که حسین‌صوفی فرار برقرار اختیار فرمود وبشهرشتافت و ازغایهٔ‌غم واندوه مریض‌شده همدران دوسه‌روز بعالم‌آخرت پیوست و بعدازفوت حسین صوفی‌برادرش یوسف صوفی قایم مقام‌گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و ازکردار برادر ابراء ذمه نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس اورا بعز اجابت اقتران دادمشروط‌بآنکه دختر برادر خود آق‌صوفی‌راکه سوین بیك‌نام داشت‌و ازدخترخان اورنك درجود آمده بخان زاده مشهورگشته بود بامیرزاده جهانگیردهد ویوسف صوفی منت‌داشته قبول نمود که هرگاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذیابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت‌معاودت فرمودوچون‌بولایت سجاس رسید کیخسرو ختلانیرا بموقف بیرغو حاضر گردانید وگناه برآن خون گرفته

ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان‌محمود بموافقت ابواسحق ولدخضر یسوری بخوارزم شتافتند ویوسف صوفی‌را آنمقدار وسوسه کردند که رقم بطلان برصحیفه عهد وپیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد وامیر تیمور گورکان آن‌زمستان درسمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعاربهار فضای دشت و کوهسار اعلام خضرت آثار برافراخت باسپاهی افزون از ریك بیابان خوارزم بعزم رزم یوسف صوفی روی‌براه آوردو بعد ازوصول بحدود آنولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل ورسائل وهر گونه وسائل نوبت دیگر صاحب قران‌عالی گهررا ازمقام انتقام‌بگذرانید وقبول‌فرمود که علی اسرع‌الحال خانزاده را بسمرقندفرستد وامیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نموده درشوال سال هفتصد وهفتاد وپنج‌موافق پارس‌ئیل بهنگام بهار که نسیم اعتدال آثارقوی نامیه را بآوردن عماری عروسان گل ویاحین نامزد کرد صاحبقران ظفرقرین امیر یادگار برلاس راکه از اولاد لالاءبن قراچار بود وامیرداود واوزن اولجایتو را جهة آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد ویوسف‌صوفی امراء عظامرا تعظیم وتکریم نموده‌خان زاده‌رابآئینی که از آن‌لایق ترنتواند بودمصحوب‌ایشان کسیل فرمود وحضرت‌صاحبقران فریقاخاتون راکه عروس پسر قیدوخان بود بادیگر خواتین حشمت آئین‌ونوئینان وامرا وسادات وقضات وعلما باستقبال فرستاد آنگاه کمر بستگان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب‌جشن وسور ولهوو سرور قیام‌نموده رعایا و محترقات دارالسلطنه سمرقند راآئین بستند وچون عماری آن گوهر کان خانی رابشهر درآوردند مراسم‌پیشکش ونثار چنانچه باید وشاید بتقدیم رسید ودر ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظرجهة آن‌کار اختیار کردند سادات و علما وقضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجلهٔ خانی را باخورشید سریر جهانبانی درسلك ازدواج کشیدند وامرا ونوئینان زبان به‌تهنیت وثنا خوانی ودست نیاز بگوهر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند **بیت** زبس گوهر و زرکه افشانده‌شد ✲ زبر چیدنش دستها مانده‌شد وچون خسروانجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجلهٔ سپهر عروسان کواکب جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنهٔ سعدین آسمان‌کامکاری اتفاق افتاد ومیان ایشان محبت و موانست باکمل وجهی و احسن صورتی دست داد **مثنوی** جهانگیرشهزادهٔ کامکار ✲ گرفتش بصدآرزو درکنار چوخوش ساعتی کزسر کام‌دل ✲ نشینند باهم دوآرام‌دل چه‌خوشتر ازآن درسرای سپهر ✲ که گیری درآغوش ماهی بمهر - خوش آنروز وفرخنده آن‌روزگار ✲ که یابند کام‌دل ازهم دویار

گفتار دربیان بعضی ازوقایع واحوال علی سبیل الایجازوالاجمال

صاحبقران ستوده خصال بعدازفراغ بال ازسرانجام مهام ماوراءالنهر وترکستان عزم تسخیر مغولستان فرمود بروایت ظفرنامه درروز پنجشنبهٔ غرهٔ شعبان سنه ست و

سبعین و سبعمائه بدانجانب روان‌شد وچون رباط قطفان محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف وبرق وبرد بمرتبه دست استیلا برآورد که بسیاری‌ازانواع آدمیان واجناس حیوان را بعالم عقبی وچراگاه عدم برد بنابرآن حضرت صاحب‌قران بسمرقند مراجعت فرموده آنمقدار توقف کرد که‌سورت برودت کمتر شد دردوشنبه غرهٔ شوال موافق اوائل توشقان ئیل باردیگر متوجه جته گشته جبه دهد و امیرزاده جهانگیر وشیخ محمدبیان سلدوز وعادلشاه وبهرام جلایررا منغلای گردانید و درآن یورش قمرالدین دوغلات که درمغولستان سرداری ازآن کلانتران نبود از دست برد سپاه منغلای شکست یافته‌پای ادبار دروادی فرار نهاد وصاحبقران آفاق بنفس‌نفیس تاموضع پای تاق رفته امیرزاده جهانگیر تابمنزل اوج فرمان عنان‌بازنکشید و قمرالدین را درکوهستان یافته وتعاقب نموده ازایل والوس‌جدا گردانید وتمامی منازل اورا بغارتید وخاتون امیرشمس‌الدین نویان آغارا بادخترش دلشاد آغا اسیرساخته بالای‌قراقسماق بنظرپادشاه بااستحقاق رسانید وصاحبقران مظفرلوادلشادآغارا درسلك سایرازدواج معظمات منتظم گردانید وچندروز بعیش وسوروجشن وسرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و درهمین سال شیخ محمدبیان سلدوز که بواسطه غوری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش بآتش خشم و دشمن سوزمحترق گردید ودر بهار سنه‌سبع وسبعین و سبعمائه مطابق لوی‌ئیل بنابر سببی که‌هیچ یك از مورخان باظهار آن زبان نگشاده‌اند امیرتیمور گورکان با سپاه فراوان بجانب خوارزم نهضت نمود وامیرسار بوغا وعادلشاه جلایر وختای‌بهادر وایلچی بوغای ودیگر سرداران را باسی‌هزار سوار جلادت آئین جهة استیصال قمر-الدین بصوب مغولستان روان‌فرمود وچون ماهچهٔ توق آفتاب اشراق صاحبقران‌آفاق سایهٔ وصول برموضع سه‌پایه انداخت ترکن ارلات یاغی‌شده بکزروان‌گریخت وفولاد بهادر بموجب فرمان امیرتیمورترکن را تعاقب‌نموده درکنار آب فاریاب بوی‌رسیده ترکن ساعتی بجنك ایستاده ازضرب‌پولاد تیغ‌دلیران صف‌شکن منهزم گردید وپولاددر تکامیشی ترکن تیزگشته خودرا تنها بوی‌رسانید ورك جانش را برطبق دلخواه‌ببرید ومظفر ومنصور باردوی همایون مراجعت نموده از جماعت امراکه بجانب جته رفته بودند ساری بوغا وعادلشاه بخیال* استقلال واندیشه خطاختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند وبا ایل‌جلایروقبچاق بظاهر سمرقند شتافته آغازمحاصره کردند وامیرآقبوقا که‌حاکم آن‌بلده بود خودرا مضبوط ساخته جهة اعلام آنحال‌قاصدی همعنان برق‌وباد نزد امیر تیمورگوکان فرستاه و ایلچی در موضع خاص بعزّ بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابرآن رایات ظفرنشان بموجب کلمهٔ‌العوداحمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منغلای‌پیش‌تر روان گشت وشاهزاده درموضع کرامینه‌بدشمنان پرکینه رسیده برایشان غالب آمد وساربوغا و عادلشاه گریخته بدشت قبچاق رفتند و ملازمت‌اروس‌خان پیش گرفتند وبعداز روزی‌چند دروقتی که اروس‌خان به‌ییلاق رفته‌بود

اوچی بی را که در دشت قبچاق از قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر گشته روی بمغولستان نهادند و بقمرالدین پیوسته اورا برمخالفت صاحبقران مظفر لوا آنمقدار اغوا کردند که بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که متصرف امیر زاده عمر شیخ بود در آمد وهزاره قدان از شاهزاده رو گردان شده بوی پیوستند و امیرزاده عمر شیخ در کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهة اعلام آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمرالدین باز گردید و ایلاو الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده باچهار هزار سوار آراسته در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیشی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس بادویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قمرالدین با آن چهارهزار سوار آسوده از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده بغرور هرچه تمامتر استیصال حیات صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت و آنحضرت بتلقین ملهم دولت مضمون کریمهٔ (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله) برزبان الهام بیان گذرانید و بهادران موکب ظفر نشان را استمالت داد و بنفس همایون روی بدشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و ازوصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت وفیروزی شامل حال صاحبقران ستوده ماثر گشته مضمون (وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین) بظهور انجامید ومخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آنحال امرا و لشکریان که بجایغون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشته ها پشته ها ساخته ایل والوس را ازوی بازستاندند و بجانب اوزکند فرستادند و قمرالدین و ساربوغا و عادلشاه در سیکیز بغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که بازجمعیتی سازند که ناگاه امیر تیمور گورکان بسروقت ایشان رسید وهمه را بریشان گردانید و اوچ قرابها در درعقب قمرالدین تاخته از پی او باز نگشت تا هر دو تنها ماندند و قمرالدین عطف عنانی کرده تیری براسب اوچ قرا زد که ازپای درافتاد و اوچ قرا سپر درسر کشیده و شمشیر دردست گرفته روی بوی نهاد قمرالدین اورا بدانسان دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی ازهمچون منی بابن قدر راضی باش و باز گرد و گرنه درضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که یکوجب درسنك نشست واوچ قرا آفرین نموده پیاده باز گردید و این سرگذشت را بعرض رسانید ودرین یورش امیرزاده عمرشیخ وختای بهادر بکاشغر رفته آنخطه را از خضر خواجه اوغلان وخدایداد مغول بستاندند ومتوطنان کاشغر را باندکان رساندند و چون حضرت صاحبقران عنان بارهٔ جهان نورد بمستقر سریر سلطنت و استقلال منعطف گردانید جهة اصابت عین الکمال انامل زمانهٔ غدار نیل ملال برچهرهٔ احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را درسمرقند بنیابت خویش بازداشته بود و درغیبت موکب همایون

مزاج موفور الابتهاج شاه زاده از جاده اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود وامیر صاحبقران درا ثناء راه خوابهای پریشان دیدوچون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید وپادشاه باوقار و تمکین ازصعوبت آن مصیبت بغایت حزین وغمگین گشت وچند روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده ولباس عزا وماتم پوشیده بالاخره دست تسلیم ورضا درجیب شکیبائی زد وجهة ترویح روح شاهزاده اصناف خیرات ومبرات بتقدیم رسانیده فرمود تاجسد او را بشهر سبز بردند وبخاك سپردند و برسرمرقد شریفش عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود وازو دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمدسلطان ازخان زاده وامیرزاده پیرمحمد ازبخت ملك آغادختر الیاس یسوری واو بعداز فوت شاهزاده به چهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفر نامه درشهور سنه سبع وسبعین و سبعمانه اتفاق افتادوازوقوع آنحادثه امیرسیف الدین از سرانجام امور ملك و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و درهمین سال بعرض صاحب قران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی ازنوکران درکوهستان قراچق سرگردان است و آنحضرت براتخواجهٔ کوکلتاش وایلچی بوغارا با پانزده کس ارسال داشت تاآن صید وحشی را درآقسوما گرفته کشتند وساربوغا که باتفاق عادلشاه درطریق خلاف سلوك مینمود بعد ازدوسال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه خسرو گیتی گشای بردو آنحضرت ازسرجرایمش درگذشته سرداری ایل جلایررا بوی عنایت کردو بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیك ولد امیرموسی راکه داماد آنحضرت بود با امیر عباس وآقتیمور بهادر منغلای ساخت وایشان تا موضع آی کول رانده وبقمرالدین رسیده اورا منتهز گردانیدند و امیرتیمور گورکان دربن یورش تا موضع قوجقارشتافته توقتمش خان که ازپادشاه دشت قبچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود درآن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزازو احترام وانعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از قوجقار بسمرقند شتافت ولایت سقناق وجران را بتوقتمش خان ارزانی داشت و بعدازآنکه توقتمش خان درآنولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولداروس خان لشکر بسرش کشیدومیان ایشان جنك بوقوع انجامید باوجودآنکه قتلغ بوغادر اثناء کروفر تیرخورد وعزم عالم دیگر کردشکست بجانب توقتمش خان افتاد وتوقتمش خان باز نزدحضرت صاحبقران سرافراز رفته کرةبعد اخری خدام سدهٔ سدره انتما اسباب پادشاهی اورا مرتب ساختند و اورا بصبران فرستادندوتوقتمش خان نوبت دیگر ازلشکر اروس خان گریخته بردست خود زخمی خوردو پای در وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل درآمدو از خاك وخاشاك بستر و بالین کرد درآنحین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه صیران بود بـآن جنگل رسیده آواز ناله شنیده بعد از تفحص وتفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را

دلجوئي نموده‌وهمراه گردانیده بسمرقند رسانیده وخسرو صاحب تأیید تجدید اسباب سلطنت اورا مرتب ساخته درآن‌اثنا ایلچی‌اروس خان بدرگـاه عالمپناه‌رسیده‌بوسیله نواب‌کامیاب اززبان خان معروض داشت‌که توقتمش پسرمرا کشته وبدان آستان اقبال آشیان پناه‌جسته بایدکه‌اورا بماسپار یدوالاروی بمیدان‌کارزارآرید صاحبقران‌کامکار از تسلیم توقتمش اباءنموده ایلچی را باز گردانید وبالشگر فراوان‌متوجه حرب اروس خان‌گردیدوچون ازسیحون‌گذشته صحرای اترار مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه‌الوس‌جوجی‌خان بسغناق‌رسیده‌فرودآمد درآن اثنا سیرسپهر تیزگردچنان اقتضاکرد که گردفتنه‌روزی چندفرونشیند ابری برانگیخته آنمقداربرف‌و باران باریدکه‌مدت دوماه دلیران طرفین را مجال جدال مجال نمود بعد ازآن حضرت صاحبقران یارق‌تیمور وختای بهادرومحمد سلطان شاه‌را بافوجی‌ازبهادران‌مقرر فرمود که برسردشمنان شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان باپانصدکس‌روان شده درهمان شب باپسر اروس خان قتال نموده بیمتورملك اغلان که‌سه‌هزارکس‌همراه داشت‌دوچار خوردند وآغازجنك کرده‌یارق‌تیمور وختای بهادرشربت‌شهادت چشیدندوازشست‌ایلچی بوغایتری‌گشادیافته بران تیمور ملك اغلان رسید بنابران عنان بصوب انهزام‌منعطف گردانید بعد از آن اروس‌خان بی‌آنکه قدم درمیدان مقابله ومقاتله نهد بازگشت و صاحبقران گیتی ستان نیز خرم ودلخوش بشهرکش رفت‌وهفت‌روزآنجا بسر برده بار دیگر روی بتاخت دشت قبچاق آوردوپانزده روز مسافت قطع کرده صبح دوشنبهی در حیران قمش بسرابل والوس اروس خان‌رسید و ایشاق را غارتیده بازگردید و مقارن آنحال آروس‌خان جان بقابض ارواح تسلیم‌نمود وپسرش توقیا قایم‌مقام‌پدرشده اونیز درهمان ایام تخته تابوت برتخت‌خانیت اختیارکرد وصاحب‌قران‌کامکار توقتمش‌خان را براق بسیارداده بپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون تـوقتمش بمقصد رسید میان او وتیمورملك اغلان مقاتله دست داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتادو براسبی خنك‌اغلان‌نام که صاحبقران کردون غلام‌دروقت‌وداع بـاوبخشیده‌بود سوار سوارگشته خودرا بسمرقندرسانید ع یکبار میرد هرکسی بیچاره جامی بارها امیر تیمورگورکان چون توقتمش‌خان را بر اینمنوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارك‌خلال احوالش انداخته تومن‌تموراوزبك وپسرش نحتی‌خواجه واوزبکتمور وغیاث‌الدین‌ترخان وینکی قوجین‌را مصحوب او بسغناق فرستاد تا در اواخرسنه۷۷۸موافق ئیلان‌ئیل او را برتخت خانـی نشانـدند ومـراسم مغـول را رعایت کـرده ع نثارش بـه آئین برافشاندند .

ذکرطلوع اختر میرزا شاه رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که درآن ایام اتفاق افتاد

در اواسط ئیلان ئیل که بمحض عنایت ملك جلیل شاه صاحبقران‌کشورگـیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعداء دولت‌روز افزون را در فرزین بندنکبت

عاجز ساخته هر یك را بمهمات خانه میرساند بیدقماه برطبق دلخواه بندگان آن درگاه سیر میکرد وچرخ پیل رنك لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زیبندهٔ تاج وتخت بمیوهٔ مرادی دیگر بارور گردید و در چمن زندگانی آن دوحهٔ ریاض کامرانی کلی از نو شگفتید **بیت** چو بختش باقبال منشور داد ✿ سپهرش یکی نامور پورداد یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالیمکان معین السلطنه والدنیاوالدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخر سنه تسع وسبعین وسبعمائه از افق ولادت طلوع نمود ودیدهٔ اقبال صاحبقران ستوده خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی در افزود وصیت این بشارت درطاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید وآوازهٔ سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید **بیت** ز نور طلعت آن دری سپهر کرم ✿ چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم وهمدرین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از سغناق لشکر بدشت قبچاق کشیدو بر تمور ملك خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردیدو همدرین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبه کعبه مثال و استلام سدهٔ دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوك ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و همدرین سال صاحبقران بیهمال مهدعلیا تومان آغا بنت امیر موسی را درحباله نکاح کشیدودرجانب غربی سمرقند باغ بهشت را جهة اومعمور گردانید .

ذکر مخالفت وعصیان یوسف صوفی قنقرات ودرآمدن خوارزم بتحت تصرف صاحبقران خجسته صفات

درآن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته درمقابله سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری ببخارا فرستاده آن ناحیه را تاخت نمود امیر تیمور گورکان جهة بازخواست اینحرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد وآنحضرت نامهٔ عتاب آمیز نوشته مصحوب پیکی بدانصوب روانه ساخت وآن بیچاره نیز مقید شد بنابرآن صاحبقران کامران درشوال سال هفتصدوهشتاد موافق اول قوی ئیل باسپاهی درشجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد وبعد از وصول بظاهر دارالملك یوسف صوفی لشگر قیامت اثراز افغان کورکه وسورن گوش گردون کر ساختند ونفیر کرنای کشیده ازاطراف وجوانب جنك درانداختند ومردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هرروز ازصبح تاشام درمدافعت جنود ظفرانجام میکوشیدند وهرلحظه طایفهٔ از بیرون واندرون جام تلخ مذاق مرك مینوشیدند ودرآن اثنا یوسف صوفی نامهٔ نزد امیرتیمور گورکان فرستاد

مضمون آنکه تاچند بسبب دوتن مردم درعذاب بوده درعرصهٔ تلف آیند مناسب چنانست
که ما هردوقدم درمیدان مردان نهاده **نظم** به بینیم تااین شتابان سپهر ٭ دراین داوری بر که
گردد بمهر ٭ ز بازیچهٔ چرخ گیتی فروز ٭ که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور
کورگان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح ومکمل شد وبر بارگیر
فلك مسیر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد وهرچند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت
را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نفرمود ومانند جمشید خورشید که یك
تنه بفضای معرکه آسمان شتابد تنها بکنار خندق رانده آواز بر آورد که یوسف
صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده‌ایم مناسب آنکه بقول خود
وفانمائی واز این حصار بیرون آئی تالحظهٔ بایکدیگر بکوشیم و آزمائی کنیم یوسف ـ
صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید واز گفته پشیمان گشته دم در کشید و صاحبقران
سرافراز دیگر بار آواز برآورد که هرکه بقول خود وفا نکند اورا مرك به اززندگانی
چون یوسف صوفی راحفظ جان از رعایت ناموس انسب نمود هرچند امثال این سخنان
شنود لب بجواب نگشود وامیر تیمور گورکان بلطف الهی مفتخر و مباهی گشته بمعسکر
ظفر اثر مراجعت نمود **القصه** مدت محاصره خوارزم سه ماه وشانزده روز متمادی شد و
درآن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد ودراکثر معارك سپاه صاحبقران والانژاد را
نصرت وفیروزی دست داد ودرآن اثنا بواسطهٔ کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی
ازجاده صحت انحراف یافت ومرضی مهلك بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت وازین
جهة خوارزمیان دل شکسته گشته وجنود ظفر نشان روی جلادت به شهر نهاده جنك سلطانی
درانداختند واز اطراف وجوانب درآمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانهٔ
شانه ساختند وباقدام غلبه وقهر بشهر دررفته دست بقتل وغارت برآوردند وهرکس را
دیدند کشتند وهرچه یافتند بردند ولیکن سادات وعلما ودانشمندان وموالی وهنرمندان
رابسمرقند کوچانیدند ونسبت بدیشان بیحرمتی بتقدیم رسانیدند واین فتح نامدار درقوی
ئیل موافق سنه احدی و ثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از
تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراءالنهر انعطاف دادوچون بمستقر سریر دولت
واقبال نزول اجلال نمود حصار کش را بنا کرده درآن مقام قصری منیع که موسوم است
بآق سرا تعمیر فرمود .

گفتار در بیان لشگر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران
وذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان برولایات خراسان

صاحبقران وافر مکرمت از کمال علوهمت ملاحظه معنی السلطان ظل الله کرده
نمیخواست که هیچ آفریدهٔ درمنقبت سلطنت باوی مشارکت نماید لاجرم پیوسته برزبان

الهام بیان می گذرانید که عرصهٔ مسکون آنمقدار وسیع نیست که دروی دو پادشاه باشند بیت جهان‌را پسند است یك شهریار ✿ زنیرا دو شوهر نیاید بکار بناءعلی‌هذا چون آن پادشاه مظفرلوا ازضبط تمامت مملکت جغتای والوس جوجی‌خان بازپرداخت تسخیر ممالك ایران راپیش نهادهمت عالی‌نهمت ساخت ودرتیرماه سنه ۷۸۲ موافق پیچی‌ئیل امیرزاده میرانشاه راکه چهارده مرحله از مراحل‌زندگانی طی کرده بود باجمعی کثیر از امراء عالیجاه وپنجاه‌قشون ازسپاه ظفرپناه بجانب خراسان گسیل فرمود وامیرزاده کامکار باملازمان نامدار ازآب آمویه گذشته آن‌زمستان درحدود بلخ وشبرغان‌خوشدل وشادمان بگذرانید وچون‌فصل شتابآخررسید وازامداد فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیطزمین راجولان‌گاه سپاه سبزه وریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین بالشگر جلادت آئین بیت زاب جیحون گذشت و آمد تیز ✿ در خراسان فکند رستاخیز وملك محمد ولدخورد ملك‌حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت واقبال بآستان جاه وجلال شتافت وبعزبساطبوسی فایزگشته سیورغامیشی وعنایت یافت اماچون ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی باآنحضرت سریکدلی نداشت وقرابت سببی را نابوده انگاشت پای دردامن تمکین کشیده بملازمت‌سده‌سدره مرتبت مبادرت ننمود وامیرمؤید ومنصور بملاحظهٔ آنکه لشگر نیشابور بملك ملحق نگردد بعداز عبور ازآب مرغاب عنان‌باره‌جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و دراوایل ذی‌حجه حجه مذکوره بدانموضع رسیده مهدی‌نامی که حاکم آنجابود درسلك سایرخدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد وعباد از کوسویه بتایباد رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد مولانا زین‌الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد وعساکر نصرف مآثر درمنتصف ذی‌حجه قلعه آن‌قصبه رادرمیان‌گرفتند و فوشنجیان بقدم مقابله ومقاتله پیش آمدند و یکهفته جنگهای مردانه کردند پس از آن حصار مسخرگشته باخاك راه‌برابر شد نظم فروریخت آن‌ژاله درکشت‌زار ✿ نه‌گل ماند آنجاسلامت نه‌خار بباد فنا رفت‌چه که‌چه‌مه ✿ زنادانی پیشوایان ده آنگاه‌ماهچهٔ رایت ظفرپناه پرتو وصول برظاهر بلدهٔ هرات انداخته شهربندبیرون رالشگرفیروزی اثر احاطه کردند وروی بمحاصره ومحاربه آوردند وملك‌غیاث‌الدین پیرعلی ازکمال عظمت اعتماد برکثرت‌سپاهی‌ورعیت نموده میگفت همه‌کس‌جهة محافظت عیال واطفال بامغولان قتال‌خواهد نمود وصاحبقران ستوده خصال‌حکم فرمود تاجریك منصور دیوار هاء بیرون شهر بندرا انداخته دربرابر شهر خندقی کنند وحصار ساختند و ازطرفین سه‌چهارروز قدم درمیدان جنك نهاده رایت‌عناد برافراختند عاقبت سپاه‌نصرت عطیت مردم ملك‌را مغلوب گردانیده جمعی ازسالکان طریق‌پهلوانی نزدیك‌کوشك مرغنی از ممری که آب انجیل بشهر درمی آمدقدم جلادت پیش نهادند و ملك‌غیاث‌الدین درآن روز بردروازهٔ که برسرپل انجیل بود برآمد و کوششهای مردانه فرمود امافایدهٔ برآن

مترتب نشد و نخست خلیل یساول بفصیل بر آمده امرا برانغار بیکبار حمله نمودند و رخش همت تیز کرده درعین ستیز خودرا درشهر بند انداختند و کار مخالفان را که بالای باره وسور بودند برطبق دلخواه ساختند ملك غیاث الدین چون حال بر بن منوال دیداز نهیب سپاه فیروز جنك آهنك اصل شهر کرده بکریخت وقرب دوهزار ازغوریان دیو-سار درجنك اسار گرفتار گشته صاحبقران کامکار ازسرخون ایشان درگذشت وهمه راجامه پوشانید اجازت مراجعت داد و گفت بامردم شهر بگوئید که هر کس ازرعیت رغبت صعود برفیصل و باره ننماید اهل وعیالش درامان باشند بنابرآن بعدازآن رعایا در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنك بیرون نیامد وملك ازمقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کردند و بساط مصالحه تمهیدیافته ملك غیاث الدین پیرعلی مادر خودسلطان خاتون را که دختر طغاتیمورخان بود باپسرخودملك پیرمحمد واسکندر شیخی ولدافراسیاب جلابی نزد امیرتیمور گورکان ارسال داشت وصاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون وملك زاده را استمالت داده وخلع فاخره پوشانیده فرمود که ملك را بگوئید که ابواب خلاف مسدود گردانیده ازشهر بیرون آید که اگر برمقاتله ومقابله اصرار نماید و شهر بجنك مسخر گردد واموال ودماء رعایا در معرض تضیع افتد وزر ووبال آن درگردن ملك باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندرشیخی را نگاهداشت وحقیقت حالت هرویان را از وی معلوم نموده بکوشك باغ زاغان تشریف برد وملك غیاث الدین پیرعلی درمحرم الحرام سنه ثلث وثمانین وسبعمائه ازشهر بیرون آمده عز بساط بوس دریافت وامیرتیمور گورکان ملك را باصناف الطاف بنواخت وبکلاه و کمرمرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات وقضات واکابر واعیان آن بلدهٔ جنت نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحب قران گیتی ستان از باغ زاغان بالنك کهدستان شتافت و چندروز توقف نموده بتخریب حصار بیرون واندرون شهر ونقل خزاین ودفاین سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازهاء آهنین که القاب ملوك کرت بر آن منقور بود برگردونها بار کرده بشهر سبز بردند وآنجا نصب کردند ومولانا قطب الدین ولدمولانا نظام الدین رابادویست کدخدای معتبر ببلدهٔ کش کوچانیدند وچون خاطرخطیرصاحبقران جهانگیر ازمهمات دارالسلطنة هراة فراغت یافت عنان باره جهان نورد بطرف نیشابور و سبزوار تافت درنواحی نیشابور بمزار ابومسلم مروزی رفته علی بیك جونی قربانی که حاکم ابیورد وآنحدود بود وخواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهرسپهر کامکاری رسیدند وبنوازش خسروانه سرافراز گردیدند ورایات منصور از نیشابور با سفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آنخطه را ازگماشته امیرولی انتزاع نمودند وجمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی حصاررا هموار کردند آنگاه پادشاه ظفرپناه ایلچی نزد امیرولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه وجلال شتابد تاعنایت والتفات یابد والا ابواب رنج وعنا برروی روزگار مفتوح خواهد شد امیرولی ایلچی

را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت و عده کرد وامیر تیمور گورکان از اسفراین به ییلاق اوغالجاتو رفته جهة آسایش ستوران روزی چند توقف فرموده آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراءالنهر نهادو آن زمستان بسعادت واقبال درز نجیر سرای قشلاق نمود ودر آن اثنازمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی ونضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت درحرکت آمدو گرد ملالی برساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند صبیهٔ صلبیه آنحضرت که مسماة بُطغی شاه بود وآکه بیکی لقب داشت وفات یافت وآکه بیکی درخانه محمدبیك بن امیر- موسی بسرمیبرد وبسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود وازوی یك پسرماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام ازمفارقت آن مخدرهٔ بلقیس آئین بغایت حزین گشت وچندروز باقامت مراسم تعزیت پرداخته جهة ترویح روح مهدعلیا صدقات بمساکین وفقرا عنایت فرمود بیت نه چندان عطا یا بدرویش داد ☆ که ازچند وچونش توان کرد یاد .

گفتار در لشگر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی .

در آن زمستان که زنجیر سرای بخارا از فرنزول صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهرخضرا بود قاصدی از نزدخواجه علی موید بنده سدره انتمارسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیك جونی قربانی و امیرولی بایکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابرآن حضرت صاحبقران درآخرهمان زمستان که اول شهورسنه ۷۸٤ بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان راپیش نهاد همت ساخت وچون از جیحون عبور نمود آوازهٔ عزیمت مازندران درانداخته ناگاه بحوالی قلعهٔ کلات که مستقر غزعلی بیك بود تاخت ومجموع چهارپایان الوس جونی قربانی راغارتیده لشگر فیروزی صفات اطراف وجوانب حصار کلات را باوجود وسعت چون نگین درانگشترین فرو گرفتند و چندروز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیك بآن رسیده که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیك باظهار عجز واضطرار زبان بگشاد وصاحبقران کامکار او را بعهد وپیمان ایمن گردانید تاازقلعه بیرون آمده بعز بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت طلبید که باز بحصار رود ویراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد ودریورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف رخصت ارزانی داشته علی بیك بقلعه رفته ازغایت شقاوت مواضعی راکه چریك منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده بازشعارخلاف ظاهر ساخت و امیرتیمور گورکان قلعهٔ

قهقهه‌را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرمود وحاجی خواجه را کوتوال آنحصار ساخت وامیرزاده علی پسر امیر مؤید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تاراهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریدهٔ بکلات آمدشد نماید آنگـاه اعلام ظفر پناه بعزم رزم وستیز متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را ازامیر علی سدیدی غوری که به نیابت ملك غیاث الدین پیرعلی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهـادران آنجائی را مشمول انعام واحسان بترکستان کوچانیدند تا محافظت قلاع آنجائی نمایند درخلال آن احوال ایلچی شاه‌شجاع ازفارس رسیده مکتوبی راکه دروقت سکرات موت نوشته بود واولاد خودرا سفارش نموده رسانید وآنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیهٔ (واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها) عمل فرموده کریمهٔ ازخاندان مظفری جهـة امیرزاده پیر محمدبن امیرزاده عمرشیخ خواستکاری کرد وحاجی خواجه راجهة اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد وچون خاطر عاطر صاحبقرانی ازمهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت وازراه روغه بکبود جامه‌وشاسمان درآمده امیرولی مقاومت باآنحضرت در حیزقدرت ندید لاجـرم تنسوقات وتبرکات مصحوب ایلچیـان سخندان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید وقبول فرمود که اگر اینـنوبت اورا ازملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب بآستان بوسی شتافته بقیهٔ اوقات زندگانی درخدمت عتبهٔ علیه صاحبقرانی گذراند وآنحـضرت این ملتمس راقبول نـموده از راه شملقان وجرمغان بجلگاه رادکان خرامید ودرآن منزل شیخ علی بهادر علی بیك جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آنست که شیخ علی بهادر درآن ایام که درقلعه قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که بقدم احتیال خودرا درقلعه کلات اندازد باطایفهٔ ازنوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمد وعجزچی راه‌غلط کرده جناب شجاعت پناهی درعقبهٔ دشوار افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبریافته برسر شیخ بهادر تاختند واورا گرفته نزدعلی بیك بردند وامیرعلی بیك شیخ علی بهادررا تعظیم واحترام تمام نمود و خرگاهی بتکلف نزدیك بوثاق خـویش برای او نصب کرده شیـلان تعیین فرمود زبان تضرع بگشاد که خون مرا ازصاحبقران مظفرلوا درمیباید خواست امیرشیخ علی اینمعنی راقبول نمود وچون رادگان محل نزول امیر تیمورگورکان گشت امیرشیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرارعلی بیك واتبـاع اورابعرض رسانید وگناهان ایشان راعفو طلبید وصاحبقران پوزش پذیرکرة بعداخری جریمه جونی قربانیان را بخشیـد و امیرعلی بیك بخدمت شتایت وبیشتر ازبیشتر تربیت واعزاز و حرمت یافت اماامثال لازم الامتثال سمت نفاذ پذیرفت که اورا باتمـامی ایل والوس جونی قربانی بسمرقند کوچانند وبنفس نفیس متوجه ماوراءالنهر گشته ملك غیاث الدین پیرعلی را بااولاد همراه برد و وامیرکه پسر تمور که را داروغه هراة تعیین کرد وچون صاحبقران سعادتمند بدارالملك سمرقندرسید علی بیك وامیرغوری ولدملك غیاث الدین پیرعلی وملك محمد برادرش را

مقید باندکان فرستاده وسایر جونی قربانیان رابه‌تاشکنت ارسال داشت وملك غیاث‌ـ الدین پیرعلی را باپسر بزرگترش ملك پیرمحمد درارك‌سمرقند محبوس گردانید وهمدران ایام از تصادم وتقدیرخالق افلاك وانجم دربلدهٔ فاخرهٔ هرات‌صورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزدتعالی ابواب تشویش و بلابرروی متوطنان آندیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملك‌فخرالدین محمد و امیرمغلب در زمان دولت ملك‌حسین و ملك‌غیاث‌ـ الدین پیرعلی درغایت صعوبت اوقات میگـذرانیدند و بعد از فتح‌هرات‌نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت‌غوررا بملك محمد ارزانی داشت وابوسعیدسپهبد راکه قرب ده‌سال درزندان غیاث‌الدین پیرعلی بودبگذاشت ودرسنه خمس وثمـانین و سبعمائه ملك محمد ازغوربازمرهٔ ازاهل شروشور بهرات خرامید وابوسعید بی‌سعادت باوی متفق‌شده‌آن دومفسد قاصدجان ومال‌مسلمانان گشتند واهل‌علم وصلاح درگوشها خزیدهٔ بعضی ازمغولان پناه بقلعهٔ اختیارالدین بردند درآن اثنا امیر که داروغه وفات یافته بدین‌جهةهرات‌چون خانهٔ بی کدخدا و کشتی بی ناخـداگشت وشیاطین انس ازشیشهٔ ضبط‌بیرون جسته اراذل برافاضل استیلا یافتند وعلی اسدفیروزآبادی باجمعی ازاشرار چندپشتهٔ هیزم بدرحصار اختیارالدین برده آتش درآن زدند ومغولان بـامید نجات در قلعه گذاشته خودرا ازبالا بزیر انداختند و غوریان بیرحم همه‌را شـهید ساختند وچون اینخبر بامیرزاده میرانشاه که‌در کنار آب مرغاب بودرسید آتش خشمش اشتعال یـافته امیرحاجی سیف‌الدین وامیرآقبوغارا بافوجی‌ازسپاه ظفرانتما برسم منغلای روانهٔ‌هرات گردانید وخود متعاقب بدانجانب درحرکت آمده غوریان تـاسر کوچه خیابـان امراء منغلای را استقبال کرده‌پای درمیدان قتال نهادند وشکست یافته مغلوب ومنکوب‌بشهر گریختند وهمان شب ازهم فرو ریخته هرطایفهٔ بطـرفی رفتند مقارن آنحال امیرزاده میران شـاه نیز رسیده سپاه قیامت اثرتیغ سیاست ازنیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شریر بقتل رسانیده ازسرهاء کشتگان منارها بلندگردانیدند و چون پرتو اینخبر ازانهاء امیرزاده‌میران شاه برپیشگاه ضمیرصاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم‌الاتباع صادرگشته ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی وبرادرش ملك محمد و پسر کوچکش امیرغوری و علی‌بیك جونی‌قربانی بیاسا رسیدند ودرهمین سال‌که موافق تنگوزئیل بود حرم‌محترم صاحبقران سعادت انتمادلشاد آغا وخواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از دارفنا بعالم بقاپیوستند اناللهٔوانا‌الیه راجعون .

ذکر لشکرکشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر باروبیان فتح ولایت اسفزار وسیستان وگرمسیر وقندهار

درپائیزسنه ۷۸۵ امیرتیمورگورکان جهة استماع خبرجسارت غوریان‌ظفرهمعنان نصرت ازپی روان متوجه‌خراسان‌گشت ودراوائل ماه مبارك رمضان بهرات رسیده از

غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده مهم بر اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه باسم هرویان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاك شدند درآن اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور گورکان در اسفرار حکومت مینمود یاغی گشت و ماهچه رایت نصرت شعار پرتو وصول بر سبزوار انداخته لشگر قیامت اثر قهراً قسراً سبزوار را که موسوم بیدر آباد بود مسخر ساختند وقرب دو هزار مخالفان را زنده درگل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد ودرآن واقعه هایله درهرات واسفزار شر و شور و غبار ظلم وزور بمرتبه درالتهاب وهیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچها مردکان برزبر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمییافت **القصه** چون خاطر خطیر صاحبقران کشور گیر ازمهم هرات واسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملك نیمروز تافت وشاه جلال الدین فراهی بپای دولت خواهی ازقلعه بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست وازعواطف نا متناهی بهرور گشت وسپاه جوشن پوش برجوش و خروش ازفراه بحصار زره رفته و جنك درانداخته دررور آن رامسخر ساختند و بسیاری ازسیستانیان را به تیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند وبعد از وصول شاه شاهان وتاج قلعه کهی وسراج ازشهر بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرك منش مفتخر گشتند وهنوز آنحضرت باایشان درسخن بود که سیستانیان کمر محاربت برمیان بسته وصف لشگر آراسته ابواب جنك وعناد باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف وسنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان برایشان آفرین کرد ومخالفان چندین اسب واستر ازلشگر قیامت اثر بزخم تیر وخنجر ازپای درآوردند وجمعی کثیر ازایشان ازدست برد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیةالسیف مجروح وخسته جستند وبرین قیاس دوسه نوبت دیگر میان جنود نیمروز وعساکر دشمن سوز مقابله ومقاتله اتفاق افتاده آخرالامر شاه قطب الدین که ملك آن ملك بود بپای عجز واضطرار و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی برخاك نهاده بزبان مسکنت عفو ومرحمت مسألت نمود وآنحضرت جسارت اورا بلطف وعنایت مقابل ساخته دروقتی که با یکتا ودکله بربارهٔ کوه پیکر نشسته بود و بنظارهٔ لشگر جوانغار مشغولی میفرمود ناگاه قرب سی هزار ازسیستانیان جهالت شعار از شهر بیرون ریختند وتیرباران کرده و تیری برران بارگیر صاحب تاج وسر برزدند وآنحضرت عنان یکران بقلب سپاه تافته ملك قطب‌الدین را بند فرمود وجیبه پوشیده روی بمعرکهٔ کارزار آورد وجنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب بیك بار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند وحصار وشهر بغلبه وقهر مسخر گشته سپاه قیامت نهیب خلقی بینهایت بقتل رسانیدند وبرج وباره سیستان را ویران کرده هرچه دراندیار بود ازسیم وزرتا سرب ونحاس وازنفایس و اجناس تا پوست و پلاس بباد غارت و تاراج بردادند وحضرت صاحبقرانی بعداز اجراء قوت غضبی زمام ایالت ویرانهٔ پر جیفهٔ سیستان را بشاه شاهان

سپرده ملك قطب الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علماء اکابر آنولایت را بحصار فراه روان کرد و از طنطنه لشگر قیامت اثر تزلزل در بند رستم افتاده و بران گشت آنگاه صاحبقران ظفر پناه بولایت بست و گرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان نکودری و ممقتو و هر کس را که هوس سروری و شرارت در سر داشت درهم شکست بیت زفرمان دهانش تهی کرد جای ✿ سر سر کشان کرد در زیر پای واعلام ظفر شعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار آندیار را نیز بغلبه وقهر درحیز تسخیر کشیده سردار قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند وحسب الحکم برسردار بردند و امیر تیمور گورکان آنسال درقندهار قشلاق فرمود وتمام حدود آنرا درحیز تسخیر آورد وامیرجاکو برلاس که درمملکت قندر و بقلان و آنحدودحاکم بود فوت شد و صاحبقران والاگهر آنخبر شنیده مناصب امیرجاکو را بپسرش امیرجهانشاه مسلم داشت دور اوایل فصل بهار که سلطان گل قرین فضل پروردگار باکوکبه ریاحین وازهار بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فردوس مانند فرمود امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار نصب نمود و برجناح استعجال روی بمستقر سریر دولت واقبال نهاده درعرض چهارده روز آن مسافت دور ودراز را طی فرمود بیت صعود سوی یمین وفتوح سوی یسار ✿ زمانه تابع و گردون غلام ودولت یار

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی وگریز وی وبیان فتح ولایت جرجان ومملکت ری

چنانچه سابقا مذکور گشت امیرولی وعده کرده بود که بآستان امیرتیمور گورکان شتابد تا تربیت یابد اما برین وعده وفا ننمود بنابرآن امیرصاحبقران درسنهٔ ست و ثمانین وسبعمائه موافق سیچقان ئیل باسپاهی پیل تن ولشگری صف شکن علم عزیمت بصوب استرآباد برافراخت وچون قرین سعادت واقبال قبة الاسلام بلخ رامحل نصب سرادقات جاه وجلال ساخت حاجی خواجه وایلچیانی که پیش ازین جهة خواستگاری مخدرهٔ ازدودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند باز آمدند ودختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهة شاه زاده پیر محمد بن عمر شیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش وطرب انبساط یافته چند روز لوازم سور وسرور بتقدیم رسید وچون حاجی خواجه که درآنسفر پای ازحدخود فراتر نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحبقران جمجاه از راه نساودورن درحرکت آمده بعد ازوصول بآن حدود جنود ظفر درود قراول امیرولی را منهزم ساختند وقلعه دورن را بجنگ گرفته بنیاد حیات کوتوال آن حصار را برانداختند ورایات ظفر نشان از آنجا نیز درحرکت آمده نواحی کبود جامه وشاسمان از یمن مقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت وقراولان امیرولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روزمیان ایشان و

ومنغلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد انجم پیش آمده بقدرمقدور کشش و کوشش نمود اما مغلوب ومنهزم باز گردید ونوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آوردو بدست‌جرات‌چوبها وسیخهائی‌راکه سپاه صاحبقران جهانگشا درگرد معسکر استوارساخته بودند درهم شکست وبمیان خیام در آمد وسپاه کواکب احتشام دست‌بانداختن تیر وراندن تیغ بر آورده بسیاری ازجرجانیان کشته گشتند و امیرولی کرت دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها وچاههائی که جهة سقوط جنود منصور کنده بودند افتادند و از امراء وافرتهورایکوتمورخدایداد بهادر وغیرهما امیرولی راتکامیشی کردند و اودل ازملك ومال بر گرفته کوچ و متعلقان خود را در گرد کوه دامغان گذاشت وخود بمملکت‌ری در آمد وچون دلیرانی که از عقب او میشتافتند بری‌رسیدند او بطرف رستمدار گریخت وبحمایت جنگل و تشابك اشجار از چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت وحضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بولدطغا تمورخان لقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور بابعضی ازعساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت‌وآن زمستان درآن مملکت بپایان رسانیده در اوایل‌فصل‌بهار که نسیم تیز رفتار بهواداری خسروثوابت وسیار قلعهٔ غنجه رابی‌استعمال پیکان خار ودست برد سرپنجهٔ خیار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود وحال آنکه چنانچه درضمن وقایع‌سلطان‌احمد جلابر سبق ذکر یافت‌درآن وقت بسرش آقبوقا با بعضی ازامرا درآن قلعه بود چون امراء سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف‌شدندبی شایبهٔ اهمال آقبوقا را بر-گرفته روی‌بصوب بغداد آوردند وعمرعباس که‌قراول سپاه گردون‌اساس بود با شصت نفر ازدلیران‌جوشن پوش پیشتر بسلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید ومقارن فتح صاحبقران ظفر عطیه بسلطانیه درشهور سبع وثمانین وسبعمائه درآمده ایلچی‌همعنان برق وباد بشیراز فرستاد تا عادل آغاراکه شمهٔ از احوال‌او درجزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایهٔ سریر گردون مصیر رساند وعادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان‌شاه جهة کومك وامداداو تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفر پناه براه رستمدار باز گشته حکام آنجا مصحوب‌امیرولی روی بوادی گریز نهادند وآنحضرت بمازندران درآمد ولات ولایت آمل وساری سید رضی‌الدین‌وسید کمال‌الدین باظهار اطاعت‌وانقیادمبادرت نمودندوصاحبقران‌فلك‌احتشام باعزاز احترام‌سادات‌عظام قیام‌واقدام‌فرموده بدارالسلطنهٔ سمرقندخرامید وتابستان آنجا گذرانید در زمستان جهة قشلاق عازم زنجیرسرای کردند.

ذکریورش سه سالهٔ صاحبقران علی‌الاطلاق وبیان فتح قلاع و بلاد آذربایجان وعراق

در آن زمستان که زنجیرسرای بیمن مقدم صاحبقران کشورگشای غیرت افزای

گلستان ارم بود توقتمش خان بتحریك سلسلهٔ مخالفت قیام نموده بیك پولاد اغلان را باعیسی بیك و یغلی بی وقزانجی سر کردهٔ نه تومان لشگر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته و بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بجلگاه تبریز در آمده واشراف واعیان آنولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش امیرولی ومحمود خلخالی راکه پناه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند وایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قرب یکهفته بمدافعه لشگر دشت قیام نمودند عاقبت امراء توقتمش خان بغلبه وقهر شهر را مسخر گردانید امیر ولی ومحمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا به نهب وتاراج بر آوردند واز جور و بیداد وفسق وفساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند وهمدران زمستان باغنیمت فراوان واسیران مسلمانان ازهمان راه که آمده بودند مراجعت نمودند وچون این خبر در زنجیرسرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم وبیدادی که براهل اسلام رفته بود برخاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر تنظیم امور ممالك عراق و آذربایجان گماشته درسنه ثمانین وثمان وسبعمائه موافق پارس ئیل امیرسلیمان شاه بن امیرداود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس بضبط ماوراءالنهر بازداشت و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان وسپاهی مانند آب دریا بی گران ازجیحون عبور فرمود وبعد از طی منازل ومراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر سپهرشکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف دستبوس دریافت وولد خود سیدغیاث الدین راملازم موکب همایون ساخت ولشگر نصرت تزك از آنجا بجانب لر کوچك درحرکت آمده وروجردرا از جهات و اموال مجرد کردند وخرم آباد را غمکده گردانیدند وبسیاری از دزدان ومفسدان را بقتل آوردند وملك عزالدین راکه حاکم آندیار بود اسیر ساختند امادر بعضی ازان معارك آقتیمور بهادر وامیرعمر عباس بهادر وخواجه علی مؤید سربدار بدارالقرار انتقال نمودند ومقارن آنحال سارق عادل وامیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشت بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود وامیرزاده میرانشاه گورکان بیشتر روانشد وسلطان احمد بعداز دوهفته که در تبریز بود از آمدن عساکر منصور وقوف یافته بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد وچون امیرصاحبقران به تبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطان شاه در روزچهارشنبه بیست وهفتم شعبان سنهٔ مذکور مقید ومواخذه گردید و همدران چند روز دست قضا سجل حیاتش درنوردید وبروایتی که درظفر نامه مسطور است در خلال این احوال محمودخلخالی نجات خود را درهلاك امیرولی دانسته او را بگرفت وبامیر قماری ایناق که درحدود خلخال بود سپرد وامیر قماری سرامیرولی را بخواری از تن جدا کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد **بیت** انجاست حواله گاه سرهای سران ☼ هرسر که بپای خود نیاید ببرند **القصه** آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در تبریز

بیابان رسانید وچون خسرو ثوابت وسیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را درعهدهٔ محمد سلطان شاه کرد وبصوب نخجوان روانشد و از مرند و دره عبور نموده از آب ارس به پل ضیاءالملك بگذشت و سلطان بحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثران قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند وشیخ حسن را که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند وبرین قیاس قلعهٔ سرمالو وقارص راگرفته ویران کردند آنگاه ماهچهٔ رایت‌ظفر نشان پرتو وصول برگرجستان انداخته سپاه اسلام قلعهٔ تفلیس را بضرب تیغ جهاد ازکفار ظلم نهاد انتزاع نمودندوبسیاری از ایشان رابه‌بئس‌المهاد فرستادحاکم‌انقلعه‌ملك بقراط‌را بدرگاه‌صاحبقران عالیجاه آوردندوفرمان‌واجب‌الا تباع‌بر طبق فشدوالوثاق صادرشد که او را مقید نگاه دارند وبعد ازآن خسروجم‌اقتدار نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو ونخجیر در جرگه جمع آمدکه سپاهی بآن کثرت پس از آنکه ازتیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتنددست به‌پشت جانوران شکاری برده هر کدام‌که فربه می‌بود می‌کشتند و هرچه‌لاغر بود می‌گذاشتند و درآن یورش‌امراء‌نامدار و نوئینان‌کامکار اطراف و جوانب ولایات ولایات گرجستان را تاخته بنیادکفر و ضلالت برانداخته سالماً غانماً بموکب همایون پیوستند وچون‌خاطر خطیر خسروجهانگیر ازآن مهام‌فراغت یافت عنان عزیمت‌بصوب قشلاق قراباغ تافت و درآن مقام پادشاه اسلام بروفق کلام معجز نظام (ادع‌الی سبیل ربك‌بالحکمة والموعظة‌الحسنة)زبان الهام بیان به‌نصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود وازمیامن انوار ارشاد فرمان فرمای بلاد وعباد فروغ ایمان برپیراحهٔ‌دل بقراط‌تافته ظلمت وضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانید وبصحت‌عقیدت فایزشده کلمهٔ توحید برزبان گذرانید و پادشاه صاحب تائید تـألیف دل بقراط را ازلوازم شمرده همت‌عالی‌نهمت برتربیتش گماشت وحکومت ولایـاتی راکه متعلق بوی‌بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت ومقارن‌آنحال والی‌ملك‌شروان امیرشیخ ابراهیم که بعظم‌شان وقدم دودمان ازسایر ملوك آنزمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل‌نیك اندیش کمرعبودیت و اخلاص برمیان‌جان‌بسته ازراه انقیاد وخدمتکاری بدرگاه عالمپناه شتافت وبمساعدت قاید توفـیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات رایق بعرض رسانید وازجمله نکات بدیعه‌که بتعلیم خردخرده دان ظاهرساخت یکی آنکه درآن هنگام‌که از هرجنس از اجناس تقوزی پیشکـش میکرد هشت‌غلام خوب منظر بنظرصاحبقران والاگهر درآورد وخود در میان غلامان ایستادتا تقوز تمام‌شد **نظم** غلامان ترکی زبان‌هشت برد ✡ بجای‌نهم خویشتن راشمرد چوگل شاه‌بشگفت ازکاراو ✡ ازآن کرده شدگرم بازار او وچون صورت اخلاص امیـرشیخ ابراهیم موقع‌قبول یافت صاحبقران دوست‌نواز اورا باصناف‌الطاف اختصاص دادوزمام ایالت ولایت‌شروان وشماخی‌راتا اقصی البرز کوه درقبضه درایتش‌نهاد .

ذکر بعضی از وقایع یورش سه ساله صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهة عصیان و طغیان توقتمش خان

در بهار سنه تسع و ثمانین وسبعمائه که لشگر سبزه وریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان رقم نسیان برصحایف حقوق امیر تیمور گورکان کشیده لشگری گران ازراه دربند بصوب آذربایجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر وامیر ایکوتمور وعثمان عباس را بدفع باغی نامزد کرد ومتعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه رانیز بدانجانب فرستاد و امرا پیشتر بسیاه دشت قبچاق رسیده ودست به تیر وکمان یازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیك بود که بخلاف معهود لشگر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیداشد وسپاه شاهزاده بیك حمله اوزبکان راگریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند وجمعی را اسیر ودستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر همه را خلعت داده ورخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگوئید که چون بین الجانبین حق پدر وفرزندی ثابت است میباید که برهمان عهد وپیمان ثابت قدم بوده دیگر برامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جمجاه کمند همت فتح برقلعه بایزید انداخته بعدازفراغ ازآن مهم روی بدفع شر قرامحمد ترکمان آورد وایل والوس اورا تاخته وحصار آیدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی به ارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن رابمطاوعت خواند واو سر بحلقهٔ متابعت در آورده پیشکشهای لایق ارسال داشت درخلال این احوال ملك عزالدین شیر درقلعهٔ وان تحصن جسته یاغی شد وعساکر نصرت آثار بمحاصره ومحاربهٔ آنحصار که بغایت بلند واستوار بودقیام واقدام نموده بعداز دوروز ملك عزالدین بپای عجز واضطرار بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را برخود حاکم ساخته درمقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و مدة بیست وهفت روز زمان تمرد ایشان امتداد یافته عاقبت لشگر قیامت اثرقلعه را در حیز تسخیر کشیدند وخلقی ازمتوطنان آنقلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی که امراء تومانات بود بتخریب آنحصار که ازابنیه شداد وعاداست مأمور گشته هرچندسعی نمود یك سنك ازآن جدا نتوانست ساخت وفرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یك ابرو و بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده درروز کوچ اورا گردن زدند ودر گذرگاهی تنك انداختند تاتمام لشگر بروی گذشتند وچون حدودخوی وسلماس ازغبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملك عزالدین برتبت تربیت سرافراز شده بایالت ولایت کردستان رفت وچنانچه درجزو ثانی ازین مجلد سمت تسطیر یافت بعدازین وقایع صاحب

قران منصور جهة تادیب آل‌مظفر باصفهان شتافت وچون ازقتل وغارت آنولایت فارغ شدعنان بارهٔ جهان‌نورد بصوب‌شیراز تـافت و درآن مملکت مفتـخر وسرافراز قرین اصناف تنعم‌وناز بساط نشاط گسترده بود که ناگاه ازماوراءالنهرجیرایلچی بهفده روز رسید وعرض کرد که توقتمش‌خان یاغی گشته وخان طغیان باوج آسمان رسانیده‌بنابر آن‌حضرت‌صاحبقران حکومت بلادعراق وفارس رابآل مظفر گذاشته عنان‌عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید .

گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبك و خیل جته در ترکستان و ماوراءالنهر وذکر توجه امیرتیمورگورکان‌بجانب ایشان ازکمال خشم وقهر

چون قمرالدین اوغلان چندنوبت ازضرب تیغ‌آفتاب شعاع‌صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق ومریخ دروبال مشوش و بدحـال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش‌خان‌را برانداشت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لواء مخالفت برافراشت و بیك‌یارق اوغلان وایلتمش اوغلان وعیسی‌بیك وساتقن بهادر رابالشگری‌گران بصوب ترکستان فرستاد و آقخواجه اغلان را همراه پسر کیخسرو ختلانی کرده فرمودکه از طرف‌خوارزم بماوراءالنهر شتابند ودرآندیار هرچه یابند بربایند واین اخبـار درآن ولایات شیوع یافته امیرسلیمان‌شاه و امیرعباس باسایر امرا و لشگریان‌که درسمرقند بودند بامیرزاده عمرشیخ پیوستند وشاه زاده از اندکان‌لشکر بسرحد ترکستان‌کشیده ازآب سیحون بگذشت ودرمنزل جوکلك‌که ازآنجاتا انزارپنج فرسخی شرعی‌مسافت است بیاغی‌رسیده جنگی سخت‌درپیوست وامیرزاده عمرشیخ بنفس‌نفیس حمله‌کرده بر قلب‌دشمن تاخت وازآنجانب بیرون‌رفته از لشگر خویش دور افتاد سپاهیان چون اورا ندیدند متوهم‌گشته پای‌درطریق‌گریز نهادند و امیرعباس بزخم تیری مجروح شده بعد ازچند روزوفات یافت امـا امیرزاده عمرشیخ بسلامت از مـیان اوزبکان بیرون آمده باندکان‌شتافت وباردیگر سپاه متفرق‌شده را جمع‌گردانید درآن‌اثناشنیدکه آنکاتورا برادرزادهٔ امیرحاجی بیك ازکنوت بسیرام و تاشکنت لشگرکشیده وبتعذیب عبـاد و افروختن آتش عناد مشغول است بنابرآن بخجند توجه نمود و آنجـا معلوم فرمودکه مخالفان ازراه دیگربصوب اندکان رواندشده‌اند عنان مراجعت انعطاف‌داده درکنارآب آخسیکت‌که عبارت ازسیحون است بمغولان رسید وشکست‌یافته بقلعهٔ اندکان‌بازگشت و انکاتورا متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست‌که بمحاصره مشغولی نماید امیرزاده

عمرشیخ را عرق حمیت درحرکت آمده مانند شیر خشمناك از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی درعایت صعوبت روی نمود وچون لشگر خصم بسیار بود توکل بهادرخان اسب شاه‌زاده را گرفته ازمعرکه بیرون برد وانکاتورا مصلحت محاصره ندیده راه کافرستان پیش گرفت اما امیرسلیمان شاه وامراء عالیجاه چون ازمعرکه چوکلك منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند وفوجی ازلشگر توقتمش خان که ازراه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بخار پندار بکاخ دماغ راه‌داده بقصد محاصره درظاهر شهر بنشستند وطغا بوغای برلاس واتلمش قوجین که دربخارا بودند قلعه‌را مضبوط ساخته بمدافعه مشغولی نمودند وچندروز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی‌پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراء النهر پرداختند وزنجیر سرای‌را آتش زده تاکوی‌تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار درشیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده درساعت امیرعثمان عباس را باسی هزارسوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس دراواخر محرم‌الحرام‌سنه تسعین وسبعمائه‌روی بمستقر سریر سلطنت آورده درولایت ری باغرق همایون پیوست وحکومت آن مملکت را بموسی جوکار رجوع نمود وایالت همدان وقم وکاشان وقزوین را به پیراحمد ساده تفویض فرمود وفیروزکوه و خوارری وتوابع را باسکندر شیخی عنایت کرد وسمنان و هزار جریب را بامیرعزالدین ولد سیدعمادالدین مسلم‌داشت و دامغان‌را باسم امیرجمشیدقارن که ازقهستان‌خراسان بود رقم زدوچون‌لقمان پادشاه فوت شده بود استرآباد را به‌پسرش پیرپادشاه دادوجمیع‌حکام‌را به‌تمهید بساط‌عدل‌وانصاف وصیت کرده بتعجیل‌هرچه تمامتر بخراسان درآمد و به‌مجرد استماع صیت نهضت آن حضرت لشکر دشت دست‌ازماوراءالنهر بازداشته روی‌بدیار خویش‌نهادند وچون‌ماهچه رایت نصرت آیت از افق‌بلدهٔ سمرقند طالع گشت صاحبقران سعادت انتما امرا و سرداران واقعه جوکلك‌را بموقف یرغو طلبیده شاه‌زاده عمرشیخ را نوازش بسیار نمود وجمعی‌را که درآن جنك‌سستی کرده گریخته‌بودند بازخواست بلیغ فرمود وامیر خدایداد وشیخ‌علی بهادررا بتعاقب‌لشگر توقتمش‌خان‌مامور گردانید وایشان تامنزل بولان‌شتافته وجمعی ازدشمنان‌راکشته بسلامت بازگشتند.

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیرتیمورگورکان به ماوراءالنهر اتفاق افتاد وبیان پیراستن گلشن ممالك محروسه‌از خار طغیان اهل‌شرو فساد

چون‌صاحبقران والانژاد نوبت‌دیگر دارالسلطنهٔ سمرقند را ازفرطلعت همایون طراوت بهشت‌برین دادچنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش‌خان ایلتمش اوغلان و

سلیمان‌صوفی در خوارزم نشسته اندوابواب ظلم وتعدی گشاده درهای انصـاف وآزرم فروبسته‌اند بنابرآن دفع‌شر آنجماعت رابرذمه‌همت پادشاهانه لازم‌نمود و درسنه تسعین وسبعمائه موافق‌لوی ئیل بآنجانب نهضت فرمود ومخالفان برینمعنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر درفراردانستند وبرجناح استعجال بدشت قبچـاق شتـافته بتوقتمش خان پیوستند وصاحبقران بی‌همـال دولت واقبـال درخوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه محمدسلطان‌شاه‌وشمس‌الدین‌عباس واوج قرابهادررا باسپاهی پرتهور بتکامیشی مخالفان ارسال داشت و ایشان ازبرق و بادسرعت سیر استعاره کرده بدشمنان رسیدند و بسیاری از آنطایفه کشته سالماً غانماً بازگردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجارا بماورالنهر کـوچانیده عنان عزیمت مستقر سریر سلطنت معطوف گردانید وخوارزم مدت سه‌سال بمرتبهٔ ویران بود کـه هرچند سپهر دوار درگرد آنولایت گردیده باهزاردیده‌احتیاط مینمود ساکن داری ونافخ ناری درآنحدود نمی‌دید وخسروصاحب تائید بعدازمر جعت ازدشت قبچاق درسنه ۷۹۳ همت برتعمیر آنولایت‌مصروف داشته موسی‌پسرجنگی قوجین را بدانجانب فرستاد تاخوارزم رابحال عمارت باز آورد وازجملهٔ وقایعی که درائناء یورش خـوارزم روی‌نمود یکی آنکه محمدمیر که ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور گورکان مشرف بود سلطان بخت بیگم را درحبالهٔ نکاح داشت ودرولایت ختلان رایت حکومت می‌افراشت بسبب تلقین بخت بدیاغی شد وازسمرقند بحصار شادمان گریخته خانه‌داد ملك برلاس وآقتیمور بهادررا غارت کرده وجیبه خانه خاصهٔ پادشاهی راتصرف نموده بجمعـی از اوباش کهٔ بخیال پرخاش بروجمع گشته بودند بخشید و متشمر جنك وقتال گـردید و امیرزاده عمرشیخ برین‌معنی مطلع‌شده ازسمرقند بدانجانب نهضت نمودوبمجرد آوازهٔ توجه شاه‌زاده سلك جمعیت‌محمد میر که ازهم گسیخته هرطایفه بطرفی گریختند ومحمد میر که بختلان‌رفته ازآنجا ببدخشان شتافت وحاکم آن‌سرزمین شاه‌بهاءالدین دست رد برسینهٔ امید اوباز نهاده میر که خائب وخاسر ازدردروازه بازگشت ودرائناء راه‌عثمان پسر اروغ‌میر که بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میررا دید که باچهار نوکر بر پشتهٔ نشسته واسبان رابعلف گذاشته فی‌الحال اوراگرفته باميرزاده عمرشیخ کـه در ختلان بود خبر فرستاد وفرمان شاه زاده نفاذیافته محمد میر که بقتل رسید دیگر آنکه درآن ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش‌خـان در بخارا بیمار گشته وفات یافت ونعش اورا بجلگاه‌کش نقل کرده درگنبدی که ازمحدثاتش بود دفن نمودند وچون امیر تیمور گورکان ازخوارزم قرین سعادت واقبال بمستقر جاه وجلال رسید طوبنی عظیم فرمود وولد سیور غتمش خان سلطان محمود را بخـانی برداشت و اشارت کرد تانامش را علی‌الرسم براوایل مناشیر نوشتند و در اواخـر سنهٔ مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان باسپاهی فراوان متوجه ترکستـان گشته

تابسی وصبران عنان یکران باز نکشید ومنغلای لشکر او که سر کردهٔ ایشان ایلتغمش اوغلان بود بزرنوق رسید وصاحبقران گیتی ستان ازطفیاق مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هواو کثرت برف و باران وسرما متوجه دفع ایشان‌شده صباحی که‌خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار برافراخته متوجه مواکب کـواکب بود بیك‌ناگاه بـرسر ایلتغمش ولشگر توقتمش راند وایلتغمش مجال قتال‌وجدال نیافته هزیمت غنیمت‌دانست وجنودظفرورود اورا تعاقب نموده بسیاری ازاوزبکان به تیغ بیـدریغ بگذرانیدند و بعضی ازایشان ازبیم تیغ آتش‌فشان خودرا درآب خجند انداخته خـاك‌وجودشان بباد فنا نابود شد وحضرت صاحبقران ازآن منزل معاودت فرموده درماه صفر سنه۷۹۱ در منزل اقار فرود آمد وچون ازفر طلعت سلطان فروردین وهجوم سپاه سبزه‌ورياحین لشگر سرما ازفضاء صحرا و بساتین رخت هزیمت بربست درماه ربیع‌الاول سال‌مذکور موافق اوایل ئیلان‌ئیل حضرت صاحب قران نوبت دیگر برزین ملك ستانی نشست وبر آب سیحون پل‌بسته وعبور نموده تیمور قتلغ اوغلان وسونجك بهادر وعثمان بهادررا برسم منغلای‌پیش فرستاد وایشان شبیخون برمقدمهٔ سپاه توقتمش زده ع بکشتندایشان نزون ازشمار ☆ وبقیـةالسیف بلطایف الحیل خودرا به‌توقتمش خان رسانیده وکیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات وقرارش سمت تزلزل پذیرفت وبا وجود لشگری در غایت کثرت ووفور استعداد وابهت عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت وامیرتیمور گورکان برفرار مخالفان اطلاع یافته عنـان بتـکامیشی ایشان تافت وقراول سپاه منصور بجغد اول توقتمش خان رسیده‌جمعی کثیر ازایشان‌را بقتل رسانیدند وسالما غانما بازگشته درا‌ثناء طی بیابان بقب درخان که باصد خانه‌وار نشسته بود دوچار خوردند واوراگرفته درموضع آقسوما بدرگاه پادشاه مظفـر لوا رسانیدند وامیر تیمور گورکان ازآنجاکوچ فرموده موضع آل‌قشون معسکر همایون گشت ودرآن منزل خبررسید که حاجی بیك جونی قربانی که ازحضـرت صاحبقرانی تربیت یافته بود ودرقلعهٔ طوس حکومت مینمود وملوك سربدار که بحکـم امیر زاده میران شاه حاکم سبزوار بودند یاغی شده‌اند وبـواسطـهٔ شآمت افعـال ایشان دیار خراسان برفتنه وآشوبست وصاحبقران والانژاد امیرزاده میران شاه را جهة دفع شر آنجماعت بصوب خراسان فرستاد وشاهزاده همعنان ظفرواقبال رایت نهضت برافراخته چون‌بسمرقند رسیدبنا برملاحظهٔ ماده فساد خراسانیان ملك پیرمحمدولدملك‌غیاث‌الدین پیرعلی را بادوپسرش زین‌العابدین ومحمود شربت شهادت چشانید آنگاه ازآب آموبه گذشته باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده‌مهم ایشان را برطبق‌دلخواه دوستان ساخت وملوك سربدار وحاجی بیك فرار برقرار اختیار کـرده حاجی بیك به دست سادات هزار جریب گرفتار گشت ومقیدبدرگاه عالمپناه رسیده کشته شد و امیر زاده میرانشاه بعد ازفتح طوس قرب ده‌هزار کس ازمردم‌انجائی بقتل رسانید ودود از دودمان اهل ناموس برآورده حکومت آن‌ویرانه‌را بپهلوان بایزید عس که درزندان

حاجی بیك مقید بود تفویض نمود آنگاه بهرات رفته وچند ماه درباغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده درسلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد ودرمنتصف ذیقعده بدارالسلطنه سمرقند رسید ودرسنه ۷۹۱ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهة انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشد والوس جوجی خان راعرضهٔ نهب و تاراج گرداند اما امرا ونوئینان زانو زده متفق اللفظ والمعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که نخست بمغولستان رفته مواد استظهار واعتضاد ولد توغلقتمور خان و خضر خواجه اوغلان وانکاتورا رامنقطع گردانیم تادرغیبت موکب همایون نتوانند که به ممالك ترکستان وماوراءالنهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم وصاحب قران مظفرلوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده درسنه مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت وشاه زادگان اسفندیار آثار ونوئینان رستم کردار را ازطرق متعدده باجنود نامعدود باطراف واکناف ولایات خضر خواجه اوغلان وانکاتورا ارسال داشت تاتمامی صحاری وقفاررا بنعل توسن عالم کرد وسم سمند جهان نورد پیموده بیکر بسیاری ازدشمنان را درمعارك ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خونریز برخاك هلاك انداختند واکثر ایل والوس جته را غارتیده وعیال واطفال ایشان را اسیر ساختند ودر سنه اثنی وتسعین وسبعمائه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس وبرادرش امیرعثمان را باجمعی دیگر ازامراء عالیشان وبیست هزار سوار ازسپاه جلادت نشان جهة دفع قمرالدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای جلادت وپهلوانی نپیموده چون بقراتال که یورت آنکاتورا بود رسیدند شنیدند که اولجایتوغامچلکاچی که باچهارصد سوار پیشتربنخچیرگیری رفته بود در شکارگاهی بهقمرالدین دوچار خورد وجنگی عظیم واقعشده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا ازبرای تحقیق اینقضیه حسن جاندار ومش وپکش راارسال داشتند وایشان تارزمگاه شتافته ازکشتها پشتها دیدند وازقوم منلقو شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی بود وازتقریراوچنان معلوم شد که قمرالدین بعدازمحاربه بصحرای انچنی ـ بوجنی رفته است امرا بعد ازتحقیق اینخبر مانند باد صرصر ازعقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ارتیش رسیده معلوم کردند که قمرالدین از آب گذشته وبطرف تولس که سمورو قاقم آنجا میباشد گریخته وامرا روزی چند درآن منزل توقف کرده کسان خودرا ازآب گذرانده تا تمغاهاء ایشان را بردرختان آن بیشه نهادند آنگاه عنان مراجعت انعطاف داده درسمرقند بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند وچون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون ازآن ممر جمعیت کلی حاصل نمود رایات نصرت آیات درضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار دربیان توجه امیرتیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی ازامور که دراثناء راهٔ واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین وسرور سرافرازان فضل‌الله المجاهدین علی‌القاعدین اجراً عظیما صلی‌الله‌علیه وآله‌المعصومین‌الهادین این کلام معجز آئین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند که(الجنة تحت‌ظلال السیوف) وازاشعهٔ انوار این فریده سنجیده فروغ این‌معنی برپیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابد که‌نضارت روضهٔ دولت و اقبال ازسرچشمهٔ شمشیر آبدار واضائت شمع آمانی وآمال از پرتو شعله سنان شهاب‌آثار بروشنی دیدهٔ امید درغبار معرکه پیکار توان دید وفروغ حدقهٔ سعادت جاوید ازسواد شب‌کارزار باید طلبید **رباعی** شاهی که‌کشید ازمیان تیغ جهاد ☆ پیوسته قدم بوادی غز بنهاد* گردد بریاض ملك دایم دلشاد ☆ درسایهٔ شمشیر بود باغ مراد. مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران ستوده خصالست که‌ازمبادی ایام اقبال وکامرانی تا نهایت اوقات استقلال وجهان بانی همواره چهرهٔ مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید وپیوسته ازغزایم متوالی بدرجات مفاخر معالی فایز میگردیدند **بیت** عروس‌ملك کسی درکنار گیردچست ☆ که‌بوسه برلب شمشیر آبدارزند. بناءعلی هذا درپائیزسنهٔ اثنی وتسعین وسبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفرمآل انداخت وامرا ونوئینان بلکه سایر شجعان ولشگریان را بانعام اسب و زر و جوشن بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده ازآب خجند عبور فرمود وآن‌زمستان درحدود تاشکنت قشلاق‌کرده درآن اثنا مزاج بهجت فزا ازنهج صحت انحراف جست ومرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد ازآن شفا کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفرنشان ملحق شد ودرروز پنجشنبه۱۲صفرسنه ثلث وتسعین و سبعمائه که آفتاب درهشتم درجهٔ دلوبود فرمان صاحبقران باستحقاق‌درباب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته‌ع بجنبیدایران و توران‌زجای☆وماهیچهٔ‌لوای کشور گشای‌آغازطی‌منازل وقطع‌مراحل کرده چون‌موضع‌قراسمان ازفرنزول‌همایون غیرت فزای‌آسمان گشت ایلچیان‌توقتمش خان بآستان اقبال ایشان رسیدند وبوسیلهٔ نوئینان عالیشان‌ببارگاه سپهر انتباه در آمده یکدست شنقار ونه سراسب راهوار پیشکش گذرانیدند وپیغامی آورده بودند عرض نمودندملحض سفارت آنکه‌توقتمش‌خان‌ازاظهار اظهارخلاف وارتکاب جنك‌ومصاف بغایت نادم وپشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم وآثام اورا بزلال عفو واغماض شسته‌نوبت دیگر برسرعنایت

آیند تا پای درطریق اخلاص وعبودیت نهاده من بعدرقبه ازربقهٔ انقیاد و اطاعت بیرون نیارد **بیت** یکی بنده باشد بفرمان‌شاه ☆ نه‌پیچدد گرسرزپیمان شاه امیرتیمور گورکان بدان سخنان چندان التفاتی نکرد وبرزبان آورد که باوجود انواع مراحم و عواطف که ازاینجانب نسبت بتوقتمش خان‌صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان‌نهب و تاراج بصوب ممالك محروسه تافت‌واکنون که عزم رزم اوجزم کرده‌ایم زبان باعتذارو استغفارمیگشاید چون بکرات نقض عهدو پیمان ازو مشاهده افتاده اعتماد برسخن او نشاید **بیت** زبان‌ودل اوبهم راست‌نیست ☆ فریب است این‌قول ودرخواست نیست و ایلچیان راطوی‌داده وخلعتهای‌زردوزی پوشانیده موقوف داشت ودرچهارشنبه‌شانزدهم ربیع‌الاول نوبت دیگر بربارهٔ کوه پیکر نشسته متوجه‌دشت گشت و روزچهارشنبه ۲۱ جمادی‌الاولی بکجیك تاق که از جبال مشهورآن بیابانست رسیده روز جمعه الغ‌تاق مخیم نزول همایون شد وامیرتیمور گورکان جهة نظارهٔ دشت قبچاق که ششصدفرسخ طول وسیصدفرسنك عرض دارد بربالای آن‌کوه رفته چندان‌که چشم‌کار کردعلف زار بنظرش درآمد وفرمود که‌لشگریان سنگ آوردند ودرآن محل منارهٔ بلند برافراختند وسنك تراشان چابك دست تاریخ آن ایام‌رابرآن مثبت ساختند وروز دیگر ازآن‌منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنارآب پیلان جوق‌شتافتند وازآب عبور نموده بعدازهشت روز موضع اناقر اغوی محل نزول دلیران رزمجوی گشت و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تاآنغایت‌چهار ماه گذشته‌بود نقصانی تمام بآذوقهٔ لشگریان راه یافت و چون آندشت ازابادانی وزراعت بسیار دوراست در اردوی همایون قحطوغلائی عظیم روی نمودچنانچه بهاء یکسر گوسفند بصددینار کپکی رسید وایضاً قیمت یك من‌غله بسنك بزرك‌که عبارت ازشانزده‌من‌شرعیست بصددینار کپکی‌ترقی کرد واکثر افرادلشگریان درآن بیابان بتخم‌مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود میگذرانیدند و اینمعنی بر ـ ضمیرمنیر خسروجهانگیر وضوح یافته نسیم اشفاق ازمهب‌الطاف وزیدن گرفت وفرمان عالی‌سمت‌نفاذ پذیرفت که بامراء تومان وهزارجات ودهجات جاررسانید و مچلکاستانند که‌هیچ آفریده‌نان و کماج وبقراوتتماج نپزد هرکس از مطبوخ به‌بلماق قناعت نماید وامراء تجربه فرموده از یکمن آردبسنك انبارکه کنایت ازهشت من شرعیست باضافه مقداری سبزی‌شصت‌کاسه بلماق ازدیك‌بیرون آمد و مقررشدکه هریك از متعینان مانند سایر افرادالناس روزی بیك‌کاسه بلماق‌اکتفاکند لاجرم جمعی ازگردن‌کشان سرافراز که‌کباب‌گوشت مرغ وقاز بتکلف میخوردند درآن ایام بظرفی بلماق سرفرود می آوردند **مثنوی** شکمها فتادازپی خشك وتر ☆ جوانبان‌دربوزه گردد بدر گرسنه‌شکم برنمددوخت چشم ☆ که‌همسایهٔ‌گوشت بوداست پشم وصاحبقران ستوده مآثر بملاحظهٔ آنکه‌توشه وماکول درقیتول ملازمان‌همایون‌پیداشود درروز دوشنبه غرهٔ‌جمادی‌الآلاخر اختیار شکارفرموده امراء برانغار وجوانغار بجرگه روان‌شدند و آنمقدار صیدراندند

که چون جرگه بهم رسید وامیر تیمور گورکان وشاهزادگان از تیر زدن وشکار افکندن فارغ شدند باوجود قحطی چنان لشکریان هرجانوری که فربه بودمیگرفتند ولاغر رامیگذاشتند ودر آن صیدگاه نوعی از آهو یافتند از کاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند ومغول آنرا قندغای می گویند ومردم دشت آن رابکن گویند القصه مدتی قوت سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود وحضرت صاحبقرانی بعداز فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته الاجوقی چندديد ومتفکر بود که آیا کدام يك از امرا وسران لشکر رامنغلای گرداند در آنحال امیرزاده محمدسلطان زانوزده التماس نمود که آنخدمت را بوی رجوع فرمایند واین جراءت از آن شاهزادهٔ بلندهمت پسندیده افتاده درروز جمعه هفتم جمادی الاخری باجمعی از عظماء امرا و نوئینان پیشتر روانشد وشب وروز کوچهای دور کرده تفحص کنان طی مسافت مینمودند وچون از آب توبل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که درهفتاد موضع آتش افروخته دیدیم وهرچند تفتیش کردیم ازفروزندهٔ آتش اثر نیافتیم ع اگرچه لشکر عشق آمداین چه آتشهاست و امیرزاده محمدسلطان کیفیت واقعه رابعرض حضرت صاحبقران مظفرلوا پیغام نموده آنحضرت بعد از شنیدن اینخبر به تعجیل هرچه تمامتر درحرکة آمد و باتمامی لشکر از آب توبل گذشته به منغلای پیوست وعساکر گردون مآثر آن بیابان را درز بر سم ستوران کیهان نورد آورده هرچند سعی نمودند ازمخالفان نشان نیافتند ودرصحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان راکه مردی جلدکاردیده بودبخبر گیری روان فرمود واودوشبانه روز بسرعت برق وباد اسب رانده در شب دوم الاجوقی چندديد ودرپس پشتهٔ پنهان شده صباح شخصی از آن الاجوقها بیرون آمده وبطرفی روانشد شیخ داود آنخون گرفته راگرفته بنظر صاحبقران والاگهر رسانیده آنحضرت شیخ داودرا کمر ترکش زرنگار وخلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقتمش خان برسید جوابداد که یکماه است که ما ازمیان ایل والوس بیرون آمده اینجاساکن گشته ایم وازخان خبری نداریم اماچندروزشد که ده سوار جیبه پوش آمده در بیشهٔ که درنزدیکی است بسر میبرند ونمیدانم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عبدخواجه را باسی مردتعیین کرد که مردم آن الاجوقها راکوچانیده باردو رسانند وقماری یساول را بابیست سوار ارسال داشت که جیبه پوشان آن جنگل را بچنك آورند وقماری بآن مردم حرب نموده بعضی را بکشت وبرخی را گرفته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آورد وپادشاه جوان بخت پیر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نموده روان شد وچند مرحلهٔ دیگر پیموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایك رسیده برسر پل سوار بایستاد تاتمامی سپاه ظفر مآب طایفهٔ برروی جسروزمرهٔ از میان آب عبور نمودند ودر آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیك است بنابر آن فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند ودر هرمنزل درگرد معسکر خندق کنند او بر ینمنوال چند مرحلهٔ دیگر پیش رفته

ناگاه از نزدقراولان‌خبر رسیدکه سه‌قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیرتیمور ـ گورکان جیبها بخش کرده وزر بسیار بسرداران بخشیده پیشتر خرامید وقراولان‌شخصی راگرفته بنظر انوررسانیدند وچون از وخبر پرسیدند جواب‌داد که توقتمش خان شنیده که درمیان لشگریان شما آزوقه نایابست لاجرم میخواهد که شمارا پیشتر کشد وآن بیچاره باآنکه راست‌گفت کشته‌گشت بعداز آن مبشر بهادر بخبرگیری شتافته در بیشهٔ بجمعی ازاوزبکان باز خورد و چهل کس راگرفته آورد و امیرتیمور گورکان مبشر را بوفور انعام واکرام مباهی ومفتخر ساخته ازگرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جوابدادند که مقررشده بودکه‌لشگر درقرق‌کول جمع‌آیند ومابدانجا رفتیم‌وخان را نیافتیم آنگاه امیرجلال حمید بقراولی‌رفته وسیاهی‌سپاه اوزبك دیده خبر بازفرستاد وامیرتیمورگورکان امیرایکو تیمور برلاس رابافوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین فرمود وایشان بامتثال امرمبادرت جسته و ازگل ولای عظیم گذشته بامیرجلال حمیدپیوستند وچون بیشتر رفتند گروهی ازسپاه دشت راابرزبر پشتهٔ ایستاده دیدند و امیرایکوتیمور فی‌الحال جمعی از لشگرکوه شکوه بجانب آنجماعت روان گردانید و مخالفان ازآنجانب پشته‌بپایان شتافته مردم ایکوتیمور بجای ایشان برآمدند ودر آن‌طرف سی‌قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودندوایکوتیمور را برینحال‌مطلع گردانیدند وامیر برتهور برآن پشته برآمد وبنابر کثرت لشگر دشمن مصلحت درحرب ندانسته پای پس‌باز کشید واشارت فرمود تا مردم اوبیشتر ازآن آبها ولابها بگذرند اعدا چون برقلت اتباع امیرایکوتیمور وقوف یافتند عنان ریز بجانب اوشتافتند **بیت** ستیزه کنان درخروش آمدند ✿ چوگرداب قلزم بجوش‌آمدند امیرایکوتیمور ازغایت حمیت وتهور پای ثبات بیفشرد وبزخم تیرخاراگذار دشمنان را آنمقدار بازداشت که اکثر سپاه ازلای وگل بگذشتند اماخودپای بنددام اجل‌شده بزخم تیری ازپشت‌زین بر روی‌زمین افتاد **بیت** پریشان‌شدش ترك وتارك به‌تیغ ✿ بگردون برآمد فغان ودریغ و درآن‌معرکه هریملك پسریادگار برلاس و رمضان خواجه و محمدارلات نیزبدرجهٔ شهادت رسیدند ومقارن آنحال ماهچه علم‌همایون‌فال صاحبقران ستوده خصال باطایفه از ابطال رجال پرتو وصول برکنار آب انداخت وجمعی ازملازمان موکب عالی از آب گذشته بافروختن‌آتش حرب پرداختند وبیادحمله اوزبکان خاکسار رامنهزم‌ساختند وامیرتیمورگورکان باردوی نصرت نشان‌مراجعت نموده‌جمعی‌راکه درآن معرکه لوازم شجاعت ومردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید وخویشان امیرایکوتیمور را مشمول‌عواطف بیدریغ ساخته مناصب اورابشاه ملك‌ولد قلجقای ارزانی‌داشت ومهر بزرك همایون ومهر پروانه رابدو سپرد وچون‌قرب شسماه بودکه رایات نصرت‌مآل بصوب شمال میشتافت بمحلی‌رسیده بودندکه درشب پیش‌ازغروب شفق اثرطلوع صبح صادق‌لامع گشت ودرآنموضع بهنگام بودن خورشید دربرج شمالی بحسب اقتضاء شریعت‌غرانماز خفتن واجب‌نمیشود **نظم** بیابان نور دیدن

ازحد گذشت ✿ شمارمنازل زپانصد گذشت درآن ناحیه آخرش دادکام ✿ که بودی در آن‌توامان صبح‌وشام درآن‌بی کران وادی‌بوالعجب ✿ نمی‌بود دربعضی اوقات شب **القصه** چون‌صاحبقران گیتی ستان ازآن منزل نهضت فرمود وبتحقیق پیوست که توقتمش خان بتصور ویرانی‌عساکر منصور بجنك نمی‌ایستد وایشانرا بطرف خودمیکشدامیر - زاده عمر شیخ را بابیست هزار سوار برسبیل ایلغار ازپیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده عمل‌نموده روزدیگر خبرآمد که منغلای طرفین بیکدیگر رسیدند ومستعد جنك ومصاف گردیدند .

گفتار دربیان تعبیهٔ سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزمخواه

صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید ومنادی عنایت‌مفتح‌الابواب ندای فرح افزای(ان تستفتحوافقدجاءکم‌الفتح) بگوش هوش امیرصاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه تعبیهٔ سپاه نصرت عطیه گردید ودرموضع قندرچه هفت‌قول ترتیب دادوزمام یاسامیشی هرقولی‌را بقبضهٔ اقتدار یکی‌ازسرکشان‌نامدار نهاد **قول‌اول** بفرطلعت سلطان محمودخان زیب‌وزینت‌داشت‌ودر **قول‌دوم** که خاصه آنحضرت‌بود امیرزاده محمدسلطان رایت ابهت برافراشت‌وسیم بحسن اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و **چهارم** بوجود امیرحاجی‌سیف‌الدین تزئین گرفته‌اونیز بدست راست شتافت **وقول‌پنجم** شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده وجای او درجوانغارمقرر گشت ودوقول‌دیگر نیز بصولت وصلابت‌امراء عظام استحکام یافته‌درشکوه ازالبرز کوه در گذشت **مثنوی** برآراست صاحبقران هفت صف ✿ عنان‌سمند سعادت‌بکف برآن هفت سدسکندراساس مهندس شده هفت‌اختر شناس درآن‌هفت البرز پولادپوش✿ نهان‌هفت دریای آتش‌بجوش وازآنجانب توقتمش خان بغرور فراوان **بیت** بپشت تکاور درآورد پای ✿ بر آورد آواز روئینه نای وقلب میمنه و میسره سپاه را بشاه‌زادگان جوجی نژاد مثل تاشمور اوغلان و بیك یارق‌اوغلان وایلتغمش‌اوغلان‌و بیك پولاداوغلان وعلی‌اوغلان‌وامراءشجاعت نهادمانند علی‌وسلیمان صوفی قنقوات و اقتاد وآقبوقه واروس جوق قیات و عیسی بیك نوروز قنقرات وحسن‌بیك وسرای‌وکوکه بوغا ویغلی‌بی بیتربن وقونقور بی‌ازسرداران الوس‌جوجی آراسته ومستحکم ساخته اعلام استکبار برافراخت **مثنوی** علمهای خانی برآمد باوج ✿ محیط صلابت درآمد بموج جهانی‌درآهن چه‌دریای قیر ✿ زدستور چنگیز آئین‌پذیر زریك‌بیابان فزون‌لشگری ✿ زجوجی‌نژادانش هرسوسری همه‌دشت زادان‌درنده خوی ✿ ربوده زشیران درنده‌گوی همه‌زودخشمان دیر آشتی ✿ سرشته زخشمند پنداشتی وچون توقتمش خان باآن لشگربیکران اطراف آن بیابانرا فرو

گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت وتهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند وبافروختن آتش وپختن آش روی آوردند وتوقتمش خان که آنحال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشگر صف شکن بدشمن انگشت تعجب بدندان گرفت ومقارن دهشت وحیرت صف آرای گشته بباد حملهٔ ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت ودروقتی که خون ازغمام تیغ مانندسهام باران ازجوف میغ فرومیبارید وسرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان هرطرف میگردید صاحبقران پاك اعتقاد ازمرکب سرکشی فرود آمد ودورکعت نماز گذارده روی نیاز بر خاك استکانت سود وبزبان تضرع و ابتهال ازدرگاه مالك ملك بخش تعالی شانه ظفر وبرتری سؤال فرمود وبعدازفراغ ازمناجات وعرض حاجات **مثنوی** نشست از تهور به پشت سمند ✿ برآمد چوخور برسپهر بلند گرفته بکف تیغ خاراگذار ✿ عنان تافت سوی صف کارزار قوی دل شده دوست از صولتش ✿ بنکبت قرین دشمن از درلتش و در آنحین ثمرهٔ شجرهٔ طیبه نبوت و شعبهٔ دوحه شریفه فتوت امیرسید برکه وازمشایخ عظام جام نقاوهٔ خاندان هدایت وولایت خواجه ضیاءالدین یوسف وشیخ شهاب الدین اسمعیل سرها برهنه کرده ودستها بدعا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان وانحفاض رایات عظمت توقتمش خان ازحضرت عزت مسألت نموده وعالیجناب سیادت قباب روی بخسرو کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانك منصور و اقتداء نسبت سنیهٔ قادر انداز میدان ومارمیت اذرمیت (ولکن الله رمی علیه من الصلوة تمها وانماها)فرموده مشتی سنك ریزه بجانب اعدا باشید وکلمه شاهت الوجوهٔ بزبان الهام بیان گذرانید آنگاه امیر ـ حاجی سیف الدین وامیرجهانشاه ومیرزا میرانشاه و دیگرشاه زادگان وامراءظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت بادصرصر براعداء واژون اختر تاختند وایشان بمقام مدافعه ومقاتله درآمده زلزله درزمین وزمان انداختند ازشعلهٔ سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت وازباد حملهٔ پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت ازسیلان خون فضاء صحرا وهامون نمونهٔ آمویه وجیحون گشت واز وفور کشته آندشت بلند گشته ازکوه الونددر گذشت **نظم** جهان گشت بحری پر ازخون ناب ✿ دروگشته سرها بسان حباب شداز کشته درهرطرف پشتهٔ ✿ بهر پشته افتاد سرگشتهٔ آخرالامر مبارزان موکب ظفر پناه بضرب اسنه وسیوف صفوف لشگر دشت را در هم شکسته و توقتمش خان مقاومت با صاحبقران گردون قدرت درحیز مکنت خویش ندیده برشاه زاده وافرتهور عمرشیخ بهادر حمله کرد وآن شیر بیشهٔ هجاچون کوه پای برجابوده بزخم گرز گران سنك وشمشیرآتش آهنك مخالفان راباز گردانید وتوقتمش خان ازآنجانب نیزعنان برتافته برسر هزارهای سلدوز شتافت وتیرباران کرده آنجماعت را ازپیش برداشت و درپس لشگر قیامت اثر باجمعی کثیر ازمردان دلاورصف کشید وچکه تواچی از عقب صاحبقران مظفرلوا که گریختگان راتعاقب مینمود تاخته اینخبر بعرض رسانید ومتعاقب چکه قاصدی ازپیش امیرزادهٔ عمرشیخ آمده جهة همان مصلحت کومك طلبید بنابرآن امیرتیمور گورکان با

تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بیکبار بر توقتمش خان حمله کردو پای قرار و ثبات خان ازمشاهده حرکت آن خدیو رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن و حشیان دلیر ✿ چو نخجیر روبه ز میدان شیر دلاعجب بیت چو خورشید رخشان بر آرد علم ✿ سپـاه کواکب بریزدزهم و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تائید شامل حال توقتمش خان گشته مضمون(ولئن کفرتم ان عذابی لشدید) بتحقیق انجامید و بسیاری از لشگریان دشت به تیغ بیدریغ کشته گشته فحـوای (سیهزم الجمع ویولون الدبر) برصحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید وصورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود درروزدوشنبه پانزدهم رجب سنهٔ ثلث وتسعین وسبعمائه روی نمود و صاحبقران مظفرلوا در معسکر اعدا برسریر کامرانی نشسته شاهزادگان وامرا زبان باداء تهنیت ودعای دوام فتح و نصرت گردان ساختندو به غایت انعام وعنایت آنحضرت مفتخر وسرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صـاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورد بشکرانهٔ آن موهبت درم ودینار بسیـار ایثار کرد واز تمامی لشگر از هرده نفر هفت نفر برگزیده بتکامیشی دشمنان ارسال داشت وآن سپـاه فیروزجنك ازعقب اعداشتافته نزدیك بآب آتل بدیشان رسیدند وجمعی کثیر از گریختگان به تیغ بیدریغ گذرانیدند اوزبکان را ازپس شمشیر آبدار آتشبـار خرمن زندگـانی میسوخت وازپیش آب خونخوار شعلهٔ حیات فرومی نشاند بیت سیل خشم و آتش قهرت چوزهر قاتل است ✿ درمیان آب وآتش زندگانی مشکل است وتوقتمش خان با اندك مردمی ازآن گرداب بلاب ساحل نجات رسیده تمامی عیال واطفال وجهات واموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد وامیر تیمور گورکان بنفس نفیس تـاصحرای اورتوبه شتـافته و وبیست وشش روزعلم اقامت افراخته دادعیش وکامـرانی داد بیت زبس عیش ونشاط و کامرانی ✿جهان راتازه شدروز جوانی .

ذکرمراجعت صاحبقران سعادتمند بدارالسلطنه سمرقند و بیان بعضی احوال علیٰ سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان واوزبـکان برنهج دلخواه ازهم گـذشت وغنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبـال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معـاودت فرمود ولشگر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت وبیابان فرو گرفته کامیاب وکامران قطع مسـافت میکردند و منزل بمنزل خرم وخوشدل راه پیموده لوازم نشاط وشادمانی بجای می آوردند وازجمله مواد عیش وعشرت که سپاه ظفر پناه را درآن سفر میسر گشته بود یکی خرگـاه کوترمه است که در وقت نزول و ارتحـال آنرا از هم نمیگشانید وبر گردونها بسته بهرطرف

میخواهند میبرند بنابر آن هر یك ازمتعینان در چنان‌خانهٔ باجانانه‌دست درآغوش کرده روی‌بمقصد داشت وبکام دل‌همت براستیفاء لذات نفسانی میگماشت وبعداز عبور ازآب نیق‌صاحبقران ظفرقرین ضبط اغرق رابعهدهٔ امیرحاجی سیف‌الدین گذاشته بنفس‌نفیس برجناح استعجال روانشد ودرذیقعده سنه ۷۹۳ درضمـان دولت واقبال باترار رسید وازآب سیحون عبورفرموده سمرقند فردوس مانند رامحل نزول همایون گردانید و بعد ازچندروز که بسیط‌بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجـانب خراسان روان ساخت وخودبتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت درمحرم‌سنه اربع وتسعین و سبعمائه امیرحاجی سیف‌الدین باتمامی سپاه ظفرقرین بتاشکنت رسید وچون‌امیرتیمورگورکان زمستان درآنولایت بپایان رسانید مانند خسروخاوری پرتوالتفات به‌بیت‌الشرف‌خویش افکند وبجانب‌سمرقند روان شده‌صحرای اقار ازغبار مواکب فیروزی شعـار مشکبار گشت ودرآن‌منزل امیرزاده پیرمحمد جهانگیر باپالت ولایات‌زابلستان سرافراز شده بافوجی ازامرا ونوئینان بدانجانب‌شتافت وصاحبقران گیتی‌ستان بعداز نزول درسمرقند بازدواج بعضی ازشاهزادگان عالی‌نژادپرداخته چندروز بسـاط جشن وسرور ونشاط و سورمبسوط ساخت وچون ازآن امرفارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت **بیت** سعادت قرین‌توسن‌بخت رام ✿ عروس ظفرجلوه‌گر صبح وشام .

گفتار در بیان یورش پنجساله صاحبقران هفت‌اقلیم واختصاص یـافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملك اوست قدیم

جمشیدخورشید که اورنك فیروزه رنك سپهر مسندعزت وجلال اوست تاهرصباح از افق‌مشرق بجانب مغرب نهضت ننماید شب‌ظلمت اندوزجهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید وماه عالیجاه که‌مواکب بلند مراتب کواکب خیل وسپاه اوست تاهرشب بپای‌ظلمت ساحت وسیع فلك‌منیع نه‌پیماید هلال ذات ناقص خودرا بدری کامل نتواند گردانید **مثنوی** خورکه‌مسند زچرخ‌چارم‌ساخت ✿ هرسحررایت سفرافراخت تازنورش جهان‌ظلمانی ✿ گشت‌همچون بهشت‌نورانی ماه عالم نوردتاهرشب ✿ ننهدپای درطریق طلب نرهداز حضیض برج وبال ✿ نرسدسوی خانهٔ‌اقبال تقریب‌این تشبیب آنکه‌چون صاحبقران آفاق بعداز مراجعت از یورش دشت قبچاق چندروزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانیدعزم جزم‌فرمود که کرت دیگر برولایات ایران عبور نماید وهر کس را که‌درغیبت موکب‌همایون پای‌ازحد خود فراتر نهاده باشد بسرپنجهٔ غضب تادیب‌فرماید بنابر آن‌فرمان قضاجریان شرف‌نفاذیافت که تواچیان‌جاربلشگریان‌رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده درسایهٔ علم‌بلند پایه مجتمع‌شوند وبعداز جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه‌درروزجمعه پانزدهم‌رجب سنه‌اربع‌وتسعین وسبعمائه‌موافق‌پیچی‌ئیل‌نهضت همایون

اتفاق افتادو در یکشنبه غره شعبان مزاج اشراف را از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات بیمن مداواء اطباء مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا بخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان (واذامرضت فهو یشفین) کرامت شد و روز شنبهٔ ششم ما مبارک رمضان ازمنزل جوی زر که داخل ولایت بخاراست و در اوقات مرض آنجا توقف اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمودو جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم موکب نصرت نشان **بیت** سعادت را سر اقبال خادم ☆ جنود فتح و فیروزی ملازم و اعلام ظفر اعلام از آب آمو به عبور نموده و منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استرآباد معسکر اقبال مآل گشت و درهمان روز مرتضی ممالك اسلام سید برکه که پیش ازین برسم رسالة نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمده سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را ببارگاه جهان پناه رسانیدو چون سید کمال الدین خود ازملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته به مازندران شتافت وچنانچه مذکور شد قلعهٔ ماهانه سر را که درچهار فرسخی آمل است و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته دربیستم محرم الحرام سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه منزل شماسان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت افضای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض گردانیدو آمل را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی مسلم داشت و درروز پنجشنبه بیست وچهارم صفر از آنجا کوچ فرمودو ازراه دامغان وسمنان بری رفت وحکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده پیرمحمد ابناء امیرزاده جهانگیر سپاه منغلای را سر کرده بیشتر بعراق روندو ایشان بقزوین وسلطانیه رفته و گلزار آن مملکت را ازخار طغیان مفسدان پاك ساخته واز سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی از آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که قجزچی بود ازعالم رحلت فرمود وشاهزادگان را باامیرابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصالحه روی نموده عنان یکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال بادشاه ستوده خصال شنود که ملك عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته دروادی مخالفت سلوك مینماید بنابرآن بنفس همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول درخرم آباد خبر آمد که ملك عزالدین دست ازملك ومال بازداشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت ازلرستان لشکر بشتر کشیده درروز چهارشنبه بیستم ربیع الاخر سنهٔ مذکوره از آب چهاردانك عبور نمودو بظاهر شهر درمیان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده پیرمحمد بالشکر منغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که درجزو ثانی ازین مجلد مذکور شدشاه منصور رامغلوب بلکه مقتول گردانیدمقارن نصرت واعزاز بشیراز رفت و تمامی حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چندروز مواخذ گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمرشیخ گرفته لواء کشور گشادر روز جمعه ۲۷ جمادی

الاخری بجانب اصفهان درحرکت آمدودر موضع قومشه یاماهیارفرمان شهریارکامکار بقتل آل‌مظفر سمت نفاذپذیرفت وروز سه‌شنبه هشتم‌رجب آنحکام عالیمقام‌بقتل رسیدندو امیر صاحبقران بنیت فتح سایر بلادوعزم استیصال‌نهال اقبال اصحاب عناد ازآنجانهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول‌نمود **بیت** روان بآخر آن پایمال‌حادثه‌شد ✿ هنوز غمزهٔ خونریز باربرسرجنك

ذکر توجه امیر گورگان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که‌در آن اوقات دست‌داد

چون در آن اوان که‌امیر تیمور گورکان بفتح بلادعراق وآذربایجان و فارس و لرستان‌قیام‌مینمود‌سلطان احمدجلایر ازدارالسلام‌بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه نفرستاد واظهار اطاعت‌و انقیاد نکرد آنحضرت کمند همت بلند بر تسخیر عراق عـرب انداخته دربیست وششم ماه رجب سنهٔ هفتصدونودوپنج ازاصفهان بصوب همدان درحرکت آمد وچون درضمان حمایت‌مهیمن منان بفضای دلگشای آنولایت‌رسیدو چندروز بسط‌بساط عیش‌و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالك آذربایجان وری‌ودربند باکورابا توابع ولواحق درقبضهٔ اقتدار شاه زادهٔ کامکار معزالدین میرانشاه نهادودر روزسه شنبه ۱۳ شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثناء راه چندگاه بنشاط‌صیدوشکار پرداخت و در اوایل‌ماه‌مبارك‌رمضان‌بدشت قولاغی‌شتافته باسارق‌محمدترکمان وحشم او که‌بحصار حبشی تحصن جسته بودند پیکارفرموده تراکمه رامنهزم ساخت وغنیمت بینهایت گرفته شیخ تیموربهادر گریختگان را تعاقب نموده وجمعی کثیر ازایشان کشته بموکب‌همایون پیوست وروز یکشنبه دهم رمضان حاصبقران گیتی ستان‌ازدشت قلاغی‌بازگشته بآق بلاق شتافت وبقیه آن ماه‌را درآن مکان بپایان‌رسانید ودریك شنبهٔ غره شوال به شرابط و لوازم روز عید قیام نمودوبعد از دوروزشیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بوداز نزدسلطان احمد جلایر برسم رسالة تشریف‌آورد و امیرتیمور گورکان بتعظیم و احترام آن‌بزرك‌قیام‌واقدام فرمود وشیخ‌پیغام والی‌دارالسلام را بعبارتی‌لایق اداکردو بیشکشی که آورده بود عرض نمود وچون سلطان احمد ملزم خطبه و سکه نشده‌بود هدایا وتحف اومنظورنظر قبول امیر تیموگورکان‌نگشت وشیخ بخلعت‌خاص وانعام اسب وزرنوازش یافته‌عنان عزیمت بصوب دارالسلام انعطاف‌دادآنگاه تواچیان بموجب فرمان جاربلشکریان رسانیدند که بمصلحت عبور ازدجله‌هریك دوشاخ ترتیب نمایندوروز جمعه۱۳ شهرشوال موافق قوی‌ئیل نهضت همایون ازآق‌بلاق اتفاق افـتاده موکب عالی شش‌روزطی مسافت کرده بمزار متبرك شیخ یحیی کـه بقبهٔ ابراهیم لك مشهور است رسیدوخسروعالیمقام ازمجاوران آن‌عتبهٔ لازم‌الاحترام چنان معلوم کرد که

منهیان بفرمودهٔ سلطان احمد جلایر کبوتر بطرف بغداد پرانیده‌اند و کیفیت آمدن آنحضرت رامکتوب گردانیده بنابر آن فرمود که همانکس که آن نامه‌را نوشته بود در رقعهٔ دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی که ماسپاه امیر تیمور تصور کرده بردیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده‌اند و آن نامه‌را **بیت** ببستند بر بال مرغی دگر ☆ که بغدادیان‌را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعه رقعهٔ اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانید و از دیدن رقعهٔ ثانی مطمئن گردید و برجانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید واز اینجانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیك نهضت بیست وسه فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال **نظم** رسید آن جهانجوی جم اقتدار ☆ ببغداد بالشکری بیشمار جهان پرشد از بانك نای و نفیر ☆ بدریدازهم سپهر اثیر سراسیمه گشتند بغدادیان ☆ ببستند بر عزم جستن میان وسلطان احمد جسر بریده و کشتیهارا غرق کرده بطرف حله گریخت ومحمد آزاد با فوجی از سپاه مانندموج برروی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آورد اما لشکریان بسفینه التفات نکردند بسان برق و باد ازدجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نامداشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش اورا تعاقب نماید وامرا بدرخواست بسیار آنحضرت‌را باز گردانیده بتکامیشی باغی روان شدند و سلطان احمد ازغایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده ازعقب می‌شتافتند تادشت کربلا ایناج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس وشیخ ارسلان باقرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده وسلطان احمد بادویست مرد جلد عنان بحرب نوئینان تافته ایشان از اسب فرود آمدند و دست به تیرو کمان برده شبهٔ کردند **بیت** ز پیکان چنان آتش افروختند ☆ که پر ملك بر فلك سوختند گذر کرد تیر اززرهها چنان ☆ که باد از خم زلف سیمین تنان وامیر عثمان‌را مخالفان زخمی بر دست زده بآن وسیله جان بتك پا بیرون بردند و امرا مظفر ومنصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبهٔ کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی صلواة الله وسلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالم‌پناه شتافته بنوازش بیکران شدند **بیت** زخاك درش چهره آراستند ☆ همه یافتند آنچه میخواستند و صاحبقران کامران قرب دوماه در دارالسلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانید و داد عیش و نشاط داده جامهای می ارغوانی ازدست ساقیان سیمین ساق درکشید **نظم** وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ☆ ای پسر کشتی می باشط بغداد بیار دجله عمر است تروتازه وخوش میگذرد ☆ ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعهٔ تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاخت بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزهٔ تصرف فرمانفرمای بلاد وعباد درآمد جمعی از تجار بموقف

عرض رسانيدند كه در بن نواحى قلعه ايست تكريت نام بغايت حصانت موصوف و بنهايت متانت معروف وجمعى از دزدان مفسد ومفسدان متمرد آنرا پناه ساخته اندو همواره بقطع طريق ونهب اموال سالكان مسالك تحقيق اندام مينمايندومدتيست كه هيچ صاحب دولتى بر آنجماعت مستولى نگـرديده و بكمـند همت آن حصن حصين را مسخر نگـردانيده صاحبقران كشور گشاى بعد ازاستماع اين سخن خيال فتح آنقلعهٔ سپهرمثال وقتل اصحاب بغى وضلال برخاطر گذانيده دربيست وچهارم ذى حجه سنه خمس وتسعين وسبعمائه ازدار السلام بغدادعنان عزيمت بدانطرف انعطاف داد وروز يكشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعهٔ تكريت رسيده عساكر نصرت مآثر آغاز محاصره ومحاربه كردند و در آن زمان والي آنقلعه شخصى بود كه اورا امير حسن ميگفتندو چون از آوازهٔ وصول موكب ظفر قرين وقوف يافت برادر خوردخودرا بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهـار اطاعت و بندگى نمود وصاحبقران پوزش پذير اورا نوازش كرده فرمود كه برادرخودرا بگوى كه ازقلعه بيرون آمده غاشيهٔ خدمتكارى بردوش گيرد تاباصناف الطاف خسروانه اختصاص يابد و او بتكريت باز گشته آنچه ديده بودوشنيده بعرض رسانيد اما اميرحسن ازغايت رعب وهراس ازقلعه بيرون نيامدو بدفع ومنع سپاه ظفر پناه مشغول گرديد و ازاهزاز نسيم اينخبر شعلهٔ غضب جهان سوز بر افروخته دلاوران قلعه كشاى از اطراف و جوانب جنك در انداختند وقلعهٔ بيرون را مسخر ساخته اميرحسن با اتباع بحصار درون گريخت وتواچيان بهرام صولت بموجب حكم عالى اطراف قلعه را طناب زده بامرا واركان دولت قسمت نمودند تا نقبچيان بركارداشته بروج آنحصاررامشبك سازندو آنجماعت بجدهرچه تمامتر بدان كاراشتغال نمودند و اراضى تكريت را بسان غربال سوراخ سوراخ كردند اميرحسن ازمشاهدهٔ اينحال دانست كه مهم خالى ازاشكالى نيست لاجرم مادرو برادر خود رامتعاقب بيرون فرستاد تا زبان بشفاعت جريمهٔ او گشادند اما فايده بر آن آمدوشد ترتب نيافت وامير تيمور گوركان جوابداد كه اگر اوخود بملازمت شتابد امان يابد والا آنچه مقدر است بظهور خواهد پيوست و اين پيغام بامير حسن رسيد بارديگر پاى دردامن صبروشكيبائى پيچيد و برمخالفت اصرار نمودو سپاه نصرت آثار بيكبار از اطراف و جوانب آنحصار در آمده شب چهارشنبه بيستم محرم آتش در ستونهائى كه در زير بروج قلعه بر افراشته بودند زدند وآن چوبها سوخته اكثر ديوار هاى قلعه برزمين افتادو كار اهل حصار باضطرار انجاميده فرياد الامان بايوان كيوان رسانيدندوچون تضرع ايشان حكم ايمان ياس داشت درجه قبول نيافت وعساكر نصرت مآثرروز دوشنبه بيست وپنجم ماه مذكور قدم جلادت پيش نهاده بحصاردرآمدند واميرحسن را گردن بسته بپايهٔ سر براعلى آوردند ورعايا بجان امان يافته تمامى سپاهيان تكريت بكربت قتل مبتلا شدند وتواچيان از براى اعتبار نظار ازرؤس آنقوم بدكردار منارها ساختند و اكثر عمارت و بيوتات ايشان را بينداختند وروزشنبه غره صفر المختوم بالخير والظفر صاحبقران والا گهر

ازظاهر تکریت علم نهضت بر افراخته امیرزاده محمدسلطان وجمعی کثیر ازامراء عالیشأن را باطراف وجوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع وقمع قطاع الطریق واهل فتنه وفساد بردازند وآثار اقتدار درآن دیارظاهرسازندو ایشان تا ببصره وواسط شتافته هرکس بقدم انقیاد وپیش آمد باج وخراج برگردنش نهادند و از هرکس که سرکشی مشاهده نمودند از پایش در آوردند و سالماً و غانماً مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند .

ذکر نهضت لواء کشورگشا بجانب دیار بکر وروحا وبیان بعضی از امورکه روی نمود درآن ولا

صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر ازتسخیرعراق عرب بمقتضای رای صوابنما عازم دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا وتعظیم سادات ونقباوصیت فرمود و چون ماهچه طوق ظفر نگار بقلعه کرکوک رسید اهالی حصاربقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال تعلق بامیریارعلی موصلی گرفت وصاحبقران دربادل ازراه موصل متوجه روحا گشته دراثناء راه سپاه ظفرپناه رابتاخت اموال تراکمه قراقوینلوق فرستاد وآنجماعت باحصول مقصود معاودت نمودندوموکب عالی بعداز طی منازل بظاهر روحا رسید وکزل نامی که حاکم آندیار بود از بیم جان شهرراگذاشته بابعضی ازرعایا بکوهی بلندگریخت واینمعنی برضمیر خسروکشورگیرگران آمده زمرهٔ ازعساکر منصوره ارسال نمود تاآتش نهب وتاراج درذریت واموال ایشان زدند وبنفس نفیس درروحا منزل گزیدگویندکه آنشهر ازبناهاء نمرود است وتمامت عمارت آن را ازسنك تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیه القاء ابراهیم خلیل صلواة الله الرحمن علیه درآتش آنجا وقوع یافته بود و چشمهٔ آبی که ازیمن مقدم خلیل الرحمن درمیان نیران جاری شده هنوز باقی است وآثار سوادآتش در نواحی آن چشمه بچشم درمی آید **القصه** امیرتیمور گورکان مدت بیست روزدرآن شهر بعیش ونشاط پرداخته درآن ایام جنیدترکمان وحاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و ازانعام واکرام صاحبقران گردون غلام بهرورگردیدند وروز پنجشبه بیست وششم ربیع الاول لواء کشورگشا ازروحا بصوب ماردین در حرکت آمد وبعد ازوصول بهفت فرسخی آنقلعه والی آنجا سلطان عیسی درروز شنبه بیست وهشتم ماه مذکوره باصناف تحف وهدایا بسدهٔ سدره انتما شتافت وبانعام خلعت خاص اختصاص یافت امابعدازآنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آنقلعه مواضعه کرده که تاتوانند زمام اختیار حصار بکسی ندهند بنابرآن فرمان

واجب الاذعان باخذ وقید سلطان عیسی صدور یافت وبنابر آنکه درآنوقت آخر زمستان بود وعلف در حوالی ماردین پیدا نمی‌شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت وولایت جزیره راکه حاکم آنملک عزالدین اظهار خلاف مینمود تاخت فرموده اورا بگریزانید ودراول بهار باردیگر بصوب ماردین شتافت و بعداز وقوع محاصره ومحاربه مهم بمصالحه انجامیده ایالت آنولایت برسلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت .

ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیك گورکان وبیان بعضی دیگر ازحوادث زمان ووقایع دوران

چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شد دردارالملك شیراز بساط عدل وانصاف انبساط داده اکثر توابع ومضافات آن مملکت رابحیطهٔ ضبط وتسخیر در آورده دروقتی که امیر تیمور گورکان ازعراق عرب بجانب دیاربکر درحرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان باسپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی گشت واز کردستان گذشته بقلعه مختصر که آنرا خرماتو گویند رسیدو اندك مردمی درآن حصار ساکن بودند و غله بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده وازایشان طغار طلبید وساکنان آن قلعه نوکران آنجناب را نومید باز گردانیدند وامیرزاده عمرشیخ سوارشده برزبر پشته برآمد تا بتهیه اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه ازشست قضا تیری عمر فرسا گشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسیدو فی الحال مرغ روحش متوجه عالم بالا گردید **نظم** پیوسته بقصد ماازاین دست ☆ بگشاده کمانکش قضا شست کس جان زجفای او نبرده ☆ تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته باخاك راه یکسان ساختند وهرکه را آنجا یافتند ازپیرهفتاد ساله تا کودك شیرخواره پاره پاره کردند وپسر بزرگتر شاهزاده شهیدامیر زاده پیرمحمد که مصحوب پدرخود بود باتفاق امرا وارکان نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاك سپردند وبعدازچند گاه بقبة الخضراء کش نقل کردند وچون خبر شاهزاده بعرض امیر تیمور گورکان رسیدزبان خجسته بیان بکلمهٔ همایون انا لله و انا الیه راجعون بگشادو زمام ایالت فارس رادرقبضهٔ درایت ولدار شدشاهزادهٔ مرحوم امیر زاده پیرمحمدنهاد وشهادت امیرزاده عمرشیخ در اواسط ربیع الاول سنهٔ ست وتسعین وسبعمائه روی نمود وبنابر آنکه سنت سنیه قادرمختار تعالی شانه براین منوال جاری شده که دردنیا هر ماتمی راسوری درعقب باشدو هرالمی را سروری متعاقب درروز یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی همان سال ازافق جاه وجلال اختری نور گستر طلوع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه که درآنوقت موضع اقامت خواتین وآغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود

امیرزاده شاهرخ راپسری خورشید منظرمتولدگشت واین بشارت در ظاهر ماردین به سمع شریف صاحبقران ظفرقرین رسیده‌از غایت فرح‌وانبساط ازسرجریمه اهالی آن‌قلعه درگذشت‌و آن‌فرزند سعادتمندرا محمد طراغای نام نهادوالغ بیك لقب دادآنگاه‌رایات ظفرسلب بجانب‌عراق‌عرب مراجعت کرده‌در اثناءراه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه آمدکه آن‌راحامد نیزگویند بمتانت حضورمغرورگشته اندو سربچنبر اطاعت‌در نمی‌آورند بنابرآن حضرت صاحبقران درروز دوشنبه بیست‌و سیم‌جمادی‌الاخری سنهٔ مذکوره عنان‌عزیمت بدان‌طرف‌تافت‌و بعدازوصول عساکر ظفرماثر آن‌قلعه‌را که بواسطه کمال متانت مانندحصارگردون ازمنجنیق حوادث مصون‌بودو ازغایت‌رفعت‌مرغ تیزپرواز وهم وخیال‌بر شرفات‌آن صعودنمی توانست نمود مرکزواردرمیان گرفتندو آواز نفیرو سورن بگوش کوتوال‌حصار هفتم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه‌راکه بروایت‌ظفرنامه درمدت سه‌چهارهزار سال‌هیچ آفریدهٔ بقوت‌و غلبه فتح نکرده‌بود بدوسه روز قهراًقسراً مسخر ساختند وآتش نهب و تاراج در آن زده رایت نهضت بصوب‌الاتاق برافراختند ودر اثناءراه بدفع‌شر بعضی‌ازاهل فساد وارباب عناد پرداخته مظفرومنصوروخرم‌و مسرورطی مسافت‌میفرمودودر هرمنزل ازحکام ولایات عراقین و آذربایجان‌صاحب‌سعادتی بشرف‌ملازمت‌حضرت‌صاحبقرانی‌مشرف‌گشته پیشکش میگذرانیدو بالطاف پادشاهانه‌اختصاص یافته‌کلاه‌گوشهٔ افتخارباوج فلك دوارمیرسانید ازجمله‌دراوچ‌کلیسا آلاتاق‌والی‌از زنجان‌طهرتن‌بدرگاه خسروصف‌شکن رسیدو بتقبیل قوایم سریرسلطنت مصربلند پایه‌وسرافراز گردید وتبرکات‌لایقه کشیدودر سلك خواص بارگاه سپهراشتباه انتظام یافت‌مقارن آنحال‌خیال‌تسخیر قلعه اونیك که درتحت‌تصرف مصرولدقرا محمد ترکمان‌بوددرسرحضرت‌صاحبقران افتاد وروزسه‌شنبه شانزدهم‌شعبان سنه‌مذکوره باجنود تائید الهی وعساکر توفیق‌نا متناهی‌بدانجا نهضت فرمودو بتاریخ روز پنجشنبه هیجدهم‌همان ماه‌در ظاهر اونیك قبهٔ بارگاه عالمپناه‌باوج مهرو ماه برافراشت و سپاه‌منصور جنك‌در انداخته‌قلعهٔ زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع باحصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکردو در متانت سد سکندررا بنظردر نمی‌آورد شتافت وروزجمعه نوزدهم‌همان ماه پسرخودراکه شش ساله بودبا یکی ازنواب‌بیرون فرستادو پیشکشهای لایق‌ارسال داشت‌و پیغام‌دادکه بنده‌را حدمقاومت باخدام سده‌سدره مرتب نیست امااز‌غایت هراس بیرون‌نمی‌توانم‌آمد امیدآنکه چندروزی امان‌یابم تامطمئن گشته بملازمت شتابم امیرتیمور گورکان ایشان را نوازش نموده وخلعت‌بخشیده فرمودکه از سرجریمه مصردرگذشتم بایدکه‌بی‌دغدغه بملازمت آیدو هیچ اندیشه بخاطر نگذراند چون‌پسرونایب مصرباز گشته آنچه‌شنوده بودند بگوش وی‌رسانیدند توفیق بیرون‌آمدن نیافت‌مدت محاصره ومحاربه ممتد شده

روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار وامارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر می گشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بدانجا انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از ازدیوار قلعه انداختند وخاك درگاه عالمپناه را توتیای دیده امید میساختند مصر چون حال بر آن منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن بر گردن از قلعه بدر آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز برخاك نهاد و التماس نمود که خون اورا از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه اورا بعفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشاهزاده بخشید اما همدران ولا حکم همایون صدور یافت که اورا درصحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند و عیسی را در آن قلعه محبوس داشته مصر را به سمرقند فرستند و فرمان بران بر آن موجب عمل نمودند.

ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام

صاحبقران گردون احتشام چون ازفتح اونیك باز پرداخت آنقلعه را بامیر اتلمش سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و همدران ایام طهرتن با نواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ موشح بالتمغا همایون حاصل نموده روی باولکاء خویش آورد و مقارن آنحال امیر بایزید حاکم قلعه آیدین بخدمت خسرو روی زمین رسید و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوشدل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته در آن مملکت لشگریان نصرت نشان هرجا که باهل کفر وانکار دوچار می خوردند پیکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در آنسفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه درروز سه شنبه ۲۶ ماه مذکور وهاب شکور درمنزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده به غایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یك روز در آن منزل فیروز بعیش و سرود جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید و بعداز آن ازقارص کوچ فرموده مینك گول محل نزول قیتول همایون گشت ودرروز سه شنبه سیزدهم ذیقعده ازمینك گول بحرکت درآمده بر سرعقبه نزول اجلال واقع شد ودر روز جمعه

بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران شکار کنان بکوهستان گرجستان در آمد و در آنولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نواحی شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنا بر آن رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشگر توقتمش خان که سر کرده ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیك و یغلیبی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه مظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چندگاهی در آنولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیك بقاهره رسید حاکم آن دیار ملك برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی اسب تازی نژاد و سی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمانداری در سر انجام امور ملك قرعهٔ مشورت در میان انداختند و رایها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملك برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام بدان صوب گسیل کردند چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنا بر آن مصریان را بازگردانید و با نوکران خاصه خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۷ بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت

ذکر لشگر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی دثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید **مثنوی** سلطان بهار از تجمل☆ آراست سپاه سبزه و گل برخواست بعزم گشت لاله☆ زد خیمه بکوه و دشت و لاله رای کشور گشای صاحبقران ممالك آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشگر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه تغماق را مجددا گوشمالی دهد

وبتاریخ روز یك‌شنبه هفتم جمادی الاولی سنهٔ سبع وتسعین وسبعمائه اعلام آفتاب اشراق برافراخته ازیورت قشلاق عازم دربند شروان گشت وافواج عساکرظفر انتما مانندامواج دریا درحرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان درگذشت **نظم** بجنبید از جای صاحبقران✫بلرزید برخود زمین وزمان نهان گشت ازگرد لشگر سپهر✫توگفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحب قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهة تمهید بساط مصالحت ازمحمودآباد نزد توقتمش خان رفته بودباز آمده بعداز اقامت مراسم زمین‌بوس نامه خان‌را بعرض رسانید وبنا بر آنکه در آن رقعه سخن خشونت انگیز مرقوم بودع بر آشفت سلطان صاحبقران وبعرض سپاه حکم فرمود و بر حسب فرمان واجب الاذعان **نظم** کشیدند بردوش مردان کار✫زره های داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج‌فوج✫محیط تهور درآمد بموج علمها برآمد بچرخ بلند✫شد از شقها مهرومه پرده بند امیران وشهزادگان بیدرنك✫کشیدند صفها بآئین‌جنك ز کشورگشایان خود هرسوار✫رقم‌زد نویسنده‌ششصد هزار و کنار آب سمور که عرصه گاه آن‌سپاه موفور بود دردامن البرزکوه‌واقع است وازآنجا تادریای قلزم۵فرسخ مسافت باشدو قینل دست‌چپ دلیران صاحب شکوه دامن‌البرزکوه بودوقینل‌دست‌راست ساحل دریای قلزم وکثرت و آراستگی آن‌جنود نامعدود بمثابهٔ بودکه هیچکس نشان نمی‌داد که‌هرگز لشگری بآن‌عده و عدد در یکموضع دیده باشد **نظم** زجنگی‌سواران پولاد پوش✫زالبرز تاقلزم آمد بجوش بجلوه درآمددر آن‌عرصه‌گاه ✫ بمقدار ریك بیابان سپاه وصاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار برابرش راهوارسوار گشته از بدایت‌طلوع خسرو ثوابت وسیار تاهنگام ظهور روشنائی فلك دوار تمامی بهادران قول‌و جوانغارو برانغاررا منظور نظر آفتاب کردار گردانید وبهر فوج که‌می رسید سردار آنجماعت زانوزده ولوازم دعاو ثنا بجای آورده اسب می کشید و چون از آن‌کار فراغ‌بال حاصل گشت صاحبقران عادل باآن سپاه پردل‌منازل ومراحل‌پیموده در اثنا راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار می‌خوردند درقتل‌وغارت تقصیر نمی کردند و توقتمش خان‌بر کیفیت حال‌وقوف یافته باسپاه بیکران افزون از تخمین مهندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت ودرکنار آب‌قوری بتاریخ سه‌شنبه بیست‌و دوم جمادی الثانی آن‌دو سالك طریق جهانبانی دربرابریکدیگررسیده نزول نمودندو آن شب تا صباح پاس داشته در براق جنك و تلاش نام و ننك بودند **نظم** دو لشگر در اندیشهٔ داوری ✫ که بخت که فرداکند یاوری ستاره کرا برسرافسرنهد ✫ کراآسمان رخت‌بردر نهد

گفتار دربیان محاربهٔ امیر تیمور گورگان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام درباب کشش

روز دیگر که خسرو خاور✫کردآهنك لشگر اختر علم‌زرنگارساخت بلند ✫

شورش اندر میان خلق افکند   گشت روشن ز برق تیغش دشت ☆ خیل انجم از او گریزان گشت صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه وتسویهٔ سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بزرك بامیر زاده محمد سپرد و بنفس همایون بابیست وهفت قشون از یلان دلاور و بردلان جلادت اثر در عقب لشگر علم ظفر پیکر برانداخت **نظم** زشهزادگان قبله گاه سپاه ☆ جهان گشت در چشم مردم سیاه   علم در پس صف زد آن سرفراز ☆ پس صف بود جای شطرنج باز واز جانب توقتمش خان باتفاق شاه زادگان جوجی نژاد و ازجانب توقتمش خان و امراء غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند وبباد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین تیز گردانیدند **نظم** وزان سوی خان قیامت شکوه ☆ بپاداش دریا برآراست کوه   زرستم کمانان پولاد پوش ☆ در آمد بصحرای قبچاق جوش ونیران قتال بباد حملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه به سمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه اوغلان وبیك بارق اوغلان واقتا وداود صوفی و غیرهم ازسرداران سپاه توقتمش خان ازجانب برانغار و جوانغار لشگر ظفر شعار تاخته اندوصدای گیرو دار و افغان حرب وکارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته آن حضرت با قشونهای خاصه عنان بمدد میسره تافته مخالفان ازصولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت قشون فوجی ایشان راتعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان بازگردانیدند و ازعساکر منصوره جمعی را کشته طایفه را بامیر تیمور گورکان رسانیدند وجمعیت قشونات بپریشانی تبدیل یافته لشگر توقتمش خان بی تحاشی بر آن حضرت حمله آوردند و نزدیك بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر بیشهٔ وغا امیر شیخ نورالدین ساربوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قادر اندازان رستم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده به زخم پیکان دیده دوز مخالفان را برجای بازداشت بلکه **بیت** بهر تیر کز شصت او در گذشت ☆ یکی نامور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علی شاه و توکل باورچی هریك ارابه ازارابهای مخالفان گرفته وبپیش امیر تیمور گورکان آورده مانندجسر برهم بستندو متعاقب الله داد باقشون وفادار بمددرسیده فی الحال ازاسب پیاده شده درپهلوی شیخ نورالدین زانو برزمین نهادشبه آغاز کردوقشوق قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتکاری برمیان بستند ودست بانداختن خدنك دلدوز بگشادند وهرچند بهادران متعاقب ومتواترحمله نمودند نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را ازجای برنتوانستند داشت وخداداد حسینی که قتیل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود ازغنیم خود کونچه اوغلان درگذشته ازپس پشت افتاد که دربرابر امیر ــ تیمور گورکان ایستاده جنك میکرد درآمد وامیر زاده محمد سلطان نیز بمدد رسیده بیکبار دلیران ظفرشعار دست راست مخالفان رادرهم شکستند وامیر حاجی سیف الدین وامیرجهانشاه جاکونیز عیسی بی وبخشی خواجه را که ازجوانغار مخالف برایشان حمله

آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند **بیت** ز چوب خدنك آتش افروختند ✿ وزان جان بسیار کس سوختند ودراثناء جوش وخروش مبارزان جوشن پوش یغلی بی بهر ین که ازمقربان توقتمش خان بود بمیدان شتافته و زبان بلاف وگزاف گشاده امیرعثمان عباس را بمبارزت خواند وامیرعثمان بروتاخته آنمقدار جلادت اظهار نمودکه یغلی بی پشت بمعر که کرده روی بفرار آورد واین معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوزبکان آوردند و بضرب سرپنجه شجاعت جمعی کثیر ازایشان رابیکدم مجروح وبیروح کردند **نظم** سردیو خویان پرخاشجوی ✿ بمیدان بگردید مانند گوی تن نازنین پری چهرکان ✿ بیفتاد برخاك ره ناتوان آخرالامر ظفرو برتری در جانب لشگر تیموری باکمل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگراست وفتح ونصرت موقوف بعنایت کارفرمای قضا وقدر باتفاق شاهزادگان ونوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داده وبسیاری از گریختگان بزخم سنان وپیکان لشکر نصرت نشان برخاك افتادند **بیت** زکشته فتاده هزار انجمن ✿ نه تابوت نی نوحه گر نی کفن وصاحبقران عالیمقام از بارهٔ خوشخرام فرودآمده بشکرانهٔ فتح وفیروزی روی نیاز برخاك سود و زبان بنوازش امراو بهادران گشوده دربارهٔ ایشان انعامات فرمود وازآن منزل درحرکت آمده درکنار آب قورای قبهٔ بارگاه باوج مهر وماه برافراشت وامیرشیخ نورالدین راکه همچنان جان سپاری کرده بود بمزیدعنایت و تربیت اختصاص داده پایهٔ قدر ومنزلتش را بایوان کیوان رسانید واسب و جامهٔ زر دوزی وکمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود (و الحمدلله الملك لمعبود .)

ذکر تاخت بعضی ازمواضع وقلاع دشت قبچاق وبیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والاگهر بعداز مشاهده پیکر فتح و ظفر تاکنار آب آتل ازعقب دشمنان خاکسار شتافته درآن مقام پرتوالتفات بروجنات حال قویزی چاق اوغلان که پسراروس خان بودانداخت واسباب سلطنتش رامرتب ساخته فرمودکه ازآب عبورنماید وبضبط ایل والوس مملکت موروث اقدام فرماید وقویزی چاق ازمعبر توراتوگذشته در دشت قبچاق لواءشوکت وعظمت برافراخت وتوقتمش خان عروس ملك راوداع کرده با چندنوکر بجنگلستان بولردر آمد ولشگر فیروزی اثردرین نوبت نیزدردشت قبچاق دست بغارت وتاراج برآورده تانزدیك ظلمات رفتند ومظفر ومنصور باغنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفرپناه دست راست الوس جوجی خان را

تاخت فرموده بیك یارق اوغلان وتمور خواجه اوغلان واقنادرا که در آن طرف بودند بگریزانید وتمامی اموال وجهات احشام آنحدود را بحیطهٔ ضبط درآورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت وآنولایات رانیز زیر وزبر گردانیده دختران ماه پیکر وپسران خورشید منظر بدست سپاه ظفر اثر افتادو بعداز فراغبال از قتل وغارت الوس روس صاحبقران بناموس بالشگر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای قتل وغارت در آنولایت نیزانداخته و ازآنجا عنان بـارهٔ پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و دراثناء راه صـاحبقران جمجاه بواسطهٔ تهمتی که نسبت بامیرعثمان عباس گفتند آن بهادرعدیم المثال را بیاسارسانید وچون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آنموضع رانیز ازشراب انتقـام جرعه چشانیدند و قلعه کولا وطاوس راکه دو سردار عظیم الشان بودند قهراً قصراً گرفته هردومفسد بی دین رابتحت الثری فرستادندو قلعه پولاد وسمسم را نیز تسخیر نموده تروخشك آندیار رابآتش غضب درهم سـوختند و بموضع بوغازقم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند ودرقلب شتا که مقصود پیر وبرناهمان بود صاحبقران مظفرلوا امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده میرانشاه وامیرحاجی سیف ـ الدین ودیگر امرا وحشمت آئین را در اغرق همایون گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان وسرای شتافت و نخست حاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد وامیرتیمور گورکان اورا درخدمت امیرجهانشاه و جمعی از امرا وسپاه بسرای فرستاد وایشان آنموضع راویران سـاخته دروقت مراجعت که از آب آتل برروی یخ میگذشتند محمدیرا بزیر یخ انداختند آنگـاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان راکوچانیده بمکافات زنجیر سرای که اوزبکان سوخته بودند آتش در آن بلده زدو بیورت قشلاق بازگشت و دراول بهارسنه ثمان وتسعین وسبعمائه موافق سیچقان ئیل صاحبقران سعادتمند ازیورت قشلاق براه دربند متوجه شروان گـردید ودر اثناء راه چند قلعه دیگر مفتوح ومسخر ساخته متمردان را مغلوب ومنکوب گردانید و چون ازشماخی گذشته درلب آب کر نزول اجلال فرمود امیرشیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب نصرت شعار بود طوئی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید وصاحبقران دوست نواز بتجدید اورا بانعام وخلعت خاص وکمر مرصع بلند پایه وسرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت ولوای کشور گشای ازآنجا درحرکت آمده منزل اقتام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت واز اقتام میرزا میران شاهرا بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستـاد وبعدل و انصاف وصیت فرمود و شـاهزاده باذربایجان شتافته دست راست سپاهش درقراباغ ونخچوان تاالونیك یورت سـاختند و دست چپ درسوق بلاق ودرگزین تاهمدان علم اقـامت افراختند وامیرتیمور گورکان از اقتام بسلطانیه تشریف برده درآن مقام برحال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال بازدرآن قلعه محبوس بودترحم فرمود واورا ازحبس نجات داده وخلعـت عفو و

اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهان‌مطاع ارزانی داشته اجازت فرمود ودر آن‌اثنا بمسامع جاه‌وجلال رسید که غیبت موکب همایون‌داروغهٔ نهاوند امیر مزید برلاس رایکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده راضبط کرده‌و گردن ازطوق عبودیت پیچیده بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که‌میرزا سلطان‌حسین وخداداد‌حسینی باجمعی کثیر از سالکان مسالك پهلوانی برجناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند وصاحبقران گیتی‌ستان نیزمتعاقب ایشان بدانصوب روانگشت وقبل از رسیدن‌موکب همایون‌میرزا سلطان حسین وامراء نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را به‌تیغ بیدریغ بگذرانیدند واورا درآتش انداخته بسوختند وصاحبقران کامران قرین‌سعادت واقبـال بهمدان رسیده شـادروان عظمت و استقلال باوج افلاك برافراشت وماه مبارك رمضان‌در آن فضای‌راحت فزابپایان‌رسانید .

ذکر توجه صاحبقران سعادت‌مند ازهمدان بجانب دارالملك سمرقند

پادشاه عالیجاه صاحب تائید در همدان بآداب فرایض وسنن ژوز عیدقیام واقدام نموده امیرزاده محمدسلطان را با امیر جلال حمید و امیرشاه ملك و امیرارغون شاه اختاجی بجانب فارس‌فرستاد وفرمود که تاهرموز بروند وتمامی سواحل گرمسیرات‌را مستخلص گردانند وصاحبقران بی‌همال دریازدهم شوال سال‌هفصد ونود و هشت بجانب ماوراءالنهر درحرکت آمده بهردیار که میرسیداز کیفیت سلوك حکام میپرسید وظلمه را تادیب‌نموده داروغه‌کان‌عادل را بانعام واحسان خوشدل وبهره‌ور میگردانید وچون بولایت خراسان درآمد والی هراة امیرآقبوغا باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط‌بوسی استسعاد‌یافت وپیشکشهای‌لایق‌کشیده بمقرعز خود شتافت وصاحب قران‌گردون‌غلام بسرعت تمـامی طی‌منازل فرمود وبکشتی ازآب آمویه بـگذشت و حضرت عالیات سلطان بخت بیکم‌وسرایملك خانم وتومان آغا ودیگر خواتین بلقیس آئین باامیرزاده شاهرخ قاعدهٔ استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند ونثارهـا کرده لوازم‌نیاز بجای آوردند وصاحبقران حمیده آثار ازخزار بکش رفته‌بزیارت شیخ شمس‌الدین کلار و دیگرمشایخ آندیار تشریف برد و دربارهٔ حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد وروزی چند بخرمی وشادکامی گذرانیده ازآنجا بسمرقندخرامید وبعداز دریافتن شرف طواف مراقد اولیاء واکابر بساط عیش ونشاط مبسوط گردانید خراج سه‌ساله برعایا بخشید وبعضی از متغلبـان و ظلمه‌راکه بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید وآن زمستـان درغایت دولت واقبال درآن‌بلدهٔ جنت‌مثال بسر برده در اول فصل‌بهار قصرباغ شمال را تعمیر فرمود وبعد از اتمام آن‌مقام جشنهـای خسروانه ترتیب‌نمود **نظم** خسروتاج‌بخش تخت نشین ☆ شاه‌داراسپاه جم‌آئین چندروزی بقصر

باغشمال ☼ درکمال سعادت و اقبال بگذرانید در نشاط و سرور ☼ کرد از عدل ملک‌را معمور .

ذکر توجه امیرزاده شاه رخ بسلطنت مملکت خراسان وفایزشدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دود مان قراچار نویان و نقاوهٔ خاندان حضرت - صاحبقران بود درشهورسنه ۷۹۹ عنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت‌ممالك خراسان تافیروز کوه‌ری تعلق بوی گرفت وشاه زاده دراوایل شعبان‌سنهٔ مذکوره موافق اودئیل‌ازآب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود ودرآخرهمان‌ماه درالنك کهدستان نزول اجلال نمودهٔ قبهٔ خیمهٔ و بارگاه برافراخت و باشاعت‌عدل و انصاف ودفع رسوم جور واعتساف پرداخته ماه‌مبارك رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه درضمان‌حمایت مهیمن منان باغ زاغان رانشیمن همای چتر همایون فال ساخت ودرشب جمعه ۲۱ ذی‌حجه‌حجه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولدگشته موسوم ببایسنغر گردید وامیرتیمور گورکان درهمان‌ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد ازسمرقند عنان‌عزیمت بشهرسبز انعطاف داد و ماه مبارك رمضان درآقسرای گذرانیده از آنجا به‌ییلاق سلطان ارتوج‌رفتو درآن‌مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفرو منصور باغنایم نا محصوربه سعادت ملازمت رسیدو برسم‌پیشکش تبرکات‌لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض‌رسانید ودر آن اثنا خیال وصلت بادخترخضر خواجه اوغلان درسویدای دماغ صاحبقران‌کامران پیداشده جمال حال پسر خضر خواجه اوغلان شمع‌جهان راکه‌در آستان اقبال آشیان بسر می‌برد بانوار عواطف خسروانه فروغ‌وزینت داده مصحوب غیاث‌الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تامخدرهٔ ازمخدرات شبستان خانی‌خطبه‌نموده بحرمسرای‌صاحبقرانی رساند وبنفس مبارك ازییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان‌کل خرامید و در پائیز همان‌سال یعنی سنه تسع‌و تسعین وسبعمائه باغ دلگشا قصر آن‌را تعمیرفرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد آنگاه امیر عالیجاه به - تاشکنت رفت و ازآب سیحون گذشته نزدیك قریه چیناس اساس قشلاق طرح‌انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد نسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است‌رضی الله‌عنه عمارات عالی ساخت ودرروز پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه ثمانمائه امیرغیاث الدین ترخان ازمغولستان بازآمد دختر خضر خواجه اوغلان را

که تکل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام به اردوی همایون رسانید وصاحبقران گردون غلام بترتیب طوی فرمان فرموده بآئین شرع مطهر آن پری پیکررا در عقدازدواج منتظم گردانید وچندروز بعیش وسرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنك آفتاب آهنك بیت الشرف خویش کرد آنحضرت نیزروی توجه به صوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تائیدات نامتناهی درهمه احوال موکب جاه وجلالرا ملابس مصراع امیدتازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالك هندوستان

رفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و دفع اشرار کفار ومتمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی ص که عاجلا منتج اعلی مراتب جاه و جلالست وآجلا سبب وصول بدرجات آمانی و آمال بنا علی هذا صاحبقران مظفرلوا به تاریخ ماه رجب سنهٔ ثمانمائه موافق بارس ئیل بنیت غزا و جهاد وقتال اهل کفر و عناد باسپاهی از اقطار امطارزیاده و لشکری قامع اصحاب شرو فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمرولد میرزا میرانشاه را درسمرقند بحکومت باز داشته واز آمویه گذشته عنان یکران بهراه اندراب انعطاف داد نظم بجنبید وجنبش بعالم فتاد☆ به عالم چنین جنبشی کم فتاد زبانك دهل وهم لغزیده پای☆ فلك کر شد از نعره کرنای و چون موضع اندراب مضرب خیام زربن طناب خسروعالی جناب گشت طایفهٔ ازمردم آنجائی برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هرسال از ما مال می ستانند وهر کس که در ادای خراج اندکی اهمال می نماید کشته عیال و اطفالش باسیری می برند بیت زنان را پس از کشتن کدخدای☆ برند وزنند آتش اندر سرای از شنیدن این سخن عرق عصبیت وغیرت غضبیت خسروانه درحرکت آمد وآغرق راگذاشته با بعضی ازلشگر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین آنجماعت بی دین را بزخم تیروژوبین در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان رابتیغ جهاد بگذرانیدو اموال و جهات اهل ضلال را عرصهٔ نهب و تاراج گردانید بیت پس از کشتن اهل بغی وضلال☆ نصیب سپه گشت بسیار مال وغازیان سعادتمند برقله کوهی بلنداز روس نامبارك آن زمرهٔ بی دین که هرگز سر بسجده معبود حقیقی تعالی شانه فرودنمی آوردند منارها بر افراختند و حکایت آن غزوه راکه در ماه مبارك رمضان سنه مذکوره وقوع یافت هم آنجا برسنگی مثلث ساختند و

چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آن قوم بداختر فراغبال حاصل کرد با غروق همایون پیوسته روی بصورت کابل آورد و بعد از وصول بان سرزمین چندروز در مرغزار دورین قبه بارگاه باوج سپهر برین برافراشت ودر چهارشنبه غرهٔ ذی‌حجـهٔ مذکوره از آن منزل پای مبارك در رکاب سعادة انتساب آورده درروز چهارشنبه بنواحی قلعهٔ ابریـاب رسید و درباب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده درعرض چهارده روز از آن امر فراغت روی نمود وصباح جمعه ۱۷ ماه مذکور صاحبقران موید منصور بر اسبی بور که آنرا تخت روان می گفتند سوارشده گرد قلعه می گشت وچون بمحاذی دروازه رسیداز روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از آوازه گذشتن تیر اسب رمید اماگزندی بآن خسرو سعادتمند نرسید و نایرهٔ خشم پادشاهانه بر افروخته و از دروازهٔ دیگر بقلعه شتافته باخذ موسی افغانی و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سردار آنحصار بود فرمان دادو فرمانبران درساعت آنجماعت را مقیدو مغلول گردانیدندوهفت بی سعادت که تیر بجانب آن خسرو کشورگیر انداخته بودند آغازحرب نمودندو چند کس را زخمی ساختند آخرالامر کله کی سیستانی آنجماعت را بگرفت و درچاشت همان روز موسی بادویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ابریاب بملك محمد نامی که برادرش بتیغ بی‌داد موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز هجدهم ماه مذکـور صاحبقران عـالیجناب از ابریاب کوچ فرموده روز سه‌شنبه دوازدهم محرم الحرام سنهٔ احدی و ثمانمائه موافق پارس‌ئیل از آب سن عبور نمود و کنار بیابان جرو که به چول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت ورایان کوه جود براهنمای طـالع مسعود درآنمنزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آوردندوشرایط مال گذاری و خدمتکاری قبول کردند وبنوازش امیر صاحبقران مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آنطرف یافتند و درروز چهارشنبه سیزدهم خسرو موید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیرشیخ نورالدین را بافوجی از سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی جزیرهٔ بود که‌در کنار آب احمد واقع است ارسال فرمود خودنیز متعاقب بدانجانب نهضت نمودو شهاب‌الدین بعد از محاربه باشیخ نورالدین ووصول صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات ومتعلقاتش بدست عساکر نصرت مآثر افتادو اکثر لشکر او رخت هستی بیادفناداد بعداز آن صاحبقران گیتی‌ستان بجانب تلمتی کوچ فرمود وروزشنبهٔ غرهٔ صفر سنه‌احدی وثمانمائه حوالی آنحصار مضرب‌خیام‌عساکر فیروزی اثر گشت واهالی آنجا بقدم اطاعت واذعان‌بیرون آمده مال‌امان قبول نمودند ومحصلان جهة تحصیل آن‌وجه بشهررفته درآن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه‌منصور باذوق فرمان همایون نفاذیافت که‌هر کس هرجاغله یابد بردارد وباین بهانه شبی که‌دماغ‌زمانه از غلبهٔ بادهٔ سودابهم برآمده بودلشکریان بتلمتی شتافتند وطوفان بلابالاگرفته آتش نهب و تاراج درشهر

زدند چنانچه غیراز سادات وعلما کسی از آن بلیه نجات نیافت وروزشنبه هشتم صفر رایت ظفر اثراز تلمتی نهضت نموده وعساکر نصرت مآثر دراثناء راه نصرت کوکری راکه با دوهزار کس ازهندیان جهالت نشان در کنار کولی عظیم ایستاده میخواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هرچه یافتند بغارتیدند و اعلام ظفر اعلام بعدازطی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت ودرآن مقام امیر-زاده پیرمحمدجهانگیر بموکب ظفرنشان پیوسته از نورطلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت .

گفتاردر وصول امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بموکب صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطیز و قتل اهالی آن جا از صغیر وکبیر

چنانچه سابقا خامه لطایف صریردر سلك تحریروعقد تقریر انتظام داد صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندز وبقلان وکابل وغزنین و قندهار رابشاه زاده رفیع مقدار پیرمحمدجهانگیرارزانی داشته بود وشاهزاده چون آنولایت رابحیطهٔ ضبط درآورد عزم تسخیر دیگربلاد وامصار نمود و ازآب سند گذشته شهراجه را بجنگ بگرفت و بظاهرملتان شتافته اعلام محاصره ومحاربه برافراخت ودرآنوقت حاکم آنجا سارنك بود برادر ملوخان وسارنك وملودرسلك امراء سلطان فیروز شاه انتظام داشتند وبعد از فوت آن پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالك هندوستان شده بودند **القصه** چون مدت محاصره بششماه کشید اهالی مولتان ازقحط وغلا بتنك آمده، سارنك ترك جنك داد وازسراضطراربای ازشهربیرون نهاد ومیرزاپیر محمدرا فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید ودرآن اثناچنانچه درهندوستان معهود است برشکالئی عظیم روی نمود واکثر اسبان لشگر تلف شد وحکام آنحدوداینمعنی را دانسته شعار خلاف اظهار کردند ومخالفان شبها درشهر آمده هرچه می یافتند میبردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل ولای و قلت ستوران باد پای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم درغایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماهچه رایات نصرت ایات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هندطالع گردید وآفتاب طلعت همایونش آن ظلمت آبادرا روشن ساخت و دیده بخت بداختران ازمشاهدهٔ اینحال تیره شد وخفاش صفت دربیغولها خزیدند و امیرزاده پیر ـ محمد ازمضیق دهشت نجات یافت وبجانب اردوی همایون شتافته روزجمعه ۱۴ صفر در کنار آب بیاه بملازمت جدبزرگوار رسیده وملحوظ عین شفقت وعاطفت گردید وروز

شنبه پانزدهم لواء ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده سایهٔ اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد ودر آن ایام امیرزاده پیرمحمد صاحبقران عالیمقام راطوی داده پیشکش کشید و آنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشور ـ گیر عازم قلعه بطیز گشته درروزچهارشنبه ۲٦ صفر لشگر قیامت اثر آنحصار رادرمیان گرفتند و بطیز ازمشاهیر قلاع هند است وازراه دورتر افتاده واطراف آن بیابان است وآب آن از گولیست که بردر شهرا زبر شکال پر میشود وحاکم آن قلعه راراودولچین میگفتند وراو بلغت هندبهادررا گویند وراودولچین تا آنغایت سر بمتابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بودواز آینده ورونده باج ستادنده هیچ تاجری ازشر او ایمن نبود القصه چون سپاه در نواحی آنقلعه اعلام اقتدار برافراختند از افغان سورن وآواز کرنای زلزله درزمین وزمان انداختند وهندیان نخست بقدم محار به بپیش آمده پس از آنکه کمال تسلط وتهور سپاه امیرتیمور مشاهده نمودند امان طلبیدند ومرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده درروزجمعه ۲۸ صفر راودولچین باشیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت وبعز بساط بوسی استسعاد یافته سه تفوزاسب تازی باز بنهای زرین پیشکش کرده خدمات اوشرف قبول پذیرفته بانعام جامهٔ زردوزی و کمرمرصع وافسرزرنگار سرافراز گشت مقارن آنحال جمعی ازاهالی دیپالپور که پیش ازاین ازاتباع میرزا پیرمحمد مسافر کابلی راباهزار کس بشمشیر غدر کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند واینمعنی موجب هراس مردم بطیز گشته برادر راودولچین کمال الدین و پسراو درسلخ صفر دروازها بر کشیدند وشعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راودولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آوردند ونوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلیددروب ارسال داشتندوغرهٔ ماه ربیع الاول امیرشیخ نورالدین وامیرالله داد جهة تحصیل مال امان بشهر درآمده رایان تیره رای درادای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز بقلعه بطیز درآمدند ومیان ایشان وهندیان جنگی صعب روی نموده آخرالامر نسیم فتح وظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده وده هزار کفار بتیغ جهاد کشته گشته آتش نهب وتاراج درخانمان ایشان افتاد تمامی عمارات آن اشرار بآتش غضب محترق شده در آن دیار نه دارماند نه دیار والحمدلله الملك القهار

ذکر مجملی ازحال ملوك هندوستان وانتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول شیران بیشه یگدلی بعداز طی منازل بدارالملك دهلی

چنانچه درمجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تاشهورسنه سبع عشر وسبعمائه تعلق بسلطان علاءالدین میداشت وچون بواسطه حلول اجل آن پادشاه عدالت آئین

علم عزيمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضى محكمهٔ تقدير عروس ملك دهلى را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وى پسرش سلطان محمدشاه بر سرير سلطنت نشست و سلطان محمدشاه در سنه خمسين و سبعمائه لشگرى جمع كرده كمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولايات را تا كنار دريا بار در حيز تسخير كشيده مضبوط ساخت و او پادشاهى كريم صاحب سخاوت بود و در باب تربيت و رعايت فضلا و شعرا اهتمام تمام ميفرمود و مولانا جمال الدين بن حسام بداونى بهند رسيده قصيدهٔ در مدح پادشاه در سلك نظم كشيده كه مطلعش اينست شعر الهى تا جهان باشد نگهدار اين جهان بان را ☆ محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضيلت شعارى مولانا معين الدين محمد اسفزارى در تاريخ هراة آورده است كه چون ابن حسام اين مطلع را بر سلطان محمدشاه خواند پادشاه فرمود كه مولانا بس كن كه من از عهدهٔ صله تمامى ابيات اين قصيده بيرون نمى توانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشاند و اشارت كرد كه خازنان صرهاى زر بياورند و در گرد مولانا چينند تا با سرش برابر شود و ايشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدين بلند شد برخاست و بايستاد و اين حركت سلطان محمدشاه را خوش آمد گفت كه ديگر زر آوردند و بر گردوى چيدند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنين كنند بزرگان چو كرد بايد كار ووفات سلطان محمدشاه در ماه ذى الحجه سنه احدى وخمسين وسبعمائه در وقتى كه از گجرات بسند ميرفت اتفاق افتاد و در بيست و چهارم محرم الحرام سنهٔ احدى وخمسين عم زاده اش سلطان فيروزشاه قايم مقام گشته روى بطرف دهلى نهاد و در اواخر جمادى الاخرى سنهٔ مذكوره بدان بلده در آمده سلطنت بروى قرار گرفت و غبار آشوب وفتن سمت آرام و تسكين پذيرفت و بعد از آنكه سلطان فيروزشاه نماند كارپرداز قضا نبيرهٔ او سلطان محمود را بر سرير ايالت نشاند و ملوخان كه از اعيان امراء سلطان فيروزشاه بمزيد اقتدار امتياز داشت صاحب اختيار ملك ومال آن مملكت گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موكب ظفر نشان امير صاحبقران خبر يافته باستظهار سپاه بسيار و اعتضاد عدت وابهت بيشمار مستعد جنك و پيكار گشته پاى ثبات وقرار استوار ساختند و صاحبقران كامكار از عناد واستكبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطيز عنان باره گردون مسير بجانب دهلى انعطاف داد و در اثناء راه بهر بلده و قصبهٔ كه مير سيدجان و خانمان كفار ومخالفان را بآتش غضب سوخته عيال واطفال اهل ضلال را باسيرى ميگرفت و بعد از طى آن مسافت پر آفت وعبور از انهار و بحار بسيار مخافت درروز دوشنبه بيست و نهم ربيع الاول سنهٔ ۸۰۱ از آب جون بگذشت و متوجه علف زار حصار لوئى گشت و همان روز بظاهر آن قلعه رسيده ميشومى كه موسوم بيمون بود موكب همايون را بقدم اطاعت استقبال ننمود و شيخ راشد بارشاد عقل دوربين طريق ارادت مسلوك داشته خودرا بسده سنيهٔ صاحبقرانى رسانيد و ساير مردم لونى ازغايت شقاوت ونادانى سپر مخالفت برروى كشيدند و لشكريان اطراف قلعه را نقب زده در عرض دوساعت كمند تسخير بر شرفات آن انداختند و كفار را

ازمسلمان جدا کرده عرضهٔ تیغ جهاد ساختند وغره ماه ربیع الاخر صاحبقران عالی مآثر
ازحصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد وجهان نمای عبارتست ازعمارتی
که سلطان فیروزشاه دردوفرسخی دهلی بربالای کوهی ساخته و آب جون ازدامنه آن جبال
می گذرد وروزدیگر رای صوابنمای صاحبقران کشور گشای مایل بتماشای قصر جهان
نمای شده باهفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت و آن منزل راحت افزارا نظاره
کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست و ملاحظه فرمود که جهت معرکه پیکار
کدام موضع لایق تراست مقارن آن حال ملوخان باچهارهزار سوار جوشن پوش نیزه گذار
و پنجهزار پیاده جرار و بیست وهفت زنجیرفیل ازمیان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده
نزدیك رسید و پادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت وقـراولان
سپاه نصرت نشان سیدخواجه ومبشر بهادر باسیصد نفر ازمردان جلادت اثر بمقابله ومقاتله
منقلای مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند ودر آن موضع نایرهٔ قتال التهاب
یافته امیر تیمور گورکان سونجك بهادر والله دادرا بمدد قراولان روان گردانید و ایشان
چون باد از آب گذشته بزخم پیکان جـان ستان شکاف درصندوق سینه بسیاری ازاهل کینه
انداختند ومخالفان پای دروادی گریز نهاده دروقت انهزام یك پیل کوه پیکر که بهنگام
پیکارشیرفلك دوار از وی درخطر بود بیفتادوسقط شد وارباب کیاست ازوقوع این صورت
بفتح و نصرت واثق گشته همدیگـر را بشارت دادند وروزجمعه سوم ربیع الثانی موکب
صاحبقرانی درطرف شرقی لونی منزل گزید ودر آن موضع شاهزادگان کامکار و امراء
نامدار واعیان سپاه واشراف درگاه راجمع ساخته درباب توره و یاساق سلاطین بااستحقاق
کلمات خردمندانه برزبان آورد وشرایط رزم ومیدان داری ولوازم حرب وتیغ گذاری
بعبارتی رایق وتقریری لایق بیان کرد **بیت** زهردفتری نکتهٔ گفته شد ✲ زهرلجهٔ گوهری
سفته شد درخلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطه دایره جاه و جلال
رسانیدند که از کنار آب سند تابایـن مرحله زیاده برصدهزار نفر ازهندیان کافر اسیرشده
اند وحالا دراردوی همایون مجتمع اند ویمکن که دروقت مصاف باهالی دهلی میل نموده
فتنه انگیزند واین سخن ماثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران
را بقتل رسانند وهرکس که درامتثال این مثال اهمال نماید اورا بکشند لاجرم تیغ یمانی
آغاز سرافشانی کرده بروایت اقل صدهزارهندی کشته شد ومولانا ناصرالدین عمر که در
سلك ارباب عمایم انتظام داشت باآنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده
کافر هندی را طعمه شمشیر غراساخت ودرهمان روز لوای فرقد فرسای از آنجا بجانب
دهلی درحرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریااثر گشت وروزدیگر صاحبقران
بحروبر مانند باد از آب گذشته آن طرف رود جون معسکر نصرت مآب شد و یساقیان
بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رعایت حزم درگرد اردوی همایون خندق کندند وازشاخ
های درخت وجیرحصاری مرتب ساخته درپیش خندق گاومیشان رابیکدیگر بستند وخیام
افراخته منتظر جنك و پیکار بنشستند.

گفتار در بیان محاربهٔ جنود ظفر ورود باوالی هنود سلطان محمود

صباح روز سه‌شنبه هفتم ربیع‌الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع تائیدات سبحانی طالع شد و بتیغ‌فتح وفیروزی سر شب‌هندی سلب‌را بینداخت وهاتف غیبی بالقاء فحوای بشارت مؤدای ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی‌سبیله‌صفاً کانهم بنیان مرصوص) مجاهدان میدان غرورجهادرا منسوب ومخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحب‌قران آفاق پرتو التفات برکارزار هندیان تیره‌رای‌افکنده بربارهٔ بلند تنومندبرآمده برانغار سپاه نصرت شعاررا باامیرزاده پیرمحمدجهان گیر وامیرسلیمان شاه وامیرشیخ نورالدین امیرمضراب وامیر یادگار برلاس وقماری یساول وتیمورخواجه آقبوغا سپرده جوانغار را ازصولت امیرزاده سلطان‌محمودخان وامیرزاده‌سلطان‌حسین وامیرزاده خلیل‌سلطان وامیرجهانشاه وشیخ ارسلان مضبوط ومستحکم کرد ودرهراول امیرزاده رستم و امیر شاه‌ملك والله‌داد مقرر گشت ورایت‌ظفر آیت خاصه آنحضرت درقلب‌سپاه ازایوان کیوان درگذشت **بیت** بقلب سپه‌شاه نصرت قرین ☆ برافراخت رایت بچرخ برین عنان‌تاب‌شد جانب رای‌هند ☆ بشمشیر کین‌ملك پیرای‌هند زسوی دیگرخسرودهلوی ☆ عیان‌ساخت آئین کیخسروی وخود باتفاق ملوخان درقلب‌لشگر بایستاد ومیمنه رابملك‌معین‌الدین وملك‌هاتی مولتانی داد وضبط‌میسره را درعهدهٔ طغای‌خان ومیرعلی موجه کرد و باده هزار سوارشمشیرگذار وبیست‌هزار باچهل هزار پیاده جرار روی بمیدان قتال‌آورد و ماده اعتماد وعهدهٔ اعتضاد هندیان فیلان‌کوه پیکر کریه منظر بودکه عددآنهابصد و بیست میرسیدو درظفرنامه چهل‌هزار مکتوب است ودرمطلع سعدین بیست هزار و از هیبت هیئت آن‌ا فیال‌جبال مثال اسبان ابطال رجال میرمید و امراء کشور هندوستان آن‌فیلان‌کوه‌توان رابکیجم وسلاح آراسته بودند وبرپشت بشته مانند آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته وبرهر تخت ودرهرصندوق چندناوك افکن وتخش انداز نشسته ورعد اندازان درپهلوی صف‌پیلان آمادهٔ قتال وجدال ایستاده **بیت** صف زنده پیلان بولاد پوش ☆ تهی کرد مغزسرانرا زجوش و اگر چه‌لشکر قیامت اثر جغتای‌به یمن دولت‌صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی‌برهم شکسته بودند و عقد های مهمات کلی بسرانگشت جلادت‌از هم‌گسسته اماچون‌پیش از آن جنك پیل ندیده بودندو درباب مهابت‌دیدار وصلابت کردار آن‌جانوران غرابت‌آثار مبالغها شنیده‌اندیشهٔ عظیم داشتند ومغلوب ساختن افیال‌راازجمله محالات‌می‌پنداشتند ودغدغه ضمایر اشراف‌واکابر ازاین جهت بمثابه بودکه دروقت تعیین مواضع متعینان چون‌حضرت صاحبقران از علماء عالیشان وفضلاء متعالی مکان‌پرسید که جای‌شما کجا خواهدبود خواجه افضل‌الدین ولد مولانا جلال‌الدین کشی ومولانا عبدالجبار پسرقاضی نعمان الدین‌خوارزمی جوابدادند

که جای‌ما موضعیست که عورات آنجا میباشند آری‌بیت گر بود بهرامرا دردل هراس☆ معجز ناهید راسازدلباس بناء علی‌هذا صاحبقران مظفرلوا بفرمود که ازآهن خار های خسك بزرك ساختندتاوقت حمله‌فیلان پیادگان موکب‌نصرت نشان‌آنها رادرراه‌پریشان سازند وچون عنایت‌ازلی درجمیع احوال‌شامل‌حال روزگارآن مویدحمیدهٔ آثار بودبیش ازآنکه احتیاج بخارخسك شودسپاه نصرت‌برك راگل‌فتح‌و فیروزی درچمن‌اقبال‌بشکفت ودیده آمال‌وآمانی ازطلوع کوکب ظفروکامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکرفتح‌و ظفر شدجلوه گر☆دوحه اقبال‌آمد بارور کیفیت حال‌برسبیل اجمال‌آنکه بعداز تساوی‌صفین وتقارب طرفین‌صاحبقران پاك‌اعتقاد بدستور معهود ازباره عالم‌نورد فرودآمده ازروی نیاز دورکعت‌نماز گذارد وجبین‌اخلاص برخاك‌راه سوده ازکریم‌عطابخش ظفر ونصرت مسئلت‌نمود واثر اجابت دعابرضمیر منیرصوابنما ظاهر گشته بدلی‌قوی واملی فسیح پای مبارك‌درركاب سعادت‌انتساب درآورد وعلی‌سلطان تواجی‌والتون‌بخشی‌وپسرموسی کمال‌را باچندقشون ازابطال رجال‌بامداد امرا هراول فرستادوحال‌آنکه ایشان رادر خاطر گذشته بودکه‌اگر حضرت صاحبقرانی‌جمعی ازسالکان مسالك‌پهلوانی را بمدد ما فرستدعلامت فتح‌و فیروزی باشدلاجرم چون‌آن‌جماعت بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجك بهادروسید خواجه‌و شیخعلی‌بهادر والله دادونصرت قماری‌وجمعی دیگراز شیران بیشه‌کارزاری درکمین‌گاه نشستندو چندانی‌صبر نمودند که منقلای‌دشمن ازایشان درگذشت آنگاه‌تیغ جلادت آخته ازآن کمین‌بیرون تاختندودرحمله‌اول‌قرب ۵۰۰ کس‌را برخاك‌هلاك انداختندواز برانغار امیرزاده‌پیر محمد برجوانغارمخالفان تاختـه شمشیربفیل رسانیدو طغای‌خان‌راکه دربرابرش بود منهزم گردانید وازمیسره‌یمن دولت قاهره شاهزاده خلیل‌سلطان‌وامیرزاده سلطان‌حسین‌و امیرجهانشاه وغیاث‌الدین ترخان میمنه خصم‌راکه بتمکین ملك‌معزالدین‌و ملك‌ماتی بسان‌کوه آهنین استوار مینمود در هم شکستند وسایر امراو یلان‌برصف پیلان‌زده بزخم تیرونیزه خرطوم‌اژدها صفت‌آن جانوران مهیب‌حیرت‌را مجروح ساختندوپیلبانان راازقلل آن جبال‌بر خاك‌انداختندبیت بگرزی یکی کرد پیلی‌زبون☆ بتیری دگرپیلبان‌را نگون وشاهزاده خلیل سلطان بـا آن که درسن‌پانزده سالگی بودفیلی قوی‌بنیه اسیرکرده بنظرشاه والاگهر آورد و طلیعه نصرت ازمطلع اقبال‌صاحبقران ستوده خصال‌رخ نموده فرزین‌بنداعـدا بباد فنـا رفت‌و سرپیادگان اهل عناد بسم اسبان‌تازی فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان ازآن رستخیز ☆ بود رسم‌هندوستانی گریز و سپاه منصوررایت اقتدار افراخته فیلان‌هندبان رامانند شتران قربانی‌در قلاده اسیری کشیدند وبسیاری ازلشگرسلطان محمود و مـلو خان رابه تیغ‌بیدربغ گذرانیدندنظم سپاهان‌هنداز یسارویمین☆فتادندچون‌سایها برزمین‌سرهندیان‌زیرپالخت‌لخت☆ فروریخته‌جوز هنداز درخت زترکان صف‌پیل اندر هراس ☆ بچرخ آمده همچو کارخراس و سلطان

محمود وملوخان درشهر تحصن نموده صاحبقران گیتی ستان کنار حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده وحوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه در یادل سلطان فیروزشاه است وآنمقدار وسعت دارد که تیر تیز پر ازیکطرف آن بدیگر جانب پرواز نمیتواند کرد وآن غدیر درموسم برشکال ازآب باران پرشده تمامی سال اهالی دهلی ازآن آب می آشامند و گازران پیوسته درآنجا جامه میشویند **القصه** چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان وامرا و نوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند وآثار شجاعت و غرایب امورکه بفرّ دولت قاهره از هرکس که بظهور آمده بود عرض کردند وآنحضرت ازوفور نعم آلهی که شامل روزگار ملازمان استان پادشاهی شده بود آب درچشم گردانیده رقت نمود وزبان بتحسین امراء جلادت آئین گشوده در بارهٔ ایشان انعامات فرمود .

ذکر فرارسلطان محمود وملوخان و وقوع نهب و تاراج بدارالملك هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم بگسیخت و هریك از لشگریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده و طریق مشورت مسلوك داشته جز فرار چارهٔ ندانستند و در همان شب که مانند باطن کفرهٔ فجره تیره و هم چون ظاهر سیاه رنك بود شهر باز گذاشته رایت گریز برافراشتند و نیمشب امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران رااز عقب گریختگان فرستاد وایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی نهایت گرفتند ودو پسر ملو خان که یکی سیف نام داشت وبملك اشرف مشهور بودودیگری خدایداد اسیر کرده باردو آوردند وصباح چهارشنبه هشتم ربیع الاخر که بیرق زرنگار خسرو ثوابت وسیاره را بر بام این نیلی حصار منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی ستان بدروازهٔ میدان شتافته درعیدگاه سراپرده وخرگاه برافراشت وسادات و قضات واکابرو اشراف دهلی بفر بساطبوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملو خان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نموده وملحوظ عین عنایت خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لوای کشور گشا و نقاره های بلند آوازه را بپشت دروازه برآورده صدای بشارت درخم طاق نیلگونی گردون انداختند وصدو بیست پیل زنجیر کوه پیکر وچند کرگدن عفریت منظر که بتحت تصرف لشگر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحبقران والا گهر در آوردند و آنها مانند کسانی که امان طلبند روی برزمین نهاده و فریاد زدند وروز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر در آمده خطبه را بنام والقاب صاحبقران گیتی ستان وولیعهد آن حضرت میرزا محمد

سلطان زیب و زینت دادند بیت شد از نام او قدر منبر بلند✿ ز القاب او روی زر ارجمند
و چون بتاریخ این بیت بآب یاری دولت بباغ نصرت شاه✿ بسال خارگل فتح هند شد بویا
صاحبقران مظفر لوا بزم عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانه ناهید رسانید
و در نزهت سرای دوست کامی جامهای می ارغوانی در کشید در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شانزدهم ربیع الاخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از نیکبختان عظام بر در دروازه
نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چندهزار سوار از سپاه نصرت شعار جهت تحصیل قند و
غله بدهلی در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانه ها پیدا کرده در شهر
ریختند و دست بیداد بغارت و تاراج بر آوردند و امرا هر چند در صدد منع در آمدند فایده نداد
و چون امیر تیمور گورکان ع برسم فریدون و آئین کی در بزم سرود و می نشسته بود و کسی
بدانجا نمی توانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فساد در دهلی اشتعال یافت و
هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال خود در آتش انداخته غبار جنك و جدال میانگیختند
و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح می ریختند و امرا دروازها
را بستند تا تمامی سپاه بشهر در نیایند و قرب پانزده هزار کس از نماز شام تا صباح بنهب و
تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود پروینان خود را در شهر انداخته غارت
دست داد و روز هیجدهم نیز همان شعله جهانسوز در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر
علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع
لالی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید آنمقدار بدست سپاه قیامت آثار افتاد که ع
وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت
و یکی را سیری و دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان پناه می گفتند در تاراج و تالان
سمت مساوات گرفت و شرح این حال بمسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال
صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان
تقسیم نمایند تا به ولایات خویش برند و سنگتراشان را جهة خاصه همایون
مضبوط دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته
خواهد شد کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

ماهچه طوق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت
عازم دیگر مواضع آنولایت شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع ـ
الاخر از ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحله وزیر آباد معسکر

پادشاه جلالت نهاد گشت ایلچیان بهادر نهاد که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دوطوطی سفید که ازعهد سلطنت سلطان تغلق شاه تاآنزمان درمجلس ملوك هندوستان سخنوری وشیرین کوئی میکردند بنظر آن شاه بازقلعهٔ معالی رسانیدند وآن تحفهٔ گرامی بعز قبول اقتران یافته رایت منصور ازآب جون عبور نموده درموضع کته بهادر نهاد باپسر خود قلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردید وامیر تیمور گورکان ازمنزل کته بدولت آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برد ودوروز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر قلاع هند است آورد ودرآن زمان مولانا احمد تهانه‌سری وصفی گبر ضابط آن قلعه بودند واطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمودند و آخر ماه ربیع الاخر صاحبقران عالی مآثر بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنك کردند و قهراً قسراً قلعه میرت را گرفته صفی گبر را درحین قتال بزخم تیغ آبدار بدارالبوار فرستادند وبسرش را بآتشی که میپرستید بسوختند بیت اگرصدسال گبر آتش فروزد ✡ چو یکدم اندروافتد بسوزد و غره ماه جمادی الاول اکثر گبران آن حصار بدست اهل اسلام کشته گشته بروج قلعه مانند خاك راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه بنیت غزووجهاد کفار بداعتقاد بکنار دریای کنك رفته چندنوبت باگبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود وبسیاری از ایشان را بر ساحل آن آب ودرهٔ کوبله بآتش درزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت وبعدازآن غزوعزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه‌شنبه ششم جمادی الاولی ازکنار آب گنك بهوای سمرقند فردوس مانندپای مبارك در رکاب سعادت انتساب آورده وبراه کوه سوالك که مسکن بسیاری ازهندیان کافر پیشه بودروان شدوچون بدان ناحیه رسیدازپانزدهم جمادی الاولی تاشانزدهم جمادی الاخری درمیان کوه سوالك وجبل کوبله اوقات گذرانیده درآن مدت زیاده بربیست غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و گبران روی نمود ودر جمیع آن غزوات برطبق آیهٔ (ان جند نالهم الغالبون) مجاهدان دین مبین ظفر یافتند واز مشرکان لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده آنمقدار غنیمت گرفتند که محاسب وهم ازفهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف مینمود ودرشانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعه بایله معسکر همایون گشته درآن مرحله ایلچیان شاه اسکندروالی کشمیر بپایه‌سریر سلطنت مصیر رسیدندو اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند ودرهیجدهم ماه مذکور دعاگوو ثناخوان باز گشتندو روزچهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جمو ازغبار مرکب ظفرآثار مشکبو شدودر آنحدود نیزجنود نصرت درودمراسم تاخت بتقدیم رسانیدندو روزجمعه بیست‌ویکم امیر کشورگیر جمعی ازبهادران موکب همایون را جهت قتل وغارت رای جمو واتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند بازداشت وبنفس نفیس جلیس دولت و اقبال از آب جمو عبورفرمود وهندیان کافر پیشه آن بیشه راز شیران ژیان خالی تصور نموده ازمواضع اختفا مانند ابن آوای بیرون آمدند وآن جماعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه برایشان

تاخته وکار اکثررا برطبق دلخواه ساختندو دولت تمورتواجی و حسین‌ملك قوچین رای جمورا که زخمدار شده بود با بنجاه نفر دیگر اسیر ودستکیر کرده و بدرگاه عالمپناه رسانیدندو رای بعد ازوعید وتهدید بسیار زبان بکلمه توحید گویا گردانیده با کل گوشت گاو که در کیش او حرام بودمبادرت نمودو بتشریف و اعزاز مفتخرو سرافراز گشته ملازمت سدهٔ سنیه اختیار کردو در روز دوشنبه بیست وچهارم لوای جهان گشای از آب جنات عبور نموده جمعی ازعجزه غریق بحر فناشدند وروز پنجشنبه بیست وهفتم محفه پادشاهی محفوف بالطاف الهی برزبر تلی منزل گزیدو در آن یورت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاه زادگان و نوئینان و سران سپاه هر یك از راهی معین روی بمسکن آرند و از ملوك و اعیان ممالك هند که طایفه ظفر کردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف و معزز گشته رخصت انصراف حاصل کردندو خضرخان که از بند سارنك گریخته در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر میبرد منظور نظر عاطفت پادشاهانه شده حکومت ملتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاجبخش تاج ستان ضبط اردوی همایون را درعهده امراء عظام کرده بنفس نفیس درروز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت واستقلال گشت و درروز پنجشنبه یازدهم رجب در ضمان ایزد تبارك و تعالی بشهر کابل رسید وروز جمعه از آنجا نیز نهضت کرده و در طی منازل و مراحل سرعت بجای آورده روز شنبه بیستم هوای خلم ازغبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت وهمانروز از آنجا ایوارفرموده نیمشب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال مآثر گشت و روز یکشنبه ۲۱ آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت و در آن مقام دری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیك و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات نسق عصمت وشهرباری بامجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر به‌رسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتندو زبان بهجت و شادمانی به مبارکباد وتهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادندو زروجوهر بسیار بصورت نیاز نثار نمودند وروز یکشنبه ودوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده علاءالملك که صحت انتسابش بخاندان رسالت ازوصمت شبهه مبرا بود آنحضرترا طوی داده پیشکشهای لایق کشیدوروز ۳شنبه ۲۳ از ترمذ کورکوچ کرد روز یکشنبه ۲۸ موضع ودرسلحین معسکر ظفر قرین گشت ودر آن مرحله امیرزاده شاهرخ ازدارالسلطنه هراة وامیرزاده عمر ازدارالملك سمرقند بملازمت صاحب قران سعادت مندرسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز سه‌شنبه سلخ لوای کشور گشا از آنجا نهضت نموده قبة الخضراء کش ازیمن مقدم همایون فردوس وش آمد ودر روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفر نشان از شهر سبز در حرکت آمده درکنار آب رودلك قبه بارگاه عالمپناه باوج مهروماه رسید و چهار شنبه پانزدهم از آنجا نیز کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه هیژدهم در باغ قراتوبه کوشك جهان نمای ازفر طلعت عالم آرای رشك افزای گلستان ارم گشت وروز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید وروزسه شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد درآید نفس

شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعداز اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چندروز در غایت فرح و سرور ونهایت بهجت وحضور بتمهید مجلس بزم وعشرت پرداخت وچون از آن کارملالت روی نمود همت عـالی نهمت بتمشیت امور مملکـت و تقویت ارکان دین‌و دولت‌مصروف داشته امیرزاده شاهـرخ را بجـانب دار السلطنه هرات فرستـاد و از تلقین ملحـم سعـادت ابدی مهندسان هوشمند را به عمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد و الحمد و لله الموفق الاتمام و الصلوة و السلام علی سیدالانـام محمد و آله الکرام العظام

ذکر شمه‌ای ازحال امیر زاده میرزا معزالدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفتساله صاحبقران عالیجاه

در پائیز سنه ثمان و تسعین وسبعمائه شاهزاده جلادت پناه‌میرزا میرانشاه که‌متصدی ضبط مملکت هلاکوخان بودبعزیمت صیدوشکار برسمند بادرفتار سوارشدو درصحرای مریدجر که‌بهم رسیده‌درجوارمزارپیرعمر نخجیربان آهوو نخجیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده تهمتن‌دراثناء تاختن‌وصیدانداختن‌قوچ کوهی‌رازنده گرفته بقرپوس‌زین‌رسانیدو صید طپیده‌واسب رمیده آن‌شهسوار شیرشکاررا زپشت‌زین‌بسرو گردن برروی زمیـن افتادو ازصعوبت آنحالت بیهوش گشته بعداز مدتی که‌اندك افاقتی‌دست دادو ازجهـت شدة سقطه‌خللی فاحش‌بدماغ آن چشم‌وچراغ دودمان تیموری راه‌یافته‌طبیبی که درصدد معالجه درآمد بسهویا عمددرعلاج خطا کردو پریشانی دماغ‌شاه‌زاده زیاده شده اقوال وافعالی که مستحسن مردم‌اشراف‌وعاقل ولایق بحال سلاطین کامل نبود ازوی بظهور رسید گاهی بمجرد ادنی توهمی‌خون‌بیگناهی برخاك‌میریخت‌و احیانا براه اسراف و اتلاف گنجی بغیر مستحق می‌بخشید ودر اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوشن دربر مبارزان وتوان‌می‌تافت بی‌تقریبی عنان بجانب‌بغداد تاخت‌واز غایت‌سرعت۲ منزل رایکی کرد و سلطان احمدجلایر چون‌میدانست که درآن‌فصل محاصره‌دارالسلام اشکال تمام‌دارد پای دردامان تمکن‌وثبات کشیده بهیچ‌طرف‌حرکت نفرمود و میـرزا میرانشاه بظاهر دارالسلام بغدادرسیده‌درآن‌اثنامتواتر ومتعاقب‌ایلچیان‌ازجانب آذربایجان آمدند ومعروض گردانیدند که طایفه‌ای‌ازاعیان واشراف تبریز بایکدیگر عهـد بستـه داعیه عذری دارند بنابرآن شاه‌زاده عالیمقام بعداز دوروز که‌در ظاهر بغداد بودبصوب تبریز معاودت فرمود واهل‌فتنه وفسادرا که یکی از آن جمله بمنصب قضاء تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید وچون گرجیان بیدین‌از اختلال دماغ‌شاه‌زاده‌حشمت

آئین وقوف یافتند قدم تهور وجسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند ومیرزا میرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر ولهب ولعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را سخنی تهمت آمیز گفت وآن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت ودروقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان باز گشته در باغ چناراقامت داشت بسعادت ملاقات فایز گردید وحال ضعف دماغ میرزا میرانشاه راعرض فرموده گفت اگردر این اوان ماهیچه رایت نصرت آیت پرتو وصول برممالك آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوك طریق مخالفترا پیشنهاد همت سازد بنابر این جهات صاحبقران پسندیده صفات بجمع لشگرها فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد ودر آن باب قدغن نمود .

گفتاردرذکر نهضت صاحبقران کرت دیگرازتوران بایران و بیان مقهور شدن نواب ومقربان میرزامیرانشاه گورکان

بنا براسباب مذکوره وحالات مسطوره پیش از آنکه امیر تیمورگورکـان از محنت یورش هندوستان بیاساید وپنج شش ماهی درمستقرسریر دولت واقبال تمهید بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفتساله جزم کرد و ازغایت علوهمت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد واز امرا امیرزاده شاهرخ وسیدخواجه وشیخ علی بهادر و جهان ملك و پیرمحمد پولاد رابهراة فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت راگویند که با لشگرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدارالسلطنه تبریز فرستد و شاه زاده به موجب فرموده کار بند شده چون بجاجرم رسید توکـل قرقرااز نزدصاحبقران مظفرلواخبررسانید که لشگرخراسان باید که براه شماسان واستر آباد قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی ازطریق بسطام ودامغان متوجه است لاجرم میرزا ـ شاهرخ عنان بجانب شماسان تافت امیرتیمور گورکان بعد از تصمیم عزیمت میرزامحمد سلطان را دردارالملك سمرقند جهة ضبط ممالك توران بازداشت و امیرزاده اسکندر ولدمیرزا عمرشیخ را بحکومت اندجان تعیین نمود وچهار شنبه هشتم محرم الحرام سنه ۸۰۲ که اول روز پائیز بودمطابق توشقان ئیل صاحبقران بیعدیل **نظم** برای صـواب و بصدق درست ✿ بآهنك رفتن میان کردچست ✽ درآورد پادررکاب سمند ✿ شدآن آفتاب سعادت بلند ✽ قدافراخت از طرف رایتی ✿ خرامان زهر سو ـ سهی قامتی ـ و رایت نصرت مآل قرین سعادت واقبال ازجیحون عبور نموده ومنازل ومراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تاباتفاق برادر بزرگتر

خویش امیرزاده پیرمحمد ببغدادرود وامیرسونجك بادوهزار سوار درملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصورازراه نیشابور ببسطام شتافت واز بسطام بخواررى رفته ازآنجاعازم قریهٔ ایوانك گشت ودرآن مرحله امیرزاده شاهرخ که امیرسلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر بعراق فرستاده خوداز راه مازندران متوجه شده بموکب همایون پیوست و بهمدان شتافته قرار گرفت وامیرزاده ابابکرولد میرزا میرانشاه وارکان دولتش قاصدی نزد امیرسلیمانشاه فرستاده اورا به تبریز طلبیدند وجناب آمارت مآب بدان بلده رفته بعدازدو روزمیرزامیرانشاه را بامعدودی از نوکران بجانب اردوی همان کرد و چون موکب گردون احتشام ازولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه بآستان اقبال پناه رسید وصاحبقران عالیجاه روزاول اورا بارنداد وروزدوم اگر چه شاهزاده را طلبیده درآغوش کشید امابنظر التفات دروی ننگریست وتیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام راجهة تحقیق مهمانش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب وکارکنان میرزامیرانشاه راگرفته بند کردند ودفترها را ملاحظه نموده دودنك مالچند ساله راکه تعلق بخزانه عامره میداشت وشاهزاده برطبق مدعای خودبهرکس بخشیده بوداسترداد نمودند وچون درآن ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزامیرانشاه بشرب مدام وصحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفهٔ ازمردم ندیم پیشه وزمرهٔ از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده مینموده‌اند نایرهٔ غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندمأو سازندگان مجلس میرزامیرانشاهرا بردار اعتبار کشند وبموجب فرموده مولانا محمد کاخکی که باوجود تبحردر علوم معقول و منقول درشیوهٔ نظم ونثروجدوهزل ازفضلای زمان ممتاز بود واستاد قطب الدین نائی وحبیب عودی و وعبدالمؤمن گوینده که هریك درفن موسیقی وادواردرزیر گنبددوارشبیه‌و نظیر نداشتند گرفتار گشتند وچون ایشانرا بپای داربردند مولانامحمدکاخکی برسبیل مطایبه‌روی باستاد قطب آورده گفت خدمت استادی پیوسته پیرو پیش قدم ما بوده‌اند باید که حالا نیزهمان طریقه مرعی دارندقطب الدین گفت‌چه محل‌هزل ومزاحست وجلادنخست ریسمان درنای استاد قطب الدین نائی انداخته اورا بردار کشید وچون نوبت بمولانا محمدرسید این دوبیت منظوم گردانید **نظم** پایان کاروآخر عمراست ملحدا ✿ کربایدت وگرنه بدست اختیار نیست مردانه وارگر ببرندت بپای دار ✿ مردانه پای دار جهان پایدار نیست وهمان زمان سایر رفیقان ایشانرا نیز از همان شربت چشانیدند (لارادلقضائی ولامعقب لحکمه).

ذکرقشلاق امیرتیمورگورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان وحوادث دوران

چون رایت آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول برممالك عراق انداخت

جهة قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بـآن صوب آورد واز آب ارس عبور فرموده حوالی قطور کنت که یورت عمر تابان بودمضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت ودرآن زمستان دراطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار اسار بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تمور قتلغ اوغلان که بعداز شکست توقتمش خان درالوس اوزبك باشارت امیر تیمور گورکان بر مسندخانی نشسته بود ویکفران نعمت اقدام مینمود فوت شده هرج مرج باحوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملك ظاهر برقوق که سلطنت ممالك مصر وشام تعلق بوی می داشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده ودرمیان امرا وارکان دولت او اختلاف پدید آمد دیگر آنکه امیرزاده تغورخان که پادشاه ختا بود درکفر وضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته واحوال آن مملکت نیز اختلاف پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضـرخواجـه اوغلان نیز بعالم عقبی رفته واولادش باهم درمقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعداز فوت خضر خواجه اغلان لشگر بولایت مغولستان کشیده وبسیاری از قلاع و بلاد آنحدود را مفتوح گردانید وسالماً وغانماً باندجان باز گردیده واز استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت بتهج ومسرور گشت وبابعضی ازسپاه مظفرلوا همت براقامت مراسم جهاد وغزا گماشته درقلب زمستان بگرجستان شتافت ودردره خمشا لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده خمشا که حاکم کبران آن‌دره بودفرار نموده عساکر منصوره آتش درمنازل‌اوزده کلیساهای‌مشرکان را ویران ساختندو بعداز یکماه که درآن دیار کمـال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند ودیگر ازوقایع آن‌زمستان آنکه چون امیرزاده رستم وامیرسونجك درشیراز بامیر زاده پیرمحمد رسیدند وفرمان صاحب قران ممالك ستان‌را درباب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت وتـا نوینجان شولستان رفته ببهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت وامیرزاده رستم بموافقت امیرسونجك چندموضع معتبر ازولایات سلطان احمد مفتوح ساختند ومخالفان‌را غارت وتاراج کرده بنیاد حیات مفسدان را براندا ختند امـا امیرزاده پیرمحمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی ازمردم تازیك تاریك دل خیال بیحاصل بدماغ‌راه‌داده سمی قاتل ترتیب کردوهم‌از نوکران‌او جمعی کیفیت‌حال‌را بامیرسعید برلاس گفتند وامیرسعید شاهزاده‌را درقلعه قهندز محبوس ساخته دراین باب عریضهٔ بدرگاه عالمپناه فرستاد ومضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسیده یرلیغ جهان مطاع صادر شدکه امیرالله داد بشیراز رود وزمرهٔ که شاه زاده را بدآموزی نموده‌اند بیاسا رساند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گرداند وامیرالله‌داد و چون بشیراز خرامید خلیفه وسیدجراح ورستم خراسانی راکه‌خمیرمایه آن فتنه بودند کشته ومستوفی نوشنجی رادست وپا بریده ومبارك خواجه ومحب شربت‌دار و شیخ‌زاده فریدرا مقید گردانید ونشان‌حکومت شیراز را ازعقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و درمنذلی آن مثال بامیرزاده رستم‌رسیده شاه‌زاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف

داد وامیر سونجك بجانب قراباغ روانشده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمدجلایر که حاکم بغدادبود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم رابر مندلی وبعضی دیگر ازحدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهــاء بغداد را بسته مضبوط گردانید ومقارن آنحال ازامارات قوت دولت قاهره در بغداد امری درغایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صــاحبقران کشورگشا حکومت خوزستــان را بشروان نامی ارزانی داشته بود واوازمتمولان آنولایت مال بینهایت حاصل نموده باهزار سوار آراسته ببغداد شتافت و ازسلطان احمد تربیت ورعایت یافت و درخفیهٔ با امراء وارکان دولت سلطانی طرح محبت واتحادانداخته هریکی رابه‌مبلغی کرامند ازده هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت واز تصادم تقدیرات آلهی مفصل آن‌وجوه ازدست نویسندهٔ شروان بیرون رفته یکی ازنوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن‌کاغذرا بازیافت و پیش سلطان برد وازملاحظه آن‌نوشته توهمی که سلطان احمد ازلشگر ظفراثر صاحبقران‌والاگهرداشت یکی درهزارشد و کوره بهادر راکه در آن مفصل ده‌هزار دینــار بنام اونوشته بودند فی‌الحال بدست خودگردن زد و در آنوقت شروان را بابعضی از امرامثل قطب‌الدین حیدر ومنصور بتاخت ابرواتِ فرستاده بودو بعدازین واقعه یادگار تواچی‌را نزدامراء ارسال‌داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آوردند و سرش ببغداد روان کردند آنگاه بلطایف الحیل درعرض یکهفته‌قرب دو هزار کس ازارکان دولت‌و مقربان‌خودرا بکشت‌ودردجله انداخت‌وابواب‌قصر برروی‌خود بسته‌هیچکس را بار نمیداد باورچیان‌آش‌خاصه‌راکه‌هرروز بدرخانه می‌آوردند بچهرگان‌می‌سپردند وبازمی‌گشتند وچون سلطان احمد اوقات تیره‌چندروز بدین وتیره بگذرانید شش نفراز محرمان را فرمود تاهفت بارگیر ازطویلهٔ خاص‌زین کرده بآنجانب دجله بردند و نیم‌شبی بکشتی ازآب بگذشت و باآن‌شش کس سوار شده متوجه ایل قرایوسف ترکمان گشت و هیچ آفریدهٔ براینحال اطلاع نیافت ومدتی مطبخیان‌آش پخته بدرگاه میبردند و خانگیان آن‌راستانیده‌دعوت‌مستوفی‌می‌خوردندوچون‌سلطان‌احمدبقرایوسف‌پیوست‌اورابغارت‌بغداد درطمع انداخته‌بمرافقت‌یکدیگر متوجه‌دارالسلام گشتند امابعداز وصول سلطان احمداز تاراج آن‌بلده‌پشیمان‌شده آنمقدارزر نقدواقمشه‌واسلحه و اسبان‌تازی‌نژادبقرایوسف‌دادکه ازوی‌راضی گشت‌در اواخر سنه‌اثنی و ثمانمائه بسمع سلطان احمد وقرایوسف رسیدکه صاحبقران گردون اساس‌عزیمت فتح‌سیواس‌دارد بنابر آن‌اندیشیدندکه اگرلشگرظفراثر بحدودروم‌وشام‌درآیند ممرمفرایشان‌مسدود گردد بغدادرا بفرح‌نامی سپرده براه‌حلب‌عزیمت روم کردند و بعدازوصول ایلدرم بایزیدکه‌در آن‌زمان فرمانفرمای آن مــرز وبوم بود آن‌دومهمان‌عزیزرا منظورنظر شفقت واحسان گردانید وجهت‌ایشان ممرخــرج بموجب دلخواه تعیین‌نموده اصناف الطاف بتقدیم‌رسانید.

ذکر نهضت حضرت صاحبقـران گیتی ستان از قـرا باغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید وموسم جولان گل وسمن در انجمن چمن دررسید قربلتای فرموده باامرای ملك آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر برغزو گرجستان وتخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرارداده و پای مبارك دررکاب ظفرانتساب آورده نخست لشگر پرخشم وکین ببلاد ملك گرگین کشیدو گرگین گریز برستیز اختیار کرده سپاه خونریز تمامت ملك اورا ازیروز برگردانید آنگاه صاحب قران جمجاه بجانب دره جانی بیك گرجی شتافته جانی بیك ازخوف جان التجا بآستان دولت آشیان نمود وغازیان نصرت قرین درآن ولایت نیز آتش قهروکین برافروخته وخـرمن جمعیت اعداء دین راسوخته حصارزریت را مفتوح ساختند وبنیادحیات جمعی کثیرازمشرکان برانداختند درآن اثنا بوضوح پیوست که ملك گرگین درحصن سوانیت نشسته است ودروب آن قلعه را ماننداَبواب سعادت برروی خودبسته وامیر تیمور گورکان عنان یکران بدانطرف انعطاف داد وچون گرگین برتوجه پادشاه حشمت آئین وقوف یافت سوانیت را بازگذاشته بوادی فرار شتافت وجنودظفر درود اورا تعاقب نمود بسیاری ازاتباع ونوکرانش رابقتل رسانیدند وگرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی رابدرگاه عالمپناه فرستادو تقصیرات سابقه لوازم اعتذار واستغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بجاده خدمتکاری وطاعت گذاری راسخ دم وثابت قدم باشد ومراحم خسروانه عذراورا پذیرفته نهضت همایون بجانب ایوانی گرجی اتفاق افتاد وآن حدودنیز حکم سایر مواضع گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد ودر آن منزل ایلچیان حکام فـرنك بملازمت صاحب افسرواورنك رسیده ازقبل فرستندگان خود اظهار اخلاص ودولتخواهی نمودندو باصناف عواطف ومراحم امیدوارشدند درخلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصره روم بمزید شوکت ومکنت امتیاز تمام یافته بود بخار غرور وپندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ازنجان فرستاده پیغام داد که تورا بعـداز این مال وخـرج بخزانه عامره ماارسال می باید داشت والاموجی ازدریای ذخار یعنی فوجی ازسپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی درآن دیار نگذارند وطهرتن صورت حال را بملازمان درگاه جاه وجلال عرضه داشت کرد وچون پرتوشعور صاحبقران منصور برنخوت وغرور قیصر افتاد خاطر عالی مآثر متغیر ومتاثر گشته اندیشه توجه بجانب روم فرمودو ونخست بایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمودا کنون مناسب چنان می نماید که در این مقام شمهٔ ازمبادی احوال بنی عثمان تازمان رسیدن سلطنت روم بایلدرم بایزید در حیز

بيان آيد آنگاه خامهٔ بديع هنگامه بتحرير نامه مشگين شمامه حضرت صاحبقرانی زبان گشايد ومن الله الاعانه والتائيد.

گفتار دربيان رسيدن سلطنت مملكت روم به بنی عثمان بن داود و ذكر مجملی ازاحوال ايشان تاوقتی كه كوكب اقبال ايلدرم بايزيد بدرجه فرمانفرمائی صعود فرمود

ازمسافران بلدان روم ومستحفظان احوال آن مرز و بوم راقم اين سطور چنان معلوم نموده كه درزمان سلطان علاء الدين كيقباد بن فرامرز كه آخرين سلاطين سلجوقی است داود نامی از تراكمه دشت قبچاق باده هزارخانه وار از توابع ولواحق بسببی ازاسباب ازوطن مالوف جدا شده براه كفه متوجه ولايت روم گشت وبعدازوصول بمقصد موضعی مناسب اختيار كرده رحل اقامت انداخت وچون دوسال اوقات فرخنده فال بفراغبال گذرانيد روزی سلطان كيقباد را گذر بر نواحی منزل او افتاده جمعی كثير بنظرش در آمده زبان بسئوال كيفيت احوال ايشان بگشاد داود كه بطلاقت لسان و كياست فراوان سر آمد امثال واقران بود پيش دويده بمضمون اين مقال ترنم نمود **بيت** گذر فتاد بسروقت كشتگان غمت ❊ هزار جان گرامی فدای هرقدمت وبعدازادای وظايف دعاوثنا عرض كرد كه مابندگان در دشت صيت معدلت وسرافرازی وآوازه مكرمت وغريب نوازی ايستادگان پايه سرير سلطنت راشنيده مدتی شد كه بدين ولايت آمده ايم ودرظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشيان ازتاب آفتاب حوادث آسوده ايم اميد آنكه لحظه كلبه احزان فقيران از يمن مقدم همايون خسرو كامران غيرت افزای روضه رضوان گردد تاشرايط اخلاص وعبوديت بروجهيكه مستلزم صدق نيت وصفای طويت تواند بود بظهور پيوندد كيقباد را استماع سخنان سنجيده وگفتار پسنديده داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود وداود باتفاق كلانتران قوم درحسن جشن وكشيدن ساوری وپيشكش لوازم اهتمام بجای آورده اسبان تازی نژاد وشتران كوه نهاد واستران ركابی چندقطار وغلامان سروقد گلعذار واقمشه نفيسه ونقود نامعدود حاضر گردانيد وپسر ارشدخود عثمان راكه آثار رشد واقبال ونجابت ازجمال حالش لايح بودودر ميدان دليری وفروسيت گوی مسابقت ازشجعان زمان می ربود بنظر كيميااثر سلطانی رسانيده داخل غلامان پيشكش كرد وكيقباد چون چشم برروی عثمان بگشاد بنورفراست دانست كه عنقريب كوكب طالعش بذروهٔ دولت صعودخواهدنمودلاجرم اورا فرزند خواندوتمامی تحف وتبركاتی راكه آنقوم پيشكش كرده بودند بوی بخشيدوفرمود كه داودو قبيله اودر حدود ادرنه وبرسا كه در آن اوان در تصرف كفارفرنك بود رحل اقامت اندازند وبامر

عمارت و زراعت پرداخته آن ناحیه را معمور و آبادان سازند و داود حسب الفرموده بدانجانب شتافته عثمان عطیه را که سلطان باو عنایت فرمود برجمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت نمود و یراقی نیك بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب وقتل بجای آورد و سرداران فرنك از این معنی بتنك آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما برمیان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره لشگر بدین حدود میکشد و هر کس میباید میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنکان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنك با اهل فرنك مصلحت اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود درخانهٔ داود نزول نمود و داود از سیاق سخنان و نشانیکه در باب احضار عثمان اصداد یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنابران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را پیغام داد و اعلام کرد که تا وقتی که من این مهم را اصلاح ننمایم آمدن تو بدینجانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید باخود اندیشید که جراتی که از من صدور یافته بجهة تقویت اهل اسلام و حمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده وظاهر آنست که این معنی موجب وفور غضب پادشاهان دین پرور نشود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بیواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان بجانب منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدانجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستور که سابقاً گفته بودیم نسبت بما رتبه فرزندی دارد باید که بغایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید وسبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در دیار کفار اینمقدار آثار اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول نظر عنایت و مرحمت شود تا درغزو جهاد و قلع نهال شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد **القصه** چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدرهٔ که در شبستان عفت داشت بااو در سلك ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه در آید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بان خانه رفته زیلوچه و توشکی و شامیانهٔ و شمشیری بقبضه تصرف درآورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر نامعدود التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیه سلطنت دارد زیرا که آنچه از خزانه متصرف گشته از جمله اسباب پادشاهی است و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیاء نفیسه دلالت بر علو همت او می کند آنگاه سنجقی که در آن وقت صاحب آن بعرف رومیان خداوند پنجاه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد برمیان جان بست و در

قلع وقمع کفار فرنك اهتمام تمام کرده ابواب نهب وتاراج برروی روزگار ایشان بگشاد وحصار اونیك را باچندقلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته لشگر ببرسا کشید وحاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرده در آن اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد وچون از وی غیراز دختری که درحباله عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا وارکان دولت بار دوی عثمان شتافته سر بچنبر مطاوعتش درآوردند واحکام اورا گردن انقیاد نهاده برسلطنتش اتفاق کردند مقارن آن حال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش ازکار وکارش ازدست رفته وخاطر برحلول واقعه ناگزیر قرارداده امرا وارکان دولت را طلب نمود ووصیت فرمود که بعدازفوت وی پسرش اوزخان را که نبیره دختری کیقباد بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت وقواعد مملکت مقرر نمود وتاغایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده وآن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمی فرمایند ومبالغه نمود که در تضییق وتنقیص کفار برسا کوشیده آن بلده رادرسلك سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند آنجماعت انگشت قبول بردیده نهاده همدران دوسه روز عثمان ازجهان گذران رحلت کرد واوزخان قایم مقام شده درامر محاصره برسا لوازم اهتمام بجای آورد وچون بدیدن پیکر فتح وظفر فایز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان بود واهل اسلام آن رامسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کردوخطبه وسکه را اوزخان باسم ولقب خود مزین گردانید ودرفتح سایر بلدان فرنك مراسم اهتمام بجای آورد وادرنه رانیز بضرب شمشیر تیز تسخیر نمود ومدت بیست وهشت سال برسر برسلطنت واقبال اوقات گذرانید وچون مدبر طبیعت اودرشهور سنه ۷۵۰ دست از تمشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای برمسند ایالت نهاد ودرزمان کشورستانی او آق حصار وقراحصار اهل اسلام رامسخر گشت واو بعداز آن که سی وهفت سال پادشاهی کرد درگذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۸۷ رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آباء و اجداد در گذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگون سار ساخت .

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید وبیان طلوع ماهچه رایت آفتاب عطیه ازافق دیارسیواس و قسطنطنیه

چون قیصر روم ایلدرم بایزید ببسطت مملکت ومعموری سپاهی ورعیت و کثرت خیل وحشم ووفور جیش وخدم مغرور شده ازطهرتن مال وخراج طلبید و کیفیت طغیان اوازعرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم لوازم استشاره واستخاره خاطر عالی مآثر بران قرار یافت که فرمانفرمای روم را بارشادخضر

قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رساند بنا بر آن دبیری روشن ضمیر پیش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلك تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امراً عرف قدره ولم یتعد طوره ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت آلهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست وملوك وسلاطین ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب مادر گوش کشیده اند و غاشیهٔ متابعت ایستادگان درگاه عالم پناه بردوش گرفته چنانچه برهمگنان روشن است که سلسلهٔ نسبت تو بتر کمان کشتی بان منتهی میشود پس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت درزورق مخالفت برنیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی وچون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو وجنك بر روی روزگار کفار فرنك میگشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف نگشت به ملاحظهٔ آنکه مبادا بمقتضای (ان الملوك اذا دخلوقریة افسدوها) ظاهر شده از ممر عساکر فیروز مآثر گرد ملالی برچهرهٔ احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوه ستودهٔ آبا واجداد خویش تجاوز جایز نداری وترك عناد واستکبار داده خودرا از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام واین مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون برمضمونش اطلاع یافت غضبناك شد وسخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز برزبان راند و گفت مدتهااست که مرا داعیهٔ مقاتله ومحاربهٔ امیر تیمور در سر وسودای مقاتلهٔ او در خاطر است واکنون بفرّ دولت روز افزون **نظم** برانم که رانم بسرحد خویش ✿ گر او بیش ناید زنم خیمه پیش. روم تا به تبریز بل پیشتر ✿ زنم برك غیرتش نیشتر برم آنچنان فتنهٔ بر سرش ✿ که تختم دهد یادهم افسرش و چون ایلچیان باز گشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند بر آشفته باسپاه قیامت هراس عازم سیواس شدوچون حدود اوینك مضرب خیام سرادقات عزت وجلال گشت امیر الله داد که جهة دفع فتنهٔ امیرزاده پیرمحمد بشیر ازرفته بود شاه زاده را مقید باردو رسانیدو امراء عظام درمقام پرسیدن برغو شده امیرزاده پیرمحمد را چوب یاساق زدند وبند برداشته بگذاشتند وشیخ زاده فرید ومبارك خواجه راکه ازجملهٔ بدآموزان شاه زاده بودند بسیاست رسانیدند ورایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده درارزروم امیرطهرتن باجمعی کثیر ازمردان صف شکن باردوی همایون پیوست و دراوائل محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحب‌قران کامکار ایلغار فرمود ع سوی شهر سیواس آورد روی و بعدازوصول سپاه جنگجوی دراطراف وجوانب آن قلعه منجنیق وعزاده برافراختند ودربرابر دروازه عراق ملجوره ساختند **بیت** زبسیاری خلق و جوش سپاه ✿ نواحی سیواس شد حشرگاه وسیواس راکه بنا کردهٔ علاءالدله کیقباد سلجوقیست باروئی بود بغایت مضبوط واز اساس تا کنگره بسنگهای بزرك تراشیده مربوط وبیست گز ارتفاع داشت ودرسه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود ودرطرف

غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن میسر می‌پذیرفت و از سه جانب دیگر نقب از پیش نمیرفت ومصطفی نامی از امراء قیصر باچهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت واو بمقابله ومقاتله ومعارضه جریك منصور پرداخته مدت هژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس بزخم سنك اختلال پذیرفت نقبچیان تکدیوار قلعه را مجوف ساخته برسر چوب گرفتند دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده باسادات و علما و ارباب عمایم خایف وهایم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمود و حضرت صاحبقران فرماندادکه امرا و دیوانیان ازمسلمانان بمال امان قناعت نمایند ونصاری وبی دینا نرا نهب وتاراج فرمایند واز نوکران ایلدرم بایزید چهارهزار کس را که بآلات جنك برده بودند وزمرهٔ ازایشان ایمان نداشتند درچاهها افکنده خاك برسر ایشان ریزند وحصار سیواس را بازمین هموار سازند وفرمان بران برآنموجب بتقدیم رسانیده از آینهٔ عالیه اثر نگذاشتند بعد از آن صاحبقران نصرت عطیه ولایت ایلستان وملطیه را تاخته وقلاع آنحدود رامفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت .

گفتار در ذکر سلب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالك شام و بیان فتح قلعه بهستی و غستاب بیمن اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب درسنهٔ خمس وتسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلوّ نسب وسموحسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر وشام ملك برقوق فرستاده بود وسخنان سنجیده وکلمات پسندیده پیغام داده وملك برقوق بخلاف قاعدهٔ پادشاهان خردمند ع که برایلچی کشتن وبند نیست شیخ ورفیقان اورا بعز شهادت رسانید و درآن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتله توقتمش خان مشغولی مینمود میان قرایوسف ترکمان وکوتوال قلعه اونیك بااتلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد وبحسب تقدیر اتلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمهٔ جریمهٔ سابق گردانید ودرآن ایام که ملطیه وآبلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان درآید ایلچیان سخندان پیش فرج که بعداز وفات پدرخویش برقوق فرمانفرمای مصر وشام گشته بود ارسال داشت وازوعده ووعید سخن رانده اتلمش راطلب فرمود وفرج برنهج

اطوار پدرعمل نموده ایلچیان رامحبوس ومقید ساخت و چون اینخبر بسمع صاحبقران والاگهر رسید بغایت‌غضبناك گردید وفتح بلادشامرا ازمنازعت قیصراولی دانسته‌عنان ابرش گردون خرام‌بصوب ولایت‌شام انعطاف‌داد ونخست‌بظاهر قلعه بهستی رسیده‌مقبل نامی مدبرفرجام‌که از قبل‌فرج کوتوال آنحصار بودبحصانت قلعه مغرورگشت و در مقام مقابله و مقاتله سپاه ظفرانجام‌ثبات قدم‌نموده ازجانبین دست بانداختن تیر و سنك بر آورده نقبچیان درین جنك باندك زمانی بروج قلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساختند وسربر ستونها گرفتند ودرروز یکشنبه‌هفتم‌صفر سنه‌ثلث وثمانمائه آتش درآن ستونهازده برجها مانند بناء دولت مقبل آغاز افتادن کرد وسیلان رعب وهراس‌اساس وقار سایر ساکنان حصاررا اندراس داده سادات وقضات وعلماءاز بهستی بیرون‌آمدند وبدرگاه‌عالمپناه شتافته آنچه‌توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند وشاهرخ‌میرزا بزبان شفاعت‌گناه مقبل رادرخواست نمود وپادشاه پوزش پزیررقم عفوبرجریدهٔجریمهٔ آن غلام‌کم‌بها کشیده واز بهستی عنان یکران بجانب غستاب معطوف گردانید و چون درآن بلدهٔ غیراز رعیت کسی نبود بی‌ارتکاب جنك وحرب فتح تیسرپذیرفت‌ورعایاردای اطاعت‌بردوش گرفته گلهای آمانی‌درچمن‌کامرانی بشگفت .

ذکر فتح شهر وقلعه حلب بضرب تیغ‌وسنان سپاه ظفرسلب

درآن ایام‌که صاحبقران کامیاب بحدودبهستی وغستاب منزل‌گزید خوف وهیبتی عظیم برضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب‌قیام مینمود استیلا یافت ونامه مبتنی از استغاثه ومبنی براستعانت نزدملك فرج ارسال نمود وفرج بحکام اطراف دیارشام مثال فرستـاد که جنودآن حدود بحلب روند ودر مساعدت ومعاضدت تمورتاش ازخود بتقصیرراضی نشوند‌بموجب فرمان سلطان‌شدون که ملك‌الامراء دمشق بود ع درآمد بخیلی عجب درحلب و برین قیـاس **بیت** زکنعـان و از رملـه و از کرك ✿ رسیدنـد کرد نکشـان یـك بیك و در آن بلده آنمقدار سپـاه جرار جمع گشت که در ازمنهٔ سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود آنگاه تمورتاش که‌ازعقل وخرد بهرهٔ‌تمام داشت باشدون وسایر امراء بلاد شام‌قرعه مشورت درمیان انداخته گفت **نظم** باین کس که مارابودداوری ✿ نباشد باوداوری سرسری بلنداختری آسمان صولتیست ✿ قیامت شکوهی‌قوی دولتیست نماند بدیگر ملوك عجم ✿ قوی‌تر بود از فریدون‌وجم وچنانچه بتحقیق پیوسته بـاندك زمانی‌لشگرهای عظیم راشکسته وسلاطین‌ایران وتوران وهندوسندودشت قبچاق ومغولستان‌را مغلوب ومقهور گردانیده وحالامهم خودرا بفتح‌این‌ممالك رسانیده **بیت** همان‌به‌که بااومدارا کنیم ✿ همه‌بندگی آشکاراکنیم سادات وعلما ومشایخ راکه‌درنظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت

بیرون فرستیم و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم **بیت** باین حیله شاید که این ابر تیز ☆ بصحرای دیگر شود ژاله‌ریز وجان وعرض مابسلامت ماند ورعایا عاقبت یابند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صوابنمای تمورتاش را مستحسن شمردند وبعضی از جهال رجال مثال‌شدون ودیگر اعراب خسارت مآل از قبول آن‌سخن اعراض نموده بر زبان آوردند **نظم** که‌خیل‌تموز آسمان نیستند ☆ بدیوو بدد توامان نیستندزسنك وز آهن نیند استوار ☆ برایشان کند تیروشمشیر کار رعب و هراس بخاطر راه نباید داد وبدلی قوی واملی‌فسیح‌خاطر برمقابله ومقاتله بایدنهاد وبعدازگفت وشنید بسیار مهم بر آن قرار یافت که پشت اعتضاد واستظهار بدیوارحصار بازنهند وتاتوانند زمام‌اختیار ازدست ندهند وفی‌الواقع اگر برین قراراصرار مینمودندکاربدور ودراز می‌انجامید و از آنجانب صاحبقران عالیجناب ازغستـاب دومنزل بشتـاب طی فرمود وچون برتحصن شامیان مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته هرروز نیم فرسخ راه‌میرفت و هرگاه فرود می‌آمد میفرمود که گرددرمعسگر همایون خندقی میکندند حلبیـان که بر لطایف حیل پادشاه‌گردون محل اطلاع نداشتند آن‌حزم و تانی رااعلامت ضعف و جبن پنداشتند بنابر آن دلیرگشته بپای جسارت ازشهر بیرون خرامیدند ولواء جنك وجدال مرتفع‌گردانیدند وروز پنجشنبه نهم‌ربیع‌الاول سنـه‌ثلث و ثمانمائه مـاهچه لوای کشور گشای پرتووصول بر نواحی حلب‌انداخت وپادشاه‌صاحب‌تدبیر دوروزدرجنك تاخیر کرده **بیت** سیم‌روز کین‌شهسوارسپهر ☆ برافروخت ازآتش کینه چهر بتعبیه‌سپاه پرداخت‌وضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ وامیرسلیمانشاه ودیگرامراء ظفرپناه بازگذاشت ودرجوانغار سلطان محمود خان وامیرجهانشاه ودیگر نوئینان بلند مکان وامراء عالیشان رابازداشت وقول‌راازفرطلعت همایون زیب‌و زینت داده صفی‌از افیال جبال مثال که‌ازمملکت دهلی تاآنجا درمعسکر ظفراثر بودند بآراستگی هرچه تمامتر بپیش‌صفوف لشگرفرستاد وازآنجانب مبارزان حلب ودلاوران‌عرب قلب‌وجناحین آراسته وخاطرازجبن وخوف‌پیراسته دربرابرصاحبقران والاگهر صف‌هـاراست‌کردند وروی جلادت وتهور بمیدان‌پیکار وصحرای کارزار آوردند **نظم** دو لشگر بمیعادگاه آمدند☆ بخون‌ریختن کینه‌خواه‌آمدند☆ زهردو طرف سورن انداختند ☆ هژبرانه بر یکدگر تاختند ونخست از قبیل برانغار امیرزاده ابابکـر وازقبیل جوانغار امیر زاده سلطانحسین برمیمنه‌ومیسره شامیان تاخته روزحیات بسیاری‌ازایشان رابشام ممات‌مبدل ساختند دلاوران‌قول‌بسان سیل ازفرازکوه باپیلان صاحب شکوه برشدون وتمورتـاش حمله‌کرده بیك‌بار حلبیان‌را ازپیش برداشتند وبضرب تیغ‌تیز ونوك‌سنان خونریزهمت برافناواعدام اهل‌شام گماشتند وشدون وتمورتاش‌بازمرهٔ ازاتباع ازراه دروازهٔ منقوصه بطرف شهر گریخته طایفه دیگر ازگریختگان روی‌بدمشق‌نهادند وفوجی از بهادران لشگر فیروزی اثرایشان را تکامیشی نموده همه‌را ازپای درآوردند مکریك سوار که

جان بتك پا بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید واز لشگر عرب جماعتی که بحلب می گریختند بواسطهٔ ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند واتراك پرستیز عنان ریز ازعقب شتافته بهر که میرسیدند بتیغ انتقام می گذرانیدند وحلبیان ازخوف جان خود را درخندق مـی انداختند لاجـرم آنمقدار از ایشان برزبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق پر شد **بیت** یلان عرب خفته درخون وخاك ☆ زشمشیر ترکان جگر چاك چاك وهمان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حـلب فتح شده شدون وتمورتاش بقلعه گریختند وسپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند ونقبچیان آغاز کار کرده درعرض دوسه روز بروج آن را غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند وچون نزدیك بآن رسید که صورت فتح وظفر درآئینهٔ مراد جلوه گر آید شدون وتمورتاش آثار عجـز وانکسار بروجنات روزگـار خویش مشاهده نموده باسادات وعلما واشراف واعیان تنسوقات وتبرکات برداشته ازحصار بیرون آمدندو بساحت بارگاه فلك اشتباه شتـافته روی نیاز وافتقار برزمین نهادند و مقالید خزاین ومفاتیح دروب ودفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند وشدون وتمورتاش باهزار کس ازاهل پرخاش مقید گشته غنیمت آن قلعه که بینهایت بود ودر میان ملازمان سدره منزلت تقسیم یافت وفرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بمیتین قهر ازبالای بروج برزمین افکنند وصاحبقران سعادتمند ایسن بوقا دواتدار راکه از جمله اسیران بود پیش ملك فرج فرستاد وپیغام داد کـه شدون وتمورتاش دراین جـانب اسیر و دستگیرند وفرج ایشان موقوف بفرج رسیدن اتلمش است میبایدکه علی الاسرع الحال او را بفرستند تاما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد ازآن صاحبقران گیتی ستان اغرق قلعه را درحلب گذاشته سید بدرالدین هزارجریبی وشاه شاهان سیستانی و موسی تو یبوغا را بمحافظت آنحصار تعیین نمود وبعداز پانزده روز که در حلب اقامت نمود عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود وقلعه حمی وحمص وبعلبك را بمصالحه گرفته سایه التفات برمفارق متوطنان آن بلدان گسترده آنگاه قرین فتح وظفر روی توجه بجانب دارالملك شام آورد.

گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق وسلوك ملك فرج درطریق مکر وحیل وذکر گـریختن سلطان مصر وشام بعداز وقوع جنك و جدل

صاحبقران ظفر زك چون ازمهم بعلبك فراغت یافت روز یکشنبه سوم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تاخت وحال آنکه آن زمان ملك فرج بموجب استدعای دمشقیان

باسپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام مینمود وچون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما مشك بیز گشت پادشاه مصر شخصی از اهل شید و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشور گشائی فرستاد و هر یك را خنجری زهر آلودداد تا در ساق موزه نهاده بهنگام اداء پیغام غدری اندیشند وچون بداندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت صاحبقران بلند مرتبت راملاقات نمودند ازمهابت مجلس همایون کاری ازپیش نتوانستند برد ومکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که اعاظم متصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجر های زهر آلود راازساق موزه‌های آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال بامیر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقتل شیخ زراق فرمانداد وآن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق بازفرستاد آنگاه درظاهر شهر در دامن پشتهٔ که بقبه سیار اشتهار دارد منزل گزید و بکندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه را بجر بندو استوار گردانید ودر آن روز میان قراولان مقابله ومقاتله دست داده سپاه پادشاه شرقی انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی ازاهل شام را بشام هلاك رسانیدند وفوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند وقهرمان بریختن خون اسیران وشدون وتمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود وچون مهر روشن چهر ازمعسگر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود ومیرزا سلطانحسین باغوای جمعی ازاهل فتنه وشین ازاردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت وشامیان مقدم اورا سبب طلوع شادمانی ازمطلع آمال وآمانی دانسته ازلوازم تعظیم وتکریم دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند وهمان شب امیر تیمور گورکان ازاین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر ازقبه سیار درسیر آمد و بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دوروز پادشاه توران را نزدیك ملك فرج فرستاده پیغام داد که علو همت مادر تحصیل مقاصد ومطالب برضمایر اقارب واجانب وضوحی تمام دارد وسلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر ولوازم ارتکاب خوف وخطر رعایت ناموس ونام است و گرنه نیم نانی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اتلمش راطلب داشتیم فایده بر آن مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان سپاه قیامت نهیب را گرفته بدینجانب کشیده مهم ازمدارا در گذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اتلمش راارسال نمائید وخطبه وسکه باسم والقاب همایون بیارائید تا بساط نزاع وجدال مطوی گردد وتمهید قواعد مصالحه و مهاد بوقوع پیوندد والاخون ومال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام درمعرض تضییع خواهد افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح وفیروزی برروی روزگار همایون آثار خواهد گشا وچون پادشاه توران بدمشق در آمد ملك فرج بخلاف گذشته اورا معزز و مکرم داشته باجماعتی از اصول و اعیان بآستان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما ازارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان گشته‌ایم وتاپنجروز دیگر اتلمش را بملازمت میفرستیم امید آن که صحایف زلات ما بارقام عفو واغماض مرقوم شود تامن بعد طریقه خدمتکاری و

اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را تشریفات فاخر بخشید ومواعید دلپسند کرده خوشدل وخرم باز گردانید وچون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نمود علف باتمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد وملك فرج ودمشقیان توجه موکب ظفر نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای ازغایت ضعف وبددلی فرار مینمایند بنابر آن فرصت غنیمت دانسته حشری عظیم ولشگری مبرا ازوصمت وهم وبیم از شهر بیرون ریختند واز پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاراج ویغما واندیشه غلبه واستیلا دست باستعمال سیف وسنان وتیر و کمان یازیدند وامیر تیمور گورکان برجسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیك رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داد وبیاسامیشی برانغار وجوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعراب نهاد وآن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام برقله ازرق فام از مهابت آن برخود بلرزید وآفتاب موفور الاحتشام ازبیم وصول وعدهٔ (اذالشمس کورت و اذالنجوم انکدرت) زرد گشته بترسید **نظم** نهان گشت ازسختی آن مصاف ✿ مروت چو سیمرغ در کوه قاف ✿ سر نیزه پر دلان سینه سوز ✿ شده چاك شمشیرها تیردوز ✿ اجل آمده زاسمان بیگمان ✿ کمین کرده در گوشهای کمان ✿ پذیرفته بنیاد مردم خلل ✿ گشاده شده دستگاه اجل آخر الامر تباشیر صبح فتح ونصرت ازمطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت وسپاه شام گریز برستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت ودراثناء کروفر میرزا سلطان حسین که میسره ومشقیان ازماهچه علم او آراسته بود دربرابر میرزا میرانشاه ومیرزا شاهرخ افتاده توبلاق قوچین که ازجمله ملازمان موکب شاهرخی بود اورا گرفته نزد شاهزاده آورد واین خبر بعرض صاحبقران والاگهر رسیده فرمان همایون بقید وحبس او اطلاق یافت وبعد از چندروز میرزا شاهرخ شفیع گشت واو را چوب یاساق زده بگذاشتند وواقعه مذکوره درروز سه شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث وثمانمائه اتفاق افتاد وبعد از آن ملك فرج مصلحت جنك ندیده باامرا وارکان دولت مشورت کرده درنیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد وعنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید وامیر چقماق ازوی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت وکیفیت حال باز گفت و شاهزاده او رانزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشت اشارت علیه بنفاذ پیوست وامیر زاده ابابکر وامیر زاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تادیگر کس بیرون نتواند رفت وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملك وسونجك بهادر ملك فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان اورا پیاده ساختند یا برخاك هلاك انداختند وغنیمت فراوان گرفته باز گشتند وروز دیگر صاحبقران والاگهر بالشگر نصرت اثر نزدیك دمشق رفته وقصر ابلق را که ازمحدثات ملك ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند وسادات و قضات وعلما ومشایخ وصلحا دروازه گشادند و بقدم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و

امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملك و امیر اللهداد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و لقب همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال ارك دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال پشت پندار بحصانت آنحصار استوار باز نهاد و دلاوران جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندك زمانی بروج آنقلعه را مجوف ساخته و برسر ستونها گرفته آتش در آن زدند و التهاب شعله غضب خسروانه مؤثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده و یزدار از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد و چون اورا زمان حلول اجل مقدر بود از ین اطاعت فایدهٔ روی ننمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید و جندیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان نوئینان قسمت یافتند و لشگریان سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و نیشان بلاغت شعار و کتاب براعت آثار فتح نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند .

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت از آن ولایت .

در آن ایام که بلدهٔ دمشق از فرطلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما برزبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در آن زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترهٔ طاهره نبوی بتخصیص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل درباره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و خوارج را معاونت و مظاهرت مینموده اند و عقل اینمعنی را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خودرا از جمله امت بهترین پیغمبران دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب اهل بیت اورا فرو گذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد درباره اولاد امجاد خیر العباد روا دارند ع نه اینست آئین دین مبین و اکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الاچنین جزائی از دیوان من یعمل سوأ یجز به با ایشان حواله نرفتی و چون این ماجرا از ضمیر اصابت پذیر سر برزد در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهار

شنبهٔ غرهٔ شعبان سنه ثلث وثمانمائه آتش بلابالا گرفت وتمامی مردوزن وخورد و بزرك دمشق اسیر سر پنجه تقدیر شدند ومتملکات ایشان از امتعه واقمشه وزرو جوهر واسب و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت وکثرت آن غنایم برتبه رسید که چهارپایان اوردوی بآن عظمت بحمل آن وفا نکرد و بسیاری ازمردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی قبرسی که دراوایل حـال گرفته بودند می‌انداختنـد ونقود واوانی زرین وسیمین باز میگرفتند وچون فی‌الحقیقه آتش غضب‌الهی در آن دیار برافروختـه بود روز پنجشنبه دوم شعبان بی‌قصدواختیار کسی آتش درشهر افتاده و بنابر آنکه مردم ازغایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند وسقف وعمارات آنجا بیشتر ازچوب میباشد بسیاری ازمواضع بسوخت واثر آن بجامع بنی‌امیه رسیده مناره شرقی آن بقعه که از سنك ساخته بودند بسوخت وخاکستر گشت وبعداز آنکه حال دمشق باین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان باطلاق اسیران شام فرمانداده روزشنبه چهارم شعبان موافق اوایل ئیلان ئیل رایت مراجعت برافراشت ودرغوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمدسلطان که در سرحد مغولستان بودنشـانی نوشتند مضمون آنکه خداداد حسینی وبردی بیك سار بوغارا بمحافظت آن سرحد بازداشته متوجه درگاه عالم پناه گردد که ایالت مملکت هلاکوخان نامزد اوست ودانه خواجه بایصال آن مثال مأمور گشته موکب همایون ازآنجا نهضت فرمود ودراثناء راه شاهزادگان وامراء احشام ذوالقدر تراکمه کنار آب فرات راتاخته اسب و شتر وگوسفند بینهـایت اولجه کردند وچون ظاهرحمامحل نصب لواء کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشگریان بیك حمله آن بلده راگرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان ومان ایشان را بجاروب نهب وتاراج رفتند وبعداز آنکه مـاهچهٔ اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعهٔ بیره انداخت حاکم آنجا باپیشکش بدرگـاه خسرو جمشیدوش آمده ملحوظ عین‌عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گـرفته ضرری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا ولشگریان پنجروزه راه جرگه انداختند ودرسرچشمه رأس‌العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکاری جمع آمد که هرکس ازهرنوع جانوری که میخواست بدست میگرفت وبه شمشیر میزد واز آنجاموکب همایون بروحارفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار ماهچهٔ لوای نصرت انتما روح‌افزا گشت وچون بخلاف متصورحاکم ماردین سلطان عیسی درسفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت ننمود وهیچیك از برادران وفرزندان خودرا نیز نفرستاد امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب اورا پیش‌نهاد همت عالی نهمت ساخت واعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعداز و صول عمارات بیرون شهررا سوخته وخراب ساخته امیرقرا عثمان را بمحاصرهٔ آنحصار بازداشت وبنفس نفیس بصوب نصیبین خرامید واهالی آن موضع کلید قلعه آورده عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید ودرخلال این

احوال فتح قلعة النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی آنحصار بازرست بیان این سخن آن که حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنك و تدبیر میسر پذیر نیست بنابر آن صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصرهٔ آن قلعه میفرستاد تاقوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت درتضییق محصور آن میکوشیدند ودرآن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امراء امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه واز ارکان دولت امیرزاده شاهرخ امیرفیروز شاه درظاهر آنحصار نشسته بآن مهم پرداختند تاکار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات راميجوشانيدندو سدّرمق میساختندو آخرالامر آنراهم نمی یافتند بنابرآن معدودی که درآنقلعه مانده بودند بپای اضطرار بپایان آمدند وامراء کوتوال النجق سیداحمد اغشائی رابند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود و کوتوالی آنقلعه را بملك محمد اوبهی رجوع نمود .

ذکر فتح دارالسلام وقتل فرج انام

صاحبقران ظفرقرین بعداز کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان وامیرزاده رستم وامیرسلیمانشاه وامیرمضراب جاکوو رستم طغا بیوغا وسونجك بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امراء شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند و آنجماعت بموجب فرموده عملنموده درطرف قبله دارالسلام فرود آمدند وآغاز محاصره کردند فرج نامی ازقوم جلایر که متصدی حکومت آنمملکت بود جمعی کثیراز اتراك واجلاف اعراب فراهم آورده درمقام دفع ومنع سپاه نصرت شعار ثبات قدم نمود ودروازها رابسته زبان بتقریر این معذرت برگشاد که سلطان احمد بامن قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمای والا ابواب دارالسلام برروی هیچکس نگشای وامراسخن فرج راعرضه داشت استادکان پایهٔ سریر اعلی کرده درموصل قاصدی باردوی کیهان پوی رسید وآنچه ازفرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغدادجزم کرده فرمود تاازکشتی بردجله جسری بستند وبیك هفته تمام اردوی فلك احتشام ازآب گذشتند وازراه التون کوبرك بظاهر دارالسلام خرامیده مقابل قریه العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت وقبه بارگاه ازآشیانه طاوس سدرة المنتهی درگذشت ودر وقتی که شهباززرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود وازغایت حرارت هوا آب دجله چون ریك تفسان مینمود مبارزان موکب همایون اطراف وجوانب شهررا فروگرفتند وآغاز جنك کردند ونقبچیان آهنین چنك بی لبث ودرنك روئی بکارخود آوردند ودراثناء اشتعال آتش محاربه وجدال واشتعال

ابطال رجال بمحاصره وقتال دوچوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافت یکی برمقتل خواجه عمادالدین مسعود سمنانی خورد ودیگری منکلی خواجه را از پای درآورد و درآن ایام فرج شقاوت فرجام باجمعی ازجاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور درمقابله و مقاتله جنودمنصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند وچون فرج رابیقین معلوم نبود که امیرتیمور گورکان خودبظاهر بغدادرسیده است شخصی که آنحضرت رامیشناخت برسم رسالت ارسال داشت تاخبری بتحقیق آورد وآن قاصد ببارگاه عالم پناه در آمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت وباز گردیدو آنچه دیده وشنیده بود بافرج درمیان نهادوفرج ازروی عنادجاسوس رابکذب متهم داشته درمقام مقابله ومجادله ثبات قدم ورزید وچون مدت محاصره بچهل روز کشید و درشهر بلاء قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج بلکه از شدة گریزان گشته خود را از بارو می انداختند و بموکب همایون پیوسته بفرج فرج بعد از شدت میرسیدند و روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده باروراخالی گذاشته بودند و خودهارا سر چوبها تعبیه کرده بجای خودداشته بودند سپاه نصرت پناه بیکبار روی بشهر آوردندو نردبانها بردیوارها نهادند وطناب بر کنگرها استوار کرده چون مورو ملخ هجوم نمودند و پیش ازهمه کس شیخ نورالدین بفصیل بالارفته رایت نصرت آیت برافراخت ومتعاقب دیگر امرا وبهادران برز بر برج بر آمده از آواز نقاره ونفیر وافغان سورن و کرنای ع زمین چون آسمان برخاست ازجای ولشگریان رخنه دردیوارها افکنده ازاطراف وجوانب در بغدادریختند وصورت فزع اکبرونموداردشت محشر مشاهده بغدادیان گشت وازهرطرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیراکه جنود ظفر درود تمامی مجال خروج ودخول را محفوظ ومضبوط ساخته بودند لاجرم نعره فهل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق بر آمد و بسیاری ازبادپیمایان خاکسار ازبیم شعله تیغ آتش بارخودرا درآب انداختند وازخوف اژدهای سنان جان ستان گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند فرج درآن شدت بادختر خود درکشتی نشسته بجانب بالاء آب گریزان شد وسپاه نصرت پناه کنار آب رفته بنوك پیکان آتش بار دمارازروزگارش بر آوردند تاکه ازروی اضطرارخودرا دردجله افکند وشعله حیاتش انطفا پذیرفت وچون جمعی ازنقبچیان لشگر نصرت نشان وبسیاری ازاجناد دروقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قتل بقتل عام بغداد وبقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود ویرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر ازملازمان سری بیاورد وسپاه کینه خواه سر بخط فرمان حضرت صاحبقران عالی جاه نهاده کمراجتهاد بدست انقیاد بر میان بستند بمضمون این مصراع ازشاه یك اشارت وزما بسردویدن ☆ عمل نموده پای اهتمام درراه طلب سر نهادند دلال اجل صغیرو کبیر وبرناوپیررا بیك نرخ میفروخت ودرنایره غضب مردوزن وغنی وفقیر بی تفاوت می سوخت

بیت بسوخت آتش عشق تو جملهٔ تر وخشك ✿ چنین بود چو در افتد بمرغزار آتش از سادات وعلما وفضلا وصلحا هر کس که توانست خودرا بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و وعاطفت پادشاهانه آنجماعت راماکول وملبوس عنایت کرده بمامنی رساند وچون کار ساکنان دارالسلام بتمام ازهم بگذشت عمارات ومساکن منهدم شده باخاك راه یکسان گشت مگر مساجد ومدارس وخوانق که ازحکم مستثنی بود کسی در تخریب وانهدام آن سعی ننمود ومضمون همایون (وان من قریة الانحن مهلکوها قبل یوم القیامة) درشأن بغداد بظهور ووضوح انجامید و باد بی نیازی بر آن دیار وزید و مقتضاء فحوای و یهلك الحرث والنسل بظهور رسانید (وذالك تقدیر العزیز العلیم ع چاره کارچیست جز تسلیم .

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمه ازحال وزرا و نوئینان

چون آب دجله ازخون کشتگان بسان سرشك غمزدگان رنك ارغوان گرفت وهوای دارالسلام بغداد ازمتن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان دراوایل ذیحجهٔ حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثناء راه بقلع مادهٔ فساد جمعی از کردان که راه می زدند حکم کرده سی نفراز ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعدازطی منازل وقطع مراحل در ییلاق آق مشهد نزول اجلال فرموده در آن مقام سادات عظام وعلماء گرام واشراف واعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند وصاحبقران دوست نواز نسبت بآن فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز واکرام بتقدیم رسانیده هرروز درپایهٔ سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت ودر آن محافل سخن از تحقیق مسائل دینی وتفتیش دلایل یقینی می گذشت واز آنجا ماهچهٔ رایت گیتی فروز پرتو وصول براوجان انداخته کوشك غازانی ازفر نزول صاحبقرانی غیرت افضای بروج آسمانی شدوچون چند روزدر آن مقام بعیش ونشاط اوقات بگذرانید خرم ومسرور بتبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی ازهراة وخواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلك اقتدار رسیدند و چون خواجه عمادالدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این هردو خواجه بمنصب مشرف گشتند وجمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نو پیوسته برامیر جلال الاسلام ودیگر وزراء عظام تقریر کردند وجلال الاسلام وخواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی درقیدوحبس افتادند ومبلغی کلی برهریك تحمیل شد محصلان جلال الاسلام را آن مقدار تعذیب وشکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی برخود زد اماچون کاری نبود جراحان زخم اورا دوختند تاالتیام یافت وامیر تیمور فرمود که اوسردار لشگر تازیك

بوده دیگر درمهم ما دخل نکنند ومهم خواجه محمود شهاب بعداز نقدوجنس که تسلیم نمود بردویست سراسب متوسط القیمت قرار یافت وخواجه اسمعیل خوافی دفترنام و ناموس را بآب رذالت شست وشوی داده وهرروز بردردولتخانه می نشست وبدر بوزه ازمردم چیزی می طلبید وآنچه ازدوست و دشمن میگرفت ازخرج محصلان فاضل نمی آمد در آن اثنا صاحب قران کشورگشای از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قراتونه خواجه اسمعیل کشته گشت .

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان وقشلاق فرمودن درقرا باغ وآمدن سلطان احمد ببغداد وفرار نمودن بادلی پردرد وداغ

امیر تیمور گورکان بعد از آنکه مدت یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید وازجانب گرجستان برادرملك گرگین باپیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده ازراه گنجه وبردع نهضت نمود ودر۲۲ ماه ربیع الاخر سنه ۸۰٤ ماهچهٔ لوای جهانگشای سایهٔ وصول برآن دیارانداخته قبه بارگاه خسرو جم اقتدار وشاهزادگان کامکار باوج فلك دوار افراخته شدودرآن اثنا خبر آمد که امیر زاده محمدسلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان ازسرحد مغولستان بمرافقت امیرحاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بوده چون بنیشابور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده وشاهزاده حشمت آئین اورا تجهیزو تکفین کرده روی بمقصد آورده حالاازاردبیل گذشته است ودراقتام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیرحاجی سیف الدین تاسف نموده وازوصول میرزامحمدسلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن دری برج دولت واقبال مامور گردانیدوایشان بموجب فرموده عمل نموده درکنار آب آق و یلوق شرف تلاقی دست داد وازجانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسید وباتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدیدارجد بزرگوار سرافراز گشت زانوزده تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه بگذرانید وصاحبقران دریانوال آن قرة العین سلطنت را درآغوش مهربانی کشیده ببسط بساط نشاط اشارت فرمودچندروز بعیش وطرب بسر برده اصناف نوازش وانعام درباره میرزامحمد سلطان بجای آورده ازجمله نه تغوز اسب نقره خنك مجموع مزین بزرین بوی بخشید و بعداز آن عزم شکار فرموده دراثنای افکندن آهو ونخجیر نظرمبارکش بر نهری خراب افتاد که از آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابر آن برخاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می کنیم باید که بعدازما نیزسلاطین آثار خیرات مارا ملاحظه فرمایند وازآب ارس بحفر نهری فرمانداد وتواچیان زمین را برامرا

قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کنده شد که ده فرسخ طول داشت و آنرا بنهر برلاس موسوم گردانید وچندین قریه‌وقصبات و باغات بآب آن‌جوی احداث یافت ودرآن زمستان بامیر تیمور خبر رسید که سلطان احمدجلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی ازروم ببغداد آمده آمده وهمت برزراعت وعمارت آن‌خطه گماشته بنابرآن صاحبقران کامکار چهارفوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزددیارعرب فرمود واشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند ومواد انتعاش سلطان‌احمد رااز آن‌ولایات منقطع گردانند وحسب‌الحکم امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ وامیر سلیمان شاه وجهان‌ملك و پیرعلی‌تاز ازراه‌لرستان وخوزستان متوجه واسط گشتند وامیرزاده ابابکر وامیرجهانشاه بصوب‌بغداد روان‌شدند وامیرزاده خلیل‌سلطان وامیرزاده سلطانحسین‌روی ببعضی دیگر ازآن‌ولایات عراق‌عرب آوردند وامیر برندق بن‌جهانشاه بافوجی ازامراء جلادت‌پناه تاخت جزیره‌را پیشنهادهمت کرداما امیرزاده ابابکر وامیرجهانشاه بیك‌ناگاه ببغداد رسیده سلطان‌احمد آنمقدار سراسیمه شد که‌مجال جامه پوشیدن نیافت وبتوی پیراهن خودرا درکشتی‌انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر درآنطرف آب براسبان بادرفتار سوارگشته بطرف حله گریختند وامیرجهانشاه ایشان‌را تعاقب نمود وسلطان‌احمدجسررا ببرید وبجانب جزیره خالدو مالك بیرون‌رفت وامیرجهانشاه عنان بازکشید وسایرشاهزادگان وامرا بهرجارسیدند ازمخالفان هرکس که یافتند بغارتیدند وسرکشان‌را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان‌درعراق عرب بپایان‌رسانیده دراول بهار درپل خاص که‌دردوازده فرسخی‌بغداد است بهم‌پیوستند وعازم‌اردوی همایون گشتند .

ذکرشمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تائید

درآن‌اوان که امیرتیمور گورکان درفتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصرروم ایلدرم بایزید بتحریك سلطان‌احمد جلایر وامیر قرایوسف لشگر بارزنجان کشیده آن‌بلده را مفتوح ساخت وبشفاعت‌سلطان‌احمد ازسرجریمه طهرتن گذشته‌بار دیگر حکومت ارزنجان بوی‌داد اما زن‌وفرزند اورا برسم نواباخود برد ودرآن‌وقت که‌امیرتیمور گورکان‌ازتبریز بنخجوان خرامید امیرطهرتن بملازمت شتافته کیفیت‌حال عرضه کرد و برزبان‌آورد که‌ظاهراً قیصرازاین‌جسارت نادم و پشیمان گشته وداعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار واستغفار بگشاید مع‌ذالك غایت حمیت‌خسروانه باعث توجه بجانب روم‌بود ودرمجالس گاهی باظهار مافی الضمیر زبان‌الهام بیان‌می‌گشود وخبرعزیمت آنحضرت درآن‌مرزوبوم شیوع یافته بعضی‌ازناصحان مشفق بعبارات‌موافق

ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابر آن قیصر یکی از قضات آن ولایت را باامیر جهة آن مهم ارسال داشت وایشان درقراباغ اران بآستان صاحبقران کامران رسیده نامه ایلدرم بایزید راکه مضمون آن رعایت طریقه اطاعت مفهوم می گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رومیان پیوسته باکفارفرنك جنك میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیراکه نمیخواهم که ازمرورعساکر منصور دیار اسلام ویران شود و اینمعنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قرایوسف که مشوش اوقات مسلمانانست ازضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده است مناسب آنست که اورا بکشد یامقید بدینجانب فرستد یااز قلمرو خوداخراج کنند تابین الجانبین بیگانگی تبدیل یابد ودروقت توجه بغزاء کفار پرتو امداد مابروجنات احوال مجاهدان روم تابد ایلچیان بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوارشده بعد ازفراغ ازآن مهم ایشان راخلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت دادوفرمود که من بسّر وعلانیه میگویم که دراین زمستان هم اینجاقشلاق میکنم واول بهار بحدود روم میشتابم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهوالمراد والا **بیت** به بینیم تاآسمان بلند ☆ کرا گردن آرد بخم کمند - و صاحبقران بایزید جمپای ایجیکده را برسم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تابعرض ایلدرم بایزید رساند که اگر ازصمیم قلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرایوسف راچنانچه گفتیم به فیصل رسانی ویکی ازخواص خود بدینجانب فرستی تاقواعدعهدوپیمان تاکید یابد وشرار وخامت مخالفت وعناد برصفحات احوال بلاد وعباد نتابد والتوفیق من الله المجید ومنه الاعانته والتائید ۰

گفتار دربیان توجه صاحبقران عالی گهر بجانب ممالك قیصر

سلاطین سایه پروردگارند ☆ که دشوار جهان آسان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر ☆ نباشد کارشان جز فتح کشور مخالف گر بود چون کوه خارا ☆ نگردد در دل ایشان مدارا بسان کوه کن سویش شتابند ☆ زمیدان داریش گردن نتابند بدام اهتمام و تیر تدبیر کنندش صید چون آهو ونخچیر ☆ نظیر این تقریر وشبیه این تحریر حال صاحبقران کشور گیراست که باوجود انواع اسفار مشقت آثار وتکرار مقابله وپیکار که درآن چند سال متعاقب ومتواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلاازوفور استعداد وکثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای رای امراء صف آرا توکل برتائید ملك ملك بخش عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید وچنانچه تفصیل آن ازمساعدت وقت مأمولست لوای اقتدار درآن دیار برافراخت وقیصررا شکست داده اسیرودستگیر ساخت تبیین این مقال وتوضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه اربع وثمانمائه نزدیك بپایان رسید وانجماد ازطبیعت

عالم‌زایل شده آثار اقتدار سلطـان بهارظاهر گردید صاحبقران‌کامـکار راخیال توجه بجانب روم‌برخاطر خطیر عبور نمود ودربعضی ازمجالس‌شمهٔ ازین معنی‌اظهار فرمود امراء کبار بحسب‌باطن‌برین عزیمت انکار کرده‌باهم گفتند که روم مملکتی است‌درغایت وسعت وایلدرم بـایزید باجنود آسوده‌مستعدرزم ومحاربت ومامدت سه‌سالست که‌یورش می‌کنیم وپای درمیدان‌قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر که شمهٔ ازینمعنی بعرض رسانیم وحضرت صاحبقران را ازین‌داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس‌الدین المالیغی‌راکه بواسطه‌کیاست وسخندانی درمجلس صاحبقرانی راه سخـن‌داشت برآن آوردند که بهنگام مجال‌سخن‌عرض نماید که امرا درباب امضاء عزیمت‌روم تامل‌دارند ومنجمان نیزاین یورش رامکروه میشمارند وچون‌شمس‌الدین اینسخن رابمسامع جاه و جلال‌رسانید صاحبقران‌ستوده خصال‌ازوی‌پرسید که تو سخن اهل‌نجوم رااز کجامیگوئی شمس الدین از جواب عاجزشد و امیر جلال الاسلام جرات کرده فی الحـال زانو زده معروضداشت که‌مااین‌یورش‌رابخلاف رای امراواستصواب اصحاب تنجیم اختیارمی کنیم وبعنایت‌آلهی وقوت دولت پادشاهی امیدمیداریم که فتح‌روم میسر پذیرفته قیصر اسیر ودستگیرشود وصاحبقران داشورجهة رفع‌دغدغه‌خاطر انور درساعت مولاناشهاب‌الدین عبدالله‌لسان‌راکه مقتدای‌افاضل حکماء دوران بود طلب فرموکو وبمبالغهٔ تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جوابداد که بنده تقویم امسـال رانوشته‌ام وشرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوتست واخترشوکت دشمن‌درنهایت‌ضعف وچون درآن‌اوان‌ذوذوابه‌دربرج حمل‌ظاهرشده بودچنانچه درآخر روزوقت غروب شفق ازجانب مغرب مینمود وبعدازچـندروز هنگام‌صبح ازطرف مشرق طلوع‌مینمود مولانا عبدالله کتابی ازمؤلفات محیی‌الدین مغربی به‌مجلس همایون‌آورده نقل‌ظاهرساخت که‌ظهور ذوذوابه دربرج حمل‌دلیلست برآنکه لشگری‌از جانب‌مشرق آمده بربلاد روم استیلایابد وحاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته‌درروز یکشنبه‌هفتم‌ماه‌شعبان موافق اول‌روز نوروز جلالی ومطابق‌ابت‌ئیل ازقراباغ اران متوجه بیابان‌شمکور گشت **بیت** میان بست‌ترك قیامت هجوم ☆ بخونـریز رومی‌و تاراج‌روم بجنبید ودرجنبش آمد جهان ☆ فلك سای برکـلاه مهـان وچون حوالی منکول ازفرنزول همایون رشك‌روضهٔ‌رضوان شدبعرض رسید که دربن حدودحصار یست موسوم بترتوم وقرب دویست نفراز گرجیان بی ایمان درآن توطن دارند فرمان‌واجب الاذعان نفاذیافته‌عساکر ظفرآثار فی‌الحال روی بتسخیر آنحصار آوردند و مدت‌پنج روزبه محاصره ومحاربه پرداخته روزششم فتح میسرپذیرفت و مشرکان ازضرب شمشیر آبدار غازیان بآتش دوزخ پیوسته قلعه‌باخاك راه‌یکسان‌گشت بعداز آن حاکم ترتوم بناه‌بدرگاه‌عالمپناه آورده عفو پادشاهانه اورابجان امان‌بخشید وصاحبقران کشورستان ازآنجا باونیك رفته خواتین‌وآغایان وشاهزادگان خوردسال رابجانب سلطانیه باز

گردانید وازاونیك نهضت همایون اتفاق افتاده صحرای ازرروم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم گشت وشاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت وآن قلعه ایست درهفت فرسخی ارزنجان وازغایت رفعت ومتانت آن دیدهٔ فلك حیرانست وامیرزاده محمدسلطان متکفل فتح آنحصار شده باطایفه ازامرا وبهادران وفوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب شتافت وایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشهٔ پیکار چون کبك کوهسار برآن حصاراستوار بالا دویدند وآن حصن حصین را ازروی غلبه وقهر مسخر ساخته خبرفتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارك دررکاب آورده بدانجا خرامید وآن قلعه‌را بنظر احتیاط دیده کوتوالی آن‌را بطهرتن مفوض گردانید و ماهچه اعلام گردون ممـاس ازآنجا نیزدرحرکت آمده چون پرتووصول برولایت سیواس انداخت بایزید جمپای ایلجیکده کـه برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر بازآمده فرستـادگان بوسیلهٔ امراء عالیشان عز بساط بوسی دریافته چندجانور شکاری وده سر اسب پیشکش گذرانیدند وپیغامی که موافق مدعاء صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت وبیلاکات رارد کرده فرمود که چوسعادت مساعدت ننماید نصیحت و نیکخواهی کسی‌را فایده ندهد ایلدرم بایزید بامردم سخنی میگوید وهرنفس طریق مطلوبی میپوید اگرقرا یوسف‌را میفرستاد وقلعه کماخ رابگماشتگان میداد آن مملکت بسلامت می‌ماند الحمدالله که بی‌منت اوحصار کماخ بتصرف بندگان این آستان درآمد اکنون اورا بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه وار پای ثبات استوار دار ع من اینك رسیدم نگه‌دار جای ٠

ذکر نهضت صاحبقران ظفرعطیه بجانب قیصریه وانکوریه ونزدیك رسیدن قیصر وتعبیه سپاه ولشگر

صاحبقران هفت کشور درصحرای سیواس جبه دیده فرستـادگان قیصررا اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه هاروك رافتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت وبعدازوصول رعایت رعیت آن بلده فرموده سپاه ظفرپناه رابه برداشتن ذخیره اشارت نموده ازآنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم اراضی شهرمعسکر نصرت بهر گشت ودرآن مرحله ازقراول خبرآمد که سیاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشگریان روی سوی دشمن بتوره فرود آمدند وطریقه حزم مرعی داشته گرداگرد اورادو خندق کندند و بچرومنـد مستحکم گردانیدند ورایت

نصرت آیت از آنجا نیز درحرکت آمده چون سایه وصول برقیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آنحصار بود برج وباره مضبوط ساخت و دروازها فروبسته ابواب عناد باز-گشاد بهادران موکب ظفرشعار روی جلادت بحصار آوردند وآغاز انداختن سنك وتیر وتفنك کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنابر اشارت علیه سپاه دست ازجنك انکوریه بازداشته یك اسب تاختن پیش رفتند وآب رادرعقب گذاشته بتوره فرود آمدند ودر آنشب لشگر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشت وازوقت جولان جیش درفضای سپهر تازمان طلوع ترك رومی روز نقش خیالات عجب برلوح خاطر مینگاشتند چه ایلدرم بایزید لشگری داشت درغایت کثرت واستعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا وجهاد و سپاه امیر تیمور گورکان ازمدت سه سال باز لاینقطع درسفر بودند وبادشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور میگشودند وصاحب-قران سعادت قرین بیشتر شب را بتضرع وزاری گذرانیده ازحضرت باری یاری میطلبید ودر وقت تباشیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب شرقی انتساب درفضای سپهر زنکاری بلند گردید ع میان بست برقصد بدخواه چست وبرباره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود ودلاوران جوشن پوش ومبارزان پرجوش وخروش فوج فوج مصرع چودریای جوشان بهنگام موج درجنبش آمدند وازاشعهٔ اسنه دیدهٔ روشنان فلك خیره شدو ازهیجان گرد وغبار آئینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار برانغار سپاه نصرت شعار ازصولت میرزا شاهرخ وامیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت وازتهور امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغا یبوغا و سونجك بهادر و دولت تیمور مواد اعتضاد سمت تضاعف پذیرفت وقبیل ایشان میرزا سلطان حسین بود وعلی سلطان تواجی ومرسی وتوموغاء ودر جوانغار لشگر فیروزی اثار علم شوکت و اقتدار میرزا میرانشاه بذروه مهر و ماه رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق وعلی سلطان قوچین ومبشر وطهرتن وحاجی عبدالله عباس وسلطان سنجر وحاجی سیف الدین وتابسان شیخ ابراهیم شروانی آنجانب را مزید ومکنت بخشید وقبیل ایشان امیرزاده ابابکر وامیر جهانشاه وامیر قرا عثمان وتوکل برلاس وپیرعلی سلدوز بود ومساحچه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب ازمطلع قول طلوع نمود وجمعی کثیر ازاعاظم شجعان جنگجوی واکابر دلیران بهرام خوی بسایهٔ چتر همایون فال استظلال جستند بیت شد آراسته قلب محشر نهیب ✲ زبیژن عنانان بهمن رکیب ✲ وهراول قول امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و برادرش امیرزاده اسکندر وامیر شمس الدین عباس وامیر شاه ملك والیاس خواجه وشیخ علی بهادر وزمره دیگر ازاهل تهور قرار گرفتند وامیر تیمور صاحبقران چهل قشون آراسته درپیش خویش بازداشت تاکه درهر طرف بکومك احتیاج افتد فوجی از پردلان را بدانجانب فرستد وچندزنجیر فیل فلك شکوه مندبیلتون مانندرا که ازبقایاء کرایم غنایم هندوستان بود کجبیم انداخته و باسلحه واسباب رزم مکمل ساخته

بر بالای هر یك فوجی از اصحاب قبضه که خدنك ایشان بسان تیر قضا هرگز خطا نشدی معدومهیا گشتند ومقدم برصفوف جنود ظفر درود بایستادند القصه تعبیه ملازمان عتبه علیه بترتیب و آئینی صورت بست که پیکر ظفر واله وشیفته و پرچم اعلام ایشان شد وتوسن سپهر بدلگام بکام ارادت رام کام ومرام ایشان گشت **نظم** سپاهی بر آراست صاحبقران ☆ که لرزید ازهیبتش آسمان ☆ سراسر کماندارو شمشیرزن ☆ بجان رزمخواه وبدل تهمتن ☆ زره پیرهن کرده آهن قبا ☆ درآهن نهان گشته سر تا بپا واز آنجانب ایلدرم بایزید بترتیب وآراستن سپاه قیام نمود ودرمیمنه پسر برلاس افرنجی راکه برادرزنش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن بازداشت و نشان ایشان مجموع متلبس بلباس آل عباس بودند ودرمیسره پسر بزرگتر خویش را مسلمان چلبی بالشگری کثیر ازرومیان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی وعیسی ومصطفی رادرعقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود وبه کرشیخی مشهورشده بود با سایر امراء مشهور مثل بال قوج پاشا وعلی پاشا وعیدبیك وتمورتاش وفیروز وعیسی بیك و حسن پاشا وخلیل ومرادو یعقوب و یوسف و تنکری برمش واحمد ومحمدی ومقبل وغیر ایشان از شجعان بردل درمواضع مناسب قرار گرفتند **رباعی** دولشگر نگویم ز آهن دو کوه ☆ بدوران نمودند فروشکوه ☆ میان دو دیوار آهن بنا ☆ یکی کوچه آمد ز شهر فنا

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید وگرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صباح روز جمعه ۱۹ ذیحجه سنه اربع وثمانمائه بابن ترتیب وآئین آن دو پادشاه برخشم وکین در برابر یکدیگر رسیدند وسپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از بادصرصر در تموج آمده غریو سورن ونفیر باوج فلك اثیر رسانیدند وصبر وشکیب ازدل مبارزان رمیدن گرفت ومرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاده سپر چین قهردرابرو افکنده سخت روئی پیش آورد وشعله سنان بپهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد وشمشیر نهنك آهنك رخنه دراساس حیات جوانان انداخت وگرز گران سنك سر گردن کشان نرم ساخت **نظم** چکاچك شمشیر برنده فرق ☆ زمین را بدریای خون کرد غرق ☆ بساخون که از تارك اهل روس ☆ برآورد سر همچو تاج خروس ☆ چنان ریخت کو بال برمردجنك ☆ که گوئی ابابیل می ریخت سنك ودر آن روز نخست میرزا ابا بکر یکران مسابقت درمیدان مبارزت رانده ازقبیل برانغار سپاه نصرت شعار برجوانغار مخالفان تاخت واززخم پیکان تیرخدنك اساس ناموس مسلمان چلبی راچون آبگینه حلبی از ضرب سنك درهم شکست وامیرجهانشاه وامیر قراعثمان نیر بر آنجانب حمله کرده دست چپ رومیان را برهم زدند ومحمد چلبی که ولدارشد

قیصر بود و به کرشجی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه منصور مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بمدد جوانغار شتافته برق تیغ جهانسوزش برفرق برانغار دشمنان تافت و برلاس افرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید **نظم** گهی تند دریای توران زموج ✿ رسانید آسیب طوفان باوج ✿ گهی آتش رومیان گشت تیز ✿ بعیوق بر گرد دود ستیز ✿ آخر الامر آثار ضعف در جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا بیکبار جنك پیش برند و شاهزادگان و امرا جمله حمله کرده **بیت** دو لشگر بیکدیگر آمیختند ✿ ز گیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بسکه باران خون افشاند گرد از فضای معرکه هیجا فرونشاند و شعله سنان جان ستان چنان و چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا پر بسوخت **بیت** سنان آتش کین برافروخته ✿ پر مرغ را در هوا سوخته در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان شش قشون از رومیان را که بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید باسپاه قول بر شاهزاده حمله کرده و او را بپایان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشگر روم را بچشم احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و میرزا میرانشاه و امیرزاده سلطانحسین و امیر سلیمانشاه بدانجانب تاخت و جریك منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات بیفشرد و بهنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترك ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بشیب آورده سپاه منصور کوچه دادند و دست بتیر و کمان برده شیه آغاز کردند **بیت** شپاشاپ پیکان الماس گون ✿ بدریا رسانید سیلاب خون و قیصر بسان بادصرصر از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هرچه تمامتر مسافت می پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم بایزید اسب برانگیخته بوی رسید و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد **بیت** رساندش هژبر کیانی کمان ✿ بدرگاه صاحبقران زمان در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته بسده سینه حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را گشاده بتعظیم و احترام هرچه تمامتر در آوردند و در مقامی لایق نشاندند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه رحمة الله نقل نموده اند که سیدی احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه خجسته در آوردند و آنحضرت نخست قیصر را سخنان درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق مورخان امیر تیمور گورکان در آن محفل بزبان عتاب از روی رفق قیصر

راگفت هرچند ظهورخیروشر منوط ومتعلق باراده قادرمختار وخالق بشراست امادرعالم اسباب موجب این‌همه محنت که بتورسیده توخودکردهٔ زیرا که‌درقبول‌جزئیاتی که ازتو التماس کردیم اگرمضایقه‌نمی‌فرمودی بین‌الجانبین‌طرین موافقت مرعی‌می‌بود وبواسطه عبورموکب منصور گزد ملال برساحت احوال سپاهی‌ورعیت این‌دیار نمی‌نشست ومع ذالك همکنان‌را معلوم است که‌اگرقضیه برعکس واقع‌می‌شد وتراظفر ونصرت دست میداد ازآثارسخط وغضب توچه‌امور ناملایم درباره من ومنتسبان بوقوقوع می‌انجامید اکنون بشکرانه این‌فتح‌وفیروزی درحق‌تو‌و اولاد توجز نیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باك‌مدارودغدغه بخاطرراه مده ایلدرم‌بایزید بجرایم‌خویش معترف شده زبان‌بدعاوثنا برگشاد وامیرتیمورگورکان مراحم‌خسروانه‌شامل‌حال‌قیصر گردانیده خلعتی‌پادشاهانه‌در قامت‌قابلیتش پوشانید وبوعده‌های جمیل دل‌پریشان‌اورا جمع‌ساخت ایلدرم بایزیدچون آن عواطف‌واشفاق مشاهده‌فرمود ومعروض‌داشت که‌فرزندانم‌مصطفی‌وموسی درمعرکه بامن‌بودند امیدآن که‌ملازمان درگاه بتفحص‌حال ایشان مشغولی فرمایند وهرکدام را زنده یابند بمن‌رسانند ودرساعت‌تواچیان بفرمان‌حضرت صاحبقران باطـراف وجوانب تاختند وبعداز چندروزموسی راپیداکرده بآستان‌اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده رانیز خلعت‌فاخره پوشانید ونزدپدر فرستاد ودرآن ایام‌نزدیك‌به بارگاه فلك‌اشتباه خرگاهی بتکلف جهة‌قیصر برافراشته‌بودند وحسن‌بیك برلاس‌وبایزید جمپای بمحافظتش قیام‌می‌نمودند.

ذکرشمهٔ‌ازاحوال‌ممالك روم‌و انتقال‌قیصرو امیر زاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم

چون امیرتیمورگورکان ازهجوم سپاه‌روم فراغت‌یافت‌قرین‌فتح‌و نصرت درمرغزار انگوریه‌نزول اجلال‌فرمود ویعقوب کوتوال کلیدقلعه انگوریه بآستانه علیه‌آورد ومال امانی‌ازآن‌بلده بحصول‌پیوست وهمدران ایام فرمان‌همایون نفاذیافت که‌امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده ابابکر وامیرجهانشاه‌وامیرشیخ نورالدین وامیرسونجك‌ببیرساکه‌در آن‌زمان تختگاه قیاصره‌بود روند وامیرشیخ‌نورالدین اموال‌وخزاین ایلدرم بایزید را ضبط‌کرده وامیرزاده‌محمد سلطان باسایرهمراهان تاکنارآب اسریقه‌تاخت کنندوایضا حکم‌شد که‌سلطان‌محمود خان وامیرزاده اسکندر وامیرزاده‌سلطانحسین وامیرسلیمان شاه ورستم طغابوغا وسیدخواجه‌وپیرعلی سلدوز حسب‌الحکم عازم قوینه‌وآق‌شهروقرا حصار وعلانیه وعدالیه کردند واین‌هردوطایفه متوجه‌مقصد گشته بهرجا رسیدند کمال اقتدارظاهر گردانیدند وامیرزاده محمدسلطان تاکنارآب اسریقه تاخت کـرد وپسر کلانتر قیصر امسلمان چلبی راکه‌بآنجا گریخته‌بود وغلبه‌ازگریختگان فراهـم آورده

بگریزانید تا از آب بغاز گذشته باسریقه رفت و کوچش اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر ومنصور باغنایم نامحصور مراجعت نموده ودرمرغزار نیکی شهر قرار گرفت ودر آن اوان زن ودودختر قیصر ودختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیرشیخ نورالدین افتادند وسلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود وقرا یوسف نیز دروقت طلوع ماهچه الویه علیه برافق قیصریه از برسا بطرف حله شتافته بود القصه چون امیرشیخ نورالدین از ضبط اموال برسا غارت وتاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را بامنکوحهٔ اودسنته بنت برلاس افرنجی ودخترش باردوی همایون برد وحسب الحکم نزد قیصر فرستاد ودرخلال آن احوال سلطان محمودخان درکیجیک برلغ وفات یافت وامیرتیمور ازشنیدن ماجراء مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد واز برای ترویح روح او خیرات وصدقات بفقرا و مساکین داد وفرمان فرمای بلاد وعباد از نواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت افزای قلعهٔ فیروزه کار گردون ساخت ودر آن ایام امیرزاده خلیل سلطان وامیرمبشر ودولت تمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت وچون امیر آقبوغا درهراة وفات یافته بود امیرمضراب جاکورا بجای اوروان فرمود آنگاه ماهچه رایت آفتاب عطیه ازسوری حصار درسیر آمده پرتووصول بر کوتاهیه انداخت وبنابر آنکه آن بلده بلطافت هوا وعذوبت ماءموصوف بودمدت یکماه مضرب سرادقات عزت گشت بعداز آن امیرتیمور گورکان عزم تنقورلغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود وچون بحوالی التونتاش رسیدروزی بزم عیش ومجلس عشرت درغایت آراستگی مرتب گردانیدوایلدرم بایزید رامنظور نظرمکرمت ساخته بدان صحبت جنت صفت طلبید وچون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشائهٔ می ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف درباره قیصر اظهار فرمود از آنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود وبعداز آنکه خاطر خطیر خسرو جهانگیر ازتمهید بزم عیش باز پرداخت باردیگر پرتواهتمام برسرانجام مهام جهانیان انداخت ومولانا بدرالدین احمد ولدشیخ شمس الدین محمدجزری رابرسم رسالت بجانب مصر فرستاد وبملك فرج پیغام داد که میبایدخطبه وسکه درآن دیارباسم والقاب همایون ماآرایش یابدواتلمش ازقیدنجات یافته بدینجانب شتابدوالاهمای لوای کشورگشا بعداز مراجعت ازولایت روم متوجه آن مرز وبوم خواهدبودومقارن آنحال ایلچی تاکورحاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهاریافته بدرگاه عالمپناه رسید واشرفی بیشماروتحف بسیار بگذرانید وخبر اطاعت فرستنده خودبعرض رسانید وصاحبقران منصوراوراخلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت وچون موکب همایون درتنقورلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که درزمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضارا باشغل خطیروزارت جمع کرده بوداز پیش پسرش مسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو برصحیفه جریمه قیصرزاده کشد قدم از

سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت امسلمان را بگوی که آنچه در پردهٔ غیب مسطور بود بظهور آمد اکنون مضی مامضیٰ ع که گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند بیدغدغه باینجانب می باید آمد تا غبار مخالفت از آئینهٔ موافقت سمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محفوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت وچون حریف خویف آغاز دم سردی کرد و لشکر برد دست برد بغارت باغ و بستان بر آورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت بجانب دست راست برافرازد و هر کس سر خلاف داشته باشد از بنیاد بر اندازد و در شهر مغنی سپاه قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بآنطرف رفت و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که درجوانغار بود ولایت کرمیان ایلی مقرر شد و ماهچهٔ اعلام نصرت انجام از تنقور لغ در حرکت آمد و بعد از قطع منازل شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار بآستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شده اورا درلباس گناه کاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرده امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت برسر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمستان که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن بآب دریا اتصال دارد و یکجانب بخشگی و جمعی کثیر از کفار فرنك آنجامی باشند و آن قلعه را ازمیر می خوانند و در مواضع متبر که میدانند و بمسافت یك اسب تاختن از آن حصار دو قلعه دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را نیز ازمیر می نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و کبران دایم نیران قتال اشتعال دارد و بنا بر آن که فرنگیان را بنگاه داشتن ازمیر کبران اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقران مؤید منصور بر چگونگی حالات آنقلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر کبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را با زمین هموار گردد و غایت استواری ازمیر و ایام محاصره آن از ین قطعه که در ظفر نامه مسطور است بوضوح میپیوندد **قطعه** ازمیر خراب گشت ازمیر ✿ تیمور مؤید جهان گیر و آن قلعه که هیچ شاه نفکند ✿ بر کنگره اش کمند تسخیر در جنك که هفت سال قیصر ✿ ننشاند بر ان غبار تغییر بگرفتن و کندنش ز بنیاد ✿ زین شه بدو هفته یافت تیسیر اینست کمال کامکاری ✿ بازوی قوی و حسن تدبیر و چون صاحبقران کشور گیر از مهم ازمیر گبران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت وایشان را اسلحهٔ بسیار و آلات وادوات بیشمار بخشید تا اگر کفار فرنك بعزم جنك

متوجه ایشان کردند درمقام مقابله ومقاتله توانند آمد ودر تضاعیف اینحالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد امسلمان چلبی بدرگاه فلك اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسبان راهوار وجانوران شکاری واقمشه نفیسه ونقود نامعدود همراه آورد و بوسیله امراء عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافت کیفیت اخلاص و دولتخواهی امسلمان رابشرف عرض رسانید ومنظور نظر عنایت ورعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسریقه و توابع ومضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و در بن باب برلیغ جهان مطاع بالتمغاء همایون رسید وشیخ رمضان بانعام خلعت فاخره واسب مکمل بزین زر سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت وهمدرآن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بپابیوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید واو نیز نوازش یافته بازگردید آنگاه رایت ظفر پناه ازازمیر مراجعت کرده سایه التفات بر تسخیر حصارالغ برلق انداخت و دراثناء جنك وجدال تیری بسینهٔ امیرجلال الاسلام رسیده شهید گردید وهمان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجائیرا بقتل رسانیدند وعیال واطفال دراسیری افتادند والغ برلق باخاك راه یکسان شد بعد ازآن اکسری وزونسبین نیز بیمن توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع آنحدود گرفت ودر آن اثنا از پیش امیرزاده محمدسلطان پسر مبشر بخدمت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضه قوی طاری شده است وازین جهة دغدغه بخاطر انور راه یافته آبان را برجناح استعجال باردوی امیرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته بفرستد تا کیفیت حال را کماینبغی باز نماید وموکب جهانگشای ازطاهر نسبین بطرف آق شهر در حرکت آمده درخلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید درروز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس وثمانمائه در آن شهر بمرض خناق وضیق النفس درگذشت وامیر تیمور گورکان دراثناء راه این خبر شنیده بغایت محزون ومتالم شد ومقارن آن حال دانه خواجه ازپیش امیر زاده محمدسلطان آمد وتقریر کرد ومولانا فرج طبیب شاهزاده رامسهلی داد ومفید نیفتاد بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید ملال خاطر همایون سمت ازدیاد پذیرفته دانه خواجه را دو اسبه بازگردانید که تارسیدن موکب فرخنده بدانجانب خبری دیگر بیاورد وبنفس نفیس بآق شهر شتافته ازغایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزیدرا دلجوئی نموده جامها پوشانیده وپسرش موسی چلبی رابخلعت خاص وکمر شمشیر مرصع وترکش بند وبار طلا اختصاص داد ویکصد سر اسب بادپای بوی بخشید وبرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش پدرخودرا که درآق شهر بامانت گذاشته بودند بآئین سلاطین به برسا بردودرعمارتی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بودند دفن کنند و چلبی برآن موجب بتقدیم رسانید وامیر تیمور گورکان آغرق رادرآق شهر گذاشته برجناح سرعت سوارووی باردوی امیرزاده محمدسلطان آورد وبعدازوصول بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت وازاین جهت ملالی عظیم بر باطن حضرت صاحبقرانی

مستولی شده همدران روز بیماررا درمحفه خوابانیده کوچ فرمود وچون سه مرحله ازقرا حصار گذشته فرود آمد درهیجدهم شعبان سنه خمس وثمانمائه که آفتاب در آخر درجه حوت بود مرغ روح امیرزاده محمدسلطان ازقفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمودوازوقوع این حادثه کبری صاحبقران سعادت انتما عنان اصطبار ازدست داد ولآلی آبدار ازلجه دیده فروپاشید وفریادو فغان امیر ووزیر وصغیرو کبیر بایوان کیوان رسید **بیت** سران ملک پیراهن دریدند ✿ دم ویال ستوران را بریدند و آخرالامر همه بقضارضا داده بتجهیز و تکفین شاه زاده مغفرت قرین مشغول گشتند وجسدش رادرتابوتی نهاده و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیرالیاس خواجه بادویست سوار ازاعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برد ودرمزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام بصدف خاك سپارد مدت عمر امیرزاده محمدسلطان بیست ونه سال بودو یکی ازفضلادرتاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده **رباعی** بگذشت بهیجدهم زماه شعبان ✿ سلطان جهانیان محمدسلطان ✿ چون نور قبره کنی جمع بنام ✿ تاریخ وفات کرددت جمله عیان.

ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدرالدین محمد وسایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملك ناصر لقب یافته بود برفتح روم واسیری قیصر وقوف یافته بیقین دانست که درمخالفت صاحبقران وافرحشمت صرفه ندارد بنابر آن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق اتلمش فرمان داد بلکه اورا ببارگاه خود طلبیدو مراسم تعظیم بتقدیم رسانید واز تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود ودر تمام بلاد مصروشام خطبه وسکه باسم صاحبقران گردون مقام آراسته اتلمش را بادو کس ازاعیان ملازمان خویش احمد و آقته نام بجانب سده سدره مقام روان ساخت و برسم پیشکش اموال وافرو نقود نامعدود و عقود جواهر ورخوت واقمشه فاخر وشمشیرهای مصری واسبان تازی ارسال داشت وقبول نمود که بعداز این باج وخراج بخزانه عامره رساند واتلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب ببوسیدند وتبرکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت اورا بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملك ناصر درصغرسن ازحجر تربیت پدرمهجور گشته رعایت حال او برذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون برجاده اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات اورا بعز قبول رسانید چنان خواهیم کرد که بفراغبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشرفین زادهماالله شرفاً وتعظیماً وتکریماً اقدام فرماید واحمد واقته را

بانعام وخلعت وزرو کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملك فرج تاج وقباو کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت ازملك روم جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قرا تاتار قرار گرفته الویه ظفر عطیه بجانب یورت‌های ایشان که در صحرای اماسیه واراضی قیصریه بود حرکت نمود و قرا تاتار قومی اند از اتراك که هلاکوخان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود وجهة شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه‌وار بودند ومواشی ومراعی راغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچه رایت همایون پرتووصول برحدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان اخی ترك ومروت بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زر نگار سرافراز شدند وبرفتن ماوراءالنهر مامور گشته طوعاً و کرهاً زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را کرن کرن وجوق جوق ساخته بر امراء تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله ورمه کوچانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند وچهارپای نخرد تاسبکبار نشوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان یکران صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت ومثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرایملك خانم وتومان آغا وچ‌پان ملك آغا وخانزاده که والده شاه زاده سعید محمد سلطان بود باسایر آغایان و شاهزادگان صغار تاحدود قلعه اونیك چتر همایون فال را استقبال نمایند وچون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال ازسیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان رابصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خودرود دیگران عزم برطی بوادی مواظبت نموده درمرغزار ارزنجان امیرطهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیدو پیشکش کشیده یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت ودر ارزروم دری سپهر سلطنت و کامکاری امیر زاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرزاده محمدجهانگیر وامیرزاده سعدوقاص برسیدند وصاحبقران ایشان رادرآغوش مهربانی کشیده ازدیدن امیرزاده محمدجهانگیر وبرادرش جراحت واقعه جانسوز امیرزاده محمدسلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرودوید و حضرات عالیات در اونیك بموکب همایون پیوسته آن واقعه هایله را بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند وسترعلیا مانند ماهی درشبکه مضطرب گشته بروجهی تضرع وزاری و گریه وبیقراری نمود که فلك زنگاری اگر توانستی برددلش اشك گلگون می‌افشاند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشته وجهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملك علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام واقدام نمودند بعدازآن فرمان عالیشأن نفاذیافته ومردم ازشعار ماتم بیرون آمدند وعواطف خسروانه همه‌را باعزاز واکرام خلعت وانعام بنواخت وجهت احراز مثوبت عزم یورش گرجستان را پیشنهاد همت ساخت.

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان وتفویض ایالت بعضی از ممالك بشاهزادگان عالیمکان

چون ماهچه لواء کشور گشای از ممالك روم باز گشته پرتو وصول برحدود گرجستان انداخت وملك گرگین باقدام اخلاص وعبودیت موکب همایون را استقبال ننمود وعصبیت دین وغیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت ودر آن ولا پسر آقبوقا گرجی باتبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید ومتعاقب او کوستندیل برادر ملك گرگین نیز ساحت آستان دولت آشیان را مقبل و ملثوم گردانید و همچنین در هر منزل سروران و حکام بخدمت می شتافتند وپیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص میبافتند وچون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی برحال امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ افتاده باردیگر حکومت شیراز باو سمت واختصاص پذیرفت وامیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد این خبر شنیده عازم اردوی همایون گردید ودر منزل خانسار ازاعمال جرباذقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را بدان بلده فرست و خود بوروجرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آورد وهمدران مرحله میرزا پیرمحمد ومیرزا رستم بایکدیگر ملاقات کرده هر یك روی باولکاء خود آوردند وامیر تیمور گورکان بعداز آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دارالسلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب را تاواسط وبصره وکردستان وماردین وسایر قلاع آنحدود بامیرزاده ابابکر عنایت کرد وفرمود که شاهزاده نخست بدیار بکر شتابد ومفسدان آنجائی را بتیغ سیاست نیست گردانیده درفصل پائیز بعراق عرب رود وشر قرایوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود مندفع ساخته درعمارت وزارت دارالسلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد وشرح استیلاء قرایوسف بر عراق عرب آنست که چون اودر بره ساخبر وصول موکب صاحبقرانی را بقیصریه استماع نمود هراس بیقیاس برضمیرش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت واحشام تراکمه راجمع آورده درصحرای هیبت بنشست وسلطان احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بحله پیش پسر خود سلطان طاهر رفت وآغا فیروز را که جملة الملك سلطان طاهر بود بگرفت وبدین جهت پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بیك وامیرعلی قلندر میکائیل وفرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت وبشب از آب بگذشت و روزدیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرایوسف ارسال داشته اورا بمدد طلبید وقرایوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند وباسلطان طاهر حرب کرده اورا شکست دادند وسلطان طاهر دروقت فرار خواست که

اسب ازجوی بجهاند باجبیه واسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعداز آن سلطان احمد ازصولت قرا یوسف اندیشناك شده ازوی مفارقت کرده بیغداد رفت وقرا یوسف متعاقب لشگر بدارالسلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید وسلطان احمد در گوشهٔ خزیده شخصی قرا حسن نام اورا بدید ودرشب بردوش گرفته قرب پنج فرسخ ببرد آنگاه بحشمی رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بر آن گاوسوار گشته بتکریت رفت وسارق عمر او برات که در آن دیار بود چهل سراسب واز نقد واسلحه آنچه توانست پیشکش کرد وسلطان احمد مفلوکی چنددرهم کشیده از آنجا بطرف شام خرامید وعراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید وامیرزاده رستم ازوروجرد بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست وشاهزادگان دوقول ترتیب داده روی ببغداد نهاده وقرایوسف ایشان را استقبال نموده بکنار برانقم تلاقی فریقین روی نمود وجنگی صعب اتفاق افتاده برادرقرایوسف درمعرکه کشته گشت واو بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا ابابکر ببغداد خرامید وبعمارت وزراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین وانجازومراجعت نمودن از گرجستان ظفرقرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان درآمد و امراء ذوی الاعزاز قری وقصبات آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بربلندی که درمیان دودرهٔ عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب آن بلند وهموار ودررفعت برابر فلك دوار واز طرف جنوبی آن جبل شعبهٔ جدا گشته و بارتفاع ازو برگذشته چنانچه ازبالای آن کوه بغیر پای مردی نردبان وریسمان وامثال آن برزبر آن کوه باره نمیتوان رفت وآن جبل بجز یك راه باریك پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطه تنگی دره جای نزول سپاه ونسب خیام نیست بناءعلی هذا جمعی کثیر از گرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته‌اند و کوتوالی دارند نزال نام وذخیره بسیار جمع آورده‌اند چنانچه فتح آن حصار منحصر درطول ایام محاصره است امیرتیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمندهمت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخته لوای نهضت برافراخت ومردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیراکه با لشگر بسیار اقامت درنواحی آن حصار تیسیرپذیر نبود وباسپاه اندك در میان ولایت یاغی آنمقدار توقف که ذخیره اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنهٔ ست وثمانمائه ماهچه علم نصرت شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفرقرین آغاز محاصره ومحاربه کرده ازبالای آن کوه تیر وسنك بسان قطرات باران ازابر نیسان ریزان گشت وامیر شاه ملك ودیگر امرا بفرمان صاحبقران مظفر لوادر مقابل آن

حصن حصین دو سه حصار متین بر افراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از لشگریان آنجا نشسته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته مهم بجنك و جدال بگذشت در شب جمعه ۲۱ ماه مذکور بیکجیك نامی از قوم تکریت که در کوه روی نظیر ندارند بر آن سنك باره یك بز بردو بنشانی بگشت و باز گشت و هیچکس از گرجیان را بر آن اطلاع نیفتاد و روز دیگر سر گذشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تقریر کرد رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبها سری دریك طناب و سری در دیگری تعبیه کردند و نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چهار کس از مکریتیان بران کوه باره بر آیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بر آن جبل صعود نمایند و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دومرد از اهل نبرد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نور افشان برافراخت و گرجیان تاریك دل از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دومرد بود بی اختیار آواز بر آورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که درخیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دود حیرت بدماغ گرجیان کرتین بالا رفت و نمیدانستند که بمدافعه این مردم پردازند یادفع جمعی را که از بالای آن کوه باره متوجه ایشان بودند پیش نهادهمت سازند و حربی درغایت صعوبت روی نموده آخر الامر برحسب مصدوقه الحق یعلو و لا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده نزال کوتوال گرفتار گشت و باسایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیساهای ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیکجیك و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه باره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانید و کامران و سرافراز بجانب ابخاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملك را با دیگر امرا مظفر لوا برسم منغلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را باخاك یکسان ساختند ملك گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز درآید یك نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده نماند ایلچیان سخن دان باتضرع نامها و پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاد و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علماء اسلام بانگیز امراء ذوی الاحترام عرضه داشتند که هر گاه این طایفهٔ جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعاً جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید و فرمود که بجهة خاطر تو

ازسرجرایم گرگین درگذشتم وایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آنخبر بهجت اثر بوی رسانیدند وبعد ازچند روز بازآمده هزار اشرفی که بشرف اسم ولقب همایون مشرف گشته بودهزار اسب بابسی نفایس اقمشه وکرایم‌اموال‌و ظروف واوانی زرین‌و سیمین‌وبلورین وقطعه‌لعلی خوش‌رنك آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند وملتزم جزیه‌شدند وامیرتیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت‌انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت از آندیار برافراشت و چون از آب کرعبور کرده دومنزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان درخاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران متوجه‌شد

ذکر بعضی ازوقایع و احوال علی‌سبیل الایجاز والاجمال

درموسم پائیز که اوایل ایام ظهور برودت و سرمابود و برچون کف کریمان گاه سیم بارو گاه گوهر نثار مینمود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل واحسان‌سربر زد ومهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل برسور وخندق وچهاربازار وبیوتات ومساجد وحمام وبنیادعمارت کرده اطراف آن‌را بطناب بیمودند وبرشاه‌زادگان وامرا قسمت نمودند وایشان مراسم اهتمام مبذول داشته‌لشگریان‌بجدتمام آغاز کار کردند وبیمن‌توجه‌ضمیر همایون ارتسام‌کاریکه ازدست اقتدار سلاطین ذوی‌الاحتشام درعرض یکسال‌دشوار برآیدبمدت یکماه تمام‌شد وبهرام برادرجلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت وهمدران ایام رای صوابنمای چنان اقتضا کرد که ازرودارس جدولی بریده شود که آب آن‌از بیلقان گذرد تاموجب ازدیاد معموری آن بلده گردد وشاه‌زادگان وامرا درکفایت آن‌مهم مساعی جمیله مبذول‌داشته دراندك زمانی‌جوئی که پنج‌شش فرسخ طول‌وپانزده گز عرض داشت ترتیب یافت ودر آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام‌فیروزی نشان‌بود اشراف واعیان ممالك ایران وتوران جهة تهنیت‌فتح روم وتعزیت‌شاه‌زاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی‌ستان آمده بودند و هرروز مجلس گیتی فیروز از نور حضور جمعی کثیر ازعلماء نحریر و فضلاء روشن ضمیر ازدیار اضاعت می‌پذیرفت ونکات لطیف وحکایات بدیع میگذشت روزی‌سخن بذکر فضیلت عدل‌واحسان وعلو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیرتیمور گورکان نخواست که‌آن مبحث‌بمجرد گفتار اختتام یابد بنابرآن‌ازعلمااستفسار احوال ولایات‌و کیفیت معیشت حکام‌وداروغکان فرمود هریك آنچه ازنیك وبدوخیر و شرمملکت خودمعلوم داشتند بعرض رسانیدند وامیرتیمور بتدارك اختلال احوال سابقه اشتغال‌نموده درباب‌رعایت رعیت وزیردستان‌غایت‌سعی واهتمام مبذول داشت وهمدران اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفهٔ از اصحاب درس وفتوی راکه بمزید زهد وتقوی

ممتاز ومستثنی بودند باجمعی ازاهل‌دیانت مصاحب ساخته هردونفر از ایشان رابقطری ازاقطار ممالك محروسه فرستاد تاتحقیق مهمات حکام وعمال‌نموده داد مظلوم ازظالم بستانند وستمکاران را بجزای ایشان برسانند و از وقایع آنزمان دیگری آن بودکه امیرزاده عمر ولد میرزا معزالدین میرانشاه که در سمرقند بسرمیبرد برحسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته روزجمعه غره جمادی‌الاولی سنه ست وثمانمائه بشرف پابیوس استسعاد یافت وسبب‌طلب شاهزاده‌آن بودکه ایالت ولایت آذربایجان باتوابع ولواحق برای‌ورویت او تفویض یابدیگر آنکه درآن اوان مولانا قطب‌الدین قرومی‌صدر که درشیراز برنهج عدالت سلوك نکرده بود مواخذ و مقیدگشت ودست انصاف صاحبقران خجسته اوصاف سجل اعتبار اورادرنوشت تبیین‌اینمقال آنکه درآن اوان که رایات نصرت‌نشان متوجه روم بود حضرت‌صاحبقران مولانا قطب‌الدین راجهة استخلاص اموال‌شیراز وافراغ محاسبات‌آنولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدانجانب شتافته ببهانه نثار وپیشکش مبلغ سیصد هزار دینار کپکی از رعایا ومحترفات بستاند مولاناصاعد که درآن زمان ازفارس آمده بوداین‌مضمون‌را بعرض رسانید حکم شدکه شیخ درویش الهی آنجناب رادوشاخه وزولانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را بتمام ازوی‌ستانیده بصاحبان مال‌رسانند ونوکرش ارغون‌نام‌که بامردم تعدی نموده بود از حلق‌بیاویزد وشیخ‌درویش حسب‌الحکم متوجه‌شیراز گشته چون بمقصدرسیدنخست‌ارغون نام‌را بردار اعتبار کشید وروزجمعه که گروه‌انبوهی درمسجد جامع‌عتیق شیراز جمع آمده‌بودند مولانا قطب‌الدین را درپای منبرسنگین بازولانه آهنین و دوشاخهٔ چوبین حاضر ساخت ومولاناصاعد برمنبر برآمده‌شمهٔ ازعدل واحسان حضرت‌صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید وبیت‌خواجه‌عماد فقیه‌را اندك تغییری کرده برین نهج خواندبیت اگرخراب شداین‌مملکت زشاه‌مدان ☆ که‌نزدمردم داناگناه مولاناست واز اطراف و جوانب غلغله دعا ونثار پادشاه عدالت‌انتما بگوش ساکنان عالم بالارسیده فرح وسرور نزدیك ودورمضاعف ومتزایدگردید وشیخ درویش‌درمدت دوماه‌مبلغ سیصدهزاردینار کپکی را بوقوف قضاة وامینان‌مملکت بیقصور و کسور بخداوندان اموال رسانید ودر آن باب‌محضری موشح‌بخطوط اشراف‌واعیان درست کرده‌عنان بطرف اردوی‌همایون معطوف‌گردانید ومیرزاپیرمحمدبن عمرشیخ بنداز مولانا قطب‌الدین برداشت واورا بجانب سمرقند فرستاد وبادشاه‌بادین ودادچون ازتعمیر بیلقان فراغت یافت‌جهة قشلاق بقراباغ اران شتافت وحکم همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان ولایات برسم قریلتای حاضر گشتند تامهم تفویض ایالت تختگاه هلاکوخان بامیر زاده عمر تمشیت پذیرد ودرآن اثناء منهیان بمسامع‌جاه وجلال رسانیدند که‌اسکندرشیخی ولد افراسیاب جلابی که‌حسب‌الحکم والی فیروزکوه ودماوندبود خیال‌تمرد وعصیان دارد فرمان‌واجب الاذعان‌نفاذ یافت که امیرزاده رستم وامیرسلیمان شاه بکفایت آن‌مهم عزیمت نمایند

اگر اسکندرشیخی رابیرخرد خضر وارهدایت نمایدتا بقدم‌ندم از ظلمات‌ضلالت بیرون آیدکام‌جان اورا از آب‌حیات‌عنایت شیرین‌سازند واگردرسیاهی گمراهی سرگردان‌ماند پیادگان آنحدودرا جمع‌آورده بنیادش رابراندازند وامیرزاده رستم وامیرسلیمان‌شاه بموجب فرموده عازم گشتند وهم درآن اوقات قدوهٔ اولاد خیرالبریه سیدبرکه ازجانب اندخود وازبلاد ماوراءالنهر خان‌زادگان ترمد ومشایخ اسلام خواجه‌عبدالاول وخواجه عصام‌الدین وخواجه افضل کشی پسران‌شیخ الاسلام کش‌خواجه عبدالرحمن وخواجه‌عبد ـ الحمیدباردوی‌همـایون رسیدند ومراسم‌تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوك‌جبال دبالمه وشهر یاران گیلان تاآن غایت بسدهٔ سدره منزلت نیامده بودند و بمجرد ارسال‌تحف وهدایا اکتفانموده درآنولا بموجب اشارت علیه امیرزاده‌شاه‌رخ و اعاظم امراامانند امیرجهانشاه وامیرشیخ ابراهیم شروانی وسید خواجه‌ورستم طغایبوغا بصوب‌گیلان روان‌شدند وبعداز وصول بقزل‌بقاج حکام‌گیلان مبلغی خطیر برسم خراج ارسال‌داشتند وجناب سیادت مآب مرتضوی انتساب امیرسیدرضا کیا باتفـاق امیرمحمد رشتی که ازجملهٔ اعاظم حکام‌کیلانات بودند بپایهٔ سریر سلطنت مصیرشتافتند و بزبان انکسار واعتذاز باج وخراج قبول‌نمودند ومقررشدکه هرسال بوزن شرع پانزده هزار من‌ابریشم وهفت‌هزاراسب وسه‌هزارگاو فرودآوردند وصاحبقران کهترنواز مشارالیهما را منظور نظرالتفات ساخته حکم فرمودکه آنچه ازبن جمله رسد سید امیررضاکیا و امیرمحمد باشد از قرار نصف‌مستخلص گردانند ونیمه‌را انعام‌دانند وازرسد سایرملوك گیلانات ثلثی معاف‌دارند و سیدرضا کیاوامیرمحمدراضی‌و شاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش‌بازگشتندو مقارن‌آنحال سید ستوده‌خصال امیرسیدبرکه‌برکهٔ ذات‌شریف ازعالم کثیف بازگرفته بریاض قدس‌انتقال نمود وازآن جهته خاطر همایون محزون گشته‌حکم فرمودکه نعش مغفرت مآب را باند خود برده برسم امانت دفن نمایند دیگراز وقایع قراباغ آنکه‌صاحبقران‌تاج‌بخش‌باج‌ستان ایالت‌ولایت‌همدان ونهاوندودر وجردومواضع لر کوچك را بامیرزاده‌اسکندربن عمرشیخ عنایت‌فرمود ودرآخر همـان زمستان‌سلطان عیسی‌حاکم ماردین باردیگر بملازمت خسروحشمت آئین آمده مخدرهٔ راکه نامزدامیر زاده‌ابابکر کرده بودهمراه آورد وچون‌ماه‌مبارك رمضـان دررسید وازوفات شاهزاده سعیدمحمد سلطان‌یکسال‌گذشته بودفرمان واجب‌الامتثال نفاذ یافت وامرا وارکان‌دولت بترتیب‌آش وطعام فقرا ومساکین قیام واقـدام‌نمودند وآن مجلس‌رابقرائت کلام ملك علام ودعوات صالحات ختم‌فرمودند وخانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شدکه نعش ولدمرحوم خودرا ازآنجا بسمرقند نقل‌نماید وهمدران ایام شاه‌گردون احتشام شکار فرموده اکابر واشراف‌اطراف رابصلات وانعامات‌اختصاص‌داد ورخصت انصراف‌ارزانی داشته آنجماعت دعـاگو وثناخوان روی بدیارخویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر

چون خسرو گیتی‌ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان‌عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف‌وکامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده ۱٤ ماه‌مبارك رمضان از آب ارس عبور فرمود وقریهٔ نعمت آبادرا که از قری‌شهر برلاس‌است بیمن‌همت خجسته نهمت‌مکرم ساخت ومیرزا شاهرخ که ازسر گیلان باز گشته بود درآن مقام بموکب همایون پیوست وهمدران ایام خدام‌بارگاه فلك‌احتشام طوئی‌بادشاهانه وجشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست وپنجم ماه‌مذکور صاحبقران منصور درحوالی اردبیل ممالك عراق‌عجم و آذربایجان واران وموغان و گرجستان و ارمنیه و منسویات‌آن را بامیرزاده عمر و میرزا میرانشاه مسلم داشت و برلیغ عالم مطاع موشح بالتمغاء همایون بشاه زاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاه زادگان که حاکم فارس وعراقین باشند بجار وملجار امیر زاده عمر حاضر شوند و ازامراءعظام امیرجهان‌شاه‌جاکو وامیر رستم و امیرموسی وامیرتو کل بادگار برلاس و جنید بورلدای‌را درخدمت او گذاشت‌و سفارش‌فرمود که‌حل‌و عقد وقبض و بسط‌اموران ممالك را برأی رزین وعقل دوربین امیرجهان‌شاه مفوض دانندو گوش هوش‌شاه‌زاده‌را بدرمواعظ دلپسندو نصایح‌سودمند گرانبار گردانیده بتمهید بساط عدل‌وانصاف‌وانهدام اساس جور واعتساف واجتناب ازامساك‌و اسراف وصیت‌فرمود(ولاتجعل یدك‌مغلوله‌الی عنقك ولاتبسطها کل‌البسط)وقامت قابلیت شاه زاده میرزا عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت وبانعام اسبی‌مزین‌بزین‌زرین‌مقرر گشته عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و همچنین سایر حکام ولایت بخلع فاخره وصلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش‌آوردندوامیرتیموز گورکان کنار آب آغلق راکه ببلاد رودمشهور است محل نزول موکب همایون ساخت .

ذکر فراراسکندر شیخی ازامیرزاده‌رستم‌وامیرسلیمانشاه‌ومسخر شدن قلعهٔفیروزکوه بعداز وصول رایت‌ظفرپناه

سابقاً خامهٔ سخن‌گذار اخبار نموده‌بود که امیرزاده رستم وامیرسلیمان شاه جهة تحقیق اخبارخلاف اسکندرشیخی متوجه ری گشتند وایشان بعدازوصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران‌نعمت‌صاحبقران والاکهر جایزداشته عصابهٔ عصیان برپیشانی بسته‌است و قلعهٔ فیروزکوه‌رامحکم ساخته وپسرخودرا بافوجی‌ازمازندرانیان‌آنجا گذاشته وخود

بکوهستان چلاو ورستمدار گریخته بنابرآن امیرزاده رستم‌وامیر سلیمانشاه پیادگان قم وکاشان وآوه وساوه‌را جمع آورده متعاقب‌اسکندر رستم‌دار برستم‌دار شتافتند وملك کیومرث راکه‌از قلعهٔ نور بیرون‌آمده‌بودندو بدیشان پیوست گرفته نزد اسکندرشیخی فرستادندو بیغام دادندکه دشمن تورا مواخذگردانیده ارسال داشتم تاغایت‌عنایت مارا نسبت بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمائی اسکندر در حال ملك کیومرث را مطلق‌العنان ساخته بآن سخن‌التفات نکردو بجبال سخت‌وعقبات پردرخت تحصن جست و صورت واقعه‌از آنهارامیرزاده‌رستم‌وامیر سلیمانشاه درکنارآب آغلق‌بعرض‌امیرتیمور گورکان رسیده قاصدی‌بجانب خراسان‌روان فرمود که امیرمضراب جاکوبراه ساری و آمل عزم رزم اسکندرنماید و ایضاًفرمان همایون نفاذیافت‌وامیرزاده‌اسکندروامیرزاده شاه ملك از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آنحضرت از کنار آب آغلق نهضت فرموده پرچم‌علم نصرت شیم‌سایهٔ وصول بر موضع‌سرچم‌انداخت‌واز آنجانیز کوچ‌واقع شده بیستم شوال سلطانیه محل‌نصب سرادقات عزت وجلال گشت وچون صحرای قزوین مضرب خیام‌عساکر ظفرقرین شدامیرزاده ابابکر که‌از بغداد دو اسبه‌رانده‌بود روزنهم بدان‌منزل رسید و بمزدستبوس جد بزرگوار استسعادیافته بوسیلهٔ سرآیملك خانم وامیر شیخ‌نورالدین درخواست کردکه‌پدرش امیرزاده میرانشاه دربغداد بااو باشد وملتمس اومبذول افتاده صاحبقران‌دریا نوال چهارصدهزار دینار کپکی نقد و صد وسه سراسب بمیرزا میرانشاه بخشید واورا درکنارگرفته شرف رخصت ارزانی داشت وصاحبقران‌با استحقاق درسوق بلاق امیرزاده ابابکر رادویست سراسب‌وصدهزار دینار کپکی وصد دست جیبه انعام فرمود وفرمودکه پیشترعازم دفع اسکندرشده بامیرزاده رستم پیوندد وچون دیگرلشکر ازعقب رسید وفرمان نافذگردید ازعقب اسکندر روان‌گشتند و در جنگلستان درخت انداخته‌راه میساختند ودرجست وجوی اسکندر بهرطرف میتاختند و موکب همایون بعداز قطع منازل ومراحل درروز دوشنبه ۹ذی قعده‌بفیروزکوه رسیده عساکر فیروزی مآثر آنقلعه راکه ازغایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین درمیان انگشترین احاطه نمودند وبافروختن آتش جنك وانداختن تیروسنك پرداخته‌و اهل قلعه‌را ازصولت سپاه ظفرپناه دست ودل ازکار رفته عفوشامل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود ساختند وپسراسکندر باتفاق اعیان ازآن حصن آسمان‌نشان ازاوج غرور بحضیض عجز وقصور آمدند ودرروز دهم‌ماه مذکور بآستان اقبال آشیان‌شتافته امیرتیمورگورکان رقم تجاوز و اغماض برصحیفهٔ احوال ایشان کشید وکوتوالی فیروز کوه را بامیرزنگی‌تونی‌مفوض گردانیده درخلال این احوال یك‌کرن از قوم قراتاتار درظاهردامغان دست غدر وطغیان ازآستین عصیان برآوردند و تنگری برمش راکه متعهد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغاز گریز کردند وچون اینخبر بسایر کرنها رسید همین طریق مسلوك داشتند وامراء عظام مثل‌سونجك بهادر وامیرشمس

الدین عباس واتلمش وشاه ولی وغیرهم ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند وطایفهٔ از آن قوم جان بتك پا بیرون بردند وزمرهٔ در چنك اسارت گرفتار گشتند واموال ایشان بباد غارت وتاراج رفت .

ذکر توجه صاحبقران والاگهر ازعقب اسکندر

امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروز کوه حضرات عالیات و آغرق همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع شر اسکندر برافراخت و در اثناء راه میرزا شاه رخ را عارضهٔ طاری شده رخصت توجه بجانب هراة یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه بیستم ذیقعده بچلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر و اتباعش بجهنم دره گریخته اندو آن عقبه ایست بغایت تنك و پردرخت وپیوسته آنجا بارندگی میباشدو آب بزرك عمیق که اسب از آنجا بشناه نمیتواند گذشت ازمیان اندره میگذرد و بواسطه آن صعوبة بجهنم دره اشتهار یافته **القصه** صاحبقران نامدار ازعقب اسکندریان بدره درآمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر ویران کرده لاجرم ببستن پل اشارت فرمودو فرمان بر آن موجب فرموده عملنمودند روز دو شنبه بیست وسیم ماه مذکور نخست چهل بهادر که قراول بودند بر آن پل بگذشتند و متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و امیر زاده سلطان حسین و شیخ نورالدین عبور نمودند و ببالای کوه جهنم دره برآمده جنگل میبریدندوطی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر میطلبیدندو روز پنجشنبه ۲۶ ماه برلاس ماندهٔ کورشاه ملك برلاس و صدر برلاس وغیر هما ازقراولان باسکندررسیدند و با آنکه بیست نفربیش نبودند واسکندر دویست پیاده وسی سوار همراه داشت وازغایت شجاعت رستم دستان راغاشیه کش خود میپنداشت شبه کرده اورامنهزم گردانیدند و یوسف برلاس وسیف الملوك حاجی عبدالله عباس ازعقب رسیدند وقیتو اسکندر راغارت نمودند وامیرسونجك که بطرف دیگر شتافته بود بعمزاده اسکندر ولهراسب ودیگرمتعلقان اوبازخورده همه را اسیر کرد وامیرزاده سلطان حسین وسیدخواجه برقراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خودرا باسکندر رسانیدند وبیادحمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست یافته بااندك مردی بطرف گیلان گریخت وبروایتی که درظفر نامه مسطور است دیگر ازوی خبری پیدانشد وامیرزاده سلطان حسین باامیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر وامیرزاده اسکندر وامراءعظام ملحق گشته باتفاق کنار کناراب قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند وفرود آمدند ودر آن منزل امیرمضراب جاکو که برحسب فرمان بالشگر خراسان براه آمل وساری آمده بود بایشان پیوست ونوبت دیگر آن شیران بیشهٔ جلادت بآن جنگل در آمده درطلب اسکندرسعی مینمودند وچون ازوی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه باز گشتند

وکیفیت حال عرضه کردند وامیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت وحکم فرمود که بطرف گیلان روند وبهر نوع که توانند اسکندر رابدست آورند وایشان چنانچه در ظفرنامه ومطلع السعدین مذکوراست یکشبانه روزدیگر درمیان جنگل وآب ولای سرگردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اماسیدظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلك بیان گردانیده که چون امراء ایلغار بملازمت صاحبقران فلك اقتدار باز گشتند وفقدان اسکندر رابعرض رسانیدند آنحضرت برایشان غضب فرموده سوگندیاد کرد که اگر اورابدست نیاورید شمارا سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا بازدرراه افتاده بولایت تنکابن درآمدند ورسولی نزد سیدهادی کیا که درآنوقت حاکم آنحدود بودفرستاده پیغام دادند که اگرمیخواهی که بمملکت توتعرضی نرسداسکندر شیخی راگرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که آن مردك را نمیدانم وندیده ام اماشنیده ام که دربعضی از جنگلهاء این ولایت سراسیمه وبدحال می گردد مناسب آنکه شما درکنار نمکارود توقف نمائید تامن کس فرستاده اورا پیدا کرده بگیرم آنگاه سیدهادی کیا جمعی ازاهل جلادت رابطلب اسکندرشیخی بآن جنگل ارسال داشت وسردار آنجماعت راهزار اسب محمدمی گفتند سیدظهیر گوید که من هزار اسب محمدرا دیده ام وخود ازوی شنیده ام که گفت چون درآن جنگل بجست و جوی اسکندر مشغول گشتیم جمعی از گالشان نشان دادند که حالا دو نفر مازندرانی با یك عورت ودو طفل نزد ما آمدند وخوردنی خواستند وماحضری بودخورده باین بیشه در آمدند ولشگر سیدفی الحال تاخته بانجانب رفتند وچون اسکندرآنصورت مشاهده نمود هردو طفل را بکشت مادر اطفال آغاز نوحه کرده اورانیز بقتل آورده خود بایك نوکر درپای درختی بنشست وسپاهیان سیدهادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت وآن مردم بروی تاخته همانجاکارش را فیصل دادند وسرش را نزد سیدبردند و سیدآن سررا پیش امراء صاحبقران روانه گردانید تابه معسکر صاحبقران والاگهر رسانیدند مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن کیو بود ودرمیدان مبارزت ازرستم دستان گوی مسابقت میربود مع ذلك بواسطهٔ کفران نعمت حالش باینمرتبه انجامید وچون اجل موعود فرارسید ازین همه پهلوانی فایدهٔ ندید **رباعی** بکون ومکان چیزی ازخیر وشر ☆ زکفران نعمت مدان شوم تر ☆ زکفران نعمت چه آید جزاین ☆ که نقصان عمر استو خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال برسبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت واقبال

چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از دغدغه شراسکندر فراغت یافت از

کنار آب جهنم دره بجلگاه کلاره دشت شتافته و در آن منزل امیر سیدعلی ولد سید کمال الدین بن سیدقوام الدین را بر تبت تربیت رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد آنگاه بر سبیل سرعت عزیمت ماوراءالنهر فرموده شاهزادگان وحکام عراقین و آذربایجان شرف رخصت ارزانی داشت وامیر سونجك راملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس وامصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچهٔ لوای کشورگشای روز سه شنبه ۲۳ ذی الحجه پرتووصول برفیروزکوه انداخت وصاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه رابحکومت ری وفیروزکوه نصب فرمود و بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد وروزچهارشنبهٔ غرهٔ محرم سنه سبع وثمانمائه بر نیشابور عبور نموده بکنار آب حجران شتافت ودر آن منزل میرزا شاه رخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت وموکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایا آنجائی ازداروغه جیچکتوایاق تلبه شکایت کردندوقهرمان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان بر آن پای اورا سوراخ کردند وسرنگون آویختند تابمرد ورایات نصرت آیات درطی مسافت سرعت نموده ازگذرترمد بر آمویه عبور فرمود و خانهٔ خانزاده علاءالملك ترمدی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی وپیشکش به تقدیم رسانیدواز آنجا صاحبقران کشورگشا بکش رفته آقسرا از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزاء سپهر خضرا شدوچون باغ قراتوبه محل نصب سرادقات سلطنت گشت سادات وقضات واکابر واعیان سمرقند بعزدستبوس رسیدندوآن سروچمن کامرانی ازقصر باغ قراتوبه بباغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان درتن وروح دربدن بسمرقند در آمد و بمدرسهٔ میرزا محمدسلطان که تا عمارت یافته بود نظر کیمیا اثر بر آن نیفتاده بود رفته شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عودنمود وبساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود در آن اثنا ایلچی آیدکو ازطرف دشت آمده شنقار وبیلاکات گذرانید ولوازم اطاعت وانقیادظاهر گردانید وهمچنین از پیش فرمانفرمای ممالك فرنك قاصدان بآستان صاحب افسر و او رنك رسیده تبرکات فاخره وتنسوقات نادره بعرض رسانیدند از آنجمله پردهای منقش مصور بودکه نظیر آن درآئینهٔ خیال هیچ مصوری هرگز جمال ننمود ع در لطف وصورت آن حیران بمانده مانی ✿ والحمد والشکر لله الواهب المقاصد والمعانی

ذکرطوی فرمودن صاحب قران کامران جهت ترویج شاهزادگان عالی مکان

علوهمت صاحبقران گیتی ستان برطبق کلام معجزنظام علوالهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلادجهان درتحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان

درآید وهمای چترهمایون فالش درتمامی بساط بسیط غبرا بسان شاهباز بلند پرواز آفتاب درفضای خضرت فزای سپهر خضرا بی مشارکت غیری بال اقبال بگشاید بناءعلی هذا درآن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت فرمود وروزی چند درسمرقند اقامت نمود وخاطرعالی مآثر بران قرار گرفت که لشگر گیتی گشای بجانب دریاختای برد ولوازم جهاد وغزا بتقدیم رسانیده بکسراوثان واصنام وقتل اصحاب کفر وظلام قیام واقدام نماید وخواست که قبل ازتوجه بدان سفرو ارتکاب موجبات خوف وخطر به مقتضای فحوای (تناکحوا تو الدوتکثروا) بجای آورد و بعضی ازشاهزادگان کامکار را بامخدرات سراپرده عفت در سلك ازدواج انتظام دهد بنابرآن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان قمرسرعت باشراف اطراف ایران وتوران جارر سانند که بقربلتای حاضر کردند وازخسروزادگان نقاد چنگیزی نژاد تابزی اوغلان وتاشمور اوغلان عرضه داشت کردند که چنان مینماید که دراین طوی امیر-زاده پیرمحمد جهانگیر ازغزنین ومیرزاشاهرخ ازخراسان بیایند حضرت صاحبقران در جواب ایشان فرمود که پیرمحمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت ممالك نیست چه حکام عراق وآذربایجان بوجوداو قوی دل مستظهرند وایلچی به طلب امیرزاده پیرمحمد جهان-گیر متوجه غزنین گشت وحکم همایون بترتیب اسباب جشن وسور وسرانجام مهمات طوی وسرور صادرشده موضع کان گل ازبرای آن کار تعیین یافت وروزیکشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه سبع وثمانمائه پادشاه دربادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاك جهة مسکن خاصهٔ همایون چهارسراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند وخرگاه دوبست سری تااوج فلك نیلوفری مرتفع گردانیدند بیت یکی بارگاهی چومینا سپهر ✫ کشیدند برطارم ماه ومهر ودوازده پای عالم آرای که ظاهرش ازسقرلات هفت رنك وباطنش از مخمل فرنك بود و بطنابهای ابریشمین وستونهاء منقش رنگین تزئین داشت درعرض يك هفته برافراشتند ووسعت آن دوازده پای بمرتبهٔ بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت سپهری بصنعت برافراخته ✫ جهان درجهان سایه انداخته و برین قیاس برای خواتین بلقیس آئین وشاهزادگان سعادت قرین وعظماء امراء خواص پایه سر براعلی آنمقدار خیمه وخرگاه و سراپرده وبارگاه برافراختند که عرصهٔ زمین راماننند سپهر پربن ازمواکب کواکب پر ساختند بیت ازخیمه وخرگاه توگوئی که سپهر بست ✫ بر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان ودرآن مکان ازآنجاو واقطار ترکستان و مغولستان وخراسان وسیستان و ـ زابلستان وجرجان بل تمامی بلاد ایران وتوران چندان خلایق مجتمع بستند که شرح آن میسر پذیر نیست ودرآن ایام منکلی بوغاءحاجب که ازامراء ملك طاهر سلطان برقوق که بصنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان وطلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان وتحقیق واستسعاد بسمات اصحاب ایقان وتوفیق امتیاز تمام داشت ازپیش پسرش ملك ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسیدوانواع تحف وتنسوقات از نقودو جواهرواقمشهٔ فاخره بعزعرض رسانید وازجملهٔ نوادریك زرافه ونه شترمرغ علاوه

آن تبرکات بود وامیرزاده خلیل‌سلطان از ترکستان و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند وحضرت‌صاحبقران راازملاقات امیر زاده پیرمحمد برادرش امیرزاده محمد سلطان بیاد آمده‌مثال ابر بفصل بهار کریان‌شد وچون هنگام سوروکامرانی بودنه وقت‌ماتم واشك فشانی‌حضرت صاحبقرانی شاهزاده راآفتاب وارجامه زرنگار پوشانید ولباس‌مشکفام اورا چون پردهٔ ظلمانی شب بخنجر نورانی روز برهم درانید وایام پیام‌عیش مدام‌و بشارت عشرت صبح‌وشام بگوش خواص‌و علوم‌رسانید وصناع‌وپیشه وران ایران وتوران‌ومصروشام وازآن چهار طاقها بسته‌تعبیه های گوناگون ساختند وابواب فرح‌وفتح گشاده‌لعبهای‌غریب وشعبده‌های عجب‌انگیختند مجلس انس ونشاط باحسن‌وجهی انبساط یافت وانوار بهجت ومسرت بابلغ صورتی بر وجنات کاینات تافت بیت نشاطوسرور آنچنان عام‌شد✿ که‌رسم‌غم‌ازدهر گمنام شدواز برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی‌درغایت احتشام منعقدگشت وجمعی کثیر ازعلماء‌وفضلا وقضاة وموالی واشراف واعیان‌واهالی درپایه سریرسلطنت مصیرجمع گشتند وامیرزاده الغ بیك ومیرزا ابراهیم سلطان‌پسران میرزا شاهرخ وامیرزاده‌ایجل بن میرزامیرانشاه وامیر زاده احمد ومیرزا سیدی احمد ومیرزا بایقراابناء میرزا عمرشیخ‌را با کرایم دودمان سلطنت وعفایف خاندان خلافت‌عقدبستند ودرآن‌محفل شیخ‌شمس‌الدین محمد جرزی رعایت شرایط‌عقدکرده بقرائت خطبهٔ نکاح برسوم وقواعدملت حنفی اشتغال‌نمود وکلمات ایجاب وقبول بقاضی‌القضات سمرقند مولانا صلاح‌الدین متعلق‌بود و روزگار زبان تهنیت ودست نثارگشاده زروگوهر بی‌شمار ودرم ودینار‌بسیار افشانده گشت ٠ بیت چنان افشاندگوهر دست مردم✿ که‌گفتی ازفلك میبارد انجم‌وحضرت‌صاحبقرانی بر مسند جهانبانی بر آمده وخواتین‌بلقیس‌آئین‌همه‌مشتری سیما و زهره جبین‌اطراف‌آن بارگاه سپهر تزئین‌را بعزحضور نوروصفا بخشیدند‌وجای شاه‌زادگان جمشیدقرین ونوئینان وافرتمکین وسادات‌عظام‌وقضاة اسلام واکابرواعیان‌درسایهٔ‌دوازده پایه مقررگردانیدند بیت صف‌حاجبان مرصع کلاه ✿ بخدمت ستادند در پیشگاه وسایر خلایق ازامرا واعیان روزگار واشراف هربلاد ودیار مقداریك تیرپرتاب ازدوازده پایه‌بسادری دور نشستند ویساولان بهرام توان خلعتهای طلادوزی‌دربر کرده وبراسبان تازی سوارشده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند وفیلان‌کوه پیکر بدیع منظر را به جلهاء‌گوناگون آراسته وبرپشت هریك تختی‌بسته درجای مناسب بازداشتند وخوان سالاران ازشیرهاءزرین و سیمین‌مشتمل براوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردندکه نطق ناطقه از احاطه‌آن‌بعجز وقصور اعتراف مینماید وازاصناف اطعمهٔ‌لذیذه واشربه لطیفه وثمارحلاوت آثار درآن طوی‌خانه چندان‌موجود بودکه بتحریرشرح نتوان‌داد وسوچیان عشرت اندیش ازانواع مسکرات بیش ازپیش ترتیب‌نمودند وبغیرشیرهاءسلطانی چندبن‌خم‌خسروانی برازباده صاف آماده کرده صلای‌عام درردادند وساقیان گلعذار نرگس‌وار جامهای‌زرین بر کف

بلورین گرفته از کیفیت بادهٔ گلفام وفروغ جرعهٔ فرح انجام‌هردل راسروری دیگر وهر منزل رانوری‌غیر مکرر بخشیدند وهریك ازمجلسیان واله‌وحیران گلمذاری شده‌مضمون این‌مقال درزبان گردانیدند **رباعی** در بزم طرب جام لبالب چه‌خوش است ☆ ازدست نکارسیم‌غبغب‌چه‌خوش‌است هرروز بگلرخی صبوحی چه نکوست ☆ کام ازلب لعل‌یارهرشب چه‌خوش است ودرآن ایام‌ازغایت الطاف‌عام **نظم** بفرمودهٔ شاه صاحبقران ☆ منادی گری‌شد بشارت رسان که ایام سور است وهنگام عیش ☆ می‌باب نوشید ازجام عیش درین‌جشن کس رامگوئیدسخت ☆ اگرتیره روز است اگرنیك‌بخت چو این مژدگانی بمردم‌رسید ☆ گل شادمانی زدلها دمید گرفتند ازآن سورهرکس مرام ☆ زرودوسر ودوزساقی وجام آواز رود وسرود مطربان نغمه‌پرداز ومغنیان خوش‌آواز ناهید را برقص‌آورد ونوای‌نای وقانون وصدای عود وارغنون‌درضمیر پیران چنك‌پشت وجوانان چنك‌زلف تاثیرکرد **نظم** نی‌نائی‌نگویم نیشکر بود ☆ زنیشکر چوشیرین کارتر بود نوای‌ارغنون وناله‌ٔچنك ☆ ازآن‌منزل برفتی تابفرسنك وچون چندروز صغیر وکبیر و غنی وفقیر بنای‌ونوش‌وجوش‌وخروش گذرانیده ع صبوح رابغبوق وغبوق‌رابصبوح متصل گردانیدندصاحبقران‌دربادل وشاه‌زادگان وامرا ونوئینان وایلچیان مصروشام وفرنك وبلادهند ودشت قبچاق وسایر اکابر واشراف آفاق‌رابخلعت گرانمایه وانعامات موفور مباهی‌ومسرور ساخت‌وبساط ملاهی ومناهی راطی کرده بتمشیت معظمات امور مملکت پرداخت وارباب احتساب راباجراء امرمعروف ونهی منکر اشارت نمود وخلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نـامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود و الحمدلله المنعم‌المنان‌وعلیه‌الاعتماد والتکلان .

ذکر استعدادسپاه ظفرپناه‌جهة یورش‌ختا واجازت‌یافتن حکام و ایلچیان اطراف وانجا

صاحبقران مظفرلوا چون ازطوی‌کان‌گل فراغت یافت باشاه‌زادگان‌وامراطریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطرفرخنده مآثر جهة احراز مثوبت غزاغزم سفربر خطه‌ختا قرار دادوفرمان‌همایون صادر شد که‌تواچیان سپاه‌راهزار هزارشماره کرده هرجاقابلیت اضافه داشته باشد ازسرتحقیق سان زیاده کنند ودردفاتر ثبت‌نمایند و امراء تواچی از میران هزاره وصده مچلگاستانند که بچه‌براق ودستور بیورش‌آیند ونوئینان وتواچیان بموجب فرموده‌کار بندشده حکام ولایات و سرداران اطراف بعداز قرارسان جهة جمع آوردن جریك متوجه مواضع خویش گشتند مقرر آنکه بیلجار معین باردوی کیهان‌پوی پیوندند وامیر تیمور گورکان ازکان‌گل بسمرقند درآمده درمدرسه سرایملك خانم‌نزول

اجلال فرمود ودرآن بقعه امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را بااسب و کمر وخلعت وافسر معزز وموقر ساخته رخصت‌داد که بزابلستان‌مراجعت نماید وامیرزاده سیدی احمدبن‌عمر شیخ‌را که مادرش درخانهٔ شاه‌زاده مشارالیه بسرمیبرد و خود درطوی مذکور دخترش راخواسته بودهمراه‌اوساخت وایشان براه‌هراة متوجه قندهارشدندو امیرتیمور گورکان ایلچی‌سلطان مصررانیزخلعت و کمرارزانی داشته وازانعامات‌دیگر نیز محفوظ وبهرور ساخته دستوری داد ومولانا عبدالله کشی را باجمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض سه گز ودرطول هفتادگز که بآب‌زرقلمی شده بودبخط‌ید مولاناشیخ محمد ولد خواجه حاجی‌بندگیر تبریزی که درحسن خط اوسایرخوش‌نویسان آنزمان امتیازداشت باسم ملك‌فرج درصحبت ایشان ارسال نمود وچون سلطان مصر پیغام فرستاده بودکه مـا سلطان احمدجلایر وقرایوسف‌را گرفته بندکرده‌ایم وبهرچه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان‌بتقدیم خواهم رسانید امیرتیمور درجواب آن‌نوشت که سلطان احمدرا مقید بفرستند وقرایوسف راازقیدزندگی‌نجات دهند وتحف گرامند ونفایس ارجمند بارسول ونامه‌ارسال‌داشت‌وبرین قیاس سایرایلچیان اطراف‌رااجازت‌معاودت‌ارزانی‌فرمود آنگاه از مدرسهٔ سرایملك خانم بکوك‌سرا که بناکردهٔ معمار همت بلندنهمتش بود نقل نمود وامرعالی بنفاذپیوست که امیربرندق نسخهٔ لشگریان‌را بنظر احتیاط درآورد ومعلوم کند که‌درین یورش چندهزارکس ملازم‌رکاب ظفر انتسـاب خواهند بود و جناب امارت مآبی تفحص‌وتحقیق‌نموده بروایتی که درظفرنامه ومطلع‌السعدین‌مسطور است معروض داشت که بموجب سانی که‌درکان‌گل قرار یافته از بلاد ماوراءالنهر وترکستان وبلخ‌و خوارزم و بدخشان‌وخراسان رمازندران وبقایای قراتاتاردویست‌هزارسواروپیاده نامدار درمیدان‌کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی درروضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطـان احمدبن میرزا سیدی احمـدبن میرزا میرانشاه میفرمود که دفترسان صاحب قران گیتی ستان پیش‌منست وازآن دفتر بوضوح می‌پیوندد که‌ملازمان خاصه آنحضرت درحین توجه بجانب‌ختای سیصدوهشتاد ودوهزاروششصد و دوازده نفردرشمار آمده بودند وعددمجموع سپاه‌ظفر دراثرآن سفر بهشتصدهزار سوار وپیاده میرسید والعلم‌عندالله‌الکبیرالمتعال فی‌جمیع‌الاوقات والاحوال .

گفتار در بیـان نهضت رایات ظفر آیات جهته یورش ختای بقشلاق آقسولات

چون بمقتضای‌قضای سبحانی واقتضاءتقدیر ربانی‌دراثناء کشورگیری وملك‌ستانی لشگر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی ازامورهایله مانند غارت و اسر و

مقاتله نموده بودند ودر آنولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالك توران وایران و شام وروم و گرجستان و هندوستان فارغ گشته بدارالسلطنة سمرقند نزول اجلال فرمود بتلقین سعادت ازلی والهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهة تدارك جرایم وآثامی که ازخدام عالیمقام درخلال اشتغال باشتعال نایرهٔ خشم وقتال واستیصال نهال اقبال اصحاب جاه وجلال صدور یافته بغزووجهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا برطبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات آن معاصی وزلات بعفو واغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بناء علی هذا بعداز فراغ ازطوی کان گل ویراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان وامیرزاده احمدعمرشیخ وامیرخداداد حسینی وامیرشمس الدین عباس بازمره دیگر از امراء ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته درآن دیارقشلاق کنند وامیرزاده سلطان حسین با بعضی ازسپاه برانغاردر یسی وصبران زمستان گذرانند وضبط سمرقند بعهده ارغونشاه شد ومحافظت خزاین(۱) بشیخ چهره تعلق گرفت ورایات جهان گشائی ۲۳ جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق آقسولات شدو پای مبارك دررکاب سعادت انتساب آورده بالشگری که خیال عارض از ادراك کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه ازطی مسافت احصاء آن بقصور اعتراف مینمود روی براه نهاد **بیت** روان شد در آن راه چندان سپاه ✿ که شد تنك صحرا و گمشد گیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار سم مراکب سمت ظلمت گرفت **بیت** نبد برزمین ذره را جایگاه ✿ نه اندر هوا باد را ماند راه و ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق براه قرابلاق نهضت نموده بعداز قطع منازل سایه وصول برتاملق انداخت وچون خورشید دراواسط قوس بودناگاه دم سردی هوادرجهٔ کمال یافته سراپردهٔ سحاب کران تاکران آسمان را احاطه کرد و بادی تند وزیدن گرفت برف وباران عظیم بارید **بیت** طوفان روان ورعد خروشان وبرق تیز ✿ وز دود آه چشم سحاب است اشك ریز و موکب نصرت نشان از آنجا درحرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده بآقسولات نزول اجلال فرمود وحضرت صاحبقران وشاهزادگان ونوئینان درقوریاها که قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند وچنانچه سابقاً مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامید وامیرزاده سلطان حسین بصبران ویسی منزل گزید وصاحبقران پسندیده صفات درآقسولات امیر برندق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه کشورگشای تغار ترتیب نماید وچندین هزار خروار غله مقرر شد که باراپها بار کرده وهمراه برده درراه زراعت نمایند تادروقت مراجعت لشگر منصور جهة آذوق

(۱) برمطالعه کنندگان این اوراق پریشان واضح باد که درظفر نامه مولانا شرف الدین علی یزدی شیخ حسن محمد مسطوراست موزه محمد تقی شوشتری

تنفیص نیابند وچندهزار شتر آبستن دراردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت وقوت لشگر قدرقدرت شود القصه کثرت وشوکت وحشمت ومکنت اردوی همایون درآقسولات بمرتبه رسید که گردون کارديده پیش از آن آنمقدار سپاه باآن استعداد وآراستگی درظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود وخلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کان گل کل ووفور جمعیت آقسولات دغدغه عظیم درخاطر افتاده ازظهورمضمون اذاتم امرونی نقصه اندیشه تمام داشتند واز آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام برلوح خاطر می نگاشتند.

ذکر توجه رایات ظفر نگار از آقسولات بانزار

دراواسط زمستان که آفتاب تابان دراواخر جدی بود وازشدت برودت رودسیحون منجمدشده مانند نقرهٔ خام مینمود از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا و بساط هامون وروی دریا سطحی شده بود باهم مساوی وازوفور طوفان و باران کرهٔ خاک غدیری مینمود وتمامی جبال وتلال را دریاهای صاحبقران مظفر لواازغایت حرص براحرازمثوبات غزا ازآقسولات کوچ فرموده متوجه انزارشد ودراثناء راه دست وپای جمعی کثیر ازعجزه و ضعفارا سرما بردوروز چهارشنبه دوازدهم رجب درانزار سرای بیری بیك برادرمیرشیخ نورالدین ازفرّ نزول همایون طراوت صورتخانهٔ چین پذیرفت ومقارن وصول ازممر بخاری آتش درسقف خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان درساعت آب تسکین برآن آتش زدند امااز آن جهت پریشانی خاطر روی درازدیاد نهاد چه در آن اوقات اکابرواصاغر خوابهای هولناك می دیدند وازوقوع واقعهٔ که ظهورش نزدیك رسیده بود بغایت می ترسیدندو حضرت صاحبقران در آن اوان موسی کمال را فرستاد که تفحص نماید که ازراه پیل میتوان گذشت یانه واو بامتثال امرمسارعت نموده بازگشت ومعروضداشت که از آن راه عبورممکن نیست ودیگر یرا بطرف سیرام وعقبهٔ فلان بهمان کارروانه فرمودواونیز مراجعت نموده گفت در آن عقبه دونیزه بالا برف افتاده دراین اثنا قراخواجه ازپیش توقتمش خان که از دبر بازدردشت وصحراسرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمدودرروزی که صاحبقران در دیوانخانه تمکن بر مسند ابهت وکامکاری داشت واز شاهزادگان چنگیزی نژادتایزی اوغلان وتاشتمور اوغلان وجکره اوغلان بردست راست آن حضرت نشسته بودندو طرف دست چپ ازفروجود امیرزاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان زیب وزینت داشت و امراء عظام قراخواجه رابشرف پابیوس رسانیدند واوبزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که دربوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم وبغیر از این آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امیدآنکه مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تاپای دردایرهٔ اطاعت و انقیادنهاده بقیهٔ ایام حیات بتدارك مافات

قیام نمایم لطف عمیم صاحبقران هفت‌اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاءاله تعالی چون از این یورش باز گردیم دشت قبچاق و الوس جوجی خان را نوبت دیگر از خارطغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش را بدستور پیشتر از آب تیغ زمرد پیکر ناضرو ریان سازیم و در خاطرخطیر خسروصافی ضمیر چنان بود که همدران چندروز قرا خواجه را با یلاکات نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از انزارعلم ظفرشعار بجانب ختای درحرکت آرد اما نگاشتهٔ قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ازجهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بیغایت خداوند عفوغفور درهمه حال شامل روزگار صاحبقران مؤید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت‌ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب‌منیرش متوجه آن شد که من‌بعد اوقات خجسته ساعات را بامری مصروف‌سازد که موجب کفارت آثام‌ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون (وهوالذی یقبل التوبه‌عن عباده و یعفو عن السیآت) بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه ۵ماه تمام درمستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزوهٔ کفار چین‌وختا جزم کرده دروقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی وسرما ازسمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرموده چون‌صورت واقعه که‌هرگز هیچ ممکنی‌را ازحلول آن گریز نبوده و نیست آن حضرت را در آن سفر روی نمود و هرآینه برطبق (ومن یخرج‌من بیته‌مهاجرا الی‌الله والی رسولی ثم یدرکه‌الموت فقد وقع اجره علی‌الله) رحمت بیغایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نا متناهی از مطلع ان‌الله یغفر الذنوب جمیعا بروجنات حال آن حضرت خواهد تافت **رباعی** گرچه ز گناه جستجو خواهد بود ☆ وان‌یار عزیز تندخو خواهد بود ازحیز محض‌جز نکوئی ماند ☆ خوش باش که عاقبت نکوخواهد بود کیفیت حال برسبیل اجمال آنکه در آن‌ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطراقبال ماثر بر آن‌قرارداد که خواتین بلقیس آئین‌را به جانب سمرقند بازگرداند و بنفس نفیس‌از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا بامضاء رساند میل‌تجرع کرده چندروز پیوسته‌می ازدست ساقیان نوش‌لب‌میگرفت و هر شب‌مجلس همایون ازفروغ بادهٔ حمراو شعاع ساغرصهباصفت روشنی پذیرفت در آن‌اثناءرغبت عرق فرمودجوهری آورندبرنگ مانندآب و بصفت آتش وش و بصورت بلور مذاب و دو شبانه‌روز دیگر صاحبقران والاگهر چنان بعرق مشغول نمود که اصلا میل طعام نفرمود بنابر آن مزاج همایون متغیر

شده عشرت اندیشه‌در آن تغییررا حمل برخمار کردند و یکدوجام دیگر بصورت دادند ولحظه حرارت تسکین یافته چون‌مد برطبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشداد پذیرفت ودرروز چهارشنبه عاشر شعبان سنهٔ سبع‌وثمانمائه مرضی صعب‌روی‌نمود بلکه امراض مختلفه مخوفه که ازعلاج‌یکی دیگری قوی‌میشد مجتمع گشت وباآنکه اززمره اطباء مولانا فضل‌الله تبریزی درملازمت بودودر مداوی یدبیضامینمود هیچ‌دوا نافع نیفتاد و اصلا موادفاسده منقطع نگشت‌وبنا برآنکه اختلال بقوی دماغی‌راه‌نیافته بودصاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال‌نوع‌دیگر است‌ونقد حیات درتصرف قابض قضا وقدر لا جرم بتیغ‌توکل قطع‌رشته علایق کرده وباعتقاددرست ونیت راست ازجمیع منهیات‌توبه فرمودوبکسر آلات‌مناهی اشارت‌نمود وخواتین وآغایان وامرا ونوئینان‌راجمع‌آورده گوش‌هوش ایشان رابدُرَر مواعظ ونصایح‌سودمند آرایش دادوبصبروثبات واتفاق و اتحاد وصیت کرد ومنصب ولایتعهد وحکومت سمرقندرا بامیرزاده پیرمحمد جهانگیر مسلم داشته امیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك ودیگر امراءبزرك‌راگفت تاعهدوپیمان در میان‌آوردند که ازمطاوعت شاهزاده گردن نپیچند وسر بحلقه‌متابعتش‌درآورده‌پای‌در دایره خلاف‌ننهند وامیرشیخ نورالدین‌وامیرشاه ملك‌با دهشتی عظیم‌ودلی‌ازبیم دونیم بزبان نیازوتسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود بامیر زاده خلیل سلطان وامرا و نوئینان که درتاشکنت قشلاق کرده اندخبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند وبیواسطه وصیت‌ولایت‌عهد امیرزاده پیرمحمد را استماع‌نمایند زیراکه گفته اندع از دیده بسی فرق‌بود تابشنیده آن‌حضرت فرمود که‌وقت‌تنك‌رسیده ومجال گفتن امثال‌این مقال‌نمانده غایبان حاضر نمی‌توانند شدوشما رانیز دیگرد‌یدار میسر نخواهد شدوبعد ازبیرون رفتن امرافواقی عظیم برخسروهفت اقلیم غلبه کرد وبا آنکه ازبیرون خرگاه حفاظ وموالی بقرائت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدوریافت که‌مولانا هیبت‌الله ولدمولانا عبیدالله بدرون خرگاه درآید وبیالین‌همایون بتلاوت قرآن مجید وتکرارکلمه توحید مواظبت نماید وچون‌بسبب غیبت‌خسروخاوری مواکب‌کواکب لباس نیلوفری وپلاس سوگواری پوشیدند امیرتیمور گورکان میان‌شام وخفتن چندنوبت کلمه طیبهٔ لااله‌الاالله برزبان الهام بیان‌گذرانیده‌داعی‌والله یدعوالی دارالسلام را اجابت‌فرموده وطایرروح شریفش قالب‌شکسته بجانب‌ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که‌ازپرتوانوارعنایتش‌عالمی درسایهٔ‌امنیت بفراغت غنوده‌بودند کمال‌اقبالش صفت زوال‌گرفت وکامیابی که ازمیامن آثارعاتیش جهانی در مهاد عدالت و استراحت میغنودند جمال خورشیدمثالش سمت‌غروب پذیرفت چترهمایون خاقانی که غیرت‌شادروان گردون بودصرصر فنانگونسار گردانید ولوای همای اساس صاحبقرانی‌راکه نسرطایر درپناه جناح‌نخاجش می‌افزود عقاب قضا ازاوج ثریا بتحت‌الثری رسانید **نظم** دریغ آن خداوند دیهیم‌وتاج ✲ که‌او بود آئین دین‌را رواج دریغ آن جهاندارپاك اعتقاد✲صلاح

وپناه بلاد وعباد. واین واقعهٔ عظمی وداهیهٔ کبری درشب چهارشنبه هفدهم شعبان سنهٔ سبع وثمانمائه دروقتی که آفتاب درهشتم درجه حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده‌اند ازجمله مولانا بهاءالدین حاجی گفته که **رباعی** سلطان تمور آنکه چرخ را دلخون کرد ✿ وزخون عدوروی زمین گلگون کرد درهفده شعبان سوی علیین تافت ✿ فی الحال زرضوان سروپا بیرون کرد ودیگری گوید **بیت** شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمد ✿ وداع شهریاری کردو تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و بیان یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتوعنایات ازوجنات روزگار بازگرفت در خطهٔ اترار علامت روزقیامت و نمونهٔ صوراسرافیل صفت ظهور پذیرفت **نظم** برآمد ناله وآه ازچپ وراست ✿ زمرد وزن فغان و نعره برخاست زفریادو نفیر پیرو برنا ✿ امارات قیامت گشت پیدا. شاهزادگان عالیمقام افسرعزت برخاك مذلت افکندند وخواتین حشمت آئین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی برکندند ع مه روی بکند وزهره گیسو ببرید امراء ملك آرا بجای جامه و پرده سینه چاك چاك ساختند و خواص پایه سریر اعلی ازبسیاری گریه وزازی غلغله در گنبد افلاك انداختند ودر آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلك نیزاشك افشان بود وازفواره دیدهٔ غمام تاصباح قطرات باران سیلان مینمود وچون بخیال محال یورش ختا اعاظم امرا نمی‌خواستند که آن واقعه هایله ظاهر گردد و بهنگام صبح خواتین وآغایان را از گریه وشیون وتغییر لباس منع نموده روی بتجهیزو وتکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردندو بموجب وصیت امیر مرحوم هندوشاه خازن بامرغسل پرداخته ومولاناقطب الدین صدر درتعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود وبعد از فراغ آن امر نوئینان عالیشان وبردی بیك ساربوغا و برادرش امیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك وخواجه یوسف وغیرهم بایکدیگر عهدو پیمان درمیان آوردند که سالك طریق مخالفت نگردند وازمقتضای وصیت حضرت صاحبقران درنگذرند وتخت سمرقند را بامیرزاده پیرمحمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان وامرائی که درملازمتش بودند ارسال داشتند تاخبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند ودیگری پیش ازامیرزاده سلطانحسین بصبران ویسی فرستادند وپیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده باردوی اعلی توجه نماید وخضرقوچین بجانب غزنین روانشد که امیرزاده پیرمحمدرا ازرحلت آن حضرت ووصیت نصب ولایت عهد آگاه گرداند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد وشیخ تیمورقوچین

بجانب هراة وعلی درویش که بسك بچه اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تامیرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و درباب حفظ ممالك شرایط وصیت بجای آورند واراتمور بهمین کار روی ببغداد آورد ودیگری بجانب اصفهان وشیراز روانشد ودرشب پنجشنبه هیجدهم ماه مذکور جمهور امرا وخواتین تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را درمحفه نهاده ازاترار بیرون آوردند ودرهمان شب از آب خجند برزبر یخ گذاشته دردوفرسخی اترارفرودآمدند وچون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاك شد شعله اندوه درکانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبائی مرد وزن وامیرووزیر وصغیر وکبیر را بیکبار بسوخت **نظم** آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت ✿ وین برق جانگداز همه خشك وتر بسوخت ✿ مرغ سپیده دم که خبر دادی از سرور ✿ اکنون نمیدهد مگرش بال وپر بسوخت صیحه صیح محشر وفرغ اکبر درعالم اصغر بظهور انجامید وفغانی درجهان افتاد که صدایش ازهفت گنبد افلاك متجاوز گردید وچون جزع وفزع ازحد اعتدال درگذشت وگریه وزاری سالکان طریق بیقراری بعدازوفور نصیحت مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا وارکان دولت و نوئینان ومقربان حضرت باخواتین بلقیس حشمت ومخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوك داشته خاطر برآن قراردادند که نعش مغفرت مآب رابجانب سمرقند بازگردانند ودر ملازمت میرزا خلیل سلطان وامیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزوه ختا بامضا رسانند ودرهمان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف وعلی قوچین روانه سمرقند ساختند وایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بآن بلده درآمده جسد مطهر را بمرقد عطرسار سانیدند و بعداز چندگاه بموجب وصیتی که آن حضرت کرده بود سیدبرکه را ازاندخود بدانجا نقل نمود وبرزبر حضرت صاحبقران والاگهر دفن کردند وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملك بعداز ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب باامیر زاده الغ بیك بجانب سمرقند گسیل کردند وخود درخدمت امیرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده ازآب سیحون گذشته درجانب شرقی اترار فرودآمدند دربنولا شعبده بازسپهر منصوبهٔ برانگیخت که عقد آن جمعیت ازهم فروگسیخت بیان سخن آنکه چون خبرفوت صاحبقران مرحوم بامیرزاده سلطان حسین رسید لشگر دست چپ راکه بااو بود پراکنده ساخت واسبان بعضی ازسپاهیان راگرفته دواسبه عازم سمرقند شدتاخودرادرشهر اندازد ولوای استیلا مرتفع سازدو کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملك رسیده نامهٔ بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود فرستادند مبنی برآنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آن جانب گشت بایدکه درمحافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده اورامجال دخول ندهد و اگرتواند خدمتش راگرفته مضبوط گرداند وقاصدی نزدمیرزا الغ بیك وحضرات عالیات ارسال داشتند وازقضیه امیرزاده سلطانحسین ایشانرا آگاهی دادند والتماس نمودند که بهر جارسیده باشند توقف نمایندتااردو بدیشان رسدو بربن قیاس نیز نزدمیرزاخلیل سلطان

وامراء تاشکنت ایلچی فرستادند بعدار آن امیر بردی بیك درانزار توقف نموده امیر شاه ملك وامیر شیخ نورالدین وسایر امرا واعیان درملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند باز گشتند ودروقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته سه شتر خزانه با آنچه بارداشت بآب فرورفت واردو بنزدیك آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند.

ذکر برداشتن امرا امیر زاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امراء عظام که در آن زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بی قیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات وشمس الدین عباس و برندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آنزمان بیست و یکساله بود بسلطنت برداشتند ودست بیعت بآن جناب داده وصایاء امیر تیمور گورکان را نابوده انگاشتند واین خبر دراثناء راه بحضرات عالیات وامیر شاه ملك وامیر شیخ نورالدین رسیده بغایت آشفته گشتند وبقلم تغییر وسرزنش نامه نوشتند وبجانب تاشکند فرستادند مخلص سخن آن که چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد واز آن نوئینان کاردان غریب نمود که بدین زودی دفتر حقوق تربیت صاحبقران را برطاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این سخنی درمیان آوردی بمنع وزجر او مشغول گشتندی وچون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند وامیر برندق را نزد حضرات عالیات وامیر شاه ملك وامیر شیخ نورالدین فرستادند وپیغام دادند که ما بیعتی که بامیرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهت ملاحظه استدامت دولت واستقامت مملکت است وگمان ما چنان بود که شما باین امر همداستان باشید واکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم وهرچه شما درباب امضاء وصایاء آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم وامیر برندق ازراه آقسولات باردو رسیده بعدازاقامت مراسم تعزیت باامیر شاه ملك وامیر شیخ نورالدین خلوت کرد ونامه امیر خداداد ویادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس راکه مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود ولوازم عهد وپیمان در میان آورد که ازمقتضای وصایای صاحبقران مغفرت انتما در نگذرند وبغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت نشمرند وامیر شاه ملك وامیر شیخ نورالدین باردیگر درآن باب مکاتیب بامراء تاشکنت نوشته بامیر برندق تسلیم نمودند واورا اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند وبعدازقطع منازل بوضع قرجق رسیده از آنجا امیر شاه ملك باستصواب همکنان پیشتر بظاهر سمرقند شتافت وشهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنا بر مواعید میرزا خلیل سلطان برج وباره را استحکام داده بود وامیر شاه ملك بدروازه چهارراهه

که امیر خواجه یوسف وارغونشاه وسایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس فتح الباب نمود وامیر ارغونشاه دست رد برسینه ملتمس امیرشاه ملک نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیرمحمد ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم وهرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهده امانت درست بیرون آمده باشم امیرشاه ملک دانست که ارغونشاه بوعده‌های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده ودروازه باز نخواهد کرد لاجرم بادل غمناك وخشمگین باچشم نمناك بازگشت ودر صحرای علیاباد بحضرات عالیات رسیده کیفیت حال بازگفت وهمانجا نزول نموده خواتین وامرا بعداز تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که امیرشیخ نورالدین بسمرقند رود وامیر ارغونشاه را از سر مخالفت درگذراند وامیرشیخ نورالدین نیز بدروازه چهارراهه رفته وباارغونشاه وخواجه یوسف سخنان گفته مانند امیرشاه ملك بی نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از آقسولات بتاشکنت رسید ومکتوب امیرشاه ملك وامیرشیخ نورالدین وسخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی ویادگار شاه ارلات وسایر معتبیان امیرزاده خلیل سلطان رسانیده آن طایفه باتفاق گفتند که فی الواقع شایسته تاج وتخت نیك بختی است که حضرت صاحبقران اورا ولیعهد ساخته است وماتغییر بقواعد وصیت آنحضرت راه نخواهیم داد ودرهمان مجلس دراین باب عهدنامه نوشتند وامرا آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط ومهر خویش بران نهاد واتلمش را باعهد نامه پیش امیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده بنزد امیرزاده پیرمحمد بردو بعداز آن زمرهٔ ازخواص ومقربان امیرزاده خلیل سلطان را برعروس مملکت ترغیب وتحریص نمودند وگفتند که الملك عقیم فرصت غنیمت باید شمرد وبسمرقند شتافته خاطر خاص وعام را بدانه احسان وانعام صید باید کرد (والملك بعد ابی لیلی لمن غلبا) وامیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان بر تسخیر مملکت جازم گشت وعازم سمرقند شد وازاسبان واستر ها و اشتران صاحبقران وشاهزادگان وامرا آنچه در آن نواحی دیده بود بتحت تصرف در آورده برامراوخواص وطایفه ازمردم عراق که باا وبی شائبه نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود وامیر برندق که منغلای سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغا بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا ازعهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد وهمچنین امیرخداداد حسینی وامیرشمس الدین عباس ازامیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجیق فرکنت رفتند وباوجود اینحال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد وبکنار آب شتافته بیستن جسر اشارت نمود ولشگریان همان روز بترتیب آن قیام نموده روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت وچون امیر برندق بنواحی دوابه رسید ازجلال باورچی شنید که امیر شاه ملك وامیرشیخ نورالدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداده وخاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنا بر آن ازاختیار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام فرمود.

ذکر توجه میرزا الغ بیك ومیرزا ابراهیم سلطان درمرافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا

رستم طغا بیوغا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه ازامیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعداز مراجعت امیر مشارالیه برعزیمت خودرا سخ بوده نزد امیرشاه ملك وامیر شیخ نورالدین آمدو کیفیت شعف امیرزاده خلیل سلطان را بتسخیر سمرقند وباز گشتن امیر برندق مشروح باز گفت امراء عظام بعدازشنیدن این سخن مصلحت چنان دیدند که دررکاب شاهزادگان عالی مکان میرزا الغ بیك گورکان ومیرزا ابراهیم سلطان ببخارا روند وحضرات عالیات را بسمرقند فرستند وبعداز تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارك رمضان امیرزاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرشاه ملك وامیر شیخ نورالدین ورستم طغا بیوغا واتلمش وتوکل قراقرا وحسن جنداول وارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیقی و موسی کمال و بستری وغیرهم حضرات عالیات راوداع کرده وبجانب سمرقند گسیل نموده عنان بکران بطرف بخارا تافتند ودرمحل خیربادریش مصیبت جان سوزحضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد وفغان ازنهاد ماتم زدگان برآمده بعداز جزع وفزع بسیار سرایملك خانم وتومان آغا باسایر خواتین وشاهزادگان صغار مثل میرزا بایقرا وایجل وسعدوقاص ازعلیا بادلباس تعزیت پوشیده بدروازهٔ چهارراهه شتافتند وارغونشاه وخواجه یوسف توهمی بیجایگاه بخودراه داده آنشب ایشان را در شهر نگذاشتند وحضرات درچهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیك بدروازاست شب گذرانیدند بیت روزدیگر که بازچرخ بلند ٭ پرتومهر در جهان افکند بشهردر آمدند وبخانقاه امیرزاده محمدسلطان که مرقد مقرون بنازونعیم مخلد صاحبقران سعید مؤید آنجابود محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا ولوله درجهان سست عهد بیوفا انداختند وسرها گشاده وموبها پراکنده وروبها خراشیده وخودرا برخاك افکنده وخانزاده ورقیه خانیکه وسایرخواتین وشاهزادگان وامراکه درشهر بودند وزمان اشراف واعیان مملکت موی گشاده وروی سیاه کرده ونمد درگردن انداخته همه جمع آمدند وامیرزاده محمدجهانگیر که درشهر بودودیگر شاهزادگـان وامرا و ارکان دولت وتمام اکابر واشراف واعیان مملکت مثل خواجه عبدالاول وخواجه عصام الدین وسیدشریف جرجانی وامیر که میردانشمند وغیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضرشدند وبمقبرهٔ منوره رفته برپلاس ماتم نشستند وتمامی آغایان وشاهزادگان واکابرواعیان تغییر لباس کرده وآواز گریه وفغان برآورده ولوله درجهان وغلغله درزمین وزمان انـداختند **بیت** زبس بـالا گرفت آنروزفریاد ٭ صدا در گنبد فیروزه افتاد اماشاهزادگان وامرا و نوئنیان چون نزدیك ببخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان راارغونشاه بقدم اطاعت استقبال کرده وبسمرقند در

آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامراء سمرقند فرستادند و بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغا یبوغا برلاس که حاکم بخارا بودشاه زادگان را استقبال نموده ودرمزار ایوب پیغامبر (ع) باامراء عظام عهد و پیمان درمیان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند وچنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك در قلعه باشند وضبط یکدروازه که برشهر کشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیك وامیرشاه ملك داشته باشد و محافظت دروازهٔ دیگر که بجانب بیرون است بانصفی دیگر از حصار تعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرشیخ نورالدین بودورستم برلاس وبرادرش حمزه واتلمش وتوکل قراقرا ودیگر امرا وسرداران درشهر توطن نمایند ودرباب حراست ومحافظت برج و باره لوازم سعی واهتمام بجای آورند.

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدارالملك سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند

چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده طی مسافت فرموده نزدیك بسمرقند رسیدامیر خواجه یوسف بانثار و پیشکش ازشهر بیرون آمده درقریهٔ شیرز که درچهار فرسخی سمرقند واقعست بعز بساط بوسی سرافراز گشت ومجموع سادات وعلما واکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوبك مضرب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه بامفاتیح ابواب قلعه ومقالید کنوزخزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب وکامران بسمرقند فردوس مانند که حاصل بحروکان ونفایس اقطار وامصار جهان درآن موجود بوددرآمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب درششم درجه حمل منزل داشت برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم برتخت سلطنت نشست وشاهزادگان وامرا وارکان دولت زانوزده مراسم تهنیت بجای آوردند وامیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمورگورکان نموده امیرزاده محمدجهانگیر راکه ولدامیرزاده محمد سلطان وبرادر زاده پیرمحمد ولیعهد بود بخانی برداشت وفرمود که نام اورا علی الرسم برسرمناشیر نویسند وبعدازدوروز بخانقاه امیرزاده محمدسلطان که مقبره صاحبقران سعیدنیز آنجا بودرفته کار تعزیة از سر گرفت وتمامت شاهزادگان وخواتین وآغایان وامرا واشراف واعیان بالباس سوگواری درگریه وزاری درآمدندو پس ازاقامت لوازم مصیبت جهة ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده خیرات وصدقات بارباب حاجات رسانیدند ودرآن ایام چندان حلوا وطعام بمستحقان دادند که قافله جوع ازمعدهٔ گرسنگان تاانقراض دوران رخست بربست بعدازآن کور که خاص را بفغان وناله درآورده پوستش پاره ساختند و ازکار بینداختند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان وشاه زادگان و خواتین ونوئینان راز

کسوت عزا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره وجامه‌های طلادوزود یبا بیار است وابواب خزاین گشوده آنمقدار زروگوهر بمردم داد که رسم افلاس ازجهان برافتاد وکیفیت اسراف واتلاف شاه زاده وزوال اقبال اوعنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی .

ذکر تعداد اولاد واحفاد صاحبقران والانژاد

ازاولاد ذکور صاحبقران مغفور درزمان وفات آنحضرت سی وشش نفر موجود بودند بر ینموجب از نسل امیرزاده جهانگیر بازده‌چه ازواصل جوارغفار مستعان محمد سلطان سه پسر مانده بودمحمدجهانگیر نه ساله یحی پنجساله سعدوقاص شش ساله و امیرزاده پیر محمدبن جهانگیر درسن بیست ونه سالگی برسر بر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت باهفت پسرقیدونه‌ساله خالدهفت ساله بوزنجر وسعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر وازنسل عمرشیخ بهادر نه‌پسر وپسرزاده در حیات بودند پیرمحمد بیست و شش ساله بایك پسرعمرشیخ هفت‌ساله رستم بن‌عمرشیخ بیست وچهارساله با دو پسرعثمان شش ساله سلطان علی یکث‌ساله اسکندر بن عمرشیخ بیست ویکساله احمدبن عمرشیخ هیجده ساله‌سیدی احمدبن عمرشیخ پانزده ساله بایقراءبن عمرشیخ دوازده ساله وشاه زاده میرانشاه درسن سی‌وهشت سالگی هفت پسر ونبیره‌داشت‌وابابکر بیست سه‌ساله‌با دو پسر ایلینگر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دوساله خلیل سلطان بیست‌ویکساله ایجل ده‌ساله سیورغتمش شش‌ساله ومیرزا شاهرخ درسن بیست و هشت‌سالگی درخراسان پادشاهی مینمود وهفت‌پسرداشت میرزاالغ بیك و ابراهیم‌سلطان هردو درسن بازده‌سالگی اما الغ بیك‌پنج ماه از ابراهیم‌سلطان بزرگتر بود بایسنقر هشت‌ساله بودوسیورغتمش شش‌ساله محمد جوکی سه‌ساله جان اوغلان دوساله بازوی یکساله‌وازبنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره درپردهٔ عصمت میغنودند صبیهٔ صلبیهٔ آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که درحبالهٔ نکاح امیرسلیمانشاه بسرمیبرد و از امیرزادهٔ‌شهیدعمرشیخ بهادر سه‌مخدرهٔ مانده بود وازمحمد سلطان سه عفیفه ومیرزا میرانشاه‌چهاردختر داشت‌ومیرزاشاه‌رخ یکی‌ومیرزاپیر محمدجهانگیرومیرزاابابکرومیرزا خلیل سلطان هر یك یکی و امیر زاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران است و مادرش آکه‌بیکی بود و پدرش محمد بیك بن امیر موسی و (العلم عندالله تقدس وتعالی .)

ذکر اسامی خواتین وسراری حضرت صاحبقرانی مغفرت‌شعاری

خامهٔ عنبر بن شمامه‌ازنسب‌نامهٔ که درزمان خاقان سعیدعالیشان‌میرزاشاه‌رخ تألیف شده نقل مینماید که صاحبقران‌خجسته صفات درتمامی اوقات حیات هژده‌زن بحبالهٔ نکاح

در آورد واسامی ایشان اینست اولجای ترکان اغا بنت امیرمسلا بن امیرقزغن که سلطان بخت بیگم ازوی تولدنموده خانزادهٔ پاك سرای ملك خانم بنت قرا سلطان خان بورمیش آغا که مادرمیرزا جهانگیر وآگه بیکی بود دلشاد آغا وغلات که ازآنحضرت دختری داشت سلطان نام توغدی بی ساق صوفی قنقرات تومن آغا بنت امیرموسی تابجوت بکل خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز خانی بیك آغا موندز آغا جلبیسان ملك آغا بخت سلطان آرای آغا بکور نوروز آغا وازسراری آن مهرسپهر شهریاری اسامی بیست ودونفر بنظر درآمده بربن موجب طغای ترکان آغا که ازقوم قراختای بود ومیرزا شاهرخ ازوی تولد نمود جهان بخت آغا تکار اوچ برور آغا اولتیك آغا یبی بیك آغا درسلطان آغا دلشاد آغا مراد بیك آغا پیروز بخت خوش گلدیری آغا ودلخوش آغا براة آغا بسونج ملك آغا ازرونی آغا منکلی بیك آغا جونی قربانی که والدهٔ امیر زادهٔ میرانشاه بود یادگار سلطان آغا خداداد آغا توملون آغا که والدهٔ میرزا عمر شیخ بود بخت بکار آغا ملکان شاه آغا فیلونی .

ذکر بعضی ازسادات ومشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران ستوده خصال معاصر بودند

برضمایر ارباب اخبارظاهر و آشکارا خواهد بود که ازاین زمرهٔ عظیم الشأن و طایفهٔ متعالی مکان جمعی کثیروجمعی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیرتیمور گورکان انارالله برهانه بلادجهان وامصار ایران و توران را بوجودشریف مشرف داشتندو کیفیت حال تمامی آنطبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندندلاجرم برذکر جمعی که شمهٔ از احوال ایشان راقم این سخنان پریشان را معلوم شده اختصارخواهدافتاد ومن الله الهدایه والرشاد .

مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود ودرمتابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ مینمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت وفاتش درماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد ودرمرغاب هراة که مسکنش بودمدفون گشت.

امیرسید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری ومعنوی بوددراوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی مینمود اما ازشیخ تقی الدین علی الدوستی کسب روش طریقت فرمود و بعدازفوت شیخ تقی الدین بازرجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان

چیست شیخ متوجه شده فرمود که حکم چنانست که در اقصاء بلاد عالم بگردی امیر سیدعلی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون راطواف کرد و بصحبت هزار وچهارصد ولی رسید وچهارصدرا در یك مجلس دید مصنفات امیر سیدعلی مانند کتاب اسرارالنقط و شرح اسماءالله وشرح فصول الحکم وشرح قصیده خمریهٔ فارضیه وذخیرة الملوك درمیان عرفا اشتهار دارد وفاتش در سادس ذی حجه سنه ست وثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد مرقد عطر افشانش درولایت ختلانست.

باباسنکو درویشی مجذوب بود واز وی کرامات وخوارق عادات ظهور مینمود در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور فرموده درقصبهٔ اندخود باوی ملاقات کرد درویش ازسرجذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران باین معنی تفأل نموده گفت خدایتعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و همچنان شد و وفات بابا سنکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جاست .

مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری ومعنوی بود ودر علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی وچنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است واز روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره تربیت یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت درقصبه تایباد باجناب مولوی ملاقات نمود وآنجناب زبان بنصیحت آنحضرت گشوده سخنان سودمند فرمود نقلست که دراثناء قیل وقال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوهٔ اصحاب وجدوحال سئوال کرد که شماچراهرگز ملك غیاث الدین پیرعلی را ارشادنفرمودید تاترك اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفتم که اورانصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزدتعالی شمارا بروی گماشت واگر تونیز بابندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوك ننمائی دیگری برتو مستولی خواهدشد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را برمن استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران ازشنیدن این سخن فال نیك گرفته گفت هیچیك ازسلاطین رابرمن ظفر دست نخواهد دادوانتقال من ازدارملال باجل طبیعی خواهدبود وفات مولانا زین الدین ابوبکر درنیم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود وملك عمادالدین زوزنی درتاریخ وفاتش این قطعه نظم فرمود **قطعه**

سنهٔ احدی وتسعین بود تاریخ ☆ گذشته هفتصداز سلخ محرم ☆ شده نصف النهاراز پنجشنبه که روح پاك مولانای اعظم ☆ سوی خلد برین رفت وملایك ☆ همه گفتند ازجان خیرمقدم

ودیگری ازفضلادر این باب گوید **بیت** تاریخ وفات قطب اوتاد ☆ یك نقطه بنه بآخرصاد

وقبرآنجناب درقصبه تایباد است.

خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمدبن محمد البخاریست واو را نظر قبول بفرزندی ازخواجه محمد باباسماسی بود وتعلم آداب طریقت بحسب صورت ازسیدامیر کلال نموده درنفحات مسطور است که خواجه بهاءالدین بحقیقت اویسی بوده است واز

روحانیت خواجه‌عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی ازوی سئوال کرد که درویشی شما را موروثیست یامکتسبی جواب داد که بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که درطریقه شماذکر جهر وخلوت سماع می باشد فرمود که نمی باشد گفت پس بناء طریقهٔ شما برچیست فرمود خلوت درانجمن بظاهر باخلق وبباطن باحق سبحانه تعالی **بیت** ازدرون شوآشنا واز برون بیگانه‌وش ☼ اینچنین زیبا روش کم می بود اندرجهان ☼ وفات خواجه بهاءالدین درشب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سنه احدی وتسعین وسبعمائه اتفاق افتاد ویکی ازفضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه درسلك نظم انتظام داد **قطعه** خواجهٔ اعظم بهاءالحق والدین نقشبند ☼ آنکه مشهورولایت شد کمال ملتش ☼ مسکن ماوی اوچون بود قصر عارفان ☼ قصر عرفان زین سبب آمد حساب رحلتش.

خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمدبن‌محمد البخاریست ودر سلك اعاظم اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند انتظام داشت وخواجه‌در ایام حیات خود تربیت بعضی ازسالکان راه‌حق‌را بدانجناب حواله‌مینمود ومیفرمود که علاءالدین باربرما سبك کرده است وفات خواجه‌علاءالدین درشب‌چهارشنبه بیستم‌رجب سنهٔ اثنی وثمانمائه روی‌نمود قبرش‌درده نوچغانیان‌است.

مولانا سعدالدین مسعودبن عمر التفتازانی ولادت باسعادت آنعالم ربانی وعلامه عالم‌فانی درماه‌صفرسنه اثنی‌وعشرین وسبعمائه درقریه الرجال التفتازان که‌از ولایت نساست روی‌نمود وچون ازسن‌طفولیت بمرتبه‌صبی ترقی فرمود آغاز بتحصیل‌علوم وتکمیل‌فنون محسوس ومفهوم کرده دراندك‌زمانی درمیدان دانش‌قصب‌السبق ازعلماء متقدمین ومتاخرین درربود شمیم‌قلم‌مشگین رقمش مشام جان مستنشقان‌روابح فضایل را معطر گردانید وفروغ خاطر افادت مآثرش ریاض امید مقتبسان انوارکمالات رانضارت بخشیده آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح‌صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت بعدازآن مطول را باسم معزالدین حسین کرت تالیف نموده آنگاه‌ازخوارزم که‌درآن‌زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیك خان که شمهٔ ازعدالت واحسان‌اوسبق‌ذکر یافت‌درسلك‌انشاکشیدو بی‌شایبه لاف‌وگزاف چنانچه ازمؤلفات آن‌عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد لطافت تحریر وحلاوت تقریر وتوضیح خفیات وتلویح خبیات وکشف‌مشگلات ورفع معضلات بر طبع نقادش ختم بودوبر ذمه همت‌بلند نهمتش واجب‌وحتم ودرآن اوان که‌امیرتیمورگورکان عزیمت یورش‌خوارزم جزم فرمود ملك‌محمد سرخسی پسرخوردتر ملك‌معزالدین‌حسین به برادرزاده خودملك پیرمحمدبن ملك‌غیاث‌الدین پیرعلی که‌درآن‌سفر ملازم‌موکب‌همایون بود پیغام‌داد که‌هرگاه خوارزم فتح‌شود از آنحضرت رخصت طلبیده مولانا سعدالدین رابسرخس روانه گردانی بناء علی هذاچون‌لمعان تیغ‌عالم‌ستان حضرت صاحبقران آنخطه را درحیطه تسخیر کشید وبکوچانیدن‌اهالی وموالی از آنجا اشارت فرمود ملك پیر محمد زانوزده ازآن‌حضرت التماس نمود که مولانا سعدالدین را اجازت رفتن بجانب

سرخس فرماید وامیر تیمور ملتمس ملك‌زاده را بعز قبول اقتران داده جناب مولوی بسرخس رفت وبعداز آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند باز گشت علما و فضلا و مشایخ ماوراءالنهر بعرض رسانیدند که اگر چه تسخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اماحاصل آن مملکت تعلق بملك‌محمد سرخسی گرفت آن حضرت از مفصل این مجمل استفسار نموده آنجماعت عرضه‌داشتند که‌حالا سرآمد علمای عالم ومقتدای فضلای بنی آدم مولاناسعدالدین مسعود التفتازانی است که‌لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق‌وغرب عالم‌را منور گردانیده. ونفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال‌وجنوب تمامی‌روی زمین را خضرت و نضارت بخشیده **نظم** چنان گرفت جهان‌را ظهور تصنیفش ✿ که آفتاب بودذره بوقت‌ظهور ✿ دقایق‌سخن‌او خفی‌است همچوسها ✿ولیك گشته چوخورشید درجهان‌مشهور ✿ صریر کلکش در کشف مشگلات علوم ✿ چنانچه نغمه داود درادای‌زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعهٔ ضمیر منیرش مینمایند واماثل کرام التماس اصناف علوم ازرشحات‌فیض خاطر خطیرش میفرمایندامیر تیمور ازاستماع امثال این‌سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت وحکم جهان‌مطاع جهة استدعا حضورجناب مولوی‌بسرخس ارسال‌داشت‌مولانا سعدالدین نخست ببهانه عزیمت‌سفرحجاز آن‌ملتمس را اجابت ننمود اماچون‌ثانیان‌فرمان صاحبقران در آن‌باب نفاذیافت بجانب‌سمرقند توجه‌فرمود وچندسال برمسند عزوجلال‌در آن‌شهر بافاده‌اهل کمال اشتغال‌داشت وچندتصنیف معتبر در آن‌مجمع فضلا ودانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت وامیر تیمور در تعظیم آن‌پادشاه علماوخسرو دانشمندان مبالغه‌بسیارمینمود ودر مجالس‌آنجناب رابرزبر توشك خویش‌جای‌داده دروقت‌مراجعت تاسرطناب پیش خانه‌متابعت میفرمود وفات‌مولانا سعدالدین درشهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش‌دربلده سرخس واقع‌است وتصانیف آنجناب درتمامی علوم‌عقلی و نقلی‌از غایت‌اشتهار حاجت بتعداد نداردوخرد جزوه‌دان تفصیل آن کتب را ازجمله‌تحصیل‌حاصل میشمارد وازمولانا سعدالدین یك بسرماند مولانا محمدنام ومولانا محمد نیز در سلك علما منتظم بودومدتی ملازمت امیر تیمور مینمود ازجناب‌شیخ‌الاسلامی ملاذالانامی سیف الملةوالدین احمدبن‌شیخ‌الاسلام قطب‌الدین یحیی بن مولانا محمدبن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که‌فرمود در آن‌اوقات که‌جناب مولوی درسمرقندتشریف داشتند جدمن‌مولانا محمد درشهرهراة ساکن‌میبود ودر آن‌ایام‌خبر بزهادمرغاب وبعضی دیگر ازعلماء تقوی‌مآب رسید که‌مولانا سعدالدین‌درمجلس صاحبقران ظفرقرین باکل طعامی که‌حلیت آن‌معلوم‌نیست مبادرت نموده ومینماید وایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علماء روزگار لقمهٔ شبهه‌خوردمولانامحمد از استماع آن‌سخنان درتاب‌شده در آن‌باب‌رقعه بپدر بزرگوار خود نوشت والتماس نمود که دیگر درمجلس‌حضرت صاحبقرانی دست بجانب‌خوردنی نبرد وآن‌نامه‌را بتواچی که‌از هراة متوجه ماوراءالنهر بود دادوتواچی مکتوب‌مولانا زاده‌را با سایر مکاتیب در دول

میان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول میان را بجنس پیش امیر تیمور بردو صاحبقران رادراثناء مطالعهٔ مکاتبات چشم بر نوشته مولانا محمد افتاده و مضمونش رامعلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعدالدین ظاهر نساخت و بعداز چندگاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلندمنزلت راملازمت فرمودو آنحضرت مولانازاده را تعظیم کرده والتفات بسیار اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانا زاده نمای تاصرف مایحتاج خود کنند خواجه محمود بنابر تلقینی که از امیر یافته بود گفت درخزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را برمزارعان ولایات برات نویسم امیر تیمور فرمود که ازمزارعان آنوجه دیرتر بوصول میرسد وما نمیخواهیم که مولانا زاده درین شهر تقبیض کشد خواجه گفت مبلغ مذکور ازممر تمغا در عرض دوروز بحصول می پیوندد اگر فرمایند آنوجه راتنخواه مدد معاش مولانازاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن وخواجه محمود هم درمجلس مبلغ مذکوررا بر تمغاء سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده وبرات رابرداشته ازبارگاه بیرون خرامید ودر محلی که پا در رکاب کرده سوارمی شد حضرت صاحبقران کس فرستاد تاخدمتش رابیارگاه درآوردند آنگاه تبسم فرموده گفت مولانازاده کسی که زر تمغارا که حرام ترین وجوه است برسم انعام ازماقبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که درعالم بعلم ودانش او کسی نیست ازخوردن طعام تیمورمنع کند مولانازاده از استماع این عتاب خجل وشرمسار شده گفت من داعیه داشتم که ازمنزل برات رابخواجه محمود شهاب باز فرستم امیرتیمور گفت اگرهمچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشرهٔ شما پیدا شدی وحال آنکه ازروی فرح وسرور آنراقبول فرمودید آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را ازمولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد ازخزانه تسلیم نمودند ومولانا محمد بعدازفوت صاحب قران دربلدهٔ فاخرهٔ هراة ساکن می بود ودرسنه ۸۳۸ بعلت طاعون ازعالم انتقال نمود .

امیرسیدشریف‌الدین **علی الجرجانی** درسنهٔ اربعین و سبعمائه در قریهٔ طاغو از اعمال استرآباد قدم از کتم عدم بعالم و جود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید وبعداز ترقی بسن رشد وتمیز آغاز تحصیل فرموده درا ندك زمانی سرآمد محققان عالم ومقتدای مدققان علماء محترم گردید در روضةالصفا مسطور است که درسنهٔ هفتصد وهفتاد ونه که شاه شجاع بن محمد مظفر درقصرزرد اقامت داشت امیرسیدشریف‌الدین بنواحی ارد ورسیده خواست که باپادشاه ملاقات نماید و اورا بیواسطه بحال خویش داناگرداند در آن اثنامولانا سعدالدین مسعود انسی رادید که بخدمت پادشاه میرودخودرا درلباس لشگریان بوی نموده گفت مردی غریبم وتیرانداز م وازولایت مازندرانم بآن داعیه آمده‌ام که در نظر اشرف شاه شجاع سه چوبه تیرانداز م امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید ودر رکاب مولانا سعدالدین تادربارگاه

پیاده آمد مولانا گفت تودرهمین موضع توقف نمای تارخصت دخول حاصل کنم وچون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایزشد سخن تیرانداز غریب را عرضه کرد شاه شجاع فی‌الحال اورا ظلبید وامیرسید شریف ببارگاه درآمده چون شاه‌شجاع از کیفیت تیر اندازی پرسید جزوی که ازنتایج طبع شریف‌او مشتمل براعتراضات اصحاب تصانیف بود ازبغل بیرون آورده بدست شاه شجاع دادشاه از مطالعه آن‌صحیفه بحال میرسید شریف داناشده مراسم تعظیم‌وتکریم بتقدیم رسانید ونقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب راهمراه خویش‌بشیراز بردومنصب تدریس دارالشفاء خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد وسیدشریف ده‌سال درفارس بافاده اهل‌فضل وکمال پرداخته درسنه ۷۸۹ که امیرتیمور گورکان شیراز رافتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد وجناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب‌الاذعان بآن بلده شتافته تازمان فوت‌صاحبقران آنجا میبود و درآن اوقات میان آن‌جناب و مولانا سعدالدین تفتازانی مباحثات روی‌نمود ودراکثر مجالس امیرسید شریف‌بسبب حدت طبع وجودت ذهن‌برجناب مولوی در بحث غلبه‌کرد **بیت** خدائی که بالاوپست آفرید ✡ زبردست هر دست‌دست آفرید و چون امیرتیمور گورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیرالبشر ومقتدای علماء دانشور ازماوراء النهر بشیراز شتافت ودر آن‌دیار فی‌سنه۸۱٦ وفات‌یافت ومصنفات امیرسیدشریف بسیار است‌ودرغایت اشتهار و وبرا اکثر کتب متداوله متقدمین ومتأخرین حواشی دقت‌آئین بلاغت قرین داردچنانچه اززمان فرخنده نشان آنجناب تاغایت غالبا هیچ درسی‌از افادهٔحواشی‌ومؤلفات فصاحت صفاتش خالی‌نبوده ونیست‌مدت‌عمر شریفش هفتاد وشش‌سال بود ۰

مولانا عبدالله‌بن مولانا لسان‌الدین محمد افضل‌حکماءزمان واعلم منجمان دوران بودو احکام نجومی اومانند قضا وقدر تخلف نمی‌نمود **بیت** همه‌زیج فلك جدول بجدول ✡ باسطرلاب حکمت کرده مُدْحَل وصاحبقران خورشید محل نسبت بآن‌فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت درملازمت بود ورقم‌اخلاص‌برصحیفهٔضمیر مینگاشت :

مولانا نظام‌الدین شامی آنجناب‌را شیث‌غازانی نیزگویند واکثروقایع و حالات صاحبقران‌خجسته صفات منقول ازتاریخ آن فاضل‌کاملست‌درمطلع سعدین‌مسطور است که ازمولانا نظام الدین مرویست که گفت درنوبت اول که امیرتیمور لشگر ببغداد کشید وسلطان احمد جلایررا منهزم گردانید ازمردم دارالسلام اول من‌ببارگاه‌عالمپناه رفتم وآنحضرت بنظر التفات وعاطفت در من نگریسته برزبان مبارك راند که خدای تعالی برتورحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده توپیش ماآمدی و مرا تربیت فرمود وایضاً درکتاب مذکور مذبور است که دروقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام‌الدین درآن شهر اقامت داشت‌وبعد ازفتح امیرجلال الاسلام اورا پیش فرمانفرمای انام‌برد و رعایت‌یافت پوشیده نماندکه توفیق میان‌این‌دوسخن که‌دریك کتاب مسطور است‌خالی

از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحب‌قران ظفرقرین مشرف گشت همواره بسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه وجلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرمود.

شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلندمکان بود بزهد و تقوی معروف و بصلاح وسداد موصوف درظفر نامه ومطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزیدرا اسیر گردانید میرزا محمدسلطان وامیرشیخ نورالدین را ببرسا فرستاد وجمعی ازاکابر آندیار بطرف دریابار فرار نمودند ولشکر ظفرشعار ازعقب شتافته بیشتر آن مردم راگرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری وسید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری ازآنجمله بودند وامیرشیخ نورالدین شیخ شمس الدین محمدرا همراه خود بپایهٔ سریر اعلی برده درکوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید وآنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته بصوب سمرقند فرستاد وآن جناب تازمان وفات امیر تیمور درماوراءالنهر اوقات شریف میگذرانید وتصحیح المصابیح را آنجا درسلك تألیف کشید بعدازوفات آنحضرت بدارالسلطنه هراة شتافت ودرایام دولت میرزا شاه‌رخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث وثلاثین وثمانمائه درشیراز وفات یافت.

قاضی قطب الدین عبدالله الامامی بعلوقدر ورفعت مکان ازتمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز ومستثنی بود ومدتی مدید درکمال استقلال درآن مملکت بتمشیت منصب جلیلهٔ المراتب قضا قیام واقدام میفرمود واختیار دادوستد موقوفات آنولایت نیز چندین گاه تعلق بخدام عالیمقامش میداشت وتاآخرایام حیات برمسندجاه وجلال متمکن بودوهمواره نقش امانت ودیانت برسجل ضمیر صحیفهٔ خاطر می‌نگاشت نسب شریفش بابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسیدلاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبدالله نامی مکتوب میگردانید.

سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه درسلك اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس وفتوی انتظام داشت ودرسنه ثلث وثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت.

شیخ کمال خجندی درسلك اکابر مشایخ روزگار واعاظم زهاد بزرگوار منتظم بود وعلی الدوام برياضيات وعبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار برلوح اعتبار نقش مینمود در نفحات مسطور است که ظاهر اشتغال شیخ کمال شعر جهة آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانچه خود میگوید **بیت** این تکلفهای من درشعر من ✿ کلیمی یاحمیرای منست ازحضرت ولایت‌پناه خواجه‌عبداله مرویست که‌فرمود شیخ کمال چندگاه درشاش ساکن میبود ودرآن مدت اصلا بحیوانی رغبت نمی‌نمود روزی‌والد بوی گفت که‌چه‌شود اگرطعامی که درآن گوشت باشد میل فرمائید بروجه مطایبه فرمود که‌هرگاه توگاوخودرا بکشی ماگوشت بخوریم وحال آنکه پدرم راگاوی بود در غایت

فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت وطعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جهة خاطر ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل کلك نغمه‌سرای حقایق‌پناهی حضرت افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی نورالله مرقده در بهارستان این نوا بگوش فضلاء سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن ودقت معانی بمرتبه ایست پیش از آن تصور نتوان کرد امامبالغه در آن طریق شعر وبرا از سرحد سلامت بیرون برده است آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم وی است در شعر حسن نتوان یافت وآنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنا بر همان تتبع تواند بود ودر بعضی از دیوانهای آنجناب این بیت مسطور است **بیت** کس بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا ✿ معلوم نمیشود که دزد حسنم از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی تمام وعقیدتی لا کلام داشت وروزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع برسم نذر بنزد شیخ نهاد وبخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته بخانه برد وبعد از لحظهٔ که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را مقبوض یافته پرسید که یاران چرا بیحضورند یکی از حاضران گفت که درد کمر دارند شیخ تبسم کرده گفت کمر را بیاورند وقسمت کنند وفات شیخ کمال در سنه ثلث وثمانمائه اتفاق افتاد قبرش در تبریز است واین بیت را بر سنك لوح مزار آنجناب ثبت کرده اند **بیت** کمال از کعبه رفتی بر در یار ✿ هزارت آفرین مردانه رفتی.

مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل سیستی وازاصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائی نیست وشیخ نورالدین عبدالرحمن از کبار مشایخ روزگار بود ودر بغداد بسر میبرد ودر سنهٔ خمس وتسعین وسبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد وآنحضرت شیخرا تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داد ومولانا محمد شیرین وشیخ کمال خجندی معاصر بوده‌اند ودایم بایکدیگر صحبت میداشته‌اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است واین مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است **بیت** ما مهر تو دیدیم زذرات گذشتیم ✿ ازجمله صفات از پی آن ذات گذشتیم وفاتش در سنه تسع وثمانمائه روی نمود مدت عمرش شصت سال بود.

مولانا صفی الدین ختلانی در سلك فضلاء ماوراءالنهر انتظام داشت و بعضی ازوقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان مینگاشت.

شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل ولطف طبع موصوف بود ودر اثناء محاورات اکثر اوقات کلام موزون برزبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخعلی ترك بخدمت امیر تیمور گورکان رسید وچون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت **بیت** دو پیریم هردو شکسته بهم ✿ علی ترك ومحمود زنگی عجم وشیخ محمود بسیاری ازوقایع حالات صاحبقران بسندیده صفات را در سلك نظم کشیده وآن نسخه را جوش وخروش نام نهاده ودر سنه ست وثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاءالدین سراج وشیخ صدرالدین

که قاضی آنولایت بود وسیدحمزه متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند وشیخ محمودنیز بـاایشان همـراهی نمود تـا کتاب جـوش و خـروش خود را بگـذراند وخود را بتجدیدمنظور نظرالتفات آنحضرت گرداند امابحسب تقدیر دروقتی که ازپل تفلیس که بر کنار آب بسته‌اند میگذشت درآب افتاد وآتش حیاتش فرو نشسته رخت بقابباد فنا داد ع غرق دریای کرم باداهمیشه جان او وپسرشیخ محمودمولانا قطب الدین آن نسخه‌را بنظر انور رسانیده بصله کرامند محفوظ وبهرور شدواین بیت مقطع بعضی از غزلیات شیـخ محموداست که بیت بنویس شعر محمود اکرت پسندافتد ✿ که بلطف ابن زنگی دگراز عجم نزاید.

مولانا علی بدر ازجمله شعراء دارالسلطنه هـراة بود در سنه ۷۹۱ کـه میرزا میرانشاه جهةدفع فتنه حاجی بیك جونی قربانی بهراة آمد درباغ زاغان نزول اجـلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده گذرانید که دوبیت اولش اینست **نظم** ای‌زمهررخ تو ماه منور گشته ✿ عالم‌از نکهت‌زلف‌تو معطر گشته خط مشکین‌تو برصفحهٔ کافورعذار ✿ آیت حسن جمال است مقرر گشته وشاهزاده نسبت بمولانا درمقام‌[illegible]ات آمده صله‌مناسب عنایت فرمود.

خواجه عصمة الله بخاری درسلك اعاظم‌ناظمان مناظم سخن‌گذاری انتظام داشت دیوان‌اشعارش مشهوراست وابیات بلاغت آثارش برالواح‌خاطر فضلا مسطور وازآنجمله قصیده‌ایست که‌درمرثیه‌صاحبقرانی درسلك نظم کشیده وآن قصیده را نزد امیرزاده خلیل‌سلطان گذرانیده مشمول‌نظرانعام واحسان گردید مطلع قصیدهٔمذکور اینست **مرثیه** ای‌فلك خرگاه‌ویران‌کن که‌سلطان‌غایبست ✿ تخت‌گو برخاك بنشین‌چون سلیمان‌غایبست‌وچون‌خواجه عصمةالله درنظم‌اشعار تتبع‌امیرخسرو دهلوی‌مینمودوبسیاری ازمعانی آن‌جناب‌را درمنظومات خویش‌درج فرموده یکی‌ازفضلا درآن‌باب گوید **نظم** میرخسرورا علیه‌الرحمه شب‌دیدم بخواب ✿ گفتمش عصمة ترا یك‌خوشه‌چین خرمن‌است‌شعر اوچون بیشتراز شعرتوشهرت گرفت ✿ گفت باکی‌نیست شعراوهمان‌شعر منست وتاریخ وفات‌خواجهٔعصـمة شاعری ادا نموده **بیت** تاریخ وفات خواجه عصمت ✿ هر کس کـه شنید گفت تمت.

مولانا نجم الدین الطارمی درفن‌انشاء وعلم‌املا بیمثل‌زمان‌خودبود وملازمت میرزا امیرانشاه مینمود ودرآن اوقات کامل‌التواریـخ ابن اثیررا بفرمـوده شاهـزاده مشارالیه ازلغت‌عربی بزبان فارسی ترجمه کرد وکمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورد.

خواجه‌علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام‌الله بود وتمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس‌الدین محمد جزری رحمة‌الله‌علیه‌قرائت فرمود درعلم‌حدیث مهارت حاصل‌نمود وخواجه‌علی درفن‌شطرنج آنقدروقوف داشت که‌صغیروکبیر آن روزگار استادی ویرا مسلم داشتندوغایبانه مانندحاضرانه بغایت‌نیکومیباخت‌ودرمجلس‌شریف‌امیرتیمو گورکان

پیوسته بآن لعب‌میپرداخت.

مولاناحسام‌الدین‌ابراهیم شاه کرمانی حاوی‌فضایل‌نفسانی بودو در علم طب ومعالجه مرضی یدبیضامی‌نمودواونیز درقسم نرد وشطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت‌صاحبقرانی بودودرمجلس عالی‌راه می‌یافت وخواجه عبدالوهاب تبریزی وخواجه‌یوسف بخاری‌واستاد شمس‌الدین کازرونی‌نیز ازجمله‌شطرنجیان صاحبقـرانـی بوده‌اند وهمواره ملازمت‌آستان‌سلطنت آشیان‌مینموده‌اند.

گفتار درذکرسلطنت‌میرزاخلیل‌سلطان وبیان‌اسباب زوال دولت آن‌شاهزاده‌عالی‌مکان

واقفان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف اخبار باین حکایت عارف و براین روایت واقف خواهندبودکه‌آنچه میرزا خلیل‌سلطان را ازاسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت وملک‌ستانی دست‌داد عجب اگرکسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا آن غایت میسرشده باشد چه‌آن‌شاهزاده والانژاد از روی‌نسل‌ونسب‌نبیرهٔ پسری‌صاحبقرانی بود وبعدازوفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران وامرای‌عالیشان وبسیاری‌ازلشکریان فیروزی نشان که‌در تاشکنت بودنداورا بپادشاهی بـرداشته بیعت نمودند و بـرجناح استعجال بجانب سمرقند روان‌شدند وبعدازوصول بنواحی آن‌بلده فردوس مانند حکام وبزرگان واعیان‌آنشهر بقدم فرمانبرداری شاهزاده‌را استقبال کردند و مقالید خزاین وکنوز بملازمانش سپرده لوازم‌نیاز ونثار بجای‌آوردند ودرآنزمان‌شهری بآن‌معموری وجامعیت درتمامی ربع‌مسکون موجود نبود اکابروافاضل واعاظم واماثل وعلماواشراف وهنرمندان اطراف‌واکناف درآن‌مصرجامع مجتمع بودند ووفورخزاین ودفاین و کثرت کنوز وذخایر ازنقود واجناس و جواهر بمثابهٔ بودکه‌قوت‌دراکه مستوفیان ماهرازحصر واحصاءآن عاجز وقاصرمیامد وسایراسباب پادشاهی ازصنوف‌سیوف وتیرو کمان‌وجیبه وجوشن وخیمه‌وخرگاه وسراپرده‌و بارگاه زیاده ازآن‌بودکه‌بوسیله تحریر قلم‌وتقریر زبان‌شرح آن‌تیسیر پذیرد ومع‌ذلك چون‌سابقه عنایت‌عزلی رقم‌سعادت لم‌یزلی برصحیفه حال آن‌نهال گلزاراقبال نکشیده بود ورابطه مشیت سبحانی قاعدهٔ قصر جهانبانی‌آن نوباوه ریاض صاحبقرانی‌را سمت استحکام‌نبخشیده درعرض‌چهار سال ازآنهمه موجبات سلطنت وجلال اثرنماند ومجموع‌آن خزاین‌واموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا نشان‌زوال آن‌دولت فروخواند آری‌انوار ماهچهٔ آفتاب‌آثارلوای‌پادشاهی‌جز بروجنات روزگار خواص‌بارگاه‌تخصیص برحمة‌من یشاء نتابد وبمجرداجتماع‌زرو گوهر وبسیاری سپاه ولشگرامورسلطانی ومهام کشورستانی نظام‌وانتظام نیابد **بیت** نه‌هر که طرف کله

کج نهاد و تند نشست ✡ کلاهداری و آئین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعداز قضاء ربانی و تقدیر سبحانی آنشد که شاه زاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شادملك نام که سابقا از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران اورا بحباله نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که هرجا شاد ملك را ببینند بکشند و میرزا خلیل سلطان اورا گریزانیده در آن اوان که آقسولات محل نسب رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملك را همراه دارد وقهرمان قهر باحضار او فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل او نفاذ یافته سرایملك خانم بنابر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدردانه از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنابر آن امیر تیمور گورکان فرمود که اورا به بیان آغا بسپارند تا بعداز وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را بغلامی سیاه دهد ومقارن آن احوال صاحبقران بیهمال باترار شتافته آنجا وفات یافت و شاهزاده بفراغ بال آن گلعذار پرغنج ودلال را در آغوش کشید بمرتبه شیفته جمال ومشعوف وصال وی گشت که ازاستصواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملك ومال را بقبضه تسلط آن سلیطه گذاشت بیت بجان بود در بند اذعان او ✡ نمیزد نفس جز بفرمان او لاجرم مجاری امور ملك ومال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شهزاده برطبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف امور گشاده مجموع نقود واجناس کنوز خزاین را که بیمبالغه محاسب وهم از جرز وتخمین آن عاجز بود باندك زمانی صرف نمود و بیشتر را بجمعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند و قضیه آن روش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار دیناری نبود اشترواری می بردو مستحقی که شایسته صنوف نوازش بود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی ازمردم بیگانه را بانواع تربیت واصطناع اختصاص بخشید و هریك را قرینهٔ قارون ساخت و بدرجهٔ امارت وسروری رسانید از آنجهة خاطر امرا وسران سپاه ملال گرفت ودماغ آن فرومایگان مخبط شده مواد فساد سمت تزاید پذیرفت وچون حشمت دهروزهٔ شادملك درنظر مخدرات سرا پردهٔ صاحبقران مرحوم نمی نمود جهة انحطاط مرتبه آن عفایف امیرزاده خلیل سلطان را برانداشت که هریك ازخواتین و سراری آنحضرت را طوعاً وکرهاً بیکی از ملازمان آستان خوددر سلك ازدواج کشید وگروهی راکه نسبت باورتبهٔ مادری داشتند باجمعی ازمردم ناجنس همنشین گردانید حورفرشته سرشت را باعفریت زشت همدم ساخت ولعل بدخشانی رادرسلك جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن راباشیانهٔ زاغ وزغن فرستاد و عندلیب نغمه پرداز را باغلیواج بدآواز در یکقفس جاداد و بواسطهٔ صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از امیرزاده خلیل سلطان متنفر گردید وامور سلطنتش اختلال پذیرفته آفتاب آقبالش بسرحد زوال رسید

چنانچه ازسیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی وتقدس .

ذکر خاقان منصور مظفرلوا معین السلطنه و الدین شاه رخ میرزا .

خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف بکمال عدل وعبادت وشجاعت رستم بازهادت ابراهیم ادهم جمعداشت وهرگز خیال تجاوز ازجادهٔ ملت بیضا پیرامن ضمیر منیرش نمیگذشت مدت العمر نمازچاشت ازآن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تابصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیواة هیچ آفریده رانیازردمگر بمقتضای شریعت مؤید همواره ازروی اخلاص ونیاز بملازمت درویشان وگوشه نشینان می شتافت وبهر دیار که درمیآمد اول شرف طواف مزارات اولیاو اتقیا رادرمی یافت بعدازآن درمیدان حرب چون کوه باشکوه دربرابر خصم ثبات قدم میورزید ودرمحراب طاعت از خوف وخشیت مانند برك بید ازبادصرصر می لرزیددرایام عدالتش هیچ عوانی رازهره نبود که تیزدرنا توانی نکرد ودراوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارا نداشت که بساط ظلم گسترد نظم شداز انصاف آن شاه سرافراز ٭ بعهدش باز باگنجشك دمساز بصحرا گرك و آهو شیر ونخجیر ٭ بهم آمیخته چون شکر وشیر عوانی گر نمودی ظلم نیت ٭طپانچه خوردی ازدست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید درروز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخر سنهٔ تسع وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد ودرشهورسنهٔ تسع وتسعین وسبعمائه صاحب قران تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان را درقبضه اقتدار اونهاد و بعداز فوت آنحضرت در ماه رمضان سنهٔ سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امورملك ومال پرداخت وخطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته درسنهٔ تسع وثمانمائه مازندران رامسخر ساخت دراواخرسنهٔ احدی عشروثمانمائه ماهچه رایت نصرت آیتش بر تسخیر ولایت ماوراءالنهر تافت ودرسنه سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس درحوزهٔ دیوان آنحضرت قراریافت درسنهٔ ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان رامسخر گردید ودرسنه ۸۲۳ قرایوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامیه ودر اواخر رجب سنهٔ مذکور میان آنحضرت واسکندربن قرایوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت وفیروزی برپرچم علم پادشاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد ودرروزجمعه ۲۳ ربیع آلاخرسنهٔ ثلثین وثمانمائه بدبختی احمدنام درمسجد جامع هرات کاردی ببدن آنحضرت رسانیده همان لحظه احمد کشته شد وآنحضرت راحکیم علی الا طلاق ازآن زخم نجات بخشید ودرسنهٔ اثنی وثلثین وثمانمائه نوبت دیگر اسکندرمتعرض ولایات عراق وآذربایجان گشته خاقان سعید بدانجانب شتافته درصحرای سلماس بین -

الجانبین قتال‌دست‌داده بازاسکندرانهزام یافت بعدازآن‌ممالك خراسان وبلخ‌وبدخشان وماوراءالنهر وترکستان وزابلستان وسیستان وجرجان ومازندران وعراق وفارس و آذربایجان درتحت تصرف‌خاقان گیتی‌ستان قرارگرفت و بیمن نصفت وحسن معدلتش تمامی آن بلادوامصار معمور وآبادان گشته رفاهیت خلایق‌درجهٔ کمال پذیرفت معمار همت بلندنهمتش دراطراف ممالك محروسه بقاع‌خیر وابواب البرمانند مساجد وخوانق ومدارس واربطه بنانهاد/قری‌وقصباب مرغوب و مستقلات بقاع برآن بقاع‌وقف فرمود وچون خاقان سعیدمدت چهل‌وسه‌سال باستقلال تاج‌سلطنت وجهانبانی برسرنهاد در ولایت ری‌درذی‌الحجه سنهٔ خمسین‌وثمانمائه عنان عزیمت‌بصوب عالم آخرت انعطاف داد اوقات‌حیاتش هفتاد ودوسال بودوبعدازفوت پادشاه عالیجاه دست‌قضا ابواب فتنه‌بر روی روزگارعالم وعالمیان گشودمولانا جلال‌الدین‌لطف‌الله ومولاناصدرالدین‌ابراهیم وپسرعالی گهرش مولانا محمدامین ومولانا عبدالحمید قرومی درایام‌عدالت آن‌پادشاه عدالت آئین رایت صدارت‌می‌افراشتند وخواجه غیاث‌الدین سالارسمنانی وسیدفخرالدین وخواجه نظام‌الدین احمدداود وخواجه غیاث‌الدین‌پیراحمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی وامیرعلی شغانی وخواجه شمس‌الدین علی بالیجه درسلك‌وزرای امیرشاهرخ انتظام داشتند .

گفتار دربیان جلوس میرزا شاهرخ برسریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل‌سلطان

خاقان‌سعید و سلطان صاحب تائید فارس مضمار تفاخر معین‌السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر که خلف‌صدق صاحبقران مغفور قطب‌الحق والدنیا والدین امیرتیمور گورکان بودبعدازفوت آنحضرت درماه رمضان سنهٔ‌سبع ثمانمائه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تخت سلطنت وجهانبانی رابوجود خود مشرف ساخت وتاج خلافت وکشورستانی برسر نهاده‌سایهٔ‌معدلت ورعیت پروری برمفارق‌جهانیان انداخت ولاة ولایات انقیاد مثال‌لازم الامتثال‌نموده اظهار اطاعت وفرمان برداری کردند وبپای اخلاص عازم آستان‌آسمان اختصاص گشته شرایط‌چاکری وخدمتکاری بجای‌آوردند وآنحضرت امراوارکان‌دولت را بعواطف خسروانه وعوارف پادشاهانه نوازش نموده دربارهٔ همکنان مراسم‌انعام و احسان بتقدیم رسانید وبساط عدالت ونصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امورملت بیضاقضاة وعلمارا مأمورگردانید درین اثنا بمسامع‌جلال رسید که میرزاخلیل سلطان بخیال استقلال‌دارالملك سمرقند را مرکز رایت دولت‌ساخت ودست باتلاف و اسراف خزاین ودفاین درازکرده حاصل‌بحروکان رابرانداخت بنابرآن ضمیر خورشید

نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملك ومال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراءالنهر شتابد وامیر مضراب جاکوو امیر حسین صوفی ترخان وامیر علیکه کوکلتاش را به ضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دارالسلطنة هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود ودر منزل دره رنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده بعز بساط استسعاد یافت وکیفیت حال میرزا خلیل سلطان رامشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروز شاه بن ارغونشاه راجهة تعمیر برج و باره دارالسلطنه هراة که از ایام استیلاء امیر تیمور گورکان تا آنزمان ویران بود باز گردانید وسیدامیر خواجه را بطوس فرستاد تاقلعه آنحدود را تعمیر نماید وبنفس نفیس عازم سمرقند شده چون درلنگر شیخزاده بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و ازهمان منزل خاقان سعید امیر حمزه فتوقورا برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد وپیغام داد که تومرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی برابری وهرچه تمنا داشته باشی ازملك ومال دریغ نیست اما کبر سن و تجارب ایام ومعرفت ومقادیر طوایف انام درانتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد واگر امرا بسبب بعد مسافت وتوهم مس آفت در غیبت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی وبر آنچه متضمن استقامت مملکت باشد با مااتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسید ودر آن مرحله امیرشاه ملك از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانید وموجب ابتهاج خاطر انور گردید ومقارن آنحال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیله امراء ملك آرا عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراءالنهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت ومعاودت فرموده حکومت آن مملکت رابه بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم ومادام الحیواة درمقام فرزندی وخدمتگاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمودو امیرشاه ملك را جهة آوردن شاهزادگان ببخارا فرستاد وعنان یکران بجانب دارالسلطنة هراة انعطاف داد چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بیموجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت وهمدران ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امراءشهر بخارارا باز گذاشته امیرزاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان را بپایهٔ سریر اعلی آوردند وامیرشاه ملك بضبط کنار آب مأمور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا میرك احمد وامیر شمس الدین عباس وامیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیرشیخ نورالدین رابدین جانب فرستند تا باایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین وارغون

شاه بدینجانب آیند تا شیخ نورالدین پیش میرزا خلیل سلطان رود چون اینخبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف بآستان سلطنت آشیان آمدند واز اینجانب امیر شیخ نورالدین بسمرقند رفت ودرباب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی ازخزاین صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیرمحمد ولیعهد فرستد وبسلطنت ماوراءالنهر قناعت نماید وبعدازآنکه شیخ نورالدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید ودرخلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت مینمود ازصولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست ورخصت طلبیده جهة آسایش سپاه درانده خود وشبرغان اقامت فرمود واعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست وششم ذی القعده در دارالسلطنة هراة نزول اجلال فرمود.

ذکر شمهٔ از کروفر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان جمجاه و بیان مخالفت و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه

امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشانهٔ جنون بهرهٔ تمام داشت چنانچه دروقتی که صاحبقران مغفور درظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر برلوح خاطر مینگاشت بیجهتی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت وبعداز فوت جد بزرگوار باامرا وارکان دولت آغاز مخالفت کرد ولشگری راکه بااو بودند متفرق گردانید وبجانب سمرقند ایلغار نمود وچون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و باآنکه آن پادشاه جمجاه بنظر شفقت وعطوفت دروی نگریست باردیگر جنون اورا بران داشت که درنواحی اندخود ازاردوی همایون فرار نموده ازآب بگذشت ودرشهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت ومیرزا خلیل سلطان اورا مشمول انعام واحسان گردانیده با امیرالله داد وارغون شاه وتیمور خواجه آقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگراز امرا و لشگریان بکنار جیحون فرستاد تا ازجانب امیرزاده پیر محمد جهانگیر که درآن اوان از کابل ببلخ آمده بودخبردار باشند ودرکنار آب خیال استقلال دردماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده ببهانهٔ کنکاش امرا وسرداران رابخلوتی طلبداشت وتیمورخواجه وخواجه یوسف راشربت شهادة چشانیده جمعی را مقید ساخت امیرالله داد و ارغون شاه و مبشر که آنحال مشاهده نمودند بتضرع وزاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگندداد که ازو بر-نگردند ونایب خویش گردانند مقارن آنحال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با

اموال فراوان متوجه بلخ بود بآنحدود رسیدمیرزا سلطان حسین اورا غارتیده متوجه سمرقند گردید ومیرزا خلیل سلطان ازشهر بیرون آمده بعداز تقارب فریقین امیر الله‌داد و ارغونشاه ودیگر امرا که برسبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین می کردند ازوی جدا شدند و نزدمیرزا خلیل سلطان رفتند بنابرآن درهشتم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین ازبرابر لشکر سمرقند فرار نموده درنواحی اندخود وشبرغان بامیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعدعهد وپیمان بغلاظ ایمان تأکیدیافت ومیرزا پیرمحمدجهانگیر ایلچی نزد امیرسلیمان شاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبیدجناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد وغیرت پادشاهی میرزا پیرمحمد جهانگیررا برآن داشت که بطریق شبیخون برسرایشان تاخت میرزا سلطان حسین وامیر سلیمانشاه چاره منحصر درگریز دانستند و بهراة شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند وآنحضرت بعداز تقدیم مشورت مبلغ صد هزاردینار کپکی وچندسر اسب قیمتی بامیر سلیمان شاه عنایت کرده سرخس را سیورغال گردانید وحکم فرمود که بامیرمضراب و سیدخواجه که در سبزوار بودند پیوندد واز جانب میرزا امیرانشاه که بکالیوس آمده بودواقف باشند وچون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امراء شاهرخی صلاح ملك درقتل میرزا سلطان حسین دانستند نوشیروان برلاس آن شاهزادهٔ شجاعت پیشه‌را در بیرون دروازهٔ عراق گردن زدوچون اینخبر بسمع امیر سلیمان شاه رسیدآغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت وخاقان سعید متوجه آنحدود شد وامیر عبدالصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روانه فرمود تا او ا نصیحت نموده ازمقام مخالفت بگذراند و امیر عبدالصمد با امیر مشارالیه ملاقات کرده و سخنان دولتخواهانه گفته بی‌حصول مقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعاء امیر سلیمان شاه امیر جهان ملك را نزداو فرستاد وچون جهان ملك نیز مانند عبدالصمد باز گردید رایات ظفر آیات برجناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود وامیر سلیمان شاه بعد ازتحقیق آن خبر بطرف سمرقند گریخت وخاقان سعید بسلامت مراجعت نموده درهفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدارالسلطنهٔ هراة رسیده میرزا الغ بیك وامیرشاه ملك را بضبط اندخود وشبرغان مامور گردانید وچون فصل شتا بگذشت وبار دیگر لشکر سلطان بدیع آثار بهارعازم کوه ودشت وصحراگشت خاقان سعادت انتماجهة مصلحت ماوراءالنهر به ییلاق بادغیس خرامید ودرمنزل قزل رباط خبرمحاربه میرزا پیرمحمدجهانگیر ومیرزا خلیل‌سلطان بتواتر انجامید

ذکر محاربه میرزا پیرمحمد ومیرزا خلیل سلطان وبیان بعضی از وقایع وحوادث خراسان

درآن اوان که امیرزاده الغ بیك و امیرشاه ملك درنواحی بلخ وشبرغان بودند

میرزا پیرمحمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیرشاه ملك‌را طلبداشت و آنجناب ببلخ رفته درمخالفت میرزاخلیل سلطان باشاه‌زاده مشارالیه اتفاق نمود وایلچی سخندان جهة گفت وشنید وصیت حضرت صاحبقران درباب ولایات وعهدوبیعت بسمرقـند فرستادند وچون آن قاصد بپایهٔ سریر میرزاخلیل سلطان رسید وسخنی که داشت معروض گردانید میرزاخلیل سلطان جوابداداد که آنخداوندی که سلطنت اکثر ممالك جهان‌را بامیرتیمور گورکان عنایت کرده بودا کنون ایالت سمرقندرا بمن عنایت فرموده میرزاپیرمحمد وامیرشاه‌ملك از استماع اینجواب‌درتاب شده میرزا الغ بیك راباخودملحق گردانیدند وباسپاهی جنك‌جوی از آب آمویه گذشته و میرزاخلیل سلطان ایشان را استقبال نموده درروز دوشنبه ۲ ماه‌رمضان سنهٔ ثمان‌وثمانمائه درحوالی نسف لشگر هردوطرف صف کشیدندودلاوران بلخ وماوراءالنهر ازروی خشم و قهردرهم آویخته میرزاخلیل سلطـان بنفس نفیس برقول میرزا پیرمحمد حمله کرد وایشان را از جای برادشته نخست قوم ارلات بگـریختند و جوانغار وبرانغار نیزپریشان شده میرزاپیرمحمد ومیرزاالغ بیك وامیرشاه ملك قرین صحت وسلامت بآن جانب آب رسیدند وحضرت‌خاقان سعید در ییلاق بادغیس اینخبر شنیده عازم ماوراءالنهر گردید ومیرزاالغ بیك وامیرشاه ملك‌در اثناء راه‌شرف ملازمت در-یافته جناب‌امارت‌مآبی ببهانه‌ضعف‌الاغان رخصت یافته که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون منزل‌هاری قشون‌مضرب خیام‌اردوی همایون گشت‌ایلچی از نزد میرزاخلیل سلطان آمده اززبان شاه‌زاده معروضداشت که ع مابران عهدووفائیم که بستیم بدوست اما چون میرزاپیرمحمد از آب گذشته متعرض‌حدودسمرقند گشت ضرورتاپای‌درمیدان‌مخالفت‌نهاده دفع‌او کردیم وحضرت‌خاقانی مزیدجونی قربانی راهمراه‌ملازم میرزاخلیل سلطان‌بدان صوب ارسال‌داشته پیغام‌داد که‌ما نیزع برهمانیم که بودیم وهمان‌خواهدبود لیکن‌تاکنار آب خواهیم آمد باید که آن‌فرزند نیزبدانجانب آیدتاسخنی که باشدبگوئیم‌وقواعدعهد وپیمان رامجدداً مشید گردانیم واگرخودنیاید بعضی ازمردم معتمد رابفرستد وچندروز موکب نصرت‌شعار درییلاق بورقان وایلار توقف نمـوده ودرآن یورت‌مزید باز آمده دولت‌خواجه نامی‌را از نوکران میرزا خلیل سلطان‌همراه‌آورد واززبان شاه‌زاده معروض داشت که آنحضرت‌هرکس‌را مصلحت‌دانندبکنار آب فرستند که ماامیرالله ادوار غون‌شاه رانامزدآنجانب کرده‌ایم خاقان عالیجناب امیرمضراب وجناب شریعت پناه‌قاضی عبدالله راجهة تمشیت آن‌مهم‌ارسال نموددرخلال این‌احوال بعرض‌رسید که امیرشاه‌ملك‌بواسطهٔ کمال اعتبار واختیار امیرسیدخواجه که منصب‌امیرالامرائی‌داشت درتابست و بدان‌جهة ضعف‌الاغان راببهانه ساخته‌از آن‌یورش تخلف نموده‌است بنابر آن‌خاقان‌نصرت نشان‌سیفل تواچی راپیش امیرمشارالیه‌فرستاد و‌پیغام‌داد که‌مقررچنان‌بود که چون‌یکماه در بادغیس توقف‌نماید بموکب همایون ملحق گردد وحالاچندروز ازموعدگذشته باید که فی‌الحال بدینجانب‌شتابد والادرین مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دارالسلطنة هراة

گشته امیر شاه‌ملك ازراه ایکه‌النك ببلخ رفت وچون خاقان سعیدقرین دولت واقبال بمستقر سریر جاه وجلال رسید امیر سیدخواجه باوجود جلوس برمسند امیرالامرائی واستقلال درحل وعقدامور ملکی ومالی خیال فتنه وفساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف‌الدین عبدالصمد وطاهر وفاضل وشمس‌الدین و شیخ‌علی پسران اوچ قرا بهادر و تیمورملك دولدای راباخودمتفق ساخت ونماز شام غرهٔ ذی‌الحجه سنه ثمان ثمانمائه ازجزع النك سوارشده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت وهمان لحظه خاقان‌سعید از آنحرکت ناهنجارخبر یافته درنیمشب باجمعی که درآستان سلطنت آشیان حاضر بودند ازعقب گریختگان روانشد وعلی‌الصباح درصحرای نوبرك بدیشان رسیده فرمود که بچه‌جهة خیال فاسد و مخالفت نموده‌اید سیدخواجه بااتباع از اسب فرود آمده‌روی برپای مبارك حضرة شاهرخی نهاده وبجریمهٔ خویش معترف گشته‌درركاب ظفرانتساب متوجه هراة گردیدبعد ازوصول بسرپل‌مالان خاقان‌کامکار پیشتر بمستقر عزوجلال خرامید وبعضی ازموافقان سیدخواجه باوی گفتند که اگرمیرزا شاه‌رخ ازسرجریمهٔ تودرگذرد بی‌شبهه فردا هریکی را از ما بعقوبتی قتل‌فرماید که موجب‌عبرت‌خلایق گردد باردیگر همه‌متفق شده‌بقدم خلاف عازم طوس گشتند وخاقان سعید امیرحسین‌صوفی ترخان و امیرقربان شیخ‌را نزد سیدخواجه فرستاد تااورا نصحیت کند و بازگرداند وآن دو امیر صائب تدبیر بسیدخواجه رسیده سعی بسیارنمودند که از سرمخالفت درگذرد وگردن بحلقهٔ موافقت درآورد اما فائده برآن مترتب نگشت و مقارن آنحال توکل تیمورتواجی ازپیش امیر مضراب وقاضی عبدالله آمد معروضداشت که تاغایت درکنار آب انتظار کشیدیم ومیرزاخلیل‌سلطان‌خلف وعده نموده‌هیچکس نفرستاد حکم‌همایون نفاذ یافت که مشارالیهما بازگردند ورایات نصرت آیات حضرت خاقانی دربیست‌وسیم ذی‌حجه‌حجه‌مذکور ازعقب‌سید خواجه نهضت نموده روزی چند مرغزارمسیر تومضرب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در آنمقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آن حال از جانب طبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آن جا بود آمده مکتوبی را که امیرسید خواجه‌مصحوب ملازم‌خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن‌عمرشیخ‌فرستاده بودودر آنجا ذکر کرده که‌عنقریب ممالك‌خراسان‌راجهة برادرشمامستخلص میگردانم بنظرانوررسانیدوآنحضرت دل‌ازطاعت‌سید خواجه برگرفته بتاریخ‌غرهٔ محرم‌الحرام‌سنه تسع‌وثمانمائه متوجه طوس‌شد وچون درمشهدمقدسه رضویه علی‌راقدهاتحف الصلوة و التحیة‌نزول‌اجلال اتفاق‌افتاد سیدخواجه که در قلعه کلات تحصن نموده بود روی بصوب استرآباد نهادورایات ظفر نشان بصوب جرجان درحرکت آمده پس‌ازوصول بیلغر نواحی خبوشان امیرشاه‌ملك از بلخ رسیدومنظور نظرالتفات گردیدوخاقان سعیدقرین نصرت وتائیدازآنجانیز نهضت‌فرموده ییلاق بیلقان‌ازفرّ نزول همایون غیرت‌افزای فضای گردون گشت واز آن‌مقام خسروجم احتشام‌منکلی تیمورنایمان راکه‌آداب‌رسالت‌ورسوم سفارت

نیکومیدانست پیش بیرك پادشاه حاکم جرجان فرستاد و پیغام داد که ماسید خواجه را از حضیض مذلت وخواری باوج عزت وسرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده واز ما گریخته بدانجانب التجا کرده است طریقه آنکه گلشن عهد و پیمان قدیم را بآب حسن اخلاص واتفاق سرسبزدارند وسید خواجه و اتباع اورا در آن ولایت نگذارند ویقین دانند که اگر ازفرموده تخلف خواهید ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گدار تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مسطور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارك نپذیرد ومنکلی تیمور نزدبیرك پادشاه رفته ومیرزاشاهرخ درهمان موضع چند روزی توقف نمود ودرآن ایام میرزاعمر بدرگاه عالم پناه رسیده اظهار اخلاص واتحاد فرمود وچون خامهٔ دستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه واولاد عظام آن عالیجاه تازمان ملاقات میرزاشاهرخ ومیرزا عمر درسلك تحریر انتظام یابد آنگاه پرتواهتمام برتقریر فتح استرآباد تابد.

گفتاردربیان وقایعی که بعد ازفوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه واولادعظام اودست داد وذکر رسیدن میرزاعمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد

صاحبقران والانژاد دروقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکوخان را بامیرزاده عمرشیخ بن میرزاامیرانشاه عنایت فرمودوایالت دارالسلام بغدادرا ببرادربزرگترش میرزاابابکررجوع نمودومقررساخت که میرزاامیرانشاه دربغدادباشد ومیرزا ابابکر بجارو ملجارمیرزاعمرحاضر گشته از استصواب او در نگذرد بنابر آن چون خبرفوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر ازپدر و برادر کلانتر حسابی بر نگرفت وخطبه و سکه بنام خود کرده ازروی استقلال بضبط امورملك ومال پرداخت وامیر جهانشاه جاکو که امیرالامراء میرزا عمر بود بعداز تحقق خبرفوت امیرتیمور باغوای جمعی ازاهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمرنمود صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولاناقطب الدین اوبهی وداراب قوشنجی وشیخ محمد تواچی و عبدالخالق ولد تیمور سکورچی راببعضی دیگرازبیگناهان معروض تیغ سیاست گردانید وبخیال استقلال روی بسراپرده پادشاهی نهاد ومیرزاعمر پای وقاراستوار داشته طایفه ازانیاقان وخانه بچگان رامکمل ومسلح بجنك امیرجهانشاه فرستاد ولحظه بلحظه مردم شاهزاده زیاده میشدند وهردم اتباع جناب امارت مآبی کمترمی گشتند بنابرآن امیر جهانشاه روی بگریزآورد وعمرتابان باجمعی از بهادران اورا تعاقب نموده نمازدیگر همانروز بوی رسیدند وفی الحال بقتلش رسانیدند ومیرزاعمر بخلاف متصورعمرتابان را معاتب ساخت وبازماندگان امیر

جهانشاه‌را بنواخت ومقارن این‌حال‌میرزا ابابکر از گرماء بغداد بتنك آمده قصد ییلاق همدان کرد وجهت‌استجازه ایلچی نزدبرادرفرستاد ومیرزا عمر فرستاده‌را نوازش‌نموده بیغام داد که‌ملتمس چنانست که آن برادر بزودی بدینجانب تشریف آورند تامهمات‌ملکی ومالی‌را باتفاق یکدیگر فیصل‌دهیم ومیرزا ابابکر براین‌سخن اعتماد کرده با دویست سواز بمیرزا عمر پیوست وهمان روز گرفتارشده درقلعه‌قهقه محبوس گشت وچون میرزا میرانشاه ازقید‌وحبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان‌درحرکت آمده تاکالیوس استرآباد عنان‌بکران‌بازنکشید ومیرزاعمر بعدازگرفتن برادروگریختن پدربفراغت هرچه‌تمامتر باستمالت‌سپاهی ورعیت‌پرداخت ودرآن‌اثنادرویشی بابابیکی‌نام در مراغه پیداشده کرامات وخارق عادات ظاهرساخت ومیرزاعمر بقتل درویش حکم‌فرمودوبابا درحین عزیمت سفرآخرت برزبان‌راند که‌روزی‌ما چنین مقدربود امامعلوم خواهد کرد که‌بعدازاین‌چه فتنه‌هاحادث‌خواهدشد چون‌ازواقعه بابا سه‌روز گذشت‌درهفتم‌محرم‌الحرام سنهٔ‌سمان‌وثمانمائه‌خبر مخلص‌میرزاابابکرمتواتر گشت‌تبیین این‌مقال آنکه میرزا ابابکر بعداز اندك زمانی که‌مقیدومحبوس بودجمعی ازاهل‌قلعه را باخودیار کرده متفق‌ساخت وبنیاد حیات عادل خزانچی وعیسی‌قورچی وشیخ حاجی‌را که ازجمله محافظانش بودند برانداخت‌وقلعه سلطانیه را درحیز‌تسخیرآورد وخزانه‌وجبه خانه‌رانصرف کرده‌مجموع آن نقود واسلحه‌را برملازمان خود قسمت‌نموده روی بصوب‌خراسان نهاد ودرکالیوس استرآباد بپدرپیوسته عنان‌مراجعت‌انعطاف داد امامیرزاعمر بعدازشنیدن‌این‌خبر بسلطانیه رفت وآن‌بلده‌را بجمعی‌ازاهل اعتماد سپرده ازراه سجاس وسرای اباقا درحرکت‌آمده مقارن آن‌حال‌شیخ خسروشاهی ازجانب سمرقند رسیده‌متقبل‌شد که‌هرچه میرزاابابکر ازخزانه سلطانیه‌برده باندك‌زمانی کفایت‌نماید وعمال‌رادرمصادره کشیده بر متمولان تبریز تحمیلات نامقدور نمود ومیرزا عمر بداعیه‌آنکه امیر بسطام‌جاگیررا که‌باوی‌درمقام نفاق بودبدست‌آورد عزیمت‌شهراو فرمود وبسطام ازراه قراباغ بامیر شیخ ابراهیم شروانی بپیوست بنابراین میان میرزا عمر وامیرشیخ ابراهیم نائرهٔ‌نزاع‌اشتعال‌یافت و هریك بالشگری بکنار آب کرشتافته دربرابر یکدیگر منزل گزیدند وپس‌ازهفته‌خبر باردوی میرزاعمررسید که‌میرزا میرانشاه‌ومیرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هرکس که‌آنجا دیدند اسیر کردند وهرچه‌یافتند بغارت بردند لاجرم‌میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرك‌آشتی کرده طبل‌مراجعت فروکوفت وبعدازوصول بمنزل میانج کز مرو و عمر تابان وسلطان سنجروحاجی سیف‌الدین وعبدالرزاق خداداد و امیر بیان قوچین وشیخ‌خسروشاهی طریق‌بیوفائی مسلوك‌داشته بمیرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه ملحق‌شدند ومیرزا ابابکر عمرتابان واولاداورا منظور‌نظر تربیت‌گردانیده شیخ‌ظالم را باسایر گریختگان بیاسارسانید آنگاه باستصواب بعضی ازمصلحت‌اندیشان تختی‌زدین ترتیب نموده میرزا میرانشاه‌را برآن‌نشاندند واسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی

چند بجشن‌وسور ولهو وسرود پرداخت ومیرزاعمر پس‌از تفرق‌لشگر ازراه‌کاورود به مراغه رفته بمدد امیرخالق ترکمان وسایق برلاس و جمعی‌از سلدوزیان مستظهر شده بجانب تبریزدرحرکت آمدوعلیکه‌بن خالق پیشتر بتبریز شتافته آغازظلم‌و تعدی کرد لاجرم‌خاص وعام هجوم کرده خواجه پیرعلی‌راکه مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند وتراکمه را ازشهر بیرون‌کرده‌دروازه‌ها را مضبوط ساختندومیرزا عمر امراء ترکمان را اجازت‌حرب داد ودرآن‌اثنا خبر قرب‌وصول میرزاابابکر بتحقیق پیوست وچون‌میرزاعمر قوت مقابله ومقاتله نداشت علم عزیمت بصوب‌اصفهان برافراشت وحاکم آن‌بلده میرزا رستم بمراسم‌استقبال‌قیام نموده‌لوازم‌تعظیم وتجلیل بتقدیم‌رسانید وطوی‌های پادشاهانه کرده ازدقایق مهمان نوازی‌دقیقهٔ نامرعی نگذاشت آنکاه‌آن‌دو پادشاه شجاعت پناه برسر آغرق‌میرزا ابابکر که‌درسوق‌بلان غافل‌نشسته بود ایلغـار کردند وجهات واموال فراوان بدست آورده باصفهان بازگشتند ومیرزارستم در مقر عز‌خود توقف‌نموده میرزاعمر بشیراز رفت ومیرزاپیرمحمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر درآورده جشنهای خسروانه ترتیب‌داد وتحف‌های پادشاهانه برطبق عرض‌نهـاد ومیرزا عمر آن زمستان درشیراز به‌تنعم‌و ناز اوقات گذرانیده دراوائل‌فصل بهار بمرافقت میرزاپیرمحمد عازم اصفهان گشت ومیرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست وازآن‌جانب میرزا ابابکر چون‌چندروزی اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع برصحیفه حالش کشیده خودبرسر برسلطنت تکیه‌زد ودراواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره بتبریز شتافته لشگریان درمنازل رعایا فرودآمدند وتفرقهٔ بسیار بعجزه‌وضعفا رسید وچون خبر اتفاق اولاد میرزا عمرشیخ بامیر زاده‌عمر بسمع میرزا ابابکررسید بطرف اصفهان نهضت فرمود وبعدازوصول بجربادقان شنید که‌امیربسطام جاگیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان‌راازیورش اصفهان‌اولی‌دانسته‌عنان مراجعت معطوف ساخت‌واولاد میرزاعمرشیخ ومیرزا عمر این‌خبر شنیده ازاصفهان بیرون‌شتافتند وعنان یکران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند وچون‌اینخبر درقرون ارغون بسمع‌میرزا ابابکر رسید لشگریان‌خود را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آئین دست‌داده‌ازهردو جانب مردان مرد وگردان صف‌نبرددر میدان کین‌تاختند وازصباح‌تارواح باعدام وافناء یکدیگر پرداختند ودرآنروز قرب‌چهار هزارسوار وپیاده ازطرفین کشته‌گشته بهنگام شام هریك‌ازآن‌دوطایفه بمعسکرخویش فرودآمدند وشب همه‌شب پاس‌داشته روزدیگر که‌جمشید خورشید باتیغ زراندودبه‌میان مواکب کواکب‌تاخت بازازهردو جانب افغان وغریو کوس برخاست ونایره‌قتال‌التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر باهفتصدسوار جرار برقلب‌لشگر مخالف که محل‌قرار میرزا پیرمحمد بود حمله‌نمود واوراازپیش برداشته میمنه ومیسره را نیز مجال توقف نماند واصفهانیان درشهرمتحصن‌شده میرزا ابابکر آغازمحاصره کرده‌چون نزدیك‌بآن

رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاگیر بفراغت در تبریز نشسته اند و شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغولست بنا بر آن باصفهانیان صلح گونه درهم پیوسته عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمرشیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالم‌پناه حضرت خاقان سعیدشاهرخی آورد و درغرهٔ ربیع‌الاولی سنه تسع و ثمانمائه در ییلاق بیلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات وعنایت گشت وجمیع حشم وخدام او بانعام خلعت فاخره واسبان تازی نژاد مفتخر و سرافراز شدند ومقارن آن‌حال منکلی تیمور که برسم رسالت نزد بیرك پادشاه رفته بود باز آمده جواب بر وفق صواب نیاورد بنا بر آن خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق بیلقان نهضت نمود .

ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با بیرك پادشاه وانتقال نمودن حکومت استرآباد بامیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه

در اوایل فصل خریف که حریف برد در اطراف باغ وبستان آغاز دست برد کرد و از اهتزاز صرصر لشکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتائید ملك‌مجید بجلگاه مازندران درآمد وچون موضع سیاه‌بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد وعباد گشت ناگاه بیرك‌پادشاه باتفاق سیدخواجه و عبدالصمد حاجی سیف‌الدین و شمس‌الدین اوج قراقلب میمنه ومیسره آراسته مانند شیرژیان از بیشه مازندران بیرون آمد ولشکر قیامت اثر برابر اعداصف آرای گشته میرزا الغ بیك وامیرشاه ملك وامیر موسی کادر برانغار منزل ساختند و میرزا عمر وامیر یوسف‌خلیل و امیرجهانملك در جوانغار علم جلادت برافراختند وحضرت خاقانی باامراء ترخانی در قول قرار گرفتند دولشکرچون دودریای اخضر ازصرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج آمد و غبار معرکهٔ پیکار تصاعدنمود شمشیر آتش‌فعل آبدار سرهای گردن کشان را برخاك مذلت وهوان افکند **نظم** زمین‌شدزخون یلان‌لالهٔ‌گون ✲ بهرسوروان‌گشت دریای خون ز شمشیر خون‌بار هر نامدار ✲ بیفتاد سراز بدن بی‌شمار آخرالامر نسیم عنایت سبحانی‌از مهب (وماءالنصر الامن‌عندالله) بر پرچم خاقان عالیجاه وزیده و بیرك پادشاه بااتباع واشیاع همه کبودلب وزردروی وسرخ سرشك‌پای در وادی فرار نهاد و بیرك پادشاه بخوارزم گریخته سیدخواجه وعبدالصمد راه درازشیراز پیش گرفتند و شمس‌الدین اوج قراوسید حسام خواهرزاده سیدخواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده عنایت یافتند وتمامی خطه جرجان بتحت تصرف خاقان ملك‌ستان درآمده سیدعزالدین هزارجریبی برادرخود را باپیشکشهای

لایق بآستان معدلت آشیان فرستاد وخطبه بنام همایون خوانده والتزام باج وخراج نمود وحاکم ساری سیدمرتضی نیزمطیع ومنقاد گشته ابواب اخلاص واطاعت گذاری برروی روزگار خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استرآباد رابمیرزا عمرعنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب دارالسلطنهٔ هراة برافراشت دراثناءراه حکومت مملکت طوس وجنوشان و کلات و ابیورد ونسا و یارز و سبزوار ونیشابور را بمیرزا الغ بیك تفویض نمود ودرچهارم جمادی الاخری درضمان حمایت ایزدتعالی بمستقر دولت واقبال نزول اجلال فرمود .

ذکر شهادت میرزا پیرمحمدبن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر

میرزاپیرمحمد جهانگیر که خسرو سلیم‌النفس کم آزارو پادشاه کریم خلق‌عدالت آثار بود زمان امورملك‌ومال رادرقبضهٔ اقتدار پیرعلی تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنك‌واستماع نغمه عودوچنك مشغولی می‌فرمود آوازدلربای نـای از انتقال سلطنتش خبرمیداد وآهنك روح‌افزای‌رباب مرثیه رابنوامیخواند واوبی‌شعور ازشراب ناب می‌بود که گفته‌اند **بیت** چوسلطان سرانداز باشد زمی ✿ فتدبیخبر ازسـرش تاج کی لاجرم‌تمکن پیرعلی سمت‌ازدیاد پذیرفته خیال استقلال دردماغ اوجای‌گرفت ودر ماه‌مبارك رمضان‌سنهٔ تسع وثمانمائه که میرزا پیرمحمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخت وازفروغ نایرهٔ ندامت شمع‌مثال می‌سوخت پیرعلی ناپاك باجمعی بیباك برگرد سراپردهٔ پادشاهی محیط گردید ودرچهاردهم ماه مبارك مذکور آن شاهزادهٔ سعیدرا شهیدگردانید میرزا سید احمد میرك در شبرغان از حدوث اینواقعه ترسان‌گشته بسان بادروان بجانب‌هراة شتافت و کیفیت‌جرأت پیرعلی رابعرض‌حضرت‌خاقانی رسانیدازشنیدن آن‌خبر اندوه انبوه بخاطرانورراه یافت وامیر مضراب وامیرحسن صوفی ترخان وامیر نوشیروان راهمراه میرزا سیدی احمد میرك کرده بصوب بلخ روانساخت و می‌خواست که‌بنفس نفیس نیز ازعقب روان‌شودکه ناگـاه خبرمخالفت میرزا عمرزلزله در اطراف دیارخراسان انداخت .

ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی

چون‌میرزا عمردر مملکت جرجان لواء استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب‌ری فرستاد هزارخانه وارمغول‌راکه درآن‌ملك باآغرق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران‌آوردند ومکنت‌میرزا عمربدان واسطه سمت تضاعف گرفته خیال

استقلال از باطنش سر برزد مقارن آنحال شیخ حسن مخفحی باجمعی ازملازمان امیر شاه‌ملك گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشگر خراسان ازامیر شاه‌ملك آزرده‌خاطر ندهر گاه رایات ظفرپناه بدانجانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزاعمر این سخن باور کرده‌دفترحقوق تربیت‌خاقان سعید را برطاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استرآباد عنان یکران بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ بهادر چون اینخبر استماع فرمود درهیجدهم شوال سال‌مذکور میرزاعمر را استقبال نمودوروزدوشنبه نهم‌ذیقعده درحدودقریهٔ بردوبه ازولایت جام‌جنودجرجان وخراسان بیکدیگررسیده ازهردوطرف مبتویهٔ صفوف برداختند دراتخین جکه‌تواچی که ازاعیان‌عمر تابان‌بودبسان دولت واقبال پشت برمیرزاعمر کرده روی‌بدرگاه خاقان والاگهر آورد سایر امرا ولشگریان که‌آن حال مشاهده‌نمودندگریزان‌شده هریك بطرفی رفتند ع وآن‌فتح که مفتاح‌امان‌بودبر-آمد ومیرزاعمر ازدست بردخنجرقضا وقدربجانب مروروذگریخت ودر کنار آب‌بدست جمعی‌ازنوکران امیرمضراب گرفتارگشت واورا زخمی برسروبندی برپای در منزل امرودك باردوی اعلی‌رسانیدند وخاقان سعید مرحمت‌کرده محفه عنایت نمود وطبیب و جراح ملازم‌ساخته بدارالسلطنه هراة روان‌فرمود و میرزا عمر دربیست پنجم ذیقعده بمنزل تقوزرباط ازین‌رباط دودرروی بعالم‌دیگر آورد ودرمقبرهٔ عمدة العلماءالمتاخرین امام فخرالدین‌الرازی مدفون گشت ودرغرهٔذی‌الحجه دارالسلطنة هراة ازوصول‌موکب خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه به‌ییلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر پیرعلی تاز بیمن توجه حضرت خاقان سرافراز

چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر ازجانب‌میرزاعمر فارغ گردید دفع پیر-علی‌تاز راپیش‌نهاد همت‌بلندنهمت گردانید ودرنوزدهم محرم‌الحرام سنه عشر وثمانمائه ازییلاق بادغیس رایت‌ظفرنگار بجانب قبةالاسلام بلخ‌درحرکت آمده‌دراوائل صفرسایهٔ وصول برخطهٔ اندخود انداخت وپیرعلی‌تاز جرأت نموده تاسرپل خطیب‌پیش باز آمد اماچون‌موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیرعلی عنان بصوب فرار تافته روی ببادیه ادبار آورد حضرت‌خاقان سعیدمیرزا سیدی احمدرا با امیریادگارشاه وامیرنوشیروان وحسن‌صوفی ترخان بتکامیشی اوروان‌فرمود وامرا به‌پیرعلی‌رسیده احمال واثقال اورا گرفتند واوباندك‌مردمی بجانب یکه‌اولنك بیرون رفت وامرا بازگشته دربلخ بموکب همایون پیوستند ودرآن‌ایام‌که خاقان گردون غلام درقبةالاسلام رایت حشمت برافراشته بود برتوالتفات برتعمیرقلعهٔ‌هندوان که‌اززمان ظفریافتن امیرتیمور گورکان برامیرحسین تا آنغایت خراب وویران بود انداخت واندك زمانی آنحصار استوار رادرکمال‌متانت

مأمور ساخت وحکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیرمحمد گرفته رایات عالیات بجانب دارالسلطنهٔ هراة معاودت فرمود وپیرعلی تاز نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده بحدود قبة‌الاسلام خرامید اما ازصدمات سپاه ظفرانجام منهزم گردید ودراثنا گریزجمعی ازکلانتران ملازمانش باهم گفتند که تااین کل نمك بحرام سردار ماخواهد بود بواسطه کثرت ایوارو شبگیر ومخالفت بااصحاب تاج وسریر تفرقه و تشویش بماخواهد رسید آنگاه باتفاق سرآن سردفتراهل شقاق راازبدن جداساخته بدارالسلطنهٔ هراة فرستادند وخلایق را ازانواع تفرقه وپریشانی نجات دادند .

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانملك بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

درآن اوان که موکب نصرت نشان حضرت خاقانی سعید ازقبة‌الاسلام بلخ قرین نصرت وتائید بدارالسلطنهٔ هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیك آمده بموقف عرض رسانید که بیرك پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونی قربانی واز ارازل توکل درهم کشیده بمازندران شتافته است وشمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال قلعهٔ استرآباد است درمضیق ضررو معرض خطر افتاده بنابرآن خاقان عالی مکان ابوالفتح ابراهیم سلطان را دردارالسلطنهٔ هراة بحکومت بگذاشت و در هیجدهم جمادی‌الاخری سنهٔ عشر وثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیرشاه ملك بعز بساط بوس رسیده درجرجان میرزا الغ بیك گورکان شرف ملازمت دریافت وپیشکش کشید و چون موضع خواجه قنبر ازسعادت وصول چتر نصرت اثر غیرت فلك اخضر شد ابومسلم ولد اوج قرا ازمازندران آمده عرضه داشت که بیرك پادشاه از استماع توجه موکب ظفرپناه قدم درراه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه بدارالفتح استرآباد خرامید وآن زمستان درمازندران قشلاق فرمود و سید عزالدین هزارجریبی بآستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خطهٔ دامغان سیورغال آن سید ستوده خصال شد وایالت مملکت استرآباد تعلق بامیرزاده الغ بیك گرفت وعنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته درنهم ذیقعده مانند روح دربدن و جان در تن بدارالسلطنهٔ هراة درآمدومقارن اینحال جهان ملك مملکت وبعضی دیگر ازامراء بلند مرتبت یاغی شده بجزاء اعمال خویش رسیدند تبیین اینمقال آنکه در آنسال خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب

ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر ممر گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر ـ کاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هردانگی را دیناری اعتبار نمود وچون اجناس در آن اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی گهر رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند بی تسعیر برایشان حواله خواهند داشت و بدانجهت بی تعرض نخواهند شد وامیر جهان‌ملك ملت که از قوم قوچیان بودمدتی مدید درغایت اختیار واقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف‌خلیل وسعادت تیمورتاش و برادرش بهلول بیان‌تمور وسلطان بایزید عثمان ونمدك بایکدیگر عهد کرده یاغی شدند وبیك ناگاه ازشهر بیرون رفته در جزع النك بایستادند وخاقان سعیدفی الحال پای ظفر انتساب دررکاب آورده امیرمضراب بیشتر بمخالفان رسیدوجنگی عظیم کرده زخم خورد وچون همای چتر همایون‌فال بال اقبال درفضای جزع النك بگسترد امیرجهانملك واتباع از آب کارد باز گذشته آب را حصار ساختندو آنحضرت در بن‌طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هر یك بطرفی جستند سعادت باشقاوت و برادرش احمد و آغبوغا رامردم قشون حسن صوفی ترخان دربادغیس گرفته آوردند وسعادت بیاسارسید و برادرش احمد وآقبوغا آزاد شدند وجهانملك ونمدك راامیرجرکس درماخان بدست آورده بندی بر پانهاد وبجانب هراة فرستادوایشان درچهل دختران کشته گشتند وحسن جاندار وپسرش یوسف‌خلیل ازراه بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند وسلطان بایزید در جام گرفتارشده بشفاعت میرزا ابراهیم‌سلطان نجات یافت.

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان‌احمدجلایر وقرایوسف‌ترکمان

چنانچه‌ازضمن‌وقایع یورش‌هفت‌ساله صاحبقران‌مغفرت‌نشان امیر تیموز گورکان مستفاد می گردد سلطان‌احمدجلایر وامیر قرایوسف دروقت توجه آن‌حضرت بجانب‌روم‌روی بمصر آوردندوچون‌درآن‌زمان ملك‌فرخ نسبت بصاحبقران بلندمرتبت دم‌ازمحبت‌ومودت میزد آن‌دو سردارراگرفته هر یك‌رادر برجی از برج‌قلعه‌مقید گردانیدتاایشان‌را کسی‌ازاختلاط مانع‌نمی آمدودر آن‌حصار قرایوسف‌را پسری متولدگشت‌وسلطان‌آن پسررادردامن‌خود انداخته‌بفرزندی‌قبول کرد وپیش‌خود نگاهداشت ودر آن‌ایام‌میان‌سلطان احمدوقرایوسف عهدوپیمان واقع‌شد که‌اگر از آن‌قید نجات‌یابند وباردیگر بدولت. واقبال رسند با هم متفق‌ومتحد بوده بغداد تعلق بسلطان‌احمد داشته باشد وامیرقرا یوسف‌در تبریز برمسند حکومت نشیند بعدازآن قرایوسف شبی درواقعه‌دیدکه امیر تیموز گورکان از انگشتر

هائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد وصباح آن رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه در محبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید ومقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاهدارند وما یحتاج هزار کس از اسب وسلاح وزر ونقد وجنس بدیشان تسلیم نمودند واز ملازمان سلطان احمد جز بندگان وشاگرد پیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان گرفت بدیشان داد اما از توابع امیر قرایوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند واو پانصد کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار میشد آنجماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند واز آن جهة شکوه تراکمه درخاطر مصریان افتاده قاصدی اذلال ایشان شدند ودر روزی که پادشاه مصر باخواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید قرایوسف باملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج در آمده امراء مصر را مبالغه تر کمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد نوکران امیر قرایوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند وقرایوسف توهم نموده همچنان سواره نزدیک سلطان مصر رفت وگفت ما مردم غریبیم وباین ولایت آمدیم وپادشاه در باره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار خویش می گردیم وعنان یکران انعطاف داده بامجموع ملازمان از میدان بیرون رفت ودر ساعت بوثاق خویش شتافته عیال واطفال را همراه گردانیده روی بدیار بکر آورد وامراء مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که تراکمه در کمال بی باکی وتهورند ودست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان شتابد بگذارید تا بوطن خود روند وقرایوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در صد وهشتاد موضع باکوتوالان قلاع که سر راه بروی گرفتند مقابله ومقاتله روی نمود واو در تمامی آن معارک ظفر یافت وچون بدیار بکر رسید میان او وملک شمس الدین حاکم خلاط وبلبیس محبت واتحاد اتفاق افتاد وملک دختر قرایوسف را بحباله نکاح کشید وامیر قرایوسف باغوای ملک شمس الدین لشگر بحدود وان ووسطان برد ودواب ومواشی واموال واثقال آنولایت را بجاروب غارت و تاراج پاک ساخت وتمامی ایل الوس تراکمه بوی پیوسته قلعه اونیک را بتحت تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرایوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد وچون آن مقدار یراق واستعداد نداشت که مانند قرایوسف از آن مملکت بیرون رود کپنک پوش گشته بامعدودی چند از مفالیک روی توجه بشام نهاد واز آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بحله شتافت ودر گوشهٔ بنشست ومردم اوباش وفتنه جوی در ملازمتش آغاز تک وپوی کرده آوازهٔ وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافت وچندان اراجیف در بغداد پیدا شد که حاکم آنموضع دولت خواجه انیاق رامجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته

روی باردوی میرزا عمر آورد و بعداز یك هفته از رفتن دولت خواجه سلطان احمد بوطن مألوف شتافته باردیگر برسر بر دولت نشست ودر آخر سنهٔ ثمان وثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال داشت وامیرشیخ ابراهیم شروانی پیشتر بتبریز در آمده همت بردفع شر اهل ظلم و تعدی می گماشت سلطان احمد گروه انبوه ازاوباش کرد واویرات وا-شام تراکمه فراهم آورده متوجه تبریز گشت این خبر درماه محرم سنهٔ تسع وثمانمائه بسمع امیرشیخ ابراهیم رسیده برسبیل مشورت باامراء خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آباواجداد سلطان احمد بوده است ومانسبت باین خاندان پیوسته طریق مودت واتحاد مسلوك می داشته ایم وبنا بر آنکه دست ظلمه را ازدامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خودشده مناسب آنست که مانیز بولایت خودرویم وخاطر برین جمله قراریافته امیرشیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد ودراواخر همان ماه سلطان احمد جلایر در دارالملك تبریز نزول کرد وتبریزیان شهر را آئین بسته اظهارفرح وسرور نمودند وپنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده وگرم وسرد روزگار چشیده ترك بعضی ازافعال ناهنجار کرده باشد وخوداواصلا تغییر باطوار خویش راه نداده بود ودر تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی ومصاحبت باپسران ساده عذار قیام می نمود لاجرم امرا واعیان ملك بجانب میرزا ابابکر مایل شدند وهمدران اوان میرزا ابابکر باصفهانیان صلح گونه درهم بسته بعزم ستیز روی به تبریز آورد وسلطان ازقدوم شاهزاده خبریافته رعب وهراس بخودراه داد وروی بصوب بغداد نهاد وچون در آنسال نوایب فراوان بتبریزیان رسیده بود علت طاعون نیزروی نمود ومردم متفرق گشتند ومیرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول بآن بلده در آمده هیچکس را ندید لاجرم اظهارعدل وداد کرده استمالت نامها باطراف و انجار ارسال داشت وحکم فرمود که هیچ آفریدهٔ بهیچوجه متعرض رعایا نگردد ودر آن اثنا شنود که قرایوسف قلعه اونیك را ازدست ولد دورلدای انتزاع نموده وبسیاری ازتراکمه پیش اوجمع آمده اند واموال فراوان دارند وخاطر برحرب قرایوسف قرارداده متوجه آنجانب شد وبعداز تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین مقابله ومقاتله روی نموده وروزسوم میرزا ابابکر بیسببی ظاهر قدم دروادی فرار نهاد وتراکمه غنیمت بی نهایت گرفته میرزا ابابکر تامرند عنان باز نکشید وسپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردندو بتبریز رفته آنجا نیز دست بغارت وتاراج بر آوردند وچون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بودند فرمود تادرصحرا آتش بسیار برافروختند ومردم میرزا ابابکر آتش هارا دیده پنداشتند که ترکمانان بتکامیشی ایشان آمده اند بنابر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریزرا گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد ازآن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد وخواجه سیدی محمد کججی که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بودنزداو رفته ازبلیاتیکه در آن اوقات بتبریزیان رسیده بودشمهٔ بعرض رسانید وداروغه واستمالت نامه ستانده مقضی

المرام مراجعت فرمود وامیر قرا یوسف آن زمستان درنواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الاخر سنهٔ تسع وثمانمائه امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافت ومنصب امیر الامرائی یافت وهمچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند واو باهمه کس بروجه احسن معاش کردو وضیع وشریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود.

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر باامیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معزالدین میرانشاه گورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین وقزوین باسپاهی جلادت آئین درهم کشیده بعزم انتقام وستیز متوجه حدود تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر وجمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله ومقاتله شده بتاریخ ۲۴ ذیقعده سنهٔ تسع وثمانمائه درمنزل سرو رود تلاقی فریقین روی نمود واز هردوطرف برانغار وجوانغار وقول آراسته دلیران روزگار قدم درمیدان بیکار نهادند نخست ازجانب امیر قرا یوسف امیر بسطام برسپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را ناچیز ساخت وپیر عمر وپیرم بیك وجلال الدین خلیفه نیز جمعی رازخم زده گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان رامشاهده نمودمانندشیر دلیر که رو بصید آهو ونخچیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین زیرك رااز پشت زین برزمین انداخت وتراکمه راکه پیش آمده بودند منهزم ساخت وهردو لشگر درهم آمیخته **بیت** ز تبریز تا دامن سرو رود ✿ روان گشت خون سپاهی چو رود ومیرزا ابابکر بیرك وبرادرش یادگارشاه که دربرانغار قرا یوسف بودند از پیش برداشته ازعقب ایشان عنان باز نکشید تاوقتی که سر بیرك برسر نیزه نکرد امادرغیبت او تراکمه قلب سپاه راکه بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود درهم شکستندو غلام ترکمانی نادانسته زخمی برمیرزا میرانشاه زد واورا از اسب درانداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سرمبارکش را ازبدن جدا ساخت ومیرزا ابابکر بعدازسه ساعت نجومی ازعقب بیرك باز گشت ازسپاه خویش متنفسی درمعرکه ندیدلاجرم عنان بوادی فرار گردانیدوامیر قرا یوسف بفتح وظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه راحکم قصاص فرمود وفرمود که اگر اورازنده پیش من می آوردی بقدرامکان رعایت می کردم وروی پوشان حرم میرزا ابابکر راکه دردست لشگریان اسیرشده بودند پیش خواتین خویش فرستاده درکنف حرمت جای داد واشارت کرد تاسر شاهزادهٔ سعیدرابدنش رسانیده بآئین سلاطین درسرخاب دفن کردند وبعداز مدتی شمس الدین غوری استخوان اورا بماوراءالنهر برده درقبة الخضراء کش مدفون گشت الحکم لله العلی المجید ومنه العون والتائید.

ذکر رفتن میرزا ابابکر به دارالامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بیسامان

میرزا ابابکر چون ازدست برد سپاه امیر قرایوسف پای دروادی فرار نهادعنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد ودر آنزمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت می نمود وچون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت نایرهٔ رشك در باطن او شعله زد و قصد استیصال سلطان اویس نموده وسلطان اویس نیز قید و حبس شاهزاده را باخود مخمر گردانید و در آخر روزی طبل جنك فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان درمیان افتاده بران قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند واورا ازشهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت ومیان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقهٔ محبت واتحاد پدید آمده اینمعنی موجب آنشد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بقراة وسیستان کشید و آنولایت را با توابع ومضافات بلطف و عنف مسخر گردانید ومیرزا ابابکر باردیگر عنان بصوب کرمان تافته درعشر آخر جمادی الاخر سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه خطهٔ بم مخیم اوشد وسلطان اویس از اینخبر درحیرت افتاده مقارن آنحال لشگری که بجانب گرمسیر فرستاده بود رسید لاجرم مستظهر گشته درچهارم ماه رجب بجانب بم درحرکت آمد و میان او ومیرزا ابابکر چند کرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابابکر بدیدن پیکر ظفر مسرور میگشت واحیاناً سلطان اویس راصورت نصرت روی می نمود و در نوبت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و ازین دارفانی رخت بسرای جاودانی برد له الحکم والیه ترجعون.

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکند بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر

درحین فوت صاحبقران ممالك ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیرمحمد بن عمرشیخ بردارالملك شیراز استیلا داشت وبرادرش میرزا رستم دراصفهان حکومت می نمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر درهمدان وچون آنخبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در

سلك خواتین حضرت خاقان سعید منتظم بود خطبه وسکه باسم میرزاشاهرخ مزین گردانید وجهة اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسـان فرستاده این بیت درعرضه داشت مندرج ساخت که بیت همه بندگانیم شهرخ برست ✿ من ورستم اسکندر وهر که هست وحضرت خاقان سعید فرستاده اورا نوازش بسیار فرموده رخصت انصـراف داد ودرآن وقت که میرزاعمر امیرجهانشاه رابکشت ومیرزاابابکر رامحبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده ازهمدان بشیراز رفت میرزا پیرمحمد عنایت فرموده ایالت یزدرا باوتفویض نمود ومدتها میان برادران طریقهٔ یکجهتی واتحاد مسلوك بود تادرسنه ۸۰۹ بواسطهٔافساد مفسدان یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت ومیرزا پیرمحمدمیرزا اسکندر اگرفته بندی بر پایش نهادومصحوب بعضی ازمعتمدان بصوب خراسان فرستاد واودرچهارره طبس بند راشکسته وازمحصلان جسته باصفهان رفت ومیرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هردو برادر متوجه شیراز گشتند ومیرزا پیرمحمد بقدم مخالفت پیش آمـد جمعی از اعاظم امراء ونوئینان رابرسم منغلای روان ساخت وایشان را وصیت نمودکه گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بودنیکو محافظت نمایند وچون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند ومجال عبوررامضبوط دیدند دربحرحیرت مضطرب گردیدند آخرالامر درهمان شب که از چشم سحاب اشك ریزان بود میرزا اسکندر ازگذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرهاازعبور اوخبر یافتند وعنان تمالك ازدست داده روی بصوب شیراز نهادند وبمیرزا پیرمحمد پیوسته درشهرمتحصن گشتند ومیرزا رستم ومیـرزا اسکندر شیراز را درمیان گرفتند وزمان محاصره چهل روز امتدادیافت واصفهانیان چوندانستند که تسخیر شهر میسر پذیر نیست گرمسیرات فارس را غـارتیده عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند ودرسنه عشر وثمانمائه میرزاپیرمحمد لشگر بیعدد جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم ومیرزا اسکندر نهضت نمود ودرآن اوان میرزا رستم جهة آسیب وبا از اصفهان بیرون رفته درکندمان نشسته بود وچون خبر توجه لشگـر فارس شیوع یافت بعضی ازدولتخواهان اورا برمصالحه ترغیب نمودند جوابداد که خاطرجمعدارید که قافلهٔ شیراز ازبرای ما تبرکات وتنسوقات می آورند بعد ازآن که شیرازیان نزدیك رسیدند ازجانبین بتعبیهٔ لشگر پرداخته نخست میرزا رستم برلشگرفارس حمله کرد ومیرزا پیر- محمد بادلیران شیرازبرد آن حمله مشغول گشته هردو سپاه درهم آویختند ونهایت کشش وکوشش بتقدیم رسانیده آخرالامر شکست براصفهانیان افتاد و میرزارستم و میرزا اسکندرروی بوادی فرارنهاده بعازم خراسان گشتند. ومیرزاپیرمحمد بفتح وظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلاسپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس رادرظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیرمحمد نهادند وآن مظهـر مکارم اخلاق همه رانوازش فرموده چندروز درمـرغزار شهرك و کندمان بنشست تاالاغان فربه شدند آنگاه کاشان وجربادقان وسایر توابع اصفهان را

بتحت تصرف درآورده بشهر درآمد وباآنکه درآن زمان آفتاب بسنبله رفته بودغلهٔ اصفهان رابواسطه وباتا آنزمان ندرویده بودند بیمن مقدم میرزا پیرمحمد طاعون و وباتسکین یافته باردیگر اصفهان معمور گشت وایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزاپیرمحمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفرالدین نظری رجوع شدوچون خاطر خطیر میرزاپیرمحمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت واقبال بصوب دارالملك شیراز تافت ·

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم ومیرزا اسکندر ازمعرکه کندمان عنان بصوب خراسان تافتند امیرزاده رستم اعتماد برلطف وکرم خاقان خجسته شیم کرده بدارالسلطنه هراة خرامید وباصناف عوارف وعواطف مفتخر ومباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند درقریهٔ احمد که درمیان تون وطبس واقع است بسر برده چون زمانه بافشاء آن را زبان کشاد نیم شبی ازبیراهه روی بطرف بلخ وشبرغان نهادودرحدود آن ولایات جمعی بدوپیوسته میرزاقیدوکه حاکم بلخ بود بقصدوی نهضت نمودومیرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنارآب آمو به رفت وازآنجا باندخود افتاده والی آنولایت سیدی احمدترخان شاه زاده را درمقام مناسب فرودآورد و کیفیت حال بعرض خاقان سعیدرسانید وآنحضرت ازغایت مکرمت درباب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیرمحمدنامهٔ نوشت ونزدسیدی احمدترخان فرستاده پیغام دادکه رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده اورا مطلق العنان گردان وبعدازوصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته درنماز شام۲۹ ماه رمضان سنه احدی عشروثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیرمحمد چون ازحال برادر خبریافت دست ازطعام بازکشیده همان ساعت اوراطلبید وآنمقدار اظهار لطف ومرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید .

ذکر شهادت میرزا پیرمحمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار

درشهورسنهٔ اثنی عشروثمانمائه میرزاپیرمحمد عزیمت تسخیرمملکت کرمان فرموده میرزا اسکندررا مصحوب خویش گردانید وچون بموضع دوچاهه رسیدحسین شربت دار که بیمن التفات پادشاه پسندیده اطوار ازمرتبه طبابت بدرجه امارت ترقی نموده بود از

غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را باخود متفق ساخته نیم شبی پیرامن خرگاه میرزا پیر محمدرا فرو گرفت و آنجناب را شربت شهادت چشانید ومیرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور بادو رفیق طریق شیراز پیش گرفت ودوشبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمدوهم ازراه بخانهٔ امیر تیمور خواجه که ازقبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال باز نمود تیمور خواجه وسایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت ازامیرزاده اسکند صادرشده وچون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند وحقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا واشراف دست بیعت بمیرزا اسکند دادند اما حسین شربت دار بعداز آنکه شهد شهادت درکام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر رانیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند وحال آنکه ع او همعنان باد بشیراز رفته بود وامیر عبدالصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شدند وآن ملعون بتجملی از احاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون بظاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهررا مضبوط ساخته دیگر روز ازصبح تاشام از جانبین بانداختن تیر وسنك وافروختن نایرهٔ حرب وجنك پرداختند و بهنگام ظلام امرا ولشگریان بخدمت جناب اسکندری مشرف گشتند وروز دیگر آنغدار بداختر بطرف کرمان گریخته دراثناء راه بامراء میرزا پیر محمد که برسم منغلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده بازخورد وامیر صدیق اورا گرفته بشیراز آورد و در سرمزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی ازبروت وریش آن بدکیش را تراشیده ورخسارهٔ اورا غازه کرده و کلاه نکبت بر سرش نهاده کاوی را مرکبش گردانیدند وبااین هیئت آن خرطبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده ازوی پرسید که برادرم راچرا کشتی جواب داد که اگر اورا بقتل آوردم تراخود بدنیامد ونایرهٔ غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آنملعون را ازحدقه بیرون کشید و فرمود تابزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق ونفاق راهلاك ساختند وسر پر شراو را بملك اصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد ازدوروز درآتش سوختند ؛

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او ازدست برد لشگر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت اصفهان کرت دیگر

در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را ازفاوس بماوراء النهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت

ودرخلال این احوال مذکوره ازآنولایت بآذربایجان شتافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرایوسف گشت وبعداز چندروز که‌درتبریز بعیش ونشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بستام‌جاگیرو بدلالت قاضی‌احمدصاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمرشیخ بن میرزا پیر محمد وامیرسعیدبرلاس وامیرجلبانشاه که درآن بلده‌بودند پس‌ازتحقیق این‌خبر به‌نیت قتال ازشهر بیرون رفتند امابی آنکه قدم در میدان جدال نهندعنان بصوب یزد تافتند زیراکه داروغه آنجادم از مخالفت میرزا اسکندر میزد وامیر فاضل ازمیرزا عمرشیخ مفارقت اختیار کرده‌درقصرزرد کیفیت حادثه‌را بعرض میرزا اسکندر رسانید وآنجناب که‌عزیمت یزدداشت یورش اصفهان‌را اولی دانسته عنان عزیمت بدانطرف تافت وامیر صدیق وامیر کیومرث‌وامیر بیان‌را از عقب‌میرزا عمرشیخ واتباع او فرستادند وطایفه درحدود یزدبیکدیگر رسیده دست به‌تیروخنجر بردندو اسکندریان غالب آمده امیر جلبانشاه بایشان‌پیوست ودیگران راه‌خراسان پیش گرفتند و بعداز وصول میرزا رستم را تحریك نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیك باصفهان رسیدسلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده درحوالی آتشگاه‌آن دوسپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب‌اشتعال یافته بعضی از اصول واعیان فارس‌بسلطان‌معتصم پیوستند وبآن جهة اصفهانیان دلیر گشته‌تا نزدیك‌قول‌میرزا اسکندرراراندنداما آخرالامر نسیم نصرت‌و برتری بر پرچم‌علم‌اسکندری وزیده هواخواهان دودمان‌مظفری روی‌بوادی فرارآوردند واکثر کلانتران سپاه‌عراق وآذربایجان اسیر ودستگیرشده سلطان معتصم منهزم‌بکنار جوئی‌رسید و خواست که اسب‌از آنجابجهاند چون‌اوجوانی عظیم‌الجثة بود خودرا نتوانست نگاهداشت و برقفا افتاده یکی‌ازلشگریان شیراز بوی‌رسید وهم‌درکنارآب‌شعلهٔ حیاتش بآب تیغ‌فرونشاند با وجود این حال قاضی نظام‌الدین احمد صاعدی عصائه عصیان برپیشانی بسته ابواب شهر اصفهان برروی میرزا اسکندر نگشاد بنابران خرابی‌تمام درظاهرآن بلده‌روی نمود ودرآن اثنامیرزا رستم‌بحدود آن‌شهر رسیده‌قاضی احمدباسایر سرداران‌دارالملك عراق آنجناب را استقبال کردند وبشهردرآوردند میرزااسکندر بعداز استماع‌اینخبر متوجه شیراز گشت‌ومقارن آنحال‌امراء او که‌بطرف یزد رفته‌بودند و بمحاصره‌مشغول بودند آن‌بلده‌رافتح نمودند وآنجناب امیر یوسف خلیل‌را بحکومت آن مملکت‌فرستاد عرضه داشتی نزدخاقان سعید ارسال داشت واظهار اطاعت و انقیادنموده التماس کرد که از برادران‌هر کراصلاح‌دانندبدینجانب‌فرستند تامهد ومعاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی اورا نوازش فرموده میرزا بایقراءبن میرزاعمرشیخ راباطبل وعلم وخیل وحشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت وبوی‌نوشت که‌ما مضمون همان‌سنت عضدك باخیك‌را ملاحظه فرموده برادر تراکه‌آثار نجابت واقبال برناصیهٔ احوال خجسته مآلش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق آنکه نسبت باولوازم اخوت ومودت بجای آوری تاعقد

الفت انتظام پذیرد و مهمات آنجائی بروفق مراسم سمت التیام گیرد و السلام والاکرام وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی

و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیدادی

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا میرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت مملکت آذربایجان واران را بتحت تصرف در آورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را ببهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثاً واکتساباً تعلق بوی داشت اورا فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و درجمیع قلمرو خود خطبه وسکه بنامش موشح ساخت وفرمود که طغرای مناشیر واحکام راچنین نویسند که پیر بداق بهادرخان یرلیغدن ابوالنصر یوسف بهادر سوزومیز وهرگاه پیر-بداق به مجلس در آمدی قرا یوسف دست اورا گرفته بر تخت نشاندی وخود در پایان بدو زانوی ادب نشستی وچون این خبر بملوك وحکام اطراف رسید ایلچیان باتحف وبیلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته بمراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم وخود درمقام لشگر کشی ودفع شر معاندان کمر اجتهاد برمیان بستیم تا بررای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت وچندگاهی میان سلطان احمد وامیر قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بوده بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت وسبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از بند سمرقند نجات یافته بآذربایجان شتافت وامیر قرا یوسف روزی چند اورا ملحوظ عین عنایت گردانیده آخرالامر اجازت داد که پیش پدر رود و علاء الدوله بنابر آنکه خیال فضولی درسر داشت ازراه بازگشته دروقتی که امیر قرا یوسف درخوی بود بتبریز در آمد وطایفهٔ ازاهل شرارت جمع آورد و قرا یوسف این خبر شنیده کس فرستاد تاحاجی کوچك رکابدار که ازقبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته درقلعه عادل جوز مقید ساخت وچون این خبر بسلطان احمد رسید برج وباره بغداد را مستحکم گردانیده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطهٔ ضعف مزاج وشدت حرارت هوای بغداد بهار آینده درالنك همدان ییلاق کرده خواهد شد وازباب قید علاء الدوله هیچ نگفت وقرا یوسف از آن پیغام واز عدم این التفات متاثر گشته چندان توجهی بایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع بییلاق آلاتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود وتا حدود اوجیس وعادلجوز رفت واز آن طرف سلطان

احمد باغلبه وازدحام تمام بييلاق همدان خراميد و گماشتگان بسطام جاگير كه در آن ولايت بودند وهم نموده درقلعه متحصن شدندوسلطان احمد تابستان درهمدان گذرانيده درموسم خزان متوجه سلطانيه شد وبرادر بسطام جاگير كه موسوم به معصوم بودو در آن بلده حكومت مينمود اطراف شهر رامضبوط ساخت وسلطان هيجده روز آن قلعه رامحاصره كرده كارى ازپيش نتوانست برد آنگاه شنود كه اويس نامى در بغداد دعوى فرزندى او ميكند وجمعى ازاوباش بگردش درآمده اند لاجرم عنان بطرف دارالسلام انعطاف دادو بعداز وصول اويس راگرفته وطايفهٔ ازمفسدان رابقتل رسانيد ودر آن زمستان امير قرا يوسف درتبريز قشلاق كرده دراوايل بهار بنابر تعرض امير قراعثمان بولايت آذربايجان واستغانه ولد طهرتن كه حاكم آنجابود بدانجانب توجه نمود وپسرخودشاه محمد را در آذربايجان قايممقام ساخت وسلطان احمد فرصت غنيمت دانسته باسپاهى انبوه ولشكرى گردون شكوه درماه محرم سنهٔ ثلث عشر وثمانمائه ازبغداد متوجه تبريز گشت وشاه محمد نجوى گريخته سلطان درغرهٔ ربيع الاول بتجمل وحشمتى هرچه تمامتر بدارالملك تبريز درآمدوامير قرايوسف بعدازآنكه اوزنجانرا بمصاحبه مفتوح گردانيدو نايب خود پيرعمررا آنجاوالى ساخت خبروصول موكب سلطانى رابتبريز باستماع نموده عنان مراجعت انعطاف داد چون سلطان خبر معاودت اوراشنيد مستعدحرب وپيكار گشت ودرروز جمعه بيست هشتم ربيع الاخر سال مذكور بنواحى شب غازان بين الجانبين مقاتله صعب روى نموده امير قرا يوسف غالب آمد وسلطان بطرف شهر گريخته تركمانى نادانسته دوضربت بروى زدتا ازاسب درافتاد آنگاه جامه واسلحه اورا گرفته بگذاشت وسلطان ازممر آب بباغى دررفته پيرى كفش دوزاورا شناخت وفى الحال بخدمت شتافته گفت اى سلطان عالميان اين چه حالتست سلطان گفت كه خاموش باش وسرمرا فاش مكن كه مردم مادراين شهر بسيارند چون شب شود برويم زرواسب وآنچه خواهيم از ايشان بستانيم و تورا رعايت كنيم وهرگاه ببغدادرسيم بلوك يعقوبه را نيز برسم سيورغال بتو مسلم داريم وپير كفش دوز اين معنى را قبول كرده بخانه رفت وحال آنكه اوراعجوزه بود كه فال ميگرفت واز امور مخفيه خبرميداد پيرصورت واقعه را بازن خود درميان نهاده گفت صلاح چيست عجوزه آغاز فال ديدن كردوچون ازآن كار فارغ شد باشوهر گفت ميان ما و يعقوبه مسافتى بعيد است وازآن ممر نفعى بما نخواهدرسيد وبيشتر آنست كه چون شب درآيد آنمقدار مردم پيش سلطان جمع آيند كه ترا بااومجال ملاقات نماند وچنين صيدى از دام بيرون رودمصلحت آنست كه درساعت پيش قرايوسف روى وصورت واقعه باز نموده ازوى مژدگانى نيك بستانى اميرك واسخن عجوزه مقبول افتاده پيش امير قرايوسف رفت واورا بسلطان نشان داد وامير قرايوسف جمعى ازمعتمدان خودرا ارسال داشت تا آن پادشاه عاليجاه راگرفتندو قبا كهنه دربرش كردندو طاقيهٔ پاره برسرش نهاده ببارگاه درآوردندامير قرايوسف بتعظيم جناب سلطانى برخواست و اورا بپهلوى خويش نشانده سخنان درشت گفت و بر نقض بنيان عهدو پيمان ملامت نمود آنگاه

پادشاهی راکه‌سر بگردون گردان فرود نمی‌آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد وازروی هزل یاجداورافرمود تابخط‌خویش درباب تفویض ایالت آذربایجان به‌پیربداق خان نشانی بآب‌زر نوشت ومنشوردیگر قلمی کرد کـه حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد شاه‌محمد ازهمان مجلس روی‌بدارالسلام نهاد وقرا یوسف نمی‌خواست که‌بجان سلطان تعرض‌رساند اماامراء بغداد درباب‌انهدام قصرحیات جناب سلطانی مبالغه‌کردند وبالاخره امیرقرا یوسف‌نیز بآن امر همدستان‌شده ستلمش سلطان‌احمد رابمدرسه قاضی شیخ‌علی برد وخواجه جعفر تبریزی‌و جمعی‌دیگر ازسالکان طریق خونریزی اورانجبهٔ هلاك ساختند ودرپایان پای برادرش سلطانحسین که‌بشمشیر عذراو کشته‌گشته بوددفن کردندو بعضی ازفرزندان سلطان احمد که‌در معرکه اسیر شده‌بودند و علاءالدوله که درقلعهٔ عادل‌جوز محبوس ومقید اوقات میگذرانید ازهمان‌شربت‌چشیدند نقلست که‌چون خبر شهادت‌سلطان‌احمددر هراة شیوع‌یافت‌میرزاشاهرخ خواجه‌عبدالقادر مصنف‌موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خودچـه گفتهٔ خواجـه عبدالقادر این رباعـی رادر عملی درج کـرده بعرض رسانید کـه **رباعی** عبدالقادر زدیده هردم خون ریزد ✿ بادور سپهـر نیست جای ستیزگان‌مهرسپهرسروری راناگاه✿ تاریخ وفـات‌گشت قصد تبریزاماشاه محمد ولدقرایوسف چون‌ببغداد رسید اولاد صغارسلطان‌احمد درشهر متحصن گشتند واوآغاز محاصره‌کرده بعداز یکسال ونیم محصوران درکشتیها نشتند و بگریختند وشاه‌محمد دارالسلام بغدادراگرفته برتمامت عراق عرب مستولی‌شد وخطبه وسکه بنام خودکرده دیگرپیش پدرنرفت وقرایوسف نیز متعرض‌اونگشت :

ذکرشمهٔ ازوقایع ماوراءالنهر ودرآمدن آن مملکت بحوزه تسخیرخاقان سعادت‌بهر

درخلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل‌سلطان روی بسرحدزوال نهاد و میان‌آنجناب وخدادادحسینی مخالفت اتفاق افتاد وخداداد در حدود ترکستان غلبه‌جمع آورده همت برتسخیر بلاد ماوراءالنهر بست واین اخبار در دارالسلطنهٔ هراة شایع شده داعیه فتح سمرقند درخاطر خاقان سعادتمند رسوخ یـافت وپنجم ذیقعده سنهٔ احدی عشروثمانمائه رایت‌آفتاب اشراق ازمستقر سلطنت‌وجهانبانی بجانب بادغیس درحرکت آمد ومیرزاخلیل سلطـان نیز بالشگرماوراءالنهرازسمرقند بیرون خرامید و درنواحی کش‌منزل گزید وآنجا خبر یافت که خدادادحسینی بکنـارآب خجند رسیده بنابرآن امیرالله‌داد وارغون شاهرا باسه‌هزار سوار نامزد آنطرف‌نمود و هردولشگر درحدود

یزق‌سیاهی یکدیگر دیده چندروز در برابر یکدیگر نشستند وامراء ایلغار کرده میرزا خلیل‌سلطان کومك‌طلبیدند شاه‌زادهٔ جلادت شعار با چهارهزار سوار بدانجانب روان شد وازسمرقند گذشته بقریه شیرز فرود آمد خداداد ازقرب‌وصول‌شاه‌زاده آگاه گشته شبی‌مانند بادبجانب شیرز نهضت نمود و روز دیگر نماز‌پیشین بمیرزا خلیل سلطان رسید آتش حرب‌مشتعل گردید وسمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بقلعهٔ ویرانهٔ شیرز برد وخدادادفی‌الحال حصاررا گرفته بر شاه‌زاده مستولی شد ونشان ها نوشته اورا میفرمود که مهر کند وهرجا میخواست می‌فرستاد تا تمامت ماوراءالنهر بتصرفش درآمد و گرفتاری میرزاخلیل سلطان بردست خداداد در سیزدهم ذیقعدهٔسنه احدی عشر وثمانمائهٔ روی نموده وچون حضرت خاقان سعید دربیلاق بادغیس اینخبر شنود در۲۱ ماه‌مذکور اعلام منصور بدانجاب نهضت فرمود و در ششم ذی‌الحجه کنار آب معسکر ظفرمآب گشت وامیرشیخ نورالدین که درسمرقند بود بهواخواهی حضرت پادشاهی خودرا ببخارا رسانید اما امیرخداداد ازعقب او ایلغار کرده جمعیتش‌رامتفرق گردانید و موکب شاه‌رخی بفیروزی وفرخی ازجیحون گذشته میرزامیرك احمدمیرزا و سیدی احمد که درطرف‌حصار شادمان‌بودند بملازمت مبادرت‌نمودند وبعواطف‌خسروانه سرافراز گشتند وچون هوای‌خزار ازغبارموکب ظفرشعارعنبر بارشد اینخبر شیوع‌یافت که‌خداداد بجانب مغولستان گریخته ومیرزا خلیل‌سلطان‌را مقیدهمراه برده دربیستم ذی‌حجه سمرقند ازیمن‌نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت ومیرزا محمدجهانگیر وارباب عمایم بلکه تمامی اصاغرو اعاظم شرف بساط‌بوسی دریافته بنوازش والطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سرافتخار ومباهات باوج سماوات‌رسانیدند درآن اثناالدنیا ترخان بموجب فرمان خاقان گیتی‌ستان پیش امیرخداداد رفت تااورا نصیحت کرده‌بعز ملازمت رساند امیرخداداد جواب گفت که مرامعلوم‌شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت ورعایت منست‌اما ظاهراشیخ نورالدین فساد کرده‌مانع خواهد بوداگرآنحضرت میخواهد که ازصمیم القلب کمر اخلاص‌برمیان بندم باید که اورا مقید بدینجانب فرستند میرزا شاه‌رخ بهادر از استماع اینجواب دوراز صواب برآشفته درماه محرم‌الحرام سنهٔ‌اثنی عشر وثمانمائه قرین دولت واقبال‌ازسمرقند بجانب مغولستان درحرکت آمدو بعضی‌ازشاه‌زادگان وامیرشاه‌ملك وامیرعلی ترخان رابرسم منغلای ازپیش‌روان ساخت دربن اثناصورتی بدیع که‌درآینهٔ خیال‌هیچکس مصورنگشته بودروی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد ازپادشاه‌مغولستان محمدخان مددطلب کرده بود واوبرادر خودشمع جهان رابمعاونت نامزد فرموده چون خدادادازقرب وصول شمع‌جهان آگاهی یافت باضائت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت وبعداز آنکه بین‌الجانبین ملاقات واقع شد شمع‌جهان باخواص ومقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس‌و بیوفاست زیراکه باوجودچندان عواطف و اشفاق که‌از امیرتیمور گورکان دربارهٔ او بوقوع انجامیده‌طریقه کفران نعمت مسلوك داشته نسبت‌باولادش این نوع‌سلوك میکند

آنگاه خاطر برقتل اوقرارداده بشعلهٔ تیغ نیز خرمن حیاتش را بسوخت وسرش از بدن جداساخته پیش امیرشاه‌ملك فرستاد وامیرشاه‌ملك باسایر امرای‌منغلای مراجعت‌فرموده سرخداداد وسر پسرش‌الله‌داد راکه در شاهرخیه بسرمیبرد باردوی همایون رسانندند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد ازآن امیرشیخ نورالدین عـرضه داشت نمودکه مغولان بتر کستان درآمده خرابی میکنند اگرحکم همایون نفاذیابد بدانجانب‌شتافته دفع شر ایشان رابیش‌نهادهمت گردانم حضرت‌خاقان‌سعید اورا اجازت‌داده مقررساست که فی‌الحال مراجعت نماید و درخلال آن احوال میرزا امیرك احمدبن میرزا عمرشیخ را منظور نظر اشفـاق گردانیده بابالت ولایت او زجند فرستـاد و هویهدی الی سبیل الرشاد.

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت ولایات بشاه‌زادگان صاحب تائید

میرزا خلیل سلطان‌بعداز قتل‌امیرخداداد موکلان راباخود متفق ساخت وبطرف آلان قلعه‌رفت وباامیرعبدالخالق ولدامیرخداداد که‌درآن حصار بودملحق شد واینخبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیرشاه ملـك راباجمعی دیگر ازسرداران بدان صوب روان ساخت وبنفس‌نفیس رایت نهضت بصوب سمرقندبرافراخت وامیرشاه ملك بمقصد شتافته قلعه‌را محاصره نمودو میرزاخلیل سلطان‌باو خبرفرستاد که راه‌مرابازگذار تا ازتنگنای بیرون آمده بملازمت‌میرزا شـاه‌رخ روم وامیرشـاه ملك مصلحت‌درترك محاصره دیده عازم اردوی همایون‌گشت در آن اثنا چنـان معلوم‌شدکه امیرشیخ نور الدین خیال عصیان دارد بنابرآن خاقان عالیشان مولانـا قطب‌الدین قرومی وتوکل قرقرارابیش اوفرستاد تااستفسار نمایندکه بچه‌سبب ازملازمت تخلف میجوید ومشار-لیهما باوی‌ملاقات نموده اینجواب‌شنودندکهٔ الطاف‌خاقانی دربارهٔ من بسیار است‌واز تقصیری که تاغایت درخدمت ازمن‌صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مراحالاتکلیف ملازمت نفرمایند تاهرگاه رایات ظفرپناه از ماوراءالنهر معاودت نماید بآستان بوسی شتابم ومقارن آنحال میرزا خلیل‌سلطان ازآلان قلعه پایان آمده باامیرشیخ‌نورالدین پیوست وچون مولانا قطب‌الدین وتوکل بازگشته سخن امیرشیخ نورالدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید ازشنیدن آن‌کلمات استشمام رایحهٔ مخـالفت نموده عنان‌عزیمت بدانجانب معطوف ساخت ودرآقسولات نوکرقدیم‌میرزا خلیل‌سلطان یحیی‌کانام آمده درباب اخلاص ونیازمندی شاه‌زاده سخنان معروضداشت ومشمول الطاف بیکران‌گشته مقضی‌المرام مراجعت‌نمود ومیرزاخلیل ناریحی کارافرستاد که حضرت خاقانی عهدوپیمان

درمیان آورده هر کس‌از نوئینان راصلاح دانند بفرستند تابخدمت شتابم وحضرت‌خاقان سعید درحضور یحیی کاقسم یاد کرد که مدة‌الحیوة قصدجـان فرزندی میرزا خلیل‌سلطان نکنم واورا معزز ومحترم گردانم وامیرشاه ملك‌وامیرحسن‌صوفی ترخان وامیرعلیکه کوکلتاش رامصحوب‌یحیی کا ُروان ساخت تاشاه‌زاده را بپایهٔ سریراعلی آوردند وچون امرا نزدیك‌بانزار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیرشیخ‌نورالدین بود رسیدند امیرشاه ملك درکنار آب توقف کرده امیرحسن صوفی و امیرعلیکه بانزار شتافتند و امیرزاده خلیل‌سلطان رابغایت عنایت خاقانی امیدوارساخته دررکاب اوبجانب معسکر ظفرمآب شتافتند ودرموضع اوزان آق شاه‌زاده بتقبیل‌انامل فیاض سرافرازگشته‌حریف مجلس انس وجلیس بساط قرب‌شده آنگاه خاقان جمجاه عنان‌یکران بصوب‌خـراسان انعطاف‌داده ایالت مملکت سمرقند وتوابع‌ولواحق را بمیرزا الغ‌بیك گورکان ارزانی فرمودو امیرشاه ملك‌را درخدمتش بازداشت ولایت حصـارشادمـان را بمیرزا محمد جهانگیربن میرزا محمدسلطان عنایت نموده وچون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة‌الاسلام بلخ‌را بمیرزا ابوالفتح ابراهیم‌سلطان دادومیرزاقیدورا بحکومت کابل‌غزنین وقندهار فرستاد ورایات ظفرآیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۶ شعبـان‌سنه ۸۱۲ کامیاب‌وکامروا بمستقر دولت واقبال رسیده بعد ازچندروز اسباب سلطنت میرزا خلیل‌سلطان رامرتب داشته امیرحمزه قوتوقووبیك‌پولاد و خضرا سپاهی وصدرحسن و خواجگی‌را باقرب ده‌هزار نفر از لشگرملازم شاه‌زاده گردانید و فرمودکه بعراق‌عجم رفته ازممالکی‌که تعلق بمیرزا میرانشاه ومیرزا عمرمیداشته آنچه‌تواند درحیزتسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان‌نموده بتاریخ هفدهم ذیقعده سـال مذکور بدانجانب نهضت فرمود .

ذکرعصیان وطغیان امیرشیخ نورالدین و کیفیت کشته شدن او بیمن توجه‌خاطر خطیرخاقان ظفرقرین

چون حضرت‌خاقان سعیدمملکت سمرقند را بمیرزا الغ‌بیك ارزانی‌داشت وامیر ـ غیاث‌الدین‌شاه‌ملك‌رادرخدمت شاه‌زاده گذاشته بنفس‌نفیس رایت‌عزیمت‌بصوب‌دارالسلطنهٔ هرات برافراشت امیرشیخ نورالدین ازغایت خشم‌وکین لشگر ترکستان در هم‌کشیده متوجه تسخیر سمرقندگردید وامیرشاه ملك ازشهربیرون رفته وبمقابله ومقـاتله خصم اقدام‌نموده انهزام یافت وخودرا درکوه آقسراق‌که درمیان کش وسمرقند است‌محکم کرد وامیروفادار بدست امیرشیخ نورالدین گرفتارشده مقیدگشت وجناب امارت‌مـآبی بخیال درآمدن‌درشهر روزجمعه ششم‌ذی‌حجه سنه‌اثنی‌عشروثمانمائه بدروازه شهرشتافت

واکابر سمرقند چون خواجه عصام‌الدین وخواجه‌عبدالقـادر و خواجه عبدالاول وقاضی صلاح‌الدین‌واولادشیخزاده ساغرجی آن‌بلده را مضبوط ساخته بودندودل برمحاصره نهاده شیخ‌نورالدین بقدم یاس وحرمان مراجعت نموده بترمذرفت وحاکم حصارمیرزا محمد ـ جهانگیررا بدمدمه وفسون بخود ملحق‌گردانید وامیر وقادررا بقتل رسانید وحضرت خاقان سعید خبرطغیان امیرشیخ نورالدین شنوده میرز بایسنقر رابحکـومت هراة باز داشته در چهار دهم محرم الحرام سنهٔ ۸۱۳ بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود و بعد از طی منـازل و مراحـل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیك گـورکان کـه درآن مقـام انتظار وصـول موکب همـایون می کشید بسعـادت دست بوس مشرف گردید و در روز جمعه ۱۷ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرك احمد وامیر شاه ملك نیز باردوی اعلی ملحق‌شدند وامیرشیخ نورالدین بقدم جسارت پیش‌آمده درحوالی‌قزل‌رباط وآب‌بام دربرابر خاقان گردون احتشام صف‌آرای گشت‌و درآن‌حین نسبت‌بامیر مبشربدگمان‌شده کارش‌آخرساخت آنگاه دلاوران هر دو لشگر دست‌بشمشیرو وتیرو خنجر بردند وآغاز کروفرنمودندو بعنایت مالك‌الملك اکبرنسیم فتح‌وظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزیده امیرشیخ‌نورالدین پای دروادی نهاد واین فتح درروز شنبه نهم ماه ربیع‌الاول سال‌مذکورروی نمودودوشنبه یازدهم ماه مذکور همان چتر همایون‌فال در دارالسلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابرآن بلده راکه‌درضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم وعواطف‌گردانید وامیرشاه‌ملك را بالشگری جرار ازعقب امیرشیخ نورالدین بانزاو فرستاده بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیـع الاخـر در دارالسلطنهٔ هراة نزول اجلال‌وحلول عزواقبال‌فرمود وهمدرین سال مدرسه وخانقاهی راکه‌در درون بلده فاخره هراة بمحاذی‌قلعه اختیارالدین واقعست‌بنا کرد وباندك‌زمانی درغایت تکلف وزیبائی آنعمارت باتمام رسید وهمدران‌اوان باغ‌سفیدراکه‌در میان‌شرق وشمال‌هراة واقعست طرح انداخت ودر اوایل‌سنه اربع وعشر وثمانمائه میرزا عمرشیخ بن میرزا پیرمحمدبن میرزاعمرشیخ ازجانب عراق رسیده درسلك‌سایرشاهزادگان‌عظام انتظام یافت بعدازآن‌ازجانب ماوراءالنهر خبرآمد که‌امیر شاه‌ملك ازترکستان‌باونجه فراوان بسمرقند مراجعت‌نموده اماامیرشیخ‌نورالدین ازحاکم مغولستان محمد خان‌مدد طلبیده و میان میرزا الغ‌بیك وامیرشاه‌ملك‌الملك نقاری واقع‌شده وامیرمشارالیه کرت دیگر جهة دفع‌شیخ متوجه کردستان گردیده و معلوم نیست که‌حال بکجا منجرخواهد شد بنابراین مقدمات خاقان خجسته‌صفات دعدغه بخاطر دریامقاطر راه داده بازبجانب ماوراءالنهر روان‌شد وپس‌از قطع منازل و مسالك در ۲۱ جمادی الاولی سال مذکور ازآب آمویه عبورفرمود وعنان یکران تاموضع قشقا بازنکشید و در آن مقـام میرزا الغ بیك گورکان واشراف واعیان‌سمرقند شرف بساط‌بوسی دریافته بنوازش وعواطف سرافراز ومفتخر گشتند ومنزل‌کان‌کل معسکرپادشاه عادل‌شده بعـدازچندروز امیر شاه

ملك از تركستان بملازمت رسید و سر امیر شیخ نورالدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نورالدین چنان بود که در کرت اخیر که امیر شاه ملك بتركستان رفته نزدیك بقلعه صوران که در آن زمان موضع تحصن امیر شیخ نورالدین بود رسیده امیر مشارالیه مضطرب گشته به بعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیر شاه ملك صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیر شاه ملك سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر بواسطهٔ بایکدیگر گفت وشنود نماید وروز دیگر نزدیك بقلعه صوران این صورت روی داد اما هرچند امیر شاه ملك امیر شیخ نورالدین را نصیحت کرد که از مقام مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالمپناه شتابد بجائی نرسید و حرارت بر هوا استیلا یافته امیر شاه ملك میل مراجعت نمود و امیر شیخ نورالدین را گفت که از برای ما شامیانه ومقداری طعام بفرست تا لحظهٔ درین نواحی بیاسائیم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیر شیخ نورالدین همچنان سوار بردر حصار ایستاده بود و امیر شاه ملك، امیر موسی کاوامیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت روید و اورا نصیحت کنید که اگر خود نزدیك حضرت خاقان سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خودرا بفرستد تا ما آبان بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیك امیر شیخ نورالدین رفته آغاز قیل وقال کردند در آن حال امیر شاه ملك هرقداق را که دوست قدیم شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرأت پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نمایم بتقدیم رسانی امیداست که چهرهٔ فتح وفیروزی از پردهٔ غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند هرقداق جواب داد که بهرچه اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیر شاه ملك گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین بازگردند تو نزدیك اوروی و هیچ شبهه نیست که چون او ترا بیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که تو در آن وقت اورا از اسب پایان کشی تا ما خودرا بتو رسانیده با تمام این مهم ناتمام پردازیم هرقداق این جسارت را بطیب نفس قبول نمود و بعد از مراجعت امراء خود را بنظر امیر شیخ نورالدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی آواز برآورد که هرقداق آقا پیشتر آی و پیر قداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نورالدین از بالای اسب خم گشت و اورا دربغل گرفت و همچنین که دستهای هرقداق بر پشت امیر شیخ نور الدین بهم رسید بهر زوری که داشت اورا از اسب فرو کشید و برزمین انداخت وزانو بر سینه او نهاد وشمشیر از غلاف بیرون آورد از نوکران امیر شیخ نورالدین که بر در قلعه سوار ایستاده بودند برسر هرقداق تاختند یکی شمشیر بطرفش انداخت و هرقداق تیغ بلب های اسب اورسانید و امیر شاه ملك که آنجا مشاهده کرد تازیانه بر اسب زد و باجمعی از مردم کاری بدانجانب شتافت و هرقداق چون دید که کومك رسید برجست و بیکدو ضربت شمشیر سر امیر شیخ نورالدین را بر خاك مذلت انداخت و باینچنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملك هرقداق را نوازش بسیار نمود و در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستکام و مقضی المرام بازگشته در کان گل بشرف ملازمت خاقان

وافر مکرمت استعداد یافت و پرتو عنایت و التفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت.

ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراءالنهر بدارالسلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از ممر امیر شیخ نورالدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراءالنهر فارغ شد امیر شاه‌ملك را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روز افزون آورد و بعدازوصول ببلدهٔ فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعدازفوت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نورالدین درآمده بود متعاقب ازصوران بدارالسلطنهٔ هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز واحترام بجای آورد و قصبهٔ کوسویه راسیورغال او گردانید و تاغایت آثار خیر آن بانوی عظمی در قصبهٔ مذکوره باقیست و در نهم ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره خاقان سعادت انتما احرام طواف آستان ملك آشیان بیت شهید خاك خراسان امام طیب و طاهر ✿ علیّ موسیِ بن جعفرِ محمدِ باقر بسته بقدم نیاز واخلاص بآن عتبه کعبه اختصاص شتافت و نقباء کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دارالسلطنهٔ هراة بازگشت و درروز جمعهٔ عاشر محرم سنهٔ خمس وعشر وثمانمائه همای چتر همایون فال سایهٔ وصول بر باغ زاغان انداخت ومقارن آنحال ایلچیان خان ختای وایمنك خان رسیده مکاتیب آن بادشاه عالیجاه را که بالسنهٔ مختلفه نوشته بودند وهمه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت وستایش ومحمدت وسفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند وحضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان وامراء عالیشان ایشان را طوی دهند ودر آن اثنا ملك قطب الدین والی سیستان که سابقاً بامیرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود واز بیم حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت وزبان عجز وانکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول باج وخراج نمود وپادشاه پوزش‌پذیر بنظر عنایت والتفات دروی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بوی عنایت فرموده ومهمات ایلچیان ختای رانیز به کفایت اقتران داده شیخ محمد خشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد.

ذکر شمهٔ از احوال ولایت خوارزم و درآمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم

از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت برصحایف اوراق می تابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کاداشت ودرماه رجب

سنه ثمان و ثمانمائه امیر ایدکو که امیرالامراء پادشاه دشت قبچاق شادیخان بود لـوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت وامیر موسی کا بماوراءالنهر گریخته ایدکو امیر انکارا آنجا امیر ساخت و بطرف دشت باز گشت ودرشهور سنه ۸۱۱ که شادیخان فوت شده سلطنت دیاراوزبك بفولادخان رسید امیر ایدکو انکارا طلبیده بقلعه‌را بجایش فرستاد وفولادخان درسنهٔ ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید وتیمورخان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قبچاق گشت وقصد ایدکو کرده واو بخوارزم گریخته دراوائل سنهٔ ۸۱۴ دکنه وغازان بحوالی آن شهر آمدند وایدکورا محاصره نمودند وبعدازشش ماه که در کـرد خوارزم نشستند خبر متواترشد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمورخان راشکست داده برتخت پادشاهی متمکن گشت ومقارن اشتهار آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست وغازان ودکنه را بشراب مشغول ساخت ویکی ازنوکران خود را که جهان خواجه نام داشت فرمود که تیموررا بقتل آورد وجلال الدین ازغازان منت دارشده نشان فـرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم ازفرمودهٔ او تجاوز جایز ندارند وغازان به ایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت ودراثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا باورسیده وبزبان تشنیع گفت که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب دادکه ما بادهٔهزار مرد هفت ماه ایدکو رامحاصره نمودیم وکاری ازپیش نتوانستیم برد لاجرم باز گشتیم مصلحت آنست که تونیز بازگردی زیرا که باابن سه‌چهار هزار کس که همراه داری آن بلده رافتح نمی توان کرد قاجولی گفت که من تنها بر ایدکو فایق می آیم وبغرور هرچه تمامتر بخدود خوازم رفت وایـدکو اورا استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد وازدست بردشمشیر قضا قاجولی برخاك هلاك افتاد ودر سنهٔ ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش وامیر الیاس خواجـه وامیرموسی کارا بفتح خوارزم نامزدفرمود ودر آنزمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آندیاربود وچون امرا نزدیك بخوارزم رسیدند سخن صلـح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادندودر آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی ازاطراف آن خطه شتافته فوجی ازمردم راکشتند وجمعی رااسیر گرفتندازاین جهت اهل خوارزم خاطر برجنك ورزم قرارداده خاص وعام ازشهر بیرون آمده بکروزتا شب جنگهای مردانه کردندوشب نقارهٔ شادیانه زده آوازه درانداختند که امیر ایدکورسید بنابر آن بعضی ازامرا احمال واثقال راگذاشته سرخویش گرفتندوراه خراسان درپیش حضرت خاقانی ازاستماع اینخبر پریشان خاطر شده باردیگرامیر سیدعلی ترخان وامیرشاه ملك را بتسخیر آنولایت ارسال داشت وچون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسرایدکو بنابر ظلمی که بررعایا کرده بود ازاعیان و اشراف آنجائی متوهم شده بگریخت وسادات وعلما واکابر امیرشاه ملك را استقبال فرموده مقالیدشهر تسلیم نمودند وآنجناب بخوارزم درآمده چند روزجهة ضبط امورونسق مصالح جمهور ونظم قواعد مملکت ووضع قوانین معدلت توقف کرد وبعداز فراغ از آن مهم روی توجه

بدارالسلطنة هراة آورد وهمدان اوقات خاقان سعیدایالت خوارزم و توابع را بآن امیر عدالت انتما تفویض فرمود تا آخر ایام حیات شاهرخی آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود .

ذکر بعضی حالات میرزا رستم ومیرزا اسکندر وپیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالك الملك اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر ازضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش براندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیرعبدالصمد وامیرصدیق را بجانب اصفهان روان ساخت وایشان بوزرنه رفته قلعه آن رامضبوط گردانیدند و میرزا رستم بظاهر آنحصار شتافته بمحاصره مشغول شد ومیرزا اسکندر ازاینمعنی خبر یافته امیرتولك و امیریوسف خلیل راباطایفه‌ازلشگریان بمددمحصوران روان فرمود ومیرزا رستم توجه شیرازیان رادانسته عنان باستقبال ایشان تافت آنجماعت چون‌قوت مقاومت نداشتندپناه بقلعهٔ دستجرد بردند ودرآن اثناء میرزابایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم اورا باخودمتفق گردانید وهردو برادر بموافقت یکدیگر درگرد دستجرد نشستند ناگاه خبرمتواتر شد که‌میرزااسکندر بقصرزرد رسیده و میرزا رستم‌عنان بجانب‌اصفهان انعطـاف داده میرزا اسکندر ازعقب او نهضت نمود ودرسه فرسخی‌شهر تلاقی آن‌دو پادشاه بهرام‌قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز وآویز میرزا رستم روی‌گریز بـاصفهـان آورد ومیرزا اسکندر درمنزل آتشگاه خیمه وخرگاه برافراشته میرزارستم ازمیرزا ـ خلیل‌سلطان که درآن اوان بری‌آمده بود استمداد نمود وآنجناب متوجه اصفهان شده هرچند قاصدان نزد میرزااسکندر فرستاده ازوی التماس کرد که باوی مصالحه نماید بجائی نرسید لاجرم از وی نومید گشته نـاگهان باصفهان درآمد و درآن اوقات میان شیرازیان واصفهانیان محاربات قوی‌روی‌نمود ودراصفهان قحط وغلادرجهٔ قصوی یافته میرزا رستم شهرباز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرایوسف برافراشت و میرزا خلیل‌سلطان چندروزی بعداز میرزارستم محصور بوده درآن اثنا طایفهٔ ازلشگر کرد و شول بی اجازت میرزااسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند وجنـاب اسکندری نیز ترك محاصره داده بدیار خویش بازگشت ودراصفهان بلاءجوع وعسرت بمرتبه رسید که میرزاخلیل‌سلطان ازمحافظت آنشهر سیرآمده مراجعت فرمود اما میرزارستم‌چون بنواحی تبریز منزل گزید امیرقرایوسف‌قرب‌ده‌فرسخ آنجناب را استقبال کرده‌طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزارستم نیز پیشکشهای لایق کشید وآن دوپادشاه درخلوت باهم صحبتهاداشته درباب انتظام امور

ملك سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان راسیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن ممر یراق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم اینمعنی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنا بر آن امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترا کمه در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آن جناب بدانجانب درحرکت آمده درا ثناء راه ترا کمه باز گشتند و میرزا رستم باخواصان خویش بحدود اصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب بشهر درآمده مدت دوماه بفراغبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات آنجائی را به فیصل میرسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم گردید بنا بر آن اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندید و بمرافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شد ودر اواخر شهور سنه اربع عشر وثمانمائه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالك فارس وعراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دارالملك گردانید درین اثنا میرزا خلیل سلطان درمملکت ری دوسه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بیادفنا داد و چون اینخبر بعرض خاقان سعید رسید محزون ومتالم شد وهنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدسهٔ رضویهٔ علی راقدها تحف السلام والتحیة بریاض قدس انتقال فرمود ودر جوار آن روضهٔ بهشت آثار مدفون گشت ع داغی نگشته نیك که داغ دگر بسوخت :

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالك آذربایجان وعراق ورسیدن خبر مخالفت و یاغی گری ملازمان جناب اسکندری

از آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معزالدین میرانشاه درجنك امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت رسید حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر وصحیفه ضمیر منقش و مرتسم گردانید اما ازجهة حدوث وقایع عزیمت ازحیز قول بفعل نمی آید ودر شهور سنه ۸۱۹ که خاطر عالی مآثر را ازممر ولایات ماوراءالنهر وخراسان دغدغه نماند وخبر استیلاء امیر قرا یوسف بر آذربایجان واران وعراق عرب وتوابع و لواحق مکرر بسمع همایون رسید عزم توجه بدانجانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهة اجتماع لشکر هاء ممالك محروسه باطراف واقطار بلاد وامصار در حرکت آمدند وسپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغ زن ونیزه گذار جمع گشته ماهچه اعلام نصرت سلب

بتاریخ هیجدهم رجب از دار السلطنهٔ هراة بطرف مازندران نهضت نمود وچون پرتو وصول بر نواحی نیشابور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامهٔ درقلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهة دفع فتنهٔ قرا یوسف ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوك داشته باعساکر فارس وعراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد وابوسعید ملك جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در جرجان قشلاق نمود وحکام مازندران وهزار جریب و گیلان راکه بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام واحسان ساخته رخصت معاودت فرمود وابوسعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری گمان برد که آنحضرت قصد مملکت اودارد ورفتن آذربایجان را بجهت مصلحت وقت برزبان می آرد بنابر آن ازمضمون کلمه ان بعض الظن اثم غافل مانده ابوسعیدرا جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد وابوسعید درقشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر راپای بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان التفات نکرد وفرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتوان آمد لشگر فرستد و نوکر اورا رخصت فرمود اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاه ـ رخی را درقلمرو خویش ازخطبه بینداخت وبنام خود سکه زده نشانها مصحوب ایلچیان باطراف وجوانب ولایات قندهار و کابل وغزنین و سیستان روانه گردانید وحکام آن حدود را بانقیاد واطاعت دعوت کرد وطغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع وحاکم سیستان ملك قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر راکه کافی اسلام نام داشت مقید ساخته بامکتوبی که باو نوشته بودنزد میرزا سیورغتمش که درهراة نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد ومیرزا سیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان رافسخ فرمود ودراوائل بهار میرزا بایسنقر را بدار السلطنهٔ هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت روی آورده چون خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند وبعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر فوجی ازامرا و لشگریان نامزد محاصرهٔ ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان درقشلاق مازندران اقامت داشت نصرالله ساوه قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس داروغه نمود واین ملتمس عزقبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت واینخبر بعرض میرزا اسکندر رسیده امیر یوسف خلیل وجلبانشاه برلاس وبیان قوچین وعبدالله وسعدالله پروانچی را نامزد فتح ساوه کرده وچون کیفیت توجه آن مردم ازاخبار نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والاگهر

بوضوح پیوست امیرحسن صوفی ترخان ودولتخواجه وامیرجهانشاه ایناق وامیر چهار شنبه راباده‌هزارسوار بنصرت نصرالله ورعایاء ساوه مامور گردانید امراءمیرزا اسکندر چون برتوجه این‌لشگر وقوف یافتند بایکدیگر مشورت نموده دفتر عهد وپیمان‌میرزا اسکندر را برطاق نسیان‌نهادند و بقدم اخلاص ودولتخواهی بامراء ایلغارخاقان عالی مقدار پیوستند وباتفاق متوجه اردوی همایون‌گشتند درنواحی قلعه‌شهریار بیان قوچین و عبدالله پروانچی وسعدالله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون‌بساوه شتافته درآنمقام امیرحسن‌صوفی وامیرسیدعلی وسایر امراء میرزااسکندر رابملازمت خاقان فریدون فررسانیدند و آنحضرت در باره آن‌زمره اصناف‌عواطف و مراحم مبذول‌داشت و درفضای دلگشای ساوه هوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب‌اصفهان برافراشت ٠

ذکروصول‌موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود درآن اوان

چون‌حضرت‌خاقان سعید درولایت ساوه از امرشکار بازپرداخت شنقار همت‌عالی نهمت درهوای صیدملك‌پرواز داده یورش اصفهان را پیش‌نهاد خاطر ساخت وپس از قطع‌منازل باغ‌رستم که دردو فرسخی آن‌بلده‌است ازیمن مقدم آن پادشاه عالم‌رشك افزای گلستان ارم گردید ٠ شیخ محمدوقرابت امیرعباس و شیخ‌علی قزاق باقرب سیصد سوار ازمیرزا اسکندر گریخته ودرآن‌منزل بسعادت بساط‌بوسی استسعاد یافتند وبعضی ازاحشام‌وصحرا نشینان آن‌حدود نیزباردوی کیهان پوی شتافته درسلك سایر بندگان آستان‌سلطنت آشیان منتظم‌شدند ومیرزا اسکندر ازمشاهدهٔ این صور درلجه اندیشه افتاده باامراوارکان‌دولت طریق‌مشورت‌مسلوك داشت‌وخواطر صغاروکبار برافروختن آتش‌جنك وپیکارقرار یافته بالشگری‌چون فیض‌سحاب بیحساب ومانند قطرات امطار ناشمار ازدرون اصفهان بمیدان‌مردان خرامید وفرمان‌واجب‌الاذعان خاقان عالی‌مکان بمقابله ومقاتله دشمنان صادر گشته لشگر بحرجوش رعدخروش روی باصفهان آوردند بعدازتسویه صفوف وپیش‌ازاستعمال سیوف میرزا اسکندر صولت وشوکت لشگرخاقان عالی گهررا بعین‌الیقین مشاهده‌نموده دانست که‌تاب‌مقاومت بآن‌حضرت ازحیز قدرت‌او بیرون‌است لاجرم‌بیراق‌و اتفاق سرداران فارس وعراق پشت‌برمعرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند ودلاوران‌موکب ظفر نشان شاهرخی ایشان‌را تعاقب نموده جمعی کثیر بتیغ‌تیز گذرانیدند ومیرزا اسکندر بهزار حیله خودرا درشهر انداخته خاقان سعید در ٤ ماه ربیع‌الاول سال‌مذکور درظاهر اصفهان نزول اجلال فرمودوامرا ولشگریان‌را

بمحاصره ومحار به امر نمود وچون این خبر بشیراز رسید روسا و کلانتران باداروغهٔ میرزا اسکندر شیخ محمد ساوه متفق شده خطبه وسکه بنام و لقب همایون شاه رخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر واولاد میرزا عبدالصمد وشیخ بساول و یوسف قورچی وداراب که ازجملهٔ معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکوخدمتی عرضه داشت ایستادگان پایه سریر سلطنت مسیر گردانیدند حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مبتهج ومسرور گشته نکبه بخشی ولطف الله بیان تیموررا بضبط اموال فارس تعیین فرمود وحسن صوفی ترخان وجلبانشاه برلاس راجهت آوردن ولد میرزا اسکندر واولاد میرزاعبدالصمد ارسال نمود وبعدازچندروز نکبه بخشی ازشیراز بازآمده خبر آورد که امیرلطف الله بتصور آنکه امیر جلبانشاه برلاس خروج خواهد کرد اورا بقتل رسانید آنحضرت لطف الله نادان ونکبه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سیدعلی ترخان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که سبب قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعدازآنکه پنجاه روز بمحاصرهٔ اصفهان بگذرانید وهرچندمدارا نمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید دردوم جمادی الاولی سنهٔ سبع عشر وثمانمائه جنگ سلطانی درانداخت ودلیران معسکر ظفر اثر زره پوش وجوشن درکشته آزاداز نفیر و نای زرین غلغله درسپهر برین وزلزله درزمان وزمین افتاد **بیت** چنان شدزخم کوس ونعره وجوش ☆ که گردون پنبه محکم کرد در گوش. وازشهر نیز سپاهی بسیار باساز وسلاح بیشمار بیرون آمدند واز طرفین دست بتیرو کمان وسیف و سنان برده بالاخره مهم بدست و گریبان رسید وسرهای سروران بسان کوی درمیدان غلطان گردید **بیت** سرهای سران فتاده برخاك ☆ پهلوی دلاوران شده چاك وآنروزازوقت طلوع جمشیدخورشیدبر بام حصار فیروزه کار گردون تاهنگام هجوم کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هر دولشکر باستعمال تیغ وخنجر قیام می نمودند وجام تلخ مذاق بریکدیگر می پیمودند فضای دشت وصحرا ازخسته وکشته حکم کوه و پشته گرفت وازخون مردگان زنده رود اصفهان رنك شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عافیت نصیب ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح وظفردر اهتزاز آمد وبکنانه نکبت بر پرچم علم میرزااسکندر وزیده سپاه اومنهزم گردید ومیرزا اسکندر باجمعی از خاصان وامرا واعیان بقلعه اصفهان درآمده جنود نصرت دردونردبانها بردیوارهاء شهر نهادند وبعداز فرار ترك رومی روز بجانب دیار مغرب مشعلها برزِ بَرجد ران برافراخته روی به فیصل آوردند ودرآن اثناء امیر عبدالصمد ازشهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و ازآن جهة میرزا اسکندر عنان تمالك و تماسك ازدست داده روی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهرستان آسمان بمجرد وصول موکب آفتاب تابان بغارت وتاراج رفت عساکر نصرت مآثر دراصفهان ریخته آغاز نهب وتالان کردند وچندان زروجواهر وحلی وحلل ونفایس اقمشه وغرایب امتعه بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت هنگامه آزدردلها برشکست وغایت نفاست آن

غنیمت ابواب نیاز برخاطرها فروبست ومیرزا شاهرخ فوجی از لشگر ظفر اثر بتکامیشی میرزا اسکندر فرستاد و آنجماعت اورا گرفته بپایهٔ سر بر اعلی آوردند وحسب الحکم به بمیرزا رستم‌سپردند ومیرزارستم خاك بیمروتی درچشم انسانیت‌پاشید و میل آتشین در چشم‌جهان بین‌برادر کشید بیت بگنگ کشتن و کر بودن آرزومنداست✿ زبان و گوش کسی کین حدیث گفت وشنید یفعل‌الله‌ما یشاء و یحکم‌ما یرید .

ذکر تفویض حکومت ولایات بشاه زادگان خجسته صفات و معاودت رایات نصرت‌آیات بجانب دارالسلطنه هرات

چون نیّر فتح وفیروزی ازافق مراد طلوع‌نموده خطه اصفهان بحیز تسخیرخاقان عالیشان درآمدجناح امن وامان برمفارق‌متوطنان آنمکان گسترده مبلغ‌صدهزار دینار کپکی که نذر مزارات کرده بود بفقرا ومستحقان رسانید وثلث مال انسالرا برعایاء آنولایت بخشید وامیرزاده رستم راحاکم دارالملك عراق گردانید وایالت همدان و قلاع‌وروجرد ونهاوند ولرستان را بامیرزاده بایقرابن عمرشیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ابجل‌بن میرزامیرانشاه حسب‌الحکم روی حکومت بمملکت ری آورد وبلدهٔ قم باتوابع ولواحق‌بجانب‌میرزا اسعدوقاص تعلق گرفت‌وگوش‌هوش‌شاه‌زادگان ازدرر نصایح خاقان بلندمکان صفت‌آرایش پذیرفت وبعدازآن‌که خاطر آفتاب اشراق ازضبط ونسق مهمات عراق فراغت‌یافت اعلام‌نصرت اعلام درعین انبساط و اهتزاز بدارالملك شیراز شتافت وحکومت تختگاه سلیمانی‌نامزد امیرمضراب شد ودرآن ایام بحسب‌تقدیرمفتح الابواب جناب امارت مآب‌را عارضهٔ‌دست دادکه اطبا ازمعالجهٔ آن عاجز آمدند ومرغ روح شریفش ازتنگنای‌قفس قالب‌بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان‌سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بینهایت‌گردانیده زمام سلطنت مملکت فارس‌را در قبضهٔ اقتدار شاه‌زادهٔ نامدار و خلاصه نتایج خواقین نصفت‌دثارمیرزا ابراهیم سلطان نهادوآن قرةالعین خلافت وجهان‌بانی رابه‌تمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد واز فارس بدارالعباده یزدخرامیده ازآنجا براه بیابان قهستان نهضت‌نمود و در۲۲ رجب سنهٔ مذکوره ببلدهٔ فاخره‌هراة درآمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن‌دیار برگشود حکام اشراف واکابر اطراف‌بعداز وصول آن‌مظهرعدل وانصاف بدارالسلطنهٔ‌مانند دولت و اقبال بآستان دولت‌آشیان شتافتند وباصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو وثناخوان بمنازل خویش تافتند وامیر بسطام جاگیر که از قرایوسف روی‌گردان شده‌بود وتاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری ونصر الله‌صحرای‌ساوه‌از آنجمله بودند وهمدران ایام سیدعبدالملك مکنف برادرسیدعبداللطیف‌ازمکه‌مبارکه زادهاالله تعظیما وتکریماً

بعتبه کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعهٔ متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و مودت بود بود در سانید ومن الله العون والتائید .

ذکر بعضی از حالات ماوراءالنهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیك گورکان بآستان خاقان عالی‌شان

در آن اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیك گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرزا میرك احمد که در اوزجند حکومت مینمود فرستاده اورا طلب فرمود ومیرزا میرك احمد در اطاعت فرمان بمعاذیر نا دلپذیر تمسك جسته جناب الغ بیکی امیر بایزید پروانچی را که درسلك خواص ومقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه اوزجند گردانید وامیر بایزید نیز ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیك عازم اندکان شد و میرزا میرك احمد قلاع آنحدود را محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالك بردومیرزا الغ بیك قلعه‌حسی رامسخر کرد و به پاینده بکاول سپرد وازآنجا بجانب اندکان درحرکت آمده بعداز وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرك احمد مقری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم میرزا الغ بیك رایت مراجعت برافراخت وامیر موسیکا و امیر محمد تابان وامیر علی قوچین را باجمعی از سپاه جلادت آئین در آنولایت گذاشت و میرزا میرك احمد ازمراجعت جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه پایان آمده وامرا بعزم رزم او ازاندکان بفضای صحرا اشتافته ناگاه میرزا میرك احمد برایشان تاخت واکثر سرداران را بضرب تیغ تیز برخاك هلاك انداخت وبقیة السیف خودرا بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند ومیرزا میرك احمد روزی چند بمحاصره پرداخت و چون دانست که فتح ممکن نیست باز گشت و بعداز آن که خبر وصول رایات عالیات بدارالسلطنة هراة در ماوراءالنهر شیوع یافت میرزا الغ بیك به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود در دوازدهم ماه مبارك رمضان بآستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت واشفاق مفتخر ومباهی شد وروزی چند بفراغبال ورفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت وهم در آن ایام پرتو انوار عنایت خاقانی ازمطلع مرحمت ومهربانی بروجنات حال شاه زاده ستوده خصال میرزا بایسنقر تافته ایالت ولایت طوس ومشهد مقدسه وابیورد وبیلقان وجرمقان وخبوشان ونسا و یارز واستر آباد وشماسان و کبود جامه مع توابع ومضافات ومنسوبات تعلق بنواب کامیاب گرفت ودرسنهٔ ثمان وعشر وثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون تعمیر قلعه اختیارالدین که صاحبقران مغفرت نشان دروقت فتح خراسان آنرا ویران کرده بود پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده باندت زمانی آنحصار سپهر آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته وپرداخته گشت درمطلع سعدین مذکور است که هفتصد هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید والعلم عندالله الحمید المجید .

ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب دار الملك شیراز درضمان صانع بلاد و عباد

از جملهٔ حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس روی نمود یکی آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در اواخر محرم سنهٔ ثمان عشر و ثمانمائه از بن عالم انتقال فرمود و چون اینخبر بدار السلطنهٔ هراة رسید وحضرت خاقان سعید میرزا ایلنیگر را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر که در آن اوان بحکم خاقان کشور گیر در آنحصار فرمانفرمائی میکرد گریخته در بلدهٔ قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده ساده امیر بسطام را بند نهاده صورت واقعه را عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی فرمود خاقان صافی ضمیر را قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاد و باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد لیکن میرزا سعدوقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتل خواجه را در قم برسر آقرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف اورا تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور پیشتر تربیت نمود و پسر اورا که اخی فرخ نام داشت بافوجی از تراکمه بقم فرستاد تاحرم میرزا سعدوقاص آغا بیگی بنت میرزا امیرانشاه را بآذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ بقم رسید آغا بیگی که عورتی عاقله بود باخود گفت که سعد وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و یمکن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و حال ما در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همه تراکمه را بگرفت و ایشان را بتیمور شیخ و قتلق خواجه و شیخعلی زنده که محرك میرزا سعد وقاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیر زن تعجب نمود و فرستادگان او را رعایت فرمود و استمالت نامها درقلم آورده بقم روان کرد **شعر** ولو کانت النساء بمثل هذا ☆ لفضلت النساء علی رجال واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریك برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن در ظل رعایتش بسر می برد یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دوسه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب درحرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی از سپاه اصفهان بسرراه برادران فرستاد و آنطایفه

درحوالی جربادقان بدیشان بازخورده ازاقتضاء گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیك واصل گرفتار گردید ومشارالیهما اورا نزدمیرزا رستم بردند تامحبوس گردانید بدین سبب میرزا بایقرا را تیرقصد درجعبه توقف و تیغ سعی درغلاف تخلف ماند وروزی چنددر کندمان گذراند وخبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمرهٔ از نوکران میرزا اسکندر که درشیراز بودند مثل سونج خواجه واردوان ومزیدبند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید وبندیان درحبس خانه موکل خودرا بقتل رسانیده بکندمان شتافتند ونزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند ع جهانگیری توقف برنتابد بنابرآن باردیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز دراهتزاز آمد ومیرزا ابراهیم سلطان باسپاه آراسته باستقبال شتافته درنواحی بیضا بمخالفان رسید واز طرفین قلب و میمنه ومیسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند برانغار وجوانغار میرزا ابراهیم درحملهٔ اول دست چپ ودست راست میرزا بایقرا رااز پیش برگرفتند اما امیرابوسعید خنك که ضبط میمنه تعلق بوی بود در اثناء گریزعنان یکران بطرف قول انعطاف داده بشاهزاده پیوست ومیرزا بایقرا ازغایت تهور وپردلی باتفاق امیرمشارالیه اسب جلادت برانگیخته برقلب سپاه شیرازیان تاخت ومیرزا ابراهیم سلطان ازدرآن حمله عاجز گشته روی بصوب ابرقو آورد ومیرزا بایقرا قرین فتح وظفر بدارالملك پدرخویش خرامیده دراواخر ربیع الاول سنهٔ ثمان عشر وثمانمائه کامران وسرافراز بشیراز درآمد ولوای عیش وعشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی ازدست ساقیان گلعذار درکشید ومیرزا رستم بعدازشنیدن اینخبر میرزا اسکندر را که خمیرمایهٔ آن فتنه بود بقتل رسانید وچون حضرت خاقان سعید قضایای فارس وعراق راشنید رای عالم آرای چنان اقتضافرمود که قبل ازآنکه میرزا بایقرا بمزید قوت ومکنت اختصاص یابد خطه فارس را ازتحت تصرفش انتزاع نماید بنابرآن باجتماع لشکرها فرمان داد وبتاریخ ۱۷ جمادی الاخری نهضت لوای کشور گشا اتفاق افتاد وصیت توجه موکب همایون درخم طاق گنبد گردون پیچیده هرچندامراء میرزا بایقرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید رابعرض وی رسانیدند تاازشرب مدام ومباشرت باخوبان سیم اندام اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار وتدبیرحصانت قلعه وحصار پردازد بجائی نرسید وجواب داد که خاقان سعید پادشاهیست درغایت جلالت بجهة تسخیر شیراز خودبدین جانب لشکر نخواهد کشید وهرکس از امراوشاهزادگان راکه ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعهٔ اسنهٔ سپاه مامنهزم خواهد گردید تاآنکه ماهچهٔ علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سوم ماه مبارك رمضان ازافق بشتةالله اکبر طالع شدلاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تامل واندیشه امیر ابوسعید خنك رانزد میرزا بایسنقر فرستادوالتماس نمود که از حضرت خاقانی درخواست فرماید که ازسرجرایم وآثام اودرگذرد وچون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وافر تهور محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیرابو-سعید رابیارگاه عالمپناه برد وزبان شفاعت برگشاد ومیرزا شاهرخ بهادر بملاحظهٔ خاطر

میرزا بایسنقر رقم عفو برجریدهٔ جریمه میرزا بایقرا کشید امیرابوسعیدرا منظور نظر عاطفت گردانید وقسم یادفرمود که‌چون شاهزاده بیرون آید دربارهٔ وی عنایت وشفقت فرماید وامیرابوسعید مقضی المرام از پایهٔ سریراعلی برخواسته وتادر بارگاه رفته بازگشت وزانوزده بعرض رسانید که توقع چنان است که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا درمقام انتقام باشند نخست بنده‌را بیاسارسانند وحضرت خاقان سعید نوبت دیگر سخنان شفقت آمیز برزبان آورده امیرابوسعیدرا مطمئن خاطر بازگردانید وجناب امارت مآبی از مجلس همایون بیرون رفت حضرت خاقانی فرمود که‌هر کس را که مثل این مردك ده نوکر باشد چراخیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعدازمراجعت امیرابوسعید درشب شنبه پنجم ماه مبارك رمضان ازشیراز بدرآمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت ومیرزابایسنقر روز دیگر اورا بعتبهٔ علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض عرض و جان شاه‌زاده نگشت امااورادرمصاحبت جمعی ازاهل اعتماد بقندهار فرستاد تا درقیدمیرزا قیدو بسر برد وباردیگر بمحض عنایت مهیمن کار سازدارالملك شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرارگرفته ماه‌مبارك رمضان در آن بلدهٔ جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطانرا مشمول عواطف واشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن‌ولایت‌را درقبضهٔ اقتدار اونهاد ومنصب حکومت قم‌وکاشان و ری ورستمدار تاحدود جیلان بامیرالیاس خواجه بهادرداد وامراوحکام ولایات‌را رخصت انصراف ارزانی‌داشت وبنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دارالامان کرمان برافراشت.

ذکرنهضت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن‌از قصبه سیرجان بصوب‌خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی وشمول عاطفت خدام بلندمکان خاقانی مقتضی آن‌بود که‌چون تخت سلطنت وجهانبانی بجلوس‌همایون شاهرخی زینت‌یابد والی کرمان سلطان اویس بن‌ایدکو برلاس بملازمت پایه‌سریر اعلی شتابدوخود را ذره وارمنظور نظر آفتاب کردار گردانیده درارسال تحف وهدایا وقبول باج‌وخراج طریق اهمال‌و اغفال مسلوك ندارد وچون‌او بخلاف‌طریقه اخلاص‌عمل نموده در بن‌مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه‌چندنوبت ایلچیان بطلب‌اورفتند اطاعت‌فرمان‌واجب‌الاذعان‌بجای نیاورد حمیت خسروانه وغیرت‌پادشاهانه حضرت خاقان سعیدرا بر آن‌داشت کـه بعداز ضبط ونسق مهمات فارس‌وعراق بدانجانب‌نهضت فرمود وسلطان‌اویس ازتوجه اعـلام ظفر اعلام‌وقوف یافته‌مرتضی‌ممالك اسلام وقدوه اولاد امجاد خیرالانام سیدشمس‌الدین علی بمی‌را جهة تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفرمآل ارسال‌نمودوجناب‌سیادت پناهی معارف‌دستگاهی درقصبهٔ سیرجان بآستان اقبال آشیان رسیدوزبان‌شفاعت‌بگشاد

وقبول فرمود که چون موکب همایون بدارالسلطنهٔ هراة شتابد سلطان اویس را بپایهٔ سریر سلطنت مصر رساند وحضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد وآنجناب را راضی وشاکر بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران ازولایت قهستان عبور نموده دراواسط محرم الحرام سنهٔ تسع عشر وثمانمائه دربلده فاخرهٔ هراة نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ ومعین و عاطفت سبحانی در نزول وارتحال رفیق و قرین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .

ذکر مآل حال بعضی ازشاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر برمسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس باز گشته بمستقر سریر جاه وجلال رسید میرزا میرك احمد که سابقاً بامیرزا الغ بیك گورکان مخالفت نموده دراندکان جمعی از نوئینان را کشته بوداعتماد بر کرم خاقان عدالت نهاد کرده بدارالسلطنه هرات شتافت ومنظور نظر عنایت بینهایت شده بامیرزا ایلنکر بن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد وآن دو شاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر برمخالفت حضرت خاقان سعید قرارداد ندومنهئی شمهٔ ازاین معنی بعرض رسانیده مقارن آنحال ایلچی ازپیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه رسید وعریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفهٔ از مردم مفسد متفق شده قصداین مخلص نمود بنابر آن اورا گرفته مضبوط ساخته ام تا بهرچه اشارت فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو ومیرزا بایقرا را از آب سند بگذراند تاهرجا خواهدرود ومیرزا میرك احمد روی بکعبهٔ معظمه آورد ومیرزا ایلنکر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید وچند معتمد حسب الحکم ملازم این دوشاهزاده شدند تاایشان را برانقیادفرمان واجب الاذعان تکلیف کنندومشار الیهما ع رفتندچنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو بجهة ملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بودشاه زاده را از آب نگذرانید ودرسنهٔ ۸۲۰ که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را باردوی همایون فرستاد وحضرت خاقانی امیرزاده را بافوجی ازاهل اعتماد بصوب سمرقند فرستاد ودیگر ازوی خبری پیدا نشد وچون رای ملك آرای خاقان کشور گشای گلـزار سلطنت را ازخار وخاشاك فساد اصحاب عناد بپیراست ومسند امـارت را بوجود شریف غیاث السلطنه والدنیا والدین میرزا بایسنقر بیاراست اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوه باغ پادشاهی هرروز در دیوان نشسته قضایاء فرق برایار ابر نهج عدالت بفیصل رساند ومضمون همایون (فاحکم بین الناس بالحق) را منظورداشته داد مظلوم از ظالم بستاند

بیت بفریادفریاد خواهان رسد؛ بدرددل‌دادخواهان‌رسد ومیرزا بایسنقر بموجب‌فرموده میرزا شاهرخ بهادر عملنموده ازرشحات سحاب‌معدلتش ریاض‌دین‌ودولت نضارت ازسر گرفت وازلمعات انوارمرحمتش نهال ملك‌وملت بتازگی‌صفت خضرت پذیرفت ع ریاض ملك‌شدازفیض‌دولتش‌خرم•

ذکر آمدن سلطان اویس بن‌ایدکو برلاس بآستان اقبال آشیان سپهر اساس

افتخار العترة الطاهرة سید شمس‌الدین علی بمی که سالك طریق مردمی گشته تمشیت مهم کرمان‌را قبول فرموده‌بود چون‌ازسیرجان نزد سلطان اویس رفت هرچند اورابرتوجه بپایهٔ‌سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابرآن جنابِ مرتضوی صفات بدارالسلطنه هراةشتافته کیفیت تمرد سلطان اویس‌را بعرض رسانید واز اهتزاز نسیم این‌خبر نایرهٔ غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذشد که‌امیر جهانشاه برلاس‌و امیرحسن صوفی ترخان وامیرقربان شیخ باتفاق حکام‌ولایت فراه وسیستان وچهل هزار سپاه نصرت‌نشان متوجه تسخیر کرمان شوند وامرا بموجب‌فرموده روی براه‌آورده‌بعد ازوصول بدان‌حدود سلطان اویس درشهرتحصن نمود وسپاه نصرت پناه آغازمحاصره و محاربه‌کرده پس‌از انقضاء هفتادروز سلطان اویس رسولان‌نزد امرا فرستاد وپیغام داد که‌اگرحضرت خاقان سعید گناه بنده‌را ببخشدوشما مراجعت‌نمائید قدم ازسر ساخته بملازمت آستان رفیع‌الشأن مبادرت نمایم وامرا کیفیت‌حال‌عرضه‌داشت پایهٔ سریر اعلی کرده آنحضرت جوابداد که‌اگر سلطان‌اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خودرا بدینجانب فرستد تالشگر قیامت‌اثر ترك‌محاصره کنند والاامراتا کرمان‌را نگیرند بازنگردند امرا سلطان اویس‌را ازفرمان واجب‌الاذعان آگاه‌ساختند واوشیخ حسن‌را که‌ازجملهٔ ارکان‌دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد وایشان‌از ظاهر کرمان برخواسته‌عازم خراسان گشته دراواخررجب شیخ‌حسن را بعزبساط بوسی خاقان زمن رسانیدند واو بزبان تضرع ونیاز گناه‌سلطان‌اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهدو میثاق کرد حضرت خاقان سعید ملتمس شیخ حسن‌را بحسنِ قبول اقتران داده قسم یادفرمود که درحق‌سلطان اویس بدنیندیشد ورقم عفو بر جرایم وزلالتش کشد آنگاه‌شیخ‌حسن بکرمان بازگشته‌خاطر سلطان اویس‌را مطمئن گردانید تااحرام عتبهٔ کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت ودراواخر ماه‌ربیع‌الاخر سنهٔ‌عشرین وثمانمائه حسب‌الحکم بصوب‌سمرقند شتافت ودرآخرسالی که‌فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی‌سنهٔ ۸۱۹ خاقان والانژادمیرزا

سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد ودرشب پنجشنبه غرهٔ جمادی‌الاولی سنهٔ عشرین وثمانمائه ولادت با سعادت میرزا رکن الدین علاءالدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد بیت دهان اوفلك ازآفتاب پر در کرد ✿ بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد

ذکرشمه از حال سید فخرالدین وزیرو گرفتارشدن او بغضب خاقان صافی ضمیر

وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر دراوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخرالدین میداشت وچون جناب سیادت مآب دوسه سال علم اقبال وزارت برافراشت خواجه غیاث‌الدین سالار که‌درسلك اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت‌نشان منتظم بودودارالفتح یزد بنا کرده حسن‌اهتمام اوست بسده سنیه شاهرخیه شتافته درسنه عشر وثمانمائه برسید فخرالدین تقریرنمود وسید معزول گشته خواجه غیاث‌الدین‌سالار وزیرشد واو بعدازشروع درآن‌کار نسبت برعایا وزیردستان مراسم عدل واحسان‌بجای آورد امابامرا وارکان‌دولت بنقیر وقطمیر مضایقه ومناقشه کرد بنابرآن‌اکثر خواص‌و مقربان‌بخون‌غیاث‌الدین‌سالارچون‌مستسقی‌بآب‌زلال‌مائل گشتندوپس‌ازآنکه‌یکسال‌ازشروع اودرامروزارت‌درگذشت‌سیدفخرالدین مبلغ سیصدتومان بروی‌تقریر نمود ودرسردیوان جنایت وخیانت برخواجه‌غیاث‌الدین وکارکنانش ثابت‌شده‌امراء عظام تیغ انتقام ازنیام برآوردند وآن‌وزیر بی‌تدبیر را بعالم آخرت روان‌کردندآنگاه‌سیدفخرالدین ازروی استقلال برمسندوزارت نشسته‌به‌تمشیت‌امورملك ومال اشتغال‌فرمود وسیداگرچه بعلو همت وسمورتبت اتصاف‌داشت ودرفضای خواطرسادات وعلما واکابر تخم‌لطف واحسان میکاشت اماجبلتش برصفت ذمیمه عجب ونخوت وکبر وانانیت وخویشتن داری و مردم آزاری مجبول ومفطور بود وبعدازقتل غیاث‌الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف وتعذیب‌شکنجه ازعمال دیوان حاصل‌نمود وروز بروز پایهٔ قدر ومنزلتش ارتفاع می‌یافت تابنهایت اختیار واقتدار رسید وفرمان‌او دراطراف واقطار ممالك خاقان‌عالی شأن بسان احکام قضاوقدر نافذگردید ودرگاه اوامیدگاه صغاروکبار هربلاد ودیارشد وآستانش مرجع اخیار واشرار بلدان وامصارآمد بیت زایوان قدرش فلك‌منظری ✿ بدرگاه جاهش ملك‌چاکری اعیان‌زمان واشراف‌جهان که‌بملازمتش می‌رفتند بیشائبه انتظار هیچکس‌را بارنمی‌داد وچون‌رخصت‌شدی‌بعدازآنکه مردم‌ازچنددربنددرگذشتندی غیرازمعدودی که‌نام بردی‌کسی رامجال دخول‌نبودی واکثرملاقات‌ناکرده بازگشتندی وپس‌ازآنکه قرب‌ده‌سال جناب سیادت مآب درغایت حشمت وعظمت روزگار گذرانید

آنکه سپهر ستیزه‌کار چنانکه عادت اوست دراسترداد مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنهٔ تسع عشر وثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی ازاطوار ناپسندیده اورا معلوم نمودو خواجه نظام‌الدین احمدبن‌خواجه داودرا شریکش ساخته بمنصب‌وزارت نصب فرمود و چون خواجه‌احمد بن‌داود بحدت طبع ولطافت ذهن اتصاف داشت باندك‌زمانی بر کمال مهمات ومعاملات سیدفخرالدین وقوف یافته گاهی بجد و احیاناً بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب درسید میپرداخت‌ودست‌سیدازوفورتغلب کوتاه گشته‌وازغصهٔ این‌قصه بی‌آرام شد مع‌ذلك عملهٔ‌دیوان کـه برمعایب سیدفخرالـدین صاحب‌دیوان وقوف داشتند ازبیم سیاستش مانند برك‌بید ازتندباد می‌لرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند اماچون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزدهمگنان بوضوح‌انجامید امیرعلی شفائی درمقام معارضه آمده خط‌سپرد که‌مبلغ دویست تومان کپکی برسید موجه سازد والاازعهـده بیرون آید ومیرزا بایسنقر آغاز پرسش این‌قضیه نمود امیرعلی نخست بعرض‌رسانید که سید ازخزانه‌عامره مبلغ کلی تصرف کرده‌است وسیدبراین‌سخن انکار نموده حکم شد که‌عرض خزانه کنند وخزانه‌داربیصبروقرار شده‌جمعی راکه‌مبلغها برای‌سیدبرده‌بودند گفت وجوهی که ازمن گرفته‌اید بازآرید والاهمه‌رسوا خواهیدشد ازآنجمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد بایزید راکه‌محرم اسرار سیدبودوتمسکات بنام‌خود بخزانه چی داده‌ومبلغ‌ها ستانده بسیدتسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب‌نمود واوهر روز دفعی می‌گفت تامهم بخشونت رسید وکاراز پرده پوشی متجاوز گردید و کیفیت آن مبحث معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس درمقام تفتیش آمد وسید برانکار اصرار نموده پیرعلی بموجب تمسکات‌خویش‌اقرار کرد ومیرزاشاهرخ کلمه نحن‌نحکم بالظاهر را منظور داشته‌حکم فرمود که‌پیرعلی آنچه ازخزانه چی گرفته‌باشد بازدهد بعدازآن‌هر کس هرچه برسید موجه‌سازد بستانند بنابراین‌خواجه‌پیرعلی وجمعی‌دیگر که‌در میان‌آن معامله بودند مقید گشتند وسیدفخرالدین باین‌عنایت مستظهرشده‌همچنان برمسندوزارت متمکن بودولیکن خواجه‌پیرعلی ودیگربندیان سخنانی‌را که‌تاغایت‌ازوهم‌سیاست آهسته باخود نمی‌توانستندگفت بآواز بلند درسردیوان بر زبان می‌آوردند **بیت** وقت‌ضرورت چونماند گریز ✲ دست‌بگیردسر شمشیر تیز وجمعی‌دیگر که‌رشوت‌ها بسید داده‌بودند ازهرطرف بفریادوفغان آمدند وسیدفخرالدین دربحر اندیشه فرورفته صلاح‌چنان‌دانست که‌مبلغ دویست تومان قبول‌نماید وخودرا درمعرض معـارضه مقرران نیاورد وخط‌سپرد که‌دویست تومان کپکی درعرض یکسال بقسط فرودآورد آنگاه دیوانیان بـر حسب فرمان بندی‌گران بربای سید نهادند واورا بدست محصلان دادند وکارسید فخرالدین باضطرار انجامیده عریضهٔ‌نزد میرزا بایسنقر فرستاد وروحانیت حضرت رسالت پناه‌را صلی‌الله‌علیه‌وسلم شفیع ساخته این‌بیت‌را درآن عرضه‌داشت ثبت‌نمود **بیت** جگردرتاب‌و دل درموج خونست ✲ گرآری‌رحمتی‌وقتش‌کنونست شاه زاده جواب داد که هیچ شك نیست که‌روح‌مطهر حضرت‌خیرالبشر صلواة‌الله‌وسلامه‌علیه باین‌افعال نکوهیده‌ناپسندیده

که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه باو میرسد نتیجهٔ کردار ناهموار اوست
بیت ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال ☆ شربتی دادی بمردم هم از آن شربت بنوش
سید چون این جواب که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید
شده پناه بوالدهٔ او مهدعلیا گوهرشاد آغا برد و آن جناب حشمت ایاب بر تضرع و ابتهال
او ترحم فرموده نزد فرزند زبان شفاعت بگشود بنا بر آن حکم برداشتن بند صادر شد اما
محصلان بدستور هر روز بملازمت عتبهٔ سیادت و وزارت رسیده قسطی را که از جملهٔ دویست
تومان مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از اطبارات بهم رسانیده بانواع حیل و
تزویر ازمردم نقدو جنس قرض می کرد و فرود می آورد و باوجود اینحال شب و روز در خیال
وزارت میبود و گوش هوش را به پنبهٔ غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز
می نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان می توان گرفت و از بهمان چنین
و چنان حاصل میتوان کرد بیت خوی بد بر طبیعتی که نشست ☆ نرود جز بوقت مرگ از دست
در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده بر او استیلا یافت و صاحب فراش گشته
دست اطباء ماهر از دامن معالجه قاصر آمد و سید باسینه پر کینه و دلی در کوره انتقام گرم
پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی
سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از وهم او مانند
قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بر مزد
اشارت اداء تهنیت می نمودند ع نوید امن و امان خواص و عام میدادند.

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار

در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر مسرعی قمر مسیر بپایهٔ سریر خاقان کشور
گیر آمده عرضه داشت نمود که پسر سفیل قندهاری و ملك محمد که هر یك حسب الحکم
حاکم ناحیهٔ از نواحی آنولایت بودند پیوسته بایکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان
جهة رعایا در زحمت و محنت می افتند بنا بر آن رای ملك آرای خاقان گیتی گشای چنان اقتضا
فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و مفسدان را بسزا رسانیده
ابواب عدل و انصاف برروی متوطنان اطراف ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات
عالیات منتصف رجب از دار السلطنهٔ هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایهٔ وصول بر
یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امراء بدخشان بموکب نصرت
نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجههٔ مخالفتی که از اوضاع و احوال میرزا قیدو
تفرس فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور ماهچه اعلام منصور از افق
آن دیار طالع شده سیم ماه مبارك رمضان اشراف و اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند

وشخصی ازقتیول میرزاقیدو رسیده بعرض رسانید که شاهزاده فرار برقرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشدوهیچ کس بتکامشی نفرستاد ونهم ماه دیگری آمده گفت که درکابل وغزنین ازمردم‌میرزاقیدواثر نماندآنگاه خاقان‌عالیجاه میرزا ابراهیم. جهانشاه روانهٔ آنصوب گردانید وفرمود که اگر قیدوپیش آیدصلح کرده غزنین را باو گذارد والاآن مملکت‌را نیز درحیطهٔ‌ضبط آورد درخلال این‌احوال مولانا صدرالدین ابراهیم که بمنصب جلیلة‌المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تاایشان را به‌نصایح‌سودمند و مواعظ دل‌پسند ازمقام سرکشی گذرانیده بجاده فرمان بری‌رساند وبیمن انفاس شریفهٔ جناب صدارت مآبی رؤساء آنقوم اظهار انقیادو اطاعت‌نموده اسبان‌صبا رفتار و شتران باربردار بآستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج وخراج قبول کردند و چترظفر نگار ازحـدود و نواحی قندهاربمنزل قشلاق معادت فرمود ودرآن‌یورت روزی برسمندگیتی نورد سـوار گشت فراز و نشیب دشت وکوه می‌پیمود که بیک‌ناگـاه اسب‌بسر درآمد و آنحضرت ازپشت‌زین برروی‌زمین افتاد و بدست همایون که بوسهٔ‌جای حکام ربع‌مسکون بودکسری راه یافت ع چه‌راه یافت که ایکاش راه کم کردی‌وهمان لحظه ایلچیان برق‌سرعت جهة آوردن استاد میروی کمانگر که درفن‌شکسته بندی یدبیضامی‌نمود بجانب دارالسلطنةهراة تاختند وعلی اسرع‌الحال استاد راباپایهٔ سریراعلی رسانیدند تابجبران کسرپرداخت و چون ذات اشرف‌حضرت ـ خاقانی ازحضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استـاد میرورا بروجهی منظور نظرانعام واحسان گردانید که دیگر خیال‌فقروفاقه بخاطر نگذرانید و دریورت قشلاق‌رای صوابنمای خاقان‌باستحقاق چنان اقضا فرمود که‌مسندوزارت راباوجود وزیری آرایش دهدکه فکر ثاقبش برسیاق آصف‌بن برخیامهـام ملك ومال را درسلك نظام منتظم‌گرداند و تدبیر صایبش بدستور نظام‌الملك طوسی امور جاه و جلال رابه‌فیصل رساند وبعداز تامل واندیشه خلعت‌وزارت برقامت قابلیت خواجه غیـاث‌الدین پیراحمد خوافی‌چست یافته زمام حل‌وعقد وقبض وبسط ورتق وفتق‌مهمات صاحب دیوانی‌رابکف کفایتش دادوخواجه‌پیر احمد درآن امرخطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی‌بود وهم دراموال سلطانی فوتی واقع‌نمـیشد ومدت سی‌سال بیشتر ممالك عالم بحسن تدبیر آن وزیرزرین قلم‌طراوت بهشت برین ولطافت نگارخانهٔ چین‌داشت وآن خواجه والانژاد درایام دولت آن پادشاه نصفت نهاد آنمقدار آثار خیر براوراق کار نگاشت که عقل دوربین حکایات عدل و احسان وزراء سابق‌را خواب و خیال پنداشت بیت وزیری چنین‌شهریاری‌چنان☆ جهان چون‌نگیرد قراری‌چنان.

ذکرشمه وقایع‌منزل قشلاق وبیان معاودت خاقان آفاق

چون‌رایات آفتاب اشراق‌ازحدود قندهارمراجعت فرمود ودرپانزدهم ماه‌رمضان سایهٔ وصول‌برکنار آب هیرمند انداخت و دراواخر همان‌ماه امیرابراهیم جهانشاه از

جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوس مشرف میگردد ودر آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهة تحصیل اموالی که هزاره تقبل نموده بودند میان ایشان رفت و بعداز چند روزخبر رسید که آنجماعت در اداء مال اهمال مینمایند و امیر محمدصوفی ترخان وامیر موسی کا و امیر توز بموجب فرمان واجب الاذعان برسر هزاره تاخته ومهم ایشان را برحسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذیقعده باکرایم غنایم باز آمدند ودر اوائل فصل بهار خاقان رفیع مکان مانند خسرو ثوابت وسیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر وامیر یادگارشاه ارلات وامیر علیکه وامیر فیروزشاه رادر آن دیار بازداشت وفرمود که هرگاه قیدو بیاید اورا بهراة آورند والامردمش را تاخته واورا پیداساخته بدرگاه عالمپناه رسانند و درمنتصف ذیحجه که فضای دشت و کوهسار ازسبزه ولاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفرآیات بجانب دارالسلطنة هراة در حرکت آمد بیت ایام بکام واختران فرمان بر☆افلاك نهاده برخط فرمان سروموکب همایون معزز ومحترم دردوم شهرمحرم مستقر سریرسلطنت رابیمن مقدم مکرم رشك گلستان ارم گردانید ودراوائل ربیع اول سنهٔ احدی و عشرین وثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که قمرا گذاشته پیش امیر قرایوسف رفته بود از عالم رحلت نمود دربن اثنا امرا ازجانب قندهار باز آمده میرزاقیدورا همراه آوردند و منظور نظر التفات شدومتعاقب آنحال خبر متواتر گشت که شاهان بدخشان لواء عصیان وطغیان برافراشته اندوخیال استقلال برالوح خاطر نگاشته خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم وامیر محمدصوفی ترخان وامیر فیروز شاه وامیر حمزه را فرمود که سپاه قندز وبقلان وارهنك وسالی سرای راجمع آوره درظل رایت شاهزاده مظفر لواسیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند وچون شاهزاده بمنزل کشم فرودآمد و شمامهٔ اینخبر بمشام بدخشانیان رسید پسرشاه بهاءالدین که والی آن سرزمین بودحضرت ولایت شعارخواجه تاج الدین حسن عطار رابدرگاه شهریار عالی مقدار فرستاد واظهار اطاعت وانقیاد نموده باج وخراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو برجرایم جرایم شاهان کشید وشاهزاده وامرا باز گشته حکومت بدخشان برشاهان قرار یافت ودرماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت ورعایت خاقانی رانابوده انگاشته باجمعی ازاهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر بازمرهٔ از شیران بیشهٔ تهوربتکامشی روان شده درقریهٔ سبز بمیرزا قیدورسید واوراگرفته ومقید گردانیده بدرگاه عالمپناه رسانید و حسب الحکم درحصار اختیارالدین محبوس وبی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار وکابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و گوش هوش او را بدُرَر مواعظ ونصایح گران بار گردانیده بدانجا فرستاد ودراوائل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد عطر ساو مشهدجنت آساء امام الجن والانس ابی الحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما بسته

بدان روضهٔ منوره تشریف برد ولوازم طواف بجای آورد وقندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند برسبیل نذر از سقف گنبد مقبره در آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات وصدقات نوازش نموده مراجعت فرمود ودرماه رمضان سنهٔ اثنی وعشرین وثمانمائه اردشیر تواجی که درشهور سنهٔ عشرین وثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دایمنك خان ماچین وغیرهما بدرگاه عالم پناه رسید وتبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب دایمنك خان را که مبنی بر اظهار محبت ویگانگی بود بعرض رسانید وحضرت سعیدی تا چین وایلچی خان ماچین را باصناف الطاف نواخته در بارهٔ ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند وزمرهٔ جهة ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملك روی بخوارزم آوردند ودرسنهٔ ثلاث وعشرین وثمانمائه همه بهم پیوستند وبسمرقند خرامیدند ومیرزا الغ بیك گورکان ایشان ر اطوی داده بطرف ختای گسیل فرمود وحضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمدو خواجه غیاث الدین نقاش ومیرزا ابراهیم سلطان وامیرحسن وپهلوان جمال ومیرزا سیورغتمش ارقداق وامیر شاه ملك اردون وشاهان بدخشان وخواجه تاج الدین راهمراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته اداء سفارت نمایند وغرایب حالاتی که این جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند انشاءالله تعالی در خاتمه کتاب مبین خواهدشد و همدرین سال یعنی سنهٔ ثلث وعشرین وثمانمائه خاقان ظفرقرین در بلدهٔ مروقشلاق کرد و دراول بهار بفضای جانفزای بادغیس شتافته از آنجا بدارالسلطنهٔ هراة خرامید عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید .

ذکر محاربه ومصالحه امیر قرایوسف باامیر شیخ ابراهیم شروانی وسرباز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرایوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشته حیاتش را بشمشیر قاطع فیصل داد ازامرا وحکام حدود عراق عرب وآذربایجان و اران هر کس که درهرجا بود سر برخط فرمان امیر قرایوسف نهاد مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد وسبب توهم شروانشاه ازشاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسرخود ملك کیومرث را جهة امداد بمعسکر بغدادیان روان ساخته بود القصه چون مواد نزاع بین الجانبین درهیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کوستندیل بادوهزار سوار مکمل بوی پیوست وامیر قرایوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته باسپاه

آذربایجان واران وجمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان درحرکت آمد و در کنار آب کرمیان آن دو سردار پر تهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد وبسیاری ازگرجیان بقتل رسیده امیرشیخ ابراهیم گریز برستیز اختیار کرد و در اثناء فرار خواست که اسب از خندقیکه در گرد لشکرگاه کنده بود بجهاند ناگاه ازپشت زین برروی زمین افتادودستش بشکست وترکمانی مجهول بوی رسیده اسب و جامه اش بستاند و او را بگذاشت وبطرف دیگر راند و حال امیرشیخ ابراهیم ازصعوبت دردست باضطرارانجامیده خودرا بریکی ازتراکمه ظاهر ساخت وآن‌شخص‌فوطه درگردنش انداخته پیش امیرقرایوسف بردوهمچنین کوستندیل باجمعی کثیر از یلان گرجستان درپنجه‌تقدیراسیر ودستگیرشدند وامیرقرایوسف گرجیان را بتمام‌عرضهٔ تیغ انتقام گردانید وامیرشیخ‌ابراهیم مقید بتبریز رسید وچون تبریزیان بواسطه‌حسن‌معاش پادشاه‌شروان هوا خواه‌او بودندهرکس ازایشان که‌درمجلس‌امیر قرایوسف مجال سخن می‌یافت شمهٔ‌ازافعال حمیده واعمال پسندیده ولطف گفتاروحسن کردار امیرشیخ‌ابراهیم بعرض میرسانید بنابرآن‌امیرقرایوسف رقم‌عفو برجرایدجرایم شروانشاه کشیده‌اورا درمجلس بزم طلب‌نمود وجمعی‌ازارباب صباحت وملاحت راگفت تاامیرشیخ ابراهیم‌را کاسه‌داشتند وچون‌بخار باده خوشگواردردماغ‌بادشاه شروان‌تاثیر نمود چندان‌کلمات دلپذیر بعرض امیر قرایوسف رسانید که‌شیفته‌وی گردیدوبنداز‌پایش برداشته اورابر‌پهلوی خویش جای‌داد وهمدران‌محفل‌اخی قصاب وارباب تبریز نثار ها آورده‌بسمع قرایوسف رسانیدند که‌هرمبلغی که امیر شیخ ابراهیم ازنواب دیوان عالی قبول نمایدماضامن‌می‌شویم که‌درتبریز فرودآوریم‌مشروط‌بآنکه‌محصلان‌درعوض‌زرجنس بردارند وامیرقرایوسف این‌ملتمس‌را بشرف اجابت اقتران‌داد وامیرشیخ ابراهیم‌هزار ودویست تومان‌عراقی قبول‌فرمودآنگاه قرایوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت وشروان‌داروغگان بیلاد وقلاع مملکت‌خویش فرستاده آن‌زمستان‌حریف بزم‌وانیس مجلس امیرقرایوسف بود ودیوانیان‌آذربایجان بروات تقبل‌او را بنام‌اخی‌قصاب‌و سایر ارباب که‌ضامن‌شده بودند می‌نوشتند وایشان رخوت واقمشه‌برات داده‌ازامیرشیخ‌ابراهیم عوض برمال‌شروانات برات می‌ستاندند وباندك‌زمانی مهم‌هزار ودویست تومان ازهم گذشته دراوائل‌بهار امیرشیخ‌ابراهیم رخصت‌یافت وبه‌مقرعزخود شتافت‌و چون طنطنه کوس استقلال ووفورشوکت واقبال امیرقرایوسف متواتر ومتعاقب بخراسان رسید خاقان ستوده‌خصال ایلچی‌صدیق‌نام نزدامیر قرایوسف ارسال داشت واو را باطاعت و انقیاد دعوت نمود وصدیق‌از حاکم آذربایجان جواب‌های پریشان شنوده وآثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی‌بپایه سریر اعلی آورد وآنچه‌دیده‌وشنیده‌بود بعرض‌رسانید بنابرآن خاقان‌عالی‌مکان رایت ظفرنشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید

گفتار در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالك آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سرانجام عظایم امور گیتی ستانی مقصود بود و عظایم ارجمند زبده دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی روی مینمود وچون آن بانی مبانی جهانبانی درطی مسالك وفتح ممالك غیر تقویت ارکان دین مسلمانی وتمشیت مهام طبقات انسانی عرضی نداشت بهرطرف که توجه میفرمود جنود دولت واقبال درمنزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فالش بجای میآورد وبقلم اندیشهٔ صورت هر تمنا که برلوح خاطر خطیرش نقش میبست پیش از تربیت اسباب حصول برمنصه ظهور نمایان شده درنظر انورش باحسن وجهی جلوه گر میگردید **نظم** چو آن زیبندهٔ اورنك شاهی ✿ نکردی نیستی جز خیرخواهی ✿ بهر سوروی اردوی لوایش ✿ شده تخت خلافت خاکپایش ✿ بهر کشور که برافراختی سر ✿ فدایش ساختی جان صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت نهضت آن حضرت است بنیت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف ومسخر شدن ممالك آذربایجان تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان باخود مخمر گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امراء تواچی سان عساکر ظفر مآثر باز طلبند وسپاه ممالك محروسه را از اقصای ترکستان تاسرحد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند وبترتیب اسباب قتال تکمیل آلات جدال اشارت فرمود وامراء عظام عرض کردند که سی هزاردست جیبه درقورخانه همایون موجوداست آن حضرت گفت که ده هزاردست دیگر سرانجام میباید کرد وبدستور معهود میرزا الغ بیك گورکان بمحافظت ترکستان وماوراءالنهر ومیرزا سیورغتمش بضبط کابل وغزنین وزابلستانی تعیین یافته امیر سیدی احمد ترخان بحکومت دارالسلطنهٔ هراة مقرر گشت وهمای چترهمایون فال در یازدهم ماه شعبان سنه ثلث وعشرین وثمانمائه از باغ زاغان درحرکت آمده بمرغزاری جنت آثار نزول اجلال دست داد وجهت شدت حرارت هوا ومصلحت اجتماع لشکرها چندروز آنجا توقف افتاد ودر آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملك باسپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید ودر مرافقت امیرحسن صوفی ترخان منغلای لشکر نصرت نشان شده ازپیش روان گردید وحضرت خاقان سعید درچهارم ماه مبارك رمضان که آفتاب دراوایل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل ومراحل فرمود ودر بیستم ماه مبارك شکار کنان بر ولایت نیشابور عبور کرده میرزا بایسنقر مقدمه عساکر پرتهور گشت ودر بیست ونهم قصبه بهرآباد ازفروصول موکب پادشاه والانژاد غیرت افزای فضای سبع شداد شد وحضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه وسنت عید فطر پرداخت آنگاه از

آنجانیز درحرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت واقبال درنواحی سمنان نزول اجلال فرمود ودرآنمقام خیرانجام لشگرها وسیستان وفراه وقهستان وگرمسیر وقندهاروکابل وغزنین ضمیمهٔ سپاه ظفرقرین شد وهمچنین امیرالیاس خواجه بااشراف واعیان قم وکاشان بآستان سلطنت آشیان شتافت وماهچهٔ رایت منصور بیستم ماه مذکور از دره نمك عبور نموده ورامین ری را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلك ساخت و درآن مقام میرزا ابراهیم سلطان باجنود فارس تشریف آورده بشرف دستبوس والد بزرگوار مشرف گشت وبرین قیاس میرزا رستم باعساکر اصفهان وامیرغیاث الدین که بعدازعزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسید وامراوتواجی چندروز احتیاطسان لشگریان کرده دویست هزار سوار بحیزشمار درآمد **رباعی** لشگری بحرجوش و موج شکوه ☆ ثابت و پایدار همچون کوه ☆ همه بهرام طبع و کیوان هوش ☆ همه پولادترك وآهن پوش واز آن جانب امیرقرا یوسف نیز باسپاه بسیار واستعداد بیشمار درمقام عناد و استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنك وپیکار ازدارالملك تبریز بخطه اوجان آمد درخلال این احوال امیرغیاث الدین شاه ملك یکی ازملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت وپیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاهیست بغایت رفیع مقدار وقایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنابرآن مناسب چنان مینماید که ایشان زبان به اعتذار واستغفار گشاده ازاموری که سابقا بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند وقلعه سلطانیه وبلده قزوین رابدیوان اعلی بازگذارند تاما حضرت خاقانی را ازمقام انتقام گذرانیده نشان ایالت آذربایجان واران وبغداد را تاحدود روم وشام بنام آن جناب ارسال داریم امیرقرایوسف چون بوفور اعوان وانصار وقوت بازوی شجاعت آثار مغرور بود ازاستماع این کلمات برآشفت وفرستاده را محبوس ومقید ساخته مضمون این مقال برزبان راند **نظم** به بینیم تا اسب اسفندیار ☆ سوی آخورآید همی بی سوار ☆ و یا بارهٔ رستم جنگجوی ☆ بایوان نهد بی خداوند روی وچون وفورجرات وجسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهری را از نظراعتبار انداخته روی نیاز وافتقار بدرگاه پروردگار عزاسمه آورد ودرمظان اجابت دعوات ازحضرت واهب العطیات ظفر ونصرت مسألت نمود جماعتی ازقراء وحفاظ رافرمود که دوازده هزار بارسوره (انافتحنا) ختم نمایند وبعدازآنکه گوش وهوش آن پادشاه دین دار ازسروش غیب مژده فتح و فیروزی شنید امیریوسف خواجه راباهزارسوار جراربطرف قزوین فرستاد وقاسم نامی که قبل از امیرقرایوسف حاکم آن سرزمین بود شهررا گذاشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه ولدامیرقرایوسف راکه بضبط آنحصار قیام مینمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت وامیریوسف خواجه بقزوین درآمده متوطنان آنجائی را درظلال امن و امان جای دادوطایفه ازاشراف واعیان رابآستان اقبال آشیان فرستادوچون میرزا جهانشاه درسلطانیه از وصول لوای آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت درباب استحکام برج وبارهٔ قلعه کمراهتمام بر

میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان‌ریز از تبریز در رسید وبعرض رسانید که امیرقرایوسف دراوجان‌جان‌شیرین بملك‌الموت سپرده وداع تخت و تخت وتاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته سلطانیه راگذاشته روی بگریزنهاد وهمدران ایام ایلچی‌ازقزوین بصوب اردوی ظفرقرین که‌درمنزل آقخواجه بوددرحرکت آمده یازدهم ذیقعده بدرگاه‌عالم پناه‌رسید وکیفیت فوت قرایوسف‌را بتفصیل‌معروض گردانید وحضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید ومیرزابایسنقر را با امیرعلیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان‌حسب‌الفرموده روی بمراغه آورد وماهچهٔ طوق جهانگشای در پانزدهم ذیقعده پرتووصول برظاهر سلطانیه انداخته رعایاء بیچاره ازخودلشگرقیامت اثرموکب‌همایون خاقانی را استقبال‌نمودند وآنحضرت برحال آنجماعت ترحم‌فرموده قاصدی بشهرفرستاد که بایدهیچ‌آفریدهٔ ازقلعه‌بیرون‌نیایدتاوقتی که تمامی چریك‌منصور بگذرند وامیرموسی کا بمحافظت سلطانیه‌مأمور گشت وخاقان کشورگشا باردبیل‌تشریف بردوشرف زیارت عتبهٔ علیه حضرت سلطان الاولیا وبرهان الاصفیاشیخ صفی‌الحق و الحقیقه‌والدین قدس‌الله سره‌العزیز) دریافته بعزملاقات فیض بخش‌شیخ علاءالدین خواجه علی فایزشد وازآنجابراه‌موغان نهضت‌فرموده درهشتم‌ذی‌حجه‌حجه مذکوره ازآب ارس عبورنموده روزدیگردر قراباغ اران‌فرودآمده طرح‌قشلاق‌انداخت بیت بهرمقام که‌اعلام اوقرارگرفت ✿ معین و حافظ او گشت لطف سبحانی (والحمدلله علی حصول الامال والامانی .

ذکرانتقال امیرقرایوسف از عالم پرستیز و رسیدن میرزابایسنقر بدارالملك‌تبریز

چون امیرقرا یوسف افسر غرور وپندار بر سرنهاده ازروی عجب وانانیت خطهٔ او جان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب وافر مانند قطرات سحاب متکاثر همه‌جوانان نوخواسته و سراسر بجیبه وبگتر آراسته مجتمع ساخت ناگاه پیك اجل دررسید ومرضی مهلك برذاتش طاری گردید ومد برطبیعت دست از تدبیر امور شهرستان بدن‌کوتاه کرده درروزپنجشنبه هفتم ذیقعده سنه‌ثلث وعشرین و ثمانمائه‌ایام حیاتش باختتام‌انجامید نظم بساط‌جلادت بگسترده بود ✿ ولی‌هیچ‌فرصت ندادش‌حیات چنین طرفه منصوبهٔ کس ندید ✿ زیکسوی شهرخ‌زیکسوی مات.وچون از اولاد امیر قرایوسف درآن زمان هیچکدام در اردو نبودند امراء ترکمان بعداز آن واقعهٔ هایله پریشان شده هریك روی بطرفی‌آوردند ومیت راهمچنان درخرگاه بگذاشتند وآحاد

الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش قرا یوسف راجهة حلقه‌های طلا ببریدند وروز جمعه هشتم ماه مذکور سیدی محمد کحجانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیرشاه ملک را ازمجلس بیرون آورده لوازم اعتذار واستغفار بتقدیم رسانیدند وجثهٔ امیر قرا یوسف رابطرف ارجیس فرستادند تادر مقبره پدرانش دفن کردند ومیرزا بایسنقر در منتصف ذیقعدهٔ دولتخانهٔ تبریز را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه سکه راباسم ولقب والد بزرگوارخویش زیب وزینت داده رایت عدالت برافراخت ودر آن اوان امیرعلی بیك بن امیر قرا عثمان که درارودوی امیر قرا یوسف مقید بود ازمحصل خویش امیرقرا اجازت یافته کپنك پوش بملازمت شاهزاده رسیده باصناف مراحم و الطاف مفتخر و سرافراز گشته بعداز چندروزی که بلوازم ملازمت پرداخت استخاره نمودنزد پدرخود رفت وچون میرزا بایسنقر ازتنسیق مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعیدبوی رسید که بطرف کاوردودرفته امیر باباحاجی راکه تاغایت بپای اخلاص مساحت اردوی همایون نه پیموده وروی نیاز بدرگاه عالمپناه نسوده بدست آورد شرح این سخن آنکه امیر باباحاجی ولد امیرشیخ محمدعراقی بوفور شجاعت وجلادت از امثال واقران ممتاز ومستثنی بود ودرزمان میرزاعمر پدرش را امیرجهانشاه جاکو کشته بود واو بقصاص پدر امیرجهان‌شاه رابقتل رسانیده ودرزمان استیلاء امیرقرایوسف میان اووترا کمه چندین مخالفات ومحاربات بوقوع انجامیده و بالاخره خودنزد امیرقرایوسف رفته و بایالت ولایت کاورد وعنایات دیگر سرافراز گشته بناءعلی‌هذا دربن‌ولا که‌ماهچه اعلام خاقان گردون غلام پرتووصول برقشلاق قراباغ انداخت امیر باباحاجی وهم کرده برادر خودرا باتحف لایقه باستان خلاقت آشیان ارسال نمود وبنفس خویس پای درداما تمکن ووقار کشیدو این معنی برخاطر خاقان ستوده مآثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاورود مأمور گردید ودرقلب شتا که مقلوب آن مقبول پیرو برنابود باجنود ظفر درود بظاهر قلعهٔ کاورود که موضع تحصن باباحاجی بودشتافت وایلچی سخندان نزد او فرستاد و سخنان تلطف‌آمیز وکلمات عنایت انگیز پیغام داد و ازوخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر باباحاجی چاره منحصر درموافقت دانسته باقدام نیاز ازقلعه بیرون خرامید وشاه‌زادهٔ دربارهٔ او باضعاف آنچه وعده کرده بود انعام واحسان فرمود وامیر باباحاجی در رکاب سعادت انتساب شاه‌زاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت ودرشانزدهم ذی‌حجه به مقصدرسیده بعواطف حضرت خاقان سعیدمفتخر وسرافراز گردید ودرسلك سایر امرا عظام انتظام یافت .

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرزن وتسخیرقلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تائید در نهم ذیحجه سنه ثلث وعشرین و

ثمانمائه بقراباغ اران رسیده جهة قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبهٔ بارگاه جهان پناه باوج مهروماه رسانید ملوك اطراف وحکام اکناف باصناف تنسوقات و انواع بیلاکات متعاقب ومتواتر باردوی کیهان بوی شتافته شرف زمین بوس دریافتند وبرتو التفات خاقان خجسته صفات بروجنات حالات همکنان تافته سر افتخار ومباهات باوج سموات برافراختند ازآنجمله امیرخلیل الله شروانی که بعدازفوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود وآثار نجابت وجلالت از شمایل وخصایل اوروشن وهویدامی نمود درچهاردهم ماه مذکور بعزملاقات خاقان مویدمنصورسرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شدو سوابق اخلاص پدر نامدار خودرا بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر راکه درحرم سرای امیرقرا یوسف بسرمیبرد بـاوی در سلك ازدواج کشید ودر چهاردهم محرم الحرام سنه اربع وعشرین وثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته بود مقضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دست بوس پدرعالی مقام مفتخر ومباهی گردید ومقارن این احوال قاصدی ازدهلی آمده تنسوقات هندوستان برسم پیشکش گذرانیده اززبان خضرخان که درآن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید وچون ایام استیلاء جنود زمستانی گذشته سلطان سریرفیروزه فام سپهر متوجه تختگاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول ازیورت قشلاق عازم تبریز شده دربیست ودوم ماه مذکور دربیلقان نزول اجلال فرمود وازآنجانیز نهضت همایون اتفاق افتاده درموضع قراکومك بعرض رسید که یار احمد قراماق حدود گنجه وبردع را تاخته ولوای فتنه وفساد برافراخته و فارس مضمـار تهور غیاث السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شرآن بداختر مامور گشته یاراحمد بطرف دیار گرجستان گریخت وپناه بقلعه اسفرزن بردومیرزا بایسنقر بظاهر آن قلعه شتافته سپاه نصـرت پناه آغاز محاصره ومحاربه نمودند ویاراحمد دوسه روزی بمقابله و مدافعه پـرداخته بپای اعتذار واستغفار ازحصار بیرون آمدوروی نیاز برخاك درگاه شاهزادهٔ عالیجاه سوده امان طلبید ومیرزا بایسنقر ازسرجریمه یاراحمد گذشته و او راهمراه داشته مراجعت فرمود ودرمنزل حسن خانی گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آن حضرت یاراحمدرا گفت که خودرا بی اعتبارساختی وبامیرچهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن موضع درحرکت آمده سیم ماه جمادی الاولی ازآب ارس عبورفرمود وچون جلگاه ازراب مضرب خیام سپاه ظفرمآب گشت بمسامع علیه رسید که دراین نواحی حصاریست موسوم بقلعه بایزید درغایت رفعت وتشیید وامیر قرایوسف دروقت استماع توجه رایات ظفرآیات نفایس بی شمار وذخیرهٔ بسیار بآنجا فرستاده بودبعد ازفوت وی فرزندش امیر اسپند آن قلعه را بتصرف درآورده و بعضی ازمردم خودرا آنجامضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت برتسخیر قلعه بایزید انداخت وبیست و سوم جمادی الاولی درحوالی آن حصار نزول اجلال فرمود و کس فرستاد و کوتوالان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود وآن مردم از تسلیم

قلعه سرباز زدندند ولشگر قیامت‌اثر آغاز افروختن‌نیران جنك وانداختن تیر وسنك کردند و محصوران بعزم ممانعت ومحاربت پیش آمده زمان کوشش و کشش از صباح تانمازدیگر برداشت ودرآخر همان‌روز که درحقیقت وقت‌غروب آفتاب دولت مخالفان بودجنود ظفردرود رخنه‌ها درديوار حصاربايزيد انداخته بتائيد الهی پیکرفتح‌و ظفر جلوه گر گشت وغنایم‌بسیار نصیب‌جریك ظفرشعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب‌ییلاق آلاتاق درحرکت آمد وبعدازوصول حضرت خاقات سعیدآغرق همایون‌را دردامن کوه زرنجی توقیف‌نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برد ودر آنمقام حاکم‌قلعه اونیك امیردولدای ووالی‌وان‌و وسطان ملك‌محمد ولدملك عزالدین شیر وامیرعلی بن قرا عثمان بآستان سلطنت آشیان شتافته بتقلیل انامل فیاض سر افراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی‌الاخر خاقان ظفرلوا ازاخلاط بارجیس خرامیده‌از آنجا بآق‌بلاق تشریف برد ودر آق‌بلاق امیرقرا عثمان بموکب همایون پیوسته شرف دست‌بوس پادشاه ربع مسکون در یافت و پیشکش گذرانیده بانعام‌خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روان شد.

ذکر محاربه‌خاقان عالی مکان بااولاد امیر قرایوسف ترکمان

چون‌رایت‌آفتاب اشراق خسروآفاق ازآق بلاق متوجه تبریزگشت ودر اثناء راه بمسامع‌جلال رسید که‌پسران امیرقرایوسف اسکندر واسپندباسپاهی افزون ازچون‌و چند خیال ستیزکرده بحدود عادل جوز واخلاط آمده‌اند بنابرآن خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان یکران بصوب میدان قتال انعطاف داد وامیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه مقدمهٔ سپاه فیروزی نشان‌گشته پیشتر روان شدند ودر اواخر ماه‌رجب‌سنهٔ اربع‌وعشرین وثمانمائه تقارت فریقین بتلاقی‌انجامیده از جانبین بتسویه صفوف پرداختند وغریو نفیر وسورن وآوای کوس وکرنای زلزله در زمین‌و زمان انداخت‌و دلیران روزگاردرمیدان کارزار تاختندودرآن‌روز ازوقت‌ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجرگذار تازمانی‌که اطراف فضای سپهر دوارازعکس خون کشتگان معرکه‌پیکار گلگون‌گشت آن‌دولشگر کینه‌ور درهم‌آمیخته بودندوباستعمال شمشیر وخنجر درافتاد اعدام یکدیگر اهتمام تمام می‌نمودند **بیت** چو شب لشگر خود بهامون کشید ✿ همه دامن چرخ در خون کشید ✿ هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تاصباح‌پاس داشتند روز دیگر که خاقان شرقی انتساب‌آفتاب بعزم‌جنك مواکب کواکب برنقره خنك فلك سوار شد خاقان‌کامیاب پای‌مبارك‌دررکاب نصرت‌مآب آوردو برانغاروجوانغارسپاه‌ظفرشعارراترتیب داده‌روی بمخالفان نهادواز آنجا

امیرزاده اسکندر وامیرزاده اسپند نیز یاسامنشی لشگر قیامت اثر کرده در برابر آمدند وبار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش وخروش نمودند و بضرب شمشیر بران وسنان جان ستان رخنها درسینه وپهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده رستم عمرشیخ وامیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم واسفندیار برخاطر ابناء روزگار فراموش گشت وپیرحسین سعدرا که در سلك شجعان لشگر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند وچون کشش و کوشش بسرحد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را ازرویت اشباه معزول گردانید هریك از آن دوفریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند وبسان نظاره گیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب وطلیعه صبح صادق دیده برهم نزدند صباح روزسوم که غرهٔ شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفرمآب بهیآت اجتماعی عازم معرکه قتال شدند واز آن جانب نیز گردان جلادت نشان باآلات واستعداد فراوان دربرابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران از آشیانه کمان آغاز پرواز نمود وپیکان خارا شکاف جهة گریز جانهای اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان بگشود وبعد از آمدشد سهام آن دولشگر بهرام انتقام حسام خون آشام در یکدیگر نهادند ودر آنروز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را باچند نفر ازمردم خراسانی عرضهٔ تیغ تیز گردانیدند ونزدیك بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دیندار که شجاعت اسفندیار باعبادت مالك دینار جمع داشت فرمان داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه برافراختند و بعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر از آن حضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین وتانی تمام وضوساخت و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت وامنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد وپیشانی مسکنت ونیاز برزمین نهاد وازدرگاه پادشاه بی انباز ظفرو نصرت مسالت فرمود وچون اثر اجابت دعا برضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگه راز بیرون خرامیده برزین ملك ستانی نشست وعنان یکران بجانب قلب لشگر انعطاف داد وبجای خویش بایستاد دراین محل امیرغیاث الدین شاه ملك را بمقتضای الحرب خدعه تدبیری بخاطر رسیده فرمود تانقاره شادیانه وکوس بشارت فرو کوفتند وآوازه دراندا ختند که امیرزاده اسپند درمیان جنك بیند افتاد اسکندر از شنیدن این خبرمتحیر گشته تراکمه عنان ازصف ستیز بوادی گریز گردانیدند و لشگر منصور دلیر گشته بیکبار ازقول وبرانغار وجوانغار برمخالفان تاختند واقدام ثبات وقرار اولاد امیر قرایوسف تزلزل پذیرفته بأصناف تحسر وتاسف عنان انهزام منعطف ساختند وسپاه ظفر شعار تیغ فتح وفیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند وغنیمت بی نهایت گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت فرمودند وحضرت خاقان سعید بمراسم محامد آلهی وشکر گزاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتح نامه‌ها باطراف ممالك محروسه روان گردانید و ازراه خوی بجانب تبریز روان شده درمنتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه

گردون‌ساخت واهالی آذربایجان رالباس امن‌وامان‌پوشانیده‌لواءعدل واحسان‌برمفارق طبقات انسان برافراخت.

ذکر معاودت خاقان‌سعید ازتبریز بدارالسلطنه هراة وایراد بعضی از حوادث و حالات ولایات

چون خاقان‌سعید ازتنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفرآیات ازتبریزدرحرکت آمد ودراوائل ماه مبارك رمضان سایه‌وصول برنواحی سلطانیه انداخته اکثرحکام‌وداروغگان ولایت‌رااجارت انصراف ارزانی داشت وازآنجانیز نهضت همایون اتفاق‌افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان ومیرزا رستم مرخص گشته بجانب‌شیرازواصفهان‌شتافتند وموکب‌ظفر نشان‌بمملکت خراسان‌درآمده امیرغیاث الدین شاه‌ملك نیزرخصت یافته وازراه استرآباد روی بخوارزم نهاد ونوزدهم‌ماه‌شوال همای‌چترهمایون فال‌قرین سعادت‌واقبال بباغ‌زاغان رسیده آن‌منزل‌را طراوت ریاض رضوان بخشید ودرهمین‌ماه شیرمحمد اوغلان وسارق اوغلان وصدرالاسلام ازمغولستان بآستان سلطنت‌آشیان میرزا الغ‌بیك گورکان آمده نوازش بسیار یافتند وبعداز چندروزشیرمحمد اوغلان‌وسارق اوغلان‌توهم بیجایگاه‌بخود راه داده باگروهی انبوه ازایل جته‌فرار نمودند وجناب‌الغ‌بیکی ایشانرا تعاقب‌فرموده کنجکسته یلاق بگر بختگان‌رسیده‌شیرمحمداوغلان‌وسارق اوغلان‌را اسیرودستگیر کرده بازگشت‌وبعدازوصول بسمرقندرقم‌عفو برجریده جریمه گرفتاران کشیدوشیرمحمدرااسباب پادشاهی‌بخشیده بسلطنت‌مغولستان‌روان گردانید ودرهفدهم ماه‌رجب‌سنه خمس‌وعشرین وثمانمائه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنقر راپسری سعادت انتما کرامت فرمود وخاقان عالیشأن آن‌مولود فرخنده قدم‌را بابرنام نهاده ابوالقاسم کنیت داد و در سنهٔ ست‌وعشرین وسنهٔ سبع‌وعشرین خاقان‌ظفرقرین درمنزهات ولایات خراسان درغایت دولت واقبال گذرانید وبساط عدل‌وانصاف مبسوط‌ساخته حجاب جور واعتساف مرفوع گردانید ودرسنهٔ ثمان وعشرین شیرمحمداوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیك گورکان رانابودانگاشته رایت‌خلاف‌وشقاق برافراشت‌بنابرآن‌شهریارکامکارازوالدبزرگوارخود اجازت‌طلبیده‌دربیست‌وهفتم ربیع‌الاول موافق هشتم حوت باسپاه فراوان جهت دفع‌شر معاندان متوجه مغولستان شد و بعد ازقطع منازل و طی مراحل در موضع قتوقو سپاه شیرمحمد اوغلان نمودارشدودرپانزدهم جمادی‌الاخری آن‌دولشگر کینه‌ور روی درروی آورده سورن انداختند وازغریو کورکه وغریدن کرنای گوش گردون راکرساختند ودلیران‌طرفین‌دست بتیرو کمان وسیف وسنان یازیدند وبفضای‌میدان‌شتافتند وغایت

کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر وخنجر سینه وفرق سریکدیگر بشکافتند درآن‌اثنا رأی شیرمحمد اوغلان چنان‌اقتضا کرد که‌دست‌چپ ودست‌راست‌را باقول‌منضم ساخته بیکبار برجوانغار لشگر سمرقند حمله‌فرمود وامیرارسلان‌خواجه که‌در آنجانب بودچون کوه ثبات‌قدم نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه‌هرچند مغولان اهتمام کردند اورااز‌جای نتوانستند جنبانید ومیرزا الغ‌بیك گورکان تومانات هراول‌را بمددجوانغار ارسال داشته شکست‌برلشگر جته افتاد وشیرمحمد اوغلان عنان‌یکران بصوب‌فرارتاخته عساکر نصرت مآثر دشمنان‌را تعاقب نمودند ودر اکثر مواضع مغولستان رایت‌تسلطو اقتدار برافراخته بسیاری‌ازمغولان رابتیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور واموال نامحصور گرفته بموکب‌عالی‌پیوستند ومیرزا الغ بیك مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته بعداز وصول ایلچی قمرمسیر بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را از این‌فتح مبین اعلام دادوقاصد دراوائل شعبان بدارالسلطنه هراة رسیده کیفیت‌حال‌بعرض رسانید وآن‌حضرت بلوازم شکر الهی قیام‌نموده مبتهج ومسرور گردید ودر اواخر همین‌سال میرزا الغ‌بیك عزم‌ملازمت خاقان جمشیدعظمت کرده ودرپانزدهم ذیحجه‌دیده بدیدار پدر بزرگوار وبرادران کامکار روشن‌ساخت وبغایت عطوفت و عنایت اختصاص یافته روزی‌چند دردارالملك خراسان خوشدل وشادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی رامصحوب خویش‌گردانیده بسمرقند بازگردید ودرعرض یکهفته ازهراةخودرا بماوراءالنهر رسانیدوچندماه آن‌دوبرادر نیك‌اختردرسمرقندبهشت مانند بعیش‌وکامرانی بسر بردند ودرجمادی‌الاخری سنه۸۲۹ میرزا محمدجوکی‌ازجانب الغ‌بیکی اجازت‌یافته بدارالسلطنه هراة بازگشت ودرشب دوشنبه‌پانزدهم‌ربیع‌الاول‌این‌سال امیر کبیرستوده خصال غیاث‌الدین‌شاه ملك‌درملك‌خوارزم وفات یافت واوبعزم شان وعلو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار ازسایر امراءامیرتیمور گورکان وارکان‌دولت شاهرخ سلطان‌ممتاز ومستثنی بود وپیوسته‌درتربیت ورعایت‌اهالی علم وفضیلت واشاعه‌خیرات وافاضه‌مبرات اهتمام تمام‌می‌نمود ودراطراف دیار خراسان وماوراءالنهر وخوارزم بقاع‌خیروابواب البر مانند مدارس‌وخوانق ومساجد واربطه وحیاض‌تعمیر کرده یادگارگذاشت ودرآن اوان که‌حضرت خاقان سعید مملکت‌خوارزم‌رابوی عنایت‌فرمود سرکشان آفاق‌واشراف دشت‌قبچاق‌را مطیع ومنقاد ساخته رایت عدالت ورعیت‌پروری بر افراشت و چون‌خبر واقعه امیرغیاث الدین شاه‌ملك بعرض‌حضرت خاقان سعیدرسید تنگدل شده اظهارحزن وملال فرموده پسرارشدش امیرزاده ابراهیم سلطان‌را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم‌بوی‌تفویض‌فرمودومولانا شهاب‌الدین‌عبدالرحمن لسان که‌درسلك معتبران‌بارگاه حضرت خاقان عالیجاه انتظام داشت درتاریخ‌وفات امیرشاه‌ملك ابن‌قطعه برلوح بیان نگاشت **قطعه** ای‌دل‌خسته چه‌حالیست که انجم یکسر ☆ همه در گریهٔ زارند برین هفت اورنك ☆ دامن‌چرخ چراشدچودل‌من پرخون ☆ چهرهٔ‌مهر چراگشت چنین‌پر آژنك ☆

مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر ✡ آنکه درجنك بود گور بچنگش چو پلنك ✡ شهملك میر جوان بخت جهان بخش که بود ✡ پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و سنك ✡ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات ✡ باد در روضه مصاحب همه با شاهد و شنك ✡ مدفن امیر شاه ملك مشهد مقدسه است و درجوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابوالحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما و همدرین سال پادشاه گیلان و سلطان تختگاه جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش بلس سیم و زر آلوده نشده بود وروز نوروز ازعالم محنت اندوز انتقال فرمود و درشانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده وافر تهور میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و درغرهٔ صفر این خبر محنت اثر بهراة رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شد ولوازم تعزیت بجای آورده تمامت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ع بقا بقاء خدایست و ملك ملك خدا .

ذکر توجه میرزا الغ بیك گورکان بجانب سغناق وانهزام یافتن ازدست بردلشگر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنهٔ ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیکی نمود و شاهزاده اورا منظور نظر تربیت ورعایت گردانید بااسباب سلطنت وشهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بیمن عاطفت آنجناب بر محمدخان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم برمسند سلطنت نهاد ودراوائل سنهٔ ثلثین وثمانمائه بحدود سغناق درآمده قاصدی نزدمیرزا الغ بیك ارسال نمود و پیغام فرمود که دراین ایام که بهمت خدام عالیمقام ازضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت بی غایت شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیکی چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علفخوار سغناق شرعاً وعرفاً تعلق بمن میدارد ایلچی اورا موافق مدعا جواب نداد ومقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق در این ولایت خرابی بسیار میکنند وخودرا صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابرآن میرزا الغ بیك گورکان یراق جنك براق فرموده جهة استجازه قاصدی بدارالسلطنه هراة فرستاد حضرت خاقانی ازنزاع وخصومت که موجب ویرانیست منع نمود امالشگری مقرر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر کردند وشاهزاده درهفدهم ربیع الاخر ازهراة متوجه سمرقند گشت وقبل ازوصول اومیرزا الغ بیك بطرف سغناق نهضت کرد ومیرزا محمدجوکی ازسرعت آن عزیمت

خبر یافت و بیشائبه توقف ازعقب برادرعالی گهر درحرکت آمده خودرا بوی رسانید وشاهزادگان همعنان یکدیگرطی مسافت نموده بغرور هرچه تمامتر عزم رزم براق جزم کردندو او نیز بقدم مقابله ومقاتله پیش آمده چون هردو لشگر دربرابرهم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خودرا درقول مجتمع ساخت و بیکبار برسپاه ماورالنهر تاخت وامواج دریای پیکار درتلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر ازمردان کاری غریق گرداب فنا گشت وخون چون رودجیحون در فضای دشت و هامون روانشده غریو کوس وکورکه ازسپهر نیلگون درگذشت **بیت** تن ازاسب وسراز تن سرنگون شد ✿ زمین دریا فلك صحرای خون شد میرزا الغ بیك کورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود برطبق کلمه (ویوم حنین اذا عجبتکم کثرتکم) بسپاه اندك مخالف التفات بسیار نفرمود اما آن جماعترا بمقتضای آیهٔ (کم فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة) صورت نصرت روی نمود و لشگر ماوراءالنهر بدست اضطرار عنان بوادی فرار تافته حیرت وضجرت برمیرزا الغ بیك و میرزا محمد جوکی غالب شدومیخواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکهٔ مهلك نهند امابعضی ازامرامانع آمده ایشان‌را بحیله که توانستند از آن دریای ذخار بساحل نجات رسانیدند وشاهزادگان بسمرقند شتافتند وبراقیان دراطراف وجوانب ترکستان و حدود ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند **بیت** چنین است رسم سرای درشت ✿ گهی پشت زین و گهی زین بپشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر درمسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته درادای واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود وهمواره اوقات خجسته ساعات راصرف اصناف طاعات وعبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت وروی نیاز برزمین اخلاص سوده لواء مناجات و عرض حاجات می‌افراشت ودرروز جمعه بیست و سیم ربیع الاخر سنهٔ ثلثین وثمانمائه در وقتی که بمسجدجامع درون بلدهٔ فاخرهٔ هرات نماز گذارده بعزم سواری ازمصلی برخواست وروانشد کپنك پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل‌الله استرآبادی بودبصورت داد خواهان کاغذی دردست برسرراه آمدحضرت خاقانی یکی ازنزدیکان راگفت که سخن این شخص‌را معلوم نمای واحمدلر فرصت یافت و بی‌اندیشه پیش‌دویده کاردی برشکم آن حضرت رسانید اماچون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بودکارد کارگر نیفتادونکات زخم باحشا وامعا سرایت نکردو علی سلطان قوچین رخصت قتل آن لعین حاصل نموده درساعت اورا بکشت و امیرعلیکه وامیرفیروزشاه در

آن‌زمان بردر مسجد سواره ایستاده بودند ونقاره‌چیان بدستوریکه در آن‌زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کردند که نابگاه آنخبر قیامت اثر شنودند ودست ایشان ازکار باز مانده ازاین جهت حیرت برخلایق استیلا یافت وحضرت خاقان سعیدامیر فیروز شاه را طلب فرمود واوهمچنان سواره بمسجد درآمد وچون دانست که زخم‌کاری نیست زبان بشکرمهیمن منان گویا گردانید وحضرت خاقانی میل فرمود که‌درمحفه نشیند امیرفیروز شاه مانع آمده گفت که اگرمردم حضرترا سواره نبینند برحیات وممات تردد خواهند کردو فتنهٔ عظیم‌حادث خواهدشد. بنابراین خاقان‌عالی مکان‌پای دررکاب سعادت‌انتساب آورده بدولت واقبال سوارشده نقاره درغایت مهابت فرو کوفته آنحضرت ازراه‌بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطباء وجراحان بمطالعهٔ آنزخم پرداخته درعرض چند روز شفاءکامل بحصول پیوست یکی ازفضلاء درتاریخ آنواقعه گوید **قطعه** سال تاریخ‌هشتصد وسی بود ☼روزجمعه پس‌ازادای‌صلوات☼قصهٔ بس عجیب واقع شد☼درخراسان ولی بشهر هراة☼ کجروی دربساطچون فرزین☼خواست تاشه‌رخی زندشدمات **القصه** بعدازوقوع این‌قضیه غریبه میرزا بایسنقر وامـرا بتفحص احوال احمدلر مشغول گشته از کشتن او پشیمان* شدند ودرمیان رخوت آن‌مردك کلیدی یافتند که درخانه تیمچه بآن گشاد یافت ومردم‌تیمچه گفتند که‌شخص‌موصوف باین صفت‌دراین‌خانه‌طاقیه‌می‌دوخت‌وبسیاری‌ازمعارف پیش اومی آمدندواز آن‌جمله یکی مولانامعروف‌خطاط استواین مولانامعروف‌مروی بود بانواع‌فضایل‌وهنرموصوف و بحسن‌خط‌ولطف‌طبع‌مشهورومعروف بغایت‌خوش‌محاوره‌و شیرین کلام‌و بواسطهٔ‌وفوراستعدادمرجع‌فضلا انام‌بود ونمدی‌اعلی پوشیدی‌وطاقیهٔ بلندهم ازآن جنس برسر نهادی‌والف‌نمدی برگردن‌پیچیدی دراوائل حال ملازمت سلطان احمد جلایر می کرد ودر اواخرازوی متنفر شده روی بشیراز آورد ومیرزا اسکندر که‌در آن زمـان‌حاکم آن‌دیاربود جناب مولوی‌را منظور نظر اعتبار ساخته در کتاب خانه خاصه کتابت فرمود مولانا معروف قبول کرده بود که‌هرروز پانصدبیت کتابت نمایدو در آن اوقات دوروز کتابت ننمود وچون تغییر آنچه‌در مجلس میرزا اسکندر مقررشدی قلیل الوقوع بود خدمت مولویرا طلبید واز سبب‌تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که‌در یکروزهزارو پانصدبیت بنویسم میرزا اسکندرمسرور شده فرمود تا درموضعی مناسب‌خرگاه‌وشامیانها برافراشتند ومولانامعروف آنجانشسته آغاز کتابت کردویکی‌از شاگردان خودرابقلم تراشیدن‌تعیین‌فرمودو تانمازدیگرمشغول نموده هزاروپانصدبیت‌در غایت‌لطافت‌نوشت‌میرزااسکندراورابانعام‌واحسان‌خویش‌محظوظ‌وبهرور گردانیدوحضرت خاقان سعیدبعدازفتح شیرازمولانا معروف‌را بهراة کوچانیده درکتابخانهٔ همایون کتابت فرمودومستفیدان‌خراسان‌بعضی‌جهة‌تعلیم‌خط‌وزمرهٔ برای‌مصاحبت‌صحبت‌مولوی‌مائل گشتندو او بمثابهٔ خویشتن دار وبزرگ‌منش بودکه کاغذ میرزا بایسنقر راکه جهته کتابت‌خمسهٔ شیخ نظامی بوی‌داده بود زیاده بریکسال نگاهداشته نانوشته باز فرستاد و باین سبب

صورت کدورت مولانا معروف برلوح خاطرمیرزا بایسنقر نقش بست ودراین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت اوراحکم قتل فرمود وچند نوبت مولانا را بپای دار آوردند وآخرالامر درچاه قلعهٔ اختیارالدین محبوس کردند این مطلع ازجمله منظومات اوست که **بیت** ز ترک چشم توهر تیر غمزه کآمد راست ☆ درون سینه نشست آنچنانکه دل می خواست اما خواجه عضدالدین که دخترزاده مولانافضل‌الله استرابادی بودوجمعی دیگر ازموافقان احمدلر مقتول بلکه محروق شدندودرآن اثنابعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مراتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سیدقاسم انوار قدس‌الله سره العزیزمیرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر درخراسان نباشد وامیرقاسم عازم ماوراءالنهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست **بیت** نمیدانم چه افتاد است قسمت از قدرمارا ☆ کزین درگاه میرانند دایم دربدر مارا وچون حضرت سیادت پناهی قرین تائیدات آلهی ببلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیك کورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم وتبجیل بتقدیم رسانید والتوفیق من‌الله الکریم المجید

گفتار دربیان رفتن موکب همایون خاقانی بدارالملك سمرقند ومراجعت فرمودن درضمان حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستورمعهود درجنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیك گورکان را شکستی روی نمود دربن فرصت که ذات فرخنده صفحات خاقانی اززخمی که احمدلر زده بود صحت یافت جهة تدارك آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود وغره شعبان سنه ثلثین وثمانمائه از دار السلطنه هراة درحرکت آمده چون قبة‌الاسلام بلخ مضرب سر ادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیك وفرمان خاقان عالی مکان بصوب بلده فاخره هراة مراجعت فرمودودرشب پانزدهم ماه مبارك رمضان خواجه جلال الدین قنبر که یکی رادرار دوی شاهزاده بقتل رسانیدندوقاتل معلوم نشد ومیرزا بایسنقر بعدازقطع منازل وطی مراحل بیست ویکم ماه مذکور درمستقر عزت نزول اجلال فرمودوخاقان ستوده خصال بعدازرخصت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابرواشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودندوآنحضرت چون بدار بلدهٔ جنت صفت رسیداز کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرمود وزمرهٔ ازامراوسرهنگان راچوب یا ساق زده میرزا الغ بیك چندروزازدرجهٔ اعتبارواختیار افتاداما آخرالامر عرق ابوت درحرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی وایالت دارالملك صاحبقرانی مفتخرومباهی گشت وبراق ازوصول خاقان آفاق بسمرقند خبریافته دل‌از حکومت سغناق برگرفت و فرار برقراراختیار کرده آتش فتنهٔ اودردیار ترکستان صفت انطفا پذیرفت وپس‌از آنکه خاطر

همایون فرمان ده‌ربع مسکون از تنظیم امورماوره‌النهر فراغت یافت‌در ضمان عنایت واهب‌العطیات عنان عزیمت بصوب هرات تافت دریازدهم محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسید وباغ‌زاغان را بیمن‌مقدم‌شریف‌غیرت افضای‌ریاض جنان گردانید درآن اثنا باری سبحانه تعالی میرزا محمدجوکی‌راپسری کرامت فرمود وآنمولودعاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چندروز بساط عیش‌و سور وعشرت وسرور ممهدبود.

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

دراوایل‌محرم‌الحرام سنهٔ‌اثنین‌وثلثین وثمانمائه بسمع اشرف‌اعلی رسید که‌اسکندر بن‌امیرقرایوسف باردیگر باشتمال‌میزان نیران‌عصیان پرداخته‌وبراق آمده‌سلطانیه‌رامسخر ساخته بنابرآن خاقان عالی مکان باجتماع لشگرها ممالك ماوراءالنهر و ترکستان و ختلان وحصار شادمان وقندز وبقلان و بدخشان وخراسان وسیستان وغزنین وکابلستان فرماندادودرروز یکشنبه پنجم رجب همای چترهمایونفال‌ازباغ زاغان بصوب آذربایجان درحرکت آمد بیت باسب‌اندرآمدجهانکدخدای ✡ بجنبیدچون کوه‌لشگرزجای وغیاث السلطنه والخلافه‌میرزا بایسنقروامیرشیخ‌لقمان برلاس‌امیرعلیکه کوکتاش برسم‌مونغلای ازپیش‌روانشدندوحضرت خاقان پاك اعتقاد بهرقصبه وشهرکه میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیاءرا ازمایده انعام‌و احسان بحظی وافر محظوظو بهرور می‌ساخت وچون درمملکت‌ری اعلام‌نصرت اعلام تااوج و سپهرفیروزه فام‌برافراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان وعراق‌و اصفهان وفارس ولرستان چند روز اتفاق توقف افتاده‌درآنولایت میرزا ابراهیم سلطان ازشیراز ومیرزا رستم ازاصفهان وامیر چقماق شامی ازیزد وامیر ترخان ازابرقوه واميرغیاث‌الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده بعزملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لواء ظفرنگار از آن‌مملکت‌نهضت نموده‌بیست‌ویکم‌ماه‌رمضان سایهٔ‌وصول برحوالی‌سلطانیه انداخت وقبل‌از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آن‌قلعه‌راگذاشته‌گریخته بودند وحضرت خاقان‌سعید درآن‌مقام رمضان را بپایان‌رسانیده بآداب روزعیدقیام‌نمود وازآنجابتبریز شتافته شنب‌غازان ازیمن نزول همایون‌غیرت‌روضه رضوان‌گشت وازتبریز ماهچهٔ‌علم خورشید اقتباس بسلماس رفته‌درآن‌یورت‌خبروصول‌اسکندر بالشگرقیامت اثر بتواتر پیوست وحضرت خاقان نصرت آئین‌بعتبه سپاه‌جلادت قرین پرداخته‌میرزاابراهیم سلطان‌را باشجعان فارس دربرانغار جای‌داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد وقول‌را بفر وجود همایون مزین گردانیده و میرزا محمد جوکی‌را باچندهزارسوار شیرشکارمقررساخت که‌نزدیك‌بقلب آماده ومهیا باشندتا در هرطرف بکومك احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول دارندو ازآنجانب‌اسکندرنیزمیمنه

ومیسره وقلب سپاه ترکمانی‌را بنوعی بیاراست ع که‌خیره‌مانده در آن‌دیده الوالابصار وصباح‌روز شنبه هفدهم ذی‌حجهٔ‌حجهٔ‌مذکوره بیت دوجیش کینه‌وراز پای تافرق‌چو٭ ماهی جمله‌درجوشن شده‌غرق بمیدان‌قتال‌رسیدند ودلاوران‌طرفین‌بیادحمله نیران مقابله‌وآتش مقاتله مشتعل گردانیدند ومیرزا ابراهیم‌سلطان بنفس نفیس باطایفهٔ ازمردان‌شمشیرزن یلکه‌گردان لشگرشکن برجوانغارمخالفان‌تاخت وبرادر اسکندر امیر جهانشاه‌بمدافعه پیش‌آمده ازدستبرد سپاه فیروزی‌نشان‌پای‌ثبات‌وقرارش سمت تزلزل‌پذیرفت واسکندر بامداد برادرمرکب‌برانگیخت‌وخون‌بسیاری‌از یردلان‌رابرخاك‌خذلان ریخت وازاینجانب نیزجمعی‌از شجاعان بمعاونت‌میرزا ابراهیم سلطان بمیدان‌تاخته کارزاری‌روی‌نمود که‌از هول‌آن‌بهرام خون‌ریز درچادر ناهیدگریخت ضربت شمشیر برجسم جوانان دهان اجل خندان کرد واصابت‌پیکان برچشم‌ودل پهلوانان سیلاب خون درجریان آورد بیت چنین بود حال یلان‌تاسپهر ٭ بخون‌شفق لاله‌گون کردچهره‌آنگاه هردولشگرعنان‌بمعسکر خودتافته آنشب تاصباح حارس‌ومراقب بودند ولحظه‌ازاندیشه‌آنکه‌فردا مآل حال‌بکجا منجر خواهدشد نغنودند روز دیگر که‌چرخ اخضر سپهر زر اندود آفتاب برسر کشید وازرماح خطوط شعاعی حشرکواکب رامنهزم گردانید بیت برآمد زهرسوصدای‌نفیر سلامت‌شداز مردمان‌گوشه‌گیر ٭ خاقان سکندر مکان واسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویهٔ صفوف لشگر پرداخته غریو کورکه‌وسورن زلزله در کوه و دشت انداخت وحمله مبارزان تهمتن تن‌شکاف درصف‌اعدا افکنده راهی‌بکوه‌عدم ظاهرساخت ودراین‌روز نیزحربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید وامیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهوررسانید اماچون سعادت نبودکوشش‌بسیار چه‌سودبوقت استواکه‌خاقان مظفرلوا ازاداء‌نماز چاشت وعرض نیاز بدرگاه کریم‌کارساز فارغ‌گشت وباردیگربر اسب‌کوه پیکر سوارشده روی‌بسوی اعدا آورد نیزفتح‌وفیروزی ازمطلع‌تائیدات‌ربانی طلوع نمود وهمای نصرت‌وظفر برفرق خاقان عالی گهر جناح اقبال بگسترد اسکندر چون‌حال برآن‌منوال‌دید دست‌از ستیزو آویز بازداشته پای‌دروادی گریزنهاد وحضرت خاقان‌سعید برتیسیر این‌فتح‌نامدار که‌طراز فتوحات سلاطین ذوی‌اقتدار تواند بود شکر نعمای‌الهی بتقدیم‌رسانیده فتح‌نامها باطراف ممالك‌محروسه‌فرستادومیرزا محمدجوکی بهادر بموجب‌فرمان واجب‌الاذعان بتکامشی دشمنان‌توجه نمود وتاآزروم صحرای‌موش رفته وآثار تسلط ظاهر کرده‌مراجعت فرمود ازاشراف‌الفضلا وابلغ‌الفصحا مولاناشرف الدین علی یزدی که درآن‌یورش ظفرآیت‌ملازم‌موکب عالی میرزا ابراهیم‌سلطان‌بوده اند منقولست که نوبتی میفرموده‌اند که‌آنچه از کمال‌شجاعت وبسالت ووفور مردانگی وجلادت میرزا ابراهیم‌سلطان درظاهر سلماس برای‌العین مشاهده‌افتاده اگر عشرعشیر آن مسموع میشد البته‌عقل مقبول بآن نقل‌زبان‌نمی گشاد رباعی زآئین‌ثبات‌شاه‌ابوالفتح بجنك ٭ خونشد زحسدبروز هیجادل‌سنك٭ این‌حال زکوههای‌سلماس بپرس٭ کزراه

صدا شرح دهند ازدل تنك وتاریخ این واقعه عظمی ازمضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد **رباعی** اسکندر ترکمان چوعصیان ورزید☆ دارای جهان سزای او واجب دید☆ ازتیغ ابوالفتح چو بگریخت زجنك ☆ تاریخ شداز قدر ابوالفتح پدید درخلال این احوال قاصد میرزا الغ بیك گورکان ازجانب ماوراءالنهر وترکستان رسیده عرضه داشتی رسانیده مضمون آنکه درمغولستان میان سلطان محمود اوغلان وبراق اوغلان محاربه اتفاق افتاد وبراق روی بعالم آخرت نهاد وهمدران ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا ومیرزا پیرمحمد کابلی ومیرزا عمرشیخ بن میرزا پیرمحمد شیرازی ازعالم مجازی انتقال نمودند وخاقان بیهمال ازاستماع خبر فوت دارای سپهر نامداری اظهار ملال فرموده جهة ترویح روح ایشان بختمات کلام واطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت وباردیگر ازماوراءالنهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد غازی سلطان محمود اوغلان را که یاغی شده بود بجهان جاودان فرستاد **بیت** کشتی تو وکشتند ترا بهرمکافات ☆ تاباز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

ذکر نهضت رایت ظفر اقتباس ازظاهر سلماس بصوب قلعه النجق ومراجعت فرمودن ازنواحی آن حضار درضمان عنایت مالك الملك مطلق

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر ازجانب اسکندر فراغت یافت درهشتم محرم الحرام سنهٔ ثلث وثلثین وثمانمائه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ النجق تافت وپس ازوصول بمقصد متعلقان اسکندر که درآن حصن حصین بودند بصوب نیاز نثار وپیشکش بیرون فرستادند وچون آنقلعه درمتانت بساسد سکندر برابر است خاقان والاگهر بهمانقدر ازمنتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرمود ودر نوزدهم سفر بآن منزل رسیده مقارن آنحال امیر ابوسعید بن امیرقرا یوسف باردوی همایون پیوست وبسعادت بساطبوسی استسعادیافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت وحضرت خاقان سعید آن زمستان درقراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجانرا بامیر ابوسعید مفوض گردانید ودرپانزدهم ماه شعبان **بیت** بیمن طالع مسعود وبخت میمون فال☆ نهادروی سوی مستقر عزوجلال ودر هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده وماه صیام درآنمقام گذرانیده وچون هلال شوال بسعادت واقبال جمال نمود بآداب روزعید پرداخته حکام ولایات فارس وعراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان ومیرزا رستم وامیر غیاث الدین وامیر چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی

داشت ودوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هرات درحرکت آمدوهشتم ماه محرم الحرام سنهٔ اربع وثلثین وثمانمائه باغ زاغان ازیمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت **بیت** خسرو عادل جمشیدوش باتأیید☆همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموماً واعاظم خراسان خصوصا مراسم پیشکش و نثارو لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال وقال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند **رباعی** خجسته بادبتائیدایزد متعال☆وصول رایت شاهی بمستقرجلال بهرمقام که آید بهر کجا که رود☆ معین حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنه والخلافة میرزا بایسنقر بقشلاق استر آباد و بیان بعضی دیگر ازوقایع وحوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشور گشای جهت بعضی ازمصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنقر بهادر فی سنه خمس و ثلثین وثمانمائه درولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیرمحمد صوفی ترخانرا با جمعی از نوئیان مقرر فرمود که درآن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند ومیرزا بایسنقر درمنتصف صفر سنهٔ مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطه جرجان معطوف ساخت وبعدازقطع منازل وطی مراحل بدار الفتح استر آباد درآمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت ودرآن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت دیگر لشکر بآذربایجان کشیده و برادرخود امیرابوسعید را بقتل رسانیده وچون فصل شتا درگذشت میرزا بایسنقر متوجه خراسان شده بدست بوس پدر بزرگوار مشرف گشت ودرسنه ۸۳۶ پسر اسکندر امیرزاده یارعلی از پدر گریخته نزد امیرخلیل الله شروانی رفت وشروانشاه امیرزاده را بندفرموده بدرگاه عالم پناه فرستاد وحضرت خاقان سعید اورامنظور نظر تربیت اثر گردانیده درجرگه شاهزادگان جای داد ودرآن اثنا روزی آنحضرت جهة نظاره کمان رعد که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود وسنگ چهارصدمن بدعوی می انداخت سوارشد ودر شمال کوه بادلیکاه که محل سنگ انداختن بود عدهٔ ازخواص وعوام ازشهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز بر پشته سوار ایستاده تماشامی کرد ناگاه امیرزاده یارعلی بدان مجمع رسید وچون او جوانی بوددر غایت حسن وصباحت ونهایت جمال وملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ کمان رعدداده سردرپی او نهادند وحضرت خاقانی ازمشاهدهٔ آن صورت متغیر گشته پس ازآنکه ببارگاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تاامیرزاده یارعلی را بند کرده بجانب سمرقند بردند ودراین سال دردار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان راپسری دولتمند متولدشد

و بمیرزا عبدالله موسوم گشت ودرهمین سال میرزامحمد جهانگیر بن میرزامحمد سلطان بن میرزاجهانگیر بن امیرتیمور گورکان که بعز مصاهرت خاقان عالیمکان مشرف بود ازعالم انتقال نمود وایضاً امیرمحمد درویش که باآن حضرت دعوی خویشی میکرد وداروغهٔ هراة بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید سمت تعلق پذیرفت .

ذکرشمهٔ ازصفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر و بیان رحلت آنجناب ازعالم فانی درایام شباب واوان جوانی

میرزا بایسنقر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل وحاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبهٔ که تاجداران روزگار دربارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی ورفعت شانس بمثابهٔ که تخت نشینان عالیمقدار دررکاب سعادت انتسابش غاشیهٔ چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل مرحمت گسترش درهوای فضای جهان چنان پروبال اقبال بگشود که کبوتر وقمری درآشیانه باز وشاهین بفراغت می غنود وغمام دست سخاوت پرورش بآن سان گوهر بار گشت که شعشعه صحن زمین ازاشعه سپهر برین بمراتب در گذشت لمعهٔ از رأی ملك آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایهٔ نورتاصبح روزنشور بخورشید بخشیدی وتیر تدبیر اصابت تاثیرش چون درشب دیجور حوادث لامع گردیدی ظلمت مصایب نوایب را باضاعت حصول نوادر مآرب مبذول گردانیدی باوجود وفور جاه وجلال و کثرت حشمت اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب ومایل می بود ودر تعظیم وتبجیل اصحاب فضل وهنر درهیچ وقتی ازاوقات اهمال واغفال نمینمود وخردمندان کامل از اطراف واکناف ایران وتوران بهراة آمد درآستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست وفصحاء صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس وآذربایجان بدرگاه عالم نیامش شتافته صبح وشام ملازمت مینمودندو آن شاهزدهٔ عالیشان درتربیت ورعایت تمامی آنطائفه گرامی کوشیده همه را بوفور انعام واحسان مسرور و شادمان می ساخت وهر کس ازخوش نویسان ومصوران ونقاشان ومجلدان درکارخویش ترقی می کرد بهمگی همت بحالش می پرداخت **بیت** نبودی شه چو سلطان بایسنقر ✡ بعقل وعدل واحسان وتهور وآن شاهزادهٔ عالیجناب درعنفوان اوان شباب بشرب شراب شعف تمام داشت ومجلس کامرانی واوقات زندگانی را بی راح ریحانی وبادهٔ ارغوانی حرام می‌پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر دربزم سپهر لامع شدی ازساقیان خورشیدعذار می خوشگوار طلبیدی وهر شام که قدح سیم اندام هلال درمجلس ثوابت وسیار بگردش در آمدی ازدست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ غمگسار درکشیدی چون این معنی ازحد

اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف درمزاج شریف تصرفی تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد اطباء حاذق وحکماء مدقق هر چند درمعالجه سعی نمودند بجائی نرسید وآنخسرو حشمت آئین درصبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنهٔ سبع وثلثین و ثمانمائه ازعالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازاین حادثه هایله آگاهی یافت درغایت اندوه وحسرت ازبـاغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزادهٔ مرحوم بود شتافت وبعد ازتقدیم شرایط تجهیز وتکفین برنهج سنت سیدالمرسلین علیه السلام نیمشب همدران باغ برنعش مغفرت مآب نماز گذارده حضرت خاقانی همانجا توقف نموده امراء عظام واکابرایام تابوت را برداشتند وبمدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشادآغا برده بخاك سپردند ودرآن روز جمیع امرا ووزراء وسادات و علماوعامه رعایا وکافه برایا لباس کبودوسیاه پوشیده بودندواز کمال تنگدلی واندوه نمونهٔ فزع اکبر وصیحهٔ صبح محشر ظاهرمینمودند تاچهل روز هرروز حفـاظ آیات قرانی درآن مدرسهٔ شریفه مجتمع گشته بختمات کلام ملك علام میپرداختند وامراء عظام وخدام بارگاه سپهراحتشام خواص وعوام انام را از مطعومات وحلاوا محفوظ وبهرورمی ساخت بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق رااز جامهٔ کبود وسیاه وسوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امرفرموده دست درحبل متین صبر وشکیبائی زد وچون اینخبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیك گورکان اظهاراندوه واضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هراة شتافت وسعادت دستبوس پدر بزرگوار دریـافته جراحت آن مصیبت تازه گشت ونوبت دیگر ناله ونفیر امیروزیروصغیر وکبیرازاوج فلك اثیر درگذاشت وآخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت را درنوشتند و حکام ولایات بمقرّعز خودشتافته بعیش وعشرت مشغول گشتند ع آئین جهان همیشه بودست چنین مدت حیات میرزا بایسنقر سی وهفت سال وچهارماه بود ویکی ازفضلای وقت این رباعی درتاریخ وفاتش نظم نمود **نظم** سلطان سعـید بایسنقرسحرم ✿ گفتا که بگو باهل عالم خبرم من رفتم وتاریخ وفاتم این است ✿ بادا بجهان عمر درازپدرم از میرزا بایسنقر سه پسر یادگارماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاءالدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابوالقاسم بابر وحضرت خاقان سعید بعد ازفوت فرزند رشید مناصب اورا بمیرزا علاء الدولـه تفویض نمود و جهة میرزا سلطان محمد ومیرزا بابر مواجب و مرسوم تعین فرمرد ٠

گفتار در بیان نهضت لواء ظفرپیکـر بجانب آذربایجان جهة دفع شر اسکندر وذکر بعضی ازنوایب زمانه غدار ومصائب سپهر ستمکار

در اوایل سنهٔ ثمان وثلثین وثمانمائه از انهاء امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیه

حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرایوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و تخریب قلاع و بلاد شروان را پیشنهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند وخاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب می نمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال امیر میرزا بایسنقر از عالم انتقال نموده بعضی ازمردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهة قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنست که سفر آذربایجان بامضاء رسد واین سخن درضمیر خسرو کشور گیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت وامیر قربان شیخ بحکومت دارالسلطنه هراة مقرر گشته امیر علی شقانی وخواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند واعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی درضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر دولت وجهانبانی درحرکت آمد وچنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثناء راه بزیارت مراقد اولیا واهل الله مبادرت مینمود ومجاوران مزارات وفقرا را بصلات وصدقات نواخته ازروحانیت اکابر عباد وزهاد استمداد می فرمود وروز بروز حکام وسرداران باردوی همایون می پیوستند ولوازم پیشکش ونثار بجای آورده نوازش می یافتند وچون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان ازسرما و برف وباران بمرتبه انجامید که حرکت ازآنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امراء وارکان دولت بوریاها ساختند وهم درآن ولایت طرح قشلاق انداختند وچون اسکندر ازوصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان باز گذاشته رایت هزیمت برافراشت واشراف واعیان آن دیار روی بدرگاه شهریار فلک اقتدار آوردند وامیر خلیل الله شروانی نیز بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت ومقارن آنحال امیر جهانشاه بن قرایوسف برهنمونی سعادت واقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت ومنظور نظر التفات وعنایت بی نهایت گشت ودراثناء این اوقات میرزا ابراهیم سلطان رادر شیراز عارضهٔ دست داد که هرچند اطباء درمداوا سعی کردند مفید نیفتاد ودرچهارم شوال سال مذکور طایرروح شریف آنشاهزاده سعید ازقفس قالب باشیانه قدس پرواز نمود ومیرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق ومحاسن آداب وتربیت اهل فضل وهنر ورعایت هنرمندان دانشور ازسایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت ودرباب تقویت امورشریعت بیضا وترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت وکتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامهٔ هیچکس ازاهل عمامه هرگز چنان تالیفی درسلک انشا نکشیده بیمن التفات آنخسرو فرخنده صفات بعرصهٔ ظهور رسید واشرف الفضلا وابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی الیزدی را بسبب تصنیف آن نسخه شریف بنوعی منظور نظر انعام واحسان گردانید که صیت آن دراطراف آفاق مشهور گردید **القصه** چون خبر وفات آنشاهزاده صاحب تایید را حضرت خاقان سعید شنید

نایرهٔ اندوه خرمن صبر وشکیبائی آن مهرسپهر کشور گشائی رامحرق گردانید وقلق واضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری وتعزیت داری بتقدیم رسانید آخرالامر بقضاء ربانی رضاداده وتن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام وختمات کلام ملک علام اشارت فرموده ومنشور حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزادهٔ مرحوم میرزاعبدالله نوشته سرانجام امور ملک ومال آن ولایت را بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمود وهم دران اوقات امیر ناصرالدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروز شاه که بعد از فوت میرزارستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود ودراین سال در بلده وبلوکات هرات بلیه وبا وطاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند وشدت آنحال بمرتبه بود که دریکروز ده هزار کس در شهرو بیرون فوت شدند واینخبر بصعوبت هرچه تمامتر متعاقب ومتواتر باردوی همایون می رسید وموجب توزع خاطر اکابر واصاغر می گردید بنابرآن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هرمکتوبی که از خراسان بیاردو رسد کسی آن رامطالعه ننماید وهمچنان سربسته بنواب کامیاب رساند وهم دریورت قشلاق خبررسید که امیر الیاس خواجه که هرمکتوبی که در قصبه رادکان بنابرعرض مرض ازملازمت موکب همایون مهجور گشته بوداز عالم انتقال نمود وآنحضرت برفوت اوتاسف خورده رادکان را بپسرش سیدیوسف خواجه برسم سیورغال عنایت فرمود .

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دارالملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر بآذربایجان

چون جمشید خورشید ازطول مکث درزمستان خانه حوت ملول شد متوجه منزل بهرام گردیدو لشگر سرما ازطلیعه سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب بنات نبات دمید حضرت خاقان سعیداز یورت قشلاق درحرکت آمدوفارس مضمارتهور میرزا محمدجوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون درضمان عنایت ملک بیچون بآهستگی طی مسافت فرموده مرغزاراوجان را ازیمن مقدم خجسته صفات نضارت ریاض جنان دادودرآن مقام سادات وقضات واعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش ورعایت فرمودوآن حضرت تابستان وتیرماه دردارالملک آذربایجان بدولت واقبال گذرانیده درآن زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما میرزاده محمدجوکی بهادر درجست وجوی اسکندر تا آذربایجان عنان یکران باز نکشیدو چون ازوی نشان نیافت روزی چند درآن ولایت باستراحت پرداخت وامیر قراعثمان در آن ایام مراسم ضیافت ومهمانداری

بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل بمصاهرت آنجناب کرده کریمه از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قراعثمان آن ملتمس را اجابت نمود زهرهٔ برج امارت قرین دری سپهر سلطنة گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنهٔ ۸۳۹ بینهما عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرمود و بمراجعت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و همدران ایام خاقان فلك احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشدالدین جنید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و به پادشاه آن دیار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرایوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می شود و چون جریك منصور دفع او می کردند فرار برقرار اختیار می نماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید ملازمان او را گرفته و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایاء آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند.

گفتار در بیان معاودت رایات ظفرپناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان به امیر جهانشاه

چون باد بهار باز برخواست ☼ از سبزه و گل جهان بیاراست ☼ شد برج حمل چو صحن گلشن ☼ از پرتو آفتاب روشن خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ اران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرح انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضهٔ اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشن های خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملك بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بجانب دارالسلطنه هراة معطوف ساخت و دوم ربیع الاخر سنهٔ اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دوسال در هجرت خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیدهٔ انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آن حضرت همه را بواجبی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامه رعایا و رفاهیت کافه برایا بمرتبهٔ مبالغه نمود که مزید بر آن تصور نتوان کرد و همدران ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد از وقایع چندسال خاقان ستوده خصال در منزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملك و ملت و سرانجام امور دین و دولت

رایت سعی و اهتمام میافراشت ملوك کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت برخط فرمان نهاده ودست عنایت ربانی وانامل مشیت سحانی ابواب آمال آمانی برروی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت کامرانی درهوای دولت وجهانبانی طایر و ساغر مالا مال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر (والحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر کشته‌شدن اسکندر بدست پسر بداختر

ازثقات روات مرویست که اسکندر بن قرایوسف را پسری بود قباد نام وقباد با محبوب‌ترین قمکان پدر که مسمات بخان سلطان بود ولیلی لقب‌داشت، تعلق وتعشق میورزید ودرآن اوان که خاقان‌عالیمکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه النجق‌رفت وباقباد ولیلی آغاز خشونت وبد مزاجی کرد بنابرآن که شما بچه‌جهت ساوری وپیشکش برای مولانا جغ یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بودیدقباد ولیلی هرچند باقامت‌عذرهای‌معقول زبان‌میگشودندمقبول نمیافتاد وایشان‌را بقتل‌تهدید میداد بنابرآن قباد ولیلی تصور نمودند که اسکندر پی بتعشق ایشان برده بایکدیگر شرط مشورت بجای‌آورده بقصد جانش کمر کین بستند ودرشبی که اسکندر شراب‌بسیار خورده وبر بام قلعه خفته‌بود لیلی بخلاف معهود نردبانرا بالانکشید وقباد ببام‌بالارفته خنجری‌بپدر رسانید اسکندراز خواب‌درآمده بتصور آن که‌متصدی‌قتل‌او بیگانه‌ایست بزبان‌استعانت قبادرا آوازداد وآن‌پسر بداختر تیغ‌میراند تاپدررا بعالم دیگرفرستاد

ذکر آمدن ایلچی جیجکتوقانام ازنزد والی مصر و شام وبیان بعضی‌از حوادث ایام ووقایع شهور عوام

دروقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملك اشرف گرفته بود میرآخورش‌چقماق بیك بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب‌دید که‌حضرت شاهرخی اورا برداشته‌برسریر پادشاهی نشاند ازغایت‌نشاط وانبساط بحالت یقظه و انتباه آمده چون گل از تنسیم نسیم سحری تبسم‌نمود وبایالت‌مملکت‌مصر امیدوار گشته خاطر برآن قرارداده که‌هر گاه‌غنچهٔ‌مراد او درچمن‌آمل‌ازپرتو انوارایزد عزوجل‌بشکفد باحضرت‌خاقان‌سعیدطریق مصادقت مسلوك دارد وچون ملك‌اشرف فوت‌شد ارکان‌دولت واعیان‌حضرت‌ازجملهٔ‌عظما امراء چقماق بیك‌را قابل‌سلطنت‌یافتند وباآنکه‌معهود نبود که‌میرآخور قایم‌مقام‌پادشاه گردد اورا برسریر پادشاهی وسرور نشانده الملك ظاهرلقب دادندو لوازم اطاعت و

وچاکری بجای آورده دل بر سلطنتش نهادند چون چقماق بیك در ملك داری متمکن گشت بنابر مقدمه مذکوره جیجکتوقارا که‌درسلك خواص امرامنتظم‌بود باتبرکات‌لایقه وتنسوقات رایقه جهت تمهید بساط ودادووفاق ورفع شیوهٔخلاف و نفاق بدرگاه‌عالم‌پناه فرستاد وجیجکتوقا درشهورسنه ثلث اربعین ثمانمائه بدارالسلطنهٔ هراة رسیده بعد از سه‌روز بوسیله امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان کردون غلام دریافت وآنحضرت بزبان‌لطف ومرحمت احوال ملك ظاهر ازوی پرسید واضهار محبت ودوستی فرمود وجهت اودردست راست درجرگه نوئینان بزرك جای‌جلوس تعین نمود ودرآنروز طوئی عظیم ترتیب کرده بودند واکثر ظروف‌واوانی که به‌مجلس همایونی درآوردند مجسم از طلاء احمر بود وگوهرترصیع داشت وجیجکتوقا بعدازاکل طعام مستوفی درکمال اعزاز واحترام بمقام خویش بازگشته شاه زادکان عظام وامراء ذوی الاحترام بنوبت اورا طوی دادند واسبان‌تازی‌نژاد بازین های زرنگار وخلع شاهوار جهة اوفرستادند ودرآن ایام جیجکتوقا بموقف عرض رسانید که‌سلطان چقماق پنج کتاب معتبراز کتاب خانه‌پادشاه هفت کشور طلب‌داشته تاویلات حجةاهل‌سنت وجماعت مولف شیخ‌ابومنصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی‌شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی وباآنکه مجموع این کتب‌در کتابخانه همایون موجود بود حضرت خاقان‌سعید فرمود که‌هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم جیجکتوقا نمودند ودر وقتی که جیجکتوقا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد وجهة سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و بیلاکات خسروانه تعیین فرمودومبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود وهریك ازپنجاه نوکر اورا اسب‌وجامه وهزاردینار عنایت‌فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در هیجدهم رجب‌سنه مذکور جیجکتوقا مرخص گشته روی‌براه‌آورد و چون بموجب فرمان ملك‌ظاهر داعیه‌داشت که‌بر اصفهان وشیراز ویزد وکاشان‌عبور نماید‌حضرت خاقان‌سعید مسرعان بان‌بلاد فرستاده پیغام داد که‌دروقت درآمدن ایلچی شهررا آئین‌بندند وازهر چهارشهر مبلغ پنجاه هزار دینارکپکی باورسانند ودراین‌سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را درشب‌سوم ماه‌شعبان پسری کرامت فرمود وآن‌فرزند ارجمند بسلطان‌ابراهیم موسوم گشت وجهة ضبط تاریخ ولادت‌این مصراع که ع تاریخ شودشب سیم‌از شعبان برخاطر یکی ازاهل فضل گذشت و همدرین سال امیرقربان شیخ که‌در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت‌برافراشت واز آثار اخیر اودر خیابان هراة مدرسه بتکلف موجود است وپسر ستوده مآثرمحرر این‌اجزاءضیاءالدین محمود رزقه‌الله‌علماًنافعاً درآن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و

در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه امیر خسرو عادل علاءالدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بوداز عالم رحلت نمود و در گنبد مدرسهٔ که در سر خیابان هراة ساخته و پرداختهٔ معمار همت اوست مدفون گشت از آثار خیر امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال و آن بقعهٔ بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که سنین هجری بسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر بیوتات آنعمارت برخاست **القصه** حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب اورا بولد ارشدش امیر ابوالفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود **قطعه** میر دریا دل علیکه آنکه او در سلطنت ٭ منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لدیك ٭ رحمت حق برروان تست درتدبیر ملك ٭ زان شود تاریخ فوت رحمة الله علیك وهم در سنهٔ مذکوره خبر به دارالسلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته درغزه که ازاعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب جیجکتوقا نزد سلطان چقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بروجنات احوالش تافته مقارن اینحال ازجانب کابل وغزنین خبر آمده که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان که در اوائل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان بسرمی برد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا ازوی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمرشیخ حضرت خاقان سعید اورا در حرم خویش جای داد و میرزا سیور غتمش ازوی در وجود آمد از عالم خانی بریاض آنجهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزئین موجود است و مدفن آن خاتون محتشمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هرات ملکت آغا خانقاه ودارالحدیث ودارالشفا و دو حمام ساخت و در نه فرسخی هراة در میان درهٔ زنکی وچهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت درین سنوات بواسطهٔ تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده تا غایت هیچ صاحب دولتی میل بتجدید عمارت نکرده والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء

گفتار در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشابور سبب عصیان ملك کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بعراق جهت تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه ملك کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری و فرمانبرداری سلوك می نمود قدم از جادهٔ طاعتگذاری بیرون

نهاده جمعی از سپاه رستمداو را بتاخت حدود ری روان فرمود وغبار فتنه و آشوب در آن ملك ارتفاع یافته چون این خبر بدارالسلطنهٔ هراة رسید خاقان هفت کشور باسپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸٤۲ متوجه دفع شر مخالفان بداختر گشت وچون نواحی نیشاپور از فرمقدم خاقان منصور برتبت ازسپهر اخضر درگذشت سیلاب رعب وهراس اساس طغیان ملك کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مراچه زهره که اندیشهٔ مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم ومقابلهٔ فوجی ازسپاه نصرت پناه را پیش نهاده همت گردانم اکرغرض همایون انقیاد ومتابعت است بنده وخدمتکارم واگرمیل ولایت و مملکتست بهر کس فرمان شود میسپارم امراء عظام شرح عجز واضطرار ملك کیومرث را عرض کرده بزبان حسن مقال نایره خشم خاقان ستوده خصال را منطفی گردانیدند ودر باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند ودر آن اثنا امیر جلال الدین فیروز شاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاءالدین عمر ازسفر حجاز بدارالسلطنه هراة رسید چنین فرمود که در باب نخبه قزوین برسر تربت حضرت زبدةالمسالکین شیخ احمدغزالی قدس سره برما ظاهر گردید که اکابر اولیامیرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بسلطنت عراق برداشتند وعلم دولت آن شاه زادهٔ جوان بخت را در آن ممالك برافراشتند بناءعهذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه وقزوین وری وقم را بـآن دری برج کشور ستانی ارزانی فرمود و گوش شاه زاده را بدُرَر نصایح سودمند زینت داده شرف رخصت عنایت داده نمود وامیرجلال الدین فیروزشاه درملازمت میرزا سلطان محمد تابسطام تشریف برده از آن مقام رفیع اعزاز واحترام مراجعت کرد وچون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لواء عدل واحسان برافراشت مردم بسیار از اطراف بلاد وامصار روی به درگاه شاه زاده آوردند وسرداران گردن کش ولشگرکشان رستم وش درسلك سایر خدام شرف انتظام یافته خاك قدم همایونش راتوتیاء بصر کردند لاجرم دخل شاه زاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجبهه بعضی ازاهل تمول درازفرمود واین خبر بدارالسلطنهٔ هراة رسید خاقان رعیت پرورفرمان دادکه سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد ودرسایر ولایات عراق دخل ننماید وخواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که ازشاه زاده بازستدند متعین شدو ازوقوع این حکم میرزا سلطان محمدمتاثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت وعصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان را ع کرعمر بود قلم بیان خواهد کرد •

ذکرشمه از احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیرفیروزشاه بن ارغون شاه بغایت حمیده خصال وپسندیده افعال بود و از اوائل

ایام جوانی تا اوخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید مینمود وروز به روز مهم او در اختیار وترقی اعتبارمیکرد تامن حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملك ومال را بقبضهٔ اقتداردرآورد وبی شایبه تکلف وسخنوری آن دوحهٔ چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات وعلماومشایخ وفقرا ورعایا ومساکین را برذمه همت خود واجب ولازم‌میشناخت‌ودررفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت‌خیرات ومبرات خالصاًلله تعالی پیوسته همت‌عالی نهمت مصروف میساخت ودر درون بیرون دارالسلطنه هراة وسایر ممالك وولایات بقاع خیر ازمدارس ومساجد وخوانق واربطه وحیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید وباقامت‌نفاع وقری بسیار ارتفاع‌آن بقاع را معمور وآبادان گردانید هر کس ازجفاء روزگار وآسیب زمانه ستمکار مضطر شده دست‌امید در دامن عاطفتش زداگرچه مانند چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولت سرای اونهاد مانند کل‌جیب ودامن او از زرتمام عیار پرشد **بیت** درابـرا گرزدست تو یك خاصیت نهند ☆ دست تهی برون نکند هرگز از چنار وبعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیرجلال‌الدین فیروز شاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا وارکان دولت را در هیچ امراز امور ملك ومال اختیار نماند و هر کس را آنـجناب بمهمی یقین می نمود هیچ آفریدهٔ خلاف آن‌تصور نمیتوانست‌فرمود اینمعنی برخاطرهمایون پادشاه ربع مسکون گران می آید اما چون از نوئینان دیکری نبودکه بمصالح امور مملکت پردازدتغافل‌پادشاهانه شعارروزگارهمایون‌آثارمی‌ساخت ودرسنهٔ سبع واربعین وثمانمائه امیرجلال‌الدین فیروزشاه امیرعمادالدین محمود جنابذی راکه بصنوف‌فضایل وکمالات‌اتصاف داشت به ضبط اموال بلخ مقرر گردانید وسید از قبول‌آن عمل استعفا جسته هرچند در آن باب مبالغه نمود بجائی نرسید وبکرامت تمام بموجب فرمودهٔامیر سید عالی‌مقام متوجه قبةالاسلام بلخ گشت حضرت خاقان سعید دروقت رخصت اوراگفت که تحقیق نمایدکه اموالی‌راکه درآن‌ولااز دهلی از راه بلخ بهراة آورده بودندچه مبلغ و مقدار بوده‌زیرا که بسمع‌اشرف‌اعلی‌رسیده بودکه نوکران امیرفیروزشاه‌دست تصرف بآن جهات درازکرده‌اند وایضا سیدعمادالدین بافراغ محاسبات سه سالهٔ سرکار بلخ مأمورگشت وچون درآن سال بحسب اتفاق میرزا محمدجوکی بهادر درحدودبلخ بوده حضرت خاقان سعید میدانست که دراموال آن‌ولایت فوت وفروگذاشت‌بسیارواقع است واکثر تعلق بنواب امیر فیروز شاه دارد وسید نمی‌تواندکـه بی مدد آن مهم را فیصل دهد فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت‌که مهمات قبةالاسلام بلخ را بحضور وشعور فرزندی میرزا محمدجوکی تحقیق نمایند وحال آن‌که شاه‌زاده را نسبت‌باجناب امارت منقبت سوءمزاج تمام بود ع وای‌برحال‌کسی کش غم کند غمخوار کی **القصه** چون سید عمادالدین محمود بمقصدرسید باتفاق نواب میرزا محمدجوکی بهـادر تحقیق

معاملات وافراغ محاسبات وضبط اموال وجهات پیش نهادهمت گردانیدو تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلاء امیر فیروز شاه شده ودر آن باب دفتری منقح ترتیب داد و قبل از آن که سیداز بلخ مراجعت نمایددرشهور سنه ۸۴۸ مزاج شریف حضرت خاقان سعیداز جادهٔ اعتدال منحرف شده بسرحد اعتلال رسید وضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و اینخبر دراطراف هفت کشوو شیوع یافته ممالك جهان خصوصا خـراسان چنان آشفته و بریشان گشت که شرح آن در حیز بیان ومدادقلم تیسیرپذیر نیست و امیرجلال‌الدین فیروزشاه اطباء مسیحا دم و حکماء خضرمـقدم جمع آورده در ازالهٔ علت واستراداو صحت و ترتیب ادویه وترکیب اشربه واغذیه اشتغال فرمودند ودرویشان وگوشه نشینان دست تضرع و نیاز بر آورده از درگاه حکیم علی‌الاطلاق شفاء ذات فایض‌البرکات خسرو آفاق را مسالت نمودند وعاقبت عنایت ایزدی شامل حال عـالمیان گشته صحت صبح ازمطلع مراد طلوع کرد وازدیاد مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفورالابتهاج روی بسر حداعتدال آورد والحمدلله العلی الکبیر والصلواة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشانیدن خانهٔ کعبه معظمه زادهاالله تعظیماو تکریما و بیان انتقال امیـرجـلال‌الدین فیروز شاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زمزمـی را بمصر فرستاده بودتا از ملك‌الظاهر سلطان چقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشاند وسید بآن ولایت شتافته وازپادشاه مصرموافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنا براین دربن اوان که ذات شریف خاقانی ازشفا خانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشید تصمیم آن عزیمت فرموده شیخ نورالدین محمدالمرشدی ومولانا شمس‌الدین محمد الابهری را مامورگردانید که عازم بیت‌الله شده بلوازم آنکار پردازند حضرت شیخ‌الاسلامی وجناب مولوی جامهائی راکه در دارالعبادهٔ یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند وچون بمملکت شام درآمدند امراءاعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم وضیافت بتقدیم رسانیدند وبعداز وصول بحدود مصرسلطان چقماق جمعی ازمقربان ومخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دوبزرك را باعزاز واحترام تمام بشهررسانیدند ودروثاقی بتکلف فرود آوردند جناب شیخ وحضرت مولانا پس از آن که سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و ازاحوال خاقـان سعید پرسید وبعد ازچند روز اسباب سفرحجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف

رخصت ارزانی داشت وچون ایلچیان بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن ومقام استسعاد یافته باهتمام شرفا وحکام وخدام آن مطاف طوایف انام خانهٔ حضرت ملك علام را جامه پوشانیدند وکاری چنین بزرك بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهان گیر میسر گردید وجناب شیخ وخدمت مولوی بعد از آنکه از مناسك وآداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند وآن مسافت دور ودراز طی فرموده در دارالسطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز فایز گشته کیفیت حالات بعز عرض رسانیدند ودرسنه مذکوره یعنی ثمان واربعین وثمانمائه میرزا محمدجوکی بهادر ازجانب قبة الاسلام بلخ بپایه سریر اعلی آمده سید عمادالدین محمود جنابذی راهمراه آورد تاکیفیت جمع وخرج آن ولایت رامشروح معروض داشت ونزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که ازمال وجهات آنسرکار مبلغهای کلی سرازگریبان اقرباء ووکلاء امیر فیروزشاه برمی آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن سخنان پرداخت امیرفیروزشاه را کجا بخاطر میرسید که امثال این مقال باوی توان گفت بنابر آن متغیر گشته برخواست ودست بردامن زده ازمجلس همایون بیرون رفت وچند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی راپیش جناب امارت پناه فرستاد پیغام داد که ازما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده ودرخاطر همایون خطور نکرده بود که جهة تصرف اموال بلخ ووکلا ومنتسبان اورا بازخواستی کنیم اگر توره چنین است که پادشاه رادرمیان سخن گذاشته ازمجلس بیرون روند مبارک باد والا باید که از غضب پادشاهی پرهیز نماید وامیرفیروزشاه از این مقام استشمام رایحه انتقام نموده ازآن حرکت ناهنجار پشیمان گشت وغم واندوه مفرط برذات شریفش استیلا یافته بیمارشد وحضرت خاقان سعید ازغایت لطف وبنده نوازی بعیادت او رفته تفقد وعنایت بسیار اظهار کرد امامفید نیافتاد وروز بروز مرض امیر فیروزشاه درتزاید بود تابجوار مغفرت ایزدمتعال انتقال نمود مدفنش گنبد مدرسه ایست که درظاهر دارالسلطنه هراة نزدیك بعمارات مهدعلیا گوهرشاد آغا بنانهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تائید متاسف گردید گردید ومنصب اورا بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید وهمدرین سال امیر سلطان شاه برلاس دردیوان امارت حضرت خاقان سعید مهرزد ودر غایت اختیار درآن کار دخل کرد.

ذکر فوت میرزا محمدجوکی بهادر

میرزا محمد جوکی بهادر پسر کهتر خاقان سعید فریدون فربود وآثار شجاعت و مردانگی انوار جلادت وفرزانگی درجبین مبین او معاینه مینمود وسفیر تیرش خون از دیده سپهر گشادی وحسام انتقامش داغ حسرت بردل بهرام نهادی وآنجناب همیشه در

خدمت والد بزرگوار بسر میبرد وآن‌حضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای میآورد امابانوی عظمی گوهر شاد آغامزاج شریف خاقانی‌را بحال خود نمی گذاشت وپیوسته درباب قبح اعمال‌شاهزاده سخنان بعرض میرسانیدلاجرم پادشاه‌چشم میرزا محمدجوکی رادر امور ملك‌و مال دخل نمیداد وحال آنکه برادر زادگـانش میرزا علاءالدوله و میرزا عبداللطیف درغایت اعتبارواقتدار اوقات میگذرانیدند بنابرین مقدمه لشگرحزن واندوه برشهرستان بـدن شاهزاده تاختن آورد وامراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و باوجود این‌حال از غایت غیرت خودرا نمی‌انداخت ودایم درمحـفه نشـته در دراطراف دیارخراسان‌سیر میفرمودتادرشهورسنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ‌روحش ازقفس قالب پرواز کرد وباعندلیبان‌چمن قدس دمساز شدحضرت خاقان‌سعید ازاستماع‌آنواقعه هایله بغایت مضطرب گشت وآخرالامر دست دردامان شکیبائی زده کلمه اناللّه وانااليه راجعون برزبانش گذ شت ونعش شاه‌زاده‌را ازسرخس بهراة آورده درگنبد مدرسه مهد علیاگوهرشادآغا درجواربرادرش میرزا بایسنقردفن نمودند وامراء عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که سیور غالش بود درمیان اولادش میرزا محمدقاسم و میرزا ابابکر قسمت فرمودند.

گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمائی آفاق ونهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس وعراق

مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران موفورالاستحقاق صحایف اوراق رابه‌این نقوش آراسته‌اند که‌چون فارس مضمار تهور سلطان محمدبن بایسنقر درمملکت عراق برسریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار ازاطراف بـلاد وامصار بردرگاه شاهزاده عالی مقدار جمع آمدند ومدخل آنخسرو دربادل بخرجش وفانکرد بنابرآن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدندکه ضعف شیخوخت برمزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده وقوی بمرتبه ضعیف شده که آن حضرت رامجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد وبلدهٔ اصفهان و شیراز رابتحت تصرف درآورد وحال آنکه درآن زمـان حکومت اصفهان تعلق‌بامیر سعادت خاوندشاه میداشت ومیرزا عبداللّه ولد میرزاابراهیم سلطان در شیراز علم حکـومت میافراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتـنه انگیزان عراق را قبول نموده بیك‌ناگاه براصفهان تاخت وامیر سعادت را گرفته‌مقید و محبوس ساخت‌واموال بسیاراز آن‌ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید ویورش‌فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبداللّه چون قـوت‌محاربت نداشت درواز های‌شیرازمضبوط ومحفوظ کرده قاصدی همعنان برق وباد بدارالسلطنه هرات‌فرستاده

کیفیت حادثه درقلم آورد چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید باوجود ظهور امارات نحافت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عفت پناهی یعنی مهدعلیا گوهر شاد آغا درشهور هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس وعراق برافراشت ومیرزا علاءالدوله را در دارالسلطنه هراة قائم مقام گذاشت چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس وامیرشیخ ابوالفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام‌الدین احمد فیروز شاه حسب‌الحکم برسم‌منقلای پیشروان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطانمحمد بعداز تحقیق این‌خبر ترک محاصرهٔ شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهادو خاقان سرافراز فرار شاهزاده را معلوم نموده ازمنزل کندمان عنان انصراف بصوب‌اصفهان معطوف ساخت‌و چون در بلده نزول اجلال‌فرمود جمعی ازسادات وفضلارا که در سلك هوا داران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذه ومعاتب گردانید بلکه در اواسط ماه‌مبارك رمضان اکثر آنقوم عالیشان را بیاسا رسانیدوجناب اشرف فضلاءالمحققین‌مولانا شرف‌الدین‌علی یزدی که‌جهت‌مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت‌و بنابرآن که‌حضرت خاقانی شنیده بودکه نوبتی خدمت مولوی‌بر شاهزاده میخواند که بیت چرخست پیر واختر بخت‌تو نوجوان ✿ آن به‌که پیر دولت خودباجوان دهد ومیگفته که‌حضرت‌خاقان سعید متوجه اینجانب‌نخواهد گردید آن‌جناب را طلبیده پرسید که‌تو ازکجای میگفتی من باینجانب نخواهم آمد مولانا جوابداد که‌من‌این سخن را از روی دلایل نجومی نمی گفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاه‌زاده نهالی است خجسته ظلال برجویبار دولت‌و اقبال بالا کشیده وآفتابی است فرخنده پرتو ازافق حشمت‌و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که ازصرصرغضب خسروعالی گهراز پای‌در نیاید ودربرج‌عاطفت خاقان بحروبراز وصمت زوال وعقدهٔ کسوف ایمن‌ماند ومیرزا عبداللطیف که‌خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت‌وقت معارض آن‌جناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند وحضرت خاقان سعید خدمت اشرف‌الفضلاء را بشاهزاده سپرد وآن‌حضرت جناب مشارالیه راخفیه بجانب دارالسلطنه هراة گسیل فرمودو حضرت خاقان سعیدآن‌زمستان درتساوری قشلاق کرده بعداز انقضاء فصل شتافرمان همایون نفاذیافت‌که امراء عظام سلطان شاه‌برلاس وشیخ ابوالفضل ومیرك احمدفیروز شاه نزد میرزا سلطانمحمدرفته نوعی سازندکه شاهزاده بقدم اعتذار واستغفار بدرگاه‌جدبزرگوار آید واگرنصایح ایشان را بسمع قبول اصغا ننماید اورا بزجر وتکلیف بملازمت رسانند وامراء متعاقب یکدیگر بدانجانب‌روان‌شده امیرشیخ ابوالفضل‌بیشتر ازرفقا بخدمت میرزا سلطانمحمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آن حضرت را بملازمت موکب خاقانی

نایل گردانید امادر آن اثنا صورتی دست داد که هر کس در اردوی همایون بود روی بطرفی نهاد.

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین وذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم وقضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه وجلال اوست ع از بیم زوال رعشه دار یست **رباعی** خورشید که هست خسرو چرخ برین ☆ دارد همهٔ روی زمین زیر نگین☆ هر روز کمالش به زوالست قرین ☆ پیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آن که در آنولا که بیمن دولت وحسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معمورهٔ ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نموده خدنك بلااز شست جفا بگشود تبیین اینواقعه جانسوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه دراوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی ازدرد معده وضعف بنیه شکایت می فرمود در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذیحجه سنهٔ خمسین وثمانمائه موافق اول روز نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارك در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرك نموده عنان یکران بدانطرف انعطاف دادودر اثناء سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی کرده قوت ماسکه بامساك عنان وفا ننمود بنا بر آن ازاستر فرود آمده درمحفه نشست وهمان لحظه دردمعده بمرتبهٔ مستولی ذات فایض البرکات گشت که کاراز تدبیر صغیر و کبیر وبرنا پیر در گذشت وبرطبق آیهٔ کریمهٔ اذاجاء اجلهم لا یستاخرون ساعتاولا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول ببارگاه فلك اشتباه عازم سفر آخرت گردید وطایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده درحظایر قدس ورباض انس مأوی گزید **مثنوی** دلا نیست دایم بقاوحیات ☆ که عالم ندارد قرار وثبات رسد تخت وبخت ار باوج کمال ☆چو خورشید تابنده یابد زوال☆ بیا تا بگویم بآواز نی ☆ که جمشید کی بود وکاوس کی ودر آن روز محنت اندوز ازشاهزادگان گیتی افروز غیرمیرزا ابوالقاسم بابرولد میرزا بایسنقرو میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیك ومیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیرهٔ دختری خاقان مغفور کسی دراردوی همایون نبود واز امراء عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که سائر نوئینان نزد میرزا سلطانمحمد رفته بودند وبقیه آنروز وآنشب حقیقت آنواقعه پر تعب مخفی ماند مهدعلیا گوهرشاد آغاجهة ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیك گورکان معتمدی

نزدمیرزا عبداللطیف فرستادو پیغام داد که فرمانفرمای بلاد وعباد ازمیان رفت وایل والوسرا سروری نماند مناسب آنکه توخلایق را دستگیری نموده نگذاریکه پریشانی باحوال اردوی‌ظفرمآل راه‌یابد ومیرزاعبداللطیف ملتمس‌او را مبذولداشته ازبرانغار بپای‌طوق ظفرشعار شتافت صباح روز دیگر که‌از هول‌آنواقعه محنت اثرخسرو خاور گریبان‌افق چاك زد و جهة سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون دربرافکنده ع افغان زجهانیان برآمد صیحة صبح محشر وفزع اکبردرعالم اصغر ظاهرگشت وندبه ونفیر امیرو وزیر وصغیروکبیر از اوج فلك اثیر درگذشت ماه‌رویان پلاس شبرنك پوشیدند و روز آن‌بود وسلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند ومناسب چنان می‌نمودو درآن زمان میرزا ابوالقاسم بابربافوجی ازاصحاب تهور که‌مخصوصان‌او بودند رایت عزیمت بصوب‌خراسان برافراخت ومیرزا خلیل‌سلطان نیزعازم آن‌طرف شده ملازمت موکب بابری‌را پیش‌نهاد همت ساخت وملازمان آن‌دو شاهزاده دراردو بازار که‌دررهگذر واقع بوددست بغارت برآوردند وغبار فتنه‌درهیجان آمده غوغای عام‌برخاست ومیرزا عبداللطیف سوارگشته ودرگرداردو تاخته چندکس راسیاست فرمود و بآب تیغ آتشبار گرد آن‌آشوبرا تسکین داد ودوسه‌روز درغایت سعی واهتمام بدارائی رعیت وسپاهی پرداخته قاصدی جهة اعلام آنواقعه بصوب‌سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد وروز سوم نعش‌مغفرت مآب را درمحفه نهاده واز یورت‌قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد وبعداز قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بشاهزاده رسانیدند که‌مهد علیاگوهر شادآغا باامراء ترخانی اتفاق نموده‌قصد غدری دارد وچون شاهزاده ازنشائهٔ‌جنون بهرهٔ‌تمام‌داشت‌ووفورمحبت‌جده‌را نسبت‌بمیرزا علاءالدوله میدانست اینسخن‌را باور کرده‌بمیان‌خوارری‌وسمنان‌درسلخ‌ذی‌حجه‌مذکور جهات مهدعلیا وترخانیان‌را‌ببادغارت‌وتاراج‌دادواز‌هر کس که‌ایمن‌نبوداورا بندفرموداز جناب‌مقرب‌سلطانی امیر نظام‌الدین‌علشیراستماع افتاده که‌میرزا عبدالطیف‌درنهب‌اسباب حشمت مهدعصمة مآب بمرتبهٔ مبالغه نمودکه چون کوچ واقعشد آنجناب الاغی نیافت که سوار شود عصائی بدست‌گرفته پیاده قدم درراه نهاد درآنحال یکی‌ازنوکران امراء برلاس بدانجا رسیده اسب خویش پیش کشیدتا مهد عفت‌شمار سوارشد وچون میرزا عبدالطیف بدامغان‌رسید داروغه آنجا درشهرتحصن جسته اظهار مخالفت‌نموده شاه‌زاده بعد از محابه ومحاصره قهرا قسرا شهررا‌گرفته درآن بلده غارت عام بوقوع انجامید ومیرزا عبدالطیف ازدامغان ببسطام رفته درآن‌مقام شنیدکه میرزا بابر باستدعاء امیر هندو که بجرجان شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آنصوب شد وباز فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت‌شمار بصوب سبزوار درحرکت آمد در اثناء راه‌خبر رسید که امیرسلطان شاه برلاس با دیگرامراء که باردوی میرزا سلطان محمدرفته بودند مراجعت نموده‌عازم ملازمتست مگرامیرشیخ ابوالفضل که هم‌آنجا توقف‌فرموده

و امیر نظام‌الدین احمد فیروزشاه که‌ازراه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست ومیرزا عبداللطیف ازسبزوار به نیشابور خرامید ودر آن بلده شنید که میرزا علاء‌الدوله ابواب خزاین گشاده وزر وافر بلشگر داده وفوجی از سرداران سپاه او به‌مشهدمقدسه آمده‌اند شاه زاده ازغایت غرور بدان خبر التفات نفرموده ودر نهایت غفلت سلوك می کرد تاصورت گرفتاری اوروی نمود تفصیل این اجمال آن که همدران روز که درمملکت ری‌واقعهٔ هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتادمهدعلیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال وصبا بهراة فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فوارهٔ دیده جوی‌خون برچهره لاله گـون روان ساخت وامرا وارگان دولت را درخلوتی طلبیده قرعهٔ مشورت در میان انداخت بعد از قیل وقال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیك نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضاء خاطر شریف عم بزرگوار فرماید اما بعد از آنکه ازجانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبدالطیف نسبت بمهدعلیا گوهرشاد آغا شیوهٔ بیحرمتی ورزیده میرزا علاء الدولـه بر آشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود وبقلعه اختیارالدین خرامیده ابواب خزاین بـر گشود چندان زر و جواهر بلشگر بخشید که پیش از آن درکان امکان نمی گنجید آنگاه میرزا صالح ولدمیرزا پیر محمد شیرازی رابا امیراویس ترخان واحمد ترخان‌وجمعی ازمشاهیر شجعان بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرمودومیرزا صالح بارفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر بیسامانی اردوی‌شاه زاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح وظفر امیدوار گشته بصوب نیشاپور ایلغار کردند وصبح شنبه ۱۳ ماه‌صفر بیك‌ناگاه درقول میرزا عبدالطیف تاخته مهـد علیا و امراء ترخانی را ازمیان اعداء بیرون آوردند ودر موضعی‌مناسب‌صف قتال آراسته نفیر کشیدنـد ومستعد پیـکار گشته آواز سورن باوج این‌نیلگـون لگن‌رسانیدند ومیرزا عبداللطیف تاآن وقت‌مانند بخت خود در خواب بود وچون صدای نفیر وآوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت بـرخواست و اظهار تجلدنموده صـف‌قتال بیاراست‌وبنفس نفیس برصف اعدا تاخته حمله‌های پیاپی کرد وسر گردن کشان را چون کوی درپای اسب‌چوگان انداخته نهایت شجاعت بجـای آورد درآن اثنا شبدیزتیز رفتارش بسر درآمد واز پشت زین برروی زمین‌افتاده مراد مخالفان برآمد جمعی از سپاهیان خراسان اوراگرفته نزد میرزاصالح بردند ورایت اقتدار بلندگردانیده قول شاه زاده راغارت کردند**بیت**همی تابگردانی انگشتری‌جهان را دگرگون شود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان‌درملازمت نعش‌مغفرت انتماومرافقت مهد علیا گوهر شاد آغا عازم هراة گشتند ومیرزا علاءالدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده بدیدارجده عفت دثار روشن گردانید وبر مخلص آنجناب گـرفتاری میرزا عبدالطیف لوازم محامد الهی بتقدیم‌رسانید وبرتخت بخت ودوستکامی نشسته واطراف بارگاه را بخوبتروجهی آراسته باحضار میرزا عبدالطیف فرمان فرمود و فرمان‌بران

شاه زاده را مانند گناه‌کاران کمر ازمیان گشاده ازجانب چپ درآوردند وبپایهٔ سریر سلطنت مصر بردند میرزا علاءالدوله بغرور موفور اورا مخاطب ساخته گفت نسبت به والده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبداللطیف جوابداد که من بدی کردم جفا دیدم‌تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاءالدوله جریده‌جریمه عمزاده رابرقم‌عفومرقوم گردانید وخرگاهی خاص‌جهته‌او تعین نمودو برای‌حراستش‌معتمدان‌تعیین فرمود آنگاه‌بدارالسلطنه هراة شتافته شاه‌زاده را درقلعهٔ اختیارالدین مقید ومحبوس ساخت وجسد مطهر خاقان عالی‌گهررا درمدرسه مهد علیا گوهرشادآغا بخـاك سپرده چند روز بختمات کـلام و واطعام‌خواص وعام‌وفقراوایتام‌پرداخت‌وحضرت‌خاقان‌سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیك گورکان میرزا ابراهیم‌سلطان میرزا بایسنقر میرزا سیورغتمش میرزا محمدجوکی جان اوغلان باردی جان‌اوغلان‌و باردی‌درصغرسن‌روی بعالم آخرت‌آوردند میرزا ابراهیم سلطان ومیرزا بایسنقر ومیرزا جوکی‌نیز درزمان‌حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یك پسرمانده بود میرزا عبدالله نام وشاهزاده در وقت وفات جدبزرگوار درشیراز حکومت می نمودومیرزا سیورغتمش دوپسریادگار گذاشته بود میرزاسلطانمسعود ومیرزا قراجار اما میرزا بایسنقر سه‌پسر داشت‌میرزا علاءالدوله ولد میرزاسلطانمحمد ومیرزا بابرو ازمیرزا محمدجوکی دوپسر مانده‌بود میرزا محمدقاسم ومیرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دونفر بودند یکی از آن جمله درعقد ازدواج میرزا محمدجهانگیر بن‌میرزا محمد سلطان بسرمی برد ومیرزا خلیل سلطان ازوی تولدکرد

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

چنانچه ازکتب تاریخ مستفاد می گردد مولانا جلال‌الدین لطف‌الله ومولاناصدر-الدین ابراهیم ومولاناکمال‌الدیـن عبدالحمیدبن مولانا قطب الدین قرومی ومولانـا شمس‌الدین محمد امین‌بن مولانا صدرالدین ابراهیم درزمان سلطنت خاقان عالی‌منزلت بمنصب صدارت رسیدند ودرباب تمشیت مهام سادات وعلما وفضلاورواج‌ورونق‌بقاع‌خیر وابواب‌البر لوازم‌سعی‌واهتمام بتقدیم‌رسانیدندمولاناجلال‌الدین لطف‌الله برسایرشرکا رتبهٔ تقدم داشت وهمواره درتکثیر موقوفات وتربیت افاضل خجسته صفات رایت‌سعی واهتمام می افراشت وفات مولانا لطف‌الله درشهور سنهٔ اثنی‌و اربعین وثمانمائه اتفاق افتادواز آثارآنصدرفضیلت شعار مدرسه‌ایست‌که درظاهر هراة نزدیك بمزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بنانموده است‌مولانا صدرالدین بعلو نسب وسموحسب وشرافت‌دودمان وجلالت خاندان ازاکابر واعیان سمرقند امتیـاز تمام داشت ودر اوایل‌ایام دولت خاقان عـالی منزلت منظور نظرعنایت شده رایت صدارت برافراشت هموارهٔ همت عالی‌نهمتش بررعایت علماو افاضل وتربیت اکابر واماثل مقصور بود ودرصرف حاصلات موقوفات

ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمیفرمود لاجرم تا آخر ایام حیات شائبه نقصان بکمال جاه و جلالشان راه نیافت وروز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از بیشتر بروجنات احوال آن جناب می تافت انتقال مولانا صدرالدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در نساوری فی شهور سنه اثنی وثلثین و ثمانمائه روی نمودو مدت حیاتش هشتاد و سه‌سال بود مولانا عبدالحمید ولد مولانا قطب‌الدین قرومی بود که‌مدتی در ایام دولت امیرتیمور گورکان بلوازم منصب‌صدارت قیام می نمود ومولانا عبدالحمید درزمان سلطنت حضرت خاقان سعید چندسال بشرکت مولانا جلال‌الدین لطف‌الله در آن‌امر دخل‌می کردودرسرانجام‌مهام‌ارباب‌عمایم‌ازاصاغرو اعاظم‌شرایط اهتمام بجای می‌آورد مولانا شمس‌الدین محمد امین بعدازفوت مولانا لطف‌الله منظور نظرعنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدرالدین ابراهیم منصب صدارت‌یافت‌و تاآخرایام حیات پادشاه عدالت سمات‌درغایت اعتبار واختیار بمراسم آن امر خطیر قیام می‌نمود وچون حضرت خاقانی ازجهان‌فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوك طریق عزلت و گوشه‌نشینی اختیار کرده از غایت علوهمت دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه نگردید وهرچند میرزا ابوالقاسم‌ومیرزا سلطان ابوسعید آنجناب‌را تکلیف قبول منصب موروثی‌نمودندبجائی نرسیدفعاش‌حمیداً ومات سعیداً فی‌شهور سنه سبع وثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هفتادوهفت سال بود وازآثار آنجناب مسجدیست که‌درون بلدهٔ هراة ببازارچه قیچان بنانموده ودو رباط که در دو جانب کوتل قریهٔ قلیچ که از قرای ولایت هراة رود است تعمیر فرموده تقبل‌الله‌منه اما حال وزراء خاقان مظفرلوا برین موجب است که مسطور می گردد و من‌الله الاعانةوالمدد

بتوجهات حضرت سبحانی تا این قسمت جزء سوم ازجلد سوم کتاب حبیب‌السیر را خاتمه داده بقیه درجلد چهارم که شروع آن تحت عنوان

ذکرشمهٔ ازحال وزراء خاقان مغفرت انتما

مراجعه فرمایند

فهرست اسماء اعلام واماكن وكتب وقبائل جلد سوم

كتاب حبيب السير

آ

ا

(۱) درچاپ تهران: املاق (حاشیه: ایلان).

۱ - درچاپ تهران : بالجوبه و بالونه ودرحاشیه افزوده : تالجوت.
۲ - درچاپ تهران : بابو.

(۱) درچاپ تهران : نی‌ماجی . زیرسطر : جبس . (۲) درچاپ تهران : بیلغز .

پ

١ - درچاپ تهران = توقا.

۱ - درچاپ تهران : جلاو .

چ

ح

١ - درتاریخ طبرستان : کینخوار .

۱ - در چاپ تهران : خسی (حاشیه : احسی) .

۱ - چاپ طهران : ده نمك

۱ - در چاپ تهران : اجودانی .

ش

۱ - در تاریخ مرعشی: کینخوار.

ظ

غ

۱ - درچاپ‌تهران : عتاب ؟ عباث ؟

ف

ك

ن

۱ - در دوصفحهٔ اخیر : نساوری آمده‌است .

و

ه

ی

فهرست مطالب جلد سوم کتاب حبیب السیر

عنوان	صفحه
وزیر و گرفتار شدن او بنهضت خاقان	۵۹۸
گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی برمسند خاقان	۶۰۰
ذکر شمهٔ وقایع منزل قشلاق خاقان	۶۰۱
ذکر محاربه و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سرباز زدن حاکم آذربایجان	۶۰۳
گفتار در بیان نهضت از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان	۶۰۵
ذکر انتقال امیر قرا یوسف ازعالم پرستیز و رسیدن میرزا بایسنقر بدارالملک تبریز	۶۰۷
ذکر تابعی که در قشلاق قرا باغ بوقوع انجامید و فتح اسفرزن وقلعهٔ بایزیه	۶۰۸
ذکر محاربهٔ خاقان عالیمکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان	۶۱۰
ذکر معاودت خاقان از تبریز بدار السلطنهٔ هراة و ایراد بعضی از حوادث	۶۱۲
ذکر توجه میرزا الغ بیك بجانب سغناق	۶۱۴
ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر درمسجد هراة ازدست احمد لر	۶۱۵

عنوان	صفحه
گفتار در بیان رفتن موکب همایون بدار الملك سمرقند و مراجعت فرمودن	۶۱۷
ذکر نهضت خاقان بولایت عراق و آذربایجان	۶۱۸
ذکر نهضت ازظاهر سلماس بصوب قلعهٔ النجق	۶۲۰
ذکر رفتن میرزا بایسنقر بقشلاق استرآباد	۶۲۱
ذکر شمهٔ ازصفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه بایسنقر وبیان رحلت آنجناب	۶۲۲
گفتار در بیان نهضت بجانب آذربایجان جهة دفع شر اسکندر	۶۲۳
ذکر نهضت حضرت خاقان سعید به آذربایجان	۶۲۵
گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه	۶۲۶
ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسرش	۶۲۷
ذکر آمدن ایلچی از جیجکتو قانام از نزد والی مصر و شام	۶۲۷
گفتار در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشابور سبب عصیان ملك کیومرث رستمدار ورفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بعرا	۶۲۹